


رقی

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۱۰۱۱۵
رده‌بندی دیویی:	ج ۱۰ ۱۳۲۵ و ۳۲۲ ت ۲۹۷/۷۳
سرشناسه:	تبریزی خیابانی، علی، ۱۲۴۴ - ۱۳۲۶.
عنوان قراردادی:	
عنوان:	وقایع الایام
کاتب:	عبدالصمد بن محمد تبریزی — تاریخ کتابت:
محل نشر:	تبریز — ناشر: مطبعه شهیدی الدوله — تاریخ نشر: ۱۳۲۵ ق
صفحه شمار:	(ج ۱، ۱۶، ۵۷۷، [۹] ص) مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐
زبان:	فارسی و عربی — ابعاد: ۱۸×۲۵ — نوع خط: نسخ
روش تهیه:	وقفی ☐ اهدایی ☑ خریداری ☐ ارسالی ☐
توضیحات:	مرحوم واعظ تربتی — تاریخ ثبت: اردیبهشت ۱۳۶۹
یادداشتها:	۱. مذیل، بصورت علمائی (؟) ۲. مفهرس، بصورت مطالب ۳. مندرجات: ج ۱: وقایع الایام و اعمال شهور رجب و شعبان ←
موضوع (ها):	۶. اسلام - تاریخ ۵. شیعه - شعائر و مراسم مذهبی ۳. اعمال الشهور. ۱. رجب. ۲. شعبان ۴. دعاها
شناسه (های) افزوده:	الف. تبریزی، عبدالصمد بن محمد، کاتب. ب. واعظ تربتی، اهداکننده. ج. عنوان.
فهرستنگار:	اسرار — تاریخ فهرستنگاری: ۶/۱/۸۸













فهرست کتاب وقایع الایام

باب اول در ذکر ماه رجب

آداب رؤیت هلال

وجه تسمیه رجب و اسماء و القاب آن

ذکر فضیلت ماه رجب و مختار چهار

از چند چیز   ندای ملک در هر شب ماه رجب

فضیلت شب اول و اعمال و ادعیه آن

ذکر چهار نماز با ثواب آنها

نقل اقوال حجج الاسلام حالیه دامت برکاتهم

ذکر شرایط ثواب نماز و روزه رجب و غیر آن

وصیت مؤلف بر اهل منبر

ذکر اعمال روز اول رجب و تاکید زیارت

کیفیت نماز سلمان

ذکر ثواب روزه یک روز از ماه رجب

ذکر عوض از صوم رجب و آداب روزه مستحب

فضیلت روزه و سایر طاعات و قربات رجب

ذکر بعضی از ادعیه و اذکار رجب

دعای یا من ارجوه لکل خیر آه

و دعای اللهم انی اسئلک بالمولودین فی رجب آه

وقعه روز اول رجب

بکشتی نشستن حضرت نوح علیه السلام سند و بعد

و مشتمل میشود این وقعه بر پنج مقصد

مقصد اول

ذکر بعثت و دعوت حضرت نوح علیه السلام

و اجمال مطالب این مقصد بدین تفصیل است

مثنوی لسان الغیب در دعوت انبیاء علیهم السلام که اول آن   انبیاء چون تخم دعوت کاشتند

ذکر آیه لقد ارسلنا نوحا الی قومه الآیة

اسم نوح ع و رسالت و اول دعوت آنحضرت

ایمان عموره مادر سام   دعای شکر آنحضرت

التماس ملائکه تاخیر نفرین را   ارتداد دو ثلث از قوم   علت تاخیر وعده   علت غرق تمام قوم

احکام شریعت نوح علیه السلام   اشاره بدعوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله   شکستن پیشانی و سر سه نفر از مقربین درگاه احدیت

اشاره بشکستن پیشانی سید الشهداء ع و تیر سه شعبه زهر آلود آه   اشعار آقا شیخ علی پسر شیخ العراقین مرحوم

مقصد دویم

در کیفیت کشتی ساختن حضرت نوح علیه السلام

ذکر آیه و اوحی الی نوح انه لن یؤمن من قومک الآیة

سیر کردن نوح ع عاج را   طلا و نقره شدن تراشه کشتی   احیاء عیسی ع کعب بن حام را

گرفتن نوح ع سگ را بجر است   نجات عوج بن عنق از طوفان   تکلم کشتی بعلم اسماء

خبر تابوت سام و قصه صخره نهر داریان شوشتر و حد مسجد کوفه   و اشعار نادر من السماء نزولی

و اشعار محتشم   چون خون حلق آه

اشاره بشب شام غریبان و روایت سابان آه

مقصد سیم داخل گردیدن حضرت نوح ع از هر حیوانی دو تا را در کشتی

آیهٔ قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین و تحقیق این کیفیت اخذ اثنین از هر حیوان مخالفت بز و خوک و مبادرت گوسفند ذم استر و مدح خروس وحمار و مدح خروس)

نصیحت شیطان نوح ع را و ذکر معنی حسد و اشعار عربی و فارسی در این باب ذکر مفاسد حسد آیات و اخبار حسد قصهٔ مرد مؤمن با زن یهودیه خبر مرد انصاری اشاره بمجلس یزید و اشعار و افتخار آن پلید معنی آیهٔ قل اللهم مالک الملک از عین القضاة و تصدیق مؤلف کلام او را

مقصد چهارم سوار شدن حضرت نوح ع با اصحابش بکشتی و غرایب احوال تا زمین کربلا

اشعار شیخ معروف از عاقد رباعی عندلیب کاشانی مثنوی لسان الغیب اشعار حکیم سنائی که نوشته معروف است خبر ابی ذر در کعبه و قول حضرت رسول ص مثل اهل بیتی آه و معنی حطه آیهٔ و لقد ارسلنا نوحا الی قومه آه و آیهٔ فاذا جاء امرنا آه ابتدای طوفان تهلیل حضرت نوح ع غرق کنعان پسر آنحضرت اول نجف اشعار لسان الغیب و مثنوی

اثبات کفر ملائی روم الفت حیوانات در کشتی دو دانه نورانی در آنجا نفرین نوح ع حام و یافث را امان بودن قوس از غرق رسیدن کشتی بزمین کربلا اشاره بمصیبت اشعار بحر العلوم تخمیس ثاقب اشعار محتشم را اشاره بظلم صالح بن وهب مزنی از اسب افتادن حضرت حسین علیه السلام امداد جناب زینب ع و خطاب با ابن سعد لعین و اهل لشکر

مقصد پنجم قرار گرفتن کشتی در کوه جودی

اشعار سید ابراهیم و اشعار ضابط و حی الله خوان علم آه خطاب یا ارض ابلعی آه تواضع کوه جودی فضیلت و فیها فصاحت یا ارض ابلعی آه عجز ملاحده از معارضه قرآن بودن مهر حضرت امیر ع در کشتی خبر آوردن کبوتر بحضرت نوح ع خبر آوردن مرغ کربلا بحضرت رسول ص

دقیمه رجب

ذکر بهار از شب و ثواب آن)

وقعهٔ دقیمه رجب فوت معتضد عباسی

سند وقعه اشعار ابو فراس حمدانی الحق مستنصم و الدین محترم آه اشعار اسامی خلفاء بنی عباس تماما نزول جبرئیل در ذم بنی عباس ذکر احوال مهتدی مفصلا

بتحقیقاو رحدن طبیب و قبول نکردن مهتدی
بیتوته شریجی با مهتدی و خبر نوف حبس
نمودن مهتدی امام حسن عسکری ع را
چون تا این صفحه که صفحه شصتم از کتاب است
عدد نوشته نشده لهذا اکتفا بذکر مطالب شد
و از صفحه دیگر که از یک ابتداء شده عدد
صفحات هم نوشته خواهد شد ان شاء الله تعم
در صفحه اول در تتمه وقعه اراده بنی امیه
و بنی عباس اطفاء انوار الهیه را اشعار
بحر العلوم امدن ذو الجناح حکم کردن
عمر بن سعد لعین باحراق خیام طاهرات و
بالاخره بر هضب واسن

سیم رجب

نماز شب و ثواب ان
وقعه امروز شهادت امام علی النقی علیه السلام

سند وقعه قصیده سید صالح قزوینی
نجفی ره قصیده ساغر ره
و مشتمل میشود این وقعه بر سه مقصد
مقصد اول در ذکر طلبیدن

متوکل عباسی انحضرت را از مدینه

کرامات انصفر خبر قاید و کاتب و تشیع
یحیی بن هرثمه ورود حضرت هادی بر سامراء
و خان صعالیک ابتلاء چند نفر از ائمه
علیهم السلام از مدینه اشعار دعبل و ابو فراس
اشعار صلی الاله و من بحق لعرشه اه ص ۷
و حفظ و تعلیم و قرائت ان
مقصد دویم در ذکر سعایت معاندین

و احضار متوکل انجناب را بمجلس شراب

بهم رسیدن خراجی ریدن متوکل نذر
مادر ان ملعون سعایت از انحضرت احضار
متوکل انشاد انحضرت اشعار باتوا علی
قلل الاجبال تحرسهم اه و اشاره بمجلس یزید
پلید و احضار او حضرت سجاد ع را تفاوت
این دو احضار و دو مجلس ذکر اشعار عربی و فارسی از ص ۷
مقصد سیم در کیفیت شهادت الی ص ۱۰

انحضرت اشعار صیمری خبر احمد بن
داود و محمد بن عبد الله مرض و رحلت
و تجهیز امام علی النقی علیه السلام گریبان
چاک کردن حضرت ابو محمد عسکری ع تشییع
جنازه حضرت هادی ع اختلاف اقوال
در قاتل انحضرت ذکر دعاء در مهر قران
جناب تعزیت معتز حضرت ابو محمد ع را از ص ۱۱
فرق تعزیت او و ابن زیاد و مجلس ان بد بنیاد لعین الی ۱۵

چهارم رجب

ذکر نماز شب و ثواب ان

پنجم رجب

ذکر نماز شب و ثواب ان در ص ۱۶
وقعه امروز ولادت با سعادت الی ص ۲۰

حضرت امام علی النقی علیه السلام

سند وقعه اشعار ابو الغوث منبجی
قصیده میرزا ابرهیم ساغری حکایت
مادر حضرت هادی ع خبر معلم جنیدی از ص ۱۶
اشاره بتلاوت قران حضرت حسین ع الی ۱۸
در بالای نیزه

ششم و هفتم و هشتم رجب

ذکر نمازهای شب با ثواب
وقعه هشتم فوت مامون عباسی
سند وقعه پنهان شدن فضل و ابرهیم
از مامون لعین عزل مامون پسر خود
و نصب برادر را ذم بخل مدح سخا
ایثار ائمه اطهار علیهم السلم اشاره از ص ۱۹
بکرم حضرت حسین علیه السلم در حاشیه الی ۲۱
فوت مامون لعین

نهم رجب

نماز شب با ثواب ان
وقعه کشته شدن سیف الدوله
صدقه بن منصور اسدی
تشیع قبیله بنی اسد بنای شهر حله
احوال صدقه مدح حله بودن سه از ص ۲۱
نفر اسدی در کربلا دفن بنی اسد ابدان الی ۲۲
طاهره شهدا را

دهم رجب

نماز شب و ثواب فضیلت خصوص روزه هم
وقعه ولادت با سعادت امام محمد تقی ع از ص ۲۳

سند وقعه با تفصیل و تحقیق قصیده سید
صالح قزوینی ره و میرزا ابرهیم ساغری الی ص ۲۳
ایضا اشعار خاوری کیفیت ولادت
انحضرت اخبار از شهادت و ولادت
و اشاره بخبر شهادت حضرت حسین علیه السلم از ص ۲۴
در وقت ولادتش جلالت و نجابت
حسب و نسب و اسم مادر جواد علیه السلم
و اخبار حضرت رسول ص از وی
ذکر اخلاق و اطوار و نصایح و کلمات حضرت الی ۲۶
جواد ع خبر ابرهیم در طوس تعظیم علی
جعفر با نحضرت

یازدهم رجب

نماز شب و ثواب ان وقعه خلع حسین ص ۲۶
بن علی امین را و قتل حسین

دوازدهم رجب

نماز شب و ثواب وقعه ورود حضرت
امیر علیه السلم بکوفه بعد از وقعه جمل
اشعار حکیم سنائی استقبال اهل
کوفه انحضرت را نزول در سرای جعده از ص ۲۶
پسر خواهر انحضرت اشاره بورود الی ۲۷
اهل بیت بکوفه

سیزدهم رجب

نماز شب و ثواب ان ذکر فضیلت ایام
البیض و نماز و روزه انها با تفصیل ثواب و وقعه ص ۲۹
ولادت با سعادت حضرت امیر ع

قصیده مخمس امام جمعه خامنه مفصلا — ازص ۳۰
در مناقب و فضایل آنحضرت اشعار سید
اسماعیل حمیری و محمد سرخسی اشعار یغمای — الی ۳۲
یزدی و محزون رشتی و عباسقلی خان
ظهیر سند و وقعه مفصلا خصایص
ولادت آنحضرت از عامه و خاصه وقعه
مثرم عابد تماما و تحقیق در آنحدیث) — ازص ۳۳
حدیث ولادت آنحضرت در کعبه) — الی ۳۷
پاره کردن حضرت قماط خود را تحقیق
نسیئی در حج تلاوت حضرت امیر کتب و — ازص ۳۹
صحف آسمانی را) القاب و اسماء آنحضرت — الی ۴۰
و ذکر اشعار سر کتب شب معراج
و معانی القاب مفصلا در حاشیه — ازص ۴۰
کنیه آنحضرت و وجه تسمیه بابو تراب
اشعار عبد الباقی افندی و حکیم قاآنی — الی ۴۲

چهاردهم رجب

نماز و ثواب وقعه فوت طاهر عبا
رد او مظالم را حوض طلای ناصر و خروج
ظاهر اشاره بوزیر او بهاء الدین — ازص ۴۳
خواستن او و قصیده برده را نذر او
و فضیلت قصیده مفصلا) — الی ۴۴

پانزدهم رجب

ذکر فضیلت و اعمال شب و روز و نماز
سلمان و نماز و دعای دیگر مفصلا) — ازص ۴۴
وقعه بیرون آمدن حضرت رسول از — الی ۴۶
شعب ابیطالب شمس احمد هلول
و اشعار ساغر و سند و تفصیل و قصه — ازص ۴۶
شدت احوال بنی هاشم در شعب و اشاره
بمصیبت در حاشیه نزول آیه در آنها — الی ۴۹
و سبب بیرون آمدن از آنجا)

وقعه دویم پانزدهم
تحویل قبله از بیت المقدس
بسوی کعبه — ازص ۴۹

تفصیل وقعه و تحویل قبله در اثنای نماز
نزول آیه و اشاره بنماز حضرت حسین علیه — الی ۵۰
السلام در روز عاشوراء

وقعه سیم پانزدهم

تزویج حضرت صدیقه طاهره سلام الله
علیها اشعار سید حمیری و اصفهانی
و شیخ معروف و اشعار اختر طوسی — ازص ۵۰
سند و وقعه مفصلا تفصیل خواستگاری — الی ۵۲
قریش آنمخدره را خواستگاری حضرت امیر — ازص ۵۲
تفصیل تزویج و تشریفات آسمانی — الی ۵۷
نثار درخت طوبی روایت خود حضرت
امیر در باب تزویج ایضا تشریفات سماویه
خواستگاری عبد الرحمن بن عوف و معجزه — ازص ۵۷
حضرت رسول تفسیر آیه مرج البحرین — الی ۶۰
نثار درخت طوبی و بزرگان حدیث
ام ایمن در نثار

وقعه چهارم پانزدهم رجب

فوت معاویه مسند وقعه ابتلاء
ازابتلاء معاویه بمرض فلج و لقوه وصیت — از ص ۶۱
الملعین در باب کفن تاریخ مراتب عمر او — الی ۶۳

شانزدهم رجب

نماز شب و ثواب آن وقعه خطبه خواندن
حضرت امیرؑ در مسجد کوفه بعد از وقعه جمل — ص ۶۳
قصیدهٔ سید حمیری و سوسی و اشعار
صباحی کاشانی و میرزا تقی علی آبادی — الی ۶۴
تفصیل خطبه با ترجمه فتح خلید در نیشابور — ص ۶۵
اشاره بورود کوفه مفصلا) — الی ۶۶

هفدهم رجب

نماز شب و ثواب وقعه وفات عیسی
فائز بنصر الله از ملوک اسماعیلیه ابتدای
ملک ایشان نسب ایشان بداء در حق
اسمعیل جد ایشان فوت او و استشهاد — ص ۶۶
حضرت صادقؑ شرح فرق اسمعیلیه — الی ۶۹
سر استشهاد حالات آنحضرت بعد از وفاتش
اشاره بکربلا ذکر ملوک اسماعیلیه

هجدهم رجب

نماز شب و ثواب آن ذم عشار و کم کچی — ص ۶۹
لعن خمار در حق قصه صیاد و آهو با
حضرت رسولؐ معصیت تعطیل حق — الی ۷۰
وقعه وفات ابرهیم بن حضرت رسولؐ
احوال مادر ابرهیم علت پسر نماندن از
حضرت رسولؐ ذکر وفات آنجناب مفصلا — ص ۷۰

ظهور سکر غریب اثبات کسوف حقیقی — الی ص ۷۳
در روز عاشوراء نقل اخبار در این باب
جواب از حاشیه نا متذکره دفن حضرت امیرؑ
ابرهیم را و کلام حضرت رسول اشاره بعدم
تجهیز حضرت حسینؑ روایت مسعودی
در حاشیه

نوزدهم رجب

نماز شب و ثواب آن وقعه فوت معتمد — از ص ۷۴
عباسی احوال و کذا رشادات او مفصلا
لشکرکشی یعقوب بن لیث بطرف او مکر
معتمد بروی اشعار در مدح صفت حزم
حزم حضرت امیرؑ قول وحشی در این باب
شهادت جناب حمزه در احد اشاره بمثله — الی ۷۶
مشوم ابن زیاد لعین وقعه دوم نوزدهم
وفات شاه اسماعیل صفوی ذکر احوال او — از ص ۷۷
و اجدادش کثرت مرید شیخ صفی جلوس
شاه اسمعیل در تبریز ترویج مذهب امامیه
جلالت و شجاعت و کرم شاه اسمعیل
و اشاره بکرم اجداد طاهرین و حضرت حسینؑ — الی ص ۷۹

وقعه سیم نوزدهم

وفات سلطان الب ارسلان ابتدای دولت
خوارزمشاهیان مکاتبه انوری و رشید — از ص ۷۹
وطواط با امراء ماة ابیات عربی و فارسی
در ذکر موت و کشتگان اشاره بحدیث — الی ص ۸۱
مسمع بصری)

بیستم رجب

نماز شب و ثواب و فقه قتل سلطان عماد الدین احمد ابتدای دولت مظفریه انقراض ایشان ابیات و اخبار در ذم دنیا اشاره بوداع حضرت حسین علیه السلام	از ص ۸۱ — الی ص ۸۳

بیست و یکم رجب

نماز شب و ثواب و فقه جلوس یزید پلید خطبه او بعد از معویه وصف پدر و جواب شنیدنش مکتوب او بولید	از ص ۸۴ — الی ص ۸۵

بیست و دوم رجب

نماز شب و ثواب و فقه علم برداشتن ابوبکر در جنگ خیبر و گریختن او مقدمه جنگ خیبر توجه حضرت رسول صلی الله علیه وآله بخیبر دعای انحضرت در فتح خیبر نبستن انحضرت ابرا کریز بر تشنگی اطفال نقل غلام عامر و شهادت او اشاره بمصیبت سید الشهدا	از ص ۸۶ — الی ص ۸۸

بیست و سیم رجب

نماز و ثواب آن و فقه خنجر زهر آلود زدن خارجیان بحضرت امام حسن علیه السلام قصیده ابن حماد و میرزا ابراهیم ساغر عدم اعتراض بر ائمه علیهم السلام بعد از ثبوت عصمت ایشان حیله و مکر معاویه بعد از حضرت امیر ع فرستادن امام حسن ع عبید الله بن عباس را بیوفائی آن بدبخت خاین خطبه امام حسن ع و انحراف اصحاب و مجروح شدن انحضرت اشاره بمصیبت سید الشهداء علیه السلام	از ص ۸۹ — الی ص ۹۳

وقعه دوم بیست سیم

مسموم شدن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام قصیده سید صالح قزوینی و اشعار خاور و ساغر روایت عبد الله قزوینی و نوبانی مسموم کردن فضل بن یحیی انحضرت را ایضا مسموم کردن سندی بن شاهک روایت علی بن مسیب و رفتن انحضرت بمدینه اشاره بوداع حضرت حسین علیه السلام	از ص ۹۳ — الی ص

بیست و چهارم رجب

نماز شب و ثواب آن و فقه فتح خیبر بدست امیر المؤمنین حیدر صلوات الله علیه قصیده شیخ حسن قفطان	الی ص
مخمس ازدیه قصیده رائیه ابن ابی الحدید اشعار قاانی و خاکی و هاتف خبر عامر بن سعد ورود حضرت رسول ص بخیبر فرار شیخین تمنای اصحاب حمل علم را علم تاثیر کرها و سرها بحضرت امیر ع مبارزت انحضرت اشاره بمبارزت جناب قاسم ع	الی ص ۱۰۲
روایت سعد بن وقاص امتحانات وصیا مبارزت شاه اولیا قتل مرحب قلع باب خیبر فتح قلاع فضیلت انحضرت قول سید البشر ص اسیر شدن صفیه اشاره بمقتلگاه	از ص ۱۰۲ — الی ص ۱۱۳

وقعهٔ دوّیم بیست و چهارم
امدن جعفر طیّار از حبشه تفصیل وقعه
کیفیت نماز تسبیح ازص ۱۱۴
وقعهٔ سیّم بیست و چهارم
فوت عمر بن عبد العزیز تحقیق حال او الی ص ۱۱۶
برداشتن او سب را قصه مردی که بطلاق
زنش قسم خورده بود اثبات عقلی افضلیت ازص ۱۱۶
حضرت امیر ع را تمهید عمر در دفع سب
امدن او بمدینه ردّ او فدک را بحضرت
باقر ع واشاره باخذ عمر بن خطاب الی ۱۲۲
بیست و پنجم رجب
نماز شب و ثواب ان اختلاف اقوال در روز
شهادت حضرت امام موسے کاظم ع مفصّلا ازص ۱۲۳
قصیده سیّد صالح قزوینی و سیّد محمد
قطیفی و ابو الحسن معاذ ابیات دیگرے
واشعار و فانی شوشترے روایت سیّد جزایرے
و سیّد بحرانے وصایای حضرت کاظم ع
تجهیز انحضرت استشهاد سندی ملعون
تجهیز سلیمان بن ابے جعفر خبر مسافر
ردّ کردن امّ احمد ودایع را عزاداری الی ص ۱۳۲
اهلبیت اشاره بحالات ال الله
بیست و ششم رجب
نماز شب و روزه روز با ذکر ثواب هر دو
وقعه وفات جناب ابو طالب علیه السلام
مشتمل میشود بر سه فصل فصل اوّل
در اثبات ایمان انجناب حکایت استسقا
نجدی واستجابت دعای حضرت رسول ص ازص ۱۳۲
قصاید و ابیات ابو طالب ع اسم و کنیت
انحضرت اثبات ایمان انحضرت نقل
اقوال خاصّه و عامّه در این باب اسلام
اباء و اجداد حضرت رسول ص اخبار فضیلت
ابو طالب ع خبر حبیب هراس سباع از
انسرور اشاره بشیر سفینه و قصه الی ص ۱۳۹
فصل دوّم در ذکر نصرت و
اعانت جناب ابو طالب بحضرت رسول ص
اشعار ابن ابے الحدید وصیت جناب عبد
المطلب حمایت ابو طالب ع حضرت رسول ص را ازص ۱۳۹
ایضا نصرت و حمایت انسرور نماز گذاردن
رسول ص با علی و جعفر اوّلین نماز جماعت
مفقود کردن ابو طالب حضرت رسول ص را
واجماع بنی هاشم ذکر بعضی از اشعار عبد
المطلب و کثیرے از اشعار ابو طالب در این فصل
اشاره بحال زینب کبری ع در تنهائے برادرش الی ۱۴۴
فصل سیّم در ذکر وفات جناب
ابو طالب ع وصیت انجناب مفصّلا
حزن و توجّع حضرت رسول ص در وفاتش ازص ۱۴۴
مرثیه حضرت امیر ع بر پدر بزرگوارش
مرثیه دیگر از دیوان مرثیه حضرت رسول ص
بر خدیجه و ابو طالب علیهما السلام
استدلال بایمان و فضیلت انجناب باین ایات الی ص ۱۴۶

بیست و هفتم رجب

فضیلت و اعمال شب با ذکر چند نماز و ثواب
وقعه مجلس ولید پلید در امشب ابتداء
از وفات معویه لعین بیعت گرفتن یزید — ازص ۱۴۹
استحضار ولید حضرت حسین ع را کیفیت
مجلس و احتجاج آنحضرت و هجوم جوانان
بنی هاشم اشاره بر تنهایی آنحضرت در روز
عاشوراء فضیلت و تعظیم روز مبعث — الی ص ۱۵۱
فضیلت روزه و اعمال روز و وقعه — ازص ۱۵۲
بعثت حضرت رسول ص اختلاف عامه در
روز مبعث اتفاق خاصه با مروز قصیده — الی ص ۱۵۶
صرصری مخمس برده مخمس ازدی اشعار — ازص ۱۵۷
جاجرمی بیان علت و حکمت بعثت انبیاء — الی ۱۵۹
ذکر آیات و اخبار و کلمات علمای اخیار — ازص ۱۵۹
از اول نمودن حکمت تکلیف و بعث رسول
و معجزه مفصلا ذکر آیات بعث حضرت رسول ص
کلمات حضرت امیر ع در این باب و اشعار
کاشفی بیان حالات و ذکر نبوت آنحضرت
پیش از بعثت اول وحی و کلمات خدیجه
و ورقه عم او و ابیاتش اقسام وحی و کیفیت — از ۱۶۳
ان داخل نشدن جبرئیل بدون اذن
اشاره بغصب خلافت و مظلومیت حضرت
فاطمه ع اشعار شیخ صالح کواز و جاجرمی جاکر — الی ص ۱۶۶
تفصیل وقعه بعثت و کیفیت آن
ناله و شادی شیطان ملعون در چند مقام — ازص ۱۶۷

اشاره بشادی شب در روز عاشوراء — الی ص ۱۶۹

بیست و هشتم رجب

نماز شب و ثواب آن وقعه شب خروج — ازص ۱۶۹
حضرت حسین ع از مدینه سند وقعه
قصیده امام جمعه خامنه و بستیه جعفن
اشعار وصال شیرازی و وفا تفصیل وقعه
وداع با محمد حنفیه کیفیت خروج
اشاره بخروج حضرت موسی ع از مصر و فرق — الی ص ۱۷۳
این دو خروج وقعه روز سبقت اسلام
حضرت امیر علیه السلام مکتوب معاویه
و جواب حضرت امیر ع با ابیات و ابیات — ازص ۱۷۳
دیگر از شعراء در مدح آنحضرت سند قصه
سبقت حضرت امیر ع در همه چیز اخبار
سبقت اسلام رجحان و فضیلت ایمان
آنحضرت اثبات صحت ایمانش فضایل
السرور نماز گذاردن حضرت رسول ص با علی
و خدیجه استدلال مفید در صحت ایمان
آنحضرت ع در صغر سنش و رد او قول
ناصبه را اشاره بخطبه امام حسن ع
و خطبه حضرت سجاد در شام — الی ۱۸۲

بیست و نهم رجب

نماز شب ثواب وقعه بچاه انداختن — ازص ۱۸۲
معویه عایشه را احوال عایشه از بیت
او و حفصه بحضرت رسول ص تفصیل
نزول سوره تحریم و تفسیر بعضی از آیات

مرتبه و منزلت حضرت امیر ع تحقیق آیهٔ
تحریم مثل بزن نوح و لوط فضیلت
آسیه زن فرعون دروغ بستن سنّی
بحضرت رسول ص) فوت عایشه
تعصّب عامّه در لقب ام المؤمنین اخبار ص ۱۸۶
حضرت رسول ص از ظلم عایشه تمهید
معویه در قتل او حدّ زدن حضرت حجت
بعایشه تظلّم حضرت فاطمه ع بانسروه
و حالات انمظلومه و ذکر ابیات قد کان الی ۱۸۸
بعدك انباء و هنبثة آه

سی ام رجب

نماز شب و روزه روز و ثواب و ذکر شهادت
سلمان و قصه کشتن اصحاب جمعی از
قریش را سند و تفصیل و قصه قتل
عمرو حضرمی محترم بودن ماه رجب
و محرّم در زمان جاهلیت ذکر خبر از ص ۱۸۸
ابرهیم بن ابی محمود از حضرت رضا ع در
حرمت محرّم و وقوع مصائب

وقعهٔ دوّم سی ام الی ۱۹۰

فوت ابو حنیفه سند و قصه و مشتمل است
این قصه بر چند مقصد مقصد اوّل در ص ۱۹۰
ابتدای مذاهب اربعه کثرت فتاوای چهار
نفر رؤسای عامّه قصهٔ یکی از اصحاب
حضرت صادق ع اجماع عامّه بر چهار مذهب
در زمان علم الهدی ره الی ۱۹۲

مقصد دوّم در ترجمه
ابو حنیفه نسب و بد و حال او
زیدی الاصول بودن او تفاوت از ص ۱۹۲
و اشعار او اشاره بمصیبت قصهٔ
ایلچی روم در مجلس یزید شوم مفصّلا
و اشاره بورود شام و مجلس ان بدفرجام الی ۱۹۶
مقصد سیّم در احتجاج حضرت
صادق ع با ابو حنیفه نقل از ص ۱۹۶
اخبار در این باب قصهٔ عصای حضرت
رسول ص و احترام ابو حنیفه بر آن
اشاره بمظلومیت بضعة الرسول حضرت
فاطمه ع و حضرت حسین علیه السلم الی ۱۹۹
مقصد چهارم در فتاوای
و احکام و اقوال ابو حنیفه قصهٔ قوچها
مفصّلا و افحام حنفی نماز کردن قفال از ص ۱۹۹
مروزی بتجویز ابو حنیفه و شافعی شدن
سلطان محمود سبکتکین از این نماز
کلوخ زدن بهلول بر ابو حنیفه و افحام او
یاد گرفتن ابو حنیفه چندی از مسائل حجرا الی ۲۰۶
از حجّامی) مقصد پنجم
در ذکر طعن و تفسیق و تکفیر ابو حنیفه
از عامّه و خاصّه نقل کلمات علما
ایشان در این باب تخلّص یکی از شیعه
از شرّ ایشان بکلامی) مقصد ششم الی ۲۰۸
در کرامات قبر ابو حنیفه

[illegible] شاه عباس شاه اسمعیل صفوی ص ۲۰۸
[illegible] را و تخریب قبر ابو حنیفه کور شدن
[illegible] هیچ در قبر ابو حنیفه) وقعه سیم سی ام
تولد شافعی سند وقعه و مشتمل میشود این
وقعه بچهار مقصد مقصد اول در ترجمه
شافعی پنج سال بودن حمل شافعی نسب از ص ۲۰۹
ظاهر کردن توقف چند نفر در بطن مادر
تحصیل شافعی و تفصیل یکی از سفرهای او الی ۲۱۱
مقصد دویم در فتاوای عجیبه شافعی از ص ۲۱۱
[illegible] تضییع بودن تعداد چندی از فتاوی
[illegible] او و ثلثه دیگر اختلافات شافعی الی ۲۱۴
[illegible] امیه) مقصد سیم در اشعار شافعی ص ۲۱۴
ذکر اشعار او مفصلا و مرثیه او بحضرت حسین ع الی ۲۱۶
اشاره بمصیبت)

باب دویم در ذکر ماه شعبان ص ۲۱۶
بیان فضیلت ماه و وجه تسمیه ماه و
رؤیت هلال ذکر نمازهای شب اول
نماز و روزه سه شب اول فضیلت روز اول
روزه روز اول فضیلت روزه ماه بعضی الی ۲۲۲
از اعمال اذکار ماه وقعه شب اول شعبان ص ۲۲۲
ظهور [illegible] از چهار نفر اصحاب اعمال صالحه ایشان
[illegible] زید بن حارثه بر دیگران اشاره الی ۲۲۶
[illegible] حسین و وقعه روز اول شعبان
[illegible] ناصر تیمور شاه را سلطنت امیر تیمور
[illegible] طول و عرض دشت قبچاق و کوتاهی شب در آنجا ص ۲۲۶

سوار ناقه نمودن دختر والی را قتل عام نمودن تیمور الی ۲۲۹
شاه را دویم شعبان نماز شب و ثواب
وقعه غزوه بنی المصطلق تزویج حضرت رسول ص ص ۲۲۹
جویریه را فرستادن حضرت رسول ص امیر ع را
بدفع جن رسوا شدن عبدالله بن ابی کلام
پسر او اشاره بحال اطفال سید الشهداء ع الی ۲۳۲
وقعه دویم روز دویم شعبان وجوب روزه
ماه رمضان سند وقعه علت و حکمت روزه
فضیلت و ثواب آن هفت خصلت روزه دار ص ۲۳۲
روزه گرفتن سید الشهداء ع در روز عاشوراء الی ۲۳۴
وقعه سیم روز دویم شعبان قتل فضل بن سهل
در حمام سند وقعه و مشتمل میشود این وقعه
برسه مقصد مقصد اول در بدو حال او
و [illegible] نزد مامون حکایت احمد بن ابی خالد کاتب از ص ۲۳۴
تقرب فضل کاردانی او و برادرش حسن
شطرنج و قمار باختن مامون اشاره بمجلس یزید ملعون الی ۲۳۸
مقصد دویم در مهارت فضل در علم نجوم
ذو الیمینین استقرار خلافت مامون ص ۲۳۸
انقلاب حال او و ازدیاد قاتل برادر اشاره
بحال حضرت حسین ع در مصیبت برادر الی ۲۴۰
مقصد سیم در کشته شدن فضل در حمام کیفیت مطلب
مهارت فضل در نجوم مهارت او و حسن و بوران دختر ص ۲۴۰
فواید علم نجوم فواید علم ریاضی فواید علم
حساب و هیئت دفع آفات و محذورات بدعا و
صدقات اشاره بوداع حضرت حسین ع مفصلا الی ۲۴۵

سیم شعبان نماز شب و ثواب و فقره ص ۲۴۵
ولادت باسعادت حضرت حسین ع قصیده
شیخ ابرهیم قفطان اشعار فائی شوشتری
سند فقره مفصلا اشاره بتوقیع وقیع وادعیه الی ۲۴۸
وداعی روز عاشوراء وداع اخرین سید
الشهداء با سید سجاد علیهما السلم تفصیل و جمله
و مشتمل می شود این فقره و ملحقات ان بر ده مقصد
مقصد اول حدیث لعیا و نجاة صلصائیل ص ۲۴۸
مثنوی محزون رشتی خبر ولادت حضرت حسین
مفصلا تهنیت و تعزیت در ولادت افتخار
صلصائیل و لعیا افتخار شمر و سنان و خولی لعین الی ۲۵۲
مقصد دوم حدیث ملك فطرس تتمه
قصیده شیخ ابرهیم قفطان قصیده فائی
حدیث فطرس اخبار در رضاع حضرت
اشعار عربی و فارسی در زیارت و سلام
از فقرات زیارت مخصوصه اداب و سنن و مستحبات الی ۲۵۹
مقصد سیم حدیث ملك دردائیل ص ۲۵۹
قصیده ملا عباس شباب حدیث دردائیل
عذاب قاتل سید الشهداء ع مقصد چهارم الی ۲۶۹
اثبات عصمت ملائکه و جواب از قصص ثلثه
عنوان از ایه و اذ قال ربك الایه خلقت ادم
علم و فضیلت او اعتراف ملائکه بافضلیت ادم ص ۲۶۹
تحقیق حدیث دردائیل تحقیق عصمت ملائکه
اثبات عصمت همه ایشان علت هفت شوط
نزول ملائکه از برای زیارت ملائکه موکلین قبر

حضرت حسین ع ذکر سلام بر ایشان مقصد پنجم الی ۲۷۰
ذکر نزول ملائکه سموات در ولادت و عنوان
از علم حضرت امیر ع قصیده سید اسماعیل حمیری
و ابن عودی والصفها و اشعار فائی و صبا ص ۲۷۰
و حزن فضیلت علمی علم حضرت امیر ع حدیث سلونی
نزول ملائکه در ولادت و علم حضرت امیر ع نزول
ملك فردوس اعلی رفع تربت مقدسه تسلیم
حضرت رسول ص تربت را بام سلمه مقصد ششم الی ۲۷۱
در رضاع حضرت حسین ع قصیده شیخ عبد الحسین ص ۲۷۲
اعسم و بحر العلوم و اشعار محزون رشتی اخبار
از رضاع ابهام از حضرت رسول ص اشعار فارسی
اشاره بمصیبت مقصد هفتم در تسمیه حضرت الی ۲۷۴
قصیده صائغ بن عرندس اشعار ابو نواس باذکر
تسمیه حسنین علیهما السلم اسما و القاب حضرت ص ۲۷۴
حسین ع ذکر لقب صبور اشاره بزیارت ناحیه
مقصد هشتم بودن قنداقه انحضرت با سمان الی ۲۷۵
قصیده جابر بودن قنداقه بسر نفر با اسمان
مشابهات حضرت حسین و یحیی علیهما السلم
اشاره بمجالس بلیغ مقصد نهم در مناغا
جبرئیل با انحضرت قصیده بحر العلوم اشعار ص ۲۷۸
محزون رشتی قوت و امانت جبرئیل تعب در مقام
مثنوی در قصه حضرت ابرهیم ع شمائل جبرئیل
تقرب چهار ملك تفاخر اسرافیل و جبرئیل
قصیده ابو نواس مناغات جبرئیل صرخه الی ۲۸۵
در روز عاشوراء مقصد دهم در مناغات

میکائیل اشعار برشی حدیث ام ایمن در با — ص ۲۸۰
سلاک ورود شام مفصلا وقعه روز
روز سیم شعبان ورود حضرت حسین — الی ۲۸۱
بمکه معظمه و عنوان از ایشان اول بیت الاذیه
معنی بکه ترجمه ابو الفتوح رازی هفت فضیلت — ص ۲۸۲
کعبه حجر الاسود تقدم بنای کعبه خلقت مکه و
تسمیه بام القری بنای آدم بیت را رفع بیت
در طوفان بنای حضرت ابراهیم نزول سکینه
بر آنحضرت نصب حجر را تفرق احجار باطراف
رام شدن خیل باسماعیل دعوت ابراهیم و
جواب حاجیان بودن نمک از ضیافت آنحضرت
دعای او در حق مکه ایضا عنوان از ایشان — الی ۲۹۴
اول بیت الاید خصایص و فضایل مکه و مقته
تتبع تحویل قبله معنی استقبال قبله ثواب نظر — ص ۲۹۵
بکعبه شفاعت کعبه فضیلت مسجد الحرام
اشاره بمصیبت ایضا عنوان از ایشان و فضیلت — الی ۲۹۱
مقام ابراهیم نقل اقوال در مقام نفع نداء آن — ص ۲۹۹
عبادت بدون ولایت اشعار بحر العلوم ره
اشاره بمصیبت ایضا عنوان از ایشان و فضیلت — الی ۳۰۱
و حدود حرم مأمن بودن حرم در دنیا و آخرت
احرام او احکام او کفاره صید حرم — ص ۳۰۱
اشاره بمصیبت ایضا عنوان از ایشان و ذکر
وجوب حج و حکمت و شرایط آن مصالح — الی ۳۰۴
و منافع حج شرایط استطاعت ایضا عنوان
از ائمه مبارکه اقسام کفر مراتب ایمان) — ص ۳۰۴

عقوبت ترک حج فضیلت حج و عمره حج حضرت
حسن و سید سجاد علیهما السلام عمره حضرت — الی ۳۰۸
حسین و منزل سقیا سند وقعه روز
قصیده شیخ علی و اشعار مقبل معاهده — ص ۳۱۴
اهل کوفه احوال سلیمان و مسیب و رفاعه
عرایض اهل کوفه ظلم ایشان در کربلا — الی ۳۲

چهارم شعبان

نماز شب و ثواب وقعه بیعت اهل شام
بعمر بن خطاب مسموم شدن ابوبکر صدیق او — ص ۳۲
مطاعن عمر غصب خلافت شهادت دوازده — الی ۳۲۹
نفر بعد از پیغمبر کتمان زید بن ارقم اشاره بجلس
ابن نابغه مجمع بمقصد عظم بوجب ورود — ص ۳۳
بحضرت امیر غصب خلافت طلب بیعت — الی ۳۳۳

وقعه در حق یم چهارم شعبان

اسلام سلطان غازان خان کیفیت اسلا
و تشیع او رونق ایران سؤال از چهار تن — ص ۳۳۳

تذییل در احوالات تبریز — الی ۳۳۸

تسمیه تبریز و آذربایجان قلاع تبریز
تشیع زبیده خواتون آکسیر در انستن او — ص ۳۴۵
وقوع زلزال تأسیس در تبریز محاربه
سلاطین صفویه با عثمانیه آمدن روس — الی ۳۴۸
ثروت خواجه رشید الدین تخمین نفوس کره
ارض بعضی از مساجد تبریز

پنجم شعبان

نماز شب وقعه سفر هرون الرشید بطرف — ص ۳۴۹

نهروان رؤیاء او نصیحت زاهد او
اشاره بر بعثت موسی و هرون ع معجزه
عصا و ید بیضا اشاره بمعجزات حضرت
رسول ص محبت آنحضرت بر حسنین ع الی ۳۵۴

ششم شعبان

نماز شب و تعقیب ورود ابو عبیده بر
انطاکیه

هفتم شعبان

نماز شب و تعقیب تولد مسترشد عباسی ص ۳۵۷
احوال و قتل او اشاره بر بی اعتباری
دنیا از حدیث ریان هشتم و نهم الی ۳۵۹
و دهم و یازدهم و دوازدهم ص ۳۶۰
شعبان نماز شبها با ثواب سیزدهم
و چهاردهم شعبان نماز شب و
اعمال ایام البیض وقایع ایام مجملا الی ۳۶۱

پانزدهم شعبان

فضیلت و اعمال شب فضایل و خصایل
شب نماز و دعاهای شب و تعقیب
ولادت با سعادت حضرت حجت عجل
الله فرجه و مشتمل میشود این وقعه
برده مقصد مقصد اول
در بیان معنی امامت قصیده شیخ
بدایع اشعار شاعر رد اعتقاد عامه ص ۳۷۰
علم و حکم حضرت امیر ع دهاء معویه
معنی عقل قول عامه بفسق خلیفه الی ۳۷۵
شرب و فسق یزید طعن و لعن او اثبات
کفر او از عامه مفصلا مقصد دوم ص ۳۸۲
در اهمیت مسئله امامت از قصیده
بهائی مسدس در مدح آنحضرت
اشعار شباب اختلاف فریقین
مقصد سیم در افضلیت مرتبه ص ۳۸۶
امامت مربع بهائی اشعار دنبلی
کلمات وارده سنت حضرت ابرهیم ع
مقصد چهارم در اثبات امامت
مطلقه عقلا قصیده ابن قتال نجفی ص ۳۹۰
اشعار دیگر اختلاف اقوال وجوب
لطف وجوب وجود امام مناظره
هشام با عمرو بصری عالم اکبر بودن
انسان قلب قطب بودن امام ع
از خطبه شقشقیه اشاره بمصیبت حد الی ۳۹۹
هر مقصد مقصد پنجم در اثبات
امامت مطلقه نقلا قصیده و اشعار
و آیات علم و شجاعت طالوت عجایبات
حضرت حسین ع برکات امام ع علل ص ۳۹۹
غیبت حکایت زن حامله در زمان الی ۴۰۳
مفیدره خبر منصور بن حازم توحید
فطری مشوب بودن لذاید دنیا
اولویت حضرت امیر ع بخلافت امتناع ص ۴۰۵
حضرت حسین ع از بیعت یزید خلیفه
نمودن انبیاء ع خالی نبودن زمین
از حجت اشاره بعطش حضرت حسین ع الی ۴۱۰

خبر من مات و لم یعرف امام زمانه — ص ۴۱۳
اشاره بعلم درایه و رجال اقسام اخبار
معنی تواتر و تظافر و تسامع بیان نکات
در نقل اخبار بخیر و دانی در معنی حدیث
الزاء مخالفین مناظره احسائی و هروی — الی ۴۲۶
معنی شجاعت و شجاعت حضرت حسین ع
با تفصیل تمام مقصد ششم — ص ۴۳۱
در اثبات وجود حضرت حجت عج قصیده
شیخ محمد حسین اشعار عندلیب — ص ۴۳۲
اختلاف اقوال رد ناظم بغدادی اشعار
دعبل با ترجمه عدم علم وقت ظهور — الی ۴۴۳
مقصد هفتم در ولادت با سعادت
حضرت حجت عج قصیده شیخ عبد الحسین
اشعار وفا خبر بشر بن سلیمان نخاس
اشاره بمصیبت سند و متن خبر محمد — ص ۴۴۳
بن عبدالله حدیث دیگر در ولادت — الی ۴۵۴
تلاوت آنحضرت بردن فتد اقرار بعرش
تحقیق لفظ حکیمه قصه یحیی حرانی — ص ۴۶۳
مقصد هشتم در ذکر غیبت صغری
و احوال نواب اربعه قصیده سید — الی ۴۶۷
صادق اشعار شاعر غیبت آنحضرت
ده کتب بی نظیر شرح حال نایب اول
ابو عمرو عثمان بن سعید شرح حال — ص ۴۶۹
نایب دوم ابو جعفر محمد بن عثمان
معنی ناحیه مقدسه علت غیبت

ابیات اشعار در ندبه شرح حال
نایب سیم ابوالقاسم حسین بن روح — الی ۴۷۵
عریضه علی بن بابویه تقیه ابوالقاسم
اقوال و اخبار در باب تقیه شرح حال
نایب چهارم ابوالحسن علی بن محمد
وقوع غیبت کبری سال تاتار هجوم
توقیع آخرین حضرت حجت عج فرجه
مقصد نهم در ذکر غیبت کبری
و چهار حکایت تتمیم مقصد نهم
در بیان شمه از تکالیف عباد — ص ۱۱ ه
مقصد دهم در ذکر علائم ظهور — الی ۵۲۳
و چهار حدیث با شرح و بیان و احوال
رجال آن و در این مقاصد هم آیات و
اشعار و اخبار و مراثی مذکور است
شانزدهم و هفدهم و هجدهم و نوزدهم
الی سی ام شعبان ذکر نماز شبها با ثواب
با مجمل وقایع
خاتمه در ذکر حدیث کساء با سند
تازه

والحمد لله علی ما انعم والشکر و
الثناء علی ما الهم والصلوة والسلام
علی محمد و آله الطاهرین علی ما انعم
علینا بوجودهم و اکرم و لعنة الله
علی اعدائهم و ظالمیهم بما ارتکب
کل واحد منهم و اقدم

الحمد لله الذی هدینا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله

چون کتاب
مستطاب وقایع الایام
که از تالیفات جناب مستطاب
ملک الواعظین العالم العامل و الفاضل الکامل
آخوند ملا علی ابن المرحوم المغفور زبدة الواعظین آخوند
ملا عبد العظیم طاب ثراه که در ذکر اتفاقات و احوال ایام و بیان
اعمال سال و فی کافه بحر و تا حال همچنین نسخه تالیف نشده بود و الحق از برای
عموم اخوان دین خصوص حضرات واعظین و ذاکرین تحفه سنیه و هدیه جلیله لکن
بی پایانی بود الحمد جلد اول آن کتاب که در وقایع و اعمال شهر رجب المرجب و
شعبان المعظم بود در عهد شاهنشاه ممالک محروسه ایران پادشاه کامکار سلاطین
کیان ملک باذل و عادل السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن
الخاقان محمد علی شاه قاجار خلد الله ملکه بمباشرت و مواظبت خود موفق
در دار الطباعه مخصوصه افتخار الاماثل و الاقران آقا کربلائی اسد الله آقا زاده توفیقه
و بسعی و اهتمام فرزند ارجمند ایشان آقا محمد اسماعیل حفظهما الله تعالی و در دار
السلطنه تبریز صانها الله عن التهریز بحلیه طبع و نشر محلی
گشت امید آنکه مقبول طباع خاص و عام آمده و از او بهره مند
و مستفیض شده در حیات و ممات
یاد دوستان نمایند
اقل العباد عبد الصمد

و اتمام این کتاب در یوم الاضحی در شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۳۲۵ گردید

کتاب وقایع الایام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل عدة الشهور فی کتابه اثنا عشر شهرا و القتال فی الشهر الحرام کبیرا و الصلوة و السلام علی نبیه و صفیه محمد سید الاولین و الاخرین و افضل من بعث سفیرا و علی ابن عمه و وصیه علی امیر المؤمنین الذی اوتی العلم و الحکمة و خیرا کثیرا و علی ابنته و بضعته و ام ذریته فاطمة سیدة نساء العالمین و شفیعة یوم الدین الذی کان الناس فیه حصیرا و علی الائمة الاحد عشر المعصومین المطهرین الذین یحاسب الله اولیائهم حسابا یسیرا و لعنة الله علی اعدائهم و ظالمیهم و قاتلیهم اجمعین الذین اعدت لهم جهنم و سائت مصیرا **و بعد** چنین گوید بندهٔ کمترین تراب اقدام واعظین الراجی الی فضل ربه الکریم علی بن عبد العظیم تبریزی خیابانی عفی الله عن جرائمهما که قریب هجده سال است از اول شباب در خاطر خلجان میکند و مدام طالب این مرام هستم که بتألیفی در وقایع و احوال ایام و اجمال اعمال شهور و اعوام ترتیب داده شود که در بیان مطالب بوصیه وافی و نقل مقاصد ضروریه کافی بوده باشد و در این جزو زمان در بلاد ایران از برای اخوان دین خاصه حضرات واعظین و ذاکرین که هر شب و روز بر منبر محتاج میشوند و در اکثر اوقات بهیچوجه فرصت تتبع اخبار و مجال تفحص آثار ندارند همچنین چیزی مثل جزو جان لازم و ضرور است و در عرض این مدت مختصری بعنوان فهرست ترتیب داده بودم و آنچه بمرور ایام از وقایع و احوال بدست میامد بطور اشاره و اجمال ثبت میشد و پیوسته منتظر فرصت و مترصد قدرت بودم که تفصیل و توصیف دهم ولی کثرت مشاغل و موانع و قلت بضاعت و کتبی که در این صناعت از هر قبیل لازم و ضرور است مانع بود تا در این ایام خیر انجام که تاریخ هجرت در ماه شعبان المعظم از سال هزار و سیصد و بیست و سیم

دیباچهٔ کتاب

در لیلهٔ مبارکهٔ پانزدهم که شب ولادت با سعادت حضرت خلیفة الرحمن و حلیف الایمان و
قطب دائرة الامکان و صاحب العصر و الزمان اعنی حجت منتظر و امام ثانی عشر عجل الله فرجه
است در منزل یکی از اصحاب با جمعی احباب انجمن بودیم و از هر باب سخنی میرفت تا کلام
بدین مقام و ذکر وقایع الایام انجامید و چند نفر از حضار این حقیر خاکسار را بر این امر شریف
و مطلب منیف ترغیب و تحریص نمودند و بنده دیدم که عمر از اربعین گذشت و آن فرصت و
وسعتی که طالب هستم نایل نیستم بلکه ماه بماه و سال بسال حوادث و علایق بیشتر پس تاسف بر
پیشتر نموده این عزم را جزم کردم و چندی که مکنت و توان و قدرت و امکان بود از کتب اخبار و
احادیث و ادعیه و تفاسیر و آثار و تواریخ و نسخ اشعار و قصاید و دواوین مراثی و مدایح و
دیگر کتب ادبیه و لغات و قصص از مصنفات و مؤلفات ثقات و محدثین و صحایف و رسائل روات
و مورخین تدارک نموده متوکلا علی الله رب العالمین و متوسلا بالحجج المعصومین صلوات
الله علیهم اجمعین بر این امر جسیم قیام و اقدام رفت از رحمت شامله حضرت مسبب الاسباب
چنان امید که در اعداد اسباب این کار زیاده از این امداد کند و در وسعت معاش و
صحت مزاج بیفزاید تا با فراغت بال و سلامت احوال بدین امر اشتغال نمایم و از قدرت
کامله رب الارباب رجا آنست که توفیق را رفیق طریقم فرماید تا ایصال بمطلوب و فوز
بمقصود حاصل آید و شرح صدر و طلاقت لسان و ذلاقت بیان احسان نماید تا القاء مطلب نمایم
رب اشرح لی صدری و یسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و توقع از دقیقه
شناسان بدیع خیال و نکته سنجان سریع الانتقال و صرافان دکه فضل و ادب و نقادان
قلمرو علم مکتسب آنست که بدیده رضا و انصاف در این کتاب نظر نمایند و بدیده عیب جوئی و نکته
گیری ننگرند و اگر از روی بصیرت و اطلاع ملتفت بشوند و بخبط و اشتباهی و سهو و نسیانی
که لازمه ماده انسان است برسند عفو و اغماض فرمایند و بافشا و اظهار آن مباهات و
افتخار ننمایند که غیر از معصومین سلام الله علیهم اجمعین کسی از این لوث معری و از این عیب
مبری نخواهد بود و در مقدمات و وقایع از اشعار و قصاید عربیه و فارسیه و ابیات منتخبه
که در سفر و حضر از عرب و عجم تحصیل شده از برای اهل ذوق و اخوان ذاکرین ثبت و مذکور
میگردد و چون از برای اهل منبر در ختم مجلس گریز از ذکر مصیبت نیست لهذا در آخر هر وقعه
بجهت تسهیل تقریب اشاره و گریزی بر مصیبت خواهد شد و تفصیل مصائب در ایام خود

معنون

دیباچه کتاب

معنون و مشـ[...] میشود انشاء الله تعالی و در نقل احادیث و اخبار و اعمال و اوراد و اذکار و مختصر
و آثار و طریقه ملحوظ و منظور است یکی آنکه کتب اشاعه سند در هر فقره بترتیب مطلب
اگر تقطیع رشته کلام و تفریق وقعه ایام را لازم ندارد و دیگری تلخیص و تلفیق مطلب آیات
اگر بین ثبتها و خصوصیات وقعه اخبار و روایات متقاربه و متعدده وارد آید و ایضاً
در نقل اخبار و روایات تغییر و تبدیل کلمات و حذف و ایصال الفاظ از کتب منقول عنها
از برای ترتیب الفاظ از یکدیگر و تلخیص و اختصار درج میشود و غیر اینها آنچه در طرز مطالب
و وضع مقاصد مکنون خاطر و مخزون نظر قاصر است از خود وقایع معلوم و مشخص خواهد شد

یا رب هیّئ لنا من امرنا رشدا   واجعل مؤنتک الحسنی لنا مددا

و بعون الله و تأییده آنچه لازمه سعی و جهد است نهایت طاقت و وسع و اقتضای دقت و اهتمام
در ترجمه اخبار و روایات و تشریح کلمات و عبارات و تصحیح قصاید و ابیات و ترصیف نجوم
اعراب و تنضید عقود لغات و توضیح اشارات و نکات و ترصیف عنوان مطالب و ترصیص
بنیان مقاصد و تخصیص مبانی اسانید مبذول خواهد شد ان شاء الله ثم نسئل الله البصیرة و
الهدایة و نعوذ به من الغفلة و الغوایة امید از کرم عمیم و لطف عظیم خداوند قدیم آنکه
توفیق اتمام و تأیید انجام باین غریق آثام عطا و عنایت فرماید و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت
و الیه انیب   و مشتمل میشود این کتاب بدوازده باب.

باب اول در ذکر ماه رجب

آداب رؤیت هلال

بدانکه ماه نو را تا سه شب هلال گویند و بعد از آن قمر تا آخر ماه و خصوص ماه شب چهارده را
بدر مینامند فاضل جلیل محمد حسن حسنی سمنخاره در منهاج العارفین گوید که در بعضی کتب
مسطور است که هر کس در وقت رؤیت هلال رجب بر صفحات قرآن نظر نماید مانند برق از پل
صراط میگذرد و گوید که در تحفة العابدین مسطور است که در وقت دیدن ماه رجب بدستهای
خود نظر کند و بعضی گفته‌اند که بگوسفند و گاو و شتر نظر نماید و علامه مجلسی ره در زاد المعاد
گوید که در وقت دیدن ماه دعای صحیفه کامله را بخوانند که بهترین دعاها است و هفت مرتبه سوره
حمد را بخوانند تا از درد چشم ایمن گردد و در هر ماهی این عمل است و منقول است که چون ماه

رجب را ببیند بگوید اللهمّ اهلّه علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام ربّی وربّک
الله عزّ وجلّ وسید جلیل نبیل سید بن طاوس ره در اقبال الاعمال گوید که مرویست چون
حضرت رسول صلی الله علیه واله هلال رجب را میدید این دعا را میخواند اللهمّ بارک لنا فی
رجب وشعبان وبلّغنا شهر رمضان واعنّا علی الصیام والقیام وحفظ اللسان وغضّ البصر
ولا تجعل حظّنا منه الجوع والعطش وایضا روایت کرده که آنحضرت در وقت رؤیت هلال
سه مرتبه الله اکبر وسه مرتبه لا اله الا الله میگفت بعد از آن میفرمود الحمد لله الذی
اذهب شهر کذا وجاء بشهر کذا

وجه تسمیه رجب واسماء والقاب آن

شیخ تقی الدین ابراهیم کفعمی ره در جنة الواقیه که مشهور بمصباح است گوید رجب سمّی بذلک
لانّه یرجّب ای یعظّم والترجیب التعظیم ماه رجب را بدین سبب رجب گویند که مرجّب است یعنی معظّم
وترجیب بمعنی تعظیم است ویسمّی الاصبّ لانّه یصبّ فیه الرحمة والمغفرة علی عباده واو را اصبّ
گویند زیرا که رحمت ومغفرت الهی شامل حال بندگان خدا میشود ویقال له الاصمّ لانّه لا
یسمع فیه صوت مستغیث واو را اصمّ نیز گویند زیرا که صدای مستغیثی در آن شنیده نمیشود
وقیل لانّه لا تسمع فیه قعقعة السلاح وبقولی زیرا که قعقعه سلاح شنیده نمیشد ویسمّی
منصل الاسنة لانّ العرب تنزعها اذا دخل لتحریم القتال عندهم فیه واو را منصل الاسنة
نیز گویند زیرا که عرب سلاح خود را نزع میکردند در وقت دخول اینماه بعلت آنکه قتال در نزد
ایشان حرام بود در اینماه ودر ترجمه قاموس گوید ومنصل الاسنة کمحسن اسم ماه رجب است در
جاهلیت یعنی بیرون کننده پیکان از تیر بواسطه جنگ وتاراج یکدیگر نکردن در اینماه وشیخ رئیس
المحدثین شیخ صدوق ره در کتاب امالی وثواب الاعمال از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت
قال رسول الله ﷺ الا انّ رجبا شهر الله الاصمّ حضرت رسول ص فرمود بدرستیکه رجب ماه اصمّ
پروردگار است وشهری عظیم است وبدین سبب او را اصمّ گویند که هیچ ماه در حرمت وفضیلت
باو نمیرسد وکان اهل الجاهلیة یعظّمونه فی جاهلیتها واهل جاهلیت در زمان شرک وکفر
بروی تعظیم میکردند وچون اسلام برآمد زیاد نکرد مگر تعظیم وفضیلت او را ورجب وشعبان
ماه منست وشهر رمضان ماه امت منست الخبر وعلامه مجلسی ره در بیستم بحار الانوار از عبدالله بن
عباس روایت کرده که گوید کان رسول الله اذا جاء شهر رجب جمع المسلمین حوله حضرت رسول ص

اول رجب

چون ماه رجب میشد مسلمانانرا باطراف خود جمع میکرد و خطبه میخواند و بعد از حمد و ثنای رب العالمین و صلوات انبیا و مرسلین میفرمود أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ قَدْ أَظَلَّكُمْ شَهْرٌ عَظِيمٌ مُبَارَكٌ ای مسلمانان ماه بزرگی و مبارکی در بالای سر شما قرار گرفته وَهُوَ شَهْرُ الْأَصَبِّ و آنماه اصبست که رحمت خدا بر بندگان خود ریخته میشود مگر کسیکه مشرک باشد یا بدعتی در اسلام احداث کند و ایضا در آنکتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود قَالَ رَسُولُ اللَّهِ رَجَبٌ شَهْرُ الْاِسْتِغْفَارِ لِأُمَّتِي أَكْثِرُوا فِيهِ الْاِسْتِغْفَارَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ حضرت رسول فرمود که رجب ماه استغفار است از برای امت من پس بسیار استغفار کنید در آنماه که خداوند غفور و رحیم است و شعبان ماه منست و در ماه رجب بسیار بگوئید أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ و سؤال کنید از خداوند توبه از آنچه از گناهان گذشته و عصمت و توفیق را در آینده و رجب را شَهْرُ اللَّهِ الْأَصَبُّ گویند زیرا که رحمت الهی برامت من ریخته میشود ریخته شدنی و اصم نیز گویند زیرا که نهی شده در آن از قتال مشرکین

(ذکر فضیلت ماه رجب)

و آن از اشهر حرم است خداوند متعال در سوره بقره میفرماید يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ شیخ شهید نیشابوری در روضة الواعظین گوید بدانکه خداوند در کتاب کریم خود چهار چیز را بلفظ حرام ذکر کرده اول مسجد مکه که در سوره بقره میفرماید وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ دوم کعبه در سوره مائده فرموده جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ سیم مکه در سوره نمل فرموده إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّتِي حَرَّمَهَا چهارم اشهر حرم که فرموده مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ و رجب را علی التخصیص منفردا ذکر فرموده که يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ و رجب افضل شهور است از عهد نوح زیرا که معجزات آنحضرت بسبب رکوب سفینه با مؤمنین و نجات ایشان و هلاک اعدا با طوفان در آنماه ظاهر شد و علامه مجلسی ره در هفتم بحار از ابن عباس از خاتم انبیا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود بدرستیکه خداوند متعال از کلام و ملائکه و انبیا و صادقین و شهدا و سنوات و ایام و بقاع چهار چیز را پسندیده اما از کلام پس سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ است و هرکس در عقب نماز بگوید خداوند ده حسنه از برای او مینویسد و ده سیئه از وی محو میفرماید و ده درجه از برای او بلند مینماید اما از ملائکه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل است اما از انبیا پس ابرهیم را خلیل خود قرار داده

و عیسی را

وعیسی را روح و محمد را حبیب خود قرار داده تا آنجا که میفرماید اما مختار نسوان مریم بنت
عمران و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و فاطمه زهرا و خدیجه بنت خویلد است اما مختار شهور
رجب و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم است و آنها است اشهر حرم اما مختار ایام روز فطر
و روز عرفه و روز اضحی و روز جمعه الخبر و سید بن طاوس در اقبال از حضرت رسول
روایت کرده که فرمود خداوند متعال در آسمان هفتم ملکی قرار داده که او را داعی گویند
پس چون ماه رجب داخل میشود آن ملک هر شب تا صبح ندا میکند طوبی للذاکرین طوبی
للطائعین خوشا بحال ذکر کنندگان خوشا بحال اطاعت کنندگان و خداوند میفرماید
انا جلیس من جالسنی و مطیع من اطاعنی و غافر من استغفرنی من جلیس آنکسی هستم که با من
جلیس باشد و مطیع آنکسی که بر من اطاعت کند و آمرزنده آنکسی که از من طلب آمرزش نماید
الشهر شهری والعبد عبدی والرحمة رحمتی ماه ماه منست و بنده بنده من و رحمت رحمت
من فمن دعانی فی هذا الشهر اجبته ومن سألنی اعطیته ومن استهدانی هدیته هر کس
در این شهر مرا دعوت کند اجابت مینمایم و هر که سؤال کند عطا میکنم و هر که هدایت طلبد
هدایتش مینمایم وجعلت هذا الشهر حبلا بینی وبین عبادی فمن اعتصم به وصل الیّ
و این ماه را ریسمان خود و بندگان وسیله قرار داده ام پس هر کس متوسل متمسک باین وسیله
بشود بمن برسد

فضیلت شب اول (و اعمال و ادعیه آن)

در ریاض الزاهدین گوید که شب اول رجب یکی از لیالی اربعه است و آن امشب و شب نیمه
شعبان و شب عید رمضان و شب عید قربان و علامه مجلسی ره در بحار نقل کرده که خوش
بود از برای حضرت امیر علیه السلام که شخص فارغ کند خود را در چهار شب از سال و آن شب
فطر و شب اضحی و شب نیمه شعبان و شب اول رجب است و در زاد المعاد گوید که در شب اول
ماه غسل سنت است و منقولست که هر که در شب اول ماه رجب و شب پانزدهم و شب آخر آن غسل
کند از گناهان بیرون آید مانند روزیکه از مادر متولد شده باشد و در شب اول زیارت حضرت
امام حسین صلوات الله علیه فضیلت بسیار دارد و احیای شب اول سنت است و از حضرت
امیر علیه السلام منقولست تا توانی محافظت نمای بر احیای شب عید ماه رمضان و شب عید قربان و شب
اول ماه محرم و شب عاشورا و شب اول رجب و شب نیمه شعبان در این شبها دعا و نماز و
تلاوت قرآن بسیار کن و گوید که بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که در شب

اول رجب بعد از نماز عشا این دعا بخوان اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِاَنَّكَ مَلیكٌ الی اخر دعا که نقل کرده
پس حاجات خود را طلب نماید و بیست رکعت نماز نیز وارد شده است هر دو رکعت بیک سلام و در
هر رکعت حمد و یکمرتبه سوره توحید بخواند تا از بلاهای دنیا و عذاب اخرت ایمن گردد و گوید که
شیخ طوسی و دیگران بسند معتبر روایت کرده اند که حضرت امام موسی علیه السلام در شب اول ماه
رجب بعد از انکه از نماز شب فارغ میشد این دعا را در سجده میخواندند لَكَ الْحَمْدُ اِنْ اَطَعْتُكَ
الی اخر و نیز گوید که بسند معتبر منقولست که مستحبست بعد از سلام گفتن از نماز وتر چنانچه
نوشته است این دعا را بخواند اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی لا یَنْفَدُ خَزائِنُهُ تا اخر و ایضا از حضرت امام علی النقی
علیه السلام منقولست که بعد از نماز وتر این دعا را بخوانند یا نُورَ النُّورِ یا مُدَبِّرَ الْاُمُورِ تا اخر و گوید که عمل
و ادعیه این شب بسیار است و سید بن طاوس رحمه الله در اقبال گوید در انستی که حدیث متظاهر و عمل
متناصر شنفتند در اینکه شب اول رجب از ان لیالی او بعد است که باین عبادات و مناجات با
عالم الخفیات نمود و از فضیلت این شب انکه چون انبیا از ماه محرم بیرون امدند گویا از امان خداوند
عالمیان که بسبب شهر حرم بود خارج شد و این امان روی گرفته گردید و فتنه بشب اول
ماه رجب سید و این شهر اقبال بود خداوند متعال انعام و اکرام فرمود بانبیا ان امان و بان
حرم و حرمی که از ان بیرون امده بوده داخل شد پس با بیانات این فضل خداوند که من حیث لا
یحتسب بروی سید اذعان و اعتراف نماید و باین وسیله متصل بشود و ایضا روایت کرده که در
شب اول رجب ده رکعت نماز بگذارد که هر دو رکعت بیکسلام و در هر رکعت بعد از حمد صد مرتبه
قل هو الله احد بخوان و هفتاد مرتبه این دعا را بخوان یعنی بعد از نماز اللّهُمَّ اِنّی اَسْتَغْفِرُكَ تا اخر
و بعد از ان یکمرتبه بگو سُبْحانَكَ بِما تَعْلَمُ وَلا اَعْلَمُ تا اخر و بعد از ان هزار مرتبه بگو لا اِلهَ
اِلّا اللّهُ و در هر شب ماه رجب این تهلیل مستحبست و ایضا گوید که از حضرت رسول مرویست
ما مِنْ مُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ صَلّی فی اَوَّلِ لَیْلَةٍ مِنْ رَجَبٍ ثَلاثینَ رَكْعَةً هیچ مؤمن و مؤمنه
نیست که در شب اول ماه رجب سی رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد یک مرتبه
قل یا ایها الکافرون و سه مرتبه قل هو الله احد بخواند الا غفر الله له کل ذنب صغیر و
کبیر مگر انکه خداوند هر گناه صغیره و کبیره او را میامرزد و او را از نماز گذارندگان
مینویسد تا سال اینده و از نفاق بری میکند و ایضا از انحضرت روایت کرده که هر که
در شب اول رجب بعد از نماز شام بیست رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد یکمرتبه

قل هو الله بخواند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود اَتَدرُونَ ما ثَوابُهُ آیا میدانید
ثواب این چیست گفتند اَللهُ وَرَسُولُهُ اَعلَم خدا و رسول اعلم هستند فرمود روح الامین
بمن خبر داد و آن بزرگوار هر دو ذراع خود را بالا زد و فرمود حُفِظَ وَالله فی نَفسِهِ وَ
اَهلِهِ وَمالِهِ وَوَلَدِهِ محفوظ میشود قسم بخدا در جان و مال و اهل و اولاد خود و مصون
میباشد از عذاب قبر و از صراط مانند برق خاطف بدون حساب میگذرد مؤلف
گوید مرحوم حجة الاسلام حاجی شیخ جعفر شوشتری طاب ثراه در رساله منهج الرشاد
گوید نماز مستحبی که در آن بعضی خصوصیات باشد که مخالف قاعده نمازهای دیگر است
مثلا هرگاه عدد آن یا وقت آن برخلاف نمازهای مستحب جایز نیست بجا آوردن آن مگر
بتقلید کسیکه آنرا بخصوص تجویز کند پس نماز مستحبی در وقت نماز واجب اشکال ندارد مثل
نماز غفیله و نماز عمل ام داود که در وقت نماز واجبی اند یا نماز اعرابی که ده رکعت یک سلام
نیست و اینجا رجوع بمجتهد ضرور است و اما سوره متعدده داشتن یا اذکار خاصه
اینها عیبی ندارد و جناب حجة الاسلام آخوند ملا کاظم خراسانی مد ظله العالی در کلمه رجوع
بمجتهد ضرور است در حاشیه نوشته اند اگر بقصد ورود بجا آورد و اما برجاء بجا آوردن
برجاء ورود تقلید ضرور نیست و همچنین اشتغال در سوره متعدده و اذکار و جناب
حجة الاسلام حاج شیخ عبدالله مازندرانی دام الله ایام افاضته در کلمه و اما سوره
متعدده در حاشیه فرموده در اینها نیز رجوع بمجتهد ضرور است مگر آنکه مقلد بداند
اجماعی بودن آنرا و جناب حجة الاسلام آقا سید کاظم یزدی متع الله المؤمنین بطول بقائه
در کلمه عیبی ندارد در حاشیه فرموده باید بداند که عیب ندارد یا تقلید کند انتهی و این
نماز بحسب وقت مثل نماز غفیله است پس باید هر کس رأی مجتهد خود را ملاحظه نماید و
بتکلیف خود عمل کند و سید در اقبال از روضة العابدین از حضرت رسول روایت کرده
که هر کس در شب اول رجب بعد از نماز خفتن دو رکعت نماز بکند و در رکعت اول بعد
از حمد یک مرتبه سوره الم نشرح و سه مرتبه قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم بعد
از حمد هر یک از الم نشرح و قل هو الله و معوذتین یک مرتبه بخواند بعد از آن تشهد و سلم
بگوید و بعد از آن سی مرتبه لا اِلهَ اِلّا الله و سی مرتبه صلوات بفرستد خداوند گناهان
گناهان گذشته او را میآمرزد و بیرون میرود از خطاها مانند روزیکه از مادر متولد شده

ذکر شرایط ثواب نماز و روزه رجب و شعبان *

سید مرحوم در اقبال گوید واعلم ان الذی نجده فی کتابنا هذا من فضل صلوات من لیالی رجب ولیالی شعبان و فضل صوم کل یوم من هذین الشهرین و تعظیم الثواب و الاجر بکله مشروط بالاخلاص بدانکه آنچه در این کتاب از فضیلت و ثواب نمازهای شبهای رجب و شعبان و ثواب روزه هر روز از این دو ماه مذکور میشود مشروط است باخلاص و از جمله اخلاص اینست که باید قصد تو باینعمل مجرد درک ثواب نشود بلکه عبادت خداوند عز و جل بوده باشد و این عقبه سختیست که مشکلست سلامتی از آن و از جمله اخلاص اینست که از عمل خود عجب و غرور نکنی و بآن اعتماد و اتکال ننمائی و اگر تامل کنی در آنچه خداوند بتو عطا فرموده که دنیا را پیش از خلقت تو آفریده و آدم ابو البشر را خلق کرده و آنچه در دوام اخوت تو عنایت خواهد فرمود رأیت عملک لا محل له بالنسبة الی عمله جل جلاله می بینی عمل خود را اگر در جنب کرم پروردگار خود هیچ محلی و رتبه ندارد و ایضا گوید و اگر در کتاب ما ببینی که هرکس فلان عمل را بجا آورد فله مثل عمل الانبیاء و الاوصیاء و الشهداء و الملائکة علیهم السلام پس از برای او است مثل عمل انبیا و اوصیا و شهدا و ملئکه علیهم السلام شاید مراد مثل اینعمل یکی از ایشان باشد نه سایر اعمال ایشان یا از برای او ثواب باید ذکر باشد بقدر ضعف حال تو و قوه حال ایشان فلا تطمع نفسک بما لا یلیق بالانصاف و لا تبلغ بها ما لا یصلح لها من الاوصاف پس نفس خود را بچیزیکه لایق انصاف نیست تطمیع مکن و او را بحدی از اوصاف که برای او صحیح نیست مرسان و از برای خدا چیزی از عبادات را کثیر و عظیم مشمار که حق خداوند متعال از این اعظم و اجل است که کسی بتواند ادا نماید اگرچه بغایات و نهایات برسد و شیخ مفید قدس سره در کتاب مسار الشیعه بعد از آنکه ثواب روزه تمام شهر رجب را نقل کرده فرموده که اعتق الله الکریم رقبة من النار و قضی له حوائج الدنیا و الآخرة و کتبه فی الصدیقین الشهداء خداوند کریم او را از آتش جهنم آزاد میکند و حوائج دنیا و آخرت او را برآورده مینماید و او را از صدیقین و شهدا مینویسد گوید و هذا اذا کان الانسان مؤمنا مجتنبا للکبائر الموبقات این در صورتیست که شخص مؤمن و مجتنب از کبایر مهلکه بوده باشد چنانچه خداوند عز و جل فرموده انما یتقبل الله من المتقین اینست جز این نیست که قبول مینماید خداوند از متقین و ایضا از شرایط اجر و ثواب اعمال قبول شدن نماز بوده است چنانچه در حدیث وارد شده که الصلوة ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها یعنی اگر نماز

قبول شد غیر آن از طاعات هم قبول میشود و اگر رد شد غیر او هم رد میشود جناب حجة الاسلام حاج شیخ جعفر شوشتری مرحوم در منهج الرشاد گوید بدانکه معنی این احادیث که دلالت دارند که اگر نماز قبول نشد غیر او نیز قبول نمیشود نه اینست که اگر نماز قبول نشد باقی اعمال نیز باطلند که محتاج بقضا یا اعاده باشند بلکه معنی آنها اینست که اگر نماز قبول نشد اعمال دیگر که بطریق صحیح بجا آمده اند اگرچه تکلیف باعاده آنها نباشد ثمرات آنها بر آنها مترتب نخواهد شد و شرط اجر و ثواب باقی اعمال قبول شدن نماز است گوید بدانکه هرگاه شخص در مدتی از عمر خود نمازهای او صحیح یا مقبول نباشد و بعد از آن سعی کند در تلافی و تدارک آنها ظاهر اینست که آنچه اعمال نامقبول در آن مدت بجا آورده بعد از قبول نماز مقبول درگاه میشوند و ایضا وارد شده اوّل ما یحاسب به العبد الصلوة و اوّل ما ینظر فیه من عمل ابن آدم الصلوة در منهج گوید یعنی اول چیزیکه در نامه اعمال ملاحظه میشود نماز است اگر نماز صحیح نیست نظر بباقی اعمال و نمیکنند که در میزان ملاحظه شود مؤلف گوید پس بر اهل منبر و اشخاصیکه از ثواب نماز و روزه این شهور اخبار میکنند لازم است که از شروط صحت و قبول اعلام نمایند و اهل مجلس خود را از اهل این ثواب خبر دهند و تنها اکتفا بر نقل ثواب ننمایند بگویند که باید بدن و لباس طاهر و مباح باشد و آب و مکان وضو مباح باشد و قرائتش صحیح باشد و غیر ذلک از مقدمات و مقارنات نماز که با اخلال یکی از آنها عمل باطل است تا چه رسد بثواب آن و غالبا در حق عوام خصوصا طایفه نسوان کم اتفاق میافتد که عملش جامع شرایط صحت بوده باشد و بعد از آنکه دارای این همه شروط و قیود ظاهریه گردید باید که جامع شرایط معنویه و سالم از موانع باطنیه بوده باشد ولی بعضی اینطور نیستند و عوام و زنانرا بنقل ثواب اعمال مستحبه مغرور میکنند و امر باصلاح و تدارک اعمال واجبه و مسائل شرعیه نمینمایند و اگر کسی بگوید و از شرایط صحت و قبول خبر دهد بدشان میاید و حال آنکه این همه خونهای ناحق که ریخته شده از برای اعلاء کلمه اسلام و احیای شرایع دین و اعلام این شرایط بوده هدینا الله الی سبیل الرشاد

(ذکر اعمال روز اول رجب)

در منهاج العارفین گوید که در اخبار معتبره بسیار تاکید بسیار در خصوص روزه روز اول

اول رجب

اینها ... است و منقولست که هر کس روز اول اینماه روزه بگیرد آتش جهنم یکساله
راه از او دور میگردد و بهشت او را واجب گردد و در ... معاد گوید که از حضرت امام رضا
منقولست که هر که روزه بدارد روز اول ماه رجب را از برای رغبت در ثواب خدا بهشت
او را واجب شود و در اقبال گوید اعلم ان من اهم المهمات فی اول یوم من رجب زیارة
الحسین علیه افضل الصلوات بدانکه از اهم مهمات در روز اول رجب زیارت حضرت
حسین است یا بقصد مشهد شریفش در این میقات یا بطور ایما بسوی تربت بارکش
از سایر جهات و از بشیر دهان روایت کرده که حضرت صادق فرمود من زار الحسین بن علی
علیهما السلام اول یوم من رجب غفر الله له البتة هر کس زیارت کند حسین بن علی را در
روز اول رجب خداوند بیامرزد او را البته **مؤلف گوید** از اینست که گفته اند
زیارت حضرت حسین را در روز اول رجب زیارت بیته گویند و جناب عالم متبحر و فاضل متتبع
حاج شیخ عباس قمی سلمه الله در هدیة الزائرین گوید که شیخ مفید و سید بن طاوس تصریح
نموده اند که این زیارت که ذکر میشود برای روز اول رجب و شعبان و شب نیمه شعبان است
ولکن شهید اول در مزار فرموده که از جمله زیارتهای مخصوصه زیارت روز اول رجب و
شعبان و شب نیمه شعبان است ولکن شهید اول در مزار فرموده که از جمله زیارتهای مخصوصه
زیارت روز اول رجب و شب اول و روز او و شب نیمه ماه رجب که شب غفیله گویند و روز آن و
شب نصف شعبان و روز آنست پس شروع کرده در الفاظ زیارت پس حسب فرموده ایشان
این زیارت برای شش وقت است بعد از آن با نصف روایت ایشان در الفاظ زیارت حضرت حسین
علیه السلام و اختلاف در زیارت علی بن الحسین و شهداء اشاره کرده و زیارات را مفصلا
با اختلافها که مشتمل بر اسامی مقدسه شهداء بنی هاشم و اصحاب آنحضرت است نقل کرده پس
از آنجا بخواه که کافی و وافیست در اینمقام و در منهاج العارفین گوید که غسل زیارت امام
حسین و امام رضا صلوات الله علیهما در این روز مستحبست و در اقبال روایت کرده که در روز
اول این دعا را بخوان اللهم انی اسئلك یا الله یا الله یا الله تا آخر دعا که بتفصیل ذکر کرده
و بگو اعوذ بکلمات الله کلها الی آخر و در زاد المعاد گوید که شیخ طوسی و دیگران از سلمان
فارسی رضه روایت کرده اند که گفت در آخر روز جمادی الثانیه رفتم بخدمت حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله حضرت فرمودند که ای سلمان نواز تا اهلبیتی پس فرمود که هر مرد مؤمن

یا زن مؤمنه که در ماه رجب سی رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت یکمرتبه حمد و سه مرتبه قل
هو الله احد و سه مرتبه قل یا ایها الکافرون بخواند البته حقتعالی محو کند از نامهٔ عمل او هر گناهی
که در کودکی و بزرگی کرده باشد و خدا عطا کند باو ثواب کسیرا که تمام آنماه را روزه گرفته
باشد و تا سال آینده حقتعالی او را از نمازگذارندگان مینویسد و در هر روز آنماه ثواب شهیدی
از شهیدان جنگ بدر برای او باسمان برند و بهر روز که در آنماه روزه بدارد عبادت یکساله
در نامهٔ عمل او بنویسند و هزار درجه در بهشت از برای او بلند کنند و اگر تمام ماه را روزه
بدارد خدا او را از آتش جهنم نجات بدهد و بهشت را از برای او واجب گرداند ای سلمان
جبرئیل این را برای من آورد و گفت یا محمد این علامتی است میان شما و منافقان زیرا که
منافقان این نماز را نمیکنند گفتم یا رسول الله چگونه این نماز را بکنم و در چه وقت بجا آورم
فرمود که در روز اول ماه رجب ده رکعت نماز بجا میآوری یعنی هر دو رکعت بیک سلام و در هر
رکعت یکمرتبه سورهٔ حمد و سه مرتبه سوره قل هو الله احد و سه مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون
میخوانی و بعد از هر سلام دستها بسوی آسمان بلند کن و بگو لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع
لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد پس دستها را بروی خود
میکشی و در روز وسط ماه یعنی پانزدهم ده رکعت نماز بهمان نحو بجا میآوری و بعد از هر سلام
دستها را بسوی آسمان بر میداری و میگوئی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر الهاً واحداً احداً
فرداً صمداً لم یتخذ صاحبة ولا ولداً پس دستها را بروی خود میکشی و در روز آخر ماه
با ده رکعت بهمان نحو میکنی و بعد از سلام دست بر میداری و میگوئی لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی
کل شیء قدیر و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
پس دستها را بروی خود بمال و حاجت خود را بطلب که البته برآورده است و حقتعالی میان
تو و جهنم هفت خندق قرار میدهد که عرض هر خندقی فاصله بین زمین و آسمان بوده باشد
و بعدد هر رکعتی ثواب هزار هزار رکعت در نامهٔ عمل او مینویسد و برات بیزاری از جهنم
و گذشتن از صراط برای تو مینویسند و در آنحال از سلمان فارسی نیز روایت کرده که

رسولؐ فرمود ای سلمان الا اعلمک شیئا من غرائب الکنز آیا تعلیم نکنم بر تو چیزی از غرائب کنز را
عرض کردم بلی یا رسول الله فرمود چون روز اول رجب میشود ده رکعت نماز بگذار و در هر
رکعت بعد از حمد سه مرتبه قل هو الله احد بخوان خداوند همه گناهان ترا از آن روزیکه قلم بر تو
جاری شده تا امشب می آمرزد و از فتنه قبر و عذاب روز قیامت ترا نگهدارد و از جذام و برص و ذات
الجنب ترا حفظ مینماید

(ذکر ثواب روزه یکروز از ماه رجب)

شیخ صدوق ره در ثواب الاعمال از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم روایت کرده که فرمود رجب
شهر عظیم یضاعف الله فیه الحسنات و یمحو فیه السیئات رجب ماهیست عظیم که حسنات در وی
مضاعف و سیئات محو میگردد هر کس یکروز از این ماه روزه بدارد آتش جهنم صد ساله راه از او
دور گردد و در اقبال و زاد المعاد گویند یکساله راه و در ثواب الاعمال و امالی در ذیل خبری که
اول شد در اسماء و القاب رجب مذکور شد از حضرت رسول روایت کرده که فرمود الا و من صام
من رجب یوما ایمانا و احتسابا استوجب رضوان الله الاکبر آگاه باش که هر کس یک روز
از ماه رجب ایمانا و طلبا للاجر روزه بدارد مستوجب خوشنودی بزرگ خدا گردد و در آن
روز بسبب آن روزه غضب الهی از او دور گردد و یکدر از ابواب جهنم بروی بسته میشود و لو
اعطی مثل الارض ذهبا ما کان بافضل من صومه و اگر بمثل روی زمین در راه خدا طلا عطا
نماید از روزه او افضل نخواهد شد و اجر او بچیزی از دنیا کامل نگردد مگر بحسنات اگر خالصا
لوجه الله روزه بدارد و در آنشب ده دعایش مستجاب میگردد اگر از حوائج دنیویه بخواهد و الا
از خیر آخرت افضل آنچه کسی از احبا و دوستانش در حق وی دعا کرده باشد ذخیره خواهد شد
و در زاد المعاد در خبر سالم روایت کرده که حضرت صادق علیه السلم فرمود که هر که یکروز از این ماه روزه
بدارد خدا او را ایمن گرداند از شدت سکرات مرگ و از هول مرگ و از عذاب قبر الخبر و ایضا از
حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که هر که یکروز از اول ماه رجب یا از وسط یا از آخر آن روزه بدارد
گناهان گذشته و آینده اش آمرزیده شود و ایضا از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که چون
روز قیامت شود منادی ندا کند از میان عرش که کجا اند رجبیون پس گروهی برخیزند که نور
رویهای ایشان جمیع محشر را روشن گرداند و تاج پادشاهی بر سر ایشان باشد که مکلل باشد
آن تاج بمروارید و یاقوت و با هر یک از ایشان هزار ملک بوده باشد از جانب راست و هزار ملک
از جانب چپ همه او را ندا کنند که گوارا باد ترا کرامتهای حق تعالی ای بنده خدا پس خداوند جل من

نداکند ایشانرا آی بندکان وکنیزان من بعزت وجلال خود سوکند میکنم که شمارا در ماوا
نیکو ساکن کردانم وعطاهای شمارا بزرک کردانم وعطا کنم شمارا از بهشت غرفها که نهرها
در زیر آنها جاری باشد همیشه دران غرفها باشید نیکو مزدیست مزد کارکنان برای من بدرستیکه
واجب کردانم بر شما روزه داشتید از برای من در ماهیکه حرمت آنرا عظیم کردانیده بودم وحق
آنرا واجب ساخته بودم ای ملائکه من بندکان وکنیزان مرا داخل بهشت کردانید پس حضرت
فرمود که این همه ثوابها از برای کسیست که چیزی از ماه مبارک رجب روزه دارد اگرچه یکروز باشد

ذکر عوض از صوم رجب از اول یا از میان یا آخرش

علامه مجلسی ره در زاد المعاد کوید فصل دوم در بیان اعمال کسیست که کسی از روزه داشتن عاجز باشد
یا براو دشوار باشد آنرا بعمل آورد و در بعضی از روایات معتبره وارد شده است که بدل روزه مستحب
است یکدرم تصدق کردن که موافق درهمها این زمانها تقریبا هفتاد دینار بوده باشد بروایت دیکر
عوض روزه یکمد کندم یا جو وارد شده است احوط در بدل صد درم شاه است و ظاهرا صد
درم کمتر کافی باشد و در روایتی در خصوص روزه ماه رجب طلب کرده نان نیز وارد شده است اکر
قادر بر روزه داشتن نباشد وحمل کرده اند بر کسیکه بر پیش تنها باشد و قادر بر درهم ومد نباشد
ونیز ایضا در خصوص ماه رجب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وارد شده است که بعوض
روزه اگر بران قادر نباشد هر روز صد مرتبه این تسبیحات را بخواند تا ثواب روزه را بیابد
سُبْحَانَ الْاِلٰهِ الْجَلِیلِ سُبْحَانَ مَنْ لَا یَنْبَغِی التَّسْبِیحُ اِلَّا لَهُ سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَهُوَ لَهُ اَهْلٌ
ونیز ... در روایت معتبره وارد شده است که هرکه بمنزل برادر مؤمن خود وارد شود و
روزه سنت کرده باشد واو طعامی حاضر سازد واورا تکلیف کند ثواب افطار کردن
... ثواب روزه داشتن است هفتاد برابر واکر اظهار نکند که روزه ام ثوابش بیشتر
باشد ... برابر یکسال روزه است و زنرا بی رخصت شوهر وغلام وکنیزرا بی رخصت مالک و
فرزندرا بی رخصت پدر ومادر ومهمانرا بی رخصت مهماندار ومهماندار را بی رخصت مهمان
روزه سنت داشتن از احادیث ظاهر میشود که خوب نیست ومشهور میان علما آنست که
روزه مملوک بدون اذن مالک باطل است وهمچنین روزه زن بی رخصت شوهر صحیح نیست
و پدر ومادر مشهور آنست که روزه سنت فرزند بدون اذن ایشان مکروه است وباطل نه
وبعضی کفته اند بی رخصت پدر باطل است واحوط آنست که بدون اذن پدر روزه سنت ندارد

و در روزه سنت مهمان بدون رخصت میهماندار نیز خلاف سنت است واحوط آنست که مهمان و مهماندار
هیچ یک بدون رخصت دیگری روزه مستحب ندارد اگرچه اظهر آنست که مکروه است

اقتصاد در فضیلت روزه و سایر طاعات و قربات رجب است

علامه مجلسی ره در زاد المعاد از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده که هر که یکشب از ماه رجب احیا کند حق تعالی او را از آتش جهنم آزاد کند و شفاعت او را در هفتاد هزار گناهکار قبول کند و هر که در این ماه تصدقی از برای خدا بکند خداوند عطا در بهشت نعمتی چند باو عطا فرماید که چشمی ندیده باشد و گوشی نشنیده باشد و بر خاطر کسی خطور نکرده باشد و در بسیار در خبر ثوبان روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله باو فرمود وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً مَا مِنْ مُسْلِمٍ وَلَا مُسْلِمَةٍ يَصُومُ يَوْماً مِنْ رَجَبٍ وَقَامَ لَيْلَةً يُرِيدُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى یعنی قسم بخداوندیکه مرا بحق بنبوت فرستاده هیچ مسلم و مسلمه نیست که یکروز از رجب روزه بدارد و شبی از آن احیا کند از برای رضای خدا مگر آنکه خداوند ثواب عبادت هزار سال را که روزها روزه و شبها احیا کرده باشد از برای او بنویسد و گویا هزار حج و هزار عمره از مال حلال بجا آورده و گویا هزار غزوه کرده و هزار بنده از اولاد حضرت اسمعیل آزاد کرده و هزار دینار تصدق نموده و گویا اسیران امت مرا خریده و در راه خدا آزاد کرده و گویا هزار گرسنه را سیر کرده و خداوند او را از عذاب قبر و هول منکر و نکیر ایمن گرداند قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الثَّوَابُ كُلُّهُ لِمَنْ صَامَ يَوْماً وَاحِداً أَوْ قَامَ لَيْلَةً مِنْ رَجَبٍ عرض کردند یا رسول الله همه این ثواب از برای کسی است که یک روز از رجب روزه بدارد یا شبی از آن احیا کند آنحضرت فرمود این از برای آنکسی است که قدرت خداوند را انکار نکند بعد از آن عرض کردند يَا رَسُولَ اللَّهِ ثَوَابُ رَجَبٍ أَبْلَغُ أَمْ ثَوَابُ شَهْرِ رَمَضَانَ آیا ثواب ماه رجب کمل است یا ثواب ماه رمضان فرمودند لَيْسَ عَلَى ثَوَابِ رَمَضَانَ قِيَاسٌ بثواب ماه رمضان قیاس نمیشود ولکن ماه رجب ماه عظیمی است پس عرض کردند یا رسول الله اگر کسی بر قیام او قادر نباشد چه بکند فرمود هر کس که نماز خفتن را بگذارد و قبل از وتر دو رکعت نماز بکند با آنچه خدا باو تعلیم کرده از قرآن یعنی هر سوره که میداند اَرْجُو أَنَّ اللَّهَ لَا يَبْخَلُ عَلَيْهِ بِهَذَا الثَّوَابِ امید دارم که خداوند این ثواب را براو مضایقه نکند ثوبان گوید مُنْذُ سَمِعْتُ ذَلِكَ مَا تَرَكْتُهُ إِلَّا قَلِيلاً از وقتیکه این را از آن حضرت شنیده ترک نکردم مگر نادری

(ذکر بعضی از ادعیه و اذکار رجب)

سید اجل سید بن طاوس ره در اقبال ادعیه و اعمال از طرازی نقل کرده و علامه مجلسی ره در بسیار بحار

ازیرا ان کتاب عین الفاظ را روایت نموده وعبارت بدین قرار است ومن الدعوات فی کل یوم
من رجب ما ذکره الطرازی ایضا وازجمله دعاهای هرروز ماه رجب انستکه طرازی نیز
ذکر نموده وگفته که این دعائیست که حضرت ابو عبد الله الصادق علیه السلام محمد سجاد را تعلیم
کرده واین محمد بن ذکوانست که معروفست بسجاد یعنی ذکوان معروفست بسجاد چنانکه در ما
بعد تصریح کرده قالوا سجد وبکی فی سجوده حتی عمی گفته اند که سجده کرده وانقدر در
سجده گریست که کور شد پس چند واسطه وراوی که روات حدیث است اسمهای ایشانرا سید
مرحوم ذکر کرده میفرماید عن محمد بن السجاد فی حدیث طویل از محمد بن سجاد نقل کرده اند در حدیث طولانی
که گوید عرض کردم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که فدای تو شوم اینماه رجبست مرا دعائی تعلیم فرما
که حقتعالی مرا بان نفع بخشد حضرت فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحیم وبگو در هر روز رجب صبح و
بیین وبعد از همه نمازها در شب وروز یا من ارجوه لکل خیر وامن سخطه عند کل شر یا من
یعطی الکثیر بالقلیل یا من یعطی من سئله یا من یعطی من لم یسئله ومن لم یعرفه تحننا
منه ورحمة اعطنی بمسئلتی ایاک جمیع خیر الدنیا وجمیع خیر الاخرة واصرف عنی بمسئلتی
ایاک جمیع شر الدنیا وشر الاخرة فانه غیر منقوص ما اعطیت وزدنی من فضلک یا کریم
محمد بن ذکوان گوید ثم مد ابو عبد الله علیه السلام یده الیسری فقبض علی لحیته ودعا بهذ
الدعا وهو یلوذ بسبابته الیمنی ثم قال بعد ذلک بعد از ان حضرت ریش مبارک خود را بدست
چپ گرفتند وانگشت سبابه دست راست خود را بجانب راست وچپ حرکت میدادند وبه
میخواندند یا ذا الجلال والاکرام یا ذا النعماء والجود یا ذا المن والطول حرم شیبتی علی
النار ودر حدیث دیگر بعد از ان دست مبارک خود را بر ریش خود گذاشت ولم یرفعها الا
وقد امتلا ظهر کفه دموعا وبرنداشت تا انکه پشت کف مبارکش از اب دیده اش پرشد
ایضا در اقبال وبحار وغیرهما روایت کرده اند از یونس بن ظبیان وعبارت سید اینست ومن الدعوات
کل یوم من رجب ما ذکره الطرازی ایضا فی کتابه وازجمله دعاهای هرروز ماه رجب انست
که طرازی نیز در کتاب خود ذکر کرده وگفته پس اسما روات را نوشته تا از یونس بن ظبیان روایت
کرده که گوید در خدمت مولای حضرت صادق علیه السلام بودم در ماه رجب که معلی بن خنیس داخل
شد پس مذاکره دعا در اینماه شد معلی عرض کرد یا سیدی علمنی دعاء یجمع کل ما اودعته الشیعة
فی کتبها ای مولای من دعائی مرا تعلیم فرما که جامع باشد بجمیع انچه شیعه در کتابهای خود ذکر

نموده اند

بوده اند فرموده بگو یا معلی اللهم انی اسئلك صبر الشاکرین لك وعمل الخائفین منك ویقین
العابدین لك اللهم انت العلی العظیم وانا عبدك البائس الفقیر وانت الغنی الحمید وانا العبد
الذلیل اللهم صل علی محمد وآل محمد وامنن بغناك علی فقری وبحلمك علی جهلی وبقوتك علی
ضعفی یا قوی یا عزیز اللهم صل علی محمد وآل محمد الاوصیاء المرضیین واکفنی ما اهمنی من
امر الدنیا والاخرة یا ارحم الراحمین بعد فرمود ای معلی بخدا سوگند که جمع کرده است این دعا بود
آنچه که از زمان ابرهیم خلیل تا زمان محمد صلی الله علیه وآله بوده مجلسی علیه الرحمه بعد از نقل این
دعا در زاد المعاد گفته که از روایات سید بن طاوس ظاهر میشود که این دعا جامع ترین دعاها است
و در همه اوقات میتوان خواند وایضاً گوید که شیخ طوسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صاحب
الامر علیه السلام روایت کرده اند که سنت است در هر روز از روزهای ماه مبارک رجب این دعا را بخوانند
اللهم انی اسئلك بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی وابنه علی بن محمد المنتجب واتقرب
بهما الیك خیر القرب یا من الیه المعروف طلب وفیما لدیه رغب اسئلك سؤال معترف مذنب
قد اوبقته ذنوبه واوثقته عیوبه فطال علی الخطایا دؤبه ومن الرزایا خطوبه یسئلك التوبة
وحسن الاوبة والنزوع عن الحوبة ومن النار فکاك رقبته والعفو عما فی ربقته فانت یا مولای
اعظم امله اللهم واسئلك بمسائلك الشریفة ووسائلك المنیفة ان تتغمدنی فی هذا الشهر
برحمة منك واسعة ونعمة وازعة ونفس بما رزقتها قانعة الی نزول الحافرة ومحل الاخرة
وما هی الیه صائرة وایضاً در آن کتاب گوید که منقولست که هر کس هزار مرتبه لا اله الا الله
در جمیع ماه بگوید صد هزار حسنه برای او نوشته شود وحقتعالی در بهشت شهری برای او بنا کند
و در هر شب از شبهای ماه رجب هزار مرتبه لا اله الا الله وارد شده است وگوید که از حضرت رسول
صلی الله علیه وآله منقولست که در جمیع ماه رجب هر بامداد و پیشین هفتاد مرتبه بگوید استغفر
الله واتوب الیه پس دستها را بسوی آسمان بردارد و بگوید اللهم اغفر لی وتب علی واین
استغفار در جمیع ایام سال سنت است وگوید وصد مرتبه این استغفار نیز وارد شده است در
جمیع ماه اگر چهار صد مرتبه بخواند فضیلت بسیار دارد استغفر الله الذی لا اله الا هو وحده
لا شریك له واتوب الیه و در هدیة الزائرین گوید که شیخ بهائی ره در کشکول وآخوند فیض
در خلاصه گفته اند که حقتعالی فرموده که هر که در ماه رجب هزار مرتبه بگوید استغفر الله ذا
الجلال والاکرام من جمیع الذنوب والاثام اگر نبامرزم او را پس نیستم پروردگار شما

وقعهٔ روز اول رجب

بروایت شیخ صدوق در ثواب الاعمال و شیخ مفید در مسار الشیعه و شیخ بهائی در [illegible]
و علامه مجلسی در بحار الانوار و فیض کاشانی در تقویم المحسنین و کفعمی در مصباح که در این روز
حضرت نوح بکشتی سوار شد عبارت ثواب الاعمال بعد از اسقاط روات اینست عن ابی عبد الله علیه السلام
اِنَّ نُوحًا رَكِبَ السَّفِينَةَ اَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ رَجَبٍ فَاَمَرَ مَنْ مَعَهُ اَنْ يَصُومُوا ذٰلِكَ الْيَوْمَ که از حضرت
صادق روایت کرده‌اند که فرمود بدرستیکه نوح در روز اول رجب بکشتی سوار شد و امر
فرمود بآن کسانی که با او بودند که روزه بگیرند

و تفصیل وقعه مشتمل بر سه مقصد است مقصد اول

در ذکر بعثت و دعوت حضرت نوح علیه السلام

صاحب لسان الغیب گوید
هیکلی باید در ظاهر بشر
ان شهنشاهان جان نشناختند
فرق صورت چون زما ها نیست
فتنه‌ها کردند از جهل و عمی
نی ز حسن و قبح امری با خبر
نی ز مذهب نی ز آیین نی ز کیش
مست صهبای غرور و خورد و خواب
عیش مردم را نماید منتظم
ان طبیبان را فرستاد از وفا
مهربان چون تا که طفلان پدر
سوی هر قومی بجائی امدند
که من از حق امدم سوی شما
خواب غفلت چون شما را برده است
از عقوبتها شوید اندر امان

انبیا چون تخم دعوت کاشتند
دانش از معنی نیامدشان بسر
عنصری باید جانان شهان
دعوی پیغمبری از چیست
نی ز مبدأ باخبر نی از معاد
نی بفرمان کسی بسته کمر
جملگی سرگرم شادی و طرب
بیخبر از پرسش یوم الحساب
پرده‌های غفلت ایشان درند
نام مرضان را دهند ایشان شفا
ان سفیران شهنشاه جلال
که مر ایشان را بحق دعوت کنند
من رسولم از خداوند شما
عقل حق بین شما پژمرده است
گر خلاف قول ما کاری کنید

خلق ایشان را چو خود پنداشتند
اسب خودبینی خود در تاختند
بیخبر از آنکه آن جسم است جان
در بسیط ارض آن قوم دغا
نی بدنشان بیم از رب عباد
نی ز حق آگاه و نی از حال خویش
با هوای نفس توام روز و شب
حق فرستاد انبیا را کز کرم
از معارفشان ببوی حق برند
بر لسان قوم و سیمای بشر
از مقام قرب حق بی زوال لا یزال
هر رسولی گفت قوم خویش را
امدم از بهر تکمیل شما
گر مطیع ما شوید ای مردمان
خویشتن را بند آزادی کنید

قال الله تعالی فی سورة الاعراف لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلٰی قَوْمِهِ فَقَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَکُمْ
مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ اِنِّی اَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ ملا محمد رضا خواتون ابادی در جنات الخلود که
در عهد شاه سلطان حسین صفوی تالیف کرده گوید که نام نوح سکن یا عبد الغفار یا عبد
الرحمن یا عبد الملک یا عبد الاعلی بود و از کثرت نوحه بر قومش ملقب بنوح گشت میان
او و ادم یکهزار و پانصد سال بود پیشه اش نجاری گندم گون و روی باریک و چشمها بزرگ
و ساقهای باریک و گوشت رانش بسیار و نافش بزرگ و ریشش دراز و پهن و قامتش بلند و
تنومند و شدید بود و اول پیغمبران اولو العزم عمر شریفش دو هزار و پانصد سال بود هشت
صد و پنجاه سال قبل از بعثت و هفتصد و پنجاه سال بعد از بعثت میان قوم خود ماند و بعد از ان
وعده طوفان دویست سال مشغول ساختن کشتی بود و پانصد سال بعد از فرود امدن کشتی
معموره های روی زمین را بنا نهاد و اورا سه زن بود یکی کافره نامش وافعه و دیگری مسلمان
نامش هیکل و دیگری عموره مادر سام و اورا چهار پسر بود که روی زمین را با ایشان تقسیم کرد
یافث و یافث و سام و حام بدعای انحضرت اولاد ان سه نفر خدمتکار اولاد سام میباشند
و از کثرت عمر ملقب بشیخ المرسلین شد و بعد از اینکه تمام خلایق بعد از طوفان از نسل او اورا ادم
ثانی گویند و علامه مجلسی ره در خامس بحار و حیوة القلوب از سید بن طاوس و او از محمد بن جریر
طبری روایت کرده که اِنَّ اللهَ تَعَالٰی اَکْرَمَ نُوحًا بِطَاعَتِهِ وَالْعُزْلَةِ لِعِبَادَتِهِ حقتعالی نوح را گرامی داشت
بپیغمبری برای انکه طاعت الهی بیشتر میکرد و از خلق عزلت کرده بود و قامتش سیصد و شصت
ذراع بذراع اهل زمان خود بود و لباس او از پشم و لباس حضرت ادریس پیش از او از موی بود
وَکَانَ یَسْکُنُ فِی الْجِبَالِ وَیَاْکُلُ مِنْ نَبَاتِ الْاَرْضِ و در کوهها تعیش مینمود و از گیاه زمین میخورد
پس جبرئیل نازل شد و با و گفت مَا بَالُکَ مُعْتَزِلًا چرا از خلق کناره گرفته گفت زیرا که قوم من خدا را
نمی شناسند پس از ایشان دوری کردم جبرئیل گفت فَجَاهِدْهُمْ با ایشان جهاد کن فرمود لَا
طَاقَةَ لِی بِهِمْ من طاقت مقاومت ایشان ندارم و اگر مرا بشناسند که در دین ایشان نیستم هر
اینه مرا میکشند عرض کرد فَاِنْ اُعْطِیتَ الْقُوَّةَ کُنْتَ تُجَاهِدُهُمْ اگر قوت بیابی با ایشان جهاد
میکنی فرمود وَاشَوْقَاهُ اِلٰی ذٰلِکَ چه قدر مشتاق هستم باین و پرسید تو کیستی جبرئیل نعره زد و
جواب گفتند او را ملائکه که لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ ای فرستاده پروردگار عالمیان و زمین بحرکت امد
و نوح را دهشتی عظیم عارض شد پس جبرئیل گفت اَنَا صَاحِبُ اَبَوَیْکَ ادم وادریس والرحمن

ذکر اسم نوح

يقرئك السلام منم انكه با دو پدران تو ادم وادريس بودم وخداوند بخشنده ترا سلام ميرساند
وبشارت براى تو اورده ام وهذا ثوب الصبر وثوب اليقين وثوب النهى وثوب الرسالة
والنبوة وامينت جامه شكيبائى وجامه يقين وجامه پادى وجامه رسالت وجامه پيغمبرى و
خدا امر ميفرمايد ترا كه تزويج كنى عموره دختر ضمران پسر ادريس را كه او اول كسيكه ايمان بتو
اورد او خواهد بود پس نوح در روز عاشورا بسوى قوم خود رفت وفى يده عصا بيضاء
وكانت العصا تخبره بما يكن به قومه وعصاى سفيدى در دست داشت عصا او را خبر ميداد
بانچه قومش در خاطر داشتند وسركردهاى ايشان هفتاد هزار كس بودند وان روز عيد ايشان
بود وهمگى نزد بتهاى خود حاضر شده بودند پس نوح ندا كرد در ميان ايشان لا اله الا الله
ادم المصطفى وادريس الرفيع وابرهيم الخليل وموسى الكليم وعيسى المسيح خلق من روح القدس
ومحمد المصطفى اخر الانبياء وهو شهيد عليكم انى قد بلغت الرسالة خداى نيست مگر پروردگار
متعال ادم برگزيده خدا است وادريس بلند كرده خدا است ابرهيم خليل خدا وموسى كليم او
وعيسى مسيح از روح القدس خلق خواهد شد ومحمد مصطفى اخر پيغمبران خدا است او گواه
منست برشما كه تبليغ رسالت خدا كردم فارتجت الاصنام وخمدت النيران واخذهم الخوف
پس بتها بلرزه در امدند واتشكدهائيكه ستايش ميكردند خاموش شدند وان گروه خائف گرديدند
پس جباران وسركردهاى ايشان گفتند اين كيست نوح گفت انا عبد الله وابن عبده بعثنى
رسولا اليكم منم بنده خدا وفرزند بنده او خدا مرا برسالت بسوى شما فرستاده وصدا
بگريه بلند كرد وگفت انى لكم نذير مبين بدرستيكه من ميترسانم شما را از عذاب خدا پس
چون عموره كلام نوح را شنيد باو ايمان اورد پدرش او را عتاب نمود وگفت سخن نوح مگر
در تو اثر كرد ميترسم كه پادشاه ترا بشناسد بكشد عموره گفت يا ابت اين عقلك وفضلك
وحلمك اى پدر كجا است عقل تو وفضل تو وحلم تو نوح يك مرد تنها وضعيف است وشما
بلسيجه ميزنيد وشما چنين هراسان ميشويد اين علامت حقيت او است فتوعدها فلم ينفع
پدرش او را ترسانيد نفع نبخشيد پس اهل او گفتند كه او را حبس كن واز طعام منع نما
فحبسها فبقيت فى الحبس سنة پدرش او را حبس نمود ويكسال در زندان ماند وايشان
صداى او را ميشنيدند بعد از يكسال او را بيرون اوردند وقد صار عليها نور عظيم وهى فى
احسن حال پس نور عظيمى از وى مشاهده نمودند وحالش را بسيار نيكو ديدند از زندگى او

قال الله تعالی فی سورة الاعراف لقد ارسلنا نوحاً الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم
من اله غیره انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم ملا محمد رضا خواتون ابادی در ریحان الخلود که
در عهد شاه سلطان حسین صفوی تالیف کرده گوید که نام نوح سکن یا عبد الغفار یا عبد
الرحمن یا عبد الملک یا عبد الاعلی بود و از کثرت نوحه بر قومش ملقب بنوح گشت میان
او و آدم یکهزار و پانصد سال بود پیشه اش نجاری گندم گون و روی باریک و چشمها بزرگ
و ساقهای باریک و گوشت رانش بسیار و نافش بزرگ و ریشش دراز و پهن و قامتش بلند و
تنومند و شکیل بود و اول پیغمبران اولوا العزم عمر شریفش دو هزار و پانصد سال بود هشت
صد و پنجاه سال قبل از بعثت و هفتصد و پنجاه سال بعد از بعثت میان قوم خود ماند و بعد از
وعده طوفان دویست سال مشغول ساختن کشتی بود و پانصد سال بعد از فرود آمدن کشتی
معموره های روی زمین را بنا نهاد و او را سه زن بود یکی کافره نامش وافله و دیگری مسلمان
نامش هیکل و دیگری عموره مادر سام و او را چهار پسر بود که روی زمین را با ایشان تقسیم کرد
یافث و بافث و سام و حام بدعای آنحضرت اولاد ان سه نفر خدمت اولاد سام میباشند
و از کثرت عمر ملقب بشیخ المرسلین شد و بعد از پیدا شدن خلائق بعد از طوفان از نسل او او را آدم
ثانی گویند و علامه مجلسی ره در خامس بحار و حیاة القلوب از سید بن طاوس و از محمد بن جریر
طبری روایت کرده که ان الله تعالی اکرم نوحاً بطاعته والعزلة لعبادته حضرت نوح را گرامی داشت
به پیغمبری برای آنکه اطاعت الهی بیشتر میکرد و از خلق عزلت کرده بود و قامتش سیصد و شصت
ذراع بذراع اهل زمان خود بود و لباس او از پشم و لباس حضرت ادریس پیش از او از موی بود
وکان یسکن فی الجبال ویاکل من نبات الارض و در کوهها تعیش مینمود و از گیاه زمین میخورد
پس جبرئیل نازل شد و باو گفت ما بالک معتزلاً چرا از خلق کناره گرفته گفت زیرا که قوم من خدا را
نمی شناسند پس از ایشان دوری کردم جبرئیل گفت فجاهدهم با ایشان جهاد کن فرمود لا
طاقة لی بهم من طاقت مقاومت ایشان ندارم و اگر مرا بشناسند که در دین ایشان نیستم هر
آینه مرا میکشند عرض کرد فان اعطیت القوة کنت تجاهدهم اگر قوت بیابی با ایشان جهاد
میکنی فرمود وا شوقاه الی ذلک چه قدر مشتاق هستم باین و پرسید تو کیستی جبرئیل نعره زد و
جواب گفتند او را ملائکه که لبیک لبیک ای فرستاده پروردگار عالمیان و زمین بحرکت آمد
و نوح را دهشتی عظیم عارض شد پس جبرئیل گفت انا صاحب ابویک آدم و ادریس یا نوح الرحمن

اولاد نجب

يقرئك السلام منم انكه با دو پدران تو ادم و ادريس بودم و خداوند بخشنده ترا سلام ميرساند
و بشارت براى تو اورده ام وهذا ثوب الصبر وثوب اليقين وثوب النصر وثوب الرسالة
والنبوة وامينست جامهٔ شكيبائى وجامهٔ يقين وجامهٔ يارى وجامه رسالت وجامه پيغمبرى و
خدا امر ميفرمايد ترا كه تزويج كنى عموره دختر ضمران پسر ادريس را كه اول كسيكه ايمان بتو
اورد او خواهد بود پس نوح نزد او زعاشوا بسوى قوم خود رفت وفى يده عصا بيضاء
وكانت العصا تخبره بما يكن به قومه وعصاى سفيدى در دست داشت كه عصا او را خبر ميداد
بانچه قومش در خاطر داشتند و سركردهاى ايشان هفتاد هزار كس بودند و ان روز عيد ايشان
بود وهمگى نزد بتهاى خود حاضر شده بودند پس نوح ندا كرد در ميان ايشان لا اله الا الله
ادم المصطفى وادريس الرفيع وابرهيم الخليل وموسى الكليم وعيسى المسيح خلق من روح القدس
ومحمد المصطفى اخر الانبيا وهو شهيد عليكم انى قد بلغت الرسالة خداى تبارك و
متعال ادم برگزيده خدا است و ادريس بلند كرده خدا است و ابرهيم خليل خدا و موسى كليم او
وعيسى مسيح از روح القدس خلق خواهد شد ومحمد مصطفى اخر پيغمبران خدا است و او گواه
منست بر شما كه تبليغ رسالت خدا كردم فارتجت الاصنام وخمدت النيران واخذهم الخوف
پس بتها بلرزه امدند واتشكدهها كه ستايش ميكردند خاموش شدند وان گروه خائف گرديدند
پس جباران وسركردهاى ايشان گفتند اين كيست نوح گفت انا عبد الله وابن عبده بعثنى
رسولا اليكم منم بندهٔ خدا و فرزند بنده او خدا مرا برسالت بسوى شما فرستاده و صدا
بگريه بلند كرد و گفت انى لكم نذير مبين بدرستيكه من ميترسانم شما را از عذاب خدا پس
چون عموره كلام نوح را شنيد باو ايمان اورد پدرش او را عتاب نمود وگفت سخن نوح بيكمرتبه
در تو اثر كرد ميترسم كه پادشاه ترا بشناسد بكشد عموره گفت يا ابت اين عقلك وفضلك
وحلمك اى پدر كجا است عقل تو وفضل تو وحلم تو نوح بت مردينها وضعيف است بر شما
بت سجده ميكنيد وشما چنين هراسان ميشويد اين علامت حقيت اوست فدعاها فلم ينفع
پدرش او را ترسانيد نفع نبخشيد پس اهل او گفتند كه او را حبس كن واز طعام منع نما
فحبسها فبقيت فى الحبس سنة پدرش او را حبس نمود و يكسال در زندان ماند وايشان
صداى او را مى شنيدند بعد از يكسال او را بيرون اوردند وقد صار عليها نور عظيم وهى فى
احسن حال پس نور عظيمى از وى مشاهده نمودند و حالش را بسيار نيكو ديدند از زندگى او

اول دعوت انحضرت

ابتلاء عموره

بطعام تعجب کردند چون از او پرسیدند گفت که من بپروردگار نوح استغاثه کردم و نوح طعام
از برای من باعجاز میاورد پس نوح عموره را تزویج کرد و سام از وی متولد شد و ابن محمد حیدر
خوانساری در زبدة التصانیف که در عهد شاه عباس صفوی تالیف کرده گوید که نوح را
شیخ الانبیا گویند و ایذا و آزار او از پیغمبران دیگر بیشتر بود و او را بلاهای عظیم پیش آمد
آورده اند که حقتعالی او را آوازی داده بود که هرگاه او آواز دعوت کردی هر که از امت او بودی آواز
او شنودی چنانکه هر روز بامداد از کوه فریاد میکرد حقتعالی ندای او را بخلق مشرق و مغرب میرسانید
و هم در خلوت ایشانرا نصیحت فرمودی و همه ایشان سنگ و چوب میزدندی که در میان سنگ و چوب پنهان
گشتی قوم بگمان آنکه او کشته شده از سر او در گذشتندی پس شب جبرئیل بیامدی و او را از زیر آنها
بیرون آورده پر بافر خود دادی و مالیدی همه جراحتهای او درست گشتی و صبحگاه باز میان قوم
در آمده گفتی بگوئید لا اله الا الله تا رستگار شوید باز آن سنگدلان دست جفا بر وی گشودندی
اعضای او را بسنگ ستم مجروح میکردند و آنحضرت رضا بقضا داده سپر صبر در روی کشیدی و جامهٔ
تسلیم میپوشید و در میدان بلا میکوشید آورده اند که چون خلایق را دعوت نمودی بعضی انگشتها
در گوش کردندی تا آواز او را نشنوند و بعضی جامه در سر کشیدندی و بعضی در زیر زمینها رفتندی
قوله تعالی رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا الایه و ایضا در معنی آیه
شریفه که فقال الملأ الذین کفروا من قومه ما نریک الا بشرا مثلنا و ما نریک اتبعک الا الذین هم
اراذلنا بادی الرأی الایه گوید که گفتند اشراف و رؤسا آنانکه کافر بودند از قوم نوح نمی
بینیم ترا مگر آدمی مانند ما و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا مگر آنانکه فرومایگان و خسیسان
ما اند در ظاهر رای یعنی زعم قوم آن بود که میباید پیغمبر از جنس آدمی نباشد یا صاحب نعمتی برتر از
مردمان باشند باشد و جمعیکه بنوح ایمان آورده بودند دست از دنیا کشیده فقیر باشند همگی
همت خود را صرف طاعت میکردند ایشانرا میگفتند که ما از اغنیا باید که با اراذل همنشین نبوده
کاریکه ایشان اکنند ما نیز متابعت کنیم و میگفتند ای نوح اراذل از مجلس خود بیرون کن تا با تو
مجالست کنیم چه نشستن ما با این گروه موجب ننگ و عار ما میشود نوح در جواب فرمود من ایشانرا
از نزد خود نتوانم راند زیرا که ایشان ایمان آورده اند بخدا و پیغمبر او قوم گفتند ای نوح بدرستی
که با ما مجادله و مخاصمه کردی و بسیار کردی جدال را با ما پس بیار آنچه ما را وعده داده از عذاب
عقاب پس وحی کرده شد بنوح در ساختن کشتی و علامه مجلسی ره در حیات القلوب گوید که

هزار پنجاه سال که در میان قوم خود ماند که ایشان را بسوی خدا دعوت مینمود و زیاد نشد ایشان را
مگر طغیان و سه قرن گذشت از قومش که پدران مرده و فرزندان ایشان ماندند و هر یک از ایشان
پسر خود را می‌آورد در هنگامیکه او خورد بود و بر بالای سر نوح باز میداشت و میگفت ای
پسر اگر بعد از من بمانی اطاعت این دیوانه مکن و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایتکرده
که مردم سه چیز را از سه کس اخذ کردند صبر را از ایوب و شکر را از نوح و حسد را از فرزندان یعقوب
و از حضرت باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما روایتکرده در تفسیر این آیه که حقتعالی فرموده
است در وصف نوح انّه کان عبداً شکوراً که بتحقیق بود نوح بنده بسیار شکر کننده و فرمودند
که برای این آنحضرت را عبد شکور نامیدند که در صبح و شام این دعا را میخواند اللّهمّ انّی اشهدک
انّه ما اصبح و امسی بی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد بها
علیّ و لک الشکر بها حتّی ترضی و بعد الرّضا و در خامس بحار و حیاة القلوب روایتکرده
که چون حقتعالی ظاهر گردانید پیغمبری نوح را و یقین کردند شیعیان که از کافران آزار میکشیدند که
فرج ایشان نزدیک شده است بلای ایشان شدیدتر و افترا بر ایشان بزرگتر شد تا آنکه کار بنهایت
شدّت و سختی منجرّ شد و بحدّی رسید که قصد نوح کردند بزدنهای عظیم حتّی مکث فی بعض
الاوقات مغشیّاً علیه ثلثة ایّام یجری الدّم من اذنیه تا آنکه آنحضرت گاه بود که سه روز بی
هوش میافتاد و خون از گوشش جاری میشد و باز بهوش میامد و اینحال بعد از آن بود که سیصد
سال از پیغمبری او گذشته بود و باز در اثنای اینحال ایشان را در شب و روز بسوی خدا دعوت میکرد
و میگریختند و ایشان را پنهان دعوت میکرد و اجابت نمیکردند و آشکارا دعوت میکرد پشت میکردند
پس بعد از سیصد سال خواست که بر ایشان نفرین کند و بعد از نماز صبح برای این نشست پس
سه طایفه از آسمان هفتم فرود آمدند و گفتند ای پیغمبر خدا ما را بسوی تو حاجتی هست گفت کدام است
گفتند نؤخّر الدّعاء علی قومک فانّها اوّل سطوة لله عزّ و جلّ فی الارض التماس میکنیم
که تاخیر کنی نفرین کردن بر قوم خود را که این اوّل غضب و عذابیست که بر زمین نازل میشود
نوح گفت سیصد سال تاخیر کردم نفرین را و برگشت بسوی قوم خود و ایشان را دعوت نمود
چنانکه میکرد و آنها در مقام آزار او در آمدند چنانکه میکردند تا آنکه سیصد سال دیگر
گذشت و از ایمان آوردن ایشان نا امید شد پس در وقت چاشت نشست که بر ایشان نفرین کند
ناگاه گروهی از آسمان ششم فرود آمدند فسلّموا علیه فقالوا اخرجنا بکرة و جئناک ضحوة پس

سلام کردند و گفتند یا ما ادبیرون آمده ایم از آسمان ششم و چاشت بتو رسیده ایم و مثل آنچه بما گفته
اسمان هفتم از نوح سؤال نموده بودند ایشان سؤال کردند و نوح باز سیصد سال نفرین ایشانرا
تاخیر کرد و بسوی قوم خود برگشت و مشغول دعوت شد و دعوت او زیاد نکرد بر قوم مگر گریختن
ایشانرا تا آنکه سیصد سال دیگر گذشت و نهصد سال تمام شد فصارت الیه الشیعة و شکوا
ما ینالهم من العامة والطواغیت و سالوا الدعاء بالفرج پس شیعیان نزد او آمدند و شکایت
کردند از آنچه بایشان میرسید از اذیت عامه خلق و پادشاهان جور و سؤال کردند که خدا
ما را فرجی بخشد از ایشان پس نوح سؤال ایشانرا اجابت نمود و نماز کرد جبرئیل فرود آمد
و گفت حق تعالی دعای ترا مستجاب گردانید پس بگو بشیعیان که خرما بخورند و هسته او را بکارند و رعایت
کنند تا آن درختان میوه بدهد و چون آنها میوه برسند من فرج میدهم ایشانرا پس حمد کرد
خدا را و ثنا کرد براو و این خبر را بشیعیان او رسانید و آنها شاد شدند و انتظار بردند تا آن درختان
میوه داد پس میوه را نزد نوح بردند و طلب نمودند وعده کردند نوح دعا کرد فاوحی الیه قل لهم کلوا
هذا التمر واغرسوا النوی فاذا اثمرت فرجت عنکم فلما ظنوا ان الخلف قد وقع علیهم ارتد منهم
الثلث و بقی الثلثان حق تعالی وحی فرستاد که بگو بایشان این خرما را نیز بخورند و هسته اش بکارند
و چون میوه آمد من فرج دهم ایشانرا پس ایشان چنین گمان کردند که خلف وعده شد بر ایشان
ثلث شیعیان از دین برگشتند و دو ثلث باقی ماندند و ایشان خرما را خورده و هسته ها را کشتند
و چون میوه آنها رسید نزد نوح آوردند و سؤال کردند که وعده را بعمل آورد نوح از خدا
سؤال کرد و باز وحی رسید که این خرماها را بخورند و هسته آنرا بکارند پس ثلث دیگر از دین
برگشتند و یک ثلث باقی ماندند اطاعت کردند و هسته خرماها را کشتند تا آنکه میوه آمد و
میوه را نزد نوح آوردند و گفتند از ما نماند مگر اندکی و میترسیم که اگر در فرج تاخیری بشود همه
از دین برگردیم پس حضرت نوح نماز کرد و مناجات نمود یا رب لم یبق من اصحابی الا هذه العصابة
وانی اخاف علیهم الهلاک ان تاخر الفرج عنهم پروردگارا نماند از اصحاب من مگر این گروه و
میترسم که اینها نیز هلاک شوند اگر فرج بایشان نرسد پس وحی رسید باو که دعای تو مستجاب
است پس کشتی بنا و میان استجابت دعا و طوفان پنجاه سال فاصله شد و گویند اما تاخیر وعده
ممکنست که وعده محقق نبوده باشد و مشروط بشرطی باشد که آن شرط بعمل نیامده باشد یا آنکه
فی الحقیقة این مخالفت در وعید است نه در وعده اگر کسی عقوبت بکسی وعده کند و بعمل نیاورد قبیح

نیست بلکه مستحسن است و از این احادیث حکمتها برای غیبت صاحب الامر صلوات الله علیه تا ظهور
آنحضرت ظاهر میشود برای کسیکه تدبّر نماید و ایضا در دو کتاب مذکور روایت کرده که از حضرت
امام رضا علیه السلام پرسیدند لایّ علّة اغرق الله عزّ وجلّ الدّنیا کلّها فی زمن نوح و فیهم
الاطفال و فیهم من لا ذنب له بچه سبب حقتعالی جمیع روی زمین را غرق کرد و در میان ایشان بودند اطفال
و جمعیکه گناه از برای ایشان نبود حضرت فرمود اطفال در میان ایشان نبود لانّ الله عزّ وجلّ اعقم
اصلاب قوم نوح و ارحام نسائهم اربعین عاماً زیرا که خداوند متعال صلبهای قوم نوح را و
رحمهای زنان ایشانرا چهل سال عقیم کرد و نسل ایشان منقطع شد چون غرق شدند طفلی در
میان ایشان نبود و نمیباشد اینکه خدا هلاک کند بعذاب خود کسیرا که گناهی از برای او نیست
و امّا باقی قوم نوح پس بجهة این هلاک شدند که تکذیب کردند پیغمبر خود را که نوح بود و سایرین
غرق شدند بسبب رضای ایشان بتکذیب مکذّبین و من غاب عن امر فرضی به کان کمن شهده
و اتاه و هرکه غایب شود از امری و راضی باشد بآن چنانست که حاضر شده و آنرا بعمل آورده است
و نیز در دو کتاب مزبور از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که کانت شریعة نوح ان یعبد
الله بالتّوحید و الاخلاص و خلع الانداد شریعت نوح این بود که خدا را عبادت کنند بیگانگی
و اخلاص و ترک کنند آنچه را که شریک قرار داده اند از برای پروردگار متعال و هی الفطرة
الّتی فطر النّاس علیها و آن فطرتی است که خدا همه را بر این خلق کرده است و پیمان گرفت حقتعالی
بر نوح و پیغمبران که خدا را بپرستند و شریک باو نیاورند و امره بالصّلوة و الامر و النّهی و
الحرام و الحلال و امر فرمود نوح را بنماز و امر و نهی و حلال و حرام و در شریعت او احکام حدود
و میراث نبود پس این بود شریعت او و نهصد و پنجاه سال در میان ایشان ماند یدعوهم سرّاً
و علانیة که ایشانرا پنهان و آشکار دعوت مینمود پس ابا کردند و طغیان نمودند نوح گفت
ربّ انّی مغلوب فانتصر پروردگارا من مغلوبم پس انتقام بکش از برای من پس خدا وحی فرمود
بازکه ایمان نمی آورد بتو از قوم تو مگر آنها که ایمان آورده اند پس اندوهگین مباش از کردهای
ایشان و باین سبب نوح در هنگام نفرین کردن بر ایشان گفت و لا یلدوا الّا فاجراً کفّاراً
[illegible] نمیاورند مگر فاجر و کفران کننده [illegible] انّ نشیت [illegible]
پسر خود را برد و ترک گرفته نزد نوح آمد و همین وصیّت میکرد که زنهار بعد از این باو نگروی
و فرمان او نبری که او دیوانه است و از آزار او اهمال جایز ندارید پسر گفتای پدر شاید پیش از

قوم نوح علیه السلام عقیم

نوح علیه السلام احکام شریعت

انکه این وصیت بجای ادم مرات مراد دنیا بد و اورد ولت ایذا و ازار او محروم ماند مرا سنکی ده انمرد سنکی برداشته بان ناخلف داد او بجانب نوح انداخت و سر مبارکش بشکست و خون بر روی و دندانهایش فرود امد نوح ان خونرا پاک کرده فرمود رَبِّ اِنّی مَغلوبٌ فَانتَصِر ای پروردکار من بدینکونه مغلوب قوم شدم و بچنکال قهر اعدا کرفتار کردیدم پس باران و مراد دریاب که صبر من وظلم اعدا از حد کذشت بعد از این مناجات حقتعالی امر فرمود بر نوح که کشتی بسازد **مؤلف کوید** امیر مؤمنین پیشانی دو سر چند نفر از مقربین درکاه خداوند بسنک جفا شکسته شده یکی حضرت نوح بود و دیکری سید انبیا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله چنانکه ملا محمد جواد نیشابوری در کتاب تمکده کوید که چون انحضرت مامور شد که مردم را اعلانیه دعوت نماید در موسم حج که انبوه خاص و عام است بکوه صفا تشریف اورده ندا در داد ایها الناس ایا از من دروغی شنیده اید جمیعا کفتند حاشا که از تو دروغی شنیده باشیم پس فرمود ایجماعت شمارا میترسانم از عذاب الهی و خدا و ندم را برسالت بسوی شما فرستاده تا و شما را بدین حق و طریق هدایت میخوانم در انحال ابو جهل لعین سنکی برداشت و بجانب انسرور انداخت و جبهه مبارکش را شکسته دیکران بمتابعت ان بی ایمان سید عالمیان را سنک باران کردند سیم مظلوم کربلا حضرت حسین بود بعد از انکه از قتال انقوم بدفعال خسته شده چنانکه در بحار کوید فَوَقَفَ یَستَرِیحُ سَاعَةً وَ قَد ضَعُفَ عَنِ القِتالِ انسرور مظلوم ساعتی توقف فرمود و از قتال خسته شده بود فَبَینَما هُوَ وَاقِفٌ اِذ اَتَاهُ حَجَرٌ فَوَقَعَ فِی جَبهَتِهِ ناکاه سنکی امده بر پیشانی نورانیش رسید فَاَخَذَ الثَّوبَ لِیَمسَحَ الدَّمَ عَن وَجهِهِ جامه مبارکش را کرفت که خونرا از جمال با کمالش کنار کند فَاَتَاهُ سَهمٌ مُحَدَّدٌ مَسمُومٌ لَهُ ثَلثُ شُعَبٍ که تیر تیز سه شعبه زهر الوده امد الی اخر روایت که در جای خود با قصاید عربیه و فارسیه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و در اینمقام باین چند بیت که اقا شیخ علی ولد مرحوم شیخ العراقین شیخ عبد الحسین طهرانی طاب ثراه کفته اکتفا میرود جکر نفتنده و تن پرجراحت

همکز شد ز مهر استراحت	فلک سنکی فکند از دست دشمن	بر پیشانی و جه الله احسن
چو زد از کینه انسنک جفا را	شکست ایینه ابرو نما را	بداماں کرامت خواست انشاه
که خون از چهره بزداید بناکاه	دل روشن تر از خورشید روشن	نمایان شد ز زیر ابر جوشن
یکی الماس وش تیری ز لشکر	کرفت اندر دل شه جای تا پر	کر از زیست پناه اهل ایمان

عیان کردید زهرآلوده پیکان — الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مقصد دوم در کیفیت کشتی ساختن حضرت نوح علیه السلام

خداوند متعال در سورهٔ هود میفرماید وَاُوحِیَ اِلی نوحٍ اَنَّهُ لَن یُؤمِنَ مِن قَومِکَ اِلّا مَن قَد آمَنَ فَلا تَبتَئِس بِما کانوا یَفعَلونَ وَاصنَعِ الفُلکَ بِاَعیُنِنا وَوَحیِنا وَلا تُخاطِبنی فِی الَّذینَ ظَلَموا اِنَّهُم مُغرَقونَ در زبدة التصانیف گوید یعنی وحی کرده شد بسوی نوح آنکه ایمان نخواهد آورد از گروه تو مگر آنکس که ایمان آورده پیش از این پس اندوهگین مباش بانچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا چه ایشان هرگز ایمان نیاورند پس کمر اجتهاد در بند و بنا کشتی را بنگاه داشتن و بوحی کردن ما بود در ساختن آن و گویند که ابن عباس فرموده نوح نمیدانست که کشتی را چگونه بسازد وحی آمد که کشتی را بنا چون سینهٔ مرغ و خطاب مکن با من درباره آنان که ستم کردند یعنی از من درخواه مکن در دفع عذاب ایشان بدرستیکه ایشان غرق شده گانند یعنی حکم کرده ام بغرق شدن ایشان و از ابی عبدالله روایت کرده که چون حقتعالی ارادهٔ هلاک قوم نوح فرمود رحمهای زنان ایشان را مدت چهل سال عقیم ساخت و از ایشان هیچ فرزندی بوجود نیامد در این مدت اطفال ایشان بالغ شدند و ایشان از متابعت ابا کردند پس نوح بساختن کشتی مشغول شد وَیَصنَعُ الفُلکَ وَکُلَّما مَرَّ عَلَیهِ مَلَأٌ مِن قَومِهِ سَخِروا مِنهُ قالَ اِن تَسخَروا مِنّا فَاِنّا نَسخَرُ مِنکُم کَما تَسخَرونَ و بود که میساخت کشتی را و هرگاه که بگذشتندی بر او گروه مهتران از قوم او استهزا کردندی بر او چه نوح کشتی را در بیابان میساخت دور از آب پس ایشان بر وجه سخریت گفتندی که ای نوح کشتی میسازی آب کو گفت نوح که اگر سخریت میکنید با ما پس بدرستیکه ما استهزا خواهیم کرد بر شما در حین غرق در دنیا و سوختن در عقبی همچنانکه شما امروز سخریت میکنید بما در ساختن کشتی و ایضاً گوید که نوح در میان قوم نهصد و پنجاه سال مکث نمود و در این مدت قوم خود را بخدا دعوت کرد و در آخر کار حقتعالی فرمود تا درختی بنشاند و چون بزرگ شد و تناور گشت بفرمان خدا او را ببرید و از وی کشتی میساخت تا آنجا که گوید تا کشتی تمام شد پس مردمان بر او میگذشتند و میگفتند نوح خانه میسازد که از سرما متاذی نشود و دیگری میگفت این خانه میسازد و بعضی میگفت این مرد دیوانه است که بر زمین خشک کشتی میسازد و اینها عاقلترین ایشان بودند و از ابن عباس نقل کرده که نوح کشتی را در مدت دو سال تمام کرد و ایضاً گوید که بجهة پوشش کشتی تخته نبود جبرئیل گفت یا نوح کسی را بفرست میان رود نیل درختی افتاده است آن را بیاور و گویند آن

اندرخت از درختی بود که عصای موسی از آن بوده که آدم از بهشت آورده بود نوح فرزندان خود را گفت هیچکس اجابت نکرد جبرئیل گفت عاج را بگوی تا اندرخت را بیاورد نوح او را طلبیده گفت ای عاج اندرخت که در رود نیل افتاده بیاور تا ترا از طعام سیر کنم آورده اند که عاج در عمر خود هرگز سیر نشده و در هیچ خانه نگنجیده بود برفت و آن درخت را بیاورد نوح سه قرص نان جوین در پیش وی نهاد عاج بخندید گفت ای نوح اگر من هر روز دوازده هزار من نان و طعام بخورم سیر نشوم اکنون بدین سه قرص چگونه سیر شوم نوح گفت بگو بسم الله الرحمن الرحیم و بخور تا سیر شوی عاج بسم الله گفت و بخوردن نان مشغول شد چون دو قرص و نیم بخورد سیر شد بقیه نان باز ماند و ببرکت کلمه مبارکه بسم الله و نوح از اندرخت دوازده تخته جدا کرد بر تخته اول نام حضرت امیر المؤمنین و فاطمه علیهما السّلام نوشته بود و در تخته دوم نام امام حسن و بر سیم نام امام حسین تا آنکه بر دوازدهم که آخر تخته ها بود نام نامی گرامی حضرت صاحب الامر عج نوشته بود نوح گفت ای جبرئیل این دوازده تن هم پیغمبر انند گفت نه اینها اهلبیت محمّد رسول الله اند که پیغمبر آخر الزمان است ای نوح چنانکه این کشتی تو بی این دوازده تخته راست نشد دین اسلام که آن دین محمد است بی محبت این دوازده تن تمام نمیشود بعد گوید این کمینه غلامان و شیعیان و دوستان علی بن ابیطالب میگوید که مؤید این حدیث نبوی که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق القصه کشتی تمام نمود و آنرا سه طبقه مرتب گردانید و بقیر ببندود و بحکم الهی از هر نوع حیوانات و طیور زوجی جمع کرد و طیور را در طبقه علیا و بهایم را در طبقه سفلی و آدمیان و اهل ایمان و امتعه و اغذیه را در وسطی مقرر فرمود و علامه مجلسی ع در بحار و حیات القلوب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فامره الله ان ینحت السفینة و امر جبرئیل ان ینزل علیه و یعلمه کیف یتخذها خداوند امر فرمود نوح را که کشتی را بتراشد و امر کرد جبرئیل را که نازل شود و تعلیم کند که چگونه بسازد پس طولش را هزار و دویست ذراع و عرضش را هشتصد ذراع و ارتفاع عشر را هشتاد ذراع گردانید پس گفت پروردگارا که مرا یاری خواهد کرد بر ساختن کشتی فاوحی الله الیه نادی فی قومک من اعاننی علیها و نجر منها شیئا صار ما ینجره ذهبا و فضة خداوند وحی فرمود که ندا کن در میان قوم خود که هر که مرا یاری کند بر ساختن کشتی و چیزی از آن بتراشد آنچه میتراشد طلا و نقره خواهد شد پس نوح در میان ایشان ندا کرد و او را یاری کردند و شیخ عباس قمی از

صبه در خلاصة الاخبار و هزار ازمن

عاج و سیر شدنش

طول و عرض و ارتفاع کشتی

شده در تفسیر روح البیان روایت کرده که حواریین بحضرت عیسی ع عرض کردند لَوْ بَعَثْتَ لَنَا رَجُلًا شَهِدَ السَّفِینَةَ یُحَدِّثُنَا عَنْهَا میخواهیم شخصیرا برما مبعوث کنی و زنده نمائی که کشتی نوح را دیده باشد تا ازان برما خبر دهد انحضرت ایشانرا برد تا برسیدند بتوده خاکی پس انحضرت کفی از انخاک برداشت و فرمودند ایا میدانید این کیست کفتند اَللّٰهُ وَرَسُولُهُ اَعْلَمُ خدا و رسول او بهتر میدانند فرمود این کعب بن حام است پس بعصای خود زد و فرمود قُمْ بِاِذْنِ اللّٰهِ برخیز باذن خدا کہ ناکاه پیری برخواست و خاک را از سر خود کنار میکرد حضرت فرمود ایا اینطور مرده بودی کفت نه من جوان بودم ولی چنین کمان کردم که قیامت برپا شد بدین سبب پیر شدم فرمود حَدِّثْنَا عَنْ سَفِینَةِ نُوحٍ از کشتی نوح برما خبر ده عرض کرد طول انکشتی هزار و دویست ذراع و عرض ان ششصد ذراع و مشتمل بر سه طبقه بود طبقه از برای دواب و وحوش و طبقه از برای انسان و طبقه از برای طیور پس حضرت عیسی فرمود برکرد باذن خدا بجای خود فعاد ترابا انشخص خاک شد و ایضا کویند و من الغرائب ما فی حیوة الحیوان من اَنَّ اَوَّلَ مَنِ اتَّخَذَ الْكَلْبَ لِلْحِرَاسَةِ نُوحٌ از جمله غرائب انستکه در حیوة الحیوان روایت کرده که اول کسیکه سک را بحراست کرفت نوح بود که عرض کرد یا رب بمن امر فرمودی که کشتی بسازم و من چند روز بدین عمل مشغول میشوم پس قوم من شب امده انچه ساختهام فاسد میکنند فَمَتَی یَلْتَئِمُ لِی مَا اَمَرْتَنِی بِهِ پس چه وقت بانجام خواهد رسید انچه بدان مامورم و امر من طول کشید پس خداوند وحی فرمود ای نوح اِتَّخِذْ كَلْبًا یَحْرُسُكَ سکی را بحراست خود بکیر نوح سکی را برکرفت روزها مشغول عمل بود و شبها میخوابید و چون قوم او شب میامدند که عمل او را فاسد کنند یَنْبَحُهُمُ الْكَلْبُ سک صدا میکرد و انحضرت از خواب بیدار میشد پس ان جوان برداشته بسوی ایشان میدوید و ایشان فرار میکردند پس بدین کونه عمل ایشان باتمام رسید و ملا فتح الله کاشانی در خلاصة المنهج کوید مرویست که همه کفار در ان روز هلاک شدند الا عوج بن عنق که اب تا زیر پشت و کمر او بود و کفته اند که سبب نجات وی ان بود که نوح بجهة ساختن کشتی بچوب ساج احتیاج داشت و نقل ان از بلاد شام متعسر بود عوج بشام امد و چوبهائی که محتاج الیه بود برکردن کرفته نزد نوح اورد حقتعالی بجهة این تا اخر عذاب و بمود و او را غرق نساخت و بعض کویند که در قصص اورده اند که اوایل این امت کشتی نوح را دیده اند و از قتاده مرویست که ان کشتی تا بعهد رسول بود و مردم انرا میدیدند و از او عبرت میکرفتند و بسیار کشتیها از چوبهای ان ساختند و در روح البیان نقل کرده که نوح کشتی را بقیر اندود کرد و چون تمام نمود خداوند کشتیرا بزبان اورد

کعب بن حام

ساختن کشتی نوح

عوج بن عنق

وگفت لا اله الا الله في الاولين والاخرين انا السفينة التي من ركبني نجى ومن تخلف عني هلك ولا يدخلني الا اهل الايمان والاخلاص خداوندی نيست در اولين و اخرين مگر پروردگار متعال منم ان کشتی که هر کس بر من سوار شود نجات ميابد و هر کس تخلف کند هلاك ميشود و بر من داخل نکرد مگر اهل ايمان و اخلاص و چون قوم نوح اينرا شنيدند گفتند هذا قليل من سحرك اين اندکيست از سحر تو و در خامس بحار و حيات القلوب از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که منزل نوح در شهری بود در کنار فرات از جانب غربی شهر کوفه وكان نوح رجلا نجارا فجعله الله نبيا و انتجبه و نوح مردی بود نجار پس خداوند او را پيغمبر گردانيد و او را برگزيد و او اول کسی بود که کشتی ساخت و بر روی آب جاری شد در ميان قوم خود نهصد سال و پنجاه کم ماند و ايشانرا دعوت بدين حق ميکرد و ايشان استهزا و سخريه مينمودند و چون اين حالت را از ايشان مشاهده نمود بر ايشان نفرين کرد و گفت رب لا تذر على الارض من الكافرين ديارا الاية پروردگارا مگذار در روی زمين از کافران احدی پس خداوند دعايش مستجاب گردانيد و وحی فرمود بسوی او که کشتی بساز و گشاده بساز و زود بعمل آور پس نوح کشتی را در مسجد کوفه بدست خود ميساخت و چوب را از راه دور ميآورد تا فارغ شد از ان و قوم نوح يغوث و يعوق و نسر که بتهای ايشان بودند در مسجد کوفه نصب کرده بودند راوی پرسيد فدای تو شوم در چند گاه کشتی نوح ساخته شد فرمود که در دو دور که هشتاد سال است راوی گفت عامه ميگويند در پانصد سال ساخت فرمود نه چنين است خداوند ميفرمايد و وحينا وحی بمعنی سرعت است ايضا در خامس بحار از انس بن مالك از حضرت رسول صلى الله عليه و آله روايت کرده که لما اراد الله ان يهلك قوم نوح اوحى الله اليه ان شق الواح الساج چون حقتعالی خواست که قوم نوح را هلاك کند باو وحی فرمود که الواح درخت ساج را شق نما چون شق نمود ندانست که چگونه بسازد جبرئيل نازل شد و هيئت کشتی را بان جناب نمود و تابوتی با خود آورد که صد و بيست و نه هزار مسمار در ان بود و همه ان مسمارها را بکشتی کوبيد الى ان بقيت خمسة مسامير تا آنکه پنج مسمار باقی ماند فضرب بيده الى مسمار فاشرق بيده الى المسمار فاسفر و اضاء كما يضيء الكوكب الدري في افق السماء و چون دست بيکی از انها زد روشن و تابان گرديد چنانکه ستاره درخشان در افق آسمان ميدرخشد نوح از اينحال متحير شد مسمار باذن پروردگار بنطق آمده گفت انا على اسم خير الانبياء محمد بن عبد الله من باسم بهترين پيغمبران محمد بن عبد الله

پس جبرئیل نازل شد و نوح گفت ای جبرئیل چیست این مسمار که مثل آن ندیده‌ام عرض
کرد این اسم سید انبیا محمد بن عبد الله است تو بر مقدم جانب راست کشتی بکوب بعد از
آن نوح بمسمار دوم دست زد و آن نیز روشن و نورانی گردید و از جبرئیل پرسید گفت این
مسمار برادر و پسر عمش سید اوصیا علی بن ابیطالب است و او را بر مقدم جانب چپ کشتی بکوب
و هکذا مسمار سیم که باسم مبارک صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا علیها السلم بود و آن را نزد مسمار
پدرش کوبید و مسمار چهارم باسم شاه حضرت حسن که در نزد مسمار پدرش کوبید ثم ضرب
بیده الی مسمار خامس فزهر و انار و اظهر النداوة و چون دست بمسمار پنجم زد آن نیز روشن
و نورانی گردید و رطوبتی از وی ظاهر شد جبرئیل گفت این مسمار حسین است بجانب مسمار
پدرش بکوب نوح گفت یا جبرئیل ما هذه النداوة ای جبرئیل این رطوبت چیست عرض
کرد هذا الدم این خونست و قصهٔ حسین را و آنچه امت بعمل میاورد بیان نمود فقال قاتله
و ظالمه و خاذله الجبار پس قاتل و ظالم و خاذل او را لعن کرد مترجم گوید
ای شیعیان هنوز آن مظلوم و غریب بدنیا نیامده و از این قصه‌ها اینها آثاری نیست از مسماری
که منسوب باسم آن بزرگوار است خون ظاهر میشود ببین تا نوح چه انبیا از وی یاد و چگونه نقلا
و شور بود در عالم امکان حادث شد وقتیکه خون مطهر آن سرور را بر روی زمین ریختند گفتا
میکنند در این مقام روایت سید جلیل سید نعمة الله جزائری ره در مقامات النجاة که گوید
در سال تاریخ تالیف این کتاب که سال هزار و صد و دوم هجرت است در بلدهٔ شوشتر در نهر
موسوم بدارنان صخرهٔ کوچک زردی از زیر آب بیرون آوردند که طول آن چنانچه من خودم
در همین روز که این کلمات را مینویسم پیمودم هشت انگشت پیوسته بود و علیها مکتوبة
بخط من لونها و بر آن بخطی از رنگ خود نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله انا قتیل الحسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلم بارض
کربلا کتبت دمی باذن الله و رسوله بارض حصی و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
بعد از بسم الله خدائی نیست مگر خداوند متعال محمد پیغمبر خدا و علی ولی او است چون حسین بن
علی بن ابیطالب علیهما السلم را در زمین کربلا شهید کردند خون او باذن خدا و رسول او
بر زمین سنگریزه‌ها نوشته شد و زود باشد که بدانند ظلم کنندگان که بکدام مکان باز خواهند
گشت و در زهر الربیع گوید که شیخ بهاء الدین ره در کشکول ذکر کرده که پدرش حسین بن عبد

الصید حارثی در مسجد کوفه نکین عقیقی یافت که در ان مکتوب بود اَنَا دُرٌّ مِنَ السَّمَاءِ نَثَرُونِی * یَوْمَ تَزْوِیجِ وَالِدِ السِّبْطَیْنِ * کُنْتُ اَصْفَی مِنَ اللُّجَیْنِ بَیَاضًا صَبَغَتْنِی دِمَاءُ نَحْرِ حُسَیْنٍ اگر در مسجد کوفه حضرت نوح در مسمار منسوب باسم مبارک سید الشهدا رطوبت و خون دید اما این در که در مسجد کوفه یافته شد از خون گلوی بریده حسین مظلوم مثل عقیق یمنی سرخ شده بود محتشم گوید

چون خون حلق تشنه او بر زمین رسید جوش از زمین بذروه عرش برین رسید نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب از بس شکستها که بارکان دین رسید نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند طوفان بر آسمان ز غبار زمین رسید باد آن غبار چون بمزار نبی رساند گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید پر شد فلک غلغله چون نوبت خروش از انبیا بحضرت روح الامین رسید ای عزاداران همان خون مطهر بود که انس ورد روی و محاسن خود را بان خون خضاب نمود و طفل صغیره مظلومه اش در قتلگاه گیسوی و روی خود را بان خضاب کرد و در شب شام غریبان سارتبان بجیا گوید فرایتهم یَأْخُذُونَ مِنْ دَمِ شَیْبَةِ الْحُسَیْنِ وَیَمْسَحُ بِهِ فَاطِمَةُ نَاصِیَتَهَا وَالنَّبِیُّ وَعَلِیٌّ وَالْحَسَنُ یَمْسَحُونَ بِهِ نُحُورَهُمْ وَصُدُورَهُمْ وَاَیْدِیَهُمْ اِلَی الْمَرَافِقِ دیدم ایشان را که از خون محاسن حسین میگرفتند و فاطمه پیشانی خود را و پیغمبر و امیر المؤمنین و حسن علیهم السلم گلوی و سینه و دستهای خود را تا مرفق خضاب میکردند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مقصد سیم داخل نمودن حضرت نوح از هر حیوان دو تا را در کشتی

شیخ عباس حقی از عامه در روح البیان در تفسیر این آیه شریفه که خداوند متعال میفرماید در سوره هود قُلْنَا احْمِلْ فِیهَا مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ گوید ضمیر در کلمه فیها راجع بفلک است و تانیث باعتبار سفینه است من کل یعنی از هر نوع از حیوانات که باید در روی زمین باشد زوجین اثنین مفعول احمل است و اثنین صفت مؤکده و زیادت بیانست از برای ان مثل قوله تع لَا تَتَّخِذُوا اِلٰهَیْنِ اثْنَیْنِ زوجین عبارتست از هر اشیائی که یکی از دیگری مستغنی نمیباشد و هر یک از انها زوج گویند گویند زوج خف و زوج نعل و از ارشاد نقل کرده که اَلزَّوْجُ مَا لَهُ مُشَاکِلٌ مِنْ نَوْعِهِ زوج چیزیست که از برای او از نوع خود مشاکلی باشد پس ذکر زوج انثی است چنانکه انثی زوج ذکر است و گاه مجموع ذکر و انثی زوج گویند و مقابله فرد میشود و از برای دفع این احتمال اثنین گفته شد و تقدیم حیوانات بر اهل خود و سایر مؤمنین از برای انست که باید حیوانات را بشر داخل کشتی نماید و ایشان بعد از انها داخل میشوند و گویند مروی است

مسجد کوفه

اشتباه عجیب

که نوح عرض کرد یا رب کیف احمل من کل زوجین اثنین پروردگارا چگونه از هر حیوانی دو تا را جمع کنم
فحشر الله الیه السباع والطیر خداوند بقدرت کامله خود سباع و طیور را بسوی او محشور کرد
فجعل یضرب بیده فی کل جنس پس انجناب هر دو دست خود را بر هر جنسیکه میزد فیقع الذکر فی
یده الیمنی والانثی فی الیسری نر بر دست راست و ماده بر دست چپش واقع میشد و انها را بدن
نوع بکشتی میبرد حسن گوید نگذاشت در کشتی مگر انچه را که میزاید یا بیضه مینهد اما انچه از خاک
متکون میشود مثل حشرات و پشه پس چیزی از انها نگذاشت و علامه مجلسی ره در خامس بحار روایت
کرده که چون نوح از ساختن کشتی فارغ شد امره الله تعالی ان ینادی بالسریانیة ان یجتمع الیه
جمیع الحیوان خداوند متعال او را امر فرمود که بزبان سریانی ندا نماید که همه حیوانات بسوی او
جمع شوند فلم یبق حیوان الا و قد حضر پس حیوانی نماند مگر انکه حاضر شد پس از هر جنسی از
اجناس حیوانات یک جفت داخل کشتی نمود مگر موش و گربه و در زبدة التصانیف گویا آورده
که چون جبرئیل بامر حقتعالی گفت ای نوح از هر جانور و پرنده جفتی در کشتی کن تا نسل ایشان منقطع
نشود نوح گفت ای جبرئیل بعضی از جانوران در مشرقند و بعضی در مغرب و پرندگان در هوا
من ایشان را چگونه جمع کنم جبرئیل پر با فر خود را باز کرد و جمیع جانوران و طیور را جمع نمود حتی مار
و پشه و نوح از هر یک جفتی در کشتی آورد مگر خوک و موش و گربه و نوح از جمیع دانهها و تخمها
کشتی برده بود و در حیاة القلوب روایت کرده که نوح نود خانه در کشتی از برای حیوانات مهیا نمود
و فیض کاشانی در تفسیر صافی روایت کرده که از حضرت امیرالمؤمنین پرسیدند که چرا بز دم ندارد و
مکشوف العورة است فرمود زیرا که بز بنوح نافرمانی کرد وقتیکه خواست او را بکشتی داخل کند
پس او را بسوی کشتی انداخت دم او بشکست والنعجة مستورة الحیاء والعورة لان النعجة بادرت
بالدخول الی السفینة اما گوسفند مستور العورة است زیرا که او مبادرت نمود بداخل شدن
کشتی پس نوح دست بر دم او مالید از این سبب دنبه بهم رسانید که عورتش پوشیده شد در بحار
از ابی هرون عبدی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام بیکی از غلامان خود فرمود در چیزیکه واقع
شده بود لئن انتهیت والا ضربتک ضرب الحمار ترک کن این عمل را و گرنه ترا میزنم مانند زدن حمار
قال جعلت فداک وما ضرب الحمار عرض کرد قربانت شوم چطور است زدن حمار فرمود وقتیکه نوح
از هر حیوانی دو تا داخل کشتی نمود بسوی حمار آمد او داخل نشد انحضرت چوبی از خرمائی برداشته یک
مرتبه او را بزد و فرمود عبسا شاطانا یعنی داخل شو ای شیطان و در حیاة القلوب روایت کرده که شیطان

در پایهای الاغ جا کرده بود پس نوح گفت ای شیطان داخل شو و چون دید آنحضرت او را زد پس الاغ
داخل شد و شیطان هم داخل شد و در روح البیان بعد از نقل این خبر شیطان را حمار گوید و فی
الحدیث اذا سمعتم نهاق الحمیر فتعوذوا بالله من الشیطان فانها رات شیطانا که در حدیث
وارد شده چون آواز خر را بشنوید بخدا از شیطان پناه ببرید زیرا که او شیطان را دیده واذا سمعتم
صیاح الدیکة فاسئلوا الله من فضله فانها رات ملکا و چون صدای خروس را بشنوید از خدا
مسئلت کنید از تفضل او زیرا که او ملک را دیده و گفته اند که صدای هر حیوانی تسبیح است مگر
حمار که آواز او از دیدن شیطان است و این دلالت میکند بکمال دنائت او و بدین سبب شیطان بدم او
چسبیده و صید او شد اما خروس پس شیطان دشمن وی است لانه یصیح فی اوقات الصلوة
عند استماع صوت دیک العرش زیرا که او در اوقات نماز صدا میکند وقتیکه صدای خروس
عرش را میشنود و گویند واستبعادی ندارد که در میان حیوانات عجم تفاوت باشد مثل انسان
و بحضور در خبر صحیح وارد شده که ان البغال کانت اسرع الدواب فی نقل الحطب لنار ابرهیم
علیه السلام که استر سریعتر از چهارپایان بود در نقل هیزم برای آتش ابرهیم و بدین جهة بر وی نفرین
کرد و خداوند نسل او را قطع نمود وان الوزغ کان ینفخ فی ناره و چلپاسه آتش را میدمید و بدین سبب
در خبر وارد شده من قتل وزغة فی اول ضربة کتبت له مائة حسنة هرکه چلپاسه را در اول ضربت
بکشد صد حسنه از برای او نوشته شود و از حیوة الحیوان نقل کرده که اذا ذبح الدیک الابیض
الافرق احد لم یزل ینکب فی اهله وماله هرکه خروس سفید کاسه سر را ذبح کند در اهل و
مال خود منکوب و مصاب میشود و نیز روایت کرده که ان الحیة والعقرب اتیا نوحا فقالا لنا احملنا
مار و عقرب بخدمت نوح آمدند و عرض کردند ما را نیز بکشتی ببر فرمود شما ضرر و اذیت میرسانید
من شما را بکشتی حمل نمیکنم عرض کردند تعهد و ضمانت میکنیم که باحدی ضرر نرسانیم فمن قرء حین خاف
مضرتهما پس هرکه از ضرر آنها بترسد بگوید سلام علی نوح فی العالمین بر وی ضرر نمیرسانند و در
خامس بحار از حضرت صادق روایت کرده که جاء نوح الی الحمار لیدخل السفینة چون نوح بسوی
الاغ آمد که او را داخل کشتی کند امتناع نمود و شیطان در میان پایهای الاغ جا گرفته بود پس
نوح گفت ای شیطان داخل شو پس الاغ داخل کشتی شد و شیطان هم داخل شد پس شیطان گفت
اعلمک خصلتین دو خصلت بتو میاموزم فرمود لا حاجة لی فی کلامک مرا احتیاجی بسخن تو
نیست شیطان گفت ایاک والحرص فانه اخرج آدم من الجنة بپرهیز از حرص که او آدم را از به

بیرون کرد وَاِیّاکَ وَالحَسَدَ فَاِنَّهُ اَخرَجَنی مِنَ الجَنَّةِ و بپرهیز از حسد که او مرا از بهشت
کرد پس خداوند وحی فرمود بنوح اِقبَلهُما وَاِن کانَ مَلعُوناً قبول کن از وی هرچند ملعون است مؤلف
گوید بلی حسد بدترین صفات رذیله است و اکثر مفاسد که از بدو عالم الی یومنا هذا خاصه
در میان خواص اتفاق افتاده از این صفت خبیثه است در مذمت آن گفته اند اَلا قُل لِمَن کانَ
لی حاسِداً اَتَدری عَلی مَن اَسَأتَ الاَدَبَ اَسَأتَ عَلَی اللهِ فی فِعلِهِ اِذا اَنتَ لَم تَرضَ لی
بِما وَهَبَ جَزاؤُکَ مِنهُ الزِّیاداتُ لی وَاَن لا تَنالَ الَّذی تَطلُبُ و بفارسی گفته اند
روزن فانوس را مانند حسود تنگ چشم هر که را سوزد چراغ او را کدورت میرسد ایضاً
حسد مرد را در بلا افکند تن اندر دم اژدها افکند وایضاً توانم آنکه نیازارم اندرون
کسی حسود را چکنم کو ز خود برنج درست بمیر تا برهی ای حسود کین رنجیست که از مشقت آن
جز بمرگ نتوان رست مرحوم میرزا محمد رفیع الدین واعظ قزوینی در ابواب الجنان گوید حسد
عبارت از رشک بردن بر کسیست بسبب نعمتی که خدا تعالی بوی داده باشد با نظر بوی که طلب
زوال آن نعمت از وی نماید و اگر زوال آن نعمت را از او نخواهد بلکه مثل آن نعمت را از برای خود تمنا و آرزو
نماید آنرا حسد نمیخوانند بلکه غبطه مینامند و آن منافی ایمان و احدی مستوجب مذمت بواسطه آن نیست
بخلاف حسد که از اعادی این صفات منافقین است خبر حضرت صادق علیه السلام در کافی بر اثبات
این مدعا دلیل است که میگوید اِنَّ المُؤمِنَ یَغبِطُ وَلا یَحسُدُ الخ یعنی مؤمن غبطه میبرد و حسد
نمیکند و منافق حسد میکند و غبطه نمینماید حاصل معنی آنکه اگر در وی نعمتی مثل نعمت کسی آن
آنکه زوال آن از ایشان منظور باشد در مؤمن یافت میگردد و با ایمان ایشان منافات ندارد
اما طلب انتقال نعمتی از دیگری بخود که آنرا حسد گویند چنانکه مذکور شد از خواص منافقان
است و چهره احوال مؤمنان از دنس این صفت ناپسند پاک و مبرا و نقد گوهر این
فرقه نیکو سیر از غش این خصلت شقاوت اثر خالص و مصفاست و لسان الفقهاء والمتکلمین
مولانا محمد مهدی فاضل نراقی طاب ثراه در جامع السعادات گوید فصل الحسد اشد
الامراض واصعبها واسوء الرذائل واخبثها حسد اشد امراض و سخت ترین آنها و بدترین
رذائل و خبیث ترین آنها است و صاحب خود را بعقوبت دنیا و عذاب آخرت میرساند زیرا
که در دنیا لحظه از حزن و الم خالی نیست بواسطه آنکه هر نعمتی که در دیگران می بیند متألم
میگردد و نعم خداوند لا تعد ولا تحصی و از بندگان خود غیر منقطع است پس حزن و الم حسود

اوّل رجب

دائمیست و وبال آن بخود حسود راجع است زیرا که حسد برده اصلا ضرری ندارد بلکه باعث مزید حسنات و رفع درجات او میگردد زیرا که غیبت می کند و چیزیکه در شرع انور جایز نیست در حق او میگوید پس ظالم بر او میشود و بعضی از وزر و معاصی او را بر خود حمل و اعمال صالحه خود را بدیوان او نقل میکند وَمَعَ ذٰلِکَ یَکُونُ فی مَقامِ المُعانَدَةِ وَالتَّضادِ مَعَ رَبِّ الأَربابِ وَخالِقِ العِبادِ و با وجود این در مقام خصومت با خالق عباد میگردد زیرا که مفیض نعم و خیرات بوفق حکمت و مصلحت او است پس حکمت کامله اش مقتضی بقاء آن نعمت میباشد بر آن بنده و حسود مسکین زوال آنرا میخواهد وَهَل هُوَ اِلّا سَخَطُ قَضاءِ اللهِ فی تَفضیلِ بَعضِ عِبادِهِ عَلی بَعضٍ و این نیست مگر عدم رضا بقضای خدا در ترجیح بعضی از بندگان خود بر بعضی و نیست مگر تمنای انقطاع فیوضات صادره بحسب حکمت و اراده خلاف آنچه پروردگار متعال خواسته بمقتضای مصلحت بلکه او نقص خداوند را و عدم اتصاف او را بصفات کمالیه اش میخواهد بواسطه آنکه افاضه نعم در اوقات لایقه بر محال مستعده از صفات کمالیه خداوندیست و خلاف این را میخواهد و کذلک شنیدی از این حسود بجهة تمنی زوال نعم الهیه طالب محبت شر میباشد و حکما تصریح کرده اند براینکه هرکس راضی بشر گردد ولو در حق دشمنش شریر است فَالحَسَدُ اَشَدُّ الرَّذائِلِ وَالحاسِدُ شَرُّ النّاسِ پس حسد اشد رذائل و حسود بدترین مردم است و کدام معصیت از این بدتر است که شخص استراحت مسلمانان را مکروه دارد بدون آنکه ضرری بر وی عاید شود و گویند بدین سبب مذمت شدید در آیات و اخبار بر صفت حسد وارد شده خداوند متعال در مقام انکار فرموده اَم یَحسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتیٰهُمُ اللهُ مِن فَضلِهِ و فرموده وَدَّ کَثیرٌ مِن اَهلِ الکِتابِ اَن یَرُدُّوکُم مِن بَعدِ ایمانِکُم کُفّاراً حَسَداً مِن عِندِ اَنفُسِهِم و حضرت رسول فرمود اَلحَسَدُ یَأکُلُ الحَسَناتِ کَما تَأکُلُ النّارُ الحَطَبَ حسد میخورد حسنات را چنانکه آتش هیزم را میخورد و ضایع مینماید و فرمود اَخوَفُ ما اَخافُ عَلی اُمَّتی اَن یَکثُرَ لَهُمُ المالُ فَیَتَحاسَدُونَ وَیَقتَتِلُونَ آنچه از همه چیزها بر امت خود میترسم اینست که مالهای ایشان بسیار باشد و بیکدیگر حسد برند و یکدیگر را بکشند و حضرت صادق فرمود آفَةُ الدّینِ الحَسَدُ وَالعُجبُ وَالفَخرُ و فرمود اِنَّ المُؤمِنَ [illegible]

یغبط ولا یحسد والمنافق یحسد ولا یغبط [illegible] بالمحسود حسود بر خود ضرر میرساند پیش از آنکه بر محسود ضرری برساند کابلیس اَورَثَ بِحَسَدِهِ لِنَفسِهِ اللَّعنَةَ وَلِآدَمَ الاِجتِباءَ وَالهُدیٰ وَالتَّرَفُّعَ اِلیٰ کُلِّ حَقائِقِ العَهدِ وَالاِصطِفاءِ مثل

حسد از امهات [illegible]

که باعث لعنت خود شد و سبب برگزیدگی و هدایت و ترفیع مقام و مرتبت آدم گردید پس حسود
باش بر حسود که میزان حسود مدام سبکست بسبب سنگینی میزان محسود و روزی مقسوم و معین است
پس چه نفع میدهد حسد بر حسود و چه ضرر میرساند بر محسود والحسد اصله من عمی القلب و جحود
فضل الله و اصل حسد از کوری قلب و انکار تفضل خداوندست و نهاد و بال هستند آن
برای کفر و بحسد فرزند آدم در حسرت ابدی ماند و بهلاکت ابدیه گرفتار گردید و از برای حسود
توبه نیست زیرا که مصر و معتقد است بر آن و طبیعی است او را و طبع تغییر نپذیرد از اصل گرچه
معالجه بشود انتهی یعنی علاجش مشکلست و در زبدة التصانیف گوید روایتست که یکی از اصحاب رسول
خدا شب و روز این آیه را میخواند که ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اسأتم فلها زنی از زنان
یهود را بر او حسد آمد و آتش حسد در نهادش افتاد حلوائی ساخت و قدری زهر در آن کرده با
چند قرص نان بآن مرد داد و آن مرد آنرا گرفته بصحرا رفت و جوانی را دید که از سفر میآمد و آثار
گرسنگی در سیمای ایشان ظاهر بود آن حلوا را بایشان داد جوانان همانجا نشستند و آن
نان و حلوا را خوردند و در زمان جان دادند این خبر بمدینه رسید مرد را گرفته پیش رسول
بردند حضرت رسول از او پرسید که آن نان و حلوا را از کجا آوردی گفت فلان زن یهود بمن داد
زن را حاضر کردند چون آن جوانان را دید بشناخت آه از نهادش بر آمد و گفت این هر دو پسر
منند و در دست پیغمبر رسول افتاد مسلمان شد و تصدیق مضمون آیه بلاغت مشحون نموده گفت
من اگر چه بد کردم اما با خود کردم و مثلی مشهورست که کفی للحسود حسده حسود را حسد او
بس است در عالم که در بلا و غم و رنج دارد هر دم   حسود بر دگران آتشی برافروزد چو
نبات در نگری خویشتن در میان سوزد **مؤلف گوید** اگر چه در تقریر صفت خبیثه حسد از
مطلب دیگر را ابتدا نموده ولی چون مطلب نفیسی بود خواستم که خودش بعنوان مستقلی از برای
اهل منبر بشود و اگر در وقایع و مقاصد آن اقتضا کند از دیگر اخبار آن نیز مذکور خواهد
شد انشاء الله و در این مقام بذکر این خبر ختم میکنم که شیخ سعید عالم فرید ابو حسین ورام بن ابی
فراس در تنبیه الخواطر از انس بن مالک نقل میکند که گوید کنا یوما جلوسا عند رسول الله
روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم با اصحاب فرمود یطلع علیکم الآن
من هذا الفج رجل من اهل الجنة در میآید بر شما الآن از این راه مردی از اهل بهشت فطلع
رجل من الانصار ینطف لحیته من وضوئه قد علق نعلیه فی یده الشمال که ناگاه مردی از

انصاری آمد که آب وضو از محاسنش میچکید و نعلین خود را بدست چپ آویخته بود پس سلام کرد
و فردای آن روز نیز آن سرور این سخن فرمود و همان مرد در آمد و روز سیم نیز همین طور و چون آنحضرت از
مجلس برخواست عبد الله بن عمرو بن عاص از دنبال آن مرد انصاری رفته گفت إنّي لاحيت أبي فأقسمت
أن لا أدخل عليه ثلاثاً میان من و پدرم منازعه واقع شده و من قسم خورده ام که تا سه روز بر
وی وارد نشوم اگر صلاح بینی تا انقضای این سه شب مرا در نزد خود جای ده گفت چنین باشد
پس سه شب نزد وی بسر برد عبد الله گفت از وی بیداری و عبادتی ندیدم جز اینکه چون بر جامه
خواب خود گردیدی ذکر خدا کردی و همچنان خفته بود تا برای نماز صبح برخواستی الا آنکه بغیر از خیر
چیزی از او نشنیدم و چون سه شب تمام شد و نزدیک بود که عمل او را حقیر بشمارم گفتم یا
عبد الله لم يكن بيني و بين والدي غضب و لا هجرة ای بنده خدا در میان من و پدرم غضبی نبود
و هجرتی واقع نشده بود ولیکن از حضرت رسول در حق تو چنین سخنی شنیدم خواستم که بر عمل و
عبادت تو مطلع شوم و از تو عمل بسیاری ندیدم پس چه چیز ترا باین مرتبه رسانیده و از اهل بهشت
گردانیده است انصاری گفت غیر اینچه دیدی از من چیزی بتو نمیرسد فلما ولّيت دعاني پس
چون پشت گردانیدم و خواستم که بروم مرا طلبید گفت ما هو الا ما رأيت غير أنّي لا أجد على أحد
من المسلمين في نفسي غشّاً و لا أحسد أحداً على خير أعطاه الله إيّاه یعنی غیر اینچه دیدی نیست مگر
اینکه بر هیچ مسلمانی در خود غشی و بر خیر و خوبی که خدا بوی عطا کرده باشد حسد در نفس
خود نمی یابم عبد الله گفت هي التي بلغت بك و هي التي لا نطيق اینست که ترا باین مرتبه رسانیده
و این صفتی است که ما را طاقت آن نیست و تحصیل آن از ما نمی آید انتهی ابن عبد الله پسر عمرو عاص
ملعون است که انچه پدرش و معویة بن ابی سفیان و پسر خبیث آن دو ایمان یزید پلید بر دودمان نبوت
و رسالت کردند از ظلم و ستم و قتل و نهب همه از راه حسد بر مراتب علیه و مقامات سنیه ایشان
علیهم السلام بود تا یزید کار را بجائی رسانید که سر اقدس و انور نور دیده خیر البشر را بمجلس خود حاضر کرد
و کفر خود را باین اشعار اظهار نموده گفت ليت أشياخي ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الأسل
لأهلّوا و استهلّوا فرحاً ثمّ قالوا يا يزيد لا تشل لست من خندف إن لم أنتقم من بني
أحمد ما كان فعل لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء و لا وحي نزل قد أخذنا من علي
ثارنا و قتلنا الفارس الليث البطل و روی باهل مجلس خود کرده گفت إنّ هذا كان يفخر
عليّ و يقول أبي خير من أب يزيد و أمّي خير من أمّه و جدّي خير من جدّه و أنا خير منه ابن حسین

اشارتی بمصیبت

بر من فخر میکرد و میگفت که پدرم از پدر یزید بهتر و مادرم از مادر او و جدم از جد او بهتر بودم از خود او
بهترم و این سخنان بخدا او را بکشتن داد اما قول او که پدرم از پدر یزید بهتر است بتحقیق پدر وی با پدرم
محاجه نمود فقضی الله لابی علی ابیه پس خداوند حکم فرمود بنفع پدرم و ضرر پدر او یعنی بر وی
غالب آمد و اما قول او که مادرم از مادر یزید بهتر است قسم بجان خودم که راست گفته فاطمه دختر
پیغمبر از مادرم بهتر است اما قول او که جدم از جد یزید بهتر است پس نیست احدی که ایمان بخدا و
روز قیامت دارد که بگوید من بهتر از پیغمبر هستم اما قول او که او بهتر است از من گویا این آیه را نخوانده
بود قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء احمد بن محمد حسینی شافعی
در نبراس الذهاب گوید که عین القضاة ابو القاسم علی بن محمد در تاریخ خود گفته و لیس تاویل الآیة ما ذکره
و لا اراد الله ما ذهب الجاهل الیه تاویل آیه چنان نیست که یزید ذکر کرده و خداوند متعال اراده
نفرموده آنچه را که آن جاهل زعم نموده و این سخن چنان نیست که اراده نکرده است خداوند سبحان ملکی
که بندگان و مقصود بندگی خود فرموده ملک مال الحق و استحقاق و عدل را و تعز من تشاء یعنی بطاعتی که
اطاعت کرده میشود با آن بخدا در دنیا و در آخرت ببهشت و ثواب و تذل من تشاء یعنی بمعصیت و
افساد ... او در دنیا و در آخرت بعذاب آتش و اما التغلب علی الملک و اخذه بغیر استحقاق فلا
یقال انه داخل فی الآیة الشریفة و اما تغلب بر ملک اخذ و تصرف آن بدون استحقاق پس آن
داخل در معنای آیه شریفه نیست چطور عزیز گشتند قاتلان حسین علیه السلام و حال آنکه خداوند عز و جل
انتقام کشید در دنیا از همه آنکسانیکه اعانت بر قتل آن مظلوم کردند و مختار بن ابی عبیدة ثقفی
بتقبیح ... بدنها و تشنیع تر بن سیاستها بر همه آنکسانیکه بقتل آن سرور حاضر شدند مؤاخذه و
عقوبت نمود مؤلف گوید چه خوب گفته عین القضاة و باین مطلب چه قدر از کلمات مردم
و معتقدات ایشان مندفع میشود در حق کسانیکه در نظر خلق اعتبار صوری و عزت عرفی پیدا می کنند
و مردم از خوف مال و جان و دفع شر ایشان یا بطمع حطام دنیوی احترام و تملق بر ایشان مینمایند مثل
سلاطین جور و حکام ظلم و توابع آنها که ایشان نعوذ بالله از جانب خداوند معزز و محترم هستند
زیرا که ملک و سلطنتی که از جانب حضرت رب العزة و واسطه عزت است آنست که حق و از روی
و عدل بوده باشد نه از روی قهر و غلبه و ظلم و استیلا و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

مقصد چهارم سوار شدن حضرت نوح با اصحابش بکشتی و عجایب احوال آن زمان کربلا سید محمد برزنجی مشهور بشیخ معروف

از عامه در ارجوزه خود مسمی بروض الزهر که در مدح آل سید البشر ترتیب داده است گوید
وقد اتی فی خبر صحیح مثلهم مثل فلك نوح من یتخلف عنه فهو یغرق وکم لذا الحدیث جا طرق
عندلیب کاشانی گوید خواهی تو اگر نجات در روز شمار خود دست مکش ز دامن هشت و چهار

گر جمله جهان غرق طوفان گردد
کشتی نوح است این کشتی نجات
از محمد تربیت جسته علی
این نشستن اعتماد و اتکا است
بر پیمبر کرد این را آشکار *
هر کرا نبود در این کشتی مقام

تا کشتی نوح میتوان شد بکنار
که ستوده حق بقرآنش صفات
هر که اندر او نشست از غرق رست
فرق بین دو نشستن بس خطا است
که تو نبی نوح و علی کشتی بود
غرق طوفان گردد آخر لا کلام

و صاحب لسان الغیب گوید
ساخته نوح است این کشتی بلی
کشتی ناجی آنکه اندر این نشست
لاجرم بارم روا ایما کرد کار
که نجات خلق از او می شود
در حق آن کشتی آنچه حق بگفت

بوده در حق علی اندر نهفت و مرحوم شیخ الاسلام میرزا حسن نوری در جلد اول ریاض الجنة که بخط خود نزد حقیر موجود است گوید آورده اند که سلطان سنجر بن ملکشاه بعد از فوت پدر بحکیم سنائی نوشت که مذهب اهل سنت حق است یا مذهب شیعه سنائی قصیده گفته بوی فرستاد که بعضی از ابیات آن این است

رایت همت ز ساق عرش باید بر فراشتن
کی روا باشد دل اندر بند هر خود داشتن
یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمن
دل اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن
من سلامت خانه نوح نبی بنمایمت
تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن
پند من بنیوش علم دین طلب زان بهر آنکه
نی کتاب زرق شیطان جمله از بر داشتن

تا توان افلاک زیر پشت پا بر داشتن
ای که بر پای ضلالت در گرفتار آمده
زشت باشد چشم را بر نقش آزر داشتن
بحر پر کشتی است لیکن جمله در گرداب خوف
تا توانی خویش را ایمن ز هر شر داشتن
از پس سلطان دین پس چون روا داری همی
جز ز دانش خوب بتو زینت فردا داشتن
ای سنائی وارهان خود را که نازیبا بود

تا دل عیسی مریم باشد اندر بند تو
زین برادر یکسخن باید باور داشتن
احمد مرسل نشسته کی روا دارد خرد
بی سفینه نوح نتوان چشم معبر داشتن
از پس سلطان ملکشه چون پسندی ای روا
جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن
علم چبود فرق دانستن حقی از باطلی
دایه را بر شیرخواره مهر مادر داشتن

عالم فرید شیخ سلیمان حسینی بلخی در ینابیع المودة از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که گوید در آن ایام که من با حبش بن معتمر در مکه بودیم اذ قام ابوذر واخذ بحلقة باب الكعبة که روزی ابوذر برخاست و از حلقه در کعبه گرفت و گفت من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا جندب بن جنادة ابوذر هر کس مرا میشناسد بشناسد و هر که نشناسد من جندب بن جناده ابوذر هستم ایها الناس شنیدم از پیغمبر شما که میفرمود مثل اهلبیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن ترکها هلك مثل اهل بیت

اول رجب

من در میان شما مثل کشتی نوح است که هر که سوار شد نجات یافت و هر که ترک نمود هلاک گردید
یعنی هر کس تمسک بدامن ولایت محبت اهلبیت من نمود از هلاکت عقبی نجات یافت و هر که تخلف
جست غرق دریای ضلالت و غوایت گردید و نیز پیغمبر فرمود مَثَلُ اَهْلِبَیْتی فیکُمْ مَثَلُ بابِ حِطَّةٍ
فی بَنی اِسْرائیلَ مَنْ دَخَلَهُ غُفِرَ لَهُ مثل اهل بیت من در شما مثل باب حطه است در بنی اسرائیل که
هر کس داخلش شد آمرزیده گردید و پیغمبر فرمود اِنّی تارِکٌ فیکُمْ ما اِنْ تَمَسَّکْتُمْ لَنْ تَضِلّوا کِتابَ اللهِ وَ
عِتْرَتی وَلَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ بدرستیکه من در میان شما چیزی میگذارم که اگر
تمسک بکنید هرگز بضلالت نیفتید و آن کتاب خدا و عترت من است و این دو تا از یکدیگر
جدا نمیشوند تا آنکه در کنار حوض کوثر بر من وارد میشوند مؤلف گوید باب حطه اشاره است
بآنکه خداوند در سوره بقره میفرماید وَادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَکُمْ خَطایاکُمْ وَ
سَنَزیدُ الْمُحْسِنینَ یعنی در آئید بیکی از درهای این ده که مراد بیت المقدس است و آن هفت در بود در
حالتیکه سجده کنندگان باشید برای شکرگذاری خداوند متعال که شما را از بیابان تیه برهانید
و از آن گرفتاری خلاص کرد و بگوئید بار خدایا درخواست ما از حطه است و اینکلمه استغفار ایشان بود
یعنی بگوئید که ما را بیامرز و بیفکن از ما گناهان ما را تا بیامرزیم ما بر شما گناهان شما را و بر نیکی شما افزوده
باشد که زیاده کنیم بر نیکوکاران ثواب ایشان را و در تفاسیر وارد است که ایشان بعوض حطه حنطه
گفتند و بقولی بلغت نبطیه که لغت ایشان بود گفتند حطا سمقاثا یعنی گندم سرخ و با وجود این چون
ایشان را گفتند که از این در تنگ در روید تا خم شوید برای تواضع و فروتنی برای خدا بعضی از ایشان
بدرهای فراخ بدر رفتند و راه بگردانیدند و در روایت بکر فَاَبَوْا اَنْ یَدْخُلوهُ سُجَّداً فَدَخَلوا یَزْحَفُونَ
عَلی اَسْتاهِهِمْ مُخالَفَةً فِی الْفِعْلِ کَما بَدَّلُوا الْقَوْلَ ایشان پشت خم نکردند و سجده ننمودند بلکه بر
مقعدهای خود میرفتند از برای مخالفت در فعل چنانکه قول را تبدیل کردند و در روایت وارد شده
که خداوند طاعون را بر ایشان نازل کرد و در یک ساعت بیست و چهار هزار و بروایتی هفتاد هزار نفر از پیران
ایشان مرد و فرزندان ایشان بماندند و در اعراب حطه گفته اند که مرفوع و خبر مبتدا محذوف است ای
مَسْئَلَتُنا مِنَ اللهِ اَنْ یَحُطَّ عَنّا ذُنوبَنا یا منصوب است ای حُطَّ عَنْ ذُنوبِنا حِطَّةً باری مقصود از حدیث
شریف اینست که مثل اهلبیت من مثل باب حطه است در بنی اسرائیل که هر کس داخلش شد آمرزیده

شروع بوقعه

قال الله تعالی فی سوره العنکبوت وَلَقَدْ اَرْسَلْنا نُوحاً اِلی قَوْمِهِ فَلَبِثَ فیهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلّا خَمْسینَ عاماً

فاخذهم الطوفان وهم ظالمون فانجیناه واصحاب السفینة وجعلناها آیة للعالمین وقال
تعالی فی سورة المؤمنین فاذا جاء امرنا وفار التنور فاسلک فیها من کل زوجین اثنین واهلک الا
من سبق علیه القول منهم ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا انهم مغرقون مجلسی ره در حیات
القلوب گوید چون آن روز شد که خدا خواست ایشان را هلاک کند زن نوح نان می پخت در
موضعی که معروفست در مسجد کوفه بفار التنور و نوح برای هر قسمی از حیوان موضعی در
کشتی قرار داده بود و جمع کرده بود از برای ایشان در آن موضع آنچه بآن احتیاج داشتند باشند
از خوردنی و صدا زد زن نوح که آب از تنور جوشید پس نوح بر سر تنور آمد و گل بر آن گذاشت
و مهر بر آن گل زد که آب بیرون نیاید تا آنکه جمیع جانوران را داخل کشتی کرد پس بسوی تنور
آمد و مهر را شکست و گل را برداشت و آفتاب گرفت و از آسمان آمد آبی ریزنده بی آنکه قطره قطره
بیاید و از جمیع چشمه ها جوشید چنانچه حقتعالی میفرماید ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر و
فجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر وحملناه علی ذات الواح ودسر ترجمه
آن اینست که پس گشودیم درهای آسمان را بآبی ریزنده مستمر و شکافتیم زمینها را چشمه ها
پس بهم رسید آب آسمان و آب زمین بر امری که مقدر شده بود یا قدری که اندازه شده بود و برداشتیم
نوح را بسفینه که از تخته ها و میخها ساخته شده بود و ملا فتح الله کاشانی در خلاصة المنهج گوید
که حقتعالی نوح را خبر داده بود که ابتدای طوفان وقتی است که از تنوری که حوا ساخته بود آب بجوشد
پس تو با قوم خود در کشتی بنشین و نوح منتظر اینحالت بود حتی اذا جاء امرنا وفار التنور
تا وقتیکه آمد عذاب بامر ما و بر جوشید از آن تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا در آن نان
پختی و میراث بنوح رسیده بود و آن تنور همیشه بخت که ناگاه آب از میان آن تنور جوشید و مفضل
بن عمر از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که این تنور در خانه عجوزه مؤمنه بود در جانب راست
مسجد کوفه من گفتم یابن رسول الله مسجد کوفه در آن روز بود فرمود نعم آن مصلای انبیا است و در
شب معراج که حضرت رسالت آنجا رسید جبرئیل او را گفت یا رسول الله اینجا فرود آی که مسجد
پدرت آدم است پس حضرت فرود آمد و در آنجا نماز بگذارد و بعد از آن جبرئیل بامر ملک
جلیل او را باسمان برد و ابو عبیده حذاء از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که مسجد کوفه
روضه ایست از روضه های بهشت یک نماز در آن برابر هفتاد نماز است در غیر آن و هفتاد
هزار پیغمبر در آن نماز گذارده اند و در آن روز آب از تنور برجوشید تا آنجا که گویند آسمانها ناودان

ابتدای طوفان

بودند

بودند با نوح مگر اندکی از مردمان که زوجهٔ مسلمهٔ او بود و سه پسر او حام و یافث و سام و
زنان ایشان و هفتاد و نه تن دیگر از اهل ایمان و با نوح هشتاد نفر بودند پس نوح ایشان را در
کشتی آورده و سرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید و چون آب از زمین جوشیدن
گرفت و از آسمان فرود آمدن آغاز کرد خداوند میفرماید وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ
مُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ و گفت نوح بقوم خود سوار شوید در کشتی در حالتیکه
گویید بِسْمِ اللَّهِ یعنی نام خدا ببرید در وقت راندن کشتی و هنگام باز داشتن آن و گویند
معنی اینست که بنام خداست رفتن و ایستادن کشتی چه در خبر آمده که چون خواستندی که کشتی
برود بسم الله گفتندی روان شدی و چون خواستندی که ساکن شود هم بسم الله گفتندی ساکن
شدی پس نوح ایشان را برانوجه تعلیم نموده بود و علامه مجلسی ره در زاد المعاد از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام روایت کرده که در روز اول ماه رجب حضرت نوح ع بکشتی سوار شد و امر کرد جمیع انس
و جن را که با او در کشتی بودند که روزه بدارند و هر که آن روز را روزه بدارد آتش جهنم یکساله
راه از او دور گردد و در حیاة القلوب گوید که بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست که
چون نوح ع در کشتی سوار شد حقتعالی وحی کرد بسوی او که اگر بترسی از غرق شدن هزار مرتبه
لا اله الا الله بگوی و نجات از من بطلب تا ترا و هر که ایمان بتو آورده است نجات دهم
پس چون نوح و هر که با نوح بود در کشتی درست بنشستند و بادبانها را بلند کردند بادتندی
بر کشتی وزید و نوح از غرق شدن ترسید باد بیشی گرفت و نتوانست که هزار مرتبه لا اله الا
الله بگوید بزبان سریانی گفت هلولیا الفا یاماریا اتقن پس اضطراب کشتی تخفیف یافت
و کشتی براه افتاد پس نوح گفت این سخنی که خدا مرا بآن نجات بخشید از غرق سزاوار است
که از من جدا نشود پس در انگشترش نقش کرد لا اله الا الله الف مرة یا رب اصلحنی که ترجمه آن
کلام سریانی است بعربی و بزبان فارسی معنایش اینست لا اله الا الله میگویم هزار مرتبه
پروردگارا امر مرا باصلاح آور و در خلاصه در تفسیر این آیهٔ شریفه که وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ
وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ قَالَ سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ
الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ
میفرماید و آواز داد نوح پسر خود را یعنی کنعان را و بر کناره کشتی دور ایستاده و پدر او را
مسلمان میدانست پدر در اول طوفان از روی شفقت با او گفت ای پسرک من سوار شو در کشتی

با ما و مباش با ناگرویدگان تا غرق نشوی و مرویست که آن پسر منافق بود و با پدر اظهار اسلام کردی
و با کافران در کیش ایشان متفق بودی و نزد بعضی آنست که نوح میدانست او کافر است پس او را
گفت ای پسر اسلام آور و با ما در کشتی نشین و با کافران مباش در کیش ایشان تا غرق نشوی او
در جواب پدر گفت زود باشد که پناه گیرم و پناه برم بسوی کوهی که از غایت بلندی نگاه دارد مرا از
غرق شدن در آب گفت نوح نگهدارنده نیست امروز که منع کند و باز دارد چیزی از عذاب خدا
مگر آنکسیکه می بخشد یعنی خدا که می بخشد و در اثنای گفتگوی میان پدر و پسر افتاد و حایل
شد موج طوفان پس گردید از جمله غرق شدگان و گویند که ابو الفتوح آورده است که ارباب
حدیث گفته اند که این گفتگوی میان پدر و پسر مدت چهل روز بود که آب از زمین بر می آمد و از
آسمان میریخت و در هوا معلق بودند ایشان و بعد از چهل روز آن هر دو آب بهم رسیدند و کشتی غرق
شد و همه عالم را آب گرفت و بر سر کوههای عالم چهل گز بر گذشت و همه عالم خراب شد و
هیچ کافری بر روی زمین نماند و در روح البیان گوید و قیل انه بنی قبة فی اعلی الجبل وسدها
علیه حتی لا یدخل فیها ماء و بعضی گفته اند که پسر نوح در کوه بلندی قبه بنا کرد و او را از برای
خود سدی قرار داد که آب بر آن داخل نشود پس آب از بول آمد و بداخل قبه بول نمود فما برح
البول یتزاید حتی غرق فیه پس بول تزاید میکرد تا آنکه در میان بول خود غرق شد و گفته اند
باب غرق شد و در حیاة القلوب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که نجف کوهی بود که در
روی زمین کوهی از آن بزرگتر نبود و آن همان کوه بود که پسر نوح گفت که پناه بکوهی میبرم که مرا
از آب نگهدارد پس حق تعالی وحی نمود بسوی کوه که آیا تو پناه میبرند از عذاب من پس پاره پاره شد
بسوی بلاد شام و ریگ نرم شد و جای آن دریای عظیمی شد و آن دریا را نی میگفتند پس آن دریا
خشک شد گفتند نی جف یعنی دریای نی خشک شده پس نام آن در باشد و بسیاری استعمال نجف
کنند زیرا که بر زبان ایشان سبکتر بود صاحب لسان الغیب گوید زاده نوح ار ساوی الجبل

گفته اند بین که این قوم دغل
او جبل را کرد بهر خود پناه
شد کتاب الله پناهش در جهان
نیست ره غرقت پنا کن کشتی
کی پناه بنده از سوی خدا است

حسبنا گفتند یعنی این کتاب
غرق طوفان گشت با حال تباه
این کتاب الله پناه آمد اگر
چونکه این اثبات نفی ای جناب
حق پناه او را بعترت کرده است

خود پناه ما است از سوء العذاب
این ز کشتی در رسد از سوء حال
عترتش معنی کند زیر و زبر
یعنی آن تنها ز عترت چون جدا است
این صغر را او ز خود نادیده است

زین سبب لا عاصِمَ الیومَ بُنَی
کوه هم عاصم نباشد ای فتی
عاصمش از غرق کی شد خان وحش
چو کنعان را الطبیعت بی هنر بود
گل از خار است و ابراهیم از آزر

گفته شد از بهر زاده آن نبی
هر که بی کشتی به بحر آورد رو
از خیال خام پخته این هوس
پیمبرزادگی قدرش نیفزود
امیر ابوفراس حمدانی گوید

کشتی نوح است عاصم از غرق
کشت در اول قدم غرقه در او
سعدی گوید
هنر بنما اگر داری نه گوهر
کانت مودة سلمان له رحما

وَلَمْ یَکُن بَیْنَ نُوحٍ وَابْنِهِ رَحِمٌ وامیر حجاج سید محمد مرحوم در شرح این بیت گوید یعنی ای بنی عباس بدرستیکه سلمان رضی الله عنه از اهل بیت عصمت نبود ولی چون از اتباع ایشان و متمسکین بر آثار اقدام ایشان بود مودت و قرابت شد و از ایشان محسوب گردید زیرا که پیغمبر خدا فرمود سلمان منا اهل البیت زیرا که مودت قرابت مستفاده است و مودت محتاج بقرابت نیست اما قرابت محتاج بمودت است پس شما بمنزله پسر نوح هستید که پیروی پدر ننمود و خداوند او را مخذول نمود از روی نفی کرد بقول خود که فرموده اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ مثنوی گوید همچو کنعان کآشنا میکرد او

که نخواهم کشتی نوح عدو
گفت نی من آشنا آموختم
دست و پای آشنا امروز لاست
گفت خواهم شد بران کوه بلند
جز حبیب خویش را ندهد امان
خوش نیامد گفت تو هرگز مرا
خاصه اکنون که شدم دانا و فن
همچنین میگفت او پند لطیف
نی زدی در گوش آن ادبیر شد
وایضا گوید
آشنا هیچ است اندر بحر روح
از بنی لا عاصمَ الیومَ شنو
در بلندی کوه فکرت کم نگر

هی بیا در کشتی بابا نشین
من بجز شمع تو شمع افروختم
باد قهر است و بلای شمع کش
عاصم است آن که مرا از هر گزند
گفت من کی پند تو بشنوده‌ام
من بریم از تو در هر دو سرا
گفت بابا چه زیان دارد اگر
همچنان میگفت او دفع عنیف
اندرین گفتن بُدند و موج تیز
از غروری سر کشیدم از رجال
نیست ما را چاره جز کشتی نوح
مینماید پست آن کشتی زبند
که یکی موجش کند زیر و زبر

تا نگردی غرق طوفان ای مهین
هین مکن کین موج طوفان بلاست
جز که شمع حق نمیپاید خمش
هین مکن که کوه کاه است این زمان
که طمع کردی که من زین دوده‌ام
این دم سرد تو در گوشم نرفت
بشنوی یکبار تو پند پدر
نی پدر از نصح کنعان سیر شد
بر سر کنعان زد و شد ریز ریز
آشنا کرده پدر بحر خیال
همچو کنعان سوی هر کوهی مرو
مینماید کوه فکرت بس بلند
مؤلف گوید مخفی نماند

که علما رضوان الله علیهم این ملای روم را تکفیر کرده اند چنانکه عالم خبیر آقا سید ابو القاسم

واعظ اصفهانی در لمعات الانوار گوید که کفر ملای روم محمد بلخی اظهر من النار علی راس المنار است
و در هیچ صفحه از مثنوی نیست که قول بجبر یا وحدت وجود یا سقوط عبادات هنگام وصول بحق یا
استحباب شنیدن غنا وغیر ذلک نباشد واگر ثابت شود که او بعضی از ابیات در مدح امیر المؤمنین
گفته باشد نیز دلالت بر مدح او ندارد والا تمام نصیری و غلاة ممدوح خواهند بود وصاحب روضات
الجنات ادام الله ایام افاداته باین معنی تصریح کرده که اشعار مدحیه که باو منسوبست از او نیست و نسخ قدیمه
از دیوان وخالی از آنها است و گوید که عجب دارم از حال کسانی که مطالعه مینمایند کتاب او و ملتفت
سخنان کفر آمیز او نشوند و بعد از آن از اشعار او که دلالت بر کفر و جبر و وحدت وجود و تسنن او مینماید
و کذب و افترا بستن بپیغمبر خدا و تبدیل کلمه اهلبیت را در حدیث مثل اهلبیتی کمثل سفینة
نوح باصحاب و اشعار خود تعصبا بقدر سه صفحه ذکر میکند و گوید بالجمله خرافات وی بسیار
است و سزاوار نیست عرضه نمودن را مارست نمودن در مثنوی و ترویج دادن او را و تعظیم نمودن مقامات
او را و همچنین در دیوان ملا که کتابی غیر مثنویست اشعاری دارد که دلالت بر کفرش میکند و از آن
اشعار نیز بقدر یک صفحه نوشته وجناب عالم نحریر و محدث خبیر حاجی ملا احمد آقای کوزه کنانی
ادام الله ایام افاضاته و متعنا بطول بقائه در هدایة الموحدین گوید که از جمله خرافات جلاجیه
ملای روم و محی الدین آنچه از کلمات او ظاهر میشود و بوی کفر بمشام اهل هوش میرسد مثل آنکه
در تعریف مرشد خود شمس تبریزی گفته و او را ترجیح میدهد بر پیغمبران و اشعار او را نوشته و گوید که
از جمله شواهد معتبره بر فساد اعتقاد ملای روم آنست که در مثنوی گفته که قاتل حضرت امیر المؤمنین
خدا است نه ابن ملجم و اشعار او را نوشته و گوید که از این ابیات ظاهر است که مذهب اشاعره را
قائل است که افعال عباد را مخلوق خدا میدانند و ایضا گوید که از جمله عقاید باطله او آنست که
قائل بوحدت وجود است چنانکه تابعان حلاج را اعتقاد اینست و گویند حق گاه دریا و گاه آسمان
و گاه زمین و گاه کوه و گاه ملک و گاه جن و گاه موسی و گاه عیسی و گاه فرعون میباشد نعوذ
بالله سبحانه چنانکه ملای روم در مثنوی گفته و ابیاتی نقل میکند و گوید که این کلمات صریح در
کفر است و اگر کسی احتمال تاویل داشته باشد باید از تابعان حلاج باشد و گرنه نص را تاویل نتوان
کرد و بعد از آن از اشعار و حکایات او با شمس تبریزی نوشته و هر کس که خواهد ابیات دال و صریحه
در کفر او را ملاحظه نماید باین دو کتاب مذکور رجوع نماید که مفصلا و مستوفی ذکر کرده اند
واگر بگوئی که هرگاه چنین است پس چرا علما در ضمن مطالب خود از اشعار او نقل میکنند و استشهاد

از بیانات فضلای عصر

مینمایند و بعد از آنکه تو خود ملتفت که از او هستی چرا در انتظام اشعار او را نقل کرده گوییم که در
مقصد سیم از این وقت مذکور شد که خداوند وحی فرمود بنوح که قبول کن از شیطان اگرچه ملعون
است ما کلام حق را قبول میکنیم اگرچه از یهود و نصاری و مجوس و دروس و ابلیس و حلاج و عطار
و بلخی و بخاری بوده باشد و انکلمات حقه و صحیحه بر خود آنها حجت و برهانست که با وجود اینکه
اقرار و اعتراف کرده اند بحق بازبان اذعان و اعتقاد ننموده اند باجنان مثل این ملای روم که در اشعار
و ابیات خود چه قدر بتهذیب اخلاق و تحسین آداب ترغیب و تحریص میکند و با وجود این قائل
بجبر است و حال آنکه اگر انسان العیاذ بالله مجبور باشد چطور میتواند تهذیب اخلاق بکند فلهذا
در باب موعظه و اخلاق از اشعار او منقول میشود مرجعنا الی الوقعه در روح البیان
از وهب بن منبه روایت کرده که چون نوح مامور شد که از هر حیوانی دو تا داخل کشتی کند عرض کرد
پروردگارا من چطور جمع نمایم میان شیر و گاو و بزغاله و گرگ و کبوتر و گربه خطاب رسید ای نوح
من القی بینهم العداوة که در میان ایشان عداوت جدائی انداخته عرض کرد انت یارب تو ای پروردگار
من فرمود فانی اؤلف بینهم حتی یتراضوا من در میان ایشان الفت میاندازم که با یکدیگر انس
بگیرند و در خامس بحار و در حیاة القلوب از وهب روایت کرده که چون حضرت نوح بکشتی نشست
القی الله عز و جل السکینة علی ما فیها من الدواب و الطیر و الوحش حقتعالی سکینه انداخت بر
آنچه در کشتی بودند از چهارپایان و مرغان و وحشیان فلم یکن شیء منها یضر شیئا پس هیچیک از
ایشان بدیگری ضرر نمیرسانید گوسفند خود را بگرگ میمالید و گاو خود را بشیر میسائید و گنجشک
بروی مار می نشست پس هیچ یک بدیگری آسیبی نمیرسانید و در آنجا نزاعی و فریادی و دشمنی و نفرتی
نبود و همه بغم جان خود گرفتار بودند و اذهب الله عز و جل حمة کل ذی حمة و خداوند زهر را از هر صاحب
زهری برطرف کرده بود و براینحال بودند تا از کشتی فرود آمدند و در کشتی موش و عذره بسیار شد پس
خدا وحی نمود که دست بر شیر بمال چون دست مالید عطسه کرد از دو سوراخ دماغش دو گربه
افتاد یکی نر و یکی ماده پس موش کم شد و دست بروی فیل مالید عطسه کرد از دو سوراخ دماغش
دو خوک نر و ماده افتادند پس عذره کم شد و در حیاة القلوب گوید که بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام منقولست که کشتی نوح سرپوش بر بالایش بود که آفتاب و ماه دیده نمیشد و نوح دو دانه
با خود داشت که یکی در روز روشنی آفتاب میداد و دیگری در شب روشنی ماه میداد و با اینها وقت
نمازها را میدانستند و جسد حضرت آدم با خود داشت چون از کشتی فرود آمدند در زیر مناره مسجد منی

دفن کرد

دفن کرده و گفته که مؤلف گوید پوشیده نیست که حوا انست که جسد آدم بعد از طوفان در نجف
۱ شرف مدفون شد و شاید این حدیث محمول بر تقیه باشد و ایضا گوید که بسند معتبر از امام زاده
عبد العظیم منقولست که امام علی النقی صلوات الله علیه فرمود که عمر نوح دو هزار و پانصد سال
بود روزی نوح در کشتی در خواب بود بادی وزید و عورتش را گشود پس حام و یافث خندیدند و سام
ایشان را زجر نمود و منع کرد از خندیدن و هر چه را باد میگشود سام می پوشانید و هر چه را سام میپوشانید
حام و یافث میگشودند پس نوح بیدار شد و دید که ایشان میخندند از سبب آن پرسید آنچه گذشته
بود نقل کرد پس نوح دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا تغییر ده آب پشت حام را که از او
بهم نرسد مگر سیاهان خداوندا تغییر ده آب پشت یافث را پس خدا تغییر داد آب پشت ایشان را پس نوح
گفت بحام و یافث که حق تعالی فرزندان شما را غلامان و خدمتکاران فرزندان سام گردانید تا روز
قیامت زیرا که او نیکی بمن کرد و شما عاق من شدید و علامت عقوق شما پیوسته در فرزندان
شما ظاهر خواهد بود مادام که دنیا باقی باشد پس جمیع سیاهان هر جا که باشند از فرزندان حام اند
و جمیع ترک و سقالبه و یاجوج و ماجوج و چینی از فرزندان یافث اند هر جا که باشند و آنها
که سفید اند غیر اینها از فرزندان سام اند و خدا وحی نمود بنوح که من کمان خود را یعنی قوس
قزح را امانی گردانیدم برای بندگان و شهرهای خود و پیمانی گردانیدم میان خود و میان خلق
خود که ایمن باشند تا از غرق شدن تا روز قیامت و کیست وفا کننده تر بعهد خود از من پس نوح
شاد شد و بشارت داد مردم را و آن قوس زهی و تیری هم داشته در آنوقت پس زه و تیرش برطرف
شد و امانی شد برای مردم از غرق شدن انتهی و در روح البیان گوید که قوس قزح بعد از
طوفان ظاهر شد از برای امان بودن اهل زمین از اینکه همه غرق شوند و او را باین جهت قوس قزح گفته
که اول در زمان جاهلیت در قزح جبلی در مزدلفه نمودار شد یا اینکه قزح نام شیطانست بهمین
سبب علی رضی الله عنه فرمود قوس قزح مگوئید زیرا که قزح شیطانست ولکنها قوس الله هی
علامة کانت بین نوح و بین ربه تعالی و آن قوس خدا است و آن علامتی است که در میان
نوح و پروردگار متعال بود وهی امان لاهل الارض من الغرق و آن امانست از برای
اهل زمین از غرق شدن و گوید که تا اثر طوفان نوح در هر سه سال یکمرتبه ظاهر میشود در
بعض بلاد باران بسیار میاید بعضی قریه ها و خانه ها از سیل خراب میشود و گوید که در حدیث است لا ینزل
من السماء قطرة من ماء الا بکیل معلوم و وزن معلوم نازل نمیشود از آسمان قطره از آب مگر بکیل معلوم

و وزن معلوم مکر انچه در روز طوفان نازل شد که کیل و وزنی از برای ان نبود و در زیارة اشتیاق
کوید که حضرت نوح بپسران خود گفت که با زنان خود جماع مکنید حام مخالفت کرده با زن خود مقاربت
نمود نوح دعا کرد که بار خدایا نطفه او را تغییر ده حقتعالی نطفه او را در رحم سیاه کردانید همه فرزندان که از او
در وجود امد سیاه بود و همه اهل هند و حبشه و زنکبار از اولاد او بند و عرب و روم و فارس و ترک و عجم از اولاد
سام و ترک و چین و یاجوج و ماجوج و غیرهم از اولاد یافث و شیخ فخر الدین طریحی در منتخب کوید روی
ان نوحا لما رکب فی السفینة طافت به جمیع الدنیا که چون حضرت نوح بکشتی نشست کشتی او را بر تمام
دنیا کردانید فلما مرت بکربلا اخذته الارض وخاف نوح الغرق و چون بمحاذی کربلا رسید زمین
او را اخذ نمود و انحضرت از غرق ترسید و عرض کرد الهی طفت جمیع الدنیا و ما اصابنی فزع
مثل ما اصابنی فی هذه الارض پروردگارا بر کرد دنیا کشتم بهیچ جا اسیبی بمن نرسید مثل انچه در
این زمین بمن وارد امد جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا نوح فی هذا الموضع یقتل الحسین سبط محمد
خاتم الانبیاء و ابن خاتم الاوصیاء ای نوح در اینجا سبط خاتم الانبیاء و فرزند خاتم الاوصیاء کشته خواهد
شد فرمود که کیست قاتل او عرض کرد قاتله لعین اهل سبع سموات و سبع ارضین قاتل انحضرت کسی است
که اهل هفت اسمان و هفت زمین بر او لعنت کنند فلعنه نوح اربع مرات فسارت السفینة حتی
بلغت الجودی واستقرت علیه پس نوح چهار مرتبه بر قاتل انحضرت لعنت کرد و کشتی روان شد
بر کوه جودی قرار گرفت ای شیعیان حضرت نوح در اول رجب با اولاد و اصحابش بکشتی نشست و روز
عاشورا بساحل نجات رسید اما مظلوم کربلا انحضرت حسین علیه السلام در اواخر ماه بکشتی عشق
نشسته در روز ششم ان کشتی نجات امت بجلوکاه بلا در صحرای کربلا با اولاد و اصحابش غرق دریای
خون کردید چنانکه جناب ملا علیه الرحمه کوید * قامت قیامة اهل البیت وانکسرت
سفن النجاة وفیها العلم والعمل * وارتجت الارض والسبع الشداد وقد * اصاب اهل السموات العلی
وجل و محتشم علیه الرحمه در چند جا باین مطلب اشاره کرده و ثاقب تخمیس نموده کوید * کلکون سوار
عرصه میدان کربلا * صحرا نورد خشک بیابان کربلا * در خون غریق لجه عمان کربلا
کشتی شکسته خورده طوفان کربلا * در خاک و خون فتاده بمیدان کربلا * و در بند دیگر کوید
خون از گلوی کشته زدل اه درد ناک * جسم حسین فتاده چوگل در دریده چاک * از دل کشید ناله رسول علی هلاک
کاش ان زمان که پیکر او شد درون خاک * جان جهانیان همه از تن برون شدی
بپیوند چون کینه بشمشیر ظلم دست * تا شاه تشنه کام بدریای خون نشست * امد قضا و فلک بکرداب راه بست

اوّل رجب

کاش از زمان که کشتی آل نبی شکست		عالم تمام غرقه دریای خون شدی

انّی والله کاش از زمانی که آن کشتی نجات امت که بگرداب بلا در طوفان کربلا غرق دریای خون شد جان همه اهل
عالم از تن در آمدی و عالم غرق دریای خون شدی ای شیعیان آیا حالت شنیدن دارید که بگویم از مولای غریب چگونه
غریق بحر خون گردید فِی البِحَارِ وَلَمَّا اُثخِنَ بِالجِرَاحِ وَبَقِیَ کَالقُنفُذِ طَعَنَهُ صَالِحُ بنُ وَهبٍ المُزَنِیُّ عَلَی خَاصِرَتِهِ
طَعنَةً در بحار گوید که چون آن سید مظلوم از بسیاری زخمها خسته شد و بدن مبارکش از کثرت تیر مثل خار
پشت شد بود صالح بن وهب ملعون نیزه بر تهیگاه مبارکش زد فَسَقَطَ عَلَیهِ السَّلَامُ عَن فَرَسِهِ اِلَی الاَرضِ عَلَی
خَدِّهِ الاَیمَنِ پس آن بزرگوار دیگر نتوانست در پشت اسب قرار کرد بروی زمین بر روی راست مبارک خود در
افتاد و بعد از آن برخواست در آن حال وَخَرَجَت زَینَبُ مِنَ الفُسطَاطِ وَهِیَ تُنَادِی وَا اَخَاهُ وَا سَیِّدَاهُ وَا
اَهلَ بَیتَاهُ علیا جناب زینب کبری سلام الله علیها از خیمه بیرون آمد و فریاد میکرد وا اخاه وا سیداه وا اهل
بیتاه لَیتَ السَّمَاءَ اُطبِقَت عَلَی الاَرضِ وَلَیتَ الجِبَالَ تَدَکدَکَت عَلَی السَّهلِ ای کاش آسمان بر زمین میآمد
و کاش کوهها پاره شده بصحراها میریخت و از خیمه نقل کرده وَخَرَجَت زَینَبُ بِنتُ عَلِیٍّ وَقُرطَاهَا یَجُولَانِ
بَینَ اُذُنَیهَا وَهِیَ تَقُولُ لَیتَ السَّمَاءَ انطَبَقَت عَلَی الاَرضِ که زینب کبری دختر علی مرتضی از خیمه بیرون آمد
و گوشوارهایش در گوش حرکت میکرد و میگفت ای کاش آسمان بر زمین میآمد و فرمود یَا عُمَرَ بنَ سَعدٍ
اَیُقتَلُ اَبُو عَبدِ اللهِ وَاَنتَ تَنظُرُ اِلَیهِ ای عمر بن سعد آیا کشته میشود ابو عبد الله و تو نگاه میکنی بسوی
او وَدُمُوعُ عُمَرَ تَسِیلُ عَلَی خَدَّیهِ وَلِحیَتِهِ و اشک چشم عمر از هر دو طرف روی نحس او میریخت بجانب ریش او وَهُوَ
یَصرِفُ وَجهَهُ عَنهَا وَالحُسَینُ جَالِسٌ وَعَلَیهِ جُبَّةُ خَزٍّ و آن ملعون روی خود را از آن مظلومه بر میگردانید
و جناب سید الشهدا صلوات الله علیه در آن حال نشسته و جبه خزی در تن مبارکش بود و مفید علیه الرحمه در ارشاد
گوید فَلَم یُجِبهَا عُمَرُ بِشَیءٍ عمر سعد ملعون در جوابش چیزی نگفت فَنَادَت وَیحَکُم اَمَا فِیکُم مُسلِمٌ فَلَم
یُجِبهَا اَحَدٌ بِشَیءٍ پس با اهل لشکر خطاب کرده فرمود وای بر شما آیا یک نفر مسلمان در میان شما نیست ایشان نیز
جوابی نگفتند مگر میان شما یک نفر مسلمان نیست خدا پرستی یکی اندرین میانه نیست امان دهید
که این بر آن پیکر پاره پاره او فراهم آورم اعضای پاره پاره او الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مقصد پنجم قرار گرفتن کشتی در کوه جودی
و فصاحت آیه یا ارض ابلعی

مولانا امید طهرانی گوید	برانسرم که اگر همتم کند یاری	ز بار منت و نان کنم سبکباری
اگر بگنج قناعت ز تشنگی میرم	بنیم قطره بجوی بزرگ هیچکس یاری	شوم چو غنچه خشن پوش چند همچو کلیم

بسرخ و زرد و فریب سپهر زنگاری
اگر بکبرک دهی همچو یوسفم ان به
فراز و شیب فروتر بود ز همواری
نبی مدینه علم و علی بود در او
که هم مهاجر او را سزد هم انصاری
ز نوح تشنه اخر زمان درین کرداب
بجای نوح نبی روح قدس ملاحی
براه فقر قدم نه درین ره تاریک
تو ای سپهر که خاص از برای این کاری

ولله در القائل

وَاَسمائهم مکتوبة فوق عرشه
وَلا کانَ زیدٌ فِی الاَنامِ وَلا عَمروٌ
وَنوحٌ بِهم فِی الفُلکِ لما دَعی نجی

اگر شنیدم اینکه در ایام قحط کنعانست
که تا کسی کندم در جهان خریداری
ره مدینه علم از ره است و ان ره را
مکند عقل کل اینطرح کرده سرکاری
کتاب فضل ترا اب بحر کافی نیست
نجات اگر طلبی رو باهل بیت اری
غلام و چاکر و مولای اهلبیت و بند
امید هست که سرچشمه‌ست بداری
برانکه اب فرات از حسین تشنه جکر
مَهابِطُ وَحیِ الله خُزّانُ علمه
وَمکتوبة مِن قَبلِ اَن یخلق الذر
وَلا سُطحت ارضٌ وَلا رفعت سما
وَغیض بِه طوفانه وَقضی الامر

عزیز مصر فنا عیب چرا کند خواری
ز راه جاده مکر دنیا عنا که از هر را
اگر ز پای درآیی ز دست نگذاری
سر مهاجر و انصار حیدر کرار
کر ترکنی سرانکشت و صفحه بشماری
چه اهل بیت که کشتی نوح کرده در او
چه بوبری و چه بلغار و چه تاتاری
نه کار ما است کشند ز ظالمان کینه
دریغ داشته اتش چرا نمی باری
میامین فی ابنائهم یقبل النذر
فَلَولاهُم لَم یخلق الله ادم
وَلا طَلَعت شمسٌ وَلا اَشرق البدر

علامه مجلسی در بحار و حیات القلوب در حدیث طویلی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فَدارَتِ السَّفینةُ وَضَرَبتها الامواج حتی وافت مکة وطافت بِالبیت پس کشتی برکردید و موجها ان را زد تا بمکه رسید و طواف کرد بر دور خانه کعبه وغرق جمیع الدنیا اِلا موضع البیت و همه دنیا غرق شده بود مکر جای خانه کعبه بدین سبب کعبه بیت عتیق نامید که ازاد کرده شد از غرق شدن پس اب از اسمان ریخت چهل صباح و از زمین چشمه‌ها جوشید حتی ارتفعت السفینة فمسحت السماء تا کشتی بحدی بلند شد که باسمان ساید پس نوح دست بلند کرد و کفت یا رهمان اتقن یعنی پروردکارا احسان کن پس خدا امر کرد زمین را که اب خود را فرو برد چنانچه فرموده است وَقیلَ یا اَرضُ ابلعی مائکِ وَیا سَماءُ اَقلِعی وَغیض الماءُ وَقُضِیَ الامرُ وَاستوت عَلی الجودی یعنی کفته شد که ای زمین فرو بر اب خود را و ای اسمان باز ایست از باریدن و ابها بزمین فرو رفت و انچه امر خدا بود از هلاک کافران و نجات مؤمنان بعمل امد قرار کرفت کشتی برکوه جودی حضرت فرمود که هر ابیکه از زمین بیرون امده بود زمین او را فرو برد و چون ابهای اسمان خواستند که در زمین فرو روند زمین قبول نکرد و کفت خدا امر نکرده مرا مکر انکه اب خود را فرو برم پس اب اسمان بروی زمین ماند وکشتی بر جودی قرار کرفت و ان کوهی است بزرک در موصل فَبَعَثَ الله جبرئیل فساق الماء الی البحار

حول الدنیا پس خدا جبرئیل را فرستاد و آن آبها را بسوی دریاها برد که بر دور دنیا هستند الخبر و در روح الجنان گوید که چون خداوند عالمیان طوفان بر قوم نوح نازل کرد چهل روز از آسمان باران بارید با آبهای بسیار و چشمهای زمین بامر حق تعالی منفجر شد وکان الماءان سواء فی البرد واین دو آب در لبیت مساوی بودند مگر اینکه آب آسمان مانند برف سفید سرد و آب زمین مثل حمیم گرم بود حتی ارتفع الماء علی اعلی جبل فی الدنیا ثمانین ذراعا تا آنکه آب از بلندترین کوههای زمین هشتاد ذراع بالا رفت بعد از آن زمین مامور شد که آب خود را بلع کند و آب آسمان ماند و زمین آنرا بلع نکرد فهذه البحور التی علی وجه الارض منها این دریاها که در روی زمین هستند از آن آبها است واما البحر المحیط فغیر ذلک بل هو حجز عن الارض حین خلق الله الارض من زبده واما دریای محیط پس سوای آنها است و آن با کشتی است از زمین در وقتیکه خداوند زمین را از کف آن خلق کرد و مجلسی ره در بحار و حیاة القلوب روایت کرده که چون نوح در کشتی نشست و آنجا ماند آنچه خدا خواست و نوح کشتی را سر داده بود و بامر خدا براه میرفت فاوحی الله الی الجبال انی واضع سفینة عبدی نوح علی جبل منکن پس حق تعالی وحی فرمود بسوی کوهها که من خواهم گذاشت کشتی بنده خود نوح را بر کوهی از شما فتطاولت الجبال وشمخت غیر الجودی پس هریک از کوهها سرکشی و تطاول نمودند بغیر از جودی که کوهیست در موصل که آن تواضع و شکستگی کرده گفت مرا رتبه آن نیست که کشتی نوح بر من فرود آید پس حق تعالی تواضع او را پسندید و امر کرد کشتی را که نزد او قرار گیرد فضرب جؤجؤ السفینة الجبل پس چون سینه کشتی بر جودی خورد کشتی باضطراب آمد و صدائی عظیم ظاهر شد که اهل کشتی از شکستن و غرق شدن ترسیدند پس نوح سرش را از سوراخی که در کشتی بود بیرون کرد و دست بلند نمود و گفت یا رب اتقن یا رب اصلح یعنی خداوندا باصلاح آور خداوندا باصلاح آور و در بعضی روایات آنست که گفت یا رحمان اتقن یعنی پروردگارا احسان کن و در روایات معتبره وارد است که متوسل شد بانوار مقدسه رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السلام و ایشانرا شفیع کرد اینها منافی با یکدیگر ندارند زیرا که ممکن است که همه واقع شده باشد و در بحار از طبرسی ره روایت کرده است که زجاج گفته که جودی جبلیست در ناحیه آمد و دیگری گفته در قرب جزیره موصل و ابو مسلم گفته که جودی اسم هر جبل و زمین سختیست بعد از آن گوید اقول یظهر من بعض الاخبار انه کان بقرب الکوفة [illegible] از بعض اخبار ظاهر میشود که کوه جودی در قرب کوفه است و بعضی اخبار مشعر میشود بر اینکه آن نجف است و در تفسیر عیاشی در حدیثی که از حضرت صادق روایت کرده میفرماید ثم استوت علی الجودی وهو

قرار گرفتن کشتی بر جودی قرار گرفتن آن حضرت کوه فاست و در دو دیگر انبیا از رسول خدا صلعم نقل کرده
که جَعَلَ اللّٰهُ الجِبالَ کَراسِیَ اَنبیائه خداوند کوهها را برای انبیا خود کرسیها قرار داده مثل آنکه احد
برای پیغمبر ما و طور را از برای موسی و سراندیب را از برای آدم و جودی را از برای نوح قرار داد
وَکَفی بِذٰلِکَ شَرَفاً و این شرافت کفایتست و کوهها بمنزله رجال سنگین عالم اکوان و رجل کامل را
جبل کویند وَاختَلَفوا فی اَنَّ اَیَّ الجِبالِ اَفضَلُ و اختلاف کرده اند در اینکه آیا کدام جبل بهتر است
بعضی گفته اند ابو قبیس برا که اول جبلی است که در روی زمین وضع شده است و بعضی گفته اند عرفه
و بعضی جبل موسی و بعضی قاف و سیوطی گفته افضل جبال کوه احد است و آن جبلی است از جبال مدینه
و بدین سبب آنرا احد گفتند که توحد و انفراد ورزیده از سایر جبال که در آنجا است و زیارت سید نا
حمزه رض و سایر شهدا اینکه در آنجا هستند در آن مکان شریف قصد میشود و از مدینه تا آنجا
دو میل یا سه میل راه است و گویند که اهل حکمت گفته اند که مجموع آنچه از جبال در اقالیم سبعه معروف
است صد و هفتاد و هشت کوه است و از زهرة الریاض نقل کرده که شش هزار و شش صد و هفتاد و سه
جبلست سوای تلها و بعضی از آنها را بیست فرسخ طول است و بعضی را صد فرسخ تا هزار فرسخ و گویند
اِعلَم اَنَّ القُرآنَ بِجَمیعِ سُوَرِهِ وَ آیاتِهِ مُعجِزٌ فی غایَةِ طَبَقاتِ الفَصاحَةِ وَالبَلاغَةِ بدانکه قرآن با جمیع
سور و آیات خود معجزه است در غایت طبقات فصاحت و بلاغت ولی در میان اجزاء آن تفاوتست بحسب اشتمال
بر خواص و مزایا زیرا که بعضی مقام متعالی میشود بر آنچه مقام دیگر متحمل است از لطایف خفایا پس
المُرتَفِعُ شَأنُهُ فِی الحُسنِ وَالقَبولِ هٰذِهِ الآیَةُ الکَریمَةُ و از جمله آیاتیکه در حسن و قبول شأنش مرتفع
است این آیه کریمه است که خدای عز و جل فرموده وَقیلَ یا اَرضُ ابلَعی ماءَکِ الآیه وَلِذا لَمّا سَمِعَها
مَن تَبَوَّءَ اُسرَةَ الفَصاحَةِ القَحطانِیَّةِ وَرَکِبَ مَتنَ البَلاغَةِ فی بُدُوِّ الخُطَبِ العَدنانِیَّةِ مِنَ العَرَبِ العَرباءِ
مَصاقِعِ الخُطَباءِ سَجَدوا لِسَماحَتِها وَتَطَأطَؤوا دونَ سُرادِقاتِ خاطِبِها وَنَسَوا قَصائِدَهُمُ
المُعَلَّقَةَ وَرَجَعوا عَن مَناشِئِهِمُ المُقَرَّرَةِ المُحَقَّقَةِ و بدین سبب چون آنکسیکه در میان گروه فصاحت
قحطانیه منزل کرده و نشو و نما نموده و بر متن بلاغت سوار شده در بنای اخطبه عدنانیه از عرب
خالص کرده باشد و در بلاد خطبا گردش کرده بر فصاحت این آیه شریفه سجده واداشته میشود و زبند
سرادق احاطه این آیه کریمه سر بزیر انداز و قصاید معلقه خود را فراموش مینماید و از منشآت
محققه خود رجوع مینماید وَلَقَد اَحسَنَ مَن نَبَّهَ عَلَی التَّفاوُتِ المَذکورِ عَلیٰ ما هُوَ المَشهورُ و بتحقیق
نیکو گفته آنکه بر تفاوت مذکور اشاره نموده گوید   در بیان و در فصاحت کی بود یکسان سخن

اگرچه گوینده بود چون حافظ و چون اصمعی   در کلام ایزد بیچون که وحی منزلست   کی بود تبت یدا
مانند یا ارض ابلعی **مؤلف گوید** مؤید این مقال روایت مجلسی علیه الرحمه است در جلد اول حیاة
القلوب که نقل کرده هر که سخن فصیحی میگفت بر کعبه میاویخت برای مفاخرت چون آیه یا ارض
ابلعی ماءک الآیه نازل شد همه آمدند و سخنان خود را از بیم رسوائی برداشتند و ایضا گوید که در حدیث
معتبر منقولست که در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلم ابن ابی العوجا و سه نفر از ملاحده که
در نهایت فصاحت بودند اتفاق کردند که کتابی در برابر قرآن بیاورند و هر یک ربعی از آنرا تمام
کند و این عهد را با یکدیگر در مکه پنهان کردند و با یکدیگر وعده کردند که در سال دیگر جمع شوند
در مکه و ترتیب دهند چون سال دیگر شد در مقام ابرهیم جمع شدند پس یکی از ایشان گفت که من چون
دیدم قول خدا را که یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر دانستم که معارضه
قرآن نمیتوان کرد و دست از معارضه برداشتم و دیگری گفت چون من این آیه را دیدم فلما استیاسوا منه
خلصوا نجیا ناامید شدم از معارضه قرآن پس در اینحال حضرت صادق علیه السلم از پیش ایشان گذشت
و باعجاز این آیه را خواند قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله
و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا یعنی اگر جمع شوند آدمیان و جنیان بر آنکه بیاورند مثل این قرآن را هر اینه
نتوانند آورد هر چند بعضی یاور بعضی باشند چون این معجزه را از آنحضرت دیدند متحیر ماندند و خایب
خاسر برگشتند و میرزا حسن نوری ره در ریاض الجنه گوید که در عهد هادی عباسی عبدالله بن مقنع
زندیق که در فصاحت بیعدیل بود و او را بر امرء القیس و فصحای سابق ترجیح میدادند و قدوه زنادقه بود
با جماعتی که بشریعت نبوی استهزاء میکردند مانند صالح بن عبدالقدوس و عبدالله بن داود و عبد
الله هاشمی و غیر اینها جمع شده گفتند مدار متابعان محمد بر قرآنست ما هرگاه در برابر قرآن کتابی تالیف
کردیم قرآن را از نظرها می اندازیم و اعتقاد مردم باینکه قرآن من عند الله است زایل میشود و کار ما بالا میرود
پس قرار باین دادند و ابن مقنع متکفل این امر شد گفتند اول باید در مقابل آیه یا ارض ابلعی ماءک و یا
سماء اقلعی الآیه که در اقصی مراتب فصاحتست کلامی چند انشا نمود که اگر از عهده این آمدیم باقی آسانست
پس ابن مقنع در خلوت مدت شش ماه رنج کشید و خانه پر از مسوده نمود نتوانست لفظ چندی فراهم آورد که
فی الجمله شباهتی بآن داشته باشد خود دست از آن برداشتند هادی عباسی مطلع شده همه را کشت و در
تفسیر صافی از تهذیب از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که ان الله تعالی اوحی الی نوح و هو فی
السفینة ان یطوف بالبیت اسبوعا خداوند وحی فرمود بحضرت نوح که در کشتی یک هفته ببیت الحرام

معارضه قرآن ابن ابی العوجا و اصحاب او

عجز ابن مقنع از معارضه آیه یا ارض ابلعی

طواف نماید و آنحضرت آنرا بعمل آورد ثم نزل فی الماء الی رکبتیه فاستخرج تابوتا فیه عظام آدم بعد
از آن تابوت را برانو داخل آب شد تابوتیکه عظام آدم در آن بود بیرون آورده بکشتی نهاد و هر قدر
خدا خواسته بود سیر نمود تا بنای کوفه بوسط مسجد رسید در آنجا خداوند بزمین خطاب فرمود ابلعی
مائک فبلعت ماءها من مسجد الکوفة کما بدء الماء منه و زمین آب خود را از مسجد کوفه بلع نمود چنانچه
از آنجا ابتدا شده بود جماعتی که با نوح در کشتی بودند متفرق شدند و در منتخب روایت کرده که حضرت نوح
تابوت را از کشتی برداشته در نجف اشرف دفن کرد و در ریاض الجنه گوید که در پیش روی آن تابوت
قبری برای خود ساخت و صندوقی برای امیر المؤمنین علیه السلام تراشید و برای مدفن آنحضرت در پیش سینه
خود قرار داد و در تاسع بحار از ابن عباس در قول حقتعالی رب اغفر لی ولوالدی ولمن دخل بیتی مؤمنا
روایت کرده که وقد کان قبر علی بن ابیطالب علیه السلام مع نوح فی السفینة قبر شریف حضرت
امیر علیه السلام با نوح در کشتی بود فلما خرج من السفینة ترک قبره خارج الکوفة و چون از کشتی بیرون
آمد آن قبر مبارک را در خارج کوفه گذاشت و رحمت و مغفرت از برای حضرت امیر و صدیقه طاهره
سلام الله علیهما خواست چنانچه میفرماید وللمؤمنین والمؤمنات بعد از آن گفت ولا تزد الظالمین
و زیاد مکن بر ظلم کنندگان یعنی ظالمین آل محمد الا تبارا مگر هلاک و بوار را و در حیات القلوب گوید که
در احادیث معتبره وارد شده که حضرت امیر المؤمنین وصیت نمود بحضرت امام حسن و امام حسین صلوات
الله علیهما که چون من بمیرم و مرا غسل دهید عقب جنازه را بردارید و پیش جنازه را ملائکه
میبرند و هر جا که پیش جنازه بزمین آید عقب آنرا بزمین گذارید و بجانب قبله یک کلنگ بزنید چون چنین
کنید قبری ظاهر شود که پدرم نوح برای من نزد سینه خود ساخته است چون چنین کردند لوحی یافتند که بخط
و زبان سریانی بران نقش کرده بودند بسم الله الرحمن الرحیم این قبریست که ساخته است نوح پیغمبر برای علی
وصی محمد پیش از طوفان هفتصد سال و احادیث بسیار در باب آنکه آدم و نوح علیهما السلام در پشت
سر امیر المؤمنین مدفونند و آنکه بعد از زیارت آنحضرت زیارت ایشان مستحب است بسیار وارد شده اکثر آنها
در کتاب مزار ایراد کرده ام و در زبدة التصانیف گوید که از حضرت حق فرمان آمد که ای کشتی در کوه جودی
قرار گیر و فرمان آمد که ای نوح از کشتی فرود آی نوح از کشتی بیرون آمده مرغ خانگی را بفرستاد که
برو و ببین که آب چه مقدار روی زمین مانده مرغ خانگی برفت و بچریدن مشغول شد تا نگشت حقتعالی
قوت پریدن از وی باز گرفت تا بر هوا نتواند پرید پس نوح کبوتری را بفرستاد کبوتر بیامد تا آنجا که پای او
سرخ است آب مانده بود نوح را خبر داد نوح او را دعا کرد حقتعالی او را مونس خلق کردانید آنگاه نوح گفت

الهی این باقی ابرا از روی زمین بر طرف کردان حقتعالی جبرئیل را فرمان داد تا بر زمین زد هفت دریا بروی زمین پدید آمد و آبها بدریاها فرو شد و روی زمین خشک گردید انبیا آن کبوتر را باینجا رفته بحضرت نوح خبر آورد
در وقعه کربلا اسم مرغان هوا بحضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله غرق شدن آن کشتی نجات را خوب خبر آوردند
چنانکه در خبر منتخب وارد است که چون طیور بقتلگاه رسیدند فَرَاَوا سَیِّدَنا الحُسَیْنَ علیه السلام مُلقًی فی الارض
جُثَّةً بلا رَاْسٍ و لا غُسْلٍ و لا کَفَنٍ قد سَفَت علیه الرِّیاح دیدند که بدن بی سر عزیز زهرا بی غسل و بی کفن در
زمین کربلا افتاده و بادها شن بر آن جسد اطهر وزیده و خاک صحرا را بر آن جسم مبارک رسانیده وَ بَدَنُهُ مَرْضُوضٌ
قد هَشَمَتْهُ الخَیْلُ بِحَوافِرِها و آن جسد انور در زیر سم اسبهای اعدا خورد گشته زُوّارُهُ وُحُوشُ القِفارِ و تَنْدُبُهُ
جِنُّ السُّهُولِ و الاَوْعارِ زوار آن جسد اقدس وحوش صحرا و نوحه کنندگانش جن بیابانها قَدْ اَضاءَ التُّرابُ
مِن اَنوارِهِ وَ اَزْهَرَ الجَوُّ مِن اَزْهارِهِ خاک کربلا از نور آن جسم اطهر منور و هوا از شعشعه آن روشن شده
پس آن طیور صدا بگریه و شور بلند کرده بر خون مبارکش افتادند و خود را با آن خون اطهر آغشته کردند
و هر یکی بطرفی پرید که اهل دیار را از شهادت آن سید مظلومان مطلع کنند فَمِنَ القَضاءِ و القَدَرِ اَنَّ طَیْرًا
مِنْ هٰذِهِ الطُّیُورِ قَصَدَ مَدینَةَ الرَّسُولِ از قضای ربانی و تقدیر سبحانی یکی از آن طیور مدینه حضرت رسول را
قصد کرد آنجا آن کبوتر نوح رفت تا آنجا که پای او سرخ است باب مانده بود نوح را خبر آورد اما مرغ کربلا
با بال رنگین و پای خونین رو بمدینه پیغمبر نهاد وَ جاءَ یُرَفْرِفُ وَ الدَّمُ یَتَقاطَرُ مِنْ اَجْنِحَتِهِ و آمد در حالتیکه بال
خود را حرکت میداد و خون از بالهایش قطره قطره میچکید و دار حَوْلَ قَبْرِ سَیِّدِنا رَسُولِ اللّٰهِ و باطراف قبر
مطهر حضرت رسول دور میزد یُعْلِنُ بِالنِّداءِ و این ندا را آشکار میکرد اَلا قُتِلَ الحُسَیْنُ بِکَرْبَلا اَلا ذُبِحَ
الحُسَیْنُ بِکَرْبَلا الخبر ۷ در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر کس در شب دوم رجب
ده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد یکمرتبه سوره قُلْ یا اَیُّهَا الکافِرُونَ بخواند خداوند همه گناهان
کبیره و صغیره او را بیامرزد و او را تا سال آینده از نمازگزارندگان مینویسد و از نفاق بری میشود

وقعه دوم رجب فوت مهتدی عباسی

در جنات الخلود گوید المهتدی بالله محمد بن الواثق بن المعتصم است بعد از معتز بزعم خود بخلافت نشسته
بود و موصوف بزهد و ورع بود و بدستور عمر بن عبدالعزیز براه میرفت تا هنگام فوت که در خمیس رجب
سنه ست و خمسین و مائتین است ۲۵۶ مدت ملکش یازده ماه و هفده روز مولدش سنه ثمان و تسع و عشر و
مائتین بود امیر ابو فراس حمدانی گوید

اَلحَقُّ مُهتَضَمٌ وَ الدِّینُ مُخْتَرَمٌ وَ فَیْءُ آلِ رَسُولِ اللّٰهِ مُقْتَسَمُ
اِنّی اَبِیتُ قَلیلَ النَّومِ اَرَّقَنی قَلْبٌ تُصارِعُ فیهِ الهَمَّ وَ الهِمَمُ

نماز شب دوم رجب

اِلّا علی ظفرٍ فی طیّهِ کرمُ
بنوا علیٍ رعایا فی دیارهمُ
والمال الّا علی اربابها دیمٌ
للمتقین من الدنیا عواقبها
بنوا علیٍ موالیهم وان زعموا
ولا نوازن یوماً بینکم شرفٌ

بالرّجال اَما للّهِ منتصرٌ *
والامر تملکهُ النسوان والخدمُ
فما السّعید بها الّا الاُولی ظلموا
وان تجل فیها الظالم الاثمُ
انحزون علیهم لا اباً لکمُ
ولا تساوت لکمُ فی موطنٍ قدمُ

من الطغاة وما للدین منتقمُ
فالارض الّا علی ملّاکها سعةٌ
وما الشقی بها الّا الاولی ظلموا
لا یطغین بنو العبّاس ملکهمُ
حتی کان رسول الله جدّکمُ
ولا لجدّکم مسعاً لجدّهمُ

ولا تساویکم من امّهم امم
و مجد الدین محمد الحسینی در زینة المجالس گوید که خلفاء عباسی سی و هفت نفر بودند و مدت ملک ایشان پانصد بیست سال بود اول ایشان ابو العباس عبد الله سفاح و اخر ایشان مستعصم بود و این ابیات مشتمل بر اسامی ایشان است
از بنی عباس سی و هفتتن بودند امیر
کز سنان و تیغشان شد سینه اعدا فکار
بود سفاح آنکهی منصور و مهدی از عقب
هادی و هارون بد آن دو امیر کامکار
معتصم آنگاه واثق بعد از او متوکل است
منتصر پس مستعین بوده است آمر در پیشگاه
مهتدی و معتضد باشد پس آنگه مکتفی
مقتدر پس قاهر و راضی امیر روزگار
متقی و مکتفی آنگه مطیع و طایع است
قادر و قائم پس آنگه مقتدی شد آشکار
بعد از او مستظهر و مسترشد است و راشد است
مستضی مستنجد آن کز شیر کردون شد شکار
متقی و ناصر و ظاهر دگر مستنصر است
آخرین قوم مستعصم با مرگرد کار
علامه مجلسی رحمه الله در حیاة القلوب روایت کرده که روزی جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و قبای سیاهی پوشیده و کمربندی بر روی آن بسته و خنجری بر آن کمربند زده بود حضرت فرمود ای جبرئیل این چه زی است جبرئیل گفت که زی فرزندان عم تو عباس است یا محمد وای بر فرزندان تو از فرزندان عم تو عباس پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد و با عباس گفت ای عم وای بر فرزندان من از فرزندان تو عباس گفت یا رسول الله اگر رخصت میدهی خود را قطع میکنم حضرت فرمود که قلم جاری شده است با آنچه در این امر واقع خواهد شد مجلسی ره گفته که مؤلف گوید بعضی گفته اند مراد آنست که بریدن تو خود را فایده نمیکند زیرا که عبد الله از تو بهم رسیده است و آن فرزندان از او بهم خواهند رسید محتملست که مراد آن باشد که حکم الهی چنین جاری نشده است که کسی دیگر را ستا کنند و بگناه واقع نشده کسی را عقوبت بکنند و در این مقام سخن بسیار است این کتاب گنجایش ذکر آنرا ندارد انتهی و علامه ابو الحسن علی بن حسین مسعودی ره در مروج الذهب گوید که مهتدی بالله قبه بنا کرد و او را چهار باب قرار داده قبه مظالم نام نهاد
وجلس فیها للعام والخاص وامر بالمعروف ونهی عن المنکر وحرّم الشراب ونهی عن القیان واظهر

[illegible] برای مظالم عام و خاص نشست و امر بمعروف و نهی از منکر بعمل آورد و شراب و کنیزان مغنیه را نفی نمود و اظهار عدل و داد کرد و در هر روز جمعه بمسجد جامع میامد و خطبه خواند و امامت مینمود فثقلت وطأته علی العامة والخاصة پس این اطوار پسندیده او بر مردم گران آمد و خلافتش را طولانی شمردند و بستوه آمده چاره در باب او نموده بکشتند و گویند که یازده ماه خلافت نمود و در سامره مدفون گشت و مرحوم محمد حسن خان صنیع الدوله در جلد اول منتظم ناصری در وقایع سنه ۲۵۵ هجری گوید خلافت محمد بن واثق ملقب بالمهتدی بالله چهاردهمین خلیفه عباسی که در بیست و هفتم رجب با او بیعت کردند و در وقایع سنه ۲۵۶ گوید خلع کردن المهتدی را در نیمه رجب و علت خلع او این بود که قصد قتل موسی بن بغا کرده و به بایکیال که از بزرگان ترک بود نوشت که موسی را بقتل برسان و خود بجای او برقرار باش و موسی در اینوقت در طلب بعضی خوارج اردو داشت بایکیال موسی را از این فقره با خبر کرد و این هر دو در قتل مهتدی متفق شدند و بسامرا آمدند بایکیال بحضور مهتدی رفت مهتدی او را محبوس و مقتول ساخت و بجنگ موسی برخاست ترکانی که در ملازمت مهتدی بودند با عساکر خود از او روگردان شدند و بموسی پیوستند مهتدی که خود را ضعیف دید فرار نمود و داخل یک خانه شد او را بگرفتند و خصیه او را بفشردند و سیلی بصورتش زدند تا بمرد و در مقبره منتصر مدفون شد و یازده ماه و نیم خلافت نمود و عمرش سی و هشت سال با ورع و کثیر العبادة بود و میخواست در میان بنی عباس مثل عمر بن عبد العزیز باشد در بنی امیه انتهی و در تاریخ دیگر مذکور است که چون مهتدی خلیفه شد تغییر لباس و طعام کرده گفت تا اوانی و ظروف سیم و زر را که در خزینه بود بیرون آوردند و همه را شکسته و دنانیر و دراهم زدند و گفت تا صورتها که بر بساط و فرش یافته بودند محو کردند و هر گستردنیرا که رخصت شرعی بر بسط آن مقرون نبود از میان برداشتند و هر سبعی را که خلفای سابق محبوس گردانیده در زنجیر کشیده بودند بقتل آوردند و پیشتر از وی رسم چنان بود که در مطبخ هر که بر تخت مینشست روزی ده هزار درم خرج میشد و چون او بر سریر حکومت تکیه زد حکم کرد تا در ترتیب موائد هر روزی زیاده از صد درم صرف ننمایند و بعد از قتل مهتدی در بعضی از حجره های او صندوقی مقفل یافتند و گمان بردند که در آنجا جواهر نفیسه است و چون آنرا باز کردند غل و جامه پشمین در آنجا دیدند از کسیکه بخدمت وی اختصاص داشت پرسیدند که حال چه بود گفت چون شب شدی مهتدی ساعتی در خواب رفته بیدار گشتی جامه پشمین پوشیده غل بر گردن نهادی و تا روز بعبادت اشتغال نمودی نقلست که پیش از کشته شدن بسه روز

مهتدی در وقت افطار گفت بارخدایا چنین شنیده ام که دعای امام عادل و دعای مظلوم و دعای صائم نزد تو مقبولست الهی شر این جماعت را که در مقام مخالفت آمده اند از من باز دار ولی فایده بران دعا مترتب نشد و در زینة المجالس گوید المهتدی بالله محمد بن الواثق بغایت زاهد و عابد بود و بجماعت علما میل تمام داشت بعد از معتز با او بیعت کردند و گویند آورده اند که طبیب حاذقی بخدمت مهتدی آمده گفت ای خلیفه زمان برای تو سه تحفه آورده ام که هیچ پادشاه مثل آن نداردند اول خضابی که سفید را سیاه کرده اند بر وجهیکه دیگر سپید نشود دوم معجونیکه هر چند طعام غلیظ بخوری معده گران نشود و انطعام هضم صحیح یابد سیم ترکیبی که پشت کمرا قوی سازد و قوت افزاید که هرچند مباشرت نمائی قوی ضعیف نشود خلیفه لحظه تامل نموده گفت من برادانا تر از این کسان داشتم و عاقل میدانستم اما خضابی که گفتی سرمایه غرور و فریبست که سیاهی موی ظلمت و سفیدی آن نور است زهی مغرور کسیکه در آن کوشد تا نور را بظلمت بپوشد اما معجونی که گفتی من از آن میل نیستم که طعام بسیار خورم و بآن لذت گیرم و چه از آن ناخوشتر که هر لحظه بجائی روم که در او نباید بود باید دید و ناشنیدنی باید شنید و نابوئیدنی باید بوئید اما ترکیبی که نام آن بردی بدانکه مباشرت و زنان شعبه ایست از جنون و از قاعده خود بغایت دور است که خلیفه روی زمین پیش زنی بدو زانو در آید و تملق و چاپلوسی نماید عبدالرحمن جامی گوید ای زده لاف خود چند بشهوت کره گیسوی شاهد بزنجیر جنون جنبانی و انوری گوید زن چو مبغضست و مرد چون ماه است ماه را نیز کی ز میغ بود * بهترین زنان در این ایام * بد ترین مرد را دریغ بود و مجلسی در دوازدهم بحار از محمد بن علی شریعی روایت کرده و او از خواص مهتدی بود و بر ایام و اخبار مردم اطلاع داشت گوید من بسیار وقت با مهتدی بنوبت میکردم شبی بمن گفت یا خبر نوف را میدانی که از علی بن ابیطالب روایت کرده و با آنحضرت بنوبت کرده بود گفتم بلی یا امیرالمؤمنین نوف گوید دیدم علی علیه السلام را و با آنحضرت بنوبت کرده بود که آنجناب بیرون میرود و نظر بسوی آسمان میکند و بر میگردد پس بمن فرمود ای نوف خفته عرض کردم بَلْ اَرْمِقُكَ بِعَيْنِي مُنْذُ اللَّيْلَةِ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نه یا امیرالمؤمنین بلکه امشب بر خلاف تو نگران هستم فرمود ای نوف طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا وَالرَّاغِبِينَ فِي الْآخِرَةِ خوشا بحال کسانیکه در دنیا زهد ورزیده و با خوف و رغبت بوده اند اُولَئِكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا اَرْضَ اللهِ بِسَاطًا وَتُرَابَهَا فِرَاشًا وَمَائَهَا طِيبًا وَالْكِتَابَ شِعَارًا وَالدُّعَاءَ دِثَارًا ایشان جماعتی هستند که زمین را بساط خود و خاک را فراش و ابرا

طبیب با مهتدی جهت خضاب ریش و روغن

ملاقات محمد شریعی با مهتدی و نوف

پاکیزه وکتاب خدا را پیراهن خود ودعا و مناجات را قبای خود قرار داده اند یعنی بر خود واجب
لازم کرده اند وبعد از آن دنیا را مانند عیسی بن مریم ترك کرده اند ای نوف بدرستیکه خداوند
عزوجل بر بنده خود عیسی وحی نمود که بنی اسرائیل را بگو لا تَدْخُلُوا بُیُوتِی اِلَّا بِقُلُوبٍ خاضِعَةٍ
وَاَبْصارٍ خاشِعَةٍ وَاَکُفٍّ نَقِیَّةٍ که داخل نشوند بخانهای من مگر با دلهائی که خضوع کنند ونظرهائی
خشوع کنند ودستهای پاك یعنی از لوث معاصی وَاَعْلِمْهُمْ اَنِّی لا اُجیبُ لِاَحَدٍ مِنْهُمْ دَعْوَةً و
لِاَحَدٍ قِبَلَهُ مَظْلَمَةٌ وبگو بایشان که من برد عوت کسی اجابت نمیکنم که در ذمه او حقی ومظلمه از
دیگری بوده باشد محمد بن علی گوید فَوَاللهِ لَقَدْ کَتَبَ المُهْتَدی الخَبَرَ بِخَطِّهِ بخدا سوگند که مهتدی
این خبر را بدست خود نوشت وشنیدم که در دل شب با خدای خود مناجات کرده میگریست
وکلام آنحضرت را میگفت یا نوفُ طُوبی لِلزّاهِدینَ فِی الدُّنْیا وَالرّاغِبینَ فِی الاٰخِرَةِ تا رسید
کار او از آن بجائیکه رسید وملا صالح مازندرانی ره در شرح کافی گوید که مهتدی محمد بن
الواثق المعتصم است که بعد از معتز بن المتوکل بن المعتصم بر خلافت مالك شد ومیان او وعساکرش
از اتراك محاربه عظیمه واقع شد واز او منحرف شدند تا آنکه مغلوب گشت وخود را از خلافت
خلع وعزل نمود واین در ماه رجب سنه ۲۵۶ ست وخمسین ومائتین بود ودر روز خلع بقتل رسید
ومدت خلافتش یازده ماه وهفده روز بود وبعد از آن معتمد احمد بن المتوکل بخلافت
مالك شد وجناب عالم محقق مولینا محمد باقر بهائی ره در کتاب معتمر انساکبه از ابی هاشم
جعفری روایت کرده که گوید من با حضرت ابو محمد امام حسن عسکری ع در حبس مهتدی بن الواثق محبوس
بودیم آنحضرت بمن فرمود یا اَبا هاشِمٍ اِنَّ هٰذَا الطّاغیَ اَرادَ اَنْ یَتَعَبَّثَ بِاللهِ فی هٰذِهِ اللَّیْلَةِ
وَقَدْ بَتَرَ اللهُ عُمْرَهُ وَجَعَلَهُ اللهُ لِلْقائِمِ مِنْ بَعْدِی ای ابا هاشم این طاغی میخواست که در این شب
با خدا معارضه نماید خدا عمر او را قطع کرد وقرار داد ملك او را از برای قائم بعد از من ونبود
آنحضرت را اولادی نیست وعنقریب خداوند بمن پسری عنایت خواهد فرمود ابو هاشم گوید چون
صبح شد اتراك بر سر مهتدی ریختند واو را کشتند ومعتمد در جای او نشست وخداوند ما را
خلاص کرد ودر کافی از احمد بن محمد روایت کرده که گوید بخدمت حضرت ابو محمد عسکری علیه السلام
نوشتم در وقتیکه مهتدی لع شیعیان را میکشت یا سیّدی اَلْحَمْدُ للهِ الَّذی شَغَلَهُ عَنّا مولای
من حمد میکنم خداوند برا که او را از ما مشغول کرد بتحقیق شنیدم که آن ملعون ترا تهدید میکند
ومیگوید وَاللهِ لَاُجْلِیَنَّهُمْ عَنْ جَدیدِ الْاَرْضِ سوگند بخدا شما را از روی زمین بر میدارم پس

دویم رجب

انحضرت بخط مبارک خود نوشت ذالک اَقصر لعمره عمرش از این عمل کوتاه شد مروز حساکن تاپنج
روز و در روز ششم با ذلت و خواری کشته خواهد شد و چنان شد که انحضرت فرموده بود **مؤلف گوید**
یعنی بسیاکه از بنی امیه و بنی عباس خواستند که ایشانرا از روی زمین بردارند و این انوار الهیه را خاموش
بکنند ولی خداوند نگذاشت ایشانرا حفظ فرمود و نور خود را باتمام رسانید بحر العلوم علیه الرحمه گوید
هموا باطفاء نور الله واجتهدوا فی وضع قدر من الرحمن وافعه سعت اعادیهم فی حط قدرهم
فازداد شأنا و منه ازداد جدهم خداوند لعنت کند ابن سعد را که او هم در روز عاشورا چنین اراده
نمود و قصد کرد که اولاد سید الشهداء علیه السلام را تماما از روی زمین بردارد چنانکه از کلام ان ولد الزنا
معلوم میشود در انوقتیکه اسب سرور مظلومان از میدان برگشت و اهل حرم از خیمها دویدند فنظرن الی الفرس
عاریا والسرج خالیا فجعلن یلطمن الخدود ویشققن الجیوب دیدند که اسب مظلوم بازین واژگون
و با یال پر ز خون میاید پس بر روی خود زدند و گریبانها چاک نمودند و فریاد وامحمداه واعلیاه وا
فاطمتاه واحسناه واحسیناه کشیدند و چون صیحه و ضجه از اهل حرم بلند شد فصاح عمر بن سعد
یا ویلکم اضرموا علیهم النار فی الخیمة عمر بن سعد ملعون فریاد کرد وای بر شما ایشانرا در توی
خیمه اتش زنید مردی هودی که پیغمبر خدا را دوست میداشت بعمر سعد گفت یا ویلکم ما کفی ما
فعلتم بالحسین حتی تحرقوا حرمه واطفاله بالنار وای بر شما کفایت نکرد انچه بر حسین کردید از
ظلم و ستم حال میخواهید عیال و اطفال او را بسوزانید والله ان فعلت ذلک لیخسفن الله بک الارض
سوگند بخدا که اگر این کار بکنی زمین ترا فرو میبرد ان لعین گفت انهبوا الخیم واسروا الحرم خیام را
غارت و اهل حرم را اسیر بکنید الا لعنة الله علی القوم الظالمین

سیم رجب

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و اله روایت کرده که هر که در شب سیم رجب ده رکعت نماز بگذارد
و در هر رکعت بعد از حمد پنج مرتبه سوره اذا جاء نصر الله بخواند خداوند بنا کند از برای او قصری در
بهشت که عرض و طول ان و سعت بیشتر باشد از دنیا هفت بار و منادی از اسمان ندا میکند که بشارت دهید
بر این ولی خدا بکرامت عظمی و رفاقت انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین و ایضا از انحضرت روایت
کرده که هر که در روز سیم رجب چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد این ایه را بخواند
والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل
والنهار والفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به

الارض بعد موتها وبث فیها من کل دابة وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض
لآیات لقوم یعقلون ومن الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله والذین امنوا
اشد حبا لله ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة لله جمیعا وان الله شدید العذاب اما وقعه اخرون
خداوند عطا میفرماید از اجر انچه که وصف کنند کان نمیتوانند وصف کنند انرا

(شهادت امام علی النقی علیه السلام)

عالم کامل علی بن حسن زوار در کتاب لوامع الانوار فی الائمة الاطهار که در عهد شاه طهماسب صفوی
تالیف کرده گوید که وفات انحضرت بقول اصح در روز دوشنبه سیم رجب سال دویست و پنجاه و چهار
هجرت واقع شد و عمر شریفش چهل و دو سال بود و بعضی گویند چهل و یکسال و میرزا محمد ابرهیم متخلص
بباغ در کنز المصائب گوید اما شهادت انحضرت باتفاق در سال دویست و پنجاه و چهار یا پنج واقع شد
در روز دوشنبه سیم رجب و بروایت ابن خشاب بیست و پنجم ماه جمادی الاخری و بروایتی بیست و ششم
ماه مذکور رو داد انوقت چهل سال از عمر شریفش گذشته بود و در مصباح و تقویم المحسنین و توضیح
المقاصد و منار الشیعه و روضة الواعظین تنها سیم رجب را ذکر کرده اند و از دیگر روزها اسمی
نبرده اند و در روضه عباسیه است و توفی بسر من رای لثلاث لیال خلون نصف النهار من رجب
و در دمعة الساکبة گوید و قال الشیخ ابو جعفر الطوسی ره فی مصباحه سنة ۲۵۴ اربع وخمسین ومائتین
روی ابرهیم بن هاشم القمی قال توفی ابو الحسن صاحب العسکر یوم الاثنین لثلث خلون من رجب
سنة اربع وخمسین ومائتین وقال قال ابن عیاش وفی الیوم الثالث من رجب سنة اربع وخمسین ومائتین
کانت وفاة سیدنا ابی الحسن علی بن محمد صاحب العسکری علیه السلام وله یومئذ احدی واربعون سنة
سید اجل سید صالح قزوینی نجفی ره گوید

وقد نعی الهادی علی ظلم جعفر

بمعتمد فی ظلمه واجترائه
وما کف کف الظلم عنه بمشرب
الی الرجس اشخاص لعادی المخاصم
وعاش بسامراء عشرین حجة
فزاد اعداء له بالمهاضم
اری صالحا ولذا عدن بجورها
جفاء وغدرا وانتهاک محارم

الا احت له غدرا یدا متوکل
ومد له شانیه کف المسالم
وانزله فی خان الصعالیک حطة
یجرع من اعداء سم الاراقم
مناقب امثال المصائب عدها
واسمعه فی النوح سجع الحمائم
بنفسی مقیما فی اعادیه مکرها

ومعتمد فی الجور عاش ظالم
واشخص رغما من مدینة جده
لشامخ قدر منه سامی الدعائم
یزیدهم فی کل یوم معاجز
محال وان یجهد جمیع القوم
ولا فی کمالات من القوم
علی الضیم فی سوق من الظلم

بنفسی

بنفسی مسجوناً غریباً مشاهداً
عن الاهل والاوطان جمّ المهاضم
فهل علم الهادی الی الدین والهدی
علی ابنهم بعد هتک المحارم
سقی ارض سامرّاء منهم الحیا
کانهم بکه بین عرصه هم حالت پژمان
بر مسند عظم گردون مهر و مکین است
از نه رخند بوکه بدرگاه جلالش
و آنکس که همین رایش از آتش دین است
... بسکون اند بر کوه ضمانست
... بنگاهش این حصن حصین است
... اکه ورا مسکن خود جهه گذار است

ضرّ مجاله شقّته ایدی العواشم
بنفسی من عمّ البریّة طوله
بما لقی الهادی ابنه من مظالم
وهل علمت بنت النبی محمد
وحیا معانیها حبوب لنائم
گفتا بتهمی کوبشها جمله مهین است
آن راد خداوند که در حجره هجاست
خورشید فلک چاکر خدام کمین است
بوی نفسش طعنه زن مشک صمیم است
امرش بثبات اند بر چرخ ضمین است
با امرش اگر غبر زافع چو سپهر است
و آنجا که ورا مسکن مه خال نشین است

بنفسی مسموماً قضی وهو نازح
تصبّر یدعن ردع کل مخاصم
وهل علم المولی علی قضی ابنه
رمتها الاعادی فی ابنها بالقواصم
صاحب کنز المصائب متخلص بساعی
شاد و جهان پاک امام دهمین آنکه
ناهید فلک خادمه پست ترین است
آنکس که همین شخص پرانه ملک است
خاک قدمش طعنه زن نافه چین است
ملک سکنه درگاه اینجا وسیع است
با هیبت اگر گردون واقع چو زمین است
و این قطعه مشتمل مثنوی بر چند مقصد

مقصد اول در ذکر طلبیدن متوکل عباسی آنحضرت را از مدینه

علامه مجلسی ره در جلاء العیون نقل کرده که سبب طلبیدن متوکل عباسی آنحضرت را بسرّ من رای آن بود که عبدالله بن محمد والی مدینه اذیت و اهانت بسیار بآن بزرگوار میرسانید تا آنکه نامه ها بمتوکل لعین نوشت در باب آنجناب که سبب خشم و غضب آن لعین گردد و بروایتی بکره بریحه عباسی بآن لعین نوشت که اگر ترا بمکه و مدینه حاجتی است علی بن محمد را ازین دیار بیرون بر که اکثر این ناحیه را مطیع و منقاد خود گردانیده است و بروایت اول چون حضرت مطلع شد که والی مدینه بمتوکل امری چند نوشته که موجب اذیت و اضرار آن لعین نسبت بآنجناب خواهد گردید نامه بمتوکل نوشت و در آن نامه درج کرد که والی مدینه آزار و اذیت بمن میرسانند و آنچه در حق من نوشته محض کذب و افتراست متوکل لعین برای مصلحت نامه مشفقانه بحضرت نوشت و در آن نامه امام زمان را تعظیم و تکریم کرده نوشت که چون مطلع شدیم که عبدالله بن محمد نسبت بشما سلوک ناموافق کرده منصب او را تغییر دادیم و محمد بن فضل را بجای او نصب کردیم و او را تاکید تمام در اعزاز و اکرام شما کرده ایم و ابراهیم بن العباس را گفت که نامه بحضرت نوشت که خلیفه مشتاق ملاقات وافر البرکات شما گردیده و خواهان است که اگر بر شما دشوار نشود متوجه این صوب گردید با هر که خواهید از اهل بیت و خویشان و حشم

الارض بعد موتها وبث فیها من کل دابة وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض لآیات لقوم یعقلون ومن الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله والذین امنوا اشد حبا لله ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة لله جمیعا وان الله شدید العذاب خداوند عطا میفرماید اجرا انچه که وصف کنند کان نمیتوانند صف کنند انرا اما وقعة امروز

(شهادت امام علی النقی علیه السلام)

عالم کامل علی بن حسن زواره در کتاب لوامع الانوار فی الائمة الاطهار که در عهد شاه طهماسب صفوی تالیف کرده گوید که وفات انحضرت بقول اصح در روز دوشنبه سیم رجب سال دویست و پنجاه و چهار هجرت واقع شد و عمر شریفش چهل و دو سال بود و بعضی گویند چهل و یکسال و میرزا محمد ابن ابراهیم متخلص بباغ در کنز المصائب گوید اما شهادت انحضرت باتفاق در سال دویست و پنجاه و چهار یا پنج واقع شد در روز دوشنبه سیم رجب بروایت ابن خشاب بیست و پنجم جمادی الاخری و بروایتی بیست و پنجم ماه مذکور و در انوقت چهل سال از عمر شریفش گذشته بود و در مصباح و تقویم المحسنین و توضیح المقاصد و منار الشیعه و روضة الواعظین تنها سیم رجب را ذکر کرده اند و از دیگر روزها اسم نبرده اند و در روضه عباسیه است و توفی بسر من رای لثلاث لیال خلون بنصف النهار من رجب سنة ٢٥٤ اربع و خمسین و مائتین و در دمعة الساکبه گوید و قال الشیخ ابو جعفر الطوسی ره فی مصباح روی ابراهیم بن هاشم القمی قال توفی ابو الحسن صاحب العسکر یوم الاثنین لثلث خلون من رجب سنة ٢٥٤ اربع و خمسین و مائتین و قال قال ابن عیاش و فی الیوم الثالث من رجب سنة اربع و خمسین و مائتین کانت وفات سیدنا ابی الحسن علی بن محمد صاحب العسکری علیه السلام وله یومئذ احدی و اربعون سنة سید اجل سید صالح قزوینی نجفی ره گوید

وقد نعی الهادی علی ظلم جعفر

بمعتمد فی ظلمه والجرائم	اتاحت له غدرا یدا متوکل	ومعتمد فی الجور غاشم ظالم
وما کف کف الظلم عنه بمترب	ومد له شانیه کف المسالم	واشخص رغما من مدینة جده
الی الرجس اشخاص لعادی المحارم	وانزل فی خان الصعالیک حطة	لشامخ قدر منه سامی الدعائم
وعاش دیار اعشر بن حجة	یجرع من اعداء سم الاراقم	یزیدهم فی کل یوم معاجزا
فزادا اعداء له بالمهاضم	مناقب امثال المصائب عدها	محال وان یجهد جمیع العوالم
اری صالحا ولذا عدن وجورها	واسمعه فی الدوح سجع الحمائم	ولا فی دیار الابن من القوم اهله
جفا وغدرا وانتهاک محارم	بنفسی مقیما فی اعادیه مکرها	علی الضیم فی سوق من الظلم قائم

بنفسی مسجونا غریبا مشاهدا
عن الاهل والاوطان جم المهاضم
فهل علم الهادی الی الدین والهدی
علی أسّم تعد هتک المحارم
تسمی ارض سامراء منهم الحیا
کشتم بکدین عرصه هم حالت پریشان
بر مسند هم کردون سپهر است ومکین است
آن شه هر چند بود که بدرگاه جلالش
وانکس که همین راتش زاتش درین است
غمش بسکون اند بر کوه ضمانست
بکعبه بنکاهش این حصن حصین است
انجا که ورا مسکن خوو جبهه کذار است

ضریحا له شتته ایدی العواصم
بنفسی من عم البریة طوله
بما لقی الهادی ابنه من مظالم
وهل علمت بنت النبی محمد
وحبا معانیها حبوب لنائم
کفتا بشهی کو بشهان جمله مهین است
آن راد خداوند که در حجره جاهست
خورشید فلک چاکر خدام کمین است
بوی نفسش طعنه زن مشک صمیم است
امرش بشتاب اند بر چرخ ضمین است
با امرش اکر غبرا رافع چو سپهر است
وانجا کرورا مکمن مهر خال نشین است

بنفسی مسموما قضی وهو نازح
تقصر ید عن ردع کل مخاصم
وهل علم المولی علی قضی ابنه
رمتها الاعادی فی ابنها بالقواصم
صاحب کنز المصائب متخلص بساغر
شاه دو جهان پاک امام دهمین آنکه
ناهید فلک خادمه پست ترین است
آنکس که مهین شخصش پیرایه ملک است
خاک قدمش طعنه زن نافه معین است
یک سکنه درکاهش انجا که وسیع است
با هیبتش اکر کردون واقع چو زمین است
واین وقعه مشتمل مثنوی بر چند مقصد

مقصد اول در ذکر طلبیدن متوکل عباسی آنحضرت را از مدینه

علامه مجلسی ره در جلاء العیون نقل کرده که سبب طلبیدن متوکل عباسی آنحضرت را بسرمن رای آن بود که عبد الله بن محمد والی مدینه اذیتها نسبت بآن بزرگوار میرسانید تا آنکه نامه‌ها بمتوکل لعین نوشت در باب آنجناب که سبب خشم و غضب آن لعین گردید و بروایتی بکر بن محمد عباسی بآن لعین نوشت که اگر ترا بمکه و مدینه حاجتی است علی بن محمد را از این دیار بیرون بر که اکثر این ناحیه را مطیع و منقاد خود گردانیده است بروایت اول چون حضرت مطلع شد که والی مدینه بمتوکل امری چند نوشته که موجب اذیت و اضرار آن لعین نسبت بآنجناب خواهد گردید نامه بمتوکل نوشت و در آن نامه درج کرد که والی مدینه آزار و اذیت بمن میرسانند و آنچه در حق من نوشته محض کذب و افترا است متوکل لعین برای مصلحت نامه مشفقانه بحضرت نوشت و در آن نامه امام زمان را تعظیم و تکریم کرده نوشت که چون مطلع شدیم که عبد الله بن محمد نسبت بشما سلوک ناموافق کرده منصبش را تغییر دادیم و محمد بن فضل را بجای او نصب کردیم و او را تاکید تمام در اعزاز و اکرام شما کرده‌ایم و ابراهیم بن العباس را گفت که نامه بحضرت نوشت که خلیفه مشتاق ملاقات وافر البرکات شما گردیده و خواهان اینست که اگر برشما دشوار نشود متوجه این صوب گردید با هر که خواهید از اهل بیت و خویشان و حشم

وخدمتکاران خود با نهایت سکون واطمینان خاطر بر فاقت هر که اراده داشته باشید وهر وقت خواهید با کنید وهرگاه اراده نمائید نزولی فرمائید ویحیی بن هرثمه را بخدمت شما فرستادم که اگر خواهید وی این راه درخدمت شما باشد ودر هر باب بصر واطاعت امر نمایند وو راین باب مبالغه بسیار نمود ونوشته که بدانید که هیچیک از اهل بیت خویشان وفرزندان ومخصوصان خلیفه نزد او گرامیتر از شما نیستند ونهایت لطف وشفقت ومهربانی نسبت بشما دارد وچون این نامه با نجناب رسید بزودی تهیه خود را نمود وبا یحیی بن هرثمه متوجه سر من رای گردید ومسعودی در اثبات الوصیه از یحیی بن هرثمه روایت کرده که گوید در آن سفر از دلایل وکرامات ابو الحسن علیه السلم چیزهای عجیب دیدم یکی اینست که در منزلی فرود آمدیم که آبی در آنجا نبود وما با مراکب ودواب از عطش نزدیک هلاک شدیم وجماعتی از اهل مدینه با ما بودند پس حضرت ابو الحسن فرمود که گویا من در چند میل راه موضع آب میشناسم عرض کردیم اگر لطف ومرحمت فرمائی ما را بدانجانب میبری پس ما را از راه برگردانید وبقدر شش میل راه طی فرمود فَاَشْرَفْنَا عَلٰی وَادٍ كَاَنَّهٗ زَهْرُ الرِّيَاضِ فِيْهِ عُيُوْنٌ وَاَشْجَارٌ وَزُرُوْعٌ وَلَيْسَ فِيْهَا زَارِعٌ وَلَا فَلَّاحٌ وَلَا اَحَدٌ مِنَ النَّاسِ ناگاه بصحرائی رسیدیم که گویا شکوفه باغها است ودر آنجا چشمه‌ها ودرختها وزراعتها دیده واحدی از دهقانان وبرزگر ودیگری ندیدیم پس فرود آمده از آن آب آشامیدیم ودواب خود را سیراب کردیم وتا بعد العصر آنجا بودیم وبعد از آن آب برداشته کوچ کردیم واز آن بیابان چندان نیامده بودیم که من تشنه شدم ویک کوزه نقره داشتم در کمربند یکی از غلامان من بود از آن غلام آب طلبیدم دیدم در جواب فرو ماند دیدم کوزه را در آن منزل فراموش کرده اسب تندروی داشتم بروی تازیانه زده برگشتم تا بدان وادی رسیدم دیدم بیابانی است خشک وخالی نه آبی دارد ونه زراعتی ولی محل نزول قافله وپشکل دواب شتران وخوابگاه آنها را دیدم وکوزه را در جای خود مشاهده نمودم برداشته وبرگشتم چون بقافله رسیدم دیدم آنحضرت توقف کرده منتظر منست وچون مرا دید تبسم نمود وچیزی نگفت من هم چیزی با و نگفتم بجز آنکه فرمود کوزه را یافتی عرض کردم بلی وشیخ اجل قطب الدین راوندی در خرایج وجرایح از یحیی بن هرثمه روایت کرده که گوید متوکل مرا طلبید وگفت سیصد نفر بردار و برو وبکوفه واحمال واثقال خود را در آنجا گذاشته از طریق بادیه بسوی مدینه برو وعلی بن محمد الرضا را معظم ومکرم ومحترم بسوی من آر پس من امتثال امر او نمودم واز سر من رای حرکت کردم ودر میان اصحاب قایدی بود

معجز هشتم

از شراة یعنی از خوارج و کاتبی داشتم که شیعه بود و من خودم بر مذهب حشویه بودم و در عرض راه
آن قاید با آن کاتب مناظره و مباحثه میکرد و من از برای آسان شدن طی مسافت گوش میدادم و چون بوسط
راه رسیدیم آن قاید خارجی بکاتب گفت أَلَیسَ مِن قَولِ صاحِبِکُم عَلِیّ بن ابیطالِب اَنَّه لَیسَ مِنَ الأرضِ
بُقعَةٌ اِلّا وَهِیَ قَبرٌ اَو سَتَکُونُ قَبراً آیا صاحب شما علی بن ابیطالب نگفته است که در روی زمین هیچ
بقعه نیست مگر آنکه قبر شده یا خواهد شد پس نگاه کن این بیابان را که کی در اینجا خواهد مرد که قبرستان
بشود چنانکه شما گمان میکنید من بان کاتب گفتم آیا این از قول شما است گفت آری گفتم راست میگوید کی
در این بیابان بزرگ خواهد مرد تا قبرستان بشود و قدری خندیدیم و آن کاتب خجل شد تا داخل مدینه
شدیم و رفتیم بخانه علی بن محمد هادی و کتاب متوکل را باو دادم و آنجناب بخواند و فرمود فرود آئید
من تخلف حکم خلیفه نخواهم کرد و چون فردای آن روز بخدمت آنحضرت رفتم و در آن روز در عین شدت گرما
بود دیدم خیاطی در پیش خود نشانده و رختهای کلفت از برای خود و غلامان خود میبرد و بخیاط فرمود
که جمعی از خیاطان با خود رفیق کن و این رختها را امروز تمام کن و فردا همین وقت بیار و بمن ملتفت
شده فرمود ای یحیی شما نیز کارهای خود را بکنید که فردا همین وقت کوچ خواهیم کرد یحیی گوید بیرون
آمدم و تعجب میکردم از آن رختهای زمستانی و در خیال خود میگفتم ما در این فصل تابستان و این گرما
حجاز و مسافت راه ما بیش از ده روز نیست این رختها را از برای چه میخواهد ثُمَّ قُلتُ فی نَفسی هذا
رَجُلٌ لَم یُسافِر وَهُوَ یُقَدِّرُ اَنَّ کُلَّ سَفَرٍ یُحتاجُ فیهِ اِلی مِثلِ هذِهِ الثِّیابِ بعد از آن توجیه میکردم با
خود این مرد سفر نکرده چنین گمان میکند که در هر سفری اینگونه لباسها لازم میشود و از جماعت
رافضیان تعجب میکردم که او را با این فهم چگونه امام میدانند پس روز دیگر همان وقت رفتم دیدم رختها را
حاضر کرده اند فَقالَ لِغِلمانِهِ ادخُلوا وَخُذوا لَنا مَعَکُم مِنَ اللَّبابیدِ وَالبَرانِسِ پس بغلامان خود فرمود
کوچ کنید و از برای ما لبادها و کلاه با خود بردارید بعد فرمود ای یحیی کوچ کن من در دل خود گفتم
این از امر اول عجیب تر است آیا این مرد میترسد که زمستان در بین راه ما را بگیرد پس بیرون آمدم و عقل
و ادراک او را تحقیر میکردم و منزل بمنزل آمدیم حَتّی اِذا وَصَلنا اِلی مَوضِعِ المُناظَرَةِ فِی القُبورِ تا رسیدیم
بانجا که قاید و کاتب در باب قبور با یکدیگر مناظره و مباحثه کرده بودند فَارتَفَعَت سَحابَةٌ وَاسوَدَّت
وَارعَدَت وَابرَقَت حَتّی صارَت عَلی رُؤُسِنا وَاَرسَلَت عَلَینا بَرَداً مِثلَ الصُّخورِ که ناگاه ابری سیاه
پیدا شد و رعد و برق ظاهر گشت و تگرگ بارید مثل سنگ و سرما عارض شد و آنحضرت با غلامان خود
همان لبادها و کلاههای رختهای کلفت را پوشیدند و برخود بستند و بغلامان خود فرمود لباده ام بیحیی

وبر فنی مکاتب بدهید وجمعشد بیم وازاین تراشه هشت نفر از اصحاب من مردند وزالت السحابه وو رجع
الحمر ما کان بعدا ازان امر از ایشان دو هویدا آکاهی کرم شد و حضرت فرمود ای یحیی بکو ببقیه اصحاب
خود که این مرد کار آزاد می کنند و مقاومت با اینطریق بنا آزاد بور قرار مبدهید یحیی کوید من خود را از مرکب
انداختم و وکاب مبارک اورا بوسیدم وگفتم اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله
وانکم خلفاء الله فی ارضه بتحقیق من کافر بودم والان در دست تو مسلمان شدم یحیی کوید مذهب
تشیع اختیار کردم وملتزم صحبت وخدمت او شدم تا وقت وفاتش ودر ارشاد کوید که چون آنحضرت بسر
من رای رسید متوکل ملعون روز ورود اذن دخول نداد فنزل فی خان یعرف بخان الصعالیک و
اقام فیه یومه پس آنحضرت را در کاروانسرائی که محل نزول فقرا ومعروف بخان صعالیک بود منزل
دادند وانروز را در انجا توقف فرمود بعد منزلی معین کرده بدانجا نقلش نمودند واز صالح بن سعید
روایت کرده که کوید داخلشدم بخدمت ابو الحسن هادی علیه السلام در روز ورود او وعرضکردم جعلت
فداک فی کل الامور ارادوا اطفاء نورک والتقصیر بک حتی انزلوک هذا الخان الاشنع خان الصعالیک
قربانت شوم این ملاعین در همه امور اراده کردند که نور ترا خاموش کنند ودر خدمت تو تقصیر نمودند
تا آنکه ترا در چنین جائی که محل نزول کدایان وغریبان بی نام ونشان است فرود آوردند حضرت فرمود
ههنا انت یا ابن سعید ای پسر سعید هنوز تو در معرفت قدر ومنزلت ما در این پایه و بدست مبارک
خود بجانبی اشاره کرد فاذا انا بروضات آنقات وانهار جاریات وجنات فیها خیرات عطرات وولدان
کانهن اللؤلؤ المکنون چون بدانجانب نظر کردم بوستانها دیدم بانواع ریاحین آراسته وباغها دیدم
باشجار میوها پیراسته ونهرها دیدم که در صحن این باغها جاری بود وقصرها وحوران وغلمان در
آنها مشاهده کردم که خار بصرم وکثرت تعجب کرد بدیده ام حیران وعقلم پریشان شده پس حضرت فرمود در
هرجا باشیم اینها از برای ما مهیا است ای پسر سعید ودر کاروانسرای کدایان نیستیم ایشیان چند
نفر از ائمه هدی علیهم السلام جلاء وطن کرده واز جوار جد بزرگوار خود مهجور نموده اند یکی این بزرگوار یعنی
ابو الحسن هادی بود ودیگری حضرت امام حسین علیه السلام وچند نفر دیگر از معصومین که هجرت ومفارقت
هر یک از ایشان را ملاحظه نمائی مصیبت عظمی ومحنت کبری است وبایدکه اهل روزگار بر حال ایشان بکریند
وهرکز شاد ومسرور نشود چنانکه دعبل خزاعی کوید

لا اضحک الله سن الدهر ان ضحکت
وال احمد مظلومون قد قهروا
مشردون نفوا عن عقر دارهم
کانهم قد جنوا ما لیس یغتفر

واما ابو فراس حمدانی کوید

مجلبون فاصفی شربهم وشل
عند الورود واوفی وردهم لمم

فرود آمدن حضرت با امام در خان الصعالیک

اشاره بمصائب

[illegible]

ودر شرح شافیه گوید که از حضرت صادق منقولست که فرمود احفظوا هذه الابیات وعلموها اولادکم
واخوانکم واکثروا قرائتها خصوصا لیلة الجمعة حفظ کنید این ابیات را وانها را باولاد خود واخوان
خود تعلیم کنید وبسیار بخوانید انها را خصوصا شب جمعه وابیات اینست صلی الاله ومن یحف بعرشه

والطیبون علی الامام الناصح وعلی قرابته الذین تهضموا * بالنائبات وکل خطب فادح
ظلموا الحقوق فابعدوا عن دورهم وعوی علیهم کل کلب نابح لعن الذی عاداهم وقلاهم
وشناهم فی کل قلب کاشح

وبهجرت هر یک از ایشان که میخواهی اشاره کن وانشاء الله مفصلا در ایام خود مذکور خواهد شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مقصد دوم در ذکر بعضی معایب و احضار متوکل لعین آنجناب را بمجلس شراب

علامه مجلسی ره در جلاء العیون گوید که کلینی وشیخ مفید ودیگران از ابراهیم بن محمد طاهری روایت کرده اند که خراجی در بدن متوکل بهم رسید که مشرف بهلاکت گردید وکسی جرئت نکرد که نیشتری بآن برساند پس مادر متوکل نذر کرد که اگر عافیت یابد مال جلیلی برای حضرت امام علی النقی ع بفرستد پس فتح بن خاقان با متوکل گفت که اگر میخواهی نزد حضرت امام علی النقی بفرستیم شاید دوائی جهة این مرض بفرماید گفت بفرستید چون بخدمت حضرت رفتند وحال او را عرض کردند فرمود که پشکل گوسفند را در گلاب بخیسانند وبآن خراج ببندند چون این خبر را آوردند جمعی از اتباع خلیفه که حاضر بودند خندیدند واستهزا کردند فتح بن خاقان گفت میدانم که حرفهای آنحضرت بی اصل نیست واگر آنچه فرموده است بعمل آورید ضرری نخواهد داشت چون دوا را بآن موضع بستند در ساعت منفجر شد وآن لعین از درد والم راحت یافت ومادرش ده هزار دینار در کیسه کرده سر کیسه را مهر کرد وبرای آنحضرت فرستاد چون آن لعین از آن مرض شفا یافت مردی که او را بطحائی میگفتند نزد متوکل بود از آنحضرت سعایت کرد وگفت اسلحه واموال بسیار جمع کرده وداعیه خروج دارد پس شبی متوکل سعید حاجب را طلبید وگفت بخبر بخانه امام علی النقی برو وهرچه در آنجا از اسلحه واموال که بیابی بنزد من بیاور سعید گفت در همان شب نردبانی برداشتم وبخانه آنحضرت رفتم ونردبان را بدیوار خانه گذاشتم چون خواستم بزیر روم راه را گم کردم وحیران شدم ناگاه حضرت از اندرون خانه مرا ندا کرد که ای سعید باش تا شمع از برای تو بیاورند چون شمع آوردند بزیر رفتم دیدم که حضرت جبهٔ از پشم پوشیده وعمامهٔ از پشم بر سر بسته وسجادهٔ خود را بر روی حصیر گسترده وبر بالای سجاده رو بقبله نشسته است پس فرمود که برو در خانها بگرد [illegible] بردار من رفتم وجمیع خانها وحجره ها را تفتیش کردم ودر آنها هیچ نیافتم مگر یک بدره که بر سرش مهر

مادر متوکل بود و یک کیسه سر بمهری دیگر پس فرمود که مصلا مرا بردار چون برداشتم در زیر مصلا
انحضرت شمشیری یافتم که غلاف چوبی داشت و بر روی آن غلاف چیزی نگرفته بودند انشمشیر را با آن دو
بدره زر برداشته در نزد متوکل رفتم چون مهر مادر خود را بران دید او را طلبید و از حقیقت حال
سؤال کرد مادرش گفت در مرض تو من نذر کرده بودم که اگر عافیت یابی ده هزار دینار برای او بفرستم
واین بدره همانست که من برای او فرستاده ام هنوز مهرش را نگشوده است چون کیسه دیگر را گشود
چهار صد دینار دران بدره بود پس متوکل یک بدره دیگر را بان ضم کرد و گفت ای سعید این
بدره ها را با ان کیسه و شمشیر برای او ببر و عذر خواهی از او بکن چون انها را بخدمت انحضرت بردم
گفتم ای سید من از تقصیر من بگذر که بی ادبی کردم و بی رخصت بخانه تو در آمدم چون از خلیفه
مامور بودم معذورم حضرت فرمود وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی بزودی خواهند
دانست انها که ستم میکنند که بازگشت انها بسوی کجا است و در دوازدهم بحار از مروج الذهب
مسعودی روایت کرده که چون بمتوکل از انحضرت سعایت کردند که در منزل او کتب و سلاح از اهل
قم هست و او داعیه خروج دارد ان لعین جمعی از غلامان ترک را فرستاد فهجموا داره لیلا
فلم یجدوا فیها شیئا و ان شب بمنزل انحضرت هجوم آورده چیزی ندیدند و انجناب را در خانه که
در بر روی خود بسته و علیه مدرعة من صوف و هو جالس علی الرمل والحصا با جامه پشمینه
رو بخاک نشسته دیدند و مشغول مناجات با قاضی الحاجات و تلاوت ایات قران میباشد پس انحضرت را
با ان حال بسوی متوکل بردند و گفتند که در منزل او چیزی نیافتیم و او را رو بقبله مشغول تلاوت قران
دیدیم و کان المتوکل فی مجلس الشرب فدخل علیه و الکاس فی ید المتوکل و متوکل ملعون در مجلس شراب
بود وانحضرت را وارد مجلس کردند در حالیکه کاسه شراب در دست ان نابکار بود چون انحضرت را
دید تعظیم و تکریم نمود و در پهلوی خود نشانید و جامیکه در دست ان مغرور خام بود با ان امام انام
تکلیف کرد حضرت فرمود والله ما یخامر لحمی و دمی قط فاعفنی بخدا قسم که گوشت و خون من هرگز
بشراب الوده نشده مرا معاف دار ان ملعون معاف کرد و لی گفت انشدنی شعرا برای من شعری چند بخوان
فرمود انی قلیل الروایة للشعر من در شعر قلیل الروایه هستم عرض کرد لابد باید بخوانی حضرت
چنانکه در ... این اشعار را انشا کرد * باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم
غلب الرجال فلم تنفعهم القلل واستنزلوا بعد عز من معاقلهم واسکنوا حفرا یا بئسما نزلوا *
مؤلف گوید این ابیات در دیوان منسوب بحضرت امیر علیه السلام است که انحضرت در حکایت سلاطین

تفتیش متوکل شمشیر از آنحضرت

طلب متوکل شعر در مجلس از آنحضرت

٩

گذشته که با آن همه جاه و جلال اثری از ایشان نماند میفرماید و حضرت هادی علیه السلام در این مقام انشاء میکند
و حاصل ابیات این است که شبها در قله کوهها بسر بردند و مردان پر زور ایشان را حراست میکردند و از
شر دشمن نگهداری مینمودند ولی سودی نبخشید بعد از آن همه عزت از جایهای رفیع خود بگودالهای قبر
فرود آمدند و چه بد جائیست جای ایشان   نادیهم صارخ من بعد دفنهم   این الاساور و التیجان و الحلل
این الوجوه التی کانت منعمة   من دونها تضرب الاستار و الکلل   و بعد از دفن کردن ایشان هاتفی ندا
کرد که چه شدند تختها و تاجها و جامهها کجا است آن رویهائیکه لطیف بودند و پردهها و پوششها
در پیش آنها زده میشد و در مضمون این ابیات بفارسی گفتهاند   شاهیکه ز اطراف جهان گیرد باج
وز فضل بغیر حق نگردد محتاج   در روز اجل کنند مالش تاراج   نی تخت بجای خود بماند نی تاج
فافصح القبر عنهم حین سائلهم   تلك الوجوه علیها الدود تنتقل   قد طال ما اکلوا دهراً و ما شربوا
فاصبحوا بعد طول الاکل قد اکلوا   پس آشکارا گفت قبر از طرف ایشان وقتیکه سؤال و جواب نمودند که
این رویها بر آنها کرمها تردد میکنند بتحقیق که بسیار باشد اکل و شرب ایشان در دنیا پس برگردیدند
بعد از بسیاری خوردن طعمه حشرات زمین شدند   قال فبکی المتوکل حتی بلت لحیته دموع عینیه
و بکی الحاضرون   راوی گوید پس متوکل گریست چندانکه از اشک چشمان او ریش نحسش تر شد و همه
حاضرین گریستند و دفع الی علی علیه السلام اربعة آلاف دینار ثم رده الی منزله مکرماً و چهار
هزار اشرفی تقدیم حضرت نمود و او را در نهایت عزت روانه منزل خود کرد ای شیعیان این قدر بدانید که
دو امام غائب شما و دو معصوم علی نام را بمجلس شراب حاضر کردهاند یکی علی بن محمد هادی علیهما السلام
بود و دیگری حضرت سید سجاد علی بن الحسین علیهما السلام نمیدانم فرق این دو احضار را مبتلا اگرچه
منتهی ظلمست که شب بخانه کسی هجوم آورند و بیخبر بمنزل یکی بروند ولی درجات ظلم متفاوت
است حضرت علی بن محمد را با حالت و زی خویش بمجلس متوکل داخل کردند اما حضرت علی بن الحسین
میفرماید لما وفدنا علی یزید بن معویة اتونا بالحبال و ربقونا مثل الاغنام که چون ما را بمجلس
یزید پلید بردند مانند گوسفندان ما را بریسمانها بستند و ریسمان در گردن من و عمهام ام کلثوم
و دوش زینب و سکینه و بنات طاهرات بود و ساقونا و کلما قصرنا عن المشی ضربونا و ما را میراندند
و هر وقت که در رفتن قصور میکردیم ما را میزدند بلکه در خبر حضرت صادق علیه السلام وارد شده که
و کان علی بن الحسین مقیداً مغلولاً آنحضرت بزنجیر بسته بودند متوکل ملعون چون حضرت هادی
علیه السلام را دید بروی تعظیم و تکریم نمود اما یزید پلید بحضرت سجاد شماتت کرد و گفت ای علی بن الحسین

در بعض نسخ مجیبة

فاصبحوا الیوم بعد ذلك در بحار چنین است

الحمد

الحمد لله الذی قتل اباک حمد مر خداوند برا که پدرت را کشت حضرت فرمود لعن الله من قتل ابی
خداوند لعنت کند کسیرا که پدرم را کشت اگرچه خیلی دشوار است که امام را بمجلس شراب ببرند
ولی مجلس متوکل شب و خلوت و تنها شراب بود اما مجلس یزید پلید روز و علانیه و در ملاء عام و اوضاع
شراب و بساط شطرنج مهیا بود متوکل ملعون تنها حضرت هادی ع را بمجلس خود برد اما یزید ولد الزنا
حضرت سجاد علیه السلم را با عمه‌ها و خواهران و اولاد ذکور و اناث داخل مجلس کرد ای دوستان حیر
دلم کباب و دیده‌ام پر آب شد اگر دختر با خواهر یکنفر را بجبر و زور بمجلس شراب و قمار ببرند حالش چطو
میشود اخر این امام است و حجة بالغه پروردگار عالمیان است و غیرت و حمیتش از همه احاد بشر بیشتر است
پس عمدا نم حالت سید سجاد علیه السلم در آنمجلس چطور شد حضرت هادی علیه السلم اشعار موعظه
خواند و فوت سلاطین روزگار را که ذکر اینگونه کلمات در نزد عزیزان دهر مانند زهرا هست بیان فرمو
متوکل و حاضرین گریستند اما سید سجاد علیه السلم میفرماید وانا مغلول فقلت اتاذن لی فی الکلام
من بسته بزنجیر بودم گفتم ای یزید آیا مرا اذن سخن گفتن میدهی آن بیحیا گفت قل ولا تقل هجرا بگو
اما لغو مگو متوکل ملعون چهار هزار اشرفی تقدیم حضرت نمود و انسرور را محترما روانه منزل خود کرد
اما یزید پلید امر بقتل سید سجاد علیه السلم نمود فتعلقن به عماته عمه‌های مظلوم غریب بروی
او بخشید و ام کلثوم گفت ویلک یا یزید ما کفاک ما فعلت بنا وقد رویت الارض من دم اهل البیت
وای بر تو ای یزید کفایت نکرد ترا انچه بما کردی و بتحقیق سیراب کردی زمین را از خون اهلبیت پیغمبر
وقد بقی هذا الطفل اترید ان تقطع نسل رسول الله و این کودک مانده میخواهی که نسل پیغمبر را قطع
کنی جناب شیخ جلیل ثقه ابو الفتح کراجکی ره در کنز الفوائد گوید که یکی از ائمه انام علیهم السلم را سلطان
عصر خود خواست و کان متکلم که آن امام محمد بن علی الرضا و مستدعی متوکل لعین باشد و چون
داخل شد او را در قبه مزینه در وسط باغی دید و کاسه شراب در دستش بود و خبرها بنحو مامر ذکر
کرده و بعد از اشعار گوید فضرب المتوکل بالکاس الارض و تنغص عیشه فی ذلک الیوم پس متزلزل
ملعون از این کلمات عبرت انگیز چنان منقلب گردید که کاسه شراب را بر زمین زد و در انروز عیش او
مکدر شد اما یزید حرامزاده شراب هر روز میکرد و یسقی اصحابه و باصحاب خود میخوراند و می
گفت اشربوا فهذا شراب مبارک بیائید بیاشامید که این شراب مبارکیست شیخ عبد الحسین گوید

فبا لوزایا کم فرین مرادی	بجوفی و صبرن البکا و الجوی دابی
و سیقت سبایا فوق احلاس هزل	الی الشام نطوی البید سهبا علی سهب
تباهی بها عنفا بلا رفق محرم	بها غیر مغلول یحن علی صعب

ویحضرها

فقرات متعلق بمتوکل و یزید

وَ یُحضِرُهَا الطّاغی بِنادیهِ شامِتاً
تُدارُ عَلَیهِ الرّاحُ فی مَجلِسِ الشّرب
در کشتن حسین جهان شد بکام ما
آه از دمی که گفت به بنیاد کربلا
امروز چو کشید از او انتقام ما

بِما نالَ اَهلَ البَیتِ مِن فادِحِ الخَطبِ
میرزا عبد الرسول متخلص بفنا گوید
از ذوق این که آل علی خون دل خورند
کای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما
در کربلا چو حمله او وو نقی نداشت

و یُوضَعُ رَأسُ السِّبطِ بَینَ یَدَیهِ کی
کهنا زدند سکه دولت بنام ما
فی ابریز باده عشرت بجام ما
صد شکر آنچه جد تو در بدر کرده بود
زین ره عروس آمده بر جشن عام ما

الا لعنة الله علی (مقصد سیم در کیفیت شهادت آنحضرت) القوم الظالمین

محمد بن اسمعیل بن صالح صیمری در مرثیه آنحضرت و تعزیت ابو محمد عسکری علیه السلام گوید

الارضُ خَوفاً زُلزِلَت زِلزالَها
وَ یُطلِعُ اللهُ لَنا اَمثالَها
وَ بَعدَهُ مَن یُرتَجی طُلُوعُهُ
لا یَقبَلُ اللهُ مِنِ استَطالَها

وَ اَخرَجَت مِن جَزَعٍ اَثقالَها
بِالحَسَنِ الهادی اَبی مُحَمَّدٍ
یَطلُ جَوابُ لَقَلاجَزا لَهَا
یا حُجَجَ الرَّحمنِ اِحدی عَشرَه

عَشَرَةُ نُجُومٍ اَفلَتْ فی فَلَکِها
تُدرِکُ اَشیاعُ الهُدی آمالَها
ذُوا الغَیبَتَینِ لِطُولِ الحِجالِ الَّتی
اَلَّتَ بَینَ ثانی عَشرِها مآلَها

و هنوز حضرت حجة عجل الله فرجه متولد نشده بود در دمعة الساکبه از احمد بن داود قمی و محمد بن عبد الله طلحی روایت کرده که گویند ما قدری از خمس و نذر از قبیل نقد و جواهر و حلی و ثیاب از بلاد قم و نواحی آن برداشته متوجه سامرا شدیم که بخدمت حضرت ابو الحسن علیه السلام برسانیم چون بدسکره الملک رسیدیم مردی ناقه سواری با ما ملاقات کرد و در میان قافله بزرگ بسوی ما آمد و گفت ای احمد بن داود و محمد بن عبد الله طلحی نامه بشما دارم ما گفتیم از که خدا ترا رحمت کند گفت از سید شما ابو الحسن علی بن محمد و میفرماید که من امشب بسوی پروردگار خود رحلت خواهم کرد و شما در اینجا توقف کنید تا امر فرزندم ابو محمد الحسن بشما برسد فَخَشَعَت قُلُوبُنا وَ بَکَت عُیُونُنا وَ اَخفَینا ذلِکَ وَ لَم نُظهِرهُ پس دلهای ما ترسان و چشمهای ما گریان شد این امر را مخفی داشته اظهار نکردیم و در دسکره الملک فرود آمده آن اموال را در آنجا نگهداشتیم و چون صبح شد دیدیم خبر وفات آنحضرت منتشر شده گفتیم لا اله الا الله آیا آن رسولی که بما نامه آورده بود این خبر را شایع کرد و چون قدری از روز گذشت جماعتی از شیعه را با اشد قلق و اضطراب دیدیم پس ما آن نامه را اظهار نمودیم و مسعودی در اثبات الوصیه روایت کرده که حضرت ابو الحسن ناخوش شد بآن مرضیکه از دنیا رفت در سال دویست و پنجاه و چهار پس فرزند ارجمند خود حضرت ابو محمد عسکری را احضار نمود فَسَلَّمَ اِلَیهِ النُّورَ وَ الحِکمَةَ وَ مَوارِیثَ الاَنبِیاءِ وَ السِّلاحَ و نور و حکمت و مواریث انبیا و سلاح را بوی تسلیم فرمود و بروی وصیت

انچه زیاد رفت وسن شریف آنحضرت در وقت رحلت چهل سال بود الخبر وایضا گویند جماعتی با جمعی
دیگر از ایشان نقل میکردند که حضرت حسن عسکری داخل خانه شد وجمع کثیری از اولاد هاشم
از طالب وبنی عباس وجماعتی از شیعه در آنجا بودند وهنوز امامت ابو محمد علیه السلام بر ایشان ظاهر
نشده بود واین امر را نشناخته بودند مگر ثقات اصحاب که حضرت ابو الحسن در نزد آنها بر آنجناب نص
کرده بود پس ایشان میگفتند که ما در مصیبت وحیرت ماندیم که ناگاه از خانه اندرون خادمی بیرون
آمد وخادم دیگر را صدا زد وگفت یا رشاش بیا این رقعه را بخانه امیر المؤمنین ببر وبفلان شخص بده
وبگو که این رقعه حسن بن علی است پس مردم از اطراف متوجه این امر شدند بعد از صدر رواق دری
گشوده شد وغلام سیاهی بیرون آمد ثم خرج بعده ابو محمد علیه السلام حاسرا مکشوف الرأس مشقوق
الثیاب بعد از آن حضرت ابو محمد علیه السلام سر برهنه وگریبان چاک بیرون آمد واز جامه سفیدی کمر بندی
بسته بود وجمال مبارکش مثل جمال پدر بزرگوارش بود وچیزی از وی خطا نکرده بود ودر خانه آن
اولاد متوکل که بعضی از آنها از ولات عهد بودند حاضر بودند پس احدی نماند مگر آنکه برخواست وابو
محمد موفق نیز از جای خود برخواست وابو محمد علیه السلام بسوی او رفت ومعانقه کرد وفرمود مرحبا
یا بن العم ودر میان دو باب رواق نشست ومردم همه در پیش او نشستند وخانه از گفتگوی مردم چون
بازار بود وچون آنحضرت آمد ونشست همه ساکت شدند وچیزی بغیر از عطسه وحرکت مردم شنیده نمیشد
وخرجت جاریة تندب ابا الحسن در اینحال از خانه بیرون آمد وبحضرت ابو الحسن نوحه وندبه میکرد
ابو محمد فرمود کسی نیست در اینجا که این جاهله را آرام نماید از شیعیان آمدند وآن کنیز بخانه داخل
شد بعد خادمی بیرون آمده در برابر ابو محمد ایستاد وآنحضرت از جای خود حرکت کرده جنازه را بیرون آوردند
ودر شارع که در مقابل خانه موسی بن بغا بود بردند وابو محمد علیه السلام پیش از آنکه جنازه را بیرون آورند
نماز گذارده بود ودر اینحال معتمد عباسی با آنحضرت نماز کرد بعد از آن در حجره از حجرات مقدسه دفن کردند
واشتد الحر علی ابی محمد وضغطه الناس فی طریقه ومنصرفه من الشارع بعد الصلوة علیه وچون
ابو محمد از گرمی هوا وازدحام مردم در وقت مراجعت خسته شد وچون بدکان بقالی رسید دید
که آب پاشیده اند سلام داد واستیذان نمود ونشست ومردم از اطراف آنحضرت ایستادند
فبینا نحن کذلک اذا اتاه شاب حسن الوجه نظیف الکسوة علی بغلة شهباء علی سرج برذون ابیض
در این بین جوانی خوش صورت وپاکیزه لباسی که بر استر شهبا سوار وبر بالای آن زین سفیدی نهاده
بود رسید پیدا شد واستدعا نمود آنجناب را سوار کرد وحضرت بخانه تشریف آورد وخرج فی تلک

الشیعة الی الناس ما کان یخرج من ابی الحسن ع حتی لم یفقدوا منه الا التحیر
و در شب شام غریبان حضرت ابو الحسن ع انچه معمولا از خانه بیرون میامد
برای مردم امده چیزی غیر از وجود مبارک انحضرت دیکر نبود وتکلمت الشیعة
فی شق ثیابه و از شیعیان در خصوص پاره کردن انحضرت لباس خود را در مصیبت
پدر بزرکوارش حرف زدند و بعضی کفت رایتم احدا من الائمة شق ثوبه
فی مثل هذه الحال ایا دیده بودید یکی از ائمه علیهم السلام را که در مثل اینحال
کریبان خود را چاک کند فوقع الی من قال ذلک پس حضرت توقیع کرد بانکسیکه
این را کفته بود یا احمق ما یدریک ما هذا قد شق موسی علی هرون علیهما السلام
ای احمق تو چه میدانی که اینمطلب چه طور است بتحقیق موسی کریبان خود را در مصیبت
برادرش هرون چاک زد و در روضه نقل کرده که ابو عون ابرش خویش نجاح بن سلمة
بحضرت ابو محمد علیه السلام نوشت ان الناس قد استوهنوا من شق ثوبک علی ابی الحسن
علیه السلام که مردم در اینجا استهانت کرده اند از پاره کردنت لباس خود را
در مصیبت حضرت ابو الحسن حضرت نوشت یا احمق ما انت وذاک قد شق موسی
علی هرون علیهما السلام ای احمق تو چه میدانی اینمطلب را بتحقیق موسی کریبان
در مصیبت برادرش هرون چاک زد ان من الناس من یولد مؤمنا ویحیی
مؤمنا ویموت مؤمنا بدرستیکه بعضی از مردم هست که بدنیا مؤمن میاید ومؤمن زندکی
میکند ومؤمن میمیرد و بعضی هست که کافر بدنیا میاید وکافر زندکی میکند وکافر
میمیرد و بعضی هست که مؤمن بدنیا میاید ومؤمن زندکی میکند وکافر میمیرد و تو غیره
انکه کافر میشوی و عقل از تو زایل میشود پس انملعون نمرد مکر انکه اولادش
و را از مردم منع کردند بسبب انکه عقلش زایل و فاسد کردید و بر اهل امامت رد کرد
و انکار امامت برادر خود را ابراز نمود و مجلسی ره در جلاء العیون کوید که بنا بر قول ابن بابویه و
جماعت دیکر معتمد عباسی انحضرت را بزهر شهید کرد و در وقت شهادت ان امام غریب
غیر از امام حسن عسکری ع نزد انجناب نبود و در جنازه انجناب جمیع امرا و اشراف حاضر
شدند و حضرت امام حسن عسکری ع خود متوجه غسل و دفن والد بزرکوارش شده و
در حجره که محل عبادت انحضرت بود دفن کرد و در جنات الخلود کوید که وفات انحضرت یوم

الاثنین بیست و ششم جمادی الاخرة و بقولی دویم ماه رجب و بقولی سیم از ماه مذکور و بقولی پنجم از آن و بقولی سیزدهم از آن در سنه اربع و خمسین و مائتین در زمان خلافت متوکل و بقولی اصح در زمان خلافت معتز بالله در سر من رای وفات یافت و در حین فوت او قریب بدویست نفر از دوستان در تشییع جنازهٔ او حاضر بودند و گویند که مدفن آنحضرت خانه سکنی وی که در سر من رای متوکل خلیفه بجهت آنحضرت ترتیب داده بود و آنحضرت با فرزندان مدت ده سال و کسری در آنجا بسر برده مشغول عبادت و کتابت قرآن بود و آنمکان شریفی است که اکنون نماز و تلاوت در آنمکان ثواب عظیم دارد و در این باب گفته اند دار بحمد الله قد اسست علی التقی و التقی الاطهر فقل سلام الله وقف علی ذاك الجناب الممرع الاخضر من جنة الخلد ثری ارضها وماؤها من نهر الکوثر حل بها شخصان من دوحة اغصانها طیبة المکسر العسکریان هما ما هما فطول التقریظ او قصر غصنا علاء ثمرا سؤدد شمسا نهار فارسا منبر و در دمعة الساکبة از قندی نقل کرده که گوید و قیل سمه المستعین بالله و از فاضل طبرسی نقل کرده که در شرح کافی گفته که قال الصدوق قتله المتوکل بالسم و در بحار از عم بدر منصوری در ذیل خبری روایت کرده که گفتم یعنی بحضرت هادی علیه السلام ای سید من دعائی بمن تعلیم کن که مختص شوم بان از میان ادعیه فرمود این دعائیست که خود بسیار بان دعا میکنم و از خدا مسئلت کرده ام که هر که در سر قبر من ایستد آنرا بخواند رد نفرماید و آن دعا اینست یا عدتی عند العدد ویا رجائی و المعتمد و یا کهفی و السند و یا واحد یا احد یا قل هو الله احد اسألك اللهم بحق من خلقته من خلقك ولم تجعل في خلقك مثلهم احدا ان تصلی علیهم و تفعل بی کیت وکیت مراد این است که بجای کیت و کیت ذکر حوائج خود را بکند و مطالب خود را بیان نماید و در دمعة الساکبة از علی بن بلال و جماعت دیگر روایت کرده که چون روز چهارم شد از وفات حضرت ابو الحسن علیه السلام معتز عباسی امر کرد که بفرزند ابو محمد علیه السلام بروند و او را سوار کرده بمجلس او بیاورند تا تعزیت و تسلیت بدهند پس آنجناب سوار شده تشریف آورد فلما دخل علیه رحب به وقربه وعزاه یعنی داخل مجلس شد بروی مرحبا گفت و در نزد خود نشاند و وظیفهٔ پدر بزرگوارش را از حق

اختلاف اقوال در وفات حضرت امام علی نقی و مدفن آنحضرت

ذکر دعای قبر حضرت

وی مقرر کرد و هر کس انحضرت را امید یدشك نمیکرد در اینکه در صورت ...
است و شیعیان همه از اصحاب هدایت بسر انحضرت جمع کشتند مکر اصحاب فارس بن
حاتم که ایشان بامامت ابی جعفر محمد بن ابی الحسن صاحب العسکر ع قائل شدند
مؤلف کوید ایشیعیان اکر معتز عباسی در روز چهارم حضرت هادی علیه السلام
امر کرد و حضرت حسن عسکری ع را بمجلس او آوردند ابن زیاد ولد الزنا هم در روز
چهارم حضرت حسین ع امر کرد سید سجاد علیه السلام را بمجلس او وارد کردند امّا تفاوت
چه بود حضرت ابو محمد ع را با کمال احترام سوار کرده حاضر نمودند و چون داخل شد معتز
تعزیت کفت و در نزد خود نشانید امّا ابن زیاد ملعون شماتت کرد و بعلیا جناب زینب
کبری سلام الله علیها خطاب نموده کفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی فَضَحَکُمْ وَ قَتَلَکُمْ وَ اَکْذَبَ
اُحْدُوثَتَکُمْ آه تا کار را بجائی رسانید که حضرت سجاد ع بآن نابکار فرمود اِلیٰ کَمْ تَهْتِکُ
عَمَّتِی بَیْنَ مَنْ یَعْرِفُهَا وَ مَنْ لَا یَعْرِفُهَا قَطَعَ اللّٰهُ یَدَیْکَ وَ رِجْلَیْکَ تا کی بعمه ام زینب هتك
حرمت خواهی کرد خدا دستها و پاهایت را قطع کند معتز در حق حضرت ابو محمد ع وظیفه
پدر بزکوارش را مقرر نمود و محترمًا روانه کرد امّا ابن زیاد بد بنیاد امر بقتل سید سجاد ع
نمود فَتَعَلَّقَتْ بِهٖ زَیْنَبُ وَ قَالَتْ یَا بْنَ زِیَادٍ حَسْبُکَ مِنْ دِمَائِنَا وَ اعْتَنَقَتْهُ وَ قَالَتْ لَا
وَ اللّٰهِ لَا اُفَارِقُهُ فَاِنْ قَتَلْتَهُ فَاقْتُلْنِی مَعَهُ پس جناب زینب ع بحضرت زین العابدین ع در
آویخت و فرمود ای پسر زیاد بس است ترا انچه از خون ما ریختی و دست بر کردن مبارکش
انداخت و کفت بخدا سوکند که از وی جدا نمیشوم پس اکر او را بکشی مرا هم با وی بکش
وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ

چهارم رجب

در اقبال از حضرت رسول ص روایت کرده که هر که در شب چهارم ماه رجب صد رکعت
نماز بکذارد و در هر دو رکعت در رکعت اول بعد از حمد یکمرتبه قل اعوذ برب الفلق
و در رکعت دویم یکمرتبه قل اعوذ برب الناس بخواند از هر آسمانی ملکی نازل
میشود که مینویسند ثواب این نماز را تا روز قیامت و چون محشور میشود روی او
مانند ماه شب چهارده میکردد و نامهٔ عملش را بدست راست او میدهند و حسابش را
باسانی میکذرد

پنجم رجب

ایضا در اقبال از انحضرت روایتکرده که فرمود هر که در بیست وپنجم شهر ذیقعده از نکاه روزه ...
وکعتی بجا ارد بعد از حمد بیست وپنج مرتبه سوره توحید بخواند منادی او را ندا ثواب چهل پیغمبر وچهل صدیق وچهل
شهید را برای عطا میکند واز صراط مانند برق لامع که بر اسبی از نور سوار است میگذرد

اما وقعه امروز ولادت با سعادت حضرت امام علی النقی

محدث فیض در تقویم المحسنین کوید وفی خامسه علی الاشهر سنة اثنا عشر ومائتان من الهجرة
مولد الهادی علیه السلام ودر دمعة الساکبة کوید که قوندی در کتاب نظم درر السمطین کفته ولد
علیه السلام بصریا یوم الثلثا الخامس من رجب سنة اربع عشرة ومائتین وقیل ولد فی النصف من
ذی الحجة سنة اثنتی عشرة ومائتین وامه سمانة المغربیة ام ولد وکان نقش خاتمه من عصی هواه
بلغ مناه ودر جنات الخلود کوید مولد انحضرت یوم السبت وبقولی یوم الجمعة وبقولی یوم الثلثا
دویم رجب وبقولی پنجم ازان وبقولی سیزدهم از ماه مذکور وبقولی پانزدهم ماه ذیحجه وبقولی هفدهم
ازان وبقولی منتصف شهر جمادی الاخرة سنة اربع وعشر ومائتین وبقول اصح اثنا عشر ومائتین
در زمان سلطنت مامون الرشید بموضع صریا که مکانی است در مدینه منوره که متولد شد
مؤلف کوید چون محدث فیض ادعای اشهریت در اینروز کرده وان احد المحمدین ثلثه واخراست
که در علم حدیث بی نظیر بودند لهذا ولادت با سعادت انحضرت دراین روز مذکور شد

ابو الغوث اسلم بن مهوز منبجی شاعر مادح ال محمد صلی الله

علیه وعلیهم کوید ودر مدح او این انشاد کرده

إذا ما بلغت الصادقين بني الرضا
فحسبك من هاد يشير إلى هاد — مقاويل إن قالوا بهاليل إن دعوا — وفاة بميعاد كفاة بمرتاد
إذا أوعدوا أعفوا وإن وعدوا وفوا — فهم أهل فضل عند وعد وإيعاد — كرام إذا ما أنفقوا المال أنفدوا
وليس لعلم أنفقوه من انفاد — ينابيع علم الله أطواد دينه — فهل من نفاد إن علمت لأطواد
عباد لمولاهم موالي عباده — شهود عليهم يوم حشر وإشهاد — هم حجج الله اثنتا عشرة متى
عددت فثاني عشرهم خلف الهادي

از قصیده سابقه میرزا ابرهیم سعنا

ای انکه بایوان جلال وجبروتت — فرش از در رفعت همه از عرش برین است — افلاک تراچاکر وهر کس که در انست
آفاق تراخادم وهرکس که دراین است — از عزم توصاف که همین بادبچنان است — از حزم تو واقف که همین خاک چنین است
برکوه اگر امرت چون چرخ سریع است — برچرخ اگر نهیت چون کوه متین است — عدل تو اگر جوید امنیت آفاق
اهو بره را دایه همی شیر عرین است — چشم ز فلک راه تراکرد اشارت — برجانب خورشید که اینطرف معین است

درمطبخ

بلند مطبخ چو تو بود چرخ تنوره   وین قرص مه و مهر دو قرص عجین است   یکحاجب درگاهت گردون رفیع است
یکخادم بنگاهت جبرئیل امین است   ای آنکه بجز پاک خدا غیر نباشد کانت   هر کس بجهان است بمن تو رهین است

علامه مجلسی ره در جلاء العیون گوید که در مصباح الدرجات بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون حقتعالی خواهد که امامی را خلق نماید هفت برگ از بهشت از برای پدران آن امام میفرستد چون تناول نماید نطفهٔ امام منعقد میشود و چون آن نطفه مبارک در رحم مادر منتقل میگردد صدای امر در رحم میشنود و چون بزمین میآید حقتعالی عمودی از نور برای او میان آسمان و زمین بلند میکند و ملکی بر بازوی راست وی این آیه را مینویسد وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در دمعة الساکبة از محمد بن فرج و غیره روایت کرده که حضرت ابو جعفر ع مرا طلبید و فرمود قافله آمده است و در میان ایشان برده فروشی است که کنیزانی با او میباشد و آنحضرت همیانی بمن داد که شصت دینار پول در آن بود و جاریه مجلیه صورت و لباس آن را من وصف نمود که با او میباشد و مرا بخریدن آنکنیز مامور نمود من رفتم و بهمان مبلغی که آنحضرت داده بود خریدم و آنجاریه مادر حضرت ابو الحسن ع بود و سمانه نام داشت و نزد زنیکه بزرگ تربیت کرده بود از مادر متولد شده بود و آن برده فروش او را خریده لکن قبض نکرده بود که باشتباه نشر کنند تا آنکه او را فروخت و سید محمد امیر حاج در شرح شافیه از محمد بن جعفر روایت کرده که گوید عمر بن فرج بعد از وفات ابو جعفر ع در سفر حج بمدینه آمد جماعتی را از اهل مدینه که از مخالفین و معاندین اهلبیت رسالت بودند طلبید گفت اطلبوا رجلا من اهل المدينة من اهل الادب وَالْقُرْآنِ وَالْعِلْمِ لَا يُوَالِي أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مردی از اهل ادب و قرآن و علم از برای من پیدا کنید که دوست ندارد اهل بیت پیغمبر را تا اینکودک را یعنی ابو الحسن را با او بسپارم و او را بر تعلیم وی مقرر نمایم و توصیه کنم بر وی که منع نماید از او جماعت رافضه را که نزد او میآیند و تردد مینمایند و در آن ایام سن شریف آنحضرت شش سال و پنجماه بود پس مردی را از اهل ادب باو نشان دادند که مکنی بابو عبد الله و معروف بجنیدی بود و در ادب و فهم در نزد اهل مدینه مقدم بود و ناصبی و ظاهر العداوه با اهل بیت رسالت بود پس عمر بن فرج او را احضار نمود و ماهیانه از بیت المال سلطان برای او معین کرد و مقصود خود را بیان نمود و گفت سلطان بر من امر کرده که همچون تو کسی را برای اینکودک اختیار نمایم و بر تعلیم او مقرر نمایم که رافضه را از وی منع کند پس جنیدی روزها در قصر مراقب و ملازم حضرت ابو الحسن ع بود فَإِذَا كَانَ اللَّيْلُ أَغْلَقَ عَلَيْهِ الْبَابَ وَأَخَذَ الْمَفَاتِيحَ و چون شب میشد در را قفل کرده کلیدها را با خود میبرد فَمَكَثَ عَلَى ذَلِكَ مُدَّةً وَانْقَطَعَتِ الشِّيعَةُ عَنْهُ وَعَنِ الِاسْتِمَاعِ مِنْهُ وَالْقِرَاءَةِ عَلَيْهِ و مدتی بدینمنوال گذشت و شیعه از خدمت آنحضرت و استماع احادیث و قرائت پیش او محروم و ممنوع شدند راوی گوید روز جمعه بود که نزد جنیدی رفتم و گفتم حال اینکودک که تو او را تادیب و تعلیم میکنی چه طور است این سخن را اشنفت و بر من انکار کرد و گفت أَتَقُولُ هَذَا الصَّبِيُّ وَلَا تَقُولُ الشَّيْخُ آیا میگوئی کودک چرا نمیگوئی شیخ أَنْشُدُكَ بِاللهِ هَلْ تَعْرِفُ بِالْمَدِينَةِ مَنْ هُوَ أَعْرَفُ مِنِّي سوگند میدهم ترا بخدا آیا در مدینه کسی را میشناسی که در علم و ادب از من اعرف و اعلم باشد گفتم نه گفت قسم

خدا یاد کرده ... در ... که ... و شنیدم که ابو ... از ... ملائکه ... مشغول ...

شوم ... چنانچه ... کنند ... و امثال ... بخدا سوگند که ... تعلیم ... گوید از این کلام ... کذشته که کویا ...

... ملائکه ... و سلام کرد ... طول ... خال ... کمتر دع عنک هذا القول بگذار از خود کلام ما

... تعالی انهم خیر اهل الارض و افضل من برأ الله تعالی سوگند بخدا که ... افضل ... که خدا

... میخواند ... ایه از قرآن ... کویا ... میخواهم ...

طول میکویم که ... افیهم ... بقرائته لم اسمع اصح منها وصوتا طیب من مزامیر داود التی یضرب بها المثل

وهو یحفظ القرآن من اوله الی آخره ویعلم تاویله وتنزیله ... میخواند بقرائتی که هرگز اصح از آن از کسی نشنیده ام و صوتی

که پاکیزه تر از نغمه داود ... المثل است بعد از آن معلم ... گفت ... این طفل صغیر که در ... نمیکرد ... تعلم

کثیر را از کجا ... سبحان الله ... عجب ... گوید بعد از آن ... ملا ... نکرد ... از ... خود بر کشته واز

برکات ... و ... اشناخته ... از علم ... [illegible]

تعجب میکرد که ... صغر ... و نغمه الطیب قرآن میخواند ... و تعجب میکرد ... سر ... مظلوم کربلا

حضرت حسین ... قرائت ... الا لعنة الله علی القوم الظالمین ... شب ... رجب ... اقبال ... حضرت رسول

روایت کرده که هر که در شب ... رجب ... نماز بگذارد ... هر رکعت ... آیه الکرسی ... بخواند ... ندا میکند ای بنده خدا تو

ولی الله هستی حقا حقا ... که ... از مسلمین ... هشتم ... حسنه ... خدا ... افضل

از کوهها که در دنیا ... هفتم ماه رجب ایضا ... از ... روایت کرده که هر که در شب هفتم ... چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد

از حمد ... قل هو الله احد و معوذتین ... بار بخواند ... بعد از ... صلوات ... بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا

الله والله اکبر خداوند ... عرش ... و ... عطا میکند ... و ... ذکر ... باشد و استغفار

میکنند از برای او ملائکه تا اینکه فارغ ... از نماز ... زمان ... از دنیا مگر آنکه جای خود را در بهشت میبیند

و ... میکند خداوند ... قیامت ... شب هشتم رجب ایضا در اقبال از آنحضرت روایت کرده که هر که در شب هشتم ماه رجب ... رکعت نماز

بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد ... قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس ...

... خداوند ثواب شاکرین ... عطا میفرماید ... دنیا ... اجر همه صدیقین و

شهیدان ... عطا ... و ... والبهشت

... امیر ... از ... ابن العباس ... الرشید ... المامون ... گوید ...

... هشتم ... تا آخر ... کرد ... ظاهر ... اهل بیت ...

... هشتم ... المجالس ... بر ... مؤمن ... کرد و فضل ...

بن سهل برا و گفت که خلیفه را ببغداد باید رفت که دار الخلافه انجاست مامون جواب داد که مرا هوای خراسان خوشتر میآید و در مرو ساکن شده امارت عراق را ببرادر فضل حسن بن سهل ارزانی داشت و امارت شام را بطاهر ذو الیمینین تفویض نمود و چون فضل بعراق رسید در عراق حوادث متنوع بوقوع انجامید ابرهیم بن موسی الکاظم علیه السلام بطلب خلافت برخواست و این اخبار بمامون رسیده در دفع انحادثه با فضل مشورت نمود فضل جواب داد که صلاح در انست که یکی از اکابر اهل بیت را ولیعهد کردانی تا سادات عالی درجات باینمعنی رضا داده دیگر فتنه نینکیزند و فرمود اختیار بنا امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در امد مامون خال خود رجا ابن ضحاک را بمدینه که مسکن انحضرت بود فرستاد تا امام را بیاورد باقی اینمطلب در کیفیت ولایت عهد انحضرت مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و ایضا اورده اند که مامون را اکل خوردن عادت شده بود که بسبب ان امراض مهلکه بروی طاری شد و هر چند معالجات مینمودند مفید نمی افتاد چه مامون ترک اکل خوردن نمیتوانست نمود عاقبت جمعی از اقربای مامون نزد علی بن موسی الرضا امده گفتند یا ابن رسول الله دست قدرت طبیبان از معالجه بیرحمت کوتاه گشته اکنون وقت انست که در باب وی عنایتی فرمائی که هلاک خواهد شد امام علیه السلام بر سر بالین مامون رفته فرمود ای مامون تو پادشاه عاقل و دانا و سالک مدبر و صاحب رائی و ملوک را عزم تمام در شی باشد که بر هر چه عزم جزم کنند چرخ گردون بر تبدیل ان قادر نباشد بنخوردن کل عزم جزم کن و همت بران کمار که دیگر کرد ان نکردی مامون از سخن امام متاثر شده بر ترک ان عزم جزم کرد و از ان بلیه خلاصی یافت و گفته اند چون مامون ببغداد رسید فضل بن ربیع و ابرهیم بن مهدی در زوایای اختفا خزیدند اهل بغداد بمردم است قبال استعجال نمودند مامون ببغداد امده منادی در داد که هر که ابرهیم را نزد من ارد صد هزار مثقال طلا باو دهم و هر که فضل را در دست هزار مثقال نقره بدو انعام کنم و شاهک بن سندک را مقرر کرد تا ایشانرا پیدا کنند بعد از مدتی فضل بن ربیع را که در خانه سوداگری پنهان شده بود گرفته نزد مامون بردند و فضل تضرع بسیار نمود و در باب فضیلت عفو و اغماض داستانها پرداخت مامون گفت از سر خون تو درگذشتم اما بیان نما که در ایام اختفا را چه صورتها روی داده فضل گفت نوبتی از ان نهانخانه که بودم بیرون امده بجهت پیدا کردن غذا و تیر دیگر روی براه اوردم و هیئت خود را مشابه سائلان ساختم جوالی بر دوش گرفتم تا کسی در بادی نظر مرا نشناسد بی انکه مقصدی داشته باشم در محلات میگشتم تا شاید لقمه پیدا کنم و بخانه او روم در این اثنا سواری و پیاده بمن رسید پیاده مرا شناخت سوار را خبر کرده سواری بجهت گرفتن من اسب برانگیخت من جوالیکه در پشت داشتم حرکت داده اسب رمیده و او را بر زمین زد و من بسرعت هر چه تمامتر اعاده دویدن کردم ناگاه بر در خانه رسیده بیوه زنی بر در انخانه نشسته دیده گفتم ای مادر میتوانی که مرا الحظه در منزل خود جای دهی اشاره بیالاخانه کرده گفت باینجا در ای و من بیالاخانه در امدم و هنوز ننشسته بودم که سوار بر در انخانه رسیده از پیرزن پرسید که شخصی باین هیئت از پیش گذشت زن گفت من کسی ندیدم که سوار دست بمعنی شده گفت ای مادر امروز فضل بن ربیع را که خلیفه بجهت ادراک او صد هزار مثقال نقره وعده

بیان فضل عفو ابراهیم بن مهدی از مأمون

فرموده در این کوچها یافتم و اسب مرا بر زمین زد و از پیش من بگریخت فضل گوید در این اثنا چندان هول و ترس بر من
غلبه کرد که بی اختیار سر فرو کردم سؤال شنید گفت که در این بالاخانه کیست گفت برادر زاده منست که قبل از این بمدتی
بسفر دریا رفته بود و در حین برگشتن قطاع الطریق او را غارت کرده اند اکنون آمده در اینجا مقیم است سؤال گفت او را
نزد من آر تا او را ببینم پیره زن گفت او را دزدان عریان کرده اند شرم میدارد که برهنه در برابر مردم بیاید سؤال
جامه خود را بیرون کرده گفت این را بپوشد پیره زن گفت بیچاره مادر سه روز است و چیزی نخورده من بجهت آن در اینجا
نشسته‌ام تا شخصی پیدا کنم که برای او قدری طعام بخرد اگر بتوانی این انگشتر مرا بستان و در رهن گذاشته قدری طعام
بیاور تا نزدیک او برم سؤال انگشتر پیره زن گرفته بطلب طعام رفت پیره زن نزد من آمد گفت ایها الشیخ آنکه مردم در جستجو
تو نیستی گفتم آری منم گفت برخیز و خود را برهان که من برخواسته بتعجیل متوجه طرف بکر شدم و ساعتی در کوچها تردد کردم
و خانه او را پیدا نکردم بدر خانه عالی رسیدم با خود گفتم نباید که کسی مرا بشناسد همان بهتر که ساعتی در این دهلیز بنشینم
تا کوچها خلوت شود و ماندگی من زایل گردد بعد از آن بیرون آیم و خانه او را پیدا کنم پس در آنجا نشستم بعد از لحظه صدای اسبی
آشنا بگوش من رسید نگاه کردم شاهک بن سندی را دیدم که خلیفه او را جهت پیدا کردن من معین کرده بود و آنجا خود منزل
شاهک بوده با خود گفتم از آنچه ترسیدم رسیدم * صید چون اجل آید سوی صیاد رود * و چون شاهک به دهلیز خانه
در آمد من پشت بر دیوار نهاده راست ایستاده بودم نظرش بر من افتاده گفت * یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم *
ابوالفضل چون اینجا آمدی گفتم پیاده آمده‌ام گفت مرحبا بک قدمت قدوما خیر مقدم و مرا بمنزل برده سه
روز نگاه داشت و انواع الطاف نموده روز چهارم گفت رخصت است بهر جا که خواهی روان شو من از منزل شاهک
بیرون آمده بوثاق سوداگری رفتم که در ایام اعتبار از من نفعها دیده بود و مرا دیده اظهار استبشار نموده مرا
در منزلی نشانده خود بیرون آمده نزد شاهک رفت و او را اخبار نموده شاهک آمده مرا نزد خلیفه آورده مأمون
فرمود تا هزار درم بآن پیره زن انعام کردند و شاهک را بجهة مروتیکه کرده بود باداء احسان مخصوص ساخته مرتبه
او را زیاده کرد و حکم کرد تا آن تاجر را هشتاد تازیانه زده از بغداد اخراج کردند بعد از چندگاه ابرهیم بن
مهدی را گرفته نزد مأمون بردند فضل مشبعی در فضیلت صله رحم و ترک انتقام بر زبان آورده مضمون
این قطعه را بیان نمود   گناه خورد بر بزرگ عفو خورد برند   بخورد مایه کنه نزد عفو تو نابود *
نزد عفو تو آدم از آن گناه بزرگ   که تا بزرگی عفوت بخلق بنمایم   مأمون از جریمه عم در گذشته فرمود تا او را
در همان لباس در خانه نشاندند و اکابر و معارف بلاد از اراذل و اصاغر و برادر او را بخانه با آن لباس مشاهده نمودند
و بعد از آن او را ندیم مجلس گردانید گویند که مأمون در سال دویست و هجده پسر خود عباس بن مأمون را که ولیعهد
خلیفه بود خلع کرده برادر خود ابرهیم بن معتصم را ولایت عهد داد و سبب عزل عباس بن مأمون آن بود که روزی مأمون

شنید که عباس خادم خود را میگفت که بفلان موضع درو بکدرم بره فروش بده و یکدانک بره بستان و بیخدانک دیگر
از او بگیر مامون گفت کسیکه حساب یکدانک و یکدرم داند قابل سلطنت نیست و زمام مهام مسلمانان را بدست چنین کسی نمیدهم
و القول او را خلع نمود او برده اند که روزی هرون الرشید با جماعتی صد هزار انعام فرمود یحیی بن خالد برمکی بگوشه
چشم اشاره نمود که خطا کردی و چون مجلس خلوت شد هرون از یحیی پرسید چه خطا کردم یحیی گفت باید که خلفا اکثر از
هزار حساب ندانند بایستی گفتی تا هزار درم بتو دهند تا شامل صد هزار باشد و عدد ناقص بر زبان جاری نشود و بالجمله
مامون در سال مذکور عزم روم نمود چون بآن مرز و بوم رسید بر لب آب رودی که الآن آنرا بلندون گویند فرود
آمد و لشکرها باطراف فرستاد و روزی بر لب آب رود نشسته بود و پاها در آب نهاده گفت هرگز آبی باین سردی و لطافت ندیده ام
طعامی خواهم که اشتهای آب او در چه چیز بخوریم معتصم گفت آنچه رای خلیفه اقتضا کند مامون گفت خرمای آزاد نیکو است
و اکنون در بغداد آن خرما رسیده باشد در این اثنا صدای جرس برآمد مامون گفت بنگرید که چه آورده اند چون
تفحص کردند خرمای آزاد بود مامون از آن حسن اتفاق مسرور شده و از آن خرما بسیار خورده در همان شب تب
کرد و بعد از هجده روز در سنه ۲۱۹ وفات یافت مدت عمرش چهل و هشت سال بود و زمان حکومت او بیست سال و پنجاه بود

(نهم رجب) در اقبال الاعمال از حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که هر که در شب
نهم رجب دو رکعت نماز بکند و در هر رکعت بعد از حمد پنج مرتبه سوره الهیکم التکاثر بخواند از جای خود برنخیزد مگر آنکه خدا
بیامرزد او را و عطا میفرماید بوی ثواب صد حج و صد عمره و نازل شود بروی هزار هزار رحمت و در او از آتش جهنم ایمن
و اگر تا هشتاد روز بمیرد شهید مرده است ایام وقعه این روز کشته شد سیف الدوله صدقه ابن منصور اسدی سنه ۵۰۱
در مجالس المؤمنین در مجلس هشتم که ملوک نامدار و سلاطین کامکار از فرقه ناجیه اولی الابصار را ذکر میکند گوید که طایفه بنی
اسد که ایشان را مزیدیه نیز خوانند از قدیم الایام شیعه امیر المؤمنین علیه السلام بوده اند و با آنکه الحال ایشان را شوکتی نمانده در میان
اعراب عراق عرب و خوزستان متفرق اند و هر گروهی از ایشان بجمعی از اعراب که مالکی مذهب اند پناه برده اند و باز در
عقیده تشیع راسخند و بر اظهار تولا و تبرا تقیه میکنند و التفات آل بویه بحال ایشان نیز موید این مقالست و بعد از
نقل حکومت و امارت چند نفری از ایشان در قبیله بنی اسد گوید که سیف الدوله صدقه بن منصور بحکومت نشسته
منزل و ماوای که خائفین بود شهر حله را که از وقت بنا تا الحال دار المؤمنین و موطن افاضل و مجتهدین شیعه است
در محرم سنه خمس و تسعین و اربعمائه بنا ساخت و لهذا بحله سیفیه اشتهار یافت و او در ملک عرب میگفتند بغایت فاضل
و عفیف و صاحب باس و هیبت و سطوت بوده در تاریخ مصر مسطور است که سیف الدوله کریم و عفیف بود و خانه
او در بغداد مامن خائفان بود و در مدت عمر غیر زن خود نکرد و سریه نگرفت و سیرت او مشکور و فضایل او محمود است
اگر سالها نماند باشد از مثه حله و بلد خود که از کبار رافضه بود در تاریخ یافعی مذکور است که سیف الدوله مذکور

شجیع بود و بمحاسن اخلاق و علو همت و جود و حلم آراسته بعد از پدر بیست و دو سال امارت کرد و صاحب بأس و هیبت بود
صاحب تاریخ جهان‌آرا آورده که سرخاب بن کیخسرو دیلمی صاحب آوه در خدمت سلطان محمد ملکشاه گناهی کرده بنابر مشارکت
در تشیع پناه بدو آورده هرچند سلطان او را طلب داشت وی نداد و مهم بقتال رسید و صدقه با پنج هزار سوار و پیاده برابر
آمد و در نهم رجب سنه احدی و خمسمائة در آن معرکه کشته گردید از جمله اشعار او این چند بیت لطیف است

هَبني كما زعم الواشون لا زعموا — أذنبتُ شيئاً مذ لنبي قدمُ — وهبك ضاقاً عليك العفو عن جرمٍ
لم اجنه ايضيق العفو والكرم — ما انصفتني في حكم الهوى اذن — تصغي لواشٍ وفي عذري بها صمم

و در مجلس اول از آن کتاب که در ذکر بعضی از اماکن لطیفه و مواطن شریفه است گوید که حله شهری بزرگ است میان کوفه و بغداد
که در اصل آن موضع را جامعین میگفتند و اول کسیکه آنجا عمارت کرد و نزول نمود امیر سیف الدوله صدقة بن منصور بن علی بن مزید
اسدی بود و منازل آباء او پیش از آن در حوالی نیل فرات بود و چون در ایامی که ملوک سلجوقی بمدافعه یکدیگر اشتغال داشتند
او را مال و سپاه و ترقیات تمام رسید در محرم سنه خمس و تسعین و اربعمائة آمده آنجا را که بیشه پر از سباع بود منصب خیام ۲ جامعین
اقبال فرمود و باندک روزی عمارت آن نموده از نفایس بلاد عراق شد و شعرا در مدح حله اشعار بسیار است و تشیع اهل
حله حاجت باقامه دلیل ندارد و بسیاری از مفاخرین فضلا و مجتهدین امامیه از آنجا بوده‌اند مؤلف گوید بعضی از این
قبیله بنی اسد در روز عاشورا در رکاب حضرت حسین بدرجه شهادت فایز شدند اول حبیب بن مظاهر اسدی بود که پیش از روز
عاشورا از آنحضرت استیذان نموده در دل شب بقبیله بنی اسد آمد از ایشان استنصار نمود نفری اجابت نمودند لیکن بعمر سعد
ملعون خبر داده شد ازرق خبیث را با چهارصد سوار روانه کرد و سر راه ایشان را گرفته قتالی اتفاق افتاد و بنی اسد
تاب مقاومت نیاورده منهزم شدند و در همان شب از ترس ابن سعد از آنجا کوچ کردند و دوم مسلم بن عوسجه اسدی بود
و سیم انس بن کاهل اسدی بود که حضرت حجة عجل الله فرجه در زیارت ناحیه مقدسه با ایشان سلام میرساند و همان قبیله
بنی اسد بودند که ابدان شریفه شهدای کربلا را سوای بدن مطهر حضرت سید الشهدا و حضرت ابو الفضل العباس با رشاد حضرت
سجاد دفن نمودند بنحویکه در دمعة الساکبة منقولست اما

(دهم رجب)

در کتاب اقبال از حضرت
سید کائنات صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هرکس در شب دهم رجب بعد از نماز مغرب ده رکعت نماز بکند بالحمد و سه مرتبه
قل هو الله احد خداوند بلند میفرماید بملک قصری از برای او در بهشت که سر عمودهای آن از یاقوت سرخ عرض کردند چه طور است
آن عمود فرمود مثل ما بین مشرق و مغرب و در آن عمود هفتصد غرفه است که وسیعتر است از دنیا و همه آن غرفه‌ها از زر و سیم
و یاقوت و زبرجد است و در آن قصر خانه‌ها میباشد بعدد ستاره‌های آسمان و در آن خانه‌ها چیزی می‌باشد که بشر یاد
نتواند بوصف کردن آن و مجلسی ره در زاد المعاد میفرماید که بعضی از روایات در خصوص روز دهم واقع شده

اما وقعه ابن وزیر بروایت مصباح کفعمی و اقبال الاعمال و تقویم المحسنین و زاد المعاد و اختیارات روز

ذو ید مطهر هو ذا عضو من نمود الی ... الا لعنة الله على القوم الظالمين

شهادت و ولادت با سعادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام در این روز باتفاق اغلب است در [illegible] الخلود گوید [illegible] در شب جمعه و بقولی یوم جمعه دهم شهر رجب بقولی پانزدهم یا هجدهم شهر رمضان و بقولی دوازدهم از [illegible] و [illegible] اصح آنست سنه خمس و تسعین و مائة [illegible] در ایام پادشاهی مامون و مجلسی ره در بحار از مصباح از ابن عیاش نقل میکند که از ناحیه مقدسه بشیخ کبیر ابو القاسم [illegible] این دعا بیرون آمد اللهم انی اسألك بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی و ابنه علی بن محمد المنتجب اگر [illegible] ابن عیاش گفته که روز دهم رجب ولادت با کرامت ابی جعفر ثانی علیه السلام است بعد گوید که کفعمی در حواشی البلد الامین بعد از ذکر کلام شیخ کفعمی گفته بعضی از اصحاب ما گویا باین روایت مطلع نشده داینمقا سؤال و جوابی ایراد کرده اند باین عنوان قلت ان الجواد و الهادی علیهما السلام لم یولدا فی شهر رجب فکیف یقول الامام الحجة بالمولودین فی رجب قلت انه اراد التوسل بهما فی هذا الشهر لا کونهما ولدا فیه یعنی اگر گویی که حضرت جواد و هادی در شهر رجب متولد نشده اند پس حضرت حجت چگونه میفرماید بالمولودین فی رجب جواب گوییم که آنحضرت اراده کرده است توسل باین دو بزرگوار را در اینماه نه اینکه ایشان در اینماه متولد شده اند و من میگویم آنچه ذکر کرده اند صحیح نیست بدو وجه اما اولا زیرا که قول ایشان مستلزم بطلان روایت ابن عیاش است و حال آنکه شیخ او را ذکر کرده است اما ثانیا زیرا که اگر ولادت آن دو بزرگوار در رجب نباشد تخصیص توسل بایشان در اینماه ترجیح بلا مرجح است و اما ثالثا زیرا که اگر مطلب همین طور بود بایستی که حضرت حجت امامین میفرمود نه مولودین سید صالح قزوینی گوید

ومن یرتاب یسند عن الجواد و هذه

بکل انف من عاد بك مرغم

وادعن لما اجتاز فی النهج قبل ان

وظنوا انما اتی به الرجس یهجم

وانت اجبت السائلین مسائلا

لسائلهن الا وانت المعظم

وما قراه المامون انبذت له

وما الامر الا عکس ما هو یزعم

هو ابن ثلاث کل الناس هادیا

ففی کل [illegible] امامة یحتم

که کلاه [illegible] را و دست باتاج و کمر است

انکه از عدل [illegible] و برده اند هامون

سخنش چون بزبان هرچه سراید شکر است

له غیلة بین البرایا معظم

اسر امتحانا صید باز بکفه

تشاهده فانضاع وهو مسلم

فاخجلت یحیی فی الجواب مبینا

ثلثین الفا عالم لا یعلم

وکم ابرموا امرا فکادوا و کیدهم

معاجزك اللاتی لها الناس سلموا

ونص الرضا ان الجواد خلیفتی

کما کان فی المهد المسیح یکلم

میرزا محمد ابراهیم ساغر گوید

انکه همواره ملک را بفلك اوج فخر

باسر شاخ همی طعنه بر از شیر نر است

خصم از پای خود اید بکمند ت اری

وکم لك یا ابن المصطفى بان معجز

فاخبرته عما یسر و یکتم

وارشی العدی یحیی بن اکثم سفیهة

عن الصید یرد به امرء وهو محرم

وغاظ بنی العباس تعظیم رحبهم

بتفضیلك ما کادوك فیه و ابرموا

ویزعم ملتصاهر تزودت زینة

علیکم بامر الله یقضی و یحکم

سلوه یجیبکم وانظروا انتم کیفیة

دم مهلا الا رنهم پور امام هشتم

خاك در گاهش ابی رخ و کحل بصر است

قلمش چون ببنان هرچه نگارد لو لو

وه چه خوش گفت کسی کافت بر آن [illegible]

ابر را با کف راد تو چه نسبت که همی
کو سرودند همه نالهٔ مرغ سحرات
شد پر از در گلشن پر از گل و شمشاد
محمد بن علی آنکه از نبی و ولی
زد بدهٔ حور چکاند بنوا خانه سواد
صبا ز گلشن خلقت اگر وزد بقبور
زدان بهشت که ناده دهاد جان شاد
سموم قهر تو نگذارد ار بباغ رسد
ملائکه اگر از در رقم کند امداد

رشک این ... و ز بوش آن از عطر است

در بیان مکارم اخلاق

شهنشهی که نه یکشت ممکنی موجود
ز زهد و جود لقب یافت او تقی جواد
زهی ز جود تو زینت بعالم امکان
شمیم خلد بیا بدان نسیم اجداد
که بوی خوی تو بر مرده جان دهد در خاک
بجز ز ماه که آن شهر مبرود بر باد
ز صد یکی نتواند نوشت وصف ترا

... ... اکبر
... ...
بجود او نشنید چو نکر ...
برات بخشش اگر بر بهشت بنو
خمی جلوس تو زیور سبنه اشیا
شمیم خلق تو بر از نسیم گلشن خلد
مفارقت نکند گر نفوس از اجسا
اگر بجای مداد و ظلمت شود دا
زهد مکارم اخلاق ...

اما کیفیت ولادت آنحضرت ابن شهر آشوب در مناقب از حکیمه خاتون صبیه محترمه امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده که چون وضع حمل خیزران والده ماجده حضرت ابیجعفر علیه السلام در رسید برادرم امام رضا علیه السلام فرمود ای حکیمه امشب فرزند مبارک خیزران متولد میشود باید که در وقت ولادت او حاضر شوی من در خدمت آنحضرت ماندم چون شب در آمد مرا با خیزران و قابله در حجره در آورد و چراغی نزد ما افروخت و در را بر روی ما بست چون او را درد زائیدن گرفت و بر بالای طشت نشاندیم چراغ ما خاموش گشت چون چراغ خاموش شد ما مغموم شدیم ناگاه دیدیم که آن خورشید فلک امامت از افق رحم طالع گردید و در میان طشت نزول نمود با آنحضرت پرده نازکی احاطه کرده بود مانند جامه و نوری از آنحضرت ساطع بود که تمام آن حجره را منور نمود تقسیمیکه ما آنحضرت را دیدیم و من آن نور مبین را برگرفتم و در دامن خود گذاشتم و آن پرده را از روی او دور کردم ناگاه حضرت رضا علیه السلام تشریف آورده و در را گشود و ما از امر آن مولود بزرگوار فارغ شده بودیم پس آن گوشوارهٔ عرش امامت را از ما گرفت و در گهوارهٔ عزت و کرامت گذاشت و بمهد شرف و عزت آن سپرد و فرمود ای حکیمه از این گهواره جدا مشو فلما کان فی الیوم الثالث رفع بصره الی السماء ثم نظر یمینه و یساره ثم قال چون روز سیم ولادت آنحضرت شد دیده حقیقت بین خود را بسوی آسمان گشود و بجانب راست و چپ خود نظر کرد و بزبان فصیح گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله چون این حالت غریب را از آنجناب مشاهده کردم ترسان و هراسان بخدمت حضرت شتافتم و گفتم عجبی شنیدم از فرزند دلبند شنیدم آنچه شنیده بودم عرض کردم فرمود یا حکیمه ما ترون من عجائبه اکثر آنچه بعد از این از عجایب احوال او مشاهده خواهی کرد بیشتر است و در دوازدهم بحار از کلیم بن عمران روایت کرده است که بخدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کردم دعائی کن تا حقتعالی فرزندی بتو کرامت فرماید فرمود خدا از ما را یک پسر کرامت خواهد

ولادت حضرت امام محمد تقی

دهم رجب

که او وارث امامت من میباشد و چون حضرت جواد علیه السلام متولد شد آنحضرت باصحاب خود فرمودند وُلِدَ لی شَبیهُ
موسی بن عمران فالق البحار و شبیه عیسی بن مریم قُدِّسَتْ اُمٌّ وَلَدَتْهُ قد خُلِقَتْ طاهِرَةً مُطَهَّرَةً بحق خداوند من
فرزندی عطا فرمود که شبیه است بموسی بن عمران که دریاها را میشکافت و بعیسی بن مریم است که حقتعالی مقدس کردانیده بود
مادر او را و او پاک و پاکیزه آفریده شده بود بعد از آن حضرت فرمود این فرزند من بظلم کشته خواهد شد و اهل آسمانها
بر او خواهند کریست و حقتعالی بر دشمن و ظالم او غضب خواهد کرد و بعد از کشتن او زندگی نماید مگر قلیلی و
زود بعذاب الیم و عقاب شدید خداوند کرفتار خواهد بود و در شب ولادت آنحضرت تا صبح با آنحضرت مناغات میفرمود
و در جنات الخلود گوید که مادر آنحضرت ام ولدی بود مسماة بخیزران و بقولی ریحانه و بقولی دره و بقولی
سبیکه نوبیه بهر تقدیر از اهل نوبه حوالی حبشه بود از خویشان ماریه قبطیه که نجاشی جهة رسول خدا فرستاده
بود و مرویست که امام موسی کاظم علیه السلام بوساطت یزید بن سلیط بوی سلام رسانیده بود و در ضمن اخبار
نبوی مدایح او در خصوص امام محمد تقی وارد شده چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بِاَبی اِبنُ خِیَرَةِ الاِماءِ
النُّوبِیَّةِ الطَّیِّبَةِ الفَمِ وَ المُنجِبَةِ الرَّحِمِ یعنی میاید بعد از من فرزند برکزیده کنیزان نوبیه که پاکیزه دهان و نجیب رحم
است و ایضا گوید با وجود صغر سن در کمال تمکین و آرام دل و خضوع بود در همه احوال و هرگز خنده و
قهقهه از وی شنیده نشد ملازم و خدمه خود را دشنام نداده و با هیچ کس بازی نکرده و مشغول بازیچه نکردید
و ایضا گوید از جمله نصایح آنحضرت که فرموده اینها است مَن وَثِقَ بِاللهِ اَراهُ السُّرُورَ وَ مَن تَوَکَّلَ عَلَیهِ کَفاهُ
الاُمُورَ وَ التَّوَکُّلُ عَلَی اللهِ حِصنٌ لا یَتَحَصَّنُ فیهِ اِلّا مُؤمِنٌ اَمینٌ وَ التَّوَکُّلُ عَلَی اللهِ نَجاةٌ مِن کُلِّ سُوءٍ وَ حِرزٌ مِن کُلِّ
عَدُوٍّ وَ الدّینُ عِزٌّ وَ العِلمُ کَنزٌ وَ الصَّمتُ نُورٌ وَ غایَةُ الزُّهدِ الوَرَعُ وَ لا هَدمَ لِلدّینِ مِثلُ البِدَعِ وَ لا اَفسَدَ لِلرِّجالِ
مِثلُ الطَّمَعِ دیگر فرمود که همیشه عقل و حماقت در آدمی در منازعه است تا هیجده سالگی پس در آن حال غالب میشود در
او هر یک از آنها که بیشتر باشد و فرمود که صبر کردن در مصیبت مصیبتی است بر شماتت کننده و فرمود توبه را چهار
رکن است اول پشیمانی در دل دوم استغفار بزبان سیم عمل بجوارح چهارم عزم جزم بر آنکه عود نکند و فرمود
هر کس با کسی غیر رضای خدا برادری کند دوستی او آخر بدل بدشمنی گردد و در بحار از ابرهیم ابی محمود روایت
کرده که گوید بالای سر حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام ایستاده بودم در طوس که بعضی از حاضران مجلس
عرض کردند که اگر حادثه رخ دهد یعنی اینعالم را وداع بکنید ما بسوی که رجوع نمائیم فرمود بفرزندم محمد گویا سائل
سن حضرت ابیجعفر علیه السلام را کم شمرد حضرت او فرمود بدرستیکه خداوند عالم عیسی بن مریم را پیغمبری برداشت
باقامت شریعت مخصوص خود در سنی که کمتر از سن ابیجعفر بود که بر پا داشته است ورا باین شریعت و از محمد
بن حسن بن عمار روایت کرده که گوید نزد علی بن جعفر بن محمد نشسته بودم در مدینه و دو سال در خدمت او بودم

و آنچه از احادیث از برادر بزرگوارش حضرت ابو الحسن شنیده بود از وی مینوشتم و روزی در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود که حضرت ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام وارد شد پس علی بن جعفر بی کفش و ردا برخواست بسوی آنحضرت دوید و دست آنجناب را بوسید و تعظیم کرد حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود یا عم اجلس رحمك الله ای عم بنشین خدا ترا رحمت کند عرض کرد یا سیدی کیف اجلس و انت قائم ای مولای من چگونه بنشینم و حال آنکه شما ایستاده اید و چون علی بن جعفر بمجلس خود برگشت اصحاب وی او را ملامت کردند و گفتند تو عموی پدر او هستی و از برای طفلی اینقدر تعظیم و تکریم میکنی فقال اسكتوا اذا كان الله عز و جل لم يؤهل هذه الشيبة و قبض على لحيته و اهل هذا الفتى و وضعه حيث وضعه انكر فضله نعوذ بالله مما تقولون بل انا له عبد گفت ساکت شوید هرگاه خداوند این ریش را و دست بر ریش خود گذاشت قابل این مرتبه ببیند و این جوان را سزاوار و اهل اینمنصب بنماید و این مرتبه را باو عطا فرماید من انکار فضیلت و مرتبه او را نمایم پناه میبریم بخدا از آنچه شما میگوئید بلکه من بنده او هستم

یازدهم رجب

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر که در شب یازدهم رجب دوازده رکعت نماز بجای آورد و در هر رکعت بعد از حمد دوازده مرتبه آیة الکرسی بخواند خداوند عطا میفرماید بوی ثواب تلاوت توریة و انجیل و زبور و قرآن و هر کتابیکه بانبیای خود نازل کرده و منادی از جانب عرش ندا میکند که عمل خود را از سر گیر که حق تعالی ترا آمرزید **اما وقعهٔ یازدهم** در منتظم ناصری گوید در شب ۱۹ خلع کردن حسین بن علی بن عیسی بن ماهان امین را از خلافت در شب یازدهم رجب و گرفتن بیعت برای مامون و بعد از چند روز باز مردم امین را بخلافت برداشتند و حسین مزبور در این مقدمه کشته شد)

(دوازدهم رجب)

در اقبال منقولست که هر که در شب دوازدهم رجب دو رکعت نماز بکند و بعد از حمد ده مرتبه آیه آمن الرسول تا آخر بخواند خداوند عطا فرماید بوی ثواب کسیکه امر بمعروف و نهی از منکر بجا آورده باشد و کرامت فرماید ثواب هفتاد بنده آزاد کردن از اولاد اسمعیل و عطا میفرماید بوی هفتاد حج را **اما وقعهٔ امروز** ورود حضرت امیر علیه السلام بکوفه بعد از وقعهٔ جمل **حکیم سنائی گوید**

آنکه در شرع تاج دین او بود	وانکه تاراج کفر و کین او بود	هر عدو را که در فکنده ز پای
نام بردستش و زننده خدای	هرگز از خشم هیچ سر نبرید	جز بفرمان حسام بر نکشید
آمد از سدره جبرئیل امین	لافتی کرده مرد را تلقین *	ذو الفقاری که از بهشت خدای
بفرستاده بود کفر زدای	بدو تیغ او بد ذو الفقار زبان	کرده یکسر همه چو شیر جهان

زاد بود تیغ کشیده در عالم
جان پیغمبر از جمالش شاد
خوانده در دین و ملک مختارش
رازدار پیمبرش حیدر
مرتضا تکیه کرد بر دانش
هر دو یک روح کالبدشان دو
هر دو یک دُر ز یک صدف بودند
سوره هل اتی و انا تشریف
چرخ را رهنمای حلم او بود
تخت حلمش نهاده بر در دین
باز با خصم خویش در صفین

شرع را کرد همچو تیر و قلم
نایب مصطفی بروز غدیر
هم در علم و هم علم دارش
کدخدای زمانه چاکر او
همره جان مصطفی جانش
دو رونده چو اختر گردون
هر دو پیرایهٔ شرف بودند
باز اندر دل علی هر سو
دهر را کدخدای علم او بود
علم را کار بست روز جمل
با عدو کار بست رای رزین

هم نبی را وصی و هم داماد
کرده در شرع خود مر او راهبر
رازدار خدای پیغمبر
خواجهٔ روزگار قنبر او
هر دو یک قبله و خودشان دو
دو برادر چو موسی و هرون
از پی سائلی بیکدو رغیف
عرش و کرسی چو نیم دانک و نتو
تاج علمش گذشته از پروین
عفو کرد از عدو خلاف و جدل

محرر ناسخ التواریخ گوید

چون علی مرتضی علیه السلام از کار بصره بپرداخت عبدالله بن عباس را بحکومت آن بلده باز داشت و آهنگ راه کرد از میان جماعت عمار یاسر بر پای شد و گفت یا امیرالمؤمنین اینک مردمان در عزیمت امیرالمؤمنین هر یک گمانی دارند و دیگرگون سخن کنند بعضی چنان دانند که بجانب شام کوچ همی دهیم و اند دیگر گویند بکوفه میرویم اکنون ما را خبر ده که تا بکدام سوی عزیمت درست کنیم تا آنجا که گوید اشتر نخعی بر پای خواست و گفت از آن پیش که امیرالمؤمنین بسیج راه کند سخنهای گفتنی را نشاید نگفتن و اندیشهای صواب را نباید نهفتن من چنان دانم که با این لشکر ساخته بجانب شام تاختن کنیم و لشکر معویه را در هم شکنیم و آن مملکت را از آن منقلبان صافی سازیم تا امیرالمؤمنین چه فرماید علی علیه السلام فرمود این وقت بکوفه خواهیم رفت و کار بمقتضای وقت خواهیم کرد پس اهل لشکر کوفه را تصمیم عزم دادند تا آنجا که گوید و لشکریان در ملازمت رکابش کوچ بر کوچ طی مسافت کرده تا در کوفه براندند و روز دوشنبه دوازدهم رجب الاصم در سال سی و ششم هجری وارد آن بلده شدند مردم کوفه صغیر و کبیر ساخته پذیره شدند و استقبال را استعجال کردند و قدوم مبارکش را عظیم مبارک شمردند و قرظة بن کعب عرض کرد الحمد لله الذی اعزّ ولیّک و اذلّ عدوّک و نصرک علی القوم الباغین الطاغین الظالمین عبدالله ابن وهب الراسبی گفت سوگند بخدا که آنجماعت که با تو مقاتلت کردند از اهل بغی و ظلم بودند و کافر و مشرک بودند علی علیه السلام فرمود بباطل سخن مکن این قوم نه چنانند که تو گوئی اگر کافر و مشرک بودند اموال ایشان بغنیمت می بایست برگرفت و زنان ایشانرا نکاح توانست کرد این وقت اشراف و اعاظم شهر بعرض رسانیدند که امیرالمؤمنین در قصر دار

دوازدهم رجب

الاماره فرود خواهد شد فرمود در رحبه جامه خوام کرد پس در رحبه نزول فرمود وازانجا بمسجد امد دو رکعت
نماز بگذاشت و اتکاء بر منبر صعود نموده خطبه خواند و موعظه و تحذیر نمود که در ناسخ نوشته تا انجا که انحضرت از
منبر امد و در سرای جعدة بن هبیرة بن ابی وهب فرود شد و این جعده پسر ام هانی خواهر علی علیه السلم بود و مردمان
در سرای جعده بر امیر المؤمنین گرد امدند علی علیه السلم یکنفر از اصحاب خود را پرسش حال فرمود مردی گفت
استاثر الله به خدا اورا برگزید و از بهر خود اختیار کرد فقال ان الله لا یستاثر باحد من خلقه انما اراد الله
بالموت اعزاز نفسه و اذلال خلقه فرمود خداوند کسیرا از بهر خود اختیار نکند بلکه از القاء مرگ اراده فرمود
اعزاز نفس خویش و اذلال خلق را و این ایه مبارکه را قرائت فرمود وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم بالجمله
علی علیه السلم از روز دوشنبه که وارد کوفه شد تا روز جمعه در سرای جعده اقامت داشت و هر کس برا و میامد
سلام میداد اگر از انمردم بود که ملازمت رکاب و بحضرت و از جهاد تقاعد ورزیده بود او را بدست ملامت و سرزنش
زحمتی میفرمود محمد بن مخنف بن سلیم گوید با تفاق پدرم مخنف در سرای جعده حاضر بودم و هنوز جوان مراهق
بودم حضرت جماعتیرا مخاطب داشته میفرمود مابطابکم عنی و انتم اشراف قومکم والله لئن کان من ضعف النیة
وتقصیر البصیرة انکم لبور والله لئن کان من شک من فضلی ومظاهرة علی انکم لعدو فرمود چه چیز
شما را از نصرت من کرانی و تاخیر داد و حال انکه شما بزرگان قبیله خود بودید اگر این واماندگی و کرانی از
ضعیفی نیت و نقصان بصیرت بوده هالکید و اگر در فضل من در شبهه بودید از نصرت من در شک شدید در شما
دشمنانید گفتند یا امیر المؤمنین حاش لله ما با دوست تو دوست و با دشمن تو دشمنیم **مؤلف گوید**
ای دوستان امیر المؤمنین شنیدید که در روز دوازدهم رجب حضرت امیر علیه السلم وارد شهر کوفه شد و معلوم است
که با چه دبدبه و شوکت و عزت و حشمت انشاه ولایت وارد خواهد شد جوانان بنی هاشم از قبیل حضرت حسن و
حسین علیهما السلم و ابو الفضل و محمد حنفیه و دیگر اولاد امجاد و رؤسای لشکر در یمین و یسار خدمت انسرور
و مردم کوفه صغیر و کبیر بقول ناسخ ساخته پذیره شدند و استقبال را استعجال کردند و قدوم مبارکش را عظیم
مبارک شمردند اما اما ان از استقبال دوازدهم محرم که زنان و اطفال علی الجمال بغیر وطاء بر شتران بی بستر
سوار و سرهای همایون جوانان بنی هاشم بربالای نیزه در روز دوازدهم رجب رئیس لشکر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
علیه السلم بود با کمال عزت و جلالت اما در روز دوازدهم محرم رئیس قافله سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلم
بود علی بعیر بغیر وطاء و او داخت تحت دمًا بر شتر بی بستر سوار و از کثرت کشاکردن مبارکش خون میریخت در انروز
اهل کوفه صغیر و کبیر استقبال کرده مقدمش را مبارک میشمردند اما در انروز میگفتند اینو ابراین خارجی اما
چه میکردند از این بیت حضرت سجاد معلوم میشود تصفقون علینا کفکم فرحا وانتم فی فجاج الارض تسبونا *

ترجمه ... (حاشیه)

۲ بغیر

شب سیزدهم رجب

در اقبال از آن حضرت روایت کرده که فرمود هر کس در شب سیزدهم رجب ده رکعت نماز بکند در هر دو رکعت در رکعت اول بعد از حمد یکمرتبه والعادیات و در رکعت دوم بعد از حمد یکمرتبه الهیکم التکاثر بخواند خداوند گناهان او را بیامرزد اگرچه عاق والدین باشد و از وی راضی میشوند و منکر و نکیر با او نزدیک نمیشوند و او را نمیترسانند و از صراط مانند برق خاطف میگذرد و نامهٔ عملش را بدست راستش میدهند و میزان او سنگین میباید خداوند در جنت فردوس هزار شهر بوی عطا میفرماید و مجلسی در زاد المعاد گوید که در فضیلت ایام البیض ماه رجب احادیث معتبره وارد شده است یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی فضیلت سه ماه را باین امت داده است که با هیچ امتی از امتهای گذشته نداده است ماه رجب و شعبان و ماه مبارک رمضان و سه شب باین امت داده است که با امتهای دیگر نداده است شب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و سه سوره باین امت داده که مثل آنها با امتهای دیگر نداده است سوره یس و سوره تبارک الذی بیده الملک و سوره قل هو الله احد پس هر که جمع کند در این سه فضیلت جمیع فضائل این امت را جمع کرده خواهد بود پرسیدند که چگونه جمع کند فرمود که در شب سیزدهم هر یک از این سه ماه دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد این سه سوره را بخواند و در شب چهاردهم چهار رکعت نماز بگذارد بدو سلام و در هر رکعت بعد از حمد این سه سوره را بخواند و در شب پانزدهم شش رکعت نماز بجا آورد بسه سلام و در هر رکعت بعد از حمد این سه سوره را بخواند تا جمیع فضیلت این سه ماه را بیابد و جمیع گناهانش آمرزیده شود بغیر از شرک بخدا و ایضا گوید که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر که روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه رجب روزه بدارد و در شبهای آنها مشغول عبادت باشد اول بنا بر زود مگر با توبهٔ نصوح و بهر روز که روزه داشته هفتاد گناه کبیرهٔ او آمرزیده شود و هفتاد حاجت او برآورده میشود در وقتیکه از قبر بیرون آید و نزد میزان و نزد صراط و چنان باشد که هفتاد بنده از فرزندان اسمعیل آزاد کرده باشد و شفاعت او را قبول کنند در هفتاد نفر از اهل بیت خویشان او که مستحق شده باشند بجهنم و بنا کنند از برای او در جنان فردوس هفتاد هزار شهر و در هر شهری هفتاد هزار قصر بوده باشد و در هر قصری هفتاد هزار حور و در هر حوریه هفتاد هزار خادم داشته باشد

اما وقایع این روز ولادت با سعادت حضرت امیرالمؤمنین

شیخ ادیب فاضل شیخ عبد الصمد امام جمعهٔ خامنه گوید

لا تعجبوا من ضرام الجسم واللهب　　والقلب یوم النوی کالجسم ذو تعب　　فکم بحرقته اشیاء من السبب

قد الهب الشوق جسمی فهو فی وصب　　فیا لجسم بنار الشوق تلتهب

ان الذی کنت ارجو وصله هجرا　　فبات منی قلیب الدمع منفجرا　　علی الثری فاض دمعی لو عدو جری

يكاد يغرق غرب العين وجد شجي   فما الجمر الحشا لم يخب بالغرب

إن الذي في جحور الحسن قد كملا   تملك القلب مني جار أو عدلا   وما المشيب بمانع الشوق مذ حصلا

قد جاوز العمر حد الأربعين ولا   أرى تقلل حبي كثرة الحقب

تمكن لك العيون النجل من خبل   تعلك لذي الأشواق والعلل   فرب حمر دم بالسود من مقل

فتنته من عليل الطرف عن غيل   مخضب الكف من قاني دم سرب

وإنما محنتي في الحب آلفه   جداً وما صرفتها عنه صارفة   عجبت من أنها للوصل عاكفة

وحوله من إباء الضيم طائفة   تراع منها أسود الفتك والوثب

كم ناصح في الثرى أضحى يخادعني   وبات يذعر في أسل بعضا رعني   وليس في الحي مقدام يبارعني

جاوزتهم ومعي سيف يضا ضحى   ولي فؤاد لدى الهيجا لم يهب

إني كمي قراع الهام سنته   جنانه عند وقع البيض جنته   وصارم طال بالإغماد محنته

وصاحب لدن تمضي أسنته   كرأي ليث الوغى المولود في رجب

صعب العريكة مقدام بلا رهب   ماضي العزيمة كرار بلا هرب   سيف الإله على القدر والرتب

سهم الردى أسد الله الهجوم مبيد   الناكثين شديد البطش والغضب

تفيض غمراً فضاف أنامله   وفرا وفي كل عصر فاز آمله   ما هاطل السحب تشكا بأيثا كله

هو الذي فاز في الأعطا نائله   وكفه في الندى أندى من السحب

أما له لن ترى ندا ولا شبها   من شبه الدر بالحصبا قد اشتبها   وهل يقاس على البدر المنير سها

كفى افتضالا أحاديث النبي وها   حديثه الصدق لا المدسوس بالكذب

قال النبي لدى الأشهاد من عرب   وكل ما قاله وحي بلا ريب   يا والد الغر يا ابن السادة النجب

لو أن عبداً أطاع الله في حقب   ولم يحبك لا ينجو من العطب

ومن أحبك من أهل النهى وفطن   ممن ترشف من ثدي الولاء لبن   قد نال بالغاية القصوى وفاز منن

ولو عصى الله طول العمر وهو إذا   يهونك ما مسه ضر من اللهب

الله أبدع خلقاً وفضله   خلقاً وأحسن في الإيجاد هيكله   إن عد خلق وجود كان أوله

لولا حدوث علي لادعيت له   قدماً وقلت هو الباري بلا سبب

سماه والده زيداً وبعض تلا   عمراً وفيه اختلاف بينهم حصلا   فالأمر فيه إلى رب السما وكلا

سوى الإله اسمه من اسمه فكلا   هما علي حكيم شامخ الرتب

لانت مبنی لتوحید الاله اسٌ لولاک معمر شرع المصطفی لطمس فن العبادات قد علمت روح قدس
سبحت ربک اذ کلت ملائکة الـ ما فعلمتها التسبیح فی القبب
یا من اداررحی الاحکام دائرها یا حامی الملة البیضا فاخبرها ناهی الملائک ارشادا وارها
اصبحت فی العالم القدسی ناصرها ولنت سرا وجهرا غوث کل نبی
حوست احمد جهرا سرّ کل شقی وانت نجیت ابرهیم من حرق وکنت صاحب خضر فی دجی الغسق
انقذت نوح لدی الطوفان من غرق کما عرجت بروح الله من حلب

بعد از ان نصرت انحضرت بر سایر انبیا علیهم السلام گوید که در جای خود مذکور میشود انشاء الله تعالی والحق بر اهل ادراک مخفی و پوشیده نیست که اینگونه شاعر ادیب این حمّاد بهیرت آمده و چون خود جناب ناظر ده یکی نسخه بدا غی مرحمت فرموده بودند بدون اعراب بود لهذا اهتمام در الفاظ و اعرابش نموده و بسیاری از قصیده را در اینجا نوشتم و در آخر گوید

اکرم بعقد لئال فیه منتظم کالنجم لا کبنات النعش ملتئم انشأته بلسان الکن عجمی
الا ودونک نظما صیغ من کلم ابهی من الدر بل اصفی من الذهب
من مرتقی الشعر ارقی ابو اصبعه لکن اری مشرب الاخلاف اعذبه اخذت من بعض من عاصرت مذهبه
لو ان وعاه ابن عباد لا طربه وطار منه الحجی من خفة الطرب
قد اکتسی من لباس الحسن اجمله وتبت السن التخمیس مجمله لو حسّر الفاضل الطائی مفصله
ولو راه ابن معتز لذل له وبات یدعو انی فارس الادب
کم فیه من درر بیضا فاخرة تنظمت کالدراری الغر زاهرة به مدحت علیا بعل طاهرة
انشأته طامعا فی اجر اخرة لا طالبا اجرة فی دار منقلب

سید اسماعیل حمیری گوید
ولدته فی حرم الاله وامنه والبیت حیث فناؤه والمسجد
بیضاء طاهرة الثیاب کریمة طابت وطاب ولیدها والمولد فی لیلة غابت نحوس نجومها
وبدت مع القمر المنیر الاسعد ما لف فی خرق القوابل مثله الا ابن امنة النبی محمد

محمد بن منصور سرخسی گوید
ولدته منتجبة وکان ولادها فی جوف کعبة افضل الاکنان
وسقاه ریقه النبی وبالها من شربه یغنی عن الالبان حتی ترعرع سیدا اسدا رضی
اسدا شدید القلب غیر جبان عبد الاله مع النبی وامنه قد کان یعبد فی الصبا
فلذا تزوجه الرسول ببوله وغدا وصی الانس ثم الجان شهدت له ایات سورة هل اتی
بمناقب جلت عن التبیان

قا محمد بردی محتجب وملقب بتاج الشعرا گوید
از کز بنهاست کون کعبه مشرف

زانکه او است عین اسرار فاحببت ان اعرف
ذرات بکرات چو افواج که از حد کا
تا چون بود احباب او را باز مکاشف
شاه همه او بود چو او پرده برافکند
نی برج اسد گشت از این مهر مخلف
هم بام درون سوی فاطمش چو مکان داد

مثنوی

چون خداوند رحیمش یار شد
مادرش آورد بیرون از حرم
با هزاران روح با ذوق و نشاط
پاره کرد آن بند از پا تا بسر
بردرید هم جامه و هم بند را
گفت ای جانم فدایت یا بنی
در تحیر بود از حال پسر
بردرید هم بند را و هم حریر
گفت مادر غافلی از هست من
در مهالک گشت هر یک را کفیل
شد نجات نوح و روح از دست من
مادر از بستن وی در گذر
داد از قومیکه با دست خدا
کس نیامد تا نماید یاوری
کی شدی در کربلا بیمار را
در بیابانها و هر شهر و دیار
با تن بیمار و چشم اشکبار

زین گنز خفی طنز جلی زد بفلک ارض
بستند و گشادند پی طوف حرم صف
رضوان ز جنان محرم بر رحمت وی شد
هر ذره برش بنده صفت گشته موقف
هم داد خبر زانچه حکم بود در انجیل
یکسبحت قماط و سوی حق برد فراکف

باز خواهم در فشانی سر کنم
کعبه یکجا مطلع الانوار شد
در بغل آن کعبه مقصود را
با حریری بست او را در قماط
باز پیچیدش ببند دیگری
فاطمه بوسید آن فرزند را
من بقربان تو و بازوی تو
بار دیگر بست تا بندد کمر
مادر از حال پسر در اضطراب
از چه می بندی مدام این دست من
گر نمیشد بر خلیل الله نار
شد حیات یوسفی از هست من
سوی حق باید شود دستم بلند
ظلمها کردند و بس جور و جفا
با ولی کرد کار لم یزل
غل بگردن تا بشام غم فزا
بی عمامه شیر حق نزد عمر
عمه‌ها و خواهرانش خوار و زار

کش خال لبش بالیچو افلاک مشرف
عقل آمد و لبیک زنان حلقه بدر زد
کش خلقی از قدرت او بود موصف
شد مثبت اسد ام اسدش بن خلف الصدق
هم خواند بر انجیل سور بود بمصحف
ملا رضا شی متخلص بمحزون گوید

یاد از شیر خدا حیدر کنم
از کریم لایزالی شد کرم
برد سوی خانه آن مولود را
کودک نیکو لقای خوش سیر
شاه با آن قوه‌های حیدری
بست محکمتر بدستا لا رحی
روح افزا شد رخ نیکوی تو
قوت بازوی آن بدر منیر
کودک فرزانه کردش این خطاب
انبیا را دست من آمد دلیل
کی شدی بروی گلستان جمله نار
این یدالله است از وی کن حذر
دیگرا یمادر تو دستم را مبند
تا رسن بستند دست داوری
گر نمیکردند این مکر و حیل
پای در زنجیر بر اشتر سوار
عابدین نزد یزید بدسیر
میرزا عباس قلی متخلص بمظهر گوید

عید مولود امیر المؤمنین شد
بانک جاء الحق بچرخ هفتمین شد
رایت باطل نهان گشت از ظهورش

صبح عید اعیز خدا بر بن شد
از فلك روح الامین مرتهنیت را
رایت اسلام بر چرخ برین شد
آفرین بر فرقش از کردون بنارد

زاستین امروز بید شد ید الله
پیش تخت مرشد روح الامین شد
صد هزاران مهر و مهتر پیش دیدم
فطرتش ما نا محمد را قرین شد

دست ظلم و فتنه اندر استین شد
شد نکونسار از قدوم شرك لات و عزا
کر جون او کی پاك را ای و پاك دین شد

مؤلف کوید چون در این روز

از برای اخوان ذاکرین در مجالس مؤمنین احتیاج بتیان بهجت سرای در تهنیت ولادت با کرامت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میافتد لهذا این چند قصیده عربیه و فارسیه منقول و مذکور شد و اکنون شروع بوقعه میکنیم بدانکه بروایت ارشاد و مناقب و توضیح المقاصد و مصباح کفعمی و اقبال الاعمال و روضة الواعظین و اعلام الوری و تقویم المحسنین و بحار الانوار و مضمون همه این کتب بدین قرار است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روز سیزدهم رجب ربیب الله الحرام متولد شد و در غیر اقبال و توضیح کفته اند که در روز جمعه بود و مجلسی ره در زاد المعاد کوید و مشهور آنستکه ولادت با سعادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در کعبه معظمه در روز سیزدهم ماه رجب بوده دوازده سال قبل از مبعوث شدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علی بن ابراهیم کفته که ولادت امام علی النقی علیه السلام نیز در روز سیزدهم ماه رجب بوده در سال دویست و چهارده از هجرت و در جلاء العیون کوید که مشهور میان محدثان و مورخان خاصه و عامه اینست که آنحضرت در روز جمعه سیزدهم رجب بعد از سی سال از عام الفیل در میان کعبه معظمه متولد شد و شیخ طوسی ره در مصباح بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ولادت موفور السعادة آنحضرت در روز یکشنبه هفتم ماه مبارك شعبان واقع شد قول اول اشهر است و اکثر در روز احترام نمایند بهتر است بعضی بیست و سیم ماه شعبان نیز کفته اند و در ارشاد کوید وَلَمْ يُولَدْ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ مَوْلُودٌ فِي بَيْتِ اللهِ تَعَالَى سِوَاهُ اِكْرَامًا مِنَ اللهِ تَعَالَى جَلَّ اسْمُهُ لَهُ بِذٰلِكَ وَاِجْلَالًا لِمَحَلِّهِ فِي التَّعْظِيمِ و ابن صباغ مالکی مکی نیز در فصول المهمه قریب باین مضمون کفته و در مناقب کوید فَالْوَلَدُ الطَّاهِرُ مِنَ النَّسْلِ الطَّاهِرِ وُلِدَ فِي الْمَوْضِعِ الطَّاهِرِ فَاَيْنَ تُوجَدُ هٰذِهِ الْكَرَامَةُ لِغَيْرِهِ فَاَشْرَفُ الْبِقَاعِ الْحَرَمُ وَاَشْرَفُ الْحَرَمِ الْمَسْجِدُ وَاَشْرَفُ بِقَاعِ الْمَسْجِدِ الْكَعْبَةُ وَلَمْ يُولَدْ فِيهِ مَوْلُودٌ سِوَاهُ فَالْمَوْلُودُ فِيهِ يَكُونُ فِي غَايَةِ الشَّرَفِ فَلَيْسَ الْمَوْلُودُ فِي سَيِّدِ الْاَيَّامِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ فِي الْبَيْتِ الْحَرَامِ سِوَى اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ و در جنات الخلود کوید یوم ولادت آنحضرت روز جمعه وقت چاشت بود که مادرش را درد دل عارض شد که کمان وضع حمل نداشت برای استشفا بخانه کعبه رفت در خود بخود بسته شد ابوطالب برادران در کشودن آن سعی کردند و انشد و سقف خانه شکافته و حوا و مریم و سارا و آسیه با ملئکه و حور و طشت و ابریق و حریر بهشت آمده بخدمت قیام نمودند و آنحضرت تولد یافته سجده و تلاوت آیه قل جاء الحق و زهق الباطل نمود و کویند مسقط الراس آنحضرت وسط خانه کعبه محاذی مکانیکه سنك سرخ فرش است و آثار خانه حمرا کویند دو رکعت نماز در آنمکان سنت و اشرف مراتب

فضیلت ولادت حضرت امیر علیه السلام

حضرت را این است که آدم و حوا را امر شده بود که وقت مباشرت از حرم بیرون روند و غسل کرده داخل شوند و مادر عیسی را مقرر شد که وضع حمل در مسجد اقصی نکند و مادر آنحضرت را امر بخروج از خانهٔ کعبه نشد انتهی

صبحانی کاشانی گوید	کعبه چون شد مولد جسم اشرف و زن زن	خانه زاد این حرم و خاکراه این عتبات
و رضوان گوید	در آینه از فوق کعبه شد تجلی عیان	بشام سیزدهم ماه رجب گردید پیدا

و در جلاء العیون گوید که در کتاب روضة الواعظین از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده اند که جابر گفت سؤال کردم از حضرت رسالت از ولادت با سعادت حضرت امیر المؤمنین حضرت فرمود آه سؤال کردی از بهترین کسیکه بعد از من متولد شده است و سنت حضرت مسیح در او جاری خواهد شد بدرستیکه حقتعالی خلق کرد مرا و علیرا از یک نور پیش از آنکه خلق را بیافریند بپانصد هزار سال پس ما در عالم ملکوت تسبیح و تقدیس حق لا یموت میکردیم چون حقتعالی آدم را آفرید ما را در صلب او قرار داد پس من در جانب راست قرار گرفتم و علی در جانب چپ پس ما را نقل کرد از صلب آدم بسوی اصلاب طاهره و ارحام پاکیزه پس مرا از صلب طینبه بیرون آورد که عبد الله بن عبد المطلب بود و در بهترین رحمی قرار داد که آن رحم آمنه بود و علیرا از صلب طاهری بیرون آورد که ابوطالب بود و در بهترین رحمی قرار داد که آن رحم فاطمه بنت اسد بود حضرت فرمود که ای جابر پیش از آنکه علی در شکم مادرش قرار گیرد در آن زمان مردی عابد و زاهد بود که او را مثرم بن دعیب میگفتند و در عبادت و زهد مشهور آفاق بود و مدت صد و نود سال حقتعالی را بصدق و اخلاص عبادت کرده بود و از خدا برای خود حاجتی نطلبیده بود روزی از پروردگار خود سؤال کرد که دوستی از دوستان خود را باو بنماید حقتعالی ابوطالب را بنزد او فرستاد چون مثرم ابوطالب را دید و انوار جلالت در جبین او مشاهده نمود برخاست و سر او را ببوسید و او را در پیش روی خود نشانید و گفت تو کیستی خدا ترا رحمت کند ابوطالب گفت منم مردی از اهل تهامه پرسید که از کدام شهر تهامه ابوطالب گفت از مکه پرسید از کدام قبیله ابوطالب گفت از فرزندان عبد مناف پرسید که از کدام شعبه عبد مناف گفت از فرزندان هاشم چون راهب این نسب بزرگوار را شنید برجست و بار دیگر سر او را ببوسید گفت حمد و سپاس میکنم خداوندیرا که مسئلت مرا بمن عطا فرمود و مرا از دنیا نبرد تا دوستی از دوستان خود را بمن نمود پس گفت بشارت باد ترا که حقتعالی مرا در باب تو بشارتی الهام کرده است ابوطالب گفت آن بشارت کدام است مثرم گفت فرزندی از صلب تو بیرون خواهد شد که او ولی خدا و پیشوای متقیان و وصی رسول پروردگار عالمیان باشد چون آن فرزند را دریابی سلام مرا باو برسان و باو بگو که مثرم ترا سلام میرساند و گواهی میدهد بوحدانیت خدا و آنکه او را شریکی نیست و شهادت میدهد که محمد بنده و رسول خدا است و تو وصی اوئی بمحمد تمام میشود پیغمبری و بتو تمام میشود وصیت چون ابوطالب این بشارت را شنید قطرات اشک از دیدها بارید گفت آن مولود چه نام دارد گفت نام او علی است گفت که حقیقت گفتار ترا بر من ظاهر نمیشود مگر ببرهان و دلیل واضحی که مشاهده نمایم گفت چه چیز میخواهی که برای تو از خدا بطلبم وقت سؤال کنم که حقتعالی ترا از نزد خود عطا کند تا بدانی که من صادقم در گفتار خود

گشت در اینوقت طعامی از بهشت میخواهم که برای من حاضر شود پس [illegible] دعا شد هنوز دعای او تمام نشده بود
که طبقی نزد ایشان حاضر شد که در آن رطب و انگور و انار بهشت بود پس ابوطالب اناری برداشت شاد و خندان بر
خواست و بمنزل خود مراجعت کرد و آن انار را تناول نمود حقتعالی از آن انار آبی در صلب او آفرید در همان ساعت با فاطمه بنت اسد
مقاربت نمود و بعلی بن ابیطالب حامله شد چون آن نطفه مبارکه در رحم فاطمه قرار گرفت از مهابت آن حضرت زمین بحرکت آمد
و چند روز متزلزل بود قریش را باین سبب فزع عظیمی حاصل شد گفتند برخیزید که بتها خود را ببریم بر سر کوه ابو قبیس و
از ایشان سؤال کنیم که این زلزله را از ما زایل گرداند چون بتها را در کوه ابوقبیس بالا بردند زلزله شدیدتر شد سنگها
از کوه در گردید و اجزای کوه از هم پاشید و بتها برو در افتادند چون اینحالت را مشاهده کردند متحیر گردیدند
گفتند که این بلائیست که ما را رهائی از آن نیست در اینحال جناب ابوطالب بر کوه برآمد از اینحالت پروائی نمیکرد
پس گفت ایها الناس بدرستیکه حقتعالی در اینشب حادثه پدید آورده است و خلق مبارکی آفریده است که اگر
او را اطاعت نکنید و اقرار بولایت او ننمائید و شهادت بامامت او ندهید این زلزله هرگز از شما ساکن نگردد و
بخانه در تهامه از برای شما نماند قریش گفتند ای ابوطالب آنچه بفرمائی ما میگوئیم و اطاعت مینمائیم پس ابوطالب
بگریه درآمد دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت اِلٰهی وَسَیِّدی اَسْئَلُکَ بِالْمُحَمَّدِیَّةِ الْمَحْمُودَةِ وَالْعَلَوِیَّةِ الْعَالِیَةِ وَالْفَاطِمِیَّةِ
الْبَیْضَاءِ اِلَّا تَفَضَّلْتَ عَلیٰ تِهَامَةَ بِالرَّأفَةِ وَالرَّحْمَةِ یعنی بخداوند من و سید من سؤال میکنم از تو بحق ملت محمد
که پسندیده است و طریقه علی که بلند مرتبه است و طریقه فاطمه که روشن و نورانیست که البته تفضل کنی بر اهل
تهامه برأفت و رحمت پس حضرت فرمود که بحق آنکسیکه دانه ها را شکافته و گیاهها را از آن بیرون آورده و پروردگار
خلایقست سوگند یاد میکنم که جمیع عرب این کلمات را نوشتند و در جاهلیت هر شدت که رو میداد باین کلمات خدا را
دعا میکردند و دعای ایشان مستجاب میشد اما حقیقت معنی این کلمات را نمیدانستند چون ولادت حضرت امیرالمؤمنین
شد روشنی عظیم در آسمان پیدا شد و نور ستارهها مضاعف گردید پس قریش از مشاهده این احوال متعجب شدند
و گفتند در آسمان حادثه غریبی حادث گردیده ابوطالب از خانه بیرون آمد و در کوچه و بازارهای مکه میگشت
و باواز بلند میگفت ایها الناس تمام شد حجت خدا چون مردم ابوطالب را دیدند پرسیدند که این چه نور است که در آسمان
مشاهده میکنیم ابوطالب گفت بشارت باد شما را که ظاهر شد در اینشب ولیی از اولیای خدا که حقتعالی در او
کامل خواهد کرد خصلتهای خیر را و باو ختم خواهد کرد اوصیای پیغمبران را و پیشوای متقیان است و یاری کننده دین خدای
عالمیانست و براندازنده شیطانست و بخشم آورنده منافقانست و زینت عبادت کنندگانست و وصی پیغمبر است و پیشوای
هدایتست و نجم فلک عصمتست و کلید علم و حکمتست و هلاک کننده شرک و شبهههاست ابوطالب پیوسته این کلمات
میگفت تا صبح شد پس چهل روز از قوم خود غایب گردید جابر گفت یا رسول الله بکجا رفت حضرت فرمود بطلب مثرم

احادیث و غیر آن یافته بود در کوه لکام پس بپوشان این اخبار را از غیر اهلش که این اسرار مکنونه و علوم مخزونه است خصّها الله تعالی
پس آن شنید که مثرم وصف کرده بود برای ابوطالب غاری را در کوه لکام و گفته بود که اگر خواهی مرا ببینی باین موضع بیا که مرا
در آنجا مرده یا زنده خواهی یافت چون ابوطالب بسوی آن غار رفت مثرم را دید که مرده است و خود را در جامه پیچیده و دو
بقله خوابیده اند و ماری یکی سیاه و یکی سفید نزد او هستند نمیگذارند که آسیبی از جانوری باو برسد و او را حراست
مینمایند چون مارها ابوطالب را دیدند در غار پنهان شدند و ابوطالب داخل شد نزد مثرم و گفت السلام علیک یا ولی الله و
رحمة الله و برکاته پس حقتعالی بقدرت کامله خود مثرم را زنده گردانید و برخاست و دست بر روی خود مالید و گفت اشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا ولی الله و الامام بعد نبی الله پس ابوطالب گفت بشارت
باد ترا که علی بر زمین آمد مثرم گفت چه علامت ظاهر شد در شبی که او بوجود آمد ابوطالب گفت چون ثلثی از شب گذشت
فاطمه را درد زائیدن گرفت باو گفتم چه میشود ترا ای بهترین زنان گفت اضطرابی در خود مشاهده مینمایم پس بر او خواندم
اسم اعظم الهی را که در آن نجات از همه دردها است تا آنکه اضطراب او ساکن گردید باو گفتم که من بروم جمعی از زنان را
بیاورم که ترا در این امر معاونت نمایند در این وقت گفت آنچه مصلحت میدانی ای ابوطالب چون برخاستم هاتفی گفت ای ابو
طالب دستهای آلوده بنجاستها باین مطهر او نرسد ناگاه دیدم که چهار زن پیدا شدند و جامه‌ها مانند حریر سفید
پوشیده بودند و بوی ایشان از بوی مشک نیکوتر بود چون داخل شدند گفتند السلام علیک ای زن دوست خدا
پس فاطمه ایشان را جواب گفت در پیش روی او نشستند غالیه دانی از نقره بیرون آوردند و او را دلداری کردند
تا حضرت امیرالمؤمنین متولد شد بینا ناگاه من نزد او رفتم ناگاه دیدم بسجده رفته است و مانند خورشید تابان نوری
از او ساطع است و میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان علیا وصی محمد رسول الله بمحمد یختم الله النبوة
و بی یتم الوصیة و انا امیر المؤمنین پس یکی از آن زنان دست دراز کرد و او را از زمین برگرفت و بدامان خود گذاشت
چون نظر آنحضرت بروی او افتاد بزبان فصیح بلیغ گفت السلام علیک یا اماه در او در جواب گفت علیک السلام ای فرزند گرامی
حضرت فرمود چه خبر داری از پدرم ابوطالب گفت در نعمتهای الهی میگردد و بقرب وصال او تنعم مینماید چون این خبر را شنیدم
بی تاب شدم گفتم ای فرزند گرامی مگر من پدر تو نیستم گفت بلی تو پدر منی و تو و پدر و از صلب آدم بهم رسیده ایم و این مادر
حوا است چون این خبر را شنید از شرم حضرت حوا سر خود را بردای خود پوشید و گردن او بخانه خزید پس زن دیگر نزد
او آمد ظرف غالیه در دست داشت و علی را گرفت چون نظر آنحضرت بروی او افتاد گفت السلام علیک یا خواهر من این زن
گفت و علیک السلام ای برادر من پس حضرت فرمود که از عم من چه خبر داری گفت حال او نیکست و ترا سلام میرساند در آنحال گفتم
ای فرزند این خواهر کیست این عم کیست حضرت فرمود این مریم دختر عمران است و عم من عیسی بن مریم است پس آن زن بوی خوش از آن
ظرف غالیه بیرون آورد و آنحضرت را با بوی خوش مطیب کرد پس زن دیگر او را گرفت و او را در جامه که با خود آورده

بود

بود پس پدر ابو طالب گفت در این حال گفتم که اگر او را در این وقت ختنه میکردیم براو اسانتر بود زیرا که طریقه عرب در آن وقت چنین
بود که فرزندان خود را ختنه میکردند آن زن گفت ای ابو طالب این فرزند طاهر و مطهر است و نمیچشد او گرمی اهن را در دنیا
مگر بر دست مردیکه خدا و رسول و ملائکه و اسمانها و زمینها و کوهها و دریاها او را دشمن میدارند و لعنت میکنند
و اتش جهنم مشتاق او است ابو طالب گفت آن مرد کیست آن زن گفت که او ابن ملجم مرادیست که او را در کوفه شهید خواهد
کرد بعد از سی سال از وفات محمد ابو طالب گفت در این حال حضرت رسالت پناه در آمد و آن حضرت را از دست آن زنان گرفت و دست
او را بدست خود گرفت و سخنان بسیار با او گفت علی نیز اسرار بسیار با آن حضرت گفت پس آن زنان غایب شدند و من ایشان را ندیدم در
خاطر خود گفتم کاش این دو زن دیگر را میشناختم در این حال علی بالهام رب العالمین گفت ای پدر من زن اول حوا مادر
عالمیان بود و زن دوم مریم دختر عمران بود و آن زنیکه قرار داد جامه بپیچید آسیه زن فرعون بود و آن زنیکه مرا خشبو کرد آن
مادر موسی بن عمران بود پس گفت برو در این وقت بسوی میثم و او را بشارت ده بولادت من و آنچه دیدی و شنیدی با او بگوی
او در فلان غار است و خبر ایشان را و او نیز بمن گفت پس من بغار رفتم و او نیز در آنجا بود و احوال او این بود که تو گفتی چون
خود با حضرت رسول فارغ شد بحالت طفولیت خود برگشت و ساکت گردید چون مرا ایشان دانستند بسجده افتاد و شکر
بجا آورد و رو بقبله خوابید گفت جامه مرا بر روی من بپوشان چون جامه را بر روی او افکندم بحالت خود برگشت سه روز در
آنجا ماندم هر چند با او سخن گفتم جواب نشنیدم پس از آن از غار بیرون آمدم بعضی آمدند گفتند السلام علیک یا ابا
طالب چون جواب سلام ایشان گفتم گفتند برو ملحق شو بولی خدا که از همه کس سزاوار تر بحراست و محافظت و من گفتم با ایشان
که کیستید شما گفتند ما عمل شایسته اویم حضرت ما را از نیکیهای عمل او خلق کرده تا آنکه رفع کنیم از او بلاها را از او
تا روز قیامت چون در روز قیامت زنده شود یکی از ما در پیش روی او و دیگری در عقب او خواهیم بود
و را بمنزل او خواهیم کرد بسوی بهشت پس ابو طالب بسوی مکه برگشت جابر گفت چون حضرت رسالت این خبر را
نقل کرد گفتم الله اکبر مردم میگویند ابو طالب کافر مرد حضرت فرمود ای جابر پروردگار تو بغیب دانا تر است در
شب معراج چون من بزیر عرش رسیدم در آنجا چهار نور دیدم گفتم الهی این نورها چیست پس ندا از حق تعالی
رسید که یا محمد یکی عبد المطلب است و دیگری ابو طالب و دیگری پدر تو عبد الله و دیگری برادر تو طالب
خدا با ایشان ابید و بعد از آن جبرئیل فرمود با آنکه ایمان خود پنهان داشتند از ترس قوم تقیه کردند
و با آزار و اذیت ایشان صبر کردند تا از دنیا رحلت نمودند انتهی مجلسی گوید میتواند بود که این احوال در مبادی نبوت
شود آنکه با اجداد دیگر مخالفتی نداشتند در تاسع بحار گوید و آنچه وارد شده که جراحت اهن با آن حضرت نخواهد
رسید مگر بر دست ابن ملجم یعنی در غیر محاربه و صاحب انوار القلوب گوید یا محمول بر اینکه جراحت کاری
با او نمیرسد مگر جراحت ابن ملجم و ایضا گویند که ذکر طالب در این حدیث غریب است زیرا که طالب برادر امیر است

ولادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خانه کعبه

تا بحضرت نبوت نرسیده ثابتست و ایضا در همان کتاب ابن بابویه و شیخ طوسی و علامه حلی و غیر ایشان بسندهای بسیار از حضرت امام جعفر صادق و یزید بن قعنب و عباس و عایشه روایت کرده اند که روزی عباس بن عبد المطلب با یزید بن قعنب با گروهی از بنی هاشم و جماعتی از قبیله بنی عبد العزی در مقابل خانه کعبه نشسته بودند ناگاه فاطمه بنت اسد بمسجد درآمد و بحضرت امیر المؤمنین نه ماهه حامله بود و او را درد زائیدن گرفته بود پس در برابر خانه کعبه ایستاد و نظر بجانب آسمان کرد و گفت الهی من ایمان آورده ام بتو و بهر پیغمبری و رسولی که فرستاده و بهر کتابیکه نازل گردانیده و تصدیق کرده ام بگفته های جد خود ابراهیم خلیل که خانه کعبه را بنا کرده او است پس سؤال میکنم از تو بحق این خانه و بحق آنکسیکه این خانه را بنا کرده است و بحق این فرزندیکه در شکم منست و با من سخن میگوید و بسخن گفتن خود مونس من گردیده است و یقین دارم که او یکی از آیات جلال و عظمت تست که آسان گردانی بر من ولادت مرا عباس و یزید بن قعنب گفتند که چون فاطمه از این دعا فارغ شد دیدیم که دیوار عقب خانه کعبه شکافته فاطمه از آن رخنه داخل شد و از نظر ما پنهان شد باز دیوار درست شد باذن خدا چون خواستیم که در خانه را بگشائیم چندانکه سعی کردیم در گشوده نشد دانستیم که امریست از جانب خدا و فاطمه سه روز در اندرون کعبه ماند اهل مکه در کوچه ها و بازارها این قصه را نقل میکردند و زنان در خانه ها این حکایت را یاد میکردند و تعجب مینمودند چون روز چهارم شد از آنجائیکه گشوده شده بود باز گشوده شد فاطمه بنت اسد بیرون آمد اسد الله الغالب علی بن ابیطالب را در دست خود داشت گفت ای گروه مردم بدرستیکه حق تعالی برگزید مرا از میان خلق خود و تفضیل داد مرا بر زنان برگزیده آسیه دختر مزاحم را او عبادت کرد حق تعالی را پنهان در موضعی که عبادت حق تعالی را آنجا نمیبایست کرد مگر در حال ضرورت یعنی خانه فرعون و مریم دختر عمران را حق تعالی برگزید و ولادت عیسی را بر او آسان کرد اینکه در بیابان درخت خشک را جنبانید و رطب تازه از برای او از آن درخت فرو ریخت حق تعالی مرا اختیار کرد و بر هر دو زیادتی داد و بر جمیع زنان عالمیان که پیش از من گذشته اند زیرا که من فرزندی آورده ام در میان خانه برگزیده او و سه روز در آن خانه محترم ماندم و از میوه ها و طعامهای بهشت تناول کردم چون خواستم که بیرون آیم در هنگامیکه فرزند برگزیده من بر روی دست من بود هاتفی از عالم غیب مرا ندا کرد ای فاطمه این فرزند بزرگوار را علی نام کن بدرستیکه منم خداوند علی اعلا و او را آفریده ام از قدرت و عزت و جلال خود و بهره کامل از عدالت خود باو بخشیده ام و نام او را از نام مقدس خود اشتقاق نموده ام و او را بآداب خجسته خود تادیب نموده ام و امور خود را باو تفویض نموده ام و او را بر علوم پنهان خود مطلع کرده ام و در خانه محترم من متولد شده است و او اول کسی است که اذان خواهد گفت بر روی خانه من و بتها را خواهد شکست و آنها را از بالای کعبه بزیر خواهد انداخت و مرا بعظمت و مجد و بزرگواری و یگانگی یاد خواهد کرد و اوست امام و پیشوا بعد از حبیب من و پیغمبر من و برگزیده من از جمیع خلق من محمد که رسول منست و او وصی او خواهد بود پس خوشا حال کسیکه او را دوست دارد و یاری کند و وای بر حال کسیکه فرمان او نبرد و یاری او نکند و انکار حق او نماید چون ابو طالب فرزند بزرگوار خود را دید شاد شد و حضرت امیر المؤمنین بر او سلام کرد و گفت السلام علیک یا ابه و رحمة الله و برکاته پس او را بخانه آوردند حضرت رسول درآمد و علی را گرفت و در دامن گذاشت چون نظر حضرت علی

بجمال بیمثال حضرت رسول افتاد شاد شد و خندان گردید و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته پس بقدرت حق تعالی شروع کرد بتلاوت سوره مؤمنون و گفت بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون چون این آیه را خواند حضرت رسول فرمود بتحقیق بتو رستگار یافتند ایشان پس حضرت امیرالمؤمنین تا آخر بعد از این خواند تا اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون پس حضرت رسول فرمود بخدا سوگند تو ای رهنمای ایشان و بتو هدایت می‌یابند ایشان پس حضرت رسول فرمود فاطمه بنت اسد را که برو و عم او حمزه را بشارت ده بولادت او و فاطمه گفت چون من بروم کی او را شیر خواهد داد حضرت فرمود تو برو که من او را سیر و سیراب گردانم پس حضرت زبان مبارک خود را در دهان او گذاشت و دوازده چشمه از زبان معجز نشان آنحضرت در دهان حضرت امیر جاری شد باین سبب آن روز را روز ترویه گفتند چون فاطمه برگشت دید که از علی بن ابیطالب بجانب آسمان نوری ساطع گشت که اطراف آسمان را روشن گردانید پس آنحضرت را بعادت اطفال دیگر در میان جامه پیچید و بند آنحضرت بقوت بازوی آنجامه را از هم درید دست خود را بیرون آورد پس فاطمه جامه محکمتر آورد و آنحضرت را با آنجامه پیچید باز آنحضرت پاره کرد و جامه را پاره نمود پیچیدند در دو جامه و سه جامه و چهار جامه محکم آنحضرت را بستند حضرت همه را پاره کرد پس شش جامه دیبا و یک جامه چرم حاضر کرد و آنحضرت را در آنها پیچید پس پوست محکمی بر روی آنها پیچید باز آنشیر خدا بقوت بازوی همه را از هم درید بقدرت حق تعالی بسخن آمد و گفت ای مادر دست مرا مبند که میخواهم دستهای خود را بلند کنم و بخدا بتضرع نزد پروردگار خود دعا برآورم و با انگشتان خود ابتهال و تبتل نمایم ابوطالب چون این حال را مشاهده نمود فاطمه را گفت که دست از او بردار که او عجیبست و مانند فرزندان دیگر نیست چون روز دیگر شد رسول خدا نزد فاطمه آمد حضرت امیرالمؤمنین را از او گرفت و در دامن گذاشت و با حضرت علی برآنحضرت سلام کرد و خندید و بشاشت و شادی کرد و اشاره نمود که از آنچه دیروز بمن دادی با عطا کن پس فاطمه شادی کرد بحق خداوند کعبه که حضرت رسول را شناخت و باین سبب آن روز را عرفه گفتند یعنی علی پیغمبر را شناخت چون روز سیم شد که روز دهم ذی حجه بود ابوطالب در میان مردم ندا کرد که حاضر شوید بر ولیمه فرزند من علی و سیصد شتر و هزار گوسفند و گاو از برای اطعام مردم ذبح کرد و جمیع اهل مکه را از آن طعام خورانید و ندا میکرد در میان مردم که هر که خواهد از طعام فرزند علی تناول نماید هفت شوط بر دور خانه کعبه طواف کند و بیاید بر فرزندم علی سلام کند که حق تعالی او را شریف و بزرگوار گردانیده و بعد از آن از ولیمه او تناول نماید پس باین سبب روز نحر را تعظیم و تکریم کردند و آنرا عید گردانیدند و قربانی در آن روز مقرر شد و در آن وقت سن مبارک حضرت رسول سی سال بود و آنحضرت را بسیار دوست میداشت پیغمبر و گهواره او را نزدیک خوابگاه من بگذارید و خود متوجه تربیت آنحضرت میشد و بدن آنحضرت را میشست و شیر در گلوی او میریخت و در وقت خواب گهواره او را میجنبانید و بیدار که بود با او سخن میگفت و او را بر سینه مبارک خود میچسبانید و میفرمود که این برادر من و ولی و یاور من و برگزیده و ذخیره من و پشت و پناه منست و شوهر دختر برگزیده منست و امین منست بر وصیتهای

وفات حضرت [illegible]

وعلوم مروج این نشئه را تشریف من و پیوسته آنحضرت را بر میداشت در کوهها و وادیهای مکه میگردانید
وعلوم و اسرار الهیه را بگوش جان او میخواند مؤلف گوید تاریخ ولادت آنحضرت در این حدیث مخالف اخبار
واقوال گذشته است و محتملست که بنای این حدیث بر نسیی بوده باشد **مؤلف گوید** نسیی آنست که خدا تعالی
در کلام شریف خود اشاره فرموده إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ وان بدعتی بود که قریش در زمان جاهلیت قرار
داده بودند و حج را بتاخیر میانداختند و بسبب مرضیه تقدیم و تاخیر در شهور حرام میکردند پس در سال ولادت
باسعادت حضرت امیر حج را در ماه رجب یا شعبان بجا آورده باشند و از ذیحجه نامیده باشند چنانچه در سال
ولادت باسعادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز همچنین قولی هست و محمول بر اینست و ایضا در همان
کتاب در خبر دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چون آنجناب متولد شد رو بمن آورد
گفت السلام علیك یا رسول الله پس گفت یا رسول الله رخصت میفرمائی که بخوانم گفتم بخوان پس قسم بحق
آنخدائیکه جان محمد و علی در قبضه قدرت او است شروع کرد صحف آدم را که شیث وصی او بآنها قیام نمود از اول
تا آخر بنحوی تلاوت نمود که اگر شیث حاضر بود میگفت که از من بهتر میداند پس صحف نوح و صحف ابرهیم را
تلاوت نمود که اگر ایشان حاضر میبودند میگفتند که از من بهتر میدانند و توریة موسی را چنان خواند که اگر موسی
حاضر میبود اقرار مینمود که او از من بهتر حفظ نموده است پس انجیل را تلاوت نمود که اگر عیسی حاضر میبود اقرار
مینمود که از من بهتر میداند پس قرآنی که بر من نازل شد تلاوت نمود بی آنکه از من بشنود پس من با او سخن گفتم
و او با من سخن گفت بروشی که پیغمبران و اوصیا ایشان با یکدیگر سخن گویند پس بحالت طفولیت خود
مراجعت نمود و چنین خواهد بود حال یازده امام از فرزندان او **ذکر اسم و لقب و کنیت
آنحضرت** در جنات الخلود گوید که آنحضرت را هزار نام است و در انوار القلوب گفته که القاب آنحضرت قریب
پانصد میرسد و در کتب اسمانی سیصد نام مذکور است و گویند مرویست که چون خبر ولادت آنجناب بحضرت
ختمی مآب صلی الله علیه و آله رسید پرسید و بر اچه نام نهاده اند عرض کردند پدرش او را زید نام نهاد
و مادرش اسد حضرت رسالت فرمود او را علی نام نهید که بسیار عالی همتست فاطمه که سخن حضرت پیغمبر را
شنید گفت که بخدا قسم که من نیز از هاتفی شنیدم در وقتیکه از خانه کعبه بیرون میامدم که نام او را علی بگذارید
و بروایت دیگر میانه مادر و پدر در خصوص نام آن سرور مجادله میرفت باتفاق شبی بدر حرم آمدند و در مناقب
از ابی علی بن همام روایت کرده که چون آنحضرت متولد شد ابوطالب او را بسینه خود گرفت و از دست فاطمه گرفته
بسوی ابطح آمد و ندا کرد يَا رَبِّ يَا ذَا الْغَسَقِ الدُّجِيِّ وَالْقَمَرِ الْمُبْتَلِجِ الْمُضِيءِ بَيِّنْ لَنَا مِنْ حُكْمِكَ الْمَقْضِيِّ
مَاذَا تَرَى فِي اسْمِ ذَا الصَّبِيِّ حاصل مضمون آنکه ای پروردگار تاریکی شب تار و ماه روشن را و فرید بیان کن ما را

که این کودک را چه نام کذاریم ناکاه چیزی مانند لوحی پیدا شد که در روی زمین حرکت میکرد تا آمد بسینه ابوطالب
و آنجناب او را با علی بسینه خود چسبانید چون صبح شد دید که لوح سبزیست و این دو بیت در آن مکتوبست
خُصِصْتُما بِالوَلَدِ الزَّکِیِّ وَالطّاهِرِ المُنتَجَبِ الرَّضِیِّ فَاسْمُهُ مِنْ شامِخٍ عَلِیٍّ عَلِیٌّ اُشْتُقَّ مِنَ العَلِیِّ
یعنی مخصوص کردید شما ای ابوطالب و فاطمه بفرزند طاهر و پاکیزه و برکزیده و پسندیده پس اسم مبارک او علی
است و خداوند علی اعلا نام و یرا از نام خود مشتق کرده است. پس ابوطالب آن لوح را در زاویه راست کعبه
او بخت و در آنمکان شریف بود تا زمان هشام بن عبد الملک آنملعون آنرا برداشت انتهی میرزا ابرهیم شاعر کوید

یا علی آنکه ترا نام نکو ایزد پاک	کرده از نام خود از فرط بزرگی مشتق	خاک درکاه تو صد مرتبه به از تسنیم
خاور بار تو صد بار به از استبرق	آستان تو که خاکش بود از رخ عرش	کعبه را داده صفا باغ جنان را رونق
هفت ایوان مدور که بود نامش چرخ	هست از دفتر احسان تو یکجزو ورق	نوک کلک تو بر چرخ مرا افکنده کلف
مثلک موییست ز چرخ در افکنده ز هو	عرق اندر ورق لاله بنازد ژاله بود	بلکه از خجلت کلزار رخت کرده عرق
آنکه تا بت کند از غاصب حقت حقی	نیست شکی که بود منکر حقیت حق	و ایضا کفته اند
از مهر علی کسیکه یابد عرفان	نامش همه دم نقش کند بر دل و جان	این نکته طرفه بین که ارباب کمال
یابند ز بینات نامش ایمان		وحدت انوار الفلق کویند لقب همایونش که از مبنای القاب مشهور ترو

آنحضرت منفرد باینست از جمیع خلق امیر المؤمنین است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود پیش از او و بعد از او
کسی باین لقب ملقب نکشته و حال آنکه اهل سنت هر فاسق و فاجری را مثل معاویه و یزید پلید خلفاء دیگر را
امیر المؤمنین نامیده و کویند که مجاهد از ابن عباس و اسما بنت عمیس روایت کند که مراد از صالح در آیه
اِنَّ اللهَ هُوَ مَولٰیهُ وَجِبْرِیلُ وَصالِحُ المُؤمِنِینَ علی علیه السلام است و در بحار در خبر مفضل نقل کرده که منصور دوانیقی
بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد که حدیثی در فضیلت و منقبت جد خود علی بن ابیطالب علیه السلام از برای من ذکر کن که
عامه او را نقل نکرده باشند آنحضرت فرمود حَدَّثَنی اَبی عَنْ اَبیهِ عَنْ جَدِّهِ قالَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیهِ وَآلِهِ لَمّا اُسْرِیَ بی اِلَی السَّماءِ عَهِدَ اِلَیَّ رَبّی جَلَّ جَلالُهُ فی عَلِیٍّ ثَلاثَ کَلِماتٍ خبر داد بمن پدر بزرکوار
از پدرش از جدش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود در شبی که مرا باسمان بردند خداوند تعالی
درباره علی عهدی بر من کرفت در خصوص سه کلمه پس فرمود یا محمد کفتم لبیک و سعدیک فرمود اِنَّ
عَلِیّاً اِمامُ المُتَّقینَ وَقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلینَ وَیَعْسُوبُ المُؤمِنینَ پس او را بشارت ده باین و چون آنحضرت این بشارت را
باین جناب داد بسجده شکر نمود بعد از آن سر برداشت و کفت یا رسول الله بَلَغَ مِنْ قَدْری حَتّی اِنّی اُذْکَرُ هُناکَ
مرتبه من بدان مقام رسیده که در آنجا مذکور میشوم فرمود نعم و اِنَّ اللهَ یَعْرِفُکَ وَاِنَّکَ لَتُذْکَرُ فِی الرَّفیقِ الاَعْلیٰ

کنیت آنحضرت

وبدرستی خداوند ترا تعریف و توصیف میکند و تو ادو و فوق اعلی از آن کرمیتا یند منصور کفتری لک فضل الله یؤتیه من یشاء **واما کنیت آنحضرت** در جنات الخلود کوید که مرویست امام حسن علیه السلم آنحضرت را ابو الحسین و امام حسین علیه السلم اورا ابو الحسن و فاطمه زهرا علیها السلم ابو الحسنین میکفتند و نزد خلایق مشهور با ابو الحسنین و ابو الریحانتین است. و در انوار القلوب کوید که کنیت او ابو الحسن و ابو السبطین و ابو الریحانتین و ابو تراب است **مؤلف کوید** اما وجه تسمیه با بو تراب است که در جنات القلوب از عمار بن یاسر روایت کرده که کفت با حضرت امیر المؤمنین علیه السلم رفیق بودم در غزوه عشیره حضرت فرمود که ای ابو الیقظان بیا برویم و مشاهده نمائیم که بنی مدلج چکونه عمل میکنند در چشمه خود چون نزد ایشان رفتیم و ساعتی در عمل ایشان نظر کردیم خواب بر ما مستولی شد پس بجانب نخلستان رفتیم و بر روی خاک خوابیدیم ناکاه حضرت رسول ما را بیدار کرد چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلم کرد آلود شده بود حضرت اورا ابو تراب خطاب کرد و فرمود که میخواهی خبر دهم ترا ای ابو تراب که کیست شقی ترین مردم کفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که شقی ترین مردم سرخ مو بود که ناقه صالح را پی کرد و از این امت آنکسی است که ترا ضربتی زند بر اینجا و دست مبارک بر سر آنحضرت کذاشت تا آنکه تر کند از خون آن اینرا و دست مبارک بر ریش آنحضرت کذاشت و عبد الباقی افندی عمری موصلی در این کنیت معنی لطیفی را آورده چنانکه فاضل دربندی ره در اسرار کوید فان شئت ان نطلع علی حقیقة ما قلنا من ان مدایح المخالفین ایضا تشاهد فیها عند اولی الابصار نفحات لتائید بانفاس روح القدس فانظر الی شعر عبد الباقی بیک العمری الموصلی و هو الان ساکن فی بغداد و قد وصل عمره الی نیف و سبعین و قد جمع اشعاره فی مدایح آل الرسول و مراثیهم فی مجموعة سماها الباقیات الصالحات و من جملة ما قاله فی مدح امیر المؤمنین علیه السلام هذه الابیات

یا ابا الاوصیاء انت لطه صهره و ابن عمه و اخوه

ان لله فی معانیک سرا اکثر العالمین ما علموه

انت ثانی الاباء فی منتهی الدو ر و آباؤه تعد بنوه

خلق الله آدما من تراب فهو ابن له و انت ابوه

والذی فضل محمدا و آله المعصومین المظلومین ان هذه الابیات مما فیه نفحات روح القدس و نفثاته **و حکیم قاآنی** شیرازی کوید

کنیت دانی بو تراب از چه شد زانکه هست در میان حق و باطل حکم او فصل الخطاب

اولین نور تجلی آخرین تکمیل فرض صورت اسما حسنی معنی حسن المآب

ناظم هر چار کوهر داور هر پنج حس مالک هر هفت دور فاتح هر هشت باب

خاصه بخشش نبات تا ارسید لا تا بعو زانکه بود از جماد این رتبه تا در نصاب

نام او در نامه ابجاد حرف اولین ذات او در دفتر توحید فرد انتخاب

هیچ طاعت بی ولای او نیفتد سودمند هیچ دعوت

چهاردهم رجب

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر کس در شب چهاردهم رجب سی رکعت نماز بگذارد دو
بعد از حمد یکمرتبه قل هو الله احد و یکمرتبه آیهٔ قل انما انا بشر آخر بخواند قسم بخداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت او است
اگرچه گناهان او بیشتر از ستارههای آسمان باشد که از نماز بیرون نمیشود مگر پاک و پاکیزه و گویا همه کتابهائی که خدا اسم
نازل کرده خوانده است **اما وقایع امروز** فوت ظاهر عباسی در جنات الخلود گویا الظاهر بالله ابو
النصر محمد بن الناصر است بعد از فوت ناصر لدین الله رتبهٔ خلافت یافت و اظهار عدل و داد نمود چند بدعت را برطرف
کرد از جمله دیناری بود در خزانهٔ خلیفه و یک حبه زیادتی داشت خراج را بآن می پیمودند آنرا شکست و محبوسین را
از حبس رهائی داده احسان بسیار کرد و مدت خلافتش نه ماه شد و فوتش در چهاردهم رجب سنهٔ ثلث و عشرین
و ستمائه بود و در زینة المجالس گوید که الظاهر بالله ابو منصور محمد بن ناصر لدین الله را پدرش در ایام حیات خود ولیعهد
ساخته شانزده سال در منابر بعد از ذکر ناصر او را دعا میکردند اما در این مدت محبوس بود بعد از پدر بر سریر
خلافت نشست و اول حکمیکه کرد این بود که تمغا و ممالک باج و خراج را برانداخت ندا فرمود که هر که در ذمت پدرم
ناصر چیزی داشته باشد بملازمت مدة از الطلب نماید جمعی کثیر بدار الخلافه آمدند هر چه دعوی کردند بعد از تحقیق
بدیشان داد و املاک و ضیاع و عقار اهل سواد عراق و بغداد را که ناصر بعضی از ایشان بعلت خراج و برخی را باسم
جریمه و مصادره گرفته بود ندبایشان باز داد و قبالهای آنها را در خزانه یافته بصاحبان آن رد کرد و از صاحب جامع
الحکایات مرویست که از امیر بدر الدین که برسولی در دار الخلافه آمده بود و در زمان سلطان عتمش پادشاه دهلی و
لاهور بود شنیدم که گفت نوبتی در شب سرائی حکایت کرد که بعد از فوت ناصر در خدمت ظاهر بخزینه در آمدم و ما
و نفایس را بدو منمودم حوضی بود سر بسته در عهد ناصر طلاها گداخته در آن میریختند ظاهر گفت که شاید خدا تعالی
مرا چندان امان دهد که این زرها را بمصرف وجوب رسانم من بخندیدم خلیفه از سبب تبسم پرسید گفتم روزی در ملازمت
ناصر باینجا رسیدم و این برکه هنوز پر نشده بود بر زبان آورد که آیا خدا تعالی مرا چندان امان دهد که این برکه را پر کنم
اکنون مراد این دو مدعای مختلف خنده آمده خلافت او نه ماه و چهارده روز بود در سنهٔ ثمان و عشرین و ستمائه
وفات یافت **مؤلف گوید** همان ظاهر بالله است که وزیرش صاحب بهاء الدین قصیده برده را خواست و نذر
کرد که نشنود مگر برپای ایستاده و سر و پای برهنه و تفصیل این مطلب نخوبیست که جناب شیخ الاسلام میرزا حسن نوری
بخط خود در جلد اول ریاض الجنه که نزد داعی موجود است نوشته و گوید که این قصیده را شیخ ابو عبد الله الولاصی
البوصیری و کلاهما من توابع مصر در مدح حضرت رسول بنظم آورده خود ناظم در سبب انشاء آن گفته که مرا مرض فالج
عارض شده بود نصف بدن من از حرکت مانده از علاج عاجز ماندم ملهم الصواب بخاطرم انداخت که قصیده در مدح

خاتم النبیین از جهت استشفا انشا کرد پس ابیات را انشا نمودم و در آن اوقات آنحضرت را در عالم خواب دیدم که دست مبارک خود را بر من مالیده عمامه شفا یافتم چون بیدار شدم اثری از بیماری ندیدم از خانه بیرون رفتم چون درویشی شده بمن گفت آن قصیده را که در مدح رسول گفتۀ میخواهم گفتم کدام یک را میخواهی گفت که امن تذکر جیران بذی سلم را چون آنرا بکسی اظهار نکرده بودم متحیر مانده گفتم که تو از کجا دانستی که من این قصیده را گفته‌ام گفت شب در خواب دیدم که این قصیده در برابر آنحضرت خوانده میشد و آنحضرت با و مایل بود پس قصیده را باو دادم برد و آنچه میان من و او رفته بود بمردم اظهار کرد تا آنکه خبر از بصاحب بهاء الدین که وزیر الظاهر بالله عباسی بود رسید طلب این قصیده نمود و نذر کرد که نشنود این قصیده را مگر برپای ایستاده و سر و پای برهنه و بعد از آن این قصیده را بسیار دوست داشته و بر اهل بیت خود مبارک و میمون دانسته و فواید عظیم یافتی و سعد الدین فارقی را که صاحب توقیع بهاء الدین مذکور بود رمدی عارض شد در خواب دید که قایلی او را گفت پیش صاحب بهاء الدین برو و بردۀ را بستان و بچشم خود بمال چون بیدار شد پیش بهاء الدین رفته صورت خواب را عرض کرد گفت بردۀ من چیزی که موسوم به برده باشد نیست لکن از مدیح پیغمبر قصیده ایست که ما در امراض بآن استشفا میکنیم قصیده را آورده سعد الدین بو سید و بچشم مالید و شروع بخواندن او کرد باخر نرسیده از رمد خلاص شد و فواید این قصیده بسیار است و سید محدث جلیل سید نعمة الله الجزایری ره در زهر الربیع گوید قصیدة البردة و فضلها مشهور للفاضل الادیب العالم الازهر محمد البوصیری نسبة الی بوصیر قریة من قری مصر واختلفوا فی اسمها فقال بعضهم اسمها برئة بضم الباء لان الناظم قد برء من مرضه ببرکة هذه القصیدة فسمیت برئة تسمیة السبب باسم المسبب و قال بعضهم اسمها بردة لانها فی المعنی کسوة شریفة عرضت علی قد النبی حیث ذکر فیها مدائحه و قیل اسمها بردیة بیاء النسبة لان البوصیری قرئها حین الانام علی النبی فالبسه بردته الشریفة فشفی بها من مرضه فسمیت بردیة والقصیدة هذه

امن تذکر جیران بذی سلم مزجت دمعا جری من مقلة بدم

تا آخر قصیده که صد و شصت و یک بیت است و در ریاض و زهر الربیع بتمامها مسطور است و بمناسبت مقام در این کتاب انشاء الله تعالی از اشعارش منقول میشود.

پانزدهم رجب

فضیلت شب نیمه

فضیلت و اعمال شب در زاد المعاد گوید که شب پانزدهم از لیالی متبرکه است و غسل در آن سنت است و احیای آن بعبادت فضیلت بسیار دارد و در اقبال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود در شب نیمه رجب دوازده رکعت نماز بجا میآوری و میخوانی در هر رکعت حمد یکمرتبه و سوره و چون فارغ شوی هر یک از سوره حمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد و آیة الکرسی را چهار مرتبه میخوانی پس چهار مرتبه میگوئی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بعد میگوئی الله الله ربی ولا اشرک به شیئا ما شاء الله لا قوة الا بالله العلی العظیم

وایضا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر کس در شب نیمه رجب سی رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه قل هو الله احد بخواند خداوند او را از آتش جهنم آزاد کند و بهر رکعتی ثواب چهل شهید از برای او مینویسد و بعدد هر آیه که خوانده دوازده نور بروی عطا میفرماید و بعدد هر قل هو الله احد دوازده شهر از مشک و عنبر از برای او بنا مینماید و مینویسند برای او ثواب هر کسی که نماز گذارده و روزه گرفته این ماه را از مرد و زن و اگر در بین اینشب یا سال آینده بمیرد شهید مرده است و از فتنه قبر محفوظ میشود و در منهاج العارفین گوید که غسل در این سه شب سنت مؤکد است و در این شب در صحاح این شب زیارت امام حسین و امام رضا علیهما السلام وارد گردیده **اما فضیلت و اعمال اینروز** در اقبال روایت کرده که حضرت آدم عرضکرد پروردگارا خبرده بمن محبوبترین روزها و اوقات را خداوند وحی فرمود ای آدم محبوبترین اوقات بر من روز پانزدهم رجب است ای آدم تقرب بجوی بر من در روز نصف رجب بقربانی و ضیافت و روزه و دعا و استغفار و گفتن لا اله الا الله ای آدم من مقدر و مسطور کرده ام که مبعوث کنم از نسل تو پیغمبری که فظ و غلیظ و صیحه کننده در بازارها نیست و حلیم و رحیم و کریم و علیم و عظیم البرکة است و مخصوص میکنم او را و امت او را بروز نصف رجب در آنروز چیزی از من سؤال نمیکنند مگر آنکه عطا مینمایم و استغفار نمی نمایند مگر آنکه می آمرزم و طلب روزی نمیکنند مگر آنکه میدهم و مغفرت و توبه از من نمیخواهند مگر آنکه از سر تقصیر ایشان میگذرم و از من رحمت نمیخواهند مگر آنکه بر ایشان رحم میکنم ای آدم هر که صبح کند در روز نصف رجب در حالتی که صائم و ذاکر و خاشع و حفظ کننده فرج خود و تصدق دهنده از مال خود باشد جزائی نیست از برای او در نزد من مگر بهشت ای آدم بگو با اولاد خود که خود شان را در رجب حفظ نمایند که معصیت در اینماه عظیم است و ایضا در آنکتاب از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده که گوید پرسیدم از حضرت ابو الحسن رضا که در کدام ماه زیارت کنیم حضرت حسین علیه السلام را فرمود در نصف رجب و نصف شعبان و در مصباح الشیعه گوید مستحب است فی هذا الیوم الصیام و زیارة المشاهد علی اصحابها السلام و در زاد المعاد گوید که در روز پانزدهم نماز سلمان را باید کرد بکیفیتی که گذشت و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در اینروز چهار رکعت نماز کرد و دستها را گشود و این دعا را خواند پس فرمود که هر که بشدت و غمی مبتلا گردد و این دعا را بخواند البته گرفتگی شدت او زایل گردد و این چهار رکعت را بدو سلام میکند و هر سوره که خواهد بعد از حمد بخواند و دعا اینست اللهم یا مذل کل جبار تا آخر پس حاجات خود را از حقتعالی طلب نماید و بعد گفته بدانکه اعمال مهم نصف رجب عمل ام داود است و بتفصیل نقل کرده

نماز شب پانزدهم رجب

فضیلت روز

ودر اقبال

و در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که در روز پانزدهم رجب وقت ارتفاع نهار پنجاه رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد هر یک از قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را یکمرتبه بخواند از گناهان خود بیرون میرود مثل روزیکه از مادر متولد شده و از قبر خود محشور میشود با شهدا و داخل بهشت میگردد با انبیا و در قبر معذب نمیشود و تنگی و ظلمت آن از وی برداشته میشود و از قبر بیرون میآید در حالتیکه روی او درخشانست **اما واقعه امروز** بیرون آمدن حضرت رسول از شعب ابیطالب

شیخ ابو العباس احمد بهلول گوید	ایا سعد حث العیس ان کنت مسعدی	الی خیر مبعوث واکرم سید
فقف واستمع شعراً لکدر منضد	ذخائره فذا عددت لمحمد	وذاک سبیل للنجاة ومأخذ
مناه و سؤلی وقفة عند بابه	اعفر خدی سائقاً ترابه	
لنظفر وجهی بالمنی من ثوابه	ذری مجده یعلو و عز جنابه	منیع الحمی من حوله الخلق لوذ
اوامر کل الانبیا تحت امره	وهم انجم لما بدی نور بدره	
معادن وحی وهو معدن سره	ذووا الجاه والاقدار من تحت قدره	وامر له کالسهم بل هو انفذ
نبی تسامی فی الانام بمجده	وکل البرایا ترتجی نیل رفده	
لقد ضاقت الآفاق من نور سعده	ذووا الکفر منذ ذلک لعزة مجده	فلم یبق ذو جهد فلم یبق جهبذ
	میرزا محمد ابراهیم شاعر گوید	
نمیدانم از چه هر کس رو کرد و نزد خدا	بیشتر باشد اطاعت بیشتر بیند بلا	حیرتی دارم که از چه سبب بیشتر هم
خود میان محکم بکین انبیا و اولیا	مصطفی ختم رسل محمد آنکه در روز الست	برکزیدش پاک یزدان از تمام عالم
بنگر از جهال امت تا چه قدر آزار دید	آنکه گردید آفرینش از وجودی بپا	دست مزد آنکه مردم را زدوزخ وارهاند
رنجشند از کاه بر سر خاک که خاکش بپا	بر سر آنکه موجود از وجود وی شد	گاه دندانش گاه پیشانیش خستند از جفا
هیچ پیغمبر ندید آن قدر در عالم ستم	جا دارد جای اشک از خون همی گرید سما	بدانکه بروایت ثقة المحدثین و

مصباح کفعمی و اقبال و اختیار در این روز حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله از شعب ابیطالب بیرون آمد و تفصیل این اجمال آنستکه مجلسی ره در حیاة القلوب از شیخ طبرسی و قطب راوندی و غیر ایشان روایت کرده است که در سال هشتم نبوت چون کفار قریش و مشرکان اسلام حمزه را دیدند و حمایت نجاشی مهاجران را و اسلام او را شنیدند و شدت حمایت ابوطالب و اکثر بنی هاشم آنحضرت را مشاهده کردند و اسلام در قبایل عرب منتشر شد و حقیقت آنحضرت بر اکثر خلق ظاهر شد از مشاهده و استماع این احوال مضطرب شدند و نایره حسد و شرک در سینه پر کینه ایشان مشتعل گردیده در دار الندوه که محل مشورت ایشان بود جمع شدند و تدبیر ایشان

براین قرار یافتند که با یکدیگر اتفاق کردند و سوگند خوردند بر عداوت آنحضرت و نامه در میان خود نوشتند که با
بنی هاشم طعام نخورند و سخن نگویند و با ایشان خرید و فروش نکنند و دختر بایشان ندهند و از ایشان دختر نگیرند
تا مضطر شوند و آنحضرت را بایشان بدهند تا بکشند و همه با یکدیگر متفق شدند در عزم کشتن آنحضرت که هرگاه بر
او دست یابند او را بقتل رسانند چون این خبر بحضرت ابوطالب رسید بنی هاشم را جمع کرد و همه چهل مرد بودند
و بایشان گفت که بکعبه و حرم سوگند یاد میکنم که اگر از دشمنی خاری بپای محمد برود همه شما را هلاک خواهم کرد
و حضرت را با سایر بنی هاشم بدره که آنرا شعب ابیطالب میگفتند برد و اطراف دره را ضبط کرد و روز و شب پاسبانی
آنحضرت مینمود و چون شب میشد شمشیر خود را برمیداشت و در وقتیکه آنحضرت میخوابید مانند پروانه برگرد آن شمع محفل
نبوت میگردید و در اول شب آنحضرت را در جائی میخوابانید چون پاسی از شب میگذشت آنحضرت را از آنجا بجای دیگر
نقل میفرمود و عزیزترین فرزندان خود علی بن ابیطالب را در جای او میخوابانید که اگر کسی در اول شب آنحضرت را
در آنمکان دیده باشد و قصد ضرری نسبت باو نماید بر اعز اولاد او واقع شود و بر او واقع نشود و هر شب امیر المؤمنین
بطیب خاطر جان خود را فدای آنحضرت مینمود و در تمام شب ابوطالب [illegible] پاسبانی آنحضرت مینمود و در روز
فرزندان خود را و فرزندان برادران را بر او موکل گردانیده بود که حراست آنحضرت مینمودند تا آنکه کار بر ایشان
بسیار تنگ شد و هر که از عرب داخل مکه میشد جرأت نمیکرد که به بنی هاشم چیزی بفروشد و هر که چیزی بایشان
میفروخت مال او را غارت مینمودند و ابوجهل و عاص بن وائل و نضر بن حارث و عقبة بن ابی معیط بر سر راه
قوافل میرفتند تجار را منع میکردند از آنکه بنی هاشم را آذوقه بفروشند و تهدید میکردند ایشانرا که اگر بفروشید
مال شما را غارت خواهیم کرد و حضرت خدیجه مال بسیار داشت و اکثر آنرا صرف آنحضرت کرد در وقتیکه در شعب
محصور بودند و در نامه که نوشتند جمیع اکابر قریش اتفاق کردند بغیر مطعم بن عدی که گفت این ستم است و من در
این شریک نمیشوم و نامه را پیچیدند و مهر چهل نفر از روسای قریش را بر آن زدند و در میان کعبه آویختند و ابولهب
نیز با ایشان متابعت کرد و در هر موسم حج و عمره حضرت رسول از شعب بیرون میآمد بر قبایل عرب که بحج آمده
بودند میگردید و میگفت من از جانب حق تعالی مبعوث شده ام برسالت شما را بدین خود دعوت میکنم بدین من در آئید
و مرا از شر اعدا محافظت نمائید و من ضامن بهشت میشوم از برای شما و ابولهب در عقب آنحضرت میگردید و میگفت
قبول قول او مکنید او پسر برادر منست و کذاب است و جادوگر است پس بر این حال چهار سال در آن دره ماندند که ایمن
نبودند و بیرون نمیتوانستند آمد مگر در موسم و در سالی دو موسم بود یکی موسم عمره در رجب و یکی موسم حج
در ذیحجه و در هر موسم بنی هاشم از دره بیرون می آمدند و خرید و فروش میکردند و باز بدره میرفتند تا موسم
دیگر هرچند گرسنگی و احتیاج بر ایشان غالب میشد از بیم قریش بیرون نمیآمدند و قریش نزد ابوطالب فرستادند

که اگر محمد را بما بدهی که ما او را بکشیم ما ترا بر خود پادشاه میکنیم ابوطالب قصیده لامیه را در جواب ایشان گفت
و در آن قصیده مدح بسیار آنحضرت را کرد و اظهار اعتقاد بنبوت آنحضرت نمود و بیان کرد که تا زنده ام دست از
یاری او بر نمیدارم چون این قصیده را شنیدند از ابوطالب نا امید گردیدند و ابو العاص بن ربیع که داماد حضرت رسول
بود شتران بر در شعب میآورد که گندم و خرما بر آنها بار کرده بود و صدا میزد بر آن شتران که داخل دره می
شدند و بر میگشتند لهذا حضرت فرمود که ابو العاص حق دامادی ما را نیکو ادا و رعایت کرد تا آنکه شدت بر بنی
هاشم بمرتبه رسید که شبها اهل مکه را از گریه اطفال ایشان خواب نمیبرد و اکثر ایشان از آن عهد پشیمان
شدند و احوال از یکدیگر میپرسیدند بعضی میگفتند دیشب صدای گریه اطفال بنی هاشم ما را نگذاشت که بخوابیم
و باعث شماتت بعضی از معاندین میشد و بعضی از قریش متأثر و نادم میشدند و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است
که چون کفار قریش حضرت رسول را ملجی کردند که پناه بشعب ابیطالب برد و ایشان بر دهنه شعب جمعی را موکل کردند که
مانع شوند از آنکه کسی با ایشان آذوقه برساند و کار بر اصحاب آنحضرت بسیار تنگ شد و با آنحضرت شکایت کردند
از کمی آذوقه حضرت دعا کرد تا حقتعالی بهتر از من و سلوی بنی اسرائیل از برای ایشان فرستاد و هر چه هر یک از
ایشان آرزو میکرد از انواع طعامها و میوه ها و حلوات و غذاها نزد ایشان حاضر میشد و چون از
تنگی دره دلتنگ شدند و با آنحضرت شکایت کردند حضرت بدستهای مبارک خود اشاره نمود بجانب کوهها که در دور
شعب بود دور شدند تا آنکه صحرائی در آنمیان بهم رسید که چشم دو طرفش را نمیتوانست دید پس بدست خود
اشاره نمود و فرمود که بیرون آورید آنچه خدا در شما پنهان کرده است برای محمد و یاوران او از درختها و میوه ها
و گلها و گیاهها پس باعجاز آنحضرت مشاهده کردند که سراسر آن صحرا باغستانها و بستانها گردید مشتمل بر نهرها
و بستانها و درختهای میوه دار که الوان میوه ها از آنها آویخته بود و گیاههای تر و تازه و انواع ریاحین و گلهای
خوش آینده که هیچ پادشاهی از پادشاهان زمین را چنان حدائق و بساتین میسر نشده پس از آن نانها و میوه ها و
طعامها تناول میکردند و شکر خدا بجا میآوردند و چون جامه ها و بدنهای ایشان کثیف شد و با آنحضرت شکایت
کردند فرمود که بدمید بر جامه های خود و دست بر آنها کشید چنانچه پوشیده اید و صلوات بر محمد و آل طیبین او
بفرستید که سفید و پاکیزه و خوش آینده میشوند و غمها و کدورتها از سینه های شما زایل میگردد و چون
چنین کردند جامه های ایشان نو و سفید و پاکیزه شد و بدنهای ایشان از چرک و کثافت پاک شد و
سینه های ایشان از اندوه و المها پاک گردید گفتند یا رسول الله چه بسیار عجیب است که بصلواتی که بر تو و آل
تو فرستادیم چگونه ما و جامه های ما از بدیها و ناخوشیها پاک شدیم حضرت فرمود که صلوات بر محمد و آل محمد دلهای
شما را از غل و کینه و صفات ذمیمه و بدنهای شما را از لوث گناهان پاک گردانید از جامه های شما و نامه های گناهان

شما را بهر شستن چرک از نامهای شما و نامهای حسنات شما را نورانی گردانید از جانب شما و در
روایات مشهوره سالفین مذکور است که بعد از آنکه چهار سال و بروایتی سه سال و بروایتی دو سال
در شعب با این حال گذرانیدند حق تعالی بر آن صحیفهٔ ملعونهٔ ایشان که در کعبه پنهان کرده بودند ارضه را فرستاد
که بغیر نام خدا هر چه در آن صحیفه بود پاک کرد و جبرئیل این خبر را برای حضرت رسول آورد و آنحضرت این
خبر را بابوطالب رسانید چون ابوطالب این خبر آسمانی را شنید جامهٔ خود را پوشید و متوجه مسجد الحرام شد
و چون داخل مسجد گردید اکابر قریش را در مسجد مجتمع یافت چون ایشان ابوطالب را دیدند با یکدیگر گفتند
که ابوطالب بتنگ آمده از حمایت محمد و آمده است که پسر برادر خود را بما بدهد چون نزد ایشان
رسید برخواستند و او را تعظیم و تکریم بسیار کردند و گفتند دانستیم که آمدهٔ با ما مواصلت کنی و رای خود را
باجماع ما متفق گردانی و پسر برادر خود را بما واگذاری ابوطالب فرمود که والله برای این نیامده‌ام
ولکن پسر برادرم مرا خبری داده است و مبدا که او دروغ بمن گوید او خبر میدهد که حق تعالی ارضه را
فرستاده است بر صحیفهٔ قاطعهٔ ملعونهٔ شما که هر ظلم و جور و قطع رحم شما در آن نوشته بود همه را پاک
کرده است و بغیر از نام خدا چیزی در آن نگذاشته است پس صحیفه را بفرستید تا بیاورند اگر گفتهٔ او حق
باشد پس از خدا بترسید و برگردید از جور و ستم و قطع رحم و اگر گفتهٔ او دروغ باشد من او را بشما میگذارم
که اگر خواهید او را بکشید و اگر خواهید زنده بگذارید ایشان گفتند با ما بانصاف آمده و فرستادند و صحیفه را
از کعبه بیرون آوردند و مهرهای خود را بحال خود یافتند و چون صحیفه را گشودند چنان بود که حضرت فرموده بود
پس قریش سرها بزیر انداختند و ابوطالب گفت ای قوم از خدا بترسید و دست از این ستم بدارید و برگشت
بشعب پس چند نفر از قریش که پیشتر از این نادم شده بودند مطعم بن عدی و ابو البختری بن هشام و زهیر بن امیه
برخواستند و گفتند ما بیزاریم از آنچه در آن نامه نوشته‌اند و اکثر قریش با ایشان موافقت کردند و نامه را
دریدند و ابوجهل هر چند [illegible] خواست که حکم نامه باقی باشد نتوانست و بنی هاشم از شعب بیرون
آمدند و بخانهای خود رفتند **وقعهٔ دوم روز پانزدهم** بروایت مصباح و تقویم المحسنین
و مسار الشیعه و اختیارات و روضة الاذکار و اقبال الاعمال و ناسخ التواریخ و ریاض الجنة در این روز
تحویل قبله از بیت المقدس بسوی کعبه شد **اما تفصیل وقعه** مجلسی ره در حیات القلوب گفته
که در سال دوم هجرت قبله از بیت المقدس بسوی کعبه گردید و سببش آن بود که چون حضرت در مکهٔ معظمه بود
رو بکعبه و بیت المقدس هر دو میکرد در نماز خود و چون بمدینه هجرت نمود و جمع میان هر دو ممکن نبود حق تعالی
او را امر کرد که رو بجانب بیت المقدس نماز کند تا آنکه باعث تالیف قلوب یهودان گردد و او را تکذیب نکنند

زیرا که در کتب خود خوانده بودند که آنحضرت صاحب دو قبله خواهد بود و آنجناب کعبه را که قبلهٔ ابراهیم و اجداد آنجناب بود دوست میداشت و بعد از هفت ماه و یا شانزده ماه یا هفده ماه یا هیجده ماه یا نوزده ماه علی الخلاف آن قبله منسوخ شد حضرت مأمور شد که بجانب کعبه رو بگرداند چنانچه حقتعالی در قرآن مجید یاد فرموده و شیخ طوسی در تهذیب بسند موثق روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند که در چه وقت حضرت رسول بجانب کعبه گردیده شد فرمود بعد از مراجعت از جنگ بدر و کلینی بسند حسن روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند که آیا حضرت رسول رو بجانب بیت المقدس نماز کرد گفت بلی پرسیدند که آیا کعبه را پشت سر میکرفت فرمود که تا در مکه بود نه و چون بمدینه آمد پشت بجانب کعبه و رو بجانب بیت المقدس میکرد تا گردانیدند او را بسوی کعبه و ابن بابویه روایت کرده است که جناب رسولخدا بعد از پیغمبری سیزده سال در مکه و نوزده ماه در مدینه رو بجانب بیت المقدس نماز کرد پس یهودان آن جناب را تعییر کردند و گفتند تو تابع مائی و آنجناب بسیار غمگین شد و در شب بیرون میآمد و بجانب آسمان نظر میکرد و منتظر وحی حقتعالی بود و چون صبح شد نماز بامداد را ادا کرد و منتظر وحی بود تا ظهر و چون دو رکعت از نماز ظهر ادا کرد جبرئیل نازل شد و گفت قَدْ نَرٰى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضٰيهَا بتحقیق که میبینیم گردانیدن روی ترا بسوی آسمان پس البته ترا برمیگردانیم بسوی قبله که می پسندی آنرا پس جبرئیل دست آنجناب را گرفت در اثنای نماز و بجانب دیگر مسجد برد و روی آنحضرت را بجانب کعبه گردانید و آنها که در عقب آنحضرت بودند همه رو بجانب کعبه گردانیدند تا آنکه مردان بجای زنان ایستادند پس اول نماز بجانب بیت المقدس بود و آخر نماز بجانب کعبه پس این خبر رسید بمسجدی در مدینه که اهل آن مسجد دو رکعت از نماز کرده بودند و آنها نیز در اثنای نماز بجانب کعبه گردیدند و باین سبب آن مسجد مسمی شد بمسجد قبلتین پس مسلمانان گفتند که آیا نمازهائیکه بجانب بیت المقدس کردیم ضایع شد حقتعالی فرستاد که وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ یعنی و نخواهد بود که خدا ضایع کرداند ایمان شما را یعنی نماز شما را که بجانب بیت المقدس کرده اید

وقعهٔ سیم پانزدهم رجب تزویج نمودن حضرت رسول صلی الله علیه و آله فاطمه را بشاه ولایت علیه السلام

سید اسماعیل حمیری گوید

فِي ظِلِّ طُوبٰى مَشْهَدًا مَحْضُورًا
يَدْعُو لَهُ وَلَهَا وَكَانَ دُعَاؤُهُ
طُوبٰى تَسَاقَطُ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا
فَتَرَى نِسَاءُ الْحُورِ يَنْتَهِبُونَهُ
ذَاكَ النِّثَارُ عَشِيَّةً وَبُكُورًا

كَانَ الْمَلَائِكُ ثَمَّ فِي عَدَدِ الْحَصٰى
لَهُمَا بِخَيْرٍ دَائِمًا مَذْكُورًا
وَهُنَيْلُ يَاقُوتًا عَلَيْهِمْ مَرَّةً
حُورًا بِذٰلِكَ يَهْتَدِينَ الْحُورَا

وَاللّٰهُ زَوَّجَهُ الزَّكِيَّةَ فَاطِمًا
جِبْرِيلُ يَخْطُبُهُمْ بِهَا مَسْرُورًا
حَتّٰى إِذَا فَرَغَ الْخَطِيبُ تَتَابَعَتْ
وَهُنَيْلُ دُرًّا تَارَةً وَشُذُورًا
فَإِلَى الْقِيٰمَةِ بَيْنَهُنَّ هَدِيَّةٌ

اصفهانی گوید
اَمِنْ بِسَيِّدَةِ النِّسَاءِ قَضٰى لَهُ
رَبِّي فَأَصْبَحَ أَسْعَدَ الْأَقْرَانِ

من بعد

من بعد خطاب اتوه فردهم
تزويجها في سنها لم يان
فالله زوجه واشهد في العلا
فلذا لاحمد لم يكن بنان
يوما ووجهه كدارة القمر
بان خازن الجنان امره
فهزها فحملت صكا كما
وبحتها الاملاك من نور صنع
واشتدت الحسرة والندامة
الا ومدفوع اليه رق

ردا ابين مضمر الاشجان
حتى اذا خطب الوصي اجابه
املاكه وجاعنا لسكان
سيد محمد معروف بشيخ معروف ازعاله متكويد
قيل له ما هذه الا منارة
رب السما ان يهز شجرة
عدد من كان ومن سباني
ثم لكل ملك صكا دفع
نادى الملائكة في الخلق فلا
فيه فكاك من لظى وعتق

فابان منعهما وقال صغيره
من غير تورية ولا استيذان
والله قدر نسله من صلبه
وفي الحديث جاء سيد البشر
فقال في ال اتت بشارة
طوبى التي في العظم لا نحا كى
من المحبين لاهل البيت
اذا استوت باهلها الهيبة
يبقى لاهل البيت شخص دولا

حاجب كويد

مراشد سينه از نور تجلى سينه سينا
مه برج حيا شمس هدى صبح بهر كبرى
فدا و نخله طوبى لبا و چشمه كوثر
جهانمات كمال او چه در دنيا چه در عقبى
بجايت زان سبب روح الامين دست اش كرد از بن
الا اى بدر عالم افتاب يثرب و بطحا
على با كشت خواهان از رسول هاشمى وصلت
كه بوسد شوهر او دست و سايه سر او بابا
دو بحر نور از امر خدا شد متصل با هم
ز هر كوهر هويدا شد هزاران لولو لالا
كداى دركهت حاجب كه داند مدحت و جب

ز مدح شمع ابوا برسالت حضرت زهرا
غبار مقدم او توتيا ديده مريم
غلام دركهش غلمان كنيز مطبخش حورا
كجا بيضا توانستى كه رتبى بود بر عالم
كه با بو سند سدش قدسيان در عالم بالا
ثنا خوان خدا شد ايه تطهير در قران
فرود امد به با خانه او زهره زهرا
نبوت با ولايت شد بفرمان خدا توام
وزان پس يازده كوهر شدى از يكصدف پيدا
هلال از نعل نعليه تو بنوازچه در هر مه
نمادار دامه [illegible] از زوال راحت فردا

سپهر عصمت و عفت جهان رحمت و رافت
فداى دركه او قبله كاه دوده حوا
فلك كاخ جلال او ملك محو جمال او
اكر يكذره از نورش نمى تابيد بر اشيا
الا اى دختر احمد دبست محنت فادر زدو المن
سفينه نوح خوانند دو فضيلت سيد بطحا
همانا زهره بيك افتاب و ماه بود نه
چه اندر عالم صورت چه اندر عالم معنى
[illegible] پر از كوهر شدى از يكصدف طاهر
[illegible] وكوشوار بردر زو فعت كوشوار اسما

اختر طوبى كويد

شاه مردان كه نبودى شوهر خير النسا
مبتلا بودندى از كنيز بن در خير النسا
دره البيضا زهرا توعذرا و بتول
روز محشر ريشه ها چادر خير النسا

در جهان [illegible] نبودى همسر خير النسا
كرده حوران از كرم پرورده كا
بهر [illegible] لطافت ذات اطهر خير النسا
[illegible] پيش خشم فلك و مقلد [illegible]

مريم و راحيل بلقيس و صفو خويش را
روز و شب از جان و دل فرمان بر خير النسا
عاصيان را از جهنم اورد بيشك برون
خامه بنيشمه بود اندر بر خير النسا

همچو ماه نو ضعیف و زار و لاغر گشته بود   از و نور محمدی و عمر پیکر خیر النسا   **اما تفصیل وقعه**
بدانکه در مصباح و اقبال و منار الشیعه و تقویم المحسنین و اختیارات روایت کرده اند که در این روز حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بتول عذرا سلام الله علیها را بحضرت امیر علیه السلام تزویج نمود و عبارت منار الشیعه اینست
و فی النصف منه لخمسة اشهر من الهجرة عقد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لامیر المؤمنین علیه السلام علی ابنته
فاطمة عقد النکاح و کان فیه الاشهاد لربها الاملاک و سنها یومئذ ثلث عشر سنة علیها التحیة و الرضوان
و در اختیارات هم گوید که سیزده سال داشت و در مصباح بعد از نقل ثلث عشرة سنة گوید و روی تسع او عشر
و در جنات الخلود گوید که در شب بیست و چهارم ماه رمضان سال دوم از هجرت تزویج آنحضرت با امیر المؤمنین علیه السلام
واقع شد و بقولی در شب نیمه ماه رجب بخطابه جبرئیل و میکائیل و شهادت اسرافیل و رضائیل و ملائکه
مقربین در بیت المعمور بالای کرسی از نور خطبه و صیغه گفته شد و قباله حریر نوشته بمهر و سجل ملائکه
نزد رسول خدا آوردند و آنحضرت نیز در مسجد مدینه بحضور صحابه و مسلمین با علی بمهر پانصد درهم که بحساب حال
سه تومان و کسری است اجرای صیغه فرمود انتهی **مؤلف گوید** چون عبارت اختیارات روز و عبارت مصباح و
منار الشیعه و تقویم المحسنین نصف و عبارت اقبال یوم بود لهذا این وقعه را در روز پانزدهم نوشتیم نه در شب
چنانکه در جنات الخلود بود و تفصیل این اجمال بنحویست که علامه مجلسی ره در جلاء العیون نقل کرده و گوید که در
مناقب خوارزمی و سایر کتب معتبره عامه و خاصه از حضرت امیر المؤمنین ع و ام سلمه و سلمان فارسی روایت کرده اند
که چون حضرت فاطمه بحد بلوغ رسید اکابر قریش و اشراف و صاحبان مال و ثروت و عزت از آنحضرت او را خواستگاری
نمودند هر یک از ایشان که اظهار این امر مینمودند حضرت رسول روی مبارک خود را از او میگردانید و
اظهار کراهت میفرمود تا آنکه هر یک از ایشان گمان میبردند که حضرت بر او خشمناک است یا وحی از آسمان بر مذمت
او نازل شده از جمله آنها که خطبه کردند ابو بکر بود حضرت در جواب او گفت که امر او با خدا است و بعد از آن عمر
خطبه کرد حضرت همان جواب فرمود پس روایت کرده اند که روزی ابو بکر و عمر و سعد بن معاذ در مسجد حضرت
رسول نشسته بودند و سخن مزاوجت حضرت فاطمه را در میان آوردند پس ابو بکر گفت که اشراف قریش خواستگاری
او از آنحضرت نمودند و حضرت در جواب ایشان فرمود که امر او بسوی پروردگار است اگر خواهد که او را تزویج
نماید خواهد نمود و علی بن ابیطالب را دیدیم با حضرت سخن نگفت و کسی نیز برای او با آنحضرت سخن نگفت و گمان
ندارم که چیزی مانع شده باشد او را مگر تنگدستی و آنچه من میدانم آنست که خدا و رسول فاطمه را از نکاح
نداشته اند مگر از برای او پس ابو بکر با عمر و سعد بن معاذ گفت که برخیزید که نزد علی برویم و او را تکلیف
نمائیم که خواستگاری فاطمه بکند و اگر تنگدستی او را مانع باشد ما او را در این باب مدد کنیم سعد بن معاذ

و در اسعاف الراغبین مذکور است که فاطمه سلام الله علیها ... منه

و در جلاء العیون گوید که مهر آن حضرت پانصد درهم بود که بحساب این زمان سی و پنج تومان و پانصد دینار میشود منه

گفت که نیاید در سخنی بده و برخواستند بخانه امیر المؤمنین رفتند آنجناب را در خانه نیافتند در آنوقت
حضرت شتر خود را برده بود در باغ مردی از انصار آب میکشید باجرت پس متوجه آن باغ شدند چون بخدمت
آنحضرت رسیدند فرمود برای چه حاجت آمده اید ابوبکر گفت ای ابوالحسن هیچ خصلتی از خصال خیر نیست مگر آنکه
تو بر دیگران در آن خصلت سبقت گرفته و رابطه میان تو و حضرت رسول از جهت خویشی و مصاحبت دائم و نصرت و یاری
و روابط معنوی معلوم است جمیع اشراف قریش فاطمه دختر آنحضرت را خواستگاری نمودند اجابت نفرمودند در جواب فرمود
که امر او با پروردگار او است پس چه مانع است ترا از خواستگاری نمینمائی او را از برای آنکه گمان آنست که خدا و رسول
او را از برای تو نگاه داشته اند و از دیگران منع میکنند چون حضرت امیر این سخنان را از ابوبکر شنید آب از دیده های
مبارکش فرو ریخت و فرمود که اندوه مرا تازه کردی و آرزوئی که در سینه من پنهان بود هیجان آوردی که باشد که
فاطمه را نخواهد لیکن باعتبار تنگدستی شرم میکنم از آنکه این معنی را اظهار نمایم پس ایشان بهر نحو که بود آنحضرت را
راضی کردند که بخدمت حضرت رسول رود و فاطمه را از آنحضرت خواستگاری نماید حضرت شتر خود را گشود و
بخانه آورد و بست و نعلین خود را پوشید و متوجه خانه حضرت رسالت شد در آنوقت آنحضرت در حجره ام سلمه بود
چون حضرت دست بر در زد ام سلمه گفت کیستی پیش از آنکه حضرت بفرماید که منم علی حضرت رسالت فرمود که
ای ام سلمه برخیز در بگشا که این مردیست که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند ام
سلمه گفت پدر و مادرم فدای تو باد کیست که تو در حق او چنین سخن میگوئی هنوز او را ندیده حضرت فرمود که ساکت باش
ای ام سلمه که این مردیست که سفاهت ندارد و زود از جا بدر نمیآید پسر برادر منست و پسر عم منست و محبوبترین
خلق است بسوی من ام سلمه گفت که من برجستم و مبادرت نمودم بگشودن در و پایم بدامنم پیچید و از نهایت تعجیل
نزدیک بود که بسر در آیم چون در را گشودم علی بن ابیطالب را دیدم پس بخدا سوگند که داخل خانه نشد تا آنکه
دانست که من بپرده خود مراجعت کردم پس داخل شد بر رسول خدا و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و
برکاته حضرت رسول در جواب فرمود و علیک السلام ای ابوالحسن بنشین ام سلمه گفت پس علی بن ابیطالب
در خدمت رسول نشست و بسوی زمین نظر میکرد چنان مینمود که برای کاری آمده است و شرم میکند که اظهار کند از حیا
آنحضرت سر بزیر افکنده بود پس حضرت رسول بعلم نبوت دانست که آنحضرت چه در خاطر دارد فرمود ای ابوالحسن چنان می بینم که
برای کاری آمده حاجت خود را بگوی و آنچه در خاطر داری اظهار کن که حاجتهای تو نزد من برآورده است پس
علی بن ابیطالب گفت پدر و مادرم فدای تو باد میدانی یا رسول الله که مرا از عم خود ابوطالب و فاطمه بنت اسد گرفتی
در وقتیکه من کودک بودم و از غذای خود مرا غذا دادی و بآداب خود مرا تادیب کردی نسبت بمن از پدر و مادر
مهربانتر بودی حقتعالی مرا ببرکت تو هدایت کرد و مرا نجات دادی از آنچه پدران و عموهای ما بر آن بودند از حیرت و ضلالت

بدرستیکه تو نیز یا رسول الله ذخیره من و شرف من در دنیا و آخرت و یاری کرامتها که حقتعالی برکت تو نسبت بمن کرده ای
میخواهم زوجه و خانه داشته باشم و آمده ام بسوی تو خطبه کننده امید دارم که دختر خود فاطمه را بمن تزویج نمائی یا
بمن تزویج مینمائی او را یا رسول الله ام سلمه گفت دیدم روی مبارک رسول خدا از استماع این سخنان شگفته و خندان گردید
پس از روی تبسم با حضرت گفت یا علی آیا چیزی با خود داری که او را با تو تزویج نمایم حضرت امیرالمؤمنین گفت پدر و مادرم
فدای تو باد بخدا سوگند که بر تو پنهان نیست چیزی از امر من شمشیری دارم و زرهی و شتری که بآن آب میکشم و چیزی
بغیر از اینها مالک نیستم حضرت فرمود که اما شمشیر ترا بآن احتیاج هست زیرا جهاد فی سبیل الله و مقاتله میکنی بآن
با دشمنان خدا و شتر آب میکشی از برای نخلستان خود و اهل خود و اسباب خود را در سفر بآن بار میکنی و لیکن ترا تزویج
میکنم بآن زره و یاری از تو راضیم ای ابوالحسن میخواهی ترا بشارت بدهم حضرت امیر گفت بلی یا رسول الله پدر و مادرم
فدای تو باد بشارت ده مرا بدرستیکه تو همیشه با برکت و سعادت و میمنت و فیروزی بوده در گفتار و کردار درود خدا
بر تو باد حضرت فرمود بشارت باد ترا ای ابوالحسن بدرستیکه حقتعالی فاطمه را با تو تزویج کرد در آسمان پیش از آنکه من
او را با تو تزویج نمایم در زمین در همین موضع که نشسته ام پیش از آنکه تو بیائی ملکی بر من نازل گردید که روها بسیار
و بالهای بیشمار داشت و پیش از او از ملائکه مانند او ندیده بودم چون فرود آمد گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته
بشارت باد ترا ای محمد باجتماع اهل تو و پاکیزگی نسل تو گفتم این چه خبر است که میگوئی ای ملک گفت یا رسول الله منم
سطائیل و موکلم بیکی از قائمهای عرش الهی از پروردگار خود رخصت طلبیدم که ترا بشارت دهم اینک جبرئیل
از عقب من میرسد که ترا خبر دهد بکرامتهای خدا نسبت بتو هنوز سخن آن ملک تمام نشده بود که جبرئیل در رسید
و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا نبی الله پس حریر سفیدی از حریرهای بهشت بدست من داد و در آن
حریر دو سطر از نور نوشته بود گفتم ای حبیب من جبرئیل این حریر و نوشتها چیست گفت یا محمد چون حقتعالی
بعلم خود بر احوال خلق مطلع بود ترا از جمیع خلق برگزید از برای تو برای پیغمبری و رسالت خود فرستاد و بعد از تو
از میان جمیع خلق برگزید از برای تو برادری و وزیری و مصاحبی و دامادی پس دختر تو فاطمه را باو تزویج کرد
گفتم ای حبیب من جبرئیل آن مرد کیست گفت ای محمد برادر تو در دنیا و پسر عم تو در نسب علی بن ابیطالب پس
که حقتعالی وحی کرد بسوی بهشتها که زینت یابید پس مزین گردیدند روضات جنان و بسوی درخت طوبی که بردار
حلها و زیورها را و زینت کردند حوریان بهشت حقتعالی امر کرد ملائکه را که مجتمع شوند در آسمان چهارم نزد بیت
المعمور پس هر ملکی که در بالای آسمان چهارم بود فرود آمد و هر ملکی که در زیر آسمان چهارم بود بالا رفت حقتعالی
رضوان خازن بهشت را امر کرد که منبر کرامت را نصب نماید نزد بیت المعمور و آن منبریست که حضرت آدم بر آن خطبه
خواند در روزیکه عرض اسما میکرد بر ملائکه و آن منبریست از نور پس حقتعالی وحی کرد بسوی ملکی از ملائکه حجب که او را

[illegible]

راحیل میگویند که بران منبر بالا رود و حقتعالی را ستایش کند بحمد او و او را بجلالت و بزرگی یاد کند بستایش
حقتعالی را ثنائیکه سزاوار او است و در میان ملئکه خوشتر بانشد و نیکوتر باشد از او نیست پس بمنبر برامد و حمد و ستایش
حقتعالی کرد بمحامدی که سزاوار عظمت و جلال او بود و صدای شادی و فرح از جمیع ملئکه اسمانها بر آمد و جمیع
اهل سماوات خوشنود و شاد شدند بروایتی این خطبه را خواند حمد و سپاس خداوند برا سزا است که اول است
پیش از اولیت پیشینیان و باقیست بعد از فنای عالمیان حمد میکنیم او را که گردانید ما را ملئکه روحانیان
و گردانید ما را از اقرار کنندگان بپروردگاری خود و بر نعمتهائیکه بر ما تمام کرده است از شکر کنندگان و ما را محجوب
گردانید از گناهان و مستور گردانید از عیبها و ما را ساکن گردانید در سموات و نزدیک گردانید بسوی سرادقات و
از ما زایل گردانید حرص بر شهوات را حرص و خواهش ما را در تسبیح و تقدیس خود قرار داد انخداوندیکه رحمت
خود را پهن کرده است و بخشنده نعمتهای خود است جلیل تر است از انچه با و نسبت میدهند مشرکان در زمین و بلند
است بعظمت و جلال خود از افتراها که بر او می بندند ملحدان پس بعد از سخنی چند گفت بدرستیکه اختیار کرد
خداوند جبار برگزیده بنده گرامی و پسندیده خود را برای کنیز خود که بهترین زنانست و دختر بهترین پیغمبران و
اشرف مرسلانست پس پیوند کرد حبل ان پیغمبر را بحبل مردی از اهل او که مصاحب او است و تصدیق کننده
دعوت او است و مبادرت کننده است بسوی دین و ملت او و علی که پیوند یافته است بفاطمه بتول و دختر رسول بروایت
اول که جبرئیل گفت پس حقتعالی بمن وحی کرد عقد نکاح ایشانرا ببندم بدرستیکه من تزویج کردم کنیز خود فاطمه
دختر حبیب خود محمد را ببنده خود علی بن ابیطالب پس بستم عقد نکاح او و گواه گرفتم بران ملئکه مقربانرا
و گواهی ایشان در این حریر نوشته شده است بتحقیق که امر کرد پروردگار من مرا که این نامه را بر تو عرض کنم
و بمشک ازا مهر کنم و برضوان خازن بهشت سپارم بدرستیکه چون حقتعالی گواه گرفت ملئکه را بر تزویج علی بفاطمه
امر کرد درخت طوبی را که انچه بار برداشته است از حلی و حلل فرو ریزد و بر ایشان نثار کند پس ملئکه و حور العین
ان نثارها را ربودند بدرستیکه حوریان از برای یکدیگر هدیه میفرستند ان نثار را و تفاخر میکنند بان تا
روز قیامت یا محمد بدرستیکه خداوند عالمیان مرا امر کرده است که امر کنم که تزویج کنی در زمین فاطمه را بعلی و
بشارت دهی ایشانرا که حقتعالی کرامت خواهد کرد بایشان دو پسر پاکیزه نجیب طاهر طیب خیر صاحب فضیلت در دنیا
و اخرت یا ابا الحسن بخدا سوگند که ملک هنوز از نزد من بالا نرفته بود که تو دست بر در زدی پس بدرستیکه من
در باب تو جاری خواهم کرد امر پروردگار خود را ای ابو الحسن بیرون رو که من از عقب تو میایم بسوی مسجد و
بدرستیکه در حضور مردم فاطمه را بتو تزویج مینمایم و از فضیلت تو ذکر خواهم کرد انچه باعث روشنی دیده تو و دیده
دوستان تو گردد در دنیا و اخرت حضرت امیر فرمود که من از خدمت حضرت بیرون امده بسرعت متوجه مسجد شدم و ام

چندان فرح و شادی رو داده بود که وصف نمیتوانم کرد چون ابوبکر و عمر انحضرت را برای امتحان فرستاده بودند و بیرون امدن انحضرت میکشیدند سر راه بر انحضرت گرفتند و پرسیدند که چه خبر داری حضرت فرمود که حضرت رسول دختر خود فاطمه را بمن تزویج کرد و مرا خبر داد که حقتعالی در اسمان فاطمه را بمن تزویج نموده است اینست که حضرت رسول بیرون میاید که در حضور مردم فاطمه را بمن تزویج کند چون ایشان خبر را شنیدند بظاهر اظهار فرح و شادی کردند و بمسجد برگشتند حضرت امیر فرمود که ما هنوز بمیان مسجد نرسیده بودیم حضرت رسول بما ملحق شد و از روی مبارکش اثر شادی و خوشحالی ظاهر بود بلال را امر فرمود که ندا کند مهاجر و انصار را که جمع شوند چون جمع شدند بر یک پایه منبر بالا رفت حمد و ثنای حقتعالی ادا کرد و فرمود که ای گروه مسلمانان در این زودی جبرئیل نزد من امد خبر داد مرا که پروردگار من ملئکه را نزد بیت المعمور جمع کرد و همه را گواه گرفت بر انکه تزویج کرد کنیز خود فاطمه دختر رسول را ببنده خود علی بن ابیطالب و مرا امر کرد فاطمه را باو تزویج نمایم در زمین و شما را گواه میگیرم بر این پس نشست و بعلی فرمود که ای ابو الحسن برخیز و خواستگاری کن فاطمه را برای خود پس حضرت امیر برخواست و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت ادا کرد بعضی از ان خطبه اینست حمد میکنم خدا را برای شکر نعمتها و احسانهای او و گواهی و شهادت میدهم بوحدانیت خدا شهادتی که موجب رضای و خوشنودی او گردد و صلوة میفرستم بر محمد و ال او صلواتی که موجب مزید قرب و منزلت و شود بدانید که نکاح از جمله چیزها است که خداوند عالمیان امر کرده است بان و پسندیده است از او این مجلس و جمع ما بقضا و قدر حقتعالی مرتب گردیده است بتحقیق که تزویج کرد بمن رسول خدا دختر خود فاطمه را و مهر او را این زره من گردانید بروایت دیگر پانصد درهم گردانید و من راضی شدم باین پس از او بپرسید و گواه شوید پس مسلمانان از حضرت پرسیدند که ایا تزویج کردی فاطمه را باو یا رسول الله حضرت فرمود که بلی مسلمانان گفتند که خدا برکت دهد برای ایشان و شمل ایشانرا جمع کند پس حضرت رسول بخانه ازواج خود برگشت و ایضا در ان کتاب گوید که ابن بابویه و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امام زین العابدین و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام و حضرت امام رضا روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین فرمود که من تزویج حضرت فاطمه را در خاطر داشتم شب و روز در این خیال بودم و جرات نمیکردم که بخدمت حضرت سالت عرض نمایم تا انکه روزی بخدمت انحضرت رفتم فرمود که یا علی ایا میخواهی تر اگر خدا نمایم گفتم رسول خدا مصلحت را بهتر میداند و انحضرت میخواست که یکی از زنان قریش را بمن تزویج نماید من میترسیدم که فاطمه از دست من بیرون رود روزی بی خبر نشسته بودم ناگاه فرستاده حضرت رسول نزد من امد و گفت که اجابت کن حضرت را و تو را طلبیده بزودی بیا هرگز انحضرت را باین فرح و شادی مشاهده نکرده ام حضرت فرمود که بشتاب رفتم بخدمت انحضرت و او را در حجره ام سلمه یافتم چون نظر مبارکش بر من افتاد اثر سرور و

تزویج نمودن حضرت رسول فاطمه را بعلی بن ابیطالب علیهما السلام

و برای ایشان

۵۷ سنبل و قرنفل آوردن جبرئیل از بهشت

وشادی از جبین مبارکش ظاهر بود و شکفته کردید و خندان شد بحدی که نور دندانهای مبارکش ساطع شد
پس فرمود که یا علی حقتعالی کفایت کرد از برای من آنچه را که من اهتمام بآن داشتم از تزویج تو گفتم چگونه است این
یا رسول الله فرمود که جبرئیل نزد من آمد از سنبل و قرنفل بهشت با خود آورده بود پس من گرفتم آنها را و بو کردم
و گفتم سبب آوردن این سنبل و قرنفل چیست جبرئیل گفت که حقتعالی امر فرمود ساکنان بهشت را از ملائکه و هر که
در بهشت است که بیارایند و زینت نمایند جمیع باغستانهای بهشت را زمینها و منوها و قصرهای آنها و امر کرد
بادهای بهشت را که بوزند بانواع بوهای خوش و امر کرد حوریان بهشت را که تلاوت نمایند سوره طه و طس و
یس و حمعسق را پس منادی از زیر عرش ندا کرد که امروز ولیمه علی بن ابیطالب است بدرستیکه من شما را گواه
میگیرم که تزویج کردم فاطمه دختر محمد را بعلی بن ابیطالب برای آنکه پسندیده ام ایشانرا برای یکدیگر پس
حقتعالی ابر سفیدی فرستاد که بارید بر ایشان از مرواریدها و زبرجدها و یاقوتهای خود بر خواستند ملائکه
و فرو ریختند از سنبل و قرنفل و این از نثار ملائکه است که از برای تو آورده ام پس حقتعالی امر کرد ملکی از
ملائکه بهشت را که او را راحیل میگویند و در میان ملائکه بفصاحت و بلاغت او ملکی نیست که خطبه بخواند پس خطبه
خواند که مثل آن خطبه را اهل آسمان و زمین نشنیده بودند پس منادی ندا کرد که ای ملائکه و ای ساکنان بهشت
من برکت نفرستید بر علی بن ابیطالب که حبیب و دوست محمد است و بر فاطمه دختر محمد بتحقیق که من برکت فرستاده ام
بر ایشان بدرستیکه من تزویج کردم محبوبترین زنان را بسوی خود با محبوبترین مردان بسوی خود بعد از پیغمبر
آخر الزمان پس راحیل گفت برکتی که بر ایشان فرستادی زیاده از آنچه مشاهده کردیم امروز ظاهر کردانیدی
از کرامات ایشان چه خواهد بود حقتعالی ندا کرد که ای راحیل از برکت من بر ایشان است که جمع میکنم ایشانرا
بر محبت خود و میگردانم ایشانرا حجت خود بر خلق بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از ایشان خلقی
خواهم آفرید و از ایشان ذریتی بوجود خواهم آورد و ایشانرا خزینه داران خود در زمین و معدنهای
علم خود خواهم کرد و ایشان مردم را دعوت خواهند کرد بسوی دین من و با ایشان حجت بر خلق خود تمام
میکنم بعد از پیغمبران پس بشارت باد ترا یا علی که حقتعالی ترا کرامتی کرده که باحدی از خلق چنین کرامتی نکرده
و من تزویج کردم فاطمه را بتو بنحویکه خداوند رحمن او را بتو تزویج کرد و راضی شدم از برای فاطمه بآنچه خدا از
برای او راضی شده پس بگیر زوجه خود را که تو سزاوارتری باو از من و بتحقیق که خبر داد مرا جبرئیل که
بهشت مشتاقست بسوی تو و فاطمه اگر نه این بود که حقتعالی مقدر کرده است که از شما بیرون آورد حجتهای خود را
بر خلق هر آینه دعای بهشت و اهل بهشت را در حق شما مستجاب میکرد و شما را در این زودی بایشان میرسانید
پس نیکو برادر و داماد و مصاحب تو از برای من و کافیست مرا خوشنودی خدا از خوشنودی دیگران پس حضرت

امیرالمؤمنین عرض کرد که یا رسول الله آیا فدا من بجای رب بوده است که مراد در بهشت یاد میکنند و حقنعم
مراد و میان ملائکه خود تزویج مینماید حضرت فرمود که چون حقتعالی کرامی دارد ولی خود را و دوست خود را
گرامی میدارد او را بانچه چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد پس حقتعالی این کرامتها را بتو عطا
کرده است ای علی پس حضرت امیرالمؤمنین گفت رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلی والِدَیَّ
وَاَنْ اَعْمَلَ صالِحاً تَرْضیهُ وَاَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی پس حضرت رسول گفت آمین رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ اَزْواجِنا وَذُرِّیّاتِنا
و در زبدة التصانیف گوید که آورده اند پیش از آنکه حضرت امیرالمؤمنین فاطمه را تزویج فرماید مردم می
فرستادند و خواستکاری مینمودند حضرت رسول فرمود که کار فاطمه بدست من نیست و برای و اختیار من
نمیشود حقتعالی او را بهر که خواهد میدهد عبدالرحمن عوف را بخاطر رسید که چون محمد بیچیز است و او را بکسی
خواهد داد که او را جمعیتی و دستگاه باشد نزد حضرت رسول آمد و خواستکاری کرد آنحضرت جواب وی
باز نداد کان بود که مگر بواسطه تعیین مهر است گفت یا رسول الله از مهر چندین زر و شتر و گاو و گوسفند
بدهم حضرت در خشم شد کفی سنگ ریزه برداشت و در کنار عبدالرحمن ریخت و فرمود که این را بر زیادتی
مال زیاده شود و آن سنگریزه ها در دست رسول خدا تسبیح میکرد چون بدامن عبدالرحمن رسید همه
درّ و مرجان بود فرمود که چند بار گفتم که کار فاطمه تعلق بمن ندارد و الله که اگر دیگر کسی در این باب سخن
گوید شکایت او با خدا کنم و ملا فتح الله کاشانی در خلاصة المنهج در تفسیر این آیه شریفه که مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ
یَلْتَقِیانِ بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لا یَبْغِیانِ فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُما
تُکَذِّبانِ گوید که در تفسیر اهل البیت مذکور است که مراد از این دو دریا علی بن ابیطالب و فاطمه است که یکی
دریای علمست و دیگری دریای حلم یکی دریای شجاعت و دیگری دریای سخاوت یکی دریای وفا و دیگری
دریای حیا یکی دریای طهارت و دیگری دریای عصمت و برزخ میان ایشان حضرت رسالت و لؤلؤ و مرجان
حسن و حسین علیهما السلام و در تفسیر طبرسی گوید که همین روایت را از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری
نقل کرده و از ابن عباس روایت کرده که مراد از مرج البحرین علاقه زوجیت است میان علی بن ابیطالب و
فاطمه و از برزخ مودت و محبتست که میان ایشان واقعست که هرگز منقطع نخواهد شد و خروج لؤلؤ
تولد حسن و حسین است و محمد بن جبله بزاز ابی ایجاد و زیاد بن منذر روایت کرده است که ضحاک را پرسیدند که
مراد از این آیه چیست فرمود مراد از بحرین علی و فاطمه است و برزخ محمد و لؤلؤ و مرجان حسن و حسین علیهما السلام
و از این اخبار و نیز از روایات صحیحه معلوم میشود که آل عبا بجا افضال رحمت الهی اند و اصداف الطاف
نامتناهی و سفن نجات دنیوی و اخروی چه بمصالح هادیه ایشان از ظلمت ضلالت خلاص میتوان شد و سلمان

تفسیر آیه مرج البحرین

باب پنزدهم

انوار تابان ایشان از تاریکیهای ضلالت بسر منزل فوز و فلاح میتوان رسید و اعمش از ظهر بن ابو اسحق
روایت کرده که از عبد الرحمن اسلمی شنیدم که فرمود من از انس بن مالک شنیدم که گفت از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود هرگاه آفتاب غائب شود باید که توجه نمائید بماه و اگر ماه مفقود
شود بزهره متوجه شوید و اگر زهره را نیابید بفرقدین اقبال کنید صحابه گفتند مراد از این آفتاب
و ماه و زهره و فرقدین چیست فرمود من بمنزله خورشیدم و علی بمنزله ماه و فاطمه بمنزله زهره و
فرقدین دو نور دیده من حسن و حسین اند و این حدیث نیز مشعر است بر آنکه نجات از ظلمت گمراهی موقوفست به
اشراقات انوار باهره از مصابیح هدایت آل عبا و بدون تمسک بانوار ناجیه ایشان از ورطات مهلکه جاهلیت نجات
متحقق نخواهد گشت لی خمسة اطفی بهم حر الجحیم الحاطمة المصطفی و المرتضی و ابناهما و الفاطمة و در
جلاء العیون گوید که قطب راوندی و ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله از خانه بیرون آمد و روی مبارکش خندان بود و نوری از آن ساطع بود مانند ماه تابان پس عبد الرحمن
بن عوف برخواست و گفت یا رسول الله این نور چیست که در روی تو مشاهده میکنم حضرت فرمود که بسبب
بشارتیست که بمن رسیده است در باب برادر و پسر عم و دخترم که حقتعالی تزویج کرده است فاطمه را بعلی و امر کرده
است رضوان خازن بهشت را که درخت طوبی را بحرکت آورد پس براتها بار آورد درخت طوبی بعدد محبان
اهلبیت رسول خدا و آفرید در زیر آن درخت ملکی چند از نور و بهر ملکی از ملائکه یک برات از آن براتها داد
چون قیامت برپا شود آن ملائکه ندا کنند در میان خلایق پس نماند محبی از دوستان اهلبیت مگر آنکه یکی از
آن براتها را باو دهند و در آن برات نوشته باشند که او آزاد است از آتش جهنم پس در آن روز ببرکت برادر
و پسر عم و دخترم بندهای بسیار از آتش جهنم آزاد شوند انتهی **مؤلف گوید** اما بزرگی درخت طوبی پس
قراریست که در همان کتاب از حضرت رسول روایت کرده که فرمود چون داخل بهشت شدم درخت طوبی را
در خانه علی دیدم و در بهشت هیچ قصری و منزلی نیست مگر آنکه شاخی از درخت طوبی در آن هست و از بالای
آن درخت سبدها از حله ها سندس و استبرق بهشت آویز است و از برای هر بنده مؤمنی هزار هزار سبد هست و در هر سبدی
صد هزار حله هست و هیچ حله از آنها بحله دیگر شبیه نیست و هر یک برنگی است و جامهای اهل بهشت از آن است
و در میان آن درخت نوری کشیده و عرض بهشت مانند عرض آسمانها و زمین است و مهیا کرده اند آنرا از برای
آنها که ایمان بخدا و رسول آورده اند اگر سواره در سایه آن درخت صد هزار سال بتازد از سایه آن بدر نمیرود
و اینست تفسیر قول حقتعالی که و ظل ممدود و پایین آن درخت میوهای اهل بهشت است و طعامهای ایشان که او بخانه است
در میان خانهای ایشان و در هر شاخی از آن صد نوع از میوه هست از آن میوهها که شبیه آنها در دنیا دیده اید و

واز آنها کرندیده اید بیاز آنچه شنیده اید شبیه اینها نیا واز آنچه نشنیده اید و هر میوه که چیده
میشود از آن درخت درهمان ساعت مثل آن بجای او میروید چنانچه حقتعالی فرموده است لا
مقطوعة و لا ممنوعة و در بیخ آن درخت نهری جاری میشود که از آن نهر منشعب میشود چهار
نهر که حقتعالی فرموده است اول نهرها آبیکه هرگز متغیر نمیشود دوم شیریکه مزه اش متغیر نمیکردد سیم
شرابیکه لذت بخشنده است شامندگانرا چهارم عسلی که صاف کرده شده الخبر و جناب عالم
محقق میرزا حسین طباطبائی یزدی در کتاب خود رق منشور و لوامع الظهور فی تفسیر آیة النور از ریاض
الجنان و از طریق عامه از ام ایمن روایت کرده است قالت رانی رسول الله و انا ابکی که گوید پیغمبر خدا مرا
دید که گریه میکنم فرمود ما یبکیک یا ام ایمن چرا گریه میکنی ای ام ایمن عرضکرد یا رسول الله حضرت برزوج
فتی من الانصار فانی ببکر مصر و لوز بمجلس عقد جوانی از انصار رفته بودم شکر مصر و بادام آورده
نثار کردند پس من تزویج فاطمه را خاطر آوردم که نثاری از برای او نشد پیغمبر خدا فرمود ای ام ایمن
اخبرک عن تزویج فاطمة ترا خبر بدهم از تزویج فاطمه ان الله بعث الروح الامین جبرئیل و معه میکائیل
فجلسا علی کرسیین من نور تحت العرش ... خداوند جلیل جبرئیلرا با میکائیل فرستاد و ایشان بر روی دو کرسی از
نور در زیر عرش نشستند و اقام الملئکة المقربین و الحور العین صفوفا و ملئکه مقربین و حور العین را بصفها
برپا داشت فاوحی الی شجرة طوبی انثری علیهم و وحی فرمود بدرخت طوبی که نثار کن بر ایشان یاقوت سرخ
و زمرد سبز و لولو سفید و مرجان و مشک اذفر و عنبر اشهب و کافور ابیض و زعفران را و هر کس از ملئکه و حور
العین که از آن نثار اخذ نمود بر ملئکه و حور العین دیگر فخر میکند و جبرئیل و میکائیل در آسمان عقد فاطمه را
خواندند فکان جبرئیل المتکلم عن علی و میکائیل الراد عنی و جبرئیل از جانب علی متکلم یعنی در طرف ایجاب
بود و میکائیل از جانب من رد میکرد یعنی در طرف قبول بود و ما عقدت نکاحها فی الارض حتی عقدت
الملائکة فی السماء و من در روی زمین بر فاطمه عقد نخواندم مگر آنکه ملائکه در آسمان بر وی عقد خواندند الحدیث
بعد گوید اقول الی هذا یشیر ما ورد فی زیارة المولود یزید بن مطلب اشاره است آنچه در زیارت مولود
آنحضرت وارد شده که السلام علیک یا من ولد فی الکعبة و زوج فی السماء بسیدة النساء و کان شهودها
الملئکة الاصفیاء انتهی و در ریاض الجنة گوید که شیخ بهائی عاملی نقل میکند از پدرش شیخ حسین بن
عبد الصمد که در مسجد کوفه سنگی پیدا کرد که عقیق سرخ بود و در آن مکتوب بود انا در من السما
نثرونی یوم تزویج والد السبطین کنت اصفی من اللجین بیاضا صبغتنی دماء نحر حسین

وقعه چهارم پانزدهم رجب فوت معویه بروایت ارشاد

حدیث ام ایمن در تزویج فاطمه

در روضة الواعظين و بحار الانوار و دمعة الساکبة و ناسخ التواريخ و جلاء العيون در اين روز معويه بدرک اسفل ۶۱
هاويه واصل شده و در مقام زخار گويد که جمهور محدثين و مورخين فريقين متفقند که معويه در رجب سنه
ستين روی بسرای ديگر نهاد و اعتقاد اکثر ائمه سير بر آنست که در نيمه اين ماه واقع شده **اما تفصيل وقعه**
در ناسخ التواريخ گويد که چون معويه از مکه خيمه بيرون زد و راه شام پيش داشت در يکی از منازل نيمشبی بقضای
حاجت بيرون آمد و بر لب چاهی عبور نمود که از آنجا آب بر ميآوردند معويه سر فرو داشت و در آن چاه نگريست
بخاری از چاه بر دميد بر روی معويه زد حال معويه دگرگون شد و مرض فالج او را فرو گرفت و لقوه در دهانش
افتاد چنانکه نتوانست دهن فراهم آورد بازحمت تمام خود را بخوابگاه رسانيد و بر جامه خواب در افتاد صبحگاه
مردمان آگاه شدند که معويه را دوش چه پيش آمده صناديد سپاه بعيادت او شتافتند و بر بالين او نشستند
معويه گفت هر عليلی و زحمتی که دچار مردم شود از دو نوع بيرون نتواند بود يکی آنکه مردم بزه کار و بی فرمان
شوند و مرتکب معاصی گردند خداوند بکيفر جرم و جنايت ايشان آزار کند و رنجور گرداند و ديگر آنکه اين عنايت
و رحمتی باشد که خداوند تبارک و تعالی بندگان صالح خود را ببلاهای سخت و صعب بيازمايد و بر فضل و فضيلت
ايشان بيفزايد امروز اگر من باين درد مبتلا شدم اميد که در شمار بندگان صالح باشم سپاس ميگذارم
خدا را که اگر يکعضو من سقيم شد اعضای ديگر تنم سالم است و اگر روزی چند ناتوان باشم سالهای فراوان
توانا بوده ام و خداوند در حق من هيچ دقيقه از فضل و کرم بجای نگذاشته اينک هفتاد و اند سال عمر ابد
سر ميگذرد و تمام اين مدت را قرين نعمت و راحت بوده ام خداوند شما را رحمت کند که مرا بدعای خير
ياد فرمايد و صحت و عافيت مرا از خدا بخواهيد حاضرين او را بدعای خير ياد کردند و بمنازل خويش مراجعت نمودند
معويه چون تنها بجای ماند و مرگ را نزديک ديد و در اعمال و افعال خود نگريست بهايهای بگريست اين وقت
مروان بن الحکم از در آمد و گفت يا معويه اين گريه چيست گفت از اين روی ميگريم که بسيار کارهای نيکو ممکن بود
که بدست من جاری شود و اقدام نکردم و ديگر آنکه مرا علتی فرا گرفته چنانکه دهان من گشاده مانده و سخت ميترسم
که کيفر آن باشد که با علی بن ابيطالب خصمی نمودم و حق او را غصب کردم و حجر بن عدی و اصحاب او را بقتل
آوردم همانا خداوند قاهر و غالب مرا بکيفر علی بن ابيطالب معاقب داشت و مرا اينهمه محنت از محبت يزيد بر سر
ميآيد اگر محبت يزيد نبود من رشد خويش ميدانستم و امروز دشمن بر من نميخنديد و دوست نميگريست از
اينگونه سخن بسيار گفت آنگاه فرمان داد تا بار بر بستند و از آن منزل کوچ دادند و طی مسافت کرده بشام
رسيدند معويه در سرای خويش فرود آمد و روز تا روز علت او فزونی گرفت و اضطراب او زيادت شد
و همه شب برنج و تعب ميزيست و خوابهای آشفته ميديد و فرياد بر ميداد که ای پسر ابوطالب چه دارم خلاف

مبتلا شدن معويه به مرض فالج و لقوه

با تو مخالفت کردم وای حجر بن عدی مرا با تو چه مخاصمت بود وای عمرو بن حمق مرا با تو چه افتاده بود و فراوان
آب میخواست و چندانکه او را استقاء میکردند سیراب نمیشد و میگفت الهی تشنگی اکرم را عفو کنی روا باشد
واکر عقوبت فرمائی سزا باشد و گاه گاه او را غش میگرفت و بی خویشتن میگشت و گریه در بحوالش آمد
این وقت یکتن از زنان قریش حاضر بود چون این بدید گفت امیر المؤمنین جهان را وداع گفت معویه هردو چشم باز
کرد و گفت اذا مت مات الجود وانقطع الندی من الناس الا من قلیل مصرد ورددت اکف
السائلین وامسکوا من الدین والدنیا بخلف مجدد پس دست فرا برد و آن تعویذ که در گردن داشت
بگسست و بیفشاند و این شعر قرائت کرد واذا المنیة انشبت اظفارها الفیت کل تمیمة لا تنفع
و ایضا در همان کتاب گوید چون معویه درگذشت ضحاک بن قیس کفن معویه را بدست کرده از سرای بیرون
آمد و با کسی سخن نکرد تا بمسجد جامع رسید پس بر منبر شد و گفت ای مردمان معویه را فرمان رسید اینک کفن
اوست من کار او را در دست ساخته کنم شما بعد الصلوة حاضر شوید تا بر او نماز بگذارید این بگفت و از منبر
بزیر آمد و برید کوتاه نامه بسوی یزید مکتوب کرد که بقا خاص یزدانست و فنا صفت بندگان چنانکه خداوند میفرماید
کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام این کتابیست که با میر مینگارم انها تعزیت و تهنیت
میکنم تهنیت بخلافت امیر و تعزیت بوفات امیر انا لله وانا الیه راجعون چون بر این مکتوب وقوف یافتی
بتعجیل مراجعت کن تا دیگرباره از مردمان بخلافت بیعت گیری والسلام چون این نامه بیزید رسید بر
خاست و فریاد برداشت و بهای های بگریست در زمان برنشست و بتعجیل و تقریب براند پس از سه روز که معویه
بمرده بود بدمشق آمد مردمان او را پذیره شدند و بگریستند یزید نیز بگریست و نخست بر سر خاک پدر شد
لختی بنشست و فراوان بگریست آنگاه برنشست و بجانب قبهٔ خضرا شتافت که معویه بنیان کرده بود و او عمامهٔ
خز سیاه بر سر و شمشیر در حمایل داشت چون بقبه برسید از پیش او سراپرده ها برافراخته بودند و جامهای
فراوان بر زبر هم گسترده داشتند یزید برفت و بر کرسیها پای نهاد و بر زبر آن جامها جای کرد و مردمان او را
تعزیت و تهنیت گفتند اکنون بر سر سخن آئیم همانا قمیصی و ازاری و ردائی از رسولخدا در نزد معویه بود و از
سر موی آنحضرت مبلغی داشت و مقداری از ناخن پیغمبر هنگام چیدن اندوخته بود و وصیت کرده بود چون
من بمردم مرا در این جامهای مبارک در پیچید و بینی و دهان مرا از موی سر آنحضرت و پارهای ناخن او انباشته
سازید و میان معویه و ارحم الراحمین را پرداخته دارید مردم شیعی گویند نه آنستکه معویه بعقبات صحائف
و بیقین درست این وصیت میکرد بلکه تا نفس بازپسین کار بنفاق میداشت تا مسلمانان در بیعت یزید
کار باتفاق دارند و اول منافق نیست که از پیراهن پیغمبر کفن خواست بلکه عبدالله ابی سلول کرد در نزد علمای

فوت معویه

وصیت معویه بباب کفن

عامه و فقهای اثنا عشریه راس المنافقین است پیراهن پیغمبر کفن کرد چنانکه در کتاب رسول الله ابن ابی الحج زمتی باجمله معویه در شب پنجشنبه نیمهٔ رجب الاصم در سال پنجاه و نهم هجری وفات یافت و جسد او را در دمشق در باب صغیر بخاک سپردند و بروایتی میان باب صغیر و باب جابیه مدفون ساختند و مدت عمر او نود و دو سال بود از اینجمله در سال هیجدهم هجری بعد از برادرش یزید بحکم عمر بن الخطاب حکومت شام یافت و مدت بیست و دو سال در شام فرمان روا بود تا انکاه در غرهٔ ربیع الثانی در سال چهل و یکم هجری ببریر خلافت نشست و مدت نوزده سال و سه ماه و پانزده روز بالاستقلال در خلافت کرد عموم مورخین و محدثین مدت خلافت معویه را نوزده سال و چند ماه نوشته اند)

شانزدهم رجب

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که در شب شانزدهم رجب سی رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه قل هو الله احد بخواند از نماز فارغ نشده خداوند ثواب هفتاد شهید را بوی عطا میفرماید چون روز قیامت محشر میاید نورش باهل عرصات میدرخشد مثل ما بین مکه و مدینه و حقتعالی براتی از آتش و براتی از نفاق را بوی عطا میفرماید و عذاب قبر نبیند

اما وقعهٔ امروز

خطبه خواندن حضرت امیر علیه السلام در مسجد کوفه سید حمیری گوید   مَنْ كَانَ أَخْطَبَهُمْ وَأَنْطَقَهُمْ وَمَنْ

قد كَانَ يَشْفِي حَوْلَهُ الْبُرَحَاءَ
مَنْ ذَا الَّذِي أُمِرُوا إِذَا اخْتَلَفُوا بِأَنْ
هَلَكُوا وَعَاثُوا فِتْنَةً صَمَّاءَ
عَصَاهُ مَدَّ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السَّبَبِ
لَوْ قَالَ لِلْحَيِّ مُتْ لَمْ يَحْيَ مِنْ رَهَبٍ
لِلشَّمْسِ قَالَ اطْلَعِي بِاللَّيْلِ لَمْ تَغِبِ
ذَاكَ الْإِمَامُ الَّذِي جِبْرِيلُ خَادِمُهُ
يَقُلْ آمِنْ ذَا يَمِينٌ أَوْ هِبَةٌ لِي هَبِ

مَنْ كَانَ أَنْزَعَهُمْ مِنَ الْإِشْرَاكِ أَوْ
يَرْضَوْا بِهِ فِي أَمْرِهِمْ قَضَاءَ

سوسی گوید

فِي فِيهِ سَيْفٌ حَكَاهُ سَيْفُ رَاحَتِهِ
أَوْ قَالَ لِلْمَيْتِ عِشْ مَا مَاتَ مِنْ رُعُبٍ
أَوْ مَدَّ كَفًّا إِلَى الدُّنْيَا لِيَقْلِبَهَا
إِنْ نَابَ خَطْبٌ يُبَتْ عَنْهُ وَلَا يُنَبْ
رِضْوَانُ رَاضٍ بِهِ مَوْلًى وَمَالِكُ
چنانکه خورشید شاه دست او خبر کشا
داد را بازو قوی بیداد را پیکر نزار
گر کند از حکم محکم حرز امنع از خواص

لِلْعِلْمِ كَانَ الْبَطْنُ مِنْهُ خَفَاءَ
مِنْ قَبْلُ لَوْلَاهُ وَلَوْلَا عِلْمُهُ
فِي كَفِّهِ سَبَبُ الْمَوْتِ الْوَفِيِّ فَمِنْ
سِيَّانِ ذَاكَ وَذَا فِي الْخَطْبِ وَالْخُطَبِ
أَوْ قَالَ لِلَّيْلِ كُنْ صُبْحًا لَكَانَ وَلَوْ
هَانَتْ عَلَيْهِ بِلَا كَدٍّ وَلَا تَعَبِ
وَعِزْرَائِيلُ مِطْوَاعٌ لَهُ فَتًى
مَمْلُوكُ بَطِيعَاتِهِ فِي كُلِّ مُنْتَدَبِ
نطق او معجز نمای و کلک او قرآن نگار
خشک اگر ماند نخل او را چه غم کش شد دخیل
ور کند از امر جاری خاک را امنع از قرار

صباحی کاشانی گوید

شد چو دید از وی قوی این سنگ حرف خود
ابر گو باشد بخیل آمد چو دستش قطره بار

کشتی چرخ روان همچو زمین یابد سکون
نیست دست قدرت این همت دست کردگار
گر نبودی صیقل شمشیر تیزت تا ابد

لشکر خالد گر چون آسمان گیرد مدار
مصطفی بر جا گر المهتد بر صدر شرع
ماندی اندر زنگ کفر آیینهٔ اسلام تار

حکم حکمت ای نفس مصطفی
دست حق پیدا گر آچشم ظفر در کار زار
ور نرا توقیع علی اعلی یاد کو بلد

بپرس یا جهانا در دل مرا دردیست پنهانی
اگر آگه شود از وی جهان و هیم و یرانی

مرا رنجی است اندر تن از این بیماره دو دانکن
مرا زخمیست در جوشن از این کیمخت بارانی

نه آن زخمی که اندر وی کند تدبیر دارویی
نه آن رنجی که اندر وی کند اندیشه درمانی

کشیده تیغ بر تو دیو و تو خفته براحت در
مگر لطف ولی الله کند بر خفته خفتانی

در این زندان ظلمانی نتابد مهر و مه پرتو
مگر مهر علی تابد در آن زندان ظلمانی

ز فردا هیچ یاداری که فردا اندر آن میدان
بتو نظاره او هر سو نظر بازان میدانی

چو سیب بر همه درختها سبز و تو لرزان
ز بی برگی چو اندر بوستان شاخ زمستانی

در او فضل علی باید نه فضل بو علی سینا
ترا خود شرع سبحانی است در نی شعر سحبانی

ترا علم آن بود کز وی برانی سیرت دیوی
نه این کت تر نماکز وی بصورت دیو می رانی

مرا تا دل بسامان شد ز جور چرخ تا بستان
مگر عون علی آرد بسامان تا بسامانی

ثنا سنی آن زمان او را که خلقان در صف محشر
ز مهر و بغض او کردند نورانی و نیرانی

ترا مهر علی باید ز نیک و بد رنکی بکار آید
همت علم فلاطونی همت عدل نوشیروانی

همه آیات قرآنی بفرمان دو زبان داوند
ولی دلشان ز آیات قرآن دریا بفرمانی

قرآن خوانی اگر بی مهر چهر او زهی غفلت
ترا حظی ز دیوان نیست زاین خط دیوانی

سراب آن کوثری که او زانند دست مرتضی ساقی
خراب آن کشوری که او زانه عدل مصطفی بانی

چو مهر او ترا در دل همه خاین ترا خادم
چو کین او ترا در جان همه یاران ترا جانی

اگر نه مهر او بودی که برهانیدشان از غم
ز آدم پرس نوح و یونس و آن پیر کنعانی

بجبریل امین بر گو که اندر پرسش او لا
که بود استاکش برهاند از این مشکل بآسانی

چو در میدان بتازاید یکی قهر بست قهاری
چو بر منبر فراز آید یکی فربست یزدانی

بدانکه چون حضرت امیر علیه السلام بعد از وقعهٔ جمل در دوازدهم این ماه چنانکه مسطور شد وارد کوفه گردید
در تاسخ گوید مردم کوفه آنانکه حاضر جهاد نشدند غمنده و شرمنده بودند و هر روز حاضر حضرت شده زبان
معذرت میگشودند این بود تا روز جمعه شانزدهم رجب فرا رسید پس امیر المؤمنین علیه السلام از بهر نماز بمسجد آمد

ومردم گروه گروه از هر جانب در مسجد انجمن شدند وآنحضرت بر منبر صعود داد واین خطبه قرائت کرد الحمد لله احمده
واستعینه واستهدیه واعوذ بالله من الضلالة من یهدی الله فلا مضل له ومن یضلل فلا هادی
له واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له وان محمدا عبده ورسوله انتجبه لامره واختصه بالنبوة
اکرم خلقه علیه واحبهم الیه فبلغ رسالة ربه ونصح لامته وادی الذی علیه الی آخر الخطبة یعنی مردمان
من شما را وصیت میکنم بپرهیزکاری چه پرهیزکاری در نزد خداوند سبب قربت شود وعواقب امور را نیکو
کرداند وشما بپرهیزکاری مامور شدید وازبرای نیکوئی خلق شدید پس حذر کنید از آنچه خداوند شما را حذر فرمود
وبترسید از آنچه بیم داده اند بر معذرت تست کار بریا وسمعه مکنید چه آنکس که جز خدا را عبادت کند خداوند
او را بمعبود خویش باز گذارد وآنکس که از بهر خدای کار کند خداوند او را پاداش فرماید پس بترسید از عذاب
خدای چه خداوند شما را بیهوده نیافرید وباوه رها نکرد شما را دین بیاموخت ووقت معلوم کرد پس فریفته
دنیا نشوید که او فریبنده است وناپایدار است شما تا آخرت سرای زندگانی جاوید است من اینک شهادت
میکنم چه ما از بهر خدائیم وبازگشت ما بدو است بالجمله علی علیه السلام بعد از ادای این خطبه از منبر بزیر آمد و
چون در سرای خویش شد همی خواست تا عمال خود را در بلدان وامصار عرب وعجم مامور دارد وممالك را منظم
کند وآنانکه در بلاد بعیده جای دارند در تحت فرمان آرند بعد از آن تفصیل تعیین عمال وحکام را در
بلاد وامصار عرب وعجم نوشته تا آنجا که گوید ودیگر از عمال علی خلید است که او را بالك خراسان داد وخلید
چون بخراسان آمد مکشوف داشت که از شهرادگان ملوك عجم که بکابل گریخته اند گروهی با زن وفرزند
بر نیشابور آمده اند واهل نیشابور ایشان را پذیرفته اند وطریق ارتداد گرفته اند لاجرم خلید لشکر بساخت
وبر نیشابور تاختن آورد ومردم آن بلده او را پذیره جنگ شدند ومصاف دادند نصرت با خلید افتاد لشکر نیشابور را
بکشاد ودختران ملوك عجم را باتفاق ترسی اسیر کرفته روانه کوفه داشت از این فتح مملکت خراسان در تحت
حکومت خلید آمد وازان سوی چون اسیران را بکوفه آوردند علی ع بدختران ملوك عجم فرمود اگر خواهید شما را
بشوهر دهم عرض کردند ما جز پسران تو را شوهر نگیریم چه جز ایشان کفو خویش ندانیم ترسی عرض کرد اگر ایشان را
بامن گذاری کرامتی است چه مرا با ایشان قرابتست امیر المؤمنین فرمان کرد تا ایشان را با ترسی گذاشتند
در خبر است که ترسی این دختران را با اوانی سیم وزر طعام وشراب داد واز دیباج جامه شاهانه بازپوشید
انتهی) اما ان از حالت دختران ملوك عرب وعجم که باین شهر اسیر آوردند حضرت امیر ع بدختران ملوك عجم
نوازش ودلجوئی مینماید وبترسی وامیگذارد واو در اوانی سیم وزر ایشان را اطعام میکند وجامه شاهانه می پوشاند

یا دختران خود زینب و ام کلثوم علیهما السلام و دیگر مخدرات حرم را که باین شهر می آوردند سید بن طاوس ره گوید
لما قاربوا الکوفة اجتمع اهلها للنظر چون نزدیک شهر رسیدند بیشرمان کوفه بجهة نظاره جمع شدند قال
الراوی واشرفت امرأة من الکوفیات فقالت من ای الاساری انتن راوی گوید زنی از زنان کوفه چون آثار
جلال و بزرگی را از سیما اهلبیت مشاهده کرد بتعجب بود و از بام خانه اش مشرف شده گفت یا شما اسیران
کدام دیار هستید فقلن نحن اساری آل محمد ما اسیران آل محمدیم فنزلت المرأة من سطحها فجمعت لهن ملاء
و ازرا و مقانع فاعطتهن فتغطین آن زن که این را شنید از بام بزیر آمد و چادر و ازار و مقنعه چند بجهة
ایشان جمع نموده آورد و ایشان خود را بآنها پوشانیدند بعد در اینشهر بدختران ملوک عجم در ظروف سیم
و زر اطعام شد اما بدختران ملوک عرب و عجم بیشرمان کوفه خرما و جوز و نان میدادند و ام کلثوم علیها السلام
صیحه برایشان زد و فرمود یا اهل الکوفة ان الصدقة علینا حرام و از دست و دهان اطفال میگرفت و بر
زمین میانداخت الا لعنة الله علی القوم الظالمین

هفدهم رجب

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب این روز همان نماز که در شب شانزدهم نقلکرده با همان ثواب
منکور روایت نموده است امّا وقعه اسیره فات عیسی فائز بنصر الله از ملوک اسمعیلیه
بدانکه از اولاد فاطمه علیها السلام چهارده نفر در دیار مغرب و مصر خلیفه شدند در زمان دولت بنی عباس و ابتدای
ملکشان از سنه پانصد پنجاه و شش بوده و دویست و هفتاد و چهار سال سلطنت کرده اند و ایشان را اسمعیلیه
و عبیدیه نیز گویند که از اولاد اسمعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام بودند و این اسمعیل اکبر اولاد آنحضرت بوده و
همانست که آن بزرگوار در حق وی فرموده ما بدا لله بداء اعظم من بداء بدا له فی اسمعیل ابنی یعنی بدائی اتفاق نیفتاد
که اعظم باشد از آن بدائیکه درباره فرزندم اسمعیل واقع شد و آنحضرت او را بسیار دوست میداشتی و بروی
بر و شفقت مینمود و اکثر مردم را گمان آن بود که بعد از پدر امام و خلیفه او خواهد بود زیرا که بسنا اکبر و در نزد
پدر محبوب و محترم است حتی مسعودی ره در اثبات الوصیه روایت کرده فتشاجر قوم من موالیه و موالی ابی الحسن
موسی علیه السلام فی ذلک و ادعوا الامر لاسمعیل فی حیوة ابیعبدالله علیه السلام یعنی از دوستان اسمعیل جمعی
و منازعه نمودند با دوستان حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام در اینباب و مدعی وصایت و امامت شدند از برای اسمعیل
در حیوة حضرت صادق علیه السلام و اصحاب حضرت ابوالحسن بایشان گفتند باهلونا فیه بیائید در اینباب مباهله
کنیم فخرجوا معهم الی الصحرا لیباهلوهم بصحرا بیرون آمدند که مباهله نمایند فاظلت الجمع غمامة فامطرت
علی اصحاب ابی الحسن دون اولئک ابری آمد باصحاب ابوالحسن باران بارید فاستبشروا و رجعوا الی ابی

هفدهم رجب

وفات اسمعیل پسر حضرت صادق (ع)

عبد الله علیه السلام ایشان مسرور شدند و بخدمت حضرت صادق مراجعت کرده از اینحال خبر دادند فسمّاهم الممطورة
و آنحضرت آنجماعت را ممطوره نامید انتهی و اسمعیل در حیوة پدر بزرگوارش در عریض نزدیک مدینه وفات کرد و مردم
جنازهٔ او را بدوش کشیده بسوی حضرت بمدینه آوردند سعید بن عبد الله گوید حضرت صادق فرمود چون اسمعیل
وفات کرد من امر کردم روی او را بگشایند بجامه پوشیده بودند پس از پیشانی و زنخ و گلوی او بوسید بعد امر کردم پوشیدند
و بعد از آن نیز امر کردم روی او را گشودند باز از پیشانی و زنخ و گلوی او بوسید و کفنش پوشیدند بعد از آن امر کردم غسل
دادند پس داخل شدم دیدم که کفن کرده اند کفنش روی او را گشودند از پیشانی و زنخ و گلویش بوسیدم و بروی
عوذه نمودم من عرض کردم بچه چیز عوذه کردید فرمود بقرآن صدوق علیه الرحمة گفته قول آنحضرت که فرمود امر
کردم او را غسل دادند باطل میکند امامت اسمعیل را لانّ الامام لا یغسله الا امام اذا حضره زیرا که امام را
غسل نمیدهد مگر امام وقتیکه حاضر باشد مؤلف گوید و ایضاً باطل میکند امامت اسمعیل را روایتی
که در مناقب از ولید بن صبیح نقل کرده که گوید اسمعیل بن جعفر را در مکهٔ معظمه در میان جماعتی دیدم که شرب
میکردند محزون شدم و بیرون آمدم چون بحجر اسمعیل رسیدم دیدم فاذا اسمعیل متعلق بالبیت یبکی قد بلّ
استار الکعبة بدموعه اسمعیل از استار کعبه گرفته میگرید و اشکش گریسته که پرده کعبه از اشک او تر شده
پس برگشتم و دیدم که اسمعیل با همان جماعت نشسته پس مراجعت بسوی کعبه نمودم و دیدم از استار کعبه گرفته
میگرید ولید گوید این مطلب را بخدمت حضرت صادق عرض کردم فرمود لقد ابتلی ابنی بشیطان یتمثل فی صورته
پسرم بشیطانی مبتلا شده که در صورت او متمثل میشود و قد روی انّ الشیطان لا یتمثل فی صورة نبی و لا
فی صورة وصی و مرویست که شیطان در صورت پیغمبر و امام متمثل نمیشود انتهی و ابو کهمش گوید که من در
وفات اسمعیل حاضر بودم و حضرت صادق در نزد وی بود چون وفات او رسید آنحضرت بدست مبارک
زنخ و چشمهای او را ببست و او را بجامه پوشید و فرمود که او را غسل بدهند و چون از امر او فارغ شدند آنحضرت
کفن او را خواست بکنار آن نوشت اسمعیل یشهد ان لا اله الا الله و زرارة بن اعین گوید که حضرت
صادق علیه السلام داود بن کثیر رقی و حمران بن اعین و ابو بصیر را خواست و مفضل بن عمر نیز با جماعتی داخل شدند
تا آنکه سی نفر جمع شد پس حضرت فرمود ای داود روی اسمعیل را بگشا پس گشود فرمود ببین ای داود و نگاه
کن آیا او زنده است یا مرده عرض کرد بلکه او مرده است و آنحضرت هر یک از آنجماعت نشان میداد و همه ایشان
او را دیدند پس فرمود اللهم اشهد خدایا شاهد باش بعد بغسل و تجهیزش امر کرد بعد از آن فرمود ای
مفضل روی او را بگشا چون گشود فرمود زنده است یا مرده همه نگاه کنید عرض کردند ای مولای ما بلکه مرده است
فرمود شاهد شدید و تحقیق کردید این امر را عرض کردند بلی و تعجب نمودند از اینحال پس فرمود اللهم

استشهاد حضرت صادق (ع) بعد از وفات اسمعیل

اشهد علیهم بعد از آن بسوی قبر برداشتند و چون در لحد گذاردند فرمود ای مفضل رویش را بگشا چون گشود فرمود
نگاه کنید آیا زنده است یا مرده گفتند بلی مرده است یا ولی الله فرمود اللهم اشهد فانه سیرتاب المبطلون
یریدون ان یطفئوا نور الله خدایا شاهد باش و بدرستیکه اهل باطل شک خواهند کرد و میخواهند که نور الهی را
خاموش کنند پس بسوی امام موسی علیه السلام اشاره کرده فرمود والله متم نوره ولو کره الکافرون و خداوند
نور خود را تمام خواهد نمود اگرچه کافران نخواهند پس خاک بر قبرش ریختند بعد از آن نیز باز فرمود این
میتی که کفن و حنوط و دفن شد در این لحد کیست عرض کردیم اسمعیل است فرمود اللهم اشهد بعد از آن
از دست امام موسی علیه السلام گرفت فرمود هو حق والحق معه ومنه الی ان یرث الله الارض ومن علیها
این حق است و حق با او و از او است تا اینکه خداوند بدنیا و ما فیها وارث شود داود بن قاسم جعفری گوید
وروی ان اباعبدالله علیه السلام جزع علیه جزعا شدیدا وحزن علیه حزنا عظیما وتقدم سریره بغیر حذاء ولا
رداء و مرویست که حضرت صادق علیه السلام جزع شدید و حزن عظیمی بر وی نمود و در تشییع جنازه او پای
برهنه و بی ردا میرفت **مؤلف گوید** نمیدانم چه حالی داشت مظلوم کربلا حضرت حسین در آنوقتیکه
آمد مقابل نعش فرزندش علی اکبر و وضع خده علی خده وقال قتل الله قوما قتلوک الخ و در خبر است
که حضرت صادق امر فرمود مکرر جنازه او را بر زمین گذاشتند و رویش را میگشود و نظر میکرد و غرض حضرت
این بود که وفات او را ظاهر کند از برای کسیکه ظن امامت در حق او داشتند که دیگر شک و شبهه نماند
چنانکه اکثر ایشان از آن اعتقاد فاسد برگشتند و باقی نماند در آن عقیده مگر قلیلی از بیگانگان و
مردم اطراف و بعد از وفات حضرت صادق جمعی از آنها برگشتند و بامامت حضرت امام موسی علیه السلام قائل
شدند و ما بقی دو فرقه شدند جمعی گفتند پسر او محمد بن اسمعیل امام است بگمان آنکه امامت پدرش
بود و پسر بمقام امامت احق از برادر است و فرقه گفتند خود اسمعیل زنده است و غایب شده و این دو
فرقه را اسمعیلیه گویند و الآن معروف از ایشان آنکسانی هستند که اعتقاد کرده اند بامامت اولاد
اسمعیل تا آخر الزمان و آنها را نزاریه نیز گویند و مرویست که وفات اسمعیل در سنه صد و سی و سیم
هجرت بیست سال پیش از وفات حضرت صادق ع بود و معذلک از اسمعیلیه گفته اند او نمرده است بلکه اظهار
موت کرده از راه تقیه از بنی عباس و حضرت صادق بعد از وفات او مجلسی منعقد نمود و عامل منصور را
که در مدینه بود بر وفات اسمعیل شاهد گرفت و سجلی نوشته شد که مبادا آن جناب را بکشند و دلیل
بر این مطلب آنکه محمد برادر مادری اسمعیل که صغیر بود وقتی دید که اسمعیل در روی سریر خوابیده پس
جامه را از روی او دور کرد دید که چشم خود را گشوده پس هراسان شده بخدمت پدر بزرگوارش شتافت

گفت عاش اخی عاش اخی برادرم زنده شد برادرم زنده شد حضرت فرمود اِنَّ اَولادَ الرَّسولِ کَذا تَکونُ حالُهُم فِی الآخِرَة حالت اولاد رسول در آخرت همین طور خواهد بود و از اینجا ظاهر شد که شاهد گرفتن آن حضرت بر وفات اسمعیل و نوشتن محضر آنرا و حال آنکه سراغ نداریم که بر میتی سجل نوشته شده باشد مگر اسمعیل و این از برای آن بود که چون منصور باخبر شد که اسمعیل ابن جعفر در بصره در نزد مردم زمین گیر دیده شده و در حق وی دعا نموده و صحت یافته است منصور در خدمت حضرت صادق علیه السلام فرستاد که پسرت اسمعیل زنده است و در بصره دیده شده آنحضرت آن سجل را که شهادت عامل او در وی بود فرستاد آن ملعون ساکت شد باری محمد بن اسمعیل را که مذکور شد پسری بود جعفر نام و او پسری داشت محمد بن جعفر الحبیب نام زیرا که همه مردم او را محترم و دوست میداشتند و فرزندان او در طرف دیار مغرب افتادند و اول کسیکه از ایشان ملقب به ابو عبد الله صوفی بخلافت موسوم شد عبد الله بن محمد المهدی بالله بود و آخر ایشان عبد الله عضد الدین الله بود که چهاردهم ایشانست و اصول این طبقه در او منقرض شد و سیزدهم عیسی بن اسمعیل است که لقبش الفائز بنصر الله بوده مولد سنه پانصد و چهل و چهار بیعتش در محرم سنه پانصد و چهل و نه و وفاتش در جمعه هفدهم رجب سنه پانصد پنجاه و پنج گویند در خزانه اسمعیلیه از نفایس غریبه و امتعه نفیسه چیزی چند بوده که دیده روزگار قرینه آنها ندیده بود از آنجمله کتب نفیسه معدوم المثل خارج از حد شمار و از آنجمله جواهر یکدانه یاقوت موسوم بجبل هفده مثقال و یک زمرد طولش چهار انگشت ابهام و این اخبار و روایات از بحار الانوار و ریاض السالکین و مجالس المؤمنین منقول و مذکور گردید و بنا بر احوال و آثار ملوک اسمعیلیه در ایام خودشان مذکور میشود

هیجدهم رجب

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که در شب هیجدهم رجب دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد هر یک از قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را ده مرتبه بخواند چون از نماز فارغ میشود خداوند متعال بملئکه خود میفرماید لَو کانَت ذُنوبُ هذا اَکثَرَ مِن ذُنوبِ العَشّارین لَغَفَرتُها لَهُ بِهذِهِ الصَّلوة اگر گناه این شخص بیشتر از گناه گمرکچیها باشد هر آینه آمرزیدم آنها بسبب این نماز و حقتعالی میان او و آتش جهنم شش خندق قرار میدهد که فاصله هر خندقی مثل ما بین زمین و آسمان میباشد مؤلف گوید اما عشارین که در این حدیث شریف مذکور شده از جمله آن کسانی است که ملئکه آسمان و زمین و کوه و صحرا و دریا بر آنها لعن میکنند و علاوه است در این که دراز گوش هم بطور خود بر عشار لعن میکند و مروی است که حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله از راهی میگذشت آهوئی را دید که صیادی عمود

خیمه بستراست اهو عرضکرد یا رسول الله من دو بچه شیرخوار دارم بفرما صیاد مرا رها کند بروم بچه هایم را
شیر بدهم برگردم فرمود شاید رفتی بیایی من چگونه ضمانت کنم عرضکرد عَلَیَّ ذَنبُ العشار اِن لَم اَرجِع بر من
باد گناه کسیکه اگر بر نگردم گویا میگوید خوب کسی من عشار نگشته ام از امام محمد باقر مرویست مَن عَطَّلَ
ذِی حَقٍّ حَقَّهُ کانَ عَلَیهِ لِکُلِّ یَومٍ خَطیئَةُ عَشّارٍ هرکس معطل کند و بتعویق اندازد حق صاحب حقی را
وندهد بهر روزی گناه کسیکه بروی نوشته میشود وملئکه بروی لعن میکنند

امّا وقعه روز هجدهم

بروایت زاد المعاد واختیارات ومنهاج العارفین وروضة الاذکار رجب ابرهیم فرزند حضرت رسول صلی الله
علیه واله در این روز وفات کرده ودر زاد المعاد گوید که شیخ طوسی ودیگران ره گفته اند که در روز هجدهم
ابتداء ابرهیم پسر رسولخدا از دنیا رفت پس حزن واندوه ولعن بر آنهائیکه در این مصیبت شماتت کردند مناسبست
خصوصا عایشه علیها اللعنه ودر حیات القلوب گوید باتفاق خاصه وعامه مادر ابرهیم ماریه قبطیه بود ومشهور
انست که ولادت او در مدینه شد در سال هشتم هجرت وچون وفات یافت از عمر شریفش یکسال وده ماه و
هشت روز گذشته بود وبروایتی یکسال وشش ماه وچند روز واو را در بقیع دفن کردند واشهر
آنستکه ماریه را مقوقس پادشاه اسکندریه برای آنجناب فرستاده بود وبعضی گفته اند که نجاشی فرستاده
بود وکلینی وابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که بچه علت پسران برای
رسولخدا بعد از او نماند حضرت فرمود زیرا که حقتعالی محمد را پیغمبر آفریده بود وعلی را برای وصایت او خلق
کرده بود اگر پسری از آنجناب میماند هر اینه سزاوارتر بود او بوصایت از امیر المؤمنین نزد مردم ووصایت
او ثابت نمیشد وابن شهرآشوب از ابن عباس روایت کرده است که روزی حضرت رسول نشسته بود و
بر ران چپش ابرهیم پسرش را نشانده بود وبر ران راست خود امام حسین را نشانده بود ویکمرتبه این را
ویکمرتبه او را ناگاه آنجناب را حالت وحی عارض شد چون آن حالت زائل گردید فرمود که جبرئیل از
جانب پروردگار من آمد وگفت ای محمد پروردگارت ترا سلام میرساند ومیگوید این هر دو را برای تو جمع نخواهم
کرد یکی را فدای دیگری گردان پس حضرت نظر کرد بسوی ابرهیم وگریست ونظر کرد بسوی سید الشهدا وگریست
وفرمود ابرهیم مادرش ماریه است چون بمیرد کسی بغیر از من محزون نخواهد شد ومادر حسین فاطمه است
وپدرش علیست که پسر عم منست وبمنزله گوشت وخون منست وچون او بمیرد دختر من وپسر عمم هر دو اندوهناک
میشوند ومن نیز محزون میگردم ومن اختیار میکنم حزن خود را بر حزن ایشان ای جبرئیل ابرهیم را فدای
حسین کردم وبفوت او راضی شدم پس بعد از سه روز مرغ روح ابرهیم بجنات نعیم پرواز نمود وبعد از آن حضرت

وفات حضرت ابرهیم

رسول صلی الله علیه و آله هرگاه امام حسین را میدید او را بسینه خود می چسبانید و لبهای او را میمکید و میگفت فدای تو شوم ای آنکسیکه ابرهیم را فدای تو کردم و در ما تمکده گوید چون سید انبیا تن بموت فرزند ارجمند خود ابرهیم داد در همان شب تب شدیدی بر وجود نازنین ابرهیم عارض شد و در بستر بیماری خفت و مادرش ماریه او را پرستاری میکرد و چون قرین موت شد انحضرت را خبر دادند بتعجیل تمام بربالین ابرهیم امد چون چشم انحضرت بر ابرهیم افتاد قطرات اشک از دیده کشود عبد الرحمن بن حسان از مادر خود شیرین روایت میکند که من در مرض موت ابرهیم بربالین او بودم و در حین سکرات حالت او را مشاهده میکردم چون با ما در ش ماریه آغاز نوحه و زاری کرد بم حضرت رسول ما را نهی فرمود و چون مرغ روح ابرهیم بشاخسار طوبی مسکن کرد حضرت رسالت گریست و فرمود الْعَيْنُ تَدْمَعُ وَالْقَلْبُ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا وَإِنَّا لِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمُ لَمَحْزُونُونَ یعنی دیده میگرید و دل میسوزد و نمیگوئیم مگر انچه رضای پروردگار ما است بجهة فراق تو ای ابرهیم محزونیم و در شتم بحار از عایشه روایت کرده که گوید لما مات ابراهیم بَكَى النَّبِيُّ حَتَّى جَرَتْ دُمُوعُهُ عَلَى لِحْيَتِهِ چون ابرهیم از دنیا رفت پیغمبر خدا گریست تا اینکه اشک از دیده مبارکش بمحاسن شریفش جاری شد عرض کردند یَا رَسُولَ اللهِ تَنْهَى عَنِ الْبُكَاءِ وَأَنْتَ تَبْكِي از گریه منع میفرمائی و خودت میگریی فرمود لَيْسَ هَذَا بُكَاءً إِنَّمَا هَذَا رَحْمَةٌ این گریه نیست این رحمت و شفقت است وَمَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ و آنکس که رحم نکند بوی رحم نمیکنند و مرویست که چون اسامة بن زید گریه سید انبیا را دید فریاد برکشید رسول خدا فرمود ای اسامه الْبُكَاءُ مِنَ الرَّحْمَنِ وَالصُّرَاخُ مِنَ الشَّيْطَانِ و او را از فریاد نمودن منع فرمود و در بحار و حیاة القلوب از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که چون ابرهیم فرزند رسول خدا از دنیا رحلت نمود در فوت او سه امر غریب بظهور آمد اول آنکه در آن روز آفتاب گرفت پس مردم گفتند که آفتاب از برای مردن فرزند رسول خدا گرفت حضرت چون این را شنید بر منبر امد و حمد و ثنای الهی گفت و فرمود أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللهِ يَجْرِيَانِ بِأَمْرِهِ مُطِيعَانِ لَهُ لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ ای مردم بدرستیکه آفتاب و ماه دو آیتند از آیات خدا و حرکت میکنند بامر خدا و فرمان بردار او هستند و منکسف نمیشوند برای مردن کسی و از برای زندگی کسی پس چون منکسف شوند هر دو یا یکی از اینها نماز بجا آورید پس از منبر بزیر امد و با مردم نماز کسوف را ادا نمود و در حاشیه ما تمکده مسطور است که در این حدیث اشکالیست که حضرت فرمود آفتاب و ماه برای مردن کسی منخسف منکسف نمیشوند و حال آنکه باجماع امت در روز عاشورا در زمان شهادت سید الشهدا علیه السلام آفتاب گرفت مگر اینکه گوئیم مراد از کسوف روز عاشورا تاریکی آفتابست نه کسوف حقیقی و شاهد بر این روایت ابن شهر اشوبست که گوید تا سه روز آفتاب و ماه بعد از روز عاشورا منکسف و منخسف طلوع و غروب میکرد و الله العالم مؤلف گوید کسوف و خسوف عبارت از تاریکی و کدر فلکی قرص آفتاب و ماه است نه تاریکی هوا و حقیقت و مجاز در وی متصور نمیشود زیرا که معروف بوقوع پیوست موضوع

محقق شده والا فلا و بر فرض تسلیم اخبار و روایاتی که در کسوف و خسوف و غیر کربلا وارد شده قابل تاویل نیست که
بگوییم کسوف حقیقی مراد نباشد زیرا که عبارات صریح است در این مطلب مثل انچه از تاریخ نبوی نقل شده لما قتل
الحسین بن علی علیهما السلام کسفت الشمس کسفة بدت الکواکب نصف النهار حتی ظننا انها هی چون حضرت حسین ع
شهید شد افتاب کسوف کرد بقسمیکه در نصف النهار ستارها ظاهر شد حتی گمان کردیم که انساعت ساعت قیامت
است و عیسی بن حارث کندی گوید لما قتل الحسین بن علی علیهما السلام مکثنا سبعة ایام اذا صلینا العصر نظرنا الی
الشمس علی اطراف الحیطان کانها الملاحف المعصفرة من شدة حمرتها و ضربت الکواکب بعضها بعضا چون
حضرت حسین ع شهید شد تا هفت روز بعد از نماز عصر چون بدیوارها نگاه میکردیم که ضوء افتاب بر انها
تابیده بود گویا جامهای رنگین بسرخ بودند از شدت حمرت و ستارها پیدا بود و در خبر دیگر وارد است
ان الشمس کانت حمراء کانها دم عبیط و در روایت دیگر بعد از تعداد حوادث چند وانکسفت الشمس
ثلثا ثم تجلت واشتبکت النجوم و فاصلت در بعضی ره دراسرار گوید و اما اختلاف الاخبار فی الکسوف و
الخسوف اختلافا بحسب المدة والازمنة فهو ایضا محمول علی مثل ما مر من الاشارة الیه بمعنی ان الکسوف
والخسوف علی نهج الاستیعاب والتمامیة قد حصلا فی اقصر الازمنة فی الاخبار و ما ینقص عن الاستیعاب
والتمامیة قد صار فی اطول الازمنة بعد ذلک الی ما لا و هکذا اما اختلاف اخبار در کسوف و خسوف بحسب مدت
و زمان این نیز محمول است بانچه اشاره شد باین معنی که خسوف و کسوف بطور استیعاب و تمامیت یعنی که فلک
زنار بکلی تمام فرص دراندک زمان واقع شده یعنی در زمان شهادت حضرت حسین ع وانچه کمتر از استیعاب و
تمامیت است یعنی که همه فرص نگرفته باشد بعد از این زمان واقع شده است پس با وجود این اخبار و کلمات
چطور میتوان گفت که کسوف حقیقی مراد نیست و اما اشکالیکه در حدیث نبوی بنظر امده هیچ وجه
محل اشکال نیست زیرا که بر متتبعین اخبار و متفحصین اثار ائمه اطهار علیهم السلام واضح و معلوم است
که ایشان علیهم السلام جمیع اطراف یک مطلب را از قیود و شرایط و استثنا و وصف و تخصیص و غیره در یک مقام
بیان نفرموده اند بلکه اخبار بر یکدیگر شرط و قید و وصف و شرح و بیان و تخصیص و استثنا است و کسوف عاشورا
نیز بموجب اخبار از این مطلب مستثنا شده و این عموم بان تخصیص یافته چنانکه گویند ما من عام الا و قد
خص پس در خبر اشکال و تنافی و تعارض هیچ وجه نیست رجعنا الی الخبر مرویست که چون حضرت رسول ص
نماز کسوف را ادا نمود و سلام گفت فرمود یا علی برخیز و کار سازی فرزند من بکن پس حضرت امیر المومنین برخواست
و ابراهیم را غسل داد و حنوط و کفن کرد و بجانب قبرستان برد و حضرت رسول ص همراه جنازه رفت تا نزدیک
قبر او رسید پس مردم گفتند که از بسیاری جزع و حزن حضرت رسول ص فرزند خود را فراموش کرد که بر او نماز

اثبات کسوف حقیقی

لحفة بالکسر هی الملائة التی یلتحف بها المرأة والملحفة کل ثوب یتغطی به والجمع لحف وملاحف

عصفر بضم عین و سکون صاد و ضم فاء گیاهیست زرد رنگ

(العبیط الطری)

کذارد فانتصب قائماً ثم قال لنا ان جبرئیل اتانی واخبرنی بما قلتم پس حضرت برخواست و فرمود که جبرئیل مرا خبر
داد باینچه شما گفته بودید من از شدت جزع فراموش کرده ام نماز بر فرزند خود را و نه چنانست که شما
کمان کرده اید و لکن اللطیف الخبیر فرض علیکم خمس صلوات وجعل لموتاکم من کل صلوة تکبیرة ولکن
خداوند لطیف خبیر بر شما پنج نماز واجب کرده است واز برای مردکان شما از هر نمازی یک تکبیر اختیار
کرده است و امر کرده است مرا که نماز نکذارم مکر بر کسیکه نماز کذارده باشد پس حضرت فرمود یا علی بقبر
پائین رو و فرزندم را در لحد کذار حضرت امیر المؤمنین علیه السلم داخل قبر شد وابراهیم را در لحد کذاشت
پس مردم کفتند که سزاوار نیست احدیرا که فرزند خود را خود در لحد کذارد و در قبر فرزند
خود داخل شود زیرا که حضرت رسول ص داخل قبر فرزند خود نشد فقال رسول الله ایها الناس انه
لیس علیکم بحرام ان تنزلوا فی قبور اولادکم حضرت فرمود ایها الناس بر شما حرام نیست که داخل قبرهای
فرزند خود بشوید و لکن من ایمن نیستم که اکر یکی از شما داخل قبر فرزند خود شود و بند های کفن او را بکشاید از
آنکه شیطان بر او مسلط شود و او را بدارد بر جزعی که باعث حبط اجر او شود پس حضرت از نزد ملک قبر جدا
شود قربان صبر و طاقت بشوم یا ابا عبد الله که بدن نازنین فرزند عزیزت علی اکبر علیه السلم را با فرق شکافته
و بجوان اغشته دیدی و باز صبر کردی و جزع ننمودی و ایضا مجلسی ره روایت کرده که انحضرت در قبر ابرهیم رخنه
مشاهده نمود بدست خود آن رخنه را اصلاح کرد و فرمود هرکاه احدی از شما عملی کند باید که محکم بکند
و نیز کوید که کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که نزد قبر ابرهیم فرزند رسول خدا بقدرت
الهی درخت خرمائی رسته بود که سایه بر آن قبر مطهر میافکند و بهر طرف که آفتاب میکشت با عجاز حضرت رسول ص
آن درخت بآن سوی میکشت که آفتاب بر قبر نتابد تا آنکه آن درخت خرما خشکید و قبر ناپدید کردید و دیکر
کسی ندانست که آن در کجا است انتهی اما بدن آن وجود مطهری که ابرهیم بر آن فدا شد سه روز در روی
خاک کربلا بی غسل و بی کفن ماند ابکیه ملقی ثلثا لا بجهزه الا الا عاصیر تحنیطا و تکفینا
ولیس زواره الا الفراعل او ضبع و سبع او الاطیار تبکینا وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

نوزدهم رجب

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر کس در شب نوزدهم رجب چهار رکعت نماز بکذارد
و در هر رکعت بعد از حمد هر یک از آیة الکرسی و قل هو الله احد را پانزده مرتبه بخواند خداوند عطا میفرماید
بر وی از ثواب مثل آنچه بحضرت موسی عطا فرموده است و بهر حرفی ثواب شهید بر او کرامت فرماید
و از ملئکه سه بشارت باو میفرستد اول آنکه در محشر او را رسوا نکند دوم آرزوی حساب نکرد سیم داخل

بهشت بشود بلی زهی صفا و چون او را به پیشگاه خدا آوردند خداوند بر وی سلام میفرستد و میفرماید یا عبدی لا تخف
ولا تحزن فانی عنک راض و الجنة لک مباحة ای بنده مومن مترس و محزون مباش بدرستیکه من از تو راضی
هستم و بهشت از برای تو مباح است

(اما واقعه و خبر موفق معتمد عباسی)

در شب این روز در زینة المجالس گوید بعد از قتل مهتدی اتراک بر معتمد علی الله احمد بن متوکل بیعت کردند
و چون معتمد بر سریر خلافت نشست امور ملک و دولت را رواجی پیدا شد ترکان را بطریق سابق یارای تسلط
و تغلب نماند و معتمد عبد الله بن یحیی بن خاقان را وزارت داد و برادر خود ابو احمد را با امارت حرمین شریفین
ارسال داشت و در سال دویست و شصت و سه یعقوب بن لیث پادشاه شد و تحف و هدایا بدار الخلافه
فرستاده معتمد امارت خراسان را بدو تفویض نمود و ایالت بغداد را نیز باو داد و عبد الله بن طاهر را بنیابت
او در بغداد حاکم ساخت و در سنه ۲۸۰ عمرو بن لیث لشکرها بفارس کشید و خلیفه از او رنجیده فرمود تا بر منابر
او را لعنت کردند و عمرو سپاه ببغداد کشید و معتمد بنفس خود حرکت نموده بحرب او رفت و در همانجا وفات یافت
و در جنات الخلود گوید معتمد بیست و سه سال و شش روز خلافت کرد و در بغداد بمرض مفاجات مرد و
در روز شنبه نوزدهم رجب سنه تسع و سبعین و مائتین و در منتظم در وقایع سنه ۲۷۹ هجری گوید وفات المعتمد
علی الله ابن جعفر المتوکل بن معتصم در نوزدهم رجب در بغداد که شراب زیاد خورده و شام و افراط در شراب
نموده شبانه بمرد و معتضد قضات و اعیان را حاضر کرده جسد او را دیدند و او را حمل بسر من رای نموده در
آنجا دفن کردند و عمر معتمد پنجاه سال و شش ماه و مدت خلافتش بیست و سه سال و شش روز و لیکن کاری
بدست او نبود و رتق و فتق امور را موفق برادر او میکرد و چندان بر معتمد سخت گرفته بود که مکرر محتاج
بسیصد دینار شد و برای او میسر نبود و صبح آن شبی که معتمد درگذشت مردم با ابو العباس احمد المعتضد بالله
بن الموفق بیعت بخلافت نمودند و در وقایع سنه ۲۶۸ گوید محاربه اصحاب صاحب زنج با عساکر موفق و منهزم
شدن آنها و گرفتن ابو العباس احمد بن موفق که ملقب بالمعتضد بود اعراب را که آذوقه از برای عساکر صاحب
زنج میبردند و کشتن بسیاری از آنها و اسیر کردن باقی را و رفتن عمرو بن لیث بفارس بجنگ محمد بن لیث
عامل فارس و منهزم کردن او و داخل شدن باصطخر و غارت کردن آن بلد و اسیر کردن محمد بن لیث را بعد از جنگ
و رفتن بشیراز و اقامت نمودن در آن بلد و فرستادن عمرو بن لیث سیصد هزار دینار و پنجاه من مشک و
پنجاه من عنبر و دویست من عود و سیصد ثوب جامه زربفت و ظروف طلا و نقره و دواب و غلمان بسیار
برای موفق و در سنه ۲۶۹ گوید امر کردن معتمد بلعن احمد بن طولون بر منابر بجهت قطع کردن خطبه عباسیه
یعنی انداختن اسم موفق را از خطبه و این امر را معتمد از روی اکراه نمود زیرا که باطنا مایل با احمد بن طولون بود.

لشکر کشیدن یعقوب بن لیث بطرف معتمد

بلکه چون معتمد مداخله در کارها نداشت و همه راجع بموفق شد خیال داشت بمصر نزد ابن طولون برود
او معتمد را بر موفق مسلط کند لیکن اسحق بن کنداج عامل موصل از این راه معتمد را کرهاً باز گردانید و او
بسامره آمد در این وقت موفق بجنگ صاحب زنج مشغول بود و در سنه ۲۷۱ گویند احضار کردن بعضی از حاج خراسان را
و اعلام کردن بایشان که من عمرو بن لیث را از مشاغل و اعمال و ولایتی که داشت عزل کردم و خراسان را بمحمد بن
طاهر دادم و لعن کردن معتمد عمرو بن لیث را در حضور همان حاج و امر کردن بلعن عمرو بر سر منابر و رفتن
صاعد بن مخلد بفارس بجنگ عمرو بن لیث و در زینة المجالس گوید آورده اند که چون یعقوب بن لیث خراسان
و کرمان و همدان و فارس و اهواز و خوزستان را در تصرف آورد خلیفه بغداد معتمد عباسی و برادرش موفق
ابن متوکل که راتق و فاتق مهمات خلافت بود و وزیر خلیفه عبدالله بن یحیی رای بر دفع یعقوب مقصور گردانیدند
یعقوب از این حال مخبر شده خواست که معتمد را بگیرد دیگری را خلیفه سازد بر این نیت عزیمت بغداد کرد ارکان
دولت یعقوب شرط نصیحت بجای آورده گفتند رفتن ببغداد مصلحت نیست و با خلیفه محاربه کردن لایق دولت
یعقوب التفات باین سخن نکرده چون خبر توجه یعقوب ببغداد رسید خلیفه با وزیر خود گفت که معارف خراسان
که از حج آمده اند ایشان را طلب نمای و بایشان بگوی که خلیفه نسبت بیعقوب محبت نکرده که بی التفاتی آغاز نهاده
این خبر بیعقوب رسیده با خود گفت که این سخن دلالت بر ضعف بغدادیان میکند بنابراین مهم خلیفه را سهل
انگاشته احتیاط که در شاهراه بها میشود ترک نمود و چون یعقوب بقصر شیرین رسید معتمد بواسطه جاسوسان
معلوم نمود که یعقوب از کدام راه خواهد آمد فرمود تا در آن راه نهری عظیم کندند و انهار بسیار در آن نهر جاری ساختند
چنانچه گذار از آن ممکن نبود تا چون یعقوب با لشکر از آن نهر گذر کند بند را بگشایند تا آن نهر غرقاب گردد و معتمد
هفتصد غلام گروهی اندازد اشت که بضرب گروهه مرا بشکار شدند فرمود تا گروهه های آهنین ترتیب دادند
و کس نزد یعقوب فرستادند که تو آمده تا با خلیفه ملاقات کنی فردا باید که بدیر عاقول آئی تا جمعیت روی نماید
یعقوب را این سخن موافق افتاده با خود گفت چندانکه خلیفه را در صحرا ببینم فی الفور او را بگیرم و کار بمراد
من شود معتمد برادر خود موفق را در مقدمه روان کرد و موسی بن بوقا را در میسره و داود رومی را در جناح
مهیا کرد و خود در دیر عاقول در قلب بایستاد و بیعقوب گفتند که خلیفه منتظر تست و از خدم و حشم جدا
شده بر لب حوض عاقول ایستاده است باید که تو نیز با خواص خود بیائی چون یعقوب این خبر شنید با فوجی از
خواص دلاوران که بر ایشان اعتماد داشت روان شده با خود گفت این غلامی چند را چه قدر وقت باشد که در
مقابل من توانند ایستاد ایشان را چنین بگیرم که باز نهورا و چون یعقوب نزدیک رسید محمد بن کثیر و حسن بن
ابرهیم که قبل از آن برسالت بغداد آمده در جوار سیما فرود آمده بودند دید که سیما بجای معتمد ایستاده بود

بیرون ... سپاه کرد اند و سپاهیان اندیشه یعقوب گفت من همین سپاه نیست پس را بخند
سوار کرده ... بعزم ... فرستاد و چون سحر کرد ... العمور ... بکشاد دندان
نهر ... کشت ... سپاه یعقوب را بگروه گروه کرده ... اسب سپید ... ان اسب ... کرده روی
بهر نهر نهاد و چند اسب سوار کوه کردند و سپاه بغداد از کمین بیرون امدند و بر ایشان تاختند و یعقوب را
مجال ستیز نماند روی بکریز اورد و چون بلب جوی امد دید که کریز ممکن نیست اخر یعقوب بهزار حیله
جان بکنار کشید انتهی بلی نباید از حیله دشمن غفلت کرد و نشاید بشجاعت مغرور شده از مکر و فتنه اعدا
تهاون نمود و بر شخص عاقل لازم و ضرورست که حزم و احتیاط و دوراندیشی را پیشه و شعار خود سازد که از
جمله لوازم و علایم عقل یکی هم اینست زیرا که عاقل چون علامت شر و فسادی توهم کند فی الحال بتدارک ان
مشغول کردد و جاهل تا در ورطه بلا نیفتد متنبه نکردد مثلا چون خردمند بیند که کسی سنک و اهن بر هم
میزند تصور کند که اتشی ظاهر خواهد شد و در اندیشه مدارک ان افتد و نادان تا در میان اتش نماند از سوزش
ان خبر نشود از بزرکی پرسیدند که حزم چیست فرمود که اصل حزم بدکمانیست چنانچه در خبر امده الحزم سوء
الظن حزم ان باشد که ظن بد بری تا کریزی و شوی از بد بری بد نفس مباش و بدکمان باش وز فتنه و مکر
در امان باش و کسیکه این صفت بروی غالب شود هر اینه برای مواقع حوادث پیش از هجوم نوائب از فکر
صائب سدی محکم کند و راه افات را قبل از ظهور وقایع برای روشن در بندد هر کس که امان دین و دنیا طلبید
بی بدرقه حزم بمنزل نرسید ایینه حزم را بزن صیقل فکر تا روی مراد اندران بتوان دید زبسا کسی
که بواسطه ترک حزم سر بر باد فنا داده و درهای فتنه و فساد را بر خود کشاده اند و اکر خردمند تامل کند
داند که هیچ حصاری محکمتر از حزم و احتیاط نیست و هیچ مهلکه مخوفتر از غفلت و تهاون نه بحزم کوش که این ره
ره پر از خطر است باحتیاط قدم نه که جای شور و شر است همین که ابر ببارد چنان تصور کن که
سیل میرسد و خانه تو بر کذر است مباش غافل و از حزم بر کرانه مشو که حزم تیر بلای زمانه را سپر است
کسیکه عاقبت اندیش و دور بین باشد مظفر است که از خود همیشه با خبر است چو با خبر بود از خود نهال دولت تو
علی الدوام بباغ مراد بار ور است از انجمله که غرایب احوال و صفات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام یکی هم
ان بود که انحضرت با انهمه شجاعت و دلیری که داشت بسیار صاحب حزم و احتیاط بود که هرکز در حروب از
دشمن غافل نمیشد و شجاعان عرب در وی طمع نمیتوانند کرد چنانکه شاهد است بر این مطلب قول وحشی
در وقعه احد که هند ملعونه با وی عهد کرده بود که اکر محمد یا علی یا حمزه را بکشی انقدر بتو خواهم بخشید که
راضی شوی وحشی کفت من بکشتن محمد قادر نیستم و علی مردیست بسیار حذر کننده و هرکز غافل نمیشود و طمع در

مکر معتضد با یعقوب

کمال حزم

حزم حضرت امیر علیه السلام

او نمیتوانم کرد پس در کمین حمزه نشست و در هنگامیکه حمزه مشغول کارزار بود ناگاه بر موضعی گذشت که سیلا
زیرش هی کرده بود اسبش فرو رفت و او بر زمین افتاد پس وحشی حربه در دست داشت بجانب سید الشهداء
انداخت و بر تهیگاه آنحضرت خورد و از شانهاش بیرون آمد و بروایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام بر بالای
پستان او خورد پس نزدیک رفت و آنحضرت را شهید کرد و شکم مبارکش را شکافت و جگرش را بیرون آورده برای
هند ملعونه برد آنملعونه جگر عم خیر البشر را در دهان پلید خود گذاشت که بخاید چون حق تعالی نمیخواست که این عضو
شریف جزو بدن آن ملعونه گردد آنجگر را مانند استخوان سخت کرد که او نتوانست خائید و بر زمین انداخت و حق تعالی
ملکی را فرستاد که آنرا بجای خود برگردانید پس حضرت صادق فرمود که خدا نخواست که جزوی از بدن حمزه داخل
جهنم شود پس هند لعین نزد سید الشهداء آمد و بدن مبارک او را مثله نمود و دو دست و گوش و از دیگر اعضای بدن
برید و مانند قلاده در گردن خود آویخت از روی شماتت چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله تشریف آورد و
بدن آنجناب را بآنحال مشاهده کرد گریست و فرمود بخدا سوگند که هرگز در مکانی نایستاده بودم که بیشتر مرا
بخشم آورد از این مقام اگر خدا مرا ظفر دهد بر قریش هفتاد نفر ایشانرا بعوض حمزه چنین مثله کنم و اعضای ایشانرا
ببرم پس جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد وَاِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ
لِلصّابِرِينَ یعنی اگر عقاب کنید پس عقاب نمائید مانند آنچه شما کرده شده اید اگر صبر کنید البته صبر بهتر است
برای صبر کنندگان پس حضرت فرمود که صبر خواهم کرد و انتقام نخواهم کشید ای شیعیان پیغمبر خدا از کفار
انتقام نکشید و حضرت امیر علیه السلام در باب ابن ملجم ملعون بامام حسن وصیت فرمود وَلا تُمَثِّلْ بِالرَّجُلِ اما
[illegible] اُنْظُرْ فَاِنْ نَزَلَ حُسَيْنٌ وَاَصْحابُهُ عَلى حُكْمي فَاسْتَسْلَمُوا فَابْعَثْ بِهِمْ اِلَيَّ سِلْماً
وَاِنْ اَبَوْا فَازْحَفْ اِلَيْهِمْ حَتّى تَقْتُلَهُمْ وَتُمَثِّلَ بِهِمْ فَاِنَّهُمْ بِذلِكَ مُسْتَحِقُّونَ فَاِنْ قُتِلَ حُسَيْنٌ فَاَوْطِئِ الْخَيْلَ
صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ فَاِنَّهُ عاقٌّ ظَلُومٌ وَلَسْتُ اَرى اَنَّ هذا يَضُرُّ بَعْدَ الْمَوْتِ شَيْئاً وَلكِنْ عَلى قَوْلٍ قَدْ قُلْتُهُ
لَوْ قَدْ قَتَلْتُهُ لَفَعَلْتُ هذا بِهِ اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْقَوْمِ الظّالِمِينَ

در شب نوزدهم وفات شاه اسمعیل صفوی [illegible]

بیان مجملی از احوال او و اجداد کرامش بدانکه او اول پادشاه صفویه است نسبش به پنج واسطه بشیخ صفی
الدین اسحق اردبیلی میرسد که جد اعلای طبقه سلاطین صفویه موسویه است و او را مریدی بی اندازه بود چنانچه
گویند روزی امیر چوپان سلدوز که امیر الامرای ایران بود از جناب شیخ سؤال کرد که مریدان شما بیشتر باشند
یا لشکریان ما فرمود که کثرت مریدان ما در ایران تنها بمثابه ایست که در برابر هریک از اهل لشکر صد نفر هستند
تا بدیگر بلاد چه رسد گویند همه جا خصوص صاحب ولایت سراندیب که از آنجا تا ایران سه ساله راه است جمع

کثیری از مریدان او بود و شاه اسمعیل پسر حیدر میرزا و او پسر سلطان جنید بود گویند که سلطان جنید را
داعیهٔ سلطنت صوری بود و در تقویت دین مصطفوی و ترویج مذهب حق مرتضوی کوشید و پیوسته ارباب ارادت را
بغزای کفار تحریص نمودی و روز بروز اسباب سلطنت از لشکر و جمعیت زیاده میگشت و چون پادشاه میرزا
جهانشاه بر داعیهٔ او اطلاع یافت بتوهم زوال الدوله از ظلم رو خود او را اعلام خواست و او با جمعی کثیر از اصحاب
ارادت بجانب حلب رفت و بعد از مدتی بدیار بکر تشریف برد و امیر کبیر ابو النصر حسن بیک بقدم اعزاز
و تعظیم استقبال نمود و بمصاهرت او مفاخرت جسته خواهر خود مهد عالیه خدیجه را بنکاح او درآورد
و سلطان حیدر از آن خاتون متولد شد و سلطان جنید بعد از چند وقت با مردم بسیار از دیار بکر بعزم غزای کفار
بطرف طرابزون بیرون رفت و با کفار اتفاق قتال کرد و از آنجا مراجعت نموده بمملکت شیروان درآمد و امیر
خلیل که والی شیروان بود از استیلا و استعلاء ایشان ترسیده لشکر بسیار در مقابل ایشان فرستاد و میان
فریقین جنگ عظیم پیوسته و سلطان جنید در این جنگ مقتول گشت و سلطان حیدر بجای پدر بنشست و امیر
کبیر حسن بیک که بعد از میرزا جهانشاه سلطنت ایران بدو تعلق گرفته بود بواسطهٔ اخلاصی که با این خاندان
ملایک نشان داشت مجدداً بمصاهرت مبادرت جسته دختر خود بلقیس زمان علمشاه خاتون را بسلطان
حیدر که همشیره زادهٔ خود بود تزویج نمود و شاه اسمعیل در اول صباح روز سه شنبه بیست و پنجم رجب ۸۹۲
از آن بوجود آمد و سلطان حیدر در زمان یعقوب بیک بمملکت شیروان نهضت فرمود و شیروانشاه فرخ یسار
بن امیر خلیل مغلوب و منکوب گشته از یعقوب بیک استمداد نمود و او با آنکه از طریق مصاهرت با سلطان
حیدر خویش بود راه صواب کم کرده سلیمان بیک را با لشکر بسیار بمدد شیروانشاه فرستاد و در حدود تبریز
جنگ پیوست و خلق بسیار از طرفین کشته شد و در آن جنگ تیری بسلطان حیدر رسید و بروضهٔ رضوان خرامید
و بعد از این واقعه باز یعقوب بیک شاه اسمعیل را با برادران و والدهٔ خود بفارس برده قریب چهار سال
و نیم در قلعهٔ اصطخر که نهایت حصانت داشت محبوس نمودند و یعقوب بیک بسزای عمل خویش رسیده در عنفوان
جوانی بمرد و پسرانش بعد از او کشته شدند و نسلش برافتاد تا احوال خیر مآل شاه اسمعیل بجایی رسید که در سنه ۹۰۶
با هواخواهان خود مصمم جنگ فرخ یسار شیروانشاه شد بکنار رود کر آمد و از آب عبور کرده متوجه شماخی گردید
و در آن حدود جنگی سخت فیما بین سپاه فرخ یسار و هواخواهان شاه اسمعیل درگرفت و جانبین کوشش زیاد
نمودند آخر الامر سپاه شاه اسمعیل غلبه کرده فرخ یسار شیروانشاه را بکشتند و شاه اسمعیل رو بشهر شماخی نهاد
و بعد از آن قلعهٔ باکویه بتصرف عساکر او درآمد تا اینکه در سنه ۹۰۶ و بعضی گفته هفتصد در دار السلطنه تبریز نزول
اجلال نمود و بر سریر سلطنت جلوس کرد و گویند تاریخ جلوسش بعربی بیت هینا حق و بقار شمشیر ائمه است ۹۰۶

وحکم نمود

صفویه اردبیل

شاه اسمعیل صفوی در تبریز

مذهب امامیه رواج یافت

وحکم نمود در بسیط منابر و وجوه دنانیر باسامی مبارکه حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین خطبه
ومذهب امامیه که از زمان سلطان طغرل سلجوقی تا زمان ان پادشاه پانصد و هشتاد سال در پرده اختفا بود ظهور یافت و چون
از کتب فقه امامیه و مسائل مذهب جعفری چیزی در میان نبود مجلد اول از قواعد شیخ جمال الدین مطهر که حاوی مسائل
فقه بود قانون و معمول داشت بعد ها علمای اعلام بتالیف و ازدیاد کتب فقهیه پرداختند و گویند مدت
سلطنت شاه اسمعیل بیست و چهار سال بود و در شب دوشنبه نوزدهم رجب چنانچه گفته شد وفات کرد
مدت عمرش سی و هشت سال بود و تاریخ وفات او را طاب مضجعه و بعضی ظل گفته اند و در
همان روز شاه طهماسب که ده سال و شش ماه و بیست روز از عمرش گذشته بود بجای پدر جلوس کرد
و گفته اند که شاه اسمعیل پادشاهی بود در نهایت عظمت و جلال و غایت جود و کمال در تهور و
مردانگی و صولت فرزانگی بمرتبه بود که با انکه از سپاه اجنبی [illegible] هر گاه در شکارگاه
تنها بکشتن شیر و پلنگ شتافتی و در صلابت و مهابت چنان بود که ارکان دولت و اعیان حضرت
در بارگاه رفیعش بی رخصت نبود و امرا و سلاطین را در مجلس منصور [illegible] گفته اند چنانکه در وصف او گفته اند
مهابت تو اگر بانگ بر زمانه زند   فتاد رعشه ایام بگسلد مهار   در کرم و جود بمثابه بود که
چون بارخانها و خزاین از اطراف و سمت هم در بارگاه بخشیدی   دست جودش که زاده که سوز زر
زان پراکنده بود حرف زر از یکدیگر   مولف گوید این صفت جمیله جود و کرم از اجداد طاهرین این
سلسله جلیله بایشان ارث رسیده بود چنانکه مرویست که اعرابی بخدمت حضرت حسین علیه السلام آمد و عرض کرد
یا ابن رسول الله قد ضمنت دية كاملة وعجزت عن ادائه فقلت في نفسي اسأل اكرم الناس وما رأيت اكرم من
اهل بيت رسول الله الخبر

وقعه سیم نوزدهم وفات ایل ارسلان از سلاطین خوارزمشاهیان

ایل ارسلان خوارزمشاهیان

بدانکه در تواریخ مذکور است که خوارزمشاهیان هشت نفر بودند و مدت
پادشاهی ایشان صد و هشتاد سال بود و ابتدای دولت ایشان در سنه ۴۹۰ بظهور پیوست و بانی این سلطنت انکه محمد خوارزم
شاه که اولین حکمران این خانواده است پدرش مملوک [illegible] بود یکی از امرای سلجوقیه او را بخرید و چون فراست و
کیاستی داشت نزد ملکشاه بمقامی رسانید محمد پسر او بوجود آمد از حسن تربیت پدر مرد عاقل و ادیب و
با کفایتی گردید در این هنگام در خراسان فتنه حادث گردید و در ان فتنه نایب خوارزم بدست ترکان کشته
شد و امیر داذ پس از انکه امور خوارزم را اصلاح کرد همین محمد را حکمرانی آن مملکت کرد و خوارزمشاه لقب داد
و مدد او نزد سلطان سنجر که امضای حکمرانی او نموده بود رفیع گردید بنشر عدل و داد بمهام ملک پرداخت و علما و
صلحا را دوست داشتی روزگاری در حکمرانی گذرانید تا انکه در سنه ۵۲۱ وفات یافت [illegible] پادشاهی او سی و یکسال بود

و چون علی خوارزمشاه در گذشت پسر ش اتسز بجای او خوارزمشاهی یافت و بسط عدل و امن بگسترد و بعضی از ممالک ترکستان و دشت قبچاق را در تصرف آورد و شصت و یک سال بر نیست و در ایام سلطنت وی کسی را بطریق ملاحده فریفته و روح ایشان را خوید و فرستاد تا سلطان سنجر را هلاک کنند ادیب صابر را خبر شد تفصیل آن را مختصر او نوشت و بمرو فرستاد تا ایشان را بکشند اتسز چون خبر یافت ادیب را بجیحون انداخت سلطان سنجر در سنه پانصد و چهل و دو قصد خوارزم کرد و قصبه هزاراسب را محاصره نمود و انوری در خدمت سلطان بود و این دو بیت را بر تیری نوشت و بهزاراسب انداخت ایشاه همه ملک زمین حسب تراست وز دولت و اقبال جهان کسب تراست امروز بیک حمله هزاراسب بگیر فردا خوارزم و صد هزار اسب تراست رشید وطواط در هزاراسب بود جواب بر تیری نوشته بینداخت گر خصم تو ای شاه بود رستم گرد یک خر ز هزار اسب تو نتواند برد چون هزاراسب گرفته شد سلطان از وطواط در خشم بود فرمود تا او را هفت پاره کنند از نزدیکان حضرت یکی گفت که وطواط مرغکی ضعیف است طاقت هفت پاره ندارد اگر فرمان باشد او را بدو پاره بکنند سلطان بخندید و بر حال او بخشید و گویند سلطان وفات یافت و رشید وطواط بعد از او بسیار زیست و ایل ارسلان بن اتسز بعد از پدر پادشاه شد و او را دو پسر بود علاء الدین و سلطان شاه و در نوزدهم شهر رجب سنه پانصد و هفتاد و هفت وفات یافت مدت پادشاهی او پانزده سال و هفت ماه بود و گویند چون اتسز پدر ایل ارسلان در سنه ۵۵۱ وفات یافت رشید وطواط پیش جنازه او میرفت و میگریست و بدست تاسف میکرد و میگفت شاها فلک از سیاستت میلرزید پیش تو بطوع بندگی میورزید صاحب نظری کجاست تا درنگرد تا این همه مملکت بدین میارزید بلی لازم است که بنظر عبرت نگریم و ملاحظه کنیم که کجا رفتند آن سلاطین عظام و چه شدند آن امراء کرامی که همیشه در ناز و نعمت و اقبال و عزت بودند و چطور مرک ایشان را از مهد شرف بسوی لحد کشید و رخسار لطیف ایشان که آفتاب بر آن نمی تافت چگونه بخاک کور نهفته گردید

واحسرتی و الهوی ما زال فتاننا	أما ترون المنایا کیف تلفظنا	یا نفس توبی فان الموت قد حانا
فی کل یوم لنا میت نشیعه	نری بمصرعه آثار موتانا	لفظا و تلحق اخرینا باولانا
خلفت و اخوج عن دنیای عریانا	این الملوک و ابناء الملوک و من	یا نفس ما لی و للاموال اترکها
صاحت بهم حادثات الدهر فانقلبوا	مستبدلین من الاوطان اوطانا	تحرز له الاذهان اذعانا
و استفرقوا لعبرا اغبرا و قیعانا	یا راکضا فی میادین الهوی مرحا	اخلوا منازل کان العز مفرشها
مضی الزمان و ولی العمر فی لعب	یکفیک ما قد مضی قد کان ما کانا	و دا فلا فی ثیاب الغی نشوانا

کانّه

عاشق اصفهانی گوید

در این خرابه پر غم که نیست جای سرور	خوش آنکه پیش نگیرد بجز طریق عبور	مخور فریب سراب امل در این وادی
که هست قصه این تشنگان او مشهور	بدان طبیب مبر درد خود که شربت او	موافقت نکند با مزاج اهل دنجور
برای کوهی قصه امل کافی است	حکایتی که ز پیشینیان بود ماثور	بسا که موکب جمشید و قیصر و خاقان

با امرا ماه وطواط و رشید انوری مکاتبه

کان گذشته موعظت و تذکر ابیات

گذشته است و این دشت و مرد و هوی
زمینها پراکنده رزم پیدا است
که کام خویش ندید بهمن و شاپور
که غم چون نکند در پیاله جمشید

ای بلند همت دنیا دل فریب
تشنگی سیری کرد از سراب
راه را طی کن که بر منزل رسی
چیست منزل خلوت قرب خدا
موطنت شهر بهشت را هشت در است مر ترا

بسا که همره کرد سکندر و دارا
که رفته اند بسی چون من و تو زین برزه دور
ز دست ساقی دوران طفیل عیش کنان
که عمر دهر نبود مگا سه معفود
هادم اللذات یاتی عن قریب
شود می بیدار و ترک خواب کن
بگذر از کشتی که بر ساحل رسی
تو غریبی اندر این ویران حصار
پر خطر باشد غریبی زاد و برگ

گذشته است بر اینجا کدام جم و بهمن و بود
من گدا چه طمع دارم از جهان خواب
شراب صاف طمع چون کنم من مجهود

ولله در القائل

عیش دنیا چون سرابست و چو خواب
تشنه خواهی ماند فکر آب کن
کیست کشتی اهل بیت مصطفی
ناله از دل غریبانه بر آر
و سوگند بخدا زاد و برگی از برای

مرا که نداریم بجز اشکی ز مصیبت حضرت حسین ز غم غامیان چو نیست ثوابی بغیر اشک در محنت بتول جوانی بغیر اشک حاصل بتشنه‌ها نشد آبی بغیر اشک نگرفت دست هر کلابی بغیر اشک زان گل که شد شکفته ببستان کربلا وهمان با شکست که حضرت صادق علیه السلام رحمت نموده اهل بیت چنانکه بمسمع بن عبد الملک بصری میفرماید رحم الله دمعتک اما انک من الذین یعدون من اهل الجزع لنا والذین یفرحون لفرحنا ویحزنون لحزننا ویخافون لخوفنا ویأمنون اذا امنا اما انک سترى عند موتک حضور آبائی لک ووصیتهم ملک الموت بک وما یلقونک به من البشارة ما تقربه عینک فلملک الموت ارق علیک واشد رحمة لک من الام الشفیقة علی ولدها الخبر الا لعنة الله علی القوم الظالمین

بیستم رجب

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر کس در شب بیستم رجب دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعت بعد از حمد یکمرتبه انا انزلناه را بخواند خداوند ثواب حضرت ابرهیم و موسی و یحیی و عیسی را بوی عطا میفرماید و بعدد هر واسبی از جن وانس بوی عمر بسد و خداوند بنظر رحمت بروی نگاه میکند)

اما وقعه امروز کشته شدن سلطان عماد الدین احمد از ملوک مظفریه

بدانکه آل مظفر هفت نفر بودند و مدت ملکشان هفتاد و دو سال بود و جد اعلای ایشان امیر غیاث الدین حاجی است و از سجاوند خواف خراسان بود و در زمانیکه لشکر اسلام بتسخیر ولایت خراسان آمده بودند اجداد او را از دیار عرب بدانجانب ملک و دوا توقف کرد لشگر تاتار بولایت خراسان آمد او بطرف یزد آمد مردی قوی هیکل بالا بلند بود در یزد هر چند موزه جستند که بپایش اور راست بدنیا مانند عاقبت

اشاره بجانب مسیب

ابتدای ملوک مظفری

فالبی هجده تراشیدند و شمشیر او بسنک یزد سر مرغی نیم بود و ششمین ایشان سلطان عماد الدین احمد بن امیر
مبارز الدین بود که بفرمان شاه شجاع سلطنت انجا باستقلال کرد و دو نوبت که امیر تیمور بفارس امد
در هر دو بار بخدمت او پیوست و بار دوم در بیستم رجب سنه هفتصد و نود و پنج در موضع قومشه اصفهان
بحکم امیر تیمور که بقتل آل مظفر صدور یافته بود کشته شد و هفتمین ایشان **شاه یحیی** بن مظفر بن امیر
مبارز الدین محمد بود که بحکم شاه شجاع حاکم یزد شد و در انجا سلطنت باسم خود کرد و پادشاهی دلیر و
متعهد و مردانه و حاکمی چابک سوار و فرزانه بود اما پیوسته بنیاد خویش بر مکر و حیله و تزویر نهاده
فتنه می انگیخت و مدام با اقوام مخالفت و منازعت میکرد و نوبت اول که امیر تیمور بفارس امد سلطنت شیراز
بدو داد و در اخر نیز در قومشه اصفهان بحکم امیر تیمور بقتل رسید و دولت آل مظفر بسر امد و آل مظفر هر چند
بصفات حمیده شجاعت و دلاوری اتصاف داشتند اما پیوسته با یکدیگر در مقام مخاصمت و منازعت بودند و
مملکت ایشان وسعتی نداشت و حکم ایشان بر فارس و کرمان و بعضی از عراق و خوزستان نافذ بود

این جهان بر مثال مرداریست	کرکسان اندرو هزار هزار	این مراورا همی زند مخلب
وان مر این را همی زند منقار	اخر الامر بر پرند همه	وز همه باز ماند این مردار
ومن یذق الدنیا فانی طعمتها	وسیق الینا عذبها وعذابها	فلم ارها الا غرورا وحسرة
کما لاح فی ارض الفلاة سرابها	وما هی الا جیفة مستحیلة	علیها کلاب همهن اجتذابها
فان تجتنبها کنت سلما لاهلها	وان تجتذبها نازعتک کلابها	و در ابواب الجنان کوید که حضرت سید کونین

و رسول ثقلین صلی الله علیه و آله بر سر راهی کوسفند مرده کندیده دید که افتاده فرمود والذی نفسی بیده
الدنیا اهون عند الله من هذه ولو کانت الدنیا تزن عند الله جناح بعوضة لما سقی کافرا منها
شربة ماء قسم بخداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که هر اینه دنیا در نزد خدا بسی خوارتر و بیقدرتر است
از این جیفه کندیده و اکر دنیا در نزد حق تعالی باندازه پر پشه میبود هر اینه هیچ کافر شربتی اب از ان نمیداد و
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که دنیا کم عندی لاهون من ورقة فی فم جرادة یقضمها ما لعلی و
نعیم یفنی ولذة لا یبقی دنیای شما نزد من هر اینه بیقدرتر است از برکی که در دهن ملخی باشد که او انجا
بخاید علی را با نعمت فانی و لذت غیر باقی چکار است وایضا فرموده است که دنیا کم هذه اهون فی عینی من عرق
خنزیر فی ید مجذوم بدرستیکه این دنیای شما در نظر من خوارتر است از استخوان بی کوشت خوکی که در دست
صاحب جذامی بوده باشد و منقولست که در روز قیامت دنیا را بصورت عجوزه زرد موی چشم کبود و
دندانها از دهان بیرون امده و روی زشت بعرصه محشر در اورند و بر خلایق عرض نمایند و کویند این زن را میشناسید

حاکم بود و بعد از شاه شجاع

انقراض دولت آل مظفر

و در دیوان منسوب بحضرت امیر علیه السلام

اهل محشر از شناختنش استفاده جویند و در معرفتش طریق استنکاف پویند گویند این دنیا نیست که دیو سیران بکر بکر را میکشید بسبب آن رشته خویشی و قرابت را میگسستید بجهة آن سینه‌ها را با ناخن حسرت میخستید و برای آن کمر بغض و عداوت بیکدیگر میبستید بعد از آن زن زشت رو و ابتکاره حیله جو را در آتش جهنم میاندازند گوید یارب تابعان او سر بر خط فرمان نهادکان من کجایند از حضرت عزت ندا رسد که تابعان وی روان او را نیز باو ملحق میسازند و در خطبه حضرت امیرالمؤمنین ع است آن شاهد دلفریب دنیا مشهود و در بسیاری از کتب معتبره مذکور است که بزبان حکمت بیان فرمودند یا دنیا یا دنیا الیک عنی ابی تعرضت ام الی تشوقت لا حان حینک هیهات غری غیری لا حاجة لی فیک قد طلقتک ثلاثا لا رجعة فیها فعیشک قصیر وخطرک یسیر وامَلک حقیر آه من قلة الزاد وطول الطریق وبعد السفر ای دنیا از من دور شو آه آه احوال من شده که مرا فریب دهی یا مشتاق من گردیده که مرا بدام خواهش خود افکنی وقت تو نزدیک نشده که این کار کنی از من دور شو دیگری را فریب ده که مرا در تو حاجتی نیست بتحقیق ترا سه طلاق داده‌ام که دیگر مجال رجوع نباشد زیرا که مدت عمر تو کوتاه و قدر و قیمت تو اندک و آرزوی تو حقیر است آه از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر ای برادران دینی وای بر احوال ما و صد آه از غفلت ما جائیکه امیرالمؤمنین ع چنین فرماید ما چه بگوئیم و برای این سفر طولانی چه تدارک بکنیم و بکدام عمل امیدوار شویم مضی الدهر والایام تبکی بغفلة

ومر الدهور واللیالی بسکرة — علی ذنوب کالجبال لصغیرها
وقد هدّ رکنی واحنی ظهر مکتسبی — وما لی فیها زاد و ذخر علی الغد
ولا طاعة فی جنب هذی الخطیئة — سوی طول حزنی للحسین واهله
ویسکب دمعی فی نهاری ولیلة

ای عزیزان نمیدانم بکدام حالت آن مظلوم و غریب گریه کنیم یا بنالیم بر اشد مصائب آنسرور یا دانست که اشد حالات آنشهید مظلوم کدام است مفارقت نوردیده برادر و داماد یا قاسم بن حسن ع است یا شهادت فرزند دلبندش علی اکبر است یا غم فراق برادر عزیزش ابی الفضل العباس است یا تشنگی طفل شیرخوارش علی اصغر است لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم کبرت علی الرسول مصائب یا لیتنی لم یسع الزمان بمثلها هر یک از این مصائب اکبر و اعظم است لی من یک مصیبتی سراغ دارم که میتوانم بگویم از اینها اشد و اعظم است اعنی آنکه شخص عزیزی هم نقل کرده که در جمعی در این مسئله اختلاف شد که آیا اشد مصائب حالات سید الشهداء ع در روز عاشورا کدام بوده و هر کس بعقیده خود مصیبتی را گفت یکی از آن میان سرور مظلومان را در خواب دید و آن بزرگوار فرمود که اشد مصائب بر من مفارقت و وداع از اهل بیتم بود و اگر شخص بنظر بصیرت ملاحظه کند یقین مینماید که این خواب از رؤیای صادقه است در روز عاشورا اشد حالات آنحضرت با اهل بیت آن وقت بود که حضرت خواست تنها و بیکس و بی یاور بمیدان تشریف ببرد

وا ... ابتلا از دست دامن انسرور کرفته التجا مینمودند هر یک بزبانی استغاثه میکردند

الا لعنة الله بیست و یکم رجب علی القوم الظالمین

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که در شب بیست و یکم رجب شش رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد هر یک از سوره انا اعطیناک و قل هو الله احد را ده مرتبه بخواند خداوند بملائکه کرام الکاتبین امر میفرماید که نامه اعمال گناه او را ننویسند حسنات برای او بنویسند و سوکند بخدائیکه جانم در قبضه قدرت او است و مرا بحق برسالت فرستاده بدرستیکه هر که مرا و حضرت علی را دوست دارد و این نماز را بخواند و اگر از خواندن قیاما عاجز شود نشسته بگذارد خداوند بان بنده بملائکه خود مباهات میکند و میفرماید که امرزیدم او را

اما وقعه امروز جلوس یزید پلید بسریر سلطنت

در ناسخ التواریخ گوید از این پیش نگاشته شد که معویه در شب پنجشنبه نیمه رجب الاصم در سال پنجاه و نهم هجری سرای این جهان را تحویل داد و یزید بعد از سه روز بدمشق آمد چنانکه مرقوم شد و قبر پدر را زیارت کرد و بسرای شد و سه روز روی بکسی ننمود انگاه روز چهارشنبه بیست و یکم شهر رجب جزع کرده و اندوه زده از خانه بیرون شد و بمسجد امد و بمنبر صعود کرده خواست تا بر مردمان خطبه بخواند ضحاک بن قیس بیم کرد که مبادا الکنتی بر زبان او پدید اید و بعی کلام نکوهیده کرده بر خواست و نزدیک منبر امد یزید اندیشه ضحاک را بدانست فقال یا ضحاک اجئت تعلم بنی عبد شمس الکلام گفت ای ضحاک امده که اولاد عبد شمس را سخن اموزی انگاه شروع بخطبه کرده گفت ایها الناس ان معویة کان عبدا لله انعم علیه ثم قبضه الیه و لا ازکیه علی الله هو اعلم به ان شاء عفی عنه و ان شاء عاقبه ای مردم معویه بنده بود مر خدا را که او را بانواع نعم برافراشت انگاه او را مقبوض داشت و من او را می ستایم خداوند دانا تر است بحال او اگر بخواهد او را معفو بدارد و اگر خواهد کیفر میفرماید تا انجا که گوید چون یزید از این کلمات بپرداخت از منبر بزیر امد و بسرای خویش در رفت و بنشست و مردم را رخصت داد تا بر وی در ایند مردمان بر فتند و در مجلس او انجمن شدند و ندانستند که او را بمرگ معویه تعزیت گویند یا بجلوس سلطنت تهنیت فرستند اول عصام بن صیفی بپای خاست و با امارت مؤمنین بر یزید لعین سلام فرستاد انگاه گفت هان ای یزید صبح کردی و حال انکه مصیبت دیده شدی بمرگ معویه که خلیفه خدای بود و عطا داده شدی خلافت خدا را و عطای خدا را در یافتی همانا معویه بسرای دیگر تحویل داد خداوند گناهان او را مغفور و معفو دارد اکنون که زمام ریاست عامه بدست تو افتاد کار باحتساب و اقتضا میکن یزید او را پیش طلبید و نزدیک بخویش جای جلوس داد از پس او عبد الله بن مازن بعد عبد الله بن همام برخاستند هر یک کلماتی گفتند که در ناسخ مسطور است انگاه مردمان برخواستند و او را بتعزیت و تهنیت یاد کردند و یزید هر یک را بحسب

خطبه یزید بعد از معویه

حال و هند سه احوال عطا فرمود و بمقام و محل هر یک بفرود و ایضا گوید صبحگاهی یزید ضمنا بدستام را انجمن
کرد و بمنبر برآمد و گفت ای اهل شام بشارت باد شما را که ما سالکان طریق حق و پیشبانان دین و در میان
شما انشو و نما یافته ایم و از شاه راه سداد بمدینه مقصود شتافته ایم شما را آگهی میدهم زود باشد که در میان
ما و مردم عراق کار بمبارزت و مقاتلت انجامد چه دوش و پریدش مرا در خواب نمودار شد که در میان من و مردم
عراق جوئی از خون همی رفت و من خواستم آنجوی را عبور کنم از قوت بازوی من بیرون بود عبید بن زیاد آن جوی را
عبور کرد و من بر او نگران بودم بزرگان شام هم آواز گفتند یا امیر ما فرمان بردار توایم و کمر از برای خدمت
تو استوار بسته ایم و گوش بحکم و فرمان تو نشسته ایم چه فرمائی حکم ترا پذیرفتار شویم و در حضرت تو اثرهای
نیکو نمودار کنیم مردم عراق ما را نیکو شناسند هنوز آن شمشیرها که در صفین بکار بردیم در دست ما است یزید
گفت بجان و سر من سخن بصدق کردید من معظم امور خویش را از شما ساخته میخواهم همانا پدر من شما را بجای پدر
مهر بست و او را در عرب فتوت فطری و مروت ذاتی و سماحت طبع و رجاحت عقل همانند نبود تا آنگاه که از جهان
بیرون شد او را الکنتی در زبان و لغزشی در سخن پدید نیامد اعثم کوفی که از صنادید اهل سنت و جماعت است در
کتاب خود نگاشته است که سخن یزید چون بدانجا رسید مردی فریاد برداشت که ای یزید دروغ گفتی و صفات
مصطفی را بر معویه بستی کی کجا معویه بدین صفات آراسته تر بود ترا و اهل عشیرت ترا هرگز از این صفات
بهره و نصیبی نخواهد رسید مردم از این کلمات شگفتی کردند و حیرت زده بهم برآمدند و چندانکه در طلب او بهر
سو شتافتند گوینده را نیافتند دیگر باره از پای بنشستند ساکت و صامت ماندند تا آنجا که گوید چون یزید بن
معویه در سریر سلطنت جای کرد در خلال نهضتها که در تمام بلاد و امصار منشور کند تا دیگر باره عمال او مردم را به
تجدید بیعت او مجبور دارند تا آنجا که لکن تمامت همت او بر اخذ بیعت آن چهار تن که ولایت عهد او را انکار
کردند مقصور بود و هر روز بر کینه کین ایشان همی افزود نخستین حسین بن علی و دیگر عبد الرحمن بن ابی بکر
و دیگر عبد الله بن عمر بن الخطاب و دیگر عبد الله بن زبیر و اینوقت که یزید بر جهان با لشکر سلطنت متکی بود
عبد الرحمن خبر نجات نوشته آمد بمرده بود و یزید بن کونه پسر عم خود ولید بن عتبة بن ابی سفیان را که اینوقت حکومت
مدینه داشت مکتوب کرد اما بعد فخذ حسينا و عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبیر بالبیعة اخذا شدیدا
لیست فیه رخصة حتی یبایعوا و فرمان داد که این سه تن را ماخوذ و محبوس بدارد و هر کدام تا بیعت کنند و قال
یا ابا محمد انفذ کتابی الیهم من لم یبایعک فانفذ الی برأسه مع جواب کتابی هذا والسلام ای ابو محمد مکتوب
مرا بنزد ایشان ارسال کن هر یک سر از بیعت من برتافت سر از تن او بردار و با جواب مکتوب من بفرست تا آخر
انجه اتفاق افتاد از مجلس ولید و غیره که در ایام خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی الا لعنة الله علی القوم الظالمین

در امالی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که در شب بیست و دوم رجب هشت رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد هفت مرتبه قل یا ایها الکافرون بخواند و چون فارغ شود ده مرتبه صلوات بفرستد و ده مرتبه استغفار کند از دنیا بیرون نرود مگر آنکه جای خود را در بهشت می بیند یا اسلام بمیرد و اجر هفتاد پیغمبر از برای او بوده باشد **اما وقایع امروز علم برداشتن ابوبکر در جنگ خیبر و گریختن او** ملا محمد خراسانی در ماتمکده گوید و حاصل مطلبش اینست که خیبر نام موضعی است مشهور در چهار منزلی مدینه واقع بجانب شام و در آنجا قلاع متعدده بود که اعظم و محکمتر اینها قلعه قموص بود در سال هفتم هجرت که موکب همایون از حدیبیه مراجعت فرمود در عرض راه سوره مبارکه فتح نازل شد بطریق اشارت بشارت فتح خیبر رسید حیث قال الله تعالی وَعَدَكُمُ اللهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد بیست روز توقف نمود بعد بمهاجر و انصار فرمود که تهیه اسباب لشکر قیام نمایید تا بجانب خیبر رویم و باید با من نیاید احدی مگر برای جهاد و رضای حضرت عزت نه برای حطام دنیا و اخذ غنیمت و توجه آنحضرت بخیبر بر یهودان مدینه بغایت شوار آمد و از هر کس طلبی داشتند محصلین گماشتند آورده اند که ابو شحم یهودی از عبدالله بن حدرد اسلمی پنج درهم طلب داشت و مانند هیولا که از صورت مفارقت نجوید جدا نمیشد و بواسطه آن مختصر طلب او را مضطر میداشت تا آنکه عبدالله گفت خداوند فتح خیبر را باهل اسلام وعده فرموده چند روزی صبر کن که چون شاهد فتح در آیینه مراد روی نمود مرا غنیمتی حاصل آید قرض ترا ادا مینمایم یهود گفت جنگ خیبر را با جنگهای دیگر قیاس نتوان کرد بحق تورات که ده هزار مرد جنگی در خیبر موجود است عبدالله گفت یا عدو الله ما را از بسیاری کفار تخویف مینمائی و حال آنکه تو در امان مائی نزاع بجائی رسید که منجر برفتن خدمت حضرت نبوی گردید عبدالله گوید سخن آن یهود را بعرض حضرت رسانیدم آن حضرت هیچ نفرمود اما لبهای مبارکش میجنبید لکن سخنی چند گفت که من نفهمیدم پس یهودی عرض کرد یا رسول الله این مرد حق مرا گرفته نمیدهد حضرت فرمود حق او را بده عبدالله گوید دو جامه داشتم یکی را بسه درهم فروختم و دو درهم دیگر تحصیل نمودم و بابو شحم دادم و سلمة بن اسلم جامه بمن داد که با آن جامه بغزای خیبر رفتم و حقتعالی در آن سفر خیر اثر چندان نعمت و دولت بمن کرامت فرمود که مستغنی شدم و زنی از خویشان ابو شحم روزی بمن رسید که در مدینه او را بیهای تمام فروختم القصه چون سپاه نصرت پناه کارسازی راه کردند آنحضرت با هزار و چهار صد نفر متوجه خیبر شد و سباع بن عرفطه غفاری را در مدینه خلیفه نمود و چون یهودان خیبر از توجه خیر البشر با خبر شدند هر شب جمعی را بپاسبانی و حراست تعیین مینمودند که چون آنحضرت بحوالی ایشان رسد بمقابله و مقاتله پردازند چون آنحضرت بیک منزلی

جنگ خیبر

خیبر رسید با آنکه اهل خیبر کمال جدّ و جهد در پاسبانی و حراست اراضی خود مینمودند آن شب خواب بر ایشان مستولی شد
تا صباح از ورود آن حضرت مطلع نشدند حتی آنکه وارد است که خروس و سگ ایشان صدا نکردند و حیوانات
و دواب آنها اصلا حرکت ننمودند چون قریب طلوع آفتاب از خواب غفلت دیده گشودند و بیل و زنبیل برداشتند
و بقصد تعمیر مزارع خود روان شدند ناگاه نظر ایشان بر لشکریان آفتاب سالکان افتاد که انجم وار برگرد حصار
ایشان را احاطه نموده اند کمال اضطراب بر ایشان راه نموده روی بفرار نهادند و بقلاع خود در آمده قوم را
از آمدن اسلامیان خبردار نمودند و علامه مجلسی ره در حیات القلوب گوید که شیخ مفید و شیخ طبرسی و قطب راوندی
و ابن شهر آشوب و سایر محدثان خاصه و عامه باسانید مختلفه روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از غزوه حدیبیه مراجعت نمود بیست روز در مدینه ماند و بعد از آن متوجه فتح قلاع خیبر شد و چون نزدیک
خیبر رسید فرمود بایستید چون ایستادند این دعا خواند اللّهمّ ربّ السّموات السّبع وما اظللن وربّ الارضین
السّبع وما اقللن وربّ الشّیاطین وما اضللن انّا نسئلک خیر هذه القریة وخیر اهلها وخیر ما فیها ونعوذ
بک من شرّ هذه القریة وشرّ اهلها وشرّ ما فیها پس فرمود که پیش روید بنام خدا و بمدد رحمن رحیم پس حضرت ایشان را
محاصره نمود و در زیر درختی فرود آمد و در بقیه آن روز ماند و در روز دیگر تا ظهر پس منادی حضرت ندا کرد
مردم را و چون جمع شدند دیدند که مردی نزد آن حضرت نشسته است فرمود که من در خواب بودم این مرد آمده شمشیر
مرا از غلاف کشیده بود چون بیدار شدم بر سرم ایستاده بود و میگفت که ترا از تو باز میدارد امروز گفتم خدا
پس شمشیر را از دستش انداخت و چنین نشسته است و حرکت نمیتواند کرد بقدرت خدا پس حضرت او را بخشید و رها
کرد و زیاده از بیست روز ایشان را محاصره نمود و علم در دست امیرالمؤمنین ع بود پس آن حضرت را درد چشم شدیدی
عارض شد و مسلمانان از بیرون قلعه با یهودان محاربه میکردند و یهود خندقی بر دور قلعه خود کنده بودند تا
آنکه یک روزی در قلعه را گشودند و مرحب یهودی که بشجاعت مشهور بود با لشکر گران بیرون آمده متعرض جنگ
شد پس حضرت رسول علم را بدست ابوبکر داد با گروه مهاجر و انصار و او را فرستاد پس او رفت و شکست خورده بر
گشت و او ملامت اصحاب خود میکرد و اصحاب ملامت او میکردند تا بخدمت حضرت برگشت و در روز دیگر علم را بدست
عمر داد و فرستاد و اندک راهی که رفت گریخت و برگشت و او اصحاب خود را بجبن نسبت میداد و اصحاب او را بجبن
نسبت میدادند تا برگشت پس حضرت فرمود که اینها صاحب این علم نیستند فردا علم را بدست کسی میدهم که خدا و رسول او را
دوست دارد الی آخر آنچه در روز بیست و چهارم مذکور خواهد شد انتهی پس علم برداشتن ابوبکر و گریختنش در این روز
میشود و در مناقب از ملخص المغازی از محمد بن اسحق روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حراست لشکر را
هر شب بیکی از اصحاب مقرر میفرمود شبی عمر بن خطاب با بعضی از اشراف بیامد آن شب [illegible] شخص یهودی را گرفته نزد

عمرو را وردند عمر امر بقتل یهودی کرد آن یهودی گفت مرا نزد پیغمبر خود ببرید که با و سخنی دارم عمرو او را بنزد رسول
خدا آورد یهودی گفت یا ابا القاسم مرا امان میدهی که راست گویم با توان رحمة العالمین او را امان داد و او
عرض کرد که من ممر آبی بحصار نطاط میدانم اگر حکم فرمائی که آن موضع را بشکافند و آب را بطرف دیگر جاری سازند
اهل قلعه فورا با مان ایند و قلعه را بی منازعه و جنگ تسلیم کنند حضرت فرمود ای یهودی ترا امان دادم
لیکن آب را بر روی قلعه گیان بستن از طریق مروت دور دانستم براکه در میان ایشان ضعفا و اطفال خورد سال و
زنان باشند ای شیعیان سید انبیاء راضی نشد که اطفال یهود تشنه بمانند اما بنی امیه بدتر از یهود و مجوس
آب فرات بر روی اطفال خورد سال آنحضرت بستند تا آنکه امر سید الشهدا بمقامی رسید که طفل شیرخواره خود را
بر روی دست گرفته بسوی از انجماعت طلب آب نمود که دیده ما سوی پر آب و دل جمیع موجودات بحال آنحضرت کباب
شد و ایضا در آن کتاب از روضة الاحباب روایت کرده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحوالی قلاع
خیبر رسید شخصی در حصار ناعم که عامر نام داشت او را غلام حبشی بود که بشبانی گوسفندان او مشغول
بود روزی آن غلام دید که اهل قلعه اسباب مقاتله فراهم اورده خود را بسلاح جنگ می آرایند پرسید شما را
چه میشود گفتند با این مرد که مدعی پیغمبری است میخواهیم جنگ کنیم او را حالتی در دل روی نمود که در محبت
رسول خدا بی اختیار شد چون طرفین مشغول جنگ شدند گوسفندان را برداشته بنزد آنحضرت آمد و گفت یا محمد بچه
چیز دعوت میکنی فرمود باسلام بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله غلام گفت چون چنین بگویم
مرا چه باشد فرمود اگر بر این قول ثابت باشی بهشت تا روزی شود آن غلام چون این سخن بشنید فی الحال
کلمه بگفت و مسلمان شد و عرض کرد یا رسول الله این گوسفندها که در دست منست میخواهم بصاحبش برسانم
حضرت فرمود از لشکر بیرون برو با نمک بر انها زن و سنگریزه بر انها بزن و سنگریزه چند از عقب انها بینداز
که خدا بنه انها را بصاحبش رساند چون آن غلام چنان کرد گوسفندان بخانه عامر رفتند پس آن سیاه بخت
سفید سلاح جنگ برداشته بجانب معرکه رفت و جهاد کرد تا وقت بسرای دیگر کشید مسلمانان او را
برداشته بخیمه لشکرگاه خود بردند بروایتی آنحضرت بنفس نفیس خود بر در خیمه آمده بالین آن غلام نشست و
فرمود که کار اندک کرد و مزد بسیار گرفت و می بینم که دو ملک بر بالین او نشسته اند ملاحظه کنید لطف و رحمت
سید عالمیان و صفوت ادمیان را اگر چه لطفها در باره غلام سیاه که عمر خود را در ضلالت گذرانیده بجهة اینکه یک
قدم در جاده ایمان و اسلام برداشت بنفس نفیس ببالینش آمده او را برحمت الهی بشارت داد نمیدانم چگونه
دید بدن پاره پاره فرزند دلبندش حسین مظلوم را که بی غسل و بی کفن در روی خاک گرم کربلا افتاده بود
الا لعنة الله علی القوم الظالمین

بیست و ششم رجب

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که در شب بیست و ششم رجب دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد پنجاه بار سوره والضحی بخواند خداوند بعدد هر حرفی که خوانده و بعدد هر کافر و کافره که هست درجه در بهشت برای او عنایت فرماید و ثواب هفتاد حج و ثواب تشییع هزار جنازه و عیادت هزار مریض و برآوردن هزار حاجت برادر مسلم را از برای او عطا فرماید

اما وقعه امروز

در زاد المعاد گوید که در بیست و ششم این ماه خارجی با خنجر زهرآلود بر ران مبارک حضرت امام حسن مجتبی زدند زیارت آنحضرت و لعن بر ظالمان و قاتلان آنحضرت مناسب است و هم چنین است رجحان الحاد و اخبار

ابن حماد علیه الرحمه گوید

أبکی علی عترة الهادی و شیعتهم
کثائر ذی عینا او کذی دین
و ارض طوس و سامرا و قد ضمنت
أبکی بجفنین من عینی قریحین
أبکی علیه خضیبا لشیب من دمه
للسیدین القتیلین الشهیدین
الصابرین علی البلوی الشکورین
الطیبین الطهورین الزکیین
تفاحتی احمد الهادی و قد جعلا

امیر عادل و باذل حسن امام دوم
ستوده مهر چو در پیش مهر توده قمر
در خیابان جلالش بود دران صحرا
وی آنکه نیست ترا در زمانه عدل و نظیر
توئی بمکتب ابداع کائنات ادیب
هیچ چیز نماند براستی تاثیر

لا تأمن الدهر ان الدهر ذو غیر
فما تری جامعا منهم بشخصین
بعض بطیبة مدفون و بعضهم
ببغداد بدین حلا و سطشین
أبکی علی الحسن المسموم مضطهدا
معفر الخد مجذوذا لودجین
السیدین الشریفین الذین هما
المعرضین عن الدنیا المنیبین
نوران کانا قدیما فی الظلام کما
لفاطم و علی الطهر نسلین

کرشمه ز کف جود او است ابر مطیر
بهین جوادی کش پیش دست جود بود
که بر بشاخ زند مرغ لامکانش صفیر
ای آنکه روی خوش تست حسرت خورشید
توئی بدفتر ایجاد ممکنات دبیر

و ذو لسانین فی الدنیا و وجهین
کأنما الدهر آلی ان یبددهم
بکربلاء و بعض بالغریین
یا سادتی لمن انعی اسا و لمن
أم للحسین لقی بین الحمیسین
لازلت ابکی دما ینهل منسجما
خیر الوری ابوا مجد و جدین
المجتبین علی الخلق الاکرمین
قال النبی لعرش الله قرطین

میرزا ابرهیم شاعر گوید

مهین خدیوی کش پیش مهر رای بود
بزرگ مجر چو در پیش بحر جود غدیر
ای آنکه نیست ترا در جهان همال و مثال
وی آنکه خاک ره تست غیرت اکسیر
گر انقطاع اثر بکند بخاطر تو

اما تفصیل وقعه

بدانکه بعد از ثبوت عظمت و جلالت و عصمت و طهارت ائمه هدی علیهم السلام باید که آنچه از ایشان واقع شود مؤمنین تسلیم و انقیاد نمایند و در مقام

شبهه اعتراض در نیابند زیرا که آنچه ایشان میکنند از جانب خداوند عالمیان است اعتراض بر ایشان اعتراض بر خدا است چنانکه منقولست که حق تعالی صحیفه از آسمان برای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرستاد بر آن صحیفه دوازده مهر بود و هر امامی مهر خود را بر میداشت و بآنچه در تحت آن مهر نوشته بود عمل میکرد پس چگونه روا باشد بعقل ناقص خود اعتراض کردن بر گروهیکه حجتهای خداوند عالمیانند در روی زمین و کفته ایشان کفته خدا و کرده ایشان کرده خدا است و چون این را دانستی پس بدان که آنچه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بعمل آورد از مصالحه کردن با معویه ملعون مقرون بحکمت و مصلحت بود و بجهة انحراف و نفاق اصحاب خود بود چنانچه این مطلب بر متتبعین احوال آنحضرت واضح و روشن است و بنده بجهة یاد آوری احباب نبذه از این باب مینویسم منقولست چون خبر شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بیعت کردن مردم بحضرت امام حسن علیه السلام بمعویه رسید دو جاسوس فرستاد بسوی بصره و کوفه که آنچه واقع شود باو بنویسند چون حضرت امام حسن بر این امر مطلع شد هر دو را طلبید و کردن زد و نامه بمعویه نوشت و او را ببیعت خود تکلیف نمود و در آن نامه بیان فضل و قرابت و استحقاق خلافت خود با حجتهای شافی درج نمود و نوشت که جاسوسها میفرستی و مکر و حیلها بر میانگیزی و کمان ندارم که اراده جنگ داشته باشی و اگر چنین است من نیز مهیای آن هستم چون نامه بمعویه رسید جوابهای ناملایم نوشت و آنچه مقتضای کفر و نفاق او بود در آن نامه درج کرده بخدمت حضرت فرستاد لشکری که از برای داشته متوجه عراق شد و جاسوسی چند بکوفه فرستاد نزد جمعی از منافقان و خارجیان که در میان اصحاب حضرت امام حسن بودند و از ترس شمشیر امیر المؤمنین علیه السلام اطاعت کرده بودند مثل عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و شبث بن ربعی و امثال ایشان بهر یک از ایشان نوشت که اگر حسن را بقتل رسانی من دویست هزار درهم بتو میدهم و یک دختر خود را بتو تزویج مینمایم و لشکری از لشکرهای شام را بتو تابع میکنم و باین حیلها اکثر منافقان را بجانب خود مایل کرده از آنحضرت منحرف نمود حتی آنکه حضرت زرهی در زیر جامه خود می پوشید از برای محافظت خود از شر ایشان و بنماز حاضر می شد و روزی در اثنای نماز یکی از خارجیان تیری بجانب آنحضرت انداخت چون زره پوشیده بود اثری نکرد و آن ملاعین نامها بمعویه نوشتند و اظهار موافقت کردند چون حضرت حسن علیه السلام خبر حرکت کردن معویه لعین را بجانب عراق شنید بر منبر آمد و حمد و ثنای الهی را ادا کرد و ایشان را بسوی جهاد آن ثمره شجره خبیثه کفر و نفاق دعوت فرمود هیچیک از اصحاب جواب نگفتند پس عدی بن حاتم از زیر منبر برخواست و گفت سبحان الله چه بد گروهی شما امام شما و فرزند پیغمبر شما را بسوی جهاد دعوت میکند اجابت نمیکنید کجا رفتند شجاعان شما آیا از غضب حق تعالی نمیترسید و از ننگ و عار پروا نمیکنید و جماعت دیگر برخواسته با او موافقت کردند حضرت

فرمود

امام حسن علیه السلام و مکر معویه و حیلهای او

فرمود اکر راست میکوئید بسوی نخیله لشکرکاه من آنجا است بروید و میدانم که وفا بکفتهٔ خود نخواهید نمود
چنانچه وفا نکردید برای کسیکه از من بهتر بود چکونه اعتماد کنم بکفتههای شما و حال آنکه دیدم که با پدرم
چه کردید پس از منبر فرود آمده سوار شد متوجه لشکرکاه کردید چون بآنجا رسید اکثر آنها اکه اظهار
اطاعت کرده بودند وفا ننمودند و حاضر نشدند باز خطبهٔ مشتمل بر توبیخ ایشان و تقاعد ایشان از جهاد
بیان فرمود و از منبر بزیر آمد مردی از قبیلهٔ کنده را با چهار هزار نفر بر سر راه معویه فرستاد و امر فرمود
که در منزل انبار توقف کند تا فرمان حضرت باو برسد چون بانبار رسید معویه نامهٔ باو نوشت که اکر
بسوی من بیائی ولایتی از ولایات شام را بتو میدهم و پانصد هزار درهم برای او فرستاد آن ملعون چون زر
دید و حکومت را شنید دین را بدنیا فروخت زر را کرفت و با دویست نفر از خویشان و مخصوصان خود بمعویه
ملحق شد چون این خبر بحضرت رسید خطبه خواند و اظهار تضجر از بیوفائی قوم خود نمود و مردی از قبیلهٔ
مراد را با چهار هزار نفر فرستاد و از او عهد و پیمانها کرفت که غدر و مکر نکند و او سوکندها یاد نمود که غدر
نخواهم نمود باز معویهٔ لعین پنجهزار درهم با وعدهٔ حکومت هر ولایت که خواهد باو فرستاد او نیز از حضرت
بر کشت و بسوی معویه رفت چون خبر بحضرت رسید باز خطبه خواند فرمود مکرر بشما کفتم که شما را وفائی
نیست اینک مرادی نیز با من مکر کرد و نزد معویه رفت و چون بدبر عبد الرحمن رسید سه روز در آنجا
توقف نمود تا همه لشکر جمع شدند ثم دعی عبد الله بن العباس بن عبد المطلب فقال له یا ابن عم انی باعث
معک اثنی عشر الفا من فرسان العرب و قراء المصر الرجل منهم یزید الکتیبة فسر بهم و الن لهم جانبک و ابسط لهم
وجهک و افرش لهم جناحک و ادنهم من مجلسک فانهم بقیة ثقات امیر المؤمنین علیه السلام و سر بهم علی شط الفرات
حتی تقطع بهم الفرات حتی تصیر بمسکن ثم امض حتی تستقبل بهم معویة فان انت لقیته فاحبسه حتی اتیک
فانی علی اثرک وشیکا و لیکن خبرک عندی کل یوم پس عبید الله بن عباس را طلبید و فرمود ای پسر عم بدرستی
که من ترا با دوازده هزار نفر از سواران عرب و شجاعان مصر که هر یکی از ایشان فوجی را هم میزند میفرستم پس
با آنها برو و ملایمت و مباسطت با ایشان بنما و لطف و نوازش بکن زیرا که ایشان بقیهٔ موثقین از اصحاب
امیر المؤمنین هستند پس با ایشان برو تا از فرات بکذری و بمسکن برسی و معویه را استقبال کنی و چون
بروی رسیدی نکهدار او را تا من برسم که من هم از پی تو بتعجیل میایم و باید خبر تو هر روز نزد من باشد
و از شور و مصلحت این دو نفر یعنی قیس و سعید بن قیس بیرون مرو و اکر با معویه ملاقات کنی متعرض
مقاتلهٔ او مباش و مبادرت جو پس اکر سبقت جست قتال کن و اکر عارضهٔ روی دهد قیس بن سعد امیر باشد و اکر
او را هم حادثهٔ واقع شود پسرش سعید رئیس کردد و با این تفصیل و تاکید چون آن بدبخت این مقابل

فرستادن امام حسن ع عبید الله بن عباس را

معویه رسید آن ناپاک نزد عبیدالله فرستاد که اِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ قَدْ رَاسَلَنِی فِی الصُّلْحِ وَهُوَ مُسَلِّمٌ
الْاَمْرَ اِلَیَّ بدرستیکه حسن بن علی در باب صلح بمن فرستاده و امر را بمن تسلیم خواهد کرد پس اگر الان باطاعت
من آئی متبوع خواهی شد وگرنه داخل میشوی در حالتیکه تابع هستی و هرگاه نزد ما بیائی هزار هزار درهم
که نصفش را الان و نصف دیگر را بعد از ورود بکوفه میدهم آن خاین بیحیا شب نزد معویه شتافت و آن
لعین آنچه وعده کرده بود داد چون صبح شد و او را در خیمه نیافتند قیس بن سعد نماز صبح را با لشکر ادا
کرده خطبه خواند و امر بثبات و استقرار نمود و بیوفائی عبدالله را ذکر کرد و ایشانرا بصبر و نهوض بسوی
دشمن امر کرد و ایشان اجابت نمودند و قیس ایشانرا حرکت داد پس بسر بن ارطاة مقابل ایشان آمد و گفت
وَیْحَکُمْ هٰذَا اَمِیرُکُمْ عِنْدَنَا قَدْ بَایَعَ وَاِمَامُکُمُ الْحَسَنُ قَدْ صَالَحَ فَعَلٰی مَ تَقْتُلُونَ اَنْفُسَکُمْ وای بر شما این امیر
شما نزد ما آمده و بیعت کرده و امام شما حسن مصالحه نموده پس چرا خود را بکشتن میدهید قیس باصحاب
خود گفت که لابد یکی از دو خصلت را اختیار کنید یا قتال بدون امام یا بیعت ضلالت را گفتند بلکه قتال میکنیم
بدون امام پس بیرون آمدند و با اهل شام جنگ کرده ایشانرا بلشکرگاه خود گریزانیدند و چون حضرت
امام حسن ع بساباط مداین رسید در نزد جسر نزول اجلال فرمود و خواست که اصحاب خود را امتحان
کند و کفر و نفاق و بیوفائی آن منافقان را بر عالمیان ظاهر گرداند مردم را جمع کرد و حمد و ثنای الهی بجا آورد و
فرمود اَمَّا بَعْدُ فَاِنِّی وَاللّٰهِ لَاَرْجُو اَنْ اَکُونَ قَدْ اَصْبَحْتُ بِحَمْدِ اللّٰهِ وَمَنِّهِ وَاَنَا اَنْصَحُ خَلْقِ اللّٰهِ لِخَلْقِهِ وَمَا
اَصْبَحْتُ مُحْتَمِلًا عَلٰی مُسْلِمٍ ضَغِینَةً وَلَا مُرِیدًا لَهُ بِسُوءٍ وَلَا غَائِلَةٍ اَلَا وَاِنَّ مَا تَکْرَهُونَ فِی الْجَمَاعَةِ خَیْرٌ لَکُمْ مِمَّا
تُحِبُّونَ فِی الْفُرْقَةِ اَلَا وَاِنِّی نَاظِرٌ لَکُمْ خَیْرًا مِنْ نَظَرِکُمْ لِاَنْفُسِکُمْ فَلَا تُخَالِفُوا اَمْرِی وَلَا تَرُدُّوا عَلَیَّ رَأْیِی غَفَرَ اللّٰهُ
لِی وَلَکُمْ وَاَرْشَدَنِی وَاِیَّاکُمْ لِمَا فِیهِ الْمَحَبَّةُ وَالرِّضَا اما بعد بدرستیکه من قسم بخدا امیدوارم بلطف
منت خداوند که خیرخواه ترین خلق باشم از برای مردم و کینه و حیله و بدی نسبت بکسی در دل ندارم و آنچه
شما مکروه میدارید از جمعیت و اتفاق بهتر است از آنچه میخواهید از فرقت و نفاق و آنچه من صلاح شما را
در آن می بینم نیکوتر است از آنچه خودتان صلاح خود را در آن میدانید پس مخالفت امر من مکنید و رائی که
من برای شما اختیار میکنم بر من رد مکنید خداوند ما و شما را بیامرزد و بر آنچه موجب محبت و خوشنودی او است
هدایت و ارشاد فرماید چون آن منافقان این سخنانرا از حضرت شنیدند بیکدیگر نظر کرده گفتند نظنه
وَاللّٰهِ یُرِیدُ اَنْ یُصَالِحَ مُعٰوِیَةَ وَیَکِلَ الْاَمْرَ اِلَیْهِ کَفَرَ وَاللّٰهِ الرَّجُلُ از سخنان او معلوم میشود که میخواهد
با معویه صلح کند و خلافت را باو واگذارد کافر شد قسم بخدا این مرد ثُمَّ شَدُّوا عَلٰی فُسْطَاطِهِ فَانْتَهَبُوهُ حَتّٰی
اَخَذُوا مُصَلَّاهُ مِنْ تَحْتِهِ پس همه برخواستند و بخیمه آنحضرت ریختند و اسباب حضرت غارت کردند حتی

مصلای آنجناب را از زیر پایش کشیدند و عبد الرحمن ازدی ملعون ردای مبارکش را از دوشش ربود فبقی جالسا متقلدا سیفا بغیر رداء پس آنحضرت شمشیر خود را حمایل کرده بدون ردا نشسته بود و مرکب خود را طلبید و سوار شد و جمعی از خواص اهلبیت و شیعیان او دور آنحضرت را گرفتند و چون بساباط مداین رسید ملعونی جراح بن سنان نام از قبیله بنی اسد بسوی آنحضرت دوید واخذ بلجام بغلته وبیده معول وقال الله اکبر اشرکت یا حسن کما اشرک ابوک من قبل ثم طعنه فی فخذه فشقه حتی بلغ العظم و از لجام استرش گرفت و گفت الله اکبر مشرک شدی ای حسن چنانچه پدرت پیش از تو مشرک شد و بخنجری که در دست داشت بران مبارک آن حضرت زد که تا استخوان شکافت و این واقعه ها یله در ماه رجب اتفاق افتاد پس شیعیان و موالیان آنحضرت آن ملعون را گرفته بقتل رسانیدند و آن حضرت را در عماری نشانده بمداین بردند و در خانه سعد بن مسعود ثقفی که از جانب آنحضرت والی مداین بود نزول اجلال فرمود و در آنجا مشغول معالجه زخم شد ای شیعیان حضرت امام حسن را بآن زخم میرسد اولاد و اصحابش دور او را گرفتند دشمن او را نمیکشند و او را در عماری نشانده بمداین میبرند و مشغول معالجه میشوند اما برادر غریب مظلوم کربلا حضرت حسین با آنهمه زخم نیزه و شمشیر و تیر یاوری نداشت که بدن مبارکش را از روی خاک بردارد و از برابر آفتاب بسایه ببرد و زخمهایش را مداوا نماید و گویا این مصیبت بعلیا جناب زینب خواتون علیها السلام خیلی مؤثر شده بود که در قتلگاه میگفت بابی من لا هو غائب فیرتجی ولا جریح فیداوی بابی المهموم حتی قضی بابی العطشان حتی مضی بابی من شیبته تقطر بالدما انقدر از این کلمات گفت که راوی گوید فابکت والله کل عدو وصدیق و نیز منقولست حتی رأینا دموع الخیل تنحدر علی حوافرها الا لعنة الله علی القوم الظالمین

وقعه دوم بیست و سیم مسموم شدن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام

سیدادیب ریب سید صالح قزوینی علیه الرحمة گوید

واعطف علی الکرخ من بغداد وابک بها

کنز العلم رسول الله مخزونا
باب الحوائج عند الله والسبب
دنیا و من عم بالحسنی المسیئینا
اذ دس فی رطب سما بواحدة
فی السجن خدامک لولدان والعینا
وصورة اللیث فی الباب قد افترست
شخص عدا صدره بالسهم مشحونا

موسی بن جعفر سر الله والعلم
الموصول بالله غوث المستغیثینا
یا ابن النبیین کم اظهرت معجزة
منذ فتنتها بالعز تعیینا
وکف عنک الاذی اذ جئته فرای
بالامر منک الذی فیک ابتغی الهونا
وقل عن علم غیب انه رجل

المبین فی الدین مفروضا مسنونا
الکاظم الغیظ عمن کان مفترقا
فی الحبس اوعجبت فیها الرجس هرونا
وقد اریت وصیفا اذ خدمت بها
جواب قوم به کانوا یحیطینا
وقد امرت علینا بالمسیر الی
ممن یری دین آبائه دینا

وفيه نسيم حبيب

وَمُذْ أَتَاكَ بِهِ لِلْأَمْرِ مُمْتَثِلاً
لَهُ وَمَوْتَ أَخِيهِ مِنْكَ تَبْيِينَا
أَضْرَمْتَ بَيْنَ الْعِدَى نَاراً جَلَسْتَ بِهَا
فَلَمْ تَحُلِ النَّارُ وَتَجْلِسُ بِهَا حِينَا
وَيَوْمَ أَخْبَرْتَ عَنْ مَوْتِ الشَّقِيقِ وَمَا
جَاءَ بِهِ رَكْبُهُ قَدْ كَانَ مَحْزُونَا
فَقُلْتَ إِنَّكَ لَمْ تَعْلَمْ بِمَنْطِقِهِ
بِالْمَالِ وَالْكُتْبِ مِنْ بَعْضِ الْمُحِبِّينَا
وَعَنْ وُضُوءِ ابْنِ يَقْطِينٍ وَجِئْتَهُ
مُبَيِّناً فِيهِ حُكْمَ اللهِ تَبْيِينَا
وَحِينَ أَخْبَرْتَهُ عَنْ وَضْعِهَا ذَكَراً
وَالرَّمْلُ فِيهَا سَوِيقاً كَانَ تَكْوِينَا
وَحِينَ جَاءَ مُبِيناً قُلْتَ مُبْتَدِئاً
زِنَاعَوْا وَقَدْ سَجَدَ الْخَمْسُونَ بَاكِينَا
وَكَمْ أَسَرُّوا بِزَادٍ أَطْعَمُوكَ بِهِ
مَا لَيْسَ يُعْرَفُ إِمْلَاءً وَتَدْوِينَا
وَالطَّيِّبُ تَبْسُطُ لِكَفٍّ تُخْبِرُهُ
چه من کیست دو برابر بحر اخضر
که عاشق چو نگار ستمگر
که نا گه درآن تیره شب پیر عقلم
باب حیاتم گشت رهبر
چو اتلخ کامی چو طوطی طبعت
توئی مدحت را توئی مدح گستر
زبیر خود چو نکه این لطف دیدم
همین انچه کرده است گوکرد احمر

أَظْهَرْتَ مِنْ أَمْرِ مَا كَانَ مَكْنُونَا
وَقُلْتَ قَدْ قَطَعَ الرَّحْمٰنُ عُمْرَكُمَا
مُحَمَّداً تَامِرَ غَمّاً لِلْخَصْمِ عَنْ بَيِّنِهَا
وَلِلشَّقِيقَيْنِ قَدْ عَيَّنْتَ عُمْرَهُمَا
فِي الدَّارِ كَانَ مِنَ الْأَمْوَالِ مَدْفُونَا
وَيَوْمَ وَافَى الْخُرَاسَانِيُّ مِنْكَ رَأَى
وَأَنْتَ أَدْرَى الْوَرَى فِيمَا يَقُولُونَا
دَفَعْتَ أَجْوِبَةً رِفْقاً لِمَا ضَمِنَتْ
كَشَفْتَ أَمْراً بِهِ كَذَّبْتَ الْمُعَادِينَا
وَجَاءَكَ اللَّيْثُ يَشْكُو عُسْرَ لَبْوَتِهِ
دَعَى فَقُلْتَ عَلَى دَعْوَاهُ آمِينَا
وَظَنَّ سُوءً بِكَ الْبَلْخِيُّ عَنْ سَفَهٍ
لَهُ وَإِنِّي عَفُوٌّ لِلْمُنِيبِينَا
لَمْ يُلْهِكَ التَّسْجِيحُ عَنْ هِنْدٍ وَعَنْ نَسْلِكَ
سِمْنَا فَأَخْبَرْتَهُمْ عَمَّا يُسِرُّونَا
بِيَوْمِ مَوْتِكَ أَخْبَرْتَ الْقُضَاةَ وَمَا
لَنَا تَمَكُّنٌ مِنْهَا أَلَسْتُمْ تَمْكِينَا
که بود و قد و غم کشته لنگر
شبی بودم از فکر بخت خود
مرا ذهنا گشت چون ماه انور
بگفتا که ای بو سر از فکر غوغا
همیشه فشاند زکام تو شکر
روا نیست خاموش گشتن درین دم
که از دو یادی مرا گشت رهبر
از این فاش گو که نیکو نباشد

بَيَّنْتَ أَمْرَ أَخِيهِ فِي خُصُومَتِهِ
وَأَنْتَ فِي حِيلَةٍ قَدْ زِدْتَ عَشْرِينَا
وَقُلْتَ مَنْ يَدَّعِي حَقّاً إِمَامَتَهُ
عَامَيْنِ هٰذَا وَشَهْراً إِذْ لَتَعْيِينَا
وَالْمَغْرِبِيُّ لَهُ أَحْيَيْتَ مَكْرُمَةً
بِالرَّدِّ لِلْمَالِ إِحْسَاناً بَرَاهِينَا
وَيَوْمَ أَخْبَرْتَ إِسْمٰعِيلَ حِينَ أَتَى
عِلْماً بِهِنَّ وَمَا لِأَخْذٍ مَضْمُونَا
أَجَبْتَهُ قَبْلَ سُؤْلٍ عَنْ مَسَائِلِهِ
فَهَوَّنَ اللهُ مِنْهَا الْوَضْعَ تَهْوِينَا
وَالْبِئْرُ فِي ذَكْوَةٍ أَمْراً قَدِ ارْتَفَعَتْ
فَقُلْتَ مَا لَكُمُ سُوءً تَظُنُّونَا
وَأَرْسَلَ الرُّومُ حَسْبِيّاً لِقَتْلِكَ فَا
إِذْ لَا تَزَالُ بِذِكْرِ اللهِ مَقْرُونَا
لَا زِلْتَ تُخْبِرُ عَنْ غَيْبٍ وَتُعْرِبُ مَنْ
كَانُوا بِمَادَسَهُ السِّنْدِيُّ يَدْرُونَا

مِنْ كَلَامِ خَاور

بدرد از جفاهای گردون چنبر
بزانوی غم سر فکنده چو عبهر
دران تیره ظلمات شد خضر راهم
بگفتا که ای دل از درد اخگر
چو در گلشن مدح خوانی چو بلبل
زمدح احمد او و عدل پرور
سرودم که اکسیر لطف بمن کرد
که در این بنیان شود مهر انور

زنامش بده زیب بر کفته خود
زنامش بگفتا خود داد زبور
بطور ولایت چو نور تجلی
بمعجز عصا گر اکر گشت اژدر
بخاک درش جبهه سایند خاقان
بود بخششی کم عطای محقر
بمرات چرخ ار فتد عکس حلمش
چو صحرای چین نامه پر مشک اذفر
کر افتد بکف خاک پایش بجوید
که ماهید را بشکند چنگ در بر
زهی خاک پای تو شاهنشهانرا
مرکب نکشته است زچار گوهر
میرزا ابرهیم ساغر گوید
ندانم آل احمد را که خون سالها آمد
خداوند جهانرا از ان ستم با اینکه قهر آمد

که نام شهانرا بود یمن دیگر
که آن وارث شرع پیغمبری است
مه جعفر اجلال موسی بن جعفر
سلیمان جم باخدم او سپاهش
بدرگاه او خاک روبنده قیصر
زند غوطه در آب اگر پلک شرار
یقین بشکند از گرانیش محور
ز لطف ار عرض را نماید نگاهی
دگر هرگز اکسیر را کیمیا گر
نکارد قلم چو نکرد وصف معنا فرش
شده زینت تارک و زیب افسر
ز بی مثلیش شد یقینم که هرگز
مکرر و ز قیامت شکار را بر بد هر آمد
چو اینگونه از خون قضا پیوسته سر آمد
تو میگفتی که از چشم ملایک سیل طوفان آمد

شنید این سخن دید چون اشتیاقها
خلاف بمیراث دارد ز حیدر
زهی مجتبی است در دست موسی
غلامی ز فوجش فریدون و سنجر
که با جود او حاصل کان و دریا
ز نیران قهرش رسد بر سمندر
بهر صفحه مدحش نگارنده گردد
با مجاد قابل شود همچو جوهر
ز هیبش ببزم فلک ورزنبود
عجب نیست لرزد اگر نفس مسطر
ز نور بسیط است جسم تو گویا
نگردد در آیینه عکست مصور
و یا موسی بن جعفر را بکام از خصم زهر آمد
بزندانش چو فرمان شد چسان عالم ویران آمد
بکو در رود شط وادی و هامون شهر آمد

دلا جوئی چرا سیلاب ازاین دنیا و آرامش بببین خوبان عالم را چه محنتها بدهر آمد

بدانکه آنچه از کتب اخبار مستفاد میشود اینست که در بیست و سیم اینماه بحضرت امام موسی کاظم علیه السلام زهر داده اند وفردا و پس فردا مسموم و مریض بود و در روز سیم که بیست و پنجم رجب باشد بدرجه رفیعه شهادت فایز شده وایضا در شب بیست و سیم اینماه آنحضرت را از بغداد بمدینه تشریف بردند حضرت امام رضا را وصی خود کردانیدند و ودایع امامت و خلافت را بر انجناب سپرده بعد از اندک زمانی مراجعت فرمود و تفصیل این اجمال بدین منوال است که چون هرون لعین آنحضرت را از بصره بر بغداد آورد در نزد فضل بن ربیع محبوس کرد در عیون الاخبار از عبد الله قزوینی روایت کرده که گوید دخلت علی الفضل ابن الربیع وهو جالس علی سطح روزی داخل شدم بر فضل بن ربیع و او بر بام خانه نشسته بود و چون مرا دید گفت نزد من بیا چون من نزدیک وی رفتم گفت اشرف الی البیت فی الدار از روزنه این خانه نظر کن چون مشرف شدم گفت ما تری فی البیت در انخانه چه می بینی گفتم ثوبا مطروحا جامه می بینم که بر زمین افتاده است گفت نیکو نظر کن چون نیک تامل کردم و یقین نمودم گفتم مردی

[illegible]

می بینم که بسجده رفته گفت میشناسی او را گفتم نه گفت این مولای تست گفتم کیست مولای من گفت تجاهل می
کنی نزد من گفتم نه ولیکن مولائی برای خود گمان ندارم گفت این ابو الحسن موسی بن جعفر است اِنّی اَتَفَقَّدُهُ اللَّیل
وَالنَّهارَ فَلا اَجِدُهُ فی وَقْتٍ مِنَ الْاَوْقاتِ اِلّا عَلَی الْحالِ الَّتی اُخْبِرُکَ بِها بدرستیکه من در شب و روز تفقد حال
وی مینمایم و نمی بینم او را مگر بر این حالیکه خبر میدهم بر تو چون نماز بامداد را ادا میکند تا طلوع آفتاب
مشغول بر تعقیبات است پس بسجده میرود و پیوسته در سجده میباشد تا زوال آفتاب و کسیرا موکل کرده است که
چون زوال شمس شود خبر دهد و من نمیدانم که چه وقت غلام خبر میکند که زوال شده که ناگاه بر میخیزد و بی
آنکه تجدید وضوئی بکند مشغول نماز میشود پس میدانم که در سجده بخواب نرفته و هوشی نگرفته است و چون
از نماز ظهر و عصر فارغ میشود باز بسجده میرود و تا غروب شمس در سجده میباشد و چون آفتاب غروب میکند
از سجده بر میخیزد و بی آنکه تجدید وضوئی کند نماز مغرب را ادا می نماید و پیوسته مشغول نماز میشود و تعقیب
میخواند تا اینکه نماز خفتن را میگذارد و بعد از نماز خفتن اَفْطَرَ عَلی شَوِیٍّ یُؤْتی بِهِ با اندک طعامی که میاورند
افطار مینماید ثُمَّ یُجَدِّدُ الْوُضُوءَ ثُمَّ یَسْجُدُ ثُمَّ یَرْفَعُ رَأْسَهُ فَیَنامُ نَوْمَةً خَفیفَةً بعد از آن تجدید وضو میکند
و سجده بجا میاورد و چون سر از سجده بر میدارد اندک زمانی میخوابد بعد از آن بر میخیزد و تجدید وضو
مینماید فَلا یَزالُ یُصَلّی فی جَوْفِ اللَّیْلِ حَتّی یَطْلُعَ الْفَجْرُ پس در دل شب مشغول نماز میشود تا طلوع صبح
و نمیدانم که چه وقت غلام گوید که صبح شد ناگاه از برای نماز بامداد بر میخیزد فَهٰذا دَأْبُهُ مُنْذُ حُوِّلَ
اِلَیَّ و از روزیکه او را بنزد من آورده‌اند دأب قرار او اینست و ایضاً در عیون از ثوبانی روایت کرده که گوید
کانَتْ لِاَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَلَیْهِمَا السَّلامُ بِضْعَ عَشَرَ سَنَةً کُلَّ یَوْمٍ سَجْدَةٌ بَعْدَ انْقِضاضِ الشَّمْسِ اِلی وَقْتِ
الزَّوالِ حضرت امام موسی علیه السلام در مدت زیاده از ده سال بعد از آنکه آفتاب یک نیزه بلند میشد
بسجده میرفت و مشغول دعا و تضرع میشد تا زوال شمس و در آیامیکه در حبس هرون بود آنحضرت هرون بر بام
خانه میرفت و نظر میکرد در آن حجره که آنحضرت محبوس بود و میدید که ابو الحسن علیه السلام بسجده رفته روزی بربیع
گفت ماذا لَنَا الثَّوْبُ الَّذی اَراهُ کُلَّ یَوْمٍ فی ذٰلِکَ الْمَوْضِعِ این جامه چیست که هر روز در اینخانه می بینم گفت
این جامه نیست بلکه موسی بن جعفر است که هر روز بعد از طلوع آفتاب بسجده میرود و تا وقت زوال در سجده
میباشد هرون گفت اَما اِنَّ هٰذا مِنْ رُهْبانِ بَنی هاشِمٍ بدرستیکه او از راهبان و عبادت کنندگان بنی هاشم است
گفتم فَما لَکَ قَدْ ضَیَّقْتَ عَلَیْهِ فِی الْحَبْسِ پس چرا او را در این زندان تنگ جا داده‌ای آن لعین گفت هَیْهاتَ
لابُدَّ مِنْ ذٰلِکَ هیهات برای دولت من باید که او محبوس باشد و در روایت اول عبد الله قزوینی گوید
که من بفضل بن ربیع گفتم از خدا بترس و در حق او بدی منما که باعث زوال نعمت تو میشود فَقَدْ تَعْلَمُ اَنَّهُ لَمْ

[illegible]

یفعل

يَفعَلُ اَحَدٌ بِاَحَدٍ مِنهُم سُوءً اِلّا كانَت نِعمَةٌ زائِلَةٌ بحقیق تو میدانی که هیچ کس نسبت بیکی از ایشان بدی
نکرده مگر آنکه نعمت و دولت از وی زایل شده است گفت مکرر بنزد من فرستاده اند که او را شهید کنم من
قبول نکرده ام و گفته ام که این کار از من بر نمی آید اگرچه مرا بکشند و چون هرون دانست که فضل بن ربیع بر قتل
آنجناب اقدام نمی نماید آنحضرت را در نزد فضل بن یحیی برمکی محبوس نمود و فضل هر شب خوانی برای آنجناب فرستاد
تا اینکه سه روز و شب بدین منوال گذشت فَلَمّا كانَتِ اللَّيلَةُ الرّابِعَةُ قُدِّمَت اِلَيهِ مائِدَةُ الفَضلِ بنِ يَحيى
چون در شب چهارم خوان را حاضر کردند امام مظلوم سر بجانب آسمان بلند کرد و گفت يا رَبِّ اِنَّكَ تَعلَمُ
اَنّى لَو اَكَلتُ قَبلَ اليَومِ كُنتُ قَد اَعَنتُ عَلى نَفسى خداوندا تو میدانی که اگر پیش از این روز این طعام را میخوردم
هر آینه اعانت بر هلاک خود میکردم یعنی امشب در خوردن این طعام مجبور و معذورم چون از آن طعام
تناول فرمود رنجور شد فردای آن روز آن ملعون طبیبی نزد آنحضرت فرستاد چون طبیب نزد آنجناب آمد احوال
پرسید فَعَرَضَ عَلَيهِ خُضرَةً فى بَطنِ راحَتِهِ وَكانَ السَّمُّ الَّذى سُمَّ بِهِ قَد اجتَمَعَ فى ذٰلِكَ المَوضِعِ آنحضرت دست
مبارک خود را بیرون آورده و با و نمود و گفت دست مبارکش سبز شده بود و زهر در آن موضع مجتمع گردیده
بود پس طبیب برخواست و آمد نزد ایشان و گفت وَاللهِ لَهُوَ اَعلَمُ بِما فَعَلتُم بِهِ مِنكُم بخدا سوگند که او بهتر از شما
میداند که بروی چه کرده اید و از آن مرض بجوار رحمت الهی پیوست و حمد آل پرشاو جلاء العیون گویند که چون مدت
طولانی در نزد فضل بن ربیع ماند و هرون او را بکشتن آنحضرت مأمور نمود و او امتناع کرد پس نوشت
که آنجناب را بفضل بن یحیی تسلیم کند فَتَسَلَّمَهُ مِنهُ وَجَعَلَهُ فى بَعضِ حُجَرِ دارِهِ وَوَضَعَ عَلَيهِ الرَّصَدَ فضل آنحضرت را
برد و در حجره منزل داد و نگهبانان بر آن بگماشت وَكانَ عَلَيهِ السَّلامُ مَشغُولاً بِالعِبادَةِ يُحيِى اللَّيلَ
كُلَّهُ صَلوٰةً وَقِراءَةً لِلقُرآنِ وَدُعاءً وَاجتِهاداً وَيَصُومُ النَّهارَ فى اَكثَرِ الاَيّامِ وَلا يَصرِفُ وَجهَهُ عَنِ المِحرابِ
و آنحضرت پیوسته مشغول عبادت بود و شبها با نماز و قرآن و عبادت و دعا احیا مینمود و اکثر روزها
روزه بود و روی مبارک خود را از محراب عبادت بر نمیگردانید پس فضل بن یحیی در حق آنجناب تعظیم و اکرام
نمود چون هرون ملعون بر رقه رفت و خبر باو رسید که آنحضرت نزد فضل مکرم و معزز است نامه که مشتمل
بر انکار فعل او و امر بقتل آن سرور بود بروی نوشت فَتَوَقَّفَ عَن ذٰلِكَ وَلَم يُقدِم عَلَيهِ از این امر توقف
ورزید و اقدام ننمود هرون ملعون بخشم آمده مسرور خادم را بتعجیل بسوی بغداد فرستاد و نامه داد
که بی خبر بخانه فضل در آید و حال آنجناب را مشاهده نماید اگر چنان ببیند که او را گفته اند یک نامه بعباس
بن محمد و دیگری بسندی بن شاهک برساند آنچه در آن نامه نوشته باشد بعمل آورند پس مسرور بیخبر
داخل بغداد شد و بخانه فضل رفت و کسی نمیدانست که برای چکار آمده است چون دید آنجناب در نهایت

معزز و مکرم است پس قاصد هرون ساعت بیرون امد و بخانهٔ عباس بن محمد رفت و نامهٔ هرون را باو داد چون نامه را کشود فضل
بن یحیی را طلبید و او را درعقابین کشید صد تازیانه باو زد و مسرور خادم انچه واقع شده بود بهرون نوشت
چون بر مضمون نامه مطلع شد نامه نوشت که انجناب را بسندی بن شاهک تسلیم کنند و در مجلس دیوان خود کفت
فضل بن یحیی مخالفت امر من کرده است من او را لعنت میکنم شما نیز او را لعنت کنید پس جمیع اهل مجلس صدا بلعنت
او بلند کردند چون خبر بیحیی برمکی رسید مضطرب شد خود را بخانهٔ هرون رسانید و از راه غیر متعارف
داخل شد و از عقب سر هرون درامد و سر کوشی بهرون کفت اکر پسرم فضل مخالفت تو کرده من اطاعت میکنم
وانچه میخواهی بعمل میاورم پس انملعون از یحیی و پسرش راضی شد و رو بسوی اهل مجلس کرد و کفت فضل مخالفت
من کرده بود مرا و او را لعنت کردم اکنون توبه و انابه کرده است من از تقصیر او کذشتم شما از او راضی شوید ان
ملاعین اواز بلند کردند که ما دوستیم با هرکه تو دوستی و دشمنیم با هرکه تو دشمنی پس یحیی بسرعت روانه بغداد
شد و از امدن او مردم مضطرب شدند و هر کس سخنی میکفت و انملعون حسان اظهار کرد که من از برای تعمیر قلعه و تفحص
احوال عمال باین صوب امده ام و چند روز مشغول ان اعمال شد بعد از ان سندی بن شاهک را که داروغهٔ بغداد
بود طلبید و امر کرد ان امام معصوم را مسموم کند و رطبی چند را بزهر الوده کرده بانملعون داد که نزد انحضرت ببرد
و مبالغه نماید در خوردن انها و دست از انجناب برندارد تا تناول نماید چون ابن شاهک ان رطبها را نزد ان امام
مظلوم غریب ورد بضرورت تناول نمود و روایت کردند اِنَّ السِّنْدِیَّ بْنَ شاهِکٍ حَضَرَ بَعْدَ ما کانَ بَیْنَ یَدَیْهِ
السَّمُّ فِی الرُّطَبِ وَ اِنَّهُ اَکَلَ مِنْها عَشْرَ رُطَباتٍ سندی ملعون بعد از انکه رطبها را فرستاد خودش هم حاضر شد
حضرت لابد ده دانه خرما تناول نموده بود ان حرامزاده کفت تَزْدادُ دیکر بخور حضرت فرمود حَسْبُکَ قَدْ بَلَغْتَ
ما یُحْتاجُ اِلَیْهِ فِیما اُمِرْتَ بِهِ بس است رسیدی بانچه محتاج بودی در مامور بهٔ خود ثُمَّ اِنَّهُ اَحْضَرَ الْقُضاةَ وَ الْعُدُولَ
قَبْلَ وَفاتِهِ بِاَیّامٍ وَ اَخْرَجَهُ اِلَیْهِمْ بعد از ان ابن شاهک ناپاک پیش از وفات انحضرت بچند روزی از قضاة و
عدول حاضر نمود و بروایتی ریاض الشهادة روز دیکر بقدر هشتاد نفر از علما و اعیان بغداد را جمع کرد پس حضرت را بیرون اورد
و کفت اِنَّ النّاسَ یَقُولُونَ اِنَّ اَبَا الْحَسَنِ مُوسی فِی ضَنْکٍ وَ ضُرٍّ مردم میکویند که ابوالحسن موسی در تنکی و ضرر
است هٰا هُوَ ذا لا عِلَّةَ بِهِ وَ لا مَرَضَ وَ لا ضُرَّ وانیست ببینید او را که علت و مرض و صدمه در وی نیست فی ذٰلک
یَجُوزُ الْاِجْتِنابَ فَالْتَفَتَ عَلَیْهِ السَّلامُ فَقالَ اِشْهَدُوا عَلَیَّ اَنِّی مَقْتُولٌ بِالسَّمِّ مُنْذُ ثَلٰثَةِ اَیّامٍ پس حضرت بان جماعت
ملتفت شده فرمود شاهد باشید که من کشته خواهم شد بزهری که سه روز است بمن داده اند اِشْهَدُوا اَنِّی صَحِیحُ
الظّاهِرِ لٰکِنِّی مَسْمُومٌ کواه باشید که بدرستیکه من در ظاهر صحیحم و در باطن مسموم هستم و بزودی خواهید دانست که در
اخر امروز رنک من بشدت سرخ و فردا بشدت زرد و پس فردا بشدت سفید خواهد شد و برحمت و رضوان

خداوند

خداوند تعالی هم رفت و چنانچه فرموده بود در روز سیم در سال صد و هشتاد و سیم هجری رحلت فرمود و سن
شریف آنحضرت پنجاه و چهار سال بود بیست سال با پدر بزرگوار خود حضرت صادق علیه السلام و سی و چهار سال منفرداً
بالامامة عمر کرد و در ارشاد گوید و کان الذی تولی به السندی قتله علیه السلام سما جعله فی طعام قدمه الیه
سندی ملعون در طعام آنحضرت را زهر داد و یقال انه جعله فی رطب فاکل منه فاحس بالسم و لبث ثلثا بعده
موعوکا منه ثم مات فی الیوم الثالث و بقولی رطب را مسموم نمود و آنحضرت بضرورت خورد و از اثر زهر سه روز
محموم و تب دار بود و در روز سیم بدرجه رفیعه شهادت فایز گشت و در جنات الخلود گوید که هرون الرشید
حضرت را گرفته در بغداد بسندی بن شاهک سپرد و آن ملعون آنحضرت را مدت هفت سال یا هشت سال محبوس
داشت و آنحضرت شب و روز خود را صرف عبادت میکرد چند بار خواستند که آنحضرت را در حبس شهید
کنند از هجوم عام و شورش شیعه ترسیدند آخر الامر هرون زهر سریع الاثر نزد سندی بن شاهک فرستاد
بطعام یا بخرما داخل نموده بخورد آنحضرت داد و آنحضرت علیل شده بعد از سه روز وفات نمود و در کتاب
آثار احمدی مسطور است که علی بن مسیب گفت چون حضرت موسی علیه السلام را رشید از مدینه ببغداد برد و در
زندان محبوس گردانید هرگز او را غمناک و ملول ندیدم و بغیر از طاعت و عبادت مشاهده نمودم من اهل و
فرزندان بسیار داشتم و آنرا از آنحضرت پنهان میداشتم گفت یا علی آرزوی فرزندان بسیار داری برخیز و دست من
ده و هر دو چشم بر هم نه قدمی چند برفت فرمود که چشم باز کن خود را در روضه سید الشهدا علیه السلام در کربلا
دیدم و شرایط طواف آن روضه در خدمت آنحضرت بجا آوردم فرمود که چشم بر هم نه و بگشا دیدم که در روضه
سرور اولیا علی مرتضی هستم بعد از شرایط زیارت و لوازم حاجت بحضرت عرض فرمود چشم بر هم نه و بگشا خود را
در روضه مقدس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدم بعد از آن زیارت آنحضرت کردم فرمود که برخیز و
بخانه خود برو و بعد از ملاقات با اهل بیت نزد من اینجا بیا من بخانه در آمدم و همه را دیدم و بعد از تفحص
احوال ایشان وصیت کردم و بخدمت آنحضرت در آن روضه معلا در آمدم فرمود که چشم بر هم نه که گمانم چنان
بود که دو سه قدم بیش تر نرفته باشم که فرمود چشم بگشا چون گشودم خود را و آنحضرت را در زندان دیدم
و در عیون الاخبار از عمر بن واقد روایت کرده که ان سیدنا موسی بن جعفر دعا بالمسیب و ذلک قبل وفاته
بثلثة ایام و کان موکلا به آنحضرت سه روز قبل از وفات خود مسیب را که بر او موکل کرده بودند طلبید و
فرمود ای مسیب عرض کرد لبیک یا مولای من فرمود انی ظاعن فی هذه اللیلة الی المدینة مدینة جدی رسول
الله صلی الله علیه و آله در این شب بمدینه جدم رسول خدا میروم که فرزند خود علی را وداع کنم و ودایع امامت
و خلافت را باو سپارم چنانچه پدرم بمن سپرده و او را وصی و جانشین خود قرار دهم و بامر خود او را مامور کنم

مسیب گفت ای مولای من چگونه من درها و قفلها را مکشایم و حال آنکه حارسان و نگهبانان بر درها نشسته اند حضرت فرمود ای مسیب ضَعُفَ یَقِینُکَ بِاللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَفِینَا یقین تو در قدرت خداوند بزرگی ما ضعیف است عرض کردم ای سید من فرمود ساکت شو گفتم یَا سَیِّدِی اُدْعُ اللهَ اَنْ یُثَبِّتَنِی ای مولای من دعا کن که خداوند مرا بر ایمان ثابت گرداند فرمود اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْهُ پروردگارا او را ثابت بدار بعد فرمود که میخوانم خداوند را باسم عظیمیکه آصف خواند بآن اسم و تخت بلقیس را آورد نزد سلیمان پیش از آنکه بر هم زند چشمها آنکه جمع کند میان من و پسرم علی در مدینه مسیب گوید آنحضرت مشغول دعا شد چون نظر کردم او را در مصلای خود ندیدم پس همچنان سر پا ایستاده بودم که ناگاه دیدم قَدْ عَادَ اِلَیٰ مَکَانِهِ وَاَعَادَ الْحَدِیدَ اِلَیٰ رِجْلَیْهِ باز در مصلای خود پیدا شد و زنجیرها را در پای خود گذاشت من بسجده در آمدم و شکر کردم خداوند را که مرا بقدر و منزلت آنحضرت عارف گردانید حضرت فرمود سر بردار ای مسیب و اَعْلَمْ اَنِّی رَاحِلٌ اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فِی ثَالِثِ هٰذَا الْیَوْمِ و بدانکه سه روز دیگر من از دنیا میروم چون این خبر وحشت اثر را شنیدم گریستم فرمود گریه مکن ای مسیب فَاِنَّ عَلِیًّا اِبْنِی هُوَ اِمَامُکَ وَمَوْلاکَ بَعْدِی فَاسْتَمْسِکْ بِوِلَایَتِهِ فَاِنَّکَ لَنْ تَضِلَّ مَا لَزِمْتَهُ که فرزندم علی امام و مولای تست بعد از من پس متمسک بجوی بدامن ولایت او که تا با او باشی و دست از متابعت او برنداری هرگز گمراه نشوی گفتم الحمد لله الخبر وَذَکَرَنِی بِالْحُزْنِ وَالنَّوْحِ وَالْبُکَا

غَرِیبٌ بِاَکْنَافِ الْعِرَاقِ فَرِیدٌ | یُوَدِّعُ اَهْلِیهِ وَدَاعَ مُفَارِقٍ | اِلَی الْاَبَدِ الْاَیَّامَ لَیْسَ یَعُودُ
تَذَکَّرْتُ اَرْضًا بِالْعِرَاقِ دَفِینُهَا | بَنِی الْعِدیٰ عَنْ اَهْلِهِ مَطْرُودُ | ای شیعیان روز عاشورا حضرت حسین

علیه السلام هم فرزند بیمار خود حضرت سجاد علیه السلام را وداع نمود و اسرار امامت و خلافت را باو سپرد و او را خلیفه و جانشین خود کردانید و وصیتها بر زری نمود الا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ

بیست و چهارم رجب

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که در شب بیست و چهارم رجب چهل رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد یکمرتبه آمَنَ الرَّسُولُ و یکمرتبه سوره قل هو الله را بخواند خداوند هر حسنه از برای او مینویسد و هر بدی سیئه از وی محو مینماید هزار درجه برای او بلند میفرماید و هزار ملک از آسمان نازل می کند که درجه‌ها خود را بلند نموده بروی صلوات میفرستند و سلامتی دنیا و آخرت را برای عطا میفرمایند و گویا که درک کرده شب قدر را (اما وقعه امروز) در زاد المعاد گوید که در بیست و چهارم اینماه فتح خیبر بدست معجز نمای اسد الله الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام جاری شد و مرحب یهودی بدست آن حضرت کشته شد گفته اند روزه آن روز بشکرانه این نعمت و زیارت آنحضرت مستحب است و در جنات الخلود گوید که در بیست و چهارم این ماه امیر المومنین بیک انگشت خود در قلعه خیبر را که مرد گران در رهها قلاع خیبر بود

بیست و چهارم رجب

کند و فتح خیبر شد و مرحب را کشت و در اخبار آن گوید که در بیست و چهارم این ماه فتح خیبر واقع شد و در این روز جعفر طیار رض از حبشه آمد

بشیخ حسن قفطان گوید

أنزَلَ اللهُ ذا الفقارِ إلیهِ

أتَنزِعُ الوَغی اهو الا الا
وَطواهم طیَّ السّجلِ وطودا
تحرّی تقلیدها الا غلا لا
قاتَلَ النّاکثینَ والقاسطینَ
دواعنِ الحق نزعة وانجالا
یومَ سامَ الجبانُ من حیثُ ولت
فی یدیهِ وخفقت اقتالا
ثمّ مدَّ الرتاجَ جسرًا فسامتم
انّ امرءً حملَ الرتاجَ بخیبر
والمسلمونَ واهلُ خیبرَ شهد
ردّوه بعد تکلّفٍ ومشقةٍ
بعثَ النبیُّ برایةٍ منصورة
دونَ القموصِ ثنیٰ وهابَ واحجما
فبکی النبیُّ لهُ وانبَهُ بها
الا یصدّ بها والا یهزما
وثنی بناسٍ بعدهم فقراهم
وبحبِّ من والاهم منی الدما
کلهُ باختراعِ حربٍ نکاة

ما استطالت جموعهم یومَ عرضٍ
لفهم فیه یمنةً وشِمالا
صالحَ الجیشِ ان تکونَ لذا الا
البهمَ والمارقینَ عنهُ اعتزالا
شاطرَ مرحبًا بکفِّ اقتدارٍ
رایةَ الدینِ ذلهُ وانخذالا
قلعَ البابَ بعدَ ما هی اعیت
ولکنْ بیمناهُ طالا
یومَ الیهودِ بقدرةٍ لموید
فرمی به ولقد تکلّفَ ردّه
ومقالُ بعضهم لبعضٍ اردّدوا
عمرُ بنُ حنتمة الذلام الا دلّما
فاتی النبیُّ برایةٍ مردودةٍ
ودعی امرءً حسنَ البصیرةِ مقدما
فرقی الیهودَ الی القموصِ وقد کما
طلسَ الذئابِ فی کلّ نسرٍ قشعما

لکفاحٍ الّا علیها استطالا
اغمدَ السیفَ فی الرقابِ واخوی
واخ والناسُ تغنمُ الاموالا
کرعَ السیفُ فی دماهم بما حا
اطعمته من ذی الفقارِ الذبالا
فرأت فخرها علیا فما ست
عند تحریکها الیسیرِ الرجالا

وایضاً در قلع باب کفته اند

حملَ الرتاجَ رتاجَ بابِ قموصها
سبعونَ شخصًا کلّهم متشدّدٌ
ونبذ برمح الخضرة وهو اعدا او کوند
فقضی بها حتی اذا بَرزوا لهُ
الا تخوفَ عارُها فتذمّما
فغدا بها فی فیلقٍ ودعا لهُ
کبشُ الکتیبةِ ذا غرارٍ مخذما
ساطَ الالهُ بحبِّ آلِ محمّدٍ

شیخ جابر کاظمی در تخمیس قصیده ازریه گوید

ولهُ یومَ صیدهم شبکات	وبإذلالِ غلها ملکات	
	اکبرتْ منظرًا علی من راها	ولهُ یوم خیبرَ فتکات
انّ یومًا ادنی منی کلِّ رهط	وعقولُ الانامِ فیه تخبط	عزماتٌ عن درکها الوهمُ یخطی
	رایتی لیثها وحامی حماها	یومَ قالَ النبیُّ انّی لاعطی
والیه اشار خیر شفیق *	بزعیمٍ لها ولا بحقیق *	لم یر اللهُ غیره فی مضیق *
	البر والی ماجدٍ یعطاها	فاستطالت اعناق کلِّ فریق

فَاَعْتَدَى كُلُّ مُدْبِرٍ وَهُوَ مُقْبِلٌ وَلِذَاكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ يُؤَمِّلُ	وَعَلَى الْوَعْدِ كَمْ اَنِّى مِنْ مُعَوِّلِ
فَدَعَا ابْنَ وَارِثِ الْعِلْمِ وَالْحِجَا	مُجِيرَ الْاَنَامِ مِنْ بَاسَاهَا
اَيْنَ مَنْ كَفُّ قَادِرٍ صَنْعَتُهُ وَعَلَى كُلِّ ذِى عُلًا رَفْعَتُهُ	اَيْنَ مَنْ عَيْنُ رَبِّهِ قَدْ رَعَتْهُ
اَيْنَ ذُو النَّجْدَةِ الَّذِى لَوْ دَعَتْهُ	فِى الثُّرَيَّا مَرُوعَةٌ لَبَّاهَا
مَنْ جَلَى صُبْحُ فَتْحِهِ كُلَّ عَيْنٍ وَوَفَى كَنْزُ نَصْرِهِ كُلَّ دَيْنٍ	اِذْ دَعَاهُ النَّبِىُّ مِنْ بَعْدِ بَيْنٍ
فَاَتَاهُ الْوَصِىُّ اَرْمَدَ عَيْنٍ*	فَسَقَاهَا مِنْ رِيقِهِ فَشَفَاهَا
مُوقِصًا عَزْمُهُ يَدَ الشِّرْكِ غَلَّتْ مُذْ رَاَتْهَا وَاَنْفُسُ الْغَىِّ سُلَّتْ	فَانْتَضَى صَارِمًا لَهُ الْاُسْدُ ذَلَّتْ
فَمَضَى يَطْلُبُ الصُّفُوفَ فَوَلَّتْ	عَنْهُ عِلْمًا بِاَنَّهُ اَمْضَاهَا
كَمْ نُفُوسٍ بِالْبَرْقِ مِنْ ذِى فَقَارٍ خُطِفَتْ مِنْهُمُ وَعَادَتْ لِنَارٍ	اِذْ بَرَاهُمْ مِنْهُ بِسَطْوَةِ بَارٍ
وَبَرَى مَرْحَبًا بِكَفِّ اقْتِدَارٍ	اَقْوِيَاءُ الْاَقْدَارِ مِنْ ضُعَفَاهَا
مُذْ اَرَاحَ الْغَبْرَاءَ مِنْ كُلِّ رِجْسٍ فَاَغْتَدَتْ خَيْبَرٌ لَهُمْ شَرَّ رَمْسٍ	رَسَّ فِيهِمْ حُصُونَهَا اَىَّ رَسٍّ*
وَدَحَى بَابَهَا بِقُوَّةِ بَاسٍ	لَوْ حَمَتْهُ الْاَفْلَاكُ مِنْهُ دَحَاهَا

ابن ابى الحديد گويد	اَلَمْ تُخْبِرِ الْاَخْبَارُ فِى فَتْحِ خَيْبَرٍ	فَفِيهَا لِذِى اللُّبِّ الْمُلِبِّ اَعَاجِيبُ
وَفَوْزُ عَلِىٍّ بِالْعُلَى فَوْزُهَا بِهِ	فَكُلٌّ اِلَى الْكُلِّ مُضَافٌ وَمَنْسُوبُ	بعد ان ناسحكا قلاع خيبرا گويد تا انجا رَمَاهَا بِجَيْشٍ يَمْلَاُ الْاَرْضَ فَوْقَهُ
فَلَمَّا اَرَادَ اللّٰهُ فَضَّ خِتَامِهَا	وَكُلُّ عَزِيزٍ غَالِبُ اللّٰهِ مَغْلُوبُ	وَيُرْشِدُهُ نُورٌ مِنَ اللّٰهِ مَحْجُوبُ
رِوَاقٌ مِنَ النَّصْرِ الْاِلٰهِىِّ مَضْرُوبُ	يُسَدِّدُهُ هُدًى مِنَ اللّٰهِ وَاضِحٌ	فَصُبَّ عَلَيْهَا مِنْهُ سَوْطُ بَلِيَّةٍ
عَلَى اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ زَعِيمُهُ	وَقَائِدُهُ نَشْرُ الْمَفَازَةِ وَالذِّئْبُ	بِاَرْجَائِهَا تَرْجِيعُ لَحْنٍ وَتَطْرِيبُ
عَلَى كُلِّ مَصْبُوبِ الْاَسَاءَةِ مَصْبُوبٌ	فَغَادَرَهَا بَعْدَ الْاَنِيسِ وَلِلصَّدَى	وَلِلرَّايَةِ الْعُظْمَى وَقَدْ ذَهَبَا بِهَا
وَمَا اَنْسَ لَا اَنْسَ الَّذِينَ تَقَدَّمَا	وَفَرَّهُمَا وَالْفَرُّ قَدْ عَلِمَا حُوبُ	طَوِيلُ نِجَادِ السَّيْفِ اَجْيَدُ يَعْبُوبُ
مَلَابِسُ ذُلٍّ فَوْقَهَا وَجَلَابِيبُ	يَشُلُّهُمَا مِنْ آلِ مُوسَى شَمَرْدَلٌ	اَحَضْرُهُمَا اَمْ حَضْرُ اَخْرَجَ خَاضِبٍ
يَمُجُّ مُنُونًا سَيْفُهُ وَسِنَانُهُ	وَيَلْهَبُ نَارًا غِمْدُهُ وَالْاَنَابِيبُ	وَاَنَّ بَقَاءَ النَّفْسِ لِلنَّفْسِ مَحْبُوبُ
وَذَانِ هُمَا اَمْ نَاعِمُ الْخَدِّ مَخْضُوبُ	عَذَرْتُكُمَا اِنَّ الْحِمَامَ لَمُبْغَضٌ	دَعَا قَصَبَ الْعَلْيَاءِ يَمْلِكُهَا امْرُؤٌ
لِيَكْرَهُ طَعْمَ الْمَوْتِ وَالْمَوْتُ طَالِبٌ	فَكَيْفَ يَلَذُّ الْمَوْتُ وَالْمَوْتُ مَطْلُوبُ	وَاَنَّ دَوَامَ السِّلْمِ وَالْخَفْضِ تَعْذِيبُ
بِنَيْرٍ اَفَاعِيلِ الدَّنَاءَةِ مَقْضُوبُ	يَرَى اَنَّ طُولَ الْحَرْبِ وَالْبُؤْسِ رَاحَةٌ	جَوَادٌ عَلَى ظَهْرِ الْجَوَادِ وَاَخْشَبُ
فَلِلّٰهِ عَيْنَا مَنْ رَآهُ مُبَارِزًا	وَلِلْحَرْبِ كَاسٌ بِالْمَنِيَّةِ مَقْطُوبُ	

تزلزل منه في الزلزال اخاشبب

حکیم قاآنی گوید

هر مدح و منقبت که بود کاینات را
اوازه مرحبا است که خیزد زهر دیار
مدح تو چون شعاع خور از مشرق سما
کردید زرین پوش همچون قامت دلبر
عطارد با هزاران خلعت سیما کون
بکاخ هفتمین امد زحل با هیئت دارا
فرو بندد ره بر مهر اتش باد و اتش تن
طراز هل اتی و شهسوار لافتی کامد
نبودی گرچه مونس با کلیم الله در هر فن
کجا امد سلیمان را بصر حکم روانیها
بلرزد کاو و اپیکر بسوزد چرخ را خرمن
امیری کامد از روز ازل برقد بالایش
که طوق بندگی دارد از ان شاهانش در گردن

سید احمد هاتف گوید

سرافیلت وان ابر راست میکائیلت وان ارحم
بر انگیزی تکاور دلدل امو نور دار جا
اگر حکم خداوندی نیامیزد بباز و یت
که جاندار نگردد تا قیامت در جهان پیدا

وابیض مشطوب لفرنده مقلد

اسلام شد مشید و دین گشت استوار
در نام تو نهفته چو در دانه برلولو با
دادی رواج شرع نبی را ز قتل عمرو
تا جسته در بسیط زمین باید انتشار
زمین گردید مشکین پوش همچون روی اهرمن
عروس ماه روی سر زد از قصر فلک در دم
بفرق مغفر واند کمر تیغ و بتن جوشن
که تا کرار کار عرصه خاور بیضا هیبت
بشان لافتی الا علی الا سیف مستحسن
کجا شد نار نمرودی گلستان بر خلیل الله
کجا داود را امد بدست انگشت اهرن
بپیش قوت بازوی ای خیبر شکن امد
کلاه سروری بر سر نهی با هیبت بر تن
هما بوقد و کیوان بندگرد و گرد گردانت گش
گنی چو عزم رزم خصم جبریل امین در دم
ملایک لافتی خوانان برند تا صف هیجا
عیان از اتش رمح تو ثعبانها بر وی افشان
چو بازوی دست سوی تیغ تازی بر صف اعدا

به ابیض ماضي العزيمة مشطوب

از بازوی ید الله و از ضرب ذوالفقار
زان ضربتی که بر سر مرحب زدی هنوز
تا اورا ز پا فکندی دین گشت پایدار

خاکی علیه الرحمه گوید

بر امد از فراز اسمان دو بیمن خورکه
براطراف بنات نعش و پروین گشته پیراهن
تمام از خشم و کین هم عهد با هم کز سر عزت
بر امد خور چو برق ذوالفقار شاه خیبر کن
نبودی گرچه همدم با خلیل الله در اتش
کجا کشتی عصای موسوی ثعبان اتش تن
زکرز کاو سا او زبرق ذوالفقار او
زمین و اسمان و عرش و کرسی کمتر از ارزن
امیر المومنین کشف یقین یعسوب دین شاهی
پلنگ اهنگ حیدر چنگ رزم ارا و خیبر کن
کشد پیش رهت رخش زمین پو و فلک پیما
بدستی تیغ چون اب و بدستی رمح چون اتش
نهان در اب شمشیر تو دریاها طوفان زا
ز برق ذوالفقارت خرمن هستی چنان سوزد

شروع بوقعه

بدانکه ملخص و ملفوظ روایات و اخبار در این باب بدین قرار است که عامر بن سعد گوید از برای علی بن ابیطالب سه منقبت است که اگر یکی از انها برای من میبود بهتر بود نزد من از شتران سرخ مو اول انکه حضرت رسول صلی الله علیه و اله او را در بعضی غزوات در مدینه گذاشت و انجناب عرض کرد یا رسول الله تخلفني مع النساء والصبيان مرا با زنان و اطفال میگذاری فرمود اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي ایا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی مگر انکه پیغمبری بعد از من نیست دوم انکه شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه که در روز

خیبر فرمود لاعطین الرایة غداً رجلاً یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله علم را بکسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند فتطاولنا لهذا تا همه گردن کشیدیم که بما بدهد علم را فرمود علی را بطلبید فاتی علی ارمد العینین چون او را آوردند دیده هایش درد میکرد پس آب دهان مبارک خود را در دیده هایش انداخت و علم را بدست او داد و بدست او فتح شد سیم آنکه چون این آیه نازل شد ندع ابنائنا و ابنائکم پیغمبر خدا علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت اللهم هؤلاء اهلی خداوندا اینها اهل منند منقولست که حضرت خاتم انبیا بعد از هجرت اسباع بن عرفطه غفاری علیه الرحمه را در مدینه خلیفه نموده با هزار و چهارصد نفر لشکر متوجه خیبر شد و چون آفتاب وجود خیر البشر از افق زمین خیبر طالع و لامع شد کواکب بخت نماعین محقق کردید و بعد از فتح قلاع چندان حضرت دو پای قلعه قموص که تعلق بمرحب و آل ابو الحقوق داشت و از همه قلعها بزرگتر و استحکامش بیشتر و بحسب جمعیت و دولت و اسباب کارزار و جوانان بیکار از همه بهتر و در بلندی شرفاتش با افلاک اعلا برابری مینمود و خندقی در دور آن بود که قعر آن از نظر ناپدید بود نزول اجلال فرمود و لشکر اسلام آن قلعه را محاصره نمودند و در آن ایام بواسطه گرمی هوا و قلت طعام حال بر لشکر اسلام مختل شد و سید انبیا را درد شقیقه شدید عارض شده بود که نمیتوانست بنفس نفیس خود متوجه جهاد اعدا بشود و گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله زیاده از بیست روز قلاع خیبر را محاصره نمود و در آن قلعه ها چهار ده هزار نفر یهودی بود و علم در دست امیر المؤمنین علیه السلام بود فلحقه رمد اعجزه من الحرب در دچشم عظیم عارض گردید که آنحضرت را از جهاد بازداشت و مسلمانان از بیرون قلعه با یهودان محاربه میکردند تا آنکه روزی در قلعه را گشودند و مرحب یهودی با لشکر گران بیرون آمد و متعرض جنگ شد پس حضرت رسول علم را بدست ابو بکر داد و با گروه مهاجر و انصار بجهاد فرستاد و او رفت و شکست خورده برگشت و او اصحاب را ملامت و اصحاب او را ملامت میکردند تا بخدمت حضرت برگشت و در روز دیگر علم را بدست عمر داد و فرستاد و او اندک راهی که رفت گریخت و او اصحاب خود را بجبن و اصحاب او را بجبن نسبت میدادند تا برگشت حضرت سه مرتبه فرمود هکذا تفعل المهاجرون و الانصار مهاجرین و انصار این طور میکنند و در روایت دیگر فرمود لیست هذه الرایة لمن حملها اینها صاحب این علم نیستند لاعطین الرایة غداً رجلاً یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کراراً غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه فردا علم را بکسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارد و او بسیار حمله آورنده است و گریزنده نیست و بر نمیگردد تا خدا بر دست او فتح کند علامه مجلسی ره گوید قصه گریختن ابو بکر و عمر و فرمودن حضرت

رسول گفت علم را بکسی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او و را دوست دارند و متواتر است و
بخاری و مسلم و سایر محدثان عامه در صحاح خود روایت کرده اند و اکثر مفاخر و مناقبی که از برای حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منقول شده در کتب معتبره عامه مذکور است و همین واقعه از برای کسیکه اندک تمیزی داشته باشد برای حقیت
آنحضرت بخلافت و عدم استحقاق ابوبکر و عمر خلافت را کافیست زیرا که هر عاقلی میفهمد که هرگاه حضرت بعد از
گریختن آنها بفرماید که فردا علم را بکسی میدهم که صاحب این اوصاف است معلوم است که مراد آنحضرت آنست که
آنها که گریختند از این اوصاف عاریند و کسیکه خدا و رسول را دوست ندارد و خدا و رسول او را دوست ندارند
چگونه استحقاق آن دارند که خلیفه خدا و پیشوای دین و دنیا باشند انتهی در خبر وارد است که چون حضرت
امیر علیه السلام قول سید انبیا را شنید گفت اللهم لا معطی لما منعت ولا مانع لما اعطیت پروردگارا
آنچه را که تو منع کردی عطا کننده نیست و آنچه را که تو عطا فرمودی مانعی نیست و مرویست که فبات الناس
یدوکون بجملتهم ایهم یعطیها هر یک از اصحاب در آن شب این آرزو خواهش میکردند که شاید فردا علم باو داده شود
و بیکدیگر میگفتند اما علی فقد کفیتموه فانه ارمد لا یبصر موضع قدمه اما علی از وی آسوده هستید
زیرا که چشمش درد میکند و زیر قدم خود را نمی بیند و چون فردای آنروز شد که عبارت باشد از همین روز
پیغمبر صلی الله علیه و آله از خیمه بیرون آمد علم در دستش بود پس او را بر زمین نصب کرد و اصحاب از هر
طرف بسوی آنحضرت شتافتند و با وجود اینکه پیغمبر خدا از اوصاف صاحب علم خبر داده بود که کرار غیر فرار
است عمر بن خطاب در روز گذشته از دعوا گریخته بود گوید ما احببت الامارة الا یومئذ فتساورت
لها رجاء ان ادعی لها آرزو نکرده بودم امارت را مگر در آنروز که گردن کشیدم و حریص شدم که شاید
مرا بطلبند و علم را بمن دهند و سعد بن وقاص گوید جلست نصب عینیه ثم جثوت علی رکبتی ثم قمت علی
رجلی قائما رجاء ان یدعونی در پیش روی آنحضرت نشستم بعد بزانو برآمدم و بعد برخواستم که شاید
مرا بطلبد و علم را بمن عنایت فرماید ولی نطلبید پس رسول خدا فرمود ادعوا الی علیا علی را برای من بطلبید
از هر طرف ندا در دادند که یا رسول الله درد چشمی بروی عارض شده که زیر قدم خود را نمی بیند فرمود
ارسلوا الیه وادعوه بسوی او بفرستید و بطلبید پس دست بجناب او گرفته آوردند حضرت فرمود ما تشتکی
یا علی چه درد داری یا علی عرض کرد رمد ما ابصر معه و صداع برأسی چشم چنان درد میکند که جای را نمی
توانم ببینم و سرم درد میکند فرمود اجلس وضع رأسک علی فخذی بنشین و سر خود را در دامن من بگذار
پس آب دهان مبارک خود را بدست خود برد به و سرش مالید فانفتحت عیناه و سکن ما کان یجده
من الصداع در ساعت دیده حق بینش گشوده شد صداع و درد سرش رفع گردید که گویا هرگز درد چشم

ایشان بعد از آن گفت اللهم اذهب عنه الحرّ والبرد خداوندا ببر از وی سرما و گرما را حضرت امیر
میفرماید ما وجدت بعد ذلک حرّاً ولا برداً فی صیفٍ ولا فی شتاءٍ بعد از آن دیگر گرما و سرما در تابستان و زمستان
بر من اثر نمینماید عبد الرحمن بن ابی لیلی گوید اصحاب من بمن گفتند انا رأینا من امیر المؤمنین شیئاً فهل رأیت
ما از حضرت امیر امر عجیبی میبینیم تو هم دیده گفتم چیست گفتند رأیناه یخرج علینا فی الحرّ الشدید فی القباء
المحشوّ الثخین وما یبالی الحرّ می بینیم که در شدت گرما با دو جامه پنبه دار و ستبر بیرون میاید و پروا
نمیکند ویخرج علینا فی البرد الشدید فی الثوبین الخفیفین وما یبالی البرد و در زمستان با دو جامه
تنک بیرون میاید و از سرما پروا نمیکند آیا سبب این بر تو معلوم شده است گفتم نه گفتند از پدر خود بپرس
که گاهی شبها خدمت حضرت میرود و صحبت میدارد شاید این را معلوم کند عبد الرحمن گوید چون از پدرم
سؤال کردم پدرم شبی از آنحضرت از سبب این امر سؤال کرده بود حضرت فرموده بود که آیا در خیبر با ما
نبودی گفت بلی بودم فرمود که مگر ندیدی در وقتیکه ابو بکر و عمر علم پیغمبر را برگردانیدند و گریختند حضرت
فرمود لاعطینّ الرایة الیوم رجلاً یحبّ الله ورسوله ویحبّه الله ورسوله یفتح الله علی یدیه کرّاراً غیر فرّار
پس مرا طلبید و علم را بمن داد و گفت اللهم اکفه الحرّ والبرد فما وجدت بعد ذلک حرّاً ولا برداً پس حضرت
خاتم انبیا فرمود یا علی با مسلمانان برو بدر قلعه ایشان و ایشان را بیکی از سه خصلت دعوت کن امّا ان یدخلوا
فی الاسلام یا مسلمان شوند و قبول احکام مسلمانان بکنند و مالهای ایشان از ایشان باشد و امّا ان یذعنوا
للجزیة والصلح یا آنکه جزیه قبول کنند و مال ایشان از ایشان باشد و امّا الحرب یا آنکه جنگ کنند و اگر
اختیار حرب نمایند محاربه کن با ایشان فرمود فوالله لئن یهدی الله بک رجلاً واحداً خیرٌ من ان یکون لک
حمر النعم پس بخدا سوگند که اگر خداوند یکنفر را بتو هدایت نماید بهتر است از برای تو از آنکه همه شتران سرخ
موی از تو باشند و نیز فرمود اعلم یا علی انّهم یجدون فی کتابهم انّ الذی یدمّر علیهم اسمه ایلیا و بدان یا علی که
ایشان در کتاب خود خوانده اند که آنکه ایشان را هلاک میکند نام او ایلیا است پس چون بایشان برسی بگو منم
علی که ایشان مخذول میشوند انشاء الله در خبر وارد است که ارکبه رسول الله یوم خیبر و عمّمه بیده والبسه
ثیابه وارکبه بغلته که پیغمبر خود سوار کرد و عمامه بدست مبارک خود بر سر او بست و جامهای خود را بر
و بر او پوشانید و بر استر خود سوار کرد و فرمود امض یا علی وجبرئیل عن یمینک ومیکائیل عن یسارک
وعزرائیل امامک واسرافیل وراءک ونصر الله فوقک ودعائی خلفک وفی خبر آخر والرعب مبثوث
فی صدور القوم برو یا علی که جبرئیل از جانب راست تو میاید میکائیل از جانب چپ و اسرافیل از پشت سر و عزرائیل
از پیش روی و دعای من در عقبت و در خبر دیگر و رعب تو در دل دشمن قرار گرفته پس آنجناب رایت بیضای پیغمبر را

[illegible]

[illegible]

و نصرت خدا بالای سر تو

کرفته با لشکر بجانب شمر روانه شد ای تیغ بیاد بکو نتوانستم از این مقام بکذرم روز عاشورا حضرت حسین علیه السلام فرزند برادر و تازه داماد خود شاهزاده اعظم قاسم بن حسن را با این نحو بجهاد اعدا فرستاد چنانکه مرویست ثمّ انّ الحسین علیه السلام شقّ ازیاق القاسم وقطع عمامته نصفین ثم ادلاها علی وجهه ثم البسه ثیابه بصورة الکفن وشدّ سیفه بوسط القاسم وارسله الی المعرکة ولی فرق بسیاری درمیان این دو مبارز بی نظیر هست زیرا که پیغمبر خدا عمامه را تماما بر سر انجناب بست اما مظلوم کربلا عمامه را دو نصفه قرار داد و یکطرف انرا بر روی ان شاهزاده انداخت که بر روی نور لطیفش از تابش افتاب حجابی کردد و حضرت رسول لباسهای خود را بر تن انجناب پوشانید و سید الشهدا لباسهای انشاهزاده را پوشانید اما بصورة کفن رسول اکرم صلی الله علیه و اله بولی الله اعظم وعده نصرت و امیدواری داد زیرا در صورتی که بفرماید نصرت خدا در فوق تو و دعای من از پی تو میباشد چگونه دشمن غالب خواهد بود اما حضرت حسین با این تشکیل و ترتیب که فرزند برادر خود را بمیدان فرستاد کویا خبر داد که در این رفتن شهید خواهد شد و بلا و فدائی در این امر نخواهد بود و تفاوت دیکر انکه اکرچه حضرت امیر کرسنه بود بنابران رسمیکه درمیان عرب معمول بود که در ایام محاربه غذا نمیخوردند و بسدّ رمقی اکتفا میکردند اما تشنه نبود و از مادر و اهل خود نکران نبود و دلش از مفارقت عموی عزیزی همچو سید الشهدا که یکه و تنها درمیان اعدا مانده داغدار نبود اما نور دیده مظلوم و سبط مغموم قاسم بن حسن لب تشنه و از فراق مادر و عروس جکر خسته و از فرقت عموی بزرکوارش دل کباب با چشم پر آب بسوی دشمن بیرون امد چنانکه مرویست ودموعه تسیل علی خدیه وایضا حضرت امیر با لشکر کران در کمال شوکت و جلالت علم در دست مبارکش متوجه اعدا کشت اما این جوان سیزده ساله با تن تنها وحید و فرید عازم میدان انقوم عنید کردید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم رجعنا الی الوقعه سعد بن وقاص کوید فخرج یهرول هرولة فوالله ما بلغت اخرهم حتی دخل الحصن پس حضرت امیر با لشکر بسوی دشمن شتافت و بطریق عجلت راه پیمود سوکند بخدا که من نتوانستم با ایشان برسم تا داخل قلعه شد جابر کوید فاعجلنا ان نلبس اسلحتنا مارا بتعجیل امر فرمود تا سلاح پوشیده رفتیم و سعد ندا کرد اربع یلحق بک الناس بایست تا مردم برسند و حضرت تشریف برد و قریب حصن علم را بر زمین نصب کرد و ان بزرکوار در جواب یهودی که از امتحانات و صیانت سؤال میکرد میفرماید واما الثانیة یا اخا الیهود وقتیکه ما با حضرت رسول بخیبر مدینه بلاد ان تو وارد شدیم و ایشان پیاده و سواره از یهود و قریش و غیر ایشان بودند فلقونا بامثال الجبال من الخیل والرجال والسلاح و ایشان مانند کوه از سواره و پیاده مکمل و مسلح رو بما اوردند وهم فی امنع دار و اکثر عدد کل ینادی ویدعو ویبادر الی القتال و ایشان در محکمترین قلاع که کسیرا با ایشان راهی نبود با جمعیت

کثیر بودند و از روی جرئت و شوکت ندای مبارزت و مقاتلت میدادند و احدی از اصحاب من با ایشان مبارزت نشد
مکر اینکه او را کشتند حتی احمرت الحدق و دعیت الی النزال تا انکه دیدم اصحاب همه سرخ شد مرا بسوی
قتال خواندند و همه ترسیدند و در فکر جان خود افتادند و بروی یکدیگر نگاه میکردند و کل یقول یا ابا الحسن انهض
و همه بمن میکفتند که برو یا ابا الحسن تا حضرت رسول مرا بسوی ایشان فرستاد فلم یبرز الی منهم احد الا
قتلته و لا یثبت لی فارس الا طحنته و هر کس در برابرم پیدا شد بر خاک هلاک انداختم و هر سواره که نزد یک
من میامد استخوانش را در زیر سم مرکب خود خورد کردم ثم شددت علیهم شدة اللیث علی فریسته تا انکه
کسی جرئت مبارزت من نکرد پس مانند شیر کرسنه که بر طعمه خود حمله کند بر ایشان حمله اوردم تا همه را
هزیمت دادم و بقلعه خود کریختند و در قلعه را بستند و در روایت دیکر چون انحضرت با صدهزار سطوت
دو براه نهادند نزدیک قلعه قموص رسید علم اسلام شیم را در سنک خاره فرو نمود یکی از احبار یهود که بر بالای
حصار ان امر غریب را دید پرسید ایصاحب علم کیستی و چه نام داری فرمود منم غالب کل غالب علی بن ابیطالب
یهودی فریاد بر کشید که غلبتم و ما انزل علی موسی ای قوم بتوریت سوکند که مغلوب کشتید فدخل فی قلوبهم
من الرعب ما لم یمکنهم معه الانبساط پس رعب عظیمی در دلهای خود هم رسید که نتوانستند تاب مقاومت
بیاورند و در روایت دیکر نخستین کسیکه از ان حصن حصین بجنک مسلمین بیرون امد حارث برادر مرحب یهودی
ملعون که از دلیران یهود و برادر رضاعی بود و دو نفر از مسلمین را شهید کرد و دیکر کسی جرئت مبارزت او نمود
پس حیدر کرار و بیک ضربت و الفقار او را بجای خود فرستاد در این حال مرحب ملعون که رئیس یهود
و برادر حارث بد سیر بود و در شجاعت و جلادت عدیل و نظیر نداشت و در مراسم دلیری و فرزانکی بیمثل بود
و مبارزی بود بالا بلند تنومند و کویند سنان نیزه او سه من بود دو زره پوشیده و دو شمشیر حمایل کرده
مغفری از فولاد بر سر کذاشته و خود سنکی از سنک سوراخ کرده بر مغفر استوار نموده بود یهدر کما یهدر
الاسد مانند شیر بهیجان امد و بر خود خروشید با ان ارایستکی و پیراستکی با طایفه از شجاعان یهود متوجه
قتال مسلمین کشت و حضرت امیر علیه السلام ایشانرا باسلام دعوت نمود قبول نکردند ثم دعاهم الی الذمة بجزیه
دعوت فرمود قبول ننمودند پس بر ایشان حمله اورد ایشان تاب مقاومت نیاورده منهزم شدند و در روایت دیکر
هر کس از اصحاب برابر مرحب رفت و او کفت منم مرحب و بروی حمله کرد تاب مقاومت نیاورده کریخت و مرحب
دایه داشت که از کاهنان بود و او را بواسطه جوانمردی و تنومندی و عظمت خلقتش بسیار دوست میداشت
و مکرر باو کفته بود قاتل کل من قاتلک و غالب کل من غالبک الا من تسمی علیک بحیدرة فانک ان
وقفت علیه هلکت هر که با تو جنک ورد با او جنک بکن و هر که خواهد بر تو غالب اید بروی غالب شو

شجاعت و مبارزت مرحب

مگر کسیکه من حیدرش نام کرده اگر در برابر او بایستی کشته میشوی پس چون امیرالمؤمنین مردانه رو بمرحب دوید
لعین بترسید و برگردید بعد برگشت رو بحضرت اورد و گفت انا الذی سمتنی امی مرحب شاکی السلاح
بطل مجرب اطعن احیانا و حینا اضرب منم آنکسیکه مادرم مرا مرحب نام کرده و اراسته سلاحم و
شجاع با تجربه ام که دیگرها او قات با نیزه وگاهی با شمشیر مقاتله مینمایم و حضرت در جواب فرمود انا الذ
ی سمتنی امی حیدره اطعن بالرمح وجوه الکفره کلیث غابات شدید قسوره اکیلکم بالسیف کیل
السندره منم آن کسیکه مادرم مرا حیدره نام کرده میزنم بنیزه خود از روی کفار و مانند شیر ژیان قدم
بمیدان گذاشته ام و شما را بسر عت بکیل واسع کیل میکنم و چون مرحب این نام را شنید نصیحت دایه را بیاد
اورده که بجهت پس شیطان بصورت یکی از علمای یهود بر سر راه او آمد و گفت بکجا میروی گفت بجوان میگوید که من
حیدره نام دارم شیطان گفت چه میشود که حیدره نام داشته باشد گفت مگر از دایه خود شنیده ام که میگفت
مبارزت مکن با مردی که حیدره نام داشته باشد که ترا خواهد کشت شیطان گفت وبیح بادر روی تو مگر حیدره
در عالم یکیست تو با این عظمت و شوکت از چنین جوانی میگریزی مگفته زنی و حال آنکه اکثر گفته های
زنان خطا میباشد و اگر راست گوید حیدره نام در جهان بسیار است برگرد شاید او را بکشی و بزرگ قوم
خود گردی و من هم از عقب تو تحریص میکنم یهود را که ترا مدد کنند پس آن مخذول مدبر فریب آن محیل مزور را
خورد و برگشت و دو ضربت از جانبین رد و بدل شد حضرت میفرماید فبدرته و ضربته ففددت الحجر و
المغفر و راسه حتی وقع السیف فی اضراسه فخر صریعا من مبادرت کرده ضربتی بر سرش زدم که سنگ و
خود و سر آن پلید را بدو نیم کردم که شمشیر بر دندانهایش نشست و از اسب گردید و بر زمین افتاد و خبر
وارد است که جبرئیل تعجب کنان بخدمت رسول عالمیان نازل شد حضرت فرمود ای جبرئیل از چه تعجب کنی
عرض کرد ملئکه در صوامع و جوامع سموات ندا میکنند لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار و تعجب من از
آنست که چون مامور شدم که قوم لوط را هلاک کنم هفت شهر ایشان را از طبقه هفتم زمین برداشتم و بیک
بال خود بلند کردم حتی سمع حملة العرش صیاح دیکتهم و بکاء اطفالهم تا بجائی رسانیدم که حاملان عرش
صدای خروس و گریه اطفال ایشان را میشنیدند و تا صبح نگاه داشته منتظر امر حق بودم و سنگینی ایشان را
بر بال خود نیافتم و امروز چون علی علیه السلام الله اکبر گفت و از روی غضب آن ضربت را بمرحب زد
امرت ان امض فاضل سیفه حتی لا یشق الارض و یصل الی الثور الحامل لها فیشطره شطرین فتنقلب
الارض باهلها من از جانب خداوند مامور شدم که زیادتی قوت ضربت او را بگیرم که زمین را بگاو که حامل
ارض است و بدو نیم نکند و آن ضربت بر بال من گرانتر از آن هفت شهر بود با آنکه اسرافیل و میکائیل در هوا بازوی

او را کشته بودند پس یهودان فریاد کردند قُتِلَ مَرْحَبٌ قُتِلَ مَرْحَبٌ و آنحضرت هفت نفر از شجاعان و دلاوران ایشان را ١١٠
بکشت و ایشان روی بهزیمت نهادند و آن شهسوار عرصهٔ امکان از عقب یهودان روان گردید و چون بکنار خندق
رسیدند آن بی دینان بچابکی پل را کشیدند و در قلعه را بستند آنجناب پای مردانگی بر زمین زده خود را بآنطرف
خندق که عرض آن بیست و ذراع بود گرفت یهودان دوباره در اطراف آنحضرت هجوم آوردند و در این اثنا یکی از
یهودان از دست آنحضرت زد که سپر از دستش افتاد و یهودی دیگر سپر را ربوده روی هزیمت بقلعه نهاد حضرت
خشمناک شده خود را بدر قلعه رسانید و آن دری عظیم و محکم بود از سنگ که بیست نفر و بروایتی
چهل نفر او را می بستند و میگشودند و مانند آسیا در میانش سوراخ کرده بودند و در روایت دیگر حضرت خود
کمان را از دست چپ انداخت و چون شمشیر در دست راستش بود دست چپ را داخل آن سوراخ کرد و در خبر
دیگر بحلقهٔ آن در چسبید بقوت ربانی چنان حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و آن در را کند و وزن آن بروایت
محمد باقر بن محمد تقی و شیخ در تذکرة الائمه و محمد باقر بن سید محمد الموسوی در انوار القلوب سی و سه هزار من بود
و بقولی سه هزار من و بروایت دیگر هزار و هشتصد من بود بدو انگشت مبارک گرفت و کند و در روایت دیگر
انگشتهای مبارکش بر آن در فرو برده او را برکند ابو عبدالله جدلی گوید از حضرت امیرالمومنین علیه السلام شنیدم
که میفرمود لَمّا عالَجْتُ بابَ خَیْبَرَ جَعَلْتُهُ مِجَنّاً لی فَقاتَلْتُهُمْ بِهِ در خیبر را کندم و سپر خود نمودم و با ایشان
جنگ کردم فَلَمّا أَخْزاهُمُ اللّهُ وَضَعْتُ الْبابَ عَلی حِصْنِهِمْ طَریقاً ثُمَّ رَمَیْتُ بِهِ فی خَنْدَقِهِمْ تا ایشان را بفضل
خدا گریزاندم پس جسر کردم بر روی خندق تا مسلمانان گذشتند بعد از آن میان خندق انداختم عمر عرض کرد لَقَدْ
حَمَلْتَ مِنْهُ ثِقْلاً بتحقیق بار گرانی برداشته بودی فرمود ما کانَ إِلّا مِثْلَ جُنَّتِی الَّتی فی یَدی گرانی آن بر من نبود
مگر مثل این سپر که در دست دارم و در خبر دیگر فرمود فَاقْتَلَعْتُ بابَ حِصْنِهِمْ بِیَدی حَتّی دَخَلْتُ عَلَیْهِمْ مَدینَتَهُمْ
وَحْدی در قلعهٔ ایشان را بدست خود از جای کندم و داخل شدم بشهر ایشان بتنهائی أُقَتِّلُ مَنْ یَظْهَرُ فیها مِنْ
رِجالِها وَأَسْبی مَنْ أَجِدُ مِنْ نِسائِها حَتّی فَتَحْتُها میکشتم از مردان ایشان و اسیر میکردم از زنان تا آنکه
فتح نمودم تنها وَلَمْ یَکُنْ لی مُعاوِنٌ إِلّا اللّهُ وَحْدَهُ و یاوری و معینی در این احوال از برای من نبود مگر خداوند
و در خبر وارد است که مَشی بِهِ ساعَةً یکساعت آن در را با خود برد ثُمَّ أَلْقاهُ بعد از آن انداخت و در روایت
دیگر صد ذراع راه برد و با ایشان جنگ کرد و بر آنحضرت زد و دست چپ سپر نموده و با دست راست نمود
و سه نفر از ایشان را بکشت و در خبر دیگر فَحَمَلَ ذلِکَ تُرْساً لَهُ وَحَمَلَ عَلَیْهِمْ فَضَرَبَ مَرْحَباً فَقَتَلَهُ در را سپر
کرده و بر ایشان حمله آورد و مرحب را کشت وَانْهَزَمَ الْیَهُودُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ و یهودان گریختند پس حضرت
بدست چپ خود در را از عقب ایشان چنان پرتاب کرد که در داخل لشکر افتاد و چون یهودان چهل نفر او را در

فتح خیبر

فتح قلعه خیبر

بود پس چهل نفر جمع شدند و نتوانستند آن سنگ را از جا برداشت و در روایتی دیگر هفتاد هفتاد گز از عقب
سر خود بدور انداخت و هفتاد کس از زور مندان لشکر اسلام مانند خالد بن ولید و عمرو و سایر
دلیران لشکر که در قوت و قدرت بی نظیر بودند هر چند خواستند آن در را از پهلو به پهلوی دیگر کردانند
نتوانستند و مرویست که چون مسلمانان خواستند داخل قلعه شوند خندقی وسیعی که بر دور قلعه کنده
بودند مانع بود آنحضرت در را بطریق پل بر روی خندق بگذارد که مردم عبور نمایند و چون عرض خندق بیست
ذراع و طول در هجده ذراع بود قدری در کوتاه تر از عرض خندق آمد پس یکطرف او را بلب خندق گذاشت
و طرف دیگر را بدست چپ خود نگاه داشت تا تمامی لشکر که هشت هزار و هفتصد نفر بودند از روی آن
گذشتند و بروایت دیگر در را بلب خندق گذارده مردم که بر روی آن میآمدند در را با مردم بلب دیگر خندق
میرسانید تا همه عبور کردند که در این اثنا حضرت خیر البشر رسید و مردم چون ایشان را دیدند تعجب نمودند
که فی الفور جبرئیل امین بخدمت سید المرسلین نازل شد و گفت نظر به خندق کنید چون نظر کردند دیدند
از ته خندق تا کف پای آن بزرگوار فاصله بسیار است و آنحضرت بر هوا قرار گرفته تعجب مردم زیاده شد
جبرئیل عرض کرد که ملائکه بسیار بامر پروردگار بالهای خود را برهم استوار کرده و پای آنحضرت بر بالهای ملائکه
واقعست حضرت در را چنان داشت تا تمامی لشکر عبور کرده داخل قلعه شدند و اخذ غنایم و اموال ایشان
نموده برگشتند بعد از آن در را از عقب سر خود بدور انداخت و چون اهل قلعه فموص و مردم سایر قلاع چنان
امر غریب عجیب را از آنحضرت دیدند فریاد الامان برکشیدند و آنحضرت بعد از رخصت از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله ایشان را امان داد مشروط بر آنکه هر مردی یک شتر طعام برداشته از آن دیار بیرون بروند و نقود
و اسلحه و سایر اموال و امتعه را گذارند و هیچ چیز را پوشیده و پنهان ندارند و اگر مالی از ایشان ظاهر شود
چنانچه پنهان ندارند امان هم نداشته باشند و اکثر ایشان بشرف اسلام مشرف شدند و حضرت امیر در نامه
که بسهل بن حنیف انصاری نوشته بود میفرماید وَاللهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَیْبَرَ وَ رَمَیْتُ بِهِ خَلْفَ ظَهْرِی اَرْبَعِینَ
ذِرَاعًا بِقُوَّةٍ جَسَدِیَّةٍ وَ لَا حَرَکَةٍ غِذَائِیَّةٍ بخدا سوگند در خیبر را بقوت جسدی و بحرکت غذائی نکندم و چهل
ذراع از پشت سر خود دور نیفکندم لَکِنِّی اُیِّدْتُ بِقُوَّةٍ مَلَکُوتِیَّةٍ وَ نَفْسٍ بِنُورِ رَبِّهَا مُضِیئَةٍ و لکن موید
شدم بقوت ملکوتی و بنفسی که منور گردیده بود بنور پروردگار خود وَ اَنَا مِنْ اَحْمَدَ کَالضَّوْءِ مِنَ الضَّوْءِ
و من از احمد مانند چراغی بودم که از چراغی افروزند وَ اللهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَی قِتَالِی لَمَا وَلَّیْتُ وَ لَوْ اَمْکَنَتْنِی
الْفُرْصَةُ مِنْ رِقَابِهَا لَمَا بَقِیَتْ بخدا سوگند که اگر همه عرب با یکدیگر پشت بیکدیگر کنند بر قتال من هر اینه پشت نکردانم
و نگریزم و اگر فرصت بیابم بر سرهای ایشان هر اینه از بدن جدا کنم وَ مَنْ لَمْ یُبَالِ مَتَی حَتْفُهُ عَلَیْهِ سَاقِطٌ فَجَنَانُهُ فِی

الباب را بانظ وکسیکه بود تمیکند که مرا چه وقت بباید چه با لباس از جنگ میمابد و عمر گفت یا ابا الحسن لقد
اقتلعتها وانت ثلاثة ایام خمیصا یا ابا الحسن چه طور در سنگین خیبر را قلع کردی و حال آنکه سه روز
بود که گرسنه بودی فهل قلعتها بقوة بشریة ولکن قلعتها بقوة الهیة ونفس بلقاء ربها مطمئنة و در خبر
دیگر حضرت خیر البشر فرمود والذی نفسی بیده لقد اعانه علیه اربعون ملکا قسم بخداوندیکه جان من در
قبضه قدرت اوست که چهل ملک اعانت کردند برا او در قلع باب مقولست که و خرج البشیر الی رسول الله
ان علیا دخل الحصن بشارت بردند بحضرت رسول که امیر المؤمنین قلعه را فتح کرد حضرت متوجه قلعه شد
و انجناب باستقبال آنحضرت شتافت و چون نظر حضرت بر آنسرور افتاد فرمود بلغنی نبأؤک المشکور
وصنیعک المذکور سعی مشکور و مردانگی مذکور تو بمن رسید وقد رضی الله عنک فرضیت انا عنک
و خداوند از تو راضی شد و من هم از تو راضی شدم انجناب گریست حضرت فرمود چرا گریه میکنی یا علی
گفتا از روی شادی گریه میکنم که بشارت خوشنودی خدا و رسول را بمن دادی و جابر بن عبد الله انصاری
گوید که سید انبیا فرمود لولا ان تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت
فیک الیوم قولا لا تمر بملأ الا اخذوا من تراب رجلیک ومن فضل طهورک یستشفون به اگر نه این بود
یا علی که طوایفی از امت من در حق تو میگفتند آنچه را که نصاری در حق عیسی بن مریم گفتند هر آینه میگفتم در
حق تو امروز چیزیکه مرور نمیکردی بگروهی مگر اینکه خاک قدم تو و بقیه آب وضوی تو بقصد شفا بر میداشتند
ولکن حسبک ان تکون منی وانا منک ترثنی وارثک ولیکن کفایت میکند بر تو اینکه تو از من باشی و من
از تو و تو از من وارث میشوی و من از تو وانت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی بدرستیکه
تو بر من بمنزله هرون میباشی از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست وانک تبرئ ذمتی وتقاتل علی
سنتی و تو ذمه مرا بری میکنی و بر طریقه من جهاد مینمائی وانک فی الاخرة اقرب الناس منی وانک غدا علی
الحوض خلیفتی وانک اول من یرد علی الحوض غدا وانک اول من یکسی معی وانک اول من یدخل الجنة من امتی
و تو در آخرت نزدیکترین مردم باشی بر من و فردا روز قیامت در کنار حوض کوثر خلیفه من هستی و نخستین کسی باشی
که در کنار حوض بر من وارد میشوی و اول کسی هستی که از لباس بهشت با من میپوشد و نخستین کسی از امت من
که ببهشت داخل میشود الخبر و حضرت صادق میفرماید وحمل الباب علی رأسه حتی عبر جیوش المسلمین علیه ان در را
بر سر خود گرفت و تمام لشکر مسلمین از روی آن گذشتند فاتحفه الله باترجة من اترج الجنة فی وسط الاترجة
فریدة علیها مکتوب اسم الله تعالی واسم نبیه محمد و اسم وصیه علی بن ابیطالب علیهما السلام حق تعالی ترنجی از ترنجهای
بهشت بر آنحضرت تحفه فرستاد که در وسط آن ترنج دانه بود که اسم خدا تعالی و محمد مصطفی و امیر المؤمنین در روی او نوشته

بود و چون امیر المؤمنین قلعه را فتح کرد و مرحب را کشت و مسلمانان اموال یهودان را بغنیمت بردند حسان بن ثابت انصاری از حضرت رسول استیذان نمود که در این باب شعری چند بیاورد حضرت فرمود بگو پس انشا کرد و گفت

وَكَانَ عَلِيٌّ أَرْمَدَ الْعَيْنِ يَبْتَغِي دَوَاءً فَلَمَّا لَمْ يُحِسَّ مُدَاوِيَا شَفَاهُ رَسُولُ اللهِ مِنْهُ بِتَفْلَةٍ
فَبُورِكَ مَرْقِيًّا وَبُورِكَ رَاقِيَا وَقَالَ سَأُعْطِي الرَّايَةَ الْيَوْمَ صَارِمًا كَمِيًّا مُحِبًّا لِلرَّسُولِ مُوَالِيَا
يُحِبُّ إِلٰهِي وَالْإِلٰهُ يُحِبُّهُ فَأَصْفَى بِهَا دُونَ الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا عَلِيًّا وَسَمَّاهُ الْوَزِيرَ الْمُوَاخِيَا

و از جمله سبیها که حضرت امیر گرفته بود صفیه دختر حی بن اخطب بود پس بلال را طلبید و صفیه را باو داد و فرمود لا تضعها الا فی یدی رسول الله حتی یری فیها رأیه نمی سپاری این را مگر بدست رسول خدا تا رای شریفش در حق این چه اقتضا کند پس بلال او را از پیش کشتگان او گذر داد و چون نظر صفیه بر کشتگان خود افتاد حالتی او را روی داد که نزدیک بود روح از بدنش مفارقت کند و چون بخدمت حضرت آورد و آنحضرت آن حالت را در وی مشاهده فرمود بلال را عتاب نمود و گفت أَنُزِعَتِ الرَّحْمَةُ مِنْكَ یا بلال مگر رحم از دلت کنده شده است ای بلال که زنی را از پیش کشتگان خود میگذرانی پس صفیه را از برای خود گرفت و آزاد کرد و بنکاح خود آورد و منقولست که در آنچند روز صفیه را کنانه پسر ربیع بن ابی الحقیق زفاف کرده بود شبی در واقعه دید اِنَّ قَمَرًا وَقَعَ فِي حِجْرِهَا که ماه در دامن او فرود آمد و چون خواب را بشوهرش نقل کرد شوهرش گفت ما هذا الا انك تمنین ملك الحجاز محمدا و لطم وجهها لطمة اخضرت عینها این نیست مگر اینکه آرزوی آن داری که محمد پادشاه حجاز ترا بگیرد و طپانچه بر روی وی زد و در روایت دیگر چون صفیه را بخدمت حضرت آوردند و کانت من احسن الناس وجها و در نهایت حسن و جمال بود فرأی فی وجهها شجة حضرت خراشی در روی او دید و از سبب آن پرسید صفیه گفت چون علی در قلعه را حرکت داد تمام قلعه بلرزید و نظارگیان که بر قلعه مشرف شده بودند همه افتادند و من از تخت خود افتادم و رویم بتخت خورد و شکست حضرت فرمود ای صفیه مرتبه علی نزد خدا عظیم است و اِنَّهُ لَمَّا هَزَّ الْبَابَ اهْتَزَّ الْحِصْنُ وَ اهْتَزَّتِ السَّمٰوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَاهْتَزَّ عَرْشُ الرَّحْمٰنِ غَضَبًا لِعَلِيٍّ و چون علی در را حرکت داد قلعه بلرزید و هفت آسمان و هفت زمین و عرش اعلا از برای غضب آن برگزیده خدا بلرزه در آمدند ای دوستان و شیعیان پیغمبر خدا بر بلال بجهة آوردن صفیه بنعش کشتگانش عتاب مینماید و میفرماید ای بلال مگر رحم از دلت کنده شده است ای نبی رحمت کاش میبودی در صحرای کربلا که اِنَّ الْمُنَافِقِينَ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ تَرَكُوا الْحُسَيْنَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مُلْقًى بِغَيْرِ دَفْنٍ وَكَذٰلِكَ أَصْحَابَهُ وَجَاؤُا بِالنِّسَاءِ قَصْدًا وَعِنَادًا وَعَبَرُوهُمْ عَلَى مَصَارِعِ آلِ الرَّسُولِ و سید بن طاوس گوید فَلَمَّا نَظَرَ النِّسْوَةُ اِلَى الْقَتْلَى صِحْنَ وَضَرَبْنَ

وَجُوهُهُمْ مِنْ رُوِیَ گوید فَوَاللهِ لَا اَنْسیٰ زَیْنَبَ بِنْتَ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَهِیَ تَنْدُبُ الْحُسَیْنَ وَتُنَادِی بِصَوْتٍ حَزِینٍ وَقَلْبٍ کَئِیبٍ یَا مُحَمَّدَاهُ

صَلّیٰ عَلَیْکَ مَلِیکُ السَّمَاءِ اِلَی الْآخِرِ اَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ ۲

وقعه در روز بیست چهارم

آمدن جناب جعفر طیار رضی الله عنه از حبشه و ذکر فضیلت و کیفیت نماز او و بیان آنهم طلب بر سبیل اجمال بدین منوال است که حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه بخیبر تشریف ببرد عمرو بن امیه ضمری را بسوی الله نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستاد و او را باسلام دعوت نمود و جعفر و اصحاب جعفر را از وی طلبید چون نامه حضرت باو رسید مسلمان شد برای جعفر و اصحابش تهیه نیکو مهیا کرد و جامها و خلعتهای فاخر بایشان بخشید و ایشان را در دو کشتی سوار کرده بجانب مدینه فرستاد پس در روز فتح خیبر یعنی در همین روز جعفر بخدمت حضرت رسید چنانکه مرویست لَمَّا افْتَتَحَ رَسُولُ اللهِ خَیْبَرَ اَتَاهُ الْبَشِیرُ بِقُدُومِ جَعْفَرِ بْنِ اَبِی طَالِبٍ وَ اَصْحَابِهِ مِنَ الْحَبَشَةِ اِلَی الْمَدِینَةِ چون روز فتح خیبر آمدن جناب جعفر رضی الله عنه و اصحابش از حبشه رسید پس آنحضرت قَامَ اِلَیْهِ وَاسْتَقْبَلَهُ اثْنَتَیْ عَشَرَةَ خُطْوَةً وَقَبَّلَ مَا بَیْنَ عَیْنَیْهِ وَبَکیٰ از جابر خولت دوازده قدم و بروایتی یکر بقدر مسافت یک تیر پرتاب باستقبال آنجناب شتافت و میان دو دیده اش بوسید و فرمود لَا اَدْرِی بِاَیِّهِمَا اَنَا اَشَدُّ سُرُورًا بِقُدُومِکَ یَا جَعْفَرُ اَمْ بِفَتْحِ اللهِ عَلیٰ اَخِیکَ خَیْبَرَ یعنی نمیدانم که بکدام یک از این دو نعمت شادتر باشم بآمدن تو ای جعفر یا بفتح خداوند برادرت خیبر را و حضرت از شوق رؤیت جعفر گریست و منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق عرض کرد جُعِلْتُ فِدَاکَ اَیَلْتَزِمُ الرَّجُلُ اَخَاهُ قربانت شوم آیا شخص میتواند برادر دینی خود را در بر گیرد فرمود نَعَمْ اِنَّ رَسُولَ اللهِ یَوْمَ افْتَتَحَ خَیْبَرَ اَتَاهُ الْخَبَرُ اَنَّ جَعْفَرًا قَدْ قَدِمَ آری بدرستیکه در روز فتح خیبر بحضرت رسول خبر آوردند که جعفر آمد حضرت فرمود وَاللهِ مَا اَدْرِی بِاَیِّهِمَا اَنَا اَشَدُّ سُرُورًا بِقُدُومِ جَعْفَرٍ اَمْ بِفَتْحِ خَیْبَرَ پس بزودی جعفر پیدا شد فوثب رسول الله فالتزمه و قبل ما بین عینیه پس حضرت برجست و او را در بر گرفت و میان دو چشمش را بوسید آنشخص عرض کرد بمن رسید که پیغمبر چهار رکعت نماز بجعفر تعلیم کرد فرمود چون جعفر خدمت پیغمبر آمد حضرت فرمود و در روایت دیگر بر ناقه عضبا سوار شد و جعفر را ردیف خود ساخت و چون ناقه براه افتاد حضرت فرمود یا جعفر اَلَا اُعْطِیکَ اَلَا اَمْنَحُکَ اَلَا اَحْبُوکَ ای جعفر آیا ترا عطا نکنم آیا چیز بزرگی بتو نبخشم آیا عطیه بتو ندهم دنیاطلبان اصحاب گمان کردند که طلا و نقره باو خواهد بخشید و همه گردنها کشیدند که مشاهده کنند حضرت چه چیز باو عطا میفرماید جعفر عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود چهار رکعت نماز بکن و در خبر دیگر فرمود اِنِّی اُعْطِیکَ شَیْئًا اِنْ اَنْتَ صَنَعْتَهُ فِی کُلِّ یَوْمٍ کَانَ خَیْرًا لَکَ مِنَ

واخبار و روایات این وقعه از ارشاد و امالی صدوق و امالی شیخ و اعلام الوری و بحار و ... و مهیج الاحزان و ... منقول و مسطور گردید

الدنیا و ما فیها بدرستیکه من عطا میکنم بتو چیزیکه اگر هر روز بعمل بیاوری بهتر است برای تو از دنیا و آنچه در دنیا است وان صنعته بین یومین غفر الله لک ما بینهما و اگر در هر دو روز بکنی گناهانیکه در میان دو نماز کرده آمرزیده شود و اگر در هر جمعه یا در هر ماهی یا در سالی یکمرتبه بکنی هر گناهی که در میان دو نماز کرده آمرزیده شود و در خبر دیگر ولو کان علیک من الذنوب مثل عدد النجوم و مثل عدد ورق الشجر و مثل عدد الرمل لیغفر الله لک ولو کنت فررت من الزحف و هر گاه بقدر عدد ستارگان و ورق درختان و ریگ بیابان گناه بر تو باشد خدا بیامرزد اگر چه از جهاد گریخته باشی که بدترین همه گناهان است و بروایت دیگر اگر توانی هر روز بکن و اگر نتوانی هفته یکبار و اگر نتوانی ماهی یکبار و اگر نتوانی سالی یکبار و اگر نتوانی در عمر خود یکبار بکن تا خدا گناهان صغیره و کبیره و تازه و کهنه و عمد و خطا را بیامرزد

اما کیفیت نماز جعفر طیار

مجلسی ره در زاد المعاد گوید بدانکه این نماز از جمله متواترات است و عامه و خاصه بسندهای بسیار روایت کرده اند و مخالفان نیز این نماز را مستحب میدانند مگر نادری از ایشان اما اکثر ایشان باعتبار عداوت و باطنی که با امیر المؤمنین و اقارب آنحضرت دارند این نماز را بعباس عم پیغمبر نسبت داده اند و بعد از نوافل شبانروزی نمازی بحسب صحت سند و کثرت ثواب باین نماز نمیرسد و حضرت صادق فرمود که صفتش اینست که آن چهار رکعت است بدو تشهد و دو سلام و در رکعت اول بعد از حمد سوره اذا زلزله میخواند و در رکعت دوم سوره والعادیات و در رکعت سیم سوره اذا جاء نصر الله و در رکعت چهارم سوره قل هو الله احد و در هر رکعت بعد از فراغ از قرائت پانزده مرتبه میگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ و در رکوع همین تسبیحات را ده مرتبه میگوید و چون سر از رکوع بر میدارد ده مرتبه و در سجده اولی ده مرتبه و بعد از سر برداشتن ده مرتبه و در سجده دوم ده مرتبه و بعد از سر برداشتن پیش از آنکه برخیزد ده مرتبه و در هر چهار رکعت چنین میکند که مجموع سیصد مرتبه شود و هزار و دویست تسبیح بوده باشد و ایضا گوید که اکثر علما گفته اند که کسیکه ضرورتی و تعجیلی داشته باشد میتواند نماز جعفر را بدون تسبیحات بجا آورد و تسبیحات را در راه بخواند و حدیث صحیح وارد شده که کسیکه دو رکعت از نماز جعفر را بکند و او را امر ضروری رو دهد میتواند پی آن کار برود و دو رکعت دیگر را در وقت دیگر بکند و اگر بدون عذر چنین نکند و همه را با هم بکند بهتر است در روایتی وارد شده که هر سوره که خواهد بخواند و ابن بابویه گفته است که همه را با سوره توحید میتواند کرد و سایر ادعیه و احکام این نماز در زاد المعاد و مصباح کفعمی و جواهر الاخبار و منهاج العارفین مذکور و منقول است و در جواهر از مقنع نقل کرده که محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری بخدمت حضرت حجة عجل الله فرجه

نوشت و سؤال کرد از نماز جعفر طیاره که در کدام وقت افضلست و آیا در آن قنوت هست و در کدام رکعت
است پس جواب آمد اَفضَلُ اَوقاتِها صَدرُ النَّهارِ مِن یَومِ الجُمُعَةِ افضل اوقات آن روز جمعه بعد از بلند شدن
آفتابست بعد در هر روز و هر وقت از روز و شب که بگذاری جایزاست و قنوت در آن نماز دو مرتبه است در
رکعت دوم پیش از رکوع و در رکعت چهارم بعد از رکوع و سؤال کرد از آنحضرت از نماز جعفر که آیا در سفر
جایزاست یا نه جواب آمد که جایزاست بعد از آن تا کدا استحباب نماز جعفر را در شب نیمه شعبان از همان کتاب
روایت کرده و اما اینکه آن بزرگوار را جعفر طیار میگویند از حدیث حضرت سجاد معلوم میشود که روزی
آن بزرگوار نظر کرد بعبید الله بن عباس بن امیر المؤمنین و گریست فرمود مَا مِن یَومٍ اَشَدَّ عَلی رَسُولِ اللهِ
صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ مِن یَومِ اُحُدٍ قُتِلَ فیهِ الحَمزَةُ ابنُ عَبدِ المُطَّلِبِ اَسَدُ اللهِ وَاَسَدُ رَسُولِهِ وَبَعدَهُ یَومُ قُتِلَ
فیهِ ابنُ عَمِّهِ جعفر بن ابیطالب علیه السلام الخبر الا لعنة الله علی القوم الظالمین **وقعهٔ سیم**

بیست و چهارم در توضیح المقاصد گوید الرابع والعشرون فیه توفی عمر بن عبد العزیز
سنة مائة وواحدة من الهجرة وکان عمره تسعًا وثلثین سنة ومدة امارته سنتان وخمسة اشهر و در جنات
الخلود گوید عمر بن عبد العزیز مکنی بابی حفص نوادهٔ مروان بن الحکم است که دو روز قبل از فوت او
سلیمان بن مروان عمش او را بخلافت نصب کرد در قریهٔ دانق و مادرش ام عاصم دختر عاصم بن عمر بن خطاب است
ولادتش در سنهٔ اثنتین وستین و فوتش در خاصره در بیست و چهارم رجب المرجب سنه احدی و مائه
و مدفنش در دیر سمعان از توابع حمص و مدت خلافتش دو سال و پنجاه و چهارده روز و عمرش سی
و نه سال بود تقریبًا **تحقیق حال او** فاضل دربندی مرحوم در اسرار گوید که اخبار ائمه معصومین
علیهم السلام در خصوص عمر بن عبد العزیز مختلف است در بعضی از آن وارد است که یبکی علیه اهل
الارض ویلعن علیه اهل السموات اهل زمین بر وی گریه میکنند و اهل آسمانها بر او لعن مینمایند و
در بعضی وارد است که لا تَسُبّوا هذَا الرَّجُلَ فَاِنَّهُ یُحشَرُ یَومَ القِیٰمَةِ اُمَّةً واحِدَةً لعن نکنید بر این مرد
که در روز قیامت گروه واحد محشور خواهد شد و گوید که از مقاله جمعی از علماء اعظام که از آنها است
سید اجل صاحب مناقب کثیره سید رضی ره در قصیده از قصاید خود چنین مینماید که او در روز
قیامت از جمله ناجین است بسبب آنچه از وی صادر شد از امور عظیمه در دفع کردن ظلم و ستم از آل رسول
و او اول کسی بود که فدک و عوالی را بذریهٔ صدیقهٔ کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها رد کرد و او محب
و موالی بود با آل رسول و ابن اثیر در تاریخ خود سبب محبت و موالات او را با اهل بیت عصمت علیهم السلام
نقل کرده و گفته که تا سند بود و هم هجرت بنی امیه لعنهم الله حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع را سب میکردند

١١٧ تا آنکه عمر بن عبد العزیز متولی خلافت شد و ترک کرد این را و بعمال و حکام خود که در اطراف و اکناف
بودند نوشت که ترک نمایند سبّ را و سبب محبت او با امیر المؤمنین ؑ این بود که خودش گوید در مدینه در
نزد عبید الله بن عتبه تحصیل علم میکردم پس بر او چیزی از این باب از من رسید و روزی داخل شدم بر
وی دیدم که نماز میخواند و طول داد نماز را و من منتظر او بودم پس چون از نماز فارغ شد بر من ملتفت شده
گفت مَتیٰ عَلِمتَ اَنَّ الله غَضِبَ عَلیٰ اَهلِ بَدرٍ وَ بَیعَةِ الرِّضوانِ بَعدَ اَن رَضِیَ عَنهُم از کدام وقت دانستی
که خداوند احدیت بر اهل بدر و اهل بیعت رضوان غضب کرده بعد از آنکه از ایشان راضی شده است
گفتم لَم اَسمَع ذٰلِکَ نشنیده ام این را گفت پس چه چیز است آنچه بمن میرسد از تو در باب علی علیه السلام گفتم
مَعذِرَةٌ اِلَی اللهِ تَعالیٰ وَ اِلَیکَ وَ تَرَکتُ ما کُنتُ عَلَیهِ عذر میخواهم از خداوند متعال و از تو و ترک میکنم آنچه را
که بر او بودم و نیز عمر بن عبد العزیز گوید وَ کانَ اَبی اِذا خَطَبَ فَنالَ مِن عَلِیٍّ علیه السلام تَلَجلَجَ چون پدرم در
خطبه خود بذکر علی میرسید در کلام متردد و گرفته میشد من بروی گفتم یا اَبَة تَمضی فی خُطبَتِکَ فَاِذا
اَتَیتَ عَلیٰ ذِکرِ عَلِیٍّ عَرَفتُ مِنکَ تَقصیراً ای پدر چون در خطبه خود بذکر علی میرسی از تو عجزی و تردد
می بینم گفت مگر متفطن شده گفتم آری گفت یا بُنَیَّ اِنَّ الَّذینَ حَولَنا لَو یَعلَمونَ مِن عَلِیٍّ ما نَعلَمُ تَفَرَّقوا عَنّا
اِلیٰ اَولادِهِ ای فرزند این کسانی که در اطراف ما هستند اگر بدانند از علی آنچه را که ما میدانیم هر آینه از ما
متفرق میشوند بسوی اولادش و چون خودش متولی خلافت شد بدنیا آنقدر رغبتی نداشت که برای
آن بر این امر عظیم اقدام نماید پس ترک کرد او را و نوشت باطراف که ترک کنند آن را و بعوض آن این آیه را
خوانند اِنَّ اللهَ یَأمُرُ بِالعَدلِ وَ الاِحسانِ وَ ایتاءِ ذِی القُربیٰ پس این است آنچه ابن اثیر ذکر کرده و آنچه سید رضی
رضی الله عنه بروی مرثیه گفته در قصیده کافیه این بیت از آنجاست.

یا ابن عبد العزیز لو بکت العین — فتی من امیة لبکیتک
غیر انی اقول انک قد طبت — وان لم یطب لم یزل بیتک
انت نزهتنا عن الشتم والسب — فلو کنت مجزیا لجزیتک
دیر سمعان لا عدتک الغوادی — خیر میت من آل مروان میتک

بعد از آن گوید ثُمَّ اِنَّ مِن اَعجَبِ ما حَکَمَ بِهِ وَ اَقَرَّ بِهِ وَ راعیٰ بِهِ العَدلَ
وَ الاِنصافَ از اعجب آنچه عمر بن عبد العزیز بآن حکم کرده و اقرار نموده و بآن عدل و انصاف را مرعی داشته
قضیه ایست که ابن ابی الحدید آن را ذکر کرده و حاصلش این است که عامل عمر میمون بن مهران باو نوشت
که اینک زنی و دو مرد که یکی شوهر آن زن و دیگری پدرش حاضر شده اند وَ اِنَّ اَباها زَعَمَ اَنَّ زَوجَها
حَلَفَ بِطَلاقِها اَنَّ عَلِیَّ بنَ اَبیطالِبٍ خَیرُ هٰذِهِ الاُمَّةِ وَ اَولاها بِرَسولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ و پدر زن
گوید که دامادش بطلاق آن زن قسم خورده که علی بن ابیطالب افضل امت و اولی و اقرب از همه مردم است

برسولخدا و چنانکمان میکند که دخترش مطلقه شده و در مذهبش حاجز نیست که دیگر منکر کند این زن را عقد امیکند که او بشوهرش حرام شده مثل مادر و دامادش کوید کذبت واثمت وفند والله بر قسمی وصدقت مقالتی دروغ میکوئی وکناه میکنی سوکند بخدا قسم صحیح است وسخنم درستست واین زن عیال منست برغم انف و غیظ قلب تو پس ایشان بنزد من بمخاصمه امده اند و من از ان مرد پرسیدم کفت چنین است من بطلاق زنم قسم خورده ام که علی بن ابیطالب افضل است در این امت واقربست از همه برسولخدا بشناسد او را هر که شناخته و انکار کند هر که انکار کرده و بغضب اید هر که بغضب امده و راضی بشود هر که راضی شده و مردم همه باین سخن کوش داده و شنیده اند و بتحقیق میدانی تو یا امیر المؤمنین اختلاف اراء مردم و تعجیل ایشان را در فتنه انکیزی و ما حکم نکردیم تا انچه نظر شما اقتضا کند حکم کنید و این مرد و این زن چسبیده اند پدرش قسم خورده که نکذارد برود و شوهرش قسم خورده که از وی جدا نشود اکرچه کردنش را بزنند مکر انکه حاکمی که نمیتواند مخالفت و امتناع از حکم او نماید حکم کند و ما ایشانرا بخدمت شما فرستادیم خداوند حسن توفیق وارشاد بر شما عنایت فرماید در اخر کتاب این ابیات نوشته

اذا ما المشکلات وردن یوما * فانت لها ابا حفص امین	وشانی تاملها العیون * لانک قد حویت العلم طرا	وضاق القوم ذرعا فی بناها واحکمک التجارب والفنون *
وخلفک الاله علی البرایا	فخذلک فهم الحظ المتین	پس عمر بن عبد العزیز بنی هاشم و

بنی امیه و اولاد قریش را جمع کرد و پدر ان زن کفت چه میکوئی یا شیخ کفت یا امیر المؤمنین این مرد داماد منست و من این دختر را بنیکوترین وجهی تجهیز کرده بخانه او فرستاده ام و چون بخیر او ارزومند و بصلاحش امید وار شدم بطلاق زنش قسم خورده از روی کذب و میخواهد که باز با او اقامت نماید عمر کفت یا شیخ شاید زنش طلاق نداده پس چه طور قسم خورده شیخ کفت سبحان الله بدانچه قسم خورده او ضح کذبا و اظهر حنثا است از اینکه بدلو شک اید با این کبر سنی و علمی که دارم زیرا که این عم کرده که علی بن ابیطالب بهترین امتست و کر نه زنش مطلقه بسه طلاق باشد عمر بان مرد کفت چه میکوئی ایا باین طور قسم خورده کفت اری راوی کوید همین که ان مرد کفت اری اهل مجلس بهیجان امدند و بنی امیه بچشم غضب وی نکر بستند ولی نتوانستند که چیزی کویند و بعمر بن عبد العزیز نظر میکردند که چه خواهد کفت پس عمر زمانی سرش را بزیر انداخته متفکر شد و مردم ساکت و ناظر بودند بعد از ان سر بر داشت و کفت

اذا ولی الحکومة خیر قوم * تعدوا خلاف الحق واجتنبوا الرشادا	اصابوا الحق والتمسوا السدادا * وما خیر الانام اذا

بعد از ان باهل مجلس کفت در باب سوکند این مرد چه

قسم خوردن مرد بطلاق زن

میکویند ایشان چیزی نکفتند کفت سبحان الله چیزی بکوئید مردی از بنی امیه برخواست و کفت این حاکم
فروجست وما بسبقت قول جرئت نداریم وتو اعلم و مؤمن قوم هستی وهرچه بر نفع وضرر ایشان حکم
کنی متبع است عمر باو کفت در این باب چه منظور میباید کرد در مجلس من نطق کردن بکلامیکه باطل را حق یا
حق را باطل نکند جایز وروا است کفت چیزی در اینباب نمیکویم پس عمر رو کرد بمردی از بنی هاشم از اولاد
عقیل بن ابیطالب و کفت چه میکوئی ای عقیلی در اینجا این مرد بروی قسم خورد عقیلی فرصت را غنیمت
شمرده کفت یا امیر المؤمنین اکر قول مرا حکم و حکم مرا ممضی خواهی داشت بکویم والا سکوت اولی و
اوسع است بر من وباقی کذارند محبت مودت تست عمر کفت بکو که قول ترا حکم و حکم ترا ممضی و مجری
خواهم داشت وچون بنی امیه این را شنیدند کفتند انصاف نکردی که حکم این مسئله را بغیر ما محول نمودی
وحال آنکه ما از خویشان تو واقرب مردم میباشیم بتو عمر کفت ساکت شوید من در اول مرتبه اظهار
کردم و شما جواب ندادید کفتند آن اقتدار و تسلطی که بعقیلی دادی بما ندادی عمر کفت اکر او طریق
صواب و رشاد مسلوک دارد و شما راه خطا و فساد پیمائید واو صاحب بصیرت باشد و شما کور و تقصیر
عمر چیست لا ابا لکم پدر نباشد از برای شما آیا میدانید مثل شما چه چیز است کفتند نه کفت ولیکن
این عقیلی میداند بعد از آن باو کفت چه چیز است مثل ایشان ای عقیلی کفت یا امیر المؤمنین مثل ایشان
چنانست که شاعر کفته دُعیتم الی امرٍ فلمّا عجزتم تناوله من لا یداخله عجزٌ فلمّا رأیتم ذاک
اُبدیتم نفوساً ندامی وهل یغنی من القدر الحذر عمر کفت احسنت یا عقیلی و اصبت نیکو و صواب
کفتی ای عقیلی پس جواب مسئله را بکو کفت یا امیر المؤمنین سوکند این مرد صحیح است و درست وزنش مطلقه
نیست کفت از کجا میکوئی کفت انشدکم الله یا امیر المؤمنین قسم میدهم شما را بخدا یا امیر المؤمنین آیا
میدانید که پیغمبر خدا روزی بفاطمه علیها السلم فرمود که بعیادتش آمده بود ای دختر من مرض تو چیست
عرض کرد تب شدت یا ابتاه و حضرت امیر بجهة بعض حوایج پیغمبر غایب شده بود سید انبیا فرمود یا فاطمه
دلت چه میخواهد عرض کرد یا ابتاه دلم انکور میخواهد و میدانم کمیاب است و وقت آن نیست پیغمبر خدا فرمود
حق تعالی قادر است که انرا برساند بعد از آن فرمود اللهم ائتنا به مع افضل امتی عندک منزلة پروردکارا
انکور را برسان با افضل امت من نزد تو از حیثیت منزلت و مرتبت پس در این حال علی علیه السلم داخل باب
کرد و زنبیلی در زیر عبایش بود سید انبیا فرمود این چیست یا علی عرض کرد عنب التمسته لفاطمة انکوریست
که جهة فاطمه تدارک کرده ام پیغمبر فرمود الله اکبر الله اکبر اللهم کما سررتنی بان خصصت علیاً
بدعوتی فاجعل فیه شفاء ابنتی [illegible] پروردکارا چنانچه مرا مسرور کردی باینکه علی را بدعای من رسانیدی

انکوروا هم بدختر ش شفا فرا داد بعد از آن فرمود ای دختر من بخور با سم خدا و حضرت فاطمه علیها السلام اکل
فرمود و هنوز آنحضرت تشریف نبرده بود که صدیقه طاهره از آن مرض صحت یافت عمر بن عبد العزیز گفت
صَدَقْتَ وَبَرَرْتَ یا عقیل أَشْهَدُ أَنّی سَمِعْتُ هٰذَا الْحَدیثَ وَوَعَیْتُهُ صدق گفتی و نیکی کردی ای عقیل و
شهادت میدهم که من این حدیث را شنیده و یاد داشته ام بعد از آن مرد متوجه شد گفت ای مرد بگیر از دست
زن خود و ببر او را اگر پدرش بر تو مزاحم و معارض شود بزن بشکن رویش را بعد از آن عمر گفت قسم بخدا ای
بنی عبد مناف که ما جاهل نیستیم بر آنچه دیگران عالم هستند و در دین خود کوری و گمراهی نداریم چنانکه
شاعر گفته تَصَیَّدَتِ الدُّنْیا رِجالاً بِفَخِّها فَلَمْ یُدْرِکُوا خَیْراً بَلِ اسْتَحْقَبُوا شَرّاً
وَأَعْماهُمُ حُبُّ الْغِنىٰ وَأَصَمَّهُمْ فَلَمْ یُدْرِکُوا إِلَّا الْخَسارَةَ وَالْوِزْرا راوی گوید فکانما القموا بنوا
امیة حجرا گویا که بدهان بنی امیه سنگ انداختند و آن مرد با زوجه اش رفت و عمر بن عبد العزیز بمیمون
بن مهران نوشت اما بعد فَإِنّی فَهِمْتُ کِتابَکَ وَوَرَدَ الرَّجُلانِ وَالْأَمْرَأَةُ وَصَدَّقَ اللّٰهُ یَمینَ الرَّجُلِ
وَأَبَرَّ قَسَمَهُ وَأَثْبَتَهُ عَلىٰ نِکاحِهِ فَاسْتَیْقِنْ ذٰلِکَ وَاعْمَلْ عَلَیْهِ والسلام نامه ترا فهمیدم و آن دو مرد و زن آمدند
و خداوند سوگند آن مرد را تصدیق نمود و درست کرد آنرا و او را بر نکاح زنش ثابت داشت پس یقین کن این را
و بآن عمل نما والسلام انتهی ما فی الاسرار و شیخ فخر الدین طریحی ره در منتخب گوید نقل انه کانت مدة الدولة
لِبَنی أُمَیَّةَ أَلْفَ شَهْرٍ منقولست که مدت دولت بنی امیه هزار ماه بود وکانوا یأمرون الخطباء بالسب علی علی بن
ابیطالب علىٰ رُؤُسِ الْمَنابِرِ و در این مدت بخطبا امر میکردند که در سر منابر مسلمین امیر المؤمنین ع را سب کنند
و بعد از آن مدت خلافت هر یک را تا مروان بن محمد نوشته و گفته که فصار مجموع ملک بنی امیة ثلاث
و ثمانون سنة واربعة اشهر پس مجموع ملک بنی امیه هشتاد و سه سال و چهار ماه میشود یکون المجموع
الف شهر و هم مع ذلک یسبون علیا که همان هزار ماه است و ایشان با وجود این سب میکردند آنجناب را
تا آنکه عمر بن عبد العزیز متولی خلافت شد و او سب را برداشت فلما قتل الحسین علیه السلام لم تقم لبنی امیة
قائمة حتی سلبهم الله ملکهم واضمحل ذکرهم و بعد از شهادت حضرت حسین علیه السلام از برای بنی امیه استقراری
نماند و خداوند ملک را از ایشان سلب کرد و ذکر ایشان خاموش شد تا اینکه احمد مکنی بسفاح ابن محمد
بن علی بن عبد الله بن العباس عم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله متولی خلافت شد فاستاصل الاکثر
مِنْ بَنی أُمَیَّةَ اکثر بنی امیه را مستاصل و پایمال کرد اند و ایضا گوید که چون عمر بن عبد العزیز متولی
خلافت شد کانت فدک اول ظلامة ردها علی اهلبیت رسول الله فدک اول ظلامه بود که بر اهل
بیت رسول خدا رد نمود و رفع السب عن علی بن ابیطالب ع و سب را از حضرت امیر المؤمنین ع برداشت و

امر عمر بن عبد العزیز [illegible]

التفخ آلة یصطاد بها

بیست و چهارم رجب

مجد الدین بن محمد الحسینی در زینة المجالس گوید که از زمان معاویه تا بعهد عمر بن عبد العزیز خطبا بر منابر حضرت امیر المؤمنین را سب میکردند چون نوبت حکومت باو رسید از آن فعل ناشایست منع کرد بیان این مجمل آنکه جهودی را بر آن داشت که تا در مجلس او برخواسته دختر او را خطبه کند یهودی در حینی که عمر در منبر بود این اراده نمود عمر گفت این وصلت چگونه صورت پذیرد که تو از دین ما بیگانه جواب داد که پیغمبر شما دختر خود را بعلی بن ابیطالب داده بود اگر تو نیز دختر بمن دهی شاید عمر گفت ای خبیث علی مرتضی از عظمای امت قویم و رکن دین مستقیم بود و اول کسیکه قبول اسلام کرد او بود و باقی قبایل بضربت ذو الفقار او قبول ملت کردند یهودی گفت اگر چنین است پس شما بکدام دلیل و حجت او را بسب ناسزا بچنین بزرگوار مینمائید عمر به اهل مجلس گفت جواب او بگوئید همه سرها در پیش انداختند آنگاه فرمان داد که هر که بعد از این زبان بسب عترت طاهره بگشاید زبانش ببرید و علامه مجلسی در جلد یازدهم بحار از عبد الله بن عطاء تمیمی روایت کرده گوید من با حضرت علی بن الحسین در مسجد پیغمبر نشسته بودم فمرّ عمر بن عبد العزیز وعلیه شراکا فضة وکان من احسن الناس وهو شاب که عمر بن عبد العزیز عبور کرد و بند نعلین او از نقره بود و او جوانی بود خوش صورت پس حضرت بسوی او نظر کرد و فرمود ای عبد الله بن عطا اتری هذا المترف انه لن یموت حتی یلی الناس آیا می بینی این مغرور ناز و نعمت را بدرستیکه او نمیرد تا آنکه والی میشود بمردم من عرض کردم این فاسق فرمود نعم فلا یلبث فیهم الا یسیرا حتی یموت آری و بعد از خلافتش زندگانی نمیکند مگر اندکی و بعد از آن میمیرد فاذا هو مات لعنه اهل السماء واستغفر له اهل الارض و چون بمیرد اهل آسمان بروی لعن و اهل زمین از برای او استغفار میکنند و شیخ صدوق ره در خصال از هشام بن معاذ روایت کرده که ندیم عمر بن عبد العزیز بودم در وقتی که آمد بمدینه و امر کرد منادی ندا کند من کان له مظلمة او ظلامة فلیأت الباب که هر کرا حقی و شکوه باشد بیاید و اظهار کند پس حضرت امام محمد باقر تشریف آورد و مزاحم غلام عمر آمد و عرض کرد محمد بن علی بر در خانه ایستاده است گفت داخل کنید او را چون آنحضرت داخل شد دید که عمر چشمهای خود را از اشک پاک میکند فرمود چه چیز ترا گریانیده هشام گفت فلان جهت گریه میکند یابن رسول الله حضرت فرمود یا عمر ان الدنیا سوق من الاسواق منها خرج قوم بما ینفعهم ومنها خرجوا بما یضرهم ای عمر دنیا بمنزله بازاریست که بجهت معامله برپا شده پس بعضی با ربح و منفعت بیرون میروند و بعضی با ضرر و خسران وکم من قوم قد ضرهم بمثل الذی اصبحنا فیه فاستوعبوا فخرجوا من الدنیا ملومین لما لم یأخذوا لما احبوا من الآخرة عدة ولا مما کرهوا جنة و چه قدر مردم مثل امروز ما

که صبر کردند تا مرات برایشان وارد شد و همه ملوم و محسور از دنیا رفتند و توشه از برای آخرت خود و کسی
از برای عقبات و اهوال آن مهیا نکردند و آخر آنچه اندوخته بودند از حلال و حرام دنیا نصیب کسی شد که
ایشان را شکر نمیکنند و بجائی رفتند که عذر از ایشان قبول نمینمایند پس ما قسم بخدا سزاواریم که نظر کنیم باین
اعمالیکه غبطه میکردیم بایشان بسبب آنها پس موافقت نمائیم و نگاه کنیم باین اعمالیکه میترسیدیم برایشان
از آنها واجتناب کنیم پس از خدا بترس و در دل خود بدو چیز عازم و جازم باش آنچه میخواهی که بعد از مردن
و ملاقات با پروردگار با تو باشد آنرا از پیش بفرست و آنچه نمیخواهی که با تو باشد وا ترک کن و مبدل
کن با مور خیر و مرد بسوی متاعیکه بر گذشتگان کساد بوده بامید آنکه از تو رایج و قبول خواهد شد واتق
اللّه یا عمر وافتح الأبواب وسهل الحجاب وانصر المظلوم ورد الظالم و بترس از خدا ای عمر و در خانه خود را
باز کن و ظالم را رد نما بعد از آن فرمود ثلث من کن فیه فقد استکمل الایمان باللّه سه چیز است که در هر که
باشد ایمانش کامل است عمر بن عبد العزیز برد و زانو نشسته گفت ایه یا اهل بیت النبوة بگو ببینم چیست
ای اهل بیت نبوة فرمود ای عمر من اذا رضی لم یدخله رضاه بالباطل واذا غضب لم یخرجه غضبه
عن الحق ومن اذا قدر لم یتناول ما لیس له هر کس که از چیزی راضی و خوشنود شود آن رضا و خوشنودی
او را بباطل نیندازد و هرگاه بغضب بیاید آن غضب او را از حق بیرون نکرداند و هر کس قدرت بامری رسانید
آنچه نباید کرد بعمل نیاورد پس عمر دوات و کاغذ طلبید و نوشت بسم اللّه الرحمن الرحیم هذا ما رد
عمر بن عبد العزیز ظلامة محمد بن علی فدک اینست آنچه رد کرد عمر بن عبد العزیز حق محمد بن علی را
که غصب کرده بودند و آنعبارتست از فدک و در انوار القلوب گوید که چون نوبت خلافت بعمر بن عبد
العزیز رسید فدک را باولاد فاطمه رد نمود منافقان که در آن زمان بودند گفتند رد کردن تو فدک را
اعتراض است بر شیخین و طعن است برایشان بستم و ظلم گفت شما میدانید که فاطمه دختر رسول خدا بود و
دروغ بر او روا نبود و فدک در دست تصرف او بود و علی و حسنین و ام ایمن و ام سلمه که همه راست
گو بودند همه گواهی دادند و فاطمه بر هر چه دعوی کند صادقست هر چند گواه نداشته باشد من فدک را
باولاد او رد میکنم و باین سبب تقرب میجویم بخدا و رسول و امید وارم که روز قیامت آن برگزیدگان
خدا مرا شفاعت کنند مؤلف گوید عمر بن عبد العزیز اول کسی بود که فدک را رد کرد و عمر بن خطاب
اول کسی بود که آنرا غصب نمود ابن عمر کاغذ و دوات طلبید و بخط خود نوشت که فدک را رد کردم اما
عمر بن خطاب آن سندیکه حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله بفاطمه زهرا علیها السلم داده بود از او گرفت
و پاره کرد تا آخر آنچه اتفاق افتاد الا لعنة اللّه علی القوم الظالمین

[illegible]

بیست و پنجم رجب

در اقبال از حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر کس در شب بیست و پنجم رجب بیست رکعت نماز در میان شام و خفتن بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد یکمرتبه آمن الرسول و یکمرتبه سوره قل هو الله احد بخواند خداوند جان و مال و اهل و دین و دنیا و آخرت او را حفظ کند و از جای خود برنخیزد تا خدا او را بیامرزد و در زاد المعاد گوید که احادیث بسیار در فضیلت این روز و ثواب روزه اش وارد شده است چنانچه از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که روزه اش کفاره دویست سال گناه است و بسند بسیار معتبر از حضرت امام رضا مرویست که هر که روز بیست و پنجم ماه رجب روزه بدارد حق تعالی روزه آن روز را کفاره هفتاد سال گناه گرداند **(اما وقعه امروز)** بروایت مسار الشیعه و مصباح کفعمی در فصل چهل و دوم و تقویم المحسنین و زاد المعاد و اختیارات و منهاج العارفین شهادت حضرت امام موسی کاظم ع در این روز اتفاق افتاد و در مسار الشیعه گوید وهو یوم تجدد فیه احزان آل محمد صلی الله علیه و علیهم و در مصباح الانوار گوید روز شهادت آنحضرت موافق مشهور روز جمعه بیست و پنجم ماه رجب بود و بعضی پنجم ماه مذکور گفته اند **مؤلف گوید** اقوال علما در روز شهادت آن حضرت مختلف است و در کتب مذکوره تنها این روز را نقل کرده اند و در ارشاد گوید که آنحضرت در بغداد در حبس سندی بن شاهک در ششم رجب در سنه صد و هشتاد و سیم هجرت اتفاق افتاد و پنجاه و پنج سال از عمر شریفش گذشته بود و مدت خلافت و امامت آنحضرت بعد از پدر بزرگوارش سی و پنج سال بود و در کافی و جدول مصباح هم تنها ششم رجب را ذکر کرده اند و در اعلام الوری و فصول المهمه مالکی تنها بیست و ششم رجب را گفته اند و در خلاصة الاخبار و ترجمه کشف الغمه تنها بیست و چهارم را ذکر کرده اند و در روضة الواعظین و مناقب و شرح شافیه و ریاض الجنه پنجم و بیست و پنجم رجب را ذکر نموده اند و در انوار نعمانیه هفتم و بیست و ششم رجب نقل کرده و در بحار الانوار پنجم و بیست و پنجم و بیست و ششم رجب را نوشته و هکذا و در جنات الخلود گوید وفات آنحضرت روز جمعه وقت چاشت و بقولی وقت عصر پنجم ماه رجب و بقولی ششم و بقولی بیست و چهارم از آن و بقولی بیست و پنجم از ماه مذکور در سنه صد و شصت و هشتم از هجرت نبویه و بقول اصح یکصد و هشتاد و سیم از هجرت در ایام خلافت با شقاوت هرون الرشید که از رشد خلفای بنی عباس بود اتفاق افتاد و از همه این روایات قدر متیقن و امر متفق علیه است که شهادت آنحضرت در ماه رجب اتفاق افتاده اگرچه در تعیین روز اختلافست و چون در آن کتب ستة مذکوره تنها این روز را نوشته بودند و بعضی گفته اند موافق مشهور روز جمعه بیست و پنجم رجب بوده

ودرمیان

زدیت ... خاص العام نبز همین روز معروف است لهذا این واقعه هایله را در این روز
نوشته ... قصیده شاعر گوید

ما طال نعش له الاعداء تاکونا
راموا الیرائر عند الناس من مید
عمایبا دون حول النعش یحضونا
ولم یرنوا علی سجن العدو وله
تذیب احشائنا ذکرا و تشجینا
فلم نصبها رزایا هم رزیته
موسی کموسی وفرعون کهرونا
ابکیت جدک والزهراء امک
ففرحت جبهة منه وعرنینا
هذا لموسی وهذا للرضا وبنوا
سما وسبا بلا ذنب وتجبینا
تالله ما کان من قربی ولا رحم
وقد اقام بهم خمسا وخمسینا
وحق للعین ان تجری علی قدم
ولا لحسنا بالحسنی یکافونا

بحتف انفک نادوا ما ن سیدنا
والله یشهد ما کانوا بر بئینا
فی السجن یقضی ولم یقضوا له السفا
ولا الماً نالَه فی السجن یبکونا
فاسیت ما لم تقاسی الانبیا وقد
کلا ولا هم لم فضلا یضاهونا
یا ساجدا غدوة لله مبتهلا
الا طها آبائک لعم المیامینا
لیس الرشید شدیدا فی سیاسته
العباس للآل ما انفکوا یکیدونا
وغصبهم حقهم وهل لبنی
بین المصلین لیلا والمغنینا
بیدهم معجزات کل اونه
منها الدما بوکزا الرمح یجرونا
باعوا العمری بدنیا الغیر دینهم

بکت علی نعشک الأعداء فاطبة
تالله ما اتموا فیما بنا دونا
والمسلمون بمرئی لا ابا لهم
کلا ولم یحضروا غسلا وتکفینا
کم جرعتک بنو العباس من غصص
لاقیت اضعاف ما کانوا یلاقونا
وکان مثل رسول الله ممتحنا
الی الرواب بضیق السجن مرهونا
طال ... ل سجود منه ثفنته
کلا لیس ابنه المامون ماموناً
قتلا وحبسا وتشریدا وغائلة
الظالمون بمیراث النبیینا
لهفی لموسی بهم طالت بلیته
ونائلا وله ظلما یزیدونا
لم یحفظوا من رسول الله منزله
جهلا فلا دنیا ولا دینا

سید محمد قطیفی رح در تبلیغ سلام بامامین کاظمین جواد بن و امامین هادیین عسکریین حضرت حجه منتظر

صلوات الله علیهم اجمعین گوید
قف فدتک النفس واغنم اجرها
طالبا للنفس ما فیه هداها
اتهدی جانب الزوراء هل
جدثی قدسهما تجلو حلاها
جدکم اعظم قدرا واذی
عطر القرآن من عطر شذاها

قصدها الکاظم موسی والذی
حث تحییها سلاما من فناها
قل لمن کلم موسی باسمه
زوره تطفی عن النفس لظاها
لم یری الله اناسا غیرکم
خصوهم بنعم کاسا حساها
ما رجی راج بکم الا نجی *

عمر الناس ید تحض مداها
مبلغا جل سلامی لهما *
ولمن من جوده نال عصاها
ام لعینی نضرة من رای *
للشهادات فانتم شهداها
وسقاکم ندی اخلاف بها
کیف والراجی المیامین فناها

بلیسنه نسخهٔ رجب

ترجع يا مرشدا لنفس إلى *
قبة فيه رجاها ومناها
والطلب الحاجات محظى بالإجابة
من هموم أبهظتني من عداها
يا ولي الله والمعطي مدى
والموصى له من فطراها
طهر الأرض بأجداد أبت
الخضر محوفا بأملاك سماها
والأماني حبالي هل ترى *
أملك الزهراء واجهد في رضاها
فانثنوا للدفع كالأسد بدت
والمواضي من دم طال بكاها
قبر موسى مدّ مجد ليس ينكر
هو حصني في عدائي وعنائي
في الله مصفي بر الكبائر تغفر
سل بجاه الإمام يوم تشفع

أرض سامراء تشو من ثراها
فعلى نوري على حلابها
في حال بقاها وفناها
نحو سرداب حوى خوف العدى
أمد الأيام إقليد عطاها
قم على اسم الله أثبت ما بقي
أن يرى مبدءها أو منتهيها
إن دوحات الرجا فلأذنت
منك يوما بوليد بشراها
جلب لقوم عليهم جحفلا
لهم في منتهى الخمص ظباها
أبو الحسن معاذ كوكب
هو باب إلى المهيمن تقضى *
وملاذي وموئلي يوم أحشر
كم مريض وافى إليه فعافاه
كيف أخواه للعين وكفر

وأعطها مفقودها حتى ترى
من صلوة الله والخلق رضاها
ثم أعطني فلا قوة لي *
عصمة العالم والمعطي رجاها
والنظير لشاهد الحاكم في الخلق
من رسوم فالعدى راموا انمحاها
وانبسط العدل بعيسى الروح و
بالحسن القمي خضرا تربها
جرد السيف لثارات بحق
كالدجى لكن دراريه ظباها
تلتقي جيش العدى ضاحكة
زر ببغداد موسى بن جعفر
منه حاجاتنا وتجيء وتجبر
صائم القيظ كاظم الغيظ
وأعمى أتاه صح وأبصر
هو للأولياء اسم ومعنى

وهو في القلب للمحب مصور

وقيل أيضا إني ليقلقني لتأسف والأسى بمصاب من

قد كظه سغب وجهد في الزمان شديد
لهفي عليه مفارقا ومودعا العيال
لا مانع عنه الأذى ومداوم فيذود
وفاتي تشريح عليه الرحمة كود
كرفد كرده معقد نبست فرمان او
ابرا غبرا واتش لا له حمرا كند
يا رب ابن موسى چه موسى است كز يك جلوه
هر مراد و مطلبي حاصل كامرضي كند

لهفي على من قد رمته الحادثات بريبها
كفراق من لا يرتجي أوباله فيعود
لهفي على مسموم قلب قطعت
نيست در توحيد استثنا بغير از ذات حق
ور رضا باشد مصور رحمتم او مصطفى كند
حضرت موسى بن جعفر كاظم خاك او
رخنها در رجا موسوي دل سبت كند
هر كه شد امروز چون ابليس از بن در بحق

قد مسه جهد من الأعداء وهو جهيد
أسفي عليه نازحا عن أهله في غربة
أمعا في غربة ومزاره عن داره لبعيد
جا فدايان شهي كو كار مستثني كند
زاب و آتش نوح و ابرهيم را بخشيد نجات
ناظم دين است و دين عزم را وانتقا كند
زانسب باب الحوائج شد لقب او را
خاك مجرو مي سبرد رموقف فردا كند

قامت

قامت موزون او سروی ز باغ فاستقم
کند خود وجود اقدسش بغداد را بطحا
سند قرآن لقب کز نسب طٰه حسب
کز خم حسن ابرو قصه از طٰه کند
قطب ایمان کعبه دین قبله اهل یقین
تا بپا او هم اقتدا بر شیوه آبا کند
هر او سندش شاه قتل مظلوم را
دود ظلم آنکه چراغ اما کشتن و کشتن چراغ

تا ابد شو و نماند سایه اش طوبی کند
هست این موسی چه موسی که هر کس موسی است
آنکه ظاهر ازو لب اسرار ما او حی کند
شد بلاد دشان او شانی دگر بر شان او
طوف بر گرد حریمش مسجد اقصی کند
ظلم هرونی که شد فرعون از آن هم منفعل
ملتزم شد چون اغاثت بر شقی اشقا کند
نور حق را مدبری کی میتوان اطفا کند

هر کجا او را مکان انجا است شک لامکان
تا بر موسی بن عمران فخر بر عیسی کند
هل اتی خوو الضحی رو انه و اللیل مو
خاست محکم خدا امر وی از ابدا کند
چونکه دایم شیوه مظلومیت را این سلسله
شد با این موسی که فرعون کرنه بر موسی کند
هست در عالم مسلم هر که ننگ عالم است
دود ظلم و ظلمت هرون ظالم بین که او
خواست خاموش این چراغ دوده هر را کند

(شروع بوقعه)

بدانکه آنچه از روایت سید سند بن فاضل بن محمد بن سید هاشم بحرانی در کتاب مدینة المعاجز و سید نعمة الله جزایری در کتاب نور الانوار مستفاد میشود آنست که حضرت امام سابع و حجت ساجد راکع حضرت موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام را در ذمه شیعیان خود حق مخصوصی علاوه بر حقوق امامت و ولایت مطلقه دارد و آن اینست که در سال شهادت آنحضرت که صد و هشتاد و سیم از هجرت بوده باشد خداوند عالم بر شیعه غضب کرد و اراده نمود که ایشان را مستاصل نماید و از روی زمین بردارد و آن وجود مقدس جان خود را فدای شیعیانش نمود و در آن سال بدرجه شهادت فایز گشت پس نمیدانم در اینحال شیعیان بزرگوار چطور خدمت نمایند که فی الجمله تلافی محبت آنحضرت بوده باشد جز اینکه در عزاداری آن مظلوم اهتمام نمایند و بر اهل ذکر و منبر لازم است که این مطلب را بمردم برسانند و در مجالس و محافل مؤمنین و منابر مسلمین از این امر اعلام نمایند که این حق مخصوص است از آنجناب در ذمه کل شیعیان تا در این ایام در مساجد و منازل اقامه عزا بکنند و از مناقب و مصائب آنسرور ذکر نمایند **اما بیان این مطلب** سید بحرانی این مطلب را اجمالاً نوشته و سبب این غضب را بیان نکرده و عبارتش اینست محمد بن یعقوب عن علی بن ابرهیم عن محمد بن عیسی عن بعض اصحابنا عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال ان الله عز و جل غضب علی الشیعة فخیرنی علی نفسی او هم فوقیتهم و الله بنفسی اما سید جزایری مفصلا با ذکر سبب نقل کرده و گوید و قد روی ان الله تعالی غضب علی الشیعة بافشائهم اسرار الائمة و اراد ان یستاصلهم بالعذاب مرویست که خداوند تعالی غضب کرد بر شیعه بسبب افشا کردن ایشان اسرار ائمه علیهم السلم را و اراده کرد که ایشان را مستاصل بنماید فاخبر موسی الکاظم علیه السلم بانی مستاصل شیعتک هذه السنة و خبر داد بحضرت موسی ع که من در این سال شیعیانترا هلاک و مستاصل خواهم کرد فقال علیه السلام یا رب احب ان افدی شیعتی بنفسی

وَ یَبقُونَ هُم عَلَی الاَرضِ انحضرت عرض کرد الحمد دوست میدارم که من جان خود را فدای شیعیانم نمایم و ایشان
در روی زمین بمانند فَاَمَاتَهُ اللهُ شَهیداً بِتِلکَ السَّنَةِ فِداءً لِلشِّیعَةِ پس در همان سال بدرجه رفیعه
شهادت فایز شد و فدای شیعیان خود گشت جان همه شیعیان قربان جان مظلومت یا بن رسول الله این
چه رحم و شفقت بود که بعد از چندین سال که در گوشه زندان محبوس و بدور از اهل و عیال و اولاد امجاد
خود حسرت بودی و در آخر جان عزیز خود را فدای شیعیان کردی اَروَاحُنَا وَ اَروَاحُ العَالَمینَ لَکَ الفِدا
چیزی از دست ما بر نمیاید جز اینکه اشک حسرت از دیده بباریم و آه جانسوز از سینه برکشیم و در این روز
و شب در عزای تو و جد مظلومت حضرت حسین علیه السلام بنالیم **اما کیفیت شهادت آنحضرت**
در عیون اخبار الرضا در ذیل خبر عمر بن واقد که در بیست و پنجم رجب منقول شد وارد است که انحضرت بمسیب
فرمود اِعلَم اَنّی رَاحِلٌ اِلَی اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فی ثالِثِ هذَا الیَومِ قالَ فَبَکَیتُ فَقالَ لی لا تَبکِ یا مُسَیَّبُ فَاِنَّ
عَلِیّاً اِبنی هُوَ اِمامُکَ وَ مَولاکَ بَعدی فَاستَمسِک بِوِلایَتِهِ فَاِنَّکَ لَن تَضِلَّ ما لَزِمتَهُ فَقُلتُ اَلحَمدُ لِلّهِ
مسیب گوید ثُمَّ اِنَّ سَیِّدی عَلَیهِ السَّلامُ دَعانی فی لَیلَةِ الیَومِ الثّالِثِ چون شب سیم شد مولای من مرا
طلبید و فرمود چنانچه ترا خبر داده ام بدرستیکه من بر جناح حرکت بسفر آخرتم و چون شربت آبی از تو بطلبم
و بیاشامم شکم من از زهر نفخ میکند اعضایم ورم مینماید و چهره کلگونم بزردی مایل گردد و بعد از آن
سرخ و بعد سبز شود و برنگهای مختلف برآید پس این طاغی ملعون را از وفاتم با خبر کن و زنهار احدی را
قبل از وفات بر حال من مطلع نکردانی مسیب بن زهیر گوید که من منتظر وعده او بودم که ناگاه از من آب طلبید
و آشامید فرمود ای مسیب این ملعون سندی بن شاهک سَیَزعَمُ اَنَّهُ یَتَوَلّی غُسلی وَ دَفنی گمان خواهد کرد که او
مباشر غسل و کفن من خواهد شد هَیهاتَ هَیهاتَ اَن یَکُونَ ذلِکَ اَبَداً هیهات این هرگز نخواهد شد چون مرا بمقابر
قریش میبرند بر من لحد قرار دهید و قبرم را بیشتر از چهار انگشت از زمین جدا بلند مکنید وَ لا تَأخُذُوا مِن تُربَتی شَیئاً لِتَبَرَّکُوا
بِهِ فَاِنَّ کُلَّ تُربَةٍ لَنا مُحَرَّمَةٌ اِلّا تُربَةَ جَدِّی الحُسَینِ بنِ عَلِیٍّ عَلَیهِمَا السَّلامُ و چیزی از تربت من بقصد تبرک اخذ
مکنید زیرا که تربت همه ما حرامست مگر تربت جد بزرگوارم حسین بن علی که خداوند تبارک و تعالی آن تربت را
بر شیعیان و دوستان ما شفا قرار داده پس چون لحظه بر آمد دیدم جوان خوشروئی که نور سعادت و ولایت از
جبین وی ساطع و لامع و سیمای امامت از چهره وی ظاهر و باهر و شبیه ترین مردم بحضرت موسی علیه السلام
بود در جنب انحضرت نشسته دانستم که حضرت امام رضا است و خواستم که از آن امام عالیمقام تحقیق حال
آنجوان نمایم که بانگ بر من زد و فرمود نگفتم که با من سخن مگو پس ساکت شدم و بعد از لحظه آن امام مظلوم
مسموم فرزند دلبند خود را وداع نمود و نفس مطمئنه اش ندای ارجعی الی ربک را اجابت نمود و بعالم تقدس

انتقال فرمود و حضرت رضا علیه السلام از نظر مردم غایب شد و چون خبر وفات آنحضرت بهرون الرشید رسید سندی
بن شاهک را بتجهیز آنحضرت امر نمود آنگاه سندی بن شاهک با جمعی دیگر متوجه غسل آنحضرت گردید مسیب
گوید فوالله لقد رأیتهم بعینی وهم یظنون ان یغسلونه فلا تصل ایدیهم الیه دیدم بچشم خود ایشان را
که گمان میکردند که غسل میدهند آن امام را والامام را بجز سوگند که دست خبیث ایشان ببدن مطهر
نمیرسید و آن ملاعین را عقیده این بود که آن سرور را حنوط و کفن میکنند و حال آنکه از ایشان هیچگونه
امری نسبت بآنجناب واقع نمیشد بلکه حضرت امام رضا متکفل همه آنها بود وهو یظهر المعاونة لهم
وهم لا یعرفونه و اظهار معاونت بر ایشان مینمود و ایشان نمیشناختند آنحضرت را و چون از امر آنحضرت فارغ
شد رو بمن آورد و فرمود ای مسیب مهما شککت فیه فلا تشکن فی فانی امامک و مولاک و حجة الله
علیک بعد ابی اگر در چیزی شک داشته باشی نباید در این شک نکنی که من امام و مولای تو و حجت
خدا بر تو بعد از پدر بزرگوارم هستم ای مسیب مثل من مثل یوسف صدیق است و مثل ایشان مثل برادرانش باشد
که داخل شدند بخدمتش و او ایشانرا میشناخت ایشان او را نمیشناختند بعد از آن جنازه مبارکش را بر
داشتند و در مقابر قریش دفن کردند و قبر او را بیشتر از آنچه او امر کرده بود بلند نمودند و بعد از آن بلند
کردند و بنا ساختند و در ارشاد گوید که آنحضرت در وقت وفات خود بسندی بن شاهک فرمود غلام مرا
که مدنی و در نزد دار عباس بن محمد در مشرعه قصب ساکن است حاضر کن تا او مباشر تغسیل و تکفین من شود و آن
لعین قبول کرد و سندی گوید که از آنحضرت سؤال کردم که بمن اذن بدهد تا از مال خود او را کفن کنم قبول نکرد
و فرمود انا اهل بیت مهور نسائنا وحج صرورتنا واکفان موتانا من طاهر اموالنا ما اهلبیتی هستیم که
مهر زنان و زوجه ما و کفن مردگان ما از مال پاکیزه ما است و کفن من نزد من حاضر است و میخواهم
که آن غلام من متولی غسل و تجهیز من باشد و آن غلام مباشر شد و در عیون از عمر بن واقد روایت کرده است
که گوید شبی در بغداد سندی بن شاهک بسوی من فرستاد و مرا طلبید من ترسیدم که شاید اراده بدی در حق
من نموده باشد پس بعیال خود وصیت کردم و گفتم انا لله وانا الیه راجعون و سوار شده رفتم و چون مرا
دید گفت یا ابا حفص لعلنا ارعبناک وافزعناک ای ابا حفص گویا ترا ترسانیدیم و مضطرب کرده ایم
گفتم آری گفت نیست اینجا بجز خیر گفتم پس کسی برود و اهل و عیال مرا مطمئن کند گفت عیب ندارد بعد
از آن گفت ای ابا حفص آیا میدانی که چرا ترا خواستم گفتم نه گفت آیا موسی بن جعفر را میشناسی گفتم
بلی والله انی لاعرفه وبینی وبینه صداقة منذ دهر بلی والله میشناسم و میان من و او روزگاری است
که رفاقت هست گفت کیست در بغداد از آنکسانیکه میشناسند او را و مقبول القول من جماعتی را بنامهای

نشان دادم ودانستم که آنحضرت رحلت کرده پس بسوی ایشان فرستاده حاضر نموده با ایشان گفت آیا جماعت
میشناسید که موسی بن جعفر را بشناسند ایشان خبر باخبر را نشان دادند و چون حاضر نمودند زیاده از
پنجاه نفر از آن کسانی که موسی بن جعفر علیهما السلام را میشناختند و با او صحبت میداشتند در آنجا جمع شده
عمر بن واقد گوید آنگاه که آن بیست و شش (؟) بن شاهک بیرون آمد و طومار در دست داشت نام و منازل و اسما
و اعمال و حلیه ما را نوشت و نزد سندی ملعون برد بعد از آن ناپاک بیرون آمد و دست خود را بر من زد
و گفت برخیز ای اباحفص من برخاستم و دیگران همه برخاستند و داخل شد بر بان خانه پس بمن گفت ای
اباحفص جامه را از روی موسی بن جعفر دور کن من جامه را برداشتم دیدم که از دنیا رفته گریستم و گفتم إِنَّا لِلّٰهِ
وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ بعد با جماعت گفت نگاه کنید بروی او یک یک نزدیک رفتند و بر آنحضرت نظر کردند بعد گفت
تَشْهَدُونَ كُلُّكُمْ أَنَّ هٰذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ گفتند آری شهادت میدهیم که این موسی بن جعفر
بن محمد است پس بغلام خود گفت که بر عورت او دستمالی ببند و روی او را بگشا چون گشود گفت أَتَرَوْنَ
بِهِ أَثَرًا تُنْكِرُونَهُ آیا در بدن او اثر جراحتی و صدمه می‌بینید گفتیم لَا مَا نَرَى بِهِ شَيْئًا وَلَا نَرَى بِهِ إِلَّا مَيِّتًا چیزی
در بدن او نیست و نمی‌بینیم مگر آنکه با اجل خود از دنیا رفته گفت از جای خود حرکت نکنید تا غسل و کفن
و دفن بکنید گوید ما از آنجا نرفتیم تا آنکه غسل و کفن کردند و بمصلی بردند و سندی بن شاهک نماز
گذارد و او را دفن نموده برگشتیم و ابن عمر بن واقد میگفت مَا أَحَدٌ أَعْرَفُ هُوَ أَعْلَمُ بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ مِنِّي كَيْفَ
يَقُولُونَ إِنَّهُ حَيٌّ وَأَنَا دَفَنْتُهُ کسی بر حال موسی بن جعفر از من اعرف نیست چطور میگویند که او زنده
است و حال آنکه من بر جنازه او حاضر شدم و او را دفن کردم و ایضا در عیون روایت کرده که چون
ابوابراهیم موسی بن جعفر علیهما السلام وفات کرد هرون الرشید شیوخ طالبیین و بنی عباس و سایر اهل
مملکت و حکام را حاضر کرد و گفت هٰذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَدْ مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ این موسی بن جعفر است که
باجل خود مرده است و در امر او چیزی از من صادر و واقع نشده پس نگاه کنید فَدَخَلُوا عَلَيْهِ سَبْعُونَ
رَجُلًا مِنْ شِيعَتِهِ هفتاد نفر از شیعیان داخل شدند و بر آنحضرت نظر کردند وَلَيْسَ بِهِ أَثَرُ الْجِرَاحَةِ وَلَا الْخَنْقِ
وَكَانَ فِي رِجْلَيْهِ أَثَرُ الْحِنَّاءِ و در بدنش اثر زخمی و صدمه نداشت و در پاهای آنحضرت آثار حنا بود ای
شیعیان در شهادت امام موسی علیه السلام فاتلان و ظالمانش انکار فعل خود میکردند و استشهاد
مینمودند که در بدنش زخمی و صدمه نیست اما قاتلان مظلوم کربلا حضرت حسین افتخار و مباهات میکردند
خولی میگفت أَنَا ضَرَبْتُهُ بِسَهْمٍ فَأَرْدَيْتُهُ عَنْ جَوَادِهِ إِلَى الْأَرْضِ و سنان ابن انس میگفت أَنَا ضَرَبْتُهُ
بِالسَّيْفِ فَفَلَقْتُ هَامَتَهُ آه و امظلوماه و اغریباه شمر حرام زاده میگفت أَنَا أَبَنْتُ رَأْسَهُ عَنْ بَدَنِهِ

و غیر ذلک که در مجلس ابن زیاد و ورود شام و مجلس یزید پلید لعین کردند و در بحار الانوار گوید مروی است
که خلیفه امر کرد که نعش آنحضرت را از روی خفّت و اهانت تمام با جامهای کهنه بر نرد بانی گذاردند و
چهار حمال برده و ش کرفتند الی آخر روایت و در عیون نقل کرده که چون حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
در حبس سندی بن شاهک لعنه الله شهید شد آن ملعون جنازه مبارک او را برداشت که بمقابر قریش نقل
نماید چند نفر را موکل کرد که ندا میکردند هذا اِمامُ الرّافِضَة فاعرِفوه این امام رافضیان است که سید
او را که مرده است و چون بجائی رسانیدند که مجلس شرطه هرون یعنی مکان ملازمان خاص آن ناپاک بود آن
سگ بیحیا چهار نفر را بازداشت که در پیش جنازه آن پادشاه دنیا و آخرت و فخر دودمان نبوت و رسالت ندا
کردند الا من اراد ان سلیمان ابن ابی جعفر و ابن عمّ برادر هرون قصری داشت در کنار شط چون صدا و غوغای
مردم را شنید فقال لِغِلمانِهِ وَ لِوُلدِهِ ما هذا بغلامان و اولاد خود گفت این چه صدا است گفتند سندی
بن شاهک ملعون است که ندای علی موسی بن جعفر علیهما السلام علی نعشه بر جنازه امام موسی علیه السلام ندا میکند گفت
شاید در جانب غربی شط نیز این ندا بکنند اگر جنازه مبارک را باین طرف بگذرانند بروید از دست ایشان بگیرید
فَاِن مانعوکم فاضربوهم وَ خرّقوا ما عليهم من السّواد اگر مانع شوند ایشان را بزنید و لباسهای سیاه ایشان را
بدرید و چون باینطرف گذرانیدند اولاد و غلامان سلیمان آمدند و آنجنازه مبارکه را از دست آن ملاعین گرفتند و ایشان را
زدند و رختهای سیاه ایشان را پاره پاره کردند و سر و دست ایشان را شکستند وَ وَضَعوه فی مفرق اربعة
طرق و اقاموا المنادين يُنادونَ اَلا مَن اَرادَ اَن يَرى الطّيّب بن الطّيّب موسى بن جعفر فليخرج بحکم سلیمان
جنازه آنحضرت را در سر چهار راه گذارده منادیان ندا کردند که هر که خواهد نظر کند بطیب پسر طیب بیاید
و نظر نماید بجنازه موسی بن جعفر پس مردم بغداد جمع شدند و صدای شیون و افغان از زمین بفلک میرسید
میرسید وَ غَسَّلَ وَ حَنَّطَ بحنوطٍ فاخرٍ و بحسب ظاهر سلیمان خود متوجه غسل حنوط آنحضرت شد و کفنه بکفن
فیه حبرة استعملت له بالفی و خمسمائة دینار عليها القرآن کلّه و کفنیکه برای خود ترتیب داده بود و بدو هزار
و پانصد اشرفی تمام کرده و تمام قرآن را در آن نوشته بودند بر آن کلام الله ناطق پوشانید و با عزاز و
اکرام تمام بدن مبارک آنحضرت را بسوی مقابر قریش برد و عمامه از سر انداخت و گریبان چاک زد و لباس عزت
از تن خود کنده و رخت عزا پوشید با سر و پای برهنه در تشییع جنازه آنسرور با اولاد و ملازمانش
روانه شد و آنجناب را آورده در مقابر قریش دفن کرد و چون خبر سلیمان ابن ابی جعفر بهرون رسید آن ملعون بحسب
ظاهر برای دفع تشنیع مردم نامه باو نوشت او را تحسین کرد و نوشت که سندی بن شاهک بیرحمانه این
اعمال را کرده و از تو خشنود شدم که نگذاشتی بانتمام رساند و در کارهای از مسافر و اینکرد مگر چون حضرت

وصف تشییع سلیمان بن جعفر جنازه حضرت علیه السلام

وفات حضرت امام موسی کاظم علیه

ابتدای امامت حضرت رضا علیه

[illegible]

بیست و پنجم رجب

ابو ابرهیم موسی علیه السلام را بظلم وجفا از مدینه طیبه بجانب عراق بردند آن بزرگوار بحضرت رضا علیه السلام امر
کرد هر شب تا هنگامی که خبر وفات من بتو رسد باید که در دهلیز خانه بسر بری مسافر گوید هر شب رختخواب
آنحضرت را در دهلیز خانه میگستردم وچون از تعقیبات عشا و نوافل فارغ میگردید بقدر لحظه استراحت
فرموده بقیه شب را بعبادت میگذرانید وچون صبح میشد بمنزل شریف داخل میشد فمکث علی هذا
الحال اربع سنین حسب الامر پدر بزرگوارش در عرض چهار سال بر این منوال رفتار کرد فلما کان
لیلة من اللیالی ابطا عنا تا آنکه شبی از شبها تاخیر کرد و من فراش انسرور را گستردم و انتظار می کشیدم
که مولای من بطریق معهود باز آید چندانکه انتظار بردم تشریف نیاوردند فاستوحش العیال و ذعروا و
دخلنا امر عظیم من ابطائه و از این امر خاطر زاکیه اهلبیت عصمت مشوش و ملول گردید و وحشت عظیم
در پردگیان تتق نزاهت و طهارت پدید آمد وچون صبح شد آن خورشید آسمان رفعت و جلالت طالع
گردید و بمنزل تشریف آورد و یکسر بنزد ام احمد که بانوی حرم امام موسی بود رفت و فرمود هاتی الذی
اودع عندک ابی ان امانتی که پدر بزرگوارم بتو سپرده تسلیم کن بر من چون ام احمد این سخن را شنید فصرخت
ولطمت وجهها وشقت جیبها نوحه و زاری و بیقراری آغاز کرد و آه سرد از سینه پردرد خود برآورد
و گریبان خود را چاک کرد و بدست اضطراب بر روی خود سیلی زد و فریاد نمود مات والله سیدی سوگند
بخدا که مونس دل دردمندان و انیس جان مستمندان مولای من این دار فانی را وداع کرده پس آنجناب ورا
تسلی داده از زاری و بیقراری منع نمود و فرمود لا تکلمی بشیء و لا تظهریه حتی یجیء الخبر الی الوالی این راز را
افشا مکن و این آتش حسرت را در سینه پنهان دار که مبادا خبر بوالی مدینه برسد و بگوید که ایشان داعیه
خلافت دارند و از علم غیب خبر میدهند فاخرجت الیه سفطا و الفی دینار او اربعة الاف دینار پس آن بانو
مکرمه جامه دانی و سبدی با دو هزار دینار یا چهار هزار دینار تسلیم آنحضرت نمود و گفت و دیگران کل نشانهای
نبوت و امامت مرا وداع مینمود این امانتها را بمن سپرد و فرمود احفظی هذه الودیعة عندک لا تطلعی
علیها احدا حتی اموت حفظ کن این ودیعه را و کسیرا بر این امر مطلع نسازی تا من از دنیا بروم و هر یک
از فرزندان من که نزد تو آید و مطالبه اینها را نماید باو بسپار و بدان که من از دنیا رفتهام و آن فرزند امام زمان
و جانشین من خواهد بود و قد جائنی والله علامة سیدی سوگند بخدا علامت فرمایش مولایم ظاهر شد
پس حضرت رضا علیه السلام آن ودیعه را گرفت و برایشان امر فرمود که ساکت شوند تا خبر برسد و دیگر در دهلیز
خانه نخوابید مسافر گوید بعد از چند روزی خبر وفات آن بزرگوار در مدینه منتشر شد و چون ملاحظه کردیم
در همان شب واقع شده بود که حضرت رضا علیه السلام بتایید الهی از مدینه ببغداد رفته و مشغول بتجهیز و تکفین والد

ما جد خود کرده و بآن سبب بخانهٔ ما نیامده بود تا آنکه حضرت امام رضا و اهلبیت عصمت بمراسم ماتم آنحضرت قیام نمودند ای عزیزان سراغ ندارم که بعد از وفات یکی از معصومین علیهم السلام با اهل و عیال او از گریه و زاری و تعزیه داری مانع بشوند بلکه حال هر یک را ملاحظه نمائید و نظام صورت باوراثه ایشان تعزیت و تسلیت داده‌اند مگر اهلبیت مظلوم کربلا حسین علیه السلام که آل الله و آل رسول الله بودند که بعوض تسلی خیمه‌های ایشانرا سوختند و اموال ایشانرا غارت کردند و بر شتران بی جهاز سوار نمودند و شهره هر شهر و هر دیار کردند آه و او یلاه حضرت سجاد علیه السلام میفرماید ان دمعت عن احدنا علی قرع راسه بالسوط

الا لعنة الله علی القوم الظالمین *

(بیست و ششم رجب)

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که در شب بیست و ششم رجب دوازده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد چهل مرتبه و در روایتی چهار مرتبه قل هو الله احد بخواند ملئکه با وی مصافحه مینماید و هر که ملائکه با او مصافحه کند از وقوف صراط و حساب و میزان ایمن گردد و خداوند هفت ملک بسوی او میفرستد که برای او استغفار کنند و ثواب او را بنویسند و برای او تهلیل بگویند و هر وقتیکه از جای خود حرکت میکند میگویند اللهم اغفر لهذا العبد خداوندا ببخشا این بندهٔ خود را تا اینکه صبح میکند و از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که هر که روز بیست و ششم رجب روزه بدارد حق تعالی روزه او را کفاره هشتاد ساله گناه گرداند **(اعمال وقایع امروز)** بروایت حیات القلوب و جنات الخلود در بیست و ششم رجب جناب ابوطالب ع وفات کرده و بنای احوال آن بزرگوار در ضمن سه فصل ذکر میشود

فصل اول در اثبات ایمان آنجناب در کنز الفوائد گوید فصل فی الاشعار المأثورة عن ابی طالب بن عبد المطلب رضوان الله علیهما التی یستدل بها علی ایمانه من ذلک قوله فی قصیدة اللامیة لعمری لقد کلفت وجداً باحمد الابیات و در نهم بحار از سید شمس الدین فخار بن معد موسوی علیه الرحمه در باب ایمان ابیطالب مقدمه نقل کرده و آن اینست که عمر بن خارجه گوید که عرفطه بمن نقل کرد که روزی در مکه بودم که قافله از نجد وارد شد و بمقابل کعبه آمد ناگاه جوانی خود را از شتر انداخت بسوی کعبه آمد و استار کعبه گرفت و گفت یا رب البیت اجرنی ای خدای بیت بر من پناه ده شیخ جسیم و سیمی که بها ملوک و وقار حکما از روی نمودار بود برخواست و گفت ایغلام چه بر تو وارد شده گفت ان ابی مات و انا صغیر و ان هذا النجدی سلبنی حقی پدرم در حال صغیر من از دنیا رفته و این شخص نجدی مرا بظلم ببندگی گرفته و من شنیده‌ام که خداوند را خانه هست که منع میکند ظلم را از این حال شخص نجدی آمد و او را کشید و دستش را

ازاستار کعبه رها کرد وَاَجارَهُ القُرَشِیُّ وَمَضَی النَّجْدِیُّ وَقَدْ تَکَنَّعَتْ یَداهُ قریش نکذاشتند واورا پناه دادند ونجدی برکشتی در ساعت دستهای او شل شد عمر بن خارجه کوید که چون این خبر را شنیدم کفتم که این شخص را خبر غریبی خواهد بود پس آمدم وداو را بطح شدم وَقَدْ اُجْدِبَتِ الاَنْواءُ وَاَخْلَفَتِ الْعَواءُ وَاِذاً قُرَیْشٌ حِلَقٌ قَدِ ارْتَفَعَتْ لَهُمْ ضَوْضاءٌ دیدم که زمین مکه از بی آبی وبنا مدن باران خشک شده وجوانات بنا له در آمده ومردم در هر طرف حلقه ها زده صدا با فغان بلند میکنند یکی کوید استجیروا باللاتِ وَالْعُزّی ودیکری کوید بَلِ اسْتَجِیروا بِمَناةِ الثّالِثَةِ الاُخْری پس یکنفر از میان ایشان برخواست که او را ورقة بن نوفل میکفتند عم خدیجه کبری وکفت فیکُمْ بَقِیَّةُ اِبْراهِیمَ وَسُلالَةُ اِسْمٰعِیلَ ای مردم در میان شما از اولاد ابرهیم وسلاله اسمعیل هستند کفتند کویا اراده میکنی ابو طالب را کفت همان که هست مردم قریش برخواستند من نیز با ایشان رفتم پس بخدمتش آمده کفتند ای ابو طالب صحراها خشکیده وعیال ما همه تباه شده بیا از برای ما استسقا کن کفت رو بدید که دُلُوکَ الشَّمْسِ وَهُبُوبَ الرِّیحِ باید تا زوال آفتاب رو بدین بادها صبر کنید زیرا که در آن وقت استجابت دعا است وچون ظهر یا نزدیک ظهر شد ابو طالب با جوانان بنی عبد المطلب بیرون آمد وَفی وَسَطِهِمْ غُلامٌ اَیْفَعُ مِنْهُمْ کَاَنَّهُ شَمْسُ دُجیً تَجَلَّتْ عَنْهُ غَمامَةٌ قَتْماءُ ودر میان ایشان جوانی بود مشرف ببلوغ که جمال با کمالش مانند آفتاب تابان که از زیر ابر نمایان شود میدرخشید پس آمد ودر باب مستجار بکعبه تکیه کرده وبانکشت خود بآن چسبیده دعا کرد وجوانان بنی هاشم نیز ابتهال ومناجات نمودند ودر هوا ابری نبود فَاَقْبَلَ السَّحابُ مِنْ هٰهُنا وَهٰهُنا حَتّی کَثَّ وَلَفَّ وَاَسْحَمَ وَاَقْتَمَ وَاَرْعَدَ وَاَبْرَقَ وَانْفَجَرَ لَهُ الْوادی پس ابر رحمت از هر طرفی در آمد وتاریک وسیاه کشت ورعد وبرق ظاهر شد وباران باریدن کرفت که سیل از صحراها جاری شد پس ابو طالب اشاره بهمین مطلب کرده کوید وَاَبْیَضَ یُسْتَسْقَی الْغَمامُ بِوَجْهِهِ الی آخر الابیات انتهی وچند از ابیات این قصیده باین قرار است لَعَمْری لَقَدْ کُلِّفْتُ وَجْداً بِاَحْمَدَ وَاَحْبَبْتُهُ حُبَّ الْحَبِیبِ الْمُواصِلِ

وَجُدْتُ بِنَفْسی دُونَهُ وَحَمَیْتُهُ	وَدافَعْتُ عَنْهُ بِالذُّری وَالْکَواهِلِ	فَلا زالَ فِی الدُّنْیا جَمالاً لِاَهْلِها
وَشَیْناً لِمَنْ عادی وَزَیْنَ الْمَحافِلِ	حَلِیماً رَشِیداً حازِماً غَیْرَ طائِشٍ	یُوالی اِلٰهَ الْخَلْقِ لَیْسَ بِماحِلِ
وَاَیَّدَهُ رَبُّ الْعِبادِ بِنَصْرِهِ	وَاَظْهَرَ دِیناً حَقُّهُ غَیْرُ باطِلِ	لَقَدْ عَلِمُوا اَنَّ ابْنَنا لا مُکَذَّبٌ
لَدَیْنا وَلا یُعْنی بِقَوْلِ الاَباطِلِ	وَاَبْیَضَ یُسْتَسْقَی الْغَمامُ بِوَجْهِهِ	ثِمالُ الْیَتامی عِصْمَةٌ لِلاَرامِلِ
یَلُوذُ بِهِ الْهُلّاکُ مِنْ آلِ هاشِمٍ	فَهُمْ عِنْدَهُ فی نِعْمَةٍ وَفَواضِلِ	کَذَبْتُمْ وَبَیْتِ اللّٰهِ یُبْزی مُحَمَّدٌ
وَلَمّا نُطاعِنْ دُونَهُ وَنُقاتِلِ	وَنَنْصُرُهُ حَتّی نُصَرَّعَ دُونَهُ	وَنَذْهَلَ عَنْ اَبْنائِنا وَالْحَلائِلِ

وایضا

بطریقی آنحضرت بسوی ابیطالب نموده گوید

وَاللهِ لَن یَصِلُوا اِلَیکَ بِجَمعِهِم حَتّی اُوَسَّدَ فِی التُّرابِ دَفِینا فَاصدَع بِاَمرِکَ ما عَلَیکَ غَضاضَةٌ
وَاَبشِر بِذاکَ وَقَرَّ مِنکَ عُیُونا وَدَعَوتَنِی وَعَلِمتُ اَنَّکَ ناصِحِی فَلَقَد صَدَقتَ وَکُنتَ قَبلُ اَمِینا
وَلَقَد عَلِمتُ بِاَنَّ دِینَ مُحَمَّدٍ مِن خَیرِ اَدیانِ البَرِیَّةِ دِینا وازجمله اشعار در باره اش که اعتماد و
بعضی از معتزله مثل ابو القاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و غیرهما بانها استدلال بایمان او کرده اند که در قصیده

میمیه اش گوید
کَذَبتُم وَبَیتِ اللهِ حَتّی تُفَلِّقُوا
یَذُودُونَ عَن اَحسابِکُم کُلَّ مُجرِمٍ
بِظُلمِ نَبِیٍّ جاءَ یَدعُو اِلَی الهُدی
اِذا کانَ فِی قَومٍ فَلَیسَ بِمُسلِمٍ
اِلی عَلی دِینِ النَّبِیِّ اَحمَدِ

اَتَرجُونَ اَن نَسخی بِقَتلِ مُحَمَّدٍ
جَماجِمَ تُلقی بِالحَطِیمِ وَزَمزَمِ
عَلی ما اَتی مِن بَغیِکُم وَضَلالِکُم
وَاَمرٍ اَتی مِن عِندِ ذِی العَرشِ مُبرَمِ
وایضا گوید
مَن ضَلَّ فِی الدِّینِ فَاِنِّی مُهتَدٍ

وَلَم تَختَضِب سُمرُ العَوالِی مِنَ الدَّمِ
وَیَدنُو قَومٌ فِی الحَدِیدِ اِلَیکُم
وَتَغتابُکُم فِی اَمرِنا کُلَّ مَأثَمِ
فَلا تَحسَبُونا مُسلِمِیهِ وَمِثلُهُ
یا شاهِدَ اللهِ عَلَیَّ فَاشهَدِ
یا رَبِّ فَاجعَل فِی الجِنانِ مَورِدِی

علامه مجلسی گوید که ابن ابی الحدید کثیری از اشعار ابوطالب علیه السلام را نقلکرده و گفته که همه این اشعار مجموع آنها بحد تواتر رسیده زیرا که اگر آحاد آنها متواتر نشود مجموع آن که دلالت بر یک امر مشترک که آن تصدیق پیغمبر است مینماید و مجموعش متواتر است چنانکه هر یک از قتلات و حملات امیر المؤمنین علیه السلام که فرسان عرب و شجعان را همراه در غزوات کشت بطریق آحاد منقولست اما مجموعش متواتر است که بما مفید علم ضروری بشجاعت آنحضرت میباشد و همچنین امور است آنچه مرویست از سخاوت حاتم و حلم احنف و معاویه و ذکاوت ایاس و عمر اینها و در مجالس المؤمنین نقلکرده که ولادت ابوطالب سی و پنج سال قبل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و در تاسع بحار از صاحب عمدة الطالب روایت کرده که اسم آن بزرگوار در روایت ضعیفه عمران و بقولی اسمش همین کنیه است و گفته که صحیح آنست که اسمش عبد مناف است چنانکه در وصیت پدر بزرگوارش عبد المطلب وارد است بعد مجلسی گوید وَقَد اَجمَعَتِ الشِّیعَةُ عَلی اِسلامِهِ وَاَنَّهُ قَد آمَنَ بِالنَّبِیِّ فِی اَوَّلِ الاَمرِ باجماع شیعه ابوطالب مسلم و مومن بود در اول امر وَلَم یَعبُد صَنَماً قَطُّ بَل کانَ مِن اَوصِیاءِ اِبرٰهِیمَ و هرگز بت ستایش نکرد بلکه او از اوصیاء حضرت ابرهیم بود و اسلامش در مذهب شیعه مشهور و معروفست حتی مخالفین کلام ابوطالب بایشان نسبت داده اند و اخبار در اینباب از طرق خاصه و عامه متواتر است و کثیری از علما و محدثین امامیه در اینباب کتاب مخصوصی تصنیف کرده اند چنانچه بر متتبعین کتب رجال

مخفی

بعضی نسخ و بعض نسخ

مرتبه کمال ایمان ابوطالب

مخفی نیست و ابن اثیر در جامع الاصول گفته وَمَا اَسْلَمَ مِنْ اَعْمَامِ النَّبِیِّ غیر حمزة والعبّاس وابیطالب
عِنْدَ اَهْلِ الْبَیْتِ علیهم السلام که اسلام نیاورد از اعمام پیغمبر در نزد اهلبیت غیر از حمزه و عباس و
ابو طالب و طبرسی گفته قَدْ ثَبَتَ اِجْمَاعُ اَهْلِ الْبَیْتِ علیهم السلام عَلی اِیمَانِ اَبِیطَالِبٍ و اجماعهم حجة
اجماع اهلبیت ثابت شده است بر ایمان ابو طالب و اجماع ایشان حجتست زیرا که ایشان یکی از
آن دو ثقلست که پیغمبر امر بتمسّک نمودن بر آنها کرده است بعد از آن از طبرسی و غیر آن از علما
ایشان اخبار و اشعار بسیار دال بر ایمان ابو طالب نقل کرده و از ابن ابی الحدید نقل نموده که گوید
مردم در اسلام ابو طالب اختلاف کرده اند فقالت الامامیة واکثر الزیدیة ما مات الا مسلما
همه امامیه و اکثر زیدیه گفته اند که نمرده مگر مسلمان و بعضی از شیوخ ما از معتزله مثل شیخ
ابو القاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و غیر ایشان هم باین قائل شده اند و در ریاض الجنة گوید که در ایمان
ابو طالب شکی نیست امامیه اجماع بر این مطلب کرده اند و در این خلافی نیست که در اول امر پیغمبر
ایمان آورد و پوستش بت هرگز نمود و ایمانش را مخفی میداشت تا بتواند پیغمبر را یاری بنماید
لهذا اجر او پیش خدا دو باره است چنانکه در احادیث وارد شده است و در کنز الفوائد کراجکی
از شیخ خادم روایت کرده که گوید ابان بن محمد بن خرداد که نوشتم بحضرت رضا جعلت فداک
قد شککت فی ایمان ابیطالب قربانت شوم در ایمان ابو طالب شک کرده ام گوید فکتب بسم الله الرحمن
الرحیم اما بعد من یتبع غیر سبیل المؤمنین نولّه ما تولّی انّک ان لم تقرّ بایمان ابیطالب کان مصیرک
الی النّار بدرستیکه اگر تو بایمان ابو طالب قرار نکنی جایگاهت آتش جهنم خواهد بود و در مجالس
المؤمنین از حضرت رضا روایت کرده که من اعتقد انّ اباطالب مات کافرا فهو کافر و گوید چه
ظاهر است که این اعتقاد مستلزم انکار اجماع ائمه معصومین علیهم السلام بلکه مؤدّی بانکار عصمت ایشانست
پس معتقد آن کافر خواهد بود و ایضا از آنحضرت روایت کرده که نقش نگین ابو طالب علیه السلام این بود رضیت
بالله ربّا و بابن اخی محمّد نبیّا و بابنی علیّ له وصیّا و گوید که اهل سنت بعد او ت امیر المؤمنین علیه السلم
و متابعت معویه لعین در ایمان طرفه انکار میشوند و از ابن حجر عسقلانی نقل کرده که آن بد بخت
بعد از نقل همه آن اخبار و اشعاری که در ایمان آن بزرگوار صریحست باز در انکار ایمان او اصرار ورزیده
و اعتقاد علمای شیعه را در شان ایمان او نپسندیده و گفته که در تصنیف بعضی از علمای شیعه دیده ام که اثبات
اسلام ابو طالب را بچند حدیث نموده آنگاه از روی تعصب و گمراهی بعضی از آن احادیث را واهی گفته و
بعضی را تاویلات بارده و توجیهات فاسده نموده و سند بعضی را صحیح و دلالتش را صریح شمرده اما گفته که

معارض است با صحیح از آن و مخفی نماند که بعضی از آن احادیث که علماء شیعه بآن تمسک فرموده‌اند و حکم بصحت آن نموده متفق علیه فریقین است احادیثی که آنرا معارض نهاده‌اند از موضوعات اهل سنت است و شیعه صحت آنرا قبول ندارند پس چگونه احادیثی که مختلف فیه اهل اسلام باشد معارض حدیث متفق علیه ذاتاً مخالف معارضه خواهد شد و در آخر مطالب گوید که غرض از این همه تقریر و تطویل و اجمال و تفصیل آنستکه بر ارباب تحصیل ظاهر گردد که اقحام مخالفان خسران مآل در این غرقاب ضلال و کرداب کثیر الاهوال که خلاصه ایشان از آن محالست از روی بغض خاندان سید رسل و عداوت این هادی سبیل است تا آنکه همین گروه ضال زیاده از هشتصد سال در تکفیر آبای رسول متعال بامثال این قیل و قال اشتغال داشته‌اند و در اینباب کتب پرداخته‌اند چون آن اصل سخن باطل بود لاجرم همه جا سرشان بدیوار خورده کاری از پیش نبرده‌اند و چون نوبت بشیخ جلال الدین سیوطی که از متاخرین قوم است رسید خدا بشه شرمی و از روی دروغ رحیم دل او انداخته حق را بر زبان او جاری ساخت تا در آن باب رسالها پرداخت وَاللّٰهُ يُحِقُّ الْحَقَّ وَيُبْطِلُ الْبَاطِلَ بِبَيِّنَاتِ آيَاتِهِ و در سابق گفته که اخبار بسیار از طریق سنی و شیعه بر ایمان ابوطالب دلالت دارد بیش از آنست که بشمار آید از آنجمله حدیثی است که شیخ سیوطی در اثبات اسلام آبای حضرت رسول بآن تمسک نموده و آن اینستکه در تفسیر ابن جریر از ابن عباس منقولست که مراد از قول خدا تعالی وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ رضای حضرت پیغمبر است از آن که هیچ کس از اهلبیت او بدوزخ نروند و ظاهر است که همچنانکه عبدالله و آمنه و عبدالمطلب بالاتر از اهلبیت آنسرور بودند و بدوزخ نرفتن ایشان دلیل بحقیقت اسلام ایشان است همچنین عم او ابوطالب نیز که داخل اهلبیت او است و بدوزخ نرفتن او لازم گرفته که میباید مسلمان از عالم رفته باشد چه اجماع است بر آنکه غیر مسلمان البته بدوزخ میرود و ایضاً گوید که شبهه مخالفان در باب ایمان ابوطالب از احادیث موضوعه زمان امویه است که او با غوایه ایشان جهة خوش آمد آن شجره ملعونه درهم بافته‌اند و متاخران ایشان بعلت تقلید اسلاف فساد وضع آنرا نیافته‌اند حق آنستکه حدیث کفر ابیطالب از موضوعات معویه و اتباع او استکه جهت ایذاء ایشان حضرت امیر را و باغوای ناصبیان شام بوضع آن اقدام نموده‌اند و لهذا ایمان او در میان عوام الناس چون ایمان حمزه و عباس اشتهار نیافته و مجلسی از ابن ابی الحدید نقل کرده که گویند از حضرت باقر سوال کردند از آنچه مردم میگویند که اِنَّ اَبَا طَالِبٍ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ که ابوطالب در آبیست از آتش است حضرت فرمود لَوْ وُضِعَ اِيمَانُ اَبِي طَالِبٍ فِي كِفَّةِ مِيزَانٍ وَاِيمَانُ هٰذَا الْخَلْقِ فِي كِفَّةٍ اُخْرىٰ لَرَجَحَ اِيمَانُهُ اگر ایمان ابوطالب را در یک کفه

ایضاً اثبات ایمان ابیطالب

برازو بگذارند و ایمان این خلق را در کفهٔ دیگر هر آینه ایمان او راجح و سنگین خواهد بود بعد از آن فرمود آیا نمیدانید که امیر المؤمنین علیه السلام بعبد الله و آمنه و ابوطالب بنیابت حج میکرد مادام که در حال حیات بود و وصیت فرمود که بعد از او از برای ایشان حج بگیرند و ابن ابی الحدید از امامیه نقل کرده که حدیث ضحضاح را از یکنفر مرویست و آن مغیرة بن شعبه است و عداوت او با بنی هاشم علی الخصوص با حضرت امیر مشهور و معلوم است و قصهٔ او و فسق او مخفی نیست و مرحوم مجلسی از سید شمس الدین فخار بن معد موسوی ره فسق او را نقل کرده که روزی شراب خورد و چون مست شد باو گفتند در امامت بنی هاشم چه میگوئی گفت هرگز خیری بیکنفر هاشمی اراده نمیکنم بعد قصهٔ زنا کردن او نعوذ بالله در بصره و تعطیل نمودن عمر بن خطاب حد او را ذکر کرده و از اصبغ بن نباته روایت کرده که گفت شنیدم از امیر المؤمنین ع که میفرمود وَاللهِ مَا عَبَدَ اَبِي وَلَا جَدِّي عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَلَا هَاشِمٌ وَلَا عَبْدُ مَنَافٍ صَنَمًا قَطُّ سوگند بخداوند که هرگز پدرم و جدم عبد المطلب و هاشم و عبد مناف هیچیک بت نپرستیدند گفتند پس بچه چیز عبادت میکردند فرمود كَانُوا يُصَلُّونَ اِلَى الْبَيْتِ عَلَى دِينِ اِبْرٰهِيمَ مُتَمَسِّكِينَ بِهِ بسوی کعبه نماز میکردند بدین ابراهیم و بآن متمسک بودند و در مجالس از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که حضرت رسول ص با امیر المؤمنین ع فرمود اِنَّ اللهَ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ صُلْبًا وَبَطْنًا حَمَلَكَ وَثَدْيًا اَرْضَعَكَ وَحِجْرًا كَفَلَكَ بدرستیکه خداوند عز و جل حرام کرده است بر آتش جهنم پشتی و شکمی را که بر تو حامل شده و پستانی که بتو شیر داده و آغوشی را که کفیل تو گشته و در این حرفی نیست که کفالت حضرت امیر در عهدهٔ ابوطالب و فاطمه بنت اسد بود و ابن ابی الحدید گفته که جماعتی گویند اِنَّ قَوْلَ النَّبِيِّ ص اَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ که قول پیغمبر ص که من و کفیل شونده یتیم مثل این دو انگشت است در بهشت مراد آنحضرت ابو طالب است مجلسی ره گوید من مذاکره از جماعتی از علما شنیدم که ایشان از ائمه راشدین سلام الله علیهم اجمعین روایت میکردند که از معنی قول حضرت رسول ص که متفق علیه و مجمع علی صحته است که فرموده اَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ از آن بزرگواران علیهم السلام پرسیده اند و ایشان فرموده اند که مراد بکافل الیتیم عم آنحضرت ابوطالب است زیرا که آنجناب بر آنحضرت کفیل شد در حال یتیمی بجای ابوین او و مشفق و مهربان بروی بود و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود مَاتَ اَبُو طَالِبِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مُسْلِمًا مُؤْمِنًا ابوطالب علیه السلام مسلم و مؤمن از دنیا رفت و شعر او در دیوانش دلالت میکند بر ایمانش و همچنین محبت و تربیت و نصرت او بحضرت رسالت و معادات با دشمنان او و موالات با دوستانش و تصدیق او در هر چه از جانب حق آورده بود و امر کردن او بدو فرزند خود علی و جعفر که اسلام و ایمان آورند با آنحضرت

واینکه آنحضرت مبشر بر خلق و داعی حق و منهاج مستقیم و رسول رب العالمین است و اینمطلب در دل
آن دو گل باغ سعادت و رشادت جاگیر شد و بمجرد دعوت آنحضرت اجابت کردند و هرگز توقف ننمودند
زیرا که پدرشان ابوطالب این امر را از برای ایشان مقرر و ممهد کرده بود و آن دو بزرگوار مدام در افعال
رسول انام تأمل و تدبر میکردند و همه کردار او را بطریق صواب سداد می یافتند پس در فضیلت ابوطالب
همین بس که مانند علی و جعفر دو فرزند دلبند خود را با آن همه محبت و شفقت که در حق ایشان داشت
مأمور و محکوم بنصرت و طاعت آنحضرت نمود و ایشان هم چنان امتثال و انقیاد نمودند و بسوی آنچه آنحضرت
از دین و جهاد و بذل جان و معادات با دشمن و موالات با دوست دعوت فرمود بطوری اجابت و اطاعت نمودند
که نظیری نداشتند بدون احتیاج با نسرور از جهت مال و جاه و غیر آن زیرا که آنکه قوم آنحضرت بودند دشمن
او بودند و مالی هم نداشت پس قربة الی الله با آنحضرت نصرت و اعانت نمودند مجلسی ره بعد از نقل این
روایات از سید فخار بن معد موسوی گوید ظاهر نیست که تا اینجا از روایتست زیرا که سید مرحوم
بعد از نقل روایات گفته که این حدیث از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام مرویست و بتحقیق در این حدیث شریف
احوال و ایمان ابوطالب باحسن بیان و اجمل برهان مبین و مبرهن شده و در معرفت ایمان آنجناب بر آن کس
که منصف و لبیب و عاقل و ادیب بوده باشد کافی و وافی است در کنز الفوائد کراجکی و احتجاج طبرسی از
حضرت صادق منقول است که روزی حضرت امیر علیه السلام در رحبه نشسته و مردم در اطرافش مجتمع بودند مردی
برخاست و گفت یا امیر المؤمنین اَنتَ بِالمَکانِ الَّذی اَنزَلَکَ اللهُ بِهِ وَاَبُوکَ مُعَذَّبٌ فِی النّارِ تو با این مکانت
وجلالت که خداوند تبارک عنایت فرموده پدرت در آتش معذبست حضرت فرمود مَه فَضَّ اللهُ فاکَ
ساکت شو خدا دهنت را بشکند وَالَّذی بَعَثَ مُحَمَّداً بِالحَقِّ نَبِیّاً لَو شَفَعَ اَبِی فِی کُلِّ مُذنِبٍ عَلی وَجهِ الاَرضِ
لَشَفَّعَهُ اللهُ فیهِم سوگند بخداوندیکه محمد را براستی بخلق فرستاده اگر پدرم شفاعت کند در حق همه
گناهکارانیکه در روی زمین هستند هر اینه خداوند قبول میکند اَاَبی مُعَذَّبٌ فِی النّارِ وَابنُهُ قَسِیمُ الجَنَّةِ
وَالنّارِ آیا پدرم در آتش معذب میشود و حال آنکه پسرش قسمت کننده بهشت و دوزخ است وَالَّذی بَعَثَ
مُحَمَّداً بِالحَقِّ نَبِیّاً اِنَّ نُورَ اَبی یَومَ القِیمَةِ لَیُطفِی اَنوارَ الخَلائِقِ کُلِّهِم اِلّا خَمسَةَ اَنوارٍ قسم بخداوندیکه محمد را
براستی بنبوت فرستاده که نور پدرم در روز قیامت خاموش خواهد کرد و فانی خواهد نمود همه انوار
خلایق را مگر پنج نور مقدس نور خاتم انبیا و نور من و نور حسن و نور حسین و نور نه نفر از اولاد حسین
زیرا که نور او از نور ما است که خداوند خلق کرده است آنرا قبل از خلق آدم بدو هزار سال و در روایت صحیح
نقل کرده که کانَتِ السِّباعُ تَهرُبُ مِن اَبی طالِبٍ درندگان صحرا از ابوطالب میگریختند و نمیتوانستند بسوی

مختصری در فضیلت ابوطالب

او بیابند و روزی در طریق طایف شیری بنزد ما آمد و تبصبص له و تمرغ قبله و روی بخاک میمالید و دم بر زمین میسائید و در نزد او تذلل میکرد ابوطالب گفت بحق خالقك ان تبین لی حالك ترا بپروردگار قسم میدهم که حال خود را بیان کن شیر بسخن آمده گفت انما انت ابو اسد الله ناصر نبی الله و مربیه تو پدر شیر خدا و یاری کننده پیغمبر خدا و مربی او فازداد ابوطالب فی حب النبی والایمان به و این سبب مزید محبت ابوطالب و ایمان آنسرور بحضرت رسالت گردید و اصل در اینمطلب آن بود که من و علی از نور واحد آفریده شده ایم و در یمین عرش پیش از خلقت آدم بود و هزار سال مشغول تسبیح بودیم **مؤلف گوید** از بیان این سلسله کریمه و شجره طیبه هاشمیه معلوم میشود که درندگان صحرا بر اجداد و اولاد ایشان تملق و تذلل میکردند چنانکه اینمطلب بر متتبعین آثار و اخبار و احوال و اطوار ائمه اطهار سلام الله علیهم واضح و روشن است که در چند مقام درندگان صحرا و مرغان هوا بخدمت ایشان آمده توسل و تملق و تذلل نموده اند و البته اینمطلب در حق ایشان فضیلتی نیست زیرا که بر غلام و کنیز این خاندان عصمت طهارت تملق و فروتنی و اطاعت نموده اند چنانچه اینمطلب از حکایت سفینه آزاد کرده حضرت رسول و شیر و فضه خاتون رضی الله عنها معلوم و مشخص است الا لعنة الله علی القوم الظالمین

فصل دوم در ذکر نصرت و اعانت جناب ابوطالب بحضرت رسول

ابن ابی الحدید در مدح ابوطالب و امیر المومنین علیهما السلام و نصرت ایشان بآنحضرت گوید

ولولا ابو طالب وابنه	لما مثل الدین شخصا وقاما	فذاك بمكة آوی وحامی
وهذا بیثرب خاض الحماما	تكفل عبد مناف بامر	واودی فكان علی تماما
فقل فی ثبیر مضی بعد ما	قضی ما قضاه وابقی شماما	فلله ذا فاتحا للهدی
ولله ذا للمعالی ختاما	وما ضر مجد ابی طالب	جهول لغی او بصیر تعامی
كما لا یضر ایاب الصباح	من ظن ضوء النهار ظلاما	در ناسخ بحار از فاطمه بنت اسد

مادر اسد الله الغالب روایت کرده که چون عبد المطلب جد امجد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از حیات خود مأیوس و مرگ را مشاهده نمود باولاد خود فرمود من یکفل محمدا کدام یك از شما بر محمد کفیل میشوید گفتند هو اکیس منا او از همه ما زیرکتر و داناتر است بگو خودش اختیار نماید عبد المطلب عرض کرد یا محمد جدتو بر جناح سفر آخرت است از عموها و عمه هایت کدام یك را میخواهی که کفیل تو بشود آنحضرت بروی عموهای خود نظر کرد و بسوی ابوطالب آمد عبد المطلب گفت ای ابوطالب من امانت و دیانت ترا شناخته ام برای او همچنان باش که من بودم فاطمه گوید چون عبد المطلب وفات کرد ابوطالب او را بخانه برد و من بروی خدمت میکردم و بمو ..

خطاب میکرد الی اخر روایت و در خبر دیگر وارد است که عبد المطلب در وقت وفات خود ابوطالب را طلبید ۱۱۴۰
فرمود یا بُنَیَّ قَدْ عَلِمْتَ شِدَّةَ حُبّی لِمُحَمَّدٍ وَ وَجْدی بِهِ ای فرزند من تو میدانی که شدت محبت من در حق محمد بچه حد است
ببین چگونه وصیت مرا در بارهٔ او محافظت خواهی کرد ابوطالب عرض کرد یا اَبَهْ لا تُوصِنی بِمُحَمَّدٍ فَاِنَّهُ اِبْنی وَ
ابْنُ اَخی ای پدر جان محمد را بمن توصیه مکن زیرا که او فرزند من و فرزند برادر منست چون عبد المطلب وفات
کرد کانَ اَبُو طالِبٍ یُؤْثِرُهُ بِالنَّفَقَةِ وَالْکِسْوَةِ عَلی نَفْسِهِ وَعَلی جَمیعِ اَهْلِهِ ابوطالب آن بزرگوار را در نفقه
و کسوه بر خود و بهمه اهل بیت خود مقدم میداشت و در روایت دیگر چون عمر عبد المطلب بصد سال
و دو رسید و از سن شریف پیغمبر هشت سال گذشته بود عبد المطلب اولاد خود را جمع نمود و گفت
مُحَمَّدٌ یَتیمٌ فَاَوُوهُ وَ عائِلٌ فَاَغْنُوهُ محمد یتیم است بر وی پناه باشید و فقیر است غنی کنید و وصیت مرا در حق
وی حرمت دارید ابولهب گفت من بر وی کفیل میشوم عبد المطلب فرمود کُفَّ شَرَّکَ عَنْهُ تو شر خود را از
وی نگاه دار عباس عرض کرد اَنَا لَهُ مَنْ کَفیلٌ او میباشم فرمود اَنْتَ غَضْبانٌ لَعَلَّکَ تُؤْذیهِ تو هم مرد غضبناک
هستی میترسم که بر وی اذیت برسانی ابوطالب گفت اَنَا لَهُ فرمود اَنْتَ لَهُ بلی تو کفیل احوال او میشوی
ای محمد بر وی اطاعت کن پیغمبر فرمود پدر جان غمگین مباش خدای من مرا ضایع نخواهد کرد پس ابوطالب
آنجناب را در کنار حضرت و اعانت خود نگه داشت و با مر او قیام نمود و بجان و مال و جاه و جلال خود
با سرور در صغر سن حمایت کرد و از شر یهود که منتهز فرصت و مترصد قدرت بودند و از بنی اعمام
او و از کل عرب که بجهة مرتبه نبوت آنحضرت که خداوند احدیت عنایت فرموده بود حسد میبردند
نگهداری کرد و عبد المطلب این ابیات را انشا کرد و گفت اُوصیکَ یا عَبْدَ مَنافٍ بَعْدی
بِمُوَحَّدٍ بَعْدَ اَبیهِ فَرْدٍ و ایضاً گفته وَصَّیْتُ مَنْ کَنَّیْتُهُ بِطالِبٍ بِابْنِ الْحَبیبِ اَکْرَمِ الْاَقارِبِ
بِابْنِ الَّذی قَدْ غابَ غَیْرَ آئِبٍ پس ابوطالب باین ابیات تمثل نمود و از راهب وصف آنحضرت را شنیده بود
لا تُوصِنی بِلازِمٍ وَ واجِبٍ اِنّی سَمِعْتُ اَعْجَبَ الْعَجائِبِ مِنْ کُلِّ حَبْرٍ عالِمٍ وَ کاتِبٍ بِاَنَّ بِحَمْدِ اللهِ
قَوْلَ الرّاهِبِ و در خبر دیگر از ابن عباس منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خود بعباس
فرمود اِنَّ اللهَ قَدْ اَمَرَنی بِاِظْهارِ اَمْری وَ قَدْ اَنْبَأَنی وَ اسْتَنْبَأَنی فَما عِنْدَکَ بدرستیکه خداوند مرا باظهار
امر خود مامور فرموده و بتحقیق مرا پیغمبر گردانیده تو بچه نحو مرا یاری خواهی کرد عرض کرد ای پسر برادر
تو خود میدانی عداوت و حسد قریش بر شما بچه حد است و اگر این دعا هویدا و این مرام آشکار گردد
هر آینه داهیه عظما و حادثه کبری روی خواهد داد و قریش ما را از یک کمان تیر باران خواهند کرد و در یک
ما را خواهند کند و لیکن این مطلب را با ابوطالب بگو که اکبر اعمام تست و اگر او بر تو نصرت ننماید تنها

وصیت عبد المطلب در حق حضرت رسول

از اشعار ابوطالب

[illegible]

هم نخواهد گذاشت و بدست دشمن نخواهد داد پس همه برخواستند و بنزد ابوطالب آمدند آنجناب گفت
گویا از برای شما امری و خبری هست که در این وقت آمده اید عباس آنچه پیغمبر خدا فرموده و خود در جوابش گفته بود
بیان کرد ابوطالب بسوی حضرت نگاه کرد و گفت اُخرُج ابنَ اَخی فَاِنَّکَ الرَّفیعُ کَعباً وَالمَنیعُ حِزباً وَالاَعلی اَباً ای
فرزند برادرم امر خود را آشکار کن که قدر تو بلند و گروه تو محکم و پدر تو بلند و عزیزترین مردم است وَاللهِ
لایَسلُقُکَ لِسانٌ اِلّا سَلَقَتهُ اَلسُنٌ حِدادٌ وَاجتَذَبَتهُ سُیوفٌ حِدادٌ سوگند بخداوند که هیچ کس بتو سخن مکروهی
نگوید مگر آنکه زبانهائی و شمشیرهای تیز او را جذب و قلع مینماید وَاللهِ لَتَذِلَّنَّ لَکَ العَرَبُ ذُلَّ البَهمِ لِحاضِنِها
قسم بخدا که عرب بتو ذلیل و خاشع خواهد شد و فروتنی خواهد کرد مانند فروتنی بره و بزغاله بمادرش و
بتحقیق پدرم عبدالمطلب همه کتب را خوانده بود و میفرمود که از صلب من پیغمبری خواهد آمد و دوست میدارم
که زمان او را درک کنم و بر او ایمان آورم فَمَن اَدرَکَهُ مِن وُلدی فَلیُؤمِن بِهِ پس هر کس از اولاد من او را
درک کند باید بوی ایمان آورد و در مناقب روایت کرده که چون آیه فَاصدَع بِما تُؤمَرُ نازل شد پیغمبر خدا امر
خود را اظهار کرد و قوم را باسلام دعوت فرمود ایشان بر مخالفت آنحضرت اتفاق کردند و ابوطالب شفقت
و حمایت بر آنحضرت کرد پس عتبه و ولید و ابوجهل و عاص بخدمت ابوطالب آمده گفتند اِنَّ ابنَ اَخیکَ قَد
سَبَّ آلِهَتَنا وَعابَ دینَنا وَسَفَّهَ اَحلامَنا وَضَلَّلَ آباءَنا فَاِمّا اَن تَکُفَّهُ عَنّا وَاِمّا اَن تُخَلِّیَ بَینَنا وَبَینَهُ بدرستی
که پسر برادرت خدایان ما را سبّ میکند و دین ما را تعییب و عقل ما را تسفیه مینماید و پدران ما را بضلالت
نسبت میدهد یا او را از این کلمات منع کن و یا او را میان ما و او مانع مباش ابوطالب ایشان را برفق و مدارا ساکت
کرد و پیغمبر همچنان دعوت میکرد مردم را و بعضی از ایشان قبول اسلام نمودند پس دوباره بسوی ابوطالب
اجتماع کردند و گفتند یا اباطالب بدرستیکه برای تو سن و شرافت و منزلت هست و ما بنزد تو آمدیم و
گفتیم که پسر برادرت را از این امر منع کنی منع نکردی سوگند بخدا هرگز بر این امر صبر نخواهیم کرد که پدران
ما را شتم و عقل ما را تسفیه و خدایان ما را تعییب نماید یا او را از این مطلب منع کن یا نزاعی فیما بین
اتفاق خواهد افتاد که احد فریقین هلاک خواهد شد ابوطالب بحضرت رسول عرض کرد که ای نور دیده
چرا قوم از تو شکایت میکنند فرمود بدرستیکه من ایشان را بر یک کلمه دعوت میکنم که بگویند تا عرب
بر ایشان بار برکنار آن کلمه فروتنی و تواضع نماید و عجم جزیه بایشان بدهد ابوطالب عرض کرد آن کدام
کلمه است ای فرزند برادرم فرمود لا اِلهَ اِلّا الله جماعت برخواستند و از غضب لباس خود تکان
میدادند و میگفتند اَجَعَلَ الآلِهَةَ اِلهاً واحِداً اِنَّ هذا لَشَیءٌ عُجابٌ الآیه و ابن اسحق گوید که
ابوطالب در خلوت بآنحضرت عرض کرد لا تُحَمِّلنی مِنَ الاَمرِ ما لا اُطیقُ بر من حمل مکن از این امر چیزی را که

فضایل ابیطالب

طاقت آن نیاورم آنحضرت از این سخن ضعیفی در نصرت ابو طالب استنباط کرد فرمود یا عماه لو وضعت الشمس
فی یمینی و القمر فی شمالی ما ترکت هذا القول حتی انفذه او اقتل دونه ثم استعبر فبکی آنگاه برخاست دست
راست مرا بگذارند و ماه را در دست چپم بگذارند هر اینه این قول را ترک نخواهم کرد تا اجرا نمایم یا در سر این کار سر دهم
بعد از آن گریست و برخواست و رفت ابو طالب گفت امض لامرک فوالله ما اخذلک ابدا برو در پی بروز
کار خود سوگند بخدا که هرگز ترا تنها نخواهم گذاشت و در روایتی دیگر حضرت فرمود که خداوند بر من امر کرده
که مردم را بدین حنیف او دعوت کنم و مغضبا از نزد او برخواست پس ابو طالب او را طلبید دلداری و
وعده نصرت داد و این ابیات را انشا کرد والله لن یصلوا الیک بجمعهم حتی اوسد فی التراب دفینا
الابیات و ایضا در نصرت و حمایت آنحضرت گوید حمیت لرسول رسول الاله ببیض تلالأ مثل البروق
اذب و احمی رسول الاله حمایة عم علیه شفیق و ایضا گوید یقولون لی دع نصر من جاء بالهدی
و غالب لنا غلاب کل مغالب وسلم الینا احمدا و اکفلن لنا نبیا و لا تحفل بقول المعاتب
فقلت لهم الله ربی و ناصری علی کل باغ من لوی بن غالب و برادرش حمزه سید الشهدا خطاب
کرده گوید صبرا ابا یعلی علی دین احمد و کن مظهرا للدین وفقت صابرا و حط من اتی بالدین من عند ربه
بصدق و حق لا تکن حمز کافرا فقد سرنی اذ قلت انک مؤمن فکن لرسول الله فی الله ناصرا

فبادر قریشا بالذی قد اتیته	جهارا و قل ما کان احمد ساحرا	و به پسرش طالب گوید
ابنی طالب ان شیخک ناصح	فیما یقول مسدد لک رایق	فاضرب بسیفک من اراد مساءة
حتی تکون لهم المنیة ذائق	هذا رجائی فیک بعد منیتی	لا زلت فیک بکل رشد واثق
فاعضد قواه یا بنی و کن له	انی بجدک لا محالة لاحق	اها اردد حسرة لفراقه

اذ لم اراه فقد یطول بایق و در بحار از سید فخار مرحوم از محمد بن حسن بن صلصال روایت کرده
که من قبل از آنکه مسلمان شوم همراهی ابو طالب پیغمبر حضرت و اعانت میکردم روزی در شدت گرما در
منزل ابو طالب نشسته بودم که دیدم آنجناب ملول و محزون بیرون آمد بمن گفت یا ابا الغضنفر آیا این
دو جوان یعنی نبی و علی صلوات الله علیهما را دیده گفتم از آنوقتیکه اینجا نشسته ام ندیده ام فرمود برخیز جستجو
کنیم که در حق ایشان از کید قریش ایمن نیستم من برخواستم و رفتیم تا از خانهای مکه بیرون شدیم و چون بکوه
از کوههای مکه رسیدیم و بقله کوه بالا رفتیم دیدیم که پیغمبر بنماز ایستاده و علی علیه السلام در طرف راست آنحضرت
در پیش آفتاب مشغول رکوع و سجود هستند پس ابو طالب به پسرش جعفر فرمود صل جناح ابن عمک بر و
و در پهلوی پسر عمت نماز بکن جعفر آمد در جنب علی بایستاد و چون پیغمبر این را دید بایشان تقدم نمود همچنان

و بجعفر گفت بال بگذار در

مشغول نماز بودند تا فارغ شدند و بعد از آن بنزد ما آمدند پس دیدیم که آثار بشاشت و سرور در روی ابوطالب
ظاهر گشت و برخواست و گفت

اِنَّ عَلِیّاً وَجَعْفَراً ثِقَتِی ... عِنْدَ مُلِمِّ الزَّمَانِ وَالنُّوَبِ
لَا تَخْذُلَا وَانْصُرَا ابْنَ عَمِّکُمَا ... اَخِی لِاُمِّی مِنْ بَیْنِهِمْ وَاَبِی
وَاللهِ لَا اَخْذُلُ النَّبِیَّ وَلَا ... یَخْذُلُهُ مِنْ بَنِیَّ ذُو حَسَبِ

و در خبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود فَکَانَتْ اَوَّلَ
جَمَاعَةٍ جُمِعَتْ ذٰلِکَ الْیَوْمَ اولین نماز جماعت که در اسلام منعقد شد این بود و از عمران بن حصین نقل کرده که گفت
کَانَ وَاللهِ اِسْلَامُ جَعْفَرٍ بِاَمْرِ اَبِیهِ سوگند بخدا که اسلام جعفر بامر پدر بزرگوارش بود زیرا که روزی ابوطالب
با جعفر میگذشتند دیدند که پیغمبر و علی در جانب راست او مشغول نمازند پس ابوطالب بجعفر گفت صِلْ جَنَاحَ ابْنِ عَمِّکَ
و جعفر آمد و با آنحضرت مشغول نماز شد چون از نماز فارغ شدند حضرت فرمود یَا جَعْفَرُ وَصَلْتَ جَنَاحَ ابْنِ عَمِّکَ
ای جعفر در پهلوی پسر عمت نماز کردی اِنَّ اللهَ یُعَوِّضُکَ مِنْ ذٰلِکَ جَنَاحَیْنِ تَطِیرُ بِهِمَا فِی الْجَنَّةِ خداوند بعوض
این نماز دو بال بتو کرامت خواهد فرمود که بآنها طیران میکنی در بهشت و در مناقب نقل کرده که چون قریش
دیدند در امر حضرت رونق و اجتماعی میشود گفتند محمد نمی افزاید مگر کبر او نیست او مگر ساحر یا مجنون و با
دیگر عهد و پیمان بستند که اگر ابوطالب بمیرد قبایل قریش همه بقتلش اجتماع و اتفاق کنند و چون ابوطالب
این را شنید بنی هاشم و هم عهدان خود را از قریش جمع نمود و پیغمبر را برایشان توصیه کرد و گفت فرزند برادرم چنانکه
آباء و علمای ما بدان خبر داده اند که محمد نبی صادق و امین ناطق است و شان و مکانت او از همه اعظم و اعلی است
پس بدعوت او اجابت و بنصرت او جمعیت بنمائید و دشمن او را از میان بردارید تا این شرف ابدالدهر برای شما
باقی باشد و بعد این ابیات را انشا کرد و گفت

اُوصِی بِنَصْرِ النَّبِیِّ الْخَیْرِ مَشْهَدُهُ ... عَلِیّاً ابْنِی وَشَیْخَ الْقَوْمِ عَبَّاسَا
وَحَمْزَةَ الْاَسَدَ الْمَخْشِیَّ صَوْلَتُهُ ... وَجَعْفَراً اَنْ تَذُودُوا دُونَهُ النَّاسَا
وَهَاشِماً کُلَّهَا اُوصِی بِنُصْرَتِهِ ... اَنْ یَاخُذُوا دُونَ حَرْبِ الْقَوْمِ اَمْرَاسَا
کُونُوا فِدَاءً لَکُمْ نَفْسِی وَمَا وَلَدَتْ ... مِنْ دُونِ اَحْمَدَ عِنْدَ الرَّوْعِ اَتْرَاسَا
بِکُلِّ اَبْیَضَ مَصْقُولٍ عَوَارِضُهُ ... تَخَالُهُ فِی سَوَادِ اللَّیْلِ مِقْبَاسَا

و نصرت و حمایت ابوطالب از آنجناب در حین دخول آنحضرت
در شعب خود بدان منوال است که در وقایع پانزدهم ابتداء مذکور شد و در خبری از عبدالله بن مغیره روایت کرده
که روزی جناب ابوطالب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مفقود کرد و گمان نمود که بعضی از قریش غیلةً او را
کشته اند پس فرستاد و بنی هاشم را احضار نمود و گفت یَا بَنِی هَاشِمٍ اَظُنُّ اَنَّ بَعْضَ قُرَیْشٍ اِغْتَالَ مُحَمَّداً فَقَتَلَهُ ای
بنی هاشم من چنان گمان میکنم که بعضی از قریش محمد را بحیله کشته است پس هر یک حدیده قاطعه بردارید و
در نزد یکی از اکابر قریش بنشینید و هر وقت که من گفتم اَبْغِی مُحَمَّداً اگر اثری از او نیافتید هر یک آن کس را که در نزد وی نشسته بکشد
وَبَلَغَ رَسُولَ اللهِ جَمْعُ اَبِی طَالِبٍ وَهُوَ فِی بَیْتٍ عِنْدَ الصَّفَا و پیغمبر خدا را از جمعیت ابوطالب خبر دادند و آن بزرگوار

درخانه نزد صفا تشریف داشت پس امد بنزد ابوطالب در مسجد الحرام وچون ابوطالب انحضرت را دید
ازدستش کرفته ندا کرد یا معشر قریش فقدت محمداً فظننت ان بعضکم اغتاله ایها ایها قریش من محمد را نمیافتم
وهمچنان کمان نمودم که بعضی از شما بروی مکر کرده است پس امر کردم هریک از این جوانان بنی هاشم که حاضر هستند
که حدیده بردارد ودر نزد یکی از اکابر شما بنشیند وچون من کفتم ابغی محمداً انکس را که درنزد وی نشسته
بکشد فاکشفوا عما فی ایدیکم یا بنی هاشم بنمایید انچه در دست شما است ای بنی هاشم پس ایشان نشان
دادند واز حضرت رسول سر رسید وابوطالب انشا کرد وکفت

الا ابلغ قریشاً حیث حلت * وکل سرائر منها غرور
فانی والضوابح عادیات * وما تتلو السفافرة الشهور
لال محمد راع حفیظ * وود الصدر منی والضمیر
فلست بقاطع رحمی وولدی * ولو جرت مظالمها الجزور
ایأمر جمعهم ابناء فهر * بقتل محمد والامر زور
فلا وابیک لاظفرت قریش * ولا لقیت رشاداً اذ تشیر
بنی اخی ونوط القلب منی * وابیض ماؤه غدق کثیر
ویشرب بعده الولدان ریا * واحمد قد تضمنه القبور
ایا ابن الانف انف بنی قصی * کان جبینک القمر المنیر

قربان غیرت وحمیت بنی هاشم
بشویم که محض مفقود کردن ایشان رسول خدا را یکساعت اجماع کرده بمقام انتقام برمیایند ودست از
جان میشویند ایکاش میبودند این جوانان هاشمی در انساعتی که لشکر ابن سعد شقی بسید جوانان اهل
بهشت امیدبان ایشان را کرفته بودند وکسی نبود که یاری نماید ببینند از حال ایشان چه میشد اکر میدیدند
حالتی را که صغری زینب کبری سلام الله علیها را که از خیمه دوید وبابن سعد لعین خطاب کرد
وکفت ایقتل ابو عبدالله وانت تنظر الیه الا لعنة الله علی القوم الظالمین

فصل سیم در ذکر وفات جناب ابوطالب علیه السلام

در روضة الواعظین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چون وفات ابوطالب رسید بزرکان
قریش را خواسته وبرایشان وصیت کرد وکفت یا معشر قریش انتم صفوة الله من خلقه وقلب العرب و
انتم خزنة الله فی ارضه واهل حرمه ای کروه قریش شما برکزیدکان خداوند وقلب عرب وخزینه داران
الهی واهل حرم اومیباشید فیکم السید المطاع الطویل الذراع وفیکم المقدم الشجاع الواسع
الباع ودر میان شما است سید مطاعیکه ذراعش بلند وپیشرو وشجاع وقد دوده دستش واسع است
که کنایه از شجاعت وشرف وکرم است اعلموا انکم لم تترکوا للعرب فی المفاخرة نصیبا الا احرزتموه ولا
شرفا الا ادرکتموه فلکم علی الناس بذلک الفضیلة ولهم بذلکم الوسیلة وبدانید که شا دینما خوت

ببینید ... را که جمع وحیازت کردید و بدین سبب از برای شما بر مردم فضیلت
و برای شما بسوی شما وسیلت حاصل کردید فلهذا مردم که بعداوت بر شما بیت و بر محاربت شما اجتماع
کرده اند و من که وصیتی بر شما میکنم که آنرا حفظ کنید اوصیکم بتعظیم هذه البنیة فان فیها مرضاة
للرب و قواما للمعاش و ثبوتا للوطاة وصیت میکنم بر شما بتعظیم این بنیه و شاهد خدا و فیه گردن تعظیم
وی رضای پروردگار و قوام معاش و استحکام قدم شما هست و صله ارحام بنمائید که سبب تاخیر اجل و زیادتی
جمعیت و عدد میگردد و عقوق و ظلم را ترک کنید که قرون و دهور گذشته بدین سبب هلاک شده اند
اجیبوا و اعطوا السائل فان فیهما شرفا للحیاة و الممات مر سائل اجابت و اعطا بنمائید که شرافت حیات
و ممات را واست علیکم بصدق الحدیث و اداء الامانة فان فیهما نفیا للتهمة و جلالة فی الاعین و بر شما
باد بصدق گفتار و اداء امانت که مردم بشما تهمت نمی‌زنند و در نظر ایشان با جلالت میباشید اقلوا الخلاف
علی الناس و تفضلوا علیهم بالمعروف بر مردم مخالفت مکنید و بر ایشان احسان بنمائید که در این دو
محبت بر خصوصین و مکرمت بر عموم مردم و قوت بر اهل بیت خود هست و انی اوصیکم بمحمد خیرا
فانه الامین فی قریش و الصدیق فی العرب و هو جامع لهذه الخصال التی اوصیتکم بها و من وصیت
میکنم بشما محمد را که نیکوئی نمائید بر وی که او است امین در قریش و صدیق در عرب جامع این صفتها که
وصیت کردم شما را بان و امری بشما آورده است که دل او را قبول کرده و از خوف دشمن در ظاهر منع نمود ام
و ایم الله لکانی انظر الی صعالیک العرب و اهل العز فی الاطراف و المستضعفین من الناس قد اجابوا
دعوته و صدقوا کلمته و عظموا امره و بخدا قسم که گویا می بینم فقرای عرب و مردم اطراف را از اهل
عزت و ضعفا که دعوت او را قبول و کلمه او را تصدیق و امر او را تعظیم کرده اند فخاض بهم غمرات الموت
فصارت رؤساء قریش و صنادیدها اذنابا و دورها خرابا و ضعفاؤها اربابا و اجناب ایشان را
پرستاید و جمال ... فرو برده پس رؤسا و بزرگان قریش تابع و خانهای ایشان خراب و ضعفای ایشان رئیس
و بزرگتر این ایشان محتاجتر باشند و دورتر نزدیکتر در نزد وی و محبت عرب خالص و بلاد ایشان
مسخر و همه در این مطیع و منقاد گشته اند فدونکم یا معشر قریش ابن ابیکم و امکم کونوا له ولاة و لحزبه
حماة پس دست بر ندارید ای گروه قریش از فرزند پدر و مادر خود یعنی محمد و بر او هواخواه و انصار باشید
... لا یسلک احد منکم سبیله الا رشد و لا یاخذ احد بهدیه الا سعد بخدا سوگند که کسی
... راه او نرفت مگر آنکه بمقصود رسید تابع او نگردید مگر آنکه سعادت یافت و لو کان لنفسی مدة
و فی اجلی تاخیر لکفیته الکوافی و لدفعت عنه الدواهی اشهد شهادته و اعظم مقالته و اکو

من میشود واجلم تأخیر میبود هر اینه کفایت مرا میکردم وحوادث را از وی دفع مینمودم الا اینکه
از دنیا بیرون رفت اینهاست شهادات و بمقاله او تعظیم میکنم و مجلسی ره در تاسع بحار در ذیل خبری نقلکرده که
وَ اُخرِجَ مِنَ الْاَخْبارِ اَنَّهُ الْبِشارَةُ مِنَ اللّٰهِ تَعالیٰ بِالْجَنَّةِ که ابوطالب از دنیا نرفت مگر آنکه مژده
بهشت از جانب خداوند بوی رسیده بود و در همان شب که آنجناب وفات کرد جبرئیل نازل شد عرض کرد یا مُحَمَّدُ
اُخْرُجْ عَنْ مَکَّةَ فَما لَکَ بِها ناصِرٌ بَعْدَ اَبیطالِبٍ یعنی از مکه بیرون برو که دیگر یاوری بعد از ابوطالب در
اینجا نداری و از سید شمس الدین فخار بن معد الموسوی روایتکرده که چون ابوطالب وفات یافت حضرت
امیرالمؤمنین بخدمت حضرت رسول شتافت و خبر داد فَتَوَجَّعَ تَوَجُّعاً عَظیماً وَحَزِنَ حُزْناً شدیداً آنحضرت
بشدت ملول و محزون شد و فرمود برو یا علی و او را غسل و حنوط و کفن کن و چون بروی سریر نهادی
بمن خبر کن چون آنجناب همه اینها را بعمل آورد پیغمبر بزرگوار شو را بروی سریر گذاشت پیغمبر خدا خودش
تشریف آورد و چون نظرش بنعش عم بزرگوارش افتاد فَرِقَّ وَ تَحَزَّنَ رقت و حزن دست داد و فرمود
وَصَلَتْكَ رَحِمٌ وَجُزِیتَ خَیْراً یا عَمِّ فَلَقَدْ رَبَّیْتَ وَکَفَلْتَ صَغیراً وَنَصَرْتَ وَآزَرْتَ کَبیراً اصله
رحم و شفقت نمودی و جزای خیر بیابی ای عم بتحقیق تربیت و کفالت نمودی در حال صغری و نصرت
و حمایت کردی در حال کبیری من بعد از آن رو کرد بمردم و فرمود اَما وَاللّٰهِ لَاَشْفَعَنَّ لِعَمّی شَفاعَةً یَعْجَبُ
بِها اَهْلُ الثَّقَلَیْنِ آگاه باشید سوگند بخدا که از او شفاعت میکنم در روز قیامت بعم خودم که جن
و انس از آن شفاعت تعجب میکنند و ایضاً از سید مذکور و او از شیخ ابوالحسن علی بن ابی المجد واعظ واسطی
و او از پدرش روایتکرده که من ابیات ابوطالب رض را روایت میکردم و قول او را که یَکْفی الَّذی قامَ فی جَنْبِهِ
اِلَی الصّابِرِ الصّادِقِ الْمُتَّقی انشاد مینمودم شبی در واقعه حضرت رسول صلی الله علیه وآله را دیدم
که بر روی کرسی نشسته وَ اِلیٰ جانِبِهِ شَیْخٌ عَلَیْهِ مِنَ الْبَهاءِ ما یَاْخُذُ بِمَجامِعِ الْقُلُوبِ در نزد او مرد
بزرگواری نشسته بود که بها او قلب را مدهوش میکرد من نزد حضرت آمده گفتم اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ
اللّٰهِ و آنسرور جواب سلام مرا رد فرمود و اشاره بآن شیخ نموده فرمود برو بعمویم هم سلام بده من
عرض کردم کدام عمویت یا رسول الله فرمود ابن عم من ابوطالب است من نزد یک رفتم و سلام کردم بعد
گفتم ای عم پیغمبر من ابیات تو را روایت میکنم و دوست دارم که از تو بشنوم فرمود بگو من ابیات او را انشا
کردم تا رسیدم باین بیت یَکْفی الَّذی قامَ فی جَنْبِهِ اِلَی الصّابِرِ الصّادِقِ الْمُتَّقی فرمود من
اِلَی الصّابِرِ الصّادِقِ الْمُتَّقی باز گفتم تا بار دیگر من از خواب بیدار شدم و از ابو علی موضح نقل
کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام این ابیات را در مرثیه پدر بزرگوارش انشا نمود اَبا طالِبٍ عِصْمَةَ الْمُسْتَجیرِ

وَعَيْثَ الْمُحُولِ وَنُورَ الظُّلَمِ   لَقَدْ هَدَّ فَقْدُكَ اَهْلَ الْحِفَاظِ   فَصَلَّى عَلَيْكَ وَلِيُّ النِّعَمِ   وَلَقَّاكَ رَبُّكَ رِضْوَانَهُ   فَقَدْ كُنْتَ لِلطُّهْرِ مِنْ خَيْرِ عَمٍّ   و حسین بن معین الدین میبدی در شرح دیوان منسوب بامیر المؤمنین علیه السلام گوید در مرثیهٔ پدر موافقت شعار و مذمت قریش مخالفت دثار   اَرِقْتُ لِنَوْحٍ آخِرَ اللَّيْلِ غَرَّدَا   لِشَيْخِي يَنْعَى وَالرَّئِيسِ الْمُسَوَّدَا   اَبَا طَالِبٍ مَأْوَى الصَّعَالِيكِ ذَا النَّدَى   وَذَا الْحِلْمِ لَا خَلْفًا وَلَمْ يَكُ قُعْدُدَا   الی آخر الابیات و بفارسی گفته اند   در ماتم او بچشم من خواب نماند   در رشتهٔ جان ناتوان تاب نماند   زین پیش دو چشم من چو دریا بودی   و ز گریه بسی بماند در او آب نماند   وایضاً گوید که وفات ابوطالب در سال دهم از نبوت بود و روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله دعا باران فرمود و باران بسیار بیامد آنحضرت بخندید و فرمود لِلّٰهِ دَرُّ اَبِي طَالِبٍ لَوْ كَانَ حَيًّا قَرَّتْ عَيْنَاهُ   خداوند جزاء خیر دهد بر ابوطالب که اگر زنده بودی چشمهایش روشن میشد مرتضی ع برخواست و گفت یا رسول الله کانک ترید قوله   وَاَبْيَضَ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ   ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْاَرَامِلِ   الابیات و مرحوم مجلسی گوید صحیح آنستکه ابوطالب ع در اواخر سال دهم از بعثت حضرت رسالت ص وفات کرد و خدیجهٔ کبری ع سه روز بعد از ابوطالب وفات نمود فسمّی رسول الله صلی الله علیه و آله ذلک العام عام الحزن   پس آن سال را پیغمبر خدا عام الحزن نام کرد وایضاً گوید که این ابیات منسوبست بآنجناب در مرثیه خدیجه و ابوطالب ع   اَعَيْنَيَّ جُودَا بَارَكَ اللهُ فِيكُمَا   عَلَى هَالِكَيْنِ لَا تَرَى لَهُمَا مِثْلًا   عَلَى سَيِّدِ الْبَطْحَا وَابْنِ رَئِيسِهَا   وَسَيِّدَةِ النِّسْوَانِ اَوَّلِ مَنْ صَلَّى   مُهَذَّبَةٍ قَدْ طَيَّبَ اللهُ خِيمَهَا   مُبَارَكَةٍ وَاللهُ سَاقَ لَهَا الْفَضْلَا   مُصَابُهُمَا اَدْجَى اِلَى الْجَوِّ وَالْهَوَى   فَبِتُّ اُقَاسِي مِنْهُمُ الْهَمَّ وَالثُّكْلَا   لَقَدْ نَصَرَا فِي اللهِ دِينَ مُحَمَّدٍ   عَلَى مَنْ بَغَى فِي الدِّينِ قَدْ رَعَيَا الْاِلَّا   و مطالب ابن ابن فضل از وصیت ابوطالب و امر کردن حضرت رسول بتجهیز او و اخبار از شفاعت او در روز قیامت و مرثیه حضرت امیر در حق او همه دلیل حجت فی برهان قاطع است بکمال ایمان ابوطالب ع چنانکه مجلسی گفته که این مراثی دلالتیست بر کمال ایمان ابوطالب ع زیرا که امیرالمؤمنین ع اجل و اتقی است از آن که مرثیه گوید و مدح بکند کافر را مثل این مدایح بجهة مراعات نسب بلکه بعضی ابیات این مراثی دلالت میکند بر افضلیت ابوطالب از حمزه رضی الله عنهما

بیست و هفتم رجب

اما فضیلت و اعمال شب در زاد المعاد گوید که شب بیست و هفتم رجب شب مبارکیست و در اقبال و زاد المعاد از حضرت امام محمد تقی ع روایت کرده اند که فرمود و فی رجب لیلة هی خیر للناس مما طلعت علیه الشمس   در ماه رجب شبی هست که بهتر است از برای مردم از آنچه آفتاب بر آن

مبعث و آن شب بیست و هفتم این ماه است و در صبح آن شب حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسالت مبعوث شد و کسیکه عبادت کند این شب را مثل اجر شصت سال عبادت خدا باو عطا میفرماید پرسیدند که عمل آن شب چیست فرمود که چون نماز خفتن را کردی بخواب و هر وقت از شب که بیدار شوی خواه پیش از نصف شب و خواه بعد از آن برخیز و دوازده رکعت نماز بکن و بعد از هر دو رکعت سلام بگو و در هر رکعت بعد از حمد یکسوره از سورهای کوچک و بعد از یس را بخوان و چون از همه فارغ شوی چنانچه نشسته سوره حمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و انا انزلناه و آیة الکرسی هر یک را هفت مرتبه بخوان پس این دعا را بخوان الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ عِزِّكَ عَلَى أَرْكَانِ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَبِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ وَذِكْرِكَ الْأَجَلِّ الْأَعْلَى الْأَعْلَى وَبِكَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ الَّتِي تَمَّتْ صِدْقًا وَعَدْلًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ پس هر حاجت که خواهی بطلب که هر چه بطلبی مستجاب میشود مگر آنکه حرامی باشد یا قطع رحمی یا هلاک جمعی از مؤمنان را طلب کنی و روز ش را روزه بدار که ابرای تو حسنات میشود بروزه یکسال و ایضا در آن دو کتاب از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده اند که شب بیست و هفتم رجب هر وقت شب که باشد دوازده رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعت بعد از حمد چهار مرتبه قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد بخوان و چون از دوازده رکعت فارغ شوی در همان مکان چهار مرتبه بگو لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله و سبحان الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس هر حاجت که خواهی بطلب مرحوم مجلسی گویند که هر یک از این دو روایت که عمل کند خوبست و اگر هر دو را بکند بهتر است و اگر نماز شب نصف رجب را که بسند صحیح مذکور شد در این شب بجا آورد خوبست و در آن روایت وارد شده است که در این شب نیز بجا آورد و کفعمی و شیخ طوسی گفته است که غسل در این شب مستحبست و زیارت حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین در این شب مناسبست و این دعا نیز وارد شده است که در این شب بخوانند اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالتَّجَلِّي الْأَعْظَمِ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ مِنَ الشَّهْرِ الْمُعَظَّمِ تا آخر دعا که در زاد المعاد و منهاج العارفین مذکور است و بعد از دعا بسجده رو و بگو الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِمَعْرِفَتِهِ وَخَصَّنَا بِوِلَايَتِهِ وَوَفَّقَنَا لِطَاعَتِهِ پس بگو شُكْرًا شُكْرًا صد مرتبه پس سر از سجده بردار و بگو اللَّهُمَّ إِنِّي قَصَدْتُكَ بِحَاجَتِي الی آخر و در اقبال از حضرت رسول روایت کرده که فرمود هر که در شب بیست و هفتم رجب

دوازده رکعت نماز بکند و در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه سبح اسم و ده مرتبه انا انزلناه بخواند
و چون از نماز فارغ شد صد مرتبه صلوات و صد مرتبه استغفار بگوید خداوند ثواب عبادت ملئکه را
از برای او مینویسد (**اما وقعهٔ امشب**) بروایت ارشاد و روضة الواعظین
و بحار الانوار و نظم الزهرا و جلاء العیون و تحفة الحسینیه که در شب بیست و هفتم رجب حضرت
حسین علیه السلام بمجلس ولید پلید تشریف برد و تفصیل این اجمال بطور تلخیص و تلفیق از کتب مقاتل
و اخبار بدین قرار است که عبد الله انصاری گوید با جمعی مردم در خدمت امام حسین علیه السلام بودیم نامهٔ
عظیم از جانب شام بر ما بیامد یکی از موالیان معویه گفت یابن رسول الله جدت مردم را از وزیدن باد
خبر میداد و تو نیز اگر میتوانی خبر ده که این باد چه میگوید آنحضرت فرمود که میگوید خاک شام مرده
و جمعی از اجلا نوشیدند اهلبیت سخن آنحضرت بسیار گران آمد اما بغیر از سکوت چاره ندیدند دو روز
دیگر خبر رسید که معویه مرده و دختر قتنا از دار دنیا بسوی عقبی کشید و مرویست که چون معویه
لعین بهاویه پیوست یزید پلید مردم را بتجدید بیعت خود دعوت کرد و ارکان دولت خود را
تشریفهای لایق بداد و در خاطر نهاد که در تمام بلاد و امصار منشور کند تا دیگر باره عمال او
مردم را بتجدید بیعت مجبور دارند و بعامل هر بلده بدین منوال کتابت کرد بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم
مِنْ عَبْدِ اللهِ یَزِیدَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ اِلی فُلانٍ اَمّا بَعْدُ فَاِنَّ مُعٰوِیَةَ کانَ عَبْداً مِنْ عِبادِ اللهِ اَکْرَمَهُ
اللهُ بِالْوِلایَةِ وَاسْتَخْلَفَهُ وَمَکَّنَ لَهُ فَعاشَ بِقَدَرٍ وَماتَ بِاَجَلٍ یا آنجا که اکنون واجب میکند
تا آنکه در تحت حکومت تواند خواه کبیر و خواه صغیر خواه فاجر و خواه صالح با ما تجدید بیعت
کنند و متابعت ما را واجب شمارند و بطاعت ما سرعت نمایند بی آنکه ایشان را رخصت اضطراری
و اجازت تاخیر بدهی و اگرچه یزید این منشور را بهر شهری و بلدی مصحوب سفیری ارسال داشت
لیکن تمامت همت او بر اخذ بیعت آن چهار تن که ولایت عهد او را انکار کرده بودند مقصود بود و هر روز
بر کید و کین ایشان میافزود نخستین حسین بن علی علیهما السلام و دیگر عبد الرحمن بن ابی بکر و دیگر
عبد الله زبیر و اینوقت که یزید بر سریر سلطنت نشست عبد الرحمن مرده بود پس یزید بن عم
خود ولید بن عتبة بن ابی سفیان را که اینوقت حکومت مدینه داشت مکتوب کرد اما بعد فخذ حسیناً و
عَبْدَ اللهِ بْنَ عُمَرَ وَعَبْدَ اللهِ بْنَ الزُّبَیْرِ بِالْبَیْعَةِ اَخْذاً شَدِیداً لَیْسَتْ فیهِ رُخْصَةٌ حَتّی یُبایِعُوا این سه تن را ماخوذ و
محبوس بدار و رها مکن تا بیعت کنند و هر یک سر از بیعت برتافت سر از تن او بردار و با جواب مکتوب بمن فرست
و چون این مکتوب بولید رسید گفت اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ وای بر ولید این چکار است که مرا افتاد کدام

کس بن انس در من افکند و این حکومت بمن داد مرا با حسین فاطمه و پسر پیغمبر چکار است و چون از جانب یزید اشارت
رفته بود که در این کار با مروان حکم مشورت کند در زمان کس بساخت و مروان را حاضر ساخت و گفت معویه
از جهان بشد اینک نامه یزید است و در حق این سه کس چه رای میزنی و چه مصلحت می بینی مروان گفت از
عبدالله عمر دست باز دار و او را بحال خود واگذار چه او را اندیشه خلاف یزید و انحراف نیست اما در کار
حسین بن علی و عبدالله بن زبیر صواب آنست که بزودی ایشان را حاضر کنی و پیش از آنکه از مرگ معویه خبر دهی ببیعت
یزید دعوت کنی اگر اجابت کردند و بمتابعت یزید گردن نهادند چه جای سخن باشد وگرنه هر دو را گردن بزن
و سر ایشان را نزد یزید فرست و این امر بر ولید بسی گران بود پس عمرو بن عثمان بن عفان را فرستاد و ایشان را
طلب نمود و ایشان در آن وقت در روضه منوره حضرت رسالت بودند که عمرو آمد و گفت امیر شما را طلبید
در جواب گفتند تو برو ما از عقب میرسیم و چون عمرو برگشت عبدالله بن زبیر از حضرت حسین پرسید
که هیچ یافته که ولید ما را از برای چه میطلبد حضرت فرمود اَظُنُّ طاغِیَتَهُم قَد هَلَکَ وَ بَعَثَ اِلَینا
لِیَأخُذَ البَیعَةَ عَلَینا لِیَزیدَ قَبلَ اَن یَفشُوَ فِی النّاسِ الخَبَرُ من چنان گمان میکنم که معویه ستمکیش و گردن
کش مرده و ولید ما را از برای بیعت یزید دعوت مینماید تا از آن پیش که خبر مرگ معویه منتشر شود
این خدمت بخاتمت برد و من دیشب در خواب دیدم که منبر وی نگونسار شد و آتش در سرای او افتاده
گفت جواب بصواب فرمودی مرا نیز چنین در ضمیر میگذرد اکنون بگوی چون بیعت یزید را با تو عرضه
دهند چه خواهی گفت حضرت فرمود هرگز با یزید دست بیعت ندهم و بخلافت او گردن ننهم که یزید مرد
خمرخواره و لهو باره ایست که روز با سگ بوز بشام میبرد و شام بلهو و لعب بصبح میآورد چگونه در میان
مردم امر و نهی خواهد شد ما بقیه آل رسولیم هرگز از پسر مصطفی این امر بوقوع نمیرسد هنوز این سخن
در دهان داشت که عمرو بن عثمان دوباره آمد و گفت فارغ نشسته اید امیر انتظار شما میبرد حضرت با او
وی دیگر باز شو اگر هیچکس بر بیدار ولید نیاید من خواهم آمد عمرو برگشت و بگفت مروان گفت و نیست
که حسین غدر کند و حاضر نشود ولید گفت ای مروان حسین را بغدر نسبت نتوان کرد حسین آنکس نیست
که بوعده وفا نکند از آن سوی چون عبدالله بن زبیر بر این امر آگهی یافت بخانه رفت و با برادرش ابرهیم
بن زبیر راه مکه پیش گرفته فرار اختیار کردند و ایشان واقف شده روز دوم هشتاد نفر از عقب ایشان
فرستادند نیافتند اما حضرت حسین علیه السلام بخانه تشریف برد و سی نفر و بروایتی پنجاه نفر از خویشان و
اصحاب خود حاضر کرد و امر فرمود بر ایشان که سلاح با خود بردارند و فرمود اِنَّ الوَلیدَ قَدِ استَدعانی فی
هذَا الوَقتِ وَ لَستُ آمَنُ اَن یُکَلِّفَنی فیهِ اَمراً لا اُجیبُ اِلَیهِ وَ هُوَ غَیرُ مَأمُونٍ و ولید در این وقت مرا

خواسته و مطمئن نیستم از اینکه امری بر من تکلیف بنماید که قبول نکنم و از شر او ایمن نیستم فکونوا
معی فاذا دخلت علیه فاجلسوا علی الباب فان سمعتم قد علا صوتی فادخلوا علیه لتمنعوه عنی
پس شما با من باشید و در در سرای او جای کنید اگر مرا با ولید در میان محاوره کار بمشاجره افتاد
و صدای من بلند شد بخانه در آئید تا دفع شر او را از من نمائید پس حضرت بمجلس ولید داخل شد و او را
بامارت تهنیت گفت چون از این پیشتر در میان ولید و مروان مناقشه رفته بود و از یکدیگر
وحشت داشتند حضرت این وقت که ایشان را با هم دید اظهار فرحی نمود و فرمود اراکما مجتمعین
اصلح الله بینکما شما را متفق و مجتمع می بینم خداوند شما را اصلاح بنماید ایشان این سخن را پاسخ نگفتند
حضرت فرمود روزی چند است که از رنجوری معویه خبرها بما میرسد حال او چیست و چگونه است
ولید آهی سرد برآورد و کتاب یزید را خواند و از مرگ معویه خبر داد و آنسرور را به بیعت یزید دعوت
کرد حضرت فرمود انا لله و انا الیه راجعون عظم الله لکما الاجر انها مصیبة عظمی و لنا بها
شغل عن یزید خداوند بر شما اجر عظیم دهد بدرستیکه این مصیبت عظیم است ولی از بیعت یزید
ما را اشتغال و اجتناب است ولید عرض کرد لابد من ذلک یا ابا عبدالله باید بیعت کنی فرمود ان
مثلی لا یبایع سرا و لا اظنکم ترضون بذلک دون الجهر و بالکتمان دون الاعلان مثل من
پنهانی بیعت نمیکند و گمان ندارم که شما هم بدین رضا بدهید که من بکتمان بیعت کنم نه باعلان
و بروایت دیگر فرمود انی لا اراک تقنع ببیعتی لیزید سرا حتی ابایعه جهرا فیعرف ذلک الناس
من نمی بینم که تو قناعت کنی به بیعت من بر یزید در پنهان تا علانیه در حضور مردم بیعت بنمایم و مردم
این امر را بدانند ولید گفت آری چنین است فرمود فتصبح و تری رایک فی ذلک پس صبح میکنی و رای
خود را در اینباب میدانی ولید گفت بسم الله تشریف ببرید تا با جماعت مردم بسوی ما بیائید و ولید
رجلا یحب العافیة فی الامور و مردی بود که سلامت در کارها را دوست میداشت مروان حکم
ملعون گفت ان فاتک الاسد لم تر الا غبره فاحذر ان یخرج حتی بایع او تضرب عنقه اگر
از تو فوت شود نمی بینی مگر غبار او را مگذار بیرون برود تا بیعت کند یا گردن او را بزن و بروایت دیگر
گفت لئن فارقک الحسین الساعة و لم یبایع لا قدرت منه علی مثلها ابدا حتی تکثر القتلی بینکم و
بینه اگر در اینساعت حسین از تو مفارقت کند و بیعت ننماید هرگز باو دست نخواهی یافت مگر آنکه کشته
بسیاری در میان شما و او واقع شود احبس الرجل و لا یخرج من عندک حتی یبایع او تضرب عنقه
ملتفت این مرد [illegible] تو بیرون رود تا اینکه بنماید و الا گردن او را بزن و بروایت دیگر که مروان شمشیر

خود را از غلاف کشید و گفت مُرْ سَيّافًا اَنْ يَضْرِبَ عُنُقَهُ قَبْلَ اَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدّارِ وَ دَمُهُ فِى عُنُقِى امر کن بجلاد خود که گردن او را بزند پیش از آنکه از این خانه بیرون برود و خون او در گردن من فَلَمّا سَمِعَ الْحُسَيْنُ كَلامَهُ وَثَبَ قائِمًا عَلى قَدَمَيْهِ چون آنحضرت این کلام را از آن بدفرجام شنید خشمناک شده از جای خود برخواست و فرمود يَا بْنَ الزَّرْقاءِ اَنْتَ تَقْتُلُنِى اَوْ هُوَ كَذِبْتَ يَا بْنَ الْخَنا وَ رَبِّ اللّهِ لَقَدْ هَيَّجْتَ عَلَيْكَ وَ عَلى صاحِبِكَ مِنِّى حَرْبًا طَوِيلًا ای پسر زن کبود چشم تو مرا میکشی یا او دروغ گفتی ای پسر زن بدبو سوگند بخانه کعبه بتحقیق هیجان آوردی بر خود و بر صاحب خود از جانب من حرب طویلی را و آنحضرت چنان بیتاب شد که کرسی آهنینی را که نهاده بودند از روی غضب برگرفت و بمروان انداخت مروان که بجنبد کرسی بر دیوار آمد و بشکست پس روی بولید آورد و فرمود اَيُّهَا الْاَمِيرُ اِنّا اَهْلُ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلائِكَةِ وَ بِنا فَتَحَ اللّهُ وَ بِنا خَتَمَ اللّهُ وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فاسِقٌ شارِبُ الْخَمْرِ قاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ وَ مِثْلِى لا يُبايِعُ مِثْلَهُ ای امیر ما اهلبیت نبوت و معدن رسالتیم و خانه ما محل آمد و شد ملائکه است و خداوند بما فتح کرد نبوت و خلافت را و بما ختم خلافت و امامت خواهد کرد و یزید مردیست فاسق و شراب خوار و کشنده نفس محترمه و متجاهر بفسق و مثل من کسی با چنان کس بیعت نمیکند وَ لكِنْ نُصْبِحُ وَ تُصْبِحُونَ وَ نَنْظُرُ وَ تَنْظُرُونَ اَيُّنا اَحَقُّ بِالْبَيْعَةِ وَ الْخِلافَةِ و لیکن ما بامداد کنیم و شما نیز بامداد کنید و باین امر نظر نمائید و ببینیم که کدام کس سزاوار بیعت و شایسته خلافت است این بگفت و روان شد و چون صدای حضرت بلند شد فَهَجَمَ تِسْعَةَ عَشَرَ مِنْ اَهْلِ بَيْتِهِ وَ قَدِ انْتَضَوْا خَناجِرَهُمْ نوزده نفر از اهلبیت آنسرور با خنجرهای کشیده هجوم آوردند و حضرت با ایشان بیرون آمد منقولست که مروان ملعون روز دیگر در عرض راه آنجناب را دیدار کرد و گفت یا ابا عبد الله یزید را بیعت کن که خیر دنیا و آخرت تو در آنست فَقالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَيْهِ راجِعُونَ وَ عَلَى الْاِسْلامِ السَّلامُ اِذْ قَدْ بُلِيَتِ الْاُمَّةُ بِراعٍ مِثْلِ يَزِيدَ آنحضرت از این حرف آنکه کلمه ترجیع بگفت و فرمود اسلام را سلام باد زیرا که امت را عظیم مصیبتی و بزرگ بلیتی روداده که کسی مثل یزید بر ایشان راعی و فرمان گذار شده وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّى رَسُولَ اللّهِ يَقُولُ الْخِلافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلى آلِ اَبِى سُفْيانَ و بتحقیق از جد خود رسول خدا شنیدم که میفرمود خلافت بر آل ابی سفیان حرام است ای شیعیان در مجلس ولید چون صدای حضرت بلند شد نوزده نفر یا بیشتر با خنجرهای آخته هجوم آورده شدند و آنجناب را با کمال احترام و تعظیم بیرون آوردند اما نمیدانم این جوانان بنی هاشم کجا بودند در آن وقتیکه آن شاه بی یار و در صحرای کربلا ندا میکرد اَما مِنْ مُعِينٍ يُعِينُنا اَما مِنْ ناصِرٍ يَنْصُرُنا اَما مِنْ ذابٍّ يَذُبُّ عَنّا

و روان شدن حضرت از مدینه

الا لعنة الله علی القوم الظالمین و روایات اخبار این وقعه از کتاب ارشاد و لهوف و آثار احمدی و ناسخ التواریخ و جلاء العیون و ریاض الشهادة و مخزن البکا و نظم الزهرا و لوامع الانوار و ریاض المصائب منقول و مسطور گردید

امّا فضیلت تعظیم روز

فضیلت روز مبعث

سید بن طاوس ره در اقبال الاعمال گوید بدانکه آن رحمتی که بر بندگان خدا منتشر شد و بار از بسعادت دنیا و اخرت بر مردم بشارت رسید اینست که خداوند متعال حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و علی ذریته الطاهرین را برسالت مبعوث داشت و بنبوت آنحضرت دلهای مرده را احیا و بقدس رسالت آنجناب ادراک اعلا و بهدایت و فتح ابواب بسوی صواب بود وَذٰلِكَ مَقامٌ يَعجَزُ عَن بَيانِهِ مَنطُوقُ اللِّسانِ وَالقَلَمِ وَالكِتابِ وَلا تُحصيهِ الخَواطِرُ وَلا تَطَّلِعُ عَلى مَعانيهِ البَصائِرُ و این مقامی است که بیان از تقریر و بنان از تحریر و خاطر از احصا و قلوب از اطلاع بنکات و معانی آن و عدد از ضبط عاجز و قاصرند لَو كانَ البَحرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبّي لَنَفِدَ البَحرُ قَبلَ أَن تَنفَدَ كَلِماتُ رَبّي وَلَو جِئنا بِمِثلِهِ مَدَداً و اگر تو انصاف و رزی میدانی که همه امم و تمام فرق عالم در تیه ضلال بودند و از هر طرف سنبال استیصال بر آنها احاطه کرده بود پس یهود در تیه ضلالت مخالفت موسی میکردند و نصاری بواسطه سوء مقال در حق عیسی در وادی هلاکت بودند و عرب من نفعه بسبب عبادت و پرستش اصنام سالک طریق دواب انعام و فاقد فواید عقول و احلام بودند وَبَحرُ الغَضَبِ مِنَ اللهِ جَلَّ جَلالُهُ قَد اَشرَفَ عَلَى اَرواحِ اَهلِ العُدوانِ وَاَمواجُ العَطَبِ قَد اَحاطَت بِنُفُوسِ ذَوِي الطُّغيانِ وَنيرانُ العَذابِ قَد تَعَلَّقَت بِالرِّقابِ دریای غضب الهی بارواح اهل عدوان مشرف و امواج سخط خداوندی بجمیع صاحبان طغیان محیط و آتش عذاب بگردنهای اهل عصیان متعلق و مردم نزدیک بهلاکت و دمار بودند و علایم انتقام با اهل کفر و عناد و ارباب عداوت و فساد ظاهر و لایح بود و چشمهای اهل ضلالت بی بصیرت و عقولشان بی فطنت و قلوبشان بی جودت و جوارح آنها بی نصرت بودند و از شدت این اهوال و هیبت این احوال یکدیگر را مخذول و منکوب میداشتند پس در همچو زمانی حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از برای تنبیه و تهدید امم مبعوث گردید وَهُوَ واحِدٌ فِي العِيانِ مُنفَرِدٌ عَنِ الاِخوانِ وَالاَعوانِ يُريدُ مُقاتَلَةَ جَميعِ مَن فِي الوُجودِ مِن اَهلِ الجُحُودِ و آن بزرگوار با تنهائی بی یاور و انصار در صدد محاربه تمام کفار برآمد و باراء رزین خود بر همه مسالک صاحبان رای و تدبیر محتوی و بر ممالک ارباب قوت و شمشیر مستوی گردید و جمیع ابطال و رجال بقوت قلب او خضوع

و زبان اهل مقال و فصال بستایش او خشک گردند و نور قد رجعت جیوش الظلمات بیده مکسورة و دول
الجهالات بالهیبة مقهورة و نوری طالع و مبعوث گشت که عساکر ظلمات بان مکسور و دول
جهالات بهیبت او مقهور گردید و قدم قد مشی علی الرؤس و النفوس و همم قد حکمت بازالة الضر و
النحوس و بقدم سبقت نادل پرهمت چنان اظهار تقوی نمود که بر رؤس و نفوس مشی فرمود و تسلط
نامی بهم رسانید که ضرر و نحوست را از میان برداشت و نسیم عطر این تمکین و اعلان و روح مبارک این
سبقت اظهار بر تمام اولین و اخرین سیر نمود و انبساطات در بیست و هفتم ماه رجب با کمال عجب و شرف
منقلب تفرقات و از نفحات این عطر عقول خامده اشتعال و قلوب راکده انبساط نمود و آن
حضرت شراب عافیت بکاسه آراء مبارکه خود در محل امراض مردم جاری گردانید و عقول مردم را
از غفلت و ذهول بیدار نمود تا اینکه بعد از افتراق ایشان در آفاق تالیف قلوب آنها کرد و ایشان را
بر ائتلاف و وفاق منعطف فرمود و بر بساط محبت و وداد بنشانید و از ورطه مهالک و فتن برهانید
فما ظنک بمن هذا بعض اوصافه و من ذا یقدر علی شرح ما شرفه الله جل جلاله به من الطافه
و بای بیان او لسان او جنان یقدر علی وصف مواهبه و اسعافه پس گمان تو چیست بمقام کسی
که بعضی از اوصاف او اینست و کیست قادر بر شرح الطافی که خداوند متعال او را بآنها ممتاز و
مشرف فرموده و کدام بیان و زبان و جنان بر وصف آن مواهب کریمه و عطایای عظیمه الهیه که
درحق آن بزرگوار عنایت شده مقتدر و توانا بوده لقد دعونا العقل الی الکشف فذهل فدعونا
القلب الی الوصف فوجل فدعونا اللسان الی البیان فاستقال فدعونا القلم الی الامکان فزل
و تزلزل و زال فدعونا الجوارح جارحة بعد جارحة فشردت عنا هاربة و نازحة و بتحقیق
عقل را بکشف این مطلب دعوت کردیم پس فرار کرد و قلب را بوصف این مرام خواندیم ترسید و زبان را
ببیان آن دعوت نمودیم استقاله و استعفا کرد و قلم را بدین مقصود خواندیم لغزش خورد و بتزلزل
افتاد و زایل شد و دیگر جوارح را واحدا بعد واحد بهمین طور ندا کردیم همه گریختند و از این امر
اجتناب و دوری ورزیدند پس قبول و استسلام نمودیم آنچه را که لسان احوال دلالت میکند از کمال
این اقبال و استعانت جستیم از صاحب قدرت کامله جل جلاله که قدر این یوم سعید را و جسیم هبات
و صلات او را بر ما بشناساند و کیفیت شکر آنچه را که ما از وصف آن عاجز شدیم بما تعلیم نماید
و کشف آنچه اقرار بقصور از کشف آن نمودیم بما الهام فرماید و از ما قبول فرماید بان طوری که اراده
مینماید از قبول و توفیق بتعظیم مرسل و رسول او بر ما مبذول بدارد و ایضا گوید که معلوم میشود تعظیم

امروز از آنچه روایت کردیم در شب این روز که اِنَّهَا خَیرٌ لِلنّاسِ مِمّا طَلَعَت عَلَیهِ الشَّمسُ بدانکه چون شبیکه مجاور این روز است باین تعظیم بوده باشد پس چطور میشود فضیلت روز در نزد اهل نجات که به تعظیم شب

(اما فضیلت روزه و اعمال روز)

شیخ تقی الدین ابرهیم عاملی کفعمی قدس سره صاحب مصباح در ارجوزهٔ خود که مسمی بمنهج ایامی است که در عرض سال روزهٔ آنها مستحب مؤکد است بنظم آورده گوید وَسابِعُ العِشرِینَ مِن شَهرِ رَجَب

مَن صامَهُ نالَهُ اللهُ الأرَب مبعثُ مَولانا النَّبِیِّ اَحمَدِ وَفَضلُهُ کَفَضلِ یَومِ المَولِدِ

یعنی یوم مولد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که قبل از این روز گفته و آن روز هفدهم ماه ربیع الاول است

مرحوم مجلسی در زاد المعاد گوید که در روز بیست و هفتم غسل سنتست و روزه اش فضیلت بسیار دارد و بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که روزه اش برابر است با روزه هفتاد سال و بروایت دیگر شصت سال و ایضا منقولست که حسن بن راشد از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که آیا غیر عیدها مشهور عیدی هست حضرت فرمود بلی شریفتر و فاضلتر از همه روز بیست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسالت مبعوث گردیده است و آن روز بیست و هفتم ماه رجب است باید که روزه بداری و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستی و زیارت حضرت رسول و حضرت امیر در این روز منقولست و نماز این روز بطرق مختلفه وارد شده است و اکثر گفته اند که پیش از زوال باید کرد و از اکثر احادیث ظاهر میشود که در هر وقت روز که بکنند خوبست و بسند معتبر از ریان بن الصلت منقولست که چون حضرت امام محمد تقی علیه السلام ببغداد تشریف آورده بودند در روز نصف رجب و روز بیست و هفتم روزه داشتند و جمیع ملازمان و اصحاب خود را امر فرمودند که این دو روز را روزه بدارند و در هر یک دوازده رکعت نماز بکنند هر دو رکعت بیک سلام و هر رکعت را بحمد و هر سوره که خواهند بکنند و چون از همه فارغ شوند سورهٔ حمد و توحید و معوذتین هر یک را چهار مرتبه بخوانند پس چهار مرتبه بگویند لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَرُ وَسُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّهِ وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظِیمِ پس چهار مرتبه بگویند اَللهُ اَللهُ رَبِّی لا اُشرِکُ بِهِ شَیئاً پس چهار مرتبه بگویند لا اُشرِکُ بِرَبِّی اَحَداً و بسند معتبر دیگر از حضرت صاحب الامر علیه السلام منقولست که در این روز دوازده رکعت نماز بجا میآوری در هر رکعت بعد از حمد هر سوره که میسر شود میخوانی و بعد از هر دو رکعت سلام میگوئی و این دعا میخوانی اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذِی لَم یَتَّخِذ وَلَداً الی آخر الدعا که در زاد المعاد مذکور است و چون از نماز و دعا فارغ شوی سورهٔ حمد و توحید و

مبعث پیغمبر

معوذتین و توحید و قد روایت آیة الکرسی هر یک را هفت مرتبه میخوانی پس هفت مرتبه میگوئی لا
اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ وَسُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ پس هفت مرتبه بگو
اللهُ اللهُ رَبّی وَلا اُشْرِکُ بِهِ شَیْئاً پس آنچه خواهی از خدا بطلب و بسند معتبر دیگر از حضرت موسی بن
جعفر علیه السلام منقولست که سنتست این دعا را در روز مبعث بخوانند یا مَنْ اَمَرَ بِالْعَفْوِ وَالتَّجاوُزِ
الی آخر دعا که در زاد المعاد و اقبال و منهاج مذکور است و در اقبال گوید که سزاوار است زیارت
کنی حضرت رسول و حضرت امیر در روز مبعث بآن دو زیارتیکه در روز هفدهم ربیع الاول ذکر
کردیم و دعائیکه اولش اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِالتَّجَلِّی الْاَعْظَمِ الی آخر که در زاد المعاد و منهاج و مصباح
کفعمی در شب نوشته‌اند و در اقبال در روز روایت کرده بهمان تفصیلی که مذکور است مگر اینکه در دو
فقره تفاوت دارد یکی آنکه در زاد المعاد و منهاج روایت کرده که بعد از دعا سجده کند و بگوید الحمد
لله الذی هدانا الی آخر بعد از آن صد مرتبه شکرا شکرا بگوید و در اقبال روایت کرده که بعد
از دعا سجده کن و بگو اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی هَدانی لِمَعْرِفَتِهِ وَخَصَّنی بِوِلایَتِهِ وَوَفَّقَنی لِطاعَتِهِ شُکْراً
شُکْراً صد مرتبه و هر حاجت که داری بطلب دعا کن و از این عبارت معلوم میشود که باید تمام
این کلمه را صد مرتبه در سجده بگوید نه تنها شکرا شکرا را و دیگر آنکه در شب وارد است که
بعد از آنکه سر از سجده برداری بگو اَللّٰهُمَّ اِنّی قَصَدْتُکَ الخ در روز وارد نیست و اگر این دعا را
در هر دو وقت بخوانی بهتر است و در اقبال در اخبار فضیلت این روز گوید لَوْ عَلِمُوا ما
عَمِلُوا اِنَّما قامُوا وَما عَرَفُوا مِقْدارَ هٰذَا الْیَوْمِ الْعَظیمِ الْکَبیرِ و اگر هر قدر در این روز عمل و عبادت
بکنند قیام نمیتوانند کرد و مقدار فضیلت این روز عظیم و شریف را نمیتوانند شناخت و در منهاج
بعد از نقل استحباب زیارت حضرت رسول و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما گوید که زیارت مخصوصی
در اینشب و روز بنظر حقیر نرسیده هرگاه در اینشب و روز آن دو بزرگوار را بیکی از زیارات مطلقه
ایشان که مذکور میگردد زیارت کنند مجزیست و ظاهر آنستکه زیارت مولود را هرگاه در این شب و
روز بخوانند مجزیست و ظاهر آنستکه زیارت مولود را کافیست و شیخ مفید در مسار الشیعه در حق
این روز گفته وَهُوَ شَریفٌ عَظیمُ الْبَرَکَةِ وَیُسْتَحَبُّ فیهِ الصَّدَقَةُ وَالتَّطَوُّعُ بِالْخَیْراتِ وَاِدْخالُ السُّرُورِ
عَلیٰ اَهْلِ الْایمانِ (اما وقعهٔ امروز) در حیاة القلوب و ریاض
الجنة گوید بدانکه اجماعی علمای شیعه است که بعثت آنحضرت در بیست و هفتم ماه رجب
واقع شد و احادیث معتبره از ائمه هدی علیهم السلام بر این مضمون وارد است و میان عامه خلافست بعضی

هفدهم ماه رمضان گفته اند وبعضی هجدهم وبعضی بیست وچهارم ماه مزبور وبعضی دوازدهم ماه ربیع الاول گفته اند واقوال دیگر نیز هست وحق آنستکه مذکور شد وموافق روایات معتبر از عمر شریف آنحضرت چهل سال گذشته بود ودر ششم بحار گوید که عامه در وقت بعثت حضرت رسالت اختلاف کرده پنج قول اول فانند هفدهم رمضان دوم هجدهم از آن سیم بر بیست وچهارم آن چهارم دوازدهم ربیع الاول پنجم بیست وهفتم رجب با بن انفاق امام مساو ابو زکریا جمال الدین یحیی بن یوسف صرصری

در مراتب عمر حضرت رسول صلی الله علیه وآله گوید

رایت رسول الله افصح مرشد
لآدم اذ اضحی به یتضرع
وقد کان حملا والجباه منیرة
وفیه لسر المجد مرأی ومسمع
وکان ابن خمس والغمام تظله
فاضحی بسر بال الهدی یتدرع
اتی وعلی عطفیه افخر حلة

وانجح ذی جاه کریم یشفع
وکان صفی الله آدم طینة
به وسمت انواره وهو مرضع
وقد شرحت منه الملائک صدره
وفی العشر نور الشرح فی الصدر یلمع
ولما تجلی للنبوة وانتهی
وتاج بدا المکرمات مرصع

علی عرشه خط اسمه ولقد عفی
وفیه لانوار النبوة مطلع
وشبت شبابا للنواظر ناضرا
وکان له من ابرك العمر اربع
الی ان دانه الاربعون اشده
الی مستوعنه الملائك توزع
به اظهر الله المهیمن دینه
فاصبح وجه الدین لا یتبرقع

وشیخ محمد رضای نحوی در تخمیس قصیده برده گوید

ینام منتبها للوحی مجمله
وعی کما قد وعی منه مفصله
ان تعرفوا ما بهذا الوحی خوله
لا تنكروا الوحی من رؤیاه ان له
قلبا اذا نامت العینان لم ینم

کم بالمنام رای من بعد غوبه
وحیا وحیا آتاه حال غفوته
قد کان بادی مبدأ فی فتوته
فذاك حین بلوغ من نبوته
فکیف ینکر فیه حال محتلم

اعظم لمولی لوعی الوحی منتخب
علی الغیوب امین غیر ذی ریب
سبحان مولی له للوحی منتجب
تبارك الله ما وحی بمکتسب
ولا نبی علی غیب بمتهم

مولی محل الهدی والرشد ساحته
وباحة الوحی والتنزیل باحته
کم انعشت بنت املاق سماحته
کم ابرئت وصبا باللمس راحته
واطلقت اربا من ربقة اللمم

مولی له من لباب المجد صفوته
ومن منیع رفیع العز صهوته
اماتت الکفر والتضلیل دعوته
واحییت السنة الشهباء دعوته
حتی حکت غرة فی اعصر الدهم

دعی فجللت الدنیا بغیهبها
سحائب قد تدلی صوب صیبها
ترت علی الارض من منهل هیدبها

بقیه عیدیه

بعلومٍ جادَ او حَبَتْ لِمَدّاحٍ بها   مَن یا من الورى ...لالَ المَ...

لَو أنه لذوی الألباب قد ظهرت   ... منه الانسُر   لا ... منه قد ...

دعنی وَوَصفی ایاتٍ له ظهرت   تخفونا الفرقُ الّا علی علم

دَعنی اَنظِمْ دُرّاً سمطهُ کلمٌ   قد اعجبت فی مبانیها لفاظه حِکَمٌ   وان تفاوتَ بما الیه قیم

فالدرّ یزداد حُسناً وهو منتظمٌ   ولیس ینقص قدراً غیر منتظم

کم طارد و مقولٍ فیه فما وصلا   وان تجاوز فی زعمه له وعلا   فلیقتصر مدحه ولیقصر الاملا

فما تطاول آمال المدیح الی   ما فیه من کرم الاخلاق والشیم

شیخ جابر کاظمی در تهنیت و قصیده‌ای سروده گوید

فلک النجم العُلی تتجلّی   فیه والکون فی سناه تجلّی   مبدءُ العلم منتهاه محلّا

ما تناهت عوالم العلم الّا   والی ذات احمد منتهاها

خاتم الرسل علمها فیض عنه   مبدءُ الفیض فضلها من لدنه   فاذا الکون کله لم یزنه

ای خلق الله اعظم منه   وهو الغایة التی استقصاها

انّ ربّاً اولاه اعظم منّ   وحباه بکل حُسنی وحُسن   هو من شاء خلق جنٍّ وانسٍ

قلب الخافقین ظهراً لبطنٍ   فرأی ذات احمد فاجتباها

لم یسم مثل فضله الکون سوما   لا ولا سام حوله الرسل حوما   من یمین الاعداد کم فات یوما

من یری مثله اذا شاء یوما   محو مکتوبة القضا محاها

موضع السر بالهدی خیر مرسل   الهم الوحی قبل ان یتنزل   وحوی کل مجمل ومفصل

ذات علم بکل شیء کان   اللوح ما اثبته الا اباها

میرزا محمد علی حاجی متخلص بمحاکر گوید

زیب و زینی فزا ز چرخ گردانست یا
موسم اردی بهشت و فصل نیسانست یا
بر فراز تخت زرین کار گل از شوکت
در کنار جوی باران سرو رقصانست یا
ای مغنی خوان با الحان حجازی در عراق
شامل حال محبان لطف یزدانست یا

طالع فیروز اندر اوج کیوانست یا
عالم امکان شده امروز فردوس برین
با هزاران ناله‌ها بلبل در افغانست یا
بسکه سنبل در چمن گردید از خود بیخبر
روز عید مبعث ختم رسولانست یا
سبقت ایمان کرده اول امیر المؤمنین

دی گذشت و میوه دار باغ بهشت از عیان
بسکه در روی جلوه‌ها حور و غلمانست یا
نرگس شهلا چو چشم دلربایان در خمار
چون سر زلف بتان پر چین و پر تابست یا
برق اسلام از دین محمد شد عیان
کی بمیرد دو دهن قربان سر جانانست یا

هرکه

هرکه سر می پیچد از حکم شه خیبر باز
در مقابل تیغ حیدر همچو ثعبانست باز
خلق میپرسند از شکوه و سطوت پیغمبری
تشنه لب هر یک قتیل از تیغ و پیکانست باز
با جراحت یکطرف از صدر بن فرش زمین
منکسف خورشید از ظلم فراوانست باز
نی عمامه میزند در خون حسینش دستها
شمر دون بر سینه من پا نهادست باز

کله پیغمبر او چون کوی غلطانست باز
قره رود دین کجا و حشمت جمشید جم
لرزه در دنیا عمر بت پرستانست باز
یکطرف از خیمها بر پا فغان العطش
جسم صد چاک الحسین چون عرش رحمن
دختر زهرا چو آمد در کنار قتلگاه
بر تنش شمشیر و تیر و نیزه ویرانست باز
خواهر ابر کرد کامد مادرم خیر النسا

از پی ملعنت خصمان فرشته خصم آن
خاک در دامان کشد چند بن نیل نسبت باز
یکطرف کشته جوانان بنی هاشم نامی
هر طرف از اهلبیتش خون با اسب باز
دختران شیر حق چون دیده اند زد زمین
یوسفش را دیده اند چنگ گرگانست باز
خواهر ابر کرد سوی خیمه با تنگری
از جفا نامرد سنان او مو پریشانست باز

خواهر ابر کرد طفلانرا ز پیوست از نما بعد من اندر حرم آتش فروزانست باز

بیان علت و حکمت بعثت انبیا صلوات الله علیهم

قال الله تعالی فی سورة البقرة کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ الآیة خداوند متعال در این آیه شریفه از برای تسلی خواطر حضرت رسول صلی الله علیه و آله الذکر احوال کفار میکند که پیش از زمان آنحضرت بودند و میفرماید که بودند همه مردمان یعنی آدم و همه اولاد او گروهی یگانه بر یک کلمه یعنی همه متفق بودند بر مذهب حق و آن در زمان آدم و ادریس بود و چون اختلاف کردند میان یکدیگر پس برانگیخت خداوند پیغمبرانرا در حالتیکه ایشان مژده دهندگان بودند اهل طاعترا بثواب و ترسانندگان بودند ارباب معصیترا از عذاب و نازل گردانید با ایشان کتابها که احکام شریعت اسلام در آن مبین بود در حالتیکه آن کتابها متلبس بود براستی و درستی تا حکم کند خدا در میان مردم در چیزیکه اختلاف کردند در آن یعنی در حقی که اختلاف کرده اند مردمان در آن و در سوره نسا میفرماید رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا حَكِيمًا فرستادیم همه فرستادگان را در حالتیکه مژده دهندگان بودند مر اهل ایمانرا و بیم کنندگان مر کافرانرا تا نباشد مردمانرا بر خدا سبحانه و تعالی حجتی بعد از پیغمبران یعنی نگویند فردا پیغمبری نبود که ما را بایمان دعوت کند و از شرک باز دارد و هست خدا سبحانه غالب در آنچه خواست از فرستادن رسولان محکم کار در آنچه تدبیر کرد از امر نبوت و در رعایت حکمت در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز و در خبر وارد است که مردی از ملاحده بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و سوال چند کرد و بشرف اسلام مشرف شد و از جمله سوالهای او این بود که گفت مِنْ أَيْنَ أَثْبَتَّ أَنْبِيَاءَ وَرُسُلاً بچه دلیل اثبات میکنی

بعثت انبیا و رسل را حضرت فرمود اِنّا لَمّا اَثبَتنا اَن لَنا خالِقاً صانِعاً مُتَعالِیاً عَنّا وَعَن جَمیعِ ما خَلَق
که ما چون اثبات کردیم به برهان که ما را خالقی و صانعی است که بلند تر است از ما و از جمیع آفریدهای او
و منزه است از اینکه خلق او را توانند دید یا لمس توانند کرد یا رو برو توانند شد دانستیم که او صانع حکیم
است و هر چه حکمت و مصلحت بندگان در او است و صلاح ایشان در آن میشود پس ثابت شد که باید سفیران او و رسولان
از او در میان خلق باشند که کلام او را به بندگان او برسانند و ایشان را برانچه مصلحت و منفعت ایشان
در آن و بقای ایشان باشند دلالت نمایند پس ثابت شد که باید امر کنند کسانی و نهی کنند کسانی از جانب
حکیم علیم در میان خلق باشند و ثابت شد که باید او را جمعی باشد که کلام او را به بندگان او برسانند
وَهُمُ الاَنبِیاءُ وَصَفوَتُهُ مِن خَلقِهِ حُکَماءُ مُؤَدَّبینَ بِالحِکمَةِ مَبعوثینَ بِها و ایشان پیغمبرانند و برگزیدگان
او از میان خلق او که حکیمان و دانایانند و حق تعالی ایشان را بعلم و حکمت ادب نموده و ایشان را مبعوث
بحکمت گردانیده است که با سایر مردم شریک نیستند در احوال و صفات ایشان هر چند در خلقت و ترکیب
با ایشان شبیه و شریکند و مؤیدند از جانب حکیم علیم بعلم و حکمت و دلایل و براهین و شواهد و معجزات که دلالت
بر صدق دعوی ایشان نمایند از مرده زنده کردن و کور و پیس را شفا بخشیدن و امثال اینها از امور یکه سایر
مردم از آنها عاجزند و باین علت اینمعنی در هر عصری و زمانی مستمر و جاری است پس هرگز زمین خدا
خالی از حجتی نیست از خدا بر خلق که با او علم و معجزه باشد که دلالت بر صدق مقال او و پیغمبری که پیش از او
بوده است بکند و تفصیل اینمطلب بتلفیق و تلخیص آنچه علما رضوان الله علیهم در کتب اخبار و کلام در این
مقام ذکر کرده اند تبیین فرما است که چون بنی نوع انسان بسبب احتیاج باکل و شرب و لباس و مسکن و غیرها
محتاج بتمدن و اجتماع با یکدیگر و معاشرت با همدیگر هستند و در معاشرت بالضروره تنازع و تجاذب
و تعدی از هر طرف بواسطه جلب منفعت و دفع مضرت واقع خواهد شد و گاه هست که قتل و جرح و اتلاف
املاک و هتک اعراض و غیر ذلک لازم آید و مفضی باضمحلال نوع انسان باشد پس باقتضای حکمت و
لطف الهی ضرور و واجبست که طریقه حقه مستقیمه قرار داد کرده و عقل در بسیاری از اینها عاجز است
پس ناچار است که کسی از جانب حق تعالی مبعوث و منصوب گردد که همه این قواعد و احکام عالم را باشد و عالم را انتظام
دهد و فساد و فتنه را دفع کند و علم او بطریق الهام از جانب ملک علام باشد و دیگر آنکه چون افعال
الهی عبث و بی فایده نیست و از خلق عالم و آدم مقصودی که لایق حکمتش باشد هست و پر واضح است
که از برای اعانت و حمایت و منفعت خود نیافریده زیرا که او عاجز و محتاج نیست پس باید از برای نفعی و
فیضی که عاید بر خود بندگان باشد خلق فرماید و این هرگز در دار دنیا نمیشود زیرا که در این عالم بغیر از محنت و

الم و بجز درد و غم چیزی نیست و همه آنچه لذت تصور میشود دوای دردهاست چند مشوب بصد خون جگر
و مخلوط بهزار زهر غم میباشد مثل اکل و شرب که دوای گرسنگی و تشنگی و لباس و مسکن که دوای
گرما و سرما اند پس نمیتواند شد که مقصود حضرت ذو الجلال از خلقت آدم و آل این لذت و نعمت فانی
باشد بلکه باید از برای فیض دائمی و لذت و سعادت ابدی خلق فرماید و چون آن فیض و فایده در مقابل
علم و استحقاق است لهذا الله تعالی بندگان خود را مکلف بامر و نهی فرمود لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَ
یَحْیی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ وَ لِیَجْزِیَ الَّذِینَ اَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَ یَجْزِیَ الَّذِینَ اَحْسَنُوا بِالْحُسْنی تا بواسطه
عبادت و بندگی باین فیض و منفعت سرمدی نایل آید و چون همه عباد را آن قابلیت و استعداد
نیست که پیرامون ساحت کبریای او در آیند و بی واسطه استعلام مطلبی نمایند پس باید که از جنس انسان
و سنخ نوع ایشان شخصی را برگزینند که او این اوامر و نواهی را از جانب اقدس سبحانی کما ینبغی بایشان
تبلیغ نماید فلهذا حق سبحانه و تعالی جمعی را از مقدسان و مقربان درگاه خود که متادب بآداب خدا و
متخلق باخلاق او بوده اند و پیوسته ارواح مقدسه ایشان متعلق بملأ اعلا بوده برای هدایت کافه
انام و دلالت عوام کالانعام منصوب و مبعوث گردانید که ایشان از جهت بشریت و ظاهر خلقت
صورت خود را در رسالت ایشان در آورده فرمودند اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ و از جهت تقدس و روحانیت اخذ
معارف و حکم و کسب آداب و سنن از درگاه خداوند ذو المنن نموده و بحکمت و موعظه حسنه خلق را
از چاه ضلالت بشاه راه هدایت رسانند و اگر چنانچه پیغمبر از غیر جنس ایشان از ملئکه بود باعتبار
عدم مجانست و بملاحظه عدم مشاکلت و موانست نمیتوانستند از وی اخذ علم بکنند و سخن ایشان
در دلهای ایشان تاثیر تمام نمیکرد شبیه این واقعه آنست که اگر شخصی بخواهد مرغی را بسخن در آورد آئینه
در پیش او میدارد از پس آئینه با او سخن میگوید که چون آن مرغ صورت جنس خود را ببیند با او بسخن در
آید و اگر خواهند که مرغی را شکار کنند صورت مرغی شبیه او میسازند و خود را در عقب آن پنهان ساخته
تا آنرا بدام آورند و از آنجائیکه این مرتبه نبوت و درجه رسالت مقام عالی و بلند است خداوند حکیم هر
وجودی را که باین تشریف شریف و منصب جلیل ممتاز نموده بجهت اطمینان بندگان خود و اعتماد ایشان
معجزه و آیات کرامت فرموده که مردم مطمئن شوند و ایمان بیاورند و اعتماد و اعتقاد بآن کسانی
که دعوی باطل میکنند ننمایند چنانکه گفته اند   ای بسا ابلیس آدم روی هست   پس بهر
دستی نباید داد دست   چنانکه شخصی دعوی کند که مرا از جانب پادشاه بر شما حاکم باید
اطاعت من کنید بمحض گفته او کسی از وی قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقمی یا نشانی که مخصوص

پادشاه باشد نداشته باشد و معجزه مثل آنست زیرا که معجزه فعلیست که بشر از اتیان آن عاجز شود
و بر خلاف مجرای عادت باشد مقارن دعوی پیغمبری صادر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر ظاهر شود
مثل صنایع غریبه و حیل ارباب شعبده آن معجزه نیست   سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار
کی سها عکس زند خورشید مصفا بجز   با ملک کاو بکه صد با مه عشوه مجز   سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد

و چون این مقدمه را دانستی پس بدان که افضل و اشرف جماعت کرام و اجل و اکرم آن فرقه عظام که بهدایت
انام مبعوث شده اند آن وجود مبارکیست که در مثل امروز زمان بعثت فرموده و بنبوت مبعوث شده و آن عبارتست
از حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که خداوند در سورة آل عمران
در حق آنسرور فرموده لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ
وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُّبِينٍ و قال تعالی فی سورة الفتح إِنَّا
أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا لِّتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً
وَأَصِيلًا و فی سورة التوبة هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ
كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و قال امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ
بِالدِّينِ الْمَشْهُورِ وَالْعَلَمِ الْمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ وَالنُّورِ السَّاطِعِ وَالضِّيَاءِ اللاَّمِعِ وَالْأَمْرِ الصَّادِعِ
إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ وَاحْتِجَاجاً بِالْبَيِّنَاتِ وَتَحْذِيراً بِالْآيَاتِ وَتَخْوِيفاً بِالْمَثُلَاتِ وَالنَّاسُ فِي فِتَنٍ انْجَذَمَ فِيهَا
حَبْلُ الدِّينِ وَتَزَعْزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ وَاخْتَلَفَ النَّجْرُ وَتَشَتَّتَ الْأَمْرُ وَضَاقَ الْمَخْرَجُ وَعَمِيَ
الْمَصْدَرُ فَالْهُدَى خَامِلٌ وَالْعَمَى شَامِلٌ عُصِيَ الرَّحْمَنُ وَنُصِرَ الشَّيْطَانُ وَخُذِلَ الْإِيمَانُ فَانْهَارَتْ
دَعَائِمُهُ وَتَنَكَّرَتْ مَعَالِمُهُ وَدَرَسَتْ سُبُلُهُ وَعَفَتْ شُرُكُهُ أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ
وَوَرَدُوا مَنَاهِلَهُ **و قال علیه السلام ایضا** فَبَعَثَ مُحَمَّداً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ
مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَهُ وَأَحْكَمَهُ لِيَعْلَمَ
الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوهُ وَلِيُقِرُّوا بِهِ إِذْ جَحَدُوهُ وَلِيُثْبِتُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ فَتَجَلَّى سُبْحَانَهُ لَهُمْ فِي
كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ وَخَوَّفَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ وَكَيْفَ مَحَقَ مَنْ مَحَقَ بِالْمَثُلَاتِ
وَاحْتَصَدَ مَنِ احْتَصَدَ بِالنَّقِمَاتِ **و قال علیه السلام ایضا** إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّداً
لِإِنْجَازِ عِدَتِهِ وَتَمَامِ نُبُوَّتِهِ مَأْخُوذاً عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقُهُ مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ كَرِيماً مِيلَادُهُ وَأَهْلُ
الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ وَأَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَةٌ وَطَوَائِفُ مُتَشَتِّتَةٌ بَيْنَ مُشَبِّهٍ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ أَوْ مُلْحِدٍ
فِي اسْمِهِ أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَأَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ وصبا

کاشانی همین مضمون را در قصیده گفته

توکسر دی بساط حق پرستی در جهان ورنه — گرفته بود یکسر کفر روی
جمله ویرانه حرم کعبه بتخانه — زخال و خلو هیکلها نه چه در ستر اچه در حضر
بت یکی را سجده بر آتش یکی را رو بخورشید و یکی را چشم بر شعرا

بیان حالات نبوت آنحضرت پیش از بعثت

علامه مجلسی ره در جلد دوم حیات القلوب گوید که علی بن ابرهیم و ابن شهر آشوب و شیخ طبرسی و قطب راوندی و سایر محدثان و مفسران روایت کرده اند که حضرت رسول پیش از بعثت از قوم خود کناره میکرد و عزلت از ایشان مینمود و در کوه حرا بعبادات حضرت حق مشغول مینمود و حقتعالی آنحضرت را بتایید روح القدس و خوابهای راست و صداهای ملئکه و الهامات صادقه هدایت مینمود و بر مدارج عالیه قرب و محبت و معرفت ترقی میفرمود و او را بحلیه فضل و علم و اخلاق حمیده و آداب پسندیده مزین میکردانید و در این احوال بغیر حضرت امیر المؤمنین و خدیجه کسی محرم آنحضرت نبود و در منتقبات گوید اَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ رَسُولُ اللّهِ مِنَ الوَحْیِ الرُّؤْیَا الصَّادِقَةُ اول آنچه از وحی با آنحضرت رسید رؤیای صادقه بود وَکَانَ یَرَی الرُّؤْیَا فَتَاْتِیهِ مِثْلُ فَلَقِ الصُّبْحِ و رؤیا میدید مثل شکافتن صبح بعد از آن عزلت را دوست داشت و در کوه حرا خلوت میکرد روزی شنید که ندا میکنند یا محمد پس غش کرد روز دوم باز ندا یا محمد شنید برگشت بسوی خدیجه و فرمود زَمِّلُونِی زَمِّلُونِی فَوَاللّهِ لَقَدْ خَشِیتُ عَلَی عَقْلِی بپوشانید مرا بپوشانید مرا سوگند بخدا که ترسیدم بر عقل خود خدیجه عرض کرد کَلَّا وَاللّهِ لَا یُخْزِیکَ اللّهُ اَبَدًا سوگند بخدا هرگز حقتعالی ترا خوار نمینماید اِنَّکَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ وَتَحْمِلُ الْکَلَّ وَتَکْسِبُ الْمَعْدُومَ وَتَقْرِی الضَّیْفَ وَتُعِینُ عَلَی نَوَائِبِ الْحَقِّ زیرا که تو صله رحم و حمل کل مردم و اعطا بر فقرا و اکرام بر مهمانان و اعانت بر نوائب و حوادث مینمائی و خدیجه نزد ورقه بن نوفل آمده این احوال را برسانید ورقه گفت هَذَا وَاللّهِ النَّامُوسُ الَّذِی اُنْزِلَ عَلَی مُوسَی وَعِیسَی اینست سوگند بخدا ان حجت را زیرا که بر موسی و عیسی نازل شده و من سه شبست که در خواب میبینم که خداوند در مکه رسولی مبعوث کرده که اسمش محمد است و نزدیک است وقت ان وَلَسْتُ اَرَی فِی النَّاسِ رَجُلًا اَفْضَلَ مِنْهُ و من نمی بینم در میان مردم مردی را که افضل از وی باشد پس حضرت رسول بکوه حرا تشریف برد و کریه دید از یاقوت سرخ که یک پله آن از زبرجد و یک پله از مروارید بسته واز دیدنش آنحضرت را غش عارض شد و ورقه بخدیجه گفت هر وقت که آن حالت بآن جناب روی میدهد تو سر خود را بگشا و معجر از سر بردار اگر آن آینده وقت بلکشت و الاشیطان است

پادشاه باشد نداشته باشد و معجزه مثل آنست زیرا که معجزه فعلیست که بشر از اتیان آن عاجز شود و برخلاف مجرای عادت باشد مقارن دعوی پیغمبری صادر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر ظاهر شود مثل صنایع غریبه وحیل ارباب شعبده آن معجزه نیست

سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار
کی سها عکس ز خورشید مصفا بدزد
با تک کاو بکه صدا آمد عشوه مخر
سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد

و چون این مقدمه را دانستی پس بدان که افضل و اشرف انبیا عظام و اجل و اکرم آن فرقه عظام که بهدایت انام مبعوث شده اند آن وجود مبارکیست که در مثل امروز دعوت زیبا فرموده و بنبوت مبعوث شده و انبعاث است از حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که خداوند در سورهٔ آل عمران در حق آن سرور فرموده لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَاِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ و قال ایضاً فی سورة الفتح اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَاَصِيلًا و فی سورة التوبة هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و قال امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَرْسَلَهُ بِالدِّينِ الْمَشْهُورِ وَالْعَلَمِ الْمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ وَالنُّورِ السَّاطِعِ وَالضِّيَاءِ اللَّامِعِ وَالْاَمْرِ الصَّادِعِ اِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ وَاحْتِجَاجًا بِالْبَيِّنَاتِ وَتَحْذِيرًا بِالْآيَاتِ وَتَخْوِيفًا بِالْمَثُلَاتِ وَالنَّاسُ فِي فِتَنٍ انْجَذَمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ وَتَزَعْزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ وَاخْتَلَفَ النَّجْرُ وَتَشَتَّتَ الْاَمْرُ وَضَاقَ الْمَخْرَجُ وَعَمِيَ الْمَصْدَرُ فَالْهُدَى خَامِلٌ وَالْعَمَى شَامِلٌ عُصِيَ الرَّحْمٰنُ وَنُصِرَ الشَّيْطَانُ وَخُذِلَ الْاِيمَانُ فَانْهَارَتْ دَعَائِمُهُ وَتَنَكَّرَتْ مَعَالِمُهُ وَدَرَسَتْ سُبُلُهُ وَعَفَتْ شُرُكُهُ اَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ وَوَرَدُوا مَنَاهِلَهُ و قال علیه السلام ایضاً فَبَعَثَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْاَوْثَانِ اِلَى عِبَادَتِهِ وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ اِلَى طَاعَتِهِ بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَهُ وَاَحْكَمَهُ لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ اِذْ جَهِلُوهُ وَلِيُقِرُّوا بِهِ اِذْ جَحَدُوهُ وَلِيُثْبِتُوهُ بَعْدَ اِذْ اَنْكَرُوهُ فَتَجَلَّى سُبْحَانَهُ لَهُمْ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَكُونُوا رَاَوْهُ بِمَا اَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ وَخَوَّفَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ وَكَيْفَ مَحَقَ مَنْ مَحَقَ بِالْمَثُلَاتِ وَاحْتَصَدَ مَنِ احْتَصَدَ بِالنَّقِمَاتِ و قال علیه السلام ایضاً اِلَى اَنْ بَعَثَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا لِاِنْجَازِ عِدَتِهِ وَتَمَامِ نُبُوَّتِهِ مَاْخُوذًا عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقُهُ مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ كَرِيمًا مِيلَادُهُ وَاَهْلُ الْاَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ وَاَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَةٌ وَطَوَائِفُ مُتَشَتِّتَةٌ بَيْنَ مُشَبِّهٍ لِلّٰهِ بِخَلْقِهِ اَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ اَوْ مُشِيرٍ اِلَى غَيْرِهِ فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَاَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ و صباحی

کاشانی همین مضمون را در قصیده خود بنظم در آورده گوید

تو گستردی بساط حق پرستی در جهان ور نه   گرفته بود یکسر کفر روی صفحه غبرا   معبدها
جمله ویرانه حرم کعبه بتخانه   ز نالو خلق یکجا ترجیه در سراچه دره صحرا   یکی را قبله دو
بت یکی را سجده بر آتش   یکی را رو بخورشید و یکی را چشم بر شعرا

بیان حالات و ذکر نبوت آنحضرت پیش از بعثت

علامه مجلسی ره در جلد دوم حیات القلوب گوید که علی بن ابرهیم و ابن شهر آشوب و شیخ طبرسی و قطب راوندی و سایر محدثان و مفسران روایت کرده اند که حضرت رسول ص پیش از بعثت از قوم خود کناره میکرد و عزلت از ایشان مینمود و در کوه حرا بعبادت خصوصا قیام مینمود و حق تعالی آنحضرت را بتأیید روح القدس و خوابهای راست و صداهای ملئکه و الهامات صادقه هدایت مینمود و بر مدارج عالیه قرب و محبت و معرفت ترقی میفرمود و او را بحلیه فضل و علم و اخلاق حمیده و آداب پسندیده مزین میگردانید و در این احوال بغیر حضرت امیر المؤمنین و خدیجه کسی محرم آنحضرت نبود و در مناقب گوید اَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ رَسُولُ اللهِ مِنَ الوَحْیِ الرُّؤْیَا الصَّادِقَةُ اول آنچه از وحی با آنحضرت رسید رؤیای صادقه بود وَکَانَ یَرَی الرُّؤْیَا فَتَأْتِیهِ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ و رؤیا میدید مثل شکافتن صبح بعد از آن عزلت را دوست داشت و در کوه حرا خلوت میکرد روزی شنید که ندا میکنند یا محمد پس غش کرد روز دوم باز ندا یا محمد شنید برگشت بسوی خدیجه و فرمود زَمِّلُونِی زَمِّلُونِی فَوَاللهِ لَقَدْ خَشِیتُ عَلَی عَقْلِی بپوشانید مرا بپوشانید مرا سوگند بخدا که ترسیدم بر عقل خود خدیجه عرض کرد کَلَّا وَاللهِ لَا یُخْزِیکَ اللهُ اَبَدًا سوگند بخدا هرگز حق تعالی ترا خوار نمینماید اِنَّکَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ وَتَحْمِلُ الکَلَّ وَتَکْسِبُ المَعْدُومَ وَتَقْرِی الضَّیْفَ وَتُعِینُ عَلَی نَوَائِبِ الحَقِّ زیرا که تو صله رحم و حمل کل مردم و اعطا بر فقرا و اکرام بر مهمان و اعانت بر نوائب و حوادث مینمائی و خدیجه نزد ورقة بن نوفل آمده این احوال را برسانید ورقه گفت هٰذَا وَاللهِ النَّامُوسُ الَّذِی اُنْزِلَ عَلَی مُوسَی وَعِیسَی این سوگند بخدا آن جبرئیل است که بر موسی و عیسی نازل شده و من سه شب است که در خواب میبینم که خداوند در مکه رسولی مبعوث کرده که اسمش محمد است و نزدیک است وقت آن وَلَسْتُ اَرَی فِی النَّاسِ رَجُلًا اَفْضَلَ مِنْهُ و من نمی بینم در میان مردم مردی را که افضل از وی باشد پس حضرت رسول بکوه حرا تشریف برد و کرسیی دید از یاقوت سرخ که یک پله آن از زبرجد و یک پله از مروارید بسته و از دیدنش آنحضرت را غش عارض شد و ورقه بخدیجه گفت هر وقت که آن حالت بآن جناب روی دهد تو سر خود را بکشا و معجر از سر بردار اگر آن آینده وقت تکشف و الا شیطان است

پس خدیجه مقنعه را از سر گرفت آن آینده بیرون رفت و چون پوشانید مراجعت نمود و رفع از صفت
آن آینده از حضرت رسول ص پرسید فَلَمّا حَکاهُ قامَ وَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَقالَ ذٰلِكَ النّامُوسُ الْاَکْبَرُ
الَّذی نَزَلَ عَلیٰ مُوسیٰ وَعِیسیٰ و چون خبر داد برخواست و سر آنحضرت را بوسید و گفت این
آن ناموس اکبر است که بر موسی و عیسی نازل شده بعد از آن عرض کرد اَبْشِرْ فَاِنَّكَ اَنْتَ النَّبِیُّ الَّذی
بَشَّرَ بِهِ مُوسیٰ وَعِیسیٰ وَاِنَّكَ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ سَتُؤْمَرُ بِالْجِهادِ مژده باد ترا که تو همان پیغمبری که موسی و
عیسی بقدوم مبارك تو بشارت داده اند و تو نبی مرسلی و بزودی بجهاد مامور میشوی بعد از
آن بنوبت خدیجه متوجه شده انشا کرد و گفت

فَاِنْ یَكُ حَقًّا یا خَدیجَةُ فَاعْلَمی		
حَدیثُكِ اِیّانا فَاَحْمَدُ مُرْسَلُ	وَجِبْریلُ یَأْتیهِ وَمیکالُ مَعْهُما	مِنَ اللهِ وَحْیٌ یَشْرَحُ الصَّدْرَ مُنْزَلُ
یَفُوزُ بِهِ مَنْ فازَ عِزًّا لِدینِهِ	وَیَشْقیٰ بِهِ الْغاوِی الشَّقِیُّ الْمُضَلَّلُ	فَریقانِ مِنْهُمْ فِرْقَةٌ فی جِنانِهِ
وَاُخْریٰ بِاَغْلالِ الْجَحیمِ تُغَلَّلُ	و ایضا ورقه در مدح آنحضرت گوید	وَاِنَّ ابْنَ عَبْدِاللهِ اَحْمَدَ مُرْسَلٌ
اِلیٰ کُلِّ مَنْ ضَمَّتْ عَلَیْهِ الْاَباطِحُ	وَظَنّی بِهِ اَنْ سَوْفَ یُبْعَثُ صادِقًا	کَما اُرْسِلَ الْعَبْدانِ نُوحٌ وَصالِحٌ
وَمُوسیٰ وَاِبْرٰهیمُ حَتّیٰ یُریٰ لَنا	بَهاءٌ وَمَنْشُورٌ مِنَ الذِّکْرِ واضِحٌ	و مجلسی علیه الرحمه میفرماید که

ظاهر احادیث معتبره آنست که پیغمبری آنحضرت همیشه بود چنانچه فرمود که من پیغمبر بودم در هنگامی
که آدم در میان آب و گل بود و گمان فقیر آنست که پیش از بعثت آنحضرت بشریعت خود عمل مینمود و وحی الهی
باو میرسید و مؤید بروح القدس بود و بعد از چهل سال بر دیگران مبعوث گردید و بمرتبه رسالت
رسید چنانچه در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت از
روزیکه شیرخواره بود حقتعالی بزرگترین ملکی از ملائکه را با او مقرون گردانیده بود که در شب و روز
آنحضرت را بر مکارم آداب و محاسن اخلاق کریمه میداشت و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که حضرت رسول ص پیش از آنکه جبرئیل بر او نازل شود اسباب نبوت را میدید و سخن ملائکه را میشنید
تا آنکه جبرئیل برسالت بر او نازل گردید و جبرئیل را بصورت خود دید و در حدیث معتبر از حضرت امیر
المؤمنین منقولست که وحی خدا بپیغمبران اقسام دارد بعضی از قبیل فرستادن ملائکه است بسوی
پیغمبران بعضی سخن گفتن حقتعالی است با ایشان بی آنکه ملکی در میان باشد و حضرت رسول ص از جبرئیل
پرسید که وحی را از کجا میگیری گفت از اسرافیل میگیرم پرسید که اسرافیل از کجا میگیرد گفت از
ملکی میگیرد از روحانیین که از او بلند تر است پرسید که آن ملك از که میگیرد گفت که در دلش می افتد
و علی بن ابرهیم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که جبرئیل بارسول خدا گفت که اسرافیل حاجب

کیفیت وحی و اقسام

پروردگار است و از همه خلق بمحل صدور وحی الهی نزدیکتر است و لوحی از یاقوت سرخ در میان دو دیده
او است چون وحی از جانب حق صادر میشود لوح بر پیشانی اسرافیل میخورد پس نظر میکند در لوح و بما میرساند
و ما باطراف میفرستیم در آسمان و زمین و شیخ محقق شوشتری ره در تقریرات خود گوید که کلام خداوند این قسم
است که هر چیز را که میخواهد بفهماند بقلم قدرت منقش میشود بر لوح و آن قلم و لوح را باین قلمها و لوحها
نمیتوان قیاس کرد و کیفیت آنرا هم نمیتوان تصور نمائی تمام امور را خداوند بتدبیر قرار داده است همه
در تحت اراده او هستند و بنا بر قول بعضی میگویند مضامین قرآن نازل شده است بر پیغمبر و حروف از پیغمبر است
بعد از آن موافق وضعیکه خدا قرار داده است اول منقش میشود در قلب میکائیل و بعد از آن نقش می
شود در قلب جبرئیل و از جبرئیل میرسد بحضرت رسول ص و اینها منافات ندارد با آنکه مبدء فیض اول
خود ایشان باشند اول مرتبه فیض بجناب پیغمبر میرسد و بعد بلوح و اسرافیل و میکائیل و جبرئیل
نظر این در وجود خودت هست مثل عقل که همه ادراکات متعلق باو است و لکن علی الظاهر بعلم او
میرسد و خود او از قوه حافظه میگیرد و سید جلیل سید نعمت الله جزایری در مقامات النجاة گوید
كَانَ الْوَحْيُ يَأْتِي النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ سَبْعِينَ طَرِيقًا وَأَغْلَبُهَا بِتَوَسُّطِ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وحی
میرسید بسوی حضرت رسول ص از هفتاد طریق و اغلب آنها بتوسط جبرئیل است وَأَخَصُّهَا وَأَشْرَفُهَا
أَنَّهُ كَانَ يُوحَى إِلَيْهِ مُشَافَهَةً و اخص و اشرف آنها آن بود که وحی مشافهه و بلا واسطه باو میرسید
وَهٰذَا هُوَ الَّذِي كَانَ يَأْخُذُهُ الْغَشَيَانُ وَكَانَ يَتَسَتَّرُ عَنِ الصَّحَابَةِ بِالْمَنَادِيلِ كَيْ لَا يَخْطَفَ نُورُهُ أَبْصَارَهُمْ
و این همانست که بسبب آن غش بآنحضرت عارض میشد و خود را از اصحاب میپوشانید که نورش
چشمها را خیره نکند وَكَانَ إِذَا نَزَلَ الْوَحْيُ وَهُوَ عَلَى نَاقَتِهِ أَوْ بَغْلَتِهِ أَثَّرَ فِيهَا و چون این طور وحی
نازل میشد بآنحضرت در روی شتر یا استر بودی بآن مرکب تاثیر مینمود فَرُبَّمَا أَنْ قَدَّتْ بِيَدَيْهَا
إِلَى الْأَرْضِ وَرُبَّمَا بَرَكَتْ لِثِقَلِ الْوَحْيِ و بسا میشد که میخوابید دستهای آن مرکب بر زمین و بسیار
که بر زمین می نشست از سنگینی وحی چنانچه مجلسی علیه الرحمة از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده است
که چون سوره مائده بحضرت رسول ص نازل شد آنحضرت بر استر شهبا سوار بود و بسبب نزول وحی
چنان سنگین شد که استر از رفتار ماند و پشتش خم شد و شکمش و نجه شد بمرتبه که نزدیک
شد که نافش بر زمین برسد و آنحضرت بیهوش شد و دست خود را بر سر منبه ابن وهب گذاشت
و چون آن حالت زایل شد سوره مائده را بر ما خواند و ایضا گوید که حضرت رسول ص گاهی در میان
اصحاب خود نشسته بود و آنحضرت را غشی عارض میگردید و بیهوش میشد و عرق از آنحضرت میریخت

و اینها است نازل شدن وحی بود بر آنحضرت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از آنحالت فرمود که اینحالت
وقتی آنحضرت را عارض میشد که حقتعالی بی‌واسطه ملک وحی بر او میفرستاد از دهشت کلام الهی و عظمت
جلال نامتناهی اینحالت آنحضرت را عارض میشد و از برای فرود آمدن جبرئیل چنین نمیشد بلکه
جبرئیل بی رخصت داخل خانه آنحضرت نمیشد و چون داخل میشد مانند بندگان در خدمت او
می نشست چنانکه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چون جبرئیل نزد حضرت رسول می‌آمد
مانند بندگان در خدمت آنحضرت می نشست و چون نازل میشد در بیرون خانه آنحضرت می‌ایستاد
در موضعیکه الحال مقام جبرئیل میگویند و تا رخصت نمی یافت داخل خانه آنحضرت نمیشد انتهی
بلی عزت و کرامت این خانواده عصمت و طهارت همین طور است جبرئیل با آن همه جلالت بدون
رخصت باین خانه داخل نمیشود و ملائکه وحی میاورد و تبلیغ احکام و الطاف الهیه مینماید خداوند
متعال در کلام شریف خود میفرماید یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ اِلّا اَنْ یُؤْذَنَ
لَکُمْ چنانچه همه مومنین در روضات مبارکه ایشان بعد از استیذان از خدا و رسول و ائمه معصومین
سلام الله علیهم اجمعین بحرم مطهر ایشان داخل شوند و زیارت میکنند اما ای شیعیان نمیدانم که اذن
داد و که رخصت داد بان کسانیکه بخانه حضرت صدیقه طاهره صلوات الله علیها داخل شدند
و در آنخانه را سوزانیدند و آن مخدره را زدند و پهلویش را شکستند و امیرالمؤمنین را بسوی مسجد کشیدند
اینجا جگرم سوخت قلم از دستم رفت و اشک بدامنم ریخته شد بسوزان دل آنکسانیکه باین ظلم مرتکب شدند

و لله در الشیخ الصالح الکوازی که در قصیده خود گوید *
وَمُحَمَّدٌ مُلْقىً بِلا تَکْفینٍ
وَالدّاخِلینَ عَلَى الْبَتُولَةِ بَیْتَها
وَالطُّهْرُ تَدْعُو خَلْفَهُ بِرَنینٍ
وَمُجْمِعی حَطَبٍ عَلَى الْبَیْتِ الَّذی
وَالْمُسْقِطینَ لَها اَعَزَّ جَنینٍ *
اَلْواثِبینَ لِظُلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ
لَمْ یَجْتَمِعْ لَوْلاهُ شَمْلُ الدّینِ
وَالْقائِدینَ اِمامَهُمْ بِنِجادِهِ

الی آخر قصیده و میرزا محمد علی جاجرمی متخلص بحاکر در قصیده خود گوید

جوهر اکنشد با عدا از دخول
داخلش روح الامین با صد ادب
ظالمی از ره کین آتش سوزان افروخت
بر در آن حرم و کرد ز کین پرده دری
کرد ز حبل متین کشته چو در قید رسن
لرزه افتاد بهر کوه و در و بحر و بری
ابن لعین زد بدر خانه زهرا آتش
پیرو ش شد پسر سعد شقاوت اثری
سوخت در کرب و بلا خیمه جلال حسین
بسرا پرده زد آتش ز خدا بی‌خبری
پسر فاطمه شد کشته چو با را آتش
عار آمد آتش ... آتش بری
کشت رقید غل جامعه تا شام حرم
کردن سید سجاد بهر ره گذری
پهلوی فاطمه بشکست که از ضربت در
سر زینب ز عماری شد شوکت بری

الا لعنة الله علی القوم الظالمین

با وجود جبرئیل اذن در داخل شدن

الثالث فی فضیلت روز مبعث علامه مجلسی علیه الرحمه در ششم بحار و دوم حیاة القلوب
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در ابطح بدست
خود تکیه کرده خوابیده بودم و علی در جانب راست من و جعفر طیار در جانب چپ من و حمزه در پای
من خوابیده بودند ناگاه صدای بال جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را شنیدم و از صدای بال ایشان
دهشتی مرا عارض شد فرمود فرفعت راسی فاذا اسرافیل یقول لجبرئیل الی ای الاربعة بعثت و
بعثنا معک و سر خود را برداشتم دیدم که اسرافیل بجبرئیل میگفت که بسوی کدام یک از این چهار
نفر مبعوث شده ایم پس جبرئیل اشاره کرد بسوی من و گفت الی هذا و هو محمد سید النبیین بسوی
این مبعوث شده ایم که محمد نام دارد و بهترین پیغمبران است و آنکه در جانب راست او خوابیده است اخوه
و وصیه و هو سید الوصیین برادر و وصی او است و او علی نام دارد و بهترین اوصیای پیغمبران است و آنکه
در جانب چپ خوابیده است جعفر پسر ابوطالب است له جناحان خضیبان یطیر بهما فی الجنة که او
دو بال رنگین در بهشت پرواز خواهد کرد و دیگری عم او حمزه است و هو سید الشهداء یوم القیمة
که سید شهیدان خواهد بود در روز قیامت و در حیاة القلوب گوید که بروایتی دیگر جبرئیل نزد سر
آنحضرت نشست و میکائیل در نزد پای آنحضرت نشست و آنحضرت را بیدار نکردند برای تعظیم آنحضرت و چون بیدار
شد جبرئیل ادای رسالت حقتعالی نمود و چون جبرئیل برخواست حضرت بدامن او چسبید و گفت تو کیستی
گفت منم جبرئیل و ایضا روایت کرده که چون اهل آسمانها بعد از عیسی وحی نشنیده بودند در ابتدای بع
ثت حضرت رسول صدای عظیمی از وحی قرآن شنیدند مانند آهنی که بر سنگ سخت بخورد پس همه
از دهشت بیهوش شدند و چون وحی تمام شد جبرئیل فرود آمد و بهر آسمان که میرسید دهشت ایشان
زائل میکرد و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که چون چهل سال از عمر آنحضرت
گذشت حقتعالی دل او را بهترین دلها و خاشع تر و مطیع تر و بزرگتر از همه دلها یافت پس دیده آنحضرت را
نورانی گردانید و امر فرمود که درهای آسمانها را گشودند و فوج فوج از ملائکه بزمین میآمدند و آنحضرت نظر می
کرد و ایشان را میدید و رحمت خود را از ساق عرش تا سر آنحضرت متصل گردانید پس جبرئیل فرود آمد
و اطراف آسمان و زمین را فرو گرفت و بازوی آنحضرت را گرفت و حرکت داد و گفت یا محمد بخوان گفت چه
چیز بخوانم گفت اقرء باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق پس وحیهای خدا را باو رسانید
و بروایت دیگر پس از آن دیگر جبرئیل با هفتاد هزار ملک نازل شدند و کرسی عزت و کرامت برای آن
حضرت آوردند و تاج نبوت بر سر آنسلطان سریر رسالت گذاشتند و لوای حمد را بدستش دادند و

کیفیت بعثت آنحضرت

ویکفتند این کرسی بالا رو و خداوند خود را حمد کن و بروایتی دیکر ان کرسی از زر سرخ بود و پایهای
ان از زبرجد بود و پایه از مروارید پس چون ملئکه بالا رفتند وانحضرت از کوه حرا بزیر امد انوار جلال
او را فرو کرفته بود که هیچکس را یارا نبود که با نحضرت نظر کند و بر هر درخت و کیاه و سنک که
میکذشت انحضرت را سجده میکرد و بزبان فصیح میکفتند السَّلامُ عَلَيكَ يا نَبيَّ اللهِ السَّلامُ عَلَيكَ
يا رَسُولَ اللهِ و چون داخل خانه خدیجه شد از شعاع خورشید جمالش خانه منور شد خدیجه کفت یا
محمد این چه نوریست که در تو مشاهده میکنم فرمود که این نور پیغمبریست بکو لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ خدیجه
کفت که سالها است من پیغمبری ترا میدانم پس شهادتین کفت و با نحضرت ایمان اورد پس حضرت فرمود ای خدیجه
من سرمای در خود می یابم جامه بر من بپوشان چون خوابید از جانب حق ندا باو رسید یا اَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَانْذِرْ
وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ای جامه بر خود پیچیده برخیز پس بترسان از عذاب خدا و پروردکار خود را بتکبیر بکو و بزرکی
یاد کن پس حضرت برخواست و انکشت در کوش خود کذاشت و کفت اللهُ اَكْبَرُ اللهُ اَكْبَرُ پس صدای انحضرت
بهر موجود رسید و همه با او موافقت کردند و ایضا کوید که علی بن ابرهیم بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است که چون حقتعالی حضرت رسول را برسالت مبعوث کردانید جبرئیل را امر کرد که بال از بالهای
خود زیر اکند و برای انحضرت باز داشت و چنان شد که انحضرت بهمه جای زمین نظر میکرد مانند کسیکه بدست
خود نظر کند و بمشرق و مغرب نظر میکرد و با هر کروهی بلغت ایشان سخن میکفت و ایشانرا بدین خود
دعوت مینمود و حقتعالی بقدرت کامله خود چنان کرد که اهل شهرها او را دیدند و صدای او را شنیدند و
رسالت او را فهمیدند و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که ابلیس لعین چهار مرتبه
ناله کرد اوّل روزیکه ملعون شد دوّم روزیکه او را بزمین فرستادند سیّم در هنکامیکه محمد مبعوث
شد بعد از انکه زمانها کذشته بود که پیغمبری مبعوث نشده بود چهارم در وقتیکه سوره حمد نازل شد
انتهی چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم میفرماید وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ واحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْاِسْلامِ غَيْرَ رَسُولِ
اللهِ وَخَدِيجَةَ وَاَنَا ثالِثُهُما اَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرِّسالَةِ وَاَشُمُّ رِيحَ النُّبُوَّةِ وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطانِ حِينَ
نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ يا رَسُولَ اللهِ ما هذِهِ الرَّنَّةُ فَقالَ هذَا الشَّيْطانُ قَدْ اَيِسَ مِنْ عِبادَتِهِ اِنَّكَ تَسْمَعُ ما
اَسْمَعُ وَتَرى ما اَرى اِلاَّ اَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَلكِنَّكَ وَزِيرٌ وَاِنَّكَ لَعَلى خَيْرٍ و عروسیکه شیطان ملعون دو
مرتبه هم شادی و تغنی کرده اوّل زمانیکه حضرت ادم از شجره خورد دوّم ان وقتیکه از بهشت بزمین
نازل شد **مؤلف کوید** دفعه سیّم هم شادی کرده ان هم روز عاشورا بود چنانکه در حدیث ام
ایمن از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که فرمود لَقَدْ قالَ لَنا رَسُولُ اللهِ حِينَ اَخْبَرَنا بِهذَا الْخَبَرِ اِنَّ اِبْلِيسَ

مقام در شیون شیطان و نالیدن

وذلك الیوم یطیر فرحا فیجول الارض کلها فی شیاطینه وعفاریته فیقول یامعشر الشیاطین

ادرکنا من ذریة ادم الطلبة وبلغنا فی هلاکهم الغایة واورثناهم النار الا من اعتصم بهذه

العصابة فاجعلوا شغلکم بتشکیک الناس فیهم وحملهم علی عداوتهم واغرائهم بهم واولیائهم حتی تستحکم ضلالة الخلق وکفرهم ولا ینجو منهم ناج ولقد صدق علیهم ابلیس وهو کذوب انه لا ینفع مع عداوتکم عمل صالح ولا یضر مع محبتکم وموالاتکم ذنب غیر الکبائر

العصابة الخبر الا لعنة الله علی القوم الظالمین)

بیست وهشتم رجب

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر کس در شب بیست وهشتم رجب دوازده رکعت نماز بگذارد ودر هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه سوره سبح اسم ربک و ده مرتبه انا انزلنا بخواند وچون از نماز فارغ شود صد مرتبه صلوات بفرستد وصد مرتبه استغفار بکند خداوند ثواب عبادت ملئکه را از برای او مینویسد وایضا از حضرت رضا روایت کرده که هر کس روز بیست وهشتم رجب را روزه بدارد کفاره نود سال گناهش میگردد (اما وقعه بیست وهشتم)

حرکت کردن حضرت حسین علیه السلام از مدینه بسوی مکه در شب بیست وهشتم

وو داع با برادرش محمد حنفیه بروایت ارشاد وروضة الواعظین ودیگر کتب اخبار ومقاتل حسین علیه السلام در شب یکشنبه بیست وهشتم رجب از مدینه متوجه مکه گردید ودر اینمقام عبارت وقعه ما کافیست که گوید جمهور محدثین ومورخین اتفاق دارند که حضرت حسین علیه السلام شب یکشنبه بیست وهشتم رجب سنه ستین یک روز بعد از عبد الله بن زبیر توجه فرموده ودر جای دیگر از انکتاب گوید شب یکشنبه بیست وهشتم رجب حضرت حسین با توابع خود روی بمکه نهاد شیخ ادیب وفاضل اریب جناب شیخ عبد الصمد خامنه ما جمعه گوید

تركت ظعائن بالحجاز ديارها / وحدى القضا الى العراق قطارها

رج المدينة بعدهن وزلزلت / زلزالها فتذرو الرياح غبارها / شبت بنار فراقهن كبودهم

مادمع اعينهم يشب اوارها / لم انس تلك الظاعنات من الاولى / رخت عليهن العلى استارها

غابوا فغاب من الحجاز مفاخر / غر تلازم مضرها ونزارها / وتمخضت سكانها حلل الاسى

من بعدهم وغدا العويل شعارها / كبرت على آل الرسول مصائب / بالطف لم يسع الزمان صغارها

للسيد جعفر

ما خلت ان الدهر من عاداته / تروى الكلاب به ويظمى الضيغم

ويقدم الاموى وهو مؤخر / ويؤخر العلوى وهو مقدم / مثل ابن فاطمة يبيت مشردا

ويزيد فى لذاته متنعم / ويرقى منابر احمد متامرا / فى المسلمين وليس ينكر مسلم

ويضيق الدنيا على ابن محمد / حتى تقاذفه القضاء الاعظم / خرج الحسين من المدينة خائفا

كخروج موسى خائفا يتكتم / وقد انجلى عن مكة وهو ابنها / وبه تشرفت الحطيم وزمزم

لم یبق وان بریح بدن رکابه
مثل النعام بیر تحنب و ترسم
حفته خیر عصابة مضریه
تسری المنایا انجدا و اتهم
متقلد من صوارم هندیه
فیها الحمام معنون و مترجم
شد بسته راه مهر و درکینه بار شد
هر جا که نیزه ز سبزی سر بلند شد
از بسکه زخمها بدل اهل راز شد
بنشست بسکه خاک و روان گشت بسکه خون
چندانکه شاعر صفت برشاه تنگ شد
وانکه برهنه پرده نشین حرم رسول

متخلص بغنا گوید

شد اطلس سپهر ز ماتم کبود پوش
مانند چشم لاله نگردید پرخون جهان

فکانما الماوی علیه محرم
متعطفات کالقسی موائلا
کالبدر حین تحفه الانجم
یحدون فی هزج التلاوة عیسهم
فی حزمهم طبعت فلیس تکهم

وصال شیرازی گوید

ایمان بکفر و سجه بزنار شد بدل
هر جا که ناوکی بدلی دلنواز شد
بر جسمها پایمال و بدنها چاک چاک
هر پیکری زغسل و کفن بی نیاز شد
کردن چنان فراخت که بگذشت از سما
زاو ز نان ز بر شتری جهانشد
چون از بلند بهر سفر شاه انس و جان
اندم که گشت محمل اعلی روان

فتشت نام به العراق تجانب
وان ارتمت فکانما هی اسهم
رکب حجاز یون بین رحالهم
والکل فی تب یحمد مترسم
بیض الصفاح کالمر صفایح
شاه عرب چو سوی عراق از حجاز شد
اسلام پایمال و حقیقت مجاز شد
راز نهان نماند ز غمازی سنان
نعل سمند خالد زبین تر ده سنان شد
از چار سو رسید بر او ناوک ستم
وحی سنان چو از سر شه سرفراز شد

میرزا عبد الرسول

بستند با محنت و غمها بر اشتران
سنگی نماند کز نزد اهدا داغدار

اما تفصیل قصه مفید علیه الرحمه در ارشاد گوید

فخرج علیه السلم من مکة لیلته و هی لیلة الاحد لیومین بقیا من رجب متوجها نحو مکة و معه بنوه و بنو اخیه و اخوته و جل اهل بیته الا محمد بن الحنفیة یعنی حضرت حسین علیه السلم در آن شب که شب یکشنبه دو روز از ماه رجب مانده از مدینه بسوی مکه حرکت کرد و با آنجناب بود فرزندانش و پسران برادرش و برادرانش و اکثر اهلبیت الا محمد حنفیه رحمة الله علیه و او دانسته بود که آنحضرت اراده سفر میکند لکن نمیدانست که بکدام جانب خواهد رفت پس محمد متشرف شد عرض کرد ای برادر تو از همه کس نزد من عزیزتری و محبوبتری و من ذخیره نکرده ام نصیحت و خیر خواهی را از برای کسی مگر برای تو و تو اولی بان نصیحتی در خبر دیگر گفت لانک مزاج مائی و نفسی و روحی و بصری و کبیر اهلبیتی و من وجبت طاعته فی عنقی لان الله قد شرفک علی و جعلک من سادات اهل الجنة زیرا که تو خلط و امتزاج آبی من و نفس و روح و چشم و بزرگ اهلبیت من و واجب الاطاعه بر منی چه زیرا که خداوند برگزیده است ترا از من و برادرت را سادات بهشت قرار داده در ارشاد فتح بدیعلی

عَنْ یَزِیدَ بْنِ مُعٰوِیَةَ وَعَنِ الْاَمْصَارِ مَا اسْتَطَعْتَ ای برادر بپرهیز از بیعت یزید بن معویه واز
بلاد واز امصاری که در تحت فرمان اواست ثُمَّ ابْعَثْ رُسُلَكَ اِلَی النَّاسِ فَادْعُهُمْ اِلٰی نَفْسِكَ بعد از
آن رسولان بسوی مردم بفرست وایشانرا ببیعت خود دعوت کن اگر اجابت کردند خدا را حمد کن
واگر باد یگر کس اجتماع وبیعت کردند چیزی از عقل ودین وفضل ومروت تو نکاهد همانا من
بر تو میترسم که داخل شوی در بلدی از بلاد واختلاف کلمه در میان ایشان پدید آید جماعتی با تو
وگروهی بر تو باشند وکار بمحاربت ومقاتلت افتد فَتَكُونُ لِاَوَّلِ الْاَسِنَّةِ غَرَضًا فَاِذًا خَیْرُ
هٰذِهِ الْاُمَّةِ كُلِّهَا نَفْسًا وَاَبًا وَاُمًّا اَضْیَعُهَا دَمًا وَاَذَلُّهَا اَهْلًا وتو هدف سنانها باشی وانوقت بهترین
تمام امت از حیث نفس وپدر ومادر خونش ضایع واهلش ذلیل کردد حضرت فرمود ای برادر بکدام
جانب سفر کنم عرض کرد بمکه تشریف ببر ودر آنجا باش فَاِنِ اطْمَاَنَّتْ بِكَ الدَّارُ بِهَا فَسَبِیلُ ذٰلِكَ اگر بر
تو مبارک افتاد فیها وحبذا وگر خبر دیگر وَاِنْ تَكُنِ الْاُخْرٰی خَرَجْتَ اِلَی الْیَمَنِ فَاِنَّهُمْ اَنْصَارُ جَدِّكَ وَاَبِیكَ وَهُمْ
اَرْاَفُ النَّاسِ وَاَرَقُّهُمْ قُلُوبًا وَاَوْسَعُ النَّاسِ بِلَادًا واگر بمقصود نکرسید بجانب یمن سفر کن چه ایشان
انصار جد وپدر تواند ومردم مهربان ورقیق القلب میباشند وبلاد ایشان پر وسعت اگر در
آنجا استقرار برای تو شد فیها وَاِلَّا لَحِقْتَ بِالرِّمَالِ وَشُعُوبِ الْجِبَالِ وَجُزْتَ مِنْ بَلَدٍ اِلٰی بَلَدٍ
والا پیوسته بریگستانها وکوهستانها شو واز جائی بجائی میان ومبین که سرانجام مردم چه خواهد
بود فَاِنَّكَ اَصْوَبُ مَا تَكُونُ رَاْیًا حِینَ تَسْتَقْبِلُ الْاَمْرَ اِسْتِقْبَالًا تو صاحب رای در سبیل ترهستی از حیث
رای وقتیکه امر برا استقبال میکنی وپذیره میشوی وَیَحْكُمُ اللّٰهُ بَیْنَنَا وَبَیْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِینَ *
وخداوند حکم میفرماید میان ما وآنان که بر طریق فسق وفجور میروند فَقَالَ الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلَامُ
یَا اَخِی وَاللّٰهِ لَوْ لَمْ یَكُنْ فِی الدُّنْیَا مَلْجَاٌ وَلَا مَاْوًی لَمَا بَایَعْتُ یَزِیدَ بْنَ مُعٰوِیَةَ حضرت فرمود ای برادر
اگر در تمامی دنیا مامن وپناهگاهی بدست نشود من بر یزید بن معویه بیعت نخواهم کرد این وقت محمد بن
حنفیه قطع سخن کرد وسخت بگریست حضرت نیز بگریست با او گریان بود بعد فرمود ای برادر جزاك
اللّٰهُ خَیْرًا فَقَدْ نَصَحْتَ وَاَشَرْتَ بِالصَّوَابِ وَاَنَا عَازِمٌ عَلَی الْخُرُوجِ اِلٰی مَكَّةَ خدا بتو جزای خیر دهد
شرط نصیحت بجای آوردی واشاره براستی کردی بدانکه بودی اینک عزیمت مکه درست کرده ام ومن و
برادرانم وفرزندان برادران من وشیعیان من همه مهیای سفر گشته میرویم چه امر ایشان امر من و
رای ایشان رای منست اما بر تو ای برادر چیزی نیست که در مدینه بمانی وبر این جماعت نگران وعین
باشی که چیزی از امور ایشان از من مخفی ندارید انگاه قلم وکاغذ طلبیده وصیتی بدینمنوال برای برادر نگاشت

ودر ارشاد

ودر بعضی نسخ

بیان وصیت حضرت حسین بمحمد بن حنفیه

بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصی به الحسین بن علی بن ابیطالب الی اخیه محمد
المعروف بابن الحنفیه ان الحسین یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده
ورسوله جاء بالحق من عند الحق وان الجنة حق والنار حق وان الساعة اتیة لا ریب فیها
وان الله یبعث من فی القبور وانی لم اخرج اشرا ولا بطرا ولا مفسدا ولا ظالما وانما خرجت
لطلب الاصلاح فی امة جدی صلی الله علیه واله ارید ان امر بالمعروف وانهی عن المنکر واسیر
بسیرة جدی وابی علی بن ابیطالب علیه السلام فمن قبلنی بقبول الحق فالله اولی بالحق ومن رد علی هذا
اصبر حتی یقضی الله بینی وبین القوم بالحق وهو خیر الحاکمین وهذه وصیتی یا اخی الیک وما
توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب حاصل مضمون این وصیت باین قرار است که
میفرماید این وصیتی است از حسین بن علی بسوی برادرش محمد بن حنفیه و پس از شهادت بوحدانیت
خدا و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه واله میفرماید هما نا بهشت و دوزخ و قیامت حق و امدنی
است و خداوند بر میانگیزد مردم را از قبور و اینک من از مدینه کوچ مینمایم نه در طلب فزونی و
طغیان و فساد و ظلم بلکه از برای اصلاح حال امت و باز آوردن مردم را از طریق ضلالت بیرون
میشوم و چند که بتوانم در امر بمعروف و نهی از منکر بسنت جدم و پدرم کار میکنم و انکس که سخن مرا
بپذیرد و رشد خویش دریابد و انکس که رد کند صبر مینمایم تا خداوند در میان ما حکم فرماید این است
وصیت من با برادرم و نیست توفیق من مگر با خداوند و بر خدا توکل کردم و بسوی او مراجعت خواهم نمود
این مکتوب را بپیچید بمهر مبارک خود مزین فرمود و ببرادرش داد و او را وداع نموده در دل شب از مدینه
حرکت فرمود و در لوامع الانوار گوید که انحضرت دو بست و پنجاه شتر ترتیب داد و جمله بنی هاشم را با خود
برنشاند از مردان و زنان الا محمد بن حنفیه که در مدینه بود و بقیس بن سعد بن عباده فرمود که تو باید دوست
مرد در عقب من بیا که اگر کسی بطلب ما بیاید از یکجانب تو باشی و از یکجانب ما تا ایشان را در میان گیریم و جمله را
هلاک کنیم او گفت یا بن رسول الله اگر بی راهه اختیار کنی بهتر باشد همچنانکه عبدالله زبیر و برادرش کردند
فرمود که من این ذلت بر خود روا ندارم و بر جاده اعظم روم انشان را از برای مرگ افریده اند انتهی و شب
از مدینه حرکت فرمود و این ایه را میخواند که حقتعالی در باب فرار حضرت موسی از مصر بیان فرموده فخرج
منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین اما ای شیعیان و محبان قصه ان مظلوم صعبتر است
زیرا که موسی علیه السلام دوباره بمصر برگشت و بر فرعون و قبطیان مسلط گردید و ایشان را هلاک نمود
اما ان مظلوم و غریب در دشت کربلا بدست قبطیان بنی امیه بجور و جفا شربت شهادت نوشید و ارزوی

روضهٔ جد بزرگوارش درد لش ماند و دیگر آنکه موسیٰ وقتیکه از فرعون فرار نمود و بشهر مدین رسید کوسفندان شعیب را سیرآب نمود و باین سبب شعیب ورا اعزاز نمود و بخانه خود طلبید اما مظلوم کربلا وقتیکه بزمین کربلا وارد شد برابر روی اولاد واصحابش نبستند واز تشنگی لب ازرکش خشک شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین

(واقعهٔ روز بیست وهشتم)

سبقت اسلام حضرت امیرالمؤمنین در مثل احرور

در روضة الواعظین روایت کرده که معویه بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت یا ابا الحسن اِنَّ لی فضائلَ کثیرةً کانَ اَبی سیّداً فی الجاهلیّة وصِرتُ مَلِکاً فی الاسلام وَاَنا صِهرُ رسولِ اللهِ وخالُ المؤمنینَ ای ابا الحسن از برای من فضایل ومفاخر بسیار است پدرم ابوسفیان در زمان جاهلیت بزرگ قوم وآقا بود ومن خودم در اسلام پادشاه شدم ومن صهر پیغمبر وخال المؤمنینم یعنی علاقهٔ مصاهرت میان من وآنحضرت هست واین مطلب اشاره است باینکه پیغمبر خدا در سنه سبع هجری عمرو بن امیهٔ ضمیری را بحبشه پیش نجاشی فرستاد که برای او ام حبیبه دختر ابوسفیان را که با شوهر خود عبد الله بن جحش بحبشه رفته وشوهرش آنجا مرده بود بخواهد ودر مجلس نجاشی عقد نکاح کردند واو را بمدینه آوردند وباین اعتبار معویه خود را خال المؤمنین کوید وکاتب وحی هستم وچون این نامه بحضرت امیر علیه السلام رسید فرمود اَبِالفضائلِ یَفخَرُ عَلَیَّ ابنُ آکلةِ الاکبادِ ایا پسر زن جگرخوار بفضایل ومفاخر بر من افتخار مینماید یا غلام بنویس وآنحضرت این ابیات را املا فرمودند

محمّدٌ النّبیُّ اَخی وَصِهری ... وَحَمزةُ سیّدُ الشُّهَداءِ عَمّی
وَجَعفَرٌ الّذی یُضحی وَیُمسی ... یَطیرُ مَعَ المَلائکةِ ابنُ اُمّی *
وَبِنتُ مُحمّدٍ سَکَنی وَعِرسی ... مَشُوبٌ لَحمُها بِدَمی وَلَحمی
وَسِبطا اَحمَدٍ اِبنایَ مِنها ... فَمَن مِنکُم لَهُ سَهمٌ کَسَهمی
سَبَقتُکُم اِلَی الاسلامِ طُرّاً ... غُلاماً ما بَلَغتُ اَوانَ حِلمی
وَاَوجَبَ لی وِلایَتَهُ عَلَیکُم ... رَسُولُ اللهِ یَومَ غَدیرِ خُمٍّ
فَوَیلٌ ثُمَّ وَیلٌ ثُمَّ وَیلٌ ... لِمَن یَلقَی الالهَ غَداً بِظُلمی

وچون معویه این جواب را خواند بغلام خود گفت مَزِّقهُ یا غُلامُ لا یَقرَاُها اَهلُ الشّامِ فَیَمیلُونَ نَحوَ ابنِ ابیطالبٍ وحسین میبدی در شرح دیوان این سه بیت را هم بعد از بیت وَاَوجَبَ لی وِلایَتَهُ علاوه کرده است

وَاَوصانی النّبیُّ عَلَی اختیاری ... لِاُمَّتِهِ رِضاً مِنکُم بِحُکمی
اَلا مَن شاءَ فَلیُؤمِن بِهذا ... وَاِلّا فَلیَمُت کَمَداً بِغَمٍّ
اَنَا البَطَلُ الّذی لَم تُنکِرُوهُ ... لِیَومِ کَریهةٍ وَلِیَومِ سِلمٍ

وبفارسی گفته اند

در فضل حسب کسی نباشد چون من

از روی منت چشم گردون روشن | هر نکته که من ز فضل خود میگویم | گر خواهد و گر نه کور باشد دشمن

پیغمبر چون کرد هدایت ما را | بر اهل جهان داد ولایت ما را | گر باید فلک ما نمیدانی نیک

در باب تو از حدیث آیت ما را

و بعضی از اهل کوفه در ایام صفین در مدح آنحضرت گفته

أنت الامام الذي نرجو بطاعته | يوم النشور من الرحمن غفرانا | أوضحت من ديننا ما كان مشتبها

جزاك ربك منا فيه احسانا | نفسي فداء لخير الناس كلهم | بعد النبي علي الخير مولانا

أخي النبي و مولى المؤمنين معا | وأول الناس تصديقا وايمانا | و ابو سعید عقیل حمیری رحمه الله گوید

بعث النبي فما لبثت بعده | حتى تحنف غير يوم واحد | صلى و زكى واستتر بدينه

من كل عم مشفق او والد | مجحا بكا يردينه فاذا خلا | صلى و مجد ربه بمحامد

صلى ابن تسع وارتدى في برجد | ولداته يسعون بين براجد | و له ايضا

من كان وحد قبل كل موحد | يدعو الاله الواحد القهار | من كان صلى القبلتين و قومه

مثل النواهق تحمل الاسفار | و له ايضا | هاشمي مهذب احمدي

من قريش القرى واهل الكتاب | خازن الوحي والذي أوتي الحكم | صبيا طفلا و فصل الخطاب

كان لله ثاني اثنين سرا | و قريش تدين للانصاب | بدانکه علامه مجلسی علیه الرحمة

در نهم بحار از احتجاج طبرسی ره روایت کرده که حضرت امیر علیه السلام فرمود کنت اول الناس اسلاما بعث يوم الاثنين وصليت معه يوم الثلثا وبقيت معه اصلي سبع سنين حتى دخل نفر في الاسلام الخبر من اول کسی هستم از مردم که قبول اسلام کردم زیرا که حضرت رسول روز دوشنبه مبعوث شد و من در روز سه شنبه با او نماز گذاردم و هفت سال با وی نماز میگذاردم تا آنکه جماعتی قدم در دائره اسلام نهادند و در ینابیع المودة الباب الثاني عشر في سبق اسلام علي كرم الله وجهه الترمذي بسنده عن انس بن مالك قال بعث النبي صلى الله عليه وآله وسلم يوم الاثنين وصلى علي يوم الثلثا هذا حديث غريب و در نهج گوید استفاضت الروايات ان اول من اسلم علي ثم خديجة روایات مستفیض است در این که اول کسیکه قبول اسلام کرد حضرت امیر علیه السلام بود بعد از آن خدیجه بعد جعفر ثم زید ثم ابوذر الی اخر ما قال ره و در تاریخ طبری روایت کرده که عمر بعد از چهل و پنج مرد و بیست و یک زن مسلمان شد و از محمد بن سعد بن ابی وقاص نقل کرده که بپدرم گفتم آیا ابوبکر اول مسلمین است گفت نه ولقد اسلم قبله اكثر من خمسين رجلا زیاده از پنجاه نفر پیش از وی قبول اسلام کردند ولیکن او افضل ما بود از حیثیت اسلام و از ابن عباس رض

روایت کرده که آیهٔ وَالسّابِقُونَ الاَوَّلُونَ در حق حضرت امیر علیه السلام نازل شده که سَبَقَ النّاسَ کُلَّهُم
بِالاِیمانِ وَصَلّى اِلَى القِبلَتَینِ وَبایَعَ البَیعَتَینِ بَیعَةَ بَدرٍ وَبَیعَةَ الرِّضوانِ وَهاجَرَ الهِجرَتَینِ مَعَ جَعفَرٍ
مِن مَکَّةَ اِلَى الحَبَشَةِ وَمِنَ الحَبَشَةِ اِلَى المَدینَةِ سبقت گرفت همه مردمان بایمان و بدو قبله نماز گذارد
و بدو بیعت بیعت نمود بیعت بدر و بیعت رضوان و دو هجرت کرد با جعفر از مکه بسوی حبشه و از حبشه
بجانب مدینه و در خلاصة المنهج در تفسیر آیهٔ وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ اُولئِکَ المُقَرَّبُونَ بعد از نقل
اختلاف اقوال و اخبار در ما به السبقة از ایمان و فعل خیر و هجرت و صلوة و خمس و تکبیر اول و جمیع
مأمورات الهیه و خیرات علوم و فضایل و کمالات گوید و شبهه نیست در آنکه جامع این همه سوابق
ذات عالی صفات حضرت امیر المؤمنین است اما سبق او باسلام و ایمان جمیع علما را بلا اختلاف است در آنکه
اول شخصیکه از رجال تصدیق حضرت رسالت کرد و بوی ایمان آورد آنحضرت بود و از زنان اول
کسیکه بوی ایمان آورد خدیجه کبری بود و ابوذر غفاری از رسول روایت کرده که آنحضرت با امیر المؤمنین
خطاب کرده فرمود تو اول کسی که بمن ایمان آوردی و اول کسی که با من مصافحه کند در روز قیامت
تو باشی و تو صدیق اکبری و فاروق اعظم که تفریق کنی حق را از باطل و تو یعسوب مسلمانانی و مال
یعسوب ظالمانست و اما دلیل سبق او در نماز قول حضرت رسالتست که ملائکه مدت هفت سال صلوات
فرستادند بر من و بر علی زیرا که در آن مدت نماز هیچ کس بر من و بر علی بلند نشد از زمین مگر از من و علی اما سبق او در
جهاد بر هیچکس پوشیده و پنهان نیست و باجماع جمیع امت که سبقت بقبله نماز گذارد او بود و معارف
چند از تابعان او و اتباع او و فور فضل او همین قدر کافیست که فرمود سَلُونی قَبلَ اَن تَفقِدُونی سَلُونی عَن طُرُقِ
که شخصی اوصاف کمالات امیر المؤمنین علی را از عبد الله عباس پرسید فرمود که بخدا قسم که امیر المؤمنین
یکی از ثقلین است که رسول فرمود که اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَینِ کِتابَ اللهِ وَعِترَتی و او سابق بود بر
همه کس بتصدیق نمودن بر توحید و نبوت و نماز گذارد با حضرت رسالت بدو قبله که بیت المقدس
بود و کعبه معظمه و دو بار بیعت نمود با پیغمبر که بیعة العقبه است و بیعة الشجره و او را دو بسط
داده اند بسط علم و بسط جسم و دو بار آفتاب از برای او برگردانیده شد بعد از آنکه غروب کرده
بود و دو نوبت تیغ برهنه کرد اول برای تنزیل دوم برای تاویل و صاحب دو جهت بود
پس مثل او در آیات عجیبه و علامات غریبه مثل ذو القرنین است و بعد از آن ابن عباس فرمود که
این شخص که بنعوت مذکوره منعوت است و بصفات مزبوره موصوف مولای من علی بن ابیطالب است
و از ابو جعفر منقولست که سابقان چهار تن هابیل مقتول که پسر آدم است و حزقیل که مؤمن

آل فرعون است و حبیب نجار که مؤمن آل یسین است و علی بن ابیطالب که وصی سید المرسلین است و احمد حنبل
در مسند خود از ابی لیلی روایت کرده و او از پدر خود و او از سید انبیا که فرمود صدیقان یعنی آنانکه در
تصدیق انبیا سبقت نموده اند سه کس اند یکی مؤمن آل یس که حبیب نجار است و دیگری مؤمن آل فرعون
که حزقیل است و دیگری علی بن ابیطالب و هو افضلهم و او بهترین ایشانست و ثعلبی نیز در تفسیر خود آورده
باسنادش از عبد الله عباس که فرمود من از علی بن ابیطالب شنیدم که میفرمود منم بنده خدا و برادر حضرت
مصطفی و هم صدیق اکبر و هر که بغیر از من باین کلمه تلفظ نماید او دروغگوی و مفتری باشد پس غیر مرا این
دعوی نرسد زیرا که من هفت سال سبقت نموده ام و ایمان بحضرت رسالت آورده ام و بحضرت احدیت نماز
گذارده ام و دیگران بعبادت اصنام مشغول بودند و پرستش اوثان میکردند و در مناقب از کتب عامه
از خدری روایت کرده که پیغمبر خدا با امیر المؤمنین فرمود وَضَرَبَ یَدَهُ بَیْنَ کَتِفَیْهِ و بدست مبارکش میان
دو کتف شریف آنجناب اشاره کرد یا علی سَبْعُ خِصَالٍ لَا یُحَاجُّکَ فِیهِنَّ أَحَدٌ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ هفت فضیلت
و خصلت از برای تو هست که در روز قیامت احدی با تو در آنها محاجه و برابری نمیتواند نمود اَنْتَ اَوَّلُ
الْمُؤْمِنِینَ بِاللّٰهِ اِیمَانًا وَاَوْفٰیهُمْ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَاَقْوَمُهُمْ بِاَمْرِ اللّٰهِ وَاَرْاَفُهُمْ بِالرَّعِیَّةِ وَاَقْسَمُهُمْ بِالسَّوِیَّةِ وَاَعْلَمُهُمْ
بِالْقَضِیَّةِ وَاَعْظَمُهُمْ مَزِیَّةً یَوْمَ الْقِیٰمَةِ تو اول مؤمنین و وفی کننده تر بعهد خدا و قائم تر بامر پروردگار
و رؤف ترین مردم برعیت و قسمت کننده ترین ایشان بالسویه و اعلم ایشان بقضایا و اعظم ایشان در
روز قیامت از جهة مراتب و مزایا هستی و بعد نقل اخبار ولقد کان اسلامه عن فطرة واسلامهم عن کفر
وما یکون عن الکفر لا یصلح للنبوة وما یکون من الفطرة یصلح لها بتحقیق اسلام حضرت امیر علیه السلام
از فطرة بود و اسلام ایشان از کفر بود و آنچه از کفر باشد صالح و قابل نبوت نیست و لهذا آنجناب بعد
از قول پیغمبر خدا که فرموده اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی میفرمود وَلَوْ کَانَ لَکُنْتُهُ و اگر پیغمبری بودی من
بودمی و بدین جهت چون از بعضی پرسیدند که مَتٰی اَسْلَمَ عَلِیٌّ چه وقت علی علیه السلام قبول اسلام کرد گفت
وَمَتٰی کَفَرَ اِلَّا اَنَّهُ جَدَّدَ الْاِسْلَامَ چه وقت کافر شد تا قبول اسلام نماید بلکه تجدید اسلام نمود و
از تفسیر قتاده و کتاب شیرازی روایت کرده که ابن جبیر از ابن عباس نقل کرده که وَاللّٰهِ مَا مِنْ عَبْدٍ اٰمَنَ بِاللّٰهِ
اِلَّا وَقَدْ عَبَدَ الصَّنَمَ سوگند بخدا کسی ایمان نیاورد به پروردگار مگر آنکه بت پرستش کرد و بعد از آن گفت
وَهُوَ الْغَفُورُ لِمَنْ تَابَ مِنْ عِبَادَةِ الْاَصْنَامِ که حق تعالی آمرزنده است کسیرا که از عبادت اصنام توبه
کند و قبول اسلام نماید مگر علی بن ابیطالب فَاِنَّهُ اٰمَنَ بِاللّٰهِ مِنْ غَیْرِ اَنْ عَبَدَ صَنَمًا که آنجناب ایمان
آورد بخداوند و قبول اسلام نمود بدون آنکه صنمی پرستش کرده باشد و لهذا خداوند فرمود وَهُوَ الْغَفُورُ

الودود

اخبار سبقت اسلام آن حضرت

الوده بود. پروردگارا مرزنده و دوستدارنده است یعنی محبت علی بن ابیطالب را زیرا که آنجناب ایمان
اورد باو بدون شرک تا آنجا که گوید که مخالف و مؤالف بطرق مختلفه روایت کرده اند که پیغمبر خدا فرمود
لو وزن ایمان علی بایمان امتی ودر روایت بکر و ایمان امتی لرجح ایمان علی علی ایمان امتی الی یوم القیمة
اگر ایمان علی را با ایمان امت من یا اینکه فرمود ایمان علی و ایمان امتم را بسنجند هر اینه ایمان علی بر ایمان
ایشان تا روز قیامت سنگین و راجح می باید و گویند که ابو رجا عطاردی شنید از قومی که سب میکردند
امیرالمؤمنین را گفت مهلا ویحکم اتسبون اخا رسول الله و ابن عمه و اول من صدقه و امن به
ساکت شوید وای بر شما ایا سب میکنید برادر و پسر عم پیغمبر و اول انکسی را که آنحضرت را تصدیق نمود
و ایمان اورد وانه لمقام علی مع رسول الله ساعة من نهار خیر من اعمارکم باجمعها و بدرستی
که اقامت علی علیه السلم با حضرت رسول یکساعت از روز بهتر است از تمام عمرهای شما و عبدی گوید

اشهد بالله لقد قال لنا | محمد والقول منه ما خفی | لو ان ایمان جمیع الخلق ممن
سکن الارض ومن حل السما | یجعل فی کفة میزان لکی | یوفی بایمان علی ما وفی *

و در تاسع بحار از عمر بن خطاب روایت کرده که گفت شهادت میدهم که از رسول خدا شنیدم که
میفرمود لو ان السموات السبع والارضین السبع وضعن فی کفة میزان ووضع ایمان علی فی کفة
میزان لرجح ایمان علی هرگاه هفت آسمان و هفت زمین را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان علی را
در کفه دیگر هر اینه ایمان علی راجح و سنگین می باید و در مناقب گوید که بر باطن ایمان حضرت امیر
علیه السلم قطع حاصل است که صحیح واز روی حقیقت بود زیرا که آن بزرگوار بمقتضای آیه تطهیر و آیه مباهله
وغیرهما ولی الله است اما اسلام ایشان ظاهری است و از ابن البیع روایت کرده که او در معرفت اصول الحدیث
گفته که لا اعلم خلافا بین اصحاب التواریخ ان علی بن ابیطالب اولهم اسلاما انما اختلفوا فی
میان اصحاب تواریخ نمیدانم در اینکه اول مسلمین امیرالمؤمنین است انما اختلفوا فی بلوغه
ولی اختلاف در اینستکه یا بالغ بود یا نه فاقول هذا طعن منهم علی رسول الله صلی الله علیه و اله
اذ کان قد دعاه الی الاسلام وقبل منه وهو بزعمهم غیر مقبول منه ولا واجب علیه صاحب
مناقب گوید من میگویم که این سخن از ایشان طعن و اعتراض است بر رسول عالمیان زیرا که آنحضرت
آن بزرگوار را باسلام دعوت کرد و از وی قبول نمود اما بزعم ایشان مقبول نیست از آنجناب
و واجب نبود بر آنحضرت بل ایمانه فی صغره من فضائله بلکه ایمان آنجناب در صغر سنش از فضائل
او است و بمنزلهٔ عیسی میشود که پسر یکشبه بود و در مهد میفرمود انی عبد الله اتانی الکتاب و مثل یحیی میشود

در بیان فضیلت اسلام آنحضرت

که خداوند میفرماید وَاٰتَیْنَاهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا و حکم درجه ایست بعد از اسلام و حمیری در حق او انشا کرده گوید
وَصِیُّ مُحَمَّدٍ وَاَبَا بَنِیهِ وَوَارِثُهُ وَفَارِسُهُ الْوَقِیَّا وَقَدْ اُوتِیَ الْهُدٰی وَالْحُکْمَ طِفْلًا
کَیَحْیٰی یَوْمَ اُوتِیَهُ صَبِیًّا و حال آنکه شما روایت کرده اید در حکم سلیمان در طفولیت و در دانیال و
صاحب جریح و شاهد یوسف صبی اخدود و صبی عجوز و صبی مشاطه دختر فرعون که در همه اینها
نقل کرده اید که حکم کردند و شهادت دادند و روایت کرده اید از محمد بن عبدالله بن عمر و امثال او
که پیغمبر خدا بجماعتی که بجائی میفرستاد فرمود لِیَؤُمَّکُمْ اَقْرَؤُکُمْ هر کس که قرائتش بهتر است بر شما امامت
کند و ایضاً عمرو بن سلمه را که پسر هشت ساله بود بر خودشان پیشنماز قرار دادند و او گوید برده
داشتم و چون بسجده میرفتم منکشف میشد پس زنی از قوم گفت وَارُوا سَوْاَةَ اِمَامِکُمْ بپوشید
عورت امام خود را و امیرالمؤمنین بقول کلبی نه ساله بود ستید گوید وَصَدَّقَ مَا قَالَ
النَّبِیُّ مُحَمَّدٌ وَکَانَ غُلَامًا حِینَ لَمْ یَبْلُغِ الْعَشْرَا و از جمعی روایت کرده که ده ساله بود و از بعضی
یازده ساله و از بعضی دوازده ساله و از بعضی سیزده ساله بود و قتاده گفته اما بیت آنحضرت
غُلَامًا مَا بَلَغْتُ اَوَانَ حُلُمِی ابن نحویست بلکه قَدْ بَلَغْتُ است و مجلسی ره در تاسع بحار از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود بحضرت امیر عرض کردند اَخْبِرْنَا بِاَفْضَلِ مَنَاقِبِکَ خبر ده بر ما
از بهترین مناقب خود فرمود بلی من با عباس و عثمان بن ابی شیبه در مسجد الحرام نشسته بودم
عثمان گفت پیغمبر خدا مفاتیح کعبه را بمن عطا فرمود عباس گفت سقایت را یعنی زمزم را بر من عنایت
کرده و چیزی یا علی بر تو نداده است پس خداوند نازل فرمود اَجَعَلْتُمْ سِقَایَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ کَمَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَجَاهَدَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ لَا یَسْتَوُونَ عِنْدَ اللّٰهِ و از ابن عباس بن
عبدالمطلب روایت کرده که شنیدم از عمر بن خطاب که میگفت کُفُّوا عَنْ ذِکْرِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیطَالِبٍ فَاِنِّی
سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ یَقُولُ فِی عَلِیٍّ ثَلٰثُ خِصَالٍ نگه دارید خود را از ذکر علی بن ابیطالب زیرا که شنیدم
از پیغمبر خدا که میفرمود در علی سه خصلت و منقبت است و من دوست داشتم که یکی از آنها از برای من بود
فَوَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ اَحَبُّ اِلَیَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ و یکی از آنها در نزد من بهتر بود از آنچه آفتاب بر
وی میتابد یعنی از دنیا و مافیها من با ابوبکر و ابو عبیده بن جراح و جمعی دیگر از اصحاب بود که پیغمبر خدا
بدست خود بر کتف علی بن ابیطالب علیه السلم زد و فرمود اَنْتَ اَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ اِسْلَامًا وَاَنْتَ اَوَّلُ
الْمُؤْمِنِینَ اِیمَانًا وَاَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسٰی کَذَبَ یَا عَلِیُّ مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ یُحِبُّنِی وَیُبْغِضُکَ یَا علی
تو اول مسلمین و اول مؤمنین هستی و تو از من بمنزله هرون از موسی میباشی یا علی دروغ گفت کسی

ایمان آنحضرت در صغر سن

آنحضرت افضل

که کمان کرده نزد او دوست دارد و نزد دشمن بدارد و بعد از نقل اخبار در این باب گوید تتمیم اقول
لا یخفی علی من شمّ رایحة الانسانیة و ترقّی عن درکات البهیمیة و العصبیة ان سبقه اسلامه
صلوات الله علیه مع ورود تلک الاخبار المتواترة من طرق الخاصة و العامة من اوضح الواضحات
و الشاک فیه کالمنکر لاجلی البدیهیات مخفی نباشد بر کسیکه رایحه انسانیت را استشمام
و از درکات حیوانیت و عصبیت ارتقا نموده باشد که سبقت اسلام حضرت امیر علیه السلام با ورود
این اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه از اوضح واضحات است و شک کننده در وی مثل منکر اعظم
بدیهیات است و ان من تمسّک بان ایمانه کان فی طفولیته و لم یکن معتبرا فقد نسب الجهل
الی سید المرسلین و هر کس تمسک نماید باینکه ایمان آنجناب در حال طفولیت واقع شده و معتبر
نخواهد بود پس نسبت جهل بحضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله داده زیرا که آنحضرت
او را باین امر تکلیف کرده و در همه جا او را باین مطلب مدح فرموده و باین امر فضیلت او را به اهل
عالم اظهار و اثبات نموده و الی اشرف الوصیین حیث تمدّح و افتخر و احتج فی مجامع المسلمین
و همچنین باشرف اوصیا نسبت جهل داده زیرا که آن بزرگوار در مجامع مسلمین باین امر مدح و
افتخار و احتجاج فرموده و الی الصحابة و التابعین حیث لم ینکروا علیه ذلک مع کون اکثرهم
من المنافقین و المعاندین و همچنین نسبت جهل باصحاب و تابعین داده زیرا که ایشان انکار و
رد نکردند بر آنحضرت با وجود آنکه اکثر ایشان از معاندین و منافقین بودند و ایضا در کتاب از
عبد الله بن مسعود روایت کرده که اول چیزیکه از امر حضرت رسول دیدم آن بود که وارد شدم
بمکه و ما را بسوی عباس بن عبد المطلب ارشاد نمودند پس نزد او آمدیم و او در کنار زمزم نشسته
بود و در آن اثنا که ما در نزد او نشسته بودیم اذا اقبل رجل من باب الصفا علیه ثوبان ابیضان
ناگاه دیدم مردی از باب صفا آمد که دو جامه سفید پوشیده بود علی یمینه غلام حسن الوجه
مراهق او محتلم و در طرف راست او جوانی نزدیک ببلوغ یا بالغ بود تتبعه امرأة قد سترت محاسنها
و از عقب ایشان زنیکه جاهای نیکوی بدن خود را پوشیده بود آمدند و حجر الاسود را قصد کردند پس آن
مرد و غلام و زن او را استلام نمودند بعد هفت مرتبه طواف بجای آوردند ثم استقبل الکعبة
و قام فرفع یدیه و کبّر بعد از آن مرد روی بکعبه نمود و ایستاد و دستهای خود را بلند کرده تکبیر
گفت آن غلام در جانب راست و زن در عقب ایشان ایستاد و دست خود را بلند کرده تکبیر
گفتند فاطال القنوت ثم رکع فرکع الغلام و المرأة معه و آن شخص قنوت را طول داد بعد

برکوع رفت وان جوان وزن هم با وی متابعت کرده تا بسجده رفتند وچون ما این اطوار را از ان بزرگوار
دیدیم ودر مکه هیچون چیزی ندیده بودیم بعباس کفتیم یا ابا الفضل اِنَّ هٰذَا الدّینَ ما کُنّا نَعرِفُهُ ما
این دین را نمیشناسیم کفت شما را بخدا آیا نمیشناسید کفتیم اری کفت این فرزند برادرم محمد بن
عبد الله واین علی بن ابیطالب واین زن خدیجه دختر خویلد است وَاللهِ ما عَلی وَجهِ الاَرضِ اَحَدٌ
یَعبُدُ اللهَ بِهٰذَا الدّینِ اِلّا هٰؤُلاءِ الثَّلٰثَةُ سوکند بخدا که در روی زمین احدی نیست که پرستش
کند خدا وند را باین دین مکر این سه نفر **مؤلف کوید** مجلسی علیه الرحمه بعد از ذکر این اخبار
ادله صحیحه از شیخ مفید قدس سره در رد قول ناصبه نقل فرموده که بعضی از انها بدین قرار است
که شیخ فرموده فَاَمّا قَولُ النّاصِبَةِ اَنَّ ایمانَ اَمیرِ المُؤمِنینَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ لَم یَقَع عَلی وَجهِ
المَعرِفَةِ وَاِنَّما کانَ عَلی وَجهِ التَّقلیدِ وَالتَّلقینِ اما قول ناصبه که کویند ایمان حضرت امیر المؤمنین
بطور معرفت ویقین نبوده بلکه بروجه تقلید وتلقین بود وَما کانَ بِهٰذِهِ المَنزِلَةِ لَم یَستَحِقَّ صاحِبُهُ
المِدحَةَ وَلَم یَجِب لَهُ بِهِ الثَّوابُ وانچه بدین قسم باشد صاحبش مستحق مدح ومنقبت نمیشود
واز برای او بواسطه این امر ثوابی نیست وادعای ایشان که حضرت امیر در انحال هفت ساله بود
وهرکه در این سن باشد کامل العقل ومکلف نیست پس در جواب ایشان کفته میشود که شما در دعوی
اینکه انحضرت در وقت بعثت هفت ساله بود جاهل هستید وقولی بدون برهان ومخالف مشهور وضد
معروف ادعا میکنید زیرا که جمهور روایات وارد است در اینکه از عمر انحضرت در وقت شهادت
شصت وپنج سال کذشته بود ودر بعضی از روایات امده که سن شریفش در وقت وفات شصت و
سه سال بوده بعد از ان سنین را بنا نموده کوید پس سن انحضرت در وقت بعثت دوازده سال
یا ده سال میشود الی اَن قالَ رَحِمَهُ اللهُ عَلی اَنّا لَو سَلَّمنا لِخُصومِنا مَا ادَّعَوهُ مِن اَنَّهُ کانَ لَهُ
عِندَ المَبعَثِ سَبعُ سِنینَ علاوه بر این اکر ما مدعای خصم را که میکویند انحضرت وقت بعثت هفت
ساله بود تسلیم بکنیم باز این دلالت نمیکند بر صحت انچه رفته اند بسوی ان از اینکه ایمانش بر
وجه تلقین بود نه از روی معرفت ویقین وَذٰلِکَ اَنَّ صِغَرَ السِّنِّ لا یُنافی کَمالَ العَقلِ وَلَیسَ
دَلیلُ وُجوبِ التَّکلیفِ بُلوغُ الحُلُمِ فَیُراعی ذٰلِکَ بِاتِّفاقِ اَهلِ النَّظَرِ وَالعُقولِ زیرا که
صغر سن منافی کمال عقل نمیشود وبلوغ دلیل وجوب تکلیف نیست که باتفاق اهل نظر و
عقل مرعی کردد بلکه بلوغ در احکام شرعیه مراعات میشود نه در عقلیه بعد بقصه یحیی و
عیسی چنانچه در سابق اشاره رفت استدلال واستشهاد میکند وکوید پس صغر سن این دو پیغمبر

ایمان انحضرت در صغر سن معتبر است

محرم کمال عقل یا حکمتی را که خداوند بایشان داده بود نفی نکرد و اگر عقل این را محال میدانست بایستی در
هر شخص و در هر حال محال بداند و حال آنکه اهل تفسیر اجماع کرده اند مگر شاذّی از ایشان در قول حق تعالی
سبحان وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ اَهْلِهَا الایه که او طفل صغیری بود در مهد و خداوند او را ناطق کرده
برائت حضرت یوسف از فحشا شهادت نمود و رفع تهمت از وی کرد و بعد از استدلال طویل در این باب گوید
وَاِذَا کَانَ الْاَمْرُ عَلٰی مَا وَصَفْنَا فَقَدْ ثَبَتَ اَنَّ اِیْمَانَهُ وَقَعَ بِالْمَعْرِفَةِ وَالْیَقِیْنِ دُوْنَ التَّقْلِیْدِ وَالتَّلْقِیْنِ
و چون امر بدین منوال گردید ثابت شد که ایمان آنحضرت از روی معرفت و یقین است نه تقلید و تلقین
خصوصاً که حضرت رسول او را اسلام و ایمان گفته و آنچه از روی تلقین باشد مثل اقرار صبیان در
الطاف دینی او را اسلام و ایمان نمیگویند و ایضاً حضرت امیر باین مدح و افتخار نموده بر دشمنان خود
احتجاج کرده و در مقامات کثیره مکرر ذکر فرموده پس ایمان آنسرور اگر بوجه تلقین میشد و از روی
معرفت و علم نبود هیچ نمیشد چنانکه ناصبه گویند جایز نبود که مدح و افتخار نماید و از عبادات شمارد و با
کسی که مخالفین و معاندین این فضیلت را رد کنند و مخاصمین ابطال نمایند پس در عدول قوم از اعتراض و تسلیم
بجا عنا این فضیلت را از آنحضرت دلیل هستند بر آنچه ما گفتیم و برهانی هستند بر فساد قول ناصبه گوید
ممکن هم نیست رد این اخبار که در این باب وارد شده بجهت شهرت آنها و اجماع ناصبه و شیعه بر روایت آنها
الی ان قال ره و مؤید قول ما است آنکه حضرت رسول در دعوت پیش از همه کس بآنجناب ابتدا فرمود
و خداوند او را بسوی مکلفین فرستاده است پس اگر پیغمبر خدا نمیدانست که آنسرور عاقل و مکلف است هر آینه
ادای رسالت خود را با او افتتاح نمیکرد و او را در مقام دعوت از جمیع مردم مقدم نمیداشت زیرا که
لازم میآمد که آنحضرت از اولی عدول کند و مشغول شود بآنچه مکلف و مأمور بآن نبود و اعراض
نماید از آنچه مکلف بود بر وی و فعل خود را در غیر محل خود بگذارد و آنحضرت اجل است از این امر و ایضاً
آنحضرت علی علیه السلام را در حالتی دعوت کرد که دین را می پوشید و امر خود را کتمان مینمود و از شیوع امر
خود از دشمن مخوف بود پس خالی از دو وجه نمیشود یا مطمئن بود از حضرت امیر بکتمان سر و حفظ وصیت
و امتثال امر او یا مطمئن و واثق بدین امر نبود پس اگر مطمئن بود پس آنسرور در نهایت عقل و غایت متانت
و صلاحیت سیرت و عصمت و حکمت و حسن تدبیر خواهد بود و اگر مطمئن و واثق نبود بحفظ سر و
خاطرجمع نبود از تضییع و افشاء امر او پس اظهار فرمودنش تفریط و ضد حزم و حکمت و تدبیر است و حاشا
از رسول که همچنین باشد و او از هر صفت نقص و عار بری است و خداوند مرتبه او را عالی داشته و آنکسانی را
که در حق او بدین امر باطل مدعی شده اند تکذیب نموده پس نیست آنچه ناصبه در ایمان حضرت امیر گویند و طعن

مینمایند مگر تعریض بر افعال حضرت رسول و نسبت عبث و تفریط دادن براو و ازراه نمودن در تدبیر آن بزرگوار و مشایخ قوم و کفتار ایشان مذهب برائت نموده اراده نکرده اند مگر اینکه والله متم نوره ولو کره الکافرون **مؤلف گوید** چنانکه مذکور شد سبقت اسلام حضرت امیر علیه السلام از فضایل مخصوصه آنجناب است لهذا آنسرور بیان مدح و افتخار نمود بر دشمنان خود احتجاج فرمودند و همچنین اولاد امجاد آن بزرگوار اعنی ائمه هدی علیهم السلام نیز بدان افتخار و احتجاج نموده اند چنانکه حضرت امام حسن علیه السلام در خطبه خود میفرماید فکان ابی اولهم اسلاما فهو سابق السابقین و فضل الله السابقین على المتأخرین کذلک فضل سابق السابقین على السابقین و حضرت سجاد علیه السلام در منبر شام فرمود انا ابن الحامی عن حرم المسلمین و قاتل المارقین و الناکثین و القاسطین و المجاهد اعداءه الناصبین و افخر من مشی من قریش اجمعین و اول من اجاب و استجاب لله و لرسوله من المؤمنین و اول السابقین الخطبة الا لعنة الله على القوم الظالمین

بیست و نهم رجب

اما نماز شب این همان نمازیکه در اقبال و زاد المعاد در شب بیست و هفتم و بیست و هشتم بیان نقل کرده اند بعینه در این شب روایت نموده اند با همان ثوابی که در شب بیست و هشتم از اقبال منقول شد و در اقبال از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که هر کس روز بیست و نهم رجب روزه بدارد کفاره صد ساله **اما وقعه امروز** کناهانش میکردد

مرحوم علامه مجلسی در اختیارات گوید که در بیست و نهم رجب معویه عامر عایشه غداره را در شام بچاه انداخت و کشت **ذکر اجمالی از احوال اشقی عمال عایشه**

خداوند متعال در سوره تحریم میفرماید یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک والله غفور رحیم قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم والله مولیکم و هو العلیم الحکیم یعنی ای پیغمبر بزرگوار چرا حرام میکردانی چیزی که حلال کرده است خدا از برای تو آیا طلب میکنی خوشنودی زنان خود را و خدا آمرزنده و مهربانست بدرستیکه خدا مقرر کرداینده است از برای شما کشودن و برهم زدن قسمهای خود را و خدا دوست یا ور شما است و او دانا و حکیم است در جنات الخلود کویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر یک از زنان خود را شب و روز نوبت و قسمت معاشرت داده بود و هر روزیکه نوبه بخانه هر یک تشریف میبردی تمام بحتاج هر یک علیحده خود میرسید و در انفاق و اکتساء و معاشرت ایشان مساوات منظور داشتی و بعد از آن کفتی بار خدایا این چیزیست که بدست

منست پس قلبی را که بدست من نیست زیاده و کم از او بر من مگیر و هر شب که بخانه یکی بودی فردا پیشترا
نیز در آنجا میل فرمودی و در حیاة القلوب از شیخ طبرسی نقل کرده است که عادت آن
حضرت چنین بود که چون آنحضرت از نماز بامداد فارغ میشد یک یک زنان خود را میدید و چون برای
حفصه عسلی بهدیه آورده بودند هرگاه حضرت بخانه او میرفت حضرت را ساعتی از برای عسل خوردن
نگاه میداشت چون عایشه اینحالت را مشاهده کرد بغیرت آمد و با چند تن دیگر توطئه کرد که هرگاه
حضرت رسول نزد شما آید بگوئید که ما از تو بوی مغافیر میشنویم و آن صمغی بود که چون مگس عسل
بران می نشست عسل بدبو میشد و میدانست که بر حضرت بسیار دشوار است که از او بوی بد استشمام
نمایند پس چون حضرت نزد سوده رفت او از ترس عایشه گفت یا رسول الله این چه بوی بد است که از
تو میشنوم مگر مغافیر خورده حضرت فرمودند ولیکن نزد حفصه عسلی خوردم و نزد هر زنیکه میرفت
ایذا میکردند تا آنکه نزد عایشه ملعونه آمد او بینی خود را گرفت و گفت چرا بوی مغافیر میشنوم
از تو حضرت فرمود که نزد حفصه عسلی خوردم عایشه گفت که شاید مگس آن عسل بر مغافیر نشسته باشد
حضرت فرمود که بخدا سوگند میخورم که دیگر عسل نخورم و بعضی گفته اند که حضرت عسل را نزد ام
سلمه تناول نموده بود و بعضی گفته اند که نزد زینب بنت جحش تناول کرده بود و عایشه و حفصه با
یکدیگر توطئه کردند که هرگاه حضرت پیش ایشان بیاید بگویند که ما از تو بوی مغافیر میشنویم و باین
سبب حضرت عسل را بر خود حرام گردانید و ایضا در آن کتاب گوید که شیخ طبرسی و جمعی از مفسران عامه روایت
کرده اند که روزی حضرت رسول در خانه حفصه بود و حفصه رخصت طلبید که بخانه پدر خود برود و چون
مرخص شد و بیرون رفت حضرت ماریه را طلبید و با او خلوت کرد چون حفصه برگشت در خانه را بسته دید
پس صبر کرد حضرت در را گشود و از روی مبارکش عرق میریخت پس آن ملعونه با حضرت معاتبه بسیار نمود
و حضرت در جواب فرمود که او جاریه منست و حقتعالی بر من حلال گردانیده است و لکن از برای خاطر تو بر خود
حرام کردم او را و این سخن نزد تو امانتست دیگری مگوی پس چون حضرت از خانه او بیرون رفت او
سنگی گرفت و کوبید دیوار را که میان خانه او و خانه عایشه بود و گفت بشارت باد ترا که حضرت رسول
کنیز خود ماریه را بر خود حرام گردانید ما از دست او راحت یافتیم و آنچه گذشته بود بعایشه نقل
کرد زیرا که او و عایشه با یکدیگر متفق بودند و معاونت با یکدیگر مینمودند بر اضرار سایر زنان آنحضرت
پس این آیات نازل شد و حضرت حفصه را طلاق گفت و از همه زنان خود بیست و نه روز کناره کرد در غرفه
ماریه بسر میبرد تا آنکه حقتعالی آیه تخییر را فرستاد و ملا فتح الله کاشانی بعد از نوشتن اخبار حفصه بعایشه

کویند که چون حضرت بخانهٔ عایشه امد عایشه بر سبیل ... این حکایت باز کفت پس سوره نازل شد که چرا
بر خود حرام کردانی انچه خدا بتو بر تو حلال ساخت تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ تا اخر ایات کویند عمر روایت
کرد که حفصه امر فرمود پیغمبر را بکفارهٔ یمین و مراجعت بماریه و انحضرت بنده ازاد کرد و باو مراجعت نمود
و اصحاب را رسانند که اکر سهو کند واقع شود برامر مباح و بعد از ان بیان نماید بر مخالفان موجب
کفاره نمیشود و بعد از رخصت مراجعت بماریه بیان اسرار انحضرت میکند بحفصه وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ
إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا و یاد کنید ای مؤمنان چون راز کفت پیغمبر بسوی بعضی از زنان خود سخنرا
فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ پس ان هنکام که خبر کرد حفصه عایشه را بان حدیث وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ و اشکار
کردانید خدا پیغمبر را بزبان جبرئیل او را از اطلاع ساختن بر ان حدیث عَرَّفَ بَعْضَهُ شناسا کردانید
پیغمبر برخی از ان حدیث را بحفصه و خبرداد او را از افشای بعضی از انکه تحریم ماریه است یعنی باو
کفت که قصد تحریم ماریه که باسرار ان امر کرده بود هم تو افشای ان نمودی وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ تا انجا
که خداوند میفرماید فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ
وحاصل تفسیر ایهٔ مبارکه بنابنوشتن او امینت که پس بدرستیکه خداوند او است یار و مددکار
پیغمبر و جبرئیل و مردیکه صالح جمیع مؤمنان و برکزیده اهل ایمان و پیشوای متقیان که حضرت امیرالمؤمنین
علی علیه السلم بوده باشد یار و مددکار او است و فرشتکان اسمان و زمین از پس نصرت خدا و جبرئیل
و حضرت امیرالمؤمنین هم پشت مددکار و معاون و یند و کویند عمر دانست که پیغمبر صلی الله علیه
و اله در نوبت مرتبه و منزلت امیرالمؤمنین علیه السلم را بر اصحاب شناسا کردانید یکنوبت ان بود
که فرمود هر که من مولای او و هم علی مولای او است نوبت دیکر که ایه صالح المؤمنین نازل شد دست
امیرالمؤمنین بکرفت فرمود ای مؤمنان اینمرد صالح مؤمنانست و بهترین ایشان و مجلسی علیه الرحمه
کوید که حفصه برای دفع استبعاد جاهلان میکویند که چون تواند بود که زنان پیغمبر کافر و منافق
باشند مثلی برای ایشان بیان فرمود و کفر ایشان نزد ان مثل بر هر عاقل هویدا کرد چنانچه بعد
از این ایات فرموده است ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ
مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ
یعنی بیان کرد خدا مثلی برای انانکه کافر شدند و انمثل حال زن نوح و زن لوط است که بودند
اندو زن در زیر فرمان دو بنده شایسته از بندکان ما پس خیانت کردند بران دو بنده بنفاق و
کفر پس دفع نکردند ان دو پیغمبر از ایشان از عذاب خدا چیزیرا و کفته خواهند شد در روز قیامت

حضرت امیر صالح مؤمنین است

یاکفته

با کفار ... در برزخ که داخل شوید در آتش جهنم با کافران دیگر که داخل میشوند و
ایضا گویند ... در این آیات که بهیچ کفر و نفاق عایشه و حفصه را و اتفاق ایشان را بر ایذا و اضرار حضرت
رسول بر وجهی ظاهر و هویدا گردانید که بر هیچ عاقل مخفی و مستور نیست در نهایت صراحت است
این آیات در کفر ایشان زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب و عنادی که داشتند گفته اند که در این دو تمثیل که حقتعالی
در این دو آیه بعد از این در باب زنان فرعون بیان کرده کنایه عظیمیست بعد و مادر مؤمنان بسبب آنچه
از ایشان صادر شد از نفاق برازار آنحضرت و افشای راز آنحضرت نمودن و حقتعالی در این مثلها بیان
نموده که با وجود کفر و نفاق روابط نسبیه و سببیه نفع نمی بخشد هر چند انتساب باشرف خلق که پیغمبرانند
بوده باشد و با وجود ایمان انتساب بکافران ضرر نمیرساند هر چند کافری مانند فرعون بوده باشد و گویند
بدانکه معاتبه که حقتعالی با حضرت رسول در اول سوره فرموده معلوم است که از غایت لطف و مرحمت است
نسبت با آنحضرت که چرا از برای رضاجوئی زنان خود بر خود حرام میگردانی لذت چند را که خدا برای تو
حلال گردانیده است و منع حضرت خود را از آن لذات خصوص وقتیکه ظاهرا متضمن مصلحتی باشد
حضرت حرام نبود که فعل آنحضرت متضمن معصیتی باشد و در حقیقت معاتبه که از آیه مفهوم میشود
آن نیز تعریض است بر آنها گویند که برای خاطر آنها گویند چرا باید خود را از لذتی چند ممنوع گردانی و کاشانی
علیه الرحمه در خلاصة المنهج در تفسیر آیه مذکوره که ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأت نوح و امرأت لوط
الآیه گوید که زن نوح داعله نام داشت و بطوفان غرق شد و زن لوط را واهله نام داشت بر سر او سنگ
ببارید و در تفسیر آیه دیگر و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأت فرعون گوید که وقتیکه ساحران سحر
خود را نمودند و موسی عصا بینداخت اژدها شده آنچه ایشان بسحر ساخته بودند از حبال و عصا
همه فرو برد آسیه ایمان آورد و مدتی ایمان خود را از فرعون پنهان داشت چون فرعون بران مطلع گشت
لعنت زد بر موسی برگرد و نگشت سر گرد او را در چهار میخ کرده در آفتاب بیفکند حقتعالی ملئکه را امر فرمود
تا بالهای خود او را سایه کردند فرعون گفت تا سنگی بزرگ آوردند و حکم نمود تا بر سینه وی نهند
آسیه در آنحال دعا کرد و از حضرت عزت درخواست نجات از فرعون و دخول در جنت را چنانکه میفرماید
اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین یاد
کن که چون گفت آسیه ای پروردگار من بنا کن برای من نزدیک خود خانه در بهشت و نجات ده
مرا از فرعون و کردار او که کفر و طغیان است و برهان مرا از گروه ستمکاران که قبطیانند حقتعالی دعای
او را مستجاب کرد پیش از آنکه سنگ بر او واقع شود حقتعالی و برا باسمان برد با جسد و حالا در بهشت است

حرم مخصوص ازواج

مثل زن نوح و لوط

فضیلت آسیه زن فرعون

وگویند از پیغمبر مرویست که از مردان بسیار بکمال رسیده اند و از زنان کامل نشدند مگر چهار زن آسیه
بنت مزاحم و مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد مؤلف گوید در خبر
وارد است که آسیه در عالم آخرت از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم خواهد بود
و مجلسی علیه الرحمه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که سه کس بودند که بر حضرت رسول دروغ
بسیار می بستند ابوهریره و انس بن مالک و عایشه لعنهم الله **اما فوت عایشه**
که در مثل امروز اتفاق افتاده بدانکه خداوند سبحانه زنان رسول عالمیان
صلی الله علیه و آله را مادر مؤمنان قرار داده چنانکه میفرماید وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ لیکن اهل خلاف
غیر عایشه را حتی خدیجه کبری را ام المؤمنین نمیگویند و حال آنکه خدیجه سلام الله علیها اول زنی
بود که قبول اسلام کرد و چندین هزار دینار از زر و جواهر و جمیع املاک خود را در راه خدا صرف
نمود و حضرت رسول مکرر میفرمود که مرا از اموال دنیا هیچ چیز مثل مال خدیجه نفع نداد و حق تعالی
فرزندان مرا از او بهم رسانید و تا خدیجه در حیوة بود آنحضرت زنی نگرفت و پیوسته خدیجه را
ذکر کردی و میگریستی و حضرت رسول روزی بعایشه فرمود یا عایشة تقاتلین علیاً وانت ظالمة
ای عایشه تو با علی مقاتله خواهی کرد و تو ظالم میباشی معذلک مخالفین بعداوت امیرالمؤمنین ع
او را ام المؤمنین گویند و دیگر زنان آنحضرت را نمیگویند و حال آنکه وجهی باین اختصاص نیست
و روایت کرده اند که چون معویه میخواست بجهة بیعت گرفتن از برای یزید لعین بمکه آمد و از جماعه مردم
حجاز و عراق بیعت گرفت عایشه این امر را شنید بر وی تهدید فرستاد که برادرم محمد را کشتی
و اکنون یادزار کرده از برای یزید بیعت میگیری و این سخن منتشر شده مردم بر سر این گفتگو بیکدیگر
چون عمرو عاص این حال را مشاهده کرد گفت بمعویه اگر عایشه بر این سخن ایستادگی کند عنقریب مردم بر تو
بشورند پس آن دو ملعون ناپاک باهم شور کردند و قرار گذاشتند که ابوهریره و شرحبیل کلاعی
با هدایای بسیار نزد عایشه بفرستند و با وی از در مسالمت و مصالحت درآیند و برادر او عبد
الرحمن ابن ابی بکر را در جائی والی گردانند پس این جمله را معمول داشتند و تسکین یافت و از وی بیش
تسلی حاصل گردید و پنهانی معویه گفت تا بر سر راه وی چاهی کندند و باهلت پر کرده و فرش گرانبها
بر سر چاه بگسترده و کرسی بر روی آن نهادند و کسی پیش وی فرستاد که ای ام المؤمنین اگر لحظه تشریف
آری و ما را مشرف گردانی از غایت لطف باشد و اگر در اول شب تشریف فرما شوی بهتر خواهد
بود که بجهة قدوم شما چیزهای نفیسی مهیا کرده ام که نثار قدوم نمایم پس عایشه بر خر مصری سوار

شده

شده با غلام هندی بخانه معویه آمد وچون باندرون رفت عزاز واکرام بسیار بجای آورد و بر
آنکرسی که بر سر چاه تعبیه کرده بود اشارت نمود که بنشین چون بر آنجا نشست فرو رفت و بچاه هلاک
افتاد در حال معویه کفت غلام و دراز کوشرا کشتند و در همان چاه انداختند و چاه را انباشتند و
اختلاف در میان مردم افتاد بعضی کفتند عایشه بمدینه رفت و دیکران کفتند بمین رفت و هیچکس این احوال را
نمیدانست مکر حضرت حسین علیه السلام و بعضی از خواص او که براین امر اطلاع داشتند تا آخر آنحضرت
متروکات او را بوراث او قسمت کرد و باینحال بر اینمنوال شد که مادر مؤمنین بدستخال مؤمنین
کشته کردید خداوند فرموده است وَکَذٰلِکَ نُوَلِّی بَعْضَ الظَّالِمِینَ بَعْضاً بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ و مجلسی ره
از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که چون حضرت قائم آل محمد صلوات الله علیهم ظاهر میشود عایشه را زنده
کرداند تا آنکه او را حد بزند و انتقام را بکشد برای حضرت فاطمه راوی کفت که فدای تو شوم بچه سبب
او را حد میزند فرمود برای افترائی که برای مادر ابرهیم کفت راوی کفت که چرا حضرت رسول او را حد
نزد و حق تعالی حد او را تاخیر فرمود که قائم آل محمد این حد را جاری کرداند حضرت فرمود برای آنکه
حق تعالی محمد را برای رحمت فرستاده است و قائم را برای انتقام و عذاب خواهد فرستاد انتهی بلی حضرت
حجت انتقام حضرت فاطمه علیها السلام را میکشد و آن مظلومه اول کسی باشد از معصومین علیهم السلام
که بر اینجنا شکوه و تظلم مینماید چنانکه حضرت صادق علیه السلام مفضل در حدیث مفضل میفرماید کانی
اَنْظُرُ اِلَیْنَا مَعَاشِرَ الْاَئِمَّةِ وَنَحْنُ بَیْنَ یَدَیْ جَدِّنَا رَسُولِ اللّٰهِ نَشْکُو اِلَیْهِ مَا نَزَلَ بِنَا مِنَ الْاُمَّةِ بَعْدَهُ
کویا می بینم ما کروه ائمه در مقابل جد خود حضرت رسول ایستاده و شکوه میکنیم بقائم آل محمد آن
آنچه بعد از پیغمبر بما وارد شده تا آنجا که میفرماید پس فاطمه علیها السلام ابتدا میکند و شکایت مینماید از
عمر و ابی بکر و آنچه از آن دو نفر بر آن مظلومه واقع شد از اخذ فدک و قول ابی بکر که کفت اِنَّ الْاَنْبِیَاءَ
لَا یُوَرِّثُ و احتجاج آن معصومه بقول زکریا و یحیی و قصه داود و سلیمان و قول عمر بفاطمه که بیاور آن
صحیفه را که پدرت در اینباب نوشته است بیرون آوردن آن معصومه صحیفه را و کرفتن آن ناپاک او را از فاطمه
و کشودن و آب دهان انداختن و پاره پاره کردن آن بیحیا نامه را علی رؤس الاشهاد از قریش و عرب و مهاجر
و انصار وَبُکَائُهَا وَرُجُوعُهَا اِلَی قَبْرِ اَبِیهَا بَاکِیَةً حَزِینَةً تَمْشِی عَلَی الرَّمْضَاءِ قَدْ اَقْلَقَتْهَا و کریستن و
برکشتن آن مظلومه بسوی قبر پدر بزرکوارش کریان و نالان در هوای کرم که مضطرب کرده بود آن مخدره را
وَاسْتِغَاثَتُهَا بِاللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبِاَبِیهَا رَسُولِ اللّٰهِ وَتَمَثُّلُهَا بِقَوْلِ رُقَیَّةَ بِنْتِ صَفِیَّةَ و استغاثه و ابتهال
او بسوی خدا و پدر بزرکوارش حضرت رسول و تمثلش بقول رقیه دختر صفیه که کفته قَدْ کَانَ بَعْدَکَ

أَنْبَاءٌ وَهَنْبَثَةٌ لَوْكُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخُطَبُ إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقْدَ الْأَرْضِ وَابِلَهَا وَاخْتَلَّ
قَوْمُكَ فَاشْهَدْهُمْ وَلَا تَغِبْ أَبْدَتْ رِجَالٌ لَنَا نَجْوَى صُدُورِهِمْ لَمَّا نَأَيْتَ وَحَالَتْ دُونَكَ
الْحُجُبُ لِكُلِّ قَوْمٍ لَهُمْ قُرْبٌ وَمَنْزِلَةٌ عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَدْنَيْنِ مُقْتَرِبُ يَا لَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ
الْمَوْتُ يَأْخُذُنَا أَمَّا أُنَاسٌ فَفَازُوا بِالَّذِي طَلَبُوا الخبر الا لعنة الله على القوم الظالمين

سیم ماه رجب

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر کس در شب سیم ماه رجب ده رکعت نماز بکند
و در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه قل هو الله احد بخواند خدای تعالی در جنة الفردوس بهشت شهر بوی عطا
فرماید و چون از قبر برخیزد روی او مانند بدر میشود و از صراط مانند برق بگذرد جشم را خیره میکند میگذرد
و از آتش جهنم نجات مییابد و از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که هر که روز سیم ماه رجب روزه بدارد
حقتعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و در زاد المعاد گوید که در روز اخر این ماه نماز سلمان سنت است
بنحویکه در اول مذکور شد اگر احتمال نقصان ماه باشد در روز بیست و نهم نیز احتیاطا بکند

اما واقعه امر و هر کشتن اصحاب حضرت رسول جمعی از قریش را در بطن نخله و مذمت آن بزرگوار ایشان را در مناقب بعد از ذکر

غزوه عشیره و بدر اولی گوید ثُمَّ بَعَثَ فِي آخِرِ رَجَبٍ عَبْدَ اللهِ بْنَ جَحْشٍ فِي أَصْحَابِهِ لِيَرْصُدَ قُرَيْشاً
و در حیات القلوب گوید چون بعد از غزوه بدر اولی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمدینه برگشتند
بقیه جمادی الاخری را با رجب و شعبان در مدینه اقامت فرمود و در این اثنا سعد بن ابی وقاص را با
هشت نفر فرستاد و بی جنگ برگشتند پس عبد الله بن جحش را با گروهی از مدینه بیرون فرستاد و
او را امر بقتال نفرمود و این در ماه حرام بود و نامه از برای او نوشت و فرمود که با اصحاب خود
بیرون رود و چون دو روز راه برود نامه را بگشا و هر چه در آن نامه است عمل کن چون نامه را
گشود در آن نامه نوشته بود برو تا نخله فرود آی و هر چه از اخبار قریش بتو برسد بما برسان چون
نامه را خواند گفت سمعا و طاعة و با اصحاب خود گفت هر که رغبت و شهادت دارد با من بیاید
پس قوم با او رفتند و چون بنخله رسیدند عمرو بن الحضرمی و حکم بن کیسان و عثمان و مغیره پسران
عبد الله رسیدند بآن موضع با تجارتی از پوست و مویز و طعام که از طایف خریده بودند و بمکه میبردند
چون لشکر اسلام را دیدند ترسیدند پس واقد بن عبد الله از مسلمانان سر خود را تراشید و بایشان
چنین نمود که ما بعمره آمده ایم نه بجنگ و این روز آخر رجب بود و چون مشرکان مطمئن شدند

و فرود آمدند اصحاب آنحضرت با یکدیگر مشورت کردند که اگر بکشیم ایشان را در شهر حرام کشته خواهیم
بود و اگر بگذاریم ایشان را فردا داخل مکه میشوند و بر ایشان دست نمییابیم و گویند که بروایتی صحیح البته
بر ایشان مشتبه بود که آیا ماه رجب داخل شده است یا نه پس رای ایشان قرار گرفت که ایشان را بقتل رسانند
واقد بن عبدالله تیری بجانب عمرو بن الحضرمی انداخت و او را بقتل رسانید و اصحاب او گریختند و مسلمانان
قافله ایشان را غنیمت گرفتند و بجانب مدینه آوردند و دو اسیر از ایشان گرفتند و بروایت علی بن ابراهیم
این واقعه در روز اول ماه رجب واقع شد و چون این غنیمتها را بخدمت حضرت آوردند فرمود که من امر
نکردم شما را که در شهر حرام قتال کنید و در منتقی گوید که حضرت فرمود وَاللهِ مَا أَمَرْتُكُمْ بِالْقِتَالِ
فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ و مجلسی گوید که تصرف در اسیرها و غنایم ایشان نفرمود و ایشان از کرده خود
نادم شدند و کفار قریش نامه بحضرت نوشتند و حضرت را تعییر کردند که تو شهر حرام را حلال کردی
و خون ریختی و مال گرفتی در ماه حرام که مردم ایمن میباشند پس حقتعالی این آیه را فرستاد يَسْئَلُونَكَ
عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ سؤال میکنند از تو ای محمد از قتال در شهر حرام قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ
عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ
بگو قتال کردن در ماه حرام گناه بزرگیست ولکن آنچه کافران میکنند از منع کردن مردم از راه خدا
و کافر شدن بخدا و منع کردن مسلمانان از مسجد الحرام و بیرون کردن اهل مسجد از آن بزرگتر و بدتر
است نزد خدا از قتال در ماه حرام و فتنه در دین که کفر است بزرگتر است از کشتن و چون این آیه نازل
شد حضرت غنیمت را گرفت و اسیران را رها کرد و در خلاصة المنهج گوید که این واقعه در سال دوم از هجرت
بود و عبدالله بن جحش پسر عم پیغمبر خدا بود و آنحضرت او را با بعضی از صحابه به بطن نخله فرستاد و بین
ایشان و کاروان قریش که از طایف میآمدند مقاتله واقع شد و عمرو حضرمی که از کفار بود کشته شد
و بعد از شنیدن این خبر کافران بدینها طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال کرد و اصحاب خود را
بخون ریختن در ماه رجب رخصت داد این سخن بحضرت رسید عبدالله جحش را طلبید و فرمود من ترا
نگفته بودم که در ماه حرام قتال کنی و کسی را از ایشان بکشی و اسیر کنی عبدالله گفت یا رسول الله ظن ما
آن بود که امروز سلخ جمادی الاخری باشد و بعد از کشتن و اسیر کردن کفار ظن ما غالب شد که
غره رجب بوده پس حضرت مالهای غنیمت و اسیران را رد نمود و در آن تصرف نفرمود و در اثنای این حال کفار
قریش کتابتی به پیغمبر فرستادند و از روی تشنیع و الزام سؤال کردند از قتال در ماههای حرام حقتعالی این
آیه فرستاد که يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ تا آنجا که إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ و بیرون کردن اهل

مسجد که پیغمبر است و اصحاب و از مسجد مراد مکه است که بر مسجد الحرام مشتملست یعنی این چهار چیز که مذکور
شد اکبر عند الله بزرگتر است نزد خدا از قتل عمرو حضرمی و اسیر کردن دیگران بر وجه خطا و ظن سلخ
جمادی الآخر نه عمدا در ماه رجب بجهت این حکم عبد الله و اتباع او را عفو فرمود و تقصیر نکرد
در باب تجسس و تحقیق ماه ایشان را واقعشد مؤاخذه ننمود انتهی ابن شیعیان حضرت رسول پسر عم خود
عبد الله و مسلمین را بجهت کشتن کافری در ماه حرام عمدا در صورتیکه آخر رجب یا شد یا خطا بر فرض
اول رجب مذمت مینماید و بروایت مناقب قسم یاد میکند که من شما را امر بقتال در ماه حرام نکرده بودم
و اسرا و مالها را رد میفرماید و تصرف در آنها نمیکند و بعد از آنکه آیه نازل میشود غنیمت را قبول و اسیران را
خلاص میفرماید اخبار ائمه اطهار آن ماه محرم هم شهر حرام بود و از زمان جاهلیت محرم و معظم بود نمیدانم
کسانیکه ادعای اسلام میکردند بچه سبب اولاد پیغمبر خود را در دهم آن کشتند و اموال ایشان را غارت
و اهلبیتش را اسیر نمودند و آتش بخیمهای ایشان زدند چنانکه ابرهیم بن ابی محمود همین مضمون را از
حضرت رضا علیه السلام نقل مینماید که آنحضرت فرمود اِنَّ المُحَرَّمَ شَهرٌ کانَ اَهلُ الجاهِلِیَّةِ یُحَرِّمُونَ فیهِ
القِتالَ فَاستُحِلَّت فیهِ دِماؤُنا وَهُتِکَت فیهِ حُرمَتُنا وَسُبِیَ فیهِ ذَرارِیُّنا وَنِساؤُنا وَاُضرِمَتِ النّیرانُ
فی مَضارِبِنا وَانتُهِبَ ما فیها مِن ثِقلِنا وَلَم تُرعَ لِرَسولِ اللهِ حُرمَةٌ فی اَمرِنا اِنَّ یَومَ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلام
اَقرَحَ جُفونَنا وَاَسبَلَ دُموعَنا وَاَذَلَّ عَزیزَنا بِاَرضِ کَربٍ وَبَلاءٍ وَاَورَثَنَا الکَربَ وَالبَلاءَ اِلی یَومِ
الاِنقِضاءِ فَعَلی مِثلِ الحُسَینِ فَلیَبکِ الباکُونَ فَاِنَّ البُکاءَ عَلَیهِ یَحُطُّ الذُّنوبَ العِظامَ الی آخره

وقعهٔ دوم از وقایع ماه رجب

وفات ابو حنیفه در نخبة الاخبار که مؤلف آن هاشم بن اسمعیل تبریزیست که در ایام شباب
و شاه بندری مصر او را تألیف کرده و یکی از احباب نسخهٔ اصل را که بخط خود مؤلف و منحصر بود بقیمت
حسنه تمنا ابتیاع کرده بود و داعی مدتی شما از وی استدعاء نموده بعضی از مطالب متفرقه آن استنساخ
کردم و کتاب غریبی بود که مثل آن دیده نشده فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین و در عرض هفده
سال تألیف کرده گوید که ابو حنیفه در روز جمعه آخر ماه رجب سنه ۱۵۰ وفات کرد و در همان روز شافعی
متولد شد مؤلف گوید پس مناسبست که در اینمقام مقاصد چندی ترتیب داده شود مقصد
اول در ذکر ابتدای مذاهب اربعه جناب فاضل بحر بر میرزا محمد باقر اصفهانی در روضات الجنات
از صاحب الزام النواصب نقلکرده چون چهار هزار راوی بخدمت حضرت صادق علیه السلام جمع شدند
و از آنجناب اخذ علم میکردند منصور ملعون از میل مردم در حق آنحضرت ترسید که ملک از دستش

برود پس ابوحنیفه و مالک را امر کرد که از حضرت اعتزال کنند و مذهبی غیر از مذهب آنحضرت اختراع نمایند پس این دو نفر ملعون تا پا لسا این دو مذهب را احداث کردند و برأی و استحسان و قیاس و اجتهاد عمل نمودند بعد از آن شافعی و احمد بن حنبل با آن دو نفر تابع شدند و مذاهب اهل سنت در فروع باین چهار مذهب قرار گرفت اما طایفه شیعه دوازده امام مذهبی که پیغمبر خدا و اصحاب و تابعین بودند باقی ماندند و در لجة الاخبار گوید که مردم فتاوای این چهار نفر را که قریب بهفتصد هزار مسئله میرسید خود دانستند و امرا و سلاطین خلق را تحریص نمودند بر فتاوی نزد فقهای اربعه و در عصر منصور دوانیقی کار بجائی رسید که هر کس نزد ابوحنیفه میرفت و یک مسئله میپرسید از سرکار منصور یک اشرفی باو میدادند و هر کس از شیعیان از حضرت صادق علیه السلام سؤال میکردند یک اشرفی میگرفتند و مرحوم شیخ الاسلام در ریاض الجنة گوید مرویست که هر کس پیش حضرت صادق علیه السلام میرفت اهانتش و اگر پیش ابوحنیفه تردد میکرد اعانتش میکردند و یکی از موالیان آنحضرت بپریشانی و تنگدستی افتاد روزی اراده کرد که پیش ابوحنیفه برود بلکه وجهی گرفته صرف معیشت خود کند چون نزدیک خانه ابوحنیفه رسید با خود گفت از برای مال دنیا از امام خود رو گردان و بدر خانه دشمنان آن رفتن از انصاف و دینداری نیست پس برگشت باز در اثنای راه شیطان وسوسه کرد برگشت که برود تا سه مرتبه این نحو کرد آخر توفیق رفیقش شده ترک آن لعین کرد و بخدمت آنحضرت رفت همینکه نظر آنجناب باو افتاد فرمود لَوْ فَعَلَتْ فَعَلْتَ یعنی اگر مادرت میکرد تو هم میکردی آنمرد یافت که آنجناب از راه اعجاز قصه او را یافته است خجل شد پس برخاسته پیش مادرش آمد معنی کلام حضرت را ادا و تحقیق کرد آن ضعیفه گفت راست فرموده است خدا مرا فدای او کند که از این سر من سوای خدا کسی مطلع نبود مرا پدر تو در پیری عقد کرد و قادر بر مجامعت نبود از شدت شهوت در عذاب بودم روزی غلام سیاهی بخانه پدرت مهمان آمد شب با پدرت در پشت بام خوابیده بودم و آنغلام سیاه هم در گوشه بام خوابیده بود شیطان بمن وسوسه کرد که این مرد پیر در خواب است برو کام دل از آنغلام بگیر برخاسته تا بالای سر او رفتم خواستم بیدارش کنم با خود گفتم از خدا بترس و ناموس این مرد پیر را بباد مده و از خدا رو گردان مشو برگشتم باز شیطان مرا وسوسه کرد برخاسته تا بالای سر او رفتم باز بعد از تامل برگشتم تا سه دفعه در دفعه سیم همینکه داخل رختخواب پدرت شدم بیدار شد با آنکه مدتها بود که از مقاربت مأیوس بود برخاسته مانند جوانان مقاربت کرد و همان شب نطفه تو منعقد شد خدا ترا بما کرامت فرمود غرض حضرت آن بوده که اگر

در آن شب مادر وی با آن غلام زنا میکرد و نطفهٔ تو از حرام بسته میشد البته تو هم پیش ابوحنیفه میرفتی
چون او نکرد تو هم نکردی آن جوان مادرش را دعا کرده اخلاصش بآنحضرت زیاد گردید و در قصص
العلما گوید که و بعضی از کتب معتبره مذکور است که از اساتید مشافهة شنیدم که در عهد سید مرتضی
عامه اجماع نمودند بر چهار مذهب تفصیلش آنکه اجتهاد در میان عامه شیوع داشت و برأی و استحسان
عمل مینمودند تا آنکه آراء مختلفه و اهواء متضاده در میان ایشان پدید آمد اخر الامر نزدیک بآن شد
که دین ایشان از میان رفته باشد پس خواستند که اجماع بر چهار مذهب نمایند سید مرتضی از ایشان
استدعا نمود که اجماع بر پنج مذهب نمایند جعفری و شافعی و حنفی و حنبلی و مالکی زیرا که اگر اجماع
بر پنج مذهب میکردند شیعه را دیگر تقیه نبود پس سلطان آن عصر دویست هزار تومان مطالبه
داشت بعوض آنکه اجماع بر پنج مذهب کنند سید مرتضی صد هزار تومان از مال خود میداد قبول
نکردند و سایر شیعیان نیز اقدام نکردند که صد هزار تومان دیگر را بدهند تا دویست هزار تومان شود
یا بجهة کم بودن شیعه یا کم داشتن مال یا اینکه نخواستند که این مبلغ را داده باشند لهذا اجماع بر
چهار مذهب نمودند

مقصد دوم در ترجمهٔ ابو حنیفه

بحر الاخبار گوید که ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی الکوفی الترمذی المعروف بامام اعظم سر
مذهب رأی و قیاس و اعظم مجتهدان اهل سنت و جماعت است تولدش در سال هشتاد از هجرت بود
معاصر امام زین العابدین و امام محمد باقر و حضرت صادق و حضرت موسی کاظم علیهم السلام بود و هشتاد
و شش سال زندگانی کرد و از تاریخ دیگر نقل کرده که در سنه ۱۵۰ فوت شد و عمرش هفتاد سال بود و
در همان روز که ابوحنیفه فوت شد محمد بن ادریس شافعی متولد گشت و قول ثانی ترجیح دارد ف
ایضاً گوید که ابوحنیفه آب وضوی حضرت صادق را داشت و بهر بیماری که میداد شفا مییافت و بکرامات
او حمل میکردند و بعد از وفات آنحضرت ادعای قیاس و رای و اجتهاد و استحسان عقلی نموده فتاوای بسیار
در دین داد و خلق بسیاری را تابع خود نمود و خودش زیدی مذهب بود و پنهان فتوی میداد که
واجبست نصرت زید و او را امام میدانست و میگفت باید مال نزد او بردن و پنهان فتوی میداد که
واجبست خروج بر این دزد متغلب که نام امامت و خلافت را بر خود بسته یعنی منصور دوانیقی و همیشه
در باب او و امثالش میگفت که اگر اینها مسجدی بنا کنند من اجر آن را نمیشمارم زیرا که ایشان فاسقند و
فاسق اهلیت امامت ندارد و عاقبت منصور او را بجهت این سخنان از نظر اعتبار انداخت و در زندان
محبوس کرد تا از دنیا رفت و این باعث عتاب او شد و ایضاً نقل کرده که او با ابراهیم بن عبدالله بن

امام حسن در مخالفت ابو جعفر دوانیقی متفق بودند و بنابراین ابو جعفر او را زهر داد و عالم ربانی
میرزا محمد باقر اصفهانی در روضات الجنات از زمخشری روایت کرده که او در تفسیر قول خداوند
لا ینال عهدی الظالمین گفته که ابو حنیفه پنهانی بوجوب نصرت زید بن علی بن الحسین رضی الله
عنه فتوی میداد و وجوهات بجهة نصرتش میفرستاد حتی آنکه زنی باو گفت اشرت علی ابنی بالخروج
مع ابراهیم وقد قتل تو پسرم را گفتی و او با ابراهیم خروج کرد و کشته شد ابو حنیفه گفت یا لیتنی
مکان ابنک ای کاش من بجای فرزند تو بودمی بعد گوید از این کلام ظاهر میشود که ابو حنیفه
زیدی الاصول بود و با نسبت بزیدیه در فروع شبیه بحنفیه هستند مکرر در مسائل قلیله چنانچه
شریف جرجانی در شرح مواقف باین مطلب تصریح نموده و گفته که اکثر زیدیه در اصول بمعتزله
رجوع میکنند و در فروع بمذهب ابو حنیفه مگر در مسائل قلیلی و ابن خلکان در وفیات الاعیان
گوید که ابو حنیفه صحبت چهار نفر از اصحاب را درک کرد و ایشان انس بن مالک بود در بصره و
عبدالله بن ابی اوفی در کوفه و سهل بن سعد ساعدی بوده در مدینه و ابو الطفیل عامر بن واثله
در مکه و یزید بن عمر بن هبیره امیر العراقین خواست که در ایام مروان بن محمد آخر ملوک بنی امیه
ابو حنیفه را قاضی کوفه کند او ابا نمود و قبول نکرد یزید ده روز متوالیا هر روز ابو حنیفه را ده
تازیانه زد که اطاعت فرمانش کند باز قبول ننمود پس یزید او را خلاص کرد و چون منصور
دوانیقی بغداد را بنا کرده در آنجا ساکن شد و مهدی هم در جانب شرقی بغداد نشست مسجد رصافه را
بنا کرد فرستاد بسوی ابو حنیفه و قضاوت محله رصافه را بر وی تکلیف نمود او ابا کرد مهدی گفت
اگر قبول نکنی ترا با تازیانه میزنم گفت با نعل مناور بی ازاکفت ا دی پس دو روز در مسند قضاوت
نشست کسی نیامد و چون روز سیم شد مرد مسگری باد مگری بمجلس او آمد و صفار گفت لی
علی هذا درهمان واربعة دوانیق ثمن تور صفر مرا از این مرد دو درهم و چهار دانگ طلب است در
از قیمت ظرف مسی که بوی فروختم ابو حنیفه بان مرد گفت اتق الله وانظر فیما یقول
الصفار ای مرد بترس از خدا و ببین که این مرد مسگر چه میگوید او گفت لیس له علی شیء من بوی
مقروض نیستم ابو حنیفه بصفار گفت این مرد چنین میگوید گفت استحلفه لی او را قسم ده ابو
حنیفه بان مرد گفت بگو والله الذی لا اله الا هو آن مرد خواست بگوید ابو حنیفه کلام او را قطع
کرده و نگذاشت که تمام کند و دست بصره خود کرده دو درهم سنگین بیرون آورد و بصفار داد و
گفت بگیر این دو درهم را در عوض طلب خود و صفار آن دو درهم را گرفت و گفت چنین باشد و بعد

ابوحنیفه زیدی الاصول

ملاقات صفار با ابوحنیفه

از روز ورود ابو حنیفه مریض شد و شش روز مرضش طول کشید و بعد از آن مرد و در تاریخ ابو حنیفه
گفته‌اند سال هشتاد بو حنیفه بزاد در جهان داد علم و فقه بداد سال عمرش کشید
تا هفتاد در صد و پنجاهش وفات افتاد و در روضات گوید که فاضل قسبکی در شرح
دیوان این اشعار را با بو حنیفه نسبت داده حُبُّ الیهودِ لآلِ موسیٰ ظاهرٌ وَوَلاؤهم لبنی
اخیه بادٍ وامامهم من نسلِ هرونَ الاولی بِهِم اقتدوا ولکلِّ قومٍ هادٍ وکذا النصاری
یُکرِمونَ مَحَبَّةً لمسیحِهم نجراً من الاعوادِ ومتی یوالی آلَ احمدَ مسلمٌ قتلوه او سمّوه بالاحقادِ
هذا هو الداءُ العُضالُ لمثلِه ضلّت حلومُ حواضرٍ وبوادٍ لم یحفظوا حقَّ النبیِّ محمّدٍ
فی آلِه واللهُ بالمرصادِ ابیات امیرالمؤمنین در صورتی که دشمنان دین این طور بگویند
و چنین رثا بکنند هر آینه دوستان و موالیان به چه نحو مصائب و نوائب که این خانواده عصمت
و طهارت رو داده تقریر بنمایند و به چه زبان اظهار تاهف و تفجع بکنیم و حاصل کلام ابو حنیفه این است
که محبت یهود در حق آل موسی و آل هرون ظاهر و هویدا است و امام و پیشوای ایشان از اولاد
هرون است که اقتدا بر آنها می‌نمایند و همچنین نصاری تکریم و تعظیم عیسی می‌کنند اما کدام مسلم
بر آل احمد یک محبت و شفقتی نمود بجز اینکه از راه کینه و عداوت ایشان را مقتول و مسموم کردند
و این مصیبت عظمی و داهیه کبری که عقول حاضرین و غایبین در او حیران و اوهام خلق در آن
سرگردان است و این امت هرگز حق و حرمت پیغمبر خود را در اولاد او مرعی و ملحوظ نداشتند و
خداوند در کمینگاه از آنها است و انتقام از ایشان خواهد کشید و مؤمنین را باید دید که یهود و نصاری
چطور بر پیغمبران خود و اولاد ایشان تعظیم و تکریم می‌نمودند در کتب مقاتل در خبر طولانی از حضرت
سجاد علیه السلام روایت کرده‌اند که چون در مجلس یزید لعین شوم ایلچی پادشاه روم سر انور
سید مظلوم را دید به یزید گفت انّ لک ولابنائک لی دیناً احسن من دینکم انّ ابی من حوا
فد داود وبینی وبینه آباءٌ کثیرةٌ والنصاری یعظّمونی ویاخذون من تراب قدمی تبرّکاً
بابی من حوافد داود وانتم تقتلون ابن بنت نبیکم وما بینه وبین نبیکم الا امٌّ واحدةٌ
قبّح الله تعالی دینکم بعد از آن قصهٔ کنیسه حافر را از برای آن ایلچی نقل نمود که در میان عمان
و چین جزیره‌ای هست مسافت یک ساله راه و در آنجا آبادی نیست مگر یک شهر در میان آب که طولش
هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است در روی زمین شهری بزرگتر از آن نیست و همان است که کافور و
یاقوت از آنجا می‌آورند درختان آن شهر عود و عنبر است و همه آن ولایت در دست نصاری است

را از برای احدی از ملوک در آنجا علاقه نیست و در آن شهر کلیسیهای بسیار است بزرکترین انها کلیسا حافر است که در محراب ان کلیسا حقه از طلا اویزانست و در آن حقه ناخنی است که میکویند ان ناخن الاغیست که حضرت عیسی بران سوار میشد واطراف حقه را بزر و دیبا مزین کرده اند ودر هر سال بسیاری از نصاری بزیارت ان میایند و براطراف ان طواف میکنند وارکان انرا میبوسند و عرض حوایج خود بسوی خداوند مینمایند این قدر و وقعت ایشانست با ناخن الاغی که کمان میکنند که ان الاغی است که عیسی علیه السلام بران سوار میشد و شما میکشید فرزند دختر پیغمبر خود را پس خدا مبارک نکرداند در شما و نه در دین شما یزید ملعون کفت اُقتُلوا هذَا النَّصرانِیَّ لِئَلا یَفضَحَنی فی بِلادِهِ بکشید این نصرانیرا که در بلاد خود مرا رسوا نکند وچون نصرانی اینرا شنید کفت اَتُریدُ اَن تَقتُلَنی ایا میخواهی مرا بکشی کفت اری کفت اِعلَم اَنّی رَاَیتُ البارِحَةَ نَبیَّکُم فِی المَنامِ بدانکه من دیشب پیغمبر شما را در خواب دیدم و میفرمود یا نَصرانیُّ اَنتَ مِن اَهلِ الجَنَّةِ ای نصرانی تو از اهل بهشتی و من از کلام انحضرت تعجب کردم وَ اَنَا اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ بعد از ان برخواست بسوی سر مطهر انسرور وانرا کرفته بسینه خود چسبانید ومیبوسید ومیکریست تا انکه کشته شد مؤلف کوید در این مقام بنظرم امد کلام علیا مکرمه جناب ام کلثوم علیها السلام که در ورود شام فرمود وا عَجَبا النَّصاری یَحتَشِمُونَ لِدینِ الاِسلامِ وَ اُمَّةُ مُحَمَّدٍ الَّذینَ یَزعُمُونَ اَنَّهُم عَلی دینِ مُحَمَّدٍ یَقتُلُونَ اَولادَهُ وَیَسبُونَ حَرِیمَهُ ای عجب نصاری بردین اسلام اکرام و احترام مینمایند اما امت پیغمبر که کمان میکنند در دین او هستند اولاد او را میکشند و اهلبیت او را اسیر میکنند بلی بخدا سوکند این خیلی عجب است که در مجلس یزید نصرانی بیکانه از شنیدن این واقعه منقلب شود و مذمت وطعن بران خبیث ملعون بکند و بالاخره جان خود را فدای انسر اقدس وانور نماید اما ان ظالم ستمکار که خود را وصی رسول مختار میداند اهلبیت او را مثل اسیران روم و فرنک بمجلس نامحرمان بیاورد و شماتت بان سر مقدس و اهلبیت انسرور بکند چنانکه از ابی مخنف منقولست که ان ولد الزنا نکاه کرد بسوی ام کلثوم علیها السلام وکفت یا اُمَّ کُلثُومٍ کَیفَ رَاَیتِ ما صَنَعَ اللهُ بِکُم ای ام کلثوم چکونه دیدی انچه را که خدا بشما کرد انمظلومه فرمود یَا ابنَ الطُّلَقاءِ هذِهِ حُرمَتُکَ وَاِماؤُکَ مِن وَراءِ السُّتُورِ ای پسر طلقا یعنی ازاد کرده ها طلقا کسانی بودند که حضرت رسول در روز فتح مکه ایشانرا از اسیری رها فرمود و معویه و ابوسفیان از جمله انها بود این حرم وکنیزان تست در پس پرده اند و بنات الرسول

علی الاقتاب بغیر وطاء ینظر الیهن البر والفاجر ویتصدق علیهن الیهود والنصاری اما دختران
رسول خدا بر جهاز بی بستر سوار ونگاه میکنند بسوی ایشان مردم نیک وبد وتصدق مینمایند برایشان یهود ونصاری
پس یزید پلید غضبناک نظری بسوی این مظلومه نمود وبعضی از حضار گفت این نسب مؤاخذه نمیشود الی

مقصد سیّم در احتجاج حضرت صادق علیه السلام با ابو حنیفه

شیخ طبرسی علیه الرحمه در احتجاج از ابن ابی لیلی روایت کرده که من با ابو حنیفه خدمت حضرت صادق
علیه السلم رفتیم پس آنحضرت بر ما مرحبا گفت وفرمود ای ابی لیلی این مرد کیست عرض کردم جعلت فداک
این از اهل کوفه وصاحب رای وبصیرت ونفاذ امر است فرمود گویا آنشخص است که اشیا را برای خود
قیاس میکند بعد فرمود ای نعمان آیا میتوانی که سر خود را قیاس کنی عرض کرد نه فرمود نمی بینم که چیزی را
بتوانی قیاس کنی فهل عرفت الملوحة فی العینین والمرارة فی الاذنین والبرودة فی المنخرین والعذوبة
فی الفم آیا میدانی که چرا خداوند متعال در دو چشم شوری ودر دو گوش تلخی ودر دو سوراخ بینی
برودت ودر دهان عذوبت قرار داده عرض کرد نه فرمود فهل عرفت کلمة اولها کفر واخرها ایمان آیا میدانی
آنکلمه را که اولش کفر وآخرش ایمانست گفت نه ابن ابی لیلی گوید من عرض کردم جعلت فداک بیان
فرمائی بر ما آنچه را که فرمودی فرمود بلی پدرم از پدران بزرگوارش بمن خبر داد که حضرت رسول صلی
الله علیه وآله فرمود که خداوند دو چشم اولاد آدم را از پیه خلق کرده وشوری در آن قرار داده که اگر این
طور نبود گداخته میشد وآنچه از خاشاک بچشم میافتد این شوری آنرا بگداز میاندازد وتلخی را در
دو گوش حجاب دماغ قرار داد ولیس من دابة یقع فی الاذن الا التمس الخروج وهر جانوری که بگوش
میرود بسبب این تلخی بیرون میآید واگر نه این بود هر آینه بمغز سر انسان میرفت وبرودت را در دو
منخر بینی مقرر فرموده که حجاب وپرده دماغ بوده باشد والا دماغ انسان ریخته میشد وعذوبت
شیرینی را بفضل خود در دهان بنی آدم تعبیه کرده که لذت طعام وشراب را بیابند واما آن کلمه که
اولش کفر وآخرش ایمانست کلمه لا اله الا الله است بعد فرمود ای نعمان ایاک والقیاس بپرهیز
از قیاس کردن که بدرستیکه پدرم از آباء کرام خود بمن خبر داد که پیغمبر خدا فرمود من قاس شیئاً
من الدین برأیه قرنه الله تبارک وتعالی مع ابلیس فانه اول من قاس هر کس چیزی در دین برای خود
قیاس کند خداوند او را با شیاطین محشور میکند زیرا که او است اول آنکسیکه قیاس نمود وگفت
خلقتنی من نار وخلقته من طین پس ترک کنید رای وقیاس را زیرا که دین خدا بر قیاس نهاده نشده
وایضاً گوید که در روایت دیگر وارد شده که چون ابو حنیفه بخدمت حضرت صادق وارد شد آن بزرگوار

فرمود

فرمود مَن اَنتَ تو کیستی عرض کرد ابو حنیفه فرمود مفتی اهل عراق عرضکرد بلی فرمود بچه چیز ایشانرا
فتوی میدهی گفت بکتاب خدا فرمود میدانی ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه انرا عرضکرد بلی فرمود
خبرده بمن از قول خداوند متعال وَقَدَّرنا فیها السَّیرَ سیروا فیها لَیالِیَ وَاَیّاماً آمِنینَ کجا است
آنمکان عرضکرد مابین مکه و مدینه آن بزرگوار بجانب اصحاب ملتفت شده فرمود نشدتکم بالله شمارا قسم
میدهم بخدا آیا میروید از میان مکه و مدینه و ایمن نمیباشید بر جان و مال خود از قتل و سرقت عرض کردند
بلی فرمود وای بر تو ای ابو حنیفه خداوند نمیفرماید مگر حق و خبرده بمن از قول خداوند وَمَن دَخَلَه
کانَ آمِناً کجا است آنمکان عرض کرد بیت الله الحرام حضرت باز بجانب اصحاب فرمود شما را قسم میدهم بخدا
آیا میدانید که عبدالله بن زبیر و سعید بن جبیر داخل شدند بانجا و از قتل ایمن نشدند عرضکردند بلی
فرمود وای بر تو ای ابو حنیفه خداوند نمیفرماید مگر حق ابو حنیفه گفت مرا علمی بکتاب خدا نیست ولکن
صاحب قیاس هستم حضرت فرمود بقیاس خود نگاه کن آیا کدام یک اعظم است قتل یا زنا عرض کرد قتل
فرمود پس چطور است که خداوند در قتل دو شاهد قرار داده و در زنا چهار بعد فرمود آیا نماز افضل
است یا روزه گفت نماز فرمود بنا بقیاس تو باید زن حائض نمازشرا قضا کند نه روزه را و حال
آنکه حقتعالی قضاء روزه را بر او واجب کرده نه قضاء نماز را بعد فرمود آیا بول نجستر است یا منی
گفت بول فرمود بنا بقیاس تو باید از بول غسل کرده شود نه از منی و حال آنکه خداوند از منی
واجب کرده نه از بول عرضکرد من صاحب رایم فرمود چه میگوئی در اینکه مردی غلامی دارد
و هر دو در یکشب تزویج کردند و در آنشب دخول نمودند بعد سفر کردند و آن دو زن را در
یکجا نهادند پس آن دو زن دو پسر زائیدند و سقف خانه افتاد و آن دو زن مرده شدند و دو پسر سالم
ماندند بنا برای تو کدام یک از آن دو پسر مالک و کدام یکی مملوک و کدام وارث و کدام یکی موروث
است عرضکرد من احکام حدود میدانم فرمود چه میگوئی در حق مرد کوری که چشم مرد صحیح را کور
و در حق مردیکه دستش بریده باشد دست دیگری را قطع کند یعنی بعضی بریده باشد که ممکن شود
قطع ید دیگری با این دو نفر چطور اجرای حد خواهد شد عرضکرد من باحوال مبعوث شدن انبیا
عالم هستم فرمود خبرده بمن از قول خداوند ذوالمنن که بحضرت موسی و هرون میفرماید در آنوقتی
که ایشانرا بطرف فرعون مبعوث فرمود لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ اَو یَخشی لعل از تو شک است عرض کرد بلی فرمود از
جانب خداوند هم شک است که میفرماید لعله عرضکرد نمیدانم فرمود تو گمان میکنی که بکتاب خدا فتوی
میدهی و حال آنکه وارث و عالم قرآن نیستی و گمان میکنی که صاحب قیاس هستی و اول کسیکه

قیاس کرد ابلیس لعین بود. و دین اسلام بر قیاس بر پا نشده و کمان میکنی که صاحب رأیی و رأی صواب
از حضرت رسول است و از دیگران خطا است زیرا که حضرت ایزد که در حق آن بزرگوار فرموده
فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ نه در حق دیگری و کمان میکنی که عالم بحدود و مباحثاتی و آن پیغمبر یکه این
حدودیه و احکام بر وی نازل شده اولی است بعلم آن و کمان میکنی که بر احوال و مباعث پیغمبران عالم
هستی و خاتم انبیا اعلم است از تو بر آن و اگر نه این بود که میگفتند داخل شد بمجلس پسر پیغمبر و از
وی چیزی نپرسید هر آینه از تو چیزی نمی پرسیدم پس قیاس کن آنچه را که میخواهی ابو حنیفه عرض
کرد دیگر بعد از این مجلس هرگز در دین خدا برأی و قیاس عمل نمیکنم حضرت فرمود کَلَّا اِنَّ حُبَّ
الرِّیَاسَةِ غَیْرُ تَارِکِكَ کَمَا لَمْ یَتْرُكْ مَنْ کَانَ قَبْلَكَ نه چنین است هوای ریاست ترا نخواهد گذاشت
چنانکه کسانی را که پیش از تو بودند نگذاشت الخبر و مرحوم شیخ الاسلام میرزا حسن زنوزی بخط
خود در ریاض الجنة نوشته که سید حیدر آملی در جامع الاسرار از ابو حنیفه روایت کرده که من
بدر خانه حضرت صادق علیه السلام رفتم و استیذان نمودم اذن نداد پس در این اثنا جماعتی از اهل
کوفه آمده استیذان نمودند بایشان اذن مرحمت فرمود من هم با آنها داخل شدم و چون
من هم با ایشان داخل شدم و بحضرتش رسیدم عرض کردم یا ابن رسول الله لَوْ اَرْسَلْتَ اِلَی اَهْلِ الْکُوفَةِ
الْکُوفَةِ فَنَهَیْتَهُمْ اَنْ یَشْتِمُوا اَصْحَابَ النَّبِیِّ کاش میفرستی بسوی اهل کوفه و ایشان را از شتم اصحاب
پیغمبر یعنی خلفا نهی کنی همانا بیشتر از ده هزار نفر را در اینجا گذاشتم که ایشان را شتم و سب میکردند
حضرت فرمود از من قبول نمیکنند من گفتم کدام کس از شما قبول نمیکند و حال آنکه تو فرزند
پیغمبر خدائی فرمود اَنْتَ اَوَّلُ مَنْ لَا یَقْبَلُ قَوْلِی مِنِّی تو اول کسی هستی که قول مرا قبول نمیکنی
زیرا که دَخَلْتَ دَارِی بِغَیْرِ اِذْنِی وَجَلَسْتَ بِغَیْرِ اَمْرِی وَتَکَلَّمْتَ بِغَیْرِ رَأْیِی بدون اذن من بخانه من
داخل شدی و نگفته در منزل من نشستی و بی رأی من تکلم کردی و بر من رسیده که تو بقیاس قائلی
گفتم بلی فرمود وَیْحَكَ یَا نُعْمَانُ اَوَّلُ مَنْ قَاسَ اِبْلِیسُ حِینَ اَمَرَهُ اللهُ بِسُجُودِهِ لِآدَمَ فَاَبَی وَقَالَ اَنَا
خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ بعد آنحضرت از مسئله قتل و زنا و بول و منی و نماز
و روزه چنانکه در حدیث احتجاج مذکور شد از آن سرخیل غفلت و لجاج پرسید و در هر سه
فرمود آیا این را قیاس میتوان کرد عرض کردم نه بعد فرمود کدام یک ضعیفتر است زن یا مرد گفتم
زن فرمود پس چرا خدا در میراث از برای مرد دو سهم و از برای زن یکسهم قرار داده میتوان این را
قیاس کرد گفتم نه فرمود چرا خداوند در حق کسی که سرقت ده درهم بنماید حکم بقطع فرموده اما در باب

احتجاج حضرت صادق با ابی حنیفه

که بهر دست جرده ی قطع کند پنجهزار درهم دیه مقرر فرموده آیا میتوان اینرا قیاس نمود عرض کردم نه الخبر
و ابن شهر آشوب علیه الرحمه در مناقب نقل کرده که روزی ابو حنیفه بمجلس حضرت صادق علیه السلام آمد که استفاضه
و استماع حدیث بکند پس وقتیکه آنحضرت بر خواست که تشریف ببرد بعصا تکیه فرمود ابو حنیفه عرض
کرد یا ابن رسول الله ما بلغت من السن ما تحتاج معه الی العصا شما بسنی نرسیده اید که عصا لازم
داشته باشید فرمود هو کذلک بلی چنین است ولکنها عصا رسول الله اردت التبرک بها و لیکن
این عصای جد بزرگوارم حضرت رسول است میخواهم تیمن و تبرک از وی جویم پس ابو حنیفه از جای بر
خواست و عرض کرد بگذار ببینم این عصا را ببوسم فحسر ابو عبد الله عن ذراعه و قال له و الله لقد علمت
ان هذا بشر رسول الله و ان هذا من شعره فما قبلته و تقبل عصا پس حضرت آستین خود بالا
کرد و دست خود را نشان داد و فرمود سوگند بخدا میدانی که این بشره رسول خدا و از بدن او است
پس چرا اینرا نمی بوسی و از عصا میبوسی ایشنیا کال اینهم دیگر مرا میبینید که احترام بعصا که پیغمبر اینرا
بدست خود گرفته مینمایند اما بر بازوی فاطمه سلام الله علیها که پیغمبر خدا میفرمود فاطمة بضعة منی
چنان تازیانه میزنند که مثل دملج یعنی بازو بند میشود و بگردن سید سجاد غل جامعه میزنند که
دستهای آن مظلوم را هم میگیرد سبحان الله دستهای حسین مظلوم را که گوشت و پوست و رگ و ریشه
او بوده مانند اینها از بدن پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده در شب شام غریبان از بدن جدا میکنند

معصیت چهارم در نفاق و انکار اقوال ابی حنیفة

سید محدث جلیل سید نعمة الله جزایری علیه الرحمه در انوار نعمانیه گوید و یحیی نقل بنده من
کتاب مجموعة الذهبی جزئی بشما ... که نقل کرده از کتاب یوحنا مصری ذمی نقل کنم پس او گفته است بعد
از آنکه اختلافات مذاهب ادیان را ذکر کرده و اینکه واضع شبهه و اختلاف اول شیطان و واضع
شبهه و اختلاف آخر عمر بن خطاب و امثال او است که چون این اختلافات را از اکابر اصحاب حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که ایشان را در منابر با آنحضرت ذکر میکردند دیدم امر بر من عظیم
و مشکل ... گردید و ترسیدم از آنکه در دین خودم گمراه شوم پس قبة الاسلام مدینه
بغداد را از آن قصد کردم که در آنجا با علمای اسلام مباحثه و مکالمه نمایم و حق را پیدا کرده تابع
بشوم و چون بآنجا رسیدم و با علمای چهار مذهب اجتماع نمودم گفتم که من مرد ذمی بودم و
خداوند عز برا سلام هدایت و دلالت فرموده مسلمان شدم و قد اتیتکم لا تعلم عنکم معالم
الدین و شرایع الاسلام و حالا بخدمت شما آمده ام که مسائل دین و شرایع اسلام را از شما یاد

بگیرم

احترام ابو حنیفه بعصای پیغمبر

قصه یوحنای ذمی

کرم پس بزرک ایشان که حنفی مذهب بود کفت ای بوحنا مذاهب اسلام چهار است هر یک را اختیار میکنی
بکن کفتم من این مذاهب را مخالف یکدیکر میبینم ومیدانم که حق یکیست پس انچه حق ودین پیغمبر شما است از
برای من اختیار کنید حنفی کفت این مذهب حقی که پیغمبر ما دران بوده نمیدانیم مکر اینکه طریقه انحضرت خارج
از فرق اسلام نبوده وهر یک از این چهار مذهب کوید که من حقم ولی ممکنست که باطل باشد وکوید که غیر
از من باطلست وممکنست که حق باشد وبالجمله اینست جمیع این مذاهب ونزد یکدیکر بحق وموافقتر راست
وبلند وعزیزتر در نزد مردم مذهب بوحنیفه است زیرا که این مذهب مختار اکثر این امت ناجیه در طاق سلاطین
ایشانست پس او را اختیار کن تا نجات یابی بوحنا کوید در این حال امام شافعیه بروی صیحه زد وکمان
کردم که مثل او وحنفی منازعاتی هست وکفت سا کت شو بخدا سوکند که دروغ کفتی وبیهوده بستی ومن این
انت والتمییز بین المذاهب وترجیح المجتهدین تو کجا وتمییز وترجیح بین مذاهب مجتهدین کجا وای بر تو
ثکلتک امک الا ان وقوف علی ما قاله ابو حنیفة وما قاس برایه وای بر تو مادرت بعزایت بنشیند
هیچ از قول ورای ابو حنیفه خبر داری که او چطور اجتهادات در مقابل نص نموده واستحساناتی در دین
خدا قرار داده وبانها عمل کرده وکفته است که لو عقد رجل فی اقصی الهند علی امرئة بکر وهی فی الروم
عقدا شرعیا که اکر مردی در اقصای هند دختر برا که در روم است عقد کند وبعد از چندین
سال بیاید وببیند که ان دختر حامله است واولادی دیکر نیز در نزد او است وبپرسد که اینها کیانند
کوید اولاد تواند پس نزد قاضی حنفی مرافعه بروند واو حکم کند که این اولاد از صلب این مرد است بر
وی ملحق میشود ظاهرا وباطنا واو از ایشان وایشان از وی ارث میبرند وانمرد کوید که این چطور میشود
من هرکز باوی نزدیکی نکرده ام قاضی کوید محتمل که تو محتلم شده وباد منی ترا در پنبه بفرج این زن داخل
کرده واو حامله شده است ای حنفی ایا این مطابق کتاب وسنت است کفت بلی بدین جهت ملحق میشود که
انزن فراش او است وپیغمبر خدا فرموده الولد للفراش وللعاهر الحجر وفراش متحقق میشود بعقد ووطی
در وی شرط نیست وشافعی رد کرد این سخن را وکفت بدون وطی فراش نمیشود وبادلیل بر حنفی غالب
امد وبعد از ان کفت که ابو حنیفه کفته است اکر زنی را بخانه شوهرش عروس ببرند ومردی او را ببیند
وعاشق شود ودر نزد قاضی حنفی ادعا کند که پیش از انمرد من عقد بسته ام وبدو نفر فاسق رشوه
دهد ایشان بدروغ بمدعای او شهادت دهند وقاضی حکم کند که انزن زن او است حلال میشود
برانمرد ظاهرا وباطنا وحرام میشود بمرد اول ظاهرا وباطنا وحلال میشود بران شهود یکه در شهادت
خود تعمد بکذب نموده اند بر ببینید ای مردم که هرکز این فتوی از کسیکه عارف بقواعد اسلام باشد

صادر میشود حنفی گفت تو نمیتوانی بر ما اعتراض نمائی اگر قاضی برایم طلب حکم کند نافذ میشود ظاهراً
و باطنا و این تابع و متفرع است بر حکم او شافعی گفت چطور ظاهراً و باطنا نافذ خواهد شد و حال
انکه خداوند متعال در کلام شریف خود میفرماید وَاَنِ احْکُمْ بَیْنَهُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ یعنی حکم کن در
میان ایشان با نچه خداوند نازل کرده و حقتعالی اینرا نازل نکرده است بعد از ان شافعی گفت که ابو
حنیفه گفته است اگر زنی شوهرش بسفر برود و خبر او منقطع بشود و مردی بیاید و بگوید که شوهرت
مرده و ان زن عده نگهدارد و بشوهر برود و از ان مرد اولادی بهم رسد بعد او زوج غایب شود
و مرد اول بیاید جمیع اولاد مرد دوم ملحق بمرد اول میشود و او از ایشان و ایشان از وی ارث میبرند
پس ای صاحبان عقول ایا کسیکه فی الجمله عقل و شعوری داشته باشد اینسخن را میگوید و باین قول قائل
میشود حنفی گفت که ابو حنیفه اینسخن را از قول پیغمبر اخذ کرده که فرموده اَلْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ
الْحَجَرُ شافعی گفت که فراش مشروطست بغلبه و دخول بعد از ان گفت که امام تو ابو حنیفه گفته
که اگر مردی بزن مسلمی عاشق شود و در نزد قاضی ادعا کند بدروغ که شوهر این زن او را طلاق داده
و دو نفر شاهد فاسق بیاورد و قاضی بطلاق ان زن حکم کند ان زن بشوهر اولش حرام میشود و بر
مدعی و بران شهود کاذب جایز است که او را نکاح کنند و حکم قاضی نافذ است ظاهرا و باطنا و
فساد این را بر او دانستی و ایضا ابو حنیفه گفته که اگر چهار نفر شهادت دهند بر مردی که او زنا کرده
و ان مرد ایشانرا تصدیق کند حد از او ساقط میشود و اگر تکذیب کند لازم است حد بر او فَاعْتَبِرُوا
یَا اُولِی الْاَبْصَارِ و ایضا گفته اگر مردی با غلامی لواط کند و ادخال نماید و در بعضی از نسخ انوار
چنین است که منی نریزد حدی از برای او نیست بلکه تعزیر است و حال انکه پیغمبر خدا فرموده
مَنْ عَمِلَ عَمَلَ قَوْمِ لُوطٍ اُقْتُلُوا الْفَاعِلَ وَالْمَفْعُولَ هر کس عمل قوم لوط را بکند بکشید فاعل و
مفعول را و ایضا ابو حنیفه گفته که هر که بر ذکر خود خرقه بپیچد و با مادر و دختر خود زنا کند جایز
است و ایضا گفته اگر کسی گندم از مسلمی غصب کند و او را ارد نماید مالک میشود و اگر صاحب
گندم بخواهد که گندم خود را بگیرد واجب است ارد کرده را بدهد و واجب نیست بر وی که قبول کند
جایز است که نه دهد و اگر مجادله فیمابین واقع شود و صاحب گندم کشته شود خون او هدر است و
اگر غاصب کشته شود صاحب گندم را بدین جهت میکشند و ایضا گفته که اگر کسی از یکی هزار دینار
و از دیگری نیز هزار دینار سرقت کند و انها را بیکدیگر ممزوج کند بهمه انها مالک میشود و
عوض بگردنش لازم میاید و ایضا گفته که اگر مسلم پرهیزکار و عالم کافر جاهل را بکشد همان

مسلم را بدین سبب میکشند و حال آنکه خداوند متعال در کتاب کریم خود فرموده و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا و ایضا گفته که اگر حر عبد برا که قیمتش ده هزار درهم است بکشد آن آزاد را بسبب خون آن غلام میکشند و حال آنکه پروردگار در احدیث فرموده الحر بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی و ایضا گفته که اگر کسی کنیزی را با خواهر او بخرد و هر دو را نکاح بکند حدی از برای او نیست اگرچه عالما و عامدا چنین نماید و حال آنکه خداوند فرموده وان تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف و ایضا گفته که اگر کسی مادر و یا خواهر خود را عقد کند بداند که مادر و یا خواهر او است و دخول کند بر وی حدی از برای او نیست زیرا که عقد بشبهه واقع شده و گفته است که اگر مردی جنب در کنار حوضی از نبیذ بخوابد و در حالت نوم غلطیده بدان حوض جنابت او رفع میشود و پاک میگردد و ایضا گفته که نیت در وضو و غسل واجب نیست حال آنکه در خبر صحیح وارد است که انما الاعمال بالنیات و گفته است که بسم الله در فاتحه واجب نیست و بسمله را از سوره خارج کرده و حال آنکه خلفا آنرا در مصاحف خود بعد از تجوید قرآن نوشته اند و گفته است که اگر پوست سگ مرده را بکنند و دباغی نمایند پاک میشود و خلاصه آب اشامیدن در آن و جایز است نماز کردن با آن و این مخالفت با نص تحیش آن که مقتضی تحریم انتفاع است با آن ملکه ای حنفی در مذهب تو جایز است که چون شخص اراده نماز بکند با نبیذ وضو بگیرد و پوست سگی که دباغی کرده باشد بپوشد و مثل آنرا در زیر پای خود فرش کند و بر عذره یابسه سجده نماید و بزبان هندی تکبیر بگوید و بعبرانی یا فارسی قرائت کند و بعد از فاتحه بگوید دو برگ سبز یعنی مدهامتان بعد از آن رکوع کند و سر از رکوع برنداشته بسجده برود و میان دو سجده بقدر بریدن شمشیری فاصله بدهد و قبل از تسلیم عمدا اخراج ریح نماید نمازش صحیح است و اگر نسیانا اخراج ریح کند نمازش باطلست فاعتبروا یا اولی الابصار آیا بر پیغمبری جایز است که بر امت خود بمثل این نماز امر نماید فالقم الحنفی وامتلأ غیظا پس از این کلمات شافعی حنفی ملزم شد و رنگ و ریشه اش از غضب برگشت و گفت ای شافعی اقصر فض الله فاک و این انت والاخذ علی ابی حنیفة واین مذهبک من مذهبه فانما مذهبک بمذهب المجوس الیق الی آخر و روایت کرد احوال شافعی بعد از این و قصه مذکور خواهد شد انتهی **مؤلف گوید** این فتاوی و احکام عجیب کلمات مضحک و مفرح است بقسمیکه زن ثکلی میخندد مثل آیات مخترعه طایفه ضاله بابیها و کلمات لاطایل ایشان که انجار بخار معده برخواسته گفته اند و صاحب منهاج الطالبین آنها را نقل کرده

وبهمه اسکات اطفال در حین گریه شان خیلی بکار میاید ودر اوقات حزن وغم بالکلیه رفع هم مینماید وبی اختیار خنده میاورد وکاه اینکه در نزد هر قسم صاحب تمکین ومتانت خوانده شود بخندد وهر قدر عبوس ومنقبض باشد انبساط حاصل شود عار باشد وبسیار عار باشد نمید انم عقل وشعور وعار وغیرت اینگونه مردم بکجا رفته وچه داعی شده که خود شان از اسباب تفریح ومایه مسخره مجلس خاص وعام قرار داده اند زهر ودرد باشد آن نان وغذا یکه بگفتن اینگونه احکام واباطیل حاصل شود والم وغم کرد دان وباشد که بدادن این علو وفتاوی مترتب شود ولیکن ای برادران من این درد اول امر وبادی نظر است اما بعد از اندک تاملی در اینکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم چه زحمتها کشید وچه رنجها دید تا این طریقه مستقیمه را در میان خلق مقرر فرمود واولاد طیبین وطاهرین آن بزرگوار چه جورها وظلمها از مردم دیدند وبا وجود این اعلاء کلمه اسلام نمودند واعلام شرایع دین فرمودند پس بعد از همه اینها چند نفر ناپاک وملعون وخبیث ومردودی مثل ابو حنیفه ودیگران در هر جهی وزمان بیایند واینقدر احکام وفتاوای باطله واقوال وآرای فاسده بیاورد ومردم را بضلالت وغوایت افکنند بی اختیار غم وحزن بی اندازه رو میدهد واز شنیدن اینکلمات واحکام متالم ومتاسف شده میگریید ودر حیوة الانبیاء گوید که امام الحرمین ابو المعالی در کتاب مغیث الحق در ترجیح مذهب شافعی بر حنفی ذکر کرده که سلطان محمود سبکتکین بر مذهب ابو حنیفه بود وبسیار شیفته بود بعلم حدیث واز مردم استادان حدیث را نزد او میگفتند واو میشنید واستفسار از احادیث مینمود پس دید که اکثر احادیث موافق مذهب شافعی میباشد پس جمع نمود فقها این دو مذهب را وامر کرد بر ایشان که در ترجیح احد مذهبین بر دیگری گفتگو کنند پس همگی اتفاق کردند بر اینکه در پیش روی سلطان دو رکعت نماز کنند بر مذهب شافعی ودو رکعت نماز بر مذهب ابو حنیفه وسلطان نظر کند وتفکر نماید وآنچه بهتر است اختیار فرماید پس قفال مروزی شافعی نماز گذارد با طهارت کامله وشرایط معتبره از ستر عورت واستقبال قبله وبجا آوردن ارکان وفرایض وسنن وآداب بروجه تمام وکمال وآن نمازی بود که شافعی تجویز نمیکند غیر آن را وبعد از آن نماز گذارد بر تجویز ابو حنیفه پس پوشید پوست سگی که دباغی شده بود وچهار یک آنرا بنجاست آلوده نمود وبه نبیذ خرما وضو ساخت وچون هوای تابستان وگرما بود مگسها وپشه‌ها بروی جمع شدند ووضو را معکوس گرفت بعد از آن رو بقبله ایستاد وبدون نیت داخل نماز شد وتکبیرة الاحرام را بفارسی گفت که خدا بزرگست وبعد از خواندن یک آیه گفت دو برگ سبز وبعد از آن

دو مرتبه سر بر زمین زد مانند دانه چیدن خروس بدون فاصله و بدون رکوع بعد از آن تشهد
خواند و قبل از سلام اخراج ریح کرد و گفت ای سلطان این نماز ابو حنیفه است سلطان گفت
اگر این نماز او نباشد ترا میکشم زیرا که مثل این نماز را تجویز نمیکند کسیکه دینی داشته باشد و حنفیه
انکار کردند که این نماز ابو حنیفه نیست پس قفال امر کرد باحضار کتابهای هر دو مذهب و سلطان
حکم کرد نصرانی نویسنده را که بخواند طریق هر دو مذهب را پس یافته شد نماز بر مذهب ابو حنیفه
بهمان طریقی که قفال گفته بود و از این جهة سلطان محمود از مذهب ابو حنیفه اعراض کرد و مذهب
شافعی اختیار نمود و ایضا در لجه گوید که ابو حنیفه گفته است اگر شراب را بجوشانند مرفوع
الحرمة و النجاسة میشود و بنگ را نیز بقدر یک پسته حلال دانسته و تحلیل گوشت روباه و یربوع و سوسمار
وغیره نموده و جنب بی نیت وضو و سنت در چاهی پر از آب بکند تمام آن آب نجس میشود اما اگر نه
بقصد وضو و سنت در آن کند بر طهارت خود باقی میماند هر چند دست نجس باشد و ترشح
غساله غسل مسلم را نجس میداند بخلاف ترشح غساله غسل کافر صاحب لجه گوید که در اینمسئله
حق بجانب او است بنا بر آنکه او بقوه اجتهاد خود دانسته بود که کفار بمراتب از شیعه او پاکترند و در
ریاض الجنة گوید که ابو حنیفه جایز میداند لواطه را با پسریکه او را باجاره گرفته باشند و وطی نمودن
خواهر را بعد از عقد چنانکه گفته وَلَیْسَ فِی اللِّوَاطَةِ مِنْ حَدٍّ وَلَا یُوطِیَ الْاُخْتَ بَعْدَ الْعَقْدِ
و از فتاوی او است که اگر پسر پانزده ساله بمرد صد ساله بگوید تو پسر منی آن پیر پسر او میشود و از هم
ارث میبرند و اگر صد نفر در طفلی دعوا کنند بهمه ملحق میشود و گوید که جماعت حنفی بول و غایط
نمیشویند و خود را بکهنه و شلوار پاک میکنند و در هرات مرد گازری بعد از آنکه هفتاد سال از عمر
او گذشته از مذهب اهل سنت برگشته شیعه شد او را پیش سلطان حسین میرزای گورکان بردند
که واجب القتل است سلطان از او پرسید که بچه دلیل از مذهب حنفی برگشتی رافضی شدی مرد
گازر گفت بدان که در این روزگار دراز که بعمل گازری مشغول بودم همیشه شلوار حنفی را که بجهة
شستن بمن میدادند پر از نجاست میدیدم و شلوار شیعه را پاک و پاکیزه مشاهده میکردم لهذا
بپاکی ایشان میل کرده شیعه شدم و در لجه گوید که ابو حنیفه شراب نبیذ را مباح میداند و
حال آنکه مسکری آن زیاده از خمر است و در حدیث صحیح وارد است که کُلُّ مُسْکِرٍ حَرَامٌ وَکُلُّ خَمْرٍ
حَرَامٌ و معنی تکبیرة الاحرام و معنی ملتایه را در عوض فاتحه و سوره در نماز جهری دانسته و علما
مذاهب ثلثه جایز نمیدانند و بعضی لحوم را بعد از فتوای تحلیل تحریم نموده و از قول سابق رجوع

کرده مثل لحم البغل وغیره وگفتن لفظ امین را در نماز که باتفاق واجماع امامیه خارج از قرانست تجویز
کرده بلکه سنت دانسته وقنوت را در نماز بدعت میدانند اما شافعی بعد از رکوع سنت مؤکد دانسته
وجمال الدین سیوطی در جمع بین الصحیحین روایت کرده که ان النبی قنت فی صلوة الغداة بعد القرائة
قبل الرکوع ومغصوب را مباح کرده وورد از اجابت میدانند هر گاه از حالی بحالی تحویل داده باشد
مثل انکه شخصی شراب دزدیده وسرکه کرد وجامه دزدیده ورنگ کرد وگفته که استنجا با آب جایز نیست
وشر وخیر را از جانب خدا میدانند وگویند که رضا او در آنست وبجای حمد وسوره دو برگ سبز میتوان
گفت وقرائة بمذهب وبحکم این ایه فاقرؤا ما تیسر منه ملک ایرانست هر که دلوی وعصا دارد و
پیدا نتواند رفت واجب الحج است وعلم خدا را باعث وعلت میدانند واو را قادر بالذات نمیدانند
وگفته که زن از مرد حجاب نکند وایضا در مجمع گوید که بعضی از سلاطین بر شیعه زده اند باین شعر
بمذهبی که درست و بملتی که تمام نکاح متعه حلال ونماز جمعه حرام وبعضی از شیعیان در جواب
او گفته اند تعبدی است واغلب چو شرع احکام چه چاره نص که بنود ز عقل هیچ ملام
بیا بگو بجلال خدا قسم که چراست حلال صوم پس از عید و روز عید حرام چه مفسده است بگو
در جماع متعه که هست بشرط صیغه وکابین وعده در انجام تمام شرط دو رکعت که جمعه بود
چو غایبست تو بگذار گو چهار تمام بلی بر آنکه کنی با ابو حنیفه تعصب کنید بمنع متعه وتجویز عقد با ام وبا اخت
بمذهبی که درست و بملتی که تمام نکاح مادر و خواهر حلال متعه حرام وسید محدث جلیل سید
نعمة الله جزایری در انوار وعالم محقق نبیل شیخ عبد النبی تویسرکانی در کلال الاخبار روایت کرده اند
که روزی بهلول از مسجد ابو حنیفه گذشت ودید که بر بالای منبر بمردم موعظه میکند پس در
باب مسجد ایستاد ودید که آن بیحیا گوید جعفر بن محمد چنین گمان میکند که مردم در افعال خود اختیار
دارند واین دروغ گفته زیرا که فعلی از افعال عباد نیست مگر آنکه از جانب خدا است وایضا
گمان میکند که شیطان با آتش جهنم معذب خواهد شد واین نیز دروغ گفته زیرا که او از آتش آفریده
شده وجنس بجنس خود نمیتواند عذاب کند وایضا گمان میکند که خدا موجود است اما مرئی نیست
واین نیز دروغ گفته زیرا که هر آنچه موجود است مرئیست وچون بهلول این مزخرفات را شنید
کلوخی بزرگ برداشته چنان بر سر ابو حنیفه زد که سرش شکافته شده خون جاری گردید وبر قصبه
خود سوار شده با اطفال رفت پس ابو حنیفه از مسجد بیرون شده بسوی هرون الرشید شتافت
واز بهلول شکایت کرد وچون هرون دید که آن ملعون بسیار غضبناک شده باحضار بهلول فرمان داد

وچون اورا آوردند گفت چرا با امام المسلمین اینگونه رفتار کرده بهلول گفت پرسیدم از این که گفت جعفر
بن محمد دروغ گوید در قول خود که از برای عبد فعلی است بلکه افعال کلا از خدا است پس درصورتی
که مذهب او این باشد خداوند سرش را باین کلوخ شکسته تقصیر من چیست وایضا گفته که جنس شیطان
خود عذاب نمیکند این ابوحنیفه از خاک آفریده شده و کلوخ هم از خاک است درد از خاک ابوحنیفه چه
طور معذب میشود وایضا گفت هر چیزی که موجود است مرئیست از وی بپرسید این المی که از برای
او حاصل شده مرئیست یا نه پس ابوحنیفه ملزم و مجاب شد و خلیفه از سخن بهلول و تخلص او از دست
ابوحنیفه تعجب نمود و در تحفة الاخبار که ابوحنیفه گفته است در شش مسئله از مناسک حج خطا
کردم و حجامی آنها را بمن تعلیم کرد باین نحو که چون خواستم سرم را بتراشم بحجامی گفتم چند سرم را میتراشی
گفت تو از اهل عراقی گفتم بلی گفت در امور حج مشارطه نمیشود بنشین من منحرف از قبله نشستم گفت
رو بقبله کن کردم و سمت چپ سرم را باو دادم که بتراشد گفت بگردان طرف راست سر را تا بتراشیم و
او مشغول تراشیدن شد من ساکت بودم گفت تکبیر بگو من مشغول تکبیر شدم تا فارغ شد برخاستم
که بروم گفت کجا میروی گفتم بمنزل خود گفت موی سرت را دفن کن و دو رکعت نماز بگذار و بعد
از آن باو گفتم اینها را که بمن تعلیم کردی از کجا آوردی گفت دیدم عطا ابن ابی رباح که چنین کرد

مقصد پنجم در ذکر طعن و تفسیق و تکفیری است که از عامه و خاصه در حق ابوحنیفه وارد شده

در تحفة الاخبار گوید که بعضی از فضلای شافعی جهة اثبات کفر ابوحنیفه کتابی مدلل و موسوم بنکت
الشریفه تصنیف کرده و محمد غزالی از فحول علمای ایشان نیز کتابی ملقب بمنخول تصنیف نموده که
موضوع و محمولش همه طعن بر ابوحنیفه و اثبات کفر او بادله واضحه است و از جمله عبارات او این است
که إِنَّ أَبَا حَنِيفَةَ نُعْمَانَ بْنَ ثَابِتٍ الْكُوفِيِّ كَانَ يَلْحَنُ فِي الْكَلَامِ وَلَا يَعْرِفُ اللُّغَةَ وَالنَّحْوَ وَلَا يَعْرِفُ
الْأَحَادِيثَ تا آخر آنچه گفته و گوید که این هر دو کتاب در مصر متداولند و اشتهار این دو نسخه برتر
از آنست که انکار توان نمود و شهرستانی که از اکابر و فضلای اهل سنت است در کتاب ملل و نحل نقل کرده که ابو
حنیفه گفته است عِلْمُنَا هَذَا رَأْيٌ وَهُوَ أَحْسَنُ مَا قَدَرْنَا عَلَيْهِ فَمَنْ قَدَرَ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ فَلَهُ مَا رَأَى
و دمیری شافعی در کتاب حیوة الحیوان روایت نموده که عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَام أَنَّهُ رَدَّ عَلَى أَبِي حَنِيفَةَ
فِي بَعْضِ الْمَسَائِلِ وَوَبَّخَهُ عَلَى الْعَمَلِ بِالرَّأْيِ وَالْقِيَاسِ وَهَدَاهُ إِلَى مَا مِنْهُ الْاسْتِنْبَاطُ وَالْاقْتِبَاسُ
وَلَمَّا خَرَجَ مِنْ مَجْلِسِهِ الشَّرِيفِ اسْتَحَبَّ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى وَاشْتَغَلَ بِمَا كَانَ مِنَ الرَّدَى و در روضات

الجان

الجنان گوید که سفین ومالک وحماد واوزاعی وشافعی گفته اند ما ولد فی الاسلام اشأم من
ابی حنیفة ومالک گفته کانت فتنة ابی حنیفة اضر علی الامة من فتنة ابلیس وابن مهدی گفته ما
فتنة علی الاسلام بعد الدجال اعظم من رای ابی حنیفة مؤلف گوید بلی فتنه در اسلام
هست که اعظم است از فتنه دجال ورای ابوحنیفة وانعبار دست از خلاف امام ابن ابوحنیفه
عمر بن خطاب که فتح باب ظلم وستم نمود وبی استحقاق متصدی امور خلافت وصایت گردید وبر اول
وثالث وهمه خلفای جور امویه وعباسیه باعث شد وایضا در وفیات اکر شعبه گفته کف من
تراب خیر من ابی حنیفة وشافعی گفته نظرت فی کتب ابی حنیفة فاذا فیها مائة وثلثون ورقة
خلافا لکتاب والسنة وغزالی گفته اجاز ابو حنیفة وضع الحدیث علی وفق مذهبه ویوسف
ابن اسباط گفته قال ابو حنیفة لو ادرکنی رسول الله لاخذ بکثیر من قولی وازابو حامد محمد بن
محمد غزالی شافعی نقلکرده که در کتاب خود مسمی بمنخول در علم الاصول گوید فاما ابو حنیفة فقد
قلب الشریعة ظهرا لبطن وشوش مسلکها وغیر نظامها واردف جمیع قواعد الشرع باصل هدم
به شرع محمد المصطفی ومن فعل شیئا من هذا مستحلا کفر ومن فعله غیر مستحل فسق ثم اطال
الکلام فی طعنه وتفسیقه وازز مخشری روایتکرده که در ربیع الابرار گوید قال یوسف بن
اسباط رد ابو حنیفة علی رسول الله اربعمائة حدیث واکثر الی اخر ما قال ومحقق توسرکانی در
لالی الاخبار گوید که ابو حنیفه گفت انی ما ربت اقوال جعفر بن محمد الصادق فی جمیع المسائل فعملت
بعکسه وما فاتنی من در جمیع احکام ومسائل با جعفر بن محمد معاوضه کردم وبعکس او عمل نمودم
ودر اینباب چیزی از من فوت نشد مگر اینکه ندانستم که در رکوع دیدهایش میکشود یا میپوشید
تا بخلاف ان عمل نمایم ودر روضات گوید که انملعون با پاک میگفت وما یعلم جعفر بن محمد وانا
اعلم منه لقیت الرجال وسمعت من افواههم وجعفر بن محمد صحفی جعفر بن محمد چه میداند من
از وی اعلم هستم بخدمت رجال رسیده ام واز زبان ایشان استماع حدیث نموده ام وجعفر بن محمد
صحفی است یعنی از کتابها میگوید چون کلام انملعون بحضرت رسید خندید وفرمود لعنه الله اما
فی قوله انا رجل صحفی فقد صدق قرأت صحف ابائی ابرهیم وموسی خدا بر وی لعنت
کند اما اینکه گفته من صحفی هستم وخوانده ام صحف پدران خود ابرهیم وموسی را وایضا
در انوار نعمانیه از مقامات النجاة سید جزایری نقلکرده که او گفته وما احسن ما تخلص صاحب لی
من شرهم چه خوبست انچه رفیق من از شر ایشان خلاصی یافته وان بدین قرار است که او وضو

میباخت و چون بپاها خود مسح کرد دید یکنفر از طلبها و اشراف اثنا عشریه بالای سر او ایستاده پس دست کرد بشستن پاها آنملعون گفت کیف مسحت اولا و غسلت ثانیا چطور شد که اول مسح کردی بعد شستی فقال نعم یا مولانا هذه المسئلة من مسائل الخلاف بین النبی سبحانه و بین مولانا ابی حنیفة گفت بلی ایمولای ما این از جمله مسائلیست که در میان خدا و مولای ما ابو حنیفه در آنها اختلاف واقع شده حقتعالی فرموده وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین اما ابو حنیفه گفته که واجبست شستن پاها پس من مسح کردم از خوف خدا و شستم از خوف سلطان آنملعون خندید و از وی دست برداشت وایضا از ابن جوزی حنبلی نقلکرده که گوید فاتفق الکل علی الطعن فیه همه متفق هستند در طعن ابو حنیفه و بعد از آن بر سه قسم منقسم شده اند فقوم طعنوا فیه بما یرجع الی العقاید وکلام فی الاصول وقوم طعنوا فی روایته وقلة حفظه وضبطه وقوم طعنوا فیه لقوله بالرأی فیما یخالف الاحادیث الصحاح پس قومی طعن کرده اند بروی در چیزیکه راجع بعقاید و اصولست و برخی طعن کرده اند در روایت و قلت حفظ و ضبط او و بعضی طعن کرده اند در رای او باینکه مخالفست با احادیث صحیحه

مقصد ششم در ذکر کرامات قبر ابو حنیفه

در روضات الجنات از مقامات سید جزایری نقلکرده که گوید اما کراماتیکه از قبور این ائمه اربعه ظاهر میشود لاتعد ولا تحصی و اعظم آنها همانست که مردم از قبر ابو حنیفه می بینند و آن بدین قرار است که چون سلطان اعظم شاه عباس اول بغداد را فتح کرد امر نمود که قبر ابو حنیفه را کنیف قرار دهند و دو استر وقف کرد که آنها را در سر بازار نگهدارند و هر کس که حاجتی بجهة قضاء حاجت بطلبد برانها سوار شده بر قبر ابو حنیفه برود و روزی خادم قبر را طلبید و گفت بچه خدمتی مشغولی الان ابو حنیفه در اسفل درک جهنم است خادم گفت در این قبر یک سگ سیاهی هست بر آنسگ خدمت میکنم زیرا که چون جد شما شاه اسمعیل بغداد را پیش از تو فتح کرد و استخوانهای ابو حنیفه را از اینجا بیرون نمود یک سگ سیاه را بجای آن دفن نمود و آن خادم راست میگفت و شاه مرحوم چنین کرده بود و از جمله کرامات آنقبر اینست که روزی حاکم بغداد علماء اهل سنت را جمع کرد و گفت چطور است که مردم اعمی چون بقبر موسی بن جعفر علیهما السلام پناه میبرد و شبی را در آنمکان شریف میماند صبح شفا مییابد اما از قبر ابو حنیفه که امام اعظم است همچون کرامتی نشنیده ام گفتند مثل این هم از ابو حنیفه ظاهر میشود گفت میخواهم که خودم ببینم تا در دین خود با بصیرت باشم گفتند عیب ندارد...

۲۰۸ نفرین کنند بنوا بن ... ۷ هیچ ... در ... ۶ ... که بگو من ... و ... دور بعضا ... و بعد از آن ... شیعه ... ابو حنیفه ... و قتیکه ... ابو حنیفه ... و قبول ... و حنیفه ... و کفنا ... الناس ... من اصطعوا ... مع صاحب ... و قد ظلمه ... مباشر ان مسح ... و فی حسب قول ... در ... شافعی محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبد بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن عبد المطلب ... همه منافقت و عناد بوده ... و در رسائل

سنه ١٥٠ از هجرت در عهد مهدی عباسی متولد شد و با پنج نفر از خلفای عباسیه معاصر بوده در عهد
مامون و امام محمد تقی علیه السلام در سنه ٢٠٤ فوت شده و در مصر مدفون گشت پنجاه و چهار سال عمر داشت
و گویند که او در روز وفات ابو حنیفه که روز جمعه آخر ماه رجب سنه ١٥٠ بود متولد شده و قبرش در مصر
در قبه عظیمی است و در اطراف آن از مقبره های پاشایان و علمای اهل سنت مقبره بسیار است
هاشم بن اسمعیل تبریزی کاتب الحروف در سنه ١٢٥٤ بزیارت علیه ما علیه مشرف شده است مؤلف گوید
در این مقام مناسبست که چند مقصد در ترجمه شافعی و فتاوی و اشعار او ترتیب داده شود

مقصد اول در ترجمه شافعی

سید محدث جزایری در انوار گوید وقد ذهب
مخالفونا الی ان مدة الحمل قد تکون خمس سنین او اربع سنین مخالفین ما رفته اند بسوی اینکه
مدت حمل گاه باشد که پنج سال یا چهار سال باشد زیرا که محمد بن ادریس شافعی پدرش از مادر آن
غایب شد و سفر کرد و مدت بسیاری در زمان بود پس مادر شافعی بعد از پنج سال وضع حمل کرد
و چون شافعی بالغ شد و اینکار را فهمید قائل شد براینکه گاه باشد که مدت حمل پنج سال طول بکشد
بجهت پوشیدن آنچه مادرش در غیبت پدرش کرده بود و جمهور مخالفین ابن ابی طالب نقل کرده اند و چون
از امور غریبه و کرامات عجیبه برد و سبب بود که روافض ایشان را متهم بکنند هذا علی ما زبرای آن ذکر
کرده اند و حاصلش اینست که محمد بن ادریس شافعی بدان جهت این مدت در رحم مادر توقف کرد
که ابو حنیفه زنده بود و مردم از انوار قبسات وی اقتباس و استفاضه مینمودند پس امام شافعی شرم
کرد که بدنیا بیاید و حال آنکه امام معظم ابو حنیفه در دار دنیا بود و چون ابو حنیفه مرد و خداوند
موت او را بشافعی خبر داد از شکم مادر بیرون آمد سید مرحوم گوید فانظر الی سر هذه الفضیحة
والی الامام الشافعی کیف اختص بهذه الفضیلة دون سایر مخلوقات الله سبحانه نظر کن بسر
این فضایح و بامام شافعی که چگونه مخصوص و منفرد شد باین فضیلت از میان همه مخلوقات خداوند
تو نوشته که اگر میگفتند در حجر پدرش در اینمدت متولد شد هر آینه از این تکلفات اولی بود چنانکه
در نسب شریف خلیفه ثانی گفته اند و صاحب لجه گوید که باجماع اهل سنت امام شافعی چهار سال
در شکم مادر مانده و ظاهرا توقف امام در ظلام رحم مجتهدان بوده که نوبه ابو حنیفه را نه بینند و
مالک بن انس سه سال در شکم مانده علی المشهور بینهم و عامر بن شرحبیل که شعبی مشهور و از جمله
فقهای عامه است دو سال در شکم مادر مانده و نزد شیعه اقصای حمل زیاده بر یکسال نمیشود و
گویند که شافعی ابن عم رسول صلی الله علیه و آله بود و از طرف آباء و امهات خود نیز هاشمی بود مؤلف گوید

و نقل کرده اند که ضحاک بن مزاحم
و هرم بن حیان دو سال
در شکم مادر مانده اند

ابن نسب ظاهر است اواست که نوشته اند والابد ان ولد الزنا معلوم نیست که نسبش را بدانیم و هرگز
چهار یا پنج سال مدت حمل نمیشود که باد و پس ملحق کنیم وایضا در لجه گوید که مولد شافعی غزه بود از بلاد
شام و پدرش او زاد در دو سالگی بمکه برد و در انجا نشو و نما کرده بقرائت قران و کسب علوم قیام نمود
انگاه ببغداد شتافته دو سال در بغداد اقامت کرد کتب قدیمه خود را در سلک تحریر کشید بعد از
ان باز بمکه رفته نوبت دیگر از انجا ببغداد شتافت و یکماه در ان بلده مانده بمصر رفت و کتب جدیده را
در انخطه تالیف نمود تا در انجا فوت شد و گویند که شافعی در مجلس منعقده با محمد بن حسن و ابو
یوسف که از اصحاب بو حنیفه بودند مناظره کرد و ایشانرا ملزم نمود و ایشان از روی حیله و غدر بخلیفه
بغداد سعایت نمودند که او داعیه خلافت دارد و چون بعد از تفحص و تحقیق کذب ان سخن بر خلیفه ظاهر
شد شافعی را نوازش کرد و فرمود تا محمد بن حسن را گرفته از مجلس کشیدند و بعد از ان محمد و ابو یوسف
شافعی را نفرین میکردند و مرگ او را بدعا از خدا میخواستند و میگفتند اللهم امت الشافعی و چون شافعی
اینرا شنید او را هجو کرد و در زینة المجالس از شافعی روایت کرده که گفت از مکه بجهة تحصیل علم فراست
بمصر رفتم و مصنفاتی که در ان باب متداول بود بدست اوردم و در تعلم ان رنج بسیار بردم و در
وقت مراجعت بمنزلی فرود امدم ناگاه مردی کبود چشم سرخ روی که علامت شرارت از وی ظاهر
بود و در کتب علم فراست چنان نوشته بودند که مردی بدین شکل بغایت شریر باشد و چون ما را
بدید اغاز خرمی کرد و با ما ملاقات نمود و ما را بمنزلی برده علف ستوران مهیا ساخت و انچه از طعام
و شراب و غیر ذلک ممکن بود حاضر کرد و انواع خدمات بتقدیم رسانید و چون انحالت مشاهده
کردم با خود گفتم مصرع دریغ از راه دور و رنج بسیار معلوم شد که قواعد علم قیافه منضبط
نیست چه اگر ان علم موافق معقول بودی بایستی که از این مرد هیچ بما نرسد و با خود مقرر داشتم
که ان کتب را در اب اندازم شب در منزل ان مرد اقامت نموده بر بستر استراحت تکیه زدم و چون عزم
رفتن کردم بان مرد گفتم رنج بسیار کشیدی و در ضیافت ما دقیقه فرو نگذاشتی اگر وقتی بمکه گذر کنی
سرای محمد بن ادریس را طلب کن تا عوض نیکیهای ترا تشخیص بخشند و گفت نادان مردی که تو بودی تصور کرده
که من این همه تکلف در حق تو برایگان کرده ام پس نسخه بیرون اورد و هرچه خرج کرده بعنوان نوشته
بود چون حال چنان دیدم بغایت خرم شده غلام را گفتم که هرچه میخواهد بوی ده که مرا از رنجی عظیم
خلاص کرد **مؤلف گوید** انفتاد در عالم خوب چیزیست عجب گفته است نمرد کبود چشم این شافعی
چه قدر نادان و سفیه بوده اینرا نمیدانسته که شخص با غلام و مرکب در بین راه در جائی منزل کند که

صاحبش را نمیشناسد و صاحب منزل نا محتاج او و غلام و مرکبش را نیاورد و کمال ملاطفت و مباسطت
کند و بقول خود انواع خدمات بجا آورد و دقیقه فرو گذاری ننماید و هرگز فیما بین رفاقت و قرابتی نبود
اینهمه زحمات و مصارف مفت نخواهد شد و کدام احمق و جاهل در اینموقع متوقع میشود که مرا اینچنان
مهمانی کرده و حال آنکه مسافر هر چه لئیم باشد و اینهمه خدمت و محبت که خود این بدبخت رو اینکرده از کسی
ببیند خودش عطا متضاعف میکند و انعام میدهد و اگر صاحب منزل هم تعارف نکرد آنشخص قبول
نمیکند و هرگز رهین منت کسی نمیشود کما اینکه در سفرها از اشخاص بکرات امتحانها مطلع هستیم
در هیچ موقع هیچ مضایقه نمی بینیم و اما ضعفا در برابر نوشتن صاحب منزل داب یکی دو نانی ایشان
نیست حال اغلب اینها همین طور است و اگر شافعی با این کرم و بسط ید بکسی دچار میشد که اضعاف
قیمت مصارف منوشت حال او چطور میشد و حال آنکه اکثر اینها خودشان از راه دور با اینهمه علوفه
و آذوقه را برای مسافرین و منزلهای بین حمل میکنند و متوقع انعام و احسان ایشان نقل مینمایند

مقصد دویم در فتاوی عجیبه شافعی

در وقعه سابقه از انوار سید مرحوم منقول شد که چون شافعی فتاوی چند از ابو حنیفه را تعداد
کرد و حنفی ملزم شد رنگ و بشره اش در غضب شد و گفت یا شافعی اقصر فض الله فاک و این
مذهبک من مذهبه کوتاه کن ای شافعی چقدر مذهب اشکنی تو کجا و بحث بر ابی حنیفه کجا مذهب تو
کجا و مذهب او کجا زیرا که مذهب تو بمذهب مجوس انسب و اولی است بجهة آنکه در مذهب تو جایز
است که مرد دختر خود را بزنا وطی کند و نیز تا جمع بین الاختین بنماید و همچنین جایز است وطی عمه
و خاله بزنا و حال آنکه خداوند فرموده حُرِّمَتْ اُمَّهَاتُکُمْ وَبَنَاتُکُمْ وَاَخَوَاتُکُمْ وَعَمَّاتُکُمْ وَخَالَاتُکُمْ وَ
وَبَنَاتُ الْاَخِ وَبَنَاتُ الْاُخْتِ وَاُمَّهَاتُکُمُ اللَّاتِی اَرْضَعْنَکُمْ وَاَخَوَاتُکُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَاُمَّهَاتُ نِسَائِکُمْ
وَرَبَائِبُکُمُ اللَّاتِی فِی حُجُورِکُمْ مِنْ نِسَائِکُمُ اللَّاتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَاِنْ لَمْ تَکُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ
عَلَیْکُمْ وَحَلَائِلُ اَبْنَائِکُمُ الَّذِینَ مِنْ اَصْلَابِکُمْ وَاَنْ تَجْمَعُوا بَیْنَ الْاُخْتَیْنِ اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ و اینها
صفات حقیقیه هستند که بتغیر شرایع و ادیان متغیر نمیشوند و گمان مکن ای شافعی ای احمق که منع
کردن اینها از تورات ایشان را از صفات ذاتیه بیرون میکند و بدین جهة منسوب باو شده گویند
دختر او و خواهر او از زنا یوحنا گوید فَانْظُرُوا یَا اُولِی الْاَبْصَارِ هَلْ هٰذَا اِلَّا مَذْهَبُ
الْمَجُوسِ بنگرید ای صاحبان بصیرت که آیا این مذهب مجوس نیست وای شافعی امام تو بازی شطرنج را
بر مردم مباح کرده و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده لاعب النرد و الشطرنج

کَعَابِدِ الْوَثَنِ بازی کننده نرد و شطرنج مانند بت پرستست و امام تو ایشافعی رقص و دف و نی را
مباح کرده بوحنا گوید فَطَالَ بَیْنَهُمَا الْجِدَالُ پس نزاع و جدال میان شافعی و حنفی بطول انجامید
ناصر و خسرو علوی اصفهانی در حق این چهار مذهب گوید شافعی گفت که شطرنج مباحست مدام
کج مبازید که جز راست نفرمود امام بو حنیفه بد از آن گوید در باب شراب کز جوشیده بخور تا نبود
بر تو حرام حنبلی گفت که گر زانکه بغم در مانی پسته بنگ تناول کن و سرخوش بخرام
گر کنی پیروی مفتی چارم مالک او هم از بهر تو تجویز کند وطی غلام بنگ و می میخور و
کون میکن و میباش امام کز مسلمانی از این چار امامست تمام وایضا بعضی از فضلاء شافعیه این یکی
از شعرا بنظم آورده گوید در مذهبشان زنا حلال است با عمه و خاله این چه حالست با مادر
خویش در چه کارند در مزرع خویش تخم کارند با دختر خود بعیش کوشند چون میوه نخل
خود ننوشند این پاک اصلشان از دین است فرزند حلال زاده اینست و در ریاض
الجنه گوید که یافعی از ابن عبد الحکم که شاگرد شافعی بوده نقل کرده است که از استاد خود شافعی شنیدم
که در باب وطی غلام گفت لَمْ یَصِحَّ عَنِ النَّبِیِّ فِی تَحْلِیلِهِ وَلَا تَحْرِیمِهِ شَیْئٌ وَالْقِیَاسُ أَنَّهُ حَلَالٌ خبر صحیحی
در باب تحلیل و تحریم آن از حضرت رسول وارد نشده و قیاس اینست که او حلالست **مؤلف**
گوید بر پدر دروغگو و خودش لعنت خداوند بجلال محمد و آل محمد عذاب مبتدعین دین
ملزما انا فانا شدید و اشد بنماید **و در بحر** گوید که شافعی شطرنج را جهة ترطیب دماغ ناسم
دست باختن در یک مجلس تجویز نموده و حال آنکه حرمت خمر و میسر در یک آیه ثابتست و بخلاف همه
مذاهب بقدیم تأخیر عصر را بر ظهر جایز داشته و نزد او چنانست که اگر کسی فرج خود را دست بمالد وضو
باطل میشود بخلاف مساس سگ و خوک و سیلان خون را از بدن ناقض وضو نمیدانند و حال آنکه
باعتقاد ابو حنیفه حدث محضست و شافعی بسم الله را جزء فاتحه دانسته و جهر گفتن او را در نماز سنت
مؤکد میدانند بخلاف ابو حنیفه و مالک که مکروه دانسته اند و شافعی آمین را در نماز واجب میداند
بخلاف ابو حنیفه که نزد او بعد از فاتحه سنتست و تسبیحات رکوع و سجود و رفع الیدین و قنوت
و استراحت بعد از سجد تین را ابو حنیفه تجویز نموده و عمره حج تمتع که بمقتضای آیه فَمَنْ تَمَتَّعَ
بِالْعُمْرَةِ اِلَی الْحَجِّ بر ذمه حجاج ثابت و لازم است و خمس المهد که بحکم آیه وَاعْلَمُوا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْئٍ فَاَنَّ
لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبٰی بر ذمه امت آنحضرت واجبست هر دو در مذاهب اربعه ساقط است و ممنوع
و در نماز میت باتفاق اربعه چهار تکبیر واجبست و بمذهب ابو حنیفه در تکبیر اول رفع یدین کند و در سه

اباطیل شافعی در فتاوی

تکبیر دیگر نکند و در نزد شافعی و مالکی و حنبلی در شانزده فرسخی قصر باید کرد و نزد حنفی در هجده
فرسخی و نماز جمعه را فقهای اربعه واجب میدانند و اگر یکنفر گواهی برؤیت هلال اگرچه زن و بنده
باشد ثابت میشود در نزد ایشان و خلفای بنی عباس عوام الناس را راغب بشیخین نمودند و این
فقهای چهار مذهب را بالحیله از برای صحت شیخین قرار دادند و اجتهادها و استدلال بر حقیت آنچه
خلفای ثلاث و اعیان سقیفه کرده بودند نمودند و همچنین گفتند که حقیقت آنچه معاویه در صفین با
امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و غیر ذلک از حلال دانستن قتل امام حسن و امام حسین علیهما السلام و اذیت
رسانیدن باولاد امام حسین و نهب اموال و اسیر زنان و فرزندان آن بزرگوار و شهر بشهر گردانیدن
ایشان و مبارک شمردن روز شهادت آنحضرت را و عید قرار دادن و خضاب کردن و بنا نهادن بدین
یکدیگر رفتن و حق دانستن آنچه بنی امیه و بنی عباس بر اهل بیت نبوت کردند و حق دانستن دعوی هر کسی
که گفت من امیرالمؤمنینم و مؤمن و عادل دانستن فاجرین بنی امیه و سلاطین ایشانرا و هر فرقه مسلمین را
از خوارج و مشبهه و مجسمه و تناسخیه از اهل بهشت دانستن و شیعه را کافر و رافضی و واجب القتل
دانستن که همه اینها فقهای چهار مذهب فتوی داده اند و راضی شده اند و ایضاً شافعی نبیذ را [illegible]
کند و نیز گوید که اگر قطرات بول از زمین برگردد و بر ریش و جامه بچکد استحاله و پاکست و وطی غلام
زوجه و احلال میداند و گوید بمنزله ملکست و ایضاً در لحیه گوید که شخصی بشافعی نوشت که

ماذا یقول امام الناس قاطبة   فی عاشق لثم المحبوب هل اثما   جواب شافعی
العقل حلله والشرع حرمه   تحیر العاشق المسکین بینهما

و ایضاً شافعی منی را پاک میداند
خواه تر باشد و خواه خشک بسبب آنکه حق تعالی فرموده ولقد کرمنا بنی آدم و این دلیل محض توهم
است زیرا که اصل بنی آدم نیز علقه است و آن ببنی آدم نزدیکتر است و علقه خون بسته است و هم امت
پیغمبر او را نجس میدانند حتی امام شافعی و همچنین کافر بت پرست را نجس میدانند هر چند از بنی آدم
است و منی و علقه هر دو باستحاله پاک میشوند چنانچه غایط بخاک شدن و خون بنمک شدن و امثال
اینها نیز باستحاله پاک میشوند و مالک گوید که منی پلید است هم تر و هم خشک آن و ابو حنیفه گوید
پلید است اگر تر باشد و پاکست اگر خشک باشد و ایضاً شافعی در چند جا با ائمه اختلاف کرده
منها فی مس المصحف فانه قال حتی الحاشیة وفی قراءة الجنب والحائض فانه قال لا یجوز مطلقا
وفی مدة الحیض قال اقله یوم ولیلة وفی دخول المشرک المساجد اقتصر بالتحریم علی المسجد
الحرام وجوز الدخول الی غیره من المساجد وفی جلد المیتة قال یجوز الصلوة معه اذا دبغ وفی قراءة

الحمد في الأخريين من الرباعية قال يجب في كل ركعة وفي رد السلام في الصلوة قال لا يرد لفظا
بل بالإشارة برأسه أو بيده وفي اشتراط الإمام يوم الجمعة فإن الشافعي لم يشترط إماما
وفي عدد المأمومين مع الإمام يوم الجمعة فإنه قال أقلهم أربعون وفي محل تكبير صلوة العيد
قال إنه قبل القراءة في الركعتين إلى غير ذلك من الاختلافات

مقصد سیم در اشعار شافعی

در ینابیع المودة از جواهر العقدین سید نور الدین بن علی مصری که اعلم علمای مصر وحجاز ومفتی تاریخ مدینه منوره است نقل کرده که بیهقی از ربیع بن سلیمان که یکی از اصحاب شافعی بود روایت کرده که قیل للإمام الشافعي إن أناسا لا يصبرون على سماع منقبة أو فضيلة لأهل البيت الطيبين فإذا رأوا واحدا منا يذكرها يقولون هذا رافضي فأنشأ الشافعي یعنی بامام شافعی گفتند که جماعتی است نمیتوانند منقبتی یا فضیلتی از برای اهلبیت طهارت بشنوند واگر چنانچه ببینند کسی از ما از فضایل ایشان ذکر میکند گویند این رافضی است پس شافعی انشاد کرد و گفت

إذا في مجلس ذكروا عليا ... وسبطيه وفاطمة الزكية
فأجرى بعضهم ذكرا سواه ... فأيقن أنه سلقلقية
إذا ذكروا عليا أو بنيه ... تشاغل بالروايات العلية
وقال تجاوزوا يا قوم هذا ... فهذا من حديث الرافضية
برئت إلى المهيمن من أناس ... يرون الرفض حب الفاطمية
على آل الرسول صلوة ربي ... ولعنته لتلك الجاهلية

وایضا در ینابیع المودة از ابن نقل کرده که شافعی گوید

قالوا ترفضت قلت كلا ... ما الرفض ديني ولا اعتقادي
لكن توليت غير شك ... خير إمام وخير هاد
إن كان الرفض حب آل محمد ... فإنني أرفض العباد

وگوید که امام فخر الدین رازی از حزنی نقل کرده که قلت للشافعي إنك توالي أهل البيت فلو عملت في هذا الباب أبياتا یا شافعی گفتم که تو اهلبیت پیغمبر را دوست داری پس در این باب ابیاتی بساز گفت

وما زال كتمانيك حتى كأنني ... برد جواب السائلين لأعجم
وأكتم ودي مع صفاء مودتي ... لتسلم من قول الوشاة وأسلم

وایضا گفته

يا راكبا قف بالمحصب من منى ... فيضا كملتطم الفرات الفائض
إن كان رفضا حب آل محمد ... فليشهد الثقلان أني رافض

وایضا در ینابیع المودة از معراج الوصول حافظ جمال الدین مدنی روایت کرده که امام شافعی گفته

يا أهل بيت رسول الله حبكم ... فرض من الله في القرآن أنزله
كفاكم من عظيم القدر أنكم ... من لم يصل عليكم لا صلوة له

ودر بحار الانوار نقل کرده که شافعی گفته لَوْ اَنَّ المُرتضی اَبدی مَحَلَّهُ لَاَضحَی النّاسُ طُرّاً سُجَّداً لَهُ
کفی فی فضل مولانا علیٍ وقوعُ الشّکِ فیه اَنَّه الله ومات الشافعی ولیس یدری علیٌ
رَبُّه اَم رَبُّه الله وایضا گوید علیٌ حُبُّه جُنَّة قسیمُ النّارِ وَالجَنَّة اِمامُ الانسِ
وَالجِنَّة وایضا گوید اولی النُّهی عَجَزوا عن وصفِ حَیدرة وَالناظرون بمعنی ذاتِه تاهوا
اِن ادّعی بَشَراً فالعقلُ یَمنَعُنی وَاَتَّقی الله فی قولی هُوَ الله وایضا گوید رَبِّ هَب لی مِنَ المَعیشة
سُؤلی وَاعفُ عَنّی بِحَقِّ آلِ رسولی وَاسقِنی شَربةً بِکَفِّ عَلیٍ سَیِّدِ الاَولیاءِ زَوجِ بَتولِ
ودر تحفة الناصریه گوید که این ابیات بحسان بن ثابت انصاری منسوب است وقیل که شافعی گفته است
قیل لی قُل لِعَلیٍ مَدحاً ذِکرُه یُخمِدُ ناراً مُوصَدَة قُلتُ لا اَقدِرُ فی مَدحِ امرءٍ ضَلَّ ذو اللُّبِّ اِلی
اَن عَبَدَه وَالنَّبیُّ المُصطَفی قالَ لَنا لَیلَةَ المِعراجِ لَمّا صَعِدَه وَضَعَ الله بِظَهری یَدَه
فَاَحَسَّ القَلبُ اَن قَد بَرَّدَه وَعَلیٌّ واضِعٌ اَقدامَه فی مَحَلٍّ وَضَعَ الله یَدَه ودر معنی بیت
اخیر اشعار می گفته اند ابر کتف پیغمبر پاک زاد خدا دست سود وعلی پا نهاد وایضا
در تحفه گوید که شافعی گفته اُحِبُّ عَلیاً لا اُبالی وَاِن فَشا وَذلِکَ فَضلُ الله یُؤتیهِ مَن یَشا
اَنا عَبدٌ لِفَتیً اُنزِلَ فیهِ هَل اَتی اِلی مَتی اَکتُمُه اَکتُمُه اِلی مَتی وایضا له اِلی مَ اِلی مَ وَحَتّی مَتی
اُعاتَبُ فی حُبِّ هذا الفَتی وَهَل زُوِّجَت فاطِمٌ غَیرَه وَفی غَیرِه هَل اَتی هَل اَتی ودر ربیع
نقل کرده که شافعی این ابیات را انشا کرد وَمِمّا نَفی نَومی وَشَیَّبَ لِمَّتی تَصاریفُ اَیّامٍ لَهُنَّ
خُطوبُ تَاَوَّبَ هَمّی وَالفُؤادُ کَئیبُ وَاَرَّقَ عَینی وَالرُّقادُ غَریبُ تَزَلزَلَتِ الدُّنیا لِآلِ مُحَمَّدٍ
وَکادَت لَهُم صُمُّ الجِبالِ تَذوبُ فَمَن مُبلِغٌ عَنّی الحُسَینَ رِسالَةً وَاِن کَرِهَتها اَنفُسٌ وَقُلوبُ
قَتیلٌ بِلا جُرمٍ کَاَنَّ قَمیصَه صَبیغٌ بِماءِ الاُرجُوانِ خَضیبُ یُصَلّونَ لِلمُختارِ مِن آلِ هاشِمٍ
وَیُقتَلُ اِبنُه اِنَّ ذا لَعَجیبٌ لَئِن کانَ ذَنبی حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَذلِکَ ذَنبٌ لَستُ عَنهُ اَتوبُ
گوید که دنیا بجهت مصیبت اهل بیت رسالت سلام الله علیهم اجمعین متزلزل شده ونزدیکست که
کوههای محکم گداخته شود وکیست که سلام وپیام مرا بحسین علیه السلام برساند اگرچه بعضی از نفوس
وقلوب این را مکروه میدارد آن شهیدی که بیگناه کشتند وگویا پیراهنش باب سرخ رنگین وخضاب
شده که آیا صلوات میفرستند بر نبی مختار ومیکشند فرزند او را بد رستیکه این عجیب است بر
بیند این شیعیان که مظلومی است وبچه نحو است که دوست ودشمن اذعان واقرار دارند براینکه هرگز
او جرمی وتقصیری نداشت واین منتهی مصیبت است که شخص از خانواده شریفی ودودمان عربی بوده باشد

وخودش دارای همه فضایل و کمالات کردد و اذیت و ضرری از وی بکسی نرسانیده و جرم و بار
از سر تا پا خیر محض و محض خیر باشد با این حال او را بکشند تشنه و گرسنه بدون جرم و گناه بکشند
این مصیبت بر خود امام مظلوم نیز بسیار تاثیر کرده که از سکینه خاتون علیها السلام بر شیعیان خود سلام
میکند و میفرماید وَأَنَا السِّبْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي وَبِجَرْدِ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْداً سَحَقُونِي

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

باب دوم در ذکر ماه شعبان

بیان فضیلت این ماه سید مرحوم در اقبال گوید اِعْلَمْ أَنَّ شَهْرَ شَعْبَانَ شَهْرٌ عَظِيمُ الشَّأْنِ
بدانکه ماه شعبان ماهیست عظیم الشان فِيهِ لَيْلَةٌ أَغَاثَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ بِمَوْلُودِهَا مَا كَادَ أَنْ يُطْفِيَهُ
أَهْلُ الْعُدْوَانِ مِنْ أَنْوَارِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ و در این ماه شبی است که غوث عالم و رجای بنی آدم یعنی
حجت منتظر و امام ثانی عشر عجل الله فرجه در آن شب متولد شده که اهل ظلم و عدوان میخواستند
نور اسلام و ایمان را خاموش بکنند الی الآن قال رحمه الله وَكَفَاهُ شَرَفاً مَا نَذْكُرُهُ مِنْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ اخْتَارَهُ لِنَفْسِهِ الشَّرِيفَةِ بِصَرِيحِ مَقَالِهِ و در فضیلت و شرافت این ماه همین بس که حضرت
رسول ص آنرا بصریح قول خودش بر نفس شریف خود اختیار فرموده وَدَعَا لِمَنْ أَعَانَهُ عَلَى صِيَامِهِ
بِمُقَدَّسِ ابْتِهَالِهِ و بوجود مقدس خود در حق آنکسیکه اعانت بروزه این ماه بنماید ابتهال بدرگاه
خداوند متعال نموده و فرموده که شَعْبَانُ شَهْرِي رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَنِي عَلَى شَهْرِي شعبان ماه
منست خداوند رحمت کند کسیرا که یاری کند مرا بر ماه من پس هر کسیکه خواهد داخل این دعوت
مقبوله و رحمت موصوله بشود مساعدت و معاونت بنماید بحضرت رسول در این ماه و از کسانی میشود
که زبان معجز بیان رسول عالمیان ص او را مذکور و مشرف داشته و صدوق علیه الرحمه در ثواب الاعمال
از ابن عامر روایت کرده که پیغمبر خدا ص در وقتیکه اصحاب آنحضرت در نزد او از فضایل شعبان مذاکره
کردند فرمود که شعبان ماهیست شریف و آن ماه منست وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ تُعَظِّمُهُ وَتَعْرِفُ حَقَّهُ و حاملان
عرش آنرا تعظیم مینمایند و حق حرمت آنرا میشناسند و آن ماهیست که زیاد میشود در آن روزیهای
مؤمنان از برای ماه رمضان و مزین میشود در آن بهشت و آنرا شعبان نام کرده اند برای آنکه متشعب
و بسیار میگردد در آن روزیهای مؤمنان وَهُوَ شَهْرُ الْعَمَلِ فِيهِ تُضَاعَفُ الْحَسَنَةُ سَبْعِينَ وَالسَّيِّئَةُ
مَحْطُوطَةٌ وَالذَّنْبُ مَغْفُورٌ وَالْحَسَنَةُ مَقْبُولَةٌ و این ماه هست عمل که مضاعف میشود حسنه به
هفتاد برابر و گناه در آن بخشیده و معصیتها [illegible] و حسنه مقبول میگردد و خداوند جبار نظر

میکند

میکند بسوی روزه داران و عبادت کنندگان اینها پس مباهات میکند با ایشان بحاملان عرش الخبر

وجه تسمیه ماه و رؤیت هلال

شیخ تقی الدین ابراهیم کفعمی قدس سره در مصباح گوید شعبان سُمِّیَ بِذٰلِكَ لِتَشَعُّبِ النَّاسِ فِيهِ إِلَى مَشَاتِيهِمْ وَإِلَى مَطْلَبِ الْغَارَاتِ و عالم فاضل محمد حسن حسنی سمنانی در منهاج العارفین گوید واین ماه را شعبان نامند بجهة آنکه روزیهای بندگان در اینما بسیار منشعب گردد و حسنه مضاعف میگردد و ایضاً گفته اند که چون در اینماه عرب منشعب میشدند در طلب غارت بدینجهة اینماه مسمّی بشعبان شد و باید در نزد رؤیت هلال شعبان بخواند دعای رؤیت هلال خصوصاً دعای صحیفه کامله را و بعضی گفته که در نزد رؤیت هلال ماه شعبان بکل و ریاحین نظر کند و بعضی فیروزه را گفته اند وجمعی گوید که باید باب و سبزه نظر نماید و در اقبال گوید که در وقت رؤیت هلال شعبان بگو

اَللّٰهُمَّ إِنَّ هٰذَا هِلَالُ شَهْرٍ قَدْ وَرَدَ وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِمَا فِيهِ مِنَ الْإِحْسَانِ فَاجْعَلْهُ اللّٰهُمَّ هِلَالَ بَرَكَاتٍ وَسَعَادَاتٍ كَامِلَةَ الْأَمَانِ وَالْغُفْرَانِ وَالرِّضْوَانِ وَمَاحِيَةَ الْأَخْطَارِ فِي الْأَعْيَانِ وَالْأَزْمَانِ وَحَامِيَةً مِنْ أَذَى أَهْلِ الْعِصْيَانِ وَالْبُهْتَانِ وَشَرِّفْنَا بِامْتِثَالِ مَرَاسِمِهِ وَأَلْحِقْنَا بِشُمُولِ مَرَاحِمِهِ وَمَكَارِمِهِ وَطَهِّرْنَا فِيهِ تَطْهِيراً نَصْلُحُ بِهِ لِلدُّخُولِ عَلَى شَهْرِ رَمَضَانَ مُظَفَّرِينَ بِأَفْضَلِ مَا ظَفِرَ بِهِ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

(ذکر نمازهای شب اول)

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که هر کس در شب اول شعبان صد رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد یکمرتبه قل هو الله احد بخواند و چون از همه نماز فارغ شد پنجاه مرتبه سورهٔ حمد بخواند و در مصباح کفعمی نیز همین طور است اما در زاد المعاد گوید که بعد از فارغ شدن هفتاد مرتبه سورهٔ حمد بخواند وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً قسم بخداوندیکه مرا بحق بر نبوّت فرستاده که چون این نماز را بگذارد دَفَعَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ شَرَّ أَهْلِ السَّمَاءِ وَشَرَّ أَهْلِ الْأَرْضِ وَشَرَّ الشَّيَاطِينِ وَالسَّلَاطِينِ خداوند متعال شرّ اهل آسمان و زمین و شرّ شیاطین و سلاطین را از وی دفع مینماید و هفتاد هزار گناه کبیره او را بیامرزد و عذاب قبر را از وی برمیدارد و نکیر و منکر نمیترسانند وَيَخْرُجُ مِنْ قَبْرِهِ وَوَجْهُهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ و از قبر بیرون میاید در حالتیکه رویش مانند ماه چهارده شبه میدرخشد وَيَمُرُّ عَلَى الصِّرَاطِ كَالْبَرْقِ و مثل برق از صراط میگذرد و نامهٔ عملش را بدست راستش میدهند

نماز دیگر

ایضاً در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر کس در شب اول شعبان دوازده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد پانزده مرتبه قل هو الله احد بخواند أَعْطَاهُ اللهُ تَعَالَى ثَوَابَ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ شَهِيدٍ وَكَتَبَ لَهُ عِبَادَةَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً خداوند ثواب دوازده هزار شهید را بوی عطا فرماید

عبادت دوازده سال از برای او کرامت میکند و از گناهان خود پاك میشود مثل آن روزیکه از مادر متولد
شده و بعدد هر آیه که در قران هست قصری در بهشت از برای او عطا میفرماید و در ریاض الجنة از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که جمیع آیات قران شش هزار و دویست و سی و شش آیه است

نماز دیگر ایضاً در اقبال از آنحضرت روایت کرده که هر که در شب اول شعبان دو رکعت
نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد بخواند و بعد از سلام بگوید اللّهمّ هذا عهدی
عندك الی یوم القیمة از شیطان و لعوان او محفوظ میباشد وَ اَعطاهُ اللهُ ثوابَ الصّدّیقین و
خداوند ثواب صدّیقین را برای او عطا میفرماید

نماز دیگر در شب اوّل اینماه **با دوازده روزها** ایضاً در آنکتاب از آنحضرت نقل کرده که هر کس روز اول ماه شعبان روزه
بدارد و شب‌ها او را بعبادت قیام نماید و دو رکعت نماز بگذارد بیک حمد و یازده مرتبه قل هو الله احد بخواند خداوند
شرّ اهل سموات و اهل ارضین و شرّ ابلیس و تابعین او و شرّ هر سلطان جابری از وی دور میکند و قسم
بخداوند یکه مرا بحق برنبوّت فرستاد که خدا تعالی هفتاد هزار گناه کبیره او را که در ما بین خود و خدا کرده است
میآمرزد و عذاب شدائد قبر را از وی دور میکند

بیان فضیلت روز اوّل

جناب عالم فاضل ملا نجفعلی مرحوم در جواهر الاخبار از تفسیر امام علیه السلام از حضرت رسول انام صلی الله
علیه و آله الکرام روایت کرده که آنحضرت فرمود اَوَلا اُخبرکم بِهَزیمةٍ تقع فی ابلیس و اعوانه و جنوده اشدّ
مِمّا وَقَعتْ فی اَعمالکم هؤلاء آیا خبر ندهم بر شما بهزیمتی که در ابلیس و اعوان و جنود او واقع میشود بدتر از
الهزیمتیکه از این دشمنان بظهور میرسد عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود قسم بخداوند یکه مرا بحق برنبوّت فرستاد
در روز اوّل شعبان میشود شیطان جنود خود را باطراف و اکناف عالم میفرستد و با ایشان میگوید اِجتَهِدوا
فی اجتذابِ بعضِ عبادِ اللهِ اِلیکم فی هذا الیوم اهتمام کنید در این روز در ربودن بعضی از بندگان خدا و خداوند
ملائکه خود را در اقطار و اطراف عالم میفرستد و میفرماید سَدِّدوا عبادی وَ اَرشِدوهُم بندگان مرا تسدید
و ارشاد بنمائید و همه ایشان بسبب شما سعید خواهد شد مگر کسیکه اباء و تمرّد و طغیان بکند که او در حزب شیطان
و جنود او داخل میشود و در این روز بامر خداوند درها بهشت را میگشایند و شاخه‌ها درخت طوبی بسوی
دنیا مشرف میشود و منادی از جانب رب العزّة ندا میکند یا عبادَ الله هذهِ اَغصانُ شجرةِ طوبی فتمسّکوا
بها ترفعکم الی الجنّة ای بندگان خدا این است شاخه‌های درخت طوبی تمسّك کنید بآن که شما را
بطرف بهشت بلند نماید و اینست شاخه‌ها درخت زقوم نزدیک مروید که شما را بجهنّم میبرد و فرمود قسم بخداوندیکه
مرا بحق برنبوّت فرستاده که هر کس در این روز بجانب امری از خیر برود بتحقیق بشاخه از شاخه‌های درخت طوبی متعلق

نماز دیگر

نماز روز اوّل با دو رکعت

فضیلت روز اوّل

[illegible]

شده واو را ببهشت میبرد و هرکس بجانب دیگر از شرّ برود بشاخهٔ از اغصان زقّوم متعلق گشته واو را بجهنّم خواهد برد بعد از ان فرمود که هرکس در این روز تقرّب بجوید بسوی خداوند بنماز و روزه پس از شاخهٔ طوبی گرفته و هرکس در این روز باصلاح فیمابین مرد و زنش یا پدر و پسر یا خویش با خویش یا همسایه با [illegible] یا بیگانه بعمل بیاورد بتحقیق از شاخهٔ ان گرفته الی ان قال ص و هرکس در نامهٔ عمل خود نظر کند و قرض کهنهٔ در ان ببیند که صاحبش از ان مایوس شده پس ان را ادا نماید از شاخهٔ طوبی گرفته و هرکس به یتیمی کفیل بشود یا سفیهی را از تعرض عرض مؤمنی کف کند یا تلاوت قران نماید یا عیادت مریضی یا تشییع جنازهٔ یا تعزیت مصیبتی الی غیر ذلک بعمل بیاورد از شاخهٔ طوبی گرفته بعد از ان حضرت رسول ص سر مبارک خود را بجانب اسمان بلند کرد و خندید و اظهار فرح نمود و بعد نظر مبارکش را بسوی زمین انداخت و رو درهم کشید و باصحاب فرمود قسم بخداوندی که محمد را بحق مبعوث کرده که دیدم درخت طوبی را که شاخه‌هاان بسوی جنّت بلند میشد و دیدم از ایشان یکی را که بیکشاخه و دیگری بدو شاخه یا بیشتر بحسب درجات و طاعات خودشان متعلق و متمسک شده بودند و دیدم زید بن حارثه ازاد کردهٔ علی بن ابی طالب علیه السلام را که بهمه اغصان متعلق شده بود و انها او را با علی درجهٔ بهشت بلند میکرد و بدینجهت خندیدم بعد از ان بسوی زمین نگاه کردم دیدم درخت زقّوم را که شاخه‌هایش بسوی جهنّم سرازیر میشد و یکی از ایشان بشاخه یا بیشتر بحسب تفاوت قبایح و فضایح خودشان متعلق بودند بعضی از منافقین را دیدم که از همهٔ اغصانش گرفته واو را باسفل جهنّم میبرد و لهذا رو درهم کشیدم و اظهار عبوسی نمودم بعد از ان دیدم که اغصان طوبی بسوی بهشت برگشت و منادی حق خزّان بهشت را ندا کرد یا مَلائِکَتی اُنظُروا مَن تَعَلَّقَ بِغُصنٍ مِن اَغصانِ طُوبی فی هٰذَا الیَوم ای ملائکهای من نگاه کنید بانکسانیکه شاخهٔ از شاخه‌های طوبی را در این روز گرفته‌اند و بقدر منتهای طوبی را گرفته اند که منتهای هر شاخهٔ او را از هر طرف قصور و منازل بدهید پس بعضی از هر طرف مقدار هزار ساله راه و بر بعضی دو برابر این و بر دیگری سه برابر و اکثر بحسب ایمان و جلالت اعمال ایشان عطا کردید و عکس این مطلب بین قرار در طرف درخت زقّوم بعمل امد که بسوی جهنّم برگشت و منادی خزّان انرا ندا کرد یا مَلائِکَتی اُنظُروا مَن تَعَلَّقَ بِغُصنٍ مِن اَغصانِ شَجَرَةِ الزَّقّومِ فی هٰذَا الیَوم الخ بعد انحضرت باطراف و اکناف زمین نظر کرد و گاه متعجّب مینمود و گاهی متالّم میشد و فرمود طُوبی لِلمُطیعینَ کَیفَ یُکرِمُهُمُ اللهُ بِمَلائِکَتِهِم وَالوَیلُ لِلفاسِقینَ کَیفَ یَخذُلُهُمُ اللهُ خوشا بحال مطیعین که خداوند چه گونه بر ایشان اکرام مینماید و وای بر حال فاسقین که چه طور مخذول میکند

فضیلت روزهٔ روز اوّل

در ثواب الاعمال در ذیل خبر ابن عامر که سابقاً مسطور شد از حضرت رسول ص نقل میکند که حضرت امیر علیه السلام عرض کرد بِاَبی اَنتَ وَاُمّی یا رَسولَ اللهِ صِف لَنا شَیئاً مِن فَضلِهِ لِیَزدادَ رَغبَةً فی صِیامِهِ وَقِیامِهِ پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چیزی از فضیلت اینما

۲۲ بر ما بیان فرما که سبب مزید رغبت ما گردد در روزه و نماز و سعی و جهد نمائیم در عبادت خداوند جلیل در این ماه
حضرت فرمود هر کس روز اول شعبان را روزه بدارد خداوند عز و جل هفتاد حسنه از برای او می‌نویسد که هر حسنه
مقابل عبادت یکسال و در اقبال از عبدالله بن حزم ازدی روایت کرده که گوید شنیدم از حضرت صادق علیه السلام
که میفرمود مَن صامَ اَوّلَ یَومٍ مِن شَعبانَ وَجَبَت لَهُ الجَنَّةُ اَلبَتَّةَ هر کس روز اول شعبان را روزه بدارد
بهشت از برای او واجب شود یقیناً **فضیلت روزه این ماه** در اقبال از صفوان بن مهران
جمال روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود حُثَّ مَن فی ناحِیَتِکَ عَلی صَومِ شَعبانَ ترغیب
کن کسانی را که در اطراف تو هستند بر روزهٔ ماه شعبان من عرض کردم فدایت گردم چیزی در آن می بینی فرمود
آری چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله هلال شعبان را مشاهده مینمود منادی را امر میفرمود که در میان مردم ندا
کند که ای اهل مدینه من رسول رسول خدایم و میفرماید که شعبان ماه من است خدا رحمت کند کسی را که یاری کند مرا
بر ماه من بعد حضرت فرمود که بدرستیکه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ما فاتَنی صَومُ شَعبانَ مُذ سَمِعتُ مُنادِیَ
رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ یُنادی فی شَعبانَ از روزیکه ندای منادی پیغمبر خدا را شنیده ام روزهٔ
شعبان را ترک نکرده ام و تا زنده ام ترک نخواهم کرد انشاء الله و فرمود که روزهٔ ماه شعبان و ماه رمضان هر دو توبه است
از جانب خدا یعنی برای گناهان و در زاد المعاد گوید که از ام سلمه منقول است که حضرت رسول ص هیچ ماه را تمام روزه
نداشت مگر ماه شعبان را که آنرا وصل میکرد بماه رمضان و گوید که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله ماه شعبان را روزه میداشت و وصل میکرد بماه رمضان و میفرمود که هر دو ماه خدا است
و روزهٔ هر دو کفارهٔ گناهان گذشته و آینده است و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که روزهٔ شعبان
ذخیرهٔ بنده است از برای روز قیامت و هر بنده که در شعبان روزه بسیار بگیرد البته حق تعالی امر معیشت او را
باصلاح آورد و کفایت کند شر دشمنان او را و کمتر ثوابی که روزه دار روزی از شعبان میدهند آنست که بهشت
از برای او واجب گردد و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون ماه شعبان داخل میشد
حضرت امام زین العابدین علیه السلام اصحاب خود را جمع مینمود و میفرمود ای گروه اصحاب من میدانید این چه ماهی است
این ماه شعبان است و حضرت رسول ص میفرمود شعبان ماه من است پس روزه بدارید در این ماه از برای محبت پیغمبر
خدا و از برای تقرب بسوی پروردگار بحق آن خداوندی که جان علی بن الحسین بدست او است سوگند یاد میکنم
که شنیدم از پدرم حسین بن علی ع که گفت شنیدم از حضرت امیر المؤمنین ع که هر که روزه دارد ماه شعبان را از
برای محبت پیغمبر خدا و از برای تقرب بخدا خدا او را دوست دارد و نزدیک گرداند بکرامت خود در روز
قیامت و بهشت را از برای او واجب گرداند و در اقبال از عبدالله بن حزم ازدی از حضرت صادق علیه السلام روایت

کرده است بعد از ذکر فضیلت روزه روز اول چنانچه منقول شد فرمود وَمَنْ صَامَ يَوْمَيْنِ نَظَرَ اللهُ إِلَيْهِ
فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ فِي دَارِ الدُّنْيَا و هر کس دو روز از شعبان روزه بدارد خداوند در دار دنیا در هر شب
و روز بسوی او نظر میفرماید و دائمی میکند نظر خود را بسوی او در بهشت وَمَنْ صَامَ ثَلٰثَةَ أَيَّامٍ زَارَ اللهَ
فِي عَرْشِهِ فِي جَنَّتِهِ كُلَّ يَوْمٍ و هر کس سه روز روزه بگیرد خدا را زیارت میکند در عرش خود در بهشت هر
روز سید مرحوم گوید شاید مراد بزیارت کردن خدا در عرش خود این است که از برای جمعی از اهل بهشت
مکانی است از عرش که هر کس بآنجا برسد او را زائر خدا میگویند چنانکه کعبه مشرفه بیت الله الحرام است
مَنْ حَجَّهَا فَقَدْ حَجَّ إِلَيْهِ هر کس حج کند بسوی آن حج کرده است بسوی خدا و گوید که شیخ ابن بابویه رحمه الله در
کتاب فقیه گفته که معنی این حدیث زیارت کردن انبیاء الله و حجج اوست در بهشت وَإِنَّ مَنْ زَارَهُمْ فَقَدْ
زَارَ اللهَ و بدرستیکه هر کس ایشان را زیارت کند خدا را زیارت کرده است و احادیث کثیره وارد شده که
زیارت مؤمن و عیادت و اطعام و کسوه او منسوب است بر اینکه اینها زیارت خداست و موصوف است باینکه
بعمل آمده است اینها با خدا

ذکر بعضی از اعمال و اذکار اینماه

مرحوم علامه مجلسی در زاد المعاد گوید که بسند عالی از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که یک
روز شعبان را از برای خدا روزه بدارد داخل بهشت گردد و هر که در هر روز شعبان هفتاد مرتبه استغفار کند
در قیامت در زمره حضرت رسول ص محشور شود و گرامی داشتن خدا او را واجب گردد و هر که در شعبان تصدق
بکند اگر چه بنصف دانه خرما باشد خدا بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند و هر که سه روز از آخر ماه شعبان روزه
بدارد و وصل کند بماه رمضان خدا ثواب روزه دو ماه متصل برای او بنویسد و ایضاً در آن کتاب از حضرت امام رضا
علیه السلام روایت کرده که هر که هر روز در ماه شعبان هفتاد مرتبه استغفار کند گناهانش آمرزیده شود اگر چه بعدد
ستاره های آسمان باشد و از حضرت رسول ص نقل کرده که فرمود شعبان ماه منست پس رحم را اینماه بسیار صلوات
بفرستید بر من و بر آل من و شعبان را ماه شفاعت گویند زیرا که پیغمبر شما شفاعت می کند کسی را که در اینماه صلوات
بر او و بر آل او بفرستد و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که بهترین دعاها در ماه شعبان استغفار است
و هر که در هر روز ماه شعبان هفتاد مرتبه استغفار کند چنان باشد که در ماههای دیگر هفتاد هزار مرتبه استغفار
کرده باشد مردی پرسید که چگونه بگویم فرمود بگو أَسْتَغْفِرُ اللهَ وَأَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ و گوید بسند معتبر از
حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که در هر روز ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید أَسْتَغْفِرُ اللهَ وَأَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ
بنویسد حقتعالی برای او برات بیزاری از آتش جهنم و بگذرانند او را از صراط و داخل بهشت گردانند و گوید که
بسندهای معتبر منقول است که هر که در هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ

الرحمن الرحیم الحی القیوم واتوب الیه حقتعالی روح اورا در افق مبین جاده هدان فضائی وسیعی است در پیش عرش و در آن فضا نهرها جاری است قدحها در کناران نهرها هست بعدد ستاره های آسمان و در بعضی از روایات الحی القیوم پیش از الرحمن الرحیم است و هر دو خوبست و ایضاً کوید بسند معتبر منقول است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در هر روز ماه شعبان در وقت زوال و در شب نیمه آن این صلوات را میخواند اللهم صل علی محمد وآل محمد شجرة النبوة وموضع الرسالة ومختلف الملائکة الی آخر صلوات که در زاد المعاد و اقبال و مصباح و منهاج مذکور است و در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر کس در مجموع ماه شعبان هزار مرتبه بگوید لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون حقتعالی عبادت هزار ساله در نامه عمل او بنویسد و گناه هزار ساله از او محو کند و از قبر بیرون میاید با روی نورانی مانند ماه شب چهارده و او را صدیق مینویسند و ایضاً در اقبال از داود بن کثیر رقی روایت کرده که پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از فضیلت روزه رجب فقال این انتم عن صوم شعبان فرمود چرا غافل شده اید از روزه شعبان عرض کردم یا ابن رسول الله چه ثواب دارد کسیکه یکروز از شعبان را روزه بدارد فرمود والله که بهشت ثواب او است عرض کردم یابن رسول الله بهترین عملها در این ماه چیست فرمود تصدق کردن و استغفار و هر کس در این ماه تصدق بکند حقتعالی آنرا تربیت میکند چنانچه یکی از شما شتر بچه خود را تربیت میکند تا آنکه در روز قیامت مانند کوه احد بصاحبش میرسد و ایضاً در آن کتاب از ابن خالویه روایت کرده که این مناجات را حضرت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین در ماه شعبان میخواندند اللهم صل علی محمد وآل محمد واسمع دعائی اذا دعوتک الی آخر مناجات که در اقبال و زاد المعاد و غیرهما مذکور است و سید مرحوم گوید که اسم ابن خالویه حسین بن محمد و کنیه اش ابو عبدالله است و نجاشی گفته که انه کان عارفاً بمذهبنا مع علمه بعلوم العربیة واللغة والشعر وسکن بحلب و محمد بن نجار گفته که حسین ابن خالویه کان اماماً اوحد افراد الدهر فی کل قسم من اقسام العلم والادب وکان الیه الرحلة من الآفاق وسکن بحلب وکان آل حمدان یکرمونه ومات بها

واقعهٔ شب اول شعبان

علامهٔ مجلسی علیه الرحمه در هشتم بحار از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایتکرده و اجمال خبر بدینمنوال است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله روزی لشکری بسوی جماعتی از کفار فرستاد که نهایت شدت و قوت داشتند فابطأ علیه خبرهم وتعلق قلبه بهم من خبرشان دیر بانحضرت رسید و خاطر شریف آنحضرت متعلق بایشان بود و فرمود لیت لنا من یتعرف اخبارهم ویاتینا بانبائهم کاش کسی میرفت و خبر ایشانرا برای ما میاورد و حضرت بخواب قیلوله رفته بود اذ جائه البشیر بانهم

واقعهٔ شب اول

إنّ ظَفِرُوا بِأعدائهم وَاسْتَولَوا وَصَيَّرُوهم بَيْنَ قَتِيلٍ وَجَرِيحٍ وَأسِيرٍ كه ناكاه بشارت دهنده خبر اورد
كه ايشان بر دشمن ظفر يافته اند مستولی كرديده اند وبعضی را كشته وبعضی را مجروح كرده وبعضی را اسير
كرده اند واموالهای ايشانرا غارت نموده وزنان وفرزندان ايشانرا به بند كرفته اند وچون انكروه نزديك
مدينه رسيدند انحضرت با اصحاب باستقبال بيرون رفت وامیران لشكر زيد بن حارثه بود چون نظر زيد
بر حضرت رسول صلعم افتاد خودرا از ناقه انداخت وبسوی حضرت شتافت وقدم شريف ودست مبارك انحضرترا
بوسيد وانحضرت اورا در بر كرفت وسر شرا بوسيد پس عبد الله بن رواحه نيز فرود امد ودست وپای حضرترا
بوسيد وحضرت اورا نيز در بر كرفت پس همه لشكر از چهار پايان فرود امدند وبانحضرت صلوات فرستادند
وحضرت در حق ايشان دعای خير نمود بعد فرمود كه خبر دهيد مرا از انچه كذشت ميان شما ودشمنان خود
وايشان از اسيران كفّار ومالهای ايشان از طلا ونقره واقسام متاع هاء دنيا اورده بودند تا انجا كه حضرت
فرمود اصحاب عرض كردند يا رسول الله چون نزديك دشمن رسيديم كسی را فرستاديم كه عدد واحوال ايشانرا
معلوم كند پس از برای ما خبر اورد كه ايشان بقدر سه هزار نفرند وما دو هزار نفر بوديم پس ايشان با هزار نفر بيرون
امدند وسه هزار نفر ديكر را در شهر كذاشتند وما كمان كرديم كه ايشان همين هزار نفرند وپيك ما چنين خبر
اورده بود كه ايشان در ميان خود ميكفتند ما هزار نفريم وايشان دو هزار نفرند وما تاب مقاومت ايشان نداريم
وچاره نمی بينيم مكر انكه در شهر متحصّن شويم وايشان دلتنك شده از قتال ما بر كردند وباين سبب ما جرأت
كرديم وبر ايشان تاختيم پس ايشان داخل شهر شده دروازه را بستند وما در دور قلعه بعزم قتال ايشان نشستيم
فَلَمّا جَنَّ عَلَيْنَا اللَّيْلُ وَصِرْنا إلى نِصْفِهِ فَتَحُوا أبْوابَ بَلَدِهِم وَنَحْنُ غَارُّونَ نَائِمُونَ وچون نصف شب شد دروازه
شهر را كشودند وما غافل ودر خواب بوديم ودر ميان ما بغير از چهار نفر بيدار نبودند يكی از انها زيد بن حارثه بود
كه در يكجانب عسكر مشغول نماز وتلاوت قران بود وعبد الله بن رواحه در جانب ديكر مشغول نماز وتلاوت
قران وقتادة بن نعمان در جانب ديكر مشغول نماز وتلاوت وهكذا قيس بن عاصم در جانب ديكر فَخَرَجُوا فِي اللَّيْلَةِ
الظَّلْمَاءِ الدَّامِسَةِ وَرَشَقُونا بِنِبالِهِم پس در شب بسيار تاريك بيرون امدند وما را تير باران كردند وچون شهر
ايشان بود وبراهها واطراف عارف بودند وما نابلد بوديم پس بسيار ترسيديم وبا خود كفتيم كه بمهلكه افتاديم
ودر اين شب تار نميتوانيم از تير دشمن كناره كنيم زيرا كه ما تير ايشانرا نمی بينيم ناكاه ديديم روشنائی عظيم از دهان
قيس بن عاصم ساطع شد مانند اتشيكه افروخته باشند وروشنائی ديكر از دهان قتادة بن نعمان مانند
پرتو زهره ومشتری ساطع كرديد وروشنائی ديكر از دهان عبد الله بن رواحه مانند شعاع ماه در شب تار
لامع شد وايضاً نوری از دهان زيد بن حارثه روشنتر از افتاب تابان درخشان كرديد وَإذَا تِلْكَ الأنْوارُ

فَلَاَضَائَتْ مُعَسْكَرَنَا حَتَّى اَنَّهُ اَضْوَءُ مِنْ نِصْفِ النَّهَارِ که ناکاه این نورها لشکرگاه ما را چنان روشن کرد که ۲۲۴
از روز روشنتر کردید و دشمنان ما در تاریکی عظیم بودند و ما ایشانرا میدیدیم و ایشان ما را نمیدیدند و
زیدند ما را بر اطراف پراکنده کرد تا انکه بر کرد ایشان برکردیدیم و ما بمنزلهٔ بینایان بودیم و ایشان بمنزلهٔ کوران
فَوَضَعْنَا عَلَيْهِمُ السُّيُوفَ فَصَارُوا بَيْنَ قَتِيلٍ وَجَرِيحٍ وَاَسِيرٍ پس شمشیرهای ما بر ایشان نهادیم بعضی را کشتیم و
کروهی را مجروح کرده و باقی را اسیر کردیم و اموال و اسباب ایشانرا متصرف شدیم و اینک زنان و فرزندان ایشانرا
بخدمت شما اورده ایم وَمَا رَاَيْنَا يَا رَسُولَ اللهِ اَعْجَبَ مِنْ تِلْكَ الْاَنْوَارِ مِنْ اَفْوَاهِ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ الَّتِي عَادَتْ
ظُلْمَةً عَلَى اَعْدَائِنَا حَتَّى مَكَّنَتْنَا مِنْهُمْ امری عجیب‌تر از این انوار ندیده بودیم که از دهنهای اینها عنب ساطع کردید و
ان نورها بر دشمنان ما تاریکی بود تا بر ایشان دست یافتیم پس حضرت فرمود بگوئید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَى
مَا فَضَّلَكُمْ بِهِ مِنْ شَهْرِ شَعْبَانَ حمد باشد برخداوند عالمیان برانکه شما را تفضیل داد بسبب ماه شعبان و جنک
ایشان در شب اول ماه شعبان بود در هنکامیکه ماه رجب که از ماههای حرام است و قتال در ان جایز نیست
بیرون رفته بود وَهٰذِهِ الْاَنْوَارُ بِاَعْمَالِ اِخْوَانِكُمْ هٰؤُلَاءِ فِي غُرَّةِ شَعْبَانَ و این انوار بسبب اعمال دوستان که از ایشان
انها در روز اول شعبان بعمل امد و خداوند متعال برای ثواب ان اعمال این انوار را در شب پیش از انکه از
ایشان صادر شود کرامت فرموده اصحاب عرض کردند یا رسول الله بفرما که ان اعمال چیست تا اینکه ما نیز موافقت
کرده بثواب برسیم فرمود اَمَّا قَيْسُ بْنُ عَاصِمٍ فَاِنَّهُ اَمَرَ بِمَعْرُوفٍ فِي يَوْمِ غُرَّةِ شَعْبَانَ وَقَدْ نَهَى عَنْ مُنْكَرٍ وَ
دَلَّ عَلَى خَيْرٍ پس او در روز اول ماه شعبان مردم را بنیکی امر کرد و از بدی نهی نمود و ایشانرا بر خیر و صلاح دلالت
کرد و باین سبب خداوند متعال پیش از این اعمال در شب این نور را باو کرامت فرمود در هنکامیکه تلاوت قران
مینمود و اَمَّا قَتَادَةُ بْنُ نُعْمَانَ فَاِنَّهُ قَضَى دَيْنًا كَانَ عَلَيْهِ فِي يَوْمِ غُرَّةِ شَعْبَانَ پس او ادا کرد قرضی که براو
بود در روز اول شعبان و باین سبب حقتعالی او را در شب سابق نوری کرامت فرمود وَاَمَّا عَبْدُ اللهِ بْنُ وَاحِر
فَاِنَّهُ كَانَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ فَكَثُرَتْ غَنِيمَتُهُ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ چون او بر پدر و مادر خود بسیار نیکوکار بود باین
سبب در این شب بهرهٔ او از ثواب زیاده کردید چون روز شد پدرش باو گفت که من و مادرت ترا دوست
میداریم و زن تو بر ما اذیت و ازار مینماید و ما ایمن نیستیم از اینکه کار بر ما بکرداند و در بعضی از جنکها دشمن
بر ما غالب شده و تو کشته شوی و این زمان در مال تو با ما شریک شده طغیان و ضرر او بر ما زیاده کردد عبدالله
کفت من پیشتر نمیدانستم که او بر شما زیادتی میکند و شما از وی کراهت دارید والا طلاق میدادم و الان
او را طلاق گفته از خود جدا میکنم تا شما ایمن باشید از انچه میترسید و هرکز نخواهد شد که من دوست
دارم چیزی را که شما از ان کراهت دارید پس باین سبب حقتعالی این نور را پیشتر باو عطا کرد و اَمَّا زید بن حارثه

فضائل اعمال شعبان

الذی کان یخرج من فیه نوراً اضوء من الشمس الطالعة وهو سیّد القوم وافضلهم که از دهان او نوری
روشن تر از افتاب ساطع میشد و او بهترین قوم و نیکوترین ایشانست بسبب ان بود که حقتعالی میدانست که از
او عمل بزرگی صادر خواهد شد پس او را برگزید و تفضیل داد بر دیگران و نور از دهان او ساطع گردید که مسلمانان
بواسطهٔ ان نور بر مشرکان ظفر یافتند وان عمل این بود که در روز یکه در شب ان مسلمانان بر کافران غالب
گردیدند بعضی از منافقین نزد زید امد خواست که فتنه در میان او و علی بن ابی طالب انگیزد وان محبتی را که در
میان ایشان هست فاسد کند فقال له بخ بخ انا اصبحت لا نظیر لک فی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابته
هذا بلاؤک وهذا الذی شاهدناه نورک پس گفت به به ای انکه بکرده در میان اهل بیت و اصحاب رسولخدا
نظیری نداری این نعمت تو بود که بر اسلام و اهل اسلام رسید و ان نور یکه دیشب ساطع شد نور تو بود پس زید
باو گفت یا عبد الله اتق الله ولا تفرط فی المقال ولا ترفعنی فوق قدری فانک بذلک مخالف وبه
کافر وانی ان تلقیت مقالتک هذه بالقبول کذلک ای بندهٔ خدا از خدا بترس و در سخن افراط مکن و
مرا زیاده از اندازهٔ خود بالا مبر که بسبب این سخن مخالف خدا و رسول و کافر خواهی بود و اگر من نیز گفتار ترا تلقی
نمایم بقبول مثل تو کافر خواهم شد ای بندهٔ خدا میخواهی خبر دهم ترا با نچه در اوایل اسلام و بعد از ان واقع شد
تا انکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل مدینه گردید و تزویج نمود بعلی بن ابی طالب فاطمهٔ زهرا را و از فاطمه حسن و
حسین متولد شدند ان منافق گفت بلی بگو پس گفت رسولخدا مرا ازاد کرد و دوست میداشت تا انکه مرا فرزند خود
خواند پس مرا زید بن محمد میگفتند تا انکه حضرت حسن و حسین علیهما السلام متولد شدند و من برای خاطر
ایشان نخواستم که مرا فرزند پیغمبر گویند زیرا که کراهت دارم از انکه شبیه باشم با حسن و حسین تا اینکه
حقتعالی مرا تصدیق نمود و این ایه را فرستاد ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه یعنی نگردانید خدا
برای مردی دو دل در اندرون او یعنی در ادمی دو دل نمیباشد که بیکدل محمد و ال محمد را دوست دارد و بدل
دیگر دشمنان ایشان را دوست دارد بس باید که از دشمنان ایشان بیزاری جوید تا انجا که میفرماید وما جعل ادعیائکم
ابنائکم یعنی نگردانیده است خدا پسر خواندگان شما را پسران حقیقی شما تا انجا میفرماید واولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی حسن و حسین اولی است به فرزندی پیغمبر در کتاب خدا الایة وچون
این ایات نازل شد دیگر مرا فرزند پیغمبر نخواندند و میگفتند زید اخو رسول الله و من از این سخن نیز کراهت
داشتم تا انکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب را برادر خود کردانید دیگر کسی مرا برادر انحضرت نگفت پس زید
گفت ای بندهٔ خدا زید ازاد کردهٔ علی بن ابیطالب است چنانکه ازاد کردهٔ رسولخدا است زید را نظیر علی
مپندار و مرتبهٔ او را زیاده از اندازهٔ او مگردان که خواهی بود مانند نصاری که عیسی را از اندازهٔ خود بلند تر

زیرا که بخداوند عظیم کافر شدند پس حضرت رسول صلعم فرمود فَلِذٰلِكَ فَضَّلَ اللّٰهُ زَيْدًا بِمَا رَأَيْتُمْ وَبَشَّرَهُ بِمَا شَاهَدْتُمْ پس باین سبب حقتعالی زید را تفضیل داد و بان نور و ضیا او را منور گردانید وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا اِنَّ الَّذِي أَعَدَّهُ اللّٰهُ لِزَيْدٍ فِي الْآخِرَةِ لَيَصْغُرُ فِي جَنْبِهِ مَا شَهِدْتُمْ فِي الدُّنْيَا مِنْ نُورِهِ بحق انخداوندیکه مرا براستی به نبوّت فرستاده انچه خداوند در اخرت از برای زید مهیّا فرموده بمرتبه ایست که انچه مشاهده کردید از نور او در دنیا بسیار کم است در جنب او وَاِنَّهُ لَيَأْتِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَنُورُهُ يَسِيرُ أَمَامَهُ وَخَلْفَهُ وَيَمِينَهُ وَيَسَارَهُ وَفَوْقَهُ وَتَحْتَهُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ مَسِيرَةَ أَلْفِ سَنَةٍ بدرستیکه چون زید بصحرای محشر در اید نور او با او حرکت مینماید از پیش روی او و از پشت سر و جانب راست و جانب چپ و بالای سر و زیر پای او بقدر هزار ساله راه **مؤلف گوید** این چند انواری بود که از دهان این چهار نفر اصحاب از برکت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله که در شب تار نمایان شد که بسبب انها بر دشمن غالب امدند و بر ایشان نور و بر دشمن ظلمت بود چنانکه بعد از مراجعت بحضرت رسالت عرض کردند وَمَا رَأَيْنَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَعْجَبَ مِنْ تِلْكَ الْأَنْوَارِ مِنْ أَفْوَاهِ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ الَّتِي عَادَتْ ظُلْمَةً عَلَى أَعْدَائِنَا ای دوستان من یک بزرگواری سراغ دارم که از سر و بدن و دهان و جمال مبارکش در مقامات کثیره در شب و روز چنان نوری ساطع و لامع گردید که دوست و دشمن را متحیر کرده بود مثلا انم روایت هلال بن نافع را بگویم که گفت فَوَاللّٰهِ مَا رَأَيْتُ قَتِيلًا مُضَمَّخًا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَلَا أَنْوَرَ وَجْهًا وَلَقَدْ شَغَلَنِي نُورُ وَجْهِهِ وَجَمَالُ هَيْئَتِهِ عَنِ الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ اه یا روایت ریاض الاحزان را بگویم که گوید چون زن خولی بمطبخ داخل شد فَرَأَتْهَا مُنِيرَةً مُشْرِقَةً كَأَنَّ فِيهَا أَلْفَ مِائَةٍ مِنَ الشُّمُوعِ الْمُضِيئَةِ اه یا روایت قبیلهٔ بنی اسد را که دیدند یک بدنی در میان ابدان شریفه است قَدْ جَلَّلَتْهُمْ بِأَنْوَارِهَا وَعَطَّرَتْهُمْ بِطِيبِهَا اه یا روایت راهب را که در ریاض از روضة الشهداء نقل کرده بگویم که گوید چون پاسی از شب گذشت جَاءَ الشَّيْخُ وَأَخَذَ يَطُوفُ حَوْلَ الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ الصُّنْدُوقُ وَالرَّأْسُ الْأَطْهَرُ فَرَآهُ أَنَّهُ يَزْهَرُ كَأَنَّ فِيهِ أَلْفَ شَمْعٍ مُعْتَمِرٍ مُتَعَجِّبٌ مِنْ ذٰلِكَ وَقَالَ فِي نَفْسِهِ يَا لَلْعَجَبِ مِنْ أَيْنَ هٰذَا النُّورُ وَالضِّيَاءُ وَلَمْ تَطْلُعْ قَمَرٌ وَلَا بَيْضَاءُ بهر یکی میخواهی مجلس را ختم کن التماس دعا دارم أَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ **ایضاً وقعهٔ روز اوّل** مرویست که امیر تیمور گورکانی در این روز امر باحراق شام نمود

ذکر بعضی از احوال امیر تیمور و قتل عام نمودن او شام را

در ملحقات زینة المجالس گوید که اوّل تیموریان پادشاه صاحبقران امیر قطب الدین تیمور گورکانی است و او پادشاهی عظیم الشان و خسرو صاحبقران و رفیع مکان بود و اکابر مورّخان او را در کشورگشائی و جهانگیری و صولت و شجاعت و دلیری نظیر اسکندر ذو القرنین و چنگیزخان گفته اند و

اشارات بانعی حضرت حسین (ع)

سلطنت امیر تیمور گورکان

در بیان حالات و وقایع او مجلدات پرداخته اند ظفرنامه که تاریخ تیموری مشهور است از مصنفات جناب
افصح المورخین مولانا شرف الدین علی یزدی است و آباء و اجداد او نزد خانان چنگیزیه همیشه صاحب حشمت
و حکومت بوده اند و امیر قراچار نویان که جدّ پنجم امیر تیمور است در زمان سلطنت جغتای بن چنگیز خان منصب
امیر الامرائی داشت و ضبط و نسق لشکر و رعیت بوی مفوّض بود و وفات او در سنه اثنی و خمسین
و سبعمائة وقوع یافته و هشتاد سال عمر کرده و امیر تیمور در سنه ست و ثلثین و سبعمائة بوجود آمده و در سنه
سبعین و سبعمائة حاکم جمیع ماوراء النهر شد و پیوسته دولت و اقبال او در تزاید بود و هر دیار که توجه فرمود
مسخر کرد و در هر مصاف بر دشمن غالب آمد و هر که با او مخالفت کرده برافتاد و در هیچ معرکه شکست نخورد تا در
مدّت سی و شش سال که زمان سلطنت او بود تمام ممالک ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم و خراسان و
سیستان و هندوستان و عراقین و فارس و کرمان و مازندران و آذربایجان و دیار بکر و خوزستان را
مسخر کرد و بسیاری از قلاع حصون را بگشاد و پادشاهان این ممالک را برانداخت و حکومت و سلطنت
این کشورها را بر پسران نامدار و پسرزادگان عالیمقدار و امرای ذوی الاقتدار تفویض نمود و در سنه
تسع و ثمانین و سبعمائة در اصفهان بسبب خلافی که کردند قتل عام فرمود چنانچه هفتاد هزار کس از مقتولین
بشمار آمد و چون پادشاه دشت قبچاق که از تربیت یافتگان او بود کفران نعمت نموده با او مخالفت ورزید
امیر دو نوبت بقصد او لشکر کشید بدشت قبچاق که طول آن هزار فرسنگ و عرض ششصد فرسنگ
است و در هر دو نوبت جنگ کرد و مظفر شد و جناب عالم نحریر آقا سید ابو القاسم واعظ اصفهانی در
کتاب لآیل الربوبیة فی شواهد الالوهیة در فصل معرفت ایام و لیالی و مقدار ساعات آنها نسبت ببلاد
گوید و چندانکه دوری از خط استوا بیشتر میشود تفاوت در میان شب و روز بیشتر میشود تا بجائی میرسد که روز بیک
ساعت رسد یا کمتر و همچنین شب چنانچه نقل کرده اند که تیمور در دشت قبچاق بجائی رسید که نماز
شام که کردند صبح طالع شد و فرصت نماز خفتن نیافتند و بجائی میرسد که بیست چهار ساعت روز باشد
و آنروز را شب نباشد و در ملحقات زینة المجالس گوید که امیر تیمور چند نوبت بگرجستان رفت و با کفار
انجا غزا کرده و جزیه بدیشان تعیین کرد و اسیر بسیار بدست لشکر افتاد و در سنه ثلث و ثمانمائة سفر
شام کرد و در حد و د حلب امرای شام با او مقاتله کرده مغلوب و مقهور شدند و سرداران ایشان بدست
افتاده مقید شدند و شهر حلب مفتوح شد پس امیر تیمور از انجا لشکر بدمشق کشید و امرای شام را که مقید
کرده بود بقتل رسانید و پادشاه مصر سلطان فرج بجانب مصر گریخته امیر تیمور بدمشق آمد و اکثر ولایات
شام را بغارت برد و آنقدر غنیمت بدست لشکر افتاد که از ضبط آن عاجز آمدند و در همین سال که فتح شام

کرده

کرده بود در بغداد بسبب مجلس لهفی که از مردم انجا بظهور امده بود قتل عام فرمود و مرحوم ملا محمد محقق سبزواری در روضة الانوار عباسی که در زمان شاه عباس ثانی در اداب ملوک تالیف کرده گوید که اکثر مشاهیر سلاطین سابق در تواضع و تکریم نسبت بعلماء و اهل دین میکوشیده اند حتی سلاطین چنگیزی و بیا سلاطین ترك امیر تیمور گورکان که از اعاظم اساطین سلاطین است در تعظیم علماء و سادات و مشایخ بغایت کوشید و نسبت بملا سعد الدین تفتازانی که از افاضل العصر بود کمال احترام مرعی داشتی و در مجالس او را در زبر دست خود جا داده در وقت فتن تا طنابهای پیش خانه مشایعت نمود و این طریقه را میمن بود و همیشه رفعت قدر او در ازدیاد بود و غلبه و نصرت دایما قرین حال و شد و میرزا محمد ابرهیم متخلص بمجروح و ملقب بافصح الشعراء در طوفان البکاء گوید که حاصل کلامش این است که در تواریخ مسطور است که چون نیر عالم مشرق شهریاری و کوکب گیتی افروز افق جهانداری اعنی امیر تیمور گورکان بعد از انکه ستمهای شامیان را شنید شرار خشم در مجامر غیرتش و ریخته شد پس ظاهرا بهوای تسخیر بلاد و تنبیه بر بندگان انهدام انواع بنیاد و اورد و چون از کار تسخیر توابع شام پرداخت خورشید رایت و سراپرده بسمت مغرب شام کشید و کوشید تا شام را بحیطه تصرف در اورد و شام را و لا یت خود ساخت بعد از انکه بزرگان شام مطیع و منقاد گردیدند بعرض تیمور رسانیدند که ایها الامیر والی این کشور را در پس پرده عصمت دختری هست

شعر
مشتاق لعل نوش خندش جنون پابند زلف چون کمندش بشکر خنده لعلش غیرت حور نمکپاش جراحتهای ناسور

پس امیر تیمور اسباب عیش اراست و شهر شام را ایین بست و ان دختر را در خواست نمود چون اسباب سور اراسته شد از هر طرف صلای عیش در دادند و ان دختر را با مشاطگان بحمام بردند و امیر همه جمع خود را طلبید و فرمود کند مشاطه چون مشاطگان تمام نمودند بیرون اورد چون از خزانه حمام دختر را زبرج حسن مه مجر چو خورشید اشکار کن چون عریان باشد بر و ناقه عریان سوار کن مپوشش از مجرم و ناعوم اند شادی هشتاد بکردان چون کنه کاران بجلاد و چار بازارش بفرموده امیر تیمور انشخص با موربا خاص و عام صلا در داده و ناقه عریان بر در حمام فرستاد چون مردم شام از این قضیه مطلع گردیدند بزرگ و کوچك گریبان دریدند و بعرض امیر تیمور رسانیدند که ایها الامیر چه جور است این چه ظلم است این چه بیداد ندارد هیچ کس ظلمی چنین یاد چنین فعل از بزرگان خوش نما نیست خداوند خوشنود پیغمبر رضا نیست نه این دختر بعصمت بی نظیر است نه اخر نه این دختر امیر است امیر تیمور بجستی برایشان نکرد نیست و گفت این فریاد و فغان چیست منظور من از این عمل نه ظلم و نه کین است بلکه مرا گمان نه چنین است و قانون شما چنین است که دختر یزید را که سر برهنه در بازارها میکردانید و این عمل را نهایت احترام میدانید شامیان

عزیز کردند این سیر کز این سید بنی اندر کشور ما حلقه بر در زد کجا از امّت پیغمبر این بیعصمتی سر زد
مسلمان بی مسلمان کز پسندد این بانکها تو خود کو کفر محض است چنین وانکه مسلمانی
چون سخن باینجا رسانید ندا امیر تیمور گریبان درید اشک حسرت از دیده بارید و گفت ای
نامسلمانان بیحیا وای یزیدپرستان پرجفا اولاد کدام پادشا بنجیب تر از اولاد رسولخدا است
یا کدام بزرگ عزیزتر از دختران فاطمه زهرا است که ایشانرا بر شترها سوار کرده در بازارها
گردانیدید و نخلهائی که جبرئیل از آب دیده آبیاری کرده از پا در آوردید و سرادقیکه طرّهٔ حور
العینش طناب بود سوختید این حسین آخر عزیز خالق اکبر نبود یا که زینب خواهرش ناموس
پیغمبر نبود مرد و زن دیدید اولاد نبی را بی حجاب غیرت ای بیغیرتان یک جو در این کشور
نبود ای طایفهٔ بی حمیّت با آنکه شما دیدید که فرزند احمد مختار را بناحق شهید کردند و دختران
پیغمبر شما را باسیری در آیند یا را آوردند بازارها را آیین بستید و بتماشای عترت پیغمبر خود رفتید
افسوس افسوس که آنروز در جهان نبودم که این فرقهٔ بیناموس را قطع النّسل نموده از جهان بر
اندازم ای شامیان بخدا قسم فراموش نمیکنم اهل بیت رسولخدا را در وقتیکه چون عقد گهر
مردان و زنان ایشانرا بیک ریسمان بسته بمجلس یزید بی ایمان میبردند آه آه از آن زمانیکه طایران
شکسته بال حرم را با دست بسته بطریق اسیران روم و فرنگ در مقابل یزید حرامزاده بی نام و
ننگ واداشته بودند ای شامیان آنروز در مجلس یزید فرنگی بر تعصّب آمد لعنت خدا بر آبا و اجداد
شما که شما حمیّت نکردید شامیان از سخنان امیر تیمور سر بزیر افکنده جواب نداد ند پس فرمود
اگر بعهد من مقبول واقع شد دشمنان خدا و رسول چه بیحیا طایفه بودید که قدر پیغمبر خود را نشنا
ختید و ندانستید اگر یک دختر شما سر برهنه بر شتر سوار کنند امّا شما دختران فاطمه را در بازارها
گردانیدید پس فرمان بیاد ر نامدار و دلاوران خون آشام شیر شکار را بقتل آن فرقه اشرار
اشاره فرمود دلاوران پر دلان بعز ستیز با شمشیرها خونریز در آمده قتل عام نمودند و شام را خراب
کردند شامیان بی ایمانرا بجهنم فرستادند این کشوریکه الآن شام میگویند در عهد یکی از
سلاطین متأخرین آباد شد الا لعنة الله علی القوم الظّالمین

قتل عام کردن امیر تیمور شامیان را

دوّیم شعبان

در اقبال از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله روایت کرده که هر کس در شب دوّیم شعبان
پنجاه رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد هر یک از قل هو الله احد و معوّذتین را یکمرتبه

بخواند خداوند متعال ملائکه کرام کاتبین را امیفرماید که تا یکسال گناهی از برای این بنده من ننویسید و
خداوند نصیبی از برای او در عبادت اهل اسمان و زمین قرار میدهد و فرمود وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ
نَبِيًّا لَا يَجْتَنِبُ قِيَامَ تِلْكَ اللَّيْلَةِ إِلَّا شَقِيٌّ أَوْ مُنَافِقٌ أَوْ فَاجِرٌ قسم بخداوندیکه مرا بحق بخلق فرستاد
که ترک نمیکند قیام و عبادت این شب را مگر شقی یا منافق یا فاجر و ذکر فضلا کثیرا و فضیلت
بسیاری ذکر فرمود **وقعهٔ روز دوم شعبان** رفتن حضرت رسول صلعم در این روز بغزوهٔ
بنی المصطلق علامه مجلسی ره در جلد دوم حیاة القلوب گوید که شیخ طبرسی و شیخ مفید و دیگران روایت
کرده اند که قبیلهٔ بنی المصطلق بر سر چاهی منزل داشتند که انرا مریسیع میگفتند و سرکردهٔ ایشان حارث
بن ضرار بود پس قوم خود را با گروه دیگر جمع کرد که بجنگ حضرت رسول بیاید چون خبر بحضرت رسید متوجه جنگ او
شد و سی اسب در میان لشکر حضرت بود و جمعی از منافقان مانند عبدالله بن ابی با ضرابان او در ان سفر با حضرت بیرون رفتند
و حضرت عایشه را در ان سفر با خود برد و در روز دوم ماه شعبان سال پنجم هجرت روانه شد و بعضی سال ششم گفته اند
چون خبر توجه حضرت بایشان رسید اکثر عربان که با حارث جمع شده بودند ترسیدند و پراکنده شدند حضرت در
مریسیع با ایشان مقاتله نمود و ساعتی تیر بر یکدیگر انداختند پس حضرت حکم فرمود که عسکر نصرت اثر بیکدفعه حمله اوردند
بر ایشان و ده نفر ایشانرا کشتند و بعضی از فرزندان عبدالمطلب در ان روز شهید شدند و حضرت امیر المؤمنین مالک
و پسر او را بقتل رسانید و ان سبب فتح مسلمانان شد و دویست خانه ایشانرا از زنان و مردان و اطفال اسیر
کردند و دو هزار شتر و پنج هزار گوسفند بغنیمت گرفتند و حضرت غنایم و اسیران را در میان مسلمانان قسمت نمود
بعد از وضع خمس و جویریه دختر حارث بن ابی ضرار را امیر المؤمنین ع سبی کرد و بخدمت حضرت اورد و حضرت
او را برای خود برداشت پس پدرش بعد از مسلمان شدن بقیهٔ قوم بخدمت حضرت امد و گفت یا رسول الله دختر
من زن کریمه ایست و سزاوار نیست که او را اسیر کنند حضرت فرمود که برو و او را مخیر کن اگر ان هر چه او اختیار میکند
ما بان عمل میکنیم گفت احسان کردی پس نزد دختر خود امد و گفت ای دختر قوم خود را رسوا مکن دختر گفت اخر
من اختیار خدا و رسول میکنم پس پدر او را دشنام داد و برگشت و حضرت او را ازاد کرد و نکاح کرد جویریه گفت
که چون لشکر حضرت بر سر ما امدند در مریسیع شنیدم که پدرم میگفت که لشکری بر سر ما امدند که ما طاقت
مقاومت ایشان نداریم و من نظر کردم انقدر از مرد و اسب و سلاح بنظر من امد که وصف نمیتوانم کرد
از بسیاری چون مسلمان شدم و حضرت مرا تزویج کرد و برگشتیم دیدیم که مسلمانان انقدر نبودند که من دیده بودم
دانستم که از رعبی بود که خدا در دلهای مشرکان افکنده بود و گفت که پیش از امدن حضرت بسه شب خواب دیدم
گویا ماه از طرف مدینه حرکت کرد و امد و بنزد من رسید با من من فرود امد و من خواب را بکسی نقل نکردم و چون اسیر

۲۲۳ شدیم از خواب چون بیدار شدیم امید ما بود پس اثر خواب ظاهر شد که ماه فلك نبوت در آغوش من درآمد و چون خبر به مردم رسید
که حضرت جویریه را نکاح کرد گفتند این قبیله رابطه مصاهرت نسبت به آنحضرت بهم رسانیدند آنچه از زنان قبیله ایشان
به غنیمت گرفته بودند که قریب به صد خانه میشدند همه را آزاد کردند پس هیچ زن بر قوم خود مبارك تر نبود مثل او و شعار
مسلمانان در آن جنگ این کلمه بود یا منصور امت و گوید شیخ مفید و شیخ طبرسی و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که
چون حضرت رسول به غزوه بنی المصطلق رفت نزدیک وادی مجنه فرود آمدند و چون آخر شب شد جبرئیل نازل شد و خبر آورد
که طایفه از کافران جن در این وادی پنهان شده اند و اراده شر دارند نسبت به اصحاب تو پس آنحضرت حضرت امیرالمؤمنین را
طلبید و فرمود که برو به این وادی و دفع کن دشمنان خدا را از جن به نیروئی که خدا ترا به آن مخصوص گردانیده است و صد
نفر از اخلاط ناس را با آنجناب فرستاد و فرمود که با او باشید و آنچه بفرماید اطاعت کنید چون روانه شدند و نزدیک آن
وادی رسیدند حضرت آن صد نفر را فرمود که در نزدیک این وادی بایستید و تا شما را رخصت ندهم حرکتی مکنید خود
تنها رفت و بر لب آن وادی ایستاد و پناه بخدا برد و اسماء اعظم الهی را یاد کرد و اشاره فرمود به آنها که نزدیک بیائید چون
نزدیک شدند به قدر یک تیر پرتاب اشاره کرد که بایستید و خود داخل وادی شد پس بادی تند وزید که نزدیک شد که همه
رو در افتند و از ترس قدمهای ایشان میلرزید حضرت نعره زد که منم علی بن ابی طالب وصی رسول خدا و پسر عم او اگر
خواهید بایستید تا قدرت حقتعالی را مشاهده نمائید پس گروهی از سیاهها پیدا شدند مانند زنگیان و شعلههای
آتش در دست داشتند و تمام وادی را پر کردند حضرت پیش رفت و آنگاه از ایشان و آیات قرآن تلاوت مینمود و شمشیر خود را
بجانب راست و چپ حرکت میداد پس آن گروه آهسته آهسته از نابت و سیاه شدند و بر طرف شدند پس حضرت الله اکبر گفت
و از وادی بالا آمد و با اصحاب خود ایستاد ایشان گفتند یا امیرالمؤمنین چه کردی که نزدیک شد که ما از ترس هلاک شویم
حضرت فرمود که بنامهای بزرگ خدا ایشان را ضعیف کردم و ایشان گریختند و پناه بحضرت رسول بردند اگر می
ایستادند همه را هلاک میکردم پس چون برگشتند حضرت فرمود که یا علی بقیة السیف تو آمدند از ترس شمشیر تو
مسلمان شدند و گوید علی بن ابرهیم روایت کرده است که سوره منافقون در غزوه بنی المصطلق نازل شد که در سال
پنجم هجرت واقع شد سببش آن بود که بعد از مراجعت از آن غزوه بر سر چاهی فرود آمدند که آب کم داشت و انس بن
سیار که هم سوگند انصار بود و جهجاه بن سعید غفاری که اجیر عمر بود بر سر چاه جمع شدند و دلوهای هر دو بیکدیگر پیچید
سیار گفت دلو من و جهجاه گفت دلو من و جهجاه دستی بر روی سیار زد که خون از رویش روان شد پس سیار خزرج را ندا
کرد و جهجاه قریش را ندا کرد و نزدیک شد فتنه عظیم برپا شود چون عبدالله بن ابی این صدا را شنید گفت چه خبر است
گفتند چنین واقعه رو داده است آن ملعون بسیار غضبناك شد و گفت من نمیخواستم با این سفر بیایم اکنون ما
ذلیلترین عرب شده ایم گمان نداشتم که زنده بمانم تا چنین واقعه را بشنوم و نتوانم تدارك آن کرد پس رو با اصحاب

خود کرد و گفت این ثمرهٔ اقبال شما نیست بلکه شما را در خانه‌های خود فرو نشاندید و در دیار خود با ایشان مواسات کردید و ایشان را بجان خود
نگاهداری کردید و سینه‌ها را سپر ایشان کردید که زنان شما بیوه شدند و اطفال شما یتیم شدند اگر ایشان را از مدینه بیرون
کرده بودید اکنون عیال دیگران بودند پس گفت اگر بمدینه برگردیم عزیزترها ذلیلترها را بیرون خواهند کرد و زید بن ارقم که در آن وقت
نزدیک ببلوغ بود در میان ایشان بود و آن وقت عین شدت گرما بود و حضرت رسول در زیر درختی نشسته بود و گروهی از مهاجران
و انصار در خدمت آنحضرت بودند پس زید آمد سخن ابن ابی را بحضرت نقل کرد حضرت فرمود که ای پسر شاید غلط شنیده
باشی گفت والله غلط نشنیده‌ام حضرت فرمود که شاید با او غضبناک شده باشی و این سخن را از روی غضب گویی گفت
والله چنین نیست فرمود که شاید سفاهت بر تو کرده باشد یا بر تو شبهه شده باشد گفت نه بخدا سوگند که چنین نیست پس حضرت
شقران مولای خود را فرمود که بر شتر من جهاز ببندد سوار شد چون صحابه شنیدند که حضرت سوار شده است گفتند این وقت
سواری حضرت نبود پس همه سوار شدند و از عقب حضرت آمدند و سعد بن عباده خود را بحضرت رسانید و گفت السلام علیک یا رسول
الله و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود که و علیکم السلام سعد گفت هرگز در مثل این وقت حرکت نمیکردی حضرت فرمود که
مگر نشنیده‌اید آنچه صاحب شما گفته است گفتند ما بغیر از تو صاحبی نداریم حضرت فرمود که ابن ابی گفته است که چون بمدینه
برگردد عزیزترها ذلیلترها را بیرون کند سعد گفت تو عزیزتری و اصحاب تو ذلیلترند او و اصحابش و پس حضرت در تمام آن روز
راه میرفت و کسی جرأت نمیکرد که با آنحضرت سخن بگوید و قبیلهٔ خزرج چون غضب آنحضرت را مشاهده کردند با عبد الله
معاتبه نمودند و او را بسیار ملامت کردند پس منافق سوگندها یاد کرد که من هیچ از اینها نگفته‌ام گفتند بیا تا ترا بنزد آن
حضرت ببریم تا طلب آمرزش کند برای تو سر را پیچید و قبول نکرد چون شب شد حضرت در تمام شب حرکت فرمود و فرود نیامد مگر بقدر نماز و
در روز دیگر حضرت فرود آمد صحابه از بیداری و تعب سفر فرود آمدند همه بخواب رفتند پس عبد الله بن ابی بخدمت حضرت آمد و
سوگند یاد کرد که من اینها را نگفته‌ام و زید دروغ میگوید بار دیگر بزبان کلمتین گفت پس حضرت بظاهر عذر او را قبول کرد
و قبیلهٔ خزرج زبان طعن و ملامت بر زید بن ارقم گشودند و گفتند تو دروغ بستی بر عبد الله که بزرگ ما است چون
حضرت سوار شد و روانه شد زید در خدمت آنجناب بود و میگفت خداوندا تو میدانی که من دروغ نبستم بر عبد الله بن ابی
پس اندک راهی که رفتند حضرت را حالتی که در حال نزول وحی عارض میگردید طاری شد و چندان سنگین شد
که نزدیک شد که ناقه بخوابد از گرانی وحی الهی چون آن حالت از حضرت زایل شد عرق از جبین مبارکش میریخت پس از
روی لطف گوش زید را گرفت و او را بلند کرد و فرمود که ای پسر قول تو راست بود و آنچه شنیده بودی درست به
خاطر داشته بودی و حق تعالی آیات بتصدیق قول تو فرستاده است چون حضرت فرود آمد صحابه را جمع کرد و سورهٔ
منافقان را بر ایشان خواند که مشتمل بر اقوال آن منافق ملعون و جواب گفتهای او و تکذیب او است تا آنجا بسیر
منافقانست پس خدا عبد الله بن ابی را رسوا کرد و ایضا روایت کرده است که حضرت یک روز و یک شب و از روز دیگر

روز دوم شعبان وجوب روزهٔ ماه رمضان بروایت مسار الشیعه و مصباح کفعمی
وتقویم المحسنین و توضیح المقاصد و اختیارات مجلسی و منهاج العارفین در این روز در سال
دویم هجرت روزهٔ ماه مبارک رمضان واجب شد **ذکر علت و حکمت روزه و قدری**
از فضیلت و ثواب آن در اقبال از هشام بن حکم روایت کرده که سؤال کرد از
حضرت صادق علیه السلام از علت صیام فقال اِنَّمَا فَرَضَ اللهُ الصِّیَامَ لِیَسْتَوِیَ بِهِ الْغَنِیُّ وَالْفَقِیرُ
انحضرت فرمود بدرستیکه خداوند روزه را بر بندگان خود واجب کردانیده که غنی و فقیر بسبب ان
مساوی باشند زیرا که غنی المر کرسنکی را نمی چشد تا بفقیر رحم نماید بجهة انکه هرچه دلش میخواهد
بران قادر است پس خداوند عز و جل خواست که خلق را مساوی کند و غنی نیز الم جوع را بچشد تا رقت
بر ضعیف و رحمت بر کرسنه نماید و ایضا از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرده که انحضرت فرمود
جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْیَهُودِ اِلَی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ جماعتی از یهود بخدمت حضرت رسول صلعم
امدند و اعلم ایشان مسائل چند از انحضرت پرسید و یکی هم این بود که کفت لِاَیِّ شَیْءٍ فَرَضَ اللهُ
الصَّوْمَ عَلَی اُمَّتِكَ بِالنَّهَارِ ثَلٰثِینَ یَوْمًا وَفَرَضَ عَلَی الْاُمَمِ اَکْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ بچه سبب خداوند عالم
روزه را بر امت تو سی روز و بر امم دیکر زیاده از این واجب فرموده رسول خدا فرمود زمانیکه ادم
علیه السلام از شجره خورد سی روز در شکم او باقی ماند پس ورد کار عالم بر اولاد او سی روز جوع
و عطش را فرض فرمود و انچه در شب خورند از خداوند عالم تفضل است و همچنین بود بر ادم و
بر امت من نیز همین طور فرض فرمود بعد از ان این ایه را خواند کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ
عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ اَیَّامًا مَعْدُودَاتٍ یهودی عرض کرد راست کفتی یا محمد فما جزاء
مَنْ صَامَهَا پس چیست جزای کسیکه ماه رمضان را روزه بدارد انحضرت فرمود هر مؤمنیکه ماه
رمضان را از برای تحصیل اجر روزه بدارد خداوند هفت خصلت از برای او واجب فرماید
اَوَّلُهَا یَذُوبُ الْحَرَامُ فِی جَسَدِهِ اول انست که حرام از بدن او کداخته میشود دویم انکه از رحمت خدا
دور نمیشود سیم کفارهٔ خطیئه پدرش ادم میشود چهارم خداوند سکرات موت را بر وی اسان
کرداند پنجم امان است از جوع و عطش روز قیامت ششم خداوند برات ازادی از اتش جهنم بر وی
عطا میکند هفتم از طیبات بهشت بروی اطعام میکند یهودی کفت راست کفتی یا محمد و در روضة
الواعظین کوید که قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ قَالَ تَعَالٰی کُلُّ عَمَلِ بَنِی اٰدَمَ هُوَ لَهُ غَیْرَ
الصِّیَامِ هُوَ لِی وَاَنَا اَجْزِی بِهِ پیغمبر خدا صلعم فرمود که خداوند متعال فرموده هر عمل اولاد ادم از

برای من است و من جزا میدهم بران وروزه سپر بنده مؤمن است در روز قیامت چنانکه نکه میدارد
شمارا سلاح در دنیا و بُوی دهان روزه دار در نزد پروردکار پاکیزه تر است از بوی مشک و روزه دار
دو مرتبه شاد میشود یکی وقت افطار که میخورد و میاشامد و دیکری وقتیکه بر من ملاقات میکند که اورا
ببهشت داخل میکنم و در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که در خطبه ماه رمضان
میفرمایند اُذْکُرُوا بِجُوعِکُمْ وَعَطَشِکُمْ فیهِ جُوعَ یَوْمِ الْقِیٰمَةِ وَعَطَشَهُ یاد کنید بر تشنکی و کرسنکی خود
در اینماه تشنکی و کرسنکی روز قیامترا **مؤلف کوید** روزه کرفتن انواع و اقسامی دارد من یك
نفر سراغ دادم که اعلی و برتر از اعمل اورد و ان مظلوم کربلا حضرت حسین علیه السلم بود چنانکه محقق
شتری علیه الرحمه در خصایص کوید که تکلیف روضه بدوازده قسم است و اعلای انها صوم حضرت
حسین علیه السلام است وَقَدْ اَتیٰ بِصَوْمٍ اَمْسَكَ فیهِ عَنِ الطَّعامِ وَشُرْبِ الْماءِ وَاَضافَ اِلَیْها
الْاِمْساكَ عَنْ جَمیعِ عَلائِقِ الْقُلُوبِ وَالْاَبْدانِ وَلِذا جَعَلَ اللهُ لِصَوْمِهِ اِفْطاراً خاصّاً اَهْداهُ اِلَیْهِ
عَلیٰ یَدِ نَبِیِّهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مُنْتَظِرٌ لِوَقْتِ الْاِفْطارِ کَما اَخْبَرَهُ بِهِ وَلَدُهُ عَلِیٌّ وَقالَ لَهُ هٰذا
جَدّی بِیَدِهِ کَأْسٌ مَذْخُورَةٌ لَكَ اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الْقَوْمِ الظّالِمینَ **وقعه سیم روز
دقیم** کشته شدن فضل بن سهل در حمّام جناب صنیع الدّوله محمّد حسن خان مرحوم در منتظم
در وقایع سنه ۲۰۲ هجری کوید عزیمت مأمون از خراسان بعراق بجهه دفع ابرهیم بن مهدی و جانشین کردن
غسّان بن عبّاد را در خراسان و چون مامون بسرخس امد در دویم ماه شعبان چهار نفر در حمّام بر فضل
بن سهل ذو الریاستین حمله کرده او را بکشتند مامون کفت هر کس قاتلین ذو الریاستین را بکیرد
ده هزار دینار باو انعام میدهم عبّاس دینوری انها را کرفته نزد مامون اورد انها بمامون کفتند تو
امر کردی که ما فضلرا بکشیم مامون حکم کرد کردن انها را زدند و متوجه عراق شد **مؤلف کوید**
احوال فضل در ضمن چند مقصد مبیّن میشود **مقصد اوّل** در بدو حال او و تقرّبش
در نزد مامون محقق سبزواری در روضة الانوار کوید که چون هرون الرّشید بر یحیی بن خالد برمکی
غضبناك کشت و اورا محبوس نمود و احمد بن ابی خالد از طرف یحیی بشغلی دفتر بود کوید که چون باز امد
محنت روی ببرامکه اورده بود و دولت پشت برایشان کرده و با من ششهزار دینار بود بکوشیدم
تا بانواع حیلها و وسائل خود را در حبس یحیی بن خالد رسانیدم و انششهزار دینار که با من بود بروی
عرض کردم و بر فوات دولت ایشان تاسف خوردم و التماس کردم تا بقبول ان بر من منت نهد
کفت تو را دو خرج متوانم افکند از ان جمله سه هزار دینار قبول فرمود و کفت باقی را در مصالح خویش

صرف کن پس رقعه نوشت و دو پاره کرد و یکپاره در زیر مصلای خود نهاد و یکپاره بمن داد و گفت
کار ما برگشت و دولت ما منقضی شد و زود باشد که این خلیفه بجوار حق پیوندد و فتنه عظیم میان
دو خلیفه قائم شود و عاقبت انخلیفه که در جانب مشرق بود غالب گردد و پسری فضل بن سهل نام
بان خلیفه قربتی یابد و وزیر او گردد چون اینخبر بتو رسد نزدیک او رو و این نصف رقعه که تو داری
باو رسان او ترا بعد از ان بدرجه بلند رساند و کار تو بزرگ گردد احمد بن ابی خالد گوید من از پیش
یحیی بن خالد از زندان بیرون امدم با ندامت هرچه تمامتر و خود را ملامت میکردم که سه هزار دینار
از دست بدادم بمردی که مرا بمرگ خود تعزیت مید هد ان نصف رقعه نگاه داشتم و روزگاری
براین برامد و رشید ازاینجهان برفت و محمد امین را ولیعهد کرده بود مامون و محمد امین فتنها
و حربها شد تا انکاه که محمد امین را بکشتند و خلافت بر مامون مقرر گشت و من معطل و بیکار ماندم
و روزگار من تراجع پذیرفت و در ما یحتاج و اسباب ثروت خللی فاحش پیدا شد و مامون مرو را دار
الملک ساخت و طاهر بن الحسین از جانب او امیر بغداد بود من مکتب در خانه نشسته بودم که وجوه
اخراجات انجا ترتیب کنم و اسباب معیشت بچه طریق سازم که ناگاه اواز حلقه در شنیدم منکوحه
خود را گفتم برو بنگر کیست و در مکشا تا مرا اعلام نکنی رفت و در حال بازگشت گفت روشنائیها
و جمعی سرهنگان و سپاهیان می بینم من بیرون رفتم و در پیش در بایستادم و پرسیدم که کیست گفتند
سرای احمد بن ابی خالد این است گفتم اری گفتند ما رسولان امیر بن الحسینیم گفتم باشد که غلط
کنید امیر بمثال ما حاضر دم اکتفا نکند ایشان گفتند ما بکاری امده ایم که او مسرور شود برو و او را خبر
کن بندا شتند که من غلامی ام من بازگشتم و چراغی برافروختم و در باز کردم تا در امدند و سپهسالاری
بزرگ با ایشان بود در امد و بحرمت پیش من بدو زانوی ادب بنشست و گفت اعزک الله احمد بن
ابی خالد توئی گفتم اری گفت امیر التماس میکند که تشریف او و دید من بخانه رفتم و وصیتی که داشتم
با عیال بگفتم و بیرون امدم و گفتم مرکب ندارم جنیبتی پیش کشیدند بر نشستم و با ایشان بر نزدیک
طاهر بن حسین رفتم چون بروی سلام کردم گفت احمد بن ابی خالد توئی گفتم اری در حال نامه بر نیم
کاغذ نوشته پیش من انداخت بخط فضل بن سهل مضمون انکه در حال که این نامه بتو رسد
احمد بن ابی خالد را هر جا باشد در اقطاع بغداد و اعمال ان طلب کنی و بمجلس خود حاضر گردانی و
پنجاه هزار درم و بیست مرکب بدو تسلیم کنی و او را مرفه و محترم بحضرت امیر المؤمنین فرستی و تاخیر
بدان راه ندهی چون این نامه بخواندم مسرت و بهجت زیاده شد و خوشدل و مستظهر شده گفتم

باز کردم و استعداد کنم گفت البته توقف از رخصت نیست و در حال پنجاه هزار درم و بیست مرکب
حاضر کردند و بمن تسلیم کرد و گفت در ساعت سوار شو من انقدر مهلت خواستم که بخانه در دفتر
مصلحتی که بود در قلم آوردم و از اعمال بیشتر بخانه جهة عیال و فرزندان نهادم و گفتم تا ان ضبط
نعم یحیی بن خالد را بیاوردند و وقت سحر از سرای طاهر سوار شدم و از بغداد بیرون امدم و بر
هر شهر که بگذشتم مرا استقبال کردند و خدمت کردند تا وقتیکه مرو فرو اسوده در نعمت و حرمت
در مرو بدرگاه فضل بن سهل رسیدم و فضل را از رسیدن من اعلام کردند چون داخل مجلس او
شدم و شرط خدمت بجا اوردم گفت احمد بن ابی خالد کاتب توئی گفتم اری فرمود باز کرد بمنزل
خویش رو تا بیاسائی بنا بر سخن او باز گشتم و ندانستم که کجا میروم تا خادمی بیامد و مرا بسرائی برد
که انواع فروش و الات و امتعه و اسباب و ثیاب در وی مهیا بود و سه روز در نعمت و سرور بگذرانیدم
روز چهارم جامه سیاه که شعار عباسیان است پوشیدم و روی بدرگاه ذوالریاستین فضل بن سهل
نهادم و او را سواره یافتم بر در سرای عزم خدمت خلیفه داشت من در حال پیاده شدم و دستش را
بوسیدم و سوار شدم تا بدر سرای مامون رسیدیم همچنان سوار بسرای خلیفه راند و من پیاده شدم
و در رکابش دویدم و بنه تا انجا که بر پرده رسید که در پس ان پرده مجلس بود فضل از مرکب نزول
فرمود و در محفه بنشست که در ان موضع از جهت او مهیا نموده بودند جمعیکه حاضر بودند از
پهلوانان و سرهنگان ان محفه را برداشتند تا انجا که تخت مامون بود برده او را نزد مامون
بر تخت نشاندند و من لحظه توقف کردم تا مرا بخواندند چون در رفتم و خدمت کردم مامون و
فضل را دیدم هر دو بر تخت نشسته و تکیه بیکدیگر اورده اند چون نظر بر من افتاد گفت یا امیرالمؤمنین
این احمد بن ابی خالد است که در روزگار مخلوع یعنی محمد امین از بغداد احوال محمد امین و اخبار که
انجا بود اعلام مینمود و بندگی و هواداری بجا میاورد و امروز ملازم وافر و حاجتی عریض و نعمت
بسیار داود امده خود را بر امیرالمؤمنین عرضه میدارد مامون گفت خدا بر مال و برکت دهاد و
احسان بد و متصل کرداند فضل گفت او را بایدکه امیرالمؤمنین در اشغال بزرگ مشارکت
دهیم فرموده که فضل گفت صله در خور بزرگی و کفایت او امیرالمؤمنین ارزانی فرماید تا مردمان
بدانند که او قدری دارد خلیفه فرمود که روا باشد بعد از ان گفت توقیع حکم دیوان بدو
مفوض کنیم گفت اری از انجا بیرون امدم بر ینجمله مثال نوشتند و چون از این سخن روزی چند بر امد
شبی مرا پیش خود خواند و من نصف دفتر یحیی بن خالد با خود بر گرفتم و چون نزد یک او رفتم نشستم

تفویض فضل [illegible] بن سهل [illegible]

بود مرا گفت یا ابا العباس میانهٔ تو و استاد و خواجه ابو علی یحیی بن خالد سابقه و خدمتی و معرفتی
بوده است بر وی حقی ثابت داری گفتم آری گفت سبب آن باز گوی من آنچه پدرم در حق او
بجا آورده بود و آنچه من باخر عمر او در وقتیکه محبوس بود کرده بودم با او شرح دادم تا آنجا که سخن
نصف رقعه مذکور شد فرمود که آن رقعه کجاست گفتم با من است در پیش او نهاده او دست در
زیر مصلی کرد و آن نصف دیگر بیرون آورد و بیکدیگر باز نهاد و چون بخواند آب در چشم آورد و بیم بود
که بگرید پس روی به برادر خود حسن بن سهل کرد و گفت والله که خط ابی علی است و مرا گفت میدانی
که چه نوشته است گفتم نی رقعه بمن داد در آنجا نوشته بود که خدا ترا برخوردار کرد ای پسر بدانکه
حقوق ابی العباس احمد بن ابی خالد در این حالت که هستم چنان بر من جمع شده است که از مکافات
آن عاجز شده ام با این دلی که از پدر دیده ام و روزها باخر رسیده و کار ما بانجام کشیده و صبح
دولت ترا آغاز تنفس است و آفتاب اقبال ترا مبادی طلوع باید که عذر من از این جوانمرد بخواهی و
حقی که او را بر من است قضا کنی انتهی احمد گوید هر روز کار من با فضل در ترقی و اختصاص من با
مامون زیاده بود تا آنگاه که بمرتبهٔ وزارت رسید و در زینة المجالس از علی بن ابو هاشم روایت
کرده که گوید فضل بن سهل و حسن بن سهل را ابتدال از وزارت مامون دید که هر یک زنبیلی
داشتند و مایعرف ایشان در آن بود روزی تفحص کردم که بدانم در آن زنبیلها چیست پیراهنی
و ازاری و دو موزه و اسطرلابی بود و بعد از اندک روز کار دیدم که وزیر مامون شده بودند و
هزار شتر بار و بنهٔ ایشان را میکشید و در روضة الانوار گوید که فضل بن سهل سرخسی در کمال دانش
و عقل و کفایت و کاردانی بود و از فنون علوم سیما احکام نجوم بهرهٔ وافی داشت و وزارت مامون
الرشید تعلق باو میداشت و در درگاه مامون اختیار و اقتدار کلی داشت و محل او نزد مامون
بمرتبهٔ رفیع بود که هیچ وزیر را نتواند بود و گویند که آورده اند مامون را خادمی بود که او را ریحان می
گفتند مردی پارسا و نیکو اعتقاد بود روزی مامون با عبد الله بن سهل هاشمی در خلوت شطرنج
میباخت و فرموده بود که کسی را نگذارند و گفته بود که اگر کسی بفضل بن سهل بگوید که من شطرنج
میبازم آنکس را سیاست کنم در آن وقت فضل بدر سرا آمد ریحان خادم او را دید پرسید که امیر چه میکند
گفت شطرنج میباخت فضل بن سهل داخل شد و نزدیک مامون رفت و دست دراز کرد و شطرنج
از پیش او برداشت و گفت یا امیر المؤمنین وقت شطرنج بازی نیست وقت نماز است و این پسندیده
نباشد که من با مردم گویم که امیر المؤمنین در نماز است و او را دمیخوانند آنگاه امیر المؤمنین ببازی مشغول

باشد

باشد مامون گفت روا نداری که ما ساعتی بتفرج مشغول باشیم فضل گفت امیر المؤمنین در خلافت ۲۳
جاوید باد خواهم که همه عمر امیر المؤمنین در تفرج و خوشدلی گذراند اما آنچه در پیش داریم و مطلبها
که منظور داشته ایم مهمل ماند مامون او را ثنا گفت بعد از آن روزی دیگر بوقتیکه جمله خواص
حاضر بودند پرسید اینحکایت پیش فضل بن سهل که گفت و از ریحان پرسید که هیچ دانی این سخن
با فضل که گفت گفت من گفتم گفت چرا گفتی گفت زیرا که از من پرسید میدانی که امیر المؤمنین چه
میکند چون میدانستم از خود جایز ندیدم دروغ گفتن راست بگفتم و هیچ کس را این طمع نیست و
گوینده اینکلمه من بودم بسبب احتراز از دروغ گفتن اگر عفو میکنی بکن و اگر عقوبت میفرمایی بفرما
مامون گفت نیکو کردی و صلاح ما جستی و صواب آن بود که فضل کرد و بفرمود تا او را صد هزار
درهم انعام دادند و فضل را چون از اینحال خبر شد او را پنجاه هزار درهم دیگر عطا فرمود انتهی خدا
لعنت کند این خلفای جور و فاسق بنی عباس و بنی امیه را که ادعا میکردند خلیفه اند ولهذا ائمه اثنا عشر
و قمار میباختند و شراب میخوردند باز این مامون و امثال آن در خلوت این کارها میکردند صد هزار
لعنت بر یزید پلید که سر شاهنشاه شهیدان را در پیش تخت خود گذاشت و اوضاع قمار و شراب را بگستراند
و شماتت کرد و شقاوت خود را بروز داد الی آخر الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مقصد دویم در مهارت فضل در علم نجوم

در روضة الانوار از جبرئیل بن بختیشوع رئیس الاطباء مامون روایت کرده که مامون نقل کرد
در آنوقت که در خراسان بودم از فضل بن سهل در علم نجوم چیزی مشاهده کردم که عقلا را در آن حیرت
است صورت حال آنکه چون طاهر را بدفع علی بن عیسی ارسال داشتم آنچه در خزانه بود در وجه علوفه لشکر
او صرف شد بعد از چند روز بقیه لشکر بواسطه مواجب بدر خانه آمده آغاز تشدد کردند فضل بمن گفت
چه شود اگر یک لحظه ببام برآیی و بر فلان منظر بنشینی گفتم اینعمل با ایشان چه نفع میدهد گفت از آنجا
پایین نیایی مگر آنکه خلیفه روی زمین باشی من در دل خود اینعمل را باستهزاء کرده جهت تسلی خواطر او بدانجا
رفتم و سفهای آنجماعت بنیاد سفاهت کرده کار بجایی رسید که چند بار اراده کردم که پایین آمده در میان
ایشان روم شاید که از شرم و حیا نمود ترک فتنه نمایند دیگر خود را از آن باز داشتم اما فضل اصلا ملتفت
نگشت و در اسطرلابی که در آفتاب گذاشته بود مینگریست پس بیک حاله لشکر خواستند که بدر خانه آتش
زنند من از غایت سراسیمگی اراده پایین آمدن کرده و در باطن انکار فضل میکردم و او مرا سوگند داد
که ساعتی دیگر صبر کن و گفت والله فرود نیایی مگر بخلافت و بعد از ساعتی فضل گفت هیچ جنازه سواری

مهارت فضل در نجوم

در صحرا می بینی که بر تعجیل میرانده باشد من بغلامان گفتم بنگرید که این چه کسی بنظر شما در میاید یکی گفت سیاهی
مینماید اما حقیقت معلوم نیست که چه چیز است القصه ابنجا زه سوار نزدیک رسیده بعضی از لشکریان
باستقبال او رفتند و او را در میان گرفته خبر میپرسیدند بیکبار صدای گریه از هر گوشه بر آمد و آن سوار
قاصدی بود که طاهر ذو الیمینین سر علی بن عیسی را مصحوب او فرستاده بود معارف لشکر که آن خبر شنیدند
همه بقصد اعتذار پیش آمده زبان بتهنیت خلافت گشودند و من از آنجا با خاطری خوش بریا آمدم
و در زینة المجالس گوید که چون طاهر بن حسین بن مصعب خزاعی محمد امین را کشته خلافت بمامون
قرار گرفت و مامون از مرو به بغداد آمد طاهر در سلک ملازمان خلیفه انتظام داشت تا روزی
در حین شراب خوردن مامون طاهر را بمجلس در آمد خلیفه حسین شرابدار را فرمود تا کاسه چند
بطاهر داد و در این اثنا گریه بر مامون غلبه کرده طاهر گفت یا امیر المؤمنین عرصه ربع مسکون در
تصرف ملازمان است و جمیع مرادات و مرامات حاصل سبب گریه چیست از این سخن گریه و اضطراب
مامون زیاده شد طاهر را دیگر مجال دم زدن نماند چون بخانه آمد یکی از مخصوصان حسین شرابدار را
طلبیده مبلغ [illegible] هزار درم باو داده گفت میخواهم که حسین از خلیفه سبب گریه دیروز را استفسار
نماید خادم آن وجه را بحسین رسانیده التماس طاهر را عرض کرد و حسین روز دیگر چون بنظر خلیفه
رفت و خلیفه از وی می طلبید گفت شراب نمیدهم تا خلیفه سبب گریه دیروز را با من بگوید مامون
گفت ترا با امثال این امور چه کار حسین گفت از دیروز خاطرم بسبب آن گریه که از خلیفه صدور یافته بسی
پریشان است میخواهم که سبب آن معلوم کنم مامون گفت بگویم اما باید با کسی نگویی و الا سرت را از بدن
بردارم حسین گفت من هرگز بافشای آن از تهیم نخواهم مامون گفت هرگاه چشم من بر طاهر می افتد
از قتل برادرم محمد امین یاد میاید و از آن سبب گریه بر من مستولی شده خود را نتوانم داشت و حسین
این سخن را بطاهر رسانید طاهر از مامون ترسیده نزد احمد بن ابی خالد وزیر رفت و گفت هر که
با من احسان بکند ضایع نماند آنگاه التماس نمود که نوعی سازد که خلیفه او را بجهتی از حدود ولایات فرستد
[illegible] مامون رفت و خلیفه احوال ممالک پرسید وزیر گفت چند شب است که خواب
[illegible] پرسید گفت اوضاع خراسان نامضبوط است و غسان که حاکم آنجاست
[illegible] مملکت با بیرون نتواند آمد مامون گفت مصلحت چیست وزیر گفت طاهر را
بامارت آن ولایت باید فرستاد مامون گفت من از او ایمن نیستم وزیر عرض کرد هر حادثه که از طاهر
ظاهر شود بنده بتدارک آن پردازم مامون راضی شده احمد منشور امارت خراسان را بنام طاهر نوشت

وطاهر بخراسان رفته بعد از یکسال وشش ماه که کمال استقلال یافت روز جمعه بمنبر رفته نام
مامون از خطبه بینداخت وخطبه بنام یکی از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام خواند
ودر همان شب بخانه رفته صبح اورا مرده یافتند گویند پسرش طلحه بن طاهر از زوال دولت اندیشید
همان شب پدر را خفه کرد خبر اوّل ببغداد رسیده وزیر را تکلیف نمود تا بحکم ضمانی که کرده متوجه
دفع طاهر شود واحمد بن ابی خالد مستعد رفتن شده بعد از دو روز خبر فوت طاهر رسید واورا
طاهر ذو الیمینین بدانجهت گویند که چون با حضرت امام رضا علیه السلام بیعت میکرد گفت دست راست
من به بیعت مامون مشغول است وبدست چپ با حضرت بیعت کرد وگفت یسار که در بیعت
امام مشغول شد اورا یمین نیز توان گفت وازاین سخن اورا ذو الیمینین لقب کردند یکچشم
اورا از نور بهره نداشت مولّف گوید ای عجب این چه محبتی است در میان دو برادر مامون
خودش لشکر فرستاده وبچه تلاش وجدال محمّد امین را کشته بعد از چندین سال که از مرو ببغداد
میاید هر وقت قاتل برادرش را که در سلک ملازمان خود دانست می بیند از برادرش یاد نموده میگرید
ایمسلمانان نمیدانم چه حالت داشت مولای مظلوم حضرت حسین علیه السلام در آنوقتیکه صدای برادر عزیز
خود قمر بنی هاشم را شنید که میگفت یا ابا عبد الله علیک منی السّلام پس بدو الجناح حرکت داده
بمیدان امد فکشفهم عنه فلمّا راه صریعا علی شاطئ الفرات بکی بکاء شدیدا وقال الان
انکسر ظهری وقلّت حیلتی ودر نظم از منتخب روایت کرده فلمّا رای الحسین علیه السّلام اخاه
وقد انصرع صرخ وا اخاه وا عبّاساه وا مهجة قلباه یعزّ والله علیّ فراقک ثمّ حمله علی ظهر جواده
واقبل به الی الخیمة فطرحه وهو یبکی حتّی اغمی علیه ودر در معة السّاکبة گوید که در بعضی از
کتب معتبره وارد شده که انّ من کثرة الجراحات الواردة علی العبّاس لم یقدر الحسین علیه
السّلام ان یحمله الی محلّ الشّهداء فترک جسده فی محلّ قتله ورجع باکیا حزینا الی الخیام
الا لعنة الله علی القوم الظّالمین

اشاره بمصیبت حضرت ابی الفضل العبّاس

مقصد سیّم در کشته شدن فضل ذو الرّیاستین در حمّام

شیخ صدوق علیه الرّحمه در عیون اخبار الرّضا از یاسر خادم در روایت طویلی نقل کرده که چون
مامون بیرون امد یعنی از مرو بعزم بغداد وما هم در خدمت حضرت رضا علیه السلام بیرون امدیم بعد
از چند روزی در بعضی از منازل کتابی از حسن بن سهل برادر فضل بن سهل ذو الرّیاستین رسید
که انّی نظرت فی تحویل هذه السّنة فی حساب النّجوم من در تحویل اینسال نظر کردم وبقواعد نجوم

چنان یافتم تو در دفلان ماه در روز چهارشنبه حرّ حدید و حرارت آتش در خواهی یافت پس من چنان
می بینم که تو با حضرت رضا و امیر المؤمنین در آن روز بحمام بروی و حجامت کنی و خون بریزی تا نحوست
آن روز از تو زایل شود پس فضل پیش مامون فرستاد و این مضمون را باو نوشت و التماس کرد که با او بحمام
برود و از حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام نیز این التماس کند مامون رقعهٔ در این باب بحضرت نوشت و
التماس کرد حضرت در جواب نوشت لَسْتُ بِدَاخِلٍ غَدًا الْحَمَّامَ وَلَا اَرٰى لَكَ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اَنْ
تَدْخُلَ الْحَمَّامَ غَدًا که من فردا بحمام نمیروم و بتو نیز یا امیر المؤمنین روا نمی بینم که بروی و بفضل هم روا
نمیدارم مامون دوباره رقعه نوشت و فرستاد حضرت در جواب نوشت من فردا بحمام نمیروم زیرا که
رَاَيْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ فِي النَّوْمِ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ که امشب جد بزرگوارم رسول الله را
در خواب دیدم و بمن فرمود یا علی فردا بحمام مرو و روا ندارم بتو و بفضل که داخل حمام شوید مامون در جواب
نوشت صَدَقْتَ يَا سَيِّدِي وَصَدَقَ رَسُولُ اللهِ من فردا بحمام نمیروم و فضل خود میداند
یاسر گوید چون شب شد و آفتاب فرو رفت حضرت بما فرمود بگوئید نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ فِي هٰذِهِ
اللَّيْلَةِ پناه میبریم بخدا از شر آنچه نازل میشود در این شب ما میگفتیم و چون آنحضرت نماز صبح را بگذارد
فرمود بگوئید نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ فِي هٰذَا الْيَوْمِ پناه میبریم بخدا از شر آنچه نازل میشود در این
روز و ما چنین میگفتیم چون نزدیک طلوع آفتاب شد حضرت بمن فرمود به پشت بام برو و گوش بده
و ببین چه میشنوی فَلَمَّا صَعِدْتُ سَمِعْتُ الضَّجَّةَ وَالنَّحِيبَ چون ببام برآمدم آواز ناله و شیون
شنیدم و بسیار شد پس در این اثنا مامون از دریکه از خانهٔ او بخانهٔ حضرت گشوده میشد و گفت
یا سیدی یا اَبَا الْحَسَنِ اٰجَرَكَ اللهُ فِي الْفَضْلِ ای مولای من خدا ترا اجر دهد در باب فضل که بحمام
داخل شد و جماعتی با شمشیرها بروی داخل شدند و او را کشتند و ایشان را گرفته اند و سه نفر هستند
و یکی پسر خاله فضل ذو القلمین است یاسر گوید سرهنگان و لشکر از دوستان ذو الریاستین بدر
مامون جمع شدند و گفتند که این حیله و مکر کرده و کشته و ما خون او را میخواهیم مامون بحضرت
رضا علیه السلام عرض کرد یَا سَيِّدِي تَرٰى اَنْ تَخْرُجَ اِلَيْهِمْ وَتُفَرِّقَهُمْ اگر لطف فرمائی تشریف
میبری و ایشان را متفرق مینمائی یاسر گوید حضرت رضا علیه السلام سوار شد و مرا فرمود که سوار شو
و چون بیرون آمدیم حضرت بسوی ایشان نظر کرد و ایشان اجتماع کرده و آتش آورده بودند که در
خانه مامون را بسوزانند فَصَاحَ بِهِمْ وَاَوْمٰى اِلَيْهِمْ بِيَدِهٖ تَفَرَّقُوا فَتَفَرَّقُوا پس حضرت بر ایشان
صیحه زد و بدست مبارک خود بسوی ایشان اشاره نمود که متفرق شوید پس متفرق شدند یاسر گوید

فاقبل الناس و الله یقتع بعضهم علی بعض فتم بخداوند که مرد برکشتند و بری و بکدیکر افتادند و ما ۲۴۴
اشار الی احد الا رکض و مرّ و لم یقف له احد و بکسی اشاره ننمود مکر انکه برکشت و رفت و
احدی نماند و مرحوم محقق سبزواری در روضة الانوار نقل کرده که در کتابی بخط ذو الریاستین نوشته
یافتند که در فلان سال ما را نکبت خواهد بود و امید بخدا داریم در دفع ان و اکر حسابها نجومی درست
است ان امر در ان سال واقع خواهد شد و بخدا امید داریم که خاتمه کار ما را بخیر کرداند و ذو الریا
ستین را هر سال تقویمی بود که هر روز مینوشت امروز چه کار خوبست و از چه کار احتراز میباید
کرد چون روزی رسید که در انروز کشته شد کفته اند بر ایروز چه شر است بس من و تقویم را از دست
بینداخت و از خواهر فضل نقل کرده که فضل بن سهل در ان شبیکه صباحش کشته شد نزد مادر
خود امد و بر جانبش بنشست و او را موعظه میکرد و تسلی میداد و ذکر حوادث روزکار مینمود انکاه
سینه و دستهای مادر را ابوسید و او را وداع کرد وداع کسیکه بر جناح مفارقت باشد پس برخواست
و با قلق و اضطراب بیرون رفت و از موضعی بموضع دیکر منتقل میشد و از نشیمنی بر نشیمنی دیکر
میرفت و او را خواب نمیبرد و چون سحر شد متوجه حمام کشت استری اوردند بران سوار شد و چون
در اخر بستان بود استر او را بینداخت خوشحال شد که شاید افت همان بکذرد پیاده بحمام رفت
انکاه کشته شد ایضا در ان کتاب که در بعضی از تواریخ مذکور است که مامون بعد از قتل فضل نزد
مادرش فرستاد که اکر چیزی از متروکات فضل لایق سرکار ما باشد بفرست که در برابران رعایت
کرده شود مادر فضل صندوقچه بمهر و قفلیکه بران بود نزد مامون فرستاد چون سرانرا کشودند
درجی سر بمهر ظاهر کشت سرانرا نیز کشودند حریر پاره بیرون امد که فضل خود نوشته و مدت
حیات و وقت هلاک خود را ذکر کرده بود که در فلان روز در میان اب و اتش کشته کردد و ایضا
کویند که اورده اند وقتی مامون طاهر ذو الیمینین را بمحاربه لشکر بغداد میفرستاد فضل در ساعتی
مرغوب جهة او لوائی بست و کفت تا شصت و پنج سال اینرا نخواهند کشود و اینحکم موافق قضا
افتاد و ان لوا تا ایام بنی لیث در میان طاهریان بود و در زینة المجالس در روایت مفصلی نقل
کرده که مامون ابو العباس دینوری را بر پیدا کردن قاتلان فضل مامور ساخت و چون ابو العباس
ایشانرا پیدا کرده نزد مامون برد از ایشان پرسید که چرا اینحرکت کردید کفتند یا امیر المؤمنین
از خدا نترس بر نتو ما را زر و خلعت وعده کرده بقتل او امر فرمودی مامون کفت دانستم که شما در جواب
من باین بهانه تمسک خواهید جست و فرمود تا انجماعت را کردن زدند و سرهای ایشانرا به بغداد نزد حسن

کشتن فضل

بن سهل فرستاد واو را تعزیت رسانید و وزارت خود را باو تفویض کرد و دختر او بوران دخت را
خطبه نمود **مؤلف گوید** این فضل و حسن و بوران دخت منجم بی نظیر بودند و در روضة
الانوار و زینة المجالس حکایات غریبه در این باب از ایشان نقل کرده اند که ناظرین را در آن حیرت
است و محقق سبزواری در روضة الانوار گوید که علم احکام نجوم از فروع علم طبیعی است و در
ضمن معرفت این علم فواید بسیار حاصل میشود یکی اطلاع بر امور آینده و این فایده عظیم است
چه در طبیعت بشر رغبت بدانستن اشیا قبل از وقوع مرکوز است و از اطلاع بر امور آینده
نفس را لذت تمام حاصل میشود دیگر هرگاه از روی نجوم اطلاع بر بعضی حصول مضرتها در زمان
آینده حاصل شود تدارک و تدبیر آن میتوان کرد مثلا اگر معلوم کسی شود که در این زمان در فلان مکان
وبا حاصل میشود احتراز از رفتن بآن مکان خواهد کرد و اگر معلوم شود که در این سال سرما شدید
خواهد بود تدارک چیزی چند که بدفع سرما کند خواهد کرد و اگر معلوم شخص شود که بر مزاج او حرارت
غالب خواهد شد در تدبیر تبرید خواهد کوشید و اگر معلوم شود که از فلان جانب لشکر مخالف حرکت
خواهد کرد در ضبط سرحد و حدود آنجانب خواهد کوشید پس دانستن نجوم از این راه نافع است
و لهذا اکثر علماء و ملوک و مشاهیر و اعیان عالم علم نجوم را معتبر دانسته اند و احادیث بسیار بر
صحت آن دلالت دارد و از این جهة است که از قدیم الایام الی الان اکثر طوایف عالم سخنان منجمان
مسموع داشته اند و ایضا گوید که علوم ریاضی یعنی علم نجوم و هندسه و علوم تعلیمیه منافع بسیار
دارد و حکمای قدیم فکرهای عظیم کرده اند و این علوم را ترتیب داده اند و ظاهر است چنانچه جمعی
گفته اند که اصل این علوم مستند بوحی الهی بوده باشد که بتوسط حضرات انبیاء علیهم السلام به بشر رسید
باشد لیکن بلاحق فکرهای علماء و حکما تفصیل و تنقیح یافته و صورت ترتیب و تدوین یافته و بسیاری
از امور معاشی را علم هندسه مدخل تمام دارد و لهذا از افلاطون نقل شده که الفقه للادیانکم
والطب لابدانکم والهندسة للمعاش یعنی علم فقه از جهة دینهای شما است و طب از جهة بدنهای شما و
هندسه از جهة معاش شما است و مدخلیت علم حساب در امور معیشت مستغنی از بیان است و علم
هیئت جهة معرفت اوضاع زمین و آسمان و ضبط احوال و حرکات کواکب و معرفت حسابهای ماه و
سال و اوضاع فلکی که برصدها دانسته میشود نافع است و بر ملوک لازم است که تربیت علمای
این فنون مینموده باشند و از این طبقه جمعی در خدمت میبوده باشند و لهذا اعاظم ملوک از
قدیم الایام قبل از اسلام و بعد از اسلام اکرام این طبقه مینموده اند و تربیت میفرموده و همیشه همت

بتوجه تربیت این علوم و بستن رصدها و امثال آن میل داشته‌اند و سلاطین ترکان چنگیزی که
در سابق صحرانشین بوده‌اند و از فواید علوم و صناعات حکمی کم‌بهره بوده‌اند باین علوم رغبت
داشته‌اند و در جستجو و طلب دانایان این فنون اهتمام مینموده‌اند چنانچه منکوقاآن که از اعاظم
سلاطین چنگیزیه است داعیهٔ بستن رصد داشت و بعضی علماء این فن را از بلاد ماوراء
النهر و غیره جهت این مهم طلب نموده بود و ایشان از تمشیت این امر عظیم عاجز آمده بودند و چون
آوازه وفور فضایل و کمالات قدوة الحکماء المحققین و اعظم الافاضل المتاخرین خواجه نصیر الملة
والدین محمد الطوسی را که در آنوقت در حبس ملاحدهٔ قهستان بود شنیده بود و شوق تمام بصحبت حضرت
خواجه داشت در وقتیکه برادر خود هلاکوخان را با لشکری سنگین مامور ساخت که از آب آمویه
عبور نموده بتسخیر بلاد ایران نماید مقرر داشت که چون بتسخیر بلاد قهستان و فتح قلاع ملاحده نماید
جناب خواجه را نزد او ببلاد شرقیه فرستد و هلاکوخان بعد از فتح بلاد مذکوره چون بصحبت جناب
خواجه رسید و او را در کمال فضل و عقل تمام و تدبیر صحیح یافت راضی بمفارقت خواجه نگردید
و او را در مرتبهٔ اعلی اعتبار فرموده در معظمات مهمات ممالک از مشورت او تعدی نمینمود و در زمان
او خواجه مامور به بستن رصد گردیده در مراغه ترتیب رصد نمود و ایضا در کتاب رهبان
فضل گوید که چون منجم از طالع مولود پادشاه آفتی گمان برد یا از اوضاع کلی محذوری ادراک کند
پادشاه را بر دعا و تصدقات و انواع طاعات و قربات و توبه و بازگشت و دفع بدع و تاسیس سنن
عدل و اطلاق محبوسان بیگناه تحریص تمام نماید و از این راه طلب دفع آفت نماید چه این امور را در دفع
آفات و ازالهٔ محذورات مدخلیت تمام هست در بعضی از احادیث که در کتاب منسوب بسید جلیل القدر
رضی الدین بن طاوس مذکور است وارد شده که معقلة بن اسحق که یکی از اصحاب حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام است کتابتی نوشت بعلی بن جعفر که آن کتابت را بر حضرت عرض نماید مضمون کتابت آنکه منجمی میلاد
او را نوشته و از جهت وفات او تعیین زمانی نموده و آن زمان نزدیک شده و او بر خود میترسد و دوست
میدارد که حضرت او را ابر علی دلالت کنند که بآن عمل تقرب بخدا عز و جل بجوید علی بن جعفر آنرا بخدمت حضرت
فرستاد حضرت جوابی نوشت و در جملهٔ آن مذکور ساخت که امر کن فلانی را که بجای آورد از روزه آنچه
تواند یا هر روز یا سه روز در میان و خالی نباشد در هر روز یا در هر روز از تصدق کردن بر شصت
مسکین یا آنچه بنت او تقاضا کند و نفس را استعمال کند در نماز شب و در استعمال شدید و هم چنین
در استغفار و قرائت قرآن و ذکر خدای عز و جل و اعتراف در خوف بگناهان خود و استغفار کند از آنها و بکرد آنند

فضیلت انفاق و تصدق و خیرات

بابی چند از صدقه و عتق و خالص ساختن نیت خود را و اعتقاد حق و صلهٔ رحم بجا آورد و نشر کند خیر در ایشان و امید داشته باشد که خدای عز و جل نفع دهد باو بسبب مرتبه که از ما دارد و آنچه خدا بخشیده است باو و خوشنودی ما از وی و محبت کردن ما او را و الله که امر او مکدر ساخت مرا فوق آنچه وصف کنم با آنکه امید دارم که خدای عز و جل عمر او را زیاد کرده اند و باطل سازد قول منجم را چه خدا او را مطلع بر غیب نساخته مؤلف گوید ایشیعیان ملاحظه فرمائید که امام موسی کاظم علیه السلام یاد میکند که امر او یعنی حالت معقلة بن اسحق که از اصحاب آنحضرت بود و منجم بقرب وفاتش خبر داده بود و او بر خود ترسیده بحضرت عریضه کرده بود مکدر ساخت مرا فوق آنچه وصف کنم بلی حرف چنین است وقتیکه انسان از حال خود آثار مرگ فهمید دنیا در نظرش تیره و تار و در هر آن پریشان و ترسان است و اگر کسی از دوستان او اینحالت را از وی مشاهده نماید البته دلش میسوزد خصوصا در وقتیکه ببیند که در ولایت غربت است و اهل و عیالش در نزد او بیکس و تنها هستند و دشمن از هر طرف احاطه کرده اند ای موالی مسموم و سید مظلوم یا موسی بن جعفر از شنیدن حالت یکنفر از اصحاب میفرمودی که والله امر او مکدر ساخت مرا فوق آنچه وصف کنم ایکاش میبودی در صحرای کربلا در وقتیکه جد بزرگوارت اهل و عیال و اطفال را وداع میکرد و میفرمود یا زینب یا ام کلثوم یا سکینه یا رقیه یا فاطمه عَلَيْكُنَّ مِنِّي السَّلَامُ فَأَقْبَلَتْ زَيْنَبُ فَقَالَتْ يَا أَخِي أَيْقَنْتَ بِالْقَتْلِ فَقَالَ كَيْفَ لَا أَيْقَنُ وَلَيْسَ لِي مُعِينٌ وَلَا نَصِيرٌ فَقَالَتْ يَا أَخِي رُدَّنَا إِلَى حَرَمِ جَدِّنَا رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ هَيْهَاتَ لَوْ تُرِكَ ... يَسُوقُونَكُمْ أَيَّامَ الرِّكَابِ وَيَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ ... زَيْنَبُ تَبْكِي وَتَجْرِي الدَّمْعُ مِنْ عَيْنَيْهَا وَنَادَتْ وَا وَحْدَتَاهُ وَا قِلَّةَ نَاصِرَاهُ وَا سُوءَ مُنْقَلَبَاهُ وَا شُؤْمَ صَبَاحَاهُ فَشَقَّتْ ثَوْبَهَا وَنَشَرَتْ شَعْرَهَا وَلَطَمَتْ عَلَى وَجْهِهَا فَقَالَ لَهَا مَهْلًا يَا بِنْتَ الْمُرْتَضَى إِنَّ الْبُكَاءَ طَوِيلٌ فَأَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْخَيْمَةِ فَتَعَلَّقَتْ بِهِ زَيْنَبُ وَقَالَتْ مَهْلًا يَا أَخِي تَوَقَّفْ حَتَّى أَتَزَوَّدَ مِنْ نَظَرِي وَأُوَدِّعَكَ وَدَاعَ مُفَارِقٍ لَا تَلَاقِيَ بَعْدَهُ فَمَهْلًا يَا أَخِي قَبْلَ الْمَمَاتِ هُنَيْئَةً لِتَبْرُدَ مِنِّي لَوْعَةٌ وَغَلِيلٌ فَجَعَلَتْ تُقَبِّلُ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ وَأَحْطْنَ بِهِ سَائِرُ النِّسْوَانِ وَيُقَبِّلْنَ يَدَهُ وَرِجْلَهُ و ترجمهٔ کلمات در محل خود مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی

أَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر کس در شب سیم شعبان دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد یکبار و پنجمرتبه قل هو الله احد بخواند خدا و ندا ز برای او در روز

تعالی هشت در بهشت را بگشاید و هفت در جهنم را می بندد و هزار حله و هزار تاج از برای او بپوشانند

اما وقعهٔ امروز ولادت با سعادت حضرت حسین ع

شیخ ابرهیم قفطان گوید

فَدَتْ شَهرَ شَعبانَ لَهَا الأَشهُرُ ... فَمِنْ بَيْنِهَا يُمْنُهُ الأَشهَرُ
طَوىٰ لَهُمُ عَنّا وَزالَ العَنا ... وَبُشْرُ الهَنا بَيْنَنا يُنْشَرُ
لِثالِثِهِ فِي رِقْلِبِ الأَنامِ ... آياتِ لَعَمْرُكَ لا تُنْكَرُ
فَصُبحُ الوَلاءِ بِمِيلادِ سِبطِ ... هادِي الأَنامِ بِهِ مُسْفِرُ
وَبابُ النَّجاةِ الإِمامُ الَّذِي ... ذُنُوبُ العِبادِ بِهِ تُغْفَرُ
وَغُصنُ الإِمامَةِ فِيهِ سَما ... جَنِيَّ هِدايَتِها يُثْمِرُ
وَرَوضُ النُّبُوَّةِ مِنْ نُورِهِ ... سَنِيٌّ وَمِنْ نُورِهِ مُزْهِرُ
لِتَهْنَ بِمِيلادِهِ شِيعَةٌ ... لَهُمْ طابَ فِي حُبِّهِ عُنْصُرُ

وفائی مرحوم گوید

شهی کو حبل دین و عروة الوثقی ایمان شد ... وجودش علت ایجاد موجودات امکان شد
جمالش مظهر الاسماء جلالش آیة العظمی ... صفات قدرت حق را بجز ذاتش که برهان شد
نبود عالم نبود آدم نبود عیسی بن مریم ... که نورش مشتق از نور جلال عز یزدان شد
حسین آن خسرو خوبان که یکذره ز انوارش ... بکوه طور تابان گشت و عالم نور باران شد
شد از یک جلوهٔ حسنش تجلی رب ظاهر ... چنان کز شعلهٔ نورش ز خود موسی بن عمران شد
بظلمت از نمیشد عکس لعل گوهرین او ... کجا خضر پیمبر کامیاب از آب حیوان شد
طلوع طلعت بدر جهان آرایش از مطلع ... بروز سیم ماه معظم شهر شعبان شد
چو آن زهره ز برج زهرهٔ زهرا فرود آمد ... ز شرم پرتوش خورشید اندر ابر پنهان شد
فضای خانه رشک سینهٔ سینا شد از نورش ... که آنجا یک نمود اینجا وجود او درخشان شد
تعالی الله چه مولودی که در تعریف و توصیفش ... ملک اندر فلک گویا و را حیلش ثناخوان شد
چه مولودی چه طفلی کز طفیلی هستی ذاتش ... بنای عالم ایجاد و هستی سخت بنیان شد
چه طفل ادریس اندر مدرس تعلیمش ابجد خوان ... بدار الحکمتش لقمان یکی طفل دبستان شد
مقام و رتبهٔ جبریل اندر ساحت عزت ... بلند آمد که او را خادم و گهواره جنبان شد
تو قلب عالمی و قلب عالم سوی درگاهت ... تو جان جانانی و آدم از تو انسان شد
حریمت مسکین یا قصی شب وصلت شب اسری ... خوش آن عارج که معراجش حریم کوی جانان شد
بگلزار او کم غم با فرح همدم نشد از چه ... رواق منظرت دار السرور و بیت احزان شد
ز عرش کبریا کرب و بلا قدرش فزون آمد ... زمین چون مسکن آنکو شد او عرش یزدان شد

ببارید ای عزاداران ز چشم خویشتن گوهر که در گرداب خون سبط نبی چون در غلطان شد
ببرید انگشت او بجدل ربود انگشتر از دستش بدست اهرمن انگشتر از دست سلیمان شد

بروایت مسار الشیعه و تقویم المحسنین و مصباح کفعمی و اختیارات مجلسی و تذکرة الائمه محمد باقر رشتی ولادت با سعادت حضرت حسین علیه السلم در این روز اتفاق افتاده و علامه مجلسی ره در بحار گوید اقول الاشهر فی ولادته انه ولد الثالث خلون من شعبان لما رواه الشیخ فی المصباح انه خرج الی القاسم بن العلا الهمدانی وکیل ابی محمد ان مولانا الحسین ع ولد فی یوم الخمیس لثلث خلون من شعبان فصم وادع فیه بهذا الدعا. و ذکر الدعا. و در جلاء العیون گوید که اشهر میان علمای امامیه آنست که ولادت آنحضرت در مدینه مشرفه در سیم ماه شعبان از سال چهارم هجرت واقع شده و بعضی پنجم ماه مذکور نیز گفته اند و اکثر گفته اند که روز پنجشنبه بود و روز سه شنبه نیز گفته اند و در زاد المعاد گوید که روز سیم ماه شعبان روز بسیار مبارکی است موافق مشهور روز ولادت حضرت امام حسین صلوات الله علیه است و گوید که زیارت آنحضرت و غسل زیارت در این روز مستحب است و کیفیت زیارت بعد از این مذکور خواهد شد انتهی و شیخ طوسی ... امینی نقل کرده است که حضرت امام حسین علیه السلم در روز پنجم اینما متولد شده است اگر احتیاطا هر دو روز را حرمت بدارند و اعمال را در این روز نیز بعمل آورند خصوصا زیارت بهتر است و در اقبال الاعمال گوید که جدم ابو جعفر طوسی ره گفته که در روز سیم ماه شعبان حسین بن علی علیهما السلم متولد شده و توقیعی از حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه بقاسم بن علاء همدانی وکیل ابی محمد عسکری علیه السلم بیرون آمد که مولای ما حسین علیه السلام در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان متولد شده پس روزه بدار و این دعا را بخوان اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْاَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فی هٰذَا الْیَوْمِ الْمَوْعُودِ بِشَهادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلالِهِ وَوِلادَتِهِ تا آخر دعا که در اقبال و مصباح و زاد المعاد و منهاج العارفین و هدیة الزائرین نقل کرده اند و در غیر زاد المعاد از این کتب گویند که بعد از این دعا بخوان این دعا را که آخر دعائی است که حضرت حسین علیه السلم در روز عاشوراء خواند اَللّٰهُمَّ مُتَعالِی الْمَكانِ عَظیمُ الْجَبَرُوتِ شَدیدُ الْمِحالِ تا آخر دعاء و در اقبال و هدیه از ابن عیاش روایت کرده اند که گوید شنیدم از حسین بن علی بن سفیان بزوفری که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلم که در این روز این دعا را میخواند و میفرمود که از دعاهای روز سیم ماه شعبان است که روز تولد حضرت امام حسین علیه السلم است و در هدیه گوید که علامه مجلسی فرموده که اگر این دعا را در این روز در روضه مقدسه آنحضرت بخوانند انسب است و چون آخر دعای آخر مخصوص آنحضرت و آن حالت است باید کسیکه این دعا را خواند

تا آخر دعا بخواند و بعد از آن حاجات خود را طلب نماید و ایضا صاحب هدیه سلمه الله نقل کرده که دعای ماثوره از حضرت سید الشهداء علیه السلام که در روز عاشوراء خوانده اند بسیار است و لکن دعای بسیار شریف بنظر رسیده که معروف نیست ایراد شرا درآن اینجا مناسب دید عالم کامل راوندی در کتاب دعوات روایت کرده از امام زین العابدین علیه السلام که فرمود پدرم مرا در بر گرفت و بسینه خود چسبانید در آن روز که کشته شد و الدماء تغلی و خون ها در بدن مبارکش جوش میخورد و فرمود ای پسر من حفظ کن از من دعائی را که تعلیم فرمود او را بمن فاطمه صلوات الله علیها و تعلیم فرمود باو رسول خدا و تعلیم نمود بآنحضرت جبرئیل از برای حاجت و مهم و اندوه و بلاهای سخت که نازل میشود و امر عظیم دشوار و فرمود بگو بحق یس و القرآن الحکیم و بحق طه و القرآن العظیم یا من یقدر علی حوائج السائلین یا من یعلم ما فی الضمیر یا منفس عن المکروبین یا مفرج عن المغمومین یا راحم الشیخ الکبیر یا رازق الطفل الصغیر یا من لا یحتاج الی التفسیر صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا بجای این کلمه حاجات ذکر شود **مؤلف گوید** چون کلام بدینمقام رسید لازم است که بگوئیم بر این حالت مظلوم کربلا گویا همان ساعت بود که در کنز المصائب از حضرت سید سجاد روایت کرده که من در خیمه بیهوش افتاده بودم ناگاه دیدم که مرغ پر و بال و پری آمد و مرا در بر گرفت چون چشم گشودم دیدم پدر بزرگوارم بود که از کثرت تیر بر بدنش زده بودند و در چشمهای زرهش مانده بود مانند عقاب پر بر آورده بود پس فرمود ای پسر چون بمدینه رسی دوستان و شیعیان مرا سلام برسان و بگو پدرم فرمود که هرگاه برنج غربت مبتلا گردید از غریبی من یاد آورید و اگر کشته ببینید گلوی بریده مرا فراموش مکنید چون آب خوشگوار نوشید از لب تشنه و جگر تشنه من یاد کنید انتهی

وصال شیرازی گوید — از چار سو رسید بر او ناوک سه پر — چندانکه شاه عرصه زین شاهپر باشد

الا لعنة الله علی القوم الظالمین

اما تفصیل وقعه بدانکه مشتمل میشود این وقعه و ملحقات آن بر ده مقصد مقصد اول

حدیث لعیا و نجاة ملک صلصائیل

ملا رضای رشتی متخلص بمحزون گوید — چون خداوند کریم لایزال — خواست ظاهر سازد آثار جلال
امر شد بر مالک قهر جحیم — ای موکل گشته بر امر عظیم — راحتی بخشا تو بر اهل عقاب
هان بده تخفیف از ایشان عذاب — پس خطاب آمد بسوی حوریان — که بیارائید خود را در جنان
خویشتن را جملگی زینت کنید — در طرب آئید و هم عشرت کنید — پس خطابی شد بلعیا در بهشت

دعای [illegible] عاشورا

وداع آخر حضرت حسین با سکینه علیها السلام

ردازاینعالم سوی دارکنشت کن نزول ایندم بسوی فاطمه ناش بر مولود امشب خادمه
وه چه مولودی که جان عالمست روز شب جبریل ورا خادمست هم تو خدمتکار شو هم جبرئیل
ششت و شوئیش ده زاب سلسبیل امد ولعیا و خدمتکار شد تا که عالم روشن از انوار شد
بود لعیا در عزایش اشک ریز هر زمان کفتی که ای طفل عزیز کرچه پر نور است چشم روزکار
از طفیلت کشته روشن شام تار لیک می بینم جهان غمخانه شد ماتم عظمی در این کاشانه شد
منکه اندر ماتمت بی اختیار اشکریزانم چو ابر نوبهار کوئیا مظلوم خواهی کشته شد
هم بخون خویشتن اغشته شد

شیخ عالم زاهد فخرالدین طریحی علیه الرحمه در منتخب کوید
عَن ابن عبّاس قالَ لمّا اَرادَ الله اَنْ یهبَ لِفاطِمَةَ الزَّهراءِ علیهما السّلام الحُسَینَ علیهِ السّلام
ابن عباس کوید چون خداوند اراده فرمود که حسین را بحضرت فاطمه کرامت فرماید و تولد انحضرت
بنابراین روایت در دوازدهم رجب بود و چون هنکام وضع حمل صدیقه کبری شد اَوحَی الله عزَّ
وَجلّ اِلی لَعیا وهِیَ حَوراءُ مِن حُورِ الجنّةِ وَاَهلُ الجِنانِ اِذا اَرادُوا اَنْ یَنظرُوا اِلی شیءٍ حَسَنٍ
نَظَرُوا اِلی لَعیا پروردکار وحی فرمود بلعیا وان حوریست از حوریان بهشت واهل بهشت
هروقت بخواهند که نظر نمایند بچیز نیکوئی نظر میکنند بلعیا ابن عباس کوید وَلَها سَبعُونَ اَلفَ
وَصیفةٍ وَسَبعُونَ اَلفَ قَصرٍ وَسَبعُونَ اَلفَ مَقصُورَةٍ وَسَبعُونَ اَلفَ غُرفَةٍ مُکلَّلَةٍ بِاَنواعِ
الجَواهِرِ وَالمَرجانِ واز برای وست هفتاد هزار کنیز و هفتاد هزار قصر و هفتاد هزار مقصوره و
هفتاد هزار غرفه که مکلل اند بانواع جواهر و مرجان وَقَصرُ لَعیا اَعلی مِن تِلکَ القُصُورِ وَمِن کُلِّ
قَصرٍ فِی الجَنّةِ اِذا اَشرَفَت عَلَی الجَنّةِ نَظَرَت جَمیعَ ما فِی الجَنّةِ وَاَضاءَتِ الجَنّةُ مِن ضَوءِ خَدِّها
وَجَبینِها و قصر لعیا از همه این قصرها و از هر قصری که در بهشت است بلندتر است و چون از قصر
خود بر بهشت مشرف میشود نکاه میکند بر جمیع انچه در بهشت است و بهشت از پرتو روی و جبین
او روشن میشود پس خداوند وحی فرمود بسوی او که فرود ای به دار دنیا و مونس فاطمه دختر حبیب
من باش قَاَوحَی اللهُ اِلی رِضوانَ خازِنِ الجِنانِ اَنْ زَخرِفِ الجَنّةَ وَزَیِّنها کَرامَةً لِمَولُودٍ یُولَدُ
فِی دارِ الدُّنیا و وحی فرمود پروردکار برضوان کنجور جنان که بیارا بهشت را و مزین کن اورا برای
کرامت مولودی که متولد میشود در دار دنیا وَاَوحَی اللهُ اِلی المَلائکةِ اَنْ قُومُوا صُفُوفاً بِالتَّسبیحِ وَ
التَّقدیسِ وَالثَّناءِ عَلَی اللهِ تَعالی و وحی فرمود بسوی ملائکه که بصفها بستاده باشید و بر تسبیح و تقدیس
و ثناء خداوند مشغول شوید وَاَوحَی اِلی جَبرئیلَ وَمیکائیلَ وَاِسرافیلَ اَنِ اهبِطُوا اِلَی الاَرضِ فی

قنادیل من الملائکة ووحی فرمود بجبرئیل ومیکائیل واسرافیل که فرود آئید بسوی زمین با قندیلی از ملائکه ابن عباس کوید قندیل عبارت است از هزار هزار ملک پس در آن اثنا که نازل میشدند در اسمان چهارم بملکی رسیدند که او را صلصائیل میگفتند لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ جَنَاحٍ قَدْ نَشَرَهَا مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ وَهُوَ شَاخِصٌ نَحْوَ الْعَرْشِ واو را هفتاد هزار بال بود که از مشرق تا مغرب انها را پهن کرده و نکران عرش خدا بود زیرا که وقتی در خاطر خود کذرانیده کفت تَرَى اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي قَرَارِ هَذَا الْبَحْرِ وَمَا يَسِيرُ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ وَضَوْءِ النَّهَارِ آیا خدا میداند آنچه را که در زیر این دریا است و آنچه در ظلمت شب و روشن روز سیر مینماید پس خداوند مطلع شد از آنچه در خاطر او بود فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ أَقِمْ مَكَانَكَ لَا تَرْكَعْ وَلَا تَسْجُدْ عُقُوبَةً لَكَ فِيمَا فَكَّرْتَ فِي نَفْسِكَ پس خداوند وحی فرمود بسوی او که بایست در جای خود و رکوع و سجود منما که این عقوبت تست بسبب آنچه در خاطر خود فکر کردی ابن عباس کوید پس لعیا نازل شد بحضرت فاطمه و کفت مرحبا بتو ای دختر محمد چکونه است حال تو فرمود بخیر است و آن بانوی معظمه از لعیا شرم میکرد زیرا که فرشی لایق حال وی نداشت پس حوریه از حوریان جنت با فرشی از فرشهای بهشت نازل شد و پهن کرد و لعیا نشست و در وقت طلوع صبح آن ماه اسمان امامت از مشرق هدایت درخشان و تابان کردید و لعیا قابله آنحضرت کشت و ناف مبارکش را برید و بمندیلی از مندیلهای بهشت او را خشك نمود و از چشمهایش بوسید و اب دهان خود را در دهان مبارکش داخل کرد و کفت بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ مِنْ مَوْلُودٍ وَبَارَكَ فِي وَالِدَيْكَ مبارك کرداند پروردکار تولد ترا و مبارك کرداند بر والدین تو و هفت روز ملائکه بجبرئیل و جبرئیل بحضرت رسول صلی الله علیه و اله تهنیت کردند و روز هفتم جبرئیل بخدمت انحضرت عرض کرد که یا محمد فرزند خود را بیاور که ما ببینیم انحضرت داخل خانه فاطمه علیها السلم شد و انجناب را که بقطعه از نشم زرد پیچیده بودند کرفته نزد جبرئیل اورد و جبرئیل انجناب را کشود و از میان دو دیده او بوسید و اب دهان خود را در دهان انجناب بخت و کفت بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ مِنْ مَوْلُودٍ وَبَارَكَ فِي وَالِدَيْكَ يَا صَرِيعَ كَرْبَلَا خدا مبارك کرداند تولد ترا و مبارك کرداند بر والدین تو ای کشته صحرای کربلا و نکاه کرد بامام حسین علیه السلم و کریست و حضرت رسول بکریه در امد و جبرئیل عرض کرد که سلام بدختر خود فاطمه برسان و بکو که اسم این مولود را حسین بکذارد که خداوند جل اسمه او را باین اسم نامیده و بدینجهة حسین نامیده شد که روی مبارکش از همه کس بهتر بود پس حضرت رسول فرمود ای جبرئیل بمن تهنیت میکوئی و کریه میکنی جبرئیل عرض کرد آری آجَرَكَ اللَّهُ فِي

قصه صلصائیل

سیم شعبان

مَوْلُودِكَ هٰذَا يَا مُحَمَّدُ خدا ترا اجر کرامت فرماید در این مولود یا محمد حضرت فرمود یا حبیبی من یا جبرئیل
که خواهد کشت اورا عرضکرد شَرُّ اُمَّةٍ مِنْ اُمَّتِكَ يَرْجُوْنَ شَفَاعَتَكَ لَا اَنَالَهُمُ اللّٰهُ ذٰلِكَ
بدترین جماعت از امت توکه امید شفاعت از تو میدارند خداوند شفاعت ترا بایشان نرساند
حضرت فرمود خَابَتْ اُمَّةٌ قَتَلَتْ اِبْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا نا امید و خایب باشند امتیکه فرزند دختر پیغمبر
خود را بکشند جبرئیل کفت خَابَتْ ثُمَّ خَابَتْ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ وَخَاضَتْ فِي عَذَابِ اللّٰهِ نا امید باز نا
امید باشند از رحمت خدا و فرو روند در عذاب خدا پس حضرت رسول صلعم بخانهٔ صدیقهٔ بتول ع داخل
شد و از جانب پروردکار بران معصومه سلام رسانید و فرمود ای دختر من اسم این مولود را حسین
بکذار که خداوند اورا حسین نامیده است حضرت فاطمه علیها السلم کفت از مولای من است سلا
و بسوی او عود میکند سلام و بر جبرئیل باد سلام و تهنیت کفت آنحضرت بآن معصومه و کریست پس
فاطمه علیها السلم عرضکرد ای پدر تهنیت میکوئی مرا و میکریی فرمود ای دختر من اَجَرَكِ اللّٰهُ فِي
مَوْلُودِكِ هٰذَا خدا ترا اجر کرامت فرماید در حق این مولود پس حضرت فاطمه ع شهقه زد و شروع بکریه نمود
و لعیا و کنیزان او نیز کریستند پس عرضکرد یا ابتاه که میکشد فرزند و نور چشم و میوهٔ دل مرا فرمود
بدترین جماعت از امت من که امید شفاعت از من میدارند خدا نرساند شفاعت مرا بایشان
آن معصومه فرمود خَابَتْ اُمَّةٌ قَتَلَتْ اِبْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا و لعیا کفت خَابَتْ ثُمَّ خَابَتْ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ
وَخَاضَتْ فِي عَذَابِهِ و حضرت فاطمه ع عرضکرد ای پدر سلام مرا بجبرئیل برسان و بکو در کدام موضع او را
میکشند فرمود در جائیکه او را کربلا کویند و در وقتیکه حسین ندا میکند کسی از ایشان بروی اجابت
نمینماید فَعَلَى الْقَاعِدِ عَنْ نُصْرَتِهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ پس لعنت خدا و ملائکه و همه
مردم بر کسی باد که از نصرت او تقاعد ورزد و او کشته نمیشود مکر آنکه نه امام از صلب و بیرون می
آید و اسم هر یک را از ابنز دکواران تا آخر ایشان وَهُوَ الَّذِي يَخْرُجُ اٰخِرَ الزَّمَانِ مَعَ عِيْسَى بْنِ مَرْيَمَ و او است
آنکسیکه در آخر الزمان با عیسی بن مریم بیرون میاید بیا فرمود فَهٰؤُلَاءِ مَصَابِيْحُ الرَّحْمٰنِ وَعُرْوَةُ
الْاِسْلَامِ مُحِبُّهُمْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَمُبْغِضُهُمْ يَدْخُلُ النَّارَ پس ایشان چراغهای رحمن و پیشوایان
اسلام هستند و دوست ایشان داخل بهشت و دشمن ایشان داخل جهنم میباشند ابن عباس
کوید پس جبرئیل و ملائکه و لعیا باسمان عروج کردند چون باسمان چهارم رسیدند ملک صلصائیل
بایشان ملاقات نمود و کفت ای حبیب من جبرئیل هبوط کن بسوی زمین و بکو بخدمت سید المرسلین
که شفاعت کنند در حق من که او صاحب شفاعت چون جبرئیل التماس صلصائیل را بخدمت حضرت

رسانید

رسانید بپیغمبر خدا برخواست وَدَعَا بِالْحُسَیْنِ فَرَفَعَهُ بِکِلْتَا یَدَیْهِ اِلَی السَّمَاءِ وَقَالَ وَهٰذَا قَه
حسین را طلبید و بهر دو دست مبارک خود او را بهوای آسمان بلند کرده گفت اَللّٰهُمَّ
بِحَقِّ مَوْلُودِیْ هٰذَا عَلَیْکَ اِلَّا رَضِیْتَ عَنِ الْمَلَکِ پروردگارا بحق اینمولود من بر تو که
راضی شوی از صلصائیل فَاِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ الْعَرْشِ یَا مُحَمَّدُ قَدْ فَعَلْتُ وَقَدْرُکَ عِنْدِیْ
کَبِیْرٌ عَظِیْمٌ که ناگاه از جانب عرش ندا رسید که یا محمد راضی شدم و قدر تو در نزد من کبیر و
عظیم است ابن عباس گوید وَالَّذِیْ بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِیًّا اِنَّ صَلْصَائِیْلَ یَفْتَخِرُ عَلَی
الْمَلَائِکَةِ اَنَّهُ عَتِیْقُ الْحُسَیْنِ وَلُعْیَا تَفْتَخِرُ عَلَی الْحُوْرِ الْعِیْنِ بِاَنَّهَا قَابِلَةُ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ
قسم بخداوندیکه محمد را بحق به نبوت فرستاده که صلصائیل بر ملائکه فخر میکند که من آزاد کردهٔ
حسینم و لعیا فخر میکند بر حور العین که من قابلهٔ حسینم **مؤلف گوید** اینها چند نفری بودند
که در آسمان بجهت حضرت حسین علیه السلام فخر و مباهات کردند من چند نفری دیگر سراغ دارم که در
روی زمین بجهت آنمولای مظلوم فخر نمودند و آن این مرتبه که فخر کرده اند همین است که در اسرار
الشهاده نقل کرده که سنان بن انس و خولی اصبحی و شمر حرامزاده لعنة الله علیهم بنزد عمر بن سعد
آمدند وَمَعَهُمْ رَأْسُ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ وَهُمْ یَتَحَدَّثُوْنَ خولی میگفت اَنَا ضَرَبْتُهُ بِسَهْمٍ فَاَ
رْدَیْتُهُ عَنْ جَوَادِهِ اِلَی الْاَرْضِ و سنان ملعون میگفت اَنَا ضَرَبْتُهُ بِالسَّیْفِ فَفَلَقْتُ
هَامَتَهُ و شمر حرامزاده میگفت اَنَا اَبَنْتُ رَأْسَهُ عَنْ بَدَنِهِ و در کنز المصائب روایت کرده
که سه نفر در کربلا با یکدیگر نزاع کردند و هر یک میگفت که قاتل حسین علیه السلام من هستم و اینها
همین ملاعین بودند پس عمر سعد ملعون باین نحو قطع نزاع نمود که اسم قاتلیت برای شمر باشد
و خولی سر آنجناب را بنزد ابن زیاد برد و هرچه جایزه دهد از آن او باشد و در روز ورود شام
آن سر مقدس را سنان ملعون بر پیش یزید پلید برد و جایزه برد اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ

مقصد دویم حدیث ملک فطرس

از قصیدهٔ سابقه مذکوره	غَذَاهُ النَّبِیُّ بِاِبْهَامِهِ	فَمَا زَالَ عَنْ رَبِّهَا یَصْدُرُ
بِهِ اللّٰهُ رَدَّ عَلٰی فُطْرُسٍ	مَقَامًا بِهِ فِی السَّمَا یُذْکَرُ	اَکَانَ مِنَ النَّصِّ مِثْلُ الْحُسَیْنِ
شَفِیْعُ الْخَلَائِقِ اِذْ یُحْشَرُ	وَمَنْ هُوَ رَیْحَانُ قَلْبِ النَّبِیِّ	قَتِیْلًا عَلَی التُّرْبِ لَا یُقْبَرُ
تَعَادٰی عَلَیْهِ جُمُوْعُ ابْنِ هِنْدٍ	بِاَسْیَافِهِمْ جَهْرَةً یُنْحَرُ	بِمِیْلَادِهِ بُشِّرَ الْمُصْطَفٰی
وَفِیْ قَتْلِهِ حَرْبُ تَسْتَبْشِرُ	وَمَا زَالَ یُوْلِمُهُ اِنْ بَکٰی	وَکَانَ بِتَسْکِیْنِهِ یَاْمُرُ

افتخار لعیا بر حور العین

جمع شدن اشقیاء نزد عمر سعد و سنان

فكيف اذا ما راه لهى   وفي الترب خدّيه قد عفروا   بنفسي ... العداة
ويدعو النصير فلا ينصر   ويستعطف القوم في نحوله   وهل ... مستكبر
وراس ابن عمّ رفيع الفخار   ينوء به ذابل اسمر   وكف لها الوكف في المرسلين
برفد يجل فلا يحصر   غدت في النواويس مقطوعة   لها مع خاتمها خنصر
فاين سراة بني هاشم   وحمزة او عمّه جعفر   لحزن الاضاحي دروا بالحسين
واسرته بالظبا تجزر   وابناؤهم وهي المترفات   لشمس الهجير غدت تصهر
واروسهم فوق عالي السنان   الى الشام من حنق تشهر   وبنوتهم وهي الخفرات
باذرعها عنهم تستر   ديار بني احمد اوحشت   وربعهم منهم مقفر
ودور بني حرب وهي الخراب   بتشييد اعوانهم تعمر   و فاني شوشتري عليه الرحمه گويد

بکن این شور و غوغا را دلا در عهد برنائی   وگرنه چون خزان عمر شد از عهده برنائی   فغان و زاری
بلبل ببین وقت سحر با گل   که دارد با دو صد غلغل ز وصل دل تمنائی   همه عمرت بباطل رفت
پس کو حاصل ای غافل   چرا تخمی نمی پاشی در این مزرع بدانائی

همه دانند بی باران نروید در چمن ریحان   تو تا کی از سحاب دیده کان اشکی نمی پالائی
تعلقهای تن از قرب جانان کرده محرومت   تو خود را چون کنی در غل شکایت از که بنمائی
رها کن این تن خاکی که اصل تست افلاکی   توئی مصداق کرمنا که پور پاک بابائی
درین دار ار ز دار خود پرستی وارهی ای دل   تو چون عیسی ز گردون بگذری و عرش پیمائی
تو تا کی از فنا و نیستی ترسان و لرزانی   مترس ای دل بدین احمدی نی کیش ترسائی
فنا عین بقا و نیستی هستی بود بالله   ولی اینرا نمیدانی تو تا مغرور دنیائی

تا اینجا که توسل بحضرت حسین نموده گوید   نباشد در دو عالم غیر خاک آستین تو
برای انبیا و اولیا ماوی و ملجائی   توئی خون خدا آری که هم سرّی و هم ثاری
بحق حضرت باری که در هر چیز یکتائی   پیمبر جد پاکت رحمة للعالمین آمد
ولیکن مظهر رحمت تو در دنیا و عقبائی   بود خاک درت صد بار از آب زندگی بهتر
بود آب فراتت مهر زهرا خوشتر از هر مائی   ز درد ائیل و فطرس باز پرسم قدر و مقدارت
که جز تو نیست کس فریادرس بر درد و بر دائی   اگر اشک عزای تو نمیبودی نمیبودی
بروی جنت الماوی کسی را جا و ماوائی   در آخر دعاء مولود به که اشاره شد وارد است

حکایت فطرس

وَعَاذَ فُطْرُسُ بِمَهْدِهِ فَنَحْنُ عَائِذُونَ بِقَبْرِهِ مِنْ بَعْدِهِ نَشْهَدُ تُرْبَتَهُ وَنَنْتَظِرُ اَوْبَتَهُ آمِينَ رَبَّ
الْعَالَمِينَ ابن شهر اشوب علیه الرحمه در مناقب از ابن عباس وحضرت صادق علیه السّلم روایت
کرده که چون حضرت حسین علیه السّلم متولد شد حقتعالی امر فرمود بجبرئیل که با هزار ملك نازل شود
وتهنیت بگوید بحضرت رسول صلعم از جانب خداوند واز جانب خود پس جبرئیل نازل شد فَمَرَّ عَلَى جَزِيرَةٍ
فِي الْبَحْرِ فِيهَا مَلَكٌ يُقَالُ لَهُ فُطْرُسُ كَانَ مِنَ الْحَمَلَةِ و بگذشت بر جزیره از جزایر دریا وملکی را دید
انجا دید که نام او فطرس واز حاملان عرش بود وخداوند ورا بچیزی مبعوث کرده و ورا امتثال تأخیر
نمود پس بالش را شکست ودر ان جزیره انداخت وهفتصد سال بود که در ان جزیره بعبادت خداوند متعال
اشتغال داشت واز روایت دیگر نقل کرده که خداوند او را در میان عذاب دنیا واخرت مخیر کرد وا و
عذاب دنیا را اختیار نمود وَكَانَ مُعَلَّقًا بِأَشْفَارِ عَيْنَيْهِ فِي جَزِيرَةٍ فِي الْبَحْرِ لَا يَمُرُّ بِهِ حَيَوَانٌ وَتَحْتَهُ
دُخَانٌ مُنْتِنٌ غَيْرُ مُنْقَطِعٍ پس او را از مژه های هر دو چشم در جزیره بحر معلق ساخت وهیچ حیوانی از
وی نمیگذشت وپیوسته در تحت او دخانی منتن مرتفع بود ودر روایت اول چون فطرس دید که جبرئیل
با ملائکه نازل میشوند بجبرئیل گفت کجا میروی گفت خداوند عزّ وجلّ نعمتی بمحمّد کرامت فرموده ومرا
فرستاده که از جانب خدا وخود تهنیت بگویم فطرس گفت یا جبرئیل اِحْمِلْنِي مَعَكَ لَعَلَّ مُحَمَّدًا يَدْعُو لِي
مرا با خود ببر شاید محمّد در حق من دعا بکند پس جبرئیل او را با خود برداشت وچون بحضرت رسول
رسید تهنیت از جانب خدا وخود گفت وحال فطرس را بیان کرد پیغمبر خدا فرمود قُلْ لَهُ تَمَسَّحْ بِهَذَا
الْمَوْلُودِ وَعُدْ إِلَى مَكَانِكَ بگو بفطرس که خود را بان مولود بمالد وبمکان خود برگردد پس فطرس خود را
بحضرت حسین علیه السّلم مالید ودر اسرار الشهاده ومخزن البکاء از بصایر الدرجات روایت کرده اند
که پیغمبر خدا فرمود شَأْنَكَ بِالْمَهْدِ فَتَمَسَّحْ بِهِ وَتَمَرَّغْ فِيهِ برو نزد گهواره حسین وخود را بان بمال ودر وی
خود را نزد او بخاك بمال پس فطرس بجانب گهواره روان شد ورسول خدا دعا میکرد انحضرت فرمود
فَنَظَرْتُ إِلَى رِيشِهِ وَإِنَّهُ لَيَطْلُعُ وَيَجْرِي مِنْهُ الدَّمُ وَيَطُولُ حَتَّى لَحِقَ بِجَنَاحِهِ الْآخَرِ من نگاه میکردم بپر
فطرس که میروئید وخون از ان جاری میشد واین پر بلند میشد تا ملحق میشد بپر دیگر او وعروج کرد بسوی
اسمان ورسید بمکان خود ودر مناقب از روایت دیگر نقل کرده که چون بمقام خود رسید میگفت
مَنْ مِثْلِي وَأَنَا عَتَاقَةُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَجَدِّهِ أَحْمَدَ الْحَاشِرِ کیست مثل من که مرا ازاد کرده حسین
وفاطمه واحمد حاشر هسته ودر روایت اول چون فطرس خود را بحضرت حسین مالید وعروج کرد عرض کرد
یا رسول الله اَمَا اِنَّ اُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ وَلَهُ عَلَيَّ مُكَافَاةٌ زود باشد که امت تو این مولود را بکشند

ودر وصف این کتاب مبین پس که مرحوم ثقة الاسلام حاجی میرزا حسین نوری نقاب ثراه در کتاب لؤلؤ ومرجان گوید که بتصریح کرده اند که هزار جلد کتاب مناقب نزد او بود منه

ودر منتظم نقل کرده که وکان صلی بقا تعجب بلیله

در مجمع البحرین گوید قال الحاشر من اسماء النبی صلعم وهو الذی یحشر الناس خلفه ومن هو علی دینه وملته منه

واودابرمن مکافاتست لایزوره زائر الا ابلغته عنه ولا یسلم مسلم الا ابلغته سلامه
ولا یصلی علیه مصل الا ابلغته صلوته زیارت نمیکند او را زائری وسلام نمیفرستد برا
سلام کننده وصلوه نمیکذارد بروی احدی مکر انکه من زیارت وسلام وصلوة او را بانحضرت میرسانم
ابن عباس کوید این ملک معروف نیست در بهشت مکر باینکه میکویند هذا مولی الحسین بن
علی علیهما السلم این ازاد کرده حسین بن علی است ودر بحر کوید بروایتی فطرس از ملائکه
سیم و سرکرده هفتاد هزار ملک بود چنانکه ... حضرت حسین علیه السلم از سر تقصیر او
ومکان خود عود نمود چون انحضرت را شهید کردند فطرس بان واقعه مطلع شد عرض کرد الهی چه بود
که مرا خبر نشد تا با رفیقان خود رفتمی و با دشمنان انحضرت حسین کارزار نمودمی خطاب رسید که اکر
ان صورت وقوع نیافت حال با هفتاد هزار ملک که تابع تواند بروید و بر سر قبر وی ملازم شوید و
هر صبح و شام بروی کریه کنید و ثواب ان دیده ها خود را بان جماعتیکه در مصیبت وکریه اند بخشید
پس فطرس با تابعان خود بر زمین کربلا فرود امده و بانچه امر فرموده اند تا روز قیامت مشغول خواهند
بود مؤلف کوید ایشیعیان درصورتیکه چون فطرس مبلغی باشد که متعهد تبلیغ زیارت
وسلام وصلوه کشته در این روز تولد لازم است که برانحضرت سلامی بکنیم وصلواتی بفرستیم شاید انهم
بتوسط ان ملک مقرب تحیت ما هم بحضور مبارک ایشان برسد شیخ راشد بن سلیمان حویزی کوید
لطلیلی تراب علی ارض کربلا   تزور الامام الفاضل المتفضلا   سلیل رسول الله وابن وصیه
وسید شبان الجنان المؤملا   حسین بن بنت المصطفی خیرة الوری   واکرم خلق الله طرا وافضلا
قتیل بنی حرب وال امیة   فدیت القتیل المستضام المجدلا   ملا رضا رشتی متخلص بمجرون کوید
سلام بلد نوما بر نوای شهید وفا   که تشنه کشته شد در زمین کرب وبلا   سلام باد بران جسم چاک چاک شریف
که تو تیا شده از سم اسب قوم دغا   سلام باد بران سرکه بود مثل هلال   حضور محمل زینب برابر اعدا
فی الزیارة المفجعة   السلام علیک یا ذا المصیبة الراتبة   السلام علیک یا صریع الدمعة
الساکبة المفجوع الحزین المذبوح الطعین والمقطوع الوتین ومعفر الخدین ومجروح الودجین
ودامی الوریدین وباکی العینین المقتول فی یوم الجمعة او الاثنین یا ریحانة رسول الله صلی الله
علیه واله ابا عبد الله الحسین ع ممیدانم این فقره را بتفجع اورد یا سلام دیکر بکو یم السلم علیک
یا من نحره منحور وصدره مکسور وراسه علی القناة مشهور   حاجی ملا اسمعیل سبزواری
در کتاب ملائکه کوید که صاحب شریعت هر چیزی را ادابی وسنتی قرار داده از انجمله برای میت هم

ادا است بینی مقرر فرموده که باید زحق او ملحوظ شود از انجمله فرمود اجزای شعبانیکه از بدن جدا میشود
مثل مو و ناخن و دندان با میت دفن کنید چنانکه امام محمد باقر علیه السلم بحضرت صادق علیه
السلم فرمودند که دندانم که افتاده بر پنبه بپیچید در سوراخ فلان دیوار گذاشته ام با من دفن
کن و حضرت سید سجاد و امام موسی کاظم علیهما السلم پنبه پیشانی خود را که در ایام سال مقراض
میکردند وصیت فرمودند که روی کفن شان گذاشته دفن کنند اما مظلوم کربلا که شهید شد
اشرف اعضای او که سرش باشد از بدن جدا کردند و رأسه علی القناة مشهور الا

لعنة الله علی القوم الظالمین

مقصد سیم حدیث ملک دردائیل

شاعر هنرمند و سخنور دانشمند جناب ملا عباس شوشتری متخلص بشباب گوید

که ای زمانه بوجد ای عندلیب بفر — که ایستاده برقص ای شجر بکنار — که ای قضا بکشا دیدهای وحدت بین
که ای قدسیان جلوه‌ها جانان وار — که ای ملک بجو از حق گذاری آسایش — که ای فلک مکن از بچه‌داری استغفار
که ای شریعت غرّا بر سر سپهر — که ای حقیقت حق پرده برکش از رخسار — که ای رسول خدا مژده بادت از یزدان
که ای امیر مکه هدیه بادت از داور — که ای کریمه زهرا لقب که خوانده خدا — ترا بتول بنامت نموده استظهار
هزار مرتبه بادا مبارک این مولود — نخست بر تو دوم بر نبی سیوم کرّار — براو زبار خدا صد هزار باره زعرش
صلا و تهنیت و رحمت و درود و ثنا — زهی ولود زهی والد و زهی مولود — زهی قدوم و زهی منظر و زهی دیدار
و نام او نبیم اگه ولی چنان دانم — که نام اوست فاتح بجنک از اسرار — یکی از آن چو بیارد زلب تو نام حسین
زبرق سینه شود ابر دیده گوهر بار — چه فیضها که رسید از وجود او بظهور — چه قلبها که رسید از قدوم او بعیار
نخست از آن همه ایزد زجود دردائیل — گذشت بار دگر بر فرشته شد سردار — دوم فرشته لعیا که بود قابل اش
هنوز بر ملک او واست فخر از آن کردار — سیم ابن خول مد چو مهد جنبانش — فراخت رایت از این تبه تا بروز شمار
چهارم آمده فطرس بمین مولد او — زعفو بار خدا بهره مند برخوردار — بجای رست خداوند کار روای علی
ورا چو مهر نبوت بنی نمود سوار — ترا اگر بود اید یه چشم یزدان بین — ببین بنور دو چشمان احمد مختار
زنقش اوست جهان بر که کاهی از خرمن — ز لطف وست جنان همچو دانه که از خروار — عدد برند که از نقش او شود آگه
هزار باره بتوحید میکند اقرار — چو حزم رزم کند جبرئیل و میکائیل — یکی شود زمینش روان یکی زیسار
ستارایت خورشید را بهند بدوش — زمانه مجتبی افلاک را کشد بقطار — زسم رخش وی افتد چنان بر عشر زمین
که بزم نور شود از سم دو نظر کهسار — بلطف عادی انسان زمانه محتاج است — که همچو دایره بر نقطه گردش پرکار

شهاتو سر خدائی و نیست غیر تو کس   که در مقابل بلا باشد که از اسرار   بکربلا چو بیا زجانب حق این حکمت
که از جفا عدو تو سر دهد این کردار   هم اقربای تو از خنجر ستیزه قتیل   هم اهل بیت تو برناقه برهنه سوار
ز تشنه کامیت افتاد شعلها بجگر   ز بی پناهیت از دیده خون روان بکنار   هزار پاره تنت شد بزیر سم ستور
کسی نکرد کفن تن بکنج گیتی   بنیزه بنزار   سرت بنوک سنان جلوه کرد چو مهر منیر   تنت بلجه خون غوطه ور بهر از چار
عیال بیکست ز بهر چاره در نعیم   دخیل کرده چه حالت بار از اغیار   ز کربلا سوی کوفه از آنجا شام
اسیر و بیکس و محزون غریب خسته و زار   نظاره بر سر پاک تو در حضور یزید   میا طشتی راقکنده از شهید بینا
که بر لب و دندان انور تو زدی   بچوب باده کشید ز ساغر انکار   ز اهل بیت تو رفتی خروش بر
بر اوج چرخ و زد بود لرز فرشته شرار   در بحار از مجاهد از ابن عباس روایت کرده که گوید شنیدم
الله یقول ان لله تبارک و تعالی ملکا یقال له دردائیل شنبه [illegible] رسول خدا که فرمود
خداوند را ملکی است که او را دردائیل میگویند و او شانزده هزار بال [illegible] بال او
ما بین زمین و آسمان است روزی در خاطر خویش گفت که آیا فوق پروردگار ما چیزی تواند بود چون آنچه
خاطر او در حضرت یزدان مکشوف بود بالهای او را دو چندان کرد تا صاحب [illegible] هزار بال گشت بر او
وحی شد که طیران کن پس مقدار پانصد سال پرید [illegible] بقائمه از قوائم عرش [illegible] چون خداوند رنج و
تعب او را دید وحی کرد باو ایها الملک عد الی مکانک فانا عظیم فوق کل عظیم و لیس فوقی شیء و لا
اوصف بمکان ای ملک برگرد بمکان خود که من عظیم و فوق هر عظیمی هستم و نیست بالاتر از من چیزی
و موصوف نمیشوم بمکانی پس بالهای او را گرفت و اخراج نمود او را از صفوف ملائکه چون [illegible] حسین
علیه السلام در عشیه پنجشنبه شب جمعه متولد شد اوحی الله الی مالک خازن النیران [illegible] ان اخمد
علی اهلها لکرامة مولود ولد لمحمد صلی الله علیه و آله خداوند وحی فرمود بمالک که خازن جهنم است که آتش را فرونشان از دوزخیان
فرو نشان برای کرامت مولودی که از برای محمد صلعم متولد گشت و اوحی الی رضوان خازن الجنان [illegible] طیبها
لکرامة مولود ولد لمحمد صلعم فی دار الدنیا و وحی فرمود برضوان که خزینه دار بهشت است که بهشت را خوشبو
کن او را برای کرامت مولودی که متولد شده است از برای محمد صلعم در دار دنیا و اوحی الی حور العین [illegible]
تزین و تزاورن لکرامة مولود ولد لمحمد صلعم فی دار الدنیا و وحی کرد بسوی حور العین که زینت کنند
و بزیارت یکدیگر بروید برای کرامت مولودی که از برای محمد صلعم متولد شده است در دار دنیا و اوحی
الله الی الملئکة ان قوموا صفوفا بالتسبیح و التحمید و التمجید و التکبیر لکرامة مولود ولد لمحمد صلعم
فی دار الدنیا و وحی نمود بسوی ملائکه که صفها برکشید بر تسبیح و تحمید و تمجید و تکبیر برای کرامت مولودی

که در دار دنیا از برای محمد متولد شده است وَاَوحَی اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلی جبرئیلَ اَنِ اهبِط اِلی نَبِیّی مُحَمَّدٍ
فی اَلفِ قَبیلٍ فِی القَبیلِ اَلفُ اَلفٍ جبرئیلرا وحی فرمود که نازل شو بسوی پیغمبر من با هزار قبیلی از ملائکه که هر
قبیلی هزار هزار ملک باشد و همه بر اسبان ابلق زین و لجام کرده سوار شوید و بر آنها قبه ها از در و یاقوت
تعبیه کنید و با خود ببرید ملائکه روحانیین را که حربهای از نور در دست داشته باشند تا محمد را بدین
مولود مبارک تهنیت بگویید و خبر ده ای جبرئیل آنحضرترا که من ورا حسین نام کرده ام و تعزیت بگو
اورا و بگو یا محمد اورا خواهند کشت بدترین امت تو که بر بدترین چهارپایان سوار شوند فَوَیلٌ لِلقاتِلِ
وَوَیلٌ لِلسّائِقِ وَوَیلٌ لِلقائِدِ پس وای بر کشنده و وای بر راننده و وای بر کشنده و من از قاتل حسین
بیزارم و او از من بیزار است لِاَنَّهُ لا یَأتی اَحَدٌ یَومَ القِیمَةِ اِلّا وَقاتِلُ الحُسَینِ اَعظَمُ جُرماً مِنهُ
زیرا که هیچ مجرمی بصحرای محشر نیاید مگر آنکه جرم قاتل حسین از و بیشتر است و قاتل حسین در روز
قیامت باکسانیکه بخدا شریک قرار داده اند داخل جهنم خواهند شد وَالنّارُ اَشوَقُ اِلی قاتِلِ
الحُسَینِ مِمَّن اَطاعَ اللهَ اِلَی الجَنَّةِ و آتش جهنم مشتاق تر است بقاتل حسین از مطیعان خدا بسوی
بهشت پس در ان اثنا که جبرئیل از آسمان بسوی زمین نازل میشد عبور کرد بر دردائیل و دردائیل باو
گفت ای جبرئیل این چه امر است که امشب در آسمان مشاهده میکنم مگر قیامت برپا شده است بر
اهل دنیا جبرئیل گفت نه ولیکن در دار دنیا فرزندی از برای محمد متولد شده است و حقتعالی مرا
برای تهنیت او فرستاده دردائیل گفت ای جبرئیل ترا بسوگند میدهم بخداوندیکه ترا و مرا آفریده است
که چون بخدمت آنحضرت برسی سلام مرا باو برسان و بگو ترا بحق این مولود سوگند میدهم که از خداوند
مسئلت کنی که از من خوشنود شود و بالهای مرا باو دهد و مقام مرا در صفوف ملئکه عنایت فرماید
پس جبرئیل نازل شد بنزد حضرت و تهنیت آنحضرت را تهنیت و تعزیت گفت حضرت رسول فرمود آیا امت من
اورا خواهند کشت گفت بلی یا محمد حضرت فرمود که آنها امت من نیستند و من از ایشان بیزارم جبرئیل
گفت من نیز یا محمد از ایشان بیزارم پس حضرت بنزد فاطمه علیها السلام آمد و او را تهنیت و تعزیت گفت
و فاطمه بسیار گریست و فرمود کاش که او را نمیزائیدم قاتل حسین در دوزخ است پیغمبر خدا فرمود
من شهادت میدهم که او در دوزخ است ولیکن کشته نخواهد شد تا از او امامی بهم رسد که ائمه هدی
علیهم السلام از او بوجود آیند بعد حضرت رسول فرمود الائمة بعدی الهادی علی المهتدی الحسن
النّاصِرُ الحُسَینُ المَنصورُ عَلِیُّ بنُ الحُسَینِ الشّافِعُ مُحَمَّدُ بنُ عَلِیٍّ النّفّاعُ جَعفَرُ بنُ مُحَمَّدٍ الاَمینُ موسی
بنُ جَعفَرٍ الرِّضا عَلِیُّ بنُ موسَی الفَعّالُ مُحَمَّدُ بنُ عَلِیٍّ المُؤتَمَنُ عَلِیُّ بنُ مُحَمَّدٍ العَلّامُ حَسَنُ بنُ عَلِیٍّ وَمَن یُصَلّی

بحار و جلاء العیون خلاصه است و در تظلم و ناسخ و اسرار الشهاده و مخزن المباق منه

عذاب قاتل امام حسین
علیه السلام

رسید و آنحضرت از کرم بازایستاد جبرئیل پیغام در درد ائیل را بآنحضرت رسانید
خَلَقَهُ عَلَيهِ بُن عَمَرتَمَ فاطمه عليها السّلم
ابتلاء او را بیان نمود ابن عباس گوید فَاَخَذَ النَّبِيُّ الْحُسَيْنَ وَهُوَ مَلْفُوفٌ فِي خِرْقَةٍ مِن صُوفٍ
رسول خدا حضرت حسین علیه السّلم را برداشت و او در جامه پشمینه پیچیده بود و بان بجانب آسمان
اشاره کرد و عرضکرد اَللّهُمَّ بِحَقِّ هذَا الْمَوْلُودِ عَلَيْكَ لَا بَلْ بِحَقِّكَ عَلَيْهِ وَعَلَى جَدِّهِ مُحَمَّدٍ وَاِبْرٰهِيمَ
وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ اِنْ كَانَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ عِنْدَكَ قَدْرٌ فَارْضَ عَنْ دَرْدَائِيلَ وَرُدَّ
عَلَيْهِ اَجْنِحَتَهُ وَمَقَامَهُ مِنْ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ ای پروردگار من بحق حسین بر تو نه بلکه بحق تو بر حسین
و بر اجداد حسین اگر حسین را نزد تو قدر و منزلتی است از دردائیل راضی شو و بالهای او را باز
ده و مقام او را در صفوف ملائکه برقرار فرما پس دعای آنحضرت باجابت رسیده و دردائیل امر زیده
شد و در بهشت شناخته نمیشود مگر باینکه میگویند این آزاد کرده حسین بن علی و ابن فاطمه دختر رسول خدا

مقصد چهارم اثبات عصمت ملائکه و جواب از قصص ثلثه مذکوره

بدانکه خداوند متعال در سوره بقره میفرماید وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ
اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا اَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ
وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ مرحوم ملا فتح الله کاشانی در خلاصة المنهج تفسیر این کلمات
مبارکه را بدین نهج گوید و چون گفت پروردگار تو همه فرشتگان را بدرستیکه من گرداننده ام یعنی آفریننده ام
در جمیع زمین شخصی را که نایب من باشد در رواج دادن حق و زایل کردانیدن باطل مراد آدم علیه السّلم
است از عبد الله بن عباس و عبد الله مسعود روایت است که خدای تعالی پیش از آفریدن آدم فرشتگان را
خبر داده که من در زمین خلیفه را خواهم آفرید که فرزندان او در زمین فساد کنند و خون بناحق ریزند چون
این قول بشنیدند گفتند از روی تعجب و عدم علم بمصلحت و حکمت در آفریدن او نه بر وجه اعتراض آیا می
آفرینی در زمین کسی را که فساد کند و مشغول شود بمعصیت در زمین و بریزد خونها امثال خود را بغیر حق
و این عظیمترین معصیتی است و حال آنکه ما تسبیح و تنزیه میکنیم تسبیحی و تنزیهی مقرون بحمد و ثنای تو یعنی بجا
ترا یاد میکنیم گفت حقتعالی در جواب ملائکه بدرستیکه من میدانم در آفرینش این خلیفه از مصلحتها
و حکمتها آنچه شما نمیدانید و از جمله آن اظهار عجب و کبر و عدم انقیاد ابلیس بود که در خاطر داشت و ظاهر
نمیکرد و خلق انبیا و ائمه هدی و سایر اولیا از صلب آدم و غیر آن دیگر مصالح که نمیدانستند از امام
جعفر صادق علیه السّلام منقول است که فرشتگان از حقتعالی درخواست کردند که خلیفه زمین از
جنس ایشان باشد گفتند ما تسبیح تو میکنیم و اطاعت شما مینمائیم و عصیان تو نمیورزیم و غیر ما که خواهی

آفرید

نخواهد که فرمان تو نبرند و نخواهند برد و چون در جواب این سؤال اِنّی اَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ را شنیدند دانستند
که ایشان را تدبر این امر نداده‌اند و پناه بعرش الهی آوردند و باستغفار اشتغال نمودند و وقتیکه آدم از کتم عدم
بصحرای وجود رو نهاد و از بهشت بزمین آمد خطاب رسید که ای آدم در زمین خانه بنا کن تا عاصیان
و گناهکاران اولاد تو پناه بآن آورده بصیقل استغفار زنگ عصیان بزدایند همچنانکه فرشتگان مقرب
پناه بعرش برده باستغفار مشغول شدند و چون خانه را تمام کرد عاصیان و خطاکاران سر و پا برهنه ژولیده موی
و غبار آلود متوجه آن شده بتضرع و زاری و ناله مشغول میشدند و بسبب این امر دیده میکشتند حقتعالی
خطاب کرد بفرشتگان که این از جمله آن حکمتها و مصلحتها است که در آفریدن آدم میدانستم و شما بآن
راه نمیبردید القصه او سبحانه بعد از جواب اِنّی اَعْلَمُ از اجزای مختلفه زمین خاک برداشت و آنرا باب
مخلوط ساخت باین وجه که فرشته ابر را امر کرد تا چهل روز پارچه ابری را بر سر آن بداشت و چنان
تعیین فرمود که در این چهل روز بر آن خاک بباریدی و بهیچوجه سایه از سر آن برنداشت تا آنکه آن خاک
گل شد و بحسب آن کشت و بسر حد استعداد صورت رسید بعد از آن آنرا بصورت انسان مصور کردانید و
روح را در آن دمید و بجهت آنکه کندم گون بود آنرا آدم نام نهاد چه آدم بمعنی گندم است و او را خلیفه در
زمین کردانید و بعد از این آیه شریفه میفرماید وَعَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا ایضا در خلاصه و در آموختن ادم را
یعنی ملهم ساخت او را همه نامهای مخلوقات از علوی و سفلی از ابن عباس و سعید بن جبیر و اکثر متاخرین روایت
است که حقتعالی تعلیم آدم کرد همه نامهای موجودات را حتی کاسه و نیم کاسه و جمیع صفتهای آن از آنچه متعلق است
بدین و دنیا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بعد از آن عرض فرمود مسمیات اسماء را بر فرشتگان فَقَالَ اَنْبِئُونِي
بِاَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ پس گفت یفرشتگان خبر دهید مرا باسمای اینها که بر شما عرض شده
اگر هستید راست گویان بآنکه شما سزاوارترید بخلافت از غیر خود بجهت معصوم بودن شما و چون شما با
وجود دیدن مسمیات علم بنام آن ندارید چه جای آنکه دانید خواص او را پس چگونه بخلافت لایق باشید و
بتدبیر عمارت زمین لایق و سزاوارتر و در اخبار وارد است که چون حقتعالی خواست که فضیلت
آدم بفرشتگان نماید امر فرمود تا منبری از آسمان هفتم بیاوردند و بر بالای آن کرسی از نور بنهادند
و فرشتگان نزد آن منبر حاضر ساختند و آدم را امر کرد تا بر بالای منبر رفت و بعد از آن عرض نامهای
اشیاء فرمود بر ملائکه و گفت مرا خبر دهید که هر یک از این نامها چه چیزند ایشان بعجز و قصور خود معترف
شدند و بطریق اعتذار قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا گفتند که تسبیح میکنیم و دور میدانیم
ترا از آنکه غیر تو عالم باشد بامور غیبی و کسی را نرسد که در افعال و اقوال تو زبان اعتراض گشاید هیچ

خلقت آدم

علم و فضیلت آدم

داننی نیست مارا مگر انچه که تو تعلیم داده مارا بنا حقهای اشیاء و اینها از انجمله نیست اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَكِیمُ بدرستیکه تو ای بینای دانا بحقیقت اشیاء و همیکه هیچ چیزی بر تو پنهان نیست محکم کاری و صنوا کرد ارکه هرچه کنی و کویی بر وجه علم و حکمت باشد پس میدانی که منصب خلافت و رسیدن علم باسماء اشیاء را بکه میباید داد و چون فرشتکان اظهار عجز خود کردند حقتعالی خطاب کرد بادم و از جهة اظهار فضیلت و شرف او بر ملائکه قَالَ یَا آدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ فرمود ای ادم خبرده این ملائکه را که در پایین منبر تو نشسته اند بنامهای مسمیات یعنی اسم هر شیئ و منافع و مضار انرا اعلام ایشان کرد قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّی اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ كفت حقتعالی ملائکه را بر وجه تنبیه اکاه ساختن از روی استفهام ایا نکفتم مر شما را یعنی البته کفتم مر شما را انکه بتحقیق که من میدانم انچه پوشیده است از احوال اسمانها و انچه پنهان است از امور زمین همچنانکه میدانم انچه نزد شما حاضر کرده ام از مسمیات یعنی انای پنهان و اشکارم و همه اشیاء نزد من حاضر است و هیچ چیز بر من پوشیده و پنهان نیست و میدانم انچه ظاهر میکنید از کفتار و غیر ان و انچه بودید که میپوشید یدا از اعتقاد افضلیت بغیر خود او ورد اند که چون ادم اسما جمیع مسمیات را اعلام ملائکه کرد ملائکه اعتراف بعجز خود کردند و بافضلیت ادم معترف شدند حقتعالی بجهة اعزاز و اکرام ادم امر کرد بایشان تا منبر او را بر کرفتند و او را در هفت اسمان بکردانیدند در عرض صد سال تا عجایب اسمان را بدید بعد از ان اسبی از مشک بیافرید و او را بر داد و از درو حیوان و ادرا فرمود تا در انجا نشست و در اسمانها کردید و بر همه فرشتکان سلام میکرد باین طریق که اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ ایشان در جواب کفتند وَعَلَیْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ یَا خَلِیفَةَ اللّٰهِ و حقتعالی از روی تعظیم خطاب کرد که ای ادم سلام و تحیت بر تو باد و بر فرزندان صالح تو تا روز قیامت و نیز بجهة تعظیم ادم فرشتکان را بسجود ادم امر کرد جامی کوید در نعت بقا نیست کسی با تو مشارک وجه تو بتو باقی و باقی همه هالک در سلک مساکین تو سلطان و صعلوک در خیل ممالیک تو شاهان ممالک عابد ز تو محجوب به تکمیل عبادات حاجی ز تو محروم به تحقیق مناسک هر جا زده ز اسما تو ادم دم انباء سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا کفته ملائک مرحوم علامه مجلسی در جلد پنجم بحار کوید اِعْلَمْ اَنَّهُ اجْتَمَعَتِ الْفِرْقَةُ الْمُحِقَّةُ وَاَكْثَرُ الْمُخَالِفِینَ عَلٰی عِصْمَةِ الْمَلَائِكَةِ مِنْ صَغَائِرِ الذُّنُوبِ وَكَبَائِرِهَا بدانکه فرقه محقه امامیه و اکثر مخالفین اجماع و اتفاق کرده اند بر عصمت ملائکه از کناهان صغیره و کبیره اما بعضی از حشویین بعصمت ایشان معتقد نشده و بر قائلین طعن کرده اند

که ایشان گفتند أتجعل واعتراض بر خدا بتعالی از اعظم ذنوبست وایضاً ایشان نسبت قتل وفسا
بر بنی ادم داده اند واین غیبت از کبایر است وایضاً خود شانرا مدح نمودند که و نحن نسبح بحمدك
واین عجب وغرور است وایضاً گفتند لا علم لنا الا ما علمتنا واین اعتذار ودلیل ذنب است و
ازاین شبهات جواب داده اند که غرض ایشان از کلمه أتجعل اعتراض برخداوند وانکار فعل او
نبود بلکه استفهام واستخبار واستکشاف امر بود واز غیبت باینکه کسیکه استکشاف امری کند لابد
باید بمحل اشکال خود متعرض بشود تا با جواب مندفع گردد واز تعجب باینکه مدح نفس مطلقا ممنوع نیست
چنانکه خداوند میفرماید واما بنعمة ربك فحدث علاوه براینکه ملائکه از روی مدح نفس وغرور
این سخن را نگفتند بلکه بجهة اتمام تقریر شبهه نظر بمحل اشکال خود ذکر کردند واعتذار مستلزم
معصیت نیست بلکه بجهة ترك اولی نیز میشود واجمال کلام دراینمقام انکه چون بنصوص کثیره واجماع
فرقه محقه امامیه عصمت ملائکه ثابت ومبرهن گشته باید انچه موهم وقوع معصیتی از ایشان است
تاویل بکنیم بنحویکه در عصمت انبیاء علیهم السلم مذکور است **مؤلف گوید پس باید**
درقصهٔ صلصائیل ودردائیل وفطرس هم تاویل بکنیم چنانکه مجلسی مرحوم درجلد عاشر بحار
نیز تاویل کرده که بعد از نقل حدیث دردائیل گوید لعل هذا علی تقدیر صحة الخبر كان بمحض خطور
البال من غير اعتقاده بكون الباری تعالی ذا مكان شاید بنا بصحت خبر بمحض خطور قلب بود
بدون اعتقاد باینکه پروردگار صاحب مکان است او المراد بقوله فوق ربنا شیء فوق عرش ربنا
اما مكانا او رتبة فيكون ذلك منه تقصيرا فی معرفة عظمته وجلاله یا مراد بقول دردائیل
افوق ربنا شیء این باشد که ایا بالاتر از عرش پروردگار ما از حیثیت مکان یا رتبه چیزی تواند بود
پس این تقصیری باشد ازوی در معرفت عظمت وجلالت پروردگار احدیت یعنی از قبیل ترك اولی
میباشد **مؤلف گوید** مجلسی مرحوم در اینعبارات که در بحار فرموده كان بمحض خطور البال
ودر ترجمه اش در جلاء العیون که گفته در خاطر او چیزی گذشت که مناسب جلال وعظمت پروردگار
نبود مسامحه کرده است زیرا که متن خبر در قصه دردائیل چنین است که فجعل يوما يقول
فی نفسه روزی در خیال خود میگفت واین افتطار وتفکر است نه خطور وتفاوت فیمابین بین
است زیرا که اول از افعال اختیاریه است که موجب مدح وذم میباشد ویکی از احکام خمسه بر وی
جاری میشود وفعل وترکش ممکن است وفعل اختیاری باین علایم شناخته میشود چنانکه در علم
کلام مبرهن است وبدین سبب دردائیل وصلصائیل مستوجب عتاب وعقاب الهی شدند

قصهٔ صلصائیل ودردائیل

وثانیاً اولی میگویند بخلاف دو وهم که اضطراری است و از اختیار و محل مدح وذم بیرون است و همچنین است احکام خمسه بروی جاری و مساق نمیشود و در مخزن البکاء هم در قصه دردائیل در ترجمهٔ کلمهٔ مذکوره گوید که روزی در نفس خود گذرانید که آیا فوق پرودگار عالم جلاله جیزی باشد و در قصهٔ صلصائیل گفته که او وقتی در نفس خود گذرانید که آیا خدا میداند چیزی را که در زیر این دریا است و چیزی را که سیر مینماید در ظلمت شب و روشنی روز پس خداوند مطلع شد بانچه در نفس خود گذرانید و فرمود بایست در مکان خود در رکوع و سجود مکن این عقاب تو باشد بسبب آنچه در نفس خود فکر نمودی و غرض از این تفصیل توضیح مطلب بود نه تعریض بر مجلسی رحمه الله اعلی الله مقامه و شکر الله مساعیه الجمیله و فاضل دربندی مرحوم در اسرار بعد از نقل قصه این سه ملک گوید فاعلم انّ العصمة عبارة عن القوّة و الملکة التی یمتنع بها عن المعصیة مع التمکّن عنها یعنی بدانکه عصمت عبارت است از انقوه و ملکه که معصیت با ان ممتنع و محال بوده باشد با قدرت و تمکن از ان پس شک نیست که امکان صدور معصیت از معصوم بالذات از امور ماخوذه در تعریف عصمت است ولیکن امتناع وقوع و صدور ان از انبیاء و مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بالعرض از ضروریات مذهب امامیه است فلهذا بیانات و تاویلات از ائمه طاهرین علیهم السلم برای بعضی از آیات متشابهات که در حق جمعی از انبیاء علیهم السلم نازل گشته وارد شده است و امّا کلام در اینمقام بالنّسبة بملائکه باین نحو است که اگر چه معصوم بودن ایشان مثل انبیاء و مرسلین و ائمه طاهرین علیهم السلم از بعضی آیات شریفه و ادعیه ماثوره و اخبار منقوله ظاهر میشود الّا اینکه اثبات ان بحد ضرورت مذهب کما فی الانبیاء و الائمة الطاهرین علیهم السلم در غایت اشکال و نهایت صعوبت است میفرماید اگر بخواهی که این مطلب اوضح تقریر کنی بگو که امکان ذاتی با امتناع بالعرض جمع میشود و بدین جهت مدح و ثنا بر فعل و ترک معصومین در دنیا و اجر و ثواب در عقبی مترتب میشود و لیکن با این امکان ذاتی عقل حکم میکند بامتناع وقوع معصیت از ایشان علیهم السلم زیرا که چون ایشان بموهبت ربانیه بمقامی رسیدند که مسلط بر اضمحلال دواعی معصیت شدند وقوع معصیت از ایشان ممتنع و محال خواهد بود و امثال و نظایر اینمطلب یعنی حکم کردن عقل باجتماع امکان ذاتی با امتناع بالعرض در مسائل اعتقادیه بسیار است چنانکه عقل حکم میکند که خداوند قادر است بر قبایح یعنی قبایح من حیث هی هی شیئ اهل بحث مقدور او است و مع ذلک حاکم و قاطع است بامتناع این مطلب یعنی چنانچه معصوم علیه السلام باقتضای عصمت اقدام بمعصیت نمینماید هم چنین پروردگار عالم جلت عظمته باقتضای حکمت تامه خود با ان قدرت

تحقیق معنی عصمت

کامله متکلم قبایح نمیشود الی غیر ذلک من الامثلة الکثیرة بعد گوید ممکن است که بگوئیم جایز است
وقوع معصیت از بعضی از ملائکه اگر از قسم کروبین مقربین نبوده باشند با یمعنی که باین اخبار
در دو ائیل و صلصائیل و فطرس ایات و ادعیه و اخبار داله بر عصمت مطلق ملائکه را تخصیص
بدهیم **مؤلف گوید** و شیخ غواص بحار انوار اخبار ائمه اطهار علیهم السلم تحقق اجماع فرقه محقه
امامیه و اکثر مخالفین را بر عصمت ملائکه از صغایر و کبایر ذنوب نقل فرموده و گفت که لابد است
از تاویل انچه موهم صدور معصیت از ملائکه است بنحویکه در عصمت انبیاء علیهم السلم مذکور است
و حجیت تخصیص و اشکال فاضل دربندی مرحوم در تحقق اجماع نیست و اخبار بملائکه ثلثه محمول
بر ترک اولی میشود چنانکه مذکور شد رجعنا الی اول المطلب در خامس بحار از حضرت امام زین
العابدین علیه السلم روایت کرده که قال قلت لابی لم صار الطواف سبعة اشواط فرمود گفتم
بپدر بزرگوارم که چرا طواف هفت شوط گردید فرمود زیرا که خداوند بملائکه فرمود انی جاعل
فی الارض خلیفة و ایشان رد کردند و گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء حقتعالی
فرمود انی اعلم ما لا تعلمون و خداوند ملائکه را از نور عظمت خود محجوب نکرد انید پس ایشانرا
محجوب کردانید از نور خود هفت هزار سال فلاذوا بالعرش سبعة الاف سنة و ایشان پناه
بردند بعرش هفت هزار سال پس رحم کرد بر ایشان و توبه ایشانرا قبول فرمود و خلق نمود از برای ایشان
بیت المعمور را که در اسمان چهارم است و انرا مرجع و مامن ایشان قرار داد و وضع البیت الحرام
تحت البیت المعمور فجعله مثابة للناس و امنا و خانه کعبه را در زیر بیت المعمور قرار داد و مرجع
و محل ثواب و محل امن اهل زمین کردانید پس بدین سبب هفت شوط طواف بر بندکان واجب شد بجای
هزار سال طواف ملائکه یکشوط بر بنی ادم واجب کشت انتهی و این بیت شریف چنانکه بر مردم
مرجع و مطاف است بر ملائکه نیز مرجع و مطاف است چنانکه علامه مجلسی علیه الرحمة در مزار بحار
از حضرت صادق از پدر بزرگوارش از اباء کرامش از رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین که فرمود
ما خلق الله تع خلقا اکثر من الملائکة و انه لینزل من السماء کل مساء سبعون الف ملک
یطوفون بالبیت لیلتهم خلق نفرموده است خداوند متعال مخلوقی که بیشتر باشد از ملائکه و
بدرستیکه هر شام از اسمان هفتاد هزار ملک نازل میشوند و در تمام شب بیت الحرام طواف میکنند
وچون صبح طالع میشود میروند بزیارت قبر حضرت رسول ص و سلام میکنند بر انحضرت بعد میایند
بزیارت قبر حضرت امیر علیه السلم و سلام میکنند بر ایشان پس عروج مینمایند بطرف اسمان پیش از طلوع

اثبات عصمت ملائکه

مجلسی ره در حیات القلوب در معنی این کلمه گوید یعنی از انوار معرفت خود

نزول ملائکه برای زیارت

افتند بعد از آن هفتاد هزار ملک دیگر نازل میشوند و در تمام روز مشغول طواف بیت هستند تا غروب بعد میروند بزیارت قبر حضرت رسول صلعم بعد بزیارت حضرت امیر و امام حسن و امام حسین علیهم السلم و بر ایشان سلام میکنند و بطرف آسمان عروج مینمایند پیش از غروب وَالَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ اِنَّ حَوْلَ قَبْرِهِ اَرْبَعَةَ آلَافِ مَلَکٍ شُعْثاً غُبْراً یَبْکُونَ عَلَیْهِ اِلَی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ قسم بخداوندیکه جان من در قبضهٔ قدرت اوست بدرستیکه در اطراف قبر حسین چهار هزار ملک است که ژولیده و گرد آلوده گریه میکنند بر آن مظلوم تا روز قیامت و در روایت دیگر منقولست که قَدْ وَکَّلَ اللّٰهُ تَعَالٰی بِالْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ سَبْعِیْنَ اَلْفَ مَلَکٍ شُعْثاً غُبْراً یُصَلُّوْنَ عَلَیْهِ کُلَّ یَوْمٍ وَیَدْعُوْنَ لِمَنْ زَارَهُ هفتاد هزار ملک ژولیده گرد آلوده بر حسین علیه السلم موکل است که هر روز صلوات میفرستند بر آنجناب و زوار او را دعا میکنند و رئیس ایشان ملکی است منصور نام که زیارت نمیکنند او را زائری مگر اینکه استقبال میکنند و نه وداع کننده مگر آنکه مشایعت مینمایند و مریض نمیشود از ایشان احدی مگر اینکه عیادت میکنند و نمیرد کسی مگر آنکه بروی نماز میگذارند و در حق او استغفار میکنند دعبل خزاعی گوید زُرْ خَیْرَ قَبْرٍ بِالْعِرَاقِ یُزَارُ   وَاعْصِ الْحِمَارَ فَمَنْ نَهَاکَ حِمَارُ   لِمَ لَا اَزُوْرُکَ یَا حُسَیْنُ لَکَ الْفِدَا   قَوْمِیْ وَمَنْ عَطَفَتْ عَلَیْکَ نِزَارُ   وَلَکَ الْمَوَدَّةُ فِیْ قُلُوْبِ ذَوِی النُّهٰی   وَعَلٰی عَدُوِّکَ مَقْتَةٌ وَدَمَارُ   یَا بْنَ الشَّهِیْدِ وَیَا شَهِیْداً عَمُّهُ   خَیْرُ الْعُمُوْمَةِ جَعْفَرُ الطَّیَّارُ   اگر تو هم میل داری باین بزرگوار و ملائکه موکلین و مرفوفین و حافین قبهٔ حضرت حسین علیه السلام را هم بکنی باین نحو سلام کن که در زیارت ناحیهٔ مقدسه وارد است اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا مَوْلَایَ وَعَلَی الْمَلَائِکَةِ الْمَرْفُوْفِیْنَ حَوْلَ قُبَّتِکَ الْحَافِّیْنَ بِتُرْبَتِکَ الطَّائِفِیْنَ بِعَرْصَتِکَ الْوَارِدِیْنَ لِزِیَارَتِکَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ فَاِنِّیْ قَصَدْتُ اِلَیْکَ رَجَوْتُ الْفَوْزَ لَدَیْکَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ سَلَامَ الْعَارِفِ بِحُرْمَتِکَ الْمُخْلِصِ فِیْ وِلَایَتِکَ الْمُتَقَرِّبِ اِلَی اللّٰهِ بِمَحَبَّتِکَ الْبَرِیْٓءِ مِنْ اَعْدَائِکَ سَلَامَ مَنْ قَلْبُهُ بِمُصَابِکَ مَقْرُوْحٌ وَدَمْعُهُ عِنْدَ ذِکْرِکَ مَسْفُوْحٌ اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ

مقصد پنجم در ذکر نزول ملائکهٔ سموات و عنوان از علم حضرت امیر صلوات اللّٰه علیه

سید اسماعیل حمیری گوید یَا اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ اَخُو الْهُدٰی   وَاَفْضَلُ ذِیْ نَعْلٍ وَمَنْ کَانَ حَافِیاً   اَسَرَّ اِلَیْهِ اَحْمَدُ الْعِلْمَ جُمْلَةً   وَکَانَ لَهُ دُوْنَ الْبَرِیَّةِ وَاعِیاً   وَدَوَّنَهُ فِیْ مَجْلِسٍ مِنْهُ وَاحِدٍ

بالف حدیث کلها کان هادیا وکل حدیث من الوف بفاتح که الف باب فی اخواها کما هیا
ابن عودی کوید ومن ذا یسامیه بمجد ولم یزل یقول سلونی ما الحل والحرم
سلونی ففی جنبی علم ورثته عن المصطفی ما فات منی به الفم سلونی عن طرق السموات انی
بها عن سلوک الطرق فی الارض اعلم ولو کشف الله الغطام لم ازد به یقینا علی ما کنت ادری فافهم
اصفهانی کوید وله یقول محمد افضا کم هذا واعلم ما ذوی الاذهان
ان مد ینة علمکم واخی له باب وثبوا الرکن مصراعان فهاتوا ابیوت العلم من ابوابها
فالبیت لا یؤتی من الحیطان وفانی شوشتری هم کوید علی ولی منبع فیض یزدان
ولی خدا صهر پاک پیمبر علی راکب لدل برق جولان علی صاحب والفقار دو پیکر
بهر فعل فاعل بهر امر امر بود کرچه مشتق ولی است مصدر بنوو ید اللهی انشیر یزدان
چنان کند در انبار توخیبر که کردست خود سوی بالا فشاندی نشاند برابر حصن فیروزه رادر
الا ای امین خداوند اکبر رسول خدا را وصی و برادر توئی بر همه خلق عالم مقدم
قدم با حدوث تو بوداست همسر توئی علت غائی افرینش بود افرینش طفیل تو یکسر
عرض ذات پاک تو از ما سوی الله عرض ما سوی الله و ذات تو جوهر قضا و قدر بی رضا ئیت بکیتی
نباشد مصور نکردد مقدر زتیغ کجت راست شد رایت دین وزان بیدق کفر امد نکون سر
ببوی تو یک نفحه مرمشک جنت بوصف تو یک ایت این چار دفتر زخلق تو یک قطره هر هفت دریا
زنور تو یک ذره این هفت اختر زمهر و نهر تو ابنیاه کردون کهی هست فربه کهی هست لاغر
بمهر تو لای تو کوه و دریا یکی پای بر کل یکی شور بر سر بدریای علم خدا نا خدائی
به نه فلک افلاک هستی تو لنکر توئی باب ابواب علم لدنی نبی شهر علم و تو انشهر را در
وفا می سکان استان تو خواهد کند با سکان تو باشد نشوشتر دران استانی که جبریل خادم
دران استانی که میکال چاکر توئی غالب کل غالب چرا شد حسین تو مغلوب قوم ستمکر
خبر داری ایشاه از نور عینت حسین ان شهید بچون غرقه بیکر که لب تشنه کشتند و را بخواری
نخواهم بسر بود او را نه مادر ولی خواهرش داشت زینب عدوا اسیر و پریشان کرفتار و مضطر
ببیچاره کی شد دخیل مخالف نبا ورد کسی شد معین و نه یاور پس از قتل سلطان دین شمر بیدین
چه کویم چه کرد ان لعین بد اختر زد اتش خیام حرم را و فکند زنان اند را زار و طفلان درا ذر
کشیدا ز سرا پرده بیرون زنانه که بودند ناموس ال پیمبر

اقا فتحعلی صبا بعد از غزل گوید بوستانشا خسارش ایمن از باد خزان آسمانی آفتابش فارغ از ذل زوال
نی در اقطاعش بدیل و نی در اقطارش عدیل نی بکیهانش مثیل و نی بدانش همتا خاصه چون یابد شرف از نام میر بی نظیر
خاصه چون بیند طراز از مدح شاه بیهمال سالب الغالب علی بن ابیطالب که هست چون خداوند از صفات و چون پیمبر در خصال
شرک نبود گر بگویم هستی او از اشراک زانکه او در بی شریکی شد شریک ذوالجلال نجهد ار شد ز صفاتش باز ایزد بین که هست
چشم بخششش لاینام و ملک تقدیرش لایزال علت غائی ز کون آدم و حوا بوی گر نشد غواص مقصودش نبود جز لال
گر نشد ذات تو علت در اشتداد ابد در زوایای عدم حوا و آدم اعتزال گر نه یونس را بدیل یار بیت بود اعتصام
ور نه یوسف را بظل رحمتت بود اتصال کشت چون از صد نوبت صد ابوامنقل کردگی از چاه غم بر گاه عزت انتقال
زیر پایت طایران سدره گسترند پر گر سلیمان را بسر گسترد مرغی چند بال دیده یعقوب از یوسف کجا میگشت نور
گر ز کحل گرد نعلینت نمیدید اکتحال درد بیتابی سوی چون کمی بر صد بجا عقل فعالست سبق خوان ادیب بیمثال
هست قید عقل از فهم اقوال عقول هست پا عقول از درک ادراک عقال

خسروی گوید

شه دین ساقی کوثر که عقل از بیما مهر او چشد گر قطره نخورده بخضر آب حیوانش هر آنمومن که توحیدش بود بی مهر او باشد
شریک شرک توحیدش قرین کفر ایمانش حمید علم و فضلش را نداند جز خدای دانا که علم ماسبق موج است از بحر بی پایانش

بدانکه اول چیزیکه سبب شرف انسان و واسطه مزید شان و مرتبه او میباشد علم است و از اینمسئله فضیلت آدم علیه السلم بر ملائکه ظاهر و ثابت گردیده و در اینمقام مقدم بر همه انام حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سید اوصیا امیر المؤمنین علیه السلم است چنانکه در خبر وارد است که حقتعالی از اسم اعظم خود بیست و پنج اسم تعلیم آدم نمود و نوح را هشت اسم و ابرهیم را شش اسم و موسی را چهار اسم و عیسی را دو اسم و آصف بن برخیا را یک اسم و رسول خدا را هفتاد و دو اسم و آنحضرت مجموع آن اسامی را تعلیم حضرت امیر علیه السلم نمود و ابن شهر آشوب علیه الرحمه در مناقب گوید و قال النبی صلی الله علیه و آله بالاجماع انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب که پیغمبر خدا فرمود بالاجماع من شهر علمم و علی باب ویست پس هر کس علم را بخواهد باید که از در در آید و گویند اینقول حضرت مقتضی وجوب رجوع امت بآنجناب است زیرا که از خود بمدینه تعبیر فرموده و از انسرور بباب تعبیر فرموده که وصول بعلم موقوف باتیان از جانب باب و دروازه است تنها و بعد از آن این امر را واجب و لازم گردانیده بقول خود فلیأت الباب و ایضا دلیل است بر عصمت آنجناب زیرا که از غیر معصوم قبیح جایز است و چون مرتکب قبیح شد اقتداء و تبعیت بروی قبیح خواهد شد پس لازم آید که آنحضرت امر بقبیح نماید و آن جایز نیست مؤلف گوید مراتب علم امیر المؤمنین علیه السلم از مسلمات سنی و شیعه و ضروریات

بیان حدیث سلونی قبل ان تفقدونی

انا میراست وکسی را درین مشاجره ومکالمه نیست وچون این مجالس مختصر بیان بیمنتوانکرد ولیکن بمشابه
بکقطره از دریا این فقره از دریای علم ان حجة الله الاعظم مذکور میشود که شیخ سعید جلیل احمد بن
علی طبرسی ره در کتاب احتجاج از اصبغ بن نباته روایت کرده که کوید لما بویع امیر المؤمنین علیه السلم
خرج الی المسجد متعمما بعمامة رسول الله صلی الله علیه واله لابسا بردته منتعلا بنعل رسول
الله متقلدا بسیف رسول الله چون امیر المؤمنین علیه السلم بخلافت بیعت کردند ان
سرور بمسجد نهاد وعمامه حضرت رسول صم بر سر وبرده اش در بر ونعلین مبارکش در پای
وشمشیرش در کردن حمایل کرده بود پس بمنبر صعود داده نشست وانکشتان مبارك خود را
مشبکا بر شکم خود نهاده فرمود یا معشر الناس سلونی قبل ان تفقدونی هذا سفط
العلم هذا لعاب رسول الله صلی الله علیه واله هذا ما زقنی رسول الله زقا زقا ای کروه
مردم بپرسید از من پیش از انکه مرا مفقود کنید این است سبد علم این است اب دهان پیغمبر
این است انچه ان حضرت بمن دانه علم خورانیده مانند دانه خورانیدن مرغ بدهان خویش
جوجه خود را سلونی فان عندی علم الاولین والاخرین بپرسید از من که در نزد من است
علم اولین واخرین اما والله لو ثنیت لی الوسادة فجلست علیها اکاه باشید بخدا سوکند
که اکر مسند خلافت از برای من دو لا شود وبر انجا بنشینم هر اینه فتوی میدهم باهل توریة
بتوریة وباهل انجیل بانجیل وباهل زبور بزبور وباهل قران بقران بنحوی که همه این کتب
بنطق امده میکویند که راست کفت علی وبانچه خدا در من نازل کرده بود فتوی داد واین قرانی
که شب وروز میخوانید یاد کرمیان شما کسی است که بداند انچه را که خدا در وی نازل کرده ولولا ایة
فی کتاب الله لاخبرتکم بما کان وما یکون وما هو کائن الی یوم القیمة واکر یك ایه در قران نبود
هر اینه بشما خبر میدادم بانچه واقع شده وبانچه میشود وبانچه خواهد شد تا روز قیامت وان
اینست یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب بعد از ان باز فرمود سلونی قبل ان
تفقدونی فو الذی فلق الحبة وبرئ النسمة بپرسید از من قبل از انکه مرا مفقود کنید سوکند
بخداوندی که دانه را شکافته وبشر را افریده اکر از یك یك ایات قران بپرسید که در شب نازل
شده یا روز ودر مکه یا مدینه در سفر یا حضر واز ناسخ ومنسوخ ومحکم ومتشابه وتاویل وتنزیل
هر اینه خبر میدهم بشما تا کلام ان امام انام بمقامی رسید که مردی از اخر مجلس برخواست وکفت
یا امیر المؤمنین دلنی علی عمل ینجی الله به من النار مرا بسوی عملی دلالت نما که خدا بسبب ان مرا

ازآتش جهنم نجات بخشد فرمود بشنو وبفهم ویقین بدان که قامت الدنیا بثلاث بعالم ناطق مستعمل
لعلمه وبغنی لا یبخل بماله علی اهل دین الله وبفقیر صابر دنیا بسه نفر قائم وبرپا شد بعالم
که ناطق ومستعمل علم خود باشد وبغنی ومالداری که از مال خود در راه خدا بخل ننورزد و
بفقیری که صبر کند پس وقتیکه عالم علم خود را پنهان کرد وغنی بر مال خود بخل نمود وفقیر صبر
نکرد در اینحال ویل وثبور است ونزدیك میشود که مردم از ایمان بسوی کفر باز گردند ایها
السائل لا تغترن بکثرة المساجد وجماعة اقوام اجسادهم مجتمعة وقلوبهم متفرقة
ای سؤال کننده البته مغرور مباش بکثرت مساجد وجماعت آنکسانیکه اجساد ایشان مجتمع
وقلوب ایشان متفرق میباشد پس این است وجز این نیست که مردم سه قسم اند زاهد وراغب
وصابر زاهد کسی است که مسرور دنیا نشد بسبب دنیا چون دراید ومحزون نشود چون برود
وصابر کسی که در دل آرزو کند اورا وچون بچیزی رسید بواسطه سوء عاقبتش صرف نظر کند
وراغب آنکه باك ندارد که از حلال باشد یا حرام بعد عرضکرد یا امیر المؤمنین فما علامة
المؤمن فی ذلك الزمان پس علامت مؤمن در این زمان چیست فرمود ینظر الی ولی
الله فیتولاه والی عدو الله فیتبرء منه وان کان حمیما قریبا آنکه با دوست خدا دوستی
وبا دشمنش دشمنی نماید اگرچه خویش او باشد عرضکرد راست گفتی سوگند بخدا یا امیر
المؤمنین بعد غایب شد وکسی ویرا ندید حضرت فرمود این برادر من خضر بود الخبر وازجمله
اخبار که دلالت بر غرایب علم آنحضرت مینماید حدیث ولادت باسعادت حضرت حسین
علیه السلام است که مجلسی ره در ناسخ بحار روایت کرده که ان الناس یدخلوا علی النبی
صلی الله علیه واله ویهنؤه بمولوده الحسین علیه السلام مردم داخل شدند بخدمت
حضرت رسول ص وتهنیت دادند بآنحضرت بولادت حضرت حسین علیه السلام پس شخصی از
میان مردم برخواست وگفت بابی انت وامی یا رسول الله پدر ومادرم فدای تو باد یا رسول
الله امروز از علی علیه السلام امر عجیبی مشاهده کردیم فرمود چه دید ید عرضکرد آمدیم که سلام
کنیم وتهنیت ولادت حسین علیه السلام بشما تهنیت گوییم مارا مانع شد وفرمود که صد وبیست
چهار هزار ملك از آسمان نازل شده ما تعجب کردیم که چگونه شمرد واز کجا دانست که این قدر
ملك نازل گشته حضرت تبسم کنان متوجه بجناب شد وفرمود از کجا دانستی که صد وبیست
وچهار هزار ملك بر من نازل گشته عرضکرد بابی انت وامی یا رسول الله صد وبیست وچهار

سیّم شعبان

هزار لعنت شنیده و دانستم که اینقدر ملك نازل شده پیغمبر خدا فرمود زادك الله علماً و حلماً یا ابا الحسن خداوند علم و حلم تو از یاد کند یا ابا الحسن و در اسرار الشهاده از کامل الزیاره از عبد الرحمن غنوی از سلمان فارسی روایتکرده که گوید وهل بقی فی السموات ملك لم ینزلوا الی رسول الله صلی الله علیه و اله یعزیه فی ولده الحسین علیه السلم و یخبره بثواب الله ایاه و یحمل الیه تربته آیا در آسمانها ملکی باقی ماند که بر حضرت رسولﷺ نازل نشود و در باب فرزندش حسین علیه السلم تعزیت ندهد و اخبار از مثوبات این مصیبت کبری ننماید و از تربت کربلا بخدمت آنحضرت نبرد و حضرت رسولﷺ بر قاتلان او نفرین کرد و گفت اللهم اخذل من خذله و اقتل من قتله و اذبح من ذبحه و لا تمتعه بما طلب خدایا تنها بگذار انکسرا که تنها بگذارد او را و بکش آنکسی را که او را بکشد و ذبح کن آنکه را ذبح کند او را و او را بمطلوب خود مرسان عبد الرحمن گوید سوگند بخدا که سخط و عقوبت الهی بزودی بر یزید پلید رسید و بعد از قتل آنحضرت از عمر خود بهره مند نگشت و علی الغفله گرفتار گردید و شب مست شد و صبح دیدند که بجهنم واصل شده و رنگ پلیدش سیاه گشته بود که گویا بقیر اندوده اند و کسی از قاتلین و ظالمین آنحضرت نماند مگر آنکه بدرد جنون و جذام و برص مبتلا گردید و این امراض در اعقاب ایشان بارث باقی ماند و در منتخب از شرجیل بن ابی عون روایتکرده که لما ولد الحسین علیه السلام هبط ملك من الملائکة الفردوس الاعلی و نزل الی البحر الاعظم چون حضرت حسین علیه السلم متولد شد ملکی از ملائکان فردوس اعلی به بحر اعظم نازل شد و در اقطار آسمانها و زمین ندا کرد یا عباد الله البسوا اثواب الاحزان و اظهروا التفجع و الاشجان فان فرخ محمد مذبوح مظلوم مقهور ای بندگان خدا لباس حزن و الم بپوشید و اظهار اندوه و غم بنمائید که فرزند رسولﷺ مذبوح و مظلوم و مقهور است بعد از آن ملك بخدمت پیغمبر خداﷺ آمد و عرض کرد ای حبیب خدا کشته میشود در این زمین گروهی از اهل بیت تو که ایشانرا جماعتی از امت تو که ظالم و فاسق و باغی اند میکشند فرزند تو حسین پسر دختر طاهره اترا در زمین کربلا بقتل میرسانند این تربت اوست و قبضه از خاك کربلا بآنحضرت داد و گفت یا محمد این تربت را در نزد خود نگاه دار و چون دیدی که متغیر و سرخ شد و مانند خون گردید پس آنوقت بدان که فرزندت حسین کشته شد بعد از آن ملك از تربت مقدسه آنحضرت بر بال خود گرفته بسوی آسمان صعود کرد فلم یبق ملك فی السماء الا و شم

نزول ملائکه از آسمانها بر حضرت امیر

آمدن ملك از فردوس

تربته

تربة الحسین علیه السلام و تبرک بها نمی در اسمان ملکی نماند مگر انکه ان تربت مبارکه را ببوئید و بان تبرک جست و او می گوید که حضرت رسول ص ان تربت را گرفت و بوئید و گریست و گفت

قَتَلَ اللهُ قاتِلَكَ یا حُسَینُ وَ اَصلاهُ فی نارِ الجَحیمِ اللّٰهُمَّ لا تُبارِكْ فی قاتِلِهِ وَ اَصلِهِ حَرَّ نارِ جَهَنَّمَ وَ بِئسَ المَصیرُ خدا بکشد قاتل ترا ای حسین و در اتش جهنم او را بسوزاند چه بد جائی است او

بعد از ان تربت مقدسه را بام سلمه داد و از شهادت انحضرت اخبار نمود و فرمود ای ام سلمه این تربت را نگاه دار و بعد از وفات من ملاحظه کن و چون دیدی که متغیر و سرخ و چون تازه شد بدان که فرزندم حسین را در کربلا کشتند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مقصد ششم در مراثی حضرت حسین علیه السلام

شیخ عبد الحسین اعسم ره گوید

یا بن الذی غذاه احمد جبره
بلسانه فزکی الغذاء و المغتذی
لا زال یرشف ثغره مستنشقا
طیب الجنان بطیب نشر الشذی
لا غرو ان سغفت حشاشته بمن
بسوی انتشاق شذاه لم یتلذذ
الام فاطم و الاب الکرار لا
اب فی الانام کذا و لا ام کذی
اوصی النبی بهم و بلغ مشفقا
ان الوصیة بعده لم تنفذ
لهفی لجسمك بالعرا ملقی و کم
بذا الکماة بصولة لم تنبذ
لم یسلبوه الدرع الا بعدما
جعلته اسهم نبلهم کالقنفذ
و الراس یهدی فوق میاد الی
اشقی الوری من مختف او محتذ
ترنو عین ولیه بیتا لم
و تراه عین عدوه بتلذذ
لما راه یزید رنح عطفه
متشمتا بنشوة بمنطقه البذی
و دعا لمجلسه النساء فما
لها نبیك للنساء و مجلس المتنبذ
طلبا بغیر دموعها الا ترتوی
غرثا بغیر عویلها لا تغتذی
و لربّ نادبة آباها جدها و قد
وقع الذی کم طال منه تعوذ
یا بن الوصی و فاطم ان اجترح
ذنبا فحبك من ذنوبی منقذی
ما انفك عبدك عائذا بذمامکم
فکن المعاذ لعبدك المتعوذ

سید مهدی طباطبائی بحر العلوم ره گوید

زادوا عن الماء ظمآنا مراضعه
من جده المصطفی الساقی اصابعه
یعطیه ابهامه آنا و آونة
لسانه فاستوت منه طبایعه
لله مرتضع لم یرتضع ابدا
من ثدی انثی و من طه مراضعه
سر به خصه باریه اذ جمعت
و اودعت فیه عن امر ودایعه
غرس سقاه رسول الله من یده
و طاب من بعد طیب الاصل فارعه
ذوت بواسقه اذ اظماؤه فلم
یقطف من الثمر المطلول یانعه
عدت علیه ید الجانین فانقطعت
عن مجتنی ثمر الزاکی منافعه
فضی علی ظماء و الماء قد منعت

نَمَتْ نِهایاتُ القَنا عَنهُ مُشارِعُهُمْ ❊ قَدْ حَرَّمُوهُ عَلَیهِ فِی الحَیوةِ وَمَنْ ❊ بَعْدُ اسْتَحَلُّوا الَّتی تَعفُو مَضاجِعُهُ
هَمُّوا بِاِطْفاءِ نُورِ اللّهِ وَاجْتَهَدُوا ❊ فِی وَضْعِ قَدْرِ مَنِ الرَّحْمٰنُ رافِعُهُ ❊ لَمْ اَنْسَهُ اِذْ یُنادِی بِالطُّغاةِ وَقَدْ
تَجَمَّعُوا حَوْلَهُ وَالکُلُّ سامِعُهُ ❊ تَرْجُونَ جَدِّی شَفِیعاً وَهُوَ خَصْمُکُمُ ❊ وَیْلٌ لِمَنْ خَصْمُهُ فِی الحَشْرِ شافِعُهُ

ملا رشتی متخلص بمجرون گوید

شهی که شیرهٔ جان تی بود لبنش ❊ کار آب چرا خشک شد لب و دهنش ❊ ببین چگونه زمین تنگ شد به بر وطنش

زباد حادثه اندر زمین کرب بلا ❊ نه نصف بود زبر اکنده کشت انجمنش ❊ نه قاسمی که نماید کابدار وی
نه اکبری و نه عباس صف شکنش ❊ نمود رو ببلا انجنان زشوق اله ❊ که گویا گل و ریحان بود یاسمنش
جراحتش همه پیکان تیر و نوک سنان ❊ هزار و نهصد و پنجاه زخم بر بدنش ❊ زبان حال شریعتش بلفظ استغوی
نداد کوش کسی آخرین نفس سخنش ❊ در آفتاب نهادند نعش بی سر او ❊ برهنه بود نکردند کو قبا کفنش
امان نداد کسی بر سکینه دختر او ❊ چو عندلیب بنالد میان انجمنش ❊ فلک خراب شود خواهر ستمزده اش
چه کرده بود که بردند میان مرد و زنش ❊ عیال بیکس و طفلان کجا و مجلس ها ❊ همیشه و الم از روزگار و مکر و فتن
نشان رسید بهم الیس از شهادت او ❊ زدست زینب مظلومه بوی پیرهنش ❊ مرحوم مجلسی کرده

از عبدالرحمن هاشمی روایت کرده که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم جعلت فداک من
این جاء لولد الحسین الفضل علی ولد الحسن وهما یجریان فی شرع واحد فرمان شوم چرا اولاد
حسین افضل از اولاد حسن علیهما السلم میباشند و حال انکه هر دو مساوی و از یک پدر و مادر
هستند فرمود لا اریکم تأخذون به بر من بهتر که شما قبول کنید اگر علتش را بگویم بدانستیکه جبرئیل
پیش از ولادت حسین علیه السلام بر حضرت رسول نازل شد و عرض کرد یولد لک غلام تقتله امتک
من بعدک پسری از برای تو متولد خواهد شد که امت تو بعد از تو او را شهید کنند حضرت فرمود
یا جبرئیل لا حاجة لی فیه مرا احتیاج بچنین فرزندی نیست و جبرئیل سه مرتبه این خطاب بحضرت
نمود پس انحضرت امیر علیه السلام را طلبید و فرمود که جبرئیل از جانب رب جلیل مرا خبر داد که پسری
از برای من متولد خواهد شد که امت من او را شهید خواهند کرد انجناب نیز عرض کرد لا حاجة لی
فیه مرا احتیاج بچنین فرزندی نیست یا رسول الله تا انکه سه مرتبه این مخاطبه شد بعد فرمود که او
فرزندان او امام و وارث پیغمبران و خازن علوم اولین و اخرین خواهند بود پس نزد فاطمه
فرستاد که خدا بشارت میدهد ترا بفرزندی که امت من بعد از من او را شهید خواهند کرد فاطمه
عرض کرد لیس لی حاجة فیه یا ابة مرا احتیاج بچنین فرزندی نیست پدر جان و سه مرتبه این

مخاطبه

مخاطبه واقع شد پس نزد فاطمه فرستاد که او و فرزندان و پیشوایان دین و وارثان آثار من و خازنان علم من
خواهند بود فاطمه گفت راضی شدم از خداوند عزّ و جلّ پس حامله شد بحضرت حسین علیه السلم و بعد از
شش ماه متولد شد وَلَمْ یَعِشْ مَوْلُودٌ قَطُّ لِسِتَّةِ اَشْهُرٍ غَیْرُ اِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ وَ عِیسَی بْنِ مَرْیَمَ و هر کز مولود
شش ماهه زنده نمانده مکر حسین بن علی و عیسی بن مریم و امّ سلمه کفالت امر انجناب کرد وَ کَانَ
رَسُولُ اللّهِ صلعم یَاْتِیهِ فِی کُلِّ یَوْمٍ فَیَضَعُ لِسَانَهُ فِی فَمِ الْحُسَیْنِ فَیَمُصُّهُ حَتَّی یَرْوِیَ و حضرت رسول
هر روز تشریف میاورد و زبان مبارک خود را در دهان حضرت حسین علیه السلم میکذاشت و انجناب
میمکید تا سیر میشد پس خداوند کوشت او را از کوشت رسولخدا برویانید و هر کز از فاطمه علیها السلم
و از زن دیکر شیر نخورد پس حقتعالی این ایراد کرشان او فرستاد وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلٰثُونَ شَهْرًا
حَتّٰی اِذَا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَبَلَغَ اَرْبَعِینَ سَنَةً قَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ
وَعَلٰی وَالِدَیَّ وَاَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضٰیهُ وَاَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی یعنی مدّت حمل او و شیر باز
کرفتن او سی ماه بود تا انکه چون بحدّ قوّت بدن و عقل رسید و چهل سال از عمر او کذشت کفت
پروردکارا الهام کن مرا و توفیق ده مرا که شکر کنم نعمت ترا که انعام کردهٔ بر من و بر پدر و مادر من
و اصلاح کن از برای من بعضی از ذرّیهٔ مرا حضرت فرمود که اکر میکفت همهٔ ذرّیهٔ مرا هر اینه همه فرزندان
او امام میبودند و لیکن مخصوص کردانید بعضی را و ثقة الاسلام کلینی قدّس سرّه در کافی بعد از
نقل این خبر بتفاوت یسیر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود وَلَمْ یَرْضَعِ الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلٰمُ
مِنْ فَاطِمَةَ وَلَا مِنْ اُنْثٰی که حضرت حسین علیه السلم از فاطمه و هیچ زن دیکر شیر نخورد او را بخدمت
حضرت رسالت صلعم میاوردند فَیَضَعُ اِبْهَامَهُ فِی فَمِهِ فَیَمُصُّ مِنْهَا مَا یَکْفِیهِ الْیَوْمَیْنِ وَالثَّلٰثَ
و انحضرت ابهام مبارک خود را در دهان شریفش میکذاشت و انقدر میمکید که دو روز و سه روز
او را کفایت میکرد پس کوشت و خون انجناب از کوشت و خون انحضرت رویید و هیچ فرزند شش ماهه
متولد نشد که بماند بغیر از عیسی بن مریم و حسین بن علی ع مجلسی ره در جلاء العیون کوید بروایت
دیکر حضرت یحیی ع و ابن شهراشوب ره در مناقب روایت کرده که حضرت فاطمه علیها السلم هنکام
ولادت حسین علیه السلم مریض شد و شیر در پستان مبارکش بخشکید و رسولخدا صلعم مرضعی طلب کرد
و پیدا نشد فَکَانَ یَاْتِیهِ فَیُلْقِمُهُ اِبْهَامَهُ فَیَمُصُّهَا پس انحضرت بحجرهٔ فاطمه علیها السلم میامد
و ابهام مبارکش را در دهان انجناب میکذاشت تا میمکید و سیر میکشت وَیُقَالُ بَلْ کَانَ رَسُولُ
اللّهِ یُدْخِلُ لِسَانَهُ فِی فِیهِ فَیَغُرُّهُ کَمَا یَغُرُّ الطَّیْرُ فَرْخَهُ و بروایت دیکر زبان مبارکش را در دهان

انجناب گذاشت وشیر میداد از شیرهٔ جان خود چنانچه مرغ بر جوجه خود غذا میدهد تا چهل شب
وروز بدینسان کرد وگوشت حسین علیه السلام از گوشت آنحضرت بروئید ونیز در انکتاب از برّه دختر
امیّه خزاعی روایت کرده که چون صدّیقهٔ طاهره سلام الله علیها بحسن علیه السلام حامله شد
رسول خدا از مدینه بجانبی تشریف میبرد فرمود ای فاطمه جبرئیل مرا تهنیت داد که تو پسری خواهی
آورد او را شیر مده تا من بیایم برّه گوید پس از بعد از ولادت حسن علیه السلام بنزد فاطمه رفتم
وهنوز بانجناب شیر نداده بود عرضکردم او را بمن ده تا من شیر بدهم فرمود کلّا ثمّ ادرکتها
رِقّة الاُمّهات فَارضعته بعد از آن رقّت مادری او را درک کرد واو را شیر داد وچون رسول
خدا باز آمد فرمود ماذا صنعتِ چه کردی عرضکرد شفقت مادری مرا گرفت واو را شیر دادم
انحضرت فرمود اَبَی اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلّا ما اَرادَ آنچه خدا خواسته است میشود وچون بحسین علیه
السلام حامله شد همچنان حضرت رسول صلعم فرمود ای فاطمه جبرئیل بر پسری از تو بمن تهنیت داد او را
شیر مده تا من بیایم اگرچه یکماه طول کشد عرضکرد چنین کنم وانحضرت از مدینه بجانبی سفر کرد
وحسین علیه السلام متولد شد فَما اَرضعته حتّی جاءَ رسولُ اللهِ صلعم وشیر نداد تا آنحضرت باز آمد فرمود
ماذا صنعتِ چه کردی عرضکرد شیر نداده ام فَاَخَذَهُ فجعل لسانه فی فمه فجعل الحسین یمصّ
پس انجناب را گرفت وزبان مبارکش را در دهان او گذاشت واو میمکید حتّی قال النبیّ ایهاً حسین
ایهاً حسین تا آنکه پیغمبر خدا دو مرتبه فرمود کامیاب شدی ای حسین کافی است ترا بعد فرمود آنچه
خدا خواهد میشود هی فیکَ وفی وُلدِکَ یعنی امامت در تو وفرزندان تواست انتهی ای شیعیان
نبی را هیچ میدانی چرا لب بر لبش بنهاد بلی تا پرورد از شیرهٔ جان شافع عقبا دهان را که بود شربتش از شیرهٔ جانش
کجا باشد روا پر خون شود از ناوک بیداد تنی کز شیرهٔ جان پیمبر پرورید آخر چرا مجروح شد در کربلا با خنجر فولاد
آه ای عزاداران کجا رواست بدنیکه لبش از لبان پیغمبر خدا وشیرش از شیرهٔ جان انسرور بوده
پاره پاره در روی خاک گرم کربلا بماند ودهان معجز بیان ولبان مبارکش نشانهٔ تیر کین وجور وجفا
گردد نمیدانم بکدام یک از ین مصیبتها اشاره کنم تو خود باقتضای وقت ومقام بمصیبتی هر یک از ین
مقامات که میخواهی اشاره کن وختم کن مجلس را که التماس دعا دارم الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مقصد هفتم در تسمیهٔ حضرت حسین علیه السلام

صائغ بن عزیز گوید هُمُ النُّورُ نورُ اللهِ جَلَّ جلالُهُ هُمُ التّینُ والزّیتونُ والشَّفعُ والوَتْرُ
مَهابِطُ وَحیِ اللهِ خُزّانُ عِلمِهِ مَیامینُ فی اَبیاتِهِم نَزَلَ الذِّکرُ فَلَولاهُمُ لَم یَخلُقِ اللهُ آدَمَا

در ارضاع الحسین

ولا كان زين في الانام ولا عمرو ولا سطحت ارض ولا رفعت سما ولا طلعت شمس ولا اشرق البدر
واسماؤهم مكتوبة فوق عرشه ومكنونة من قبل ان يخلق الذر شيخ اجل شيخ صدوق عليه الرحمه

در عيون اخبار الرضا روايت كرده كه روزى حضرت رضا عليه السلام از نزد مامون بيرون آمد بر استرى سوار شده بود پس ابو نواس شاعر رسيد و بعد از سلام عرضكرد و گفت يا ابن رسول الله قد قلت فيك ابياتا فاحب ان تسمعها منى اى فرزند پيغمبر در حق شما چند بيت گفته ام ميخواهم كه از من بشنوى حضرت فرمود بگو پس انشاء كرد و گفت مطهرون نقيات ثيابهم تجرى الصلوة عليهم اينما ذكروا من لم يكن علويا حين تنسبه فما له من قديم الدهر مفتخر فالله لما بدى خلقا فاتقنه صفاكم واصطفاكم ايها البشر فانتم الملأ الاعلى وعندكم علم الكتاب وما جاءت به السور يعنى ايشان پاكيزه هستند و دامن عصمت ايشان از لوث معصيت معرى است و هرجا كه اسم مبارك ايشان مذكور ميشود صلوات ميفرستند هركس كه علوى نيست او را در نسب از قديم الايام افتخارى ندارد و خداوند احديت در ابتداى خلقت شما را منتخب و برگزيده نموده پس شمائيد گروه اعلى و در نزد شما است علم قران و علم آيات و سور حضرت رضا عليه السلام فرمود قد جئتنا بابيات ما سبقك اليها احد يعنى ابياتى آورده كه احدى بر آنها بتو سبقت نكرده پس فرمود اى غلام آيا از نفقه ما چيزى هست عرضكرد سيصد دينار موجود است فرمود بده باو و بعد فرمود لعله استقلها يا غلام سق اليه البغلة شايد او را اندك شمارد اى غلام بيا اين استر را نيز بسوى او ببر پس آنجناب پياده شدند و آن استر را نيز بابو نواس عطا كرد محمود عم مقصد در بحار از زيد شهيد از پدر بزرگوارش على بن الحسين عليه السلام روايت كرده كه فرمود چون حضرت حسن عليه السلام متولد شد صديقه طاهره سلام الله عليها بامير المؤمنين ع عرضكرد اسم او را بگذار فرمود من در تسميه او بحضرت رسول ص سبقت نميگيرم پس آنحضرت تشريف آورد فاخرج اليه فى خرقة صفراء و آنجناب او را در جامه زردى بخدمت حضرت بردند فرمود آيا من بشما نگفته ام كه مولود را بخرقه زرد نپيچيد و انجامه را بيند اخت واخذ خرقة بيضاء فلفه فيها و او را در جامه سفيدى گرفته آنبزرگوار او را بآن ملفوف كرد و فرمود يا على آيا نامش را گذارده عرضكرد من در اسم او بر شما سبقت نميگيرم فرمود من نيز بر پروردگار خود سبقت نميگيرم پس خداوند بجبرئيل وحى فرمود كه پسرى براى محمد متولد شده نازل شو و از من سلام و تهنيت برسان و بگو ان عليا منك بمنزلة هرون من موسى فسمه باسم ابن هرون كه على از تو بمنزله هرون است از موسى پس او را بنام فرزند هرون مسمى كن پس جبرئيل نازل شد و از جانب رب جليل تهنيت رسانيد و

گفت خداوند میفرماید او را باسم پسر هرون مسمّی کن فرمود اسم او چه باشد عرض کرد شبّر فرمود زبان من عربی است عرض کرد اسم او را حسن بگذار فسمّاه الحسن پس اسم مبارک او را حسن گذاشت و در ولادت حضرت حسین علیه السلام نیز جبرئیل نازل شد و از جانب حضرت احدیت تهنیت گفت و عرض کرد انّ علیّاً منک بمنزلة هرون من موسی فسمّه باسم ابن هرون فرمود اسم او چه باشد گفت شبیر فرمود زبان من عربی است گفت اسم او را حسین بگذار فسمّاه الحسین پس اسم مبارک او را حسین گذاشت علامه مجلسی گوید بیان قال الفیروزآبادی شَبَّر کبقّم و شُبَیر کقُمَیر و مُشَبِّر کمحدّث ابناء هرون قیل و باسمائهم سمّی النبیّ صلعم الحسن والحسین والمحسن مؤلف گوید اگرچه این اسامی شریفه با اسامی ابنا هرون در تشدید و وزن تفاوت دارند ولی در معنی متحداند ابن شهر آشوب علیه الرحمه در مناقب گوید اسمه الحسین وفی التوریة شبیر وفی الانجیل طاب والقاب مبارکش الشهید السعید والسبط الثانی والامام الثالث تا آنجا که گوید منبع الائمة شافع الامة سید شباب اهل الجنة وعبرة کل مؤمن ومؤمنة صاحب المحنة الکبری والواقعة العظمی تا گوید اطیب العرق واجمل الخلق قطعة النور لقلب النبی المسرور المنزّه عن الافک والزور وعلی تحمّل المحن والاذی صبور دیگر از این فقره نمیگذرم چه طور صبور بود و چه گونه صبر کرد چنانکه ملائکه آسمانها از صبر او تعجب نمود چنانکه حضرت حجة عجّل الله در زیارت ناحیه مقدسه میفرماید

وَانتَ مُقَدَّمٌ فِی الهَبَواتِ وَمُحتَمِلٌ لِلاَذِیّاتِ قَد عَجِبَت مِن صَبرِکَ مَلائِکَةُ السَّمٰواتِ فَاَحدَقُوا بِکَ مِن کُلِّ الجِهاتِ وَاَثخَنُوکَ بِالجِراحِ وَحالُوا بَینَکَ وَبَینَ الرَّواحِ وَلَم یَبقَ لَکَ ناصِرٌ وَاَنتَ مُحتَسِبٌ صابِرٌ اَلا لَعنَةُ اللهِ عَلَی القَومِ الظّالِمِینَ

مقصد هشتم بر بیان قنداقهٔ آنحضرت تا باسمها میرزا محمد علی رائج متخلص بیجا گر گوید

باعث ایجاد عالم اماء اندر وجود خود حسین جد شریف با بشر ولیّ کردگار
آنشهنشاهیکه کردید آفرینش را سبب خسرو لب تشنگان مقتول حیّ کردگار
آنکه قنداقش بچرخ هفتمین جبرئیل برد مهر و مه کردآکتساب نور از آن ز الانبار
عرش رحمن را اشک زینت فزا از نور خش زهره از نور جبینش در طرب از بیل کنار
از جلالت که ربود ز آسمان قنداق او که شود از بسم مرکب بیکری بر بیزار
که نماید مهر و مه از عارضش نور اکتساب که بکیرد در تنور خولی بیدین قرار
پیکرش ضد خاک افتد در زمین کربلا راس پاکش را بنوک نیزه نشاندند اشقیا
که لبن نوشد یا قوت لبان احمدی کاد از چوب یزیدان لعل لب گردد فکار
بدانکه آنچه از تتبع اخبار حاصل میشود آنست که قنداقه

اسامی حضرت حسین و القاب

سیم شعبان

... نفررا از انبیاء واولیا باسمان برده اند یکی فقرهٔ حضرت حجة صاحب العصر والزمان عجل الله فرجه است
چنانکه در سیزدهم بحار از حکیمه خاتون روایت کرده که حضرت حسن عسکری علیه السلام بمن فرمود لما وهب
لی ربی مهدی هذه الامة که چون خداوند متعال مهدی این امت را بمن عنایت فرمود ارسل
ملکین فحملاه الی سرادق العرش حتی وقفا بین یدی الله عز وجل دو ملک فرستاد او را بسرادق
عرش بردند و در درگاه احدیت نگاه داشتند چنانکه انشاء الله تعالی بتفصیل در پانزدهم انشاء الله مذکور
خواهد شد دوم فقرهٔ جناب یحیی بن زکریا علیه السلام است چنانکه علامه مجلسی ره در حیاة القلوب نقل کرده
که چون یحیی علیه السلام متولد شد او را باسمان بردند و از نهرهای بهشت او را غذا میدادند و چون او را
از شیر باز گرفتند بسوی پدرش فرود آوردند در هر خانه که بود آنخانه از نور روی او روشن میشد
سیم فقرهٔ حضرت حسین علیه السلام است چنانکه در کتاب تحفة المجالس و مفتاح الجنة روایت کرده اند
و خلاصه آن این است که روزی صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها گریان و نالان بخدمت رسول عالمیان
امد حضرت فرمود یا فاطمه چرا گریه میکنی عرض کرد پدر جان نور دیده ام حسین را در گهواره خوابانیده و بشغلی
مشغول بودم و چون باز امدم او را در گهواره ندیدم پس در اینحال جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول
الله روزیکه من بتهنیت حسین علیه السلام امدم گروهی از ملائکه نیز باتفاق من امده بودند و چون بمحل
خود مراجعت کردند بر مقربان ملاء اعلی تفاخر و مباهات مینمودند پس مقربان بارگاه کبریا عرض
کردند خدایا احدی بر ما مباهات نکرده و این گروه بواسطه درک زیارت حسین علیه السلام بر ما افتخار
میکنند ما را نیز رخصت ده تا بشرف زیارت آنحضرت مشرف شویم خداوند بر ایشان اذن نزول نداد و
بمن امر فرمود آنحضرت را از گهواره بملاء اعلی بردم تا مقربان درگاه الهی انسر ور او را زیارت کنند و اینساعت
او را اورده در گهواره خوابانیدم حضرت فاطمه علیها السلام از استماع اینخبر مسرور شده بمنزل مراجعت
فرمود آنجناب را در گهواره دید اینجناب معراج انشهنشاه رسیما نمود کاسمان تسبیح سبحان الذی اسری نمود
مولف گوید این هم یکوجه مشابهتی است از مشابهات کثیره که در میان آنحضرت و یحیی بن زکریا
است چنانکه اخبار کثیره بر آنها ناطق است و چندی از آنها در اینمقام مذکور میشود در حیاة القلوب
از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل کرده که چنانچه پیش از یحیی کسی بنام او مسمی
نشده بود هم چنین بنام حسین کسی پیش از آنحضرت مسمی نشده بود و قاتل هر دو و قاتل حضرت امیر و پی
کننده ناقه صالح ولد الزنا بودند و میکشند پیغمبران و اولاد ایشان را مگر فرزند زنا و نگریست زمین
و اسمان مگر بر حسین و یحیی صلوات الله علیهما و افتاب بر ایشان گریست که سرخ طلوع و غروب میکرد

۲۷۲۱ ومرحوم حجة الاسلام حاجی شیخ جعفر شوشتری در خصایص گوید که از حضرت رسول وارد است که در آتش
محلی هست که مستحق نمیشود احدی از مخلوقات و مگر قاتل یحیی بن زکریا و قاتل حسین و ایضاً گوید که پیش
از ولادت هر دو بشارت داده ند پس بشارت بیحیی این بود که یا زَکَرِیّا اِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسْمُهُ یَحْیی
و بشارت حضرت حسین علیه السلام یا محمّد اِنَّ الله یُبَشِّرُکَ بِمَوْلُودٍ مِنْ فاطِمَةَ ولی فرق این بود که اوّل
موجب فرح و دوّیم سبب حزن و الم گردید زیرا که حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْهاً وَوَضَعَتْهُ کُرْهاً و هر دو ششماهه
متولد شدند و در عمر خود شادی ندیدند و اگر اتفاق میافتاد مبدّل بحزن میشد و سر مبارک هر دو
بعد از شهادت تکلم کردند پس یحیی بپادشاه گفت اِتَّقِ الله و حضرت حسین ع مکرّر قران میخواندند و از
سرش شنیدند لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِالله و در جلاء القلوب گوید که بسند معتبر از امام زین العابدین
علیه السلم منقولست که فرمود چون با پدرم امام حسین علیه السلم بکربلا میرفتیم در هیچ منزلی فرود نمیآمدیم
و بار نمیکردیم مگر آنکه آنحضرت یاد یحیی ع میکردند و روزی فرمودند که از پستی و بیقدری دنیا نزد خدا آن بود
که سر یحیی بن زکریا علیهما السلام را بهدیه فرستادند برای فاحشه از فاحشهای بنی اسرائیل و در خصایص
و در خصایص گوید وَلَوْ تَأَمَّلْتَ بِعَیْنِ الْبَصیرَةِ وَجَدْتَ ذلِکَ اَصْعَبَ مُصیبَةٍ اگر بچشم بصیرت
ملاحظه کنی میدانی که این معنی بردن سر یحیی ع بسوی دشمن دشوارتر مصائب است زیرا که شماتت
دشمن از دو راعظم مصیبتها است و دیدن دشمن شخص را در حال ضعف و ابتلاء و نگاه کردن بروی
ایضاً اعظم است پس چه طور میشود که اگر سر بیدن اسیرا در برابر دشمن بگذارند چنانکه در حق مولا
مظلوم حضرت حسین علیه السلم اتفاق افتاد نمیدانم در این سر این چه شور است گهی در دیر گاهی در
تنور است گهی زینت ده عرش برین است گهی آغوش ختم المرسلین است گهی چون میوه آویز درخت
است گهی در مجلس عیش و سرور است الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مقصد نهم در مناغات جبرئیل را آنحضرت و عنوان از وصف شمائل جبرئیل ع

سید بحر العلوم گوید هذا مُصابُ الَّذی جِبْریلُ خادِمُهُ ناداهُ فِی الْمَهْدِ اِذْ نیطَتْ تَمائِمُهُ
هذا مُصابُ الشَّهیدِ الْمُنْتَضی وَمَنْ فَوْقَ السَّمواتِ قَدْ قامَتْ مَاتِمُهُ
سِبْطِ النَّبِیِّ اَبِی الْاَطْهارِ وَالِدُهُ الْکَرّارُ مَوْلی قامَ الدّینَ صارِمُهُ
صِنْوُ الزَّکِیِّ جَنی قَلْبِ الْبَتُولِ لَهُ اُقْنُومَةٌ لَیْسَ فیهامَنْ یُقاسِمُهُ
مُطَهَّرٌ لَیْسَ یَغْشَی الرَّیْبُ ساحَتَهُ وَکَیْفَ یَغْشی مَنِ الرَّحْمنُ عاصِمُهُ
لِلّهِ طُهْرٌ تَوَلَّی اللهُ عِصْمَتَهُ

شباهت حسین ع با یحیی

اَرْدَاهُ رِجْسٌ عَظِيمَاتٌ جَرَائِمُهُ
تَصِيفُ اَلْمٌ بِاَرْضٍ وِرْدُهَا شَرَعٌ
عَلَى السَّحَابِ غَدَا اسْقِيَاهُ خَاتِمُهُ
اُغْتِمْ يَوْمٌ بِرَحْمَتِ مَلَاحِمُهُمْ
حَتَّى يَقُومَ بِاَمْرِ اللّٰهِ قَائِمُهُ

لِلّٰهِ مَجْدٌ سَمَا الْاَفْلَاكَ رِفْعَتُهُ
قَضَى بِهَا وَهُوَ ظَامِي الْقَلْبِ حَائِمُهُ
لَهْفِي عَلَى الْاٰلِ صَرْعَى فِي الطُّفُوفِ وَمَا
اَنْ تَنْجَلِي وَهُمْ قَتْلَى غَنَائِمُهُ

مَا دَا الْعُلَى عِنْدَمَا مَادَتْ دَعَائِمُهُ
لَهْفِي عَلَى مَاجِدٍ اَدْنَتْ اَنَامِلُهُ
غَيْرُ الْعَلِيلِ بِذَلِكَ الْيَوْمِ سَالِمُهُ
حُزْنٌ طَوِيلٌ اَبَى اَنْ يَنْجَلِي اَبَدَا

ملا رضای رشتی متخلص بمجرمین در این معنا گوید

خواب کن صیحه ازین بیش مزن
عرشرا قائمه در هم مشکن
تو که جانرا از ازل باخته
بتو مکشوف شده سرّ علن
ای ضیا بصر اهل ولا
که جدا میشودت سر ز بدن
تو شه صف‌شکن و ممتحنی
تو سهیل از مژه بر مه مفکن
مژه از اشك چرا تر داری

آتش از غم بدل خویش مزن
ان فی الجنة نهرا من لبن
قد مرد انه علم ساخته
ان فی الجنة نهرا من لبن
یاد کردی مکر از کرب بلا
ان فی الجنة نهرا من لبن
تو که آواره و دور از وطنی
ان فی الجنة نهرا من لبن
کر بمیر بهر علی اکبر داری
ان فی الجنة نهرا من لبن
...از خواهر
...نهرا من لبن

زاه خود بر دل ما نیش مزن
لعلی و حسین و حسن
عالمی را بغم انداخته
لعلی و حسین و حسن
هاتف غیب مکر داده صلا
لعلی و حسین و حسن
میشود قسمت تو بی کفنی
لعلی و حسین و حسن
یا ز بی شیری اصغر داری
لعلی و حسین و حسن
زینب زار بشد بی معجر
لعلی و حسین و حسن

...صفت جبرئیل میفرماید اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ
...ن ملا فتح الله کاشانی در خلاصة المنهج در
...فرستاده ایست بزرگوار مراد جبرئیل است
...در صفت جبرئیل میفرماید ذی قوة خداوند توانا
...ملك آسمان بردن و منقلب ساختن یا توانا بودن
...آن بخنان رسولی که نزد خداوند عرش با مکانت
...ن ملائکه یعنی هرچه کوید فرمان او برند از الجمله
...نت را کلود نه و بپیغمبر احل و شه و انواع نعم ازرا

و مرحوم حجة الاسلام حاجی شیخ جعفر شوشتری در خصایص کوید که از حضرت رسول صلوات وارد است که ذاتش علی هست که منحق نمیشود احدی از مخلوقات و مکر قاتل یحیی بن زکریا و قاتل حسین و ایضا کوید که پیش از ولادت هر دو بشارت داده شدند بشارت یحیی این بود که یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی و بشارت حضرت حسین علیه السلام یا محمد ان الله یبشرک بمولود من فاطمة ولی فرق این بود که اول موجب فرح و دویم سبب حزن و الم کردید زیرا که حملته امه کرها و وضعته کرها و هر دو ششماهه متولد شدند و در عمر خود شادی ندیدند و اکر اتفاق میافتاد مبدل بحزن میشد و سر مبارک هر دو بعد از شهادت تکلم کردند پس یحیی بملک شاه کفت اتق الله و حضرت حسین مکرر قرآن میخواند و از سرش شنیدند لا حول و لا قوة الا بالله و در حیاة القلوب کوید که بسند معتبر از امام زین العابدین علیه السلام منقولست که فرمود چون با پدرم امام حسین علیه السلام بکربلا میرفتیم در هیچ منزلی فرود نمیآمدیم و بار نمیکردیم مکر آنکه آنحضرت یاد یحیی میکرد و روزی فرمود که از پستی و بیقدری دنیا نزد خدا آن بود که سر یحیی بن زکریا علیهما السلام را بهدیه فرستادند برای فاحشه از فاحشه های بنی اسرائیل و در خصایص و در خصایص کوید و لو تاملت بعین البصیرة وجدت ذلک اصعب مصیبة اکر بچشم بصیرت ملاحظه کنی میدانی که این یعنی بردن سر یحیی بسوی دشمن دشوارتر مصائب است زیرا که شماتت دشمن از دو اعظم مصیبتها است و دیدن دشمن شخص را در حال ضعف و ابتلاء و نکاه کردن بروی ایضا اعظم است پس چه طور میشود که اکر سر بدن اشراد را برابر دشمن بکذارند چنانکه در حق مولای مظلوم حضرت حسین علیه السلام اتفاق افتاد نمیدانم درین سر این چه شور است کهی در دیر کاهی در تنور است کهی زینت ده عرش برین است کهی آغوش ختم المرسلین است کهی چون میوه آویزه درخت است کهی در مجلس عیش و سرور است الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مقصد نهم در مناغات جبرئیل با آنحضرت و عنوان از وصف شمائل جبرئیل

سید بحر العلوم کوید هذا مصاب الذی جبرئیل خادمه نادی فی المهد اذ نیطت تمائمه

هذا مصاب الشهید المستضاء و من فوق السموات قد قامت مآتمه سبط النبی ابی الاطهار والده

الکرار مولی انام الذین صارمه صنو الزکی جنی قاب البتول له القسومة لیس فیهما من یقاسمه

مطلقه الهی بعثی الرتب ساحته و کیف یخشی من الرحمن عاصمه لله طهر تولی الله عصمته

أرداه رجس عظيمات جرائمه	لله مجد سما الافلاك رفعته	ماذا العلى عندما ماتت دعائمه
ضيف الم بارض ودها شرع	قضى بها وهو ظامي القلب حائمه	لهفي على ماجد اذبت انا مله
على السحاب غدا اسقياه خاتمه	لهفي على الال صرعى في الطفوف وما	غير العليل بذاك اليوم سالمه
اغنتم يوم برحمت ملاحمهم	ثم انجلى وهم قتلى غنائمه	حزن طويل ابى ان ينجلي ابدا

حتى يقوم بامر الله قائمه

ملا رضا رشتی متخلص بحزین در اینمقام گوید

خواب کن صبح ازین بیش حزن	اتش از غم بدل خویش مزن	زاه خود بردل ما نیش حزن
عرشرا قائمه درهم مشکن	ان في الجنة نهرا من لبن	لعلي وحسين وحسن
توکه جانرا ازازل باخته	قد سره انه علم ساخته	عالمی را بغم انداخته
بتو مکشوف شده سر علن	ان في الجنة نهرا من لبن	لعلي وحسين وحسن
ای ضیا بصر اهل ولا	یادکردی مکر ازکرب بلا	هاتف غیب مکر داده صلا
که جدا میشودت سر زبدن	ان في الجنة نهرا من لبن	لعلي وحسين وحسن
تو شه صف شکن و ممتحنی	توکه اواره ودور از وطنی	میشود قسمت تو بی کفنی
تو سهیل از مژه برمه مفکن	ان في الجنة نهرا من لبن	لعلي وحسين وحسن
مژه ازاشك چرا تر داری	کر بیر جهر علی اکبر داری	یا زبی شیری اصغر داری
کز ند تیر بحلقش د شمن	ان في الجنة نهرا من لبن	لعلي وحسين وحسن
اشك حسرت زچه ریزی زبصر	امدت یاد مکر از خواهر	زینب زار بشد بی معجر
بروش ناقه وبازو برسر	ان في الجنة نهرا من لبن	لعلي وحسين وحسن

بدانکه خداوند عز وجل در سورهٔ تکویر در وصف جبرئیل میفرماید انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین ملا فتح الله کاشانی در خلاصة المنهج در تفسیر این ایات کوید بدرستیکه قران هر اینه کفتار فرستاده ایست بزرکوار مراد جبرئیل است که از نزد خدا اورده وبر پیغمبر خوانده وباو کفته ودر صفت جبرئیل میفرماید ذی قوة خداوند توانائی در قلع مؤتفکات وانرا بر داشتن بجناح خود ونزدیك بسمان بردن ومنقلب ساختن یا توانا بودن در علم وعمل وتبلیغ رسالت عند ذی العرش مکین ان رسولیکه نزد خداوند عرش با مکانت ومنزلت است مطاع فرمان برده شده درمیان ملائکه یعنی هرچه کوید فرمان او برند از انجمله در شب معراج خدمه جنت را امر کرد تا ابواب بهشت بکشایند وپیغمبر داخل و شده وانواع نعم ازا

بدید و خازنان دوزخ را امر کرد تا درها دوزخ را گشودند و انحضرت انواع عذاب را بدید ثم امین
در اسمانها بامانت است در وحی گذاری که اصلا زیاده و کم نمیکند بلکه بر انوجه که حقتعالی باو
گفته بپیغمبر رساند بعد از تبیان روایت کرده که مراد از رسول در این ایه حضرت رسالت است
الی اخر ما قال و مجلسی ره در جلد سما و عالم گوید در حدیث وارد شده که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود ما احسن ما اثنی علیک ربک ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین
چه نیکو تراست انچه پروردگار تو بر تو ثنا کرده و ترا وصف نموده که میفرماید ذی قوة عند ذی
العرش اه ایا قوت و امانت تو چیست عرض کرد اما قوت من اینست که بر شهرهای لوط مبعوث شدم
و انها چهار مدینه بودند و در هر مدینه چهار صد هزار مرد مقاتل غیر از اطفال بود فحملتهم من
الارض السفلی حتی سمع اهل السموات اصوات الدجاج و نباح الکلاب پس ایشانرا از زمین
هفتمین برداشتم و انقدر بالا کردم که اهل اسمانها بانگ خروس و صدای سگهای ایشانرا میشنیدند
بعد از ان ایشانرا سرنگون کردم و اما امانت من فانی لم اومر بشیء فعدوته الی غیره یعنی بدرستیکه
من بچیزی مامور نشده ام که از ان بدیگر چیز تجاوز بکنم و سید فاضل محدث سید هاشم توبلی
بحرانی در تفسیر برهان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که بجبرئیل فرمود انت مع قوتک
هل اعییت قط یعنی با ان قوتیکه خدا ترا عطا فرموده ایا در مقامی تعب و مشقت بر تو روی داده
عرض کرد بلی یا محمد سه مرتبه روزیکه ابرهیم را باتش انداختند خدا وند بمن وحی فرمود ادرکه فوعزتی
و جلالی لئن سبقک الی النار لا محون اسمک من دیوان الملائکة دریاب او را قسم بعزت
و جلال خودم که اگر پیش از تو باتش برسد نام ترا از دفتر ملائکه محو میکنم پس من بسرعت نازل شده
در هوا او را دریاب کردم و گفتم ای ابرهیم هل لک حاجة ایا ترا حاجتی هست فرمود اما الی الله فنعم
و اما الیک فلا بسوی خدا اری و اما بسوی تو نه دوم وقتیکه حضرت ابرهیم مامور بذبح فرزند
خود اسمعیل گردید وحی بمن رسید که دریاب او را قسم بعزت و جلال خودم که اگر کارد پیش
از تو بحلق او برسد نام ترا از دیوان ملائکه محو میکنم پس من بسرعت نازل شدم و کارد را در
دست او برگردانیده و فدا اوردم سیم وقتیکه جناب یوسف را بچاه انداختند وحی بمن رسید
او را دریاب قسم بعزت و جلال خودم که اگر پیش از تو بقعر چاه برسد نام ترا از دیوان ملائکه بر میدارم
پس من بسرعت نازل شده در هوا او را گرفته بر روی سنگی که در ته چاه بود گذاشتم و بمن تعب و
مشقت وارد شد و ان چاه مسکن و ماوای مارها و افعی بود چون احساس انجناب کردند بیکدیگر

قوت و امانت جبرئیل

مقام جبرئیل علیه السلام

گفت ایا ایها الذین آمنوا اِن تُمسَکِی فانَّ نبیّاً کریماً اُنزل بِنا وَحلّ بِساحتنا مبادا از جای خود حرکت کنی
که پیغمبر کرامی ما نازل شده بساحت ما از در آمده هیچ ملک از ماوای خود بیرون نیامد مگر
افعی که آنها بیرون شده اراده اجتناب کردند پس من چنان صیحه بایشان زدم که تا روز قیامت
کور شدند و مثنوی در قصه حضرت ابرهیم علی نبینا واله وعلیه السلم گوید

چون رها از منجنیق آمد خلیل　　آمد از دربار عزت جبرئیل　　گفت هل لک حاجة یا مجتبی
گفت امّا منک یا جبرئیل لا　　من ندارم حاجتی از هیچ کس　　با یکی کار من افتاده است و بس
این ادب بنگر که در آن تنگنا　　لب بحاجت هم نگشود از خدا　　گفت با او جبرئیل ای پادشاه
پس ز هر کس با شدت حاجت بخواه　　گفت اینجا هست نامحرم مقال　　علمه بالحال حسبی ما السؤال
من نمیدانم چه خواهم زان جناب　　بهر خود والله اعلم بالصواب　　گر بخواهد او مرا آمد سوختن
لب ز دفع او ببایدم دوختن　　من نمیخواهم جز آنچه خواهد او　　حال من بیند و میداند او
آنچه داند لایق من آن کند　　خواه ویران خواه آبادان کند　　چون قضا او رضا جان ماست
آتش و گلشن همه یکسان ماست　　هر که در کوی رضا دارد مقام　　جستن دفع قضایش شد حرام

و در بیان و عالم از عبد الله بن عباس روایت کرده که در شب معراج جبرئیل پیغمبر خدا را بنهری
رسانید که او را نهر نور گویند و همان است که خداوند فرموده خَلَقَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ پس جبرئیل
عرض کرد یا محمد صلعم بگذر برکت خدا که پروردگار احدیت چشم تو را نورانی کرده و در پیش تست دلیل
تو بدرستیکه این نهریست که احدی نگذشته نه ملک مقرب و نه نبی مرسل مگر اینکه من هر روز یکمرتبه
باین نهر فرو میروم و بیرون آمده بالهای خود را حرکت میدهم و هر قطره که می افتد خداوند ملک
مقربی خلق میکند که بیست هزار روی و چهل هزار زبان دارد و هر زبانی بلغتی تلفظ میکند که زبان
دیگرش نمیفهمد و ایضاً از ابن عباس روایت کرده که از مسائل عبد الله بن سلام که از سید انام
پرسید یکی هم این بود که گفت من اَخبرک که خبر میدهد ترا فرمود جبرئیل عرض کرد از که فرمود از
میکائیل گفت او از که فرمود از اسرافیل گفت او از که فرمود از لوح محفوظ گفت از که فرمود از قلم
گفت از که فرمود از خداوند عز و جل عرض کرد صدقت راست گفتی پس خبر ده مرا از جبرئیل که آیا
در زمره اناث است یا ذکور فرمود در زمره ذکور گفت طعام او از چیست فرمود طعامش تسبیح
و شرابش تهلیل است عرض کرد صدقت یا محمد راست گفتی ای محمد و خبر ده مرا از قامت جبرئیل
که چه قدر است فرمود در میان ملائکه معتدل القامه است نه بلند و نه کوتاه له ثمانون ذوابة و

منتهای مقام جبرئیل ... بیان از او گویند ... چنانکه ... جبرئیل بالتسبیح و تهلیل

قِصَّةِ حُلِيِّ وَهِلَالٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ اَغَرُّ اَدْعَجُ يَجْحَلُ داو هشتاد گیسو وطره دارد ودر میان دو
چشم او روشنی مانند هلال ورو روی وی درست و پایش سفید ونورانی وچشمانش فراخ ودر غایت سیاهی
ونورانیتش در میان ملائکه مانند نورانیت روز است در نزد ظلمت شب و او را بیست وچهار بال
سبز است مشتبك بدرّ و یاقوت ومختوم بلؤلؤ وَعَلَيْهِ وِشَاحٌ بِطَانَتُهُ الرَّحْمَةُ وَاَزْرَارُهُ الْكَرَامَةُ
ظِهَارَتُهُ الْوَقَارُ وَرِيشُهُ الزَّعْفَرَانُ واو جامه حمایلی دارد که استرش رحمت وتکمه هایش کرامت
ورویش وقار وریشه اش زعفران است وَاضِحُ الْجَبِينِ اَقْنَى الْاَنْفِ سَائِلُ الْخَدَّيْنِ مُدَوَّرُ اللِّحْيَةِ
حَسَنُ الْقَامَةِ واو گشاده پیشانی وباریك بینی هر دو رخسارش بلند وموی ریشش مدوّر ونیکو
قامت لَا يَاْكُلُ وَلَا يَشْرَبُ وَلَا يَمَلُّ وَلَا يَسْهُو قَامَ بِوَحْيِ اللهِ اِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ نمیخورد ونمیآشامد
وخسته نمیشود وسهو نمیکند وصاحب وحی الهی است تا روز قیامت عبد الله بن سلام گفت صَدَقْتَ
يَا مُحَمَّدُ راست گفتی ای محمّد ودر زاد المعاد در احادیث شب قدر روایت کرده که جبرئیل ششصد
بال دارد ودو بال او را نمیگشاید مگر در شب قدر وچون در شب قدر راند وبال را میگشاید از مغرب
ومشرق میگذراند الخبر وایضا در سما وعالم از عکرمه روایت کرده که پیغمبر خدا ص از جبرئیل
پرسید که گرامی ترین خلق نزد خداوند کیست پس عروج کرد ونازل شد وگفت گرامی ترین خلق
نزد پروردگار جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل است امّا جبرئیل فَصَاحِبُ الْحَرْبِ
وَصَاحِبُ الْمُرْسَلِينَ پس صاحب حرب وصاحب وملازم مرسلین است امّا میکائیل فَصَاحِبُ
كُلِّ قَطْرَةٍ تَسْقُطُ وَكُلِّ وَرَقَةٍ تَنْبُتُ وَكُلِّ وَرَقَةٍ تَسْقُطُ پس صاحب هر قطره وورقی است که بر زمین
می افتد وصاحب هر ورقی که از زمین میروید امّا عزرائیل فَهُوَ مُوَكَّلٌ بِقَبْضِ رُوحِ كُلِّ عَبْدٍ فِي بَرٍّ
اَوْ بَحْرٍ پس او موکّل قبض روح هر بنده ایست در صحرا یا در دریا امّا اسرافیل فَاَمِينُ اللهِ بَيْنَهُ
وَبَيْنَهُمْ پس او امین خداوند است در میان او وایشان واز جابر بن عبد الله روایت کرده که اِنَّ
جَبْرَئِيلَ مُوَكَّلٌ بِحَاجَاتِ الْعِبَادِ جبرئیل بحوائج عباد موکّل است چون مؤمن دعا میکند خداوند
میفرماید ای جبرئیل اِحْبِسْ حَاجَةَ عَبْدِي فَاِنِّي اُحِبُّهُ وَاُحِبُّ صَوْتَهُ نگاه دار حاجت بنده مرا که
من دوست میدارم او را وصدای او را وچون کافر دعا میکند میفرماید ای جبرئیل اِقْضِ حَاجَةَ
عَبْدِي فَاِنِّي اُبْغِضُهُ وَاُبْغِضُ صَوْتَهُ بر آورده کن حاجت بنده مرا که من دشمن میدارم او را و
صدای او را وجناب عالم کامل میرزا حسن نوری در جمیع الاخوان از حضرت رسول ص روایت کرده
که افتخار کرد اسرافیل بر جبرئیل وگفت من بهترم از تو زیرا که منم صاحب هشت ملکی که حاملان عرش

پروردگار زنده و منم دمنده صور و منم مقرب‌ترین ملائکه بسوی خدا جبرئیل گفت که من بهترم و شرافت من زیادتر از تست زیرا که منم امین الهی بر وحی و منم رسول او بسوی پیغمبران و منم صاحب قذف و خسوف که هرگاه خواهد قومی را بزمین فرو برد من زمین را میشکافم و هرگاه خواهد قومی را بعذاب آسمان هلاک نماید من بر ایشان سنگ میبارم و خدا هلاک نکرده است امتی را مگر آنکه ایشان را بدست من هلاک نمود پس مخاصمه را بسوی حاکم حکیم و پادشاه علیم بردند وحی شد بایشان که اُسْکُتا وَعِزَّتی وَجَلالی لَقَدْ خَلَقْتُ مَنْ هُوَ خَیْرٌ مِنْکُما عرض کردند آیا میشود بهتر از ما خلقی را از کتم عدم بوجود بیاوری و حال آنکه ما را از نور خلق فرمودی وحی آمد ملائکه بلی و بحجاب قدرت فرمان رسید که پرده از نظر ایشان بردار تا قدرت و جلال صاحبان ما را ببینند و بمرتبه خود بنالند پرده برداشته شد دیدند بر ساق عرش الهی نوشته لا اِلهَ اِلّا الله مُحَمَّدٌ وَعَلِیٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ و در بعضی از نسخ بعد علی و فاطمه میباشد چون ایشان جلال آن مظاهر کمال و جلال را دیدند که اسامی شریفه ایشان باسم ذو الجلال مقرون و بانتقاش اسماء ایشان عرش عظمت الهی مزین گردیده سر خجلت بزیر انداخته بلندی مقام خود را فراموش نمودند جبرئیل امین دست بدامان ایشان زده بدرگاه کبریائی عرضه داشت یا رَبِّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّهِمْ عَلَیْکَ اِلّا جَعَلْتَنی خادِمَهُمْ وحی الهی رسید قَدْ جَعَلْتُ پس حضرت فرمود که جبرئیل از ما اهل بیت است و خادم ما میباشد **مؤلف گوید** و بهمین مطلب اشاره کرده ابو نواس شاعر در ابیات خود چنانکه شیخ صدوق در عیون الاخبار روایت کرده که چون مأمون حضرت رضا علیه السلام را ولیعهد کرد شعرا بحضور او وارد شدند و او را ستودند و بحضور او در اشعار خود مدح و تمجید کردند و مأمون باموال کثیره بر ایشان صله نمود مگر ابو نواس که نیامد و مدحی در این باب نگفت و چون بخدمت مأمون وارد شد گفت یا اَبا نُواسٍ قَدْ عَلِمْتَ مَکانَ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضا عَلَیْهِمَا السَّلامُ مِنّی وَما اَکْرَمْتُهُ یعنی ای ابو نواس تو مکانت و منزلت علی بن موسی را در نزد من و اکرام مرا درحق وی میدانی فَلِمَ اَخَّرْتَ مَدْحَهُ وَاَنْتَ شاعِرُ زَمانِکَ وَقَریعُ دَهْرِکَ پس چرا در مدح او تأخیر نمودی و حال آنکه تو شاعر زمان خود و برگزیده اقران خویش میباشی پس این ابیات را انشا کرد قیلَ اَنْتَ اَوْحَدُ النّاسِ طُرّاً

فی فُنُونٍ مِنَ الْکَلامِ النَّبیهِ — لَکَ مِنْ جَوْهَرِ الْکَلامِ بَدیعٌ — یُثْمِرُ الدُّرَّ فی یَدَیْ مُجْتَنیهِ
فَعَلی ما تَرَکْتَ مَدْحَ ابْنِ مُوسی — وَالْخِصالِ الَّتی تَجَمَّعْنَ فیهِ — قُلْتُ لا اَهْتَدی لِمَدْحِ اِمامٍ
کانَ جِبْرئیلُ خادِماً لِاَبیهِ

مأمون گفت احسنت و بمثال آنچه بکافه شعرا صله کرده بود

و جبرئیل فضل خود را بر اسرافیل

مدح ابو نواس

بروی عطا نمود و او را بر همه ایشان تفضیل داد انتهی ملا حسین در نوفی متخلص بجفر گوید
زانسب جبرئیل بر خیل ملک دارد شرافت کاعتراف خادمی بر خاک این در بار دارد
چنانکه طریحی علیه الرحمه در منتخب و اینکه ذکره که ان جبرئیل نزل یوما الی الارض فوجد الزهراء
نائمة و الحسین فی مهده یبکی علی جاری عادة الاطفال مع امهاتهم روزی جبرئیل بزمین
نازل شد دید که حضرت فاطمه علیها السلام خوابیده و حسین علیه السلام در گهواره میگرید بحسب عادة
اطفال با مادران خود پس جبرئیل نزد گهواره آنحضرت نشست و جعل یناغیه و یسکنه عن البکاء
و یسلیه و با آنسرور مناغات و تکلم مینمود و بروی تسلی داد و از گریه ساکت میکرد و بهمین طور بود تا
حضرت زهراء بیدار شد فسمعت انسانا یناغی الحسین ع و شنید که انسانی با حسین مناغات
کند و ملاعبت شده کسی را ندید پس بپیغمبر خدا خبر داد که جبرئیل با حسین مناغات میکرد و در مهیج
الاحزان گوید که وارد شده که جبرئیل این شعرها را میخواند ان فی الجنة نهرا من لبن
لعلی و حسین و حسن کل من کان محبا لهم یدخل الجنة من غیر حزن
پیوسته میخواند و او را تسلی میداد تا آنکه فاطمه ع بیدار شد اما شیعیان حسین آیا جبرئیل کجا بود در روز
عاشوراء در آنوقتیکه بدن مجروح مولا و مخدوم خود حسین علیه السلام را از پشت زین بر روی زمین انداختند
و با لب تشنه و شکم گرسنه شهید ش کردند بلی اهل ناله و صرخه کرد اما ماذون نشد که صیحه بزند و
ایشان را هلاک کند چنانکه در تظلم الزهراء و مهیج الاحزان از حضرت صادق ع روایت کرده اند که ان
الحسین علیه السلام لما قتل اتاهم آت و هم فی المعسکر که چون حضرت حسین علیه السلام را شهید کردند
یکنفر آمد در میان لشکر و ایشان دیدند که ناله میزند و منجر شد گفتند ترا چه شده و چرا صیحه و شیون
گفت و کیف لا اصرخ و رسول الله ص قائم ینظر الی الارض مرة و ینظر الی حزبکم مرة چگونه صرخه
نزنم و حال آنکه این است پیغمبر خدا که ایستاده گاه نظر بسوی زمین مینماید و گاهی بسوی شما و من میترسم
که بر اهل زمین نفرین کند من هم در میان ایشان هلاک شوم پس بیکدیگر گفتند که این دیوانه شده
و توابین گفتند تالله ما صنعنا بانفسنا قتلنا لابن سمیة سید شباب اهل الجنة قسم بخدا
چه کردیم بجان خود کشتیم برای خاطر پسر سمیه سید جوانان اهل جنت را و ایشان بر عبید الله بن
زیاد خروج کردند و واقع شد از امر ایشان آنچه واقع شد راوی گوید بحضرت صادق علیه السلام عرض
کردم جعلت فداک من هذا الصارخ فرمود بنت شوم آن صرخه کننده که بود فرمود ما نراه الا جبرئیل
نمیبینم او را مگر جبرئیل اما انه لو اذن له فیهم لصاح صیحة یخطف منها ارواحهم من ابدانهم الی النار

مناغاة جبرئیل

صرخه جبرئیل روز عاشوراء

آگاه باش که آنرا مأذون میشد صیحه میزد که ارواح ایشان از ابدان بیرون میامد و بجهنم واصل میشد
وَلَا أُمْهِلُ لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ و لیکن مهلت داده شدند که فسق خود را
ابراز کنند و از برای ایشان است عذاب خوار کننده وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

مقصد دهم در مناغات میکائیل بر امام حسین مخصوص است

ملا رضا نارشتی متخلص بمخزن در مدیحهٔ حضرت امیر ع گوید

ای آنکه خادمان تو میکال و جبرئیل الیاس خضر را تو بهر دو ظله دلیل کشتی وسیلهٔ همه انبیاء حق

محتاج بر تو آدم و هم نوح و هم خلیل	مه هست و هاد بعد از پیمبری	هم قاسم بهشتی و نار و سلسبیل
از پنجهٔ تو چشمهٔ تسنیم و کوثر است	در دست تست قلزم و جیحون و نیل	بنگر بکربلا تو بلب تشنگان خویش
کشتند کشته قاسم و عباس و هم عقیل	از بهر قطرهٔ آب حسینت بالتماس	خوار ای نگر عزیز خدا گشته چون ذلیل
اطفال خورد سال بدور شه شکر	با هفتاد و هشت تن بی یار و بی کفیل	بیدار ناتوان تو افتاده بید وا

ای شیر کردگار نگاهی باین علیل شیخ فخرالدین طریحی ره در منتخب از ام ایمن رضی الله
عنها روایت کرده که گوید مَضَيْتُ ذَاتَ يَوْمٍ إِلَى مَنْزِلِ سَيِّدَتِي وَمَوْلَاتِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ لِأَزُورَهَا
فِي مَنْزِلِهَا روزی بخدمت سیدهٔ خود حضرت صدیقه کبری علیها السلم رفتم که او را در منزلش زیارت کنم
وَكَانَ يَوْمًا حَارًّا مِنْ أَيَّامِ الصَّيْفِ و آن روز بسیار گرم بود از ایام تابستان و چون بخانه خاتون معظمه
رسیدم دیدم در مسدود است از شکاف در نگاه کرده دیدم فاطمه علیها السلم در نزد آسیا خوابیده
ولی آسیا خود بخود میگردد و آرد میکند و گهوارهٔ حسین علیه السلم در نزد آنمعصومه حرکت میکند
ندیدم کسی که حرکت بدهد و آنجناب در همان شرفه خوابیده و دستی نزدیک دست صدیقه طاهره ع تسبیح
میکند ام ایمن گوید از اینحال تعجب کرده بخدمت حضرت رسول ص آمدم و سلام کرده گفتم یا رسول الله إِنِّي رَأَيْتُ الْيَوْمَ عَجَبًا
مَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ أَبَدًا امروز امر عجیبی دیدم که هرگز مثل او را اندیده بودم فرمودند چه دیدی ای ام ایمن عرض کردم
قصد زیارت خاتونم فاطمه علیها السلم نمودم و چون رفتم در مسدود بود لیکن دیدم آسیا دور میزند و گهوارهٔ
حسین علیه السلم حرکت میکند و دستی نزدیک دست صدیقه طاهره ع تسبیح مینماید ولی شخصی را
ندیدم و از مشاهدهٔ اینحالت تعجب نمودم حضرت فرمودند یا أُمَّ أَيْمَنَ اعْلَمِي أَنَّ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءَ صَائِمَةٌ وَ
هِيَ مُتْعَبَةٌ جَائِعَةٌ وَالزَّمَانُ قَيْظٌ ای ام ایمن اینقدر بدان که فاطمه روزه و خسته و گرسنه است
و هوا بسیار گرم است پس خداوند بر او خواب را غالب کرده که فلذا آسوده باشد و ملکی موکل فرمود
که بعوض او آسیا را بگرداند و ملک دیگر بگهوارهٔ حسین را حرکت بدهد که فاطمه را بیدار نکند و ملک دیگر

حدیث ام ایمن

ای ستیغ ... ... المتضعف ...

زنهار دست و خدا تسبیح کند ثواب او از برای فاطمه است فرمود که او از خدا خسته نمیشود و چون خوابید خداوند ثواب تسبیح آن ملک را برای او قرار داده عرض کردم یا رسول الله خبر ده مرا که طحّان و محرّک گهوارهٔ حسین علیه السلام که مناغات میکرد و ملک مسبّح کیستند آنحضرت از روی تبسّم خندید و فرمود اَمّا الطّحّانُ

فَهُوَ جَبْرَئِیلُ وَ اَمَّا الَّذی یَهُزُّ مَهْدَ الْحُسَیْنِ فَهُوَ میکائیلُ وَ اَمَّا الْمَلَکُ الْمُسَبِّحُ فَهُوَ اِسْرافیلُ اما طحّان جبرئیل و محرّک مهد حسین میکائیل و مسبّح اسرافیل است قربان شان و جلالت بشوم یا اباعبدالله که این دو نفر از ملائکهٔ مقرّبین در گهواره بر تو مناغات کردند و خدمت نمودند اما ای شیعیان نمیدانم چه جواب خواهند داد بر خدا اهل کوفه و شام که چنین مولای عزیز و سید محترم را کشتند و اهل بیت او را اسیر کردند و بر بلاد و مجالس خاص و عام بردند و عجبتر انکه با این همه ظلم و ستم که تَکادُ السَّمواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدّاً فخر و مباهات مینمودند چنانکه در اسرار الشهادة و دمعة الساکبه در ورود بشام از ابی مخنف روایت کرده اند که سهل گوید بعد از دروازه خیزران وارد شدند من هم در میان ایشان بود وَ اِذا قَدْ اَقْبَلَ ثَمانِیَةَ عَشَرَ رَأساً وَ اِذاً بِالسَّبایا عَلَی الْمَطایا بِغَیْرِ وِطاءٍ وَ رَأسُ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ بِیَدِ الشِّمْرِ لَعَ که ناگاه دیدم هیجده سر مبارک در بالای نیزه وارد شد و اسیران آل رسول بر ناقهای بی بستر سوار و سر مبارک حضرت حسین علیه السلام در دست شمر ولد الزنا بود و میگفت اَنَا صاحِبُ الرُّمْحِ الطَّویلِ اَنَا قاتِلُ الدّینِ الْاَصیلِ اَنَا قَتَلْتُ ابْنَ سَیِّدِ الْوَصِیّینَ وَ اَتَیْتُ بِرَأسِهِ اِلی یَزیدَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ منم صاحب نیزهٔ بلند منم قاتل دین با شأن منم قاتل فرزند سید اوصیا که سر او را بنزد امیر المؤمنین یزید آوردم جناب امّ کلثوم فرمود کَذَبْتَ یا لَعینَ بْنَ اللَّعینِ اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الْقَوْمِ الظّالِمینَ دروغ گفتی ای ملعون بن ملعون آگاه باش که لعنت خداوند بر ستمکاران است یا وَیْلَکَ تَفْتَخِرُ عِنْدَ یَزیدَ الْمَلْعُونِ بْنِ الْمَلْعُونِ بِقَتْلِ مَنْ ناغاهُ جَبْرَئیلُ وَ میکائیلُ وَ مَنِ اسْمُهُ مَکْتُوبٌ عَلی سُرادِقِ عَرْشِ رَبِّ الْعالَمینَ وَ مَنْ خَتَمَ اللهُ بِجَدِّهِ الْمُرْسَلینَ وَ قَمَعَ بِاَبیهِ الْمُشْرِکینَ وای بر تو فخر میکنی در نزد یزید ملعون پسر ملعون بکشتن انکسی که جبرئیل و میکائیل او را مناغات میکردند یعنی لالای گفتی و سخن سر و را انگیز و مشغول کننده میگفتند و بکشتن آنکسی که نام او در سراپردهٔ عرش الهی نوشته شده است و آن کسی که خداوند بجد او مرسلین را ختم کرده و بپدر او مشرکین را مقهور و مغلوب نموده پس از کجا با همچو شو مانند جد من محمد مصطفی و پدر من علی مرتضی و مادر من فاطمه زهرا صلوات الله علیهم اجمعین الا لعنة الله علی القوم الظالمین

وقعهٔ روز سیم شعبان

ورود حضرت حسین علیه السلام بمکهٔ معظمه و عنوان از خلقت و فضیلت

زیارت آن مکان شریف و آنچه متعلق باین مطالب است اما خلقت و بنای کعبهٔ مشرفه
خداوند عالمیان در سورهٔ آل عمران میفرماید إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ شیخ
عباس حقی از عامه در تفسیر روح البیان گوید که چون قبله از بیت المقدس بسوی کعبه تحویل شد
یهود بر حضرت رسول طعن زدند و گفتند إِنَّ بَيْتَ الْمَقْدِسِ أَفْضَلُ مِنَ الْكَعْبَةِ وَأَحَقُّ بِالْاِسْتِقْبَالِ
لِأَنَّهُ وُضِعَ قَبْلَ الْكَعْبَةِ وَهُوَ أَرْضُ الْمَحْشَرِ وَمُهَاجَرُ الْأَنْبِيَاءِ وَقِبْلَتُهُمْ وَالْأَرْضُ الْمُقَدَّسَةُ الَّتِي
بَارَكَ اللّٰهُ فِيهَا لِلْعَالَمِينَ وَفِيهَا الْجَبَلُ الَّذِي كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسَى که بیت المقدس افضل از کعبه و احق بقبله
بودن است زیرا که او پیش از کعبه وضع شده و آن زمین محشر و محل هجرت انبیاء و قبلهٔ ایشان است
و او است ارض مقدسه که خداوند آنجا بر اهل عالم مبارک کردانیده و در آنجاست کوهی که خداوند
با موسی تکلم کرد پس تحویل قبله از او بسوی کعبه باطل است پس این آیهٔ شریفه نازل شد که إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ الآية
یعنی اول بیتی که از برای بندگان خدا وضع شده و معبد قرار داده شده و واضع پروردگار عالم
است آنست که در بکه است و آن اسم بلد الحرام است و مشتق است از بکه اذا زحمه لازدحام
النَّاسِ فِيهِ وَلِأَنَّهَا تَبُكُّ أَعْنَاقَ الْجَبَابِرَةِ أَيْ تَدُقُّهَا لَمْ يَقْصِدْهَا جَبَّارٌ إِلَّا قَصَمَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ یعنی
بدین سبب او را بکه گویند که مردم در آنجا ازدحام میکنند یا آنکه هیچ کس از جبابره او را قصد نکرد مگر
آنکه خدا او را دق و قصم نمود یعنی شکست و آنچه مرویست که حجاج بن یوسف عبد الله بن زبیر را
در مسجد الحرام حبس نمود و با منجنیق بر کوه ابو قبیس و داخل مسجد سنگ انداخت از باب اضرار
و هتک حرمت بیت الله الحرام نبود بلکه مقصود او گرفتن عبد الله بود و شیخ اجل جمال الملة والدین
قطب الاسلام والمسلمین شیخ ابو الفتوح حسین بن علی خزاعی رازی قدس سره که مرحوم مجدد
الاسلام میرزا محمد باقر اصفهانی صاحب روضات الجنات در ترجمهٔ او گوید که از اعلام علماء تفسیر و
کلام و اعاظم ادباء جمهور اعلام و افاخم ناقلین احادیث اهل اسلام بود و از اساتید شیخ رشید الدین
بن شهر اشوب مازندرانی و شیخ منتجب الدین بن بابویه القمی است و از مازندرانی ره منقول است
که در ترجمهٔ او گفته شیخ من ابو الفتوح بن علی الرازی است که از تصانیف او روض الجنان و روح
الجنان در تفسیر قرآن فارسی لکن عجیب است و از قمی ره منقول است که بعد از ترجمهٔ شیخ او گفته که عالم
و واعظ و مفسر بود و از برای او تصانیفی است از جمله تفسیر مسمی بروض الجنان و روح الجنان در
تفسیر قرآن بیست مجلد و سید علامه قاضی نور الله شوشتری قدس سره در مجالس المؤمنین گوید

کہ مآثر فضل و مساعی جمیل او در تفسیر کتاب کریم و ابطال تاویلات سقیمهٔ مخالفین اثنی عشریه بر هیچ کس
مخفی نیست و از تفسیر فارسی او ظاهر میشود که معاصر صاحب کشاف بوده و بعضی از اشعار صاحب
کشاف باو رسیده امّا خود کشاف بنظر او نرسیده و این تفسیر فارسی او در وثاقت تحریر
و عذوبت تقریر و دقت نظر بی‌نظیر است فخر الدین رازی اساس تفسیر کبیر خود را از آنجا اقتباس
نموده و جهة دفع انتحال بعضی از تشکیکات خود را بران افزوده و او را تفسیر عربی هست کرده در خطبهٔ
تفسیر فارسی بان اشاره نموده امّا تا حال بنظر فقیر نرسیده و شیخ عبد الجلیل رازی در بعضی
از مصنّفات خود او را ذکر نموده و گفته که امام ابو الفتوح رازی مصنّف بیست مجلد است از تفسیر
قران که ائمه و علمای همه طوایف طالب و راغب اند او را و ظاهر آن اکثر مجلدات از تفسیر عربی او خواهد
بود وفقنا الله تعالی لتحصیله و الاستفادة منه بمنّه وجوده و در کرّه صاحب روضات الجنات گوید گویا قاضی
مرحوم بعلت عدم اطلاع او باین تفسیر چنانچه از فحوای کلامش ظاهر میشود باین توجیه غیر صواب
مرتکب شده و حال آنکه بیست مجلد بودن تفسیر فارسی او را دو تلمیذ بصیر او یعنی مازندرانی و قمی
قدّس سرّهما تصریح کرده اند مؤلف گوید و از فحوای کلام صاحب روضات چنان ظاهر میشود
که مجلدات روض الجنان بنظر شریف ایشان نرسیده ولی محقق شده که از او است و حمد و ثنای
بیحد و شکر و سپاس بی عد بر خدای کریمی مینمایم که توفیق تحصیل ده مجلد از آن تفسیر را با خط ممتاز
در این ایام باین احقر عباد عنایت فرمود و رجا واثق از فضل شامل او دارم که توفیق تحصیل و
استفاضهٔ دیگر مجلدات را نیز باین ذرّه بیمقدار عطا فرماید و چون ذکر وقایع و مقاصد آتیه از مطالب
ان تفسیر بسیار نقل خواهد شد لهذا این جمله را که ترجمهٔ او در عرض کلام و نعمت و وضوح آن تفسیر را
اظهار نمودم باری همان عالم ربانی در تفسیر مذکور گوید که خدا تعالی در این آیات یعنی ان اوّل بیت
الی قوله غنی عن العالمین هفت فضیلت برشمرد و کعبه را که هیچ یک از آن بیت المقدس را نیست برای د
بر جهودان ابوذر غفاری روایت کند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که او را پرسید از اوّل مسجد
که در زمین ساختند برای عبادت فرمود مسجد الحرام بود بعد از آن بیت المقدس گفتند یا رسول الله چه
مدت میان ایشان بود فرمود چهل سال و فرمود هر کجا وقت نماز بتو رسد نماز کن که زمین همه مسجد است
جعلت لی الارض مسجدا و طهورا بخلاف آنچه بنی اسرائیل را بود چه ایشان را نماز روا نبودی الّا در
مسجد و گوید که ابن شهاب گفت بکّه زمین مسجد و خانه و مکّه جمله حرم است بعضی دیگر گفتند مکّه
نام شهر است و بکّه نام زمین خانه و آنجاکه طوافگاه است بعد معنی بکّه را میفرمایند که ... بر ...

میدهند و در پیش یکدیگر نماز کنند و گوید عطا گفت عمر نماز میکرد در مسجد الحرام زنی پیش او بگذشت مرد اورا زجر کرد ابو جعفر باقر علیه السّلم فرمود رها کن اورا این بکه است یبک بعضها بعضاً و ملا فتح الله کاشانی ره در خلاصة المنهج در تفسیر آیۀ مذکوره گوید بدرستیکه اوّل خانه که در روی زمین وضع کرده شده از برای مردمان تا انرا زیارت کنند هر اینه ان خانه ایست که در مکّه است و وضع ان حقتعالی است و مرویست که کعبه اوّل خانۀ بود که ادم علیه السّلم انرا بنا کرد و در روایت صحیح آمده که پیش از ادم در موضع ان خانه بود که انرا بیت الضراح میگفتند و ملائکه طواف میکردند و چون ادم بزمین نازل شد مأمور کردید که حج کند و در زمان طوفان انرا باسمان بردند و ملائکه اسمان طواف ان میکردند و از مجاهد و قتاده و سدّی روایت کرده که معنی ایه انست که اوّل بقعه که بر روی اب وضع کردند کعبه بود حقتعالی انرا از کف سفید بیافرید و بعد از هزار سال ملائکه را فرمود تا زمین را از زیران بیرون کشیدند و در اطراف عالم منتشر ساختند و مرحوم میرزا حسن نوری در مجمع الاخبار گوید که حضرت باقر علیه السّلم در ذیل ان اوّل بیت میفرماید فاوّل بقعة خلقت من الارض الکعبة ثم مدّت الارض منها و از حضرت صادق علیه السّلم روایت شده که از پدر بزرگوارش روایت کرده که موضع کعبه قطعۀ زمین سفیدی بود نورانی مثل نور افتاب و ماه چون فرزند ادم برادر خود را کشته شد و چون ادم بزمین امد خدا زمین را از برای او مرتفع کردانید تا همه انرا بدید و ندا رسید که این برای تست و گفت خدایا این زمین نورانی چیست فرمود این حرم منست بر زمین و بر تو قرار یافت که هر روز هفت مرتبه انرا طواف نمائی و مرحوم میرزا حسن نوری در ریاض الجنة گوید مرویست که حقتعالی وقتیکه اراده نمود ایجاد اسمان و زمین کرد جوهر سبز خلق کرد پس انجوهر را اب نمود و از ان اب کفی بهم رسید و از ان کف زمین مکّه را خلق کرد و از زیر زمین مکّه مجموع زمین را پهن نمود و از این جهة مکّه را امّ القری گویند زیرا که اصل جمیع زمینها است و در خبر است که زمین بیت الله المعمور حضرت ادم را بمنزله کرسی بود و در وقت طوفان اورا باسمان بردند و بعد از ان حضرت ابرهیم مأمور شد بوضع بیت در همین موضع که بمکّه موسوم است در حدیث است که خدا یتعالی بیت المعمور را از برای توبۀ اهل اسمان و کعبه را از برای توبۀ اهل زمین خلق فرمود و شیخ طریحی ره در مجمع البحرین میگوید قیل انّما سمیت الکعبة کعبة لانّها وسط الدنیا او لانّها مربّعة و در روح البیان گوید از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که چون حضرت ادم علیه السّلم از بهشت بزمین نازل شد خداوند فرمود یا آدم اذهب فابن لی بیتاً و طف به و اذکرنی عنده کما رایت الملائکة تصنع حول عرشی ای ادم

بر وواز برای من خانه بنا کن وبروی طواف کن ودرا نجا مرا ذکر بنما چنانچه دیدی که ملائکه در اطراف ۲۴
عرش مینمودند پس آنحضرت آمد وزمین در زیر قدمش طی میشد وبیابانها قبض میکردید فلا یقع
قدمه علی شیء من الارض الا صار عامرا وهرجا که قدم گذاشت آن زمین قدومش معموره شد تا رسید
بموضع بیت الحرام پس جبرئیل بال خودرا بر زمین زد وبنیان بیت شریف تا زمین هفتم ظاهر شد
وملائکه سنگهای بزرگ میاوردند که یك صخره از آنها را سی مرد نتوانست برداشت وحضرت آدم
بنا میکرد تا اینکه او را از پنج کوه بنا نهاد از طور سیناء وطور زیتاء ولبنان که کوهی است در شام
وجودی که کوهی است در جزیره وحراء که کوهی است در مکه واساسی که مستدیر بر بیت بود از
صخره حراء بود پس این بنا آدم است وگوید که چون آدم بزمین هبوط کرد وحشت نمود وبخداوند بنالید
پس خدا بیت المعمور را نازل کرد که از یکپارچه یاقوت بود از یاقوتهای بهشت واو را دو در بود داشته
از زمرد سبز یکی بطرف مشرق ویکی بمغرب واو را در موضع بیت گذاشت وفرمود یا آدم انی اهبطت
لك بیتا فطف به کما یطاف حول عرشی وصل عنده کما یصلی عند عرشی ای آدم من این بیت را
بر تو نازل کردم پس بروی طواف کن چنانچه ملائکه باطراف عرش من طواف میکنند ودر نزدیا و نماز
بگذار چنانچه در نزد عرش من نماز میگذارند وحجر الاسود را نازل کرد وکان ابیض فاسود من لمس ا
لحیض فی الجاهلیة وآن سفید بود واز لمس زنان حایض زمان جاهلیت سیاه گشت پس آدم ع
از زمین هند پیاده بسوی مکه متوجه شد وخداوند ملکی را مقرر فرمود که او را بر بیت دلالت نمود
بمجاهد گفتند چرا آدم پیاده آمد گفت بچه چیز سوار بشد ان خطوته مسیرة ثلثة ایام که یك گام او
مسافت سه روزه راه بود پس آمد بمکه وحج بیت بجا آورد واقامه مناسك نمود وچون فارغ گردید
ملائکه بخدمتش آمده گفتند قبول باشد حج تو ای آدم وما این بیت را دو هزار سال پیش از تو زیارت
کرده ایم ابن عباس گوید آدم ع چهل مرتبه از هند پیاده حج کرد وبیت مطاف آدم ومؤمنین از اولاد
او بود تا ایام طوفان فرفعه الله فی تلك الایام الی السماء الرابعة یدخله کل یوم سبعون الف
ملك ثم لا یعودون الیه پس خدایتعالی در آن ایام او را بسوی آسمان چهارم برد وهر روز هفتاد
هزار ملك بدانجا داخل میشوند ونمیتوانستند که دوباره عود کنند وخداوند جبرئیل را فرستاد و
حجر الاسود را در کوه ابوقبیس مستور نمود که از غرق شدن محفوظ باشد ودر روض الجنان گوید
در خبر هست که چون آدم علیه السلام بزمین آمد طول قامتش چندان بود که سر او در ابر میشود تا اصلع
شد وفرزندان میبها از وی میرمیدند پس از خدایتعالی درخواست نمود که قد او باندازه شصت گز باشد

بنای آدم بیت را

حج آدم پیاده از هند

واو بیش از آن اواز فرشتگان شنیدی و با ایشان حدیث کردی و چون بالای او بانمقدار باز آمد
در زمین تنها مانده دلتنگ شد و بخدا بنالید پس خدا برای او خانهٔ فرستاد از بهشت از یاقوتی
سرخ بر طول و عرض کعبه تا آنجا که گویند آدم ع بملائکه گفت در طواف چه میگفتید گفتند سُبْحَانَ
اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ آدم ع این کلمات بگفت خداوند فرمود تو بیفزای و بگو
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ چون بابرهیم رسید فرمود بیفزای گفت اَلْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ و در حیات القلوب
گوید چون اسمعیل بحد بلوغ رسید پس خدا امر کرد ابرهیم را که خانهٔ کعبه را بنا کند گفت پروردگارا
در کدام بقعه بنا کنم فرمود در آن بقعه که قبه از برای آدم فرستادم و در آنجا نصب کردم و محو بان
سبب روشن شد و آن در طوفان نوح باسمان بالا رفت پس خدا جبرئیل را فرستاد که خط کشید برای
ابرهیم جای خانهٔ کعبه را و خدا پی ها کعبه را از برای ابرهیم از بهشت فرستاد و حجر الاسود که خدا
برای آدم فرستاده بود از برف سفیدتر بود و بدست مالیدن کافران سیاه شد پس ابرهیم خانه را
بنا کرد و اسمعیل سنگ از ذی طوی میاورد تا آنکه نه زرع بجانب آسمان بلند کردند پس او را دلالت
کرد خدا بر موضع حجر الاسود که در ابو قبیس پنهان بود و ابرهیم از آنجا بیرون آورد و در موضعی که الحال در آنجا
است نصب کرد و دو درگاه برای کعبه گشود یکی بجانب مغرب و یکی بجانب مشرق و دری که در جانب
مغرب است آنرا مستجار میگویند پس بر روی کعبه چوبها انداخت و بر رویش اذخر ریخت و هاجر عبائیکه با خود
داشت بر در کعبه آویخت و در میان کعبه میبودند پس خدا امر کرد ابرهیم و اسمعیل را که حج بکنند و در روح
البیان گوید که زمین بیت تا زمان ابرهیم علیه السلام خالی بود پس خداوند بان حضرت امر فرمود که بیتی بنا کند که خدا
در آنجا ذکر کنند آن جناب از خدا مسئلت کرد که موضع آنرا بیان فرماید فَبَعَثَ اللهُ السَّکِیْنَةَ لِتَدُلَّهُ
عَلٰی مَوْضِعِ الْبَیْتِ خداوند باد سکینه را فرستاد تا او را بموضع بیت دلالت کند و او را دو سر داشت
مانند مار و ابرهیم را فرمود که هر جا که سکینه قرار گیرد بیت را در آنجا بنا کن پس آن حضرت از پی آن باد
رفت و سکینه در موضع بیت قرار گرفت و در آنجا مطوی و مستدیر گردید و گفت اساس را در موضع
من بنا کن و در حیات القلوب گوید که بسندها صحیح و معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که
سکینه بادی نیکو بیست که از بهشت بیرون میاید و صورتی دارد مانند صورت انسان و رایحه بسیار خوش
بوی دارد و بر ابرهیم نازل شد در وقتیکه بنای کعبه میکرد و در اساس خانهٔ کعبه حرکت میکرد ابرهیم
پی خانه را از عقب او میگذاشت و در روض الجنان از عبد الله بن عباس روایت کرده که خدا تعالی
ابری فرستاد تا با ابرهیم میرفت چون بمکه رسید بر بالای خانهٔ کعبه بایستاد و سایه افکند خدای تعالی فرمود

چندانکه

بنای حضرت ابرهیم

نزول سکینه بر حضرت

۲ خانه:

٢٩٠٢ چنانکه سابقه این امر است بنا کن و گویند که بهر سه و دیگر مفسران گویند خدا بادی سخت بفرستاد تا اساس
خانه را برفت قول دیگر انست که جبرئیل امد و قدم بر زد تا ابرهیم بنا کرد و ذلک قوله تعالی وَاِذْ بَوَّأْنَا لِاِبْرٰهِیْمَ
مَکَانَ الْبَیْتِ و در روضة البنا گوید که ابرهیم با اسماعیل بیت را بنا کرد تا موضع حجر الاسود بلند نمود و
با اسمعیل فرمود یا بنی اِئْتِنِیْ بِحَجَرٍ اَبْیَضَ حَسَنٍ یَکُوْنُ لِلنَّاسِ عَلَمًا ای فرزند من سنگ سفید و نیکوی
بمن بیاور تا مردم را علم و نشانه باشد اسماعیل سنکی اورد گفت بهتر از این بیاور اسماعیل رفت و می
جست که ناگاه از کوه ابو قبیس صدا امد ای ابرهیم در نزد من از برای تو ودیعه هست انرا ببر ناگاه
سنگ سفیدی از یاقوت بهشت نمودار شد که ادم انرا از بهشت اورده بود چنانچه در بعضی روایات
امده یا خدا وند او را در حین نزول بیت المعمور چنانچه گذشت نازل کرده بود پس ابرهیم ان سنگ را در
موضع خود گذاشت و چون با اسماعیل قواعد بیت را بلند کرد ابری مربع که سر سه داشت امد گفت
بقدر و تربیع من بلند کنید پس اینست بناء ابرهیم و در ریاض الجنة نقل کرده که مِنْ شَرَفِ الْکَعْبَةِ اَنَّ
الْاٰمِرَ بِبِنَائِهَا الْجَلِیْلُ وَالْبَانِیَ الْخَلِیْلُ وَالْمُعِیْنَ اِسْمٰعِیْلُ وَالْمُهَنْدِسَ جَبْرَئِیْلُ از شرافت کعبه
این است که امر کننده ببنای ان خداوند جلیل و بانی خلیل و معین اسماعیل و معمار جبرئیل بود
وَلَمَّا فَرَغَا مِنْ عِمَارَتِهَا اَبْقَیَا مِنْ حِجَارَتِهَا بَقِیَّةً و چون از بنای بیت فارغ شدند از سنگ ان زیاد
ماند فَاَرْسَلَ اللّٰهُ تَعَالٰی رِیْحًا فَفَرَّقَتْهَا فَکُلُّ حَجَرٍ وَقَعَ فِیْ بَلَدٍ اِنْ کَانَ الْحَجَرُ صَغِیْرًا فَمَسْجِدٌ وَکَبِیْرًا فَجَامِعٌ
پس خداوند بادی فرستاد و ان سنگها را پراکنده کرد پس هر جا که سنگ کوچک از ان افتاده مسجد
شده و هر جا که سنگ بزرگ افتاده جامع شده و در روضة البنا گوید که چون ابرهیم و اسماعیل
از بنای بیت فارغ شدند اَعْطَاهُمَا اللّٰهُ تَعَالٰی الْخَیْلَ جَزَاءً مُعَجَّلًا عَلٰی رَفْعِ قَوَاعِدِ الْبَیْتِ خداوند
خیل را در عوض بنای کعبه بان دو بزرگوار جزای معجل قرار داد و خیل وحشی بود مثل سایر وحوش
و چون خداوند ابرهیم و اسمعیل را برفع قواعد ماذون و مامور فرمود نمود اِنِّیْ مُعْطِیْکُمَا کَنْزًا اِدَّخَرْتُهُ
[illegible] بدرستیکه من کنزی بشما عطا خواهم کرد که از برای شما ذخیره کرده ام بعد وحی فرمود باسمعیل
که برو با جیاد و دعوت کن که کنزی بتو خواهد امد پس انحضرت با جیاد امد و نمیدانست که چه طور دعوت
کند و نهی چیز است که نزد پس خداوند بروی الهام کرد و دعوت نمود فَلَمْ یَبْقَ عَلٰی وَجْهِ الْاَرْضِ فَرَسٌ
بِاَرْضِ الْعَرَبِ اِلَّا اَجَابَتْهُ پس هیچ اسبی در عرب نماند مگر انکه امد و با انحضرت رام شد و از انروز
[illegible] گوش و سر گوی کرد ید فَاِنَّهَا مَیَامِیْنُ وَهِیَ مِیْرَاثُ اَبِیْکُمْ اِسْمٰعِیْلَ پس انها مبارک و میراث پدر
[illegible] اسمعیل هستند و بدین جهت اسب را عربی گویند که اسمعیل علیه السلم بدعوت او مامور شد و انها کسی

حجر اسود از بهشت (ابو قبیس)

تفرق احجار باطراف

در فضل عربی اسمعیل

او امدند ودر بحار از تفسیر علی بن ابرهیم روایت کرده که چون حضرت ابرهیم از بنای کعبه فارغ شد حقتعالی
امر فرمود که ندای حج دردهد عرض کرد پروردگارا صدای من بهمه نمیرسد خطاب رسید اَذِّنْ عَلَيْكَ الْاَذَانُ
وَعَلَيَّ الْبَلَاغُ ندا کن بر تست اعلان و بر من است ابلاغ پس انحضرت بر بالای مقام امد ودر انروز
ملصق ببیت بود و مقام رفع کردید بنحویکه از کوهها بلندتر شد پس ابرهیم انکشت بر کوش خود نهاد
و روی بجانب مشرق و مغرب کرد وکفت اَيُّهَا النَّاسُ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْحَجُّ اِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ فَاَجِيبُوا
رَبَّكُمْ ای مردم بشما حج بیت عتیق نوشته شده و واجب کردیده پس اجابت کنید فَاَجَابُوهُ مِنْ تَحْتِ
الْبُحُورِ السَّبْعِ وَمِنْ بَيْنِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ اِلَى مُنْقَطَعِ التُّرَابِ مِنْ اَطْرَافِهَا الْاَرْضِ كُلِّهَا وَمِنْ اَصْلَابِ
الرِّجَالِ وَاَرْحَامِ النِّسَاءِ بِالتَّلْبِيَةِ پس جواب ادند از زیر هفت دریا و از میان مشرق و مغرب تا
انجو دنیا از اطراف عالم و از اصلاب مردان و ارحام زنان وکفتند لَبَّيْكَ اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ ایا نمی بینید
که حاجیان لبیک کویان میایند پس هر کس از انروز تا روز قیامت حج کرده از انکسانی است که باین
دعوت اجابت کرده و اینست قول خداوند فِيهِ اٰيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ اِبْرٰهِيمَ یعنی ندای ابرهیم در
مقام بسوی حج ودر خبر دیکر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر کس ده مرتبه لبیک کفته ده
مرتبه حج میکند و هر که پنج مرتبه کفته پنج مرتبه حج میکند و هر که بسیار کفته بعدد ان حج میکند و هر که یکمرتبه
کفته یکمرتبه و هر که لبیک نکفته حج نمیکند و زبدة العلماء الانجاب مولانا میرزا محمد باقر المشتهر بنواب
قدس سره در شرح نهج البلاغه کوید مراد از جواب مردمان در اصلاب ظهور استعداد و قابلیت طینت
انها است در وقتیکه در اصلاب اباء علوی موجود بودند و مرحوم عالم کامل جناب ملا نجفعلی
زنوزی در جواهر الاخبار از مشکوة الانوار روایت کرده که حضرت ابرهیم ع در انجواب شنید که
بکثرت و غلبه و سوز دل و تاثیر قلب کفتند لَبَّيْكَ اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ بنحویکه دلش ترسان و قلبش حیران
کردید پس عرضکرد پروردکارا اینها کیست که اصوات ایشانرا میشنوم خداوند فرمود هُمْ اُمَّةُ
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ خَيْرُ الْاُمَمِ ایشان محمد ص هستند که بهترین امتهایند عرضکرد الهی من
میخواهم که ایشانرا مهمان کنم خداوند فرمود خُذْ كَافُورًا قَبْضَةً اِجْعَلْ لَهُمْ مِنْكَ ضِيَافَةً یکقبضه
کافور بکیر تا من ایشانرا از جانب تو مهمان کنم پس ابرهیم ع یکقبضه کافور کرفت و او را بر کوه ابو قبیس
ابو قبیس در اند و انرا پاشید پس خداوند بادی فرستاد و انکافور را بسوی مشرق و مغرب پراکنده کرد
و هر جا که ذره از ان افتاد نمکزار شد پس نمک در اطعمه ما از ضیافت ابرهیم ع است و در خلاصة المنهج
کوید که چون خانه کعبه در موضعی واقع شده که از اب بکناه دور است و این موجب اضطرار و عجز حاجیان

وجه اجابت دعوت ابراهیم

ضیافت حضرت ابراهیم از امت

است حضرت ابرهیم از حقتعالی طلب فراخی روزی کرد دران هم چنانکه خداوند فرموده وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیمُ
رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا بَلَدًا اٰمِنًا وَارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرٰاتِ و یاد کن ای محمد وقتیکه گفت ابرهیم
یعنی دعا کرد ای پروردگار من بگردان اینمکانرا که برای تو دران خانه ساختم شهری ایمن
از قحط و مسخ و خسف وغیر ان از انواع عذاب و روزی ده اهل این شهر را از انواع میوها حقتعالی
این دعا را اجابت فرموده حکم کرد تا جبرئیل دهی از دهها فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار
از زمین برکنده بمکه اورد و هفت بار بر گرد خانه طواف داده بر زمین نهاد بر سه مرحله از مکه
وان ده را بجهة طواف خانه کعبه طایف گویند و میوه اهل مکه از انجاست و در روض الجنان
گوید که سعید جبیر میگوید بدعاء ابرهیم بود که اهل مکه را گوشت واب زیان نمیکند والا هرجا
جز مکه که طعام ایشان گوشت واب باشد درد شکم ارد و عبدالله عباس گفت ابرهیم دعا کرد
بر اهل مکه ببرکت گوشت و شیر لاجرم در همه زمین جایی نباشد که گوشت و شیر بیشتر باشد
از انکه در مکه است و در خلاصه گوید چون ابرهیم با موافقت اسمعیل بنای کعبه را تمام
کرد گفتند رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا تا انجا که میفرماید رَبَّنَا وَابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ ای پروردگار
ما و برانگیز در میان ذریه ما رسولی از ایشان تا موجب عز و شرف من باشد حقتعالی
اجابت دعای ابرهیم علیه السلم فرمود و حضرت مصطفی صلعم را مبعوث گردانید چه غیر
انحضرت پیغمبری دیگر از ذریه ابرهیم و اسمعیل نیست زیرا که انبیای بنی اسرائیل
از نسل اسحق ع بودند و در روض الجنان گوید که عرباض بن ساریة السلمی گفت که از
رسول خدا صلعم شنیدم که میفرمود اِنِّی عِنْدَ اللهِ خَاتَمُ النَّبِیِّینَ وَاِنَّ اٰدَمَ لَمُنْجَدِلٌ فِی
طِینَتِهِ وَسَوْفَ اُنَبِّئُکُمْ بِتَأْوِیلِ ذٰلِکَ اَنَا دَعْوَةُ اَبِی اِبْرٰهِیمَ وَبِشَارَةُ عِیسٰی وَرُؤْیَا اُمِّی
اَنَّهُ خَرَجَ مِنْهَا نُورٌ اَضَاءَتْ بِهِ قُصُورُ الشَّامِ من بنزد خدا خاتم پیغمبران بودم انوقت
که ادم بخاک خلقت خود الوده بود و شمارا خبر میدهم بتاویل ان و من دعای ابرهیم و بشارت
عیسی و رؤیاء مادرم هستم که در خواب دید نوری از او جدا شد که قصور شام از ان روشن
شد و دلیل بر انکه مراد باین رسول پیغمبر ما است انست که این دعا در مکه رفت و مراد
بر فیهم و منهم عرب است پس خدا تعالی دعای ایشان را اجابت کرد و پیغمبر برا بفرستاد
از عرب از زمره و فتر قبیله در میان ایشان زاده و پرورده و او را شناختند و نفس و نسب
او را دانستند تا بقبول قول او نزدیکتر باشند

دعاء ابرهیم در حق مکه

بعثت انبیاء از ذریت ابرهیم

امّا فضیلت و خصایص مکّهٔ معظّمه

خداوند سبحانه در همین آیهٔ شریفه فرموده إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا
وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ در خلاصة المنهج در تفسیر این آیه گوید بدرستیکه اول خانه
که در زمین وضع کرده شده از برای مردمان تا آنرا زیارت کنند هر آینه آنخانه ایست که در مکّه
است در حالتیکه آنخانه بابرکت وکثیر الخیر و بسیار منفعت است هر کسی را که حج و عمره بجا آورد
و سبب هدایت است مر عالمیانرا زیرا که قبلهٔ ایشان است و بجهة توجه در نماز راه راست
یابند و بخیر دنیا و آخرت میرسند و یا بجهة آنکه عبادت در آن مقابل صد هزار عبادتست در
غیر آن و در آنخانه مبارک نشانهای روشن است در شرف و بزرگواری آن و از آنجمله هرگز مرغ
در بالای آن نپریده بلکه چون نزدیک آن رسیده بر میگردند و در حرم آن جانوران درنده هیچ
حیوان ضرر نمیرسانند و هر که قصد آن کرده هلاک گشته مانند اصحاب فیل و غیر آن از کفار و
مرغان وحشی در آنجا از مردمان نمیرمند و حاجیان فقیر غنی میگردند و فراخ روزی میشوند
و هر که نظر در آنخانه کند دیده اش اشکبار گردد و در روض الجنان گوید که حسن بصری روایت
کند از عبد الله عباس که او گفت بر روی زمین هیچ جا نمیشناسم که عمل کننده را بهر حسنه صد هزار
بنویسند و نمازگزارنده را بهر رکعتی صد هزار رکعت بنویسند و نمیدانم بر پشت زمین شهری که
در او صدقه بدهند و بصد هزار صدقه برابر الا مکّه و بر روی زمین هیچ شهری ندانم که در آنجا شراب
ابرار است و نمازگاه اخیار الا مکّه و در روی زمین هیچ شهری ندانم که مرد دست بر هر چه نهد
در آنجا کفارهٔ گناهانش بود الا مکّه و نمیدانم بر روی زمین شهری که در آنجا خانه باشد که هر که در
آنخانه مینگرد بی آنکه نماز کند یا طواف کند او را عبادة الدهر و صوم الدهر بنویسند الا مکّه در روی
زمین جایی ندانم که دعا کنندهٔ آنجا را فرشتگان آمین گویند الا مکّه و هیچ شهری ندانم که جمله
پیغمبران از آدم تا اینجا ورود و صدور بوده است الا مکّه و هیچ شهری ندانم که فردا قیامت انبیاء و
صدّیقین و شهداء و صالحین را از او بیشتر حشر کنند و ایمن باشند الا مکّه و هیچ شهری ندانم
بر روی زمین که در هر روزی از روح و ریحان بهشت چندان فرود آید که بمکّه می آید و گوید که اختلاف
کرده اند در آیات بیّنات بعضی گویند مراد مشاعر و معالم است که آنجا است از حجر الاسود و
ارکان و حطیم و زمزم و غیر آن و بعضی دیگر گویند مراد بآیات علاماتی است که حقتعالی آنها را
قرار داده و بشرف کعبه دلیل است جاری مجرای معجزه از آنجمله است که در چندان و بیش چندان

وصد چندان حرم که در انجا بگنجند و نماز کنند و مقصود خود را حاصل میکنند و بر ایشان تنگ نمی
شود در جایی مثل ان نگنجند و دیگر چندان مرغ از کبوتر و غیر ان که گرد خانه میپرند یکی از انها بسر خانه
نمی پرد دیگر انکه هیچ مرغی در مسجد زرق نمیندازد و نه بر بام خانه و نه بر زیر بام و دیوار دیگر انکه جمار
با انکه هر سال چندین هزار هزار خلق سنگ باو اندازند زیاده نمیشود و اگر جای دیگر بودی هر یکی
کوه شده بودی دیگر انکه شفای بیماران در او میباشد و در خلاصه در تفسیر وَمَن یُرِدْ فِیهِ
بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ از ابن عباس و ضحاک و مجاهد و ابن زید روایت کرده که مراد بالحاد
وظلم استحلال الحرام است و گویند مراد هر چیزیست که منهی است حتی دشنام دادن بخادم
چه ذنوب انجا عظیم است نسبت بمواضع دیگر و عقاب ان مضاعف و اکثر علما بر انند که اراده
گناه در حرم موجب استحقاق عذابست و هر که قصد گناهی کند در غیر حرم اگر بفعل ارد بر او بنویسند
و اگر نه ننویسند مگر در حرم که اگر اندیشه گناهی کند بی انکه کند بر او بنویسند و عبد الله مسعود فرمود
که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی قصد کند که کسی را بمکه بکشد او را بعذاب الیم بچشانند
و علم الهدی رحمه الله فرموده که چون مکه معظمه مخصوص است بتضاعف حسنات چه نمازی در ان
با چندین نماز در غیر ان برابر است پس جزای سیئات نیز در ان مضاعف باشد از سایر مواضع
و نزد جمعی دیگر الحاد و ظلم قصد کشتن کسی است که وی قصد کشتن باو نکند و ظلم کند بر کسیکه وی
قصد ظلم او نکند و گوید ممکن است استدلال کردن باین ایه بر انکه هر که در حرم احداث امری کند
که موجب حد یا تعزیر باشد عقوبت او را زیاده کرده اند بجهت انکه فرموده نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ و در
مهیج الاحزان گوید در حدیث است که بهترین زمینها در نزد خدا مکه است خاکی در نزد خدا بهتر
از خاک ان نیست و سنگی در نزد خدا بهتر از سنگ ان نیست و درختی در نزد خدا بهتر از درخت
ان نیست و کوهی در نزد خدا بهتر از کوه ان نیست و ابی بهتر از اب ان نیست و در حدیث است
که کسی نیت بد بان نکرد مگر که خدا او را غضب کرد و تبع پادشاهی بود که مشرق و مغرب را تسخیر کرد
روزی قصد کرد که مردان اهل مکه را بکشد و زنهای ایشانرا اسیر نماید و کعبه را خراب کند و بجهت
ان قصد چشمهای او کور شد و دیدهها او بر رویش فرو ریخت سبب انرا پرسید گفتند نیست مگر
بواسطه ان قصدی که بخانه محترمه کردی زیرا که ان حرم خدا است و ساکنان ان ذریه ابرهیم خلیل الله
است گفت راست گفتید چاره این چیست گفتند از سر قصدی که کرده برگرد چون برگردید چشمهایش
بحال اول برگشت پس جماعتی را که او را بقصد اول باز داشته بودند کشت پس امد بسوی خانه

حجتر بود و او را پوشید و سه روز اطعام نمود هر روز صد شتر میکشت و از برای حیوانات بیابان و کوهها طعام فرستاد و در ریاض الجنة گوید که جمیع امم کعبه را معظم داشته اند و گوید که حضرت رسول همیشه توقع داشت از خدا یتعالی که بگرداند قبله او را از بیت المقدس بسوی کعبه بجهة آنکه قبله ابرهیم و قبله پدران آنحضرت بود و اقدم قبلتین بود و عرب دوست میداشتند کعبه را و تعظیم او میکردند زیرا که در جاهلیت بتهای خود را در آنجا گذاشته بودند و هرگاه کعبه قبله میشد عرب بیشتر رغبت بدین پیغمبر میکردند و یهود طعن میزدند به پیغمبر که محمد صلعم مخالفت دین ما میکند و اکنون چون جناب پیغمبر صلعم ماذون نبود از خدا مسئلت نمیکرد اما در دل میل داشت که کعبه قبله آنحضرت باشد از جبرئیل اذن طلبید در خصوص دعا پس جبرئیل عرض کرد که خدا اذن داد پس آنحضرت دعا کرد تا آنجا که گوید در مسجد بنی سلمه تحویل قبله شد و گوید که قبله در عرف شرع عبارت است از امری که واجب باشد بر مکلفین تحصیل استقبال عین آن یا جهة آن برای خود در مثل نماز یا برای انسان دیگر در احتضار و دفن اموات یا برای حیوانی در مثل ذبح و نحر و آن امر نزد محققین فضای کعبه معظمه است از منتهای ارض تا آسمان خصوص بنای آن چنانکه ظاهر میشود از اخبار وارد شده در صحت صلوة فوق جبل ابی قبیس و سطح کعبه معظمه و از این فضا تعبیر بعین کعبه و بیت نیز میکنند و تفصیل این مقام این است که در قبله قریب یعنی مشاهد یا در حکم مشاهد خلافی نیست در میان اهل اسلام که عین کعبه است و در قبله بعید مشهور آنست که جهة کعبه است تا آخر آنچه گوید و در جواهر الاخبار از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده که فرمود اذا خرجتم حجاجا الی بیت الله فاکثروا النظر الی بیت الله چون بحج بیت الله مشرف شدید بخانه کعبه بسیار نظر کنید زیرا که خداوند را در نزد کعبه صد و بیست رحمت هست ستون للطائفین واربعون للمصلین وعشرون للناظرین شصت رحمت برای طواف کنندگان و چهل برای نماز گذارندگان و بیست برای نظر کنندگان و در روض الجنان گوید در خبر است که النظر الی الکعبة عبادة در خانه کعبه نگریستن عبادتست و سعید بن المسیب گوید هر که بخانه کعبه نظر کند ایمانا واحتسابا وتصدیقا خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه از گناه بیرون آید مانند روزیکه از مادر متولد شده و در روح البیان از حضرت رسول صلعم روایت کرده که فرمود من صبر علی حر مکة ساعة من نهار تباعدت عنه جهنم مسیرة مائتی عام هر کس صبر کند بگرمی مکه یک ساعت آتش جهنم دویست ساله راه از وی دور گردد و در روض الجنان گوید که وهب بن منبه گفت در توریه نوشته است که خدا یتعالی روز قیامت هفتصد هزار فرشته را با زنجیرهای زرین میفرستد

تاخانه کعبه را بعرصه قیامت آرند پس ایشان بیایند وکعبه را با انسلسهای زرین بموقف قیامت
ارند فرشته کوید یا کعبة الله سیر بی ایکعبه خدای برو وکوید نروم تا حاجتم روا نشود کویند حاجة
توچیست کوید شفاعت مرا قبول کنند درحق انان که در پیرامن من دفن شده اند حقتعالی کوید
حاجتت روا کردم امرد کانرا از کورها برانکیزند رویها سفید همه احرام کرفته کرد خانه کعبه درایند
ولبیك زدن کیرند فرشته دیکر کوید ای کعبه خدای برو کوید نروم تا مرادم ندهند کویند مرادت
چیست بخواه تا بدهند کوید بار خدایا بندکان کناهکار تو از هر فجی عمیق وره بعید اشعث اغبر
اهل واولاد را ترك کرده وپشت بر خانمان زده ودوستان ورفیقان را وداع نموده بزیارت من
امدند ومناسك کذاردند چنانکه تو فرموده بار خدایا شفاعت میکنم که ایشانرا از فزع اکبر ایمن
کنی وشفاعت مرا درحق ایشان قبول فرمایی وهمه را به پیرامن من بدار فرشته ندا کند که درمیان
ایشان کناهکاران واصحاب کبایر مصر بر کناه ومستحق دوزخ هستند کعبه کوید بار خدایا من
شفاعت درحق کناهکاران میکنم خدایتعالی کوید شفاعت ترا قبول کردم ومرادت بدادم فرشته
ندا کند که هرکس از اهل کعبه است ازمیان جمع بیرون اید جمله حاجیان ازمیان جمع بیرون ایند و
کرد کعبه سفید روی ایمن از دوزخ طواف میکنند ولبیك میزنند فرشته ندا کند وکوید ایکعبه
خدا برو وکعبه خرامان برفتن درآید ومیکوید لَبَّیْكَ اللّٰهُمَّ لَبَّیْكَ لَبَّیْكَ اِنَّ الْحَمْدَ وَالْمُلْكَ وَالنِّعْمَةَ
لَكَ لَاشَرِیكَ لَكَ لَبَّیْكَ واهل او درپی او میروند شیخ اجل جمال الدین شیخ ابو الفتوح رازی
قدس سره بعد از نقل خبر کوید وانچه درین خبر امده از اضافه کلام ورفتار با کعبه علی احد الوجهین
باشد یا مضاف بود با فرشتکان که موکل کعبه اند ویا بطریق تمثیل باشد چنانکه اکر کعبه مثلا عاقل
مکلف بودی او را درباب شفاعت این منزله بودی وسخن ومناظره او با خدایتعالی براین وجه
بودی چنانکه حقتعالی فرموده لَوْ اَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرْاٰنَ عَلٰی جَبَلٍ لَرَاَیْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْیَةِ
اللّٰهِ الآیه یعنی لَوْ اَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرْاٰنَ عَلٰی جَبَلٍ وَکَانَ الْجَبَلُ مِمَّنْ یَسْمَعُ وَیَعْقِلُ لَرَاَیْتَهُ کذا وایضا
کوید واخبار که حضرت رسول صلعم درذکر حرم وفضل او وفضایل مکه وفضایل خانه کفته اند انرا حصری
نیست طرفی کفته شود عبد الرحمن بن سابط روایت کند که چون رسول صلعم از مدینه بمکه امد وطواف
خانه بکرد واستلام ارکان بنمود چون بمیان مسجد الحرام رسید با کعبه می نکریست کفت من دانم که بر همه
روی زمین از تو فاضلتر جایی نیست واز تو دوست تر ومحبوبتر نزد خدایتعالی درجهان هیچ جایی
نیست که من دوست تر دارم از اینجا ولکن کافران مرا نمیکذارند که اینجا مقام کنم بعد فرمود که ای بنی

شفاعت کعبه روز قیامت

معنی خبر از شیخ ابو الفتوح رازی

ایضاً فضایل کعبه

عبد مناف حلال نباشد هیچ کس را که منع کند کسی را که خواهد نماز کند در این مسجد بشب و روز
انتهی یا رسول الله امان از دست امت جفا کار ت که نکذاشتند فرزند عزیزت حسین و اولاد
و احفاد اسند مظلوم در انجا اقامه کنند پس لابد در مثل روز ترویه از انمکان شریف حرکت کرد
الا لعنة الله علی القوم الظالمین

فضیلت مقام ابرهیم ع و اختلاف اقوال در ان

خداوند سبحانه در همین ایه مبارکه میفرماید فِیهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِیمَ در خلاصه بعد
از تفسیر ایات بینات کوید و بعضی دیکر ان نشانهای عجیبه مقام ابرهیم است یعنی موضع
ایستادن انحضرت و ان سنکی است که اثر قدم انحضرت بر انست و این ایه مشتمل بر سه ایه است
اول فرو رفتن قدم ابرهیم تا کعبین دوم باقی ماندن اثر در ان مدتهای طویل سیم محفوظ بودن
انسنک از دشمنان در چندین هزار سال و این اثر قدم انحضرت در انسنک در وقتی بود که
پایه‌های کعبه را بلند ساخت سنکی در زیر قدم خود نهاد تا بر بالای ان پایه‌های استوار کرده
دیوار را بلندتر کرد اند هر دو قدم او در انسنک فرو رفت و در روح البیان در تفسیر وَاتَّخِذُوا
مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِیمَ مُصَلًّى کوید که مقام ابرهیم ان حجر است که اثر قدمهای انحضرت در او ست
یا انموضع است که در انجا ایستاد انوقت که ندای حج در داد یا انوقت که بنای بیت را بلند کرد
و انچه امروز او را مقام ابرهیم کویند موضع حجر است و در خلاصه کوید از جابر روایت است که چون
رسول صلعم از حج فارغ شد متوجه مقام ابرهیم کردید و دو رکعت نماز در ان بکذارد و این ایه بخواند وَ
اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِیمَ مُصَلًّى و این دال است بر انکه نماز طواف فریضه است در مقام ابرهیم
و این موضعی است که در او سنکی نشانده اند و اثر قدمهای مبارک انحضرت در او ست و در روض
الجنان کوید که اختلاف کرده اند در مقام ابرهیم نخعی کوید جمله حرم مقام ابرهیم است یمان کوید
جمله مسجد مقام ابرهیم است قتاده و مقاتل و سدی کویند مقام ابرهیم انجاست که امروز نماز
میکنند اعنی دو رکعت طواف که بعد از طواف باید کرد بمقام ابرهیم و بعضی دیکر کویند مقام ابرهیم
ان سنک است که ابرهیم پای بر او نهاد و اثر پایش در انجا بماند چون بزیارت اسمعیل امد و کوید که انس
بن مالک روایت کند که من اثر انکشتان پاشنه در انسنک دید و اکنون از بسکه مردم دست در او
مالیدند اثری روشن نماند و در روح البیان کوید که در حدیث وارد است إِنَّ الرُّکْنَ وَالْمَقَامَ یَاقُوتَتَانِ
مِنْ یَوَاقِیتِ الْجَنَّةِ وَلَوْلَا مَا مَسَّهُ أَیْدِی الْمُشْرِکِینَ لَأَضَاءَتَا مَا بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ بدرستیکه رکن

ومعاد و یاقوت انداز یاقوتهای بهشت واکر دستهای مشرکین بر انها مس نمیکرد هر اینه ما بین مشرق و مغرب را ۳
میکد خشانیدند و کویند مراد از انها حجر الاسود است و حجری که ابرهیم علیه السلم در بالای ان ایستاد
در وقت بنای بیت و علامه مجلسی ره در عین الحیوه کوید که ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است که جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه و اله نازل شد و کفت خداوند عالم
سلامت میرساند که من اسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه را و انچه بر روی انهاست خلق کرده ام
و هیچ محلی بهتر از رکن و مقام ابرهیم خلق نکرده ام اکر بنده مرا در انجا بخواند از انروزی که اسمانها و زمینها
خلق کرده ام تا انقراض عالم و اقرار بولایت علی نداشته باشد او را سرنکون در جهنم اندازم و کوید که از
ابو حمزه ثمالی منقولست که حضرت علی بن الحسین ع پرسید از ما که کدام بقعه از جاهای زمین بهتر است
کفتم که خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند فرمود که بهترین بقعه های زمین میان رکن و حجر و
مقام ابرهیم است و اکر کسی بقدر انچه نوح در میان قوم خود ماند هزار و پنجاه سال عمر کند و در ان
موضع عبادت کند که روزها روزه و شبها بعبادت کذراند و خدا را بدون ولایت ما ملاقات کند
ان عبادت هیچ نفعی ندهد او را انتهی بلی شرط قبول اعمال محبت و ولایت اهل بیت عصمت علیهم
السلم است چنانکه مجلسی ره در همان کتاب کوید که صحت عبادت مشروط است باعتقاد بامامت
ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم و بدون ان عبادت ثمره نمی بخشد بلکه باعث عقاب میشود و اینمعنی
اجماعی علمای شیعه است و احادیث در این باب متواتر است چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون بنده را در مقام حساب نزد خداوند عالمیان میدارند
اول چیزیکه از او سؤال میکنند از نماز و زکوة و روزه و حج و ولایت ما اهل بیت است پس اکر اقرار
بولایت کرد و بر ان حال مرد نماز و روزه و زکوة و حجش را قبول میکنند و اکر اقرار بولایت ما نکرد هیچ عملی
از اعمال او را قبول نمیکنند و کوید که در حدیث دیکر وارد شده که خدا وحی فرمود بحضرت پیغمبر ص
که یا محمد ص اکر بنده مرا عبادت کند تا از هم بپاشد مانند مشک پوسیده شود و منکر ولایت اهل
بیت باشد او را در بهشت جا ندهم و بسایه عرش خود در نیاورم و ایضا کوید و این حدیث از طرق شیعه
و سنی متواتر است که هر که بمیرد و امام خود را نشناسد کافر مرده است و بمرک جاهلیت و کفر مرده
است انتهی بحر العلوم علیه الرحمه کوید

هم اهل بیت رسول الله جدهم
اجر الرسالة عند الله ودهم کان قربهم من جدهم سبب
لا بعد عنه وان القرب بعد
لو انهم امروا بالبغض ما صنعوا فوق الذی صنعوا الوجد بالنعم و ایضا کوید قا

فی القربی ببغضهم   کانّما ودّهم فی الذکر بغضاء   سبحان الله محبت و مودّت که خداوند شرط صحت عبادت قرارداده و حضرت رسول صلعم چیزی از امت در ازاء آن ایذاء و جور و جفا بجزان مودّت نخواسته چه طور بعداوت و بغض عوض کردند و چه ستم در روز عاشورا [illegible] کافات نمودند از این یک بیت عربی معلوم میشود   یوم یزید هتکت ابناء فاطمة   للبین ما بین مقتول و ما سوی

فضیلت و حرمت حرم و تبیین حدود آن

خداوند سبحانه در همین آیه شریفه میفرماید وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا شیخ اجل جمال الدین شیخ ابو الفتوح رازی قدس سره در روض الجنان گوید که باید حد و حرم را در شرع شناخت تا احکام شرعی که بان تعلق دارد بجای آرند از تحریم صید و قلع شجر و چیدن گیاه و آنکه بحرم [illegible] او را ایذاء نکنند و هدی جز در حرم نشاید کشتن و آنکس که عمره آرد نشاید که از حرم بدر شود پیش از حلق یا تقصیر علی خلاف فیه بین الفقهاء و گوید که حدود حرم چنانکه در اخبار آمده از اهل سیر بر راه مدینه از جانب تنعیم سه میل است و از راه یمن هفت میل و از راه جده ده میل و از راه طایف بر ره عرفات یازده میل و از راه عراق هفت میل و از راه جعفره نه میل است و بنزد اهل البیت علیهم السلم بریدی باشد در بریدی و برید چهار فرسنگ بود و گوید که حسین بن القسم از بعضی اهل علم روایت کرده که چون آدم علیه السلم بزمین آمد ایمن نبود از شیطان و مکر او پناه بخدا آورد خدای تعالی جماعتی از فرشتگان را فرستاد تا گرد مکه درآمدند از چهار جانب و حقیقتا چندانکه فرشتگان ایستاده بودند حرم نمود و در خبر است که چون ابرهیم علیه السلم بنای خانه تمام کرد جبرئیل آمد و ابرهیم را مناسک حج و معالم و ارکان حج باز آموخت و او را حد و حرم باز نمود و هر کجا در عهد آدم فرشته ایستاده بود گفت تا علامتی بنهاد و سنگی نصب کرد و پیرامن او را بخاک استوار کرد و اول کسیکه حد و حرم پیدا کرد ابرهیم علیه السلم بود پس همچنان بود تا بروزگار قصی و تجدید کرد همچنان بود تا قریش در بعضی غزوات بعضی از انعلامات را بیفکندند رسول صلعم را سخت آمد جبرئیل آمد و گفت دل مشغول مدار که هم ایشان اعلام باز جای نهند پس بیامد در قبایل قریش ندا کرد و گفت شرم ندارید خدا تعالی شما را گرامی داشت باین خانه و این حرم اکنون علامات و حد او را باطل کردید پس شما را ذلیل کنند و برایند هم گفتند راست میگوید بیامدند و آنچه از انعلامات قلع کرده بودند بدست نود بجایگاه نهادند پیغمبر صلعم گفت آنچه که راست نهاده باشند جبرئیل گفت هیچ کس از ایشان سنگی برجای ننهاد الا آنکه فرشته با او هم

درست بود تا خطا ننهد و بجای خود گذارد چنان بود تا عام الفتح تمیم بن اسد الخزاعی مجدد کرد پس
از ان در عهد عمر خطاب چهار مرد را از قریش بفرستاد تا مجدد کردند و در عهد عثمان نیز مجدد کردند
و در ریاض الجنة در علت حرم و سبب نشانهای او نقل کرده که حقتعالی از جهة رفع وحشت ادم یاقوت
سرخ فرستاد که بجای خانهٔ کعبه گذاشتند پس طواف میکرد و روشنی ان میرسید تا انجا که نشانها گذاشته
اند و حقتعالی همه را حرم گردانید و گویند حرم و بیست که هرگاه ادم اراده مقاربت حوا مینمود حوا را از
حرم برون میبرد پس غسل میکرد و بحرم بر میگشتند و در روض الجنان در تفسیر وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ
آمِنًا گوید او را چند قول گفته اند یکی انکه او در حرم باشد ایمن شود از انکه کسی او را برنجاند و اگر کسی
قاتل پدر و برادر خود را در حرم بیند شرع میفرماید که تعرضش نکند و او را نرنجاند و هر که جنایتی بکند
و در حرم گریزد او را تعرض نکنند در حرم لکن طعام و شراب بروی تنگ کنند تا بضرورت بیرون اید انوقت
بر او حد زنند و اگر انجا نیز در حرم بکند هم انجا حد بر او میزنند لانه هتك حرمة الحرم و قول دیگر انست
که وَمَنْ دَخَلَهُ وَهُوَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِ وَبَصِيرَةٍ مِنْ دِينِهِ كَانَ آمِنًا ای ضامنا آمنا فی القیمة من النار
هر که در انجا بشود بشرایط خود در قیامت از اتش دوزخ ایمن باشد بعضی دیگر گویند مراد انست که در
جاهلیت هر که در انجا شدی از قتل و غارت ایمن بودی و چون اسلام امد نیز بود او را همکر حرمت و
گوید که ابو الجلد بعبد الله بن عباس نوشت که اول کسی که بنا بحرم اورد ما هیا کوچک و بزرک بوده اند
کوچک از بزرک و بزرکان از طوفان و ضحاك گوید مَنْ دَخَلَهُ حاجا كَانَ آمِنًا مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي اكتسبها
قبل ذلك هر که در انجا شود از گناهان کرده ایمن شود و ابو النجم قرشی صوفی گوید روزی در طواف
میکردیدم گفتم بار خدایا تو گفته در کتاب مجید خود وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا هر که در اینجا اید ایمن شود
بار خدا از چه ایمن شود هاتفی ندا داد من النار از اتش باز نگریستم کسی را ندیدم و در مجمع
البیان در تفسیر همین ایه مبارکه وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا گوید مِنَ التَّعَرُّضِ لَهُ یعنی ایمن شود از تعرض
کردن بر او و این بسبب دعای ابرهیم است که گفت رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا پروردگارا این بلد را
ایمن گردان یا معنی این است که ایمن شود از اتش و در حدیث وارد شده که مَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ
بُعِثَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ آمِنًا هر کس در یکی از حرمین شریفین یعنی حرم مکه و حرم مدینه بمیرد روز قیامت ایمن
گردد و در خلاصة المنهج در تفسیر ایه وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ
إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى گوید و نیز یاد کن ای محمد وقتیکه گردانیدیم خانهٔ کعبه را جای بازگشت برای مردمان یا موضع
ثواب ایشان مراد حاجیانند که هر سال بان رجوع کنند و انجا بثواب حسنات رسند و موضع امنی که در او

کسی را انکشند و متعرض ازار او نشوند ویا مراد اینست از عذاب دوزخ چه حج وعمره موجب مغفرت
گناهان است و در مجمع البیان ذکر تفسیر این ایهٔ شریفه در معنی کلمه وَاٰمِنًا گوید یعنی وضع
امن چه مشرکین متعرض نمیشدند بسکان حرم ومیگفتند اَلْبَیْتُ بَیْتُ اللّٰهِ وَسُکَّانُهُ اَهْلُ
اللّٰهِ یعنی خانه خانهٔ خدا و سکنهٔ او اهل خدا اند و شخصی قاتل پدر خود را در حرم میدید و متعرض نمی
شد و با نکسانیکه در خارج از حرم بودند متعرض میشدند واین چیزی بود که از دین اسماعیل
علیه السلام توارث کرده بودند تا ایام حضرت رسول صلعم در این امر باقی بودند یا معنی این است
که حج کنند کان از عذاب اخرت ایمن میشوند زیرا که حج محو میکند انچه را که قبل از ان واجب بوده
از حقوق الهیه غیر مالیه مثل کفاره یمین واما حقوق الناس پس حج انرا محو نمیکند ودر مجمع
الاخوان گوید بدانکه پروردگار حکیم بحکمتهای بالغهٔ خود بعضی از امکنه را برگزیده و انرا
مخصوص بمزید اکرام واحترام فرموده ومبندگان خود را امر باحترام ان فرموده از انجمله مکه
معظمه است که انرا حرم خود گردانیده واحترام او را لازم نموده همچنانکه پادشاه ظاهری را
بلاتشبیه مکان خلوتی است که انرا حرم خود وخاص وخلوت خود میدانند وانمکانی که پروردگار
عالم برگزیده وحرم خود گردانیده مکه معظمه واطراف انست واز جهة ان احکام بسیار مقرر
فرموده تا انجا که گوید بدانکه حقتعالی حرم خود را لازم دانسته وکسیکه باو پنا برد انرا پنا
داده ودر امان خود قرار داده وبجهة تعظیم ان وشجر ونبات ان وصید ان احکامی چند
مقرر فرموده وان احکام بسیار ودر اخبار وکتب علماء ابرار مذکور است تا انجا که گوید بالجمله
احترام حرم ضروریست حتی انکه هر که بان پنا برد در امان است همچنانکه حقتعالی میفرماید
وَمَنْ دَخَلَهُ کَانَ اٰمِنًا حتی انکه وارد شده که هر وحش وطیری که داخل حرم شود در امان است
پس نباید انرا رم داد ونباید اذیت نمود ونباید درخت انرا کند وگیاه انرا نباید چید همچنانچه از
حضرت صادق علیه السلم وارد شده است که کُلُّ شَیْءٍ یَنْبُتُ فِی الْحَرَمِ فَهُوَ حَرَامٌ عَلَی النَّاسِ
اَجْمَعِیْنَ اِلَّا مَا اَنْبَتَّهُ اَنْتَ اَوْ غَرَسْتَهُ یعنی هر چیزیکه روئیده شد در حرم بر همه مردم حرام است مگر
انچه را که خود غرس نموده وکاشته حتی انکه فرموده حرام است قطع درختی که اصل ان در بیرون
حرم است اگر شاخ ان در حرم باشد وان درختی که شاخ ان خارج است اگر اصل ان در حرم
باشد ووارد شده که برداشتن لقطه ان حرام است مگر بجهة کسی که در طلب صاحبش فریاد
زند وگوید اما صید ان پس شکی نیست در حرمت ان وکتاب وسنت ناطق است بان بلکه راه نمایی

احترام حرم

احکام حرم

بان واشاره بان وسبب شدن از این تصریح کرده اند بحرمت آن ودعوی اجماع شده واین است ۳۹۳

کلام بعضی از علماء که یحرم علی المحرم صید البر حیازة واکلا ودلالة واشارة وتسبیبا ولو باعارة سلاح ونحوه بالکتاب والسنة المستفیضة والاجماع واز برای کسیکه صید را بکشد یا الت بار کند یا بکند درختی را از حرم کفاره چند قرار داده شده که تفصیل آن در محل خود مذکور است وکفاره صید را چنانچه بعضی تصریح کرده اند در وقتی است که از روی خطا باشد واگر از روی عمد باشد در دفعه اول کفاره مثل اینکه جراد در حرم محترم الهی مرتکب نهی الهی و هتک حرمت آن نموده ولکن متنبه نشده باز عود نمود فینتقم الله منه خدا انتقام میکشد از او وکفاره جزاء از او نمیخواهد انتهی ای شیعیان ملاحظه کنید جائی که هر کس بآنجا پناه ببرد در امان است و وحش و طیر و گیاه و درخت در امان ومحترم بوده باشد نمیدانم چرا فرزند خانه زاد آنحرم نور دیده علی مرتضی صلوات الله علیه در امان نشد وبعد از انکه در مثل همین روز یعنی سیم شعبان بان حرم محترم تشریف آورد چنانچه بتفصیل ذکر خواهد شد انقدر نعم یزید پلید اینرا گوارا ندانسته در آنجا نگذاشت وانحضرت لابدا با اهل وعیال از چنین زمین امن وامان حرکت نمود الی آخر ما وقع خداوند سبحانه در همین آیه شریفه میفرماید ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا مرحوم کاشانی در تفسیر آیه شریفه میفرماید مر خدا را ثابت است ولازم بر مردمان قصد خانه کعبه بجهة ادا کردن اعمال حج وعمره هر که توانائی دارد بسوی انخانه رفتن وان تکلیف صحت بدن است و وجود زاد و راحله و نفقه واجب النفقه وایمن بودن از دشمن انتهی وحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرماید وفرض علیکم حج بیته الذی جعله قبلة للانام یردونه ورود الانعام ویألهون الیه ولوه الحمام مرحوم نواب لاهیجانی طاب ثراه در شرح نهج البلاغه گوید وچون در عبادت بدنیه عبادتیکه بحسب صورت مذکر حشر و نشر و روز جزا باشد منحصر بود در حج از برای تذکیر روز جزا ختم شد خطبه به بیان حج یعنی واجب کرده است بر شما عبادت شرعیه معلومه متعلقه بخانه او الله انخانه که گردانیده است انرا قبله از برای مردمان یعنی کعبه وارد میشوند مردمان انخانه را مثل ورود گوسفندان وشتران وسایر چارپایان باب چنانچه چارپایان در ورود باب حریص و مزاحم یکدیگر میشوند مثل ان خلقیان وارد کعبه میشوند ومشتاقند بسوی او ومثل شوق کبوتران حرم که همیشه در انجا مقیم ودر طوفند چنانچه اگر انها را بپرانند بسرعت مراجعت میکنند جعله سبحانه علامة لتواضعهم لعظمته واذعانهم لعزته یعنی گردانیده حق سبحانه عبادت حج را نشانه از برای فروتنی وتذلل بندگان

کفارهٔ صید حرم

وجوب حج حکمت وشرایط ان

از کلمات حضرت امیر از خطبهٔ اول که خلقت آسمان و زمین و خلقت آدم را در آن مذکور است منه

از برای عظمت وبزرگی او وعلامت از برای تصدیق مرغلبه او بیخزائق چه در انجا وضیع و شریف همسر و باخاک مذلت برابرند یعنی کسیکه باخلاص مرتکب این عبادت میشود علامت ونشانه است که در انکس تواضع وخشوع واقعی هست وَاخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَّاعًا اَجَابُوا اِلَيْهِ دَعْوَتَهُ وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ یعنی برگزید از بندگان خود شنوندگانیرا که جواب دادند خواندن اورا بسوی حج واذعان وقبول کردند کلمه امر اورا بحج کردن وَوَقَفُوا مَوَاقِفَ اَنْبِيَائِهِ وَتَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ یعنی ایستادند در مکانیکه انبیاء او ایستادند یعنی در مقام اطاعت و بندگی ومانند شدند بملائکه که دائم طواف عرش خدا میکنند باعتبار اینکه بیت المعمور که در آسمان است محاذات کعبه است وطواف کعبه طواف ما یحاذی انست تا بالای عرش اعظم پس مثل ملائکه طواف بیت المعمور کردند وَيُحْرِزُونَ الْاَرْبَاحَ فِي مَتْجَرِ عِبَادَتِهِ وَيَبَادِرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ یعنی جمع میکنند منافع بسیار را در تجارت عبادت خدا که خدا یتعالی آن منافع را بایشان در دنیا واخرت میرساند وپیشی میگیرند نزد خدا یتعالی بوعده گاه مغفرت وبخشایش او که در محل بخشش انها پیش روی دیگران میایستند جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ لِلْاِسْلَامِ عَلَمًا وَلِلْعَائِذِينَ حَرَمًا یعنی گردانید حقتعالی انخانه را از برای اسلام علامت نشانه واز برای پناه برندگان حرم محترم وما من از عذاب قوله تع وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ اٰمِنًا فَرَضَ حَجَّهُ وَاَوْجَبَ حَقَّهُ وَكَتَبَ عَلَيْكُمْ وِفَادَتَهُ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ یعنی واجب ساخت قصد کردن اورا بجهة عبادت ولازم گردانید حق اورا که عبادت در او باشد ونوشت برشما وواجب گردانید وارد شدن اورا پس گفت حقتعالی که واز برای خدا یتعالی است واجب بر مردمان گذاردن حج بیت انکسانیکه استطاعت و مؤنت راه بسوی بیت را داشته باشند وکسیکه استطاعت داشته باشد ونرود کافر شود پس بتحقیق که خدا یتعالی بی نیاز است از جمیع عالمیان یعنی چنان نیست که نقصانی عائد او شده باشد بلکه ضررش عائد انکس میشود وخدا بتقریب نافرمانی او اورا عذاب میکند زیرا که خیر ومنفعت اورا خواسته واو چنان دانسته که منفعت ندارد وترک کند پس تکذیب خدا کرده وکافر شده شیخ اجل شیخ صدوق علیه الرحمه در عیون الاخبار از حضرت رضا علیه السلم روایت کرده که انحضرت در جواب مسائل محمد بن سنان در باب علل نوشت وَعِلَّةُ الْحَجِّ الْوِفَادَةُ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى وَطَلَبُ الزِّيَادَةِ وَالْخُرُوجُ مِنْ كُلِّ مَا اقْتَرَفَ وَلِيَكُونَ تَائِبًا مِمَّا مَضَى مُسْتَاْنِفًا لِمَا يَسْتَقْبِلُ وعلة ج

نزول بسوی خداوند وطلب یاد دین وبیرون آمدن از آنچه مرتکب شده وتوبه از گذشته واستیناف وتدارک در آینده وَمَا فِیهِ مِنِ اسْتِخْرَاجِ الْأَمْوَالِ وَتَعَبِ الْأَبْدَانِ وَحَظْرِهَا عَنِ الشَّهَوَاتِ وَاللَّذَّاتِ وَالتَّقَرُّبِ بِالْعِبَادَةِ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْخُضُوعِ وَالْاسْتِكَانَةِ وَالذُّلِّ شَاخِصًا إِلَيْهِ فِي الْحَرِّ وَالْبَرْدِ وَالْأَمْنِ وَالْخَوْفِ دَائِبٌ فِي ذَلِكَ دَائِمٌ وآنچه در او هست از صرف اموال وتعب ابدان و منع نفس از شهوات ولذات وتقرب بسوی خداوند بعبادت وخضوع وفروتنی ومذلت ورفتن بسوی او در وقت گرما وسرما وزمان امن وخوف که پیوسته در این باب رنج وتعب کشند وَمَا فِي ذَلِكَ لِجَمِيعِ الْخَلْقِ مِنَ الْمَنَافِعِ وَالرَّغْبَةِ وَالرَّهْبَةِ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وآنچه در این امر است مر بندگان را از منافع ورغبت وخوف از خدای عزّ وجلّ وَمِنْهُ تَرْكُ قَسَاوَةِ الْقَلْبِ وَجَسَارَةِ الْأَنْفُسِ وَنِسْيَانِ الذِّكْرِ وَانْقِطَاعِ الرَّجَاءِ وَالْأَمَلِ وَتَجْدِيدِ الْحُقُوقِ وَحَظْرِ النَّفْسِ عَنِ الْفَسَادِ واز آنست ترک قساوت قلب وجسارت نفس وفراموش کردن خدا وقطع امید وآرزوها وتجدید حقوق ومنع نفس از فساد وَمَنْفَعَةِ مَنْ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا وَمَنْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ مِمَّنْ يَحُجُّ وَمَنْ لَا يَحُجُّ مِنْ تَاجِرٍ وَجَالِبٍ وَبَايِعٍ وَمُشْتَرٍ وَكَاسِبٍ وَمِسْكِينٍ وَقَضَاءِ حَوَائِجِ أَهْلِ الْأَطْرَافِ وَالْمَوَاضِعِ الْمُمْكِنِ لَهُمُ الْاجْتِمَاعُ فِيهَا كَذَلِكَ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ ونفع کسیکه در مشرق ومغرب ودریا وصحرا از حجاج وغیر ایشان از تاجر وسوداگر وبایع ومشتری وکسب کننده وفقیر وقضاء حوائج مردم اطراف ومواضعی که اجتماع در آنها ممکن است همین طور بعد اشاره فرمود بآیه شریفه لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ ودر روض الجنان گوید قوله تعالی وَلِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ لام ایجاب واختصاص است یقال لفلان علیه کذا یعنی او را واست جزا او وانیست علی الناس لفظ عام است بر مردمان شریف ووضیع وبر وفاجر ومؤمن وکافر واگر نه مخصص لازم است زیرا که هرچه این نام بر او افتد از این جنس داخل بود در او ودر آیه دلیل است بر آنکه کفار مکلف‌اند بحج لتناول عموم اللفظ لهم حج البیت ابوجعفر وحمزه وکسائی خواندند حج البیت بکسر حا ودیگر قرّاء بفتح حا خواندند وهما لغتان الفتح لغة اهل الحجاز والکسر لغة الباقین وبعضی اهل لغت گفتند الحج بالفتح المصدر وبالکسر الاسم وگفتیم که اصل حج قصد باشد در لغت ودر شرع هم چنین جز که مخصوص باشد بالقصد الی مکان مخصوص فی ایام مخصوصة لاداء مناسک مخصوصة من استطاع الیه سبیلا من بدل ناس است وهو بدل البعض من الکل کقولک مررت بالقوم ثلثهم ورأیت القوم اکثرهم ومحل او جرّ است وتقدیر الآیة ولله علی الناس المستطیعین منهم حج

سیم شعبان

البیت اما استطاعت فقها درآن خلاف کرده اند بنزد ما حریت است وکمال عقل وبلوغ وصحت

ووجود زاد وراحله وتخلیة السرب وامکان المسیر والرجوع الی الکفایة وهرکه یکی ازین امور مختل بود

وجوب ساقط باشد واستحباب برجای بود وبنزد شافعی هم چنین است جز اینکه او در وجوب اسلام

اعتبار کند بنا علی اصله ان الکفار غیر مخاطبین بالشرایع وبنزد ما اسلام شرط نیست در وجوبش

وان شرط صحت ادا است که کافر اگرچه مخاطب است بشرایع اما از و درست نیاید با مقام بر

کفر وانکه شافعی باو تمسک کرده من قوله صلعم ایما اعرابی حج ثم هاجر فعلیه حجة اخری هر اعرابی

که حج کند وپس ازان هجرت نماید بروی حجی دیگر باشد ومراد بهجرت اسلام است این دلیل نباشد بر

سقوط وجوب در حال کفر بلکه دلیل باشد بر فقد اجزاء ونفی صحت ادا چنانکه ما گفتیم پس

بنزد ما شرایط وجوب این است که ذکر کردیم ومراد بتخلیة السرب انست که راه ایمن باشد از

دشمن وموانع دیگر ومراد بامکان المسیر انست که اگر حج براو در وقتی واجب شود که در ان وقت

ممکن نباشد بحج رفتن واجب نباشد تا وقت امکان که ممکن باشد از رفتن تا آنجا که گوید اما

انکس که او قادر باشد بر رفتن وراحله ندارد بنزد ما واین فقها حج براو واجب نیست بل سنت

باشد اگر برود مجزی نباشد از حج اسلام وهم چنین اگر زاد ندارد ودر راه سؤال کند وتسکع

برود نیز از حج اسلام مجزی نباشد چون مال یابد اعاده حج براو واجب است ومالک گفته

که اگر زاد دارد وقادر باشد بر رفتن حج بر و واجب شود واین مذهب اصحاب ظاهر است که

تمسک کرده اند بقوله تعـ واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا وهو جمع راجل وجواب ازین انست

که قدیم تعـ وصف ایشان کرده که بعضی از ایشان سوار باشند وبعضی پیاده ونگفت که انان

که پیاده باشند بر ایشان واجب باشد امدن فاما کمیت زاد وراحله مبلغ وقوه مؤدیه واینجمله

ان تفصیل است که در باب شرایط برفت زاد چندان باید که او را کفایت باشد در امدن ومقام

کردن وباز امدن واما راحله چنان باید که غلبهٔ ظن ان بود که برساند ورا واما رجوع باکفایه شرط

است بنزد ما وبنزد شافعی واگر نباشد او را حج واجب نباشد مگر انکه صنعتی داند یا صنیعتی دارد

که رجوع کند بآن واگر متاع وعقاری دارد بمقدار انکه باو حج توان کرد ومسکن وخادمی دارد که

خدمت وکند واجب باشد او را صرف کردن ان در باب حج واما انکس که پیر باشد وبر راحله نتواند

بایستد واجب است براو که کسی را بفرماید تا از و حج کند چون باقی شرایط حاصل باشد وهم چنین

باشد حکم انکه او بیماری مزمن باشد وامید برء نبود وبنزد مالک فرض حج از و ساقط باشد سواء اگر

مال دارد واگر ندارد دلیل ما و شافعی خبر خثعمیه است که بیامد نزد حضرت رسول صلعم واگفت یا رسول
الله فرض حج پدر مرا دریافت واو پیراست وبر راحله نتواند نشیند من از و حج کنم فرمود روا باشد
عرض کرد یا رسول الله نفع دارد او را فرمود ارایت لو کان علی ابیک دین فقضیته اما کان
یجزی قالت نعم قال فدین الله احق چه گوئی اگر بر پدر تو وامی باشد وتو ادا کنی روا باشد
عرض کرد بلی فرمود وام خدای اولی تر واما انکس که بیمار باشد وامید بر دارد روا نیست که از و
حج کنند بنیابت زیرا که او مایوس نیست از انکه بنفس خود حج کند ونزد شافعی وابو حنیفه روا باشد
واستطاعت در لغت آن باشد که فعل آن طوع تو باشد از قدرت وآلت ودر شرع عبارت است
در باب حج از انکه گفتیم

اتار ترک حج وعقوبت وخسران آن

خداوند عز وجل در همین آیه شریفه میفرماید ومن کفر فان الله غنی عن العالمین مرحوم
عالم محقق ملا نظر علی طالقانی در کاشف الاسرار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که
لفظ کفر در قران بر پنج معنی اطلاق شده که فی الحقیقة چهار میشود کفر جحود وانکار که کفر مقابل
اسلام باشد نعوذ بالله واین دو قسم است یکی انکار بدل وزبان ویکی انکار بزبان با اقرار دل
چنانچه فرموده در سوره نمل وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما وعلوا دویم کفر مقابل شکر
که کفران نعمت باشد چنانچه فرموده ءاشکر ام اکفر ومن شکر فانما یشکر لنفسه ومن کفر
فان ربی غنی کریم سیم کفر بمعنی مخالفت ومعصیت که از معصوم گذشت هر که معصیتی کرده
داخل در کفر باین معنی شده چنانچه در سوره بقره فرموده وهو محرم علیکم اخراجهم افتؤمنون
ببعض الکتاب وتکفرون ببعض حضرت صادق علیه السلام فرموده فکفرهم بترک ما امر الله عز وجل
به یعنی ایشانرا کافر خواند بترک امر خدا واخبار هم بسیار دارد که در حین معصیت روح ایمان
مفارقت میکند وبتربیه وانابه بر میگردد وهم دارد که زانی در حین زنا وشارب الخمر در حین شرب
وسارق در حین سرقت ایمان ندارند وگوید تتمه قسم چهارم کفر که بمعنی برائت وبیزاری باشد
کافر ... وذلک حرام واقسام او ومثل این قسم مذموم نیست چنانچه حضرت ابرهیم علیه السلام
فرموده کفرنا بکم وبدا بیننا وبینکم العداوة یعنی تبرانا منکم بیزاریم از شما وفرموده ثم یوم
القیمة یکفر بعضکم ببعض یعنی بعضی از شما بری میشود وبیزاری میجوید از بعضی دیگر از شما انتهی
واین کفر که در این آیه در ترک حج مذکور است از قبیل معنی سیم است که مخالفت ومعصیت باشد
ودر ... الجنان در تفسیر آیه ومن کفر فان الله غنی عن العالمین گوید هر که کافر شود خدا

تعالی مستغنی است از جهانیان معنی انست که بدانند مراد حج و عبادت شما منفعتی نیست مفسران
در تعیین ان خلاف کرده اند عبد الله عباس و حسن و ضحاک کویند مراد انست که هر که جحود
کند وجوب حج را و از حضرت رسول صلی الله علیه و اله روایت کرده که فرمود مراد انست مَن کَفَرَ
بِاللهِ وَالیَومِ الاخِرِ و سعید بن المسیب کوید این در حق جهودان امد وقتیکه کفتند حج کردن بخانه
کعبه واجب نیست و ضحاک کوید چون ایه حج امد حضرت رسول ص اهل ملل را جمع کرد و ایشانرا
بحج دعوت فرمود اهل یکملت اجابت کردند و انمسلمانان بودند و اهل پنج ملت کافر شدند کفتند
ما ایمان نیاریم بان و نماز نکنیم جهت او و حج نکنیم باو خدایتعالی این ایه فرستاد. وعطا کوید مَن کَفَرَ
بِالبَیتِ هر که بکعبه کافر شود ابن زید کوید هر که باین ایات کافر شود که خدایتعالی فرمود فِیهِ
ایاتٌ بَیِّنَاتٌ و در خلاصة المنهج در تفسیر ایه مذکوره کوید و هر که نکرود بفریضه حج یعنی ترک حج
کند پس بدرستیکه خدای نیاز است از همه عالمیان و کوید تسمیه ترک حج بکفر بجهة تاکید و مبالغه
است بر وجوب حج و سید محدث جلیل سید نعمة الله جزایری ره در شرح صحیفه سجادیه که مسمی بنور
الانوار نموده بعد از ذکر اقوال در معنی ایمان کوید این مذاهب همان است که اهل ملل نبوی
اظهار نموده اند و کان من این است که نزاع بین اکثر ایشان بلکه تمام شان لفظی است زیرا که مفهوم
از اخبار اطلاق ایمان است بر معانی متعدده که بیرون از این مذاهب و اقوال نیست اول انها اطلاق
بمرادف اسلام است بمعنی مشهور ان یعنی اقرار بشهادتین و فایده این ایمان حفظ دماء و نحو
انست در دنیا اما در اخرت پس صاحب ان مخلد و مؤبد است در اتش جهنم و فاقا دوم
اقرار لسانی و اعتقاد قلبی است بدون عمل مثل انچه در فساق مؤمنین است و فائده ان در
اخرت عدم خلود در اتش است و اما اصل دخول و عدم ان پس اخبار و اقوال در وی مختلف است
و مشهور اول است سیم ما ذکر است مع ترک کبایر و فعل فرایضی که ترک انها کبیره است مثل
صلوة و زکوة و حج و بر این معنی وارد شده است اکثر اخبار و فایده ان دخول بهشت و انچه وارد
شده که تارک صلوة یا زکوة یا حج کافر است و مؤمن نیست مراد خروج او است از این مرتبه نه از همه
درجات و مراتب ایمان کما توهم جم غفیر من الاصحاب تا اخر انچه کفته از معانی ایمان و باین تحقیق معنی
ایه شریفه واضح و معین کردید که مراد از کفر کفر معصیت و مخالفت و ترک فریضه است نه کفر
مقابل اسلام و در روض الجنان از ابو امامه از حضرت رسول ص روایت کرده که فرمود هر کرا حاجتی
ظاهر منع نکند و سلطان قاهر یا مرضی حابس باز ندارد از حج و حج نکند فلیمت ان شاء یهودیا او

مراتب ایمان

نعم الله او بمیرد کو خواه جهود بمیرد خواه ترسا انتهی و مقصود توبیخ و ملامت و مذمت است نه اینکه باید یکی از این دو مذهب قبول نماید و لابد است از این زیرا که این خلاف عدل است که ضروری مذهب امامیه است اما ترک حج از بزرگترین کبایر و موجب خسران و سبب شدت عقوبت ربانی و غضب سبحانی است چنانکه در خلاصة المنهج از محمد بن فضیل از حضرت موسی کاظم صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت در تفسیر قل هل انبئکم بالاخسرین اعمالا فرمود که زیانکارترین مردمان در عمل آنهایند که حج اسلام را در تاخیر اندازند و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مراد بقوله نعم و نحشره یوم القیمة اعمی کسانی اند که حج بر ایشان واجب شود و ادا نکنند حق تعالی در روز قیامت ایشان را کور محشور سازد و در روض الجنان از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از پدرش از پدرانش از حضرت رسول علیه و علیهم السلام روایت کرده که فرمود هرکه بمیرد و حج نکرده باشد خدای تعالی هیچ عمل از او قبول نکند

اما فضیلت و ثواب حج و عمره و آداب حج و عمره ائمه هدی علیهم السلام

و ذکر وقعه

شیخ ابو الفتوح رازی ره در روض الجنان گوید اما اخبار در وجوب حج و ترغیب بر او بی اندازه است رسول صلعم فرمود صلوا خمسکم و صوموا شهرکم و ادوا زکوة مالکم و حجوا بیتکم تدخلوا جنة ربکم نماز پنجگانه بجا بیاورید و ماه رمضان روزه دارید و زکوة مالتان بدهید و حج خانه بگذارید به بهشت خدا بروید و شیخ صدوق ره در ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه خداوند متعالی اجر دهد حج کننده را و اهل بیت و عشیره او را و انکسی را که حاج در حق وی استغفار کند در بقیه ذی حجه و تمام محرم و صفر و ربیع الاول تا ده ربیع الاخر و در جواهر الاخبار از آنحضرت روایت کرده که و لا یکتب علیه الذنوب اربعة اشهر و یکتب له الحسنات الا ان یاتی بکبیرة تا چهار ماه گناه بر حاج ننویسند و حسنات او را می نویسند مگر آنکه کبیره بیاورد و ایضا در آن کتاب از خبر صحیح نقل کرده که الحج و العمرة ینفیان الفقر حج و عمره فقر را بر میدارند و در ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود کان علی بن الحسین علیهما السلام یقول حجوا و اعتمروا تصح اجسامکم و تتسع ارزاقکم و تصلح ایمانکم و تکفوا مؤنة الناس و مؤنة عیالکم حضرت زین العابدین علیه السلام میفرمود حج و عمره بجا بیاورید تا ابدان شما صحیح و ارزاق شما وسیع و ایمان شما نیکو و صالح باشد و بمؤنه مردم و عیال خود کافی باشید و از اسحق بن عمار روایت کرده که بحضرت صادق عرض کردم بدرستیکه من بر خود لازم

کرده ام که هر سال خودم یا یکی از اهل بیت من بمال من حج کنیم فرمود بتحقیق براین امر عزم نموده عرضکردم
بلی فرمود فَاِنْ فَعَلْتَ ذٰلِكَ فَاَيْقِنْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَاَبْشِرْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ اگر این را بجا بیاوری پس یقین
کن بکثرت مال و مژده باد بکثرت مال و ایضاً آنحضرت از آباء کرام خود علیهم السّلام از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود اِنَّ الْحَاجَّ اِذَا اَخَذَ فِي جِهَازِهِ لَمْ يَرْفَعْ شَيْئاً وَلَمْ يَضَعْهُ اِلَّا
كَتَبَ اللهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَمَحَى عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ وَرَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ چون حاجّ شروع بتدارک
خود کند چیزی بر نمیدارد و نمیگذارد مگر آنکه خداوند ده حسنه از برای او مینویسد و ده سیّئه از
وی محو مینماید و ده درجه از برای او بلند میکند چون بر شتر خود سوار میشود آن شتر قدم بر نمیدارد و
نمیگذارد مگر آنکه خداوند مثل اینرا از برای او مینویسد وَاِذَا طَافَ بِالْبَيْتِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ وَاِذَا
سَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ وَاِذَا وَقَفَ بِالْعَرَفَاتِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ و چون طواف میکند
و سعی بعمل میآورد و وقوف عرفات و وقوف مشعر و رمی جمرات بجا میآورد در همه آنها فرمود که
از گناهان خود بیرون میرود و بهمین طور مواطن حجّ را کلا تعداد نمود و بعد از آن فرمود چه طور خواهی
رسید بآنچه حاجّ میرسد و ایضاً در آنکتاب از معویة بن عمّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده
که فرمود لَمَّا اَفَاضَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَلَقَّاهُ اَعْرَابِيٌّ فِي الْاَبْطَحِ چون حضرت رسول
از عرفات برگشت اعرابی در ابطح بخدمت آنحضرت آمده عرضکرد یا رسول الله من از منزل خود با
حجّ بیرون آمدم ولی مانعی پیش آمد و من مرد مالدار هستم چیزی بفرما که من در مال خود صرف کنم تا ثواب
حجّ دریابم حضرت صادق علیه السّلام فرمود فَالْتَفَتَ رَسُولُ اللهِ ص اِلَى اَبِي قُبَيْسٍ فَقَالَ لَوْ اَنَّ اَبَا قُبَيْسٍ
لَكَ زِنَتُهُ ذَهَبَةً حَمْرَاءَ اَنْفَقْتَهُ فِي سَبِيلِ اللهِ مَا بَلَغْتَ مَا بَلَغَ الْحَاجُّ پس پیغمبر خدا بکوه ابوقبیس
ملتفت شده فرمود اگر این کوه ابوقبیس زر سرخ باشد و تو او را در راه خدا انفاق کنی هر آینه بثواب
حجّ نمیرسی و در جواهر الاخبار از وسائل در باب استحباب تکرار حجّ و عمره بسند القدرة از حضرت
صادق ع روایت کرده که فرمود مَنْ حَجَّ حَجَّةَ الْاِسْلَامِ فَقَدْ حَلَّ عُقْدَةً مِنَ النَّارِ مِنْ عُنُقِهِ هر کس یک
مرتبه حجّ کند که حجّة الاسلام گویند یک عقده از گردنش گشوده است و هر که دو مرتبه حجّ او در در
خیر مشتبا تا وقت وفات و هر که سه حجّ متوالی بنماید و بعد از آن حجّ کند یا نکند بمنزلهٔ دائم الحجّ است
بعد اخبار دیگر در فضیلت تکرار نقل میکند هر کس خواهد بدانجا رجوع کند موقّ لعنکوید
فلهذا ائمّه هدی علیهم السّلم مکرّر حجّ کرده اند چنانکه مجلسی ره در عاشر بحار از حضرت امام رضا
از آباء کرام خود علیهم السّلم روایت کرده که حضرت امام حسن ع که در وقت وفات گریست پس

۳۰۰۱

۲ ترابوزن

۱۷ ازاقش

گریه کفت یا ابن رسول الله اتبکی ومکانک من رسول الله صلی الله علیه وآله الذی انت به وقد قال فیک رسول الله ما قال ای فرزند رسول خدا آیا تو گریه میکنی وحال آنکه آن منزلت ومکانت با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله داری وآنحضرت در حق تو فرموده آنچه فرموده وقد حججت عشرین حجة ماشیا وبیست حج پیاده کرده وسه مرتبه تمام مال خود را بفقراء قسمت کرده حتی یک نعل را خود برداشته ودیگری را بفقیر داده حضرت فرمود انما ابکی لخصلتین لهول المطلع وفراق الاحبة برای دو خصلت گریه میکنم یکی هول طریقیکه بر آن مشرف شده ام ودیگری مفارقت احباب بعد گوید ایضاح قال الجزری هول المطلع یرید به الموقف یوم القیمة وما یشرف علیه من امر الاخرة عقیب الموت فشبهه بالمطلع الذی یشرف علیه من موضع عال وابن شهر آشوب علیه الرحمه در مناقب نقل کرده که ونقد حج الحسن بن علی خمسا وعشرین حجة ماشیا وان النجائب لتقاد معه حضرت حسن علیه السلام بیست پنج مرتبه پیاده حج کرد وشتران گزیده با او میکشیدند ودو مرتبه مال خود را با خدا قسمت کرد حتی آنکه یک تای نعل را بفقراء میداد وتای دیگر نگاه میداشت ویکتای موزه را اعطا میکرد ودیگری را نگاه میداشت واز حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود انی لاستحیی من ربی ان القاه ولم امش الی بیته من شرم میدارم از خدا که با او ملاقات کنم پیاده نروم پس بیست مرتبه از مدینه پیاده حج کرد وشیخ صدوق علیه الرحمه در ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت سجاد علیه السلام بحضرت باقر علیه السلام فرمود در حین وفات که انی قد حججت علی ناقتی هذه عشرین حجة فلم اقرعها بسوط قرعة من با این شتر بیست مرتبه حج کرده ام ویک تازیانه نزده ام فاذا نفقت فادفنها لا یاکل لحمها السباع پس چون بمیرد او را دفن کن که درندگان گوشت او را نخورند که پیغمبر خدا فرمود هر شتریکه هفت بار در موقف عرفات حاضر شود خدا او را از شتران بهشت قرار میدهد ونسل او را مبارک میکند وچون آن شتر بمرد حضرت ابو جعفر علیه السلام از برای او حفره کند ودر جلاء العیون روایت کرده که حضرت سجاد علیه السلام در وقت وفاتش بحضرت باقر علیه السلام فرمود که ناقه مرا در حظیره ضبط کن وعلفی برای او مهیا کن حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون آنحضرت را دفن کردند ناقه خود را رها کرد واز حظیره بیرون آمد ونزدیک قبر رفت بی آنکه قبر را دیده باشد وسینه خود را بر قبر آنحضرت گذاشت وفریاد وناله میکرد وآب از دیدهایش میریخت چون این خبر را بحضرت باقر علیه السلام دادند حضرت نزد ناقه آمد وفرمود که ساکت شو وبرگرد خدا برکت دهد برای تو پس ناقه برخواست وبحال خود برگشت وبعد از اندک

زمانی برگشت بنزد قبر و ناله و اضطراب میکرد تا بعد از سه روز هلاک شد حضرت با ان ناقه بیست و دو حج کرده
بود و یکتازیانه براو نزده بود اما حج و عمرهٔ حضرت حسین علیه السّلم ابن شهر آشوب در مناقب نقلکرده
که لَقَدْ حَجَّ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ خَمْسَةً وَعِشْرِیْنَ حَجَّةً مَاشِیاً وَاِنَّ النَّجَائِبَ تُقَادُ مَعَهُ
حضرت حسین علیه السّلم بیست و پنج مرتبه پیاده حج کرد و شتران خوب با او میکشیدند چنانکه از همان
کتاب در حق حضرت حسن علیه السّلم نقل کردیم و در عاشر بحار از حضرت صادق علیه السّلم روایت کرده که حضرت
حسین بعزم عمره از مدینه حرکت کرد ثُمَّ مَرِضَ فِي الطَّرِیْقِ فَبَلَغَ عَلِیّاً ذٰلِكَ وَهُوَ فِي الْمَدِیْنَةِ و در اثناء
راه ناخوش شد چون این خبر بحضور انور حضرت امیر علیه السّلم رسید از مدینه حرکت کرد و در منزل سُقیا
او را ادراک نمود و دید ان بزرگوار مریض است فرمود یا بُنَيَّ مَا تَشْتَکِي ای فرزند من از چه شکوه میکنی
عرض کرد اَشْتَکِي رَاْسِي سر درد میکند انبزرگوار یعنی مِدْيَنه شتری خواست و او را نحر کرد و سر مبارکش را
تراشید و بمدینه بر گردانید و چون آنحضرت از انمرض شفا یافت بمکه تشریف برده عمره بجا آورد
مؤلف گوید قربان انسر مبارکت شوم یا اباعبد الله که پدر بزرگوارت بوجع ان راضی نشد و
شتر قربانی کرد و حلق نمود ایمولای متقیان نظر کن بتنور خولی ببین در انسر مقدس چه غوغا
دارد و نگاه کن بمجلس یزید پلید ببین چه اوضاع دارد یا امیر المؤمنین تو نمیتوانی ببینی که این
وجود مبارک متأثر شود از راه برمیگردانی و بمدینه میبری ایکاش میبودی در ان ایام که از جور قوم
لئام و ظلم یزید بد فرجام نتوانست که در جوار جد بزرگوارش بماند و در وطن خود توقف بکند در
دل شب جلای وطن اختیار فرمود و بحرم الهی نهاد و همه جا میامد تا در سیم شعبان وارد
مکه معظمه گردید

و تفصیل این اجمال بدینمنوالست

که بروایت ارشاد و اعلام الوری و بحار الانوار و جلاء العیون و اختیارات و خصایص الحسینیه
و ناسخ التواریخ و اسرار الشهادة و تظلم الزهراء و دمعة الساکبة و ریاض المصائب و تحفة
الحسینیه و غیرها حضرت حسین علیه السّلم در سیم شعبان وارد مکه معظمه گردید و مرحوم ادیب
کامل و خبیر فاضل حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا طاب ثراه در قمقام زخار و صمصام بتار گوید
که جمهور محدثین و مورخین برانند که روز جمعه سیم شعبان حضرت حسین علیه السّلم بمکه تشریف
اورده و شرف نزول ارزانی داشته و عبارت ارشاد و دمعه و اسرار و لیلة الجمعه و بحار و خصایص
و تظلم و ریاض یوم الجمعه و جلاء العیون و ناسخ روز جمعه است بهر صورت باتفاق این کتب
در سیم شعبان سید عالمیان و سرور شهیدان حضرت حسین وارد مکه معظمه شده

٧ مکرر است که دراین مرتبه که حضرت امیر از آنحضرت ... ناقه را نحر فرمود که بکنار ... آن را ست و حسن ناله و اضطراب میکرد حتی

الشيخ علي بن الشيخ جعفر ره سهام المنايا للانام قواصد ولكنها الا النفوس مصائد

اقامل ان يصفو لنا العيش والردى | لنا سائق لم يلوعنا وقائد | ونطمع في حب البقاء وطوله
ونعلم ان الدهر للعمر فاقد | وما هذه الايام الا اساود | تلعض في انيابها السم راقد
وتلك الليالي لا يغرك سلمها | وما هن الا الثاكلات الفواقد | الم تر انا كل يوم الى الثرى
نشيع مولودا مضى منه والد | وحسبك بالاشراف من آل هاشم | فقد افقرت اطلالهم والمعاهد
عهدنا بهم الحماة فتلك ديارهم | خواشع ما بين الديار هوامد | وقفت بها مستنشقا لعبيرها
ودمعي مسكوب وقلبي واجد | وكم بين باك مستهام وبين من | تراه كئيبا وهو بالوجد فاقد
اسائلها ما بالها حكم البلا | عليها وكيف استوطنتها الاوابد | مهابط وحي طامسات رسومها
معاهد ذكر اوحشت ومشاهد | وعهدي بها للوفد كعبة قاصد | فذا صادر عنها وذلك وارد
واين الاولى لا يستضام نزيلهم | اليهم والا ليس تلغى المقالد | ذوي الجبهات المستنيرات في العلى
تقاصر عنها المشتري وعطارد | سمى بهم في العز جد ووالد | ومجد طريف في الفخار وتالد
وما قصبات السبق الا لماجد | نمته الى العليا كرام اماجد | معادن علم الله حكام شرعه
لديهم والا ليس ترجى المقاصد | ابكيهم ما فاض دمعي بان يغر | فلي كبد ما [illegible]

مقبل علیه الرحمه گوید

عیان ز صد و فلک نیست خوشتر رو | چو شخص تعزیه از ما نو رکاب گرفت | لوای شعشعه [illegible]
برای تعزیه بر کتوان خون آلود | پر ابله است از ننغم دل سپهر برین | شفق کشیده ز نور [illegible]
ایضا فلک انیا قرزربت [illegible] | برای ماتم خورشید مطلع السعدین | ستاره فلک [illegible]
مشام دهر برآمد ز نکهت ماتم | که بود محمل هر ناقه آفتاب نشین | بیاد تعزیه [illegible]
 | ز انفرح الف لام میم خاص عم | نوشته [illegible]

اما کیفیت وقعه مفید علیه الرحمه در ارشاد [illegible]

ولما دخل الحسين عليه السلام مكة كان دخوله اياها ليلة الجمعة لثلث [illegible] شعبان که چون حضرت حسین علیه السلام در شب جمعه سیم ماه شعبان بمکه معظمه وارد شد این امر را میخواند ولما توجه تلقاء مدين وچون اهل مکه واشخاصیکه بعمره آمده بودند از آفاق خبر قدوم آنسرور را شنیدند بخدمت آنسرور شتافتند و عبد الله بن زبیر را نیز [illegible] بر [illegible] کعبه جا گرفته مشغول بنماز وطواف بود و مثل سایر مردم بخدمت [illegible] [illegible] ولد یک دربیان امد قدو اثقل خلق الله على ابن الزبير وان بنكر ان تقبل [illegible]

مردم بود بر این بیر چه دانسته بود که تا انحضرت در مکه است کسی از اهل حجاز با و بیعت نخواهد کرد
وَاَنَّ اَلْحُسَیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَطْوَعُ فِی النَّاسِ مِنْهُ وَاَجَلُّ وان بزرکوار اطوع واجل است در نظر
مردم وچون خبر فوت معاویه وامتناع حضرت حسین علیه السلم وعبد الله بن زبیر از بیعت یزید و
رفتن ایشان از مدینه بجانب مکه باهل کوفه رسید شیعیان درخانه سلیمان بن صرد خزاعی جمع
شدند و هلاک معویه را ذکر کرده حمد وثنای الهی بجای اوردند فقال سُلَیْمَانُ بْنُ صُرَدٍ اِنَّ
مُعٰوِیَةَ قَدْ هَلَكَ وَاِنَّ حُسَیْنًا قَدْ نَقَضَ عَلَی الْقَوْمِ بِبَیْعَتِهِ وَقَدْ خَرَجَ اِلٰی مَكَّةَ و سلیمان کفت
که معویه هلاک شده وامام حسین علیه السلم از بیعت یزید امتناع نموده بجانب مکه رفته وَاَنْتُمْ
شِیْعَتُهُ وَشِیْعَةُ اَبِیْهِ فَاِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اَنَّكُمْ نَاصِرُوْهُ وَمُجَاهِدُوْا عَدُوِّهِ فَاكْتُبُوْا اِلَیْهِ وَاَعْلِمُوْهُ
وشما شیعیان او و پدرش میباشید پس اکر میدانید که او را یاری خواهید کرد وبا دشمنان وی
مجاهده خواهید نمود پس بنویسید واو را طلب کنید وَاِنْ خِفْتُمُ الْفَشَلَ وَالْوَهْنَ فَلَا تَغُرُّوا الرَّجُلَ
فِیْ نَفْسِهِ واکر از ضعف وسستی میترسید پس او را فریب مدهید و در مهلکه میفکنید ایشان
کفتند نه چنین است بلکه با دشمنان او مقاتله خواهیم کرد وجانهای خود را فدای او خواهیم نمود
ودر ریاض الشهادة کوید که در تاریخ اعثم وغیر ان نوشته اند که در خانه شریح قاضی رفتند وبر دست
او قسم یاد نمودند که در هواداری ال علی تقصیر جایز ندارند ومال وجان خود را در راه امام
حسین علیه السلم فدا نمایند ودر ارشاد کوید که سلیمان کفت بنویسید بخدمت انحضرت پس عریضه
بخدمت انسرور نوشتند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ لِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ مِنْ سُلَیْمَانَ بْنِ
صُرَدٍ وَالْمُسَیَّبِ بْنِ نَجَبَةَ وَرِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ الْبَجَلِیِّ وَحَبِیْبِ بْنِ مُظَاهِرٍ وَشِیْعَتِهِ الْمُؤْمِنِیْنَ
وَالْمُسْلِمِیْنَ مِنْ اَهْلِ الْكُوْفَةِ این نامه ایست بسوی حسین بن علی ع از جانب سلیمان بن صرد و
مسیب بن نجبه ورفاعة بن شداد بجلی وحبیب بن مظاهر وسایر شیعیان او که از مؤمنین ومسلمین
اهل کوفه میباشند سَلَامٌ عَلَیْكَ فَاِنَّا نَحْمَدُ اِلَیْكَ اللّٰهَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اَمَّا بَعْدُ فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ
قَصَمَ عَدُوَّكَ الْجَبَّارَ الْعَنِیْدَ الَّذِی انْتَزٰی عَلٰی هٰذِهِ الْاُمَّةِ سلام بر تو باد ای پسر پیغمبر ما حمد
میکنیم خداوند یکتا را که دشمن ترا درهم شکست ونابود نمود ان جبار وستمکاری را که بر این امت
جستن کرد فَابْتَزَّهَا اَمْرَهَا وَغَصَبَهَا فَیْئَهَا وَتَاَمَّرَ عَلَیْهَا بِغَیْرِ رِضًی مِنْهَا وامر ایشان را بظلم بکرفت
وغنیمت ایشان را غصب کرد وبی رضای امت منصب امارت کشت واخیار را کشت واشرار را
بکذاشت وبیت المال را در میان جباران ومالداران دست بدست کردانید پس دوری باد او را

جناب سلیمان بن صرد

از رحمت چنانکه دور شدند قوم ثمود اِنَّهُ لَیْسَ عَلَیْنَا اِمَامٌ فَاَقْبِلْ لَعَلَّ اللهَ یَجْمَعُنَا بِكَ عَلَی الْحَقِّ
بدرستیکه ما را امام و پیشوائی نیست پس بنزد ما بیا شاید حقتعالی جمع نماید ما را از برکت
تو بر حق و نعمان بن بشیر که حاکم کوفه است در دار الاماره نشسته و ما بجمعه و عید او حاضر نمیشویم
و اگر خبر قدوم شما بما برسد او را از کوفه اخراج نموده بسوی شام میرانیم ان شاء الله تعالی مؤلف کوید
در اینمقام مناسب است که باجمال احوال و ترجمه این چند نفر که از عمدهٔ نامه نگاران بودند
اشاره برود اما سلیمان بن صرد خزاعی کویند اسم او در جاهلیت یسار بود و حضرت رسول صلعم
او را سلیمان نام نهاد و از اکابر و زهاد تابعین بود و او را قدر و شرفی در میان قوم خود داشت و با
امیر المؤمنین علیه السلم در همه مشاهد و مواطن حاضر بود و بعضی کویند که از جمل تخلف کرد و در ناسخ
کوید که روزی در صفین از دو جانب لشکریان ساخته جنگ شدند نخستین از سپاه شام حوشب
ذو ظلیم که بشجاعت و شهامت محلّی منیع داشت و در میان قبایل بمکانت و منزلت نام بردار بود
اسب بمیدان آمد لختی ازین سوی بدانسوی بتاخت و نکاوران از بهر کرد و دار بساخت صاحب
لوای حوشب علم پیش راند و رجز خواند و حوشب لختی از چپ و راست بتاخت انگاه مبارز طلب کرد
از لشکر امیر المؤمنین ع سلیمان بن صرد خزاعی اسب برجهاند و رجز خواند و هر دو تن بجنگ در آمدند
و بر یکدیگر حمله افکندند زمانی دیر برنگذشت که سلیمان فرصتی بدست کرده سنان نیزه بر سینهٔ حوشب
بزد چنانکه از پشتش سر بدر کرد پس او از اسب افتاد و جان بداد معویه از قتل او سخت کوفته خاطر
کشت بانگ بر لشکر زد که حمله در دهید و سلیمان را به پره در اندازید و کرد او را فرو کیرید باشد که
بکیفر حوشب او را زنده نکذارید پس لشکرها از جای در آمدند و حمله در دادند از انسوی امیر المؤمنین
علی علیه السلم نیز فرمان داد تا لشکرها همکروه بجنگ در آمدند طوفان بلا بالا کرفت و سیلاب
فنا سرازشیب شد فیصل امر بزبان شمشیر مسلم کشت و پیام مرگ بر پیک پیکان تقریر یافت علی ع
در اینجنگ انصار را بنام خواند و بکوشش و کشش فرمان کرد جماعت انصار چون صاعقه از تشبار از
بنای در آمدند و جنک در انداختند و فراوان کس بکشتند و بخاک افکندند و لسپاه صف بدریدند
و پیش شدند و سپاه شام را باز پس برده تا بسراپردهٔ معویه رسیدند و همچنان حمله متواتر میکردند
و تیغ میزدند و مرد میکشتند معویه و کروهی از قریش که در پیرامون او ایستاده بودند چون آن
لشکر را بر آوار انظاره کردند که هر یک چون مرگ مردم خوار در میرسند تاب درنگ نیاوردند معویه
اسب برانگیخت تا از پیش روی آن سیل بنیان کن بیکسوی شود ناگاه اسب بسر در آمد معویه از پشت

زین بروی زمین افتاد و انصار یورش دادند تا مکر او را دستکیر کنند مردم شام درکرد او پره زدند و سپاه عراق را هم دفع دادند تا بتمام زحمت او را بر نشاندند و از کرداب بلا بیرون بردند در این جنگ از بزرکان شام بسیاری کشته کشت و معونت فراوان غمکین واندوهناک شدند چون آفتاب سر در مغرب کشید هر دو لشکر دست از جنگ باز داشتند اما مسیّب بن نجبه فزاری نجبه بفتح نون والجیم بعدها الموحّده ومنهم من قال نجیه بالمثنی چون سلیمان و ابن مسیّب و شیعیان کوفه نامه بحضرت حسین علیه السلام نوشتند و بعد از قدوم آنحضرت ترک نصرت کردند نادم و پشیمان شدند و کفتند ما را توبه نیست مکر آنکه طلب خون حسین علیه السلام بکنیم پس در سنه خمس و ستین در کوفه خروج کردند و سلیمانرا بر خود رئیس قرار دادند و او را امیر التوابین نام نهادند و بسوی عبید الله بن زیاد که با لشکران از شام بسوی عراق میآمد رفتند و در عین الورده از ارض جزیره تلاقی فریقین اتفاق افتاد و دران قتال سلیمان و مسیّب و جمع کثیری از ایشان مقتول شدند و سر سلیمان و مسیّب را بشام بنزد مروان بن الحکم بردند و سلیمان در آن روز نود و سه سال داشت اما رفاعة بن شداد البجلی رفاعة بضم الراء المهملة از کسانی بود که با مالک اشتر در تجهیز ابی ذرّ حاضر بود و از ابن اثیر منقولست که رفاعه با عثمانیین از اهل یمن حاضر بود و چون بحرب اهل کوفه مهیا شدند و ساخته جنک کشتند منادی از اهل کوفه ندا داد یا لثارات الحسین و منادی از اهل یمن کفت یا لثارات عثمان و چون رفاعه این ندا را شنید مکروه داشت و کفت مرا با عثمان چه کار است پس بسوی اهل کوفه بر کشت و با عثمانیین قتال کرد و میکفت انا ابن شدادِ علی دین علیٍّ لست لعثمان بن اروی بولیٍّ تا در آن معرکه مقتول شد بالجمله از این جماعت که اسامی ایشان در این نامه معیّنا ثبت شده بغیر از حبیب بن مظاهر اسدی بکربلا نیامد و فیض شهادت نیافت و چون تفصیل عرایض اهل کوفه در روز دهم رمضان المبارک مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی لهذا در اینمقام بدین چند کلمه اکتفا میرود که اهل کوفه بعد از فرستادن این نامه دو روز توقف کردند بعد صد و پنجاه نامه از یکنفر و دو نفر و چهار نفر با قیس و عبد الله و عبد الرحمن و عمارة بخدمت آنحضرت انفاذ داشتند و سید بن طاوس علیه الرحمه کوید وهو مع ذلک یتأبّی ولا یجیبهم فورد علیه فی یوم واحد ستمائة کتاب که حضرت حسین علیه السلام با همه این نامه ها با میکرد و جواب نمیداد تا آنکه در یکروز ششصد نامه بحضور انور وارد شد وتواترت الکتب حتی اجتمع عنده منها فی نوب متفرّقة اثنا عشر الف کتاب و کتب و صحف در پی وارد کردید تا آنکه در نزد آنحضرت

احوال ابن صرد و مسیب بن نجبه

عرایض اهل کوفه

نوبتها متفرق دوازده هزار نامه جمع شد و مفید علیه الرحمه گوید که بعد از انفاذ قیس و عبد الله
و دیگران دو روز دیگر نیز توقف کردند و هانی و سعید بن عبد الله حنفی را بخدمت آنحضرت
فرستادند و بسوی او نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم الی الحسین بن علی علیهما السلام من
شیعته من المؤمنین و المسلمین اما بعد فحی هلا فان الناس ینتظرونک لا رای لهم
غیرک فالعجل العجل ثم العجل العجل و السلام این نامه ایست بسوی حسین بن علی علیهما السلام
از شیعیان او از مؤمنین و مسلمین اما بعد پس بیا و سرعت کن بدرستیکه مردم منتظر قدوم مبارک
شما هستند و رائی بجز شما برای انها نیست پس شتاب کن و شتاب کن باز شتاب کن و شتاب
کن بعد از ان شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن حارث و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج زبیدی
و محمد بن عمر تیمی نوشتند اما بعد فقد اخضر الجناب و اینعت الثمار فاذا شئت فاقبل علی
جند لک مجند و السلام اما بعد پس بتحقیق سبز شده است درگاه و اطراف در سرای ما و رسیده
است میوه ها پس اگر میخواهی بیا که لشکر برای تو مهیا و اماده است بشیعیان بسیاری از این اشخاص
که نامه ها نوشتند کسانی بودند که در زمین کربلا با ان مظلوم جنگ میکردند و باین نامه ها ان مظلوم را
از جا کندند و هنوز بشهر ایشان وارد نشده بود که با شمشیرهای کشیده و نیزه ها بجنگ او بیرون
رفتند همین عمرو بن حجاج و عروة بن قیس و شبث بن ربعی که نوشتند درگاه ما سبز شده و
میوه های ما رسیده و ما منتظر قدوم تو هستیم از رؤسای لشکر عمر بن سعد بودند عمرو بن حجاج بود
که با چهار هزار نفر بر سر اب فرات موکل بودند که انحضرت را با اصحابش از اب فرات منع میکردند
و ان ملعون بود که میگفت ای اهل کوفه استوار باشید بر جمعیت خود و شکی نداشته باشید
در جواز قتل کسیکه از دین بیرون رفته است و مخالفت امام نموده است سبحان الله مرادش از مرتد
از امام یزید و مخالفت کننده حضرت حسین علیه السلم بود پس ان غریب مظلوم فرمود ای پسر حجاج ایا
مردم را بقتل من تحریص میکنی ایا من از دین بیرون رفته ام و شما بر دین ثابت هستید زود است
که خواهید دانست که کدام یک از دین بیرون رفته ایم و کدام یک اولی باتش و همین شبث بن
ربعی بود در وقتیکه ان امام مظلوم در میان خاک و خون دست و پا میزد با شمشیر عریان بنزدان
غریب مظلوم امد که سر اطهرش را از بدن مبارکش جدا کند ان بزرگوار نظری بروی نمود که بان نظر
شمشیر از دستش افتاد و شروع بگریختن نمود و بصدای بلند میگفت معاذ الله یا حسین که ملاقات
نمایم پدر تو را و حال انکه بخون تو الوده باشم ای رعایا این تیرها و نیزه ها و شمشیرها و سنگها میوه ها

ابتدای عرایض کوفیان ص ۳۰۲

مکاتیب منافقان

ایشان بود که بتحفه بنزد ان غریب مظلوم آورد ندوان لشکرها بود که بیاری آنحضرت مهیا کرده بودند
محتشم علیه الرحمه گوید از ابهم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
جود بے خرانے گوید نامه بنوشتند تا در کوفه مهمانش کنند یا براو ببندند آب ومنع از نانش
کنند نامه بنوشتند بر آنکه بگذارندش نماز یا صلوة جمعه جمع آیند وقربانش کنند
نامه بنوشتند تا سایند سر بر مقدمش یا ببوک نی سرچون ماه تابانش کنند
نامه بنوشتند کاندر راه او جان بسپرند یا بوقت جان سپردن سنکبارانش کنند
الا لعنة الله علی القوم الظالمین

چهارم شعبان

در اقبال

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر کس در شب چهارم ماه شعبان چهل رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد بیست و پنجمرتبه قل هو الله احد بخواند خداوند بهر رکعتی ثواب هزار هزار سال برای او مینویسد و بهر سوره هزار هزار شهر از برای او بنا کند و ثواب هزار هزار شهید بروی عطا میفرماید

اما وقعه امروز بیعت کردن مردم شام بعمر بن خطاب بعد از ابی بکر

در ناسخ التواریخ گوید یکسال از آن پیش که وداع جهان گوید یکتن از جهودان خیبر او را بضیافت طلب داشت حارث بن کلده که در فن طب حذاقت تمام داشت حاضر مجلس بود چون مائده بنهادند ابوبکر دست دراز کرد و لقمه برگرفت و در دهان نهاد حارث نیز لقمه بدهان نهاد نیمی از لقمه را ابتلاع نمود دیگر را بیفکند و گفت همانا این طعام زهرآلود است و هر که بخورد از پس یکسال بمیرد لاجرم دست از طعام باز گرفتند لکن چون حجتی تمام نبود زحمت میزبان نکردند اما سخن حارث بصدق بود چون سال بنهایت شد ابوبکر مریض گشت و بدانست که از آن مرض جان بسلامت نبرد پس در خاطر نهاد که خلیفه نصب کند و دل بسوی عمر بن الخطاب میرفت اینوقت عبد الرحمن بن عوف را طلب کرد و گفت رای چیست من بر آنم که خلیفه بعمر گذارم عبد الرحمن گفت نیکو رای زدی لکن عمر بن الخطاب مردی درشت خوی و خشن و ضیق الصدر است چون بر مسند خلافت جای کند مردم بصعوبت افتند گفت ای مرد که من با مردم برفق و مدارا باشم او کار بخشونت و درشتی کند که کار بر او قرار گیرد نرم و هموار گردد و ازین گونه سخن با کس مگوی که موجب تشتت آراء شود آنگاه عثمان بن عفان را طلب داشت و گفت قلم برگیر و بدانچه فرمایم وصیت نامه بنگار پس عثمان بر حسب فرمان این کلمات را بنگاشت بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصی به ابو بکر عند آخر عهده

سالگرد ابوبکر ...

بالدنیا خارجاً منها وعند اول عهده بالاخرة داخلاً فیها حین یصدق الکاذب ویتوب
الفاجر ویؤمن الکافر انی ولیت واستخلفت علیکم عمر بن الخطاب فان بر وعدل فذلک
ظنی به ورجائی فیه وان جار وظلم فلا علم لی بالخیر والخیر اردت لا یعلم الغیب الا الله
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون خلاصهٔ معنی انست کاین وصیتی است از
ابوبکر هنگامی که از اینجهان بدیکر سرای میرود همانا عمر بن الخطاب را بر شما خلیفتی دادم که اگر
کار بعدل وانصاف کند کمان من در حق بخطا نرفته واگر از طریق معدلت انحراف جوید من
ندانم بلکه خداوند غیب اند وظالمان را بزودی کیفر فرماید چون این نامه بنهایت شد طلحة
بن عبید الله با چندتن از اصحاب درآمدند واینمعنی بدانستند طلحه سر برداشت وگفت ای
ابوبکر از خدای نترسی فردا خداوند را جواب چه گویی چون امروز بر مسلمانان فظی غلیظی را والی کرده ای
که نفوس را بر ماند دلها را برنجاند ابوبکر بر قفا افتاده بود فرمان کرد که مرا برداریدو برنشانید
وچون بنشست روی با طلحه کرد وگفت هان ای طلحه مرا بیم میدهی که اگر خدای از من این پرسش
کند جواب چه خواهم گفت گویم بهترین مردمرا بر ایشان والی کردم طلحه گفت ای خلیفه رسولخدا
پسر خطاب بهترین مردم است ابوبکر در خشم شد وگفت ای وی الله وتو بدترین مردمی اگر ترا خلیفتی
دادیم چندان فزون طلبی کردی وتکبر وتنمر جستی که پشت کردن بر خدای واجب افتادی صبحگاه
چشم خویش بمالیدی واهنگ من کردی که رای مرا دیگرگون کنی برخیز که خداوند بینی ترا بخواز
ندهد سوگند با خدای اگر کوش زدمن شود که در این امر سخنی بگوشی او را در ونفسی از زندگانی
من بجای باشد ترا بدانجای فرستم که روزگار میگذاشتی ونه هرگز سیر میشدی ونه سیراب گشتی
وکار شبانی داشتی پس طلحه برخواست واز مجلس بیرون شد وابوقت روی با عثمان کرد وگفت
تو در عمر چه گویی گفت نهان عمر از اشکارش بهتر وازما همگان فاضلتر است از پس اینوقایع
کس بطلب عمر بن الخطاب فرستاد واورا حاضر کرده در نزد خود نشستن فرمود گفت ای عمر مردم
از دوست ودشمن ناگزیر است جماعتی دوستدار تواند وگروهی حشمت ترا نه پسندند دل استنه
باش که من از برای تو عهد نامه نگاشته ام وترا نایب خلیفه خویش داشته ام کتاب عهد را فرا
گیر وبا دل قوی بکار خویش بپرداز عمر گفت ای خلیفه رسولخدا مرا بخلافت حاجت نیست ابوبکر
گفت خلافترا بتو حاجت است تو ای عمر کار روز را بشب مگذار و کار شب را بروز حواله
مکن از خدای بترس وجز از در راستی مباش جانب مهاجر وانصار را فرو مگذار وکار بعلم و

تواضع استوار کن تا مردمت در غیاب و حضور دوست دارند چون این بند و پند را بپای برد روی بحاضران مجلس کرد که از چپ و راست نشسته بودند گفت ایمردمان عمر بن الخطاب را با مامت شما کاشتم ایا بدان راضی شدید یا کبیرا استکباری و استنکاری است گفتند بدانچه فرمان کنی سر از اطاعت تو برنتابیم پس مردمان از نزد او بیرون شدند اینوقت عایشه را طلب کرد و گفت ایدختر پدر تو از این جهان در میگذرد او را حنوط کنید و کفن در زید تا بر من نماز کنند و مرا نزدیک بتربت رسولخدا بخاک سپاید این وصیتها روز یکشنبه بپا برد و روز دوشنبه نماز دیگر بجهان دیگر شد و این وقت شصت و سه ساله بود مدت دو سال و سه ماه و بیست و دو روز خلافت داشت انتهی چنانکه مفصلا در روز خوید مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و مقصود از این کلمات در اینمقام عنوان مطلب و بدست آوردن رشته کلام است باری بعد از وفات ابی بکر عمر بر اریکه خلافت جای کرد و اینوقت بنا بر روایت ناسخ پنجاه و دو سال داشت و گویند که غلظت طبع و خشونت خوی و تنگی حوصله عمر و دیگر صفت و شیمت او نکار یافت و بشرح خواهد رفت و اول کسی را که عمر با دره تازیانه خویش بزد ام فروه خواهر ابی بکر بود چه انوقت که ابو بکر بمرد ام فروه با چند تن دیگر از زنان بر بالین او میزار یدند و نوحه گری کردند یکدو کرت عمر ایشانرا منهی داشت و باز اعادت کردند عمر پیش شد و ام فروه را که بانک عویلش از دیگر زنان بزیادت بود بگرفت و از میان ایشان براورد و با دره بزد چون زنان این بدیدند هولناک شدند و پراکنده گشتند دِرَّةُ عُمَرَ اَهْیَبُ مِنْ سَیْفِ الْحَجّاجِ از اینجاست که گفته اند هیبت دره عمر از شمشیر حجاج بن یوسف ثقفی افزون است مع القصه چون ابو بکر وداع جهان بگفت و کار کفن و دفن او بپای رفت عمر صبحگاه سه شنبه بیست و سیم جمادی الاخره در سال سیزدهم هجری بمسجد رسولخدا امد و نماز بگذاشت مردم با او بخلافت بیعت کردند و سر اطاعت پیش داشتند پس بر منبر رسولخدای صعود داد و از ابو بکر بیک پایه فروتر نشست چنانکه ابو بکر از رسولخدای بیکپایه فروتر جای میکرد پس خدای را ستایش کرد و بر رسول درود فرستاد انگاه گفت مَعاشِرَ النّاسِ اِنّی اَمَّرْتُ اَبا عُبَیْدَةَ الرَّجُلَ الْاَمینَ وَقَدْ عَزَلْتُ خالِداً مِنْ اِمْرَتِهِ ایمردمان من ابو عبیده را که امین امت است بامارت لشکر شام اختیار کردم و خالد بن ولید را معزول ساختم این اول حکمی بود که عمر در خلافت خویش بگذاشت و این سخن بر مردم ثقیل افتاد مردی از قبیله بنی مخزوم که ابو عمرو بن حفص بن مغیره نام داشت برخواست و گفت ای عمر اَتَعْزِلُ رَجُلاً شَهَرَ اللّهُ بِیَدِهِ سَیْفاً قاطِعاً وَ جَعَلَهُ لِلْمُشْرِکینَ رافِعاً وَ قَدْ قیلَ لِاَبی بَکْرٍ اِعْزِلْهُ فَقالَ لا اَعْزِلُ سَیْفاً سَلَّهُ اللّهُ وَ نَصَرَ بِهِ وَ اِنَّ اللّهَ لا یَعْذِرُکَ فی ذلِکَ اِنْ اَنْتَ عَزَلْتَ سَیْفاً سَلَّهُ اللّهُ

وَ اَمیرًا اَمَّرَهُ اللهُ لَقَدْ قَطَعْتَ الرَّحِمَ وَحَسَدْتَ ابْنَ الْعَمِّ کفت معزول میکنی مردیرا که از جانب خداوند ٢٠٣ س
مشرکین را سیف قاطع دافع است همانا ابو بکر در پاسخ انمردم که در طلب عزل و عزلت خالد بودند
فرمود که از کار باز نمیدارم تیغی را که خداوند او را اسپرده و بدان نصرت دین کرده خداوند این نپذیرد
امر و زکه تو او را معزول داری قطع رحم کرده و بر پسر عم خویش حسد برده عمر ساکت شد و بجانب او نکریست
دید پیرهن نو خاسته است کفت این جوانرا حمیت خویش خالد برا غالیده است و از منبر فرود شد
وچون دانسته بود که عزل خالد بر مردم کرانی کند از روز و شب اد را اندیشه کذاشت تا انجاکه کوید عمر
خشمناک شد و پاره پوست بکرفت و بسوی ابو عبیده بدینکونه منشوری کرد بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
مِنْ عَبْدِ اللهِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اَجیرِ الْمُسْلِمینَ اِلی اَبی عُبَیْدَةَ بْنِ الْجَرّاحِ تا اخر نامه که نوشته و کوید عمر بن
الخطاب چون خلیفتی یافت او را خلیفه خلیفه رسولخدا مینامیدند کفت این نام را ذیلی عریض است و
خود را با میر المؤمنین ملقب داشت و لقب دیکرش فاروق بود و مردم شیعی کویند امیر المؤمنین خاصه
لقب علی علیه السلم است و هر کس جز علی ضاد هد که او را بدین نام بخوانند بمرض ابنه کرفتار کردد
ونقش نکین عمر چنین بود کَفَی بِالْمَوْتِ وَاعِظًا یا عُمَرُ بالجمله ان نامه را خاتم برنهاد و در پیچید و عامر بن
عتبه بن ابی وقاص برادر زاده سعد بن ابی وقاص را بخواند و بدو سپرد و شداد بن اوس بن الطلب داشت
وبا او مصافحه کرد و کفت بیعت با تو بیعت با من است باتفاق عامر طریق شام بر کیر چون راه بپایان
بردید فرمان مرا با خالد برسانید تا مردم را انجمن کند انکاه عامر مکتوب مرا بر مردم قرائت فرماید
انکاه ایشانرا بخوان تا با تو بیعت کنند که این بیعت با من است پس شداد باتفاق عامر طریق دمشق
پیش داشتند تا انجاکه کوید چون بدمشق امدند مردم در خیمه خالد انجمن ساختند پس انجماعت
از ابو بکر پرسش کردند عامر کفت اینک مکتوبست که بر شما قرائت میشود این وقت عامر نامه بکشود
ونخست مرک ابو بکر مکشوف افتاد مردمان بکریستند و خالد نیز بکریست و کفت اکر ابو بکر را مرک
فرا رسید بیکمان خلیفتی بهره عمر کشت سوکند با خدای که من ولایت ابو بکر را اینک دوست داشتم
واز خلافت عمر نیز کراهت ندارم پس عامر مکتوب را بپایان اورد و مردم با شداد بن اوس که نیابت
عمر داشت بیعت کردند و این در روز چهارم شهر شعبان در سال سیزدهم هجری بود انکاه ابو عبیده
بر جیوش مسلمین امارت یافت و اموال غنایم را که بدست خالد بود ماخوذ داشت مؤلف
کوید مناسب چنان دانم درین مقام که قدری از غلظت و خشونت و طعن و ملعنت عمر بن الخطاب
نکاشته اید مرحوم میرزا محمد باقر نواب لاهیجانی در شرح نهج البلاغه در ترجمه کلام حضرت امیر المؤمنین

انتحال عمر لقب امیر المؤمنین

بیعت مسلمین

علیه الصلوة والسلام که در خطبه شقشقیه درباره عمر میفرماید فَصَیَّرَها فی حَوْزَةٍ خَشْناءَ گوید یعنی پس
گردانید خلافت را در طبیعت خشن و درشت که عمر باشد یَغْلُظُ کَلْمُها وَیَخْشُنُ مَسُّها در حالتیکه غلیظ
است جراحات زبانی آن طبیعت خشن و درشت است ملامسه و ملاقات او کانی او یعنی صاحب
گفتار ناهموار و کردار ناهنجار بود وَیَکْثُرُ العِثارُ فیها وَالاِعْتِذارُ مِنْها بسیار بود لغزش در آن طبیعت
و بسیار بود عذر جستن از برای لغزش از آن جانب و چنانچه در غلطهای بسیار میگفت لَوْلا عَلِیٌّ لَهَلَکَ
عُمَرُ و بار دیگر گفت کُلٌّ اَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّی المُخَدَّراتُ فِی الحِجالِ و امثال این حکایتها از او مشهور است
فَصاحِبُها کَراکِبِ الصَّعْبَةِ اِنْ اَشْنَقَ لَها خَرَمَ وَاِنْ اَسْلَسَ لَها تَقَحَّمَ صاحب آن طبیعت مثل سوار
بر شتر چموش بار نکشیده است اگر سوارش مهارش را بخود بکشد پاره میشود بینی او و هرگاه سست
کند برو در افتد کنایه است از اینکه صاحب آن اخلاق در خلافت و ریاست اگر میخواست عنان
اختیار مردم را بکشد نگاهدارد که فسا نکنند دماغ نخوت او پاره میشد و کسی مطیع او نمیشد و اگر
خواست رشته عنان مردم بکند و مساهله کند با خلق در احکام برود در میافتاد و غلط میکرد و امر نظام
و نسق مختل میشد خلاصه با همه نکرا و شیطنت سیاست ملکی را نیز شایسته نبود وَمُنِیَ النّاسُ لَعَمْرُ
اللهِ بِخَبْطٍ وَشِماسٍ وَتَلَوُّنٍ وَاعْتِراضٍ مبتلا شد مردمان قسم بحیات خدا بخبط و بیراهی و سرسختی
کردن در امر دین و دنیا از خبط و بیراهی و سرسختی کردن خلیفه زمان خودشان و گرفتار شدند بتلون
و انتقال از حالی بحالی شدن و بعرض راه رفتن با مردم نه بر طریق مستقیم رفتار کردن بجهة تلون مزاج رئیس
ایشان و مرحوم علامه مجلسی در ثامن بحار از ابن ابی الحدید روایت کرده که گفت قَدْ کانَ فی اَخْلاقِ
عُمَرَ فَظاظَةٌ وَعُنْجُهِیَّةٌ ظاهِرَةٌ یعنی در اخلاق عمر غلظت و کبر و خشونت واضح بود و ایضا در کتاب
مذکور گوید وَلا یَخْفی عَلی ذی بَصیرَةٍ اَنَّ ما ظَهَرَ مِنْ رَسُولِ اللهِ ص مِنَ الغَضَبِ وَالغَیْظِ عَلَیْهِ فی
الحُدَیْبِیَةِ وَفی مَرَضِهِ ص حَیْثُ اَمَرَهُ بِالخُرُوجِ مِنَ البَیْتِ مَعَ المُتَنازِعینَ لَمْ یَظْهَرْ بِالنِّسْبَةِ اِلی اَحَدٍ
مِنَ الصَّحابَةِ وَکَذلِکَ ما ظَهَرَ عَنْهُ مِنْ سُوءِ الاَدَبِ لَمْ یَظْهَرْ عَنْ غَیْرِهِ که مخفی نیست بر صاحب
بصیرت که آنچه ظاهر شد از غیظ و غضب از حضرت رسول ص در حق عمر در حدیبیه و در مرض خود در
وقتی که امر فرمود او را به بیرون شدن از خانه با متنازعین ظاهر نشد نسبت باحدی از صحابه و هم
چنین آنچه از عمر ظاهر شد از سوء ادب از کسی دیگر ظاهر نشد وَلا شَکَّ اَنَّ ظُهُورَ ذلِکَ الغَیْظِ مِنْهُ
مَعَ خُلْقِهِ العَظیمِ وَعَفْوِهِ الکَریمِ وَخَوْفِهِ فِی الفَظاظَةِ وَالغِلْظَةِ مِنْ اِنْفِضاضِهِمْ و شکی نیست که
ظهور اینگونه غیظ از آنحضرت با آن خلق عظیم و عفو کریمی که داشت و با خوف اجتناب از خشونت

وغلظت

وغلظت از پراکنده شدن مردم از اطراف آنحضرت چنانچه خداوند سبحانه میفرماید وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ نبود مگر بجهة شدّت تفاحش عمر در ترك ادب و قاحشی و بلوغ تاذّی حضرت رسول صلعم بغایت وَقَدْ قَالَ اللهُ تَعَالَى وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَقَالَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا ۳۲۵

وحال آنکه آنحضرت بکثرت از اذیّت امّت صبر و تحمّل میکرد و از زجر و طرد ایشان حیا و شرم می نمود چنانچه قول پروردگار که اشاره بدخول ایشان است بر بیوت آنجناب بدون اذن و غیره دلالت میکند که میفرماید إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وایضاً در کتاب مذکور گوید وَمَنْ أَمْعَنَ النَّظَرَ فِيمَا سَبَقَ مِنَ الْأَخْبَارِ وَغَيْرِهَا عَلِمَ أَنَّ رَدَّ عُمَرَ عَلَى الرَّسُولِ صلعم وَسُلُوكَهُ مَسَالِكَ الْجَفَاءِ وَخَلْعَهُ جِلْبَابَ الْحَيَاءِ لَمْ يَكُنْ مَخْصُوصًا بِمَا أَقْدَمَ عَلَيْهِ فِي مَرَضِهِ وَمَنْعِهِ عَنِ الْوَصِيَّةِ که هر کس امعان نظر و دقّت نماید در اخبار سابقه و غیر اینها میداند که ردّ عمر بر رسول خدا صلعم و سلوك او بطریق جفاء و انداختنش پردهٔ حیا را از خود مخصوص نبود بدانچه کرد در مرض وفات آنجناب و منع نمود از وصیّت و عجیب نبود از وی این عمل بلکه عادت او بود ولی حضرت رسول صلعم صفح و اغماض میفرمود از وی و دیگر منافقین بجهة حفظ اسلام و اشفاق مینمود بواسطه عدم تفرّق ایشان از اطراف آنحضرت و بخشونت و سوء رفتار ایشان مقابله و مکافات نمینمود وَقَدْ تَبَيَّنَ مِنْ تَفَاسِيرِهِمْ وَصِحَاحِهِمْ أَنَّ عُمَرَ كَانَ ذَا خِلَالٍ فِيمَنْ أُرِيدَ بِقَوْلِهِ و از تفاسیر و صحاح ایشان ظاهر میشود که عمر داخل است در آنچه اراده شده از این آیه شریفه که وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ وایضاً در کتاب مذکور گوید وَمِنْ أَغْرَابِ مَا تَمَسَّكُوا بِهِ عَلَى خِلَافَةِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ بِمَا نَصَّ عَلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ فِي مَرَضِهِ وَكَتَبَ لَهُ که از جمله غرایب است آنچه مخالفین استدلال میکنند بخلافت عمر بن خطّاب و گویند ابوبکر در مرض موت خود وصیّت کرد و نوشت و کسی تجویز نکرده که هذیان ناشی از غلبه مرض او باشد و حال آنکه در اثناء کتابت آنعهد غش کرد چنانکه ابن ابی الحدید در کیفیت عهد خلافت عمر روایت کرده که إِنَّهُ كَانَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ که ابوبکر در حال نفس خود جود میکرد یعنی نزدیك هلاکت بود پس بعثمان گفت که اینعهد را بنویس بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ تا آنجاکه گوید چون باما بعد رسید غش کرد پس عثمان نوشت قَدِ اسْتَخْلَفْتُ عَلَيْكُمُ ابْنَ الْخَطَّابِ که ابن الخطّاب را بر شما خلیفه کردم و ابوبکر را افاقه حاصل شد گفت بخوان بر من عثمان خواند ابوبکر گفت اللهُ أَكْبَرُ أَرَاكَ خِفْتَ أَنْ يَخْتَلِفَ النَّاسُ إِنْ مِتُّ فِي

بیست و پنجم از مطاعن عمر

اربعه در مطاعن باب عثمان بن عفان

غَشّیتی میبینم تراکه ترسیدهٔ که مردم اختلاف کنند اگر من در این غش خود بمیرم گفت اری گفت جَزاکَ
الله خَیرًا عَنِ الاِسلامِ وَاَهلِهِ خداوند ترا جزای خیر دهد از اسلام و اهل اسلام بعد از ان عهد را
تمام کرد و امر نمود که بر مردم بخواند وَجوّزوا فی رسولِ اللهِ صلعم اَن یکونَ عَهدُهُ هُجرًا وَهَذیانًا اِمّا
در حق حضرت رسول صلعم تجویز کرده اند که عهدش لغو و هذیان باشد و ایضا روایت کرده که چون
ابو بکر وصیت خود را در باب عمر نوشت و از دو نفر فرستاد که بر مردم بخوانند ان دو نفر امدند و
بمردم گفتند این است انچه ابو بکر نوشته اگر قبول میکنید بخوانیم و الا بر گردانیم طلحه گفت اِقرَاهُ
وَاِن کانَ فیهِ عُمَرُ بخوانید اگر چه در ان عمر بوده باشد عمر بطلحه گفت مِن اَینَ عَرَفتَ ذِکرِی فیهِ
از کجا دانستی که من مذکورم طلحه گفت وَلَّیتَهُ بِالاَمسِ وَوَلّاکَ الیَومَ تو دیروز او را خلیفه کردی
او هم ترا امروز خلیفه خواهد کرد و در ناسخ التواریخ بعد از نگارش بیست و دو طعن بر حق او گوید
مکشوف باد که مردم شیعی در مطاعن عمر افزون از گنجایش تحریر این کتاب رقم کرده اند و اهل سنت
و جماعت نیز بر زیادت از انچه رقم شد نگاشته اند و نه چنان است که این مطاعن را بعد از زمان عمر
مردم تذکره کرده باشند بلکه در زمان خلافت او بیشتر میگفتند و ناخوشتر میداشتند الا انکه با
حشمت سلطنت که او را بود کس را قدرت مناظره و مشاجره ممکن نمیگشت چنانچه ابن ابی الحدید
بروایت ابو جعفر محمد بن جریر طبری از عبد الرحمن بن ابی زید حدیث کند که عمران بن سوده اللیثی
گفت یکروز با عمر بن الخطاب نماز صبح گذاشتم و با او بیرون شدم دانست که حاجتی دارم مرا بسرای
خویش برد و بر سریر خویش نشست و من نشستم و گفتم ترا پندی دهم و نصیحتی فرمایم قال مَرحَبًا بِالنّاصِحِ
غُدُوًّا وَعَشِیًّا و بگوی انچه داری گفتم رعیت تو در چهار چیز بر تو عیب گیرند چون این سخن بشنید
دره خویش را بزیر زنخ نهاد و گفت ان کدام است گفتم میگویند تو حرام کردی متعه را در اشهر حج و پیغمبر
این نفرمود و ابو بکر نیز بر این نرفت فقالَ اَجَل اِنَّکُم اِذا اعتَمَرتُم فی اَشهُرِ حَجِّکُم رَاَیتُموها مُجزِیَةً
عَن حَجِّکُم فَفَرَغَ حَجُّکُم وَکانَت قائِبَةً قوبَ عامِها وَالحَجُّ بَهاءٌ مِن بَهاءِ اللهِ گفت اری من متعه حج را
حرام کردم چه اگر در اشهر حج تمتع از حج عمره گیرید انگاه حج بی بهره ماند و تهی ماند حج شما مانند قشر بیضه
که فرخ از ان بگریزد و دیگر بسوی ان باز نیاید کفایت از انکه در اشهر حج بدین عمره قناعت کنید و مکه را
خالی بگذارید برای حج باز نگردید گفتم دویم گویند تو حرام کردی متعه زنان را او از خداوند و رسول بر ما
حلال بود از ایشان بهره مند میشدیم بیک مشت خرما چیزی و پس از سه شب مفارقت میکردیم گفت متعه
زنان در زمان رسول خدای حلال بود پیغمبر این امر را بضرورت مباح داشت چون مسلمانان را ثروتی

دو سیم بگذشت شده بر تو بستم که از مسلمین کسی را غنیمتی بدین امر نیست حرام کردم اگر کسی بخواهد زنی را
بمهر چهار تا مثقال نکاح کند پس از سه شب بطلاق جدا شود و در این کار نیز خطا نکرده ام گفتم سیم بکر گویند
تو فرموده آزاد است کاهیکه کنیز حامل حمل خویش را فرو گذارد یعنی آنکه از مولای خویش خط آزادی
ستاند قال الحفص الحرمة بحرمة و ما اردت الا الخیر و استغفر الله گفت آنکنیز که دو سرمه مولای
خویش ذات ولد شود اگرچه بحکم پیغمبر آزاد نبود لکن بحرمت آن طفل فروخته نشود من مادر او را نیز
حرمتی نهادم و حرمت او را بحرمت طفل که از او ست افزودم و او را آزاد ساختم گفتم چهارم گویند
شدت و باس تو فراوان است و زحمت و محنت تو بر رعیت فراوان خواهد آمد چون این سخن
بشنید دره خویش را از زیر دنج بکشید انرا مسح کرد و قال و انا زمیل رسول الله فی غزاة قرقرة
الکدر فو الله انی لا رتع فاشبع و اسقی فاروی و انی لاضرب العروض و ازجر العجول و اؤدب
قدری و اسوق خطوتی و ارد اللفوت و اضم العنود و اکثر الضجر و اقل الضرب و اشهر بالعصا
و ادفع بالید و لولا ذلک لاعذرت زد در فخر گفت در غزوه قرقرة الکدر ردیف رسول خدای
بودم آنگاه گفت سوگند با خدای من بچرانم و سیر میخورانم و سقایت میکنم و سیراب میفرمایم و میزنم
انرا که بیراه میرود تا براه آید و اسیب میکنم انرا که بیرون افتاده جنبش کند و باندازه نیروی خویش
کارهی کنم هدید و تهویل فراوان کنم و زحمت ضرب کمتر رسانم با عصا میرسانم لکن با دست
دفع میدهم اگر این جمله برای تدبیر ملک و سیاست مدن نبود فرو میگذاشتم و علامه مجلسی قدس سره
نیز در ثامن بحار این روایت را از ابن ابی الحدید نقل کرده و اگر غلظت و خشونت عمر بن خطاب
کما ینبغی تو معلوم و مشخص نشد زیاده از این بگویم و قدری از غصب خلافت و شقاوت انظالم اول
بیان کنم و تفصیل این محنت کبری در روز خود. انشاء الله و لی اجمال بدینمنوال است که مجلسی علیه الرحمه
در جلاء العیون روایت کرده که چون روح مطهر حضرت سید عالم بعالم و طبا ارتحال نمود حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم با جبرئیل امین بمقتضای وصیت سید المرسلین بتجهیز و تکفین و تغسیل
آنجناب اشتغال نمودند عمر و ابوبکر و جمعی از منافقان اصحاب که در زمان رسول صلعم با یکدیگر
بیعت کرده بودند که بعد از وفات آنحضرت کوار حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را از خلافت منع نمایند
فرصت غنیمت دانسته جنازه حضرت را در میان گذاشته به سقیفه بنی ساعده رفتند و در امر
خلافت سخن آغاز کردند بعد از منازعه بسیار و مجادله بیشمار از مهاجر و انصار امر خلافت ظاهری
با بوبکر قرار یافت و آن ملعون رستگار سبقت بعذاب الیم الهی اختیار کرده خلافت را قبول نمود و اکثر

مهاجرین و انصار وصیت احمد مختار و بیعت حیدر کرار را منظور نداشته از خدا شرم نکردند و بان
ملعون بیعت کردند و چون سید اوصیا از دفن سرور انبیا فارغ شد و بیوفائی اصحاب و کفر و نفاق
ایشانرا مشاهده نمود غمگین گردید و در احتجاج ذکر خبری روایت کرده که بانحضرت گفتند بایع
ابابکر بیعت کن ابو بکر را حضرت فرمود أَنَا أَحَقُّ بِهٰذَا الْأَمْرِ مِنْهُ وَأَنْتُمْ أَوْلىٰ بِالْبَيْعَةِ لِي أَخَذْتُمْ هٰذَا
الْأَمْرَ مِنَ الْأَنْصَارِ وَاحْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِالْقَرَابَةِ مِنَ الرَّسُولِ ... وَتَأْخُذُونَهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ غَصْبًا
من اولی و احقم بدین امر از وی و شما اولی هستید که بمن بیعت نمائید شما این امر را از انصار گرفتید
و بر ایشان بقرابت رسول عالمیان احتجاج آوردید و ایشان بدین نسبت بشما انقیاد ورزیدند و تسلیم
امارت نمودند من هم بشما بدین امر احتجاج مینمایم أَنَا أَوْلىٰ بِرَسُولِ اللّٰهِ حَيًّا وَمَيِّتًا وَأَنَا وَصِيُّهُ
وَوَزِيرُهُ وَمُسْتَوْدَعُ سِرِّهِ وَعِلْمِهِ وَأَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَالْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ وَصَدَّقَهُ
وَأَحْسَنُكُمْ بَلَاءً فِي جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ وَأَعْرَفُكُمْ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَأَفْقَهُكُمْ فِي الدِّينِ وَأَعْلَمُكُمْ بِعَوَاقِبِ
الْأُمُورِ وَأَذْرَبُكُمْ لِسَانًا وَأَثْبَتُكُمْ جَنَانًا من اولی و اقرب هستم برسول خدا در حیات و ممات او و منم
وصی و وزیر و محل سر و علم او و منم صدیق اکبر و فاروق اعظم و اول مؤمنین و مصدقین بروی
و منم احسن شما از حیث بلا و امتحان در جهاد مشرکان و منم اعرف و افقه و اعلم و افصح و اشجع شما
پس بچه واسطه در این امر خلافت با من منازعه میکنید تا آنجا که گوید که ابو عبیده برخواست و گفت
يَا ابْنَ عَمِّ لَسْنَا نَدْفَعُ قَرَابَتَكَ وَلَا سَابِقَتَكَ وَلَا عِلْمَكَ وَلَا نُصْرَتَكَ وَلٰكِنَّكَ حَدَثُ السِّنِّ أَيْ
پسر عم ما قرابت و سبقت و علم و نصرت ترا انکار نمیکنیم ولیکن تو جوانی و آنحضرت سی و سه سال
داشت وَأَبُو بَكْرٍ شَيْخٌ مِنْ مَشَايِخِ قَوْمِكَ وَهُوَ أَحْمَلُ لِثِقْلِ هٰذَا الْأَمْرِ وَقَدْ مَضَى الْأَمْرُ بِمَا فِيهِ و ابو بکر
مرد پیر [illegible] و حمل این ثقل را میتواند و امر گذشته و اگر خدا ترا عمر کرامت فرماید این امر بتو تسلیم
خواهند شد و هرگز [illegible] و نفر در این باب با تو اختلاف نخواهند نمود إِلَّا أَنْتَ بِهِ خَلِيقٌ وَلَهُ حَقِيقٌ و
تو باین امر [illegible] اولی هستی پس حضرت خطاب بمهاجر و انصار نمود و احتجاج و نصیحت فرمود
[illegible] انصار که این امر را بابی بکر تمهید و موطا کرده بود و جماعت انصار گفتند یا ابا الحسن
[illegible] الْأَنْصَارُ مِنْكَ قَبْلَ بَيْعَتِهَا لِأَبِي بَكْرٍ مَا اخْتَلَفَ فِيكَ اثْنَانِ اگر
[illegible] این کلام [illegible] از انصار بیعت ابی بکر از شما میشنیدند هر آینه دو نفر در حق تو اختلاف نمی
کردند [illegible] فرمود [illegible] ایا من پیغمبر خدا را بی دفن میگذاشتم و آمده در این باب منازعه میکردم
وَاللّٰهِ مَا خِفْتُ أَحَدًا يَسْمُو لَهُ وَيُنَازِعُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِيهِ سوگند بخدای گمان نداشتم که کسی در

این باب با ما اهل بیت مخالفت بکند حق ما را بر خود حلال داند نداستم که حضرت رسول صلی الله
و... ... شنیدیم از برای کسی تحتی و جای حرفی کذاشته باشد سوکند میدهم بخدا کسی را که در روز
... ... شنیده که فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من
عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله بداینجهة شنیده شهادت دهند زید بن ارقم کوید دوازده
نفر از مجاهدین بدر شهادت دادند و من شنیده بودم ولی کتمان کردم و علی علیه السلام مرا نفرین کرد
کور شدم وکلام در این معنی بطول انجامید و صدا بلند شد و عمر ترسیده جمعیت مردم را متفرق
ساخت الخبر واخوان واعظین و برادران ذاکرین کثر الله امثالهم را میکویم که اکر مجلس بطول
انجامید و در اینجا اقتضای ختم مجلس وکریز مرثیه دارد ممکن است محمد حسین بن احمد الشریف الحسینی
در کتاب حیوة الارواح وروح الاشباح که تالیف متین ولطیفی است در کلام وعقاید کوید
که واقدی از ابن جبیر روایت کرده که زید بن ارقم کوید که کنت ممن حمل الحطب مع عمر الی باب
فاطمة حین امتنع علی واصحابه عن البیعة من از آن کسانی بودم که هیزم میاوردیم با عمر بن خطاب
بدر خانه فاطمه در حین امتناع علی واصحاب او از بیعت ابی بکر پس عمر بفاطمه کفت اخرجی من فی
البیت والا احرقته ومن فیه بیرون آور آنکسرا که در خانه است والا خانه و هر که در اینخانه هست
میسوزانم زید کوید و در خانه علی و حسن و حسین و جماعتی از اصحاب پیغمبر بودند پس فاطمه فرمود
تحرق علی ولدی ایا اولاد مرا میسوزانی عمر کفت ای والله او لیخرجن او لیبایعن بلی سوکند بخدا
تا علی بیرون آید و بیعت کند انتهی خدا لعنت کند این زید بن ارقم را که خودش کوید انکار شهادت
کردم و حمل هیزم نمودم و این کور دنیا و آخرت در مجلس عبید الله بن زیاد ملعون حاضر بود و در
جانب آن ناپاک نشسته بود وهو شیخ کبیر و بسیار پیر شده بود با این شقاوت و قساوت ظاهرا از آن
ابتر فهمید که نتوانست بنشیند از سخنش معلوم میشود با بن زیاد کفت ارفع قضیبک عن هاتین
الشفتین بردار چوب خود را از این لبهای حسین تا آخر کر در روز خود می آید انشاء الله تعالی و همین ناپاک
ملعون است که کوید در غرفه خود نشسته بودم که سر مبارک حسین علیه السلام را در بالای نیزه
از نزد من کذرانیدند و چون با من محاذی شد شنیدم که این آیه را تلاوت میکرد ام حسبت ان
اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا پس بخدا سوکند که موهای بدن من راست شد وندا
کردم راسك والله یا بن رسول الله اعجب واعجب حکایت سر تو یا بن رسول الله عجب تر و شکفت تر
است وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در جلاء العیون کوید که چون حضرت امیر

۳۴۳ ۲ بیعت کردند بابوبکر ق

از هدایت انقوم مایوس کردید بامر رسول خدا بجمع قران اشتغال نمود چون عمر دید که جمیع مهاجر وانصار بغیر از حضرت امیر المؤمنین وچهار نفر از خواص انحضرت دین بدنیا فروختند بان ملعون گفت که چرا حضرت علی بن ابیطالب را ببیعت خود نمیخوانی والله که اگر او با تو بیعت نماید خلافت بر تو قرار نیابد زیرا که او خلیفه بحق رسول خدا واعلم واشجع وافضل واقضای این امت است ومردم از او رجوع بسیار است پس ابو بکر بسوی انجناب فرستاد واو را ببیعت خواند حضرت سید اولیا فرمود که سوگند خورده ام که از خانه بیرون نیایم ورداء بر دوش نبندازم تا ایات قران را جمع نمایم وبعد از چند روز انکلام الله ناطق قرانرا جمع کرد ودر کیسه گذاشت وسر انرا مهر کرده بمسجد امده در مجمع مهاجر وانصار اندا فرمود که ای گروه مردمان چون از دفن سید کاینات فارغ کردیدم بامر انحضرت بجمع قران مشغول شدم وجمیع ایات قرانی وسوره فرقانی را جمع کردم وهیچ ایه از اسمان نازل نشده که حضرت رسول بر من نخوانده باشد وتاویل انرا بمن تعلیم ننموده باشد چون در ان قران چند ایه بود که از کفر ونفاق منافقان انقوم وخلافت علی بن ابیطالب وفرزندان او صریح بود عمر انرا قبول نکرد وسید اوصیا خشمناک گردید وبحجره طاهره مراجعت نمود وفرمود که این قرانرا دیگر نخواهید دید تا حضرت قائم ال محمد ظاهر شود ودر کتاب بحار از عمرو بن ابی المقدام از پدرش از جدش روایت کرده که گوید ما اتی علی علی علیه السلام یوم قط اعظم من یومین اتیاه هیچ روز بامیر المؤمنین علیه السلام بزرگتر از دو روز نشد یکی روزیکه پیغمبر خدا از دنیا رفت ودویم روزیکه من در سقیفه بنی ساعده در طرف راست ابی بکر نشسته بودم ومردم برو بیعت میکردند که عمر بدو گفت ای ابو بکر لیس فی یدیک شیء منه ما لم یبایعک علی چیزی در دست تو از امر خلافت نیست مادامیکه علی بیعت نکرده بفرست بسوی او تا بیاید وبیعت کند فانما هؤلاء رعاع اینها مردمان بی سروپایند ابو بکر قنفذ را فرستاد وگفت بگو بعلی بن ابی طالب که اجب خلیفة رسول الله صلی الله علیه وآله اجابت کن بخلیفه پیغمبر خدا قنفذ رفت وبرگشت وبابی بکر گفت که میگوید ما خلف رسول الله صلی الله علیه وآله احدا غیری پیغمبر خدا کسی را بغیر از من خلیفه نکرده گفت برگرد وبگو که اجابت کن که مردم بر بیعت او اجماع کرده اند ومهاجر وانصار وقریش بیعت نموده اند وتو یکنفر از مسلمین هستی لک ما لهم وعلیک ما علیهم انچه از نفع وضرر برایشان است باید بتو هم باشد قنفذ رفت وبرگشت وگفت که میگوید ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال لی واوصانی اذا واریته فی حفرته ان لا اخرج من بیتی حتی اؤلف کتاب الله فانه فی جرائد النخل وفی اکتاف الابل پیغمبر خدا بر من وصیت کرده که چون او را دفن کنم از منزل بیرون نروم تا کتاب الله را جمع کنم که او در شاخه های درخت خرما وشانه های شتر است پس عمر

گفت برخیزید برویم بسوی او پس ابوبکر و عمر و عثمان و خالد بن ولید و مغیرة بن شعبه و ابوعبیدة بن جراح و سالم
مولی ابی حذیفه و قنفذ از جای برخواستند راوی گوید من هم با ایشان برخواستم و چون بدر خانه اش
رسیدیم و فاطمه صلوات الله علیها ایشان را دید در را بر روی ایشان بست و گمان نداشت که کسی بدون
اذن برای او داخل شود پس عمر در را بپای خویش بزد و بشکست و کان من سعف و از شاخ خرما
بود ثم دخلوا فاخرجوا علیا علیه السلم ملبّبا بعد بخانه علی داخل شدند و از جامه و سینه آنحضرت
گرفته بردند و در خبر دیگر روایت کرده که ابوبکر قنفذ پسر عم عمر را فرستاد و گفت برو بسوی علی و بگو
اجب خلیفة رسول الله ص اجابت کن خلیفه رسول الله را رفت و گفت حضرت فرمود ما اسرع
ما کذبتم علی رسول الله صلی الله علیه و آله و ارتددتم چه زود دروغ بستید بر پیغمبر خدا و مرتد
شدید والله ما استخلف رسول الله ص غیری سوگند بخدا که رسول الله غیر از من کسی را خلیفه نکرده
برگرد ای قنفذ و بگو که تو رسولی که علی گوید سوگند بخدا که رسول الله ترا خلیفه نکرده و تو خودمی
دانی که خلیفه پیغمبر کیست قنفذ برگشت و گفت ابوبکر گفت راست می گوید پیغمبر مرا خلیفه نکرده است
عمر غضبناک شد و برخواست ابوبکر گفت بنشین بعد بقنفذ گفت که برو بنزد وی بگو اجب امیر
المؤمنین ابابکر اجابت کن با امیر المؤمنین ابی بکر قنفذ آمد گفت حضرت فرمود کذب والله انطلق
الیه فقل له لقد تسمیت باسم لیس لک دروغ گفته سوگند بخدا برو بنزد او و بگو که با سمی خود را
مسمی کرده که نیست از برای تو و میدانی که امیر المؤمنین غیر تست قنفذ برگشت و گفت پس عمر
ملعون در خشم شد و گفت والله انی لعارف بسخفه و ضعف رأیه و انه لا یستقیم لنا امره
حتی نقتله سوگند بخدا من نقص عقل و ضعف رای او را میدانم و از وی آسوده نمیباشم تا او را
نکشم بگذار من سر او را نزد تو بیاورم ابوبکر گفت بنشین او قبول نکرد تا قسم داد و نشست بعد
گفت ای قنفذ برو و بگو اجب ابابکر اجابت کن ابی بکر را قنفذ آمد و عرض کرد یا علی اجب ابابکر
حضرت فرمود انی لفی شغل عنه من مشغول کار خود هستم و من آنکس نیستم که وصیت خلیل و برادر
خودم را ترک کنم و بروم بسوی ابی بکر و جور ایشان پس قنفذ رفت و با بی بکر گفت عمر خشمناک از جا
جست و خالد بن ولید و قنفذ را ندا کرد و گفت هیزم و آتش بردارید آمد بدر خانه علی علیه السلم
و فاطمه علیها السلم در پشت در عصابه بر سر بسته با جسم نحیف نشسته بود عمر آمد و در را زد و
ندا کرد یا بن ابی طالب افتح الباب ای پسر ابی طالب در را بگشا حضرت فاطمه فرمود ای عمر ما لنا و لک
لا تدعنا و ما نحن فیه از ما چه میخواهی و چرا ما را بمصیبت خود نمیگذاری گفت افتحی الباب و الا

آحرقنا علیکم داره الّا ان یبایعنا فقال عمر اخرقوا البیت ای انتم و رخسب نجانه من رأی
و بمنزل من هجو اورد آن ملعون از این سخن پروا نکرد و هیزم طلبید و در خانه را سوخت فاستقبلته
فاطمة علیها السّلام و صاحت یا ابتاه یا رسول الله پس فاطمه مانع شد و فریاد بر آورد یا ابتاه
یا رسول الله فرفع السّیف و هو فی غمده فوجئ به جنبها آن ملعون بیحیا سر غلاف شمشیر را بر پهلوی
فاطمه زد و آن مظلومه صرخه نمود فرفع السّوط فضرب به ذراعها پس آن لعین تازیانه را بلند کرد و
بذراع مبارکش زد و آن معصومه صیحه کرد یا ابتاه فوثب علی بن ابیطالب علیه السّلام فاخذ
بتلابیب عمر ثمّ هزّه فصرعه و وجأ انفه و رقبته پس امیر المؤمنین علیه السّلم از جای برخواست
و از سینهٔ عمر گرفته بلند کرد و بر زمین زد و بینی و گردن آن ناپاک مجروح شد و خواست که اورا
بقتل رساند قول و وصیت پیغمبر خدا را متذکر شد و فرمود والّذی کرّم محمّداً صلّی الله علیه
و آله بالنّبوّة یا ابن صهّاک لولا کتاب من الله سبق لعلمت انّک لا تدخل بیتی ای پسر صهّاک
سوگند بآن خدائی که محمّد را گرامی داشته به پیغمبری که اگر وصیت حضرت رسالت مرا مانع نمیبود
هر آینه میدانستی که بی رخصت من داخل خانهٔ من نمیتوانی شد پس عمر کسی بمسجد فرستاد و استمداد نمود
مردم آمدند و بخانهٔ آنحضرت ریختند خالد بن ولید شمشیر کشید که آنسرور را بکشد آنحضرت بشمشیر
او حمله کرد و خواست که اورا بکشد آنحضرت را قسم دادند تا دست از آن ملعون برداشت و مقداد
و سلمان و ابوذر و عمّار و بریده اسلمی بیاری حضرت برخواستند نزدیک شد که فتنه برپا شود
و حضرت را بسوی مسجد کشیدند الخبر و در جلاء العیون گوید پس آنکافران ریسمانی در گردن امیر
المؤمنین انداختند و بسوی مسجد کشیدند چون بدر خانه رسیدند حضرت فاطمه سلام الله علیها
مانع شد پس قنفذ بروایت دیگر عمر تازیانه بر بازوی فاطمه زد که شکست و ورم کرد بازآن مظلومه دست
از حضرت بر نمیداشت تا آنکه در را بر شکم آن معصومه فشردند دندهها و پهلوی اورا شکستند فرزندی
که در شکم داشت و حضرت رسول صلعم اورا محسن نام کرده بود شهید کردند در آنساعت سقط شد و
حضرت فاطمه علیها السلم بآنضربت از دنیا رفت **میرزا محمّد علی جاجرمی متخلّص**
بنجا کر در قصیده خود گوید

کای درخت جنّت و قدّ تو چو طوبی شجری — عقل کل همچو گلش صبح و مسائی بوئید
از رخ مهر لقای تو بشام و سحری — میکنم فاطمه جان بوی بهشت استشمام
آنکه بد تابع فرمانش قضا و قدری — مریم و ساره کمین جاریه در که او
کی روا بود باین جاه و جلالت شکنند

پهلوی اقدسش از بعد پیمبر زدی   محسنش سقط شود از ستم جور عدو
آتش ظلم زنند بر دل زهرا شرری   فدکش غصب نمایند و شود خانه‌نشین
ابن عم و وصی حضرت خیر البشری   ابن عم نبی الله نشده خشک هنوز
مرتضی کرم عزا فاطمه در نوحه گری   کرد و شورش و غوغا مخالف بر جو
زلعینان بد اندیش و گروه کفری   الا لعنة الله علی القوم الظالمین

وقعهٔ دویم چهارم شعبان اسلام سلطان غازان خان

بروایت توضیح المقاصد و روضات الجنات در چهارم شعبان سنه ششصد و نود و چهارم هجری سلطان غازان خان بشرف اسلام مشرف شد بیان احوال این سلطان عادل چون داب و قرار این احقر در ذکر تواریخ و خبر باز اثه کتب و اشاعه سند و الا ما قل و ندر است و مصالح و منافع این روش بر اولوا الالباب و اصحاب عقول و اذهان واضح و روشن است فلهذا در احوال و آثار سلاطین هم از وضع و دیدن خود دست باز نمیدارم اگر چه در بادی نظر چندان اهمیتی در این باب بنظر نمیاید ولکن اگر بخواهم که نتایج این طرز را بنگارم از کار میمانم پس میگویم که در ملحقات زینة المجالس گوید که پادشاهان مغول بیست و یکنفر بودند و مدت ملکشان در ایران صد و پنجاه سال است و اول ایشان چنگیز خان بود و بنابر تذییل اودوازدهمین ایشان سلطان غازان خان بن ارغون خان است که بعد از پدر در سنه اربع و تسعین و ستمائه پادشاهی برو قرار گرفت و بنیاد عدل و داد نهاد و در ترویج دین اسلام کوشید گویند چون سلطان غازان خواست که برسم چنگیزخانی بر سریر پادشاهی نشیند امیر نوروز که یکی از امرای او بود گفت که از علمای اسلام و اصحاب نجوم شنیده‌ام که در شهور سنه سبعمائه هجری دین مسلمانی بواسطه پادشاهی بزرگ رونق گیرد و گمان بنده چنانست که آن پادشاه غازان خان است چه آثار این اشارات در جبین مبین تو درخشان است و اگر پادشاه مقلد قلادهٔ اسلام شود هر آینه جمیع مسلمانان بدل و دست و زبان مدد و معاونت کنند و بیمن همت صاحبدلان حق تعالی نصرت و دولت بخشد غازان خان سخن نوروز مسموع داشت و در سنه اربع و تسعین و ستمائه بمقام لار دماوند میان امل و ری بر تخت رفت و کلمهٔ شهادت گفت و تمامت امرا و لشکریان بموافقت او مسلمان شدند پس بر تخت نشست و مملکت بزیور معدلت بیاراست و کفر و بدعت و جور و مفسدت را از روی زمین بر انداخت و مملکت ایران در عهد دولت او چنان آباد شد که در هیچ عهدی بدان پایه نرسیده بود و ملوک و سلاطین جهان را اسخ شدند که هیچ آفریده را مجال مخالفت صورت نمی‌بست و در توضیح المقاصد گوید که در این روز سلطان غازان بشرف اسلام مشرف شد و خود را محمود نام کرد و اسلم باسلامه من العساکر و غیرهم ما یقارب مائة الف انسان و بسبب اسلام او از لشکریان و غیر ایشان قریب صد هزار نفر مسلمان شدند

سلطان غازان خان بن ارغون [illegible]

شدند و این قضیه در سال ششصد و نود و چهار هجرت بود وَانعَمَ عَلیٰ عُلَمٰاءِ الاِسْلامِ بِجَزِیلِ الاَنْعامِ ۲۳۳
وَامَرَ بِتَخْرِیبِ بُیُوتِ النّارِ وَکَسْرِ الاَصْنامِ و عطای بسیار بعلمای اسلام نمود و آتشکده‌ها را خراب
کرد و بتها را شکست و در روضات الجنات در ترجمهٔ ابرهیم بن الشیخ سعد الدین گوید که استناد
اسلام سلطان غازان خان برادر سلطان محمد الجایتو براوست و این قضیه در چهارم شعبان المعظم
از شهور ششصد و نود و چهارم در نزد باب قصر او در مقام لاردماوند بود وَکانَ قَدْ عَقَدَ مَجْلِساً
عَظِیماً وَاغْتَسَلَ فِی ذٰلِکَ الْیَوْمِ و مجلس عظیمی ترتیب داد و غسل کرد و بلباس شیخ سعد الدین حموئی پدر
شیخ ابرهیم مذکور ملبس شد وَاَسْلَمَ بِاِسْلامِهِ خَلْقٌ کَثِیرٌ مِنَ التُّرْکِ و بسبب اسلام او جمع کثیری از
ترک قبول اسلام نمودند و بدین سبب این طایفه را ترکمان گفتند و محمد رضا بن محمد صادق طبا
طبائی در تاریخ اولاد الاطهار گوید که چون سلطان غازان خان در سن بیست و پنج سالگی در سلخ ذی
حجة الحرام من شهور سنه اربع وتسعین وستمائة هجری بر تخت موروثی خود جلوس نمود و قبل از این
در شهر شعبان همان سال در کرل دره که در نواحی سلطانیه است بردست شیخ ابرهیم حموئی و شیخ
سعد الدین محمد حموئی و میر سید مهک بدین اسلام مشرف شد و قریب هشتاد هزار نفر از کبیر و صغیر
طایفه مغول و بقول بعضی از مورخین چهارصد هزار نفر به بیعت او بدین و حوزهٔ اسلام داخل
گردیدند و غازان شاه مسمی بمحمود و برادرش خدابنده مسمی بمحمد شدند و در سنه اثنین و سبعمائه
سلطان غازان از مذهب باطل اهل سنت و جماعت متنفر شده بمذهب حق فرقهٔ محقهٔ امامیه
اثنی عشریه داخل گردید و امر کرد که در معظم بلاد و ولایات معتبره مثل دار السلطنهٔ تبریز و اصفهان
و شیراز و بغداد و امثال آنها دار السیاده بسازند تا سادات رفیع الدرجات بجا فرود آیند
و جهة مصالح ایشان وجهی که مصلحت دید بموجبی که وقف نامها بدان ناطق است معین فرمود
تا ایشان نیز از آن خیرات بهره‌مند شوند و فرمود تا جهة مشهد مقدس حضرت امام حسین علیه السلام
نهری از فرات جاری گردانیدند و سادات را دوست داشت و بخاندان اهل بیت رسول علیهم السلام اخلاص
تمام اظهار مینمود حتی آنکه بسادات آنقدر املاک و قریه وقف نموده بود که حاصل آنها هر ساله زیاده
از صد هزار دینار بوده چنانکه شیخ عالم و فاضل شمس الدین آملی در کتاب نفایس الفنون و غیر آن
از مورخین تصریح بر آن نموده اند و از این جهتها بود که بجناب سید حمزه اخلاص تمام و ارادت کامل
داشته و آن بزرگوار را از خاف خراسان کوچ داده و در دار السلطنهٔ تبریز ساکن گردانید و در سفر
و حضر از ایشان مفارقت نمینمود تا اینکه در پشکل دره که در نواحی بلدهٔ قزوین است وفات نمود و

وفات جناب سید حمزه در سنه اربع عشر و سبعمائه واقع شده و پسرش سید ابو الحسن عمارت عالی بر بالای قبر پدرش که در محله سرخاب بیرون قلعه واقع است ساخته بود و نسب شریف آن بزرگوار به شانزده واسطه بحضرت امام همام موسی بن جعفر علیهما السلم میرسد و آن بزرگوار از سادات صحیح النسب و عالی حسب است و مولد شریفش در خاف از اعمال خراسان بوده و ملا حشری و غیره در تذکره های خود واسطه ها را ذکر نکرده اند ولیکن صاحب کتاب عمدة الطالبین ذکر کرده باین طور که سعد الدین حمزة بن حسن بن محمد بن حمزة بن امیر کا بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن حسین بن محمد بن عبد الله بن محمد بن القاسم بن حمزة بن الکاظم موسی بن جعفر علیهما السلم و بعد از آن گفته که سید حمزه دفتردار و وزیر زمان سلطان اولجایتو خدابنده بود و پیشش در واقعه وزیر سعد الدین ساوجی معزول شده بود و گویا اینکه در تخته ها و الواح زیارت نامها نوشته اند که جناب سید حمزه مرحوم پسر صلبی بلا واسطه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلم است اشتباه است جناب سید حمزه علیه السلم که پسر صلبی جناب موسی بن جعفر علیه السلم است در یکفرسخی طهران در نزدیکی شهزاده عبد العظیم مدفون است و زیارتگاه مشهور و از میان روضه متبرکه شاه عبد العظیم راه است و دریکه گشاده میشود بروضه مقدسه جناب سید حمزه و روضه آن بزرگواران بهم متصل اند و در اوقات شریفه مثل عیدها و شبهای جمعه جمعیت بسیار و زوار بی شمار در آنجا جمع میشوند و از دار الخلافه طهران بزیارت اند و شهزاده و الانبار و امامزاده عالیمقدار میایند و گویند که ملا حشری در کتاب روضة الاطهار گفته که در آنمکان جنت نشان یعنی مزار و مرقد سید حمزه مرحوم مصحفی بخط مبارک حضرت امیر المؤمنین است و بسیار واقع شده که مردم یکدیگر را بر آن مصحف قسم داده اند و آنکس که قسم ناحق خورده در آنجا مرده یا همانروز یا همانشب مرده اند و مردم تبریز که بسیار دعوی و مخاصمه یکدیگر را بسید حمزه میبرند چنان شده که قسم از ترس نمیخورند بعد گفته که مدعی گوید که در اینزمان آن مصحف شریف در آن روضه مبارکه موجود نیست و برای مدعی مشخص نشده که طایفه رومیه که چند دفعه تبریز را بقهر و غلبه گرفته و نهب و غارت اموال ایشان نموده و اسیر بسیار و غیر از اهل آنشهر حتی از سادات و اطفال سادات بولایت روم برده اند در آن واقعه ها این مصحف شریف مفقود شده است یا در زلزلهای متعدده که در تبریز از آنزمان تا حالا واقع شده تلف شده است و ایضا گوید که آبادانی تبریز در عصر سلطان غازان مرحوم بحدی بوده که گویند شهرها و باغات در میان قلعه معموره بوده و شنب غازان و سط معموره بوده و غازان شاه قلعه کشیده بود

کرد و آن قلعه را یاده برد و فرسخ بود لیکن ناتمام ماند از جهة وفات سلطان غازان مرحوم و بشکل دزه نواحی قزوین در سنه ثلاث وسبعمائة هجری و در ملحقات زینة المجالس گوید که هفت سال و نه ماه پادشاهی کرد و سی سال عمر داشت تابوت او را بتبریز بردند و در گنبدیکه جهة خوابگاه خود ساخته بود و بشنب غازان مشهور است دفن کردند و در تحفه پادشاهان مغول پیش از او هیچکس را گور آشکارا نبود و ملا حشری در روضة الاطهار گوید که مشهور است از کنبد غازان زاده ده شاه تا قرب رب علی چهار صد و چهل و چهار مزار از پادشاهان نامدار هست که همگی را از روی ملك تبریز جان بداده‌اند حالا شش تن از ایشان از گنبد و قبرشان باقی مانده و اسامی ایشان از صفحات دلها محو و منطمس شده و همراه بدو زرع زمین قناعت نموده و با خود خشتی از این کهن سرا نبرده اند و این خاکدان برقرار است **مؤلف گوید** مخفی نماند که از عجب حالات انسان اعتماد اوست بدنیا با این وضوح بی اعتباری او و چه قدر از عقلاء و کاملین روزگار از اولین و آخرین در این باب از فطرت عقل خود دست کشیده کار خود را بواسطه محبت دنیا مثل عمل مجانین و اطفال ابراز کرده اند و حال آنکه چیزی که از همه روشن تر است عدم ثبات و بی اعتباری دنیاست خصوص در این امت و در این اواخر با این عمرهای کوتاه و بدنهای ناتوان نمیدانم متحیرم بچه شعور شخص عاقل کامل عامداً عالماً در محبت دنیا از آبروی و شأن و اعتبار و امتیاز و دین و ایمان خود دست کشد نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا همه میدانیم که صد ساله سلطنت در آن واحد فراموش و املاك و ضیاع و عقار از ما ضایع خواهد شد با وصف این تفطن و تعقل و توجه در مقام ظلم بر خود و دیگران بچه چیز اعتماد و اتکال میکنیم و بچه چیز اعتذار مینمائیم آیا اولاد دیگران را نمی بینیم که بعد از پدر چه کردند و عیال همسایگان را نمی بینیم که بعد از شوهر چه طور عیش نمودند یا کلام کس برما موعظه کند ما قبول کنیم خدا و رسول و امام یا علمای عامل اعلام اینها همه موعظه و تحذیر کرده اند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرماید وَاُحَذِّرُکُمُ الدُّنْیا فَاِنَّها مَنْزِلُ قُلْعَةٍ وَلَیْسَتْ بِدارِ نُجْعَةٍ قَدْ تَزَیَّنَتْ بِغُرُورِها وَغَرَّتْ بِزینَتِها میترسانم شما را بدنیا پس بتحقیق که دنیا منزل کوچ و عاریه است و نیست سرای لتذاذ و تعیش بتحقیق که زینت کرده است خود را بسبب فریفته کردن خود و فریب میدهد مردم را بسبب زینت خود دارٌ هانَتْ عَلی رَبِّها فَخَلَطَ حَلالَها بِحَرامِها وَخَیْرَها بِشَرِّها وَحُلْوَها بِمُرِّها لَمْ یُصْفِها اللهُ لِاَوْلِیائِهِ وَلَمْ یَضِنَّ بِها عَلی اَعْدائِهِ دنیا سرایی است که خوار است بر صاحبانش یعنی بسبب خواری ایشانست در آخرت پس مخلوط است حلال او با حرام او و خیر او با شر

روی دنیا را بالای او دیدند اما ابن ملک گردانیده است او را خدا از برای تن و سینا خود و بجلال نور زینه
است دنیا را از برای او خدا را گفته ذخیرها زهید و شرها غنیلد و جمعها ینفد و ملکها یسلب و
عامرها یخرب یعنی خیر دنیا با بیت و شر دنیا مهیا و آماده است و جمع شدن اموال او نیست
شونده است و پادشاهی او و اگر فته شده است از یکی میگیرند بدیگری میدهند و آباد او خراب
میشود المخطبه علامه مجلسی قدس سره در عین الحیوة از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند مثل کسیکه حریص است بر جمع دنیا از بابت
مثل کرم ابریشم است که هر چند ابریشم بر خود بیشتر می تند راه در رویش بسته تر میشود و خلاصش مشکل
تر است تا بجدی که در اینچنان از غم میمیرد پس حضرت صادق فرمود که از جمله موعظهایی که حضرت
لقمان بپسرش فرمود این بود که ای فرزند مردم برای اولاد خود جمع کردند پیش از تو نه آنها که جمع کردند
باقی ماندند و نه کسانیکه برای ایشان جمع میکردند بلکه تو بنده مزدوری که بکاری چند ترا امر
کرده اند و مزدی برای آنها برای تو وعده کرده اند پس عمل خود را تمام کن و مزد خود را بگیر و مباش در این
دنیا از بابت گوسفندی که در زراعت سبزی بیفتد و بخورد تا فربه شود و آنرا بکشند و هلاکش در
فربهی آن باشد و لیکن دنیا را بمنزله پلی آن که بر نهری بسته باشند که از آن پل بگذری و آنرا بگذاری
و هرگز بسوی آن بر نگردی دنیا را خراب بگذار و عمارت آن مکن بلکه تو را امر به آبادانی آن نکرده
اند و بدانکه فردا چون نزد حقتعالی میایستی از چهار چیز از تو سؤال خواهند کرد از جوانیت که در چه
چیز آنرا کهنه کردی و از عمرت که در چه چیز آنرا فانی کردی و از مالت که از کجا کسب کردی و در کجا خرج
کردی پس مهیا شو و تهیه جواب خود را بگیر و محزون مباش از آنچه از تو فوت میشود از دنیا بدرستیکه
اندک آن بقائی ندارد و بسیارش بلاها بسیار دارد پس تهیه آخرت خود را بگیر و سعی کن در بندگی
و پرده غفلت را از رو بگشا و خود را در معرض نیکیهای پروردگار خود در آور و در دل خود توبه را
تازه کن و تا فارغی در عمل و عبادت سعی کن پیش از آنکه اجل رو بتو آورد و قضاهای الهی بر تو
جاری شود و مرگ میان تو و آنچه اراده داری حائل گردد مؤلف گوید بلی باید فراغت را
غنیمت شمرد و در عمل و عبادت سعی نمود خصوص زیارت و عزاداری سید مظلومان حضرت
حسین علیه السلام را که دنیا ناپایدار و مال و دولت در زوال است خوشا بحال آن بنده سعید
که توفیق زیارت ایشان و اقامه عزای آنسرکوار از او دریابد و کفایت میکند در این مقام که امام علیه
السلام و اهل آسمان در حق آنها دعا میکنند چنانکه در خبر معویة بن وهب که در نظم الزهرا از نقل

مثل کسیکه حریص است بر جمع دنیا

چهار سؤال از چهار چیز

غنیمت شمردن عمل

الزیارة وکافی روایت کرده وارد شده وبعضی از فقراتش این است که حضرت صادق علیه السلام دعا کرد
یا من خصّنا بالکرامة وخصّنا بالوصیّة ووعدنا الشفاعة واعطانا علم ما مضی وما بقی وجعل
افئدة من الناس تهوی الینا اغفر لی ولاخوانی ولزوّار قبر ابی عبد الله الحسین ع الذین انفقوا اموالهم
واشخصوا ابدانهم رغبة فی برّنا ورجاء لما عندک فی صلتنا تا انجا که میفرماید فارحم تلک
الوجوه التی غیّرتها الشمس وارحم تلک الخدود التی تتقلّب علی حضرة ابی عبد الله وارحم تلک
الاعین التی جرت دموعها رحمة لنا تا اخر دعا حاصل مضمون اینکلمات مبارکه بدینفرار است
که میفرماید ای پروردگاری که ما را بکرامت و وصیّت مخصوص و منصوص داشته و وعده شفاعت
بما داده و علم گذشته و اینده را عطا فرموده و قلوب مردم را بر ما مایل کردانیده بیامرز مرا و برادران
دینی مرا و زوّار قبر حضرت حسین علیه السلام را که انفاق مال میکنند از وطن دوری میجویند بجهة رغبت
خیر و نیکویی ما و رجاء مثوبات صله و عطای ما تا اینجا که فرموده پس رحم کن این روها را که افتاب تغییر
داده انها را و این صورتها را که بر میگردد بحضرت ابی عبد الله علیه السلام و این چشمها را که اشک انها
جاری میکردد تا اخر بلی امیدواریم که اگر بگریم بحال نوجوانان و خدهای که اغشته بخاک و خون کردید در
صحرای کربلا ان روها بخون زخمها بیحساب رنگین کردید این روها ما اتش جهنم نه بیند و اگر بگریم
باحوال ان چشمهای مالان و دیدهای گریان که در ماتم فرزندان و برادران خود خونبار بود ندیدهای
قیامت چشمان ما نگرید نمیدانم بکدام یک از انها اشاره کنم بیا بگریم بحال وجه الله و عین الله حضرت
سیّد الشهداء علیه السلام و یک فقره از زیارت ناحیه مقدسه عرض کنم و تفصیل در مقام خود انشا
الله حضرت حجت عجّل الله فرجه میفرماید وانت مقدّم فی الهبوات ومحتمل للاذیّات قد عجبت
من صبرک ملائکة السموات فاحدقوا بک من کلّ الجهات واثخنوک بالجراح وحالوا بینک و
بین الرّواح ولم یبق لک ناصر وانت محتسب صابر تذبّ عن نسوتک واولادک حتّی نکسوک
عن جوادک فهویت الی الارض جریحا تطؤک الخیول بحوافرها وتعلوک الطغاة ببواترها قد رشح
للموت جبینک واختلفت بالانقباض والانبساط شمالک ویمینک تدیر طرفا خفیّا الی
رحلک وبیتک وقد شغلت بنفسک عن ولدک واهالیک و ترجمه کلمات در مقام خود خواهد
امد انشاء الله تعالی الا لعنة الله علی القوم الظالمین ذیل چون در ذکر این وقعه در خلال احوال سلطان
غازان خان پادشاه تبریز ما و وسعت بلده معموره ان اشاره شد با قتضای حبّ الوطن من الایمان
خالی از مناسبت ندیدکه از برای بصیرت و اطلاع هم وطنان تفصیلی از وقایع و بلایع و زلازل و مبنا

ان نگاشته اید **مثنوی گوید** ابرکی یا ناقتی طاب الامور | ان تبریز امناخات الصدور
اسرحی یا ناقتی حول الریاض | ان تبریز لنا نعم المفاض
سار با نا بار بکشا ز اشتران | شهر تبریز است کوی گلستان
فر فردوس است این پا بزرا | شعشعه عرش است این تبریز را
میرزا نصرالله صدر الممالک اردبیلی گوید تبریز مثل اصفهان است | او نصف جهان و این جهان است
خاقانی شیروانی گوید تبا قول حروف تبریز است | لیک صحت رسان هر نفر است
قیل تبریز خوش است لیک از | شهر تبریز به اقامت را
که صدف قطره را بهین مطر است | هر کسی کو را همراه دل بود دست سی
با هم نفسی بسر برد عمر عزیز | ضایع نگذارد از جوانی نفسی
وقیل تا بریزاند تب غم را از دل | سرخانوش بر سر سرچار و نابنگر تبریز را
بابا جمال خجندی فرماید تبریز مرا بجای جان خواهد بود | پیوسته مرا ورد زبان خواهد بود
تا در نکشم آب چرنداب و گجیل | سرخاب ز چشم من روان خواهد بود

صاحب تاریخ اولاد الاطهار محمد رضای طباطبائی روایت کرده وحاصل روایاتش بدینقرار است که تبریز اشهر بلاد آذربایجان است و چون سلاطین قدیم ایران ذخایر اموال سلطنتی خودرا از جواهر و زر و آلات حرب وغیره در پای تخت آذربایجان محروس میداشته اند لهذا اسم قدیم انرا کاضا و برخی کانضاک نوشته اند و این هردو اسم در زبان عبرانی بمعنی محکم و در لغت ارامنه بمعنی گنج است وبعضی در وجه تسمیه تبریز گفته که تبریز نیست بلکه تاب بریز است وتاب بمعنی روشنائی ومقصود از لفظ ریز افشاندن که من حیث المجموع بمعنی روشنی افشان است وچون شهر تبریز از قدیم الایام پای تخت آذربایجان بوده وآذربایجان بعقیده پارسیان مولد زردشت میباشد ومعنی آذربیجان یعنی زمین آتش است زیرا که زردشت مذکور رئیس مذهب گبران بوده ومروج مذهب آتش پرستی در بلده مراغه ودر سمت شرقی دریاچه بلده ارومیه بجزیره مسافتی از دار السلطنه تبریز متولد شده ودرهمانجا بترویج این مذهب باطل مشغول شده وکتاب زند وپازند وکتاب بستیاغ را نوشت ونیز چون روشنائی از آتش بر میخیزد واین شهر وآبادانی مرکز آتش پرستی ومقر آتش پرستان بوده لهذا اورا تاب ریز نامیدند بعد از ظهور زردشت مذهب آتش پرستی قوت گرفت وچند آتشکده در آذربیجان بنا نهادند که تفصیل آنها در کتاب مروج الذهب مسعودی مسطور است ویاقوت حموی در کتاب معجم البلدان وحمدالله مستوفی در کتاب نزهة القلوب وغیرهما گفته اند که شهر تبریز از بناهای زبیده خاتون زوجه هرون الرشید ملعون است وچون زبیده خاتون دیری مبتلا بمرض

در تسمیه تبریز و آذربایجان

تب بود و برای تغییر آب و هوا و دریافت مکانی که با مزاج او موافقت نماید گردش میکرد تا باینجا
رسید و در محلی که شهر تبریز بوده است و قطع شد لهذا در اینجا در سال صد و هفتاد و پنج هجری
شهر تبریز را بنا کرد و گفت چون در اینجا تب من صحت یافت و رفع شد این شهر موسوم باسم تبریز باشد
بعد گفته مؤلف طبا طبائی گوید تحقیق مطلب در اینجا این است که زبیده خاتون شهر تبریز را
که منطمس شده بود تجدید عمارت نمود بعد از تجدید عمارت کردن از این سبب مسطور تبریز
نام نهاد و قاضی نور الله شوشتری علیه الرحمه در مجالس المؤمنین گوید که تبریز با غستان فراوان است
و اکثر اثمار و اشجار در لطافت رشاک میوه بوستان جنان اما هوایش در زمستان بغایت سرد است
چنانکه در بعضی سنوات برودت هوا و کثرت بارندگی بمرتبه میرسد که دو سه ماه مردم بسهولت تردد
نمیتوانند کرد بنابران در زمستان تبریزیان از وقت قیاضی و زیادت آن فصل را گرفته در خانهائی
که در زیر زمین ساخته اند ترتیب مینمایند در وقت دم سرمای زمستان در آنها نشسته بفراغت اوقات
میگذرانند و چون اکثر مردم تبریز افیون میخورند که صباح هر کس با ایشان سخن میگوید جواب درشت
میشنود و بعد از پیشین که کیف ایشان رسیده باشد اگر از کسی صد دشنام شنوند بزبان تواضع
و ملایمت جواب گویند مؤلف **لقنکوید** افیون شیره خشخاش شیاست و در این اوان اگرچه
در بعضی بلاد ایران شیره و تریاک معمول و مصروف است لیکن اشهد بالله در این شهرها ابدا چیزی
از اینها مصرف نمینمایند آنچه من میدانم ما اهالی از اینگونه اشیا و اشخاص است که بکلی متنفر هستیم و اگر
چیزی از اینها بفروشند مشتری غریب است نه از اهل شهر و لیکن بعوض این خبائث خیلی خوب چلو
و کباب بی سم و معمول است خصوص در مهمانیهای حضرات تجار زاد الله فی برکاتهم و تجارتهم که ما منیان
مخصوصی دارند لا سیما آن تجارتهای شریف لطیف که در مهمانیهای خاص که گاه ما هم میباشیم و در
بیشتر بلاد ایران از رجال و نسوان تریاک و شیره تریاک داده اند ... ملاحظه بفرمائید آیا کار عاقلانه است
که شخص پول خود را که جزء خونابه دل او است بتحصیل مینماید بچیزی بدهد که بدن او را کاسد و عقل
او را فاسد کند در مقام انصاف ... وعن کل مشروب باید اصلاح صلحا که طبع صحیح کنند
که چلو باشد نه شله و آش و هریسه و جز شراب کنیاک و عراق و شیره و نکاری و تریاک روس با انکه
خود این شیره و تریاک را چه رقم حکم ... بسختی تدغن ... مصرف نکنند و لیکن
اخوان دینی ما خود شان را ضایع میکنند ... این خبائث را مصرف میکنند
خصوصا العیاذ بالله در اماکن ... اسم قدیم دار السلطنه تبریز

رفع تعفن تبریز زبیده خاتون

علاج تریاک تبریزی

اذربادبود و از کوه سرخاب تا کوه چرنداب پیشه بوده و بعد چنانکه حالا اقلیم ابادانی شهر تبریز است ۳۴۰۱
قلعه‌های متعدده بوده است [illegible] و پیشه‌ها و در ان قلعه‌ها ائمه آتش‌پرستان ابادی و در مواضع
دهخوارقان واقع بوده است [illegible] معتبر بودند که نزد اتش‌پرستان بسیار معتبر بوده و حکومت
اهالی و مردم انقلعه‌ها در وقت فتح اذربیجان با هامان بن مهزیار بوده که حاکم و پادشاه قلاع
اذربیجان بود از جانب بهود بن شهریار و پنجاه قلعه داشته و شصت هزار نفر لشکر و قشون جنگی
و همگی اهالی انقلعه‌ها اتش‌پرست بودند و همه ان قلاع را جناب محمد بن حنفیه فتح فرموده اند و
انحضرت با حضرت عون بن علی و زید بن علی و غضنفر پسر خوانده جناب فضل مطلق کرد کار
صلوات الله علیه با بیست و پنجهزار نفر از لشکر اسلام دو مرتبه باذربیجان تشریف اورده اند در
زمان غصب خلافت عمر بن خطاب بعد از استغاثه او بحضرت امیر المؤمنین ع و اذن دادن ان
بزرگوار و اگرچه در مرتبه اول سپهسالار لشکر سلطان اسامة بن شریک ثعلبی یا عصام بن فرقد
بنابر قول اصح بوده و در مرتبه دویم عبد الله بن عمر بوده اما سردار جنگ و باعث بر فتوحات همان
قلاع جناب محمد بن حنفیه شده است که انقلعه‌ها را فتح نموده و بعضی از اهالی انها را کشته و برخی را
اسیر نموده و باقی را مسلمان کرده و ریشه کفر و اتش‌پرستی را از بیخ برکنده و برانداخت کشجرة خبيثة
اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار و ریشه‌های شجرة طیبه ایمان و اسلام را که اصلها ثابت وفرعها
في السماء تؤتي اكلها باذن ربها در اراضی قلوب اهالی اذربیجان کاشته و ثمر کرده امید اثار و بنیاد
ایمان و اسلام را محکم و متقن کرده اینده و حقیت مذهب و دین اسلام را بر کفار و اتش‌پرستان اثبات
کرده تا اینکه زبیده خواتون بنت جعفر دوانیقی ملعون در وقتیکه باذربیجان امده تب و قطع شد شهر
اندرا باد را مسمی به تبریز نموده و پیشه‌ها را از کوه سرخاب تا کوه چرنداب با قلعه‌ها خراب کرده و برای
شهر یکقلعه ساخت و لهذا اهل تواریخ بنای این شهر را نسبت بر زبیده خواتون میدهند از برای انکه
از اهل اسلام اول کسیکه بتجدید عمارت کرد این شهر را زبیده خواتون بود و الحال در یکفرسنخی شهر
تبریز در سمت مشرق انقناتی که زبیده خواتون احداث کرد در وقت تجدید عمارت تبریز باقی است
و مشهور است به اسم قنات زبیده و گویند این قنات را وقف بر مسلمین کرده است و اثار دیگر غیر
از قنات هم داشته لکن بسبب زلزله‌هائیکه در تبریز از انوقت تا حالا شده غیر از همین قنات چیزی
باقی نمانده و این زبیده خواتون دختر جعفر دوانیقی و زوجه هارون الرشید و مادر محمد امین است
اما بمضمون هدایت مشحون ایه شریفه يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي غلو در تشیع و محبت

چهارم شعبان

ومودت اهل بیت عصمت علیهم السلام داشته و او زنی با همت بوده و اعمال باقیات او بسیار است
از انجمله در مکه معظمه شرفها الله تعالی قنات بزرگ احداث و اجرا نموده و از آن زمان تا حال الاکه زیاده از هزار
سال است اهل مکه معظمه و حجاج بیت الله الحرام از آن آب منتفع و سیراب می شوند و در احداث و اجرای
آن قنات و سفر مکه بیست کرور بحساب این زمان خرج نموده بود و عالمه بعلم اکسیر بود که معلمش او را
تعلیم کرده بود و مشهور است که این زبیده خاتون چون عالمه بعلم اکسیر بوده و شیعه بوده و هارون
ملعون سنی متعصب بود زبیده خاتون را تب لازم عارض شده از برای تغییر آب و هوا از بغداد به
تبریز آمده تب او رفع شد و صحت مزاج حاصل کرد بعد هارون او را ببغداد خواست زبیده خاتون
بآن لعین نوشت لَقَلْقَةُ الْمَاءِ الْجَمِیدِ فِی الْکُوزِ الْجَدِیدِ لِنَشْرَبَهَا اَحْسَنُ مِنْ بَغْدَادَ وَ هَارُونَ الرَّشِید
یعنی یخ را در کوزه تازه که در نواحی تبریز میسازند انداخته و حرکت دهند تا آب سرد شده و بخورند این
بهتر است از شهر بغداد و هرون الرشید و گوید که شیخ اجل عبد الجلیل رازی علیه الرحمه در کتاب نقض
آورده که زبیده خاتون علیها الرحمه شیعه فطریه فدائیه بوده و چون هرون الرشید ملعون عنید
علو زبیده خاتون را در تشیع و محبت و مودت ذوی القربی و اهل بیت علیهم السلام محقق نمود
سوگند خورد که بدو کلمه طلاق بدهد پس آن لعین بر کاغذی نوشت کُنْتِ فَبِنْتِ یعنی بودی زوجه من
پس الحال از زوجیت بریده شدی و آن کاغذ را بزبیده خاتون فرستاد و زبیده خاتون از غایت محبت
اهل بیت عصمت علیهم السلام در پشت کاغذ او نوشت که کُنَّا فَحَمِدْنَا وَبِنَّا فَمَا نَدِمْنَا یعنی بودیم زوج
و زوجه با تو و بدان حمد و شکر میکردیم و از هم جدا و بریده شدیم و اصلا ندامت و پشیمانی نداریم و
بالجمله بنای شهر تبریز و تجدید عمارت او در اسلام باینمعنی که قلعهای متعدده و پیشه های متکثره را
خراب نموده یک قلعه و آبادانی نماید از زبیده خاتون است و تبریز از اقلیم چهارم است طول این شهر
هفتاد و سه درجه و سدس درجه و عرض آن سی و هفت درجه نیم است و شهر اسلام و موسوم بقبة الاسلام
است و در سال صد و هفتاد و پنج تجدید عمارت و تعمیر او بنحو مسطور بوده و بعد از شصت و نه سال سنه
دویست و چهل و چهار در عهد متوکل ملعون بسبب زلزله آن بنا خراب و منهدم گردید و بعد از صد و
نود سال در چهاردهم صفر المظفر از سال چهارصد و سی و چهار هجری باز بکلی شهر تبریز خراب شد و در
آنوقت ابوطاهر منجم شیرازی در آنجا بود و حکم کرد که در آنشب آن شهر بزلزله خراب خواهد شد و حاکم
شهر اکثر مردم را بالزام حکم بیرون بردند تا در زیر خاک نمانند و هلاک نشوند و آن حکم منجم مزبور راست
آمد و در آنشب بسبب زلزله آن شهر بکلی خراب شده تقریبا چهل هزار نفر در آن واقعه هلاک شدند و در

نوفتی که از جانب القائم بالله عباسی حاکم اذربیجان بوده در سال چهار وصد و پنج هجری بلختیار ابو طاهر منجم شیرازی مذکور بطالع برج عقرب بنیاد عمارت شهر تبریز کرد و بمبالغه گفت که من بعد شهر تبریز را از زلزله خرابی نخواهد بود ولکن خطر سیل او را هست بعد گفته مؤلف طبا طبائی گوید که بمضمون هدایت مشحون حدیث شریف حضرت نبوی صلی الله علیه و آله کل منجم کذاب زلزله شدید در سنه هزار وصد و سی و چهار هجری در عصر علیین مکان شاه سلطان حسین شهید مرحوم اتفاق افتاده و شدتش زیاده از زلزلهای سابقه بوده است و هشتاد هزار نفر در این واقعه هلاک شدند و بعضی از مورخین نوشته اند که در سنه مزبوره طوفانی شبیه بالتش فشانی در زمین شهر تبریز ظهور نموده تبریز را زیر و زبر کرد علی التحقیق نود هزار نفر در این غایله هایله هلاک شدند و مدتی اباد از پنذیرفت [illegible] الاخبار گوید که در عهد سلطان اویس ابادانی و جمعیت تبریز بمرتبه رسید که در سنه [illegible] ی [illegible] طاعون در تبریز شایع شد که هر روز جمع کثیری از ساحت زندگانی رخت بعالم جاودانی میکشیدند [illegible] کار بجائی رسید که ساکنان مساکن ... سطور است که تنها یک صد هزار نفر فوت شد و بعد [illegible] تسکین آن بلا معلوم نشد که کسی از آن شهر فوت شده است یا نه و نیز در روضة الصفا در مجلد ششم در ذکر احوال شیخ اویس نیز سیصد هزار نوشته است و در زمان شاه اسمعیل تبریز معمورترین بلاد ربع مسکون و بواسطه وفور عمارت و زراعت غیرت افزای چرخ بوقلمون بود انتهی و در تاریخ اولاد الاطهار گوید که شاه اسمعیل مرحوم تبریز را قتل عام کرد و ریشه اهل تسنن را از دار السلطنه تبریز قلع و قمع نمود و قریب یک کرور از اهل سنت و جماعت در آن قتل عام در تبریز و نواحی آن قشون قزلباش کشتند و ایضاً گوید که در سنه هزار وصد و نود و سیم هجری مطابق تنکوز ایل در اواخر قوس یک ساعت از شب شنبه گذشته در تبریز زلزله شدیدی که شدتش زیادتر از همه زلزلهای سابقه بود ظهور نمود و بعد از ظهور اسلام و ایمان در بلاد اذربایجان تا این اوان که چندین زلازل در این زمین سانح و ظاهر گردیده که اثر آنها اخیره بحسب بعد از هشتمین آن زلازل سبع شداد بوده اما در هیچ یکی اینقدر خرابی و تلف نفوس ظاهر نشده بود و تفصیل آن واقعه این است که بعد از ظهور صدمات های جانگداز و هبوب ریاح عواصف چنان جنبش و تزلزل در زمین تبریز شد که گویا زمین را با سمان برده بزیر انداختند و باین زلزله اثری از آثار عمارتهای عالیه و ابنیه سامیه بروی زمین نماند و ابنیه رفیعه اسمان نشان با سطح زمین یکسان گردید و از آن قصور بی قرین و نتیجه های دلنشین جز اسمی و رسمی چیزی نماند مانند گنبد شنب غازان و رشیدیه و علائیه و دمشقیه

ولؤلؤیه

۴۳

ولؤلؤئیه ومرجانیه وبرهانیه ومقصودیه ومظفریه ونصیریه وجلالیه واسکندریه وسلیمانیه و
عمارات شیخ اویس وتکیه‌ها متعدده ومساجد ومدارس خصوصاً مقصوره مسجد جامع آسمان
بنیان وطاق مسجد علیشاه ومسجدات دو شاکرد شیخ حسن ومسجد جهانشاه ترکمان ومسجد
حسن پادشاه وغیر اینها که هر یک در حصانت واستحکام ضرب المثل بین الانام بود ودر چندین
زلازل رخنه پذیر ومنهدم ومنثلم کشته بودند ولیکن در این زلزله اخری آثار ورسوم اینها بالمرة از سطح
زمین نیست ونابود کردید وعیون وقنوات جاریه منغمر وبرخی از جای دیکر منفجر شدند ودر اصل
شهر تبریز وحوالی آن خصوصاً در کوهی که در سمت شمالی شهر واقع است شقاق سهمناک و
شکافهای هولناک چند بنظر رسید وبتعداد وضبط دفاتر محاسبان از اهل شهر صد هزار نفر
از برنا وپیر وصغیر وکبیر در این زلزله در زیر خاک مانده هلاک شدند غیر از زخمداران وآنها که مکسور
العظام بودند واز چهار طرف شهر تا بیست فرسخ از توابع ونواحی آن باین نهج متزلزل وخراب کشته و
اغلب اهالی وسکنه آنها بمعرض فنا وهلاکت در آمدند اما زیاده بر این مسافت زلزله که سبب انهدام
کلّی وهلاکت نفوس باشد بوقوع نیامد ولیکن سبب رخنه وانثلام بنا واساس کردید وحرکت وجنبش
زمین تا یکماه راه از چهار جانب نفوذ کرد که مردم را اغلب یاس درک واحساس نمایند وظهور آمد تا سه
سال بلکه چهار سال این زلزله دوام واستمرار داشته در هر سه روز وچهار روز یکمرتبه یا دو مرتبه
حرکت میکرد ومردم کاخ ونشیمن خفیف وخانه چوبین سر انجام نمودند وحاکم شهر نجفقلیخان
دنبلی بیکلربکی آذربیجان بود که بعد از زلزله از زیر خاک بیرون آمد وبعد از زمستان بنای قلعه وطرح
شهر کذاشته قلعه در کمال حصانت ورزانت در عرض دو سال چهار دیوار وسیع الفضا مشتمل بر دو از
دروازه وبروج مشیده باتمام رسانید تا آنجا که کوید وقطع نظر از صدمات زلازل مذکوره که در تبریز
واقع شده صدمات سیاه وزحمتهای بیشمار باهالی تبریز در قشون کشی میان سلاطین صفویه وسلاطین
عثمانیه روداده بطوریکه یکدفعه رومیان بعد از قتل عام وتاراج وغارت ونهب اموال جمیع باغات را
خراب کردند یکدرخت وبرک سبزی در آن شهر نکذاشتند وقشون عثمانی چند مرتبه در تبریز قتل عام
کرده واموال اهالی آن شهر را نهب وغارت نموده واز ایشان اسیر کرده‌اند حتی از اطفال صغار
سادات عظام بولایت مصر وشام وسایر ولایات روم برده وفروخته‌اند ودر سنه نهصد وبیست
هجری سلطان سلیم خان عثمانی که پنجاه سال در اسلامبول سلطنت کرد با قشون زیاد وتوپخانه
که آنوقت در ایران متعارف نبود بسرحد آذربیجان آمد وشاه اسمعیل مرحوم تدارک جنک ندیده

بوده

بود احتیاطاً عیال واطفال خود را روانه شهر قزوین نموده وخود با دوازده هزار سواره در چالدران
با سلطان سلیم جنگ کرده وشکست خورده واکثر لشکر وسپاه انپادشاه بیچاره در ان معرکه شهید شدند
وسلطان سلیم بشهر تبریز وارد شده وقتل عام کرد ولیکن اقامتش در انشهر چندان امتداد نیافت
وبعد از گرفتن شهر تبریز وقتل وغارت وغصب اموال زیاد سه هزار خانوار از اهل صنعت را که
[illegible] انها را امنر بودند کوچانیده باخود باسلامبول برد وبعد از رفتن سلطان سلیم خان چندان
نگذشت که اهل تبریز شورشی کرده وتمام قشون عثمانی را که سلطان سلیم در شهر تبریز گذاشته بود
کشتند وشهر را متصرف نموده وبشاه طهماسب ولشکریان ایران تسلیم نمودند وسلطان سلیم با
حسرت انتقام از اهل تبریز بگور رفت تا انجا که گویند که چند دفعه قشون عثمانی تبریز را محاصره نموده
وبقهر وغلبه گرفته وقتل وغارت نموده اند ولشکر ایران بعد از محاصره وکارزار بقهر وغلبه از دست
ایشان گرفته اند واخرین مرتبه استرداد ان بود که نادرشاه افشار نمود وطایفه افغان را از دار السلطنه
اصفهان وسایر ولایات ایران واذربیجان که بعد از قتل عام نمودن اصفهان وشهید کردن شاه
سلطان حسین را یافته بود ونظر از بودن اولاد صفویه املاعین وبیرحمان باکثر ولایات
ایران واذربیجان تسلط یافته بودند از انشهرها ملاعین را نادرشاه قلع وقمع نموده بیرون کرد و
از انزمان تا حال که سنه هزار ودویست وشصت وچهار هجری است ولایات اذربیجان خصوصاً
تبریز بدون معارض در تحت تصرف خواقین وسلاطین ایران بوده وهست ولیکن در بیستم شهر ربیع
الثانی از سنه هزار ودویست وچهل وسیم هجری قشون روسیه بعد از شکستن قشون نایب السلطنه
مرحوم در کنار وقلعه باغ وارد تبریز شدند بدون جنگ ومجادله ومعارضه شهر را متصرف نمودند
وخاقان مرحوم ونایب السلطنه مغفور را اجبار کردند در شب جمعه بیست وششم شهر شعبان المعظم از
سنه مذکوره در قریه ترکمان عقد مصالحه بین دولتین منعقد گردید ومختار از طرف روسیه در
مصالحه مزبور ایلچی کبیر روسیه بود وخاقان مرحوم هشت کرور تبریز ادا داد تا اول ماه مبارک سنه مزبوره
جمیع لشکر روسیه از بلاد اذربیجان بحکم سرحد ارس بیرون امده بمملکت خود رفتند والحمد لله الحال
دار السلطنه تبریز بسیار معمور واباد ان شده وبحساب محاسبین دویست هزار نفر در انشهر سکنی
دارند ودر ولایات ایران بعد از دار الخلافه طهران هیچ ولایتی مثل این شهر معمور نیست واین امر
بر شخصی که جمیع ولایات ایران را دیده واضح واشکار است ودور ابادی تبریز تخمیناً هشت فرسخ
است از سمت شرقی ابادی شهر متصل بکوه سرخاب است واز جانب مغرب بمنتهای کوه یانق واز جنوب

اینکه سلطان سلیم خان تبریز [illegible]

مراجعت افغان از ایران [illegible]

[illegible]

جنوب باطراف کوه سهند و طرف شمال شهر ابناست و چون در عهد مغول این شهر پایتخت شد خلایق از اطراف رو باینجا جمع شدند و در بیرون شهر عمارت ساختند بمرتبه که بیرون شهر بدروازه زیاد از اصل شهر آبادی شد و شاه غازان مرحوم ازو باروی کشید چنانکه جمیع باغات و عمارات حوالی و دهها قریب بشهر و ولیان کوه و باغ میشه داخل آن بارو بود و بعد از اتمام باروی غازان خان وفات نمود و دور باروی غازانی بیست و پنجهزار ذرع بود و شش دروازه داشت در خارج این بارو در موضعی که موسوم بشام است شهرچه ساخته و برای مقبرهٔ خود در آنجا عمارات عالیه ابنیه مستحکمه بنا نمود که در تمام شهرهای ایران مثل و نظیر آن یافت نمیشد و در بالای شهر وزیر سعید خواجه رشید الدین فضل الله طبیب همدانی در موضع ولیان کوه داخل باروی غازانی شهرچهٔ دیگر ساخته و نام آنرا ربع رشیدی کرده و در آن عمارات عالیه بنا کرده و پسرش وزیر غیاث الدین محمد رشیدی بر آن عمارات بسیار افزوده و خواجه رشید الدین موقوفات بسیار بر آن ربع رشیدی وقف کرده از آنجمله دو هزار مجلد کلام الله المجید و شصت هزار مجلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار و مصاحف مزبوره چهار صد مجلد از آنها باب طلا نوشته شده بود و بخط یاقوت مستعصمی شش عدد و بخطوط اکابر بیست عدد و بخطوط خوب پانصد و هشتاد مجلد و جد خواجه از جهودان قلعهٔ خیبر بود و از قلعهٔ خیبر بیرون آمده و امان نامه که حضرت رسول صلعم بایشان داده الحال نیز در دست اولاد ایشان هست و در دست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شرف ایمان یافته است و اجدادش در همدان توطن کرده بودند تا زمان خواجه مذکور و بدین سبب خواجه را همدانی میگویند در علو همت و استعداد و فضیلت عدیل و نظیر نداشته و خطوط را خوش می نوشته و شعر را بسیار خوب میگفته و پنجاه و دو مجلد از تصنیفات خود در مدرسهٔ اش مدرسین درس میگفته اند و منشی بی نظیر و طبیب حاذق بوده و کتاب توریة را ترجمه کرده و همه جا بدلایل عقلیه و نقلیه الزام یهودان نموده و وقف نامه و قسمت نامه نوشته آنچه وقف ربع رشیدی و قلعهٔ رشیدیه نموده در آن وقف نامه بنا کرده آنچه باولاد خود در حیات خود وصیت و قسمت نموده ذکر کرده و از آنها معلوم است که خواجه صاحب ثروت و مکنت و جمعیت بوده از آنجمله نوشته که هفتصد گله که هر گله اش پانصد راس با املاک و اجناس و نقد و غیره بفرزندان خود داده ام و مقرر نموده ام که هر سال از موقوفات هشتصد و چهل هفت هزار من نان و سیصد و بیست هزار من گوشت بار باب وظایف بدهند این وقف نامه طولانی است و هر یک از علمای زمان خود نوشته است که در پیش ایشان نسخه آن باشد که بعد از وفات خواجه فرزندان او بیکدیگر ظلم و ستم ننمایند

۳۴۴ ذکر بنای شهر غازان

ذکر خواجه رشید الدین فضل الله

ذکر ربع رشیدی

وبامر سلطان ابوسعید خان خواجه را در سنهٔ هفتصد و شیجده هجری در کهد ... را بهر کشتند و پسرش
غیاث الدین محمد در فنون فضایل وکمالات وعلو همت و سعادات ثانی اثنین پدر خود بود و مزار
خواجه رشید الدین که ارشد وزرای سلطان غازان بوده در قلعهٔ رشیدیه در کنبدی بوده وعمارات
عالیه و با صفا و فزا ولطافت هوا ساخته بوده است بعد از زلزلهٔ اخری تبریز از انها معموری نمانده
است و کوید که ابن بطوطهٔ طنجی در کتاب تحفة النظار در احوالات تبریز کوید که در عصر سلطان ابوسعید
پسر شاه محمد خدابنده مرحوم با علاء الدین محمد که از امرای سلطان ابوسعید بود به تبریز سفر کردم
و در بیرون دروازه شهر معروف بشام منزل کردیم قبر غازان خان پادشاه ایران در این محل بود
و بر سر قبر او مدرسه خوبی و زاویه بنا کرده اند و فرش زاویه برای صادر و وارد طعام و غذا از نان وکوشت
و برنج که با روغن طبخ کرده اند و حلوا هست و این منزل در میان نهرهای جاری و درختهای خرم
واقع است باری فردای ان روز از دروازه معروف بدروازهٔ بغداد داخل شهر شدیم و ببازار
بزرکی که معروف ببازار غازان و بهترین بازارهاست رسیدیم که من در دنیا ندیده بودم و
اصناف علیحده علیحده هر دسته در یک موضعی از بازار دکان دارند و با یکدیکر مخلوط نیستند
از این بازار کذشته ببازار جواهر فروشان رفتیم از بس جواهر در این بازار دیدم که چشمم خیره شد
و وضع ان بازار این بود که غلامهای بسیار خوب و خوش شکل که لباسهای فاخر پوشیده و شالهای حریر
بکمر بسته بودند مقابل تجار ایستاده جواهر بزنها مینمودند و زنها ان جواهر را دیده میخریدند
و از این بازار ببازار مشک و عنبر فروشان رفتیم همان اوضاع بلکه بیشتر از ان در انجا مشاهده
کردیم انتهی و در تاریخ اولاد الاطهار مؤلف کوید تخمین عدد نفوس تبریز در سنهٔ هزار
و دویست و نود و چهار هجری بنا باین تاریخ دویست هزار نفر بود و در حکم امروز که دوم ماه
ربیع الاول از سنهٔ هزار و سیصد و بیست و پنج هجری است عدد نفوس تبریز و طهران و کل
ایران را از داخله و خارجه باختلاف رقم کرده اند پس در این مقام مناسبست که از تخمین اعداد
افراد بشر خصوص ایران و عثمانیه و افغان کفته اید در تقویم انکلیسی طبع واشنکتن بنا بانچه ترجمه
شد عدد نفوس کلیهٔ ایران نه ملیون و پانصد هزار نفر که نوزده کرور باشد و طهران دویست
و پنجاه هزار نفر افغانستان چهار ملیون و پانصد و پنجاه هزار نفر پادشاه ایشان حبیب الله خان
پای تخت کابل نفوس انجا صد هزار نفر عدد نفوس عثمانیه بیست و سه ملیون و ششصد و سی
و یکهزار نفر پای تخت اسلامبول یک ملیون و صد و بیست و پنجهزار نفر ولی در بعضی از روزنامه

مقبرهٔ سلطان غازان ... سلطان ابوسعید ...

دوازدهم

عدد نفوس تبریز و طهران و کل ایران

هاى تبريزكه دركبين تقريرات خود داد از استبداد ميزند عدد نفوس ايران را چهل كرور رقم كرده وعدد
نفوس خصوص تبريز را مختلف كويند از دويست وپنجاه هزار نفر الى سيصد وپنجاه هزار نفر كفتند
وباعتقاد حقير همهٔ انها صحيح وجمع اقوال ممكن است زيرا كه يكمرتبه خود شهر را ويكمرتبه محلات
دوردست را ومرتبه ديكر ملحقات ومضافات را ملاحظه مينمايند واكر دور ابادى تبريز كه
هشت فرسخ تخمين كرده اند ملاحظه شود البته از اين اندازه ها نيز بيشتر مى شود وايضا از
اهل حسا عدد نفوس شيعه روى زمين را پنجاه مليون ونفوس سنى را صد ده مليون وعدد نفوس
كرهٔ ارض را ايك بليون ودويست مليون ملاحظه كرده اند وبليون عبارت است از هزار مليون
وهر مليون عبارت از دو كرور وودر اسلام نامهٔ حضرت مستطاب شرايع اداب اقاى حاجى سيد محمد
على اصفهانى ملقب بداعى الاسلام كه از غرهٔ رمضان المبارك سنه ۱۳۲۴ هجرى دربندر معمورهٔ
بمبئى انجمنى در اثبات مذهب حق اسلام ورد مذاهب باطله تشكيل كرده وبحسن اقدامات
كافيه وتوجهات وافيه جمعى از مسلمين ومؤمنين روزنامهٔ دعوة الاسلام را ترتيب داده اند و
هفت شماره از ان اسلام نامهٔ مباركه زيارت شده والحق اعلاء كلمهٔ اسلام نموده وبرهمهٔ مؤمنين
از مبتدى ومنتهى لازم وضرور است كه اين روزنامه را تحصيل نموده ببينند كه چكونه اهل درد
واهل ذوق از اخوان دين ما پيدا ميشوند از حجج اسلام وعلماء اعلام عتبات عاليات دام الله ايام
افاضاتهم توصيه وتقريظ درباب جناب معظم له در شمارهٔ اول ثبت است ميكويد كه در تضاعيف كلمات
خود ميفرمايد كه ايا سيصد مليون نفوس بشر كه نام اسلام برخود ببندند وباين نام برساير اقوام
افتخار كنند الى آخر ما قال ودر شماره پنجم كويد كه مسلمانان بيش از يك سبع اهل عالم نيستند پس باين
تقريب تخمين نفوس كرهٔ ارض چهار هزار ودويست كرور ميشود **اما ذكر بعضى از**
مساجد تبريز در تاريخ اولاد الاطهار كويد كه مسجد استاد وشاكرد را امير علاء الدين مشهور
بشيخ حسن كوچك وامير حسن چوبانى ساخته اند ولهذا بعلائيه موسوم است وعمارت عالى در اين
شهر بان زينت واستحكام قبل از ان نساخته بودند واسم پادشاهى كه در ان عمارت مرقوم بوده سلطان
سليمان پسر محمد بن شكسته بن يشمت بن هلاكوى بن چنكيز خان است وان عمارت درسنه
اثنى واربعين وسبعمائه در عرض يكسال باتمام رسيده است وجز اين از سلطنت او اثرى باقى
نمانده وهمان سلطان سليمان است كه امير چوبان تيمور بيك دختر شاه خدابنده مرحوم را باو
تزويج نمود واورا سلطان وپادشاه كردانيد وخطى بر ان عمارت نوشته بودند كه چشم روزكار در

عدد نفوس كرهٔ ارض

دعوة الاسلام اثبات مذهب حق

مساجد تبريز مسجد استاد شاكرد

دیده افلاک در عرصه خاک نظیرش را مشاهده ننموده وهمه الخطوط خط خواجه عبد الله صیرفی
بوده وخط شاگرد او حاجی محمد بندکیر که هر دو در قبرستان چرانداب مدفونند و مالک دیلمی شاعر در وصف
خط او کفته صیرفی را قدح جواهر خط کز نی کلک کشت کوهر ریز هست پر حسن خط او شاهد
در و دیوار خطه تبریز ووجه تسمیه این مسجد باستاد وشاگرد ظاهر است که بعضی از طرف
شرقی عمارت را شاگرد صیرفی نوشته وباقی را خواجه عبد الله صیرفی لهذا این مسجد باستاد وشاگرد
مشهور است بعد کفته که مؤلف طباطبائی کوید که بعد از زلزله اخری تبریز اثری از انعمارت باقی
نمانده بود تا اینکه جد مرحوم مجتهد العصر والزمانی جناب الحاج میرزا یوسف اعلی الله مقامه مسجد را
که حالا باستاد وشاگرد مشهور است وموجود در سنه هزار ودویست وسی وشش هجری از انعمیر
نمود وساختند وانفقه موضع دیوارهای مسجد را کندند تا باب سینه وبنای دیوارها کنبد بزرک
مسجد مزبور را بعد از کشیدن ابها باستحکام ودقت تمام کذاشتند وتا حال که شصت وسه سال است
ساخته اند عیب نکرده الحمد لله والشکر له واما عمر جد مرحوم من وفا نکرد با تمام عمارت مسجد مذکور
لهذا ناتمام است واز اهل غیر کسی بعد از وفات ایشان اقدام با تمام عمارت ان مسجد ننموده تا حالا
که پنجاه وشش سال است که از وفات انمرحوم کذشته است واین مسجد صحن بزرکی دارد که هیچ یکی
از مساجد معموره دار السلطنه تبریز صحنی باین بزرکی ندارد ولکن حالا اخرابه است وقابل تعمیر است
از جهة اینکه در حوالی مسجد متصل بان در سمت غربی وجنوبی چند خانه است که از توابع مسجد مسطور
است ووقف است بمسجد مزبور وجد مرحوم انهارا باجاره داده اند واجاره نامه ها موجود است
ومسجدی دیکر در محله خیابان جهان شاه بن قرا یوسف ترکمان قراقویونلو ساخته است که مثل
انعمارت در ربع مسکون نبوده وبعد از زلزله تبریزان مسجد خراب شده است وبعضی از دیوارها
مسجد وکتیبه های انها که بخط ثلث ونسخ نوشته اند موجود است ومسجدی دیکر در محله شتربانان
حسن پادشاه مرحوم بن علی بیک بن قرا عثمان اق قویونلو ساخته در غایت تکلف وزینت و
استحکام ومدرسه در جنب انمسجد بنا کرده وموقوفات بسیار از قنات وغیره وقف نموده است
ومسجدی که در اول اسلام ساخته اند وحالا بمسجد جامع مشهور است انرا عبد الله بن عامر ساخته واین
مسجد از مساجد قدیمه این شهر است وزیاده بر صد مسجد معتبره بزرک وبنا در تذکره ها نوشته اند
ودر بعضی سی صد مسجد واکثر انها در زلزله اخری تبریز خراب شده است واکر کسی بخواهد که زیاده
ازین از تفصیل احوال ووقایع تبریز وقبور خود شهر واطراف کمال اطلاع بهم رساند باید بتاریخ او لاد

[illegible]

مسجد حسن پادشاه

مسجد جامع

الاطلاع از کو تاریخ حشری و تحفة الاخبار و مجالس المؤمنین رجوع کند که در اینمقام زیاده ازین گنجایش ندارد

پنجم شعبان

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هر که در شب پنجم شعبان دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد پانصد مرتبه قل هو الله بخواند و بعد از سلام هفتاد مرتبه صلوات بفرستد خداوند هزار حاجت وی را از حوائج دنیا و آخرت بر آورده مینماید و بعدد ستارگان آسمان شهرها در بهشت از برای او عطا میفرماید و هم چنین است در زاد المعاد بدون نقل ثواب

اما وقعهٔ امروز در منتظم ناصری در وقایع سنهٔ ۱۹۲ هجری گوید عزیمت رشید از رقه سفر خراسان را که بعد از امام امین را جانشین خود نمود در پنجم شعبان بطرف نهروان راند و مقصود از ینسفر جنگ با رافع بن لیث بود و در تاریخ یکی مرویست که جبرئیل بختیشوع طبیب گوید که من با هرون در رقه بودم و هر صباح پیش از همه ملازمان بمجلس او در میآمدم و از مزاج او استفسار مینمودم و گاهی که انبساطی داشتی گفتی که دوش چه خورده ام و چه کرده ام و چندین نشسته ام روزی بدستور معهود نزد او رفتم و مدتی بایستادم هیچ نگفت و سر از جیب تفکر بر نیاورد و من پیشتر رفته گفتم یا امیر جان من فدای تو باد امروز ترا بغایت ملول و محزون میبابم اگر عارضه بدنی است بیان فرمای تا بتوفیق الهی از امداد آن کنم و اگر حادثه ملکی است خاطر پریشان مدار که هرگز جهان از حوادث خالی نبوده و نخواهند بود و در اسباب مشورت میباید کرد چه میشاید ببرکات آن فرجی حاصل شود فرمود و یحک یا جبرئیل هیچ از اینها نیست بلکه ملالت من جهت خوابی مهیب است که دوش دیده ام و بغایت از آن ترسیده جبرئیل گفت که چون سبب حزن رشید معلوم من شد قدم پیش نهاده پای او را بوسیدم و گفتم جهت خوابی که ناشی از خیال کاسد یا بخار فاسد بوده باشد اینهمه غم نتوان خورد رشید گفت دوش بخواب دیدم که بر تخت نشسته بودم ناگاه از زیر سریر دستی بیرون آمد که مقداری خاک سرخ در کف داشت و در این اثنا آواز شخصی شنیدم و او را نمیدیدم که میگفت اینخاکی است که ترا در آن دفن خواهند کرد پرسیدم که مدفن من کجا خواهد بود و اینخاک کدام دیار است گفت طوس بعد از آن آن دست ناپدید شد و آواز منقطع گشت و من بیدار شدم گفتم یا سیدی اینخوابی شوریده است و تعبیر ندارد غالبا امیر بوقت نوم در فکر رفتن خراسان بود و از حادثه که در سمرقند روی نموده رشید گفت آری در اینخیال بودم جبرئیل گوید که گفتم ای امیر امروز بطرب و خرمی گذران و ملالت اینخواب را که منشأ آن غلبه خلط سوداوی و یا ترکیب قوت متخیله است بعیش و عشرت محو کن و چندان از آن کلمات تقریر

کردم که طبع بر طبع او پیدا شده اثر و زر ابلهو و سرور کذرانید و بعد از مرور شهور انخوانرا از خاطر او فراموش کشت و رشید از رقه ببغداد امده متوجه خراسان شد تا بدفع رافع بپردازد و سبب خروج رافع ان بود که یحیی بن اشعث زنی جمیله داشت مستوره و او را در سمرقند کذاشته خود ببغداد رفت و چون غیبت یحیی امتداد یافت زن خواست که قید نکاح یحیی را دفع کرده شوهری دیکر کند و رافع این معنی را دریافته و هوس مال و جمال ان عورت دامنکیر او شده بضعیفه بیغام داد که دوای درد تو انست که از ملت احمدی بیزار شوی تا میان تو و شوهر تفریق واقع شود و دیکری ترا در حبالهٔ نکاح تواند اورد و زن ترسا شده و باز ایمان اورده رافع او را بخواست و چون اینخبر بسمع یحیی بن اشعث رسید صورت واقعه را معروض رشید کردانید و رشید بعلی بن عیسی که از قبل او حاکم خراسان و ماوراء النهر بود نوشت که انعورت را از رافع بستانند و رافع را حد زده و بند کرده بر خری بنده و کرد سمرقند بکردانند و علی بن موسی بعامل سمرقند پیغام فرستاد تا بموجب فرموده رشید عمل نمودند و بان اکتفا نکرده رافع را محبوس کردانیدند و او از زندان کریخته ببلخ پیش علی بن موسی امد و علی خواست که او را بکشد اما پسرش عیسی در باب خلاص رافع شفیع شده و علی از سر خون او در کذشته و رافع برخصت علی بجانب سمرقند مراجعت نمود و جمعی را با خود متفق ساخت انکاه خروج کرده والی سمرقند محمد بن سلیمان را بکشت و علی بن عیسی از اینحال اکاه شده پسر خود عیسی را بجنک او فرستاد و رافع با عیسی محاربه نموده او را نیز بقتل رسانید و رشید بسبب چند قضیه که ذکر انها موجب تطویل میشود هرثمه ابن اعین را بامارت خراسان فرستاد تا علی بن عیسی را کرفته بتهیه اسباب قتال رافع همت مصروف دارد و هرثمه بموجب فرمان عمل کرده رشید بعد از چند کاه از عقب هرثمه روان کشت و در راه مریض شد و چون بجرجان رسید عرضش روی در تزاید نهاد و بنا بر ناخوشی هوای جرجان بتعجیل هر چه تمامتر از انجا بیرون امده بعد از قطع منازل و مراحل بولایت طوس رسیده رحل اقامت انداخت و در خلال این احوال خبر برشید رسید که هرثمه ابن اعین با رافع مقاتله کرده او را منهزم ساخته است و برادرش بشیر را کرفته فرستاده و رشید باستحضار برادر رافع فرمان داد و قصابی طلبیده فرمود تا او را در انمجلس پاره پاره کردند جبرئیل ابن بختیشوع کوید که بعد از قتل برادر رافع رشید از هوش لحظه بحال خود امده و اضطراب اغاز کرده از جای خود بر میجست و می افتاد حضار مجلس متعجب شده پرسیدند که ای امیر سبب این قلق و بیطاقتی چیست و او از میان انها مرا مخاطب ساخته کفت ای جبرئیل و یا من که در روقه دیدم یاد داری اینک طوس و اینک انخاک که من در خواب دیده بودم انکاه با مسرور خادم کفت قدری از خاک این بستان بیار و مسرور خادم کفی خاک پیش

حکایت زن یحیی بن اشعث

بیماری رشید

رشید او و در انحال آستین بالا کشیده ذراع او برهنه شده بود چون رشید نظر بر دست مرد و
افکند گفت بخدا سوگند که این همان کف و همان ذراع و همان خال سرخ است که من بر قبه در خواب دیدم
که سر مویی تفاوت ندارد و دست بگریه و زاری و نوحه و بیقراری بر آورده بعد از سه روز
جان بقابض ارواح تسلیم کرد مدت خلافتش بیست و سه سال و کسری بود و زمان حیاتش بروایت
آنکس که گفته که در وقت بیعت بیست و دو ساله بود و از فحوای اینکلام معلوم میشود و بقولی
چهل و هفت مرحله از مراحل زندگانی قطع کرده بود گویند که رشید روزی صد رکعت نماز
میگذارد و هر روز هزار درم سوای زکوة تصدق کردی ابو حنیفه دینوری گوید که هرون الرشید
سالی بغزا و سالی بحج رفتی و یکی گوید که هرگاه که عازم مکه شدی صد نفر صد نفر از علما و فقها را نفقات
و مایحتاج داده با خود ببردی و در انسال که بمکه نرفتی سیصد کس را زاد و راحله دادی و فرستادی
و شعرا را دوست داشتی نقل است که مروان بن ابی حفصه در مدح رشید قصیده گفت و رشید
صله آن پنجهزار درم بدو داد و خلعتی و دو غلام رومی و اسبی گران بها بدان بیفزود و از علما و
امرا و شعرا و فضلا انمقدار که بر درگاه رشید مجتمع میشدند بر درگاه هیچ خلیفه هیچ کس
نشان نداده و او را بصحبت اهل فضل و دانش رغبتی تمام بود جمعی از ملازمان رشید گفته
اند که روزی رشید در نواحی رقه بشکار رفت و یکی از زاهدان و ناسکان پیش آمد گفت ای رشید
از خدای بترس رشید با ابرهیم بن عثمان بن نهیک گفت که اینشخص را نگاهدار و چون بشهر
رسیم او را نزد من حاضر گردان و چون رشید از شکار فارغ شد برقه نزول کرد ابرهیم زاهد را
پیش او برد و رشید فرمود تا مائده حاضر کردند و از طعام خاصه بان زاهد داد و چون از خوردن
فارغ شد رشید با زاهد خطاب کرد که ای فلان از تو سؤالی خواهم کرد باید که در جواب آن طریق انصاف
نگاهداری زاهد گفت کمترین چیزی که ترا بر من واجب است این است که فرمودی رشید گفت
که من بدترم یا فرعون گفت فرعون زیرا که او دعوی الوهیت کرده أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَىٰ
گفت رشید پرسید که تو بهتری یا هرون و موسی زاهد گفت مرا بان دو کس چه نسبت که ایشان
صاحب وحی و پیغمبران خدا بودند رشید گفت میدانی که چون خدای تعالی موسی و هرون را برسالت پیش
فرعون فرستاد گفت فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَیِّنًا و مفسران گفته اند که قول لین عبارت از انست که
فرعون را بلینت خطاب کنند و حال فرعون در بطالت و ضلالت انست که شنیده و معاش من
این که میدانی که بیشتر از او فرائض الهی را ادا مینمایم و اوامر بقدر امکان بجای آرم و از نواهی

بحسب المقدور دست کشیده میدارم و تو مرا بغلظتی هرچه تمامتر و عتاب بیمزه تر خطاب کردی ۳۵۰
و در نصیحت ادب نگاه نداشتی و خویش را بموجبی در معرض محنت اورده از عقوبت من نترسیدی
زاهد گفت خطا کردم و ازان زلت استغفار میکنم رشید گفت خدا یتعالی ترا بیامرزد و فرمود
تا هشت هزار درم بوی دهند زاهد گفت من مردی سیاحم و بمال احتیاجی ندارم هرثمة ابن اعین
گفت ایجاهل از صله امیر اعراض مینمایی رشید گفت ایهرثمه دست ازوی بدار که معامله
او اگر با من است بر که با تو انگاه با زاهد گفت نعام ما نسبت با تو نیز از جهت ان واقع شد که
ترا محتاج دانستیم لکن عادت خلفا انست که هرکرا با ایشان مخاطبه کنند از خزانه کرم خویش
او را صله و عطایی فراخور بدهند اکنون چندانکه خواهی ازین مال برگیر و بمصرفی که دلخواه
تو باشد صرف کن و زاهد دو هزار درم قبول کرده انرا نیز بمحتاجان و کسانیکه بر درگاه خلافت
حاضر بودند قسمت نمود **مؤلف گوید** در اینمقام واجب امد که از رسالت هرون
و موسی و دعوت کردن ایشان فرعون را ابندی نگاشته اید تا معلوم و مشخص شود که هرون
الرشید را است گفته و زاهد طریق موعظه و نصیحت را ندانسته خداوند تبارک و تعالی در سوره
طه میفرماید اذهبا الی فرعون انه طغی فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی
در خلاصة المنهج در تفسیر اینکلمات مبارکه گوید یعنی بروید هردو بسوی فرعون بدرستیکه او
در کفر و طغیان و عصیان از حد درگذشته و تمرد و طغیان او بنهایت رسیده پس سخن گوئید
با او سخن گفتنی یعنی برفق و مدارا او را دعوت کنید و بروجه ملایمت و حسن خلق با او بگوئید که ایا
هیچ داعیه داری که از شرک پاکیزه شوی و از تاریکی کفر بدر ائی و ما ترا راه نمائیم بسوی پروردگار خود
تا از او بترسی شاید که او پند گیرد بکلام شما و بگرود بحق یا بترسد از عذاب خدا یعنی پس اگر متذکر
نگردد پس لا اقل متوهم خواهد شد اورده اند که یحیی بن معاذ چون این ایه را بخواند بگریست
و گفت این رفق و لطف نسبت بانکس که دعوی الوهیت کرد پس رفق و لطف تو چگونه باشد در
حق کسی که بغیر از تو خدائی نپرستیده باشد و مجلسی علیه الرحمه در خامس بحار از طبرسی قدس
سره روایت کرده که ای ارفقا به فی الدعاء والقول ولا تغلظا له او کنیاه یعنی رفق و مدارا
کنید با او در دعوت و سخن گفتن و غلظت و خشونت منمائید با او و او را با کنیه بخوانید گفته
اند که کنیه اش ابو ولید یا ابو العباس یا ابو مره بود و بعضی گفته که قول لین ان بود که موسی علیه السلام
امد و فرمود اسلام و ایمان بیاور پروردگار عالمیان که مدا جوان باشی و هرگز پیر نشوی و پادشاه

بعثت موسی و هرون
بسوی فرعون لعین

٣٥١ باشی تا مرا سلطنت از تو قطع نشود و تا از لذت طعام و شراب و جماع نزع نکرده و چون مردی
به بهشت بروی فَتَعَجَّبَ مِنْ ذٰلِكَ و چون فرعون این را شنید تعجب کرد وَكَانَ لَا يَقْطَعُ أَمْرًا دُونَ
هَامَانَ وَكَانَ غَائِبًا و هیچ امری را بدون هامان قطع و فصل نمینمود و آن وقت در حضور نبود
و چون امد فرعون از دعوت موسی و میل خود بقبول کردن از وی اخبار کرد هامان گفت من
ترا عاقل و عقلمند میدانستم بَيْنَا أَنْتَ رَبٌّ تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مَرْبُوبًا وَبَيْنَا أَنْتَ تُعْبَدُ تُرِيدُ
أَنْ تَعْبُدَ حالا که مردم ترا ستایش میکنند میخواهی که بدیگری ستایش بکنی و بر تو عبادت مینمایند
میخواهی که بدیگری عبادت کنی و او را از این اراده منصرف کرد و در تفسیر لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ
گوید یعنی اُدْعُوَاهُ عَلَى الرَّجَاءِ وَالطَّمَعِ لَا عَلَى الْيَأْسِ مِنْ فَلَاحِهِ دعوت کنید او را بطور رجا و طمع
نه بطور یاس و نومید از نجات خود و علامه مجلسی ره در خامس بحار و در حیات القلوب روایت
کرده إِنَّ فِرْعَوْنَ بَنَى سَبْعَ مَدَائِنَ يَتَحَصَّنُ فِيهَا مِنْ مُوسَىٰ وَجَعَلَ فِيهَا آجَامًا وَغِيَاضًا وَجَعَلَ
فِيهَا الْأَسَدَ لِيَتَحَصَّنَ بِهَا مِنْ مُوسَىٰ که فرعون هفت شهر و هفت قلعه بنا کرده در آنها متحصن
شده بود از ترس موسی و در میان هر قلعه تا قلعه دیگر بیشه‌ها قرار داده و در میان بیشه‌ها شیران
درنده جا داده بود که هر که بی اذن او داخل شود هلاک کنند [illegible] موسی را برسالت فرستاد
بسوی او امد فَدَخَلَ الْمَدِينَةَ فَلَمَّا رَآهُ الْأَسَدُ تَبَصْبَصَتْ وَوَلَّتْ [illegible]
چون عصا را بدروازه زد گشوده شد چون داخل دروازه شد [illegible]
و هر دروازه که میرسید بر او گشوده میشد و شیران نزد او ذلیل میشدند و میگریختند تا رسید بقصر
قصر فرعون و نزد او اندر نشست و پیراهنی از پشم پوشیده بود و عصا خود را در دست داشت
چون دربان فرعون که رخصت برای مردم میطلبید بیرون امد موسی باو گفت برای من رخصت بطلب
که داخل مجلس فرعون شوم او ملتفت نشد باز موسی گفت که رخصت برای من مطالب که رسول پروردگار
عالمیانم بسوی فرعون باز او ملتفت نشد چون موسی این را مکرر گفت او گفت پروردگار عالمیان دیگر را
نیافت برای پیغمبری که ترا فرستاد پس موسی در غضب شد و عصا را بر در زد تا هر دری که میان او و فرعون
بود همه گشوده شد و فرعون نظرش بر او افتاد و گفت بیاورید او را چون داخل مجلس فرعون شد او در
قبه عالی نشسته بود که هشتاد ذراع ارتفاع ان بود پس موسی گفت که من رسول پروردگار عالمیانم بسوی
تو فرعون گفت فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ علامتی و معجزه بیاور اگر راست میگوئی فَأَلْقَىٰ
عَصَاهُ وَكَانَ لَهَا شُعْبَتَانِ قَالَ فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ قَدْ وَقَعَ إِحْدَى الشُّعْبَتَيْنِ فِي الْأَرْضِ وَالشُّعْبَةُ الْأُخْرَىٰ

فی اعلی القبة پس موسی علیه السلم عصا را انداخت و ان و شعبه است ناگاه اژدهای عظیمی شد دهان خود را گشود یکشعبه بر بالای قصر گذاشت و یکی زیر قصر و فرعون دید که از میان شکمش اتش شعله میکشد و قصد او کرد فرعون از ترس جامهها خود را ملوث نمود و فریاد باستغاثه بر اورد که ایموسی بگیر ان اژدها را تا اخر انچه در حیاة القلوب نقلکرده و در همین کتاب در ذیل خبر دیگر مرویست که فرعون فریاد بر اورد که ایموسی ترا سوگند میدهم بحق شیری که نزد ما خورده که اینرا از ما دفع کنی موسی عصا را گرفت و دست خود را بیرون اورد از نور روشنی ان دیدهها خیره شد الخبر مؤلف گوید همه این ایات و کرامات از برای محمد و ال محمد سلام الله علیهم اجمعین بود چنانکه در دمعة الساکبة از تفسیر امام از ابو یعقوب روایت کرده که بحضرت حسن عسکری علیه السلام عرض کردم هل کان لرسول الله صلعم و امیر المؤمنین ایات تضاهی ایات موسی ایا از برای پیغمبر و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما ایات و معجزاتی بود مثل ایات موسی حضرت فرمود علی نفس پیغمبر بود و ایات حضرت رسول ایات امیر المؤمنین بود و ایات علی ایات انحضرت و ما من ایة اعطاها الله موسی و لا غیره من الانبیاء الا و قد اعطی الله محمدا مثلها او اعظم منها و هیچ ایة و معجزه نبود که خداوند و ابموسی و دیگر انبیا عطا فرمایه مگر انکه بحضرت رسول مثل ان یا اعظم از ان را عنایت فرموده است اما عصا که از برای موسی بود و اژدها شد و فرو برد انچه سحره فرعون انداخته بودند از عصاها و ریسمانها خود فلقد کان لمحمد افضل منها بتحقیق از برای حضرت رسول افضل از ان بود پس انحضرت حکایتی در اینباب نقل فرمود که در دمعه منقول است بعد فرمود و اما الید فلقد کان لمحمد مثلها و افضل منها و اکثر منها الف مرة اما ید بیضا موسی بتحقیق از برای حضرت رسول مثل ان و بهتر و اکثر از ان هزار مرتبه بر بود انسرور میخواست که حسن و حسین علیهما السلم در ظلمت شب نزد او بیایند و ان دو بزرگوار در نزد اهل یا موالی یا دایه خود میبودند پس پیغمبر خدا ایشانرا ندا میکرد یا ابا محمد یا ابا عبد الله هلما الی یا ابا محمد و ابا عبد الله بیائید بسوی من چون اند و کل بوستان رسالت صلی الله انجناب را میشنیدند بسوی انحضرت متوجه میشدند پس رسول خدا انگشت سبابه خود را از در بیرون می اورد فتضیئ لهما احسن من ضوء القمر و الشمس و انگشت مبارکش بیشتر از افتاب و ماه می درخشید و ان دو بزرگوار بخدمت جد بزرگوار خود میامدند و انگشت مبارکش بحال خود بر میگردید و چون پیغمبر خدا حسنین علیهما السلم را میدید و صحبت میکرد میفرمود برگردید بموضع خود و باز انگشت مبارکش را از در بیرون میکرد بیشتر از نور افتاب و ماه میدرخشید و ان دو بزرگوار بموضع خود مراجعت میکردند

بقیه عصا و ید بیضای موسی

[illegible]

سیکردند انکشتان مبارکش بحال اول بر میکردید الی اخر ابات و معجزات که از تفسیر امام نقل کرده ای شیعیان ملاحظه نمائید محبت پیغمبر خدا را در حق حسنین علیهما السلام که در ظلمت شب از دور جمع خواهند و بنور انکشت مبارک خود راه ایشانرا منور مینماید و چون ایشانرا می بیند و صحبت میدارد باز باین نحو بر میکردد اندیا رسول الله کجا بودی انوقتی که فرزند عزیزت حسن را بزهر جفا و پسر مظلومت حسین را بشمشیر ظلم کشتند مجلس را بمصیبت یکی از اینها و بزرگوار که اقتضا کند ختم کن

الا لعنة الله علی القوم الظالمین

ششم شعبان

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که در شب ششم شعبان چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد بخواند خداوند روح او را بسعادت قبض میکند و قبر او را وسیع نماید و چون از قبر بیرون میآید و رویش مانند ماه میدرخشد و گوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله اما وقعه امروز پس ورود

ابو عبیده بانطاکیه

در جلد خلفاء ناسخ گوید که ابو عبیده با لشکر بکبار انطاکیه آمدند تا آن بلده را بدست کیرد صلیبان بن برقطیس که در آن شهر از جانب هرقل والی بود ابواب شهر را فرو بست و از درون شهر جنگ در انداخت این بود تا خورشید بنشست و جهان تاریک شد مردم انطاکیه بنزدیک تبرک شدند گفتند از این پس جنگ و جوش ما با عرب کاری بیهوده نماید صواب آنست که بنزدیک ایشان شوی و کار بمصالحت کنی تبرک این رای پسندیده داشت و بنزدیک ابو عبیده آمد و بسیصد هزار دینار زر سرخ عقد مصالحت استوار کرد و چون خواست مراجعت کند ابو عبیده گفت حق آنست که شهر شما از مال و حرب آکنده است و حصاری منیع و متین است تواند شد که باز شوی و با ما غدری و کیدی اندیشی تبرک گفت من با شما سوگند یاد میکنم و پیمان استوار میدارم که عهد نشکنم و حیلتی نیندیشم یوقنا گفت ای امیر رخصت فرمای تا من از وی عهد بستانم و سوگند دهم ابو عبیده گفت روا باشد پس یوقنا پیش شد و دست خود بر فراز دست تبرک نهاده گفت چهل کرت بگوی و الله آنگاه گفت بگوی و الا قطعت زناری و کسرت صلیبی تا اخر الفاظ قسم که در ناسخ نوشته و در ترجمه اش گوید که این همه سوگندها را یوقنا بقانون نصاری بر تبرک فرود آورد چه خود عالم بر دین ایشان بود و خلاصه معنی چنان است که تبرک بحکم تلقین و تلقین یوقنا موافق شریعت عیسی سوگند یاد کرد که با شما غدر کنم چنان است که زنار خویش را گسسته و صلیب خود را شکسته و ملعون بزرگان نصاری شده و دین نصرانیه را ترک

کفته واب معمودیترا بجون ذبیح الوده ساخته وازپیراهن مریم عصا بردریده وبسته وکشیشان
دین راکشته بجون ایشان جامهٔ ضجیع خودرا رنك کرده وانجیل رابدروغ شمرده وزندکانی
عیسی را پس ازمرک باورنداشته تا اخرقسم چون تبرك بدینکونه سوکند یادکرد ابو عبیده مطمئن
خاطرکشت وتبرك بازشد ودروازهای انطاکیه رابکشود وابو عبیده روزششم شهرشعبان
درسال هفدهم هجری وارد انطاکیه کشت خالدبن ولیداز جانب راست ومیسره بن مسروق
ازجانب چپ وحافظان قران ازپیش روی او بقرائت ایات مشغول بودند بدینکونه بیامد و
درباب الجنان فرود شد ودرانجا مسجدی بساخت وپس ازسه روز فتح انطاکیه رابسوی عمربن الخطاب
مکتوب کرد که شهرانطاکیه که کرسی نصرانیه بود بکشودیم وهرقل بجانب بحربکریخت ومن دوست
ندارم که درانطاکیه اقامت کنم چه بیم دارم که ازلطافت هوا وعزارت میاه مسلمانان شیفته دنیا
شوند وترك عبادت خداوند کویند اکرفرمائی بجانب روب کوچ دهیم وان اراضی را مفتوح
سازیم دیکرانکه جماعتی ازعرب شیفته زنان رومی امدند ودرتزویج ایشان رغبتی تمام دارند
ازاین روی نیزترسناکم که ازبرای ایشان حیلتی فتنه کردد پس نامه برببست وکفت کیست که حامل
این نامه کردد زیدبن وهب غلام عمروبن سعید کفت من اینك حاضرم ابوعبیده کفت تو
مملوك عمروبن سعیدی اکرمولای تواجازت کند باکی نیست عمرو بپاداش این نیکو خدمتی اورا
ازاد ساخت وزید نامه رابکرفت وبمدینه اورد وقتی برسید که عمربن خطاب ازمدینه
بیرون شده ازبرای حج اهنك مکه داشت پس این مژده بعمراورد وا وبشکرانه پیشانی برخاك
نهاد وکاتب ابوعبیده رابدینکونه جواب نکاشت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللّٰهِ عُمَرَ
اِلٰى عَامِلِهِ بِالشَّامِ اَبِي عُبَيْدَةَ سَلَامٌ عَلَيْكَ فَاِنِّي اَحْمَدُ اللّٰهَ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَاَشْكُرُهُ
عَلٰى مَا وَهَبَ لَنَا مِنَ النَّصْرِ لِلْمُسْلِمِينَ وَجَعَلَ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ وَلَمْ يَزَلْ لَطِيفًا مُعِينًا تا اخر کلمات
عربیه که نوشته ودر ترجمه اش کویند که خلاصه معنی چنان است میکوید ای ابو عبیده نامه تو
رسید اینکه نکاشتی درانطاکیه اقامت نمیکنم بجهت کثرت نعمت ونیکوئیهای ان خداوند درقران
مجید میفرماید ما نیکوئیها برمسلمانان حرام نکرده ایم بخورید از چیزهای نیکو ونیکوکار باشید
به بکرانکه اقامت درانطاکیه را واجب میشمار تا مسلمانان که چندین زحمت مقاتلت دیده اند قلبی
بیاسایند دیکرانتظار امرمرا میداری ازبرای فتح دروب توحاضری ومن غایبم اکراهنك دروب
بصواب است لشکربهرسوی مسالك ومعابروا بردشمن مسدود کن واکرطلب اشتی کنند ازمصالحه

سر برمتا و اینکه دتم کردی عرب تزویج زنان موو غبت کرده اند با کی نیست ایشانرا منع مکن چه این تزویج قطعا ٣٥٥
عفت است مکتوب را بپای او ورد و خاتم بر نهاد و زید بن وهب الی داد تا بابو عبیده برد لاجرم زید بر نشست
طی مسافت کرد و بنزد ابو عبیده اورد **مؤلف کوید** محمد حسین بن احمد الشریف الحسینی در حیوة
الارواح در ضمن وجوه عذر اهل سنت و استدلال ایشان بخلافت مشایخ ثلثه و اجوبه انها کوید
که از جملهٔ انها اینکه اکثر بلاد اسلام بدست ایشان مفتوح شده اکر حق با ایشان نبود این فضل از خدا
در دست ایشان جاری نمیکرد و این فضیلتی است از برای ایشان که در غیر ایشان موجود نیست
و ما میکوئیم کما اکرچنانچه فتح بلاد موجب حقیت شخص باشد و باعث مزیت پس میباید که ملوک کفار
که فتح بلاد کرده اند حق باشند و این فتح از برای ایشان مزیت باشد شداد چنانچه بعضی تصریح
کرده اند فتح تمام روی زمین را نمود پس ادعای خدائی او حق باشد و ثانیا اینکه بنا بر این لازم میاید
که اینها از رسول خدا صلعم افضل باشند چه فتح بلاد بیشتر کرده اند از انحضرت و بنی عباس نیز باید از او
افضل باشند چه فتح ایشان زیاده بود و اینها هم نزد ایشان باطل است و ثالثا میکوئیم که فتح
بلاد وقتی موجب مزیت میشود که بامر خدا باشد و بر وفق امر خدا فتح کنند و ما منع میکنیم که با وجود
امیر علیه السلم و بعد از اذن او مامور باشند و منع میکنیم که فتح ایشان موافق شرع باشد و منع میکنیم
که مردم را داخل دین خدا کرده باشند بلکه از کفر بضلالت انداخته اند چه مردم را بخلافت خود
خوانده اند و ایشان خلیفه نبودند بلکه اهل استغاثه و غاصب بودند و فتح من حیث انه فتح اکرچه فتح تمام روی
زمین باشد دلالتی بر خلافت ندارد بالبدهیه و رابعا میکوئیم که اکر فتح بلاد دلیل میشد باید که
امیر المؤمنین علیه السلم خلیفه باشد چه انحضرت فتح کرده بود و در روز سقیفه از ایشان فتحی ظاهر
نشده بود هنوز و خامسا اکر دلیل باشد پس قبل از فتح باید خلیفه نباشد و بعد خلیفه شوند و
این باطل است نزد ایشان و اکر این را دلیل بر مزیت بکیرند بطلان ان معلوم شد کفته است سید
جلیل مشار الیه یعنی سید بن طاوس علیه الرحمه بر بشر خود انما فتح بلاد الاسلام بعد جدك
انما كان بتاييد الله جل جلاله و نصره و ما وعده ان تبلغ اليه نبوته و امره و قد كان
اخبر جماعة من المسلمين انه يفتح على يد نبوته بلاد كسرى و قيصر که فتح بلاد اسلام بعد از جد
بزرکوارت بتائید و نصرت الهی واقع شد و خداوند وعده داده بود که نبوت و امر رسالت
انحضرت باطراف برسد و انحضرت رسول صلعم خبر داده بجمعی از مسلمین که در دست نبوت او بلاد کسری
و قیصر فتح خواهد شد و بعد از انحضرت مسلمانان هر بلدی را که فتح میکردند صدق خبر و صحت وعده

انجناب انحجر بیرشیمود ند جماعتی از اهل تاریخ اینچه را که اشاره کردم تصدیق کرده اند تا بجهر
عجالتا در خاطر دارم آنست که اعثم در تاریخ خود ذکر کرده و حاصل مضمونش این است که
چون ابوبکر خواست ابو عبیده و لشکر اسلام را بطرف روم بفرستد و قبل از فتح ان بلاد
بمرد و مسلمین در ولایت عمر فتح انولاکردند قومی او را گفتند که با لشکر برو و جمعی گفتند که با ایشان
برو ابوبکر بحضرت علی علیه السلام عرض کرد مَا اَنْتَ تَقُولُ یَا اَبَا الْحَسَنِ چه میگوئی تو ای
ابوالحسن پس حضرت فرمود اِنْ خَرَجْتَ نُصِرْتَ وَاِنْ اَقَمْتَ نُصِرْتَ لِاَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَعَدَنَا النَّصْرَ لِلْاِسْلَامِ اگر بیرون روی منصور میشوی و اگر بمانی هم منصور میشوی
زیرا که پیغمبر خدا صم ما را وعده نصرت داده در اسلام ابوبکر عرض کرد صَدَقْتَ وَاَنْتَ
وَارِثُ عِلْمِ رَسُوْلِ اللهِ راست گفتی توئی وارث علم رسول خدا صاحب حیوة الارواح گوید
و بنابراین فتح دخلی بهانداشته خدا و رسول خبر داده بودند و خبر ایشان دروغ نمیشد هر که
مباشر میشد لا محاله فتح میکرد و مردم هم بقوت این وعده های صادقه و اخبار جازمه و عنایات
الهیه ایستادگی نموده تا فتح کردند و بر فرض که فی الجمله مزیتی از برای ایشان بجهت این کار باشد کجا
مقاومت با ضربت یوم خندق که رسول خدا صم در منقبت علیه فرموده ضَرْبَةُ عَلِیٍّ یَوْمَ الْخَنْدَقِ
خَیْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَیْنِ انتهی یعنی ضربت علی ع روز خندق بهتر است از عبادت جن و انس
موءلفگوید اگرچه تفصیل یوم خندق در محل خود مذکور خواهد شد انشاء الله و لیکن در
اینمقام بجهت تهذیب محل کریز از برای اهل منبر میگوییم که سید جلیل سید نعمة الله جزایری
رحمه الله در مقامات النجاة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود وَقَعَ فِی الْاِسْلَامِ ضَرْبَتَانِ
وَاحِدَةٌ شَیَّدَتْ قُصُوْرَ الْاِسْلَامِ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ در اسلام دو ضربت واقع شد یکی قصور اسلام
تا روز قیامت محکم نمود آن ضربت امیر المؤمنین است بعمرو بن عبد ود وَالْاُخْرٰی هَدَمَتْ
اَرْکَانَ الْاِیْمَانِ وَاَسَّسَتْ عَلٰی قَوَاعِدِهِ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ و دیگری ارکان ایمان را خراب نمود و بر
قواعد و اساس ایمان وارد آمد تا روز قیامت و آن ضربت ابن ملجم ملعون بود اگر اقتضا کند باز
فقره ختم کن فَلَیْتَهَا اِذْ فَدَتْ عَمْرًا بِخَارِجَةٍ فَدَتْ عَلِیًّا بِمَا شَاءَتْ مِنَ الْبَشَرِ و لا بجود این
وقعه ایضا در مقامات گوید وَلَمَّا قَتَلَهُ لَمْ یَسْلُبْهُ ... که چون حضرت امیر علیه السلام
ان لعین را بکشت زره او را نکند و فرمود اِسْتَحْیَیْتُ اَنْ اَسْلُبَهُ ... شرم کردم که زره او را
بیرون آورم اِنَّ الْاُسُوْدَ اُسُوْدَ الْغَابِ هِمَّتُهَا یَوْمَ الْکَرِیْهَةِ فِی الْمَسْلُوْبِ لَا السَّلَبِ

اسناده

اشاره بسلب حسین بن علی علیه السلام و قتلگاه شهدا سلام الله علیهم اجمعین الا لعنة الله علی القوم الظالمین

هفتم شعبان

در اقبال الاعمال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که در شب هفتم شعبان دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از حمد صد مرتبه قل هو الله احد و در رکعت دویم بعد از حمد صد مرتبه آیة الکرسی بخواند حضرت فرمود ما من مؤمن و لا مؤمنة صلی هذه الصلوة الا استجاب الله تعالی منه دعائه و قضی حوائجه هر مؤمن و مؤمنه که این نماز را بخواند خداوند دعای او را مستجاب کند و حوائج او را بر آورده مینماید و در هر روز ثواب شهیدی را از برای وی مینویسد و در روی گناهی نمیماند و در مصباح کفعمی و منهاج العارفین در رکعت دویم یکمرتبه آیة الکرسی نوشته اند و در زاد المعاد گوید دو رکعت در هر رکعت حمد و صد مرتبه توحید و شاید در نسخه اقبال کاتب لفظ مائه را سهوا نوشته باشد و موافق باشد با مصباح و منهاج (در رکعت دوم)

اما وقایع امروز

تولد مسترشد عباسی در جنات الخلود گوید المسترشد بالله ابو منصور فضل بن المستظهر است بعد از پدر خلیفه شده بقتال عجم رفته سیر جماعت باطنیه در مراغه او را کشتند روز پنجشنبه ۱۱ ذیقعده تسع و عشرین و خمسمائه در دولتش هفده سال و شش ماه تولدش یوم الاثنین سابع شعبان سنه ست و ثمانین و اربعمائه **موء افضل کوندی** در نسخه جنات الخلود لفظ مسترشد را رشد نوشته اند غلط است باید تصحیح کرد و در زینة المجالس گوید که مسترشد بالله ابو منصور فضل بن مستظهر جوانی اشقر موی میش چشم سرخ روی کشیده محاسن فراخ پیشانی بود و در عهد مسترشد جمعی از خرم دینان که از بقایای متابعان بابک خرم دین بودند در آذربایجان آغاز فتنه و فساد کردند و مسترشد بنفس خود لشکر بدان طرف کشیده ملاحده در روزی که مجلس او خلوت بود بخرگاه خلیفه در آمده او را بضرب کارد کشتند و مدت خلافتش هفده سال و شش ماه بود و در سنه ۵۳۴ این قضیه بوقوع انجامید اما در روضة الصفا و حبیب السیر و بعضی از کتب معتبره مسطور است که مسترشد با سلطان محمود بن مسعود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی محاربه نموده گرفتار گشت و عم مسعود سلطان سنجر رسولی بمسعود که خلیفه را ببغداد فرستد و آنچه از او و سپاه او گرفته بود باز پس دهد و سلطان مسعود باستقبال رسول سنجر شتافته فرمود تا خلیفه را بقتل آوردند و آوازه انداختند که ملاحده او را کشتند و در تاریخی دیگر مرویست که در سنه تسع و عشرین و خمسمائه طائفه از امرا که با مسعود سلجوقی مخالفت ورزیده بودند از وی متوهم شده ببغداد رفتند و مسترشد ایشان را اکرام

از نموده بجهت هر یک بهوشی کرامتها متعرض فیهم شو و باغوا و اضلال جماعت خلیفه نام مسعود را
از خطبه افکنده بعزیمت محاربه او از بغداد بیرون آمد و در راه حسنا و والی بصره تخلف نموده
مسترشد در جنگ مسعود متردد شد اما امرا در آنباب بالغه و الحاح نمودند چون سلطان
مسعود از توجه مسترشد خبر یافت لشکرهای پراکنده را جمع ساخته بمحاربه او شتافت و بعد از
تقارب فئتین و تلاقی فریقین سپاه خلیفه منهزم شد و با آنکه بسیاری از مردم او کشته و اسیر
شدند مسترشد از جای خود نجنبید و در یک دست مصحف و در دست دیگر شمشیر داشت
و منهزمان را بجانب خود میخواند و وزیر او علی بن طراد که بکیاست و کفایت نظیر و عدیل نداشت
با اهل قلم و طایفه از خدم خاص دار الخلافه در ملازمت مسترشد پای ثبات فشرده مطلقا حرکت
نکردند و سلطان از وقار و تمکین خلیفه متعجب شده جمعی فرستاد تا او را با وزیر و اقضی القضاة
و صاحب المخزن بگرفتند و مسترشد را در خیمه باز داشته بر وی موکلان گماشت و سلطان مسعود بهمدان
رفته در آنجا بسمع او رسید که داود بن محمود بن ملکشاه باعلان [در آذربایجان] کلمه عصیان مبادرت نموده است
و چون بمراغه نزول کرد سخن مصالحه در میان آمد بر آن وجه که خلیفه هر سال مبلغی بخزانه سلطان رساند
و دیگر از خانه بیرون نیاید و لشکرکشی نکند و مسعود بصلح راضی شده خواست که مسترشد را به
بغداد فرستد و در این اثنا گفتند که قران نامی از پیش سلطان سنجر برسالت میاید و سلطان
بعزم ملاقات او سوار شده موکلان از حال مسترشد غافل گشتند و فدائیان ملاحده انتهاز
فرصت نموده خود را بخیمه خلیفه افکندند و مسترشد را فی الحال بقتل رسانیدند و در روایتی
در این باب آنکه چون سلطان محمود ظاهر مراغه را لشکرگاه ساخت رسول سلطان سنجر از
خراسان رسیده پیغام بگذارد که مسعود باید که تدارک مافات نماید و آنچه از خلیفه گرفته رد
کند و در مقام عذرخواهی آید و سلطان مسعود سلجوقی چون از مقتضی رای سنجر تجاوز نمی
توانست کرد بموجب فرموده عمل نموده بحسب ظاهر در صدد آمد که مسترشد را با تجملی تمام بجانب
دار السلام گسیل کند اما در باطن جمعی از باطنیه را اغرا و اغوا نمود تا ناگاه بقتل او مبادرت
نمودند و سلطان مسعود سوار شده اظهار جزع کرد و قاتلان را پیدا ساخته بقصاص ایشان
حکم فرمود و چون از کشتن آن جماعت فارغ گشت عزای بسزا داشت و خواص و عوام سرها
برهنه کرده در فراق مسترشد بسیار بگریستند و ائمه و قضات نعش او را برداشته بمراغه
بردند و در مدرسه که با تابکی از اتابکان آندیار موسوم بود مدفونش ساختند مدت خلافت

مسترشد

مستر شد هفده سال و شش ماه وچهل و سه سال زندگانی داشت **مؤلف گوید** این همان دنیا ٣٥٩
دون و روزگار زبون است که اینهمه سلاطین و امراء با اقتدار و خلفاء و روساء صاحب اختیار
در سر آن سر داده و از بهر آن بهره شمشیر عدو گشته ولیکن از آن عزت و لذت هیچ بگور نبرده اند
امّا ابنای روزگار و مردم دهر نا پایدار هرگز از احوال ایشان عبرتی نمیگیرند و از ضلالت و خیانت
خود دست بر نمیدارند نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیّئات اعمالنا خداوند بکرم خویش همه مارا
توفیق عنایت فرماید **حکیم نظامی گنجه گوید** خانهٔ داد واستد است اینجهان

کاین بدهد حالی و بستاند دان | شمع کن این زر گل جعفری | تا چو چراغ از گل خود برخوری
پای کرم بر سر زر زن نه دست | تات نخوانند چو گل زر پرست | سکه زر چون که با هن برند
پادشهان بیشتر آهنگرند | ساخت از و همت قارون کلا | از سر آن رخنه فروشد بچاه
ای که تو در کشتی غم جای تست | خون تو در گردن کالای تست | انچه برین مائده خوشخوار است
کاسه آلوده و خون خوار است | هر که درو دید دهانش بدوخت | وانکه از و خورد زبانش بسوخت
راه تو دور آمد و منزل دراز | برگ ره و توشه منزل بساز | نمیدانم ما باین راه دور و منزل

دراز چه برگ و توشه مهیا کرده ایم و بچه عمل امیدوار گشته ایم چیزی بنظر قاصر نمیاید مگر تمسک بذیل
عصمت و طهارت اهل بیت رسالت سلام الله علیهم اجمعین و توسل بمحبت و ولایت ایشان
حضرت رضا علیه السلام در حدیث ریان بن شبیب که از احادیث صحیحه می شمرند و مفصلا در جای خود
مذکور است میفرماید یَا بْنَ شَبِیبٍ اِنْ سَرَّكَ اَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِی الدَّرَجَاتِ الْعُلٰی فَاحْزَنْ
لِحُزْنِنَا وَافْرَحْ لِفَرَحِنَا وَعَلَيْكَ بِوَلَایَتِنَا فَلَوْ اَنَّ رَجُلاً تَوَلّٰی حَجَراً لَحَشَرَهُ اللّٰهُ مَعَهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
ای پسر شبیب اگر میخواهی که در درجات عالیات بهشت با ما باشی از برای حزن ما محزون و فرح ما
مسرور باش و تمسک بنما بولایت ما که اگر کسی سنگی را دوست دارد خداوند روز قیامت اورا
با وی محشور خواهد کرد و اگر میل داری و حالت عزادر حال خود می بینی یکفقرهٔ دیگر هم از حدیث
شریف عرض کنم فرمود یَا بْنَ شَبِیبٍ اِنْ كُنْتَ بَاكِیاً لِشَیْءٍ فَابْكِ لِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیطَالِبٍ ؏ فَاِنَّهُ
ذُبِحَ كَمَا یُذْبَحُ الْكَبْشُ وَقُتِلَ مَعَهُ مِنْ اَهْلِ بَیْتِهِ ثَمَانِیَةَ عَشَرَ رَجُلاً مَا لَهُمْ فِی الْاَرْضِ شَبِیهُونَ
ای پسر شبیب اگر بخواهی که بچیزی بگریی گریه کن بر حسین بن علی بن ابیطالب ؏ که بدرستیکه
اورا ذبح کردند چنانکه گوسفند را ذبح میکنند و هجده نفر از اهل بیت و با او شهید کردند
که در روی زمین شبیهی و نظیری از برای ایشان نبود و اگر ادا بکاء را از حاضران نگرفتی

... فرق میان ذبح المظلوم وذبح کبش بکن که در قلم من دیگر زیاده ازین طاقت قدم نماند
الا لعنة الله علی القوم الظالمین

[illegible] شعبان

... از آنحضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که در شب هشتم شعبان دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از حمد یکمرتبه آیه امن الرسول تا اخر سوره و پانزده مرتبه قل هو الله ... و در رکعت دویم بعد از حمد یکمرتبه قل انما انا بشر مثلکم و پانزده مرتبه قل هو الله احد بخواند ... گناهانش بیشتر از کف دریا باشد خداوند او را از دنیا بیرون نمی برد مگر پاکیزه و گویا تورات و زبور و انجیل و فرقان را خوانده باشد

نهم شعبان

... از آنحضرت روایت کرده که هر که در شب نهم شعبان چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه اذا جاء نصر الله بخواند خداوند بدن او را بر آتش جهنم حرام کند البته و بعد ... بخواند ثواب دوازده شهید از شهداء بدر و ثواب علماء را بروی ... فرماید

دهم شعبان

... کتاب مذکور از آنحضرت روایت کرده که هر که در شب دهم شعبان چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد یکمرتبه آیة الکرسی و سه مرتبه انا اعطیناک الکوثر بخواند خداوند به ملائکه خود میفرماید که صد هزار حسنه از برای او بنویسید و صد هزار درجه بلند کنید و صد هزار در از برای او بگشائید و ابد الاباد بروی او نه بندید خداوند او را و والدین او را و همسایگان او را بیامرزد

یازدهم شعبان

ایضا در آن کتاب از آنحضرت منقولست که هر که در شب یازدهم شعبان هشت رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه قل یا ایها الکافرون بخواند قسم بخداوندیکه مرا بحق به نبوت فرستاده که هیچ مؤمنی کامل الایمان این نماز را نمیگذارد مگر آنکه خداوند بهر رکعتی یکروضه از ریاض الجنة باو عطا می فرماید

دوازدهم شعبان

ایضا در آن کتاب از آنحضرت منقولست که هر که در شب دوازدهم شعبان دوازده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه الهیکم التکاثر بخواند خداوند گناه چهل ساله او را بیامرزد و چهل درجه از برای او بلند میکند و چهل هزار ملک از برای او استغفار میکنند و از برای اوست ثواب کسیکه شب قدر را درک کرده

ایضاً در کتاب سید کوراز انحضرت صلی الله علیه و اله روایت کرده که هر که در شب سیزدهم شعبان دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد یکمرتبه سوره و التین بخواند گویا که دویست بنده از اولاد اسمعیل ازاد کرده و از گناهان خود پاك میشود مانند روزیکه از مادر متولد شده و خداوند برائت از اتش جهنم را برای او عطا میفرماید و با حضرت رسول و ابرهیم خلیل علیهما السلام محشور میشود اما اعمال ایام البیض علامه مجلسی قدس سره در زاد المعاد گوید فصل چهارم در بیان اعمال ایام البیض ماه شعبان است یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم در اعمال ماه رجب مذکور شد که سنت است که در شب سیزدهم دو رکعت و در شب چهاردهم چهار رکعت و در شب پانزدهم شش رکعت بجا اورند و در هر رکعت بعد از حمد سوره یس و تبارك الذی بیده الملك و قل هو الله احد بخوانند و در نماز سنت سوره که از حفظ نتوانند بخوانند از روی قران میتوان خواند و روزه هر سه روز سنت است

چهاردهم شعبان

در اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و اله روایت کرده که هر که در شب چهاردهم شعبان چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد پنج مرتبه سوره و العصر بخواند خداوند ثواب نماز گذارندگان را از عهد ادم تا روز قیامت برای او مینویسد و مبعوث و محشور میشود در روز قیامت در حالتیکه رویش از روشنتر از افتاب و ماه است و اجر زیده کرد مؤلف گوید در این شش روز یعنی از هشتم الی چهاردهم که وقعه مذکور نشد نه از این است که هیچ وقعه و اتفاقاتی نداشت بلکه از این باب است که ان وقایعی که در این ایام اتفاق افتاده چندان اهمیتی و مناسبتی با وضع منبر نداشت زیرا هیچ چیز در عالم نیست که بتقریبی بمنبر نیاید و اگر در بعضی از ایام در تواریخ خلفا و سلاطین و امراء تفصیلی رفته خالی از لزوم نبوده با انکه در محل کریز عنوان مستقل و مفصلی ترتیب داده شد اما در این شش روز وقایع بعیده از وضع منبر اتفاق افتاده لهذا باعمال اکتفا شد و الا در فهرست وقایع الایام که در دیباچه کتاب اشاره رفت و احوال ایام بالتمام بطریق اشاره و اجمال در انجا ثبت است و در عرض دوازده ماه و طول ایام سال من جمیع الجهات هیچ روز منفرقا خالی است یا نه بجهة طالبین وقایع و اتفاقات جهان و راغبین بدایع و اطلاعات دوران بطریق اجمال اشاره میشود که هشتم شعبان خالی است اما نهم در روضات الجنات نقل کرده که عبد العزیز بن البراج نهم شعبان سنه ۴۸۱ وفات کرد و ایضاً در جلد دویم ابن خلکان گوید که ولادت ابن عنین شاعر

روز دوشنبه نهم شعبان اتفاق افتاد آنچه در حبیب السیر گوید سلطان محمود غزنوی در عاشر شعبان
سنه ۴۰۱ بطرف مولتان روان شد و در روضات الجنات گوید که سید عبد المطلب شب دوشنبه دهم
شعبان سنه ۵۴۲ وفات کرد و در ترجمه فخر الدین محمد ابو جعفر بن الشهید الثانی گوید که در دهم شعبان
سنه ۹۸۰ متولد شد یازدهم در روضات روایت کرده که محمد بن عبد الرحمن بن الصائغ النحوی ۱۱ شعبان
سنه ۷۷۶ وفات کرد دوازدهم ایضا در آنکتاب گوید که ابن الدهان سعید بن المبارک ۱۲ شعبان
سنه ۵۶۹ وفات کرد و ایضا گوید که محمد بن الحسن بن درید دوازده شب از شعبان گذشته سنه ۳۲۱
وفات کرد و در آن روز عبد السلام وفات نمود و مردم گفتند الیوم مات علم اللغة والکلام سیزدهم در حبیب
السیر گوید القادر بالله وفات یافت شب جمعه سیزدهم شعبان شد و در منتظم در وقایع سنه ۳۷۸ گوید وفات القائم
بامر الله در شب پنجشنبه سیزدهم شعبان اتفاق افتاد و در زینة المجالس گوید مؤید الدوله در سیزدهم
شعبان فوت شد چهاردهم در منتظم در سنه ۴۰۰ وفات ملا صالح نجم الدین در شب یکشنبه چهاردهم شعبان
اتفاق افتاد

پانزدهم شعبان

ذکر فضیلت و اعمال شب سید اجل سید بن طاوس علیه الرحمه در اقبال الاعمال از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب نیمه شعبان در نزد یکی از زوجات بود
چون نصف شب شد از فراش او برخواست برای امری از امور غیرت نسای او را داده گمان کرد که آنحضرت بنزد
یکی از زنان دیگر رفت فقامت و تلفعت بشملتها و ایم الله ما کان قزا و لا کتانا و لا قطنا و لکن سداه
شعر و لحمته من اوبار الابل از جای خود برخاست و عبا بدوش گرفت آن عبا بقسمیکه حضرت صادق علیه السلام فرمود نه از
ابریشم و کتان و پنبه بود ولیکن تار آنجامه از مو و پود آن از پشم شتر بود و بطلب آنحضرت رفت و حجرات زنها را گردید
فبینا هی کذلک اذ نظرت الی رسول الله صلی الله علیه و آله ساجدا کثوب متلبط بوجه الارض در آن اثنا
که تفحص میکرد دید که آنحضرت سجده کرده و بر زمین افتاده مانند جامه که بر زمین بیفتد پس نزدیک شد دید
که در سجده میگوید سجد لک سوادی و خیالی و آمن بک فؤادی هذه یدای و ما جنیته علی نفسی یا عظیم
یرجی لکل عظیم اغفر لی العظیم فانه لا یغفر الذنب العظیم الا الرب العظیم پس سر از سجده برداشت و باز بسجده
رفت و گفت اعوذ بنور وجهک الذی اضائت له السموات والارضون وانکشفت له الظلمات و صلح
علیه امر الاولین والآخرین من فجاة نقمتک و من تحویل عافیتک و من زوال نعمتک اللهم ارزقنی قلبا تقیا
نقیا و من الشرک بریئا لا کافرا و لا شقیا بعد هر دو طرف روی خود را بخاک گذارد و گفت عفرت وجهی
فی التراب و حق لی ان اسجد لک و چون آنحضرت خواست که برگردد زن آنحضرت بفراش خود دوید چون آنجناب بفراش

او امد دید که نفس تنک است فرمود این نفس تنک حیث اما تعلمین ای لیلة هذه هذه لیلة النصف من شعبان
فیها تقسم الارزاق وفیها تکتب الاجال وفیها یکتب وفد الحاج ایا میدانی که امشب چه شبی است امشب شب نیمه
شعبان است وفیها در وی قسمت میشود واجلها ورفتن حجاج در این شب نوشته میشود وان الله تعالی لیغفر فی هذه
اللیلة من خلقه اکثر من عدد شعر معز بنی کلب یعنی خداوند امشب از بندکان خود بیشتر از عدد موی بز قبیله کلب می امرزد
وینزل الله تعالی ملائکته من السماء الی الارض بمکة و خداوند ملائکه خود را از اسمان بسوی زمین بمکه نازل میکند و در همان
کتاب روایت خبر دیکر که مثل همین خبر است نقل در عدد سجده ها که کوید انحضرت چهار سجده کرد و از کار را نقل میکند
میفرماید که یغفر الله تعالی الا لمشرک او مشاحن او قاطع رحم او مدمن مسکر او مصر علی ذنب او شاعر او کاهن
و خداوند همه کناهکاران را در امشب می امرزد مکر مشرک و مشاحن و قاطع رحم و دائم الخمر و مصر بکناه و شاعر و کاهن را
مؤلف کوید که روایت موکفته والمشاحن المذکور فی الحدیث صاحب البدعة التارک للجماعة و در ترجمه اش کوید
و مشاحن بروزن مقابل یاد کرده شده در حدیث که مشرک او مشاحنا صاحب بدعت و نوآورده است که و اکذارنده کروه است
اما مراد از شاعر شاعر باطل نه مادح و بلااهل و پیغمبر یا انکه شعر حکمت و موعظه و نحوان کفته باشد و در فقه العارفین
انه کان خیر ایام الازمان امشب شب و مجلسی که در اخر جلد نهم از بحار در خبر اعینا از اعمال بافضیلت مکر بقلم نمود و دزاد المعاد کوید
و اعمال شب پانزدهم زیاده از انست که در این رساله احصا توان نمود اکتفا میسازیم بانچه صحیح است
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون
نصف شب شعبان شود شب شرا بعبادت بایستید و روز شرا روزه بدارید بدرستیکه از اول تا اخر این
شب از جانب حقتعالی ندا میرسد که ایا استغفار کننده هست که از ما طلب امرزش کند تا از کناهان خود
و ما کناهان او را بیامرزیم ایا کسی هست که از ما طلب روزی کند تا روزی او را فراخ کردانیم و در
اختیارات کوید که شب نیمه شعبان لیلة البراة است که بعوض شب قدر حقتعالی با ائمه معصومین علیهم
السلام شفقت نمود که تا که توفیق عمل خیر یابند در این شب نوشته میشود و در ریاض الزاهدین
کوید بدانکه شب پانزدهم شعبان بهترین شبها است بعد از شب قدر و احد لیالی اربعه است و سه شب
باقی شب اول رجب و شب عید رمضان و شب عید قربان است و در زاد المعاد کوید که بسند معتبر از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که شب نیمه شعبان بهترین شبها است بعد از شب قدر و حقتعالی
فضل خود را در این شب بر بندکان عطا مینماید و باحسان خود کناهان ایشان را میامرزد پس سعی
کنید در عبادت در این شب که این شبی است که حقتعالی بذات مقدس خود سوکند یاد کرده است
که سائلی را از درکاه خود رد نکند مکر انکه معصیتی از خدا طلب نماید و این شب شبی است که خدا برای ما اهلبیت

قرار داده سنت بازای شب قدر که از برای پیغمبر ما قرار داده است پس اهتمام نمائید در این شب دعا و ثنا کردن بر خدا بدرستیکه هر که در این شب صد مرتبه سبحان الله و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه الله اکبر و صد مرتبه لا اله الا الله بگوید حق تعالی گناهان گذشته او را بیامرزد و حاجتهای دنیا و آخرت او را بر آورد خواه طلب نماید یا نخواه طلب نماید تا آخر خبر که در باب نمازهای امشب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گوید که زید شهید روایت کرده است که پدرم امام زین العابدین علیه السلام ما ها همه را در شب نیمه شعبان نزد خود جمع میکرد و شب را سه حصه میکرد در ثلث اول نماز میکرد و در ثلث دویم دعا میکرد و ما آمین میگفتیم بر دعای او و ثلث آخر را استغفار و طلب آمرزش میکرد ما نیز استغفار میکردیم تا صبح طالع میشد یعنی بعد از نماز شب گوید که غسل در این شب سنت است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که روزه بدارید ماه شعبان را و در شب نیمه او غسل کنید که باعث تخفیف گناهان شما باشد و رحمت الهی شما را فرو یابد و در مسار الشیعه گوید که مرویست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه سه شب را در سال نمیخوابید شب بیست و سیم ماه رمضان بود و میفرمود این شبی است که امید است که شب قدر و شب عید فطر و میفرمود فی هذه اللیلة یعطی الاجیر اجره در این شب اجرت اجیر را خواهند داد و شب نیمه شعبان و میفرمود هذه اللیلة یفرق کل امر حکیم و آن شبی است که همه مسلمین اهل کتاب حج و تعظیم بود اند و در بحار الخلود گوید که شب پانزدهم شعبان لیلة البرات و از لیالی اربعه و هنگام نوشتن اعمال و تقسیم آجال و ارزاق است و در اقبال گوید که اگر بگویند چه طور در شب نیمه شعبان قسمت آجال و ارزاق میشود و حال آنکه روایات متظاهر است در اینکه قسمت آجال و ارزاق در شب قدر از ماه رمضان میشود جواب گوئیم که شاید مراد از قسمت آجال و ارزاق در شب نیمه شعبان بطور محو و اثبات بوده و از آجال و ارزاق شب قدر محتوم بوده باشد یا مراد از اول قسمت در علم الله و از دویم قسمت بین عباده بوده باشد یا اینکه قسمت نهادن لوح محفوظ در شب نیمه شعبان و قسمت آنها بنوع تفریق نمایندگان در شب قدر بوده باشد یا مراد از قسمت شب قدر و شب نیمه شعبان است که وعده قسمت یا تقدیر آن در شب نیمه شعبان و تحقق آن در شب قدر بوده کما اینکه سلطان با کسی در شب نیمه شعبان وعده کند که در شب قدر اموال برو قسمت خواهد کرد پس صحیح است که بگویند قسمت اموال در آن دو شب شده

ذکر فضیلت زیارت حضرت حسین علیه السلام در شب نیمه شعبان

در زاد المعاد گوید از جمله اعمال این شب زیارت حضرت امام حسین علیه السلام است و از حضرت امام زین

العابدین علیه السلام منقولست که هر که خواهد که مصافحه کنند با او صد و بیست و چهار هزار پیغمبر پس زیارت
کند حضرت امام حسین علیه السلام را در شب نیمه شعبان زیرا که ملائکه و پیغمبران در این شب از خدا
رخصت می طلبند که بزیارت آنحضرت بیایند پس مشرف میشوند بزیارت آنحضرت خوشا حال کسیکه این بزرگواران با او
مصافحه کنند و از جمله ایشانند پیغمبران اولو العزم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم
اجمعین که مبعوث گردیده اند بشرق و غرب زمین بر جنیان و آدمیان و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
که در نیمه شعبان میامرزد گناهان کسی را که زیارت آنحضرت کند در آن شب و اقل زیارت آنحضرت
آنست که ببامی یا صحرای گشاده در آید بجانب راست و بجانب چپ و ببالای سر نظر کند پس بانگشت
اشاره کند بجانب قبر و بگوید السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام
علیک و رحمة الله و برکاته و اگر یکی از زیارات مبسوطه را بعمل آورد بهتر است و از جمله آنها اینست
السلام علیک یا وارث آدم صفوة الله تا آخر زیارت که ذکر کرده شد پس گوید پس دو رکعت نماز زیارت
میکند و اگر نماز را پیش از زیارت بکند نیز خوبست و اگر از دور زیارت کند پس قصد زیارت علی بن الحسین شهید
علیه السلام بکند و بگوید السلام علیک یا ابن رسول الله تا آخر زیارت پس قصد زیارت سایر شهدا رضی الله عنهم
بکند و بگوید السلام علیکم یا اولیاء الله و احبائه الی آخر و گوید در شب اول و پانزدهم ماه رجب و نیمه
ماه شعبان و در شبهای ماه مبارک رمضان و شبهای عید و سایر ایامی که زیارت آنحضرت مستحب است بهمین طریق
زیارت میتوان کرد و زیارات مبسوطه و مخصوصه را در کتاب تحفة الزائر ذکر کرده ام هر که خواهد بآن کتاب
رجوع نماید و در منهاج العارفین گوید که هر گاه در این شب بخوانی زیارت اللهم ادفع عن ولیک را که بعد
از زیارات مذکور خواهد شد خوبست و مفید علیه الرحمه در مسار الشیعه فرموده و کسیکه متمکن نباشد
از زیارت حضرت حسین علیه السلام زیارت کند در این شب ائمه دیگر را اگر دور از زیارت و باشد اگر ایشان نزدیک باشد
اشاره کند بسوی آنحضرت بسلام و در تحفة الزائر گوید که بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که در یکسال در سه شب قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند گناهان گذشته و آینده اش آمرزیده
شود شب عید فطر یا شب عید اضحی یا شب نیمه شعبان و در حدیث دیگر فرمود که هر که آنحضرت را زیارت کند
در شب نیمه شعبان و شب عید فطر و شب عرفه در یکسال بنویسد حق تعالی برای او ثواب هزار حج مقبول
و هزار عمره مقبوله و برآورده شود از برای او هزار حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت و ایضا از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر که زیارت قبر آنحضرت بکند در شب نیمه شعبان اگر غرض او محض رضای
خدا باشد غیر از حق تعالی کسی منظور وی نباشد خدا بیامرزد در آن شب گناهانش را اگر چه برابر مو باشد هر چند بعدد

موی بر نهای قبیله کلیب باشد اوی تعجب کرد که همه گناهانش امرزیده میشود فرمود کرا یا این ثواب از برای زیارت ۴۶۳

کننده حسین بسیار میداری و چگونه خدا او را نیامرزد و او بمنزله کسیست که خدا را در عرش زیارت کرده

باشد و سید جلیل سید بن طاوس رحمه الله در اقبال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود وقتیکه روز اول

شعبان میشود منادی از زیر عرش ندا میکند که ای زوار حسین شب نیمه شعبان از زیارت حسین خالی نباشد

و اگر بدانید که چه فضیلتی در زیارت آنشب هست هر اینه روزها بشما طولانی میشود تا آنکه نیمه ما بیاید و

ایضاً از یونس بن یعقوب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود ای یونس امرزیده میشود گناهان

گذشته هر مؤمنی که زیارت کند حضرت حسین علیه السلام را در شب نیمه شعبان و بایشان میگویند که عمل از سر

بگیرید یونس گوید من عرض کردم هٰذا کُلُّهُ لِمَنْ زارَ الْحُسَیْنَ فی لَیْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبانَ این همه فضیلت

از برای کسی است که زیارت کند حسین علیه السلام را در شب نیمه شعبان فرمود ای یونس لَوْ خَبَّرْتُ النّاسَ

بِما فیها لِمَنْ زارَ الْحُسَیْنَ عَلَیْهِ السَّلامُ اگر خبر دهم مردم را از ثواب زیارت حسین علیه السلام لَقامَتْ ذُکُورُ رِجالٍ

عَلَی الْخَشَبِ سید مرحوم میفرماید شاید معنی این باشد که ایشان را بدار کشند از جهة آنچه که اجماعاً نقل و

روایت میکنند در فضیلت زیارت آنحضرت در این شب عالم متبحر جناب حاج شیخ عباس قمی سلمه الله

نیز در هدیة الزائرین گوید حاصل معنی بطور احتمال و طریق اجمال آنکه بدان ای یونس که اگر من خبر دهم

مردم را بآنچیزهائیکه در شب نیمه شعبان است از برای زوار حسین علیه السلام هر اینه باعث شود که فحول

مردان کشیده شوند بدار یعنی از جهة عظمت و کثرت فضیلت و ثواب زیارت آنحضرت در این شب

مردان مرد طاقت نیاورند و مبادرت کنند بزیارت آنحضرت بدون تقیه پس ائمه جور و ضلال ایشان را

گرفته و بدار کشند چنانچه نظیر اینمطلب واقع شد از برای سحره فرعون هنگامیکه بحضرت موسی علیه

السلام ایمان آوردند و بتهدیدات و تخویفات فرعون اعتنائی ننمودند بلکه گفتند لا ضَیْرَ إِنّا إِلیٰ رَبِّنا

مُنْقَلِبُونَ و کیفیت زیارت امشب در اقبال و تحفه و هدیه مذکور است **اما نمازهای امشب**

مجلسی علیه الرحمه در زاد المعاد گوید که نمازهای اینشب بسیار است و از جمله آنها چهار رکعت است هر دو

رکعت بیک سلام و سی نفر از اصحاب حضرت صادق علیه السلام این نماز را از آنحضرت روایت کرده اند

و در هر رکعت بعد از حمد صد مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند و بعد از نماز این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ

إِنّی إِلَیْکَ فَقیرٌ وَمِنْ عَذابِکَ خائِفٌ وَبِکَ مُسْتَجیرٌ رَبِّ لا تُبَدِّلْ اِسْمی وَلا تُغَیِّرْ جِسْمی رَبِّ لا

تُجْهِدْ بَلائی رَبِّ لا تُشْمِتْ بی أَعْدائی أَعُوذُ بِعَفْوِکَ مِنْ عِقابِکَ وَأَعُوذُ بِرِضاکَ مِنْ سَخَطِکَ

وَأَعُوذُ بِکَ مِنْکَ جَلَّ ثَناؤُکَ أَنْتَ کَما أَثْنَیْتَ عَلیٰ نَفْسِکَ وَفَوْقَ ما یَقُولُ الْقائِلُونَ فیکَ

فضیلت زیارت

تا آخر

تا آخر آنچه نقل کرده‌اند از روایت دیگر و دعای دیگر و در حدیث حضرت باقر که در فضیلت شب گذشت روایت
کرده که راوی پرسید بهترین دعاها در این شب کدام است فرمود که بعد از نماز خفتن دو رکعت نماز
بکن و در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت دویم سوره قل هو الله احد
بخوان و بعد از سلام سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار مرتبه الله اکبر
بگو و گوید که اگر به ترتیب تسبیح فاطمه صلوات الله علیها بخوانند ظاهرا خوب باشد پس این دعا بخوان یا
مَنْ اِلَیْهِ یَلْجَأُ الْعِبادُ فِی الْمُهِمّاتِ تا آخر دعا پس بسجده میروی و میگوئی یا رَبِّ بیست مرتبه یا الله هفت
مرتبه لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ هفت مرتبه ما شاءَ اللهُ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ ده مرتبه پس صلوات بر محمد
و آل محمد بفرست آنچه خواهی و حاجت خود را از خدا بطلب بخدا سوگند که اگر بعدد قطرات باران حاجت
بطلبی حقتعالی ترا با نهایت بکرم و فضل خود تا آخر روایت دیگر دعائی که اولش این است اِلهی تَعَرَّضَ
لَکَ فِی هذَا اللَّیْلِ الْمُتَعَرِّضُونَ الی آخر و گوید که ابن بابویه از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت
کرده است که جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت یا محمد امت خود را امر کن که در
شب نیمه شعبان ده رکعت نماز کنند هر دو رکعت بیک سلام و در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه سوره
قل هو الله احد بخوانند پس بسجده روند و در سجده بگویند اَللّهُمَّ لَکَ سَجَدَ سَوادی وَخَیالی وَبَیاضی
یا عَظیمَ کُلِّ عَظیمٍ اِغْفِرْ لی ذَنْبِیَ الْعَظیمَ فَاِنَّهُ لا یَغْفِرُهُ غَیْرُکَ یا عَظیمُ پس هر که این عمل را بجا آورد محو کند
حقتعالی از او هفتاد و دو هزار گناه را و مثل آن حسنه در نامه عمل او بنویسند و محو کند از پدر و مادرش
نیز هفتاد هزار گناه را و گوید که نماز دیگر نماز دیگر که عامه و خاصه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که حضرت
فرمود که در شب نیمه شعبان در خواب بودم که جبرئیل بر من نازل شد و گفت ای محمد آیا بخواب میروی در این شب گفتم
این چه شب است گفت شب نیمه شعبان است پس برخیز ایستادم او برد بسوی قبرستان بقیع و گفت سر
بلند کن بسوی آسمان بلند رستیکه این شبی است که درهای آسمان در این شب گشوده میشود یعنی درهای
رحمت و درهای خشنودی خدا و درهای آمرزش گناهان و درهای فضل و احسان و درهای توبه و درهای
نعمت و در گناه جود و بخشش و میامرزد حقتعالی از بندگان در این شب بعدد موهای چهار پایان و پشمهای
ایشان ای محمد هر که احیا کند این شب را بگفتن الله اکبر و سبحان الله و لا اله الا الله و الحمد لله و نماز
کردن و قرآن خواندن و طلب آمرزش و استغفار نمودن بهشت در آخرت جای او باشد و گناهان گذشته
و آینده او آمرزیده شود ای محمد هر که در این شب صد رکعت نماز کند هر دو رکعت بیک سلام و در هر
رکعت بعد از حمد ده مرتبه قل هو الله احد بخواند و چون از همه فارغ شود ده مرتبه آیة الکرسی و ده مرتبه سوره

حمد

حمد بخواند و صد مرتبه سبحان الله بگوید حقتعالی صد گناه کبیره هلاک کننده او را بیامرزد و بعدد هر موی و ۳
تسبیحی قصری در بهشت باو عطا کند و شفاعت او را قبول کند در حق صد نفر از اهل خانه او و خویشان
او و شریک کرده اند او را در ثواب شهیدان و ثواب روزه داران این ماه و ثواب عبادت کنندگان این
ماه را باو عطا کنند بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود پس احیا کن این شب را ای محمد و امر کن امت خود را
که احیا کنند آن را و تقرب جویند بسوی خدا بعبادات آن بدرستیکه این شبی است بسیار شریف یا محمد
چون بنزد تو آمدم جمیع ملائکه آسمانها پاهای خود را جفت کرده بودند و نزد خدا بعبادات مشغول بودند
بعضی ایستاده بودند و بعضی در رکوع بودند و بعضی در سجود و بعضی مشغول بودند بدعا و
بعضی به تکبیر و بعضی باستغفار یا محمد بدرستیکه حقتعالی در این شب نظر رحمت بسوی بندگان
میافکند و میآمرزد هر مؤمن را که بنماز ایستاده باشد یا نشسته مشغول تسبیح باشد یا در رکوع و
سجود باشد یا مشغول یاد خدا باشد و این شبی است که هر که دعا کند البته دعایش مستجاب گردد
و هر که سؤال کند باو عطا کرده میشود و هر که توبه کند توبه اش مقبول میگردد و هر که استغفار کند
آمرزیده میشود و محروم کسی است که از خیر این شب محروم میگردد و گوید که از حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام منقول است که هر که در شب نیمه شعبان صد رکعت نماز بکند با هزار مرتبه قل هو الله یعنی
در هر رکعت ده مرتبه بخواند نمیرد دل او در روزیکه دلها از ترس مرده باشد و نمیرد تا آنکه صد
ملک را به بیند که او را ایمن کرده اند از عذاب الهی سی نفر ایشان بشارت دهند او را به بهشت و سی
نفر آنها باشند که بدی دنیا او را از شر شیطان نگاه میداشتند و سی نفر آنها باشند که در شب
و روز برای او استغفار میکردند در ساعات شب و روز و ده نفر که او را حفظ میکردند از شر دشمنان
وایضا در ضمن نمازهای لیالی شعبان در پانزدهم گوید چهار رکعت در میان شام و خفتن در هر رکعت
حمد ده مرتبه توحید و بعد از نماز ده مرتبه یا رب اغفر لنا و ده مرتبه یا رب ارحمنا و ده مرتبه یا رب
تب علینا و بیست و یک مرتبه توحید و ده مرتبه سبحان الله الذی یحیی الموتی و یمیت الاحیاء و هو
علی کل شیء قدیر **مؤلف گوید** مجلسی علیه الرحمه بعد از ذکر نمازهای لیالی رجب گوید جمیع
نوافل که مذکور میشود هر دو رکعت بیک سلام است و بعضی که طولی دارد و میان شام و خفتن
واقع شده است باید بعد از داخل شدن وقت خفتن واقع شود کردنش خالی از اشکال نیست و
مرحوم حجة الاسلام حاجی شیخ جعفر شوشتری علیه الرحمه در رساله منهج الرشاد گوید نماز مستحبی
که در آن بعض خصوصیتها باشد که مخالف قاعده نمازهای دیگر است مثلا هر گاه عدد آن یا وقت

پانزدهم شعبان

این برخلاف قاعده نمازهای مستحب است جایز نیست خواندن مگر بتقلید کسی که اینرا بخصوص تجویز کند
پس نماز مستحب در وقت نماز واجب اشکال دارد مثل نماز غفیله تا اخر انچه گفته **اما دعاهای**
امشب علامه مجلسی ره در زاد المعاد گوید منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و اله در
این شب این دعا میخواندند اللهم اقسم لنا من خشیتك ما یحول بیننا و بین معصیتك و من طاعتك
ما تبلغنا به رضوانك و من الیقین ما یهون علینا به مصیبات الدنیا اللهم امتعنا باسماعنا
و ابصارنا و قوتنا ما احییتنا و اجعلها الوارث منا و اجعل ثارنا علی من ظلمنا و انصرنا علی من
عادانا و لا تجعل مصیبتنا فی دیننا و لا تجعل الدنیا اکبر همنا و لا مبلغ علمنا و لا تسلط علینا
من لا یرحمنا برحمتك یا ارحم الراحمین و این دعا جامع کاملی است و متضمن جمیع مطالب دنیا و
اخرت است و گوید چون دعای کمیل بن زیاد که از خواص اصحاب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه است بهترین دعاهاست و از دعاهای این شب است و در اوقات دیگر نیز میتوان خواند با ترجمه
در اینجا ایراد مینمایم بعد از ان دعا را با شرح ان از اقبال نقل کرده و ایضا گوید سنت است که این
دعا را در این شب بخوانند که بمنزله زیارت حضرت صاحب الامر است اللهم بحق لیلتنا هذه
و مولودها و حجتك و موعودها تا اخر دعا که در زاد المعاد و مصباح کفعمی و اقبال الاعمال و
منهاج العارفین و هدیة الزایرین و جمال الصالحین مذکور است و در منهاج گوید که هرگاه
دعای عهد حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه را که اللهم رب النور العظیم باشد در این شب بخوانی
مناسب است و ایضا دعای صنمی قریش را که در باب تعقیبات مشترکه مذکور گردید مستحب است که
در این شب خوانده شود و کفعمی علیه الرحمه نیز در مصباح این دو دعا را نقل کرده و گوید که بخوان در شب
نیمه شعبان این دعا را که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده اللهم انت الحی القیوم العلی العظیم
تا اخر و بعد از ان گوید و بخوان این دعا را که حضرت امیر علیه السلام در شب نیمه شعبان در سجده میخواندند
اللهم انی اسالك برحمتك التی وسعت کل شیء تا اخر دعا که مفصلا در مصباح مذکور است
و در جمال الصالحین گوید و این دعا که از حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه مرویست در این شب
بخواند اللهم صل علی محمد سید المرسلین تا اخر صلوات که در ان کتاب و مصباح و منهاج مذکور است
و در منهاج گوید و در روز پانزدهم نیز زیارت حضرت حسین علیه السلام مستحب است و در روزه این
روز ثوابش بسیار است **اما وقعه امشب ولادت با سعادت حضرت**
حجت عجل الله فرجه بدانکه چون مسئله امامت مطلب اهم و محل اختلاف فرق

مسلمین و سبب نجات دارین است لهذا لازم امد که بمناسبت وقوع این یوم مقاصد چند در این باب ترتیب داده شود

مقصد اول در بیان معنی امامت

شیخ بهائی علیه الرحمه گوید

سَرَی البَرقُ مِن نَجدٍ وَجَدَّدَ تَذکاری

عُهوداً بِحُزوی وَالعُذَیبِ وَذی قارِ … وَهَیَّجَ مِن اَشواقِنا کُلَّ کامِنٍ … وَاَجَّجَ فی اَحشائِنا لاهِبَ النّارِ

خَلیلَیَّ مالی وَالزَّمانِ کَاَنَّما … یُطالِبُنی فی کُلِّ آنٍ بِاَوتارِ … اِذَن لاوَری زَندی وَلا عَزَّ جانِبی

وَلا بَزَغَت فی قِمَّةِ المَجدِ اَقماری … وَلا بَلَّ کَفّی بِالسَّماحِ وَلا سَرَت … بِطیبِ اَحادیثِ الرُّکابِ وَاَخباری

وَلا انتَشَرَت فِی الخافِقَینِ فَضائِلی … وَلا کانَ فِی المَهدِیِّ اَتوی اَشعاری … خَلیفَةِ رَبِّ العالَمینَ وَظِلِّهِ

عَلی ساکِنِ الغَبراءِ مِن کُلِّ دَیّارِ … هُوَ العُروَةُ الوُثقَی الَّذی مَن بِذَیلِهِ … تَمَسَّکَ لا یَخشی عَظائِمَ اَوزارِ

اِمامُ هُدًی لاذَ الزَّمانُ بِظِلِّهِ … وَاَلقی اِلَیهِ الدَّهرُ مِقوَدَ خَوّارِ … وَمُقتَدِرٌ لَو کَلَّفَ الصُّمَّ نُطقَها

بِاَجذارِها فاهَت لَدَیهِ بِاَجذارِ … عُلومُ الوَری فی جَنبِ اَبحُرِ عِلمِهِ … کَغَرفَةِ کَفٍّ اَو کَغَمسَةِ مِنقارِ

میرزا محمد ابراهیم مستغنی گوید

از عبادات پس از طاعت یزدان چه نکوست … دوش در واقعه از پیر خرد رفت سؤال … کی برای تو پدیدار چه نقصان چه کمال

پنج نوبت زن درگاه شهنشاه زوصال … گفت از روی یقین مدحت پیغمبر و آل … خاصه شاه دو جهان آنکه تو هفت سپهر

آنکه بر ساحت قدسش نرسد پای قیاس … قائم آل نبی مهدی هادی که ورای … ممتنع باشد چون بار خدا شبه و مثال

که کس آگاه نشد غیر خدای متعال … وانکه بر حضرت جاهش نرسد دست خیال … پایه و مایه قدرش نه بیان اندازه است

ای ز انصاف تو سر گشته ستم همچو کاف … ریزه خوار کف رادش چه غنی و چه فقیر … جبهه سا بر در دادش چه نسا و چه رجال

قصه مال و گفت قصه رب و عربال … وی بتعظیم تو خمیده فلک همچو دال … صحبت کین و دولت صحبت باد و چنبر

تابع دور زمان تو شهور است و سنین … رود از مدح تو در دشت خطا کر غزلی … مشک از رشک شود خون همه در ناف غزال

کشدش بر ورق هستی خط ابطال … چون بشعبان رجب و چون رمضان بر شوال … کر قدر تابع امر تو بود کلک قضا

چتر نه چرخ بنا علت پنهان است … از پی نعل و سم فرس تست که چرخ … کهکشان دارد یکسوی و زیکسوی هلال

هر چه اشکال خرد را بود از این اشکال … چون برافرازی در روز لوای اجلال … پیش تابنده ضمیر همه باشد اسال

بجز از شخص تو ام نیست یکی چشم امید … پیش کیشم نبود قابل درگاه خدای … بجز از طاعت درگاه تو دیگر اعمال

کان نگاهیم ز احسان و یکن رفع ملال

قالَ اللهُ تَعالی یَومَ نَدعُو کُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِم بدانکه امامت در لغت عرب بمعنی تقدم است در قاموس گوید وَاَمَّهُم وَبِهِم تَقَدَّمَهُم وَهِیَ الاِمامَةُ وَالاِمامُ ما ائتُمَّ بِهِ مِن رَئیسٍ اَو غَیرِهِ یعنی در پیش شد ایشان را و این امامت و پیشوائی است و امام آنکه اقتدا کرده شده باو از سر کرده و غیران چنانچه شیخ اجل شیخ صدوق

۳۲۱

علیه الرحمه در معانی الاخبار گوید که در مدینة الاسلام از ابو بشر لغوی از معنی امام پرسید که در لغت عرب بچه معنی است گفت الامام فی لغة العرب هو المتقدم بالناس و الامام هو الذهب الذی یجعل فی دار الضرب لیؤخذ علیه العیار و الامام هو الدلیل فی السفر فی ظلمة اللیل امام در لغت عرب پیشوای مردم است و امام آن زریست که در دار الضرب قرار میدهند که بر آن عیار گیرند و امام دلیل سفر است در ظلمات شب و در مجمع البحرین گوید قال الله یوم ندعو کل اناس بامامهم ای بکتابهم و یقال بنبیهم و یقال بمن ائتموا به من نبی او امام او کتاب یعنی روزی که میخوانیم هر طایفه را از خلق و یا با امام ایشان یعنی با کتاب ایشان یا با دین ایشان یا با آنکه متابعت او کرده باشند از پیغمبر و امام و کتاب و در جلد نهم حیاة القلوب گوید که در اصطلاح فرقه ناجیه در باب صلوة که امام میگویند غالباً بمعنی پیشنماز است و در علم کلام که امام میگویند مراد شخصی است که از جانب خدا بخلافت و نیابت حضرت رسالت پناه معین شده باشد و گاهی است که بر پیغمبر نیز امام اطلاق مینمایند مرحوم عالم جلیل و سید نبیل حاج سید اسماعیل طبرسی نوری طاب ثراه در جلد دوم کفایة الموحدین گوید بحسب اصطلاح الامامة هی الریاسة العامة الالهیة خلافة عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی امور الدین و الدنیا بحیث یجب اتباعه علی کافة الامة یعنی امامت عبارت است از رئیس بودن بر جمیع خلق و مقتدی و پیشوای بودن بر ایشان در جمیع امور دین و دنیا بر نیابت و خلیفه بودن از جانب پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و این معنی که امام آنست که رئیس و مطاع و مرجع تمام امت باشد به نیابت پیغمبر خدا و خلیفه او در جمیع امور دین و دنیا بنحوی که واجب باشد بر تمام امت متابعت او متفق علیه بین شیعه و سنی میباشد که طرفین این معنی را در امام قبول دارند و اینقدر مسلم بین طرفین است اگر چه شیعه اثنی عشریه چیزهای دیگر را نیز معتبر میدانند در امام از عصمت و افضلیت و امثال آنرا که سنیان منکرند آنها را لیکن تعریف مذکور امامت را احدی از طرفین انکار ننموده اند و گوید و قاضی روزبهان که متعصب ترین طوایف سنیه میباشد نقل نموده است از اشاعره که اکثر طوایف عامه ایشانند که الامامة عند الاشاعرة هی خلافة الرسول فی اقامة الدین و حفظ حوزة الملة بحیث یجب اتباعه علی کافة الامة یعنی امامت نزد اشاعره خلافت و نایب بودن از جانب پیغمبر است در اقامه دین مبین و حفظ حوزه ملت آنحضرت بنحوی که واجب است بر تمام امت متابعت نمودن او و ملا عبد الرزاق لاهیجی در گوهر مراد گوید که مراد از امامت نیست مگر ریاست عامه مسلمین در امور دنیا و دین بر سبیل خلیفگی و نیابت از پیغمبر و ظاهر آنست که تعریف مذکور برای امامت متفق علیه است میان ما و مخالفین ما و حال آنکه

تحقیق معنی امامت

هیچیک از خلفا و ائمه که ایشان مختصند بقول با امامت ایشان متصف نیستند بمجموع امور معتبره ۲۲
در مفهوم امامت بتعریف مذکور چه ریاست در امور دین لامحاله موقوفست بمعرفت امور دینیه
بالضرورة وایشان عالم بودن امام از شرط نمیدانند در امامت مدعیان هم نیستند که هیچیک
از ائمه ایشان عالم بجمیع امور دین بوده اند و نیز ریاست در امور دین موقوفست بعدالت بالضرورة
وایشان از شرط نادانسته اند و تصریح بعدم اشتراط این دو امر در اکثر کتب ایشان موجود است
و در کفایة الموحدین گوید شارح مقاصد بعد از تعریف نمودن امامت بعنوان مذکور ملتفت شد
باینمعنی که خلافة عن الرسول بدون اذن و استخلاف رسول معنی نخواهد داشت معتذر شد
از آن بقول خود فان قیل الخلافة عن النبی انما تکون فیما استخلفه النبی صلی الله علیه
واله فلا یصدق التعریف علی امامة البیعة ونحوها فضلا عن ریاسة العامة قلنا لو سلم
فالاستخلاف اعم من ان یکون بواسطة او بدونها انتهی یعنی اگر کسی ایراد نماید باینکه خلافت
از رسول موقوفست باستخلاف از نبی که خود تعیین خلیفه نماید این تعریف صادق نخواهد
بود بر خلیفه که امامت خلافت او به بیعت و شوکت و بعنوان ثبوت یابد چه رسد به ریاست عامه الهیه
جواب گوئیم که بر فرض تسلیم که خلافت موقوف باستخلاف و اذن از نبی باشد انکه استخلاف اعم از انست
که بواسطه باشد یا بدون واسطه یعنی امامت به بیعت نمودن جماعت از امت پیغمبر هم کانه استخلاف
از پیغمبر است ولو بواسطه و چون رکاکت اینکلام بر واضح بود چه خلافت بواسطه بدون اذن پیغمبر
و نص آنحضرت استخلاف عن الرسول نخواهد بود لهذا از این تعریف متفق علیه بین خاصه و عامه
اعراض نمود و گفت که حق انست که یکی از اسباب انعقاد خلافت قهر و غلبه است و هر که متصدی
امامت بقهر و غلبه شود بدون بیعت اگر چه فاسق باشد علی الاظهر خلافت منعقد شود برای او
سواء کان عالما او جابرا و مخفی نیست که شناعت اینکلام او فزون تر از کلام سابق اوست که در معنی
دعم ناسد با فسد نموده است هنیئا له تا انجا که گوید پس خلافت از رسول در جمیع امور دین چنانچه
ظاهر جمیع مضافست و یا اقامه نمودن شرع حضرت اقدس نبوی و برپا داشتن از آن بعنوان استخلاف
از صاحب شرع و هم چنین حفظ حوزه مسلمین بر طبق فرمان آنسرور کاینات صورت نپذیرد مگر انکه
عالم باشد بتمام قوانین و نوامیس شرعیه مترتب بر آنجناب چه انکه جهل بیکی از خفایای سرایر شریعت
مطهره فضلا از جهل و نادانی بکثیر از امور دین منافی با اقامه و برپا داشتن دین رسول مبین است
چنانکه معروف از خلیفه ثانی است که کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات بعد از معاصر نمود

کلام شارحی صحیح
ومنها تشنیع برو

۳۱۳ زنی از انصار بقوله تعالی وَاٰتَیْتُمْ اِحْدٰیهُنَّ قِنْطَارًا چه انکه عمر منع نمود غلو در مهور نسوان را اَوْ فِی قَمیصِ الْمَرْاَة
وَقَرَأَتْ عَلَیْهِ الْاٰیَةَ و تنبیه نمود عمر را از خطا و چنانکه معروفست از خلیفه اول که سؤال نمودند او
از کلاله اب فَقَالَ اَقُولُ فِیهِ بِرَاْیِی فَاِنْ کَانَ حَقًّا فَمِنَ اللّٰهِ فَاِنْ کَانَ بَاطِلًا فَمِنِّی وَمِنَ الشَّیْطَانِ اکر چه
قاضی القضاة و روزبهان معتذر شدند که این دو کلام از دو خلیفه از راه تواضع و فروتنی بود
تا انجا که کفته و هم چنین ظاهر این تعریف چنانست که امام باید عادل و معصوم از هر خطا و زلل باشد
چه انکه اکر سهو و خطا و یا انکه فسق العیاذ بالله محتمل در حق خلیفه باشد پس روا شاید که سهو نموده باشد
در کثیر از احکام و خطا و شبهه نموده باشد در امر فروج و اموال مسلمانان و هم چنین در کثیر از واجبات
و انچه خلاف طریقه حقه الهیه شد با امت پیغمبر امر نموده باشد و از منکرات امر برپا نمودن دین باشد
تا انجا که کوید در اخر تعریف متفق علیه انکه واجب است بر تمام امت اطاعت و متابعت ان خلیفه
و مستلزم بودن این قید اخیر مر علم خلیفه بجمیع ما جاء به النبی صلعم و عدالت و عصمت و از واضحات
و بدیهیات است چه انکه وجوب اطاعت تمام امت از اولوا الالباب و اهل فضل و دانش و بصیرت و عدد
و اهل تقوی مر دنیس و خلیفه جاهل باحکام الله از اصول دیانات و فروع ان و هم چنین متابعت ایشان
مر اهل زلل و خطا و صاحب شکوک و شبهات و ظالم را از اقبح قبایح خواهد بود و بجویز از هیچ جاهل
و نادانی نخواهد نمود فضلا از عقلاء و صاحب شعور بلکه بجویز ان از اسباب استهزاء و مضحکه شرع
مبین خواهد بود در قبال شرایع امم سابقه و امتان انبیاء سالفه چنانکه کرارا و مرارا ابو بکر و عمر
مبتلا باحتجاجات امم سابقه از یهود و نصاری شدند و مورد استهزاء و مضحکه ان طوایف کردیدند
لیکن مضمون لَوْلَا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ کار را انجام میداد و دین پیغمبر صلعم برپا میشد مؤلف کوید
من باب نمونه از خروار و قطره از دریائی میخواهم یک روایت در حق ابو بکر و روایتی در حق عمر بکار
امطلب علاوه و مسابق مبرهن شود شیخ اجل شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب ارشاد کوید و جاءت الروایة
اَنَّ بَعْضَ اَحْبَارِ الْیَهُودِ جَاءَ اِلٰی اَبِی بَکْرٍ که در روایت امده که بعضی از احبار و علماء یهود بنزد ابو بکر امد
و کفت توئی خلیفه پیغمبر این امت کفت اری کفت اِنَّا نَجِدُ فِی التَّوْرٰیةِ اَنَّ خُلَفَاءَ الْاَنْبِیَاءِ اَعْلَمُ اُمَمِهِمْ
ما در توریة دیده ایم که خلفاء پیغمبران اعلم امتهای ایشانند پس مرا خبر ده از بروردکار عالم که او در کجا
است ایا در اسمان است یا در زمین ابو بکر کفت هُوَ فِی السَّمَاءِ عَلَی الْعَرْشِ او در اسمان است در
بالای عرش یهودی کفت پس در اینحال زمین از وی خالی است و بدین قول او در مکانی دون مکانی میباشد
ابو بکر کفت هٰذَا کَلَامُ الزَّنَادِقَةِ اُعْزُبْ عَنِّی وَاِلَّا قَتَلْتُکَ این حرف کفتار است از من دور شو و کرنه

احتجاج و ابطال معتقد ایشان

ترا دیکتم قوا لی الحبر متعجبا بتهزئ بالاسلام ان عالم یهود برکشت و تعجب از این حال میکرد و باستهزاء میبود حضرت امیر علیه السلام رسید و فرمود ای یهودی دانستم اینچه را که از وی سوال کردی و اینچه در جواب گفتند و ما میکوییم اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اَیَّنَ الاَیْنَ فَلا اَیْنَ لَهُ وَجَلَّ اَنْ یَحْوِیَهُ مَکانٌ وَهُوَ فِی کُلِّ مَکانٍ بِغَیْرِ مُماسَّةٍ وَلا مُجاوَرَةٍ یُحیطُ عِلْماً بِما فیها وَلا یَخْلُو شَیْءٌ مِنْها مِنْ تَدْبیرِهِ بدرستیکه خداوند عز و جل زمان را آفرید و منزه است از اینکه مکانی محتوی و متضمن او باشد و او در هر مکانی است بدون مس و مجاورت بلکه بمعنی علم و احاطه بدانچه در او هست و چیزی از تصرف و تدبیر او بیرون نیست و من خبر میدهم ترا بدانچه ذکر کرده از کتب شما اورده که تصدیق و تایید کند آنرا که گفتم فَاِنْ عَرَفْتَهُ اَتُؤْمِنُ بِهِ پس اگر بشناسی اورا آیا تصدیق میکنی یهودی گفت آری فرمود با شما در یکی از کتب خود ندیدید که موسی بن عمران علیه السلام نشسته بود که ناگاه ملکی از جانب مشرق بنزد او آمد موسی گفت مِنْ اَیْنَ اَقْبَلْتَ از کجا میائی گفت از نزد پروردگار بعد از آن ملکی از جانب مغرب بسوی او آمد گفت از کجا میائی گفت از نزد خداوند عالم بعد از آن ملکی دیگر آمد و گفت از آسمان هفتم از نزد خلاق عالم و ملکی دیگر آمد گفت از زمین هفتم از نزد پروردگار موسی علیه السلام گفت سُبْحانَ مَنْ لا یَخْلُو مِنْهُ مَکانٌ وَلا یَکُونُ اِلَی مَکانٍ اَقْرَبَ مِنْ مَکانٍ منزه است پروردگاری که مکانی از وی خالی نیست و بمکانی نزدیکتر از مکان دیگر نیست یهودی گفت اَشْهَدُ اَنَّ هذا هُوَ الْحَقُّ وَاَنَّکَ اَحَقُّ بِمَقامِ نَبِیِّکَ مِمَّنِ اسْتَوْلی عَلَیْهِ شهادت میدهم که این حق و تو بمقام پیغمبر خود اولی و احق هستی از آنکسانیکه بدان امر مستولی شده اند و ایضا در آنکتاب گوید که مرویست اَنَّ امْرَاَتَیْنِ تَنازَعَتا عَلی عَهْدِ عُمَرَ فی طِفْلٍ ادَّعَتْهُ کُلُّ واحِدَةٍ مِنْهُما وَلَداً لَها بِغَیْرِ بَیِّنَةٍ دو زن در عهد عمر در طفلی نزاع کردند و هریک مدعی بودند که این فرزند من است و شاهدی نداشتند پس حکم بعمر ملتبس و مشتبه شد و ملتجی بامیر المؤمنین علیه السلام گشت فَاسْتَدْعَی الْمَرْاَتَیْنِ وَوَعَظَهُما وَخَوَّفَهُما جلاله مشکلات یشان را طلبید و موعظه و تخویف نمود ایشان در نزاع و اختلاف خود اصرار ورزیدند حضرت فرمود منشاری بمن بیاورید آن دو زن گفتند چه میکنی منشار را فرمود اَقُدُّهُ بِنِصْفَیْنِ لِکُلِّ واحِدَةٍ مِنْکُما بِنِصْفِهِ میخواهم او را دو پاره بکنم و هریک از شما نصفی از وی بدهم یکی ساکت شد و چیزی نگفت دیگری گفت اَللهُ اَللهُ یا اَبَا الْحَسَنِ اِنْ کانَ لا بُدَّ مِنْ ذلِکَ فَقَدْ سَمَحْتُ بِهِ لَها از برای خدا یا ابا الحسن اگر لابد چنین خواهی کرد من این فرزند را بوی بخشیدم حضرت فرمود اَللهُ اَکْبَرُ هذا اِبْنُکِ دُونَها الله اکبر این فرزند تست نه فرزند زن دیگر وَلَوْ کانَ اِبْنَها لَرَقَّتْ عَلَیْهِ وَاَشْفَقَتْ زیرا که اگر پسر آن بودی بروی رقت و

شفقت مینمود و این زن دیگر بحقیقت مادر نیز اقرار و اعتراف نمود پس عمر شاد و مسرور شد و در حق امیر المؤمنین علیه السلم دعا و ثنا گفت **مؤلفگوید** ای شیعیان محبت مادر چنین میباشد این زن باقتضای عقل خود حصه خود را بزن دیگر میدهد که فرزندم سالم بماند و امیر المؤمنین صلوات الله علیه بدین علامت حکم میدهد و میفرماید که اگر این زن مادرش بود بر وی رقت و شفقت مینمود نمیدانم چه نحو داشت لیلای مظلومه که دانوقتی که بدن مجروح علی اکبر علیه السلم را با سر شکافته و جسد پاره پاره از میدان بسوی خیام طاهرات آوردند الا لعنة الله علی القوم الظالمین واگر اخوان واعظین وذاکرین کثر الله امثالهم بخواهند که محل گریز را از خود مقدمه استخراج بکنند بدین قرار است که در تتمیم مطلب بگویند که این تعریف متفق علیه بین خاصه و عامه که از برای امامت و خلافت منقول شد صدق آن بر ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم اجمعین چنانکه طریقه حقه شیعیان است لایح و واضح است بخلاف طریقه عامه که خلفاء ایشان از مصادیق نخواهد بود بوجه من الوجوه ولهذا ایشان مضطرب و پریشان شدند و کفایت کردند در علم خلیفه بر اجتهاد و بعضی خطا در اجتهاد و علم بکیفیت ریاست و سیاست چنانکه صاحب کفایه از ایشان نقل کرده که عمده در شرط خلافت بلکه مدار امامت بر حفظ حوزه مسلمین و علم و دانائی بکیفیت ریاست است و من کان حفظ للحوزة واضبط للسیاسات المتعارفة بین السلاطین بالنسبة الی الرعیة فهو اولی بالامامة یعنی هر کس زیاد حفظ حوزه مسلمین بنماید و سیاساتیکه متعارف بین رعیت و سلاطین است مضبوط تر بدارد او اولی بامامت است بعد از آن در مقام رد ایشان گفته که **مؤلفگوید** که مدار خلافت و امامت باقامه دین و حفظ حوزه مسلمین است بنحو قوانین شریعت الهیه چنانکه صریح تعریف مذکور و مقتضی حکم عقل است نه مجرد حفظ حوزه و تدبیر مملکت علی نحو التغلب والجور والا علی جحفظ حوزه بمجرد سیاسات ملوکانه محض سلطنت است و موجب خلافت و نیابت از رسول نخواهد شد زیرا که خلافت و امامت ریاست الهیه و اقامه نمودن تنظیمات نوامیس شرعیه و اصلاح نمودن امور مسلمانان از امت پیغمبر اخر الزمان است بر طبق دین و شریعت آنحضرت و اعلمیت در حفظ حوزه بدون انطباق بقوانین شرعیه و نوامیس الهیه خارج از سلطان حق و مجرد مکیده و حیله و خدعه است که مستعمل در نزد حکام جور و ملوک عرب است که بحسب لغت عرب آنرا دها گویند و کان العرب یصفون معویة بانه صاحب الدهاء و دانستنی است که چون بعرض مولای متقیان رسانیدند که جماعتی از لشکر میگویند که ان معویة

عدم صدق تعریف امامت بر خلفاء ایشان

صاحب الدهات و عن علی علیه السلام قال لهم لولا الدین لکنت من ادهی العرب حاصل فرمایش انست و انکه اگر دین خدای و شرع مبین مانع نبود مرا هر اینه من اعلم بودم بمکاید و حیل و خدیعه عرب الا انکه نوامیس شرع و عصمت انحضرت با علم او بهر جزئی و کلی از مکاید خلفا و دواهیه معویه سبب شد از متعرض نشدن انحضرت بن علم و حکمت و عصمت از بسیاری امور یکه معاندین بتدبیر و حیله از امیکذرانیدند مولفکوید بلی و الله مانع از برای انسان از مکر و حیله و غیله کردن در حق اخوان دین و برادران مؤمنین دین و ایمان است و کرنه خدیعه و نکراء خیلی سهل و اسان است بعضی از بیخبران و بیخردان همچون کمان میکنند که این عوام و بیچارها قوه کاردانی ندارد و علاج کار خود نمیدانند اما جاهل و نادان نمیدانند که در ان عمل ایمان اگر باشد بباد فنا میرود و لیکن این تزویر و تسویل و حیله و شیطنت در نزد ابناء دنیا زیرکی و کفایت و عقل و فطانت است و حال انکه در عرف شرع و اصطلاح اخبار این را نکراء و شیطنت کویند نه عقل و کفایت چنانکه ثقة الاسلام شیخ کلینی علیه الرحمه در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که با نحضرت عرض کردند ما العقل عقل چیست فرمود ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان عقل انست که بان پروردکار را عبادت کنند و بهشت را کسب نمایند راوی کوید عرض کردم فالذی کان فی معویة پس چیست انچه در معویه است فرمود تلک النکراء و تلک الشیطنة و هی شبیهة بالعقل و لیست بالعقل این نکراء و شیطنت است و ان شبیه بعقل است ولی عقل نیست و از حضرت امیر علیه السلام منقول است که العاقل من عصی هواه فی طاعة ربه الاحمق من اطاع هواه فی معصیة ربه عاقل انکسی است که بخواهش نفس خود مخالفت نماید در طاعت پروردکار خود و احمق کسی است که متابعت هوای نفس کند در معصیت پروردکار خود و قال بعضهم و قد تحکم الایام من کان جاهلا و یردی الهوی ذا العقل و هو لبیب و دیکری کوید و من کان ذا عقل اجل لعقله و افضل عقل عقل من یتقی باری مقصود این است که اعلم بودن و حفظ حوزه بدون انطباق با قوانین شرعیه خارج از سلطنت حقه و محض کید و حیله است و اهل فضل و دانش هرکز اعتنائی و توجهی بچنین فهم و فراست نیست صاحب کفایه کوید و چکونه متصور میشود که خلفا اعلم بحفظ حوزه باشند از مولای متقیان و حال انکه ادهی ترین عرب و مدبر امور بود و برو سیاست بزعم فاسد علماء عامه خلیفه ثانی بود و حال انکه مقر و معترفند باینکه عمر در زمان خلافت خود بی مشورت انحضرت لشکر اسلام را بجائی روانه نمیکرد و تنظیمات امور لشکر را در فتح بلاد خصوصا

حیله‌ها و دهاء معویه

معنی عقل و فرق نکراء معویه

در مقابله نمودن بارایات اهل عجم او را ممکن نبود مکر باشارات علی بن ابیطالب علیه السلم اما اولویت
مفضول بر فاضل از جهة امامت وخلافت بمجرد مکر وحیله وخدعه در سیاست ولی انتظام امور لشکر
ورعیت با وجود فاضل از جمیع جهات من العلم والتقا والشجاعة والعصمة والکفایة بما یحتاج الیه
الامة وعلو المنزلة عند الله ورسوله والقدرة علی اظهار المعجزات فی مقام الحاجة الیها از جمله امور
منکره است که هیچ عاقلی او را روا نخواهد داشت چه این از قبایح عقلیه است وعقل مستقل بر
قبح آنست علاوه از انچه ذکر شد که اینمطلب موجب سخریه واستهزاء واضمحلال نمودن شرع اقدس
نبوی است در مقابل ادیان ومذاهب امم سابقه چه انکه احبار نصاری ویهود وعلماء ایشان و همچنین کبره
از ذوی العقول واولوا الالباب این طوایف را میرسد که بهمین سخن واهی الزام نمایند اهل اسلام
که شما مدعی این هستید که پیغمبر شما ختم رسل است و پیغمبری باو ختم شده وبعد از او پیغمبری نخواهد
بود وبر همه خلق از هر طایفه وصاحب ادیان ومذاهب واجب است که بعد از پیغمبر شما متابعت
نمایند مفضول از همه جهات را که اعلم است از سایرین در حفظ رعیت وسلوک امارات وملک
داری که شان سلاطین جبابرهٔ زمان است از فراعنه وقیاصره وسلاطین کسرویه وهرامنه بجهت
التصرا از همه خلق سزاوارتر خواهد بود بامامت وخلافت وکدام عقل وعاقل که حکم بوجوب متابعت
همچو شرع وهمچه شریعت خواهد نمود وچه قدر بعید است این طریقه واین آیین شما از شرایع سابقه
مانند خلفاء موسی بن عمران مثل هرون ویوشع بن نون وخلفاء عیسی بن مریم چون شمعون
الصفا وحواریین وامثال اینها تفاوت راه از کجا بکجا که جایز باشد خلافت پیغمبر افضل از
برای امثال ملوک وجبابره از امت او واولویت داشته باشد در خلافت وامامت از شخص
فاضل که جمیع صفات وکمال نفسانیه او مثل ومانند پیغمبر باشد در انوقت علماء عامه را چه
جواب باشد از برای احبار یهود وعلمای نصاری وبچه نحو رفع این خجلت وفضاحت از خود خواهند
نمود وکوید که از جمله کلمات علمای عامه در اینمقام کلام ملا سعد در شرح مقاصد است
که امامت وخلافت منعقد شود به بیعت وبقهر وغلبه نیز منعقد شود خلافت علی الاظهر
ونیز کفته است که یجب طاعة الامام عالما کان او جابرا وصاحب کتاب فصل الخطاب از
علماء حنفی مذهب تعمیم داده مطلب را بالنسبه بسوی مطلق سلاطین وملوک واین عبارت
اوست که میکوید نزد ما حکم سلطان جابر چون حکم سلطان عادل بود وطاعت وی باید داشت
واز پس وی باید نماز کذاردن وخروج بر وی روا نبود انتهی کلامه بلکه سلاطین جور را اولوا الامر

عدم امکان ابطال مذهب ایشان

وواجب

باب دوازدهم

وواجب الطاعه میدانند چنانکه تفصیل این در ذیل آیهٔ اطیعوا الله واطیعوا الرسول بیان خواهد شد
ابن حجر شافعی در کتاب ینابیع گفته است که ینعقد الخلافة بالبیعة وبالاستخلاف وبالشوری و
بالقهر والاستیلاء ولو فاسقا او جاهلا او عجمیا یعنی امامت منعقد میشود به بیعت مردم
واستخلاف امام سابق وبشوری وبقهر وغلبه واستیلاء اگرچه آن امام فاسق وجاهل وغیر عرب
چون عجمی باشد وشارح عقاید نسفیه گفته انه لا ینعزل الامام بالفسق والجور لانه قد ظهر
الفسق وانتشر الجور من الائمة والامراء بعد الخلفاء والسلف کانوا ینقادون لهم و
یقیمون الجمع والاعیاد باذنهم یعنی امام بسبب فسق وظلم وجور عزل نمیشود زیرا که ظاهر شد
فسق ومنتشر شد جور از ائمه وامراء سابق وعلماء سلف از اهل سنت بودند که اطاعت میکردند
ایشان را واقامه نماز جمعه نماز عید باذن ایشان برپا مینمودند وشارح وقایه در فقه حنفی گفته
است لا یحد الامام حد الشرب لانه نایب من الله تعالی یعنی اگر امام شرب خمر نماید نباید بر او
حد شرب نمود زیرا که امام نایب است از جانب خدای تعالی واجراء حد شرب بر او نمیتواند نمود انتهی
روایة الکفایة مؤلف گوید چنانچه یزید پلید که ادعای خلافت وریاست مینمود علانیه که مجلس
شرب کرد وکسی متعرض او نشد واجراء حد بر او نکرد وبا او نگفت که با این دعوی که تو داری این چه
عملی وچه وضعی است نمیدانم چه استبعادی است که بعضی در شرب یزید ملعون تحاشی نماید حال آنکه آن ملعون
متجاهر بفسق بود واز چیزی باکی نداشت وسنی وشیعه بر آنو شتر ودر احادیث ائمه علیهم السلام وارد
شده واهل انصاف از مخالفین اتفاق بکفر ولعن او کرده اند پس از برای اثبات مطلب کلام چند
از ایشان را نقل میکنم که مطلب مبرهن شود احمد حسینی شافعی در ذخیرة المآل فی ترتیب الاصحاب
گوید والعجب من قوم یدعون الاسلام ویظهرون شعائره وهم مع ذلک یصوبون فعل یزید
فی الحسین بن علی ع مع علمهم بانه کان یشرب الخمر ویلبس الحریر ویلعب بالقردة ویحیی اللیل
بالمعازف واصوات القینات ویقرب الفساق ویصرف لهم من بیت المال ما یصرفونه فی اللهو
والخمور ویحرم افاضل الصحابة والتابعین تعجب از جماعتی است که مدعی اسلام هستند واظهار
شعائر اسلام مینمایند با وجود این تصویب فعل یزید مینمایند در باب حسین شهید علیه السلام با آنکه ایشان
میدانند که او شرب خمر مینمود ولباس حریر میپوشید وبا میمون بازی میکرد وشبها با نی وکنیزان مغنیه
میکذرانید وفساق وفجار را بر خود مقرب داشته زر بیت المال بر ایشان صرف مینمود که ایشان هم در
لهو وخمر صرف میکردند وافاضل صحابه وتابعین را محروم میکرد ولم یکن له عند اهل العلم ذکر ولا ذنوب

قول ایشان در فسق بعضی

فسق یزید و شرب خمر او

فی تصانیفهم ولا رووا عنه حدیثا واحدا ولم یکن یحفظ من کتاب الله تعالی الا القلیل ولا اخر من
سنة الله ورسوله شیئا وکان یشعر التشبیب والغنا بالخمرة والنساء والصبیان واز براء
او در نزد اهل علم وحدیث ذکری وبابی در تصانیف کتب خود نیست ویکحدیث از وی نقل
نکرده اند او از کتاب خدا حفظ نکرده بود مگر قلیلی واز دین خدا وسنت رسول چیزی احراز ننمود
وشعر او تشبیب وعشق بازی وغنا وسرود وعیش وسرور با زنان وصبیان بود وسه سال
سلطنت نمود در سال اول بقتل حسین بن علی علیهما السلام بعبید الله بن زیاد فرمان داد وامره
بتجهیز راسه وحرمه الیه سبایا الی دمشق وشرب علی راسه الخمر ونکث ثنایاه بالقضیب
فلم یرع له حرمة وباین ملعون امر کرد که راس مطهر وحرم آنبزرگوار را بسوی شام
انفاذ دارد وچون آن سر مقدس حاضر شد در نزد او شرب کرد وچوب بر دندان مبارکش زد و
هیچ حرمت نسب آنجناب را رعایت ننمود ودر سال دویم اهل مدینه را اسیر کرد وسه روز خون ایشان را
مباح نمود تا آنجا که گوید ودر سال سیم بتجهیز لشکر بمکه معظمه نمود وبآنمکان شریف هتک حرمت
کرد وحال آنکه خداوند تا روز قیامت آنمکان را محترم داشته تا آنجا که گوید این عقیده کفر است
مما یدل علی کفره وزندقته فضلا عن سبه ولعنه اشعاره التی افصح فیها بالالحاد و
ابان عن خبث الضمیر وسوء الاعتقاد از جمله آنچه دلالت بر کفر وزندقت او مینماید علاوه از سب
ولعنتش اشعار اوست که اشعار بالحاد او واظهار از خبث واعتقاد آن معدن بغی وفساد و
منبع ظلم وعناد مینماید بعد از اشعار او میفرماید گوید که سبط بن جوزی گفته که جد من در حضور امام
ناصر للحق احمد خطبه بلیغی خواند وبر یزید لعنت کرد ودر آنمجلس از اکابر علماء حاضر بودند چون
لعن بر خیل ظلم وجفا را از وی شنیدند از مجلس برخواستند پس جدم گفت الا بعدا لمدین کما
بعدت ثمود وایضا گوید قال ابو القاسم السمنانی واعجب ما شوهد ان نسل الحسین الوف
فی الدنیا رجال ونساء لا یمکن حصرهم ولم یخلف ذکرا سوی زین العابدین که ابو القاسم سمنانی
گوید که عجیبتر چیزی که دیده شد این است که نسل حسین علیه السلام از ذکور واناث چند هزار است
که عدد وحصر آنها ممکن نیست وحال آنکه از برای آنحضرت اولاد ذکوری سوای سید الساجدین علیه السلام
کسی باقی نمانده اما از برای یزید پلید نسلی در دنیا معروف نیست بل قرضه الله نسله واخلاهم من
الدنیا بلکه خداوند نسل او را منقرض واز روی زمین قطع نمود ومات عن عشرین ذکرا وحال
آنکه در زمان فوت او بیست اولاد ذکور داشت واین سری است از اسرار الهی که جزای ظلم بنی امیه

شدکه میخواستند ایشانرا هلاك کنند وانوار را خاموش نمایند قال الله تعالی یریدون ان یطفؤا
نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون شیخ سلیمان حسینی بلخی حنفی
در کتاب ینابیع المودة گوید که قال نوفل بن ابی الفرات کنت عند عمر بن عبد العزیز فقال رجل
امیر المؤمنین یزید نوفل بن ابی الفرات گوید که در نزد عمر بن عبد العزیز نشسته بودم که یکی گفت امیر
المؤمنین یزید عمر گفت یزید یا امیر المؤمنین میگوئی وامر به فضرب عشرین سوطا او امر کرد اورا
بیست تازیانه زدند وازابن جوزی نقل کرده که وما کان مقصوده الا الفضیحة ولو لم یکن
فی قلبه احقاد جاهلیة واضغان بدریة لاحترم الرأس الشریف المبارك واحسن الی
الی الرسول صلی الله علیه واله وسلم که مقصود یزید عنید نبود الا فضیحت واگر در قلب او
عقد وعداوت از بدر وجاهلیت نبود بایستی که با سر مطهر احترام وتوقیر نماید ونیز با آل رسول صلی
الله علیه واله اکرام بکند وسید علی حسنی در کتاب حوض النهر که در شرح ارجوزه روض الزهر سید
محمد شهیر بشیخ معروف که در مدح آل سید البشر نظم وتالیف نموده گوید وهر دو از عامه اند وتاریخ
ختم این کتاب وی را صبا از سنه ثمان واربعین بعد الالف والمائتین است ودر آخر آن نوشته بلغ مقابلا
وتصحیحا بقدر الوسع والطاقة علی نسخة الشارح امتثالا وانقیادا لامر الوالی العالی الجاه امیر میران
سلیمان پاشا ایسر الله له من الخیر ما یحب ویرضی ویشاء آمین یا رب العالمین وداعی ابن شیخ را از
کتابخانه یکی از علماء تبریز که وفات کرده بود تحصیل کردم وبا خط خیلی ممتازی نوشته شده ودر
بعضی از عنوان وقایع از اشعار او مینویسیم باری در آن کتاب گوید فلله در الامام الهمام المعظم
المبجل از برای خداست خیر امام بزرگ محترم ومبجل امام احمد بن حنبل حیث حکم حتما بکفره و
نفاقه وجزم قطعا بخبثه وشقاقه که حکم کرده بطور قطع وجزم بکفر ونفاق وخبث وشقاق یزید
پلید واز نص پروردگار مجید خداوند حمید این مطلب را استنباط واستخراج نموده در آن وقتی که
فرزند نیکو کار او از حال این ضال غشوم مغرور سؤال کرد پس او در جواب گفت ای فرزند چه گویم
در حق کسیکه خداوند در کتاب کریم خود بر وی لعنت کرده که در آنجا که میفرماید فهل عسیتم ان تولیتم
ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئك الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم
وایضا گوید اعلم ان المسلمین اختلفوا فی کفر یزید وفی کفر بعض خلفاء بنی امیة من بعده
بدانکه مسلمین اختلاف کرده اند در کفر یزید وبعضی خلفاء بنی امیه که بعد از او متصدی امر خلافت
شدند فقالت طائفة منصفة من اهل السنة انه کافر بالله ورسوله مستحق للعن

منصفین از اهل سنت گفته اند که او کافر و مستحق لعنت است زیرا که عالم فاضل سبط محمد بن یزید ۹
زمان خود سبط بن جوزی و غیر او از علماء اعلام گفته اند که مشهور این است که چون راس مطهر
حضرت حسین رضی الله عنه را بنزد او آوردند اهل شام و اعیان مملکت خود را جمع کرد و از روی تکبر
وطغیان و اذلال و هوان اندرون و عالمیان چوب خیزران بان راس اقدس زد و ابیات ابن زبعری را
که در گرفتن خون مقتولین خود از خزرج نظم کرده است خواند و گفت لَیتَ اَشیاخی بِبَدرٍ شَهِدُوا
جَزَعَ الخَزرَجِ مِن وَقعِ الاَسَلِ یعنی ای کاش بزرگان من که در بدر بر دست مسلمین کشته شدند
حاضر بودند و جزع و نالهٔ قبیلهٔ خزرج را میدیدند که چگونه ایشان را به نیزه زدیم و از ایشان انتقام کشیدیم
و باین بیت اشاره باسلاف خود که علی رضی الله عنه بامر پیغمبر صلعم ایشان را بسبب کفر ایشان کشته بود
نمود و بحاضرین بنمود که من اولاد علی را کشته و اهل بیت نبی را اسیر کردم از برای گرفتن خون اقربای
خود که انتقام بکشم از علی و نبی صلعم چنانچه تصریح کرده اما خون بامضمون دو این دو بیت که بقصیدهٔ
ابن زبعری منضم نمود و گفت لَستُ مِن عُتبَةَ اِن لَم اَنتَقِم مِن بَنِی اَحمَدَ مَا کَانَ فَعَل
اَخذُ ثَارِ الاَهلِ مِن قَاتِلِهِم فَاقَ فِی قَلبِی عَلَی طَعمِ العَسَلِ من از عتبه نیستم اگر انتقام نکشم از اولاد
احمد از آنچه او کرده و گرفتن خون اهل خود از قاتل ایشان در قلب من از طعم عسل شیرین تر است
و گویند که قَالَ صَاحِبُ العِقدِ المَنظُومِ لَمَّا اَنشَدَهُمَا کَانَ عِندَهُ رَجُلٌ مِنَ الصَّحَابَةِ فَقَالَ لَهُ یَا
یَزِیدُ اَرِدَّةٌ بَعدَ الاِسلَامِ صاحب عقد منظوم گفته که چون این دو بیت را خواند یکی از اصحاب حضرت
رسول صلعم نزد آن ناپاک نشسته بود گفت ای یزید آیا بعد از اسلام مرتد میگوئی و کافر میشوی نَوَاللهِ
لَا اُسَاکِنُکَ اَبَدًا سوگند بخدا دیگر من با تو مجالست نمیکنم ابدًا پس در اینحال غرابی بانگ کرد و یزید
این دو بیت را انشاد نمود لَمَّا بَدَت تِلکَ الحُمُولُ وَاَشرَقَت تِلکَ الرُّؤُسُ عَلَی رُبَی جَیرُونِ
نَعَقَ الغُرَابُ فَقُلتُ صِح اَو لَا تَصِح فَلَقَد قَضَیتُ مِنَ النَّبِیِّ دُیُونِی و ببشکه این بارها و رؤس آل
رسول صلعم بدروازه جیرون مشرف شد غرابی بانگ کرد پس من گفتم خواه بانگ کنی یا نکنی من از
پیغمبر دیون و انتقام خود را گرفته ام بعد از آن گویند که فاضل مذکور یعنی سبط بن جوزی گفته
وَهٰذَا الکَلَامُ رِدَّةٌ بَعدَ الاِسلَامِ بِلَا شَکٍّ که این کلام کفر بعد از اسلام است بدون شک بعد گوید
ثُمَّ اَمَرَ بِالرَّاسِ فَصُلِبَ عَلَی بَابِ الفَرَادِیسِ اَیَّامًا اِذلَالًا وَاِهَانَةً وَطُغیَانًا بعد از آن یزید پلید امر
کرد که سر مطهر را چند روز بر باب فرادیس مصلوب کردند از راه توهین و اذلال و فساد اَلَا لَعنَةُ اللهِ
عَلَی القَومِ الظَّالِمِینَ

پانزدهم شعبان

مقصد دوّم در اهمیت مسئله امامت

از قصیده سابقه شیخ بهائی علیه الرحمه

وَلَم یُعبه عنها سواطع انوارِ
باشراقها کل العوالم اشرقت
وصاحب سرّ الله فی هذه الدارِ
ویا من مقالید الزمان بکفّه
فلم یبق منها غیر دارس آثارِ
وخلّص عباد الله من کل غاشمٍ
وبادر علی اسم الله من غیر انظارِ
هم من بنی همدان اخلص فتیة
الی الحتف مقدام علی الهون مصبارِ
الیک البهائی الحقیر یزفّها
بنفحة ازهارٍ ونسمة اسحارِ

ورائی حکمة قدسیة لا یشوبها
وما لاح فی الکونین من نورها الّا
ایا حجة الله الذی لیس جاریاً
وناهیک عن مجدٍ به خصّه الباری
وانعش قلوباً فی انتظارک قرحت
وطهّر بلاد الله من کل کفّارِ
تجد من جنود الله خیر کتائبٍ
یخوضون اغمار الوغی غیر فکّارِ
ایا صفوة الرحمن دونک مدحة
کغانیة میاسة القدّ معطارِ
اذا رددت زادت قبولاً کانها

فاوزار افلاطون اغتاب قدسه
شوائب انظارٍ وادناس افکارِ
امام الوری طود النهی منبع الهدی
بغیر الذی یرضاه سابق اقدارِ
اغث حوزة الایمان واعمر ربوعها
واجبر بها الاعداء [illegible] اجبارِ
وعجّل فداک العالمون بأسرهم
واکرم اعوان [illegible] انصارِ
بکل شدید البأس عبلٍ شمردلٍ
تحاکی عقود الدرّ ترائب ابکارِ
تغار اذا قیست لطافة [illegible]
احادیث نجدٍ لا تملّ بتکرارِ

وَلله درّ القائل مسدّس در مدح حضرت حجة عجّل الله فرجه و مظهر صفات انبیا بودن آن جناب ع

با صفوت آدم دل نوح ایت [illegible]
باجاه سلیمان رخ یوسف دم عیسی   باخلّت ابن آذر و باطاعت یحیی   حلم نبی و علم علی شد ز تو پیدا
خوی حسن و روی حسین از تو هویدا   پس آیت تو شد ما حصل از آدم و حوّا   طاعات عباس [illegible]

کنه حرم حجة الاسلام حاجی شیخ جعفر شوشتری طاب ثراه [illegible]

امام مهدی قائم زمان با عون و دائم   ز فرط عدل او نائم برستو چنگ شاهین را   معین حق مبین حق امین حق [illegible]
امین پیغمبر حق که این حق است و حق آیین را   جمال دین کمال دین جمال با کمال دین   ز عدلش اعتدال دین که [illegible] دین را
فروغ نور یزدانی ظهیر حکم ربانی   بوصفش نایب [illegible] طه و یاسین را   زمان را صاحب مطلق نبی را نایب برحق
جلال از جاه و مشتق جهان تعیین لفظ تعیین را   ازل را اول مطلع ابد آخر مقطع   سراللّه [illegible] اساطین را
جنان از مهر او باغ جحیم از قهر او تابی   ز مهر و قهر او اشباهی داخل [illegible] سجین را   خرد در هر جهان [illegible]
فروزد فر انصافش ز بیم [illegible] شاهین را   جلالش ظل یزدانی عطایش فیض ربانی   همه حسن نص قرآنی پذیرا گشته تبیین را
حیا از جود انفاقش [illegible] طاقش   بهار بستان اخلاقش ز جنت [illegible] تزیین را   جهان را علت غائی توئی [illegible]

پانزدهم شعبان

پس از یزدان بیکتایی نهاده رسم این را | چو پیچید پیچونت بدهر از هر که او دین
بظل خویش مکنونت نمود آنسان که تو دین را | شهادین تا ماهی گرفته این کمر همی
خدا را چند میخواهی نهان از فرو تمکین را | نه از حق ماند جز نامی نه دین از عترو آکرامی
شریعت را سنا یا می نه او صد کونه ملحدین را | تظلم است بین دیگیتی آتش اندر زد
جهان بکرفته افسرده ماندان سم پیشین را | زمان از عدل شد عاری طریق شرع شد تاری
کشید افلاک پنداری بهمت خط ترقین را | عدو را چون توئی غالب ما زا چو توئی صاحب
نبی را چون توئی نایب چه منظور است هوین را | درای ازغیب و بچم زن لوا بر عرش اعظم زن
آسا کفر بر هم زن چو نیزه صفّین را | تنت بالای شلعین و برترا باشد شنا کستر
زنجور زد پایکه برتر زچرخ افزونهد تمکین را | همین کام از جهانش بس همین مقداشانش بس
زتو شاها همانش بس که دارد ذکر اهان دین را | محجتب با رجا تو ام عدیت با عنا همدم
روان براه و رخ برنم درون آتش برو طین را

خداوند متعال در کلام شریف خود میفرماید وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً الآیه و ایضاً فرموده یا داود اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ و در کوهر مراد کوید در مسئله امامت اگرچند موضع خلاف واقع است اوّل در اینکه این مسئله از اصول دین است یا از فروع جمهور اهل سنّت بر آنند که از فروع است بنا بر آنکه بقای دین را موقوف ندانند بوجود امام بلکه نظام امور مسلمین را منوط باو دانند پس اگر امور مسلمین بنحوی دیگر منتظم شود محتاج نباشد بامام تا آنجا که گوید و جمهور امامیه امامت را از اصول دین دانند بنا بر آنکه بقای دین و شریعت را موقوف دانند بوجود امام چنانکه ابتدای شریعت موقوف است بوجود نبی پس حاجت دین بامام بمنزله حاجت دین است بر نبی و در کفایة الموحدین گوید که همه امت اتفاق دارند بر لزوم وجود امام و خلیفه و لکن مختلف شدند در وجه لزوم و ضرورت وجود خلیفه علمای شیعه کافّه در نزد ایشان وجه حاجت و ضرورت بوجود مقدس امام همان وجه حاجت و ضرورت بوجود اقدس نبوی است بلکه از جهتی نصب امام آکد و وجه حاجت بسوی او اشدّ است چه آنکه بقای دین و شریعت را موقوف دانند بوجود امام چنانکه ابتدای شریعت موقوف است بوجود نبی پس حاجت دین بامام بمنزله حاجت دین است بر نبی و از این جهت است که مسئله امامت در نزد ایشان از اصول دین است نه از فروع و در هدایة الموحدین گوید بدانکه جمیع فرق اسلام مطبق اند بر وجوب نصب امام فی الجمله و این اعتقاد یعنی اعتقاد بر امامت مطلقه عامّه نه خاصّه و مقیده از اصول دین مشتبا و منکران خارج از دین است مؤلف گوید اینکلام صاحب گوهر مراد و کفایة و هدایة منافی با کلام محقق قمی قدّس سرّه نمیباشد که در رساله فارسیه خود که در باب عقاید تصنیف کرده گوید بدانکه اصول دین سه است توحید و نبوت و معاد و امّا عدل و امامت پس اینها از اصول مذهبند پس هر کس

اختلاف فریقین در مسئله امامت عامه و خاصه

منکر یکی از این سه چیز او لشود کافر و نجس است و ذبیحه او حلال نیست و بسا احکام کفر بر او جاری نیست اما اگر اقرار بلسان سه داشته باشد و منکر عدل و امامت باشد کافر نیست لیکن شیعه هم نیست و بلا شک از اهل جهنّم است انتهی زیرا که مراد از آن امامت خاصه و مقیده و مشروطه بعصمت و عدل و علم تمام است نه مطلقه عامه و در هدایه گوید که این مسئله در میان علمای اسلام معرکه آراء و مختلف فیها گردیده است معذور نیست کسیکه در او تغافل نماید طریقه آباء و اجداد خود را بگیرد و این مسئله نزد امامیه از اصول دین است و غیر ملتزم بر او را مثل غیر ملتزم بر نبوت میدانند در کفر باطنی و خلود ابدی در جهنّم زیرا که نبی و امام را سفیر حق و منصوب از جانب خداوند متعال میدانند و نزد عامّه از فروع دین است و میگویند که اصل دین بتوحید و نبوت تمام میشود و اعتقاد بر امامت از واجبات شرعیه است سوای قاضی بیضاوی و در کفایه گوید قَالَ شَارِحُ الْمَقَاصِدِ لَا نِزَاعَ فِي أَنَّ مَبَاحِثَ الْإِمَامَةِ بِعِلْمِ الْفُرُوعِ أَلْيَقُ حَيْثُ أَنَّ مَقْصُودَ الشَّارِعِ قَصْدُ تَحْصِيلِ أُمُورٍ كُلِّيَّةٍ مِنْ إِقَامَةِ الْحُدُودِ وَسَدِّ الثُّغُورِ وَتَجْهِيزِ الْجُيُوشِ وَلَا خَفَاءَ فِي أَنَّ ذَلِكَ مِنَ الْأَحْكَامِ الْعَمَلِيَّةِ دُونَ الْاِعْتِقَادِيَّةِ یعنی ملا سعد در شرح مقاصد گوید که نزاع نیست در اینکه مباحث امامت بعلم فروع الیق و انسب است زیرا که مقصود شارع اقامه حدود و سد ثغور و تجهیز لشکر مسلمین است و واضح است که این از احکام عملیّه است نه اعتقادیه و گوید که روزبهان در شرح منهج گفته است إِنَّ مَبْحَثَ الْإِمَامَةِ عِنْدَ الْأَشَاعِرَةِ لَيْسَ مِنْ أُصُولِ الدِّيَانَاتِ بَلْ مِنَ الْفُرُوعِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِأَفْعَالِ الْمُكَلَّفِينَ یعنی مبحث امامت نزد اشاعره از اصول دین نیست بلکه از فروع دین است که متعلق بافعال مکلّفین است و گوید و بعضی از علماء عامه درین باب یعنی در فروع دین بودن مسئله امامت مبالغه کرده اند حتی آنکه گفته است بحث و تفحص و طلب حق درین مسئله لازم نیست بلکه تقلید کفایت میکند تا اینجا که گوید و بنا بر این پس از برای شیعه است که بگوید من اجتهاد کردم در این مسئله فرعیه و فهمیدم که خلیفهٔ اول ابی بکر بر خلاف حق است و این اجتهاد او مضا با واقع است بحسب نفس الامر و باعتقاد کاسد عامه که اصابه ننمود پس خطا نمود در اجتهاد و خطا در اجتهاد جایز و معفو است و از برای عوام شیعه است که تقلید مجتهد خود را بنمایند بنا بر مذهب عامه که تقلید در مسئله امامت جایز است پس بنا بر این کدام دلیل است که دلالت دارد بر کفر منکرین خلافت ابی بکر هَلْ هَذَا إِلَّا التَّعَصُّبُ وَالنِّفَاقُ أَوِ الْخُرُوجُ عَنِ الْعِلْمِ وَالْعَقْلِ رَأْسًا یعنی نیست این مکر تعصب و نفاق یا خروج از قاعدهٔ علم و عقل بالکلیه مؤلف گوید در حواشی شرح باب حادیعشر

مسئلهٔ امامت
از افعال عامه است

از شرح طریحی نقل کرده که قَالَ الْمُصَنِّفُ فِی بَعْضِ کُتُبِهِ وَنِعْمَ مَا قَالَ الْاِمَامَةُ لُطْفٌ عَامٌّ وَالنُّبُوَّةُ
لُطْفٌ خَاصٌّ مصنف یعنی علامهٔ حلّی قدّس سرّه در بعضی کتب خود گفته وچه خوب فرموده که
امامت لطف عام است ونبوّت لطف خاص لِاِمْکَانِ خُلُوِّ الزَّمَانِ مِنْ نَبِیٍّ حَیٍّ بِخِلَافِ الْاِمَامِ
چه ممکن است که زمان خالی از پیغمبر باشد بخلاف امام که هیچ وقت زمان خالی نبوده وَاِنْکَارُ
اللُّطْفِ الْعَامِّ اَشَدُّ مِنْ اِنْکَارِ اللُّطْفِ الْخَاصِّ وانکار لطف عام یعنی امامت بدتر است از انکار
لطف خاص یعنی نبوّت وَاِلٰی هٰذَا اَشَارَ الصَّادِقُ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ عَنْ مُنْکِرِ الْاِمَامَةِ هُوَ شَرُّ
الثَّلٰثَةِ وبدینمطلب اشاره فرموده حضرت صادق علیه السلم بقول خود در حق منکر امامت که فرمود
ان بدترین سه طایفه است وایضاً از غوالی اللئالی ابن جمهور احسائی از آنحضرت نقل کرده که فرمود
النَّاصِبِیُّ شَرٌّ مِنَ الْیَهُودِیِّ ناصبی بدتر از یهود است عرض کردند این چه طور است یابن رسول الله ص
فرمود اِنَّ الْیَهُودِیَّ مَنَعَ لُطْفَ النُّبُوَّةِ وَهُوَ خَاصٌّ وَالنَّاصِبِیُّ مَنَعَ لُطْفَ الْاِمَامَةِ وَهُوَ عَامٌّ زیرا
که یهودی لطف نبوّت را که خاص است انکار کرده وناصبی لطف عام را که امامت است انکار
کرده انتهی خاص باینمعنی که زمانی بوده وزمانی نبوده وعام باینمعنی که همیشه بوده واختصاص
بزمانی ندارد وملا نظر علی طالقانی در کاشف الاسرار گوید بدانکه هیچ مسئله از مسائل اصول
دین وفروع دین بقدر مسئلهٔ امامت محل اختلاف نیست زیرا که امت خاتم ص بجهة همین مسئله
هفتاد وسه فرقه شدند وعلماء ما قدّس سرّهم آنچه شرح وبسط در اینمسئله داده اند در هیچ
مسئله نداده اند وآنچه از کتب ومجلدات واسفار ومصنّفات در این مقام ساخته وپرداخته اند
در هیچ اصلی وفرعی بقدر ثلث وخمس آن بکار نبرده اند حق داشتند مثلی است معروف لعنت
بهمکار بد چون همسایگان وشرکاء مادر لفظ شهادتین با نقد خرخرفات گفتند وچندان کذب و
افتراء وانکار بدیهیات بهم بافتند که علماء ما را چارهٔ جز آنچه کردند نبود مثل چون نادان سنگی بچاه انداز
چندین دانا وعقلاء ما بزحمت اندازد خداوندا تو هر یک را با امام خود محشور کردانی وعلماء
ما را تاج کرامت عطا فرماید که زحمت کشیدند واز احادیث همان مخالفان اقامه برهان نمودند از
شک وکدورت شبهه را از میان برداشتند واز برای احدی عذری باقی نگذاشتند واگر نبود کتاب مگر
حق الیقین مجلسی وحدیقه مقدّس اردبیلی وگوهر مراد فاضل لاهیجی هر آینه کافی ووافی بود با آنکه اینها
مختصر وفارسی ورساله میباشند ودر گوهر مراد گوید بدانکه این مسئله یعنی مسئلهٔ امامت اعظم
مسائل خلافیه است بلکه جمیع اختلافات دینیه متفرّع است بر این اختلاف وجمیع مذاهب مختلفه

اشدیت انکار امامت

اعظمیت مسئلهٔ امامت از مسائل اختلاف

وسر گونه شدن شعبه از اختلاف در امامت قال صاحب کتاب الملل والنحل اعظم خلاف بین الامة خلاف الامامة اذ ما سل سیف فی الاسلام علی قاعدة دینیة مثل ما سل علی الامامة فی کل زمان انتهی یعنی صاحب کتاب ملل و نحل گفته که اعظم خلافی که میان امت واقع شد اختلاف در مسئله امامت است زیرا که کشیده نشده است هیچ وقت در اسلام شمشیری از برای قاعده دینیه مثل آنچه در این باب کشیده شده بلی همین طور است اینقدر خون که در جمل و صفین و نهروان ریخته شد همه از نتیجه این عمل بود تا بجایی رسید که یزید هم در خلافت و امامت طمع کرد و اولاد پیغمبر را از جای خود حرکت داد و جلای وطن نمود تا صحرای کربلا بخون آن سرور عالمیان و اولاد و انصارش رنگین شد الا لعنة الله على القوم الظالمين

مقصد سیم در افضلیت مرتبه امامت

من نظم شیخ بهائی علیه الرحمه در مدیحه حضرت حجت عجل الله فرجه

هو الامام [illegible]
احمدی الخلق محمود الفعال
حجة الله على كل البشر
صفوة الرحمن من بين الانام
فاق اهل الارض في عز وجاه
كان اعلى صفهم صف النعال
عجلن عجل فقد طال المدى
مسني ضر وانت الملتجى

من يمت في حبهم يمضي شهيد
صاحب الامر الامام المنتظر
خير اهل الارض في كل الخصال
الامام بن الامام بن الامام
وارتقا في المجد اعلى مرتقاه
يا امين الله يا شمس الهدى
واضمحل الدين واستولى الضلال
الكريم المستجار المرتجى

مثل مقتول لدى المولى الحميد
من يمن يا باه لا يجريه القدر
شمس اوج المجد مصباح الظلام
قطب افلاك المعالي والكمال
او ملوك الارض حلوا في ذراه
يا امام الخلق يا بحر الندى
يا ولي الامر يا كهف الورى
غير محتاج الى بسط السؤال

محمود خان دنبلی گوید

از خطیب منبر شرعی که از حق بهر او خاتم نور ولایت در خطا آید برون
یعنی از رکن و مقام از قبله بیت الحرام کعبه از بو نماید فتح باب آید برون هادی و مهدی لقب همنام ختم انبیا
آنکه گر حکمش بتخفیف عذاب آید برون آتش دوزخ بعاصی چون گلستان خلیل بارد و سا شود از التهاب آید برون
آخر قوس خلافت عقل اول را محیط آنکه چون خواهد که انجم از سحاب آید برون جام هر یک قطره باران ز تاب شب از سحاب
آخر بی پر انتر از تیر شهاب آید برون بر زمین شوره چو چشم افکند از راه لطف چشمه حیوان فیضش از سراب آید برون
ذره از خاک درگاهش فتد چون بر هوا در چمن بر جای سنبل مشک ناب آید برون قطره چون ز ابر احسانش چکد در بحر هم
در صدف هر قطره زان در خوشاب آید برون گر کند تغییر شرق و غرب ظاهر میشود مانو از شرق و از غرب آفتاب آید برون

زیر دستان را کنید چون زیردستان دلیر مشکل از چنگال گنجشکی عقاب آید برون
بعد از آن چون بگوش دل رسانید این خبر کاین زمان از شرق و غرب این ندا آید برون
بر لحد هر کس که شد بر منتهای شیب اگر بشنود این مژده در حین شباب آید برون
از غبار مقدمش کحل الجواهر طالبم نور بینائی من از این تراب آید برون
کار عالم منقلب میشود هر ساعتی پا برون نه تا که دهر از انقلاب آید برون

خداوند تعالی در سوره بقره میفرماید وَاِذِ ابْتَلٰی اِبْرٰهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِی قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ ملا فتح الله کاشانی علیه الرحمه در خلاصة منهج الصادقین در تفسیر این کلمات مبارکه گوید و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی تکلیف فرمود ابرهیم را پروردگار او بسخنانی یعنی باوامر و نواهی پس ابرهیم باتمام رسانید بر وجهی که رضای الهی در آن بود و خداوند فرمود که چون متابعت فرمان من کردی بدرستیکه گرداننده ام ترا برای مردمان پیشوائی در دین که همه رسلی که بعد از تو بتو اقتدا نمایند و آنکه حقسبحانه پیغمبر ما را فرمود که اتبع ملة ابرهیم برای فاتمون بایری عده بود و چون ابرهیم را بشرف امامت بنواخت ابرهیم عرض کرد که بعضی از فرزندان و نبیرگان مرا امام گردان حقتعالی در جواب او فرمود نرسد عهد من که امامت است بر ستمکاران یعنی عاصیان و فاسقان ذریت ترا این منصب نرسد بلکه بصلحا و اتقیای ایشان کرامت فرمایم این دلیل است بر آنکه انبیا و ائمه علیهم السلم معصوم بودند از جمیع گناهان کبیره و صغیره و فاسق صلاحیت امامت ندارد و جمال الدین شیخ ابو الفتوح رازی قدس سره در روض الجنان گوید که معنی ابتلا امتحان و اختبار و آزمایش بود و حقیقت این بر خدایتعالی روا نباشد بر کسی روا بود که چیزی نداند تا بداند و لیکن چون تکلیف صورت امتحان دارد حقتعالی او را امتحان و ابتلا خواند مراد بابتلا در این آیه امر است یعنی امره بکلمات و گوید که علما خلاف کرده اند در کلمات بعضی گویند کلماتی بود که خدایتعالی ابرهیم را امر کرد که بر سبیل تسبیح و تهلیل در اوقات عبادت بگوید و از معاذ روایت کرده اند که رسول خدا یکروز اصحاب را فرمود شما میدانید که خدایتعالی چرا ابرهیم را خلیل خود کرد عرض کردند نه یا رسول الله فرمود برای آنکه ابرهیم هر بامداد و شبانگاه میگفت سُبْحَانَ اللّٰهِ حِینَ تُمْسُونَ وَحِینَ تُصْبِحُونَ و سدی و سعید بن جبیر گویند که کلمات آن بود که بنا خانه میکرد و میگفت سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ و چون تمام کرد گفت رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ الی قوله اِنَّکَ اَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ و عبد الرحمن بن زید گوید که کلمات این بود لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَیُمِیتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ سُبْحَانَ اللّٰهِ حِینَ تُمْسُونَ وَحِینَ تُصْبِحُونَ و آنان که گفته اند از جنس افعال بود اختلاف کرده اند موء لف گوید علامه مجلسی در خامس بحار از طبرسی

قدس سره نماز او از حضرت صادق علیه السلم روایتکرده که ابتلای ابرهیم علیه السلم ان بود که در خواب امر کردند که فرزند
خود اسمعیل ابو العرب را ذبح کند پس تمام کرد انرا ابرهیم و عزم بر ان نمود و تسلیم امر الهی کرد پس حقتعالی
وحی کرد باو که من ترا برای مردم امام کردانیدم پس فرستاد باو سنتهای حنیفه را که ده چیز است پنج در
سر و پنج در بدن اما انچه در سر است فاخذ الشارب واعفاء اللحی وطم الشعر والسواك والخلال
پس شارب کرفتن و ریش کذاشتن و سر تراشیدن و مسواك و خلال کردن و انچه در بدن است فحلق
الشعر من البدن والختان وتقليم الاظفار والغسل من الجنابة والطهور بالماء پس موی
از بدن ستردن و ختنه کردن و ناخن کرفتن و غسل جنابت و استنجا اب کردن پس این است حنیفه
ظاهره که ابرهیم اورد فلم تنسخ ولا تنسخ الی یوم القيمة و منسوخ نشده و نمیشود تا روز قیامت
و این است معنی قول خدا که فرموده واتبع ملة ابرهيم حنيفا یعنی متابعت کن ملت ابرهیم را در حالتی
که حنیف و مایل است از باطل بحق و شیخ ابو الفتوح علیه الرحمه در روض الجنان کوید که مجاهد کفته
که کلمات هم این است که در ایه است من قوله تعالی اني جاعلك للناس اماما تا اخر ایه که فرمود من ترا
امام خواهم کرد و کوید که اینقول از همه قریب تر است زیرا که در ایه است و سخن منقطع نیست و سیاق
ایه بر ان دلالت میکند و ایضا کوید که مجاهد کفته که مراد بعهد امامت است و اینقول حضرت صادق
و باقر علیهما السلم است و قرینه ایه دلیل صحت این است زیرا که ابرهیم برای ذریت امامت خواست
خدایتعالی نفی عهد کرد پس لابد باید که معنی عهد امامت باشد تا کلام مناسب شود و الا جواب وفق
سؤال نمیباشد و با کلام حکیم نمیماند که او را از امامت پرسند و او از نبوت یا میثاق جواب دهد*
مؤلف کوید باید دانست که در مراتب و مناصب انسان مرتبه بالاتر از امامت نیست چنانکه شیخ
فخر الدین طریحی علیه الرحمه در مجمع البحرین کوید که در حدیث وارد شده اتخذ الله ابرهيم عبدا قبل ان
يتخذه نبيا ونبيا قبل ان يتخذه رسولا ورسولا قبل ان يتخذه خليلا وخليلا قبل ان يجعله اماما
فلما جمع له هذه الاشياء قال اني جاعلك للناس اماما که خداوند ابرهیم را عبد قرار داد پیش
از انکه نبی قرار دهد و نبی کرد قبل از انکه رسول بنماید و رسول قرار داد پیش از انکه خلیل بکند و خلیل کرد
قبل از انکه امام قرار دهد و چون همه این مراتب و مناصب از برای او جمع شد فرمود بدرستیکه من کردانندهام
ترا از برای مردم امامی و پیشوائی و علامه مجلسی قدس سره در جلد سیم حیات القلوب کوید که از بعضی اخبار
معتبره معلوم میشود که مرتبه امامت بالاتر از مرتبه پیغمبری است چنانچه حقتعالی بعد از نبوت بحضرت
ابرهیم خطاب فرمود که اني جاعلك للناس اماما و در کفایة الموحدین کوید که از این ایه چنان مستفاد میشود

که مرتبهٔ امامت حضرت خلیل بالاتر از نبوت او ست چه انکه جاعلک للناس اماما صیغهٔ اسم فاعل است و بمعنی
ماضی اگر باشد در بنصورت عمل در ما بعد خود نخواهد نمود و افاده مرتبهٔ تازه نخواهد کرد تا افضلیت
امامت از مرتبهٔ نبوت او ولکن ایهٔ مذکوره در مقام امتنان است و اسم فاعل هم عمل در ما بعد خود نمود پس
متعین است که مراد باو حال یا استقبال باشد و چون در قبل حضرت خلیل دارای منصب نبوت و
خلت بود پس خداوند بعد از این دو منصب منت گذاشت بر خلیل بمنصب جلیل و فرمود ما تو را قرار داد
امام و خلیفه بر بندگان که تو قدوه باشی از برای ایشان و متابعت تو بنمایند در امور و گوید که در روایات
عدیده است که منصب امامت بعد از اعطا منصب نبوت بود که خداوند از بابت جزاء بحضرت ابرهیم
که ممتحن شد بکلمات باو عطا کرده است بعد گوید فان قلت اذا کان الامامة افضل من النبوة
یلزم ان یکون کل واحد من الائمة علی مذهب الشیعة افضل من النبی وهذا خلف بالاتفاق
قلت هذا التوهم باطل لان مرتبة الخاتمیة المخصوصة بخاتم الانبیاء صلی الله علیه واله
اعلی وافضل واجل من جمیع مراتب المقربین کائنا ما کان من الملائکة والانبیاء والائمة علیهم
السلام واما مرتبة الامامة الثابتة للائمة الذین من اهل بیت سید المرسلین لا اشکال عند
الشیعة بانها اعلی واجل وافضل من جمیع الانبیاء والمرسلین سوی خاتم النبیین انتهی حاصل
سؤال و جواب بفارسی چنین است که اگر بگوئی که امامت افضل و بالاتر از نبوت است لازم اید که
هر یک از ائمهٔ هدی علیهم السلام در مذهب شیعه افضل از حضرت رسول صلی الله علیه و اله بوده باشند
و این بالاتفاق باطل است گویم که این توهم باطل است زیرا که مرتبهٔ خاتمیت که مخصوص بحضرت
ختمی مرتبت ص است برتر و بهتر و بالاتر از جمیع مراتب مقربین است هر کسی باشد از ملائکه و انبیا
و ائمه علیهم السلام و اما مرتبهٔ امامت که ثابت است در حق ائمهٔ دین از اهل بیت سید المرسلین سلام
الله علیهم اجمعین پس اشکالی نیست در نزد شیعه در اینکه ان مرتبه برتر و بالاتر و بهتر است از مراتب
همهٔ انبیا و مرسلین سوی خاتم النبیین صلوات الله علیهم و در روض الجنان گوید که در ایه دلیل
است بر انکه امامت بخدای تعالی تعلق دارد چون نبوت لقوله انی جاعلک للناس اماما و گوید
و چه خوب گفته و استدلال عجیبی نموده ای عجب ابرهیم با پایه و منزلت او و با پیغمبری و خلت و انکه
از پیغمبران گذشته خدای را از و بهتر پیغمبر نبود تا خدایش امام نکرد امام نشد و ابرهیم این پایه را از
خود نیافت پس تو از کسی چون یابی که فروتر از تو باشد در مرتبه و نیز گوید ایضا در ایه دلیل است
بر انکه امام باید معصوم باشد و وجه دلالت انکه ابرهیم علیه السلام این منزلت را از برای بعضی از

در بیان افضلیت امامت

فرزندان تو تمنا کرد خدا یتعالی فرمود که امامت عهد من است عهد من بظالمان نرسد پس چون حقتعالی ۳۰
نفی امامت کرد از انکس که خدا او را ظالم داند بر عموم ظالم نفس خود و ظالم غیر شامل است وانکس
که جمله این هر دو ظلم از و منفی باشد معصوم باشد **مؤلف گوید** عقل قاطع است براینکه
امامت که ریاست کلیه عامه همه مخلوقات است بسمت نیابت و خلافت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خداوند احدیت باید ذره ذره عدل باشد و در وجود معصوم
قرار گیرد نه مثل انانکه تبدیل و تحریف نمودند کلمات الهیه و آیات قرآنیه را و فسادی کردند
در روی زمین که ملائکه قبل از خلقت آدم از ان مفاسد یاد کردند در انوقتی که فرمود انی جاعل
فی الارض خلیفة پس ایشان گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء یا خلق
میفرمایی در زمین کسی را که فساد کند و مشغول معصیت شود در زمین و خون ناحق در زمین
بریزد و ان عظیم ترین معصیت است ای شیعیان ملاحظه کنید در صورتیکه مطلق قتل اعظم
معاصی بوده باشد ببینید انهم قتل بهترین عالم و سید اولاد آدم اعنی ولی الله الاعظم حضرت امیر
المؤمنین و سید الشهدا صلوات الله علیهما که بعد از پیغمبر افضل اهل عالم بودند بچه مرتبه اعظم
واکبر خواهد شد و انکه خون ناحق هفتاد و دو نفر شهداء کربلا که در حق همه جنه نفر ایشان
که از اهل بیت رسول عالمیان بودند حضرت رضا علیه السلام میفرماید ما لهم فی الارض شبیهون
از برای ایشان شبیهی و نظیری نبود و در حق دیگران امیر مؤمنان میفرماید لا یسبقهم بالفضل
من کان قبلهم و لا یلحقهم من کان بعدهم از سابقین و لاحقین احدی در فضیلت باید [illegible]ن
نمیرسد یعنی در مرتبه خود الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مقصد چهارم در اثبات امامت مطلقه عقلا

سید حسن بن الفتال النجفی رحمه الله گوید

غوث الانام و مصباح الظلام و در الکلام و امن الخائف اللاکی
تقاو علی کل زهاد و نساک یحیی العلوم و کشاف الغموم و داع
هو الامام الهمام الفاطمی و من بر البشیر رسول الله ابناک
و ذو کل شدید الباس فتاک مظفر اینما سارت عساکره
یملا الارض عدلا بعد ما ملئت جورا و یهلک ذا نصب و اشراک
مدبجه کاسمه لباک لباک یا رب انی للمهدی منتظر
کهف الانام امام العصر ذو رتب الظلوم اذا استنجدت نجاک
یخفی لسطوته الابطال فاطبه شید مده الباری باملاک
یا سیدی انی عبد لکم حسن عجل به فعلی افنائی واهلاکی

اشاره بعقل عصمت امام

اشاره بمصیبت

صلی الله علیکم کل ما طلعت شمس و ما غربت فی دور افلاک ولله در القائل

کنز درر امامت مطلقه و خاصه گوید از اصول دین چهارم دان امامت و این بود

پیشوای اعلی ارکان نوع ما بود	هم بود معصوم و هم منصوب و منصوص از بشر	نص و نصب از جانب یکتای بیهمتا بود
بعد پیغمبر چنین شخصی امام و حجت است	جانشین مصطفی و خلق را مولی بود	از لوازم بر مکلف دان مودت را و صدق
هم اطاعت را مر او دین و هم دنیا بود	باید اقرار صریح و اعتقاد بس صحیح	که علی بعد از پیمبر پیشوای ما بود
آن علی بن ابیطالب که بن عم نبی است	صهر خیر الانبیا و شوهر زهرا بود	نیست خالق نیست رب و لیک مانند نبی
بهترین ممکنات و حجت کبری بود	او امام اول است و بعد فرزندش حسن	آنکه او مسموم ستم کینهٔ اسما بود
پس حسین بن علی ابن ابیطالب شناس	کاو امام سیم است و کشتهٔ اعدا بود	از امامان چارمین باشد علی بن الحسین
آنکه سرخیل اسیران اصف هیجا بود	بعد فرزندش محمد باقرش باشد لقب	وارث علم نبیین پیغمبر مولی بود
بعد از آن فرزند باقر جعفر صادق شناس	او امام ششم و از عترت طه بود	بعد از آن موسی بن جعفر دان امام هفتمین
کاظم الغیظ که زندان غمش ماوی بود	بعد فرزندش رضا باشد امام هشتمین	آنکه از زهر ستم مقطوع الاحشا بود
پس محمد کش جواد و هم تقی آمد لقب	از امامان نهم است و منبع تقوی بود	پس علی بن محمد آنکه خوانندش نقی
او امام دهم است و قبلهٔ دلها بود	بعد فرزندش حسن باشد شه هادی عشر	عسکری او را لقب شاهنشه والا بود
بعد از او فرزند او مهدی بود ثانی عشر	کاو امام این زمان رهنمای ما بود	از نظرها غایب است السر و الابنا
همچو خوانندش مسیحا است و جهان آرا بود	زامر حق ظاهر شود سازد جهان از کفر پاک	لشکرش خیل ملک با خضر عیسی بود
پر کند آن شه زمین از عدل و داد خویشتن	کی بود یارب که این نور از افق پیدا بود	خداوند قدیم در کتاب کریم

خود میفرماید انا خلقناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا و ایضا فرموده تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان علامهٔ مجلسی قدس سره در جلد سیم حیاة القلوب گوید بدانکه خلاف است میان علمای امت در آنکه نصب امام آیا واجب است بعد از انقراض زمان نبوت یا نه و بر تقدیر وجوب آیا بر خدا واجب است یا بر امت و بر هر تقدیر آیا وجوبش عقلی است که عقل حکم میکند بوجوبش یا از دلائل سمعیه وجوبش معلوم شده است پس قاطبهٔ علمای امامیه را اعتقاد آنست که نصب امام بر حقتعالی واجب است عقلا و سمعا و بعضی از معتزله و اهل سنت و جمیع خوارج را اعتقاد آنست که نصب امام مطلقا بر خدا و خلق واجب نیست و اشاعره و اصحاب حدیث و اهل سنت و بعضی از معتزله قائلند که نصب امام بر مردم واجب است بدلیل سمعی نه عقلی و جمعی از معتزله را اعتقاد آنست که واجب است بر مردم نصب امام با امن از فتنه نه با خوف و بعضی گفته‌اند بر عکس و گوید و اما وجوب نصب امام بر حقتعالی پس

قصیده در امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام

اختلاف امت در نصب امام

٣٦٣ فرقهٔ ناجیهٔ امامیه را براهین دلایل عقلیه بسیار است که در کتب مبسوطه ایراد نموده اند مانند شافی سید مرتضی
و تلخیص شیخ طوسی قدس سرهما و غیر اینها بعد از ان دو دلیل بطریق اجمال ذکر کرده یکی قاعدهٔ لطف
و دیگری ضرورت حفظ شریعت مؤلف گوید اما تفصیل دلیل اول بدین قرار است که بگوئیم
بدانکه لطف من باب حکمت بر خدای تعالی واجبست و هو ما یقرّب العبد الی الطاعة و یبعّده عن
المعصیة و ان چیزی است که مکلف را بطاعت نزدیک و از معصیت دور نماید ولی بنحوی که بحد
الجاء و اضطرار نرسد چه علت استحقاق ثواب و عقاب اختیاری بودن فعل است و اما دلیل
بر وجوب لطف پس بدو وجه بیان میشود اول انکه خود در کتاب کریم خود در چند جا بان اخبار نموده که و الله
لطیف بعباده و ان ربک لذو فضل علی الناس و لولا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی
منکم من احد ابدا و خلف در اخبار خداوند متعال محال است پس عمل بمقتضای اخبار لازم است
دویم انکه بالضرورة خلق انسان بجهة غرض است و ان عبارت است از طاعت و انقیاد و معرفت
چنانچه فرموده که انتصافش بمنافع دنیویه و اخرویه باشد و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون
پس هر چه موجب حصول این غرض و ترک او مانع از حصول وست من باب حکمت لازم است چه ترک او
مستلزم نقض غرض خواهد بود و نقض غرض قبیح و از خدا محال است و مثال این مطلب انکه
اگر کسی ضیافتی نماید کسی را و مهیا کند از برای او انواع اطعمه و اشربه و علم داشته باشد که مهمان
حاضر در مائده او نخواهد شد مگر بعمل آوردن نوعی از ملاطفات از فرستادن کتاب و رسول
و یا وا داشتن مواظب باحوال او که مراقب باشد بآمدن در مجلس او و با این احوال مسامحه نماید
و ترک کند ملاطفت مذکوره را یقینا در نزد عقلاء نقض غرض نموده و این عمل در نزد ایشان
از مقبحات و اضحه لا محاله است پس همچنین است کلام در اینمقام زیرا که غرض خداوند احدیت
از خلقت بندگی و اطاعت و معرفت است و این غرض حاصل نمیشود مگر ببعث رسول یا بنصب
مراقب و مواظب چنانکه ترک بعث رسول منافی با غرض حق سبحانه و تعالی است بلکه مستلزم لغویت
و عبث است از خلقت زیرا که خداوند میداند که غرض او حاصل نخواهد شد مگر ببعث رسول
همچنین ترک نصب مراقب و مواظب از عبادکه عبارت از امام و خلیفه است بعد از وفات او منافی
با غرض واجب تعالی است از خلقت جن و انس بسبب انکه میداند که غرض او حاصل نمیشود مگر
بنصب این مواظب و مراقب بلکه مستلزم لغویت و عبث است و نقض غرض از محالات عقلیه
و ممتنع است صدور ان از پروردگار حکیم و همچنین صدور لغویت و عبث از قبایح عقلیه و ممتنع

اثبات وجوب لطف بر خدا

است از خداوند متعال پس واجب و لازم شد بر خداوند حکیم که در هر عصری و زمانی امامی و پیشوائی
از برای مردم نصب نماید که ایشان از دلالت و هدایت او بطاعت نزدیک و از معصیت دور باشند
زیرا که علم ضروری همه کس را حاصل است که بوجود امام حفظ احکام و سیاست مدن و اغاثت ملهوف
و اغاثت مظلوم و تمشیت نظام امت و امر بمعروف و نهی از منکر و ردع ظالم و طاغی و منع مفسد
و باغی و اجراء حدود و تعزیرات و امثال اینها بعمل خواهد آمد و هریک از این امور مذکوره را دخل
تمام در طاعت و معصیت خواهد شد بلکه توقف این دو امر بر اکثر امور مذکوره بطوریکه بدون ان
ممکن نباشد حفظ احکام و نحو آن ظاهر است پس نصب امام بر خدا تعالی واجب و لازم خواهد شد
حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین خاص کند بنده مصلحت عام را اگر گفته
شود که وجود سلاطین از برای نظم نظام و سیاست مدن و نحو آن و وجود علما از برای حفظ احکام
کافی میباشد جواب گوئیم که متکفل این امور باید بحکم عقل معصوم باشد تا آنکه در حفظ احکام
خطا و نسیان نکند و در علماء و سلاطین خطا روا باشد و از اینجا دانسته شد که نصب امام از جانب
رعیت چنانکه عامه گویند نشاید زیرا که عصمت را غیر از خدا کسی نداند پس باید که نصب امام
از خدا باشد و اگر گفته شود که اول دلیل بر امکان شیئ وقوع است و ما می بینیم که امروزه که
زمان غیبت است و امامی ظاهر نیست این امور بدست سلاطین و علماء جاری میشود و
اگر در آن نقضی بر حکمت خدا بود جاری نمیشد جواب گوئیم که این نقص و عیب بر رعیت لازم
اید که سبب استتار و غیبت امام شده اند نه بر خداوند زیرا که او تعالی نصب فرموده و خوف
از رعیت سبب غیبت شده چنانکه از خواجه علیه الرحمه منقولست که فرموده وُجُودُهُ لُطْفٌ
وَتَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرُ وَعَدَمُهُ مِنَّا وجود امام لطف است و تصرف او در امور لطفی دیگر است
و عدم آن از ماست زیرا که خوف از ما سبب استتار شده چنانچه تفصیل این مطالب در محل خود
در وقعه امروز خواهد آمد انشاء الله تعالی و بالجمله قاعده لطف مقتضی وجوب وجود امام است از جانب
پروردگار در هر عصر و اگر انسان عاقل اندکی در کیفیت خلقت خود و ترتیب جوارح و اعضاء و قوی
و حواس و غرض اصلی از وجود خود تامل و تفکر نماید میداند که جسم علی الاطلاق ابتغاء امر ابدان
رئیس عالم و عادل نمیگذارد و حکمت بدین وجود ناقص نمیماند و نحو چنین رئیس در جمیع ازمنه و
اوقات لازم باشد و این عالم شهود بدون انوجود قوام نپاید بلکه رشته نظم عالم بهم بودن او گسیخته
گردد چنانکه مرحوم ثقة الاسلام در کافی باسناد خود از یونس بن یعقوب روایت کرده که گفت

لطف و وجوب نصب امام عقلا

وجوب امام عقلا لطف

مناظرهٔ هشام بن الحکم با عمرو بن عبید بصری

او بصری و از علمای صوفیهٔ اهل سنت بود منه

کان عند ابیعبد الله علیه السلام جماعة من اصحابه جماعتی از اصحاب حضرت صادق علیه السلم از جمله
حمران بن اعین و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و طیار و جماعت دیگر در نزد آنحضرت نشسته
بودند و هشام بن حکم نیز در میان ایشان بود و او در سن شباب بود پس حضرت فرمود ای هشام
الا تخبرنی کیف صنعت بعمرو بن عبید و کیف سئلته آیا خبر نمیدهی که چه کردی با عمرو بن
عبید و چگونه از وی سؤال کردی هشام عرض کرد یا بن رسول الله من از شما شرم میکنم و زبان
من در خدمت شما کار نمیکند حضرت فرمود هرگاه ما شما را امر کنیم باید اطاعت نمائید هشام
گفت که بمن خبر رسید دعوی فضیلت عمرو و نشستن او در مسجد بصره و افاده کردن او و این
بر من بسیار گران آمد پس بسوی او روانه شدم و در روز جمعه داخل بصره شدم و بمسجد بصره در
آمدم و حلقهٔ بزرگی دیدم که بدر عمرو بن عبید در آمده بودند و او یکجامهٔ سیاه از پشم بکمر بسته و یکجامه
دیگر ردا کرده و مردم از و سؤالها میکردند پس راه گشودم و در میان حلقه داخل شدم و در آخر
همه بدو زانو نشستم پس گفتم ایها العالم انی رجل غریب تأذن لی فی مسئلة ای عالم من مرد
غریبم و مسئله دارم رخصت میدهی که سؤال کنم گفت بلی گفتم آیا چشم داری گفت ای فرزند
این چه سؤالست گفتم سؤال من چنین است گفت ایفرزند سؤال کن هرچند مسئله تو احمقانه
است گفتم چشم داری گفت بلی گفتم بآن چه کار میکنی گفت رنگها و شخصها را می بینم گفتم آیا بینی
داری گفت بلی گفتم بآن چه میکنی گفت استشمام میکنم بوها را گفتم آیا دهان داری گفت بلی
گفتم بآن چه کار میکنی گفت بآن مزهٔ چیزها را میابم گفتم آیا زبان داری گفت بلی گفتم بآن چه میکنی
گفت بآن سخن میگویم گفتم آیا گوش داری گفت بلی گفتم بآن چه کار میکنی گفت بآن صداها را
میشنوم گفتم آیا دست داری گفت آری گفتم بآن چه میکنی گفت چیزها را فرا میگیرم گفتم آیا
دل داری گفت آری گفتم بچه کار تو میاید گفت بآن تمیز میدهم آنچه را که بر اعضا جوارح وارد
اید گفتم آیا الجوارح بس نبودند و از دل مستغنی نیستند گفت نه گفتم کیف ذاک و هی صحیحة سلیمة
چرا از دل مستغنی نمیباشند و حال آنکه همه صحیح و سالمند گفت یا بنی ان الجوارح اذا شکت
فی شیء شمته او رأته او ذاقته او سمعته ردته الی القلب فیستیقن الیقین و یبطل الشک
ای فرزند وقتیکه این اعضا شک میکنند در چیزیکه بوئیده یا دیده یا چشیده یا شنیده اند
بر میگردانند بدل پس او یقین را جزم و شک را باطل میکند هشام گوید گفتم باو پس خدا دل را
در بدن حاکم قرار داده که شک را از جوارح بر طرف کند گفت آری گفتم پس البته دل باید در بدن باشد

٣٩٦ تا ادراکات جوارح مستقیم کردد کفت اری کفتم یا ابا مروان فالله تبارک وتعالی لم یترک جوارحک
حتی جعل لها اماما یصحح لها الصحیح و یتیقن به ما شککت فیه ای ابو مروان خداوند عالمیان
اعضا وجوارح ترابی امامی وپیشوایی نکذاشته است که صحیح را برانها جزم ورفع شکها را ازایل کرد اندجنین
پروردکار و یترک هذا الخلق کلهم فی حیرتهم وشکهم واختلافهم لا یقیم لهم اماما یردون الیه
شکهم وحیرتهم و یقیم لک اماما لجوارحک ترد الیه حیرتک وشکک وجمیع خلایق را در حیرت
وشک واختلاف میکذارد وامام ومقتدایی از برای ایشان نصب نمیکند که در حیرت وشک با و
رجوع نمایند وبرجوارح تو امام قرار رسید هد پس عمرو ساکت شد و چیزی نکفت بعد بمن ملتفت شده
کفت توهشام بن الحکم میباشی کفتم نه کفت با او مجالست کرده کفتم نه کفت از اهل کجایی کفتم از اهل کوفه
کفت البته توهشامی ثم ضمنی الیه واقعدنی فی مجلسه وما نطق حتی قمت پس برخواست ومرا
دربرکرفت ودرجا خود نشانید وحرف نزد تا من برخواستم کوید چون این قصه را نقل کردم حضرت
صادق علیه السلم خندید وفرمود ای هشام من علمک هذا این را از که اموخته بودی عرض کردم شیء
اخذته منک والفته اجزای ان را از شما اخذ کرده بود وبا یکدیکر تالیف کردم حضرت فرمود هذا
والله مکتوب فی صحف ابرهیم وموسی علیهما السلم بخدا سوکند که این مضمون در صحف ابرهیم
وموسی علیهما السلم نوشته شده است **مؤلف کوید** بلی قلب حاکم بدن وپادشاه کل بدن
است چنانکه مجلسی علیه الرحمه در جلد سیم حیاة القلوب کوید که انسان عالم صغیر است ونمونه عالم
کبیر چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرموده است که اتحسب انک جرم صغیر وفیک انطوی
العالم الاکبر یعنی ایا کمان میکنی که تو جسم کوچکی ودر تو منطوی وپنهان شده است عالم بزرکتر چنانچه
استخوانها در بدن بمنزله کوهها یند در زمین وکوشت بمنزله خاک ورکهای کوچک وبزرک بمنزله
نهرها کوچک وبزرک اند وسر که محل اکثر قوی ومشاعر است ومشرف است بربدن بمنزله اسمانها
است که محل کواکب نیر است واشعه انها بر زمین میتابد وبخارات که از معده متصاعد میشود وبدماغ
میرسد سرد میشود واز چشم ودماغ متقاطر میکردد بمنزله ابخره است که از زمین متصاعد
کردد وبکره زمهریر که میرسد متقاطر میکردد وایضا قوای دماغیه بتوسط نخاع بجمیع بدن میرسد
چنانچه اشعه کواکب در زمین تاثیر میکند وچنانکه امرا وسلاطین وحکام در زمین هستند وسر که بدن
نیز بعضی از قوی خادم بعضی دیکر اند وپادشاه کل نفس ناطقه است که تعبیر از ان بقلب میکنند باعتبار
انکه اول تعلق بروح حیوانی میکرد وان از قلب منبعث میشود وچنانکه معموره دنیا در جانب شمال است

دل که سبب معموری بدن است در جانب شمال است چنانکه ملوک را وزرا میباشد که ارزاق رعایا را قسمت
میکنند انچه در کبد طبخ میشود بر جمیع بدن منقسم میشود چنانچه نصیبی از برای مین از فضلات مقرر شده
که بکریا منتهی شده و در بدن انسان نیز مقرر شده است واستقصای اینمطلب بسط عظیم دارد که
مناسب این کتاب نیست مؤلف گوید مثل قلب در شهرستان بدن مثل امام علیه السلم است در کل عالم
واوست قطب فی قطب دایره امکان ومرکز عوالم ایجاد است چنانکه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
در خطبه شقشقیه ومقمصه میفرماید اَمَا وَاللهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَاِنَّهُ لَيَعْلَمُ اَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ
الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَی يَنْحَدِرُ عَنِّی السَّيْلُ وَلَا يَرْقَی اِلَیَّ الطَّيْرُ عالم محقق مرحوم میرزا محمد باقر نواب لاهیجانی
در شرح اینکلمات مبارکه گوید یعنی اگاه باش ای مستمع که بتحقیق که پوشید فلان یعنی ابو بکر پیراهن
خلافت را در بعضی نسخها بلفظ ابن ابی قحافه نیز نقل شده است وابی قحافه پدر ابابکر است وحال
انکه او میدانست و جزم داشت که رتبه ومنزلت من از برای خلافت از حیثیت کمالات علمی وعملی وبنص
پیغمبر صلی الله علیه واله بکرات ومرات خصوصا در منزل غدیر خم مثل قطب اسیا است نسبت
باسیا وقطب میخ وسط اسیا است که دوران اسیا قائم بان است وبدون ان اسیا گردش وحرکت
اسیائی ندارد سنگی است مثل سایر سنگهای بیمصرف امیرالمؤمنین وقطب اسلام ودین وجود شریف
خود را نسبت بخلافت پیغمبر صلعم نسبت قطب با اسیا گفتند از برای تنبیه سامعین که بدانند که دائره
خلافت در غیر او مثل اسیای بی قطب است وثمر خلافت که بنیابت خدا ورسول هدایت خلق کردن باشد
بر او مترتب نمیشود بلکه کفر وضلالت از او حاصل است پس بیمصرف بلکه مضر است چه خلافت معصوم
از او حاصل میشود در حالتیکه فرود میاید از من سیل علوم ومن در ارتفاع کمالات بدرجه باشم که اول
باران رحمت وکمال بر من میبارد واز من جاری وساری میشود باودیه وحیاض وهر یک بقدر احتمال
وفراخور وسع شان بر میکردند از علم من وبالا نمیرود در بریدن بسوی من مرغ پرنده یعنی در رفعت
مرتبه ومنزلت نزد خداوند عالم بمرتبه میباشم که طائر وهم وخیال هیچکس بسوی او نمیرود زیراکه مقدور
او نیست تا بسوی او پرد وادراک کند قدر بلندی ان مرتبه را ومرحوم فاضل دربندی اعلی الله درجته
در سعادات ناصریه نیز گوید که خلیفة الله وولی مطلق حقتعالی یعنی بنهج خلافت کلیه وولایت تامه
مطلقه چنانچه از این نحو از خلافت وولایت مختص است بسید المرسلین وباوصیاء ان بزرگوار
که وارث جمیع کمالات وبودند واین نحو از خلافت کلیه وولایت تامه مطلقه اثار بسیار وخواص بسیار
شمار دارد واز جمله خواصش این است که صاحب این نحو خلافت وولایت غوث وبمنزله قطب است

قطب و قطب بودن امام

اشاره به خطبه شقشقیه

غوث و قطب بودن امام

اهل جمیع عوالم امکان و بمنزله قلب بنی نوع و قاطبه موجودات امکانیه است **مؤلف گوید**
ای شیعیان در صورتیکه امام علیه السلام قطب عوالم امکان و بمنزله قلب برای موجودات شد
همینطور چون اعضا عالم وجود و اجزاء روزگار شهود بهم نخورد در آنوقتی که بقلب این قلب عالم
امکان تیر سه شعبه زهر آلود رسید الی آخر الروایة **و قال علیه الرحمة گوید**

دست قضا چون حسین بنجف زمین انداخت زروی نبی گشت شرمگین
ذرات کاینات قرین فنا شدند چون شد قران مهر زخشن با سنان کین
نزدیک شد بهم خورد اوضاع روزگار گردد غبار اهل جهان زود بین
یکسر ثری ثریا مکان میشد از زمان باقی نبود یار بزمین زین عابدین
میشد گسسته رشته عالم زیکدگر زاو گر نبودی رشته حبل المتین متین
الا لعنة الله علی القوم الظالمین

اما فضیلت لیلهٔ دوم که ضرورت حفظ شریعت است

از ابتلای تمدن بدین ترتیب است که بکرات معلوم و مسلم است که حسن معاش و معاد و انتظام
امور انام متحقق نخواهند یافت مگر باجتماع و تمدن که بمعاونت یکدیگر امور دنیا و معاملات
واقعه بین خود که تعیش و زندگی موقوف بانها است بانتظام و تمشیت بدهند و همین است مراد از
انکه میگویند که انسان مدنی بالطبع است یعنی یکنفر تنها نمیتواند لوازم و ضروریات تعیش
خود را فراهم بیاورد بلکه هر کس بالطبع در مسئله احتیاج از خود حاجت بجماعت میدارد که احاد
و افراد نوع از هر طبقه و هر درجه هر کدام بقسمتی در انجام مهمات و اداء حاجات یکدیگر معاون و یکدیگر
مظاهر باشند و کسی بغیر از ذات اقدس سبحانی جل جلاله غنی بالذات نیست مراورا رسد
کبریا و منی که ملکش قدیم است و ذاتش غنی مثلا انسان اولا که غذا و خوراک و لباس لازم دارد
و ثانیا مسکن و عمارت میخواهد و ثالثا محتاج علم صنعت و کتابت و زراعت و فلاحت و حصاد و
اهنگری و طحن و غزل و نسج و دیگر حرف و صنایع میباشد هرگز یکنفر از عهده اینها بر نمیاید پس باید
هر فردی از افراد جماعت نسبت بوضع حالت و اقتضای طبیعت خود بشغلی از این اشغال متکفل
بشود و یکی از این تکالیف را از پیش ببرد و معاونت بجماعت نماید تا امر مجمع منتظم گردد و تحقق این انتظا
م و تعدیل و قواعد و قوانین عادله الهیه است و الا هر یک از افراد مجمع بمقتضیات شهوات نفسانیه
تجاذب خواهند نمود انچه را که در دست دیگری است از عرض و مال از منکوح و ملبوس و مرکوب و
ماکول و مشروب و بالدک زمانی رشته نظام نوع بنی ادم گسیخته و هرج و مرج عظیم واقع خواهد
شد و این قواعد و قوانین عدلیه و نوامیس شرعیه من الله تعالی سبب و علت است از برای بقای نوع و

بیان وجه تفضیل امام زمان

حفظ

حفظ نظام ایشان وچنانکه این قواعد الهیه محتاج بواضع از جنس بشر است از جانب خدا که مبعوث بر خلق
شود واز جانب خدا یتعالی الزام سنن وقواعد الهیه بر خلق نماید بجهة حفظ نظام که اسم ان مبعوث
نبی ورسول است همچنین محتاج است بحافظ ومفسّر ومبیّن ان قواعد در هر عصر وزمان مادام
بقاء شریعت ان نبی بعد از رحلت او وازدار فنا بسوی دار بقا تا انکه ان قوانین مصون باشد از خطاو
خلل وتغیر وتحریف والا همان لزوم اختلال نظام معاش ومعاد ابحال خود باقی خواهد بود چه
علت تامه حصول انتظام ودافع هرج ومرج نفس ان قوانین الهیه بود لا غیر وهمین سبب بود از برای
وجوب بعث نبی صلعم بر حضرت اقدس سبحانی وبعینه همین علت باقی وبرقرار است بدون تفاوت
در حق وصی غایة الامر انکه وجود نبی بمنزلهٔ علت محدثه است از برای ان قوانین الهیه ووجود وصی
بمنزله علت مبقیه است وفرقی نیست در واجب بودن بر خدا وند از جهة دفع اختلال نظام وبقاء
نوع میان بعث ان کسی که او بمنزلهٔ علت محدثه است ونصب انکسی که بمنزله علت مبقیه است ومجلسی ره
در جلد سیم حیاة القلوب در تقریر این دلیل گوید که شریعت حضرت رسول صلی الله را حافظی ضرور است
که از تحریف وتغیر وزیادت ونقصان ان را نگاه دارد وایات قرانی مجمل است واکثر احکام از ظاهر
قران معلوم نمیشود واز جانب خدا مفسّری میباید که استنباط احکام از قران تواند نمود بر خلاف انکه
عمر در وقتی که حضرت رسول صلعم در هنگام ارتحال بعالم قدس دوات وقلم طلبید که نامه برای امت
بنویسید که هرگز گمراه نشوند گفت اِنّ الرّجُلَ لَیَهجُر حَسبُنا کِتابُ الله یعنی این مرد هذیان میگوید کتاب
خدا ما را کافی است با انکه او تفسیر بسیاری از قران را نمیدانست وهر مسئله که عارض میشد او ودیگر فقرا
معطل میماندند وبنا بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم میاوردند تا انکه سنیان نقل کرده اند که در هفتاد
موضع عمر گفت لَولا عَلیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ اگر علی نمیبود عمر هلاک میشد واگر کتاب خدا بس بود امت را
اینقدر اختلاف در میان انها چرا بهم میرسید انتهی حاصل انچه پیغمبر اورده وبیان نموده بمنزله عمارتی
است که ساخته وان اساس را بر پا کرده وچون پیغمبر نیز دنیا را وداع خواهد نمود پس باید کسی باشد
که ان اساس را مستحفظ نماید تا خراب نشود چنانچه تا بحال این اساس صحیح وقاعده متین محمدی صلی
الله علیه واله بر پاست وتا روز قیامت بر پا خواهد شد انشاء الله ولیکن بسیاری از داخل وخارج خواستند
که این دین واین اساس متین را از روی زمین بردارند اما ممکن نشد واراده نمودند که انوار الهیه را
که سبب نظام عالم وواسطهٔ بقاء نوع بنی ادم بود ند خاموش بکنند میسّر نگردید بحر العلوم علیه الرحمه
از ایه شریفه اقتباس نموده در قصیده خود گوید هَمّوا بِاِطفاءِ نورِ اللهِ وَاجتَهَدوا فی وَضعِ قَدرِ

وجوب نصب امام

اثبات امام عصر

مَنِ الرَّحْمٰنِ رَافِعُهُ وپیش از این بیت کفته قَضیٰ عَلیٰ ظَمَاءٍ وَالْمَاءُ قَدْ مُنِعَتْ بِمُشْرَعَاتِ الْقَنَا عَنْهُ
مَشَارِعُهُ قَدْ حَرَّمُوهُ عَلَیْهِ فِی الْحَیٰوةِ وَمِنْ بَعْدُ اسْتَحَلُّوا الَّتِی تُعْفُو مَضَاجِعُهُ یعنی جکر کوشهٔ پیغمبر خدا
حضرت حسین علیه السلم لب تشنه شهید شد وآب فرات را بر نیزه ها خود از انجناب منع نمودند وفادامیکه
در حال حیات بود آب فرات را بروی حرام کردند وبعد از شهادتش مرقد ومضجع شریفش مباح نمودند که
قبر اورا پایمال وبر وفق نظر نمایند واهتمام در اطفاء نور الهی وجد وجهد در فرود داشتن قدر انبرزکواری که
خدا اورا بر داشته بود نمودند ولیکن پرورد کاران انوار را باتمام رسانید چنانچه در آیه کریمه فرموده
قربان ان قبر ذی قدر وشرفت بشوم یا اباعبدالله که مطاف انس وجن وملائکه سموات است مادامیکه
جان در بدن داشتی از تاب عطش والتهاب تشنکی از این قوم بیحیا استسقا نمودی نداد ندوآب مباح را بر تو
حرام کردند وبعد از شهادت تو بر قبر مبارکت حلال نمودند اشاره بر تشنکی انحضرت الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مقصد پنجم در اثبات امامت مطلقه نقلاً فاضل جلیل علی بن عیسی الاربلی ره صاحب کشف الغمه کوید

تَحِیَّةُ اللّٰهِ وَرِضْوَانُهُ	عَلَی الْاِمَامِ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ	عَلَی الْاِمَامِ حُکْمُهُ نَافِذٌ
اِذَا اَرَادَ الْحُکْمَ فِی الْعَالَمِ	خَلِیفَةُ اللّٰهِ عَلیٰ خَلْقِهِ	وَالْاٰخِذُ الْحَقِّ مِنَ الظَّالِمِ
اَلْعَادِلُ الْعَالِمُ اَکْرِمْ بِهِ	مِنْ عَادِلٍ فِی حُکْمِهِ عَالِمِ	مُطَهِّرُ الْاَرْضِ وَمُحْیِی الْوَرَیٰ
اَلْعَلَوِیُّ الطَّاهِرُ الْفَاطِمِیُّ	نَاصِرُ دِینِ اللّٰهِ کَهْفُ الْوَرَیٰ	مُحْیِی النَّدَیٰ خَیْرُ بَنِی آدَمِ
اَلصَّاحِبُ الْاَعْظَمُ وَالْمَاجِدُ	اَلْاَکْرَمُ وَالْمَوْلَی اَبُو الْقَاسِمِ	وَصَاحِبُ الدَّوْلَةِ یُحْیِی بِهَا
مُمْتَحَنٌ فِی الزَّمَنِ الْغَاشِمِ	وَالنَّافِذُ الْحُکْمِ فَرَعْیاً لَهُ	وَجَادَهُ الْوَابِلُ مِنْ حَاکِمِ
مَنْ حَاتِمٌ حَتّیٰ یُوَازِیٰ بِهِ	عَبِیدُهُ اَکْرَمُ مِنْ حَاتِمِ	لَوْ اَنَّنِی شَاهَدْتُهُ مُقْبِلاً
فِی مَحْفِلٍ ذِی عَثْیَرٍ قَاتِمِ	لَقُلْتُ مِنْ فَرْطِ سُرُورِی بِهِ	اَهْلاً وَسَهْلاً بِکَ مِنْ قَادِمِ

مرحوم حاج حسینعلی خان نوری متخلص بوفا کوید

شه سریر ولایت که از تولد او	جهان پیر چو باغ ارم کرفت طراز	تمام نعمت حق حجت دوازدهم
که شش جهت شده چون نور منقلب	امام عصر وصی رسول ونجل بتول	ولی دوست نواز وخدیو خصم انداز
سمی ختم رسل شبل عسکری که بود	حسام معدلتش از جهان ستم پرداز	یکانه مهدی موعود کز عدالت او
خورد طپانچه کنجشک بر سر شهباز	شهاد قدر یکتا بکف قدرت او	بهم کردش این چرخ سپهر شعبده باز
براه اوست دو چشم چو چشم حلو نکوه	که سپیده که خورشید خ نماید باز	نشان خویش بر کشتکان اینوادی

بۀ بده کرنا بحیره درت برند نماز شها تو بے که بخاک درت نهند همی بهر صباح و مسا کاینات روی نیاز
وفا بسوی تو با سیل اشك وکوه کناه ستاده است دو چشم امید کرده فراز بدانکه دلیل وجوب
نصب و تعیین امامت و خلافت بر خداوند نقلاً بر دو وجه است یکی ایات است و دیگری اخبار
اما از ایات قوله تعالی وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً الایه در کفایة الموحدین
کوید ایه شریفه اولا دلالت دارد که جعل و قرارداد خلیفه و حجت از جانب حضرت آفریدکار است
نه باختیار سایر موجودات از مخلوقین و ذریات ادم ولو انکه بعد از خلقت ادم بوجود بیایند و اختیار
انزلیما یند و نه باختیار ملائکه که از خودشان تعیین خلیفه نمایند فان قلت مراد بجعل خلیفه در
ارض خلق خلیفه است یعنی اراده کردیم که خلق نمائیم خلیفه را در زمین و ان دخل بوضع خلیفه
ندارد البته خلق وجود خلیفه از جانب خداوند است قلت اولا جعل بمعنی وضع و قرار است و ثانیا
انکه بمعنی خلق هم باشد ضرر ندارد چه انکه خلق خلیفه بعنوان خلافت و حجیت است و الا اگر مقصود
مجرد خلق و وجود بود باید کفته شود انی جاعل ادم و ذریته دیگر بعنوان خلافت و ذکر صفت
خلافت وجهی نداشت چنانکه ظاهر است و همچنین ظاهر میشود از ایه که جهت رجحان حضرت
ادم بر ملائکه بجهة خلافت و ریاست عامه افضلیت و اعلمیت حضرت ادم است و انکه ترجیح مفضول
بر فاضل جایز نخواهد بود و از این جهة حضرت حق سبحانه و تعالی ترجیح داد حضرت ادم را بر ملائکه
بسبب خلافت و ایه شریفه نیکو حجت و دلیل است بر مدعی بر مسئله امامت و از جمله ایات
قوله تعالی یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ایضا در کفایه کوید
یعنی ای داود ما قرار دادیم ترا خلیفه در روی زمین که تدبیر امور عباد نمایی از جانب ما و بامر
ما پس حکم نما در میان ایشان بحق بوضع هر شیء را در محل او و احتمال انکه مراد بجعل خلیفه
خلق خلیفه است باطل است چه انکه حقتعالی اولا خطاب فرمود بداود بجعل مذکور و
خلافت قبل از وجود و یا خطاب بمعدوم و یا اخبار بخلافت در قبیل غیر صحیح و باغرو جیه است
فثبت الدلالة بان المراد بالجعل هو الوضع ای وضع الالهی له الخلافة و هو المطلوب ایضا
از ایات قوله سبحانه إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ علامه مجلسی قدس سره در جلد سیم
جنات القلوب کوید که بعضی از مفسرین کفته اند که یعنی توئی ترساننده و هدایت کننده هر
قوم که هاد عطف باشد بر منذر و بعضی کفته اند مراد انست که توئی ترساننده کفار و فجار
از عذاب الهی و هر قوم را هدایت کننده است پس از قبیل عطف جمله بر جمله خواهد بود و دلالت

میکند

نصب امام از جانب الله واجب

میکند بر انکه هیچ عصر خالی از امام هدایت کننده نیست و بر تفسیر اخیر احادیث از طرق عامه و خاصه بسیار است چنانکه عامه از ابن عباس روایت کرده اند که چون این ایه نازل شد رسول خدا فرمود که من انذار کننده ام و علی هدایت نماینده یا علی بتو هدایت مییابند هدایت یافتگان و ابو القاسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل روایت کرده از ابی بریده اسلمی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله آب وضو طلبید و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام حاضر بود چون از وضو فارغ شد دست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت و بسینه مبارک خود چسبانید و فرمود که انما انت منذر یعنی منم منذر پس دست خود را بسینه علی گذاشت و فرمود و لکل قوم هاد یعنی توئی هدایت کننده امت بعد از من پس فرمود که توئی نور بخشنده مردم و توئی علامت هدایت و پادشاه قاریان قران و گواهی میدهم که تو چنینی و شیخ ثقه جلیل محمد بن حسن صفار قدس سره در بصایر الدرجات از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا منذر است و فی کل زمان منا هاد یهدیهم الی ما جاء به نبی الله و بعد از انحضرت در هر زمان هدایت کننده از ما هست که هدایت مینماید مردم را بسوی انچه رسول خدا از جانب او اورده است و هادی بعد از او علی بن ابیطالب علیه السلام و امامان دیگر از اهلبیت بعد از یکدیگر است و ایضا در بصایر از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر این ایه فرمود که حضرت رسول منذر و علی هادی است پس حضرت پرسید یا ابا محمد فهل منا هاد الیوم ای ابا محمد ایا امروز از ما هادی هست عرض کردم بلی فدای تو شوم پیوسته در میان شما هادی بعد از هادی بوده تا بتو رسیده فرمود خدا رحمت کند ترا ای ابا محمد و لو کانت اذا نزلت ایة علی رجل ثم مات ذلک الرجل ماتت الایة مات الکتاب اگر چنین میبود که ایه بر کسی نازل شود و ان شخص بمیرد و کسی بعد از او نباشد که معنی ان ایه را بداند و حکم ان را در میان مردم جاری کند هر اینه ایه بمیرد و کتاب خدا بمیرد یعنی بیفایده شود و حکمش بر طرف گردد و لکنه حی یجری فیمن بقی کما جری فیمن مضی و لکن کتاب خدا زنده و باقی است و در حق کسانیکه باقی اند جاریست در حق انانکه گذشته اند و مجلسی علیه الرحمه بعد از ترجمه این خبر و تفسیر و تفصیل این مطلب گوید که حکم قران باجماع همه امت تا انقراض دنیا باقیست و تکلیف الهی از مردم هرگز ساقط نمیشود و هر اینه مفسری باشد که معنی ان فهمیده شود و حکم کتاب بر امت بیان کند کتاب بی فایده خواهد بود و اگر تکلیف باقی باشد تکلیف غافل لازم میاید و ان بر خدا روا نیست و این یکی از دلایل بینه وجوب نصب امام است از جانب خدا و شیخ محمد تقی دزفولی در کفایة الخصام که در ترجمه غایة المرام است هفت حدیث از روایات عامه و بیست و سه حدیث

اثبات امامت از آیات

از طریق خاصه در اینکه در این آیه شریفه اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ منذر رسول خدا و هادی
حضرت امیر المؤمنین و اولاد او یازده امام نقل کرده مؤلف گوید آیات قرآنیه دالّه بر اینکه
وضع خلیفه و جعل امام از خداوند متعال است بسیار است که اگر بخواهیم استقصا کنیم از وضع
کتاب بیرون میرویم از آنجمله اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا تا آخر که در حق ابراهیم فرموده و مشروحا
گذشت و قوله تعالی وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا و قوله سبحانه وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ اَئِمَّةً يَهْدُونَ
بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا و قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰيهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّٰهُ يُؤْتِي
مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ در کفایه گوید که آیه شریفه بالصراحه دلالت دارد بر اینکه امارت
که در مرتبه خلافت و پایین‌تر از آن کمتر از خلافت است چون مستند بشریعت و نبی آن زمان بود حق تعالی
از اولو الکذار مجاز نفرمود بلکه خود از اتعیین نمود بنحویکه مقتضی حکمت و مصلحت بود و نیز وجه ترجیح آنرا
از برای بنی اسرائیل بیان فرمود که عبارت از علم و دانش و شجاعت و اصطفاء حضرت طالوت بود و در این آیه
دلالت است که شرط خلافت اعلمیت و افضلیت و اکملیت و اشجعیت او ست بر خلق چه حق تعالی
معلل فرموده است این فقره را به مذکوره امارت طالوت را بر بنی اسرائیل بجهات مذکوره پس دلالت بر اینکه
خلافة الرسول کلیه باید من الله باشد و آنکه اعلم و افضل از رعیت باشد و آنکه باید صاحب آیات و
معجزات باشد در کمال ظهور و صراحت است انتهی مؤلف گوید اما دلالت بر اینکه باید
صاحب معجزات باشد نیز آنکه بعد از این نقل نموده که خداوند فرموده وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ اٰيَةَ مُلْكِهِ
اَنْ يَاْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ بلی اشجع بودن از علایم و لوازم امامت است چنانکه
در روز عاشوراء شجاعتهای خلیفة الله الاعظم حضرت حسین علیه السلام دیدند که متحیر شدند بلکه چنانچه
خواجه علیه الرحمه گوید وَالشَّجَاعَةُ الْحُسَيْنِيَّةُ با آن تشنگی و گرسنگی و خستگی و بیخوابی و حزن و غم
و رنج و الم و مفارقت احبا و اصحاب و اخوان و اولاد و مشاهده بیکسی اهل و عیال و غیر این از
مصائب و نوائبی که هر یک بالخصوص سبب انکسار و ضعف است چنان قتال و جدال با آن قوم بد
فعال نمود که رجال و ابطال حیران ماندند اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

اما اخبار داله بر وجوب نصب و تعیین امام بر خداوند

اثبات امامت از اخبار

شیخ اجل صدوق علیه الرحمه در امالی باسناد خود از سلیمان بن مهران اعمش از حضرت صادق
علیه السلام از پدر بزرگوارش و آنجناب از حضرت سید سجاد علیه السلام روایت کرده که فرمود نَحْنُ اَئِمَّةُ
الْمُسْلِمِينَ وَحُجَجُ اللّٰهِ عَلَى الْعَالَمِينَ وَسَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَادَةُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَمَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ مائتم

پیشوایان مسلمانان و حجتهای خدا بر عالمیان و سادات مؤمنان و کشاینده رو و دست سفیدان بسوی ۲۰
بهشت یعنی شیعیان که در روز قیامت روها و دستها و پاهای ایشان از نور وضو سفید و روشن
خواهند بود و مائیم مولا و اقای مؤمنان و نحن امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل
السماء و مائیم باعث ایمنی اهل زمین از عذاب الهی چنانچه ستاره ها امانند اهل اسمانند مجلسی
علیه الرحمه در ترجمه اینکلمه کوید یعنی ما تا در زمینیم قیامت برپا نمیشود و عذاب بر مردم نازل نمیشود
و تا ستاره ها در اسمان هستند ملائکه خوف قایم شدن قیامت ندارند چون ما از زمین برطرف
شویم علامت برطرف شدن نظام زمین و مردن اهل انست و چون ستاره ها از اسمان فرو ریزند
علامت برطرف شدن اسمانها و متفرق شدن ملائکه است از جاهای خود و نحن الذین بنا یمسک
الله السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بنا یمسک ان تمید باهلها و مائیم انانکه برکت
ما خدا نکاه میدارد اسمانرا از انکه بر زمین فرود اید مکر باذن او که در قیامت باشد و برکت ما
خدا نکاه میدارد زمین را از انکه در کردد باهلش و سرنکون کردد و بنا ینزل الغیث و بنا ینشر
الرحمة و یخرج برکات الارض و لولا ما فی الارض منا لساخت باهلها و برکت ما خدا باران را
میفرستد و رحمت خود را پهن میکند و بسبب ما برکتهای زمین بیرون میاید و اکر امامی از ما بر روی
زمین نباشد هر اینه فرو رود زمین باهلش بعد حضرت فرمود و لم تخل الارض منذ خلق الله ادم
من حجة الله فیها ظاهر مشهور او غایب مستور و لا تخلو الی ان تقوم الساعة من حجة الله فیها
که هرکز خالی نبوده است زمین از روزیکه خدا خلق کرده است حضرت ادم را از حجتی که خدا را در زمین
بوده باشد یا حجت ظاهر مشهور یا حجت غایب مستور و خالی نمیباشد زمین تا روز قیامت از حجت خدا و
لولا ذلک لم یعبد الله و اکر حجت خدا در زمین نباشد عبادت کرده نخواهد شد زیرا که طریق
عبادت را از و میاموزند و او مردم را امر بعبادت میفرماید سلیمان کوید عرض کردم بحضرت صادق
علیه السلام فکیف ینتفع الناس بالحجة الغایب المستور که چکونه منتفع میشوند مردم بحجتی که غایب
و پنهان باشد از ایشان فرمود کما ینتفعون بالشمس اذا سترها السحاب که چنانچه منتفع میشوند
از افتاب که در زیر ابر پنهان است مجلسی علیه الرحمه بعد از نقل خبر در جلد سیم حیاة القلوب کفته که
مترجم کوید که از اینجا معلوم میشود که امام غایب فیوض و برکاتش بخلق میرسد و اکر شبهه عامی در میان
خلق بهم رسد ایشانرا هدایت مینماید بنحویکه او را نشناسند و بسا باشد که غیبت او برای جمعی
لطف باشد که حق تعالی داند که اکر انحضرت حاضر شود ایمان نخواهند اورد بلکه اکثر خلق چنین اند

زیرا که بد حضور آنحضرت تکالیف شدید تر خواهد بود که جهاد با اعدای دین و غیر آن و بسا باشد که دیدهای کور و شب پره وش و دلهای اخفش ایشان تاب انوار و اسرار آنحضرت نیاورند چنانچه شب پره از نور آفتاب منتفع نمیگردد و بسیاری از سلاطین و متکبران هستند که در غیبت امام ایمان دارند و آرزوی حضور او مینمایند و با حضور آنحضرت که شریف و وضیع و پادشاه و گدا را با هم برابر کرده اند بسا باشد که تاب نیاورند و کافر شوند چنانکه طلحه و زبیر با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با غلامی که دو روز پیش آزاد شده بود در عطا برابر کردانید و باعث کفر ایشان گردید و ان ضررها که از ایشان بدین و اهل دین رسید و از برای لطف بودن وجود امام علیه السلام در حال غیبت همین بس است که اعتقاد بوجود او و امامت و موجب حصول ثواب غیر متناهی نزد ایشان میگردد و گویا که سید مرتضی علیه الرحمه که در شافی در رساله غیبت و غیر او چند جواب فرموده اند از اعتراض بعدم انتفاع مردم با مام غایب اول آنکه چون در همه وقت احتمال ظهور آنحضرت میدهند همین معنی باعث انزجار ایشان از بعضی قبایح میگردد پس فرق است میان عدم امام و غیبت او دوم آنکه حقیقت لطف را بعمل آورده و مانع از انتفاع مردم دشمنان آنحضرتند چنانچه رسول صلی الله علیه و آله در مکه بود و کفار قریش مانع بودند از انتفاع مردم از آنحضرت خصوصا در این چند سال که آنحضرت در شعب ابیطالب با بنی هاشم پنهان و کفار قریش مانع بودند از آنکه کسی بخدمت آنحضرت برسد و در آن ایام که در غار مخفی بود ناهنگامیکه بمدینه تشریف نزول اجلال فرمود و بجمیع این ها منافی لطف در وجود نبی نبود سیم آنکه ممکن است که علت غیبت امام بدوستان نیز راجع شود با آنکه حق تعالی داند که اگر امام ظاهر شود ایشان ایمان نخواهند آورد و این باعث کفر ایشان میگردد چهارم آنکه لازم نیست که انتفاع عام باشد ممکن است که جمعی آنحضرت را ببینند و از او منتفع شوند چنانچه نقل میکنند که شهری هست که اولاد آنحضرت در آن ناحی باشند حضرت با آنشهر تشریف میبرند هر چند مردم آن شهر آنحضرت را نمی بینند اما مسائل خود را از آنحضرت بواسطه یا من وراء حجاب اخذ مینمایند **مؤلف گوید** مؤید فرمایش سید مرتضی در مجلس قدس سره هما در انتفاع یافتن ایشان از آنحضرت حکایت زنی است که مرده و حملش زنده بود چنانچه عالم کامل میرزا محمد تنکابنی در قصص العلما از احوالات شیخ مفید علیه الرحمه نقل کرده که گویند کسی از دهات بخدمت شیخ رسید و سؤال کرد که زنی حامله فوت شده و حملش زنده است آیا باید شکم ضعیفه را شکافت و طفل بیرون آورد یا اینکه با آن حمل او را دفن کنیم شیخ مفید فرمودند با همان

حکمت و علل غیبت امام علیه السلام

[illegible]

حمل او را دفن کنید ایمرد برگشت در اثناء راه دید که سواری از پشت سر میتازد و می اید چون بنزدیک رسید گفت ایمرد شیخ مفید فرموده است که شکم ان ضعیفه را شق کنید و طفل را بیرون اورید ضعیفه را دفن کنید ایمرد چنین کرد بعد از چندی ماجرا را برای شیخ نقل کردند شیخ فرمود که من کسی را نفرستادم و معلوم است که انکس حضرت صاحب الزمان بوده الحال که در احکام خبط و خطا مینمائیم همان بهتر که دیگر فتوی نگوئیم پس در خانه را بست و بیرون نیامد ناگاه از حضرت صاحب الزمان توقیعی بیرون امد بسوی شیخ که بر شما است اینکه فتوی بگوئید و بر ما است اینکه تسدید کنیم شما را و نگذاریم که در خطا واقع شوید پس بار دیگر نشست فتوی نشست و باید دانست که توقیع در ایام غیبت کبری بیرون نیامده مگر برای شیخ مفید و شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس گفته که اجماع علماء امامیه است که برای شیخ مفید توقیعات بیرون امد از امام زمان بخط مبارک انحضرت مؤلف گوید این در غیبت کبری بود ولی در غیبت صغری توقیعات کثیره از انجناب به نواب بیرون امده از انجمله زیارتی است که مجلسی علیه الرحمه در تحفة الزائر نقل کرده و میخواهم در این مقام چند سلام از ان زیارت از برای گریانیدن دوستانش عرض کنم میفرماید السلام علی من طهره الجلیل السلام علی من افتخر به جبرئیل السلام علی من ناغاه فی المهد میکائیل سلام باد بر کسی که خداوند جلیل او را طیب و طاهر گردانیده و جبرئیل باو فخر کرده و میکائیل در مهد باوی مناغات و تکلم نموده السلام علی من نکثت ذمته السلام علی من هتکت حرمته السلام علی من اریق دمه سلام بر کسی باد که بیعت او را شکستند و حرمت او را هتک نمودند و خون او را بظلم ریختند السلام علی المغتسل بدم الجراح السلام علی المجرع بکاسات الرماح السلام علی المضام المستباح سلام بر کسی باد که بخون زخمهای خود او را غسل دادند و با کاسهای نیزه ها او را اب دادند و برا و ظلم کرده خونش را مباح نمودند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

و از جمله اخبار داله بر مقصود خبر منصور بن حازم است

چنانکه علامه مجلسی علیه الرحمه در هفتم حیات القلوب گوید که کلینی و ابن بابویه و کشی بسندهای معتبر روایت کرده اند که از منصور بن حازم که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که خدا جلیل تر و بزرگتر است از انکه او را بخلق بشناسند بلکه خلق را بخدا میشناسند حضرت فرمود که راست گفتی گفتم هر که بداند که او را پروردگاری هست باید بداند که ان پروردگار را خوشنودی و غضبی هست بعضی از اعمال باعث خوشنودی او میگردد و بعضی باعث سخط و غضب او و باید

۲ بالظلم

پانزدهم شعبان

بداند که خوشنودی و غضب او را نمیتوان دانست مگر بوحی یا رسول پس کسیکه وحی باو نرسد باید که طلب کند پیغمبرانرا پس هرگاه ایشانرا ملاقات کند میداند که ایشان حجت خدایند بمعجزات و علومیکه خدا بایشان داده است و آنکه اطاعت ایشان واجبست و گفتم بسنیان که رسول خدا حجت خدا بود بر خلق گفتند بلی گفتم وقتیکه از دنیا رفت که بود حجت خدا گفتند قرآن پس نظر کردم در قرآن دیدم که مخاصمه میکنند بقرآن سنیان و جبریان و زندیقی که اعتقاد بقرآن ندارند تا آنکه غالب شوند بر مردم بحجیت خود پس دانستم که قرآن حجت نمیتواند بود مگر بکسیکه تفسیر کننده قرآن باشد و معانی همه را داند و آنچه گوید حقیت خود را ظاهر تواند کرد پس گفتم بسنیان اگر کیست تفسیر کننده قرآن و حافظان گفتند ابن مسعود میدانست و عمر میدانست و حذیفه میدانست گفتم همه را میدانستند گفتند نه بعضی را میدانستند پس نیافتم کسی را که معنی کل قرآن را داند بغیر از علی بن ابیطالب علیه السلم و هرگاه چیزی میان جماعتی باشد و هر یک از ایشان گویند که ما همه را نمیدانیم و یکی گوید که من میدانم و براستی بیان کند که آن علی بن ابیطالب علیه السلم است پس گواهی میدهم که او قیم و حافظ و مفسر قرآن است و اطاعت او بر خلق واجبست و حجت بوده است بر مردم بعد از حضرت رسول و آنچه در تفسیر قرآن و استنباط احکام از آن بگوید حق است حضرت فرمود که خدا رحمت کند ترا منصور گفت برخواستم و سر مبارک آنحضرترا بوسیدم و گفتم علی علیه السلم از دنیا نرفت تا حجتی بعد از خود گذاشت چنانچه رسول خدا بعد از خود حجتی گذاشت و حجت بعد از او حضرت امام حسن علیه السلم بود و گواهی میدهم بر امام حسن علیه السلم که او حجت خدا بود و اطاعتش بر خلق واجب بود باز حضرت فرمود خدا ترا رحمت کند پس سرشرا بوسیدم و گفتم شهادت میدهم بر امام حسن که از دنیا نرفت تا حجتی بعد از خود نصب کرد چنانچه رسول خدا و پدرش کرده اند و حجت بعد از او حسین بن علی علیه السلم بود و اطاعتش واجب بود باز حضرت فرمود که خدا ترا رحمت کند پس سرشرا بوسیدم و گفتم شهادت میدهم بر حسین بن علی ع که از دنیا نرفت تا حجتی بعد از خود گذاشت و حجت بعد از او علی بن حسین ع بود و اطاعتش واجب بود گفت خدا ترا رحمت کند پس سرشرا بوسیدم و گفتم گواهی میدهم بر علی بن حسین ع که از دنیا نرفت تا حجتی بعد از خود گذاشت و حجت او بعد از او محمد بن علی ابو جعفر علیه السلم بود و اطاعتش واجب بود پس فرمود رحمک الله گفتم سر خود را بده ببوسم پس سر مبارک او را بوسیدم پس آنحضرت خندید از مکر ببوسیدن تا آنکه نوبت بآنحضرت رسید و میدانست که میخواهم حضرترا بگویم پس گفتم گواهی میدهم بپدرت از دنیا نرفت تا حجتی بعد از خود نصب کرد چنانچه پدرش کرده

منصوص بودن [illegible] ائمه

بود وگواهی میدهم بخدا که ان حجت توئی واطاعت تو واجب است حضرت فرمود بس است خدا ترا رحمت کند گفتم سر ترا بده ببوسم پس خندید و فرمود که هرچه میخواهی از من بپرس که بعد از این چیزی از تو پنهان نخواهم کرد مؤلف گوید مجلسی علیه الرحمه بعد از نقل این خبر فواید کثیره در اینمقام از معانی ومطالب خبر ذکر کرده که نمیخواهم ناظرین این کتاب را از ان فواید و عوایدکه فی الحقیقة بر اهل ذوق وطالبان حق موائد است خالی باشد پس گفته که مترجم گوید که اینکه خدا را بخلق نمیتوان شناخت بلکه خلق را بخدا می شناسند چند احتمال دارد اوّل انکه علم بوجود صانع بدیهی و فطریست و هر کس در اوّل انکه بحدّ شعور و تمیز رسد میداند که خالقی دارد که او را افریده است و کافران بسبب اغراض فاسده انکار صانع میکنند و در وقت اضطرار در دریا و صحرا رو بخدا میاورند و باو متوسل میگردند و چون خود را از اغراض باطله خالی کنند و رجوع بنفس خود کنند میدانند که خود افرینندهٔ خود نیستند و ممکن مثل ایشان ایشان را نیافریده چنانکه حقتعالی میفرماید اِنْ سَئَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰه یعنی اگر انکافران سؤال کنی که افریده است اسمانها و زمینها را البته میگویند که خدا افریده بنابر انکه مخصوص مشرکان منکر نباشد و احادیث بر اینمضمون بسیار است در اینکه خلق را بخدا می شناسند یعنی حقیّت انبیاء و اوصیا علیهم السّلم بمعجزه چند ظاهر میشود که حقتعالی بر دست ایشان جاری میسازد دوّیم انکه خدا را بشباهت مخلوقات نمیتوان شناخت با انکه او را تشبیه کنند بنور کواکب یا صفات کمالیه را بنحویکه در مخلوقات هست برای او اثبات نمایند و خلق را بخدا میتوان شناخت بسبب انکه او ایشان را افریده و ظاهر ساخته با انکه علوم و معارف و حقایق اشیا همه از جانب خدا بر خلق فایض میگردد سیّم انکه کمال معرفت حقتعالی و صفات کمالیه او را بدون وحی و الهام نمیتوان دانست و معرفت رسالت رسل و امامت ائمه را باز بوحی الهی میتوان دانست چهارم وجود الهی را بگفتهٔ انبیا و رسل و ائمه نمیتوان دانست والّا دور لازم میاید بلکه خدا را بعقل که عطا کرده و بایاتی که در افاق و انفس بر وجود و صفات کمالیه خود اقامت نموده میتوان شناخت و حقیّت انبیا و رسل را بمعجزات که در دست ایشان جاری کرده میتوان دانست و گویند دلیلی که منصور بن حازم بر وجود امام و حقیّت ائمه حق بیان کرده متین ترین دلایل است و حاصلش انست که معلوم است که حقتعالی این خلق را عبث نیافریده و اگر تکلیفی نباشد و این خلایق را خلق کرده باشد که مانند حیوانات بخورند و بیاشامند و جمع کنند و نشاء دیگر نباشد که غرض استحقاق مثوبات ابدی ان نشاء باشد هر اینه این خلق عبث خواهد بود زیرا که الهای

این

این دنیای فانی بر اهلش زیادتی مینماید هیچ لذتی نیست در دنیا که مقرون بچندین الم نباشد زیرا که یکی از لذات خوردن و آشامیدن است و غالب خلق را مشقت بسیار در تحصیل آنها باید کشید و بعد از خوردن و آشامیدن غالباً و قبات مورث دردها و آزارها میگردد و همچنین تحصیل لباس و مسکن متضمن انواع مشقتهاست تا آنکه تمتع قلیلی از آنها ببرند و همچنین زوجه بلذت قلیلی که از او برند انواع الم از نفقه و کسوت او و تحصیل ضروریات او و سوء معاشرتها و بایند متحمل شد و اگر دابه برای سواری تحصیل کند باندک راحتی و لذتی که از سواری آن یابد انواع آزارها در حفظ آن و تربیت آن و تحصیل ما یحتاج آن میکشند و اگر مال دنیاست باندک توهم لذتی که نادر است که خود از آن منتفع شود انواع تعبها در تحصیل و حفظ آن از استیلاء دزدان و ظالمان باید دید بلکه همه لذات دنیا دفع الم چندا است چنانچه خوردن دفع الم گرسنگی و آشامیدن دفع الم تشنگی و جماع کردن دفع آزار شهوت و منی است که در اوعیه جمع میشود و همچنین سایر اللذات بر این قیاس است و جمیع این لذات توهمی با علم باینکه این نشاء فانی است و مرگ البته میاید و هر یک از اینها در معرض فنا و زوال است منقضی و مکدر میگردد و بعینه مثل آن خواهد بود که شخص را جمعی بضیافت بیاورد و در خانه خرابی که مشرف بانهدام باشد و آنا فآنا مترصد آن باشند که آنخانه بر سر ایشان فرود آید و طعامیکه نزد ایشان آورد بخاک و خاشاک بسیار آلوده باشد و هر لقمه که خواهند بردارند مار و عقرب و زنبور بر دست و دهان ایشان زنند و این خانه مملو باشد از شیر و پلنگ و ببر و انواع درندها که قصد جان ایشان کنند و خواهند لقمها را از ایشان بگیرند چنین ضیافتی اگر مقصود محض خوردن این لقمها باشد جمیع عقلا مذمت خواهند کرد چنانچه حقتعالی فرموده است أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث آفریدهایم و آنکه شما در قیامت بسوی ما باز نخواهید گردید زیرا که دلالت میکند بر آنکه اگر بازگشت قیامت و ثواب و عقاب نباشد خلق ایشان عبث و بیفایده خواهد بود پس معلوم شد که خلق ایشان برای نشاء دیگر است و معلوم است که تحصیل آن نشاء بهر عملی نمیتوانند شد پس باید که حقتعالی راهنمائی بان نصب نماید که طریق تحصیل مثوبات اخروی را از معرفت و عبادت تعلیم ایشان نماید در زمان انبیا ایشان راه نما باشند و بعد از ایشان احتیاج بحافظ شریعت و استنباط کننده احکام از قرآن مجید حاصل است و هر دلیلی که بر عصمت پیغمبر ص و علم او بجمیع احکام شریعت و سایر صفات پیغمبر دلالت میکند دلالت بر وجود اینصفات در امام میکند و عصمت و کمال علم لغیر از حقتعالی کسی

منقصت لذات دنیا بالزوم

تمثیل لذات دنیا

پانزدهم شعبان

نمیدانند پس البته باید از جانب خدا منصوب و منصوص باشد و باتفاق امت غیر از امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلام نص بر او نشده است پس باید که آنحضرت امام باشد و ایضا هرگاه امامت مردد باشد میان
حضرت امیر علیه السلام و میان ابوبکر و عمر و عثمان باتفاق امت حضرت امیر اعلم و اشجع و اورع و احسب
و انسب از آن سه نفر بوده باشد البته او بامامت اولی خواهد بود زیرا که تفضیل مفضول قبیح است
عقلا و ایضا حقتعالی میفرماید هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو
الْأَلْبَابِ یعنی آیا مساویند آنها که میدانند و آنها که نمیدانند متذکر نمیشوند از امر مگر صاحبان عقول
و باز فرموده است أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ
تَحْكُمُونَ یعنی آیا کسیکه هدایت کند بسوی حق سزاوارتر است بانکه متابعت او کنند یا کسیکه هدایت نیابد
نشود مگر آنکه کسی او را هدایت کند چه میشود شما را چگونه حکم میکنید و نیز وقتی که ملائکه خود را اولی دانستند
بخلافت در زمین از حضرت آدم علیه السلام حقتعالی باعلمیت آدم بر ایشان حجت تمام کرده و در وقتیکه بنی
اسرائیل ریاست و پادشاهی طالوت را قبول نمیکردند خداوند عالمیان اهلیت او را بعلم و جسم که ملزوم شجاعت
است بیان کرد و فرمود وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ و از طریقه عامه و خاصه متواتر است که همه
اصحاب خصوصا آن سه خلیفه بنا حق در آیات و احکام مشکله بحضرت امیر علیه السلام رجوع میکردند
و آنحضرت هرگز بایشان در حکمی از احکام یا تفسیر آیه از آیات محتاج نشد و همچنین در زمان حضرت
امام حسن علیه السلام امر خلافت مردد بود میان آنحضرت و معاویه و قطع نظر از کفر معاویه هیچ عاقل
شک ندارد در اعلمیت و سایر کمالات آنحضرت و نقص و اجتماع کل معایب در معاویه و هم چنین حضرت
امام حسین علیه السلام و معاویه و یزید و همچنین ائمه بعد علیهم السلام با خلفای جور و جفا که در زمان
ایشان بودند و بهمین دلیل امامت ائمه همه ثابت میشود انتهی **مؤلف گوید** چه خوش قیاس
تو انکردی یکی از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین را با یکی از آنها حضرت امیر علیه السلام میفرماید
مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ چه وقت شک و تردد
واقع شد در من در بودن با اول آنها که ابی بکر باشد تا اینکه بگردم که مقارن شوم بسوی مثل این
اشخاص یعنی در هیچ زمان شک و تردد در من بهم نرسید با ابی بکر که اول و مقدم و پیشوای آنها بود
تا اینکه در یکجا جمع کرده شوم با این جماعت یعنی اصحاب شوری در شوری و مصلحت و من با عظم
شانا و اجل قدرا باشم در علم و فضل و حکمت و تدبیر که خود را هم شور مثل اینها بنمایم آری جمله ساز
اری والله ایشان علیهم السلام معدن علم و فهم و عقل و کرم و حلم و عفو و شجاعت و رشادت و سخاوت و

بیاض صفات کمال و جلال و جمال بودند و اینها منبع ظلم و ستم و جور و جفا و اهل فسق و فجور و شرور چنانکه حضرت
حسین علیه السلام در وقت وداع قبر حضرت رسول ص با بزرگوار عرض میکند بابی انت و امی یا رسول
الله انی خارج من جوارک کرها و فرق بینی و بینک یا جد و مادرم فدای تو باد یا رسول الله من
مجبورا از جوار تو بیرون میروم و میان من و تو جدائی انداختند حیث انی لم ابایع لیزید شارب الخمور و
راکب الفجور و فاعل الشرور زیرا که من بیزید شارب الخمر و فاجر و فاسق بیعت نکردم فان انا
فعلت کفرت و ان ابیت قتلت پس اگر بیعت کنم کافر میشوم و اگر اباء نمایم کشته گردم و ها انا خارج
من جوارک علی الاکراه منی فعلیک السلام یا سیدی یا رسول الله و اینک من بیرون میروم از جوار تو با اکراه
و جبر پس بر تو باد سلام ای سید و مولای من یا رسول الله و در مجلس ولید پلید بدان عنید خطاب نموده
فرمود ایها الامیر انا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائکة و بنا فتح الله و بنا
ختم الله و یزید رجل فاسق شارب الخمر قاتل النفس المحترمة معلن بالفسق و مثلی لا یبایع لمثله
ای امیر بدرستیکه ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت هستیم و ملائکه بر ما وارد و صادر میشوند و
خدا با ما افتتاح و ختم فرموده و یزید مرد فاسق و شارب الخمر و قاتل نفس محترمه و متجاهر بفسق
و همچون کسی بمثل یزید بیعت نمیکند و دوست و دشمن این امر را دانسته بود چنانکه ابن سعد لعین
بعد از آنکه نامه ابن زیاد ولد الزنا که نوشته بود فاعرض علی الحسین علیه السلام ان یبایع لیزید هو
و جمیع اصحابه فاذا فعل ذلک رأینا رأینا اظهار کن بر حسین که بیعت نماید او و همه اصحابش بر یزید
بعد از آن ببینیم که رای ما چیست بدست آنحضرت نشان نداد زیرا که میدانست آنحضرت ابدا
بر یزید بیعت نمیکند همچنین در آن وقتی که نامه دیگر ابن زیاد ولد الزنا بانضمام جور و جفا در روز تاسوعا
رسید گفت لا یستسلم والله حسین و ان نفس ابیه لبین جنبیه بخدا قسم که حسین بمقام تسلیم
و انقیاد نمی آید حمیت و غیرت پدر بزرگوارش امیر المؤمنین در دل اوست تا آخر آنچه با شمر حرام
زاده سؤال و جواب نمود و بطرف خیام طاهرات شتاب کردند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

اما اخبار دیگر در اینمقام

علامه مجلسی علیه الرحمه در هفتم بحار از
نعمان رازی روایت کرده که گفت من و بشیر دهان در نزد حضرت صادق علیه السلام بودیم که آنحضرت
فرمود چون پیغمبری آدم منقضی شد و عمرش باخر رسید حقتعالی وحی فرمود که ای آدم ایام پیغمبری تو
تمام و عمرت باخر رسید فانظر الی ما عندک من العلم و الایمان و میراث النبوة و اثر العلم و الاسم
الاعظم پس نظر کن بسوی آنچه نزد تست از علم و ایمان و میراث پیغمبری و بقیه علم و اسم اعظم و همه را

۱۰ بم

امتناع حضرت حسین از بیعت یزید

[illegible]

بفرزند خود هبة الله بده زیرا که لم ادع الارض بغیر عالم یعرف به طاعتی و دینی و یکون نجاة لمن اطاعه
٤١ بدرستیکه من زمین را نمیگذارم هرگز بدون عالمیکه با و دانسته شود طاعت من و دین من و نجاتی
باشد برای آن کسی که اطاعت او کند و ایضاً در آنکتاب از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود
والله ما ترک الله الارض منذ قبض آدم الا و فیها امام یهتدی به الی الله عز و جل بخدا سوگند
که خداوند زمین را نگذاشته است از روزیکه آدم را از دنیا برده است بدون امامی که هدایت یابند
بسبب او بسوی خدا و هو حجة الله عز و جل علی العباد من ترکه هلک و من لزمه نجی حقاً علی الله
عز و جل و او حجت خدا باشد بر بندگان هر که ترک متابعت او کند هلاک میشود و هر که متابعت
و ملازمت جوید نجات یابد و واجب است این بر حقتعالی ایضاً از آنحضرت روایت کرده که نوح بعد
از آنکه از کشتی فرود آمد پانصد سال زندگی کرد پس جبرئیل نازل شد و گفت یا نوح انه قد انقضت نبوتک
و استکملت ایامک ای نوح ایام پیغمبری تو تمام و عمرت باخر رسیده خداوند میفرماید ادفع میراث
العلم و آثار علم النبوة التی معک الی ابنک سام که میراث علم و آثار علم نبوت که با تو هست بفرزند
خود سام بده که من روی زمین را خالی نمیگذارم بدون عالمی که طاعت من باو شناخته شود و سبب
نجات باشد میان پیغمبری که قبض کرده ام تا بعث پیغمبر دیگر و لم اکن اترک الناس بغیر حجة وداع
الی و هاد الی سبیلی و عارف بامری و نمیگذارم مردم را بدون حجت و داعی بسوی من و هادی
بر سبیل من و عارف بامر من و بتحقیق که لازم کرده ام که قرار دهم از برای هر قوم هدایت کننده
که هدایت کنم باو سعداء را و حجت باشد بر اشقیاء پس حضرت نوح همه اینها را بر پسرش سام
عطا کرد اما حام و یافث پس در نزد اینها علمی که منتفع باشند بان نبود و سام بآمدن هود بایشان
بشارت داد و امر کرد بر تبعیت او و امر فرمود برایشان که وصیت را در هر سال بگشایند و بروی
نظر کنند و این عید ایشان باشد چنانکه آدم امر فرموده بود و ایضاً از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده که فرمود اللهم لا تخلوا الارض من حجة لک علی خلقک ظاهر او خائف مغمور
لئلا تبطل حججک و بیناتک خداوندا تو زمین را خالی نمیگذاری از حجتی بر خلق که یا ظاهر و هویدا
باشد یا پنهان تا آنکه باطل نگردد حجتها و بینات تو و در جلد سیم حیات القلوب گوید که ابن بابویه
و صفار و شیخ مفید بسندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند که زمین
باقی نمیماند مگر آنکه در آن عالمی بوده باشد که زیادتی و نقصان در دین را بداند پس اگر زیاده کنند
مؤمنان در دین خدا برگرداند ایشان را و اگر کم کنند چیزی را کامل کرداند از برای ایشان پس بگوید

بگیرید دین خدا را کامل و تمام و اگر چنین نباشد هر اینه مشتبه شود بر مؤمنان امر دین ایشان و فرق
نکنند میان حق و باطل و بسندهای صحیح بسیار از انحضرت منقولست که اگر زمین یکساعت بی
امام نماند هر اینه فرو رود بعد گفته مؤلف گوید که ممکن است فرو رفتن کنایه از خرابی
و بر طرف شدن انتظامش شود گوید که کلینی و ابن بابویه و دیگران بسندهای معتبر از انحضرت روایت
کرده اند که اگر در زمین دو مرد باشد البته یکی از ایشان امام خواهد بود و فرمود که اخر کسی
که میمیرد امام است تا انکه کسی بر خدا حجت نداشته باشد که مرا بی حجت گذاشتی و در بحار و
حیات القلوب از سلیمان جعفری روایت کرده که گوید پرسیدم از حضرت رضا علیه السلم و گفتم
تخلوا الارض من حجة ایا زمین از حجت خالی میماند فرمود لو خلت الارض طرفة عین من حجة
لساخت باهلها که اگر زمین یک چشم زدن از حجت خالی باشد هر اینه با اهلش فرو میرود و شیخ
صدوق قدس سره در عیون الاخبار در علل فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلم روایت
کرده و مجلسی علیه الرحمه در حیات القلوب ترجمه و شرح انرا نقل نموده و خبر دلیل عقلی و نقلی است و تلفیق
متن و شرح بدین ترتیب است که انحضرت فرمود فان قال فلم جعل اولی الامر و امر بطاعتهم
که اگر کسی گوید که چرا حقتعالی اولوا الامر را مقرر کرده است و امر بطاعت ایشان کرد قیل لعلل کثیرة
گفته شده که از جهة علتهای بسیار منها ان الخلق لما وقفوا علی حد محدود و امروا ان لا یتعدوا
تلک الحدود لما فیه من فسادهم یکی انکه چون از برای خلق اندازه قرار کرده اند در هر چیزی که از
ان تجاوز ننمایند که باعث فساد ایشان گردد لم یکن یثبت ذلک و لا یقوم الا بان یجعل
علیهم فیه امینا یمنعهم من التعدی و الدخول فیما حظر علیهم پس ناچار بود که امینی برای ایشان
موکل شود که منع نماید ایشانرا از تعدی از حلال و داخل شدن در حرام که اگر این نبود هیچکس ترک لذت
و منفعت نمیکرد از جهة فساد دیگری پس تصرف میکردند در عرض و مال یکدیگر و منجر بقتال
و فساد و نزاع میشد تجعل علیهم قیما یمنعهم من الفساد و یقیم فیهم الحدود و الاحکام پس سرکرده
و قیمی برای ایشان تعیین نمود که منع کند ایشانرا از فساد و بر پا دارد در میان انها حدود و احکام خدا
و دیگر انکه هیچ فرقه از فرق و ملتی از ملل باقی نمانده اند و زندگانی نتوانستند کرد مگر برئیسی و سرکرده
از برای امور دین و دنیا خود پس جایز نبود در حکمت حکیم که امری را که همه عقول حکم میکنند بحسن ان
و انکه ضرور است در انتظام امور مردم ترک نماید انرا پس ضرور بود که کسی تعیین نماید که باستعانت
او قتال نمایند با دشمنان خود و قسمت نماید میان ایشان غنایم و اموال ایشانرا و اقامت جمعه

وجماعت منافقان بکنند و دست تعدی ظالم را از مظلوم کوتاه کرداند و منها انه لو لم یجعل لهم اماما ۳
قیما امینا حافظا مستودعا لدرست الملة وذهب الدین وغیرت السنن والاحکام ولزاد
فیه المبتدعون ونقص منه الملحدون وشبهوا ذلک علی المسلمین سیم آنکه اگر از برای ایشان
امام قیم امین حافظ مستودعی قرار نمیداد که قیام نماینده بامور خلق باشد و خیانت در دین خدا
نکند و حافظ دین و شریعت باشد امانت دار اسرار رسول شود هر آینه مندرس میشد ملت
و دین خدا بر طرف میشد سنتها و احکام پیغمبر تغییر مییافت و زیاد میکردند در دین خدا
صاحبان بدعت چنانچه صوفیان میکنند و کم میکردند از دین خدا ملحدان چنانچه اسماعیلیه
کردند و مشتبه میکردند اینها را بر مسلمانان زیرا که میبینیم خلق را ناقص و محتاج مربی و مؤدب
و غیر کامل با اختلافی که در فهمها و خواهشها و طریقهای ایشان هست و منها انه لو لم یجعل لهم قیما حافظا
لما جاء به الرسول صلی الله علیه و آله لفسدوا علی نحو ما بیناه پس اگر قیم و حافظی برای ایشان
مقرر نکند خدا که آنچه حضرت رسول ص از جانب خدا آورده حفظ نماید هر آینه فاسد میشوند ایشان
و غیرت الشرایع والسنن والاحکام والایمان وکان فی ذلک فساد الخلق اجمعین و تغییر
یابد شریعتها و سنتها و احکام الهی و ایمان و تغییر اینها موجب فساد جمیع خلق میگردید و در بحار از
حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود نحن حجج الله فی ارضه وخلفاؤه فی عباده و
امناؤه علی سره ونحن کلمة التقوی والعروة الوثقی ونحن شهداء الله واعلامه فی بریته
بنا یمسک الله السموات والارض ان تزولا وبنا ینزل الغیث وینشر الرحمة ولا تخلو الارض
من قائم منا ظاهر او خاف ولو خلت یوما بغیر حجة لماجت باهلها کما یموج البحر باهله حیات
القلوب ترجمه کلمات مبارکه را باید بنحوی ذکر کرده که ماییم حجتهای خدا بر روی زمین و ماییم خلیفههای
خدا در میان بندگان خدا و ماییم امینهای خود بر رازهای خدا و ماییم کلمه تقوی که خدا در قرآن
فرموده والزمهم کلمة التقوی یعنی ولایت ما باعث نجات از عذاب خدا است و ماییم عروة الوثقی
که خدا در قرآن ذکر کرده است یعنی ولایت و متابعت ما حلقه محکمی است که هر که چنگ در
او زند گسستن ندارد و او را به بهشت میرساند و ماییم گواهان خدا و نشانهای هدایت خدا در
میان مردم بسبب ما خدا نگاه میدارد آسمانها و زمین را از آنکه زایل شوند از جای خود حرکت کنند
و ببرکت ما باران میفرستد و رحمت خود را پهن میکند و زمین هرگز خالی نباشد از امام
قایمی از ما که یا ظاهر شود یا پنهان و اگر یک روز زمین خالی شود از حجت خدا هر آینه با اهلش بر

عجب [illegible] شمر از طلب آب

موج در آید چنانکه دریا در طوفان با اهلش بموج میاید مؤلف گوید چه گونه رواست که آن وجودی که سبب استقرار عالم و واسطه رحمت و برکت است و اگر آن وجود مبارک نبود یکقطره باران رحمت بر خلق نازل نمیشد یك شربه آبی از مسلمانان بخواهد و ایشان ندهند جگرم سوخت قربان آنجگر سوخته و قلب جستهات بشوم یا اباعبدالله نمیدانم بچه زبان و بیان تقریر و تحریر نمایم و کدام حالت تشنگی شما را بگویم آیا از روایت هلال گویم که گفت وَاِنَّهُ لَيَجُودُ بِنَفْسِهِ نزدیك بود که روح از بدن مبارکش مفارقت کند فَاسْتَسْقَى فِى تِلْكَ الْحَالَةِ مَاءً پس در همین حال از آن قوم بی رحم یکشربه آبی طلبید تا آخر روایت یا طلب آب نمودن آنحضرت از شمر حرامزاده که فرمود اِذَا كَانَ لَا بُدَّ مِنْ قَتْلِى فَاسْقِنِى شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ حالا که لابد مرا می کشی پس یکشربه آبی بمن بده آن لعین گفت هَيْهَاتَ وَاللهِ لَا ذُقْتَ قَطْرَةً وَاحِدَةً مِنَ الْمَاءِ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ غُصَّةً بَعْدَ غُصَّةٍ ای خاکم بسر من چه میگویم و چه مینویسم لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ عجبا لصبر الله آن لعین و ناپاك گفت هیهات بخدا سوگند قطره آبی نمیدهم تا بچشی شربت مرگرا باندوه گلوگیری بعد از اندوه گلوگیری وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَىَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

ذکر خبر نبوی حضرت من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة

بدانکه قبل از شروع بذکر خبر و تحقیق معنی آن تمهید مقدمه و ترتیب مقاله در شناختن سند آن بنظرم آمد که خالی از مناسبت و وجاهت نیست و آن این است که علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین از برای شناختن متن و سند حدیث و کیفیت تحمل آن و آداب نقل و روایت و تعدیل و جرح راوی اصطلاحات و بیاناتی قرار داده اند که آنرا علم درایه گویند و دانستن این اصطلاحات و تحصیل مقداری از علم رجال و درایه از برای اهل منبر خصوص مؤلفین و مصنفین ایشان کثر الله امثالهم و ایدهم لازم است پس در اینمقام عبارت و نفر از اجلاء علما را نقل میکنم یکی عبارت مرحوم ثقة الاسلام حاجی میرزا حسین نوری قدس سره که در کتاب لؤلؤ و مرجان در شرط پله اول و دویم منبر روضه خوانان گوید که علمای عظام که از عصر ائمه علیهم السلم معاصر رواة و محدثین و قریب بانبزرگواران دور افتادند و اخبار و احادیث موجوده در کتب بسیار بود و عمده اسباب تمیز دادن حدیث سالم از غیر سالم و راوی درستگو از راوی دروغگو از میان رفته و دست بان نمیرسید ناچار شدند و بان اسبابی که برای آن کار باقی مانده بود بقدر قوه و میسور میزانی درست کردند و از روی آن میزان احادیث و اخبار بر چند نوع کردند اول صحیح و آن خبریست

واقسام اخبار و [illegible]

که تمام سلسلهٔ راویان انخبر شیعهٔ اثنی عشری عادل باشند دوم حسن وان خبریست که تمام سلسلهٔ اثنی عشری ممدوح باشند یعنی ایشانرا ستایش و مدح کرده باشند ولکن بحد عدالت نرسیده مثل انکه فلان ادم خوبی است یا صادق است یا زاهد یا عابد و امثال این اوصاف یا بعضی از انسلسله چنین باشد بشرطیکه باقی مانده از صنف اول باشد سیم موثق وان خبریست که سلسلهٔ راویان او عادل باشند اما در مذهب غیر امامی باشند مثل سنی و زیدی و کیسانی و واقفی و فطحی و ناوسی یا بعضی چنین باشند ولکن تتمه امامی عادل باشند یا امامی ممدوح بنابر احتمالی چهارم انکه تمام سلسله راویان یا بعضی اگرچه یکنفر است فاسق باشد یا انکه حالش معلوم نباشد یا انکه در کتب رجال اسم او را اصلا نبرده باشند یا برای خبر اصلا سلسلهٔ سندی ذکر نکرده باشند یا از سلسلهٔ راویان یکی یا بیشتر در اول سند یا وسط ان یا اخر ان افتاده باشد معلوم نشود انشخص کیست تمام این اقسام داخل در ضعیف است باین اصطلاح و تمام اخبار از این چهار نوع بیرون نرود اگرچه بعضی قسم پنجمی گفتند و سلسله که تمام ان ممدوح غیر امامی باشد یا بعض ان بان شرط سابق که از اقوی نامیدند و بهم عبارت شیخ بهائی قدس سره است در کتاب جیزه که بنحو اوجز و اختصر در علم درایه ترتیب داده که با حاشیه منزج ترجمه انها بدین قرار است که بعد از انکه شیخ مرحوم در کتاب مذکور در فصل اول معنی خبر متواتر و خبر احاد و مستفیض و غریب و مسند و معلق و مرسل و غیر انها را بیان می کند گوید ثم سلسلة السند اما امامیون ممدوحون بالتعدیل فصحیح وان شذ بعد از ان اگر سلسلهٔ سند حدیث و روات او تا معصوم علیه السلام امامی و ممدوح بتعدیل باشند یعنی ایشانرا عادل شمرده باشند پس ان حدیث را صحیح گویند اگرچه این نوع حدیث شاذ و قلیل است و در کلمهٔ فصحیح در حاشیه منه گوید الاصطلاح علی تخصیص هذا النوع من الحدیث باسم الصحیح لم یکن متعارفا بین قدمائنا رض که اصطلاح تخصیص این نوع حدیث باسم صحیح در میان قدمای ما رضوان الله علیهم متعارف نبود بل کانوا یطلقون الصحیح علی ما یعتمدونه و یعملون به وان اشتمل سنده علی غیر الامامی بلکه اطلاق صحیح میکردند بان حدیثی که اعتماد مینمودند و عمل میکردند بان اگرچه سندش مشتمل بر غیر امامی میبود کما اجمعوا علی تصحیح ما یصح عن عبد الله بن بکیر وهو فطحی و ابان بن عثمان وهو ناووسی چنانچه اجماع و اتفاق کرده اند بر صحیح شمردن ان حدیثی که صحیح باشد از عبد الله بن بکیر و حال انکه او فطحی مذهب بود و ابان بن عثمان که او ناوسی مذهب بود والمتاخرون کالعلامة وغیره قد یطلقون علی ذلک اسم التصحیح ایضا ولا باس به و متاخرین مثل علامه و غیر ان که هم چنین حدیثی نیز اطلاق اسم صحیح میکنند و عیب ندارد

تا اینجا

تا اینجا بود حاشیه و رجعنا الی المتن اَوْ بِدُونِهِ کُلّاً اَوْ بَعْضاً مَعَ تَعْدِیلِ الْبَقِیَّةِ فَحَسَنٌ [عم ١ عم]
یا بدون تعدیل در حق همه روات یا در حق بعضی با تعدیل دیگران پس از احادیث حسن گویند
اَوْ مَسْکُوتٌ عَنْ مَدْحِهِمْ وَذَمِّهِمْ کُلّاً فَقَوِیٌّ یا از مدح و ذم ایشان ساکت باشند همین طور یعنی
کلّا او بعضاً پس این حدیث قوی است وَاِمّا غَیْرُ اِمامِیِّیْنَ کُلّاً اَوْ بَعْضاً مَعَ تَعْدِیلِ الْکُلِّ فَمُوَثَّقٌ
وَیُسَمّٰی اَیْضاً قَوِیّاً یا سلسله سند حدیث امامی نباشند همه روات یا بعضی با تعدیل همه ایشان
پس این حدیث موثق است و قوی نیز گویند وَمٰا عَدٰا هٰذِهِ الْاَرْبَعَةِ ضَعِیفٌ و سوای این چهار
قسم را ضعیف گویند فَاِنِ اشْتَهَرَ الْعَمَلُ بِمَضْمُونِهِ فَمَقْبُولٌ پس اگر عمل بمضمون او مشهور باشد
او را مقبول گویند وَقَدْ یُطْلَقُ الضَّعِیفُ عَلَی الْقَوِیِّ بِمَعْنَیَیْهِ و گاه اطلاق ضعیف بر قوی
بان دو معنا مذکور مینمایند وَقَدْ یَخْتَصُّ بِالْمُشْتَمِلِ عَلٰی جَرْحٍ اَوْ تَعْلِیقٍ اَوِ انْقِطاعٍ اَوْ اِعْضالٍ
اَوْ اِرْسالٍ و گاه مخصوص میشود بان خبری که مشتمل بر جرح و تعلیق و انقطاع و اعضال و ارسال
باشد و معنای اینهارا در همین فصل بیان کرده هر که خواهد رجوع کند وَقَدْ یُعْلَمُ مِنْ حالِ مُرْسِلِهِ
عَدَمُ الْاِرْسالِ عَنْ غَیْرِ الثِّقَةِ فَیَنْتَظِمُ حٍ فی سِلْکِ الصِّحاحِ کَمَراسیلِ مُحَمَّدِ بْنِ اَبی عُمَیْرٍ ره و گاه از
حال مرسل و راوی حدیث معلوم میشود که او از غیر ثقه و عادل ارسال و روایت نمیکند پس در
اینصورت داخل در حدیث صحیح و منتظم در سلک ان میشود مثل احادیث مرسله محمد بن ابی عمیر
علیه الرحمه وَ رِوایَتُهُ اَحْیاناً عَنْ غَیْرِ الثِّقَةِ لٰا یَقْدَحُ فی ذٰلِکَ کَما یُظَنُّ این کلام جواب سؤال
مقدر است که گویا گفته شود و قتیکه محمد بن ابی عمیر از غیر ثقه نیز روایت میکند پس چه طور منتظم
در سلک صحاح خواهد شد میفرماید روایت کردن او در بعضی اوقات از غیر ثقه قدح و منع
این مطلب نمیکند چنانچه ظن کرده اند و در حاشیه منه در کلمه کما یظن گوید هٰذا رَدٌّ عَلَی الشَّیْخِ
حَسَنٍ وَالسَّیِّدِ مُحَمَّدٍ فَاِنَّهُما قالا اِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ اَبی عُمَیْرٍ یَرْوی عَنْ غَیْرِ الثِّقَةِ اَیْضاً فَکَیْفَ یَنْتَظِمُ
مَراسیلُهُ فی سِلْکِ الصِّحاحِ که این رد بر شیخ حسن و سید محمد است که ایشان گفته اند که محمد
بن ابی عمیر از غیر ثقه هم نقل میکند پس چه طور مراسیل او در سلک صحاح منتظم میشود رجعنا
الی المتن لِاَنَّهُمْ ذَکَرُوا اَنَّهُ لٰا یُرْسِلُ اِلّا عَنْ ثِقَةٍ لٰا اَنَّهُ لٰا یَرْوی اِلّا عَنْ ثِقَةٍ زیرا که علماء
گفته اند که او ارسال نمیکند یعنی هیچ وقت حدیث را بدون سند نقل نمینماید مگر انوقت که
از ثقه باشد نه اینکه روایت نمیکند ابدا مگر از ثقه در همان کتاب گویند که بتحقیق یك راوی
ان ابان بن تغلب است از یك امام یعنی حضرت ابو عبد الله الصادق علیه السلم سی هزار حدیث

روایت کرده چنانچه علماء رجال ذکر کرده اند انتهی گویا خیلی تعجب کردی که یکنفر در تمام عمر از یك
امام سیهزار حدیث روایت کند شیخ رشید الدین محمد بن شهر اشوب مازندرانی قدس سره در
کتاب مناقب که در غایت اتقان و اعتبار است از ابراهیم بن هاشم روایت کرده که گوید از حضرت
ابو جعفر یعنی امام محمد تقی علیه السلام از برای جمعی از شیعه استیذان نمودم و آنحضرت بایشان
اذن داد فسئلوه فی مجلس واحد عن ثلثین الف مسئلة فاجاب فیها و هو ابن عشر سنین و ابشان
در یك مجلس از آنحضرت سی هزار مسئله پرسیدند و آنجناب بهمه جواب داد و در حالتیکه از سن
آنحضرت ده سال گذشته بود مؤلف گوید از برای تتمیم فایده میخواهم معنی تواتر لفظی و معنوی
و تظافر و تسامع هم گفته اید عالم محقق میرزا محمد تنکابنی صاحب قصص العلماء در رساله سبیل
النجاة گوید چیزهائیکه برای انسان دیده یقین حاصل میشود چند چیز است اول خبریست که
محفوف بقراین قطعیه باشد دوم تواتر لفظی باین معنی که فلان خبر را جمعیت بسیاری خبر داده اند بنحویکه
یقین حاصل شود که اینها اجماع بر دروغ نموده اند و اینها نیز همین خبر را از جماعت بسیاری نقل کنند
بنحو سابق و هکذا تا بمبدئ پس یقین حاصل میشود باینکه اینخبر راست است سیم تواتر معنوی است
باین نحو که در مسئله چند خبر واحد آمده باشد که این اخبار در لفظ با هم مختلف باشند و لیکن همه
آن اخبار در اثبات یك امر شریك باشند بنحویکه قطع حاصل شود بر آن قدر مشترك مانند اینکه
یك خبر رسید که اگر پای مرغ نجس شود و در کاسه آب باشد و پای آنمرغ داخل آن آب شود باید آن
آب را ریخت و خبر دیگر بیاید که اگر یکقطره خون در میان قدح آب بچکد شود باید آن آب را ریخت و با آن آب
وضو نتوان ساخت و باید تیمم کند و هکذا چند خبر رسید که هر یك مخصوص بمورد و در مورد دیگر
باشد لیکن همه آنها قدر مشترکی دارند که نجاست آب قلیل است چهارم تواتر معنوی است باین
نحو که احادیث متعدده که هر یك خبر واحدند و مضمون همه یکی است پس قطع حاصل میشود که یکی
از این خبرها از معصوم صادر شده است پنجم تظافر و تسامع است یعنی اینقدر از خبر دهندگان
جمعیتی باشند که یقین بر صدق آن حاصل شود و فرق آن با تواتر اینستکه تواتر در صورت تعدد وسایط
باید هر طبقه اینقدر جمعیت باشند که مفید قطع باشد و لیکن در تظافر و تسامع وسایط ندارد
و ایضا اگر تواتر هم وسایط نباشد و همان طبقه اولی باشد پس علم باشخاص و اعیان ناقلین شرط است
بخلاف تظافر و تسامع مثلا شجاعت رستم میشود که از بابت تسامع و تظافر باشد از بسکه شنیدیم
رستم شجاعت دارد یقین کردیم که رستم شجاع است و میشود از باب هشتم دوم از دو قسم تواتر معنوی

معنی تظافر و تسامع

باشد باین معنی که یکی حکایت غلبهٔ رستم بر اکوان دیو را نقل کرده و دیگری غلبهٔ و او بر سهراب گفته و دیگری
غلبهٔ او را بر اشکبوس نقل نموده و هکذا بنحویکه ما قطع نمودیم براینکه رستم مرد شجاعی است و همهٔ این اخبار
دلالت بر شجاعت او داشت و اما مثال خاص بتسامع و تظافر مانند اینکه از بسکه خبر دهندگان
بما خبر دادند که کربلا موجود است یا مکه موجود و یا کلکته هند موجود است یقین برای ما بوجود اینها
حاصل میشود و حصول یقین از تظافر و تسامع بدون ریب است مؤلف گوید باید دانست که
کسیکه خودش از احوال رجال و تعدیل و جرح و مذهب و اعتقاد روات از اول سلسلهٔ سند تا
معصوم واحداً بعد واحد اطلاع نداشته باشد نمیتواند بگوید که در حدیث صحیح مرویست یا این خبر
حسن و موثق بعنوان است زیرا که این تدلیس و تلبیس است مثلا کسیکه در کتب مجلسی علیه
الرحمه یا دیگران ببیند یا از صاحبهمچنین قوه بشنود که فلان حدیث صحیح یا حسن یا موثق
است و خودش سر بشار بدون نسبت بکسی بگوید که در حدیث صحیح یا بعنوان وارد شده تدلیس
کرده است و هم چنین است انکه ادعای اجماع و شهرت و جمهور و اکثریت و کل و جل و تواتر و
تظافر و تسامع بنماید و حال انکه خودش تحصیل اجماع و شهرت و غیر ان ننموده بلکه در جای دیده
یا از کسی شنیده که اگر در این صور خودش سر بشار بگوید که اجماع علماء یا مشهور در میان علما چنین
است یا اکثر علماء اینمطلب را نوشته یا باین قایل شده اند تدلیس کرده است و تکلیف در این
مقامات نقل کلام بعنوان نقل است مثلا بگوید مجلسی چنین فرموده و هم چنین است انکه
حدیث را در اصل کتاب ندیده بلکه در کتاب دیگر که از انکتاب نقل کرده دیده و اصل ان
کتاب را بگوید مثلا در تحفة الحسینیة از مهیج الاحزان و در مهیج از بحار نقل کرده اما واعظ و
ذاکر و ناقل بجهة مزید اعتبار کلام خودش بعوض تحفه مهیج و بعوض مهیج بحار بگوید همهٔ اینها تدلیس
است زیرا که معنی در روی انست که خودم در انکتاب دیده ام و حال انکه خودش ندیده پس در این
مقام تکلیف ناقل کلام این است که بگوید در تحفه نقل کرده یا بگوید از مهیج یا از بحار منقولست
زیرا که معنی آن و نحو آن انست که از انکتاب نقل کرده اند و من خودم ندیده ام و مطلب همین طور است
و صحیح است و تدلیسی ندارد پس ای برادر در اینمطالب دقت و اهتمام کن و کار منبر را که جای
پیغمبر است سهل مشمار و هزل مپندار که راه بسی صعب و طریق بسی سخت است و مطلب را
بان نحو که سبک و سلیقه و دلخواه تست ادا مکن بلکه صحت و مشروعیت از اهم ملاحظه بنما
و اگر کتاب لؤلؤ و مرجان علامهٔ نوری قدس الله سره و شکر مساعیه الجمیله که انفامذکور شد بنظرت

بیان اشکال العجب
نقل از اخبار

تنبیه مولف

بیننده مبادا بدبخت بیاید بگیرید که چرا باین رهبر روضه خوان پیچیده شده زیرا که این احقر این کتاب مستطاب را
من البدو الی الختم ملاحظه و مطالعه کردم ابداً آثاری از روضه خوان را ننکو ندارد و شان این بزرگوار ٤١٤
که وحید عصر و فرید دهر خود بود و در عهد خود مجلسی زمان خودش بوده و در ترویج شرع مبین
و تهذیب معالم دین سید المرسلین و تالیف و تصنیف آثار و مطالب علماء ماضین و تحصیل کتب
و رسائل متقدمین و متاخرین آنچه لازمه جد و جهد بود مبذول داشته حتی گفتند که از برای تحصیل
یک کتاب از عتبات عالیات باصفهان رفت و السفر یکسال طول کشید و در قیمت کتابی قبای
خود را داد و زیاده از ده هزار تومان قیمت کتبش بود و طول باع و کثرت اطلاع و مزید بصیرت و
خبرت او در هر گونه مطالب اظهر من الشمس و ابین من الامس است و مؤلفات و مصنفاتش باعلی
صوت بدین مطلب ندا میکند بار الها شان همچنین عالم اجل از این است که غرض و عنادی با کسی
داشته باشد بلکه همه تعرضات و کنایه و مثلش از برای روضه خوان دروغگو است برادر جان
قربانت شوم علماء والد روحانی ما است نباید بایشان عاق شد و نشاید حقوق ایشانرا ضایع کرد و
انصاف نیست که لؤلؤ و مرجانرا ارزان و فراوان شمرد زیرا که در خزینه هیچ پادشاهی این گونه لؤلؤ
و مرجان یافت نمیشود انرا مکرر مطالعه و ملاحظه کن و در مضامینش درست تامل و غوص کن
و در بحار مطالبش بتفصیل تعمق و غور بنما اینگونه اطلاعات و تحقیقات و تالیفات کار هر بافنده
نیست اطلاع از وضع کتاب لهوف و منتخب و ابی مخنف و اسرار الشهاده و محزن و محرق و غیرها
و دانستن صحت و سقم و قوت و ضعف مطالب آنها هر یک در عمری بدست می آید شخصی در نیم سطر
بما بگوید چرا قدر انرا ندانیم و حق او را ضایع بکنیم شنیدم در طهران در مجمعی صحبت از لؤلؤ و مرجان
شده و بعضی بد گفته و فساد عظیمی شده قبلی هم اتفاق افتاده و در تبریز هم نقل کردند که در مجلسی
مذاکره شده و چند نفر از پی آن بزرگوار درشت گفته اند نعوذ بالله از این کلمات نالایق و در مجلس
دیگر نیز که بنده هم بودم صحبت از آن کتاب افتاد ولی بنده رفع شبهه کردم و احباب و اصحاب هم متقبل
و متقاعد شدند باری اگر شخصی از روی علمیت جواب صحیحی دارد جواب بگوید و اگر خودش نتواند
و مطالبش را سخت میاید از اهل علم تحقیق کند و الا بد گفتن و نام بزرگان شرع را بزشتی بردن
چه معنی دارد   بزرگش نخوانند اهل خرد   که نام بزرگان بزشتی برد   ای همراهان منبر و
ای اخوان دین پیغمبر قربان چشمان شما بشوم مبادا عرایض امروزه من بشما سخت افتد خواستم
که هیچ تعرض باین مطلب ننمایم و کمیت قلم را از این رقم کلمه عطف عنان بکنم و بعد از عبارت وجیزه

بگویم

بسوی مطلب خود برو و لیکن اینمطلب بنظرم امد که شاید یکی از احباب و امنا انصاف بکند و ملتفت و ۴۲
متوجه عرایض من بشود و تا ثر و تنبهی بهم رساند و بداند که اجر او با این احقر بر ابر است زیرا که هم اشتیاق و با جناب
است من آنکه شرط بلاغ است با تو میکویم تو خواه از سخنم پند کیر خواه ملال و اکر انشاالله تعالی توفیق
باقی و عمر وافی باشد در کتاب محرم و صفر اینمطالب مقاصد و وضع و کیفیت کتب جز انها
مفصلا و مشروحا بیان خواهند شد بعون الله و تاییده و چون این مقدمه و بیانات مبرهن
و مبین کردید پس بدان که سید محدث جلیل سید نعمة الله جزایری علیه الرحمة در انوار نعمانیه کوید که
نقل مخالفونا هذا الحدیث و صححوه کذلک و هو عندنا صحیح ایضا انکه مخالفین ما این حدیث را
نقل کرده و از احادیث صحیحه شمرده اند و ان در نزد ما امامیه نیز صحیح است و ان قول حضرت رسول
صلی الله علیه و آله است که فرمود من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی هر کس بمیرد
و امام زمان خود را نشناسد مرده است بمثل مردن زمان جاهلیت یعنی بکفر و ضلال مرده
است فاضطروا الی بیان المراد من الامام فیه پس ایشان مضطر و لا علاج شده اند بر بیان
کردن مراد از امام در این حدیث شریف و اکثر ایشان قائل شده اند باینکه مراد از امام سلاطین و
حکام است زیرا که بزعم ایشان نیز مراد از قول خداوند اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم ایشانند خواه فاجر باشند یا کافر پس معنی حدیث بکفته ایشان چنین باشد که هر کس
بمیرد و حاکم زمان خود که فاسق و متجاهر بلواط و شرب و قتل و انواع ظلم و جور است نشناسد بر
دین کفر و ضلال مرده است و ما از ایشان میپرسیم که فایده و مراد از شناختن این کونه سلطان
که مامور و موکد بانواع تاکیدات شده چیست اکر رجوع کردن است در احکام شرعیه بسوی او
و عمل باقوال و افعال او پس او جاهل و فاسق و غیر عارف باحکام است و با نها عمل نمیکند امر
هم نمینماید بلکه در جهالت و ضلالت خود حیران و سرکردان است و مردم را بمثل افعال خود امر
نماید چنانچه اینمطلب مشهود و محسوس است از سلاطین عصر ما از شیعه و سنی که هر کس در شرب خمر
و بخوان بایشان متابعت و موافقت نماید مرتبه او را رفیع میدارند و بانواع الطاف بر او اقبال
و اکرام مینمایند و هر که موافقت بجوید از خود دور و از لطف مهجور میکنند و اکر مراد مجرد شناختن
او باشد که او فلان بن فلان است بدون فایده که مترتب باین معرفت باشد پس این محال است در
عقول یعنی هرکز پیغمبر خدا نمیفرماید که هر کس بمیرد و سلطان عصر خود را نشناسد که او فلان
بن فلان است بمحض این بدین کفر و ضلال مرده است و بعضی از مخالفین چون بکفته ما متفطن

وملتفت شده گفته که مراد از امام در حدیث شریف قرآن است وبی مضطرّ ومتحیّر شده در اینکه
ظاهر از حدیث وامام زمانه تغیّر وتبدّل آن امام است یعنی اختصاص هر زمانی بامامی پس اگر نفرموده
من مات ولم یعرف امام زمانه بمرکز خبر مقصود وحرام است متحیّر شده وبا آن تحیّر بخدا ابیتعالی
ملاقات نموده چنانکه شأن علماء واهل مذهب ایشان است وگویند نقل کردند بر من که فاضل
دوانی صاحب حاشیه قدیم از احادیث تدریس میکرد چون باین حدیث رسید بتلامذه خود گفت
که مراد از امام در این حدیث کیست شیعه گویند الآن مهدی است شما چه میگوئید گفتند مراد
سلطان عصر است که او حاکم است چنانچه مذهب ایشان است وسلطان العصر شاه اسمعیل
صفوی علیه الرّحمة والرّضوان بود که شیعه بود ودر ایذی وتلامذه او از مخالفین بودند گفت پس در
اینحال معرفت این سلطان را فرض عمل باقوال او برما واجب است واو بالفعل ما را بترک این
مذهب وقبول کردن دین شیعه امر مینماید واجب شود که برما متابعت او وقبول کردن قول او پس از
کلام ایشان بغضب آمده واو خود شد هم متحیّر بوده ونمیدانست که مراد از امام کیست پس از مجلس درس
برخواست وقسم خورده کرد دیگر تدریس حدیث نکند وملازم علم حکمت ومباحثه ومدارس واعتقاد
انجماد ایشان اعتقاد کرده انکار کرد بید واز کفر بر برگزیده بزندقه داخل شد ومرحوم عالم محقّق حاج
سیّد اسمعیل طبرسی نوری طاب ثراه در کفایة الموحّدین گوید که از سلیم بن قیس هلالی نقل شده
از سلمان فارسی وابی ذر ومقداد از رسول خدا صلّی الله علیه وآله که فرمودند مَنْ مَاتَ وَ
لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً الْجَاهِلِيَّةِ پس از آن سلیم بن قیس عرض اینحدیث نمود بر جابر بن عبد الله
وابن عبّاس هر دو در جواب گفتند که صدق است این حدیث وما خود از آنحضرت شنیدیم بعد
از آنکه سلمان سؤال نمود از او شنیدیم وَإِنَّ سَلْمَانَ قَالَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّكَ قُلْتَ مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ
لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً مَنْ هٰذَا الْإِمَامُ قَالَ مِنْ أَوْصِيَائِي يَا سَلْمَانُ فَمَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي
وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْهُمْ يَعْرِفُهُ فَهِيَ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ فَإِنْ جَهِلَهُ وَعَادَاهُ وَهُوَ مُشْرِكٌ وگوید که اینحدیث
شریف را اکثر علماء از عبد الله بن عمر بن الخطّاب که موسوم بخلیفه ثانی است نقل نمودند باین عبارت
که قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ مَاتَ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً
ودر کثیری از این طرق منقوله از ابن خلیفه با بعض عبارات نقل نموده اند از رسول الله صلّی الله علیه
وَآلِهِ قَالَ مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِإِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وبسیاری از طرق منقوله
از ابن خلیفه با بعض عبارات نقل نمودند مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ عَهْدٌ لِإِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً

بالجمله

بالجمله حدیث شریف از اخبار متواتره مسلم الطرفین است و در کتب صحاح ایشان مسطور است
وحمیدی که از معاریف علما و روات مذهب ایشان است در جمع بین الصحیحین تصحیح نموده است
عبارت مسلم حدیث شریف را که ان النبی صلی الله علیه واله قال من مات ولم یعرف
امام زمانه مات میتة جاهلیة بالجمله روایت مذکوره از احادیث مسلمه و متواتره بین سنی
و شیعه است و دلالت حدیث شریف بر مدعی از اوضح واضحات است چه انکه بنا بر مذهب عامه چنانکه
سبق ذکره یافت مسئله خلافت و امامت نه از اصول دین است نه از واجبات فروع دین که وجوب
نفسی داشته باشد بلکه وجوب ان من باب المقدمه محض است و من المعلوم انکه اگر کسی نشناسد
یکی از فروع فقهیه در دین را موت او میتة جاهلیه و نفاق و کفر و ضلال نخواهد بود فضلا از
انکه ان واجب از مقدمات فروع دین او باشد بلکه هیچ ضرر بایمان و اسلام او ندارد که یکی از
احکام فرعیه را جاهل باشد چه رسد بجاهل بودن مقدمه واجب ان یکی از احکام فرعیه و اوحال
انکه مضمون این روایات چنان است که اگر شخص معرفت امام خود را نداشته باشد خارج از ایمان
و بر کفر و ضلالت از دنیا بیرون رفته است و این مطلب متصور نخواهد بود مگر انکه معرفت امام
مثل معرفت خدا و رسول و خواهد بود که از اصول دین است و قوام دین و ایمان مستند باو خواهد
بود و اگر کسی معترف بحق او نشود مثل انست که اقرار و اعتراف برسول او ننموده و چنانکه عدم معرفت
رسول او موجب خروج از اسلام است همچنین عدم معرفت امام او هم خروج از ایمان است بسوی
نفاق و ضلال و گوید فان قلت شاید مراد بامام که در این اخبار متواتره است قران باشد یعنی اگر
کسی مرده باشد و حال انکه نشناسد کتاب خدا را هر اینه بر طریقه جاهلیت مرده است قلت هذا
کلام من لا خبرة له بفهم الکتاب و السنة او صدر عنه ذلک باللجاج و العصبیة چه انکه اخبار
ناطق است بانکه مراد بامام کسی است که حی ناطق مطاع باشد زیرا که مضمون بعضی از ان روایات
و من لم یعرف امام زمانه و مضمون بعضی انکه و لیس فی عنقه بیعة لامام و بعضی دیگر و لیس فی عنقه
عهد لامام و اضافه نمودن امام بسوی عهد و زمان و واقع شدن عهد و بیعت او در گردن مردمان
دلیل و شاهد است بر اختصاص اهل کل زمان بامام و خلیفه که واجب است بر مردمان معرفت
او و شناختن او و قبول عهد امامت او و چه انکه کتاب را بیعتی نخواهد بود بر مردم و عهدی برای
او نیست بر گردن مردمان و نیز حمل نمودن لفظ امام در حدیث شریف بکتاب الله منافی است با
انچه معروف در مذهب بعض عامه است که تمام حنفی مذهب باشند و فتوای ایشان بر این مستقر

شده است که تعلم قران واجب نخواهد بود نه کل ان و نه بعض حتی فاتحة الکتاب بلکه کفایت می کند از برای مصلی در صلوة خود بجای فاتحة الکتاب بلسان فارسی بکوید و برك سبز تبالهم ولفتویهم فان قلت شاید مراد با امام در حدیث شریف نفس رسول باشد که عهد و بیعت او بر رقاب ناس واجب و معین است قلت ان النبی ص قد فارق الدنیا و معرفت اقدس نبوی و متابعت عهد او اختصاص بزمانی دون زمانی ندارد و از ابتداء بعثت نبی الی یوم القیمة معرفت او واجب و لازم و از اصول ادیان است و بصریح حدیث شریف انست که کسی که معرفت امام زمان و عهد امام خود را نداشته باشد و نسبت معرفت زمان خاص برسول ص بی وجه و بی فایده و لغو خواهد بود چنانکه نسبت این اختصاص بخدا یتعالی یا قران هم همین منوال است، چه انکه صحیح نخواهد بود من مات ولم یعرف الله زمانه او لم یعرف کتاب الله زمانه و هذا واضح لائح لمن له ادنی بصیرة فی الفهم فضلا عن العارفین بمقامات الکلام مؤید است انچه را که ذکر شد که مراد از امام خلیفه و حجت است که در کل زمان و دهر خالی از امام نباید باشد تا انجاکه کوید مراد بحدیث شریف من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة همان مقصود وجود شریف امام و حجت است وانکه عزت دین و قیام شرع مبین بسته بوجود مقدس امام است وانکه معرفت او مانند معرفت خدا و رسول اوست و اگر کسی نشناسد امام دهر و زمان خود را موت او موت جهل و کفر و نفاق و ضلال است وانکه مراد با امام کتاب و رسول نخواهد بود و ایة الله فی العالمین علامه حلی قدس سره هم در منهاج الکرامة فی معرفة الامامة حدیث شریف را بهمان عبارت که از حمیدی منقول شد نقل کرده در انجاکه در صدر کتاب بعد از خطبه کوید اما بعد فهذه رسالة شریفة و مقالة لطیفة اشتملت علی اهم المطالب فی احکام الدین و اشرف مسائل المسلمین یعنی بعد از حمد و ثنای الهی و صلوات و سلام رسالت پناهی این رساله شریفه و مقاله لطیفه ایست که مشتمل است بر اهم مطالب احکام دین و اشرف مسائل مسلمین وهی مسئلة الامامة التی یحصل بسبب ادراکها نیل درجة الکرامة وهی احد ارکان الایمان المستحق بسببه الخلود فی الجنان و التخلص من غضب الرحمن و ان مسئله امامت است که شخص بسبب اعتقاد و ادراك ان بدرجه کرامت نایل و سعادات از برای او حاصل خواهد شد و ان یکی از ارکان ایمان است که مکلف بسبب ان در بهشت مخلد و از غضب پروردکار عالم مستخلص خواهد بود و قد قال رسول الله صلی الله علیه واله من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و

نقل حدیث شریف از علامه حلی علیه الرحمه

علامهٔ مجلسی علیه الرحمه در سیم حیاة القلوب گوید بدانکه نزد شیعه اقرار بامام از اصول دین است و
بترک آن در احکام اخرت با کفار شریک است ودر اکثر احکام دنیوی مثل سایر مسلمانان با ایشان
سلوک میکند مگر انها که اظهار عداوت اهل بیت علیهم السلام کنند مانند خوارج که ایشان در
احکام دنیوی نیز حکم کفار دارند و از بعضی روایات ظاهر میشود که در زمان عدم استیلای امام
حق از برای شفقت بر شیعه حکم اسلام بر ایشان ظاهراً اجاری کرده اند که کار بر شیعه در معاشرت
ایشان دشوار نشود و بعد از ظهور دولت حق و قیام قایم علیه السلام حکم کفار صرف بر ایشان جاری
میشود و اکثر علمای شیعه را اعتقاد این است که بغیر از مستضعفین ایشان در جهنم مخلد خواهند
بود مثل سایر کفار و نادری از علمای شیعه قایل شده اند که بعد از مکث طویل در عذاب الهی امید
نجات در باب ایشان هست و مستضعف انست که باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل
نتواند کرد یا انکه دلیل حقیت مذهب حق باو نرسیده باشد مانند کسانیکه در
میان خرابات شاهان سنی بر آمده باشند و اختلاف مذاهب را نشنیده باشند یا اگر شنیده باشند
کسیرا نیابند که حقیت مذهب امامیه را بر ایشان اثبات کند اینها را امید نجات در اخرت هست
وحق این است که غیر از مستضعفین را امید نجات نیست و در عذاب الهی مخلد خواهند بود و خاصه و
عامه بطرق متواتر از حضرت رسول روایت کرده اند که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة
الجاهلیة یعنی هرکه بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بروش مردهٔ جاهلیت
پیش از مبعوث شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله که بکفر و جهل در اصول و فروع دین میمیرند و
انکه بعضی از متکلمین متعصبین اهل سنت گفته اند که مراد از امام زمان قران است همه بیجا و
دانند که تعبیر از کتاب بامام کردن مجاز و خلاف ظاهر است و ایضا اضافه بزمان ظاهر است در
انکه در هر زمانی امامی میدارد و قران در تمام اعصار یکی است میان جمیع زمانها و اینکه مراد حضرت رسول
باشد بوجه ثانی منتفی است و ایضا امام گذشته را امام زمان نمیگویند پس معلوم شد که هر زمانی
امامی باشد که مردم او را بشناسند و باتفاق بغیر امامیه کسی قایل نیست بانکه در هر عصری امامی
هست و هیچ عصر خالی از امام نمیباشد و مرحوم قاضی نور الله الحسینی شوشتری طاب ثراه در
مجالس المؤمنین در ترجمه فاضل محقق و حبر مدقق شیخ محمد بن علی بن ابراهیم بن ابی جمهور احسائی
و مناظره او در مسئله امامت با فاضل هروی سنی در مشهد مقدس رضوی نقل کرده که شیخ گوید
سخنی مرا بخاطر رسید از روی حدیث مشهور که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة

معرفت امام از اصول دین است نزد شیعه

در احکام مستضعفین از مخالفین

مناظرهٔ ابن ابی جمهور با فاضل هروی

گفتم چه میگوئی در این حدیث صحیح است یا نه گفت بلی صحیح است و بر صحت آن اتفاق است
گفتم پس بگوئی که امام تو کیست گفت حدیث بر ظاهر خود محمول نیست بلکه مراد از امام در این حدیث
قرآن است و تاویل او اینست که من مات ولم یعرف امام زمانه الذی هو القرآن مات جاهلیا
گفتم بنا بر این لازم میاید که تعلم قرآن بر هر یک از مردم واجب عینی باشد با آنکه هیچ احدی
بآن قایل نیست گفت جمیع قرآن مراد نیست بلکه مراد فاتحه و سوره است که قرائت آنها
شرط است در صحت نماز و بنا بر این واجب عینی اند باجماع گفتم که حضرت رسالت در این
حدیث امام مضاف بزمان ساخته و گفته که من مات ولم یعرف امام زمانه و تخصیص امام
باهل زمان چنانکه در حدیث واقع است دلیل است بر اختصاص اهل زمان بامامی که
معرفت او برایشان واجب است و بر تقدیر قایل شدن بآنکه مراد باین امام فاتحه است تخصیص
مذکور را فایده نیماند پس آن تاویل مطابق مقتضای حدیث نباشد اخر از آن تاویل علیل بر
گردیده و گفت بنا بر حدیث مذکور حال من و تو برابر است در مقتضای آن در این زمان گفتم حاشا
که حال برابر باشد که تو گمان برده بلکه مراد در این زمان امامی است که اعتقاد بامامت
او دارم و معرفت او بدلیل حاصل کرده ام و تو چنین نیستی پس ما و تو برابر نباشیم پس گفت آن
امامی که اعتقاد بامامت او داری هرگز او را نمی بینی و جا و مقام او را نمیدانی و در دین خود
از او بهره و نفعی نمیابی و فتوای مسائل خود را از او نمیشنوی پس من و تو در این حکم برابر باشیم
گفتم حاشا و کلا که حدیث را دلالت نیست بر آنکه جا و مقام امام را باید شناخت یا بر آنکه فتوای
مسایل خود را از او باید شنید بلکه مضمون آن بیش این نیست که او را باید شناخت و الحمد لله که
من او را میشناسم و دلایل واضحه بر وجود او و وجوب امامت و لزوم متابعت او دارم و تجویز
ملاقات او در هر وقت و ظهور او بر خود و سایر امت مینمایم و آنچه بمقتضای حدیث مذکور بر من
واجب است نیز آنکه حضرت رسالت نفرموده که من لم یاخذ عن امام زمانه الفتاوی و همچنین
نگفته که من لم یعرف مکان امامه بلکه گفته من لم یعرف امام زمانه و الحمد لله که من او را
شناخته ام و ترا اعتقاد اینست که امام نداری و آنکه زمان تو از امام خالی است پس من و تو
برابر نباشیم و چون سخن باینمقام رسید فاضل هروی عاجز شده گفت من نیز در طلب معرفت
امام و شنیده ام که در ولایت یمن مردی دعوای امامت میکند میخواهم که خود را باو برسانم تا صحت
دعوای امامت او را بدانم آنگاه تابع او شوم پس من گفتم که الحال در اینوقت ترا امامی نیست پس

دراینوقت از اهل جاهلیتی و اگر بمیری در جاهلیت خواهی مرد با آنکه اهتمام تو بدین ایام در طلب ملاقات امام خلاف مذهب تو و اصحاب تو از اهل سنت است زیرا که ایشان قائل نیستند بوجود امام سیصد ساله و حکم بوجوب وجود او در هر وقت نمیکنند پس ساکت شد جوابی نگفت

مؤلف گوید همان شیخ محمد بن ابی جمهور احسائی است که کتاب مجلی از او یست و مرحوم فاضل دربندی طاب ثراه در اسرار در ذکر قتلات و حملات حضرت سید الشهداء علیه السلام از روی روایتی نقل کرده و گوید وفی کتاب المجلی روی ان الحسین علیه السلام کان یوم الطف اذا حمل علی عسکر ابن زیاد یقتل بعضا ویترک آخرین مع تمکنه من قتلهم که در کتاب مجلی گفته که در روز عاشوراء چون حضرت حسین علیه السلام بلشکر ابن زیاد لعین حمله میکرد بعضی را میکشت و از بعضی میگذشت با آنکه متمکن بود از کشتن او پس از سبب آن پرسیدند فرمود کشف عنی بصری فابصرت النطف التی فی اصلابهم فصرفت عمن یخرج من نطفته من هو من اهل الایمان بدیده بصیرت اصلاب ایشان را دیدم پس هر که نظر کردم از آنکه مؤمنی از صلب او بیرون خواهد آمد او از برای استخلاص آن ذریه او را نکشتم و کسیکه از صلبش نطفه صالحه بیرون نمیآمد او را کشتم و ایضا گوید که بعضی از معاصرین در کتاب خود در علم اخلاق مسمی بمنهاج السالکین گوید که منقول است که حضرت حسین علیه السلام در روز عاشوراء بعمود نوری که در نزد امام علیه السلام میباشد نظر میکرد و در صلب هر که مؤمنی میدید او را ترک میکرد وهم الذین تابوا علیه بعد قتلوه و اینها کسانی بودند که برا و اجماع کرده او را کشتند ولولا ذلک لافناهم عن آخرهم و اگر این ملاحظه نبود همه اینها را هلاک میکرد و این است تأویل قول پروردگار متعال که فرموده ولو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما و مرویست که حضرت شهادت بیک بزرگوارش عرض کرد در آنوقت که بسوی خیمه برگشت یا ابتاه سبب چیست که تو از این یک نفر را میکشی و از ده نفر میگذری فرمود یا بنی عند العصر ینکشف لک الحال یرید علیه السلام بعد قتله ای فرزند وقت عصر این سر بر تو منکشف میشود یعنی بعد از شهادتش لان العمود ینتقل الیه بعده زیرا که عمود نور بعد از شهادت آنحضرت بر آنجناب منتقل میشد و میدید آنچه را که امام سابق میبیند وتظهر العلة التی لاجلها ترک من ترک و علت عدم قتل ایشان ظاهر میشد و در این وقت یعنی وقت خروج روح مطهر امام سابق علم امام لاحق باو میرسد میشود چنانچه از ایشان علیهم السلام مرویست و این است آنچه این معاصر در کتاب خود ذکر کرده

انتهی

انتهی ما فی الأسرار مؤلف گوید چون کلام بدینمقام رسید مناسب شد که شمهٔ از شجاعت
حضرت حسین علیه السلام گفته آید و لا بأس به زیرا که آنحضرت مظهر شجاعت حضرت سید کاینات
صلی الله علیه و آله بود که اشجع خلایق اولین و آخرین است چنانکه شیخ مفید علیه الرحمة در
ارشاد روایت کرده که اتت فاطمة علیها السلام بابنیها الحسن و الحسین علیهما السلام
الی رسول الله صلی الله علیه و آله فی شکواه التی توفی فیها صدیقه طاهره سلام الله علیها
حسنین ع را در مرض وفات حضرت رسول ص بخدمت آنسرور آورد فقالت یا رسول الله هذان
ابناک فورثهما شیئاً عرض کرد یا رسول الله اینها پسران تواند بایشان چیزی ارث بده فقال
اما الحسن فان له هیبتی و سوددی و اما الحسین فان له جودی و شجاعتی فرمود اما
حسن پس از برای اوست هیبت و بزرگواری من و اما حسین پس از برای اوست سخاوت و
شجاعت من و ثانیاً باید معنی شجاعت را فهمید بعد از آن او را در آنحضرت اعتقاد کرد عالم جلیل
علی بن عیسی الاربلی قدس سره در کشف الغمه گوید و اما شجاعته علیه السلام اما شجاعت
آنحضرت پس کمال الدین یعنی محمد بن طلحهٔ شافعی گفته بعد از آن عبارت او را بتفصیلها بیشتر
از یک صفحه و چیزی نقل کرده و این احقر بعضی از الفاظ او را با ترجمه بسبب عموم نفع آن بهمه مینویسیم
پس گوید اعلم وفقک الله علی حقایق المعانی و وفقک لادراکها بدان خدا توفیق دهد ترا
برسیدن و فهمیدن حقیقتهای معنیها ان الشجاعة من المعانی القائمة بالنفوس و الصفات المضافة
الیها فهی تدرک بالبصیرة لا بالبصر و لا تمکن معرفتها بالحس مشاهدة لذا تها که شجاعت امر
قلبی و صفت منسوب بنفس انسانی است و چیزی مشابه که ببصیرت ادراک توان کرد نه ببصر و حقیقت
او را بحس نتوان شناخت اذ لیست اجساماً کثیفة زیرا که از اجسام کثیفه و مرئیه نیست بلکه طریق
شناختن آن دیدن آثار آنست پس هر کس بخواهد که شجاعت زید را بداند طریقش این است که نظر
کند باو فاذا احدقت به الرجال و حققت الآجال و تضایق المجال و عاق القتال پس وقتیکه مردم
او را احاطه کردند و اجلها از هر طرف بسوی او چشم خیره نمود و خوف و هراس بشدت واقع شد و فرصت
و مجال تنگ گردید و قتال از هر طرف در آمد فان کان محجاماً مهلاً عاجزاً مفراً عاهر کاه
بسبب هراس و ترس و لرزان شد فتراه یستر کب الهزیمة و یستنبقها و یستعذب المفرة و یستوقها
و یستصحب الذلة و یتعلقها و بمرکب هزیمت سوار شد و شتافت و فرار بر قرار اکرده و بذلت کردن
نهاد و از ترس شمشیر و خنجر گریخته لباس عار بر خود پوشید او از شجاعت و شهامت عاری و بری و از

۱۲ اختیار

شرافت دور و بخساست و دنائت موصوف است وان کان مجبارا مجزارا اصبارا یسمع من اصوات
وقع الصوارم نغم المزامیر المطربة واکر صاحب جرئت وجسارت و صبر و کرت کرد بد و صدای وقوع
سیوف در نزد او مثل نغمه مزمار و طنبور شد و باهوال و اخوال بنفس مطمئنه و عزیمت راسخه
اقتحام نمود و مصافحه شمشیرها غنیمت و ملاقات نیزه ها را فایده شمرد یعتقد ان القتل
یلحقه ظلل الحیاة الابدیة ویسعفه حلل المحامد السرمدیة ویزلفه فی منازل الفخار
العلیة المعدة لا لاحدیة و اعتقاد کرد که قتل او را بحیات ابدی خواهد رسانید و لباس سعادت
و کرامت خواهد پوشانید و بمنازل و درجات شهداء احد ملحق خواهد کرد چنانچه کفته اند
یری الموت احلی من رکوب دنیة ولا یغتدی للناقصین عدیلا ویستعذب التعذیب فیما تقیده
نزاهته عن ان یکون ذلیلا فهذا مالک ازمة الشجاعة وحائزها پس این شخص مالک زمام
شجاعت و شهامت است و از پستان شرف شیر و غذا خورده فقد صرح النقلة فی صحائف
السیر فیما رواه پس بتحقیق ناقلین سیر تصریح کرده و رواة اثر نقل کرده اند ان الحسین علیه
السلام لما قصد العراق وشارف الکوفة که چون حضرت حسین بکوفه نزدیک شد و ابن زیاد
بدنهاد لشکر زیاد بجانب آن برکزیده عباد فرستاد و بیست هزار سواره و پیاده تجهیز عسکر نمود
وحوا الجنود باان علت وعدد و آن حضرت را کرفتند و بر تبعیت حکم عبید الله بن زیاد و بیعت
یزید آن حضرت را دعوت کردند و کفتند باید بقطع رک و تین و حبل الورید کردن نهد پس نفس ابیه
زکیه اش بقرار مثل جد و پدر عالیمقدارش از این عار و شناعت ابا و امتناع نمود فاختار
مجالدة الجنود ومضاربة بترطباها و منازعه با جنود و مضاربه با سیوف را اختیار کرد و کثیری از این
مقاتلین با آن حضرت نامه نوشته و عهد بسته و تبعیت نموده و ملتمس قدوم آن جناب بودند و چون
تشریف آورد بتکذیب وعده و انکار عهد خود نمودند و بواسطه عطای ابن زیاد بقتال او شتاب
کردند فنصب علیه السلام نفسه واخوته واهله وکانوا نیفا وثمانین لمحاربتهم وانحصرت
با نفس نفیس و اخوان و اهل خود که بیشتر از هشتاد نفر بودند بمحاربه آن قوم برخاستند
و همه ایشان کشته شدند و بر متابعت و مبایعت یزید اختیار نمودند پس آن قوم لئام و کروه بد
نیزه ها و تیر و سهمها از هر طرف بایشان رسانیدند و با اینحال حضرت حسین علیه السلام ثابت و برقرار
بود و ابداً بر شجاعت و شهامتش فتوری نرسید و قدم جرئتش از جبال محکمتر و قلب مبارکش هرکز
اضطراب نبود و کلام او را نقل میکنند تا آنجا که کوید پس آن حضرت اسب خود را بحرکت در آورد

وشمشیر در دست مبارکش بود وَهُوَ ایسٌ مِنْ نَفْسِهِ عَازِمٌ عَلَی الْمَوْتِ و در آنحال از نفس خود مایوس
و بمرگ عازم بود و این ابیات را فرمود اَنَا ابْنُ عَلِیِّ الْخَیْرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ کَفَانِی بِهٰذَا مَفْخَرٌ
حِینَ اَفْخَرُ وَجَدِّی رَسُولُ اللّٰهِ اَکْرَمُ مَنْ مَضٰی وَنَحْنُ سِرَاجُ اللّٰهِ فِی الْخَلْقِ نَزْهَرُ وَفَاطِمَةُ اُمِّی مِنْ سُلَالَةِ اَحْمَدَ
وَعَمِّی یُدْعٰی ذُو الْجَنَاحَیْنِ جَعْفَرٌ وَفِینَا کِتَابُ اللّٰهِ اُنْزِلَ صَادِقًا وَفِینَا الْهُدٰی وَالْوَحْیُ وَالْخَیْرُ یُذْکَرُ
وَنَحْنُ وُلَاةُ الْحَوْضِ نَسْقِی وُلَاتَنَا بِکَأْسِ رَسُولِ اللّٰهِ مَا لَیْسَ یُنْکَرُ وَشِیعَتُنَا فِی النَّاسِ اَکْرَمُ شِیعَةٍ
وَمُبْغِضُنَا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یَخْسَرُ ثُمَّ دَعَا النَّاسَ اِلَی الْبِرَازِ فَلَمْ یَزَلْ یُقَاتِلُ وَیَقْتُلُ کُلَّ مَنْ بَرَزَ اِلَیْهِ
مِنْهُمْ مِنْ عُیُونِ الرِّجَالِ حَتّٰی قَتَلَ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً کَبِیرَةً پس آنحضرت از انقوم مبارزت طلبید و هرکس
از عیون رجال امد بدار البوار فرستاد تا آنکه جمع کثیری از ایشان بکشت تا آنجا که گوید هٰذَا وَهُوَ
کَاللَّیْثِ الْمُغْضَبِ لَا یَحْمِلُ عَلٰی اَحَدٍ مِنْهُمْ اِلَّا نَفَحَهُ بِسَیْفِهِ فَاَلْحَقَهُ بِالْحَضِیضِ فَیَکْفِی ذٰلِکَ فِی تَحْقِیقِ
شجاعته این بود حال آنجناب مثل شیر غضبناک بود حمله نمیکرد بر احدی مگر آنکه او را بشمشیر
میکشت و بخاک هلاک میانداخت پس اینمطلب را اثبات شجاعت و شرف نفس آنحضرت کافی و
شاهد صادق است و حاجت بمزید استشهاد ندارد انتهی اگرچه وقایع و اخبار روز عاشوراء در جلد محرم
وصفر مفصلا مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی ولکن چون در عمر اعتبار و در حیات غادر استقرار که شخص اعتماد
بکند فلهذا میخواهم عبارت تازه دیگری در مطلب شیرینی در این مقام از برای اخوان واعظین و ذاکرین
ایدهم الله تعالی بنویسم تا از برای ایشان وسعتی در میدان نقل شجاعت و آن فارس میدان رشادت
وشهامت بوده باشد مرحوم ثقة الاسلام علامه نوری قدس سره در لؤلؤ و مرجان بعد از تعریض
بر اغراق گوید در عدد لشکر مخالفین و تصریح بکذب بودن دو کرور پیاده و ششصد هزار سوار لشکر
کربلا گوید که از کافر بت پرستی نکته گوی داد باید آموخت جیمز کادکرن هندی که کتابی در تاریخ
چین نوشته بزبان اردو که زبان متعارف حالیه اهل هند است و آنرا چاپ کرده اند در جلد دوم در
صفحه ۱۱۱ چون بمناسبتی ذکری از شجاعت شده بود این کلام که ترجمه عین عبارت اوست در آنجا
مذکور است چون بهادری و شجاعت رستم مشهور زمانه است لکن مردانی چند گذشته که در مقابلشان
نام رستم قابل بیان نیست چنانچه حسین بن علی که شجاعتش بر همه شجاعان رتبه تقدم یافته چرا که
شخصی که در میدان کربلا بر ریگ تفته با حالات تشنگی و گرسنگی مردانگی بکار برده باشد بمقابل
او نام رستم کسی اورد که از تاریخ واقف نخواهد بود قلم کرا یارا است که حال حسین برنگارد و زبان کرا
طاقت که مدح ثابت قدمی هفتاد و دو نفر در مقابله سی هزار فوج شامی خونخوار و شهادت هر

الطهر بحار

مفخرا بحار

افضل من مضی بحار

لنا وفاطم امی من بحار

الحوض

بیکر اچنانچه باید اثبات نماید نازل خیالی کجا این قدر رسا است که حال دلهای انها را تصور کنند که پر سر
شان چه پیش امد از ان زمانیکه عمر سعد بده هزار سوار فوج دور انها کرفته تا زمانیکه شمر بلید سر
سرا قدس را از تن جدا کرد مثل مشهور است که دو رای یکی دو باشد یعنی از ادم تنها کاری بر نیاید
تا دو یم ایش مدد کار نباشد مبالغه بالاتر از ان نیست که در حق کسی کفته شود که فلان کس را
دشمن از چهار طرف کیر کرده است مکر حسین و هفتاد دو تن را هشت فتنه شمنان تنک کرده
بودند با وجود ان ثابت قدمی را از دست ندادند چنانچه از چهار طرف ده هزار فوج یزید بود
که بارش نیزه و تیر شان مثل بادها تیره طوفان ظلمت بر انکیخته بودند دشمن پنجم کرمی و حرارت
افتاب عرب بود که نظیرش در زیر فلک صورت امکان نپذیرفته کفته میتوان شد که تمازت
و کرمی عرب غیر از عرب یافت نمیتوانند شد دشمن ششم ریک تفتیده میدان کربلا بود که
در تمازت افتاب شعله زن و مانند خاکستر تنور کرم سوزنده و اتش افکن بود بلکه دریای قهار
میتوان کفت که حبابهایش ابلهها پای بنی فاطمه بودند و افتیح و دشمن دیکر که از همه ظالمتر یکی
تشنکی دوم کرسنکی مثل همراهی دغا باز ساعتی جدا نبودند خواهش و ارزوی این دو دشمن
همان وقت کم میشد که زبانها از تشنکی چاک چاک میکردید ندپس کسانیکه در چنین معرکه هزارها
کفار را مقابله کرده باشند بهادری و شجاعت بر ایشان ختم است تمام شد محل حاجت از کلام
متین این هندوی بت پرست که بجای خال مشکین دلربائی است در رخسار کاغذ سفید سزاوار
است که در ستایش او کفته شود بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را باموری محسوسه معلومه
اشجعیت انحضرت بلکه سایر انصار را بر تمام شجاعان روزکار ثابت کرد بدون دست اویز نمودن
باموریکه در سستی چون خانه عنکبوت و در ثباتی مانند حباب بر روی ابست شجاعت قوت و ثبات
قدم است در صف کارزار و از صفات نفسانیه است که طریق معرفتش بهمان اثار و علاماتی است
که کفته نه بر زبانی کشتار که محتاج بمراجعت دفترهای کهنه و اوراق بی پایه و مایه باشد که در حاشیه کتاب
یک عدد مقتولین بفلان اندازه رسیده انکاه مانند غریق بر دو دست بان متشبث شد انتهی

اسمعیل خان سرباز بروجردی کوید شاه کونیم من از حکم خدا

نور ما باشد ز نور کبریا	پر بود از حق همه جان و تنم
چشم کو بیند که عین الله منم	دست من دست خدا وند جلیل
بود من هادی راه جبرئیل	سینه من جای کنج حق بود
در یم وحدت دلم زورق بود	در لباس جان فشانی از وفا
شاه جانبازان منم در کربلا	

دیده باید که باشد شه شناس　تا شناسد شاه را در هر لباس　گر برآید ذو الفقارم از نیام
این جهان در آن جهان شاد ما　تیغ من شمشیر عدل داور است　جنگ با من با خدای کبریاست
بر زمین کوره دهم نیش سنان　خاکیان را جا دهم در آسمان　قدرت ما ز نیصفت بالاتر است
این زمین در آسمانی دیگر است　گفت این و دست زد بر ذو الفقار　شیر حق گردید شر کرم شکار
چون ببر تیغش بدست شد ظهور　شد عیان دست خدای ذو الجلال　لشکر کفار را در هم شکست
کفر از تیغش بدوزخ رخت بست

جوهری صاحب طوفان گوید

بعزم رزم جوان آفتاب برج یقین
مکان گرفت بنصف النهار خانه زین　بدو الجناح چو بنشست نور چشم رسل　سپهر گفت که آن حیدر است ابن بدل
اگر بمیمنه مرکب اگر بمیسره تاخت　که همچو کعبه زمین از کفر خالی ساخت　زکشته پشته چنار بخت آن ستمکار
کرده نماند بر فرار بر کفار　صفوف لشکر کین را چنان بهم بجید　که از صفوف ملک روحنا فداه شنید
ولی مقدر داد رخ که تقریرش　نه ممکن است عزا نیست حد تحریرش　تنش نداشت در متن ز صد صد شمشیر
دگر ز نامدن تیر بر سر تبر　در آن زمین که نه یکقطره آب جای خورد　هزار و نهصد و پنجاه زخم کاری خورد
زبحر خون که از آن سینه رفت موج زنان　هزار چشمه ز دریای علم گشت روان　الا لعنة الله علی
القوم **مقصد ششم در اثبات وجود حضرت حجة عجل الله فرجه** الظالمین

عالم کامل بارع شیخ محمد حسین آل الشیخ الاکبر الشیخ جعفر کاشف الغطا قدس سره گوید واین **قصیده** در جواب قصیده بعضی از جماعت دار السلام است که در امر حضرت حجت عج سؤال میکند و اختفاء او را مستغرب و بقاء او را تا این زمان مستبعد شمرده و زعم کرده که این ایام اوان خروج و زمان ظهور آنجناب است که بواسطه انتشار شر و کثرت جور و حال انکه تیر او از هدف خطا کرده و مرحوم ثقة الاسلام نوری نور الله مضجعه رساله موسوم بکشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار بعد از تالیف نجم ثاقب بضائع احوال الامام الغائب که بحمد الله هر دو موجود است با بعضی از کتب آن مرحوم که هر یک بی عدیل است در جواب آن تالیف فرموده و ظلمت شك و پرده وهم را ببر بیانات وافیه و کلمات کافیه از روی این مطلب و صفحه این مرام کشوده و چندی از شعرای عصر متصدی جواب او شده اند ولی بحقیقتش نرسیده اند چنانکه گفته شده و آن قصیده در مقدمه کشف الاستار موجود و بیتی دو بیت است و با این قصیده نضیده و لؤلؤ فریدة آل الشیخ الاکبر بر طبق سؤال او در همان وزن و قافیه جواب داده و بمطالب مضامین کشف الاستار اشاره کرده و تمام قصیده دویست و پنجاه و دو بیت است ولقد احسن واجاد وافاد واشار بمطالب نفیسة

ومن فضائب وفقیر ترجمه قادر دوست میدارم که همه ابیات وکل الفاظ او را بنگارم ولیکن از وضع
این رساله وقانون این مقاله بیرون است پس اکتفا میرود بجمله از ابیات او منقبتی

بعید الدار قربه الفکر ... وادناه من عشاق التوق والذکر ... تستر لکن قد تجلی بنوره
فلا حجب تخفیه عنهم ولا ستر ... ولاح لهم فی کل شیء تجلیا ... فلا یشتکی منه البعاد ولا الهجر
بمرآة تشفی العین حسنا وجبهة ... ویسعی فی انواره القلب والصدر ... الا طل وان علنت باللیل بعده
من بعد طول اللیل یسعد الفجر ... واقصر اطالت النوم یا عاذلی بی ... فلا مفصل الا علی حبه قصر
حبیب لک الاشیاء قامت بها الدهر ... یقیم علی اثباتک الجاهل الغمر ... ولی فیک سر لو ابوح بعضه
لقلت من الایجاد هذا هو السر ... فشمس الضحی والبدر نورا لهما ... وان غربت او غیبت الشمس والبدر
ولا تنکر ان لاحت ولم یرضوها ... اخو نظر لکن علی عینه التنکر ... ولا باس من جاء یسئل قائلا
ابا علماء العصر این لکم خبر ... لقد حار منی الفکر بالقائم الذی ... تحیر فیه الناس والتبس الامر
عثرت له یا سائلا قاه فکره ... علی من له فی کل مسئلة خبر ... اعرنی منک الیوم اذنا سمیعة
اذا ما قرئت الحق لم یعرها وقر ... وقلبا ذکیا فی التخاصم یعتدی ... لطائرة الانصاف عنک بروکره
وخذ عندها من نظم فکری لئالیا ... بهن اللیل الحجر یقذف لا البحر ... مضامینها النص الصحیح صباب
بها مصدر العلم الالهی والصدر ... امام الهدی النوری من نور علمه ... انارت بر فی الافق انجمه الزهر
یقول لا تنفک اعلام فضله ... علی ارؤس الاعلام فی طیها نشر ... الا ان ما استغربت منا مقالة
بر قال منکم معشر ما لهم حصر ... وکلهم اضحوا الذی کم ائمة ... علی لعلاهم من حوی البر والبحر
موثقة اسماءهم فی رجالکم ... ففی کل سفر من فضائلهم سطر ... بعد از ان باسامی علماء

عامه که مفصلا با اقوال خود در کشف الاستار مذکور است اشاره کرده واین احقر بجهة اختصار
بعضی از ایشان ذکر میکنم ... فمنهم کمال الدین کم فی مطالب السؤال ... لطوی سؤال بر انکشف الستر
وذا الحافظ الکنجی کم فی بیانه ... بیان براهین یبین بها الامر ... وکم لابن صباغ فصول مهمة
تفصل ما قد اجمل الکتب والسفر ... وان بشمس الدین تذکرة لمن ... یرید اصطباغها النص والذکر
وحسبی محیی الدین نقضا فان فی ... الفتوح علیک الفتح قد جاء والنصر ... وکم فی یواقیت الجواهر جوهر
بر عاد شعرانیکم وله الفخر ... وفصل الخطاب الخواجه بارسا فقد حوی ... تفاصیل فیها یثلج القلب والصدر
وهذا ابو الفتح احتوت اربعینه ... احادیث فیها جل اصحابکم قروا ... وها لابن شمس الدین کم من مدیحة
علی سعداء الکفف اثارها غر ... یقول اری المهدی حقا واته ... سیبدو وان کان استطال له العمر

اشارة الی الفصل الخ
مقتبس من بعض علمائهم
وذکر الفتح کرانه کوش منتخب

فنحی لکافرین سامری نظیره
حدیثا غریبا سوف یأتی لنا ذکره
وناصر دین الله لولا اعتقاده
وحرر فیها باسمه الخلف الظهر
ونا احمد الجامی والعارف الذی
بمرآة اسرار تجلی له السر
کذا العارف العطار کم ختم شعره
علی مقالا ما به ابدا نکر
وکلهم ما بین راو وعارف
ببطلان هذا عند من ناله شعر
وما هو مسجون فتحسب انه
یجیب بمصر ویحظی به مصر
وما حق ما لا یدرک العقل وجهه
ینزه عن امثالها العالم الحبر
ومن ههنا قد بان نفع وجوده
وفی المؤمنین الیاس والروح والخضر
وفضل بن روزبهان کم مع عناده
علی ان ذا السر ابن غاب به البدر
وهذی ینابیع المودة کم جرت
غدا شیخ اسلام لکم بها النفر
براهین ساباطیکم کم تضمنت
مدائح من ارواحها نفح العطر
یکفرنی فیما اقول وانما
وشیخ له الکشف المبجل والستر
فاما التجلی للعیون فما ادعی
تبا اتخذ السرداب برجا له البدر
وها هو قطب الکاینات جمیعها
ویعجز عن ادراکه الذهن والفکر
هم امن اهل الارض لولاهم هوا
بکل الوری من انکروه ومن قروا
وکالسامری الدجال ان لشانه
آخرها قلناه اذ وضح الامر
لما شیدت منه المبانی بامره
لنا من سلیمان به الابحر الغزر
وکم عبد رحمن لکم مثاله
لقاضی جواد ما یبین له العذر
الا فانظروا یا مسلمین لمنکر
تدین به بالله اقوامه الغر
ویا لیت شعری ما العیان الذی قضی
به احد الا اخو السفه الغمر
بلی هو فی الامصار غاد ورائح
ولولاه لم یوجد دری لا ولا ذر
مسارعة الانکار فیه وانما
کاهل التسما امن لها الانجم الزهر

سخندانی عندلیب گلستان گوید

بر رخ کشید شاهد چین نیلگون نقاب
در قاف غربت عنقا گزید مهر
ملک فرنگ و روم شدش جمله باج و خج
زنگی لیل با لباس جهان فشرد
بر کف خود ز کف خضیب التین حنا
آهوی شب بناف زمین بسکه نافه ریخت
زایل نمیشود بدمد گر صد آفتاب
صاحب زمان ما عصر اماممین که هست
بیضا بر او ز خط شعاعی کشد طنا
لیلای لیل طره مشکین ز هم کشود
بکشود بال و پر بفضا زمین غراب
بر رسم پیشکش بجلوس نهاد چرخ
تا شد به تخت غرب شه خسرو از حجاب
تا دل بوند سیمبران حریم چرخ
تا دامن سپهر بین کشت مشکناب
الا بیمن مقدم دارای ملک و دین
با هستیش زمان و زمین جمله کامیاب
ان پادشاه ملک ولایت کراناکه

یکه تاز عرصه

امد عروس زنگ چو در حجله حجاب
مجنون صفت برید رخ زنگ آفتاب
سلطان زنگ شد بسر تخت آبنوس
خوان سپهر را همه پر گوهر خوشاب
اندر بروی زنگ ببست عراین آل بحور
دست قدر کشود ز رخسار نقاب
این ظلمتیکه ریخته زمین تا فرو گرفت
خورشید آسمان و زمین بود بود
الحق بیک خیمه قدرش چو بر کشند
شد فرق او بتاج شهنشاهی انتخاب

در کشوری که رایت عدلش علم کشد
دایم ز فرط شوق چنین میکند خطاب
معمور کن ز روشنی عدل ملک دین
اکنون رسیده کفر بسرمایهٔ نصاب
خطامان ز حفظ تو یابد اگر جهان
فرق ضیا ز نور تو کردند اکتساب
تو در وجود بودی و معدوم کاینات
هر چه از خدا رسید به پیغمبران کتاب
گردد ضداد از تو موافق [illegible] بهم
حرفت بدفع ظلم چو گردد [illegible] کتاب
برقی ز تیغ تیز تو گر بگذرد [illegible]
حوت زمین ز هول گریزد بقعر آب
از نحل اگر شمیم کند نحل [illegible]
حنظل شود ز مهر تو چون شکر مذاب
گر یک نظر بجانب افلاک بنگری
گردد گناه خلق بدل جمله بر ثواب
بر دوزخ ار ز [illegible] ز لطف
کروبیان نهاده با مرت همه رقاب
کیهان بچشم همت عالیت کالعدم
بر ظالمان دین کنی از خشم و کین عتاب
شاها بمدح ذات تو از ما عندلیب
از ظلمت ضلال بپوید ثواب

منقار کلک ریش کند سینهٔ عقاب
کای مطلع جمال خداوی فلک جناب
عالم ز ظلم کفر شده تیره و خراب
باشد امید متصل هجران اگرچه ضم
بیرون رود ز پیکر سیما اضطراب
بی آفتاب چهرهٔ تو ماه منخسف
[illegible] تو انبیا همه بودند از ضلال
چون شیر کرد جلال تو پا نسود بهم
کاتش ز آب می‌نکند هیچ اجتناب
میدان ز خون خصم شود جمله لاله گون
گردد زنیک خشک زنند طعنه بر سحاب
[illegible] ز قهر تو در صرا اگر به بحر
[illegible] شرزنک بکام شود هم لعاب
[illegible] نسیم لطف تو گردد چمن وزد
تو هر بجای قطره فرو ریزد از سحاب
دست شفاعت تو چو برآید از آستین
الحق یقین نکو نکند بر کسی عذاب
خضر ار ز جام فیض تو یکجرعه در کشد
اری خوش است پور کند پیر [illegible]
از برق ذوالفقار بسوزی بنای کفر
خیزد نوا مدام چو زیر و بم رباب

در منبر خیال خطیب سخن ز ذوق
برخیز یا بی فتح و ظفر کن بر رکاب
گر باعث ظهور تو طغیان کافر است
مستور حضور ندیده کس از غیاب
تنها نه ملک دین ز تو روشن که مهر و ماه
با جلوهٔ تو خسرو خاور در احتجاب
روشن بر بینش علم تو احکام جملگی
این پیش تو بفرق ستونها بو قباب
عزت ز بهر رزم چو گردد شتاب
ظلم و ستم چو دیدهٔ نرگس بود بخواب
چون اکنون بفرق عدو برزنی بخشم
از ذوالفقار پیکر اعدا شود کباب
شکر شود ز قهر تو چون زهر [illegible]
از [illegible] داغ [illegible]
گر بنگری ز دیده رحمت باهل حشر
ایزد نجوید از عمل بندگان حساب
تنها نه جن و انس بفرمان تو مطیع
گیرد ز [illegible] دگر [illegible]
نور و ز اندمی که [illegible] تیغ [illegible]
جان عدو ز تیغ نماند [illegible]
گر یک نظر بجانب [illegible]

مرحوم ثقة الاسلام حاج میرزا حسین نوری قدس سره میفرمایند

الاستاد گوید اِعلَم هَداکَ اللهُ سَبیلَ الرَّشادِ اَنّهُ قَد تَواتَرَ عَنِ النَّبیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ مِن طُرُقِ اَهلِ السُّنّةِ وَالاِمامیّةِ اَنّهُ قالَ ما مَعناهُ اَنّهُ یَخرُجُ مِن وُلدِهِ فی آخِرِ الزَّمانِ رَجُلٌ یُقالُ لَهُ المَهدیُّ عَلَیهِ السَّلامُ یَملَأُ الارضَ عَدلاً وَقِسطاً کَما مُلِئَت ظُلماً وَجَوراً بدان خداوند ترا

اختلاف اقوال علماء
در باب مهدی ع

بر سبیل ارشاد هدایت فرماید که بتواتر رسیده از حضرت رسول از طرق اهل سنت و امامیه که آنحضرت فرمود
چیزیکه معنایش این است که از اولاد آنجناب در آخر الزمان مردی بیرون می آید که او را مهدی گویند و
زمین را بعدل و داد پر میکند چنانچه بظلم و جور مملو شده و مذاهب باین مقدار مستقر شده اند
و قول باینکه او از اولاد عباس است و علوی غیر فاطمی است شاذ نادر است و فساد این دو قول ظاهر
شده و ظاهر این است که آنانکه یکی از اینها قائل شده منقرض شده اند بلی میان اهل سنت و امامیه
خلاف معروفی در دو موضع هست اول آنکه او حسنی است یا حسینی جمعی از اهل سنت باولی
قایل شده و جماعتی دیگر از ایشان و کافه امامیه بدومی قائل شده اند و فساد قول اول را بما لامزید
علیه واضح کرده اند و حافظ گنجی شافعی در کتاب بیان در این مطلب بسط قول داده هر که اراده
کند بآنجا رجوع نماید دوم آنکه متولد شده و غایب شده و هر وقت که خدا و ند نفاذ امر او را اراده
فرماید ظاهر خواهد شد یا آنکه متولد نشده و در آتیه متولد خواهد شد ظاهر خواهد شد و روی
زمین را پر میکند یعنی از عدل و داد کافه امامیه بسوی اول رفته و شخص او را معین نموده اند که او
محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب
علیهم السلام است وَ اَنَّهُ هُوَ الْمَهْدِیُّ الْمَوْعُودُ وُلِدَ ثُمَّ غَابَ بِاَمْرِ اللّٰهِ تَعَالٰی مُدَّةً کَانَ یَصِلُ اِلَیْهِ
نُوَّابُهُ وَ بَعْضُ خَوَاصِّهِ ثُمَّ غَابَ غَیْبَةَ الْکُبْرٰی فَلَا یَظْهَرُ اِلَّا فِیْ وَقْتٍ یُؤْمَرُ بِالْخُرُوْجِ وَ تَطْهِیْرِ
الْاَرْضِ عَنْ اَرْجَاسِ الْکَافِرِیْنَ وَ الْمُلْحِدِیْنَ حَیْثُ کَانُوْا فِیْ مَشَارِقِ الْاَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا و او همان
مهدی موعود است که متولد شده و بامر خدا مدتی غایب شده و در آن غیبت نواب و بعض خواص
آنحضرت بخدمتش میرسید بعد غیبت کبری اختیار کرده و ظاهر نمیشود مگر آنوقت که بخروج و
پاک نمودن روی زمین از ارجاس کفار و ملحدین از مشرق و مغرب عالم مامور شود و این مطلب را
ثابت کرده اند بنصوص که از جد بزرگوارش خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و از هر یک از آباء کرامش
که اقوال ایشان در نزد امامیه حجت است خصوصا در همچو مقامی که اقوال ایشان علیهم السلام باخبار
از آتیه مشتمل باشد پس مطلب همین طور است که گفته اند و ثابت کرده اند بمعجزات و بر این قول موافقت
کرده جماعتی از اعیان علمای مذاهب اربعه بلکه نصوص و معجزاتی روایت کرده و متصدی دفع
شبهاتی که در این مقام وارد میشود گشته اند بعد اسامی و کتب و اقوال ایشان را بعلی نقل
کرده که بعضی از اقوال ایشان در این رساله نیز مذکور خواهد شد انشاء الله و بعضی از آنها که علامه نوری
ره نوشته بطور اشاره و فهرست بدین قرار است اول کمال الدین محمد بن طلحه شافعی در کتاب مطالب

السول دوم محمد بن یوسف کنجی شافعی در کتاب بیان فی اخبار صاحب الزمان علیه السلام سیم علی بن
محمد بن الصباغ المالکی در فصول المهمة چهارم شمس الدین ابو المظفر یوسف حنفی سبط ابی
الفرج عبد الرحمن بن الجوزی در تذکرة خواص الامة پنجم محیی الدین بن عربی الطائی الاندلسی در
فتوحات ششم شیخ عارف عبد الوهاب شعرانی در یواقیت که بمنزله شرح معلقات فتوحات
است هفتم شیخ حسن عراقی هشتم شیخ عارف علی الخواص البراسی نهم نور الدین عبد الرحمن
جامی حنفی معروف صاحب شرح کافیه دهم حافظ محمد بن محمد بخاری معروف بخواجه پارسا از
اعیان علمای حنفیه یازدهم حافظ ابو الفتح محمد بن ابو الفوارس دوازدهم ابو المجد عبد الحق دهلوی
بخاری سیزدهم سید جمال الدین عطاء الله صاحب کتاب روضة الاحباب چهاردهم حافظ ابو
محمد احمد بن ابرهیم طوسی بلاذری پانزدهم حجة الاسلام ابو محمد بن الخشاب البغدادی باری
تا سی و هشت نفر از اعاظم علمای قوم مفصلا ذکر کرده تا اینجا که گوید اذا عرفت ذلک وتأملت
فی کلمات هؤلاء الاعلام منقول آنکه اولا چون اینها از انست و در کلمات این اعلام تامل کرده
پس ما میگوئیم اولا که چون نزد این قول امامیه از اهل سنت مثل این اشخاص موافقت نماید آیا
جایز است که انرا منکر و لغو دانستن و قائل او را از ارباب ضلالت و جهالت بلکه از سفهاء و
مجانین شمردن چنانچه از جمله مؤلفین واقع شده و آیا این از قلت اطلاع یا عدم مبالات باداب
شریعت یا از روی عجز از اثبات مدعا نیست که رد کنند دعوی خصم را بسب و افتراء با انکه او افترابست
بر اهل سنت و جماعت که ایشان قائل شده اند بعدم ولادت مهدی و حال انکه در میان ایشان
کسانی هست که شناختن ایشان اکه جزم کرده اند بولادت انحضرت و از انهاست مثل شیخ الاکبر
محیی الدین که جزم و اعلان نموده در کتاب خود که نسخه او افاق را پر کرده بلکه این شخص خاین است
زیرا که قول دیگر از جماعت را در مقام نقل اقوال که در چنین مقام اظهار عصبیت و اخفاء حقیقت
جایز نیست نقل نکرده است وثانیا انه لیس فی الکتاب والسنة والاجماع المسلمین وحکم العقل
بمراتبه ان المهدی اخبر به النبی صلی الله علیه واله وانه یخرج او یظهر فیملاء الارض عدلا
وقسطا انه یتولد بعد القرن الفلانی وبعد بسنین کذا وامثال ذلک وثانیا انکه در کتاب و سنت
و اجماع مسلمین و حکم عقل بمراتب ان نیست که مهدی که پیغمبر خدا از وی خبر داده که خروج یا
ظهور خواهد کرد و روی زمین را بعدل و داد مملو خواهد نمود که این دو او بعد از قرن فلان متولد
میشود یا چندین سال بعد از من و امثال این کلام بلکه موجود در اخبار نبوی متفقه بین الفریقین اخبا

از ظهور و بودن آنجناب از ولد آنحضرت ص و از بعض صفات و علامات ظهور او سخن بدین اشاره اصلا نرفته است تا اینجا که جناب ناظم متعرض شده و گوید و الظاهر ان غرضه من شهادة العیان علی عدم الولادة عدم ظهوره و خروجه بالعیان اذ لو کان موجوداً لظاهر شاهده کل احد و ظاهر این است که غرض این ناظم که گفته عیان شهادت میدهد بعدم ولادت او مینماید عدم ظهور و خروج اوست عیانا زیرا که اگر موجود باشد ظاهر میشود و همه کس او را می بیند و فیه انه لا شهادة فیه علیه لجواز وجوده و اختفائه و این کلام معیوب است زیرا که هرگز دلالت و شهادت بر مرادش نیست از برای آنکه جایز است که موجود باشد و مخفی شود و مدعی معتقد است بر اینکه او علیه السلام از انظار مستور است مثل رجال الغیب که مشایخ صوفیه اثبات کرده اند و نسفی تصریح کرده که ایشان سیصد و پنجاه و شش نفر و خضر علیه السلام است و ایشان در میان مردم اند و ایشان را نمی بینند مگر بعضی از ایشان بعضی را در بعض اوقات تا اینجا که بعد از تفصیل در ثالثا گوید فنقول رابعا ان طریق اثبات المهدیة الحجة بن الحسن العسکری المتولد فی سنة مائتین و خمسة و خمسین لمنکریها بانکار ولادة المهدی الموعود المستلزم لعدم کونه مهدیا پس میگوییم رابعا که طریق اثبات مهدی بودن حجة بن الحسن العسکری که در سنه دویست و پنجاه و پنج هجرت متولد شده از برای منکر ولادت آنحضرت که بگوید مهدی موعود هنوز متولد نشده مثل طریق اثبات نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است از برای منکران که از سایر ملل باشد بنصوصی که موجود است در کتب سماویه که در نزد ایشان هست و ایشان اعتقاد و اعتماد بر حقیت آنها دارند و بان معجزاتیست که از آنحضرت متواتر است الا اینکه نصوص در حق مهدی علیه السلام بیشتر است چنانکه معجزات در امر حضرت رسول ص و شبهات همان شبهات و جواب همان جواب است و ایضا گوید چون جناب ناظم از سؤال کردن مستند این دعوی اعراض نموده ما نیز از ذکر کردن آن اعراض کردیم مگر آنکه اجمالا اشاره میکنیم بیک مستند از ادله کثیره که بحمد الله تعالی در نزد ما هست فنقول مما تواتر عن النبی صلی الله علیه و آله عما رواه اصحاب الصحاح و حفاظ الاحادیث و سدنة الآثار اخباره ص عن اثنی عشر خلیفة من بعده علی اختلاف فی بعض المتون و هی کثیرة مذکورة مع اسانیدها فی جملة من الجوامع پس ما میگوییم از جمله آنچه از حضرت رسول ص بتواتر رسیده از آنچه صاحبان صحاح و حافظان احادیث و خادمان آثار روایت کرده اند اخبار آنحضرت است از دوازده خلیفه بعد از خود با اختلافی در بعض متون آنها و آن اخبار بسیار و مسند از جمله از جوامع و کتب مذکور است بعد آن اخبار را با اخبار دیگر که در حق ایشان علیهم

السّلم از طرق ایشان وارد شده مفصلاً ذکر کرده تا اینجا که گوید وحق یحقّ للامامیّة ان یقولوا لجماعة من
اهل السّنة الّذین یزعمون عدم ولادة المهدی علیه السّلام من غیر دلیل من الکتاب و السّنّة
پس در اینصورت امامیه حق دارند که بگویند با جماعتی از اهل سنّت که عدم ولادت مهدی علیه السلام
زعم کرده اند بدون دلیل از کتاب و سنّت که اگر مراد از اهل سنت آن کسانی است که متابعت سنّت
پیغمبر ص بنمایند و بان عمل کنند پس ما احق میباشیم بدین اسم زیرا که ما تبعیت سنّت آنحضرت کرده ایم
در جمیع طوایف از احادیث که بعض طرق آن را ذکر کردیم زیرا که ما معتقد هستیم که محمّد بن الحسن مهدی
علیه السّلم است و اوست امام زمان که هر کس او را نشناسد مردن او مردن جاهلیت است و او
شریک قران که هر کس تمسّک جوید ابداً گمراه نمیشود و اوست سفینه که هر که اعتصام کند نجات مییابد
و اوست عدل از اهل بیت او که از دین منفی یعنی غایب میشود الخ و اوست امان از برای اهل زمین
از هلاک شدن و اوست خلیفه دوازدهم از آنها که ببقاء ایشان خبر داده شده تا روز قیامت و
همچنین هر انچه وارد شده از این قبیل زیرا که انجناب احل است بر جمیع آنها چنانکه گذشت پس
هرگاه کسی از جناب ناظم که گمان کرده عدم ولادت آنحضرترا و مستغرب شمرده از او بپرسد که کیست
امام زمان تو که اگر نمیری و او را نشناسی هلاک خواهی شد و کیست که شریک قران است
در این عصر که اگر تمسّک نجوئی گمراه میشوی و کیست سفینه از آل محمّد علیهم السّلام در عصر خود
که اگر سوار نشوی غرق خواهی شد و کیست خلیفه از اهل بیت پیغمبر که اگر تابع نشوی دلیل
باشی و کیست باب حطّه که اگر داخل نشوی بر آن در عهد خود تابع نفس خود شده و کیست لا نعدل
از عترت طاهره که اگر اطاعت نکنی او را بغوایت مخالفتی پس اگر وجوب وجود او را در این اعصار
انکار کرد پس مخالفت صریح نموده است با تمام این طوائف از احادیث و اگر بوجود او قائل شد
پس منت بگذارد بما گروه امامیه به بیان نمودن نسب و حسب و مکان او و مشروحاً و مبرهناً تا ببینیم
که کیست و کجاست که اوست منتهی مرام ما و الّا انکسیکه تجاهر بمخالفت این سنن اکیده بنماید
لایق نیست که خود را در مقام اعتراض و ایراد بچیز بکیرد با اجوبه این اشعر که بها قرونی چند قبل از این نوشته
شده بیارد و فتنه نائمه را بیدار و قلوب سالمه را از یکدیگر بیزار و منماید انتهی کلامه رحمه الله و رضوانه
علیه و مرحوم عالم محقق ملّا نظر علی طالقانی در کاشف الاسرار گوید بدانکه نسب و وجود و غیبت
و ظهور این بزرگوار یعنی حضرت حجّة ع کالشّمس فی رابعة النّهار است و بسیاری از مخالفین در کتب
و تواریخ خود بتفصیل ذکر نموده اند و خود ایشان احادیث این مقام را از متواترات و قطعیات

بیان کلام بعضی از اعاظم علماء

شمرده اند وصاحب غایة المرام قدس سره صد و شصت و پنج حدیث از طریق عامه در حق اینبزرگوار ذکر کرده
واز طریق خاصه گذشته از اخبار که بعضی گفته اند زیاده از هزار است صد و بیست و یک روایت ذکر کرده و سوره که از
جمله انها سوره قدر و عصر است در حق اینبزرگوار در همان کتاب ثبت وضبط نموده و پنجاه و پنج
نفر از اکابر جهان بهار را دیده اند و مکالمه نموده اند بتفصیل اورده اند و قدر کفایت از این
احادیث و ایات و اشخاص در کتب فارسی شیعه چون حق الیقین و حدیقه بوضوح پیوسته و
اگر بعضی از اهل نادان استبعاد در طول عمر و بقا شباب ان افتاب عالمتاب نمایند پس بقای
حضرت خضر و الیاس و حضرت عیسی و دجال لعین و خرا و شیطان رجیم را چون تصدیق نمایند
واینگونه اشخاص تصدیق معجزات و خوارق عادات چگونه نموده اند و حال انکه این مطلب ما از
معجزه سهل تر است و اینگونه نظران تصدیق احادیث و قران و خلود اهل عذاب و اهل ثواب و
مطالب معاد چگونه خواهند نمود اگر اینمقام را بعید شمارند و از یقین او عاجز باشند نستجیر بالله
و علامه مجلسی ره در حق الیقین گوید و بعد از انکه دلایل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود حضرت
قائم علیه السلم قایم شده باشد انکار انحضرت کرده بمحض استبعاد از طول حیات و وجود حضرت خضر
قایل شده اند و اکثر در عمر حضرت نوح ع زیاده از هزار سال و موافق روایات معتبره دو هزار و
پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد را سه هزار سال قایل شده اند و عمر دجال بن صید
از زمان حضرت رسول ص تا نزول عیسی ع از اسمان قایل شده اند عمر حضرت عیسی را تا زمان ظهور حضرت
مهدی قایلند پس چه استبعاد دارد که خدا محمد را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتیکه مصلحت در خروج او داند
واو را امر بخروج فرماید انچه میگویند که در وجود امام غایب چه فایده است این سوال بیوجه است زیراکه هر گاه غیبتهای
طولانی از پیغمبران سابق بروایت مسلمه بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا مدتها در شعب ابیطالب
و در طایف و در غار تا ظاهر شدن دین از اکثر خلق پنهان شده باشد هر فایده که در وجود و غیبت انها بود
در وجود و غیبت انحضرت میتواند بود و اگر فایده بغیر ان نباشد که شیعیان در اعتقاد بامامت و وجود انحضرت و
انتظار ظهور انحضرت بردن ثوابهای غیر متناهی حاصل میشود کافی است چنانچه منقول است که از حضرت امیر المومنین
پرسیدند کدام عمل محبوبتر است نزد خدا حضرت فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین ع منقول است
و سید محقق جلیل صدر الدین سید علی خان مدنی مرحوم در شرح صحیفه کامله که انجیل اهل بیت
و زبور ال محمد گویند و انرا بریاض السالکین فی شرح صحیفه سید العابدین مسمی نموده گوید اجمع
جمهور الامة علی قیام قائم من اهل البیت من اولاد فاطمة علیها السلام یملاء الارض قسطا

وَعَدلاً کَما مُلِئَتْ ظُلماً وَجوراً وَهُوَ مَهدِیُّ اٰخِرِ الزَّمانِ لِما تَواتَرَتْ بِهِ الاَخبارُ عَنِ النَّبِیِّ المُختارِ وَ ۴۴
اَهلِ بَیتِهِ الاَطهارِ مِن طَرِیقَیِ الخاصَّةِ وَالعامَّةِ وَهِیَ مِنَ الکَثرَةِ مِن کُلٍّ مِنَ الطَّرِیقَینِ بِحَیثُ
لا تَکادُ تُحصیٰ که جمهور امت اجماع کرده بقیام قائمی از اهل بیت پیغمبر از اولاد فاطمه علیها السلام
که روی زمین را پر میکند بعدل وداد چنانچه بظلم وجور پر گشته و اوست مهدی آخر الزمان زیرا
که اخبار در این باب از حضرت رسول مختار و اهل بیت اطهار متواتر است از طریق خاصه و عامه
و آن اخبار در کثرت از هر دو طریق بحدیست که احصا نمیتوان کرد و در این مسئله مخالفی نیست
الا جمع قلیلی و ایشان دو فرقه اند فرقه انکار کرده است این مطلب را بر اثر سر واحدی از علماء
اعتناء بقول ایشان ننموده و فرقه زعم کرده که مهدی عیسی بن مریم است بسبب حدیثی که محمد
بن خالد جندی از ابان بن ابی عیاش از حسن از پیغمبر صلعم روایت کرده که فرمود لا مهدی الا
عیسی بن مریم محدثین از عامه گفته اند که این حدیث منکر است و از جمله آنها که تصریح بمنکر
بودن آن نموده امام ابو عبد الرحمن نسائی است و حافظ ابو بکر بیهقی از شیخ خود حاکم نیشابوری
نقل کرده که جندی مجهول است و ابن ابی عیاش متروک و این حدیث باین اسناد منقطع است
انتهی اما کیسانیه و کیسانیه که قائلند باینکه مهدی محمد بن حنفیه است پس بطلان قول ایشان واضح
است و کفایت است از حیث شاهد بر بطلان قول ایشان منقرض شدن آنها از عصر اول تا
اینکه باقی نماند در دنیا کسی که قائل بقول آنها بشود و اگر حق بود نه جایز بود که منقرض بشوند و جمهور
قائلین باینکه او فاطمی است اختلاف کرده اند پس اشاعره و معتزله قائل شده اند که او مردیست
از اولاد فاطمه و بعد از این در آخر الزمان موجود خواهد شد و هنوز موجود نشده و امامیه اثنی عشریه قائلند
که او محمد بن الحسن بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم
السلام است از برای آنچه ثابت شده در نزد ایشان از نقل ثقات ایشان از ائمه علیهم السلام بعد
کلام شیخ مفید علیه الرحمه را از ارشاد نقل کرده که در جای خود مذکور خواهد شد انتهی تا اینجا که گوید
و با امامیه اثنی عشریه موافقت کرده در این مطلب از اشاعره شیخ کمال الدین محمد بن طلحه شافعی و او
از اعیان و روسای ایشان است و شیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف گنجی شافعی و شیخ نور الدین علی بن محمد
ابن الصباغ المکی المالکی و از صوفیه شیخ محیی الدین بن العربی و شیخ عبد الوهاب شعرانی که در متن
کتب باسم و نسب آنحضرت مذکور شده تصریح کرده انتهی مولف گوید دعبل خزاعی
در قصیده خود که در محضر سلطان سریر ارتضا اعنی حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة و

نقل اقوال علماء عامه در حضرت

التنا انشاد کرده باینمطلب اشاره نموده است درانجا که گوید فلولا الذی ارجوه فی الیوم او غدٍ
تقطّع نفسی اثرهم حسرات خروج امام لا محالة خارج یقوم علی اسم الله والبرکات
یمیّز فینا کلّ حقٍّ و باطلٍ ویجزی علی النعماء والنقمات فیا نفس صبری ثمّ یا نفس فابشری
فغیر بعیدٍ کلّ ما هو آتٍ وشیخ کمال الدین محمد قنوی فارسی در شرح قصیده در مضمون
بیت اول گوید والمعنی اذا بلغت مصائبهم المبالغ المذکورة التی یستبعد معها بقاء المخلص
الصادق فلولا ما ارجوه من خروج القائم علیه السلم لتقطّعت نفسی اثر الماضین منهم علیهم
السلام للحسرات یعنی وقتیکه مصائب ایشان بمرتبه رسید که بقاء مخلص صادق با آن مصائب مستبعد
گردید پس اگر نمیبود آنچه من امید دارم و آن عبارت است از خروج قائم آل محمد صلوات الله علیهم
هر اینه روح از بدنم مفارقت میکرد از حسرت و اندوه و من هم از پی ایشان میرفتم و گوید وخروج القائم
المهدی من آل محمد صلوات الله علیهم مما اتفق علیه المسلمون وتواترت بر اخبارهم من حیث
المعنی وان اختلفت فی بعض التفاصیل که خروج قائم مهدی آل محمد صلوات الله علیهم متفق علیه مسلمین
است واخبار ایشان در این باب متواتر المعنی است اگرچه در بعض تفاصیل وجزئیات مختلف میباشد
وقد اورد اصحابنا علی وجوده وامامته فی هذا الزمان ادلّةً من طرق العقل والنقل واصحاب ما
بر وجود وامامت آنبزرگوار در اینزمان ادله عقلیه ونقلیه وارد کرده اند ومما ورد فی خروجه فی طرق
المخالفین و از جمله آنچه در خروج آنحضرت از طرق مخالفین وارد شده روایت احمد است باسناد خود
از حضرت رسول صلی الله علیه وآله قال انّ الله اطّلع علی الارض اطّلاعة فاختارنی منها ثم اطّلع ثانیة
فاختار منها علیّاً وامرنی ان اتّخذه اخاً ووصیّاً فهو منّی وانا منه وهو زوج ابنتی وابو سبطیّ
الحسن والحسین که فرمود بدرستیکه پروردگار نظر کرد بسوی زمین پس مرا اختیار کرد بعد از آن دوبا
نظر کرد و از روی زمین علی را اختیار فرمود و بر من امر کرد که او را برادر و وصی خود کردانم پس او از
من و من از وی هستم و او داماد من و پدر دو سبط من حسن و حسین میباشد الا وانّ الله تبارک
وتعالی جعلنی وایّاهم حججاً علی عباده وجعل من صلب الحسین ائمّةً یقومون بامری ویحفظون وصیّتی
آگاه باش که خداوند متعال مرا و ایشانرا حجج خود بر بندگانش قرار داده و از صلب حسین ائمه مقرر
فرموده که با امر من قائم میشوند و وصیت مرا حفظ مینمایند التاسع منهم قائم اهل بیتی ومهدیّ
امّتی اشبه الناس بی فی شمائله واقواله وافعاله نهم ایشان قائم اهل بیت من و مهدی امت من
است و او شبیه ترین مردم بر من در شمائل واقوال وافعال یظهر بعد غیبة طویلةٍ وحیرةٍ مضلّةٍ

يَفْعَلُ اَمْرَ اللهِ وَيُؤَيِّدُ دِينَ اللهِ وَيُؤَيَّدُ بِنَصْرِ اللهِ وَيُنْصَرُ بِمَلَائِكَةِ اللهِ وَيَمْلَأُ الْاَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا و ظاهر میشود بعد از غیبت طولانی و حیرت امتحان کننده بعد اشکار میکند امر خداوند را و تایید مینماید دین او را و مؤید و منصور است بنصرت حقتعالی و ملائکه او و پر میکند روی زمین را از داد و عدل چنانچه پر شده است بظلم و جور انتهی و حاصل مضمون سه بیت دیگر این است که انچه من امید میدارم عبارت است از خروج امامی که لابد باید خروج کند قائم میشود باسم خداوند با برکات تمیز میدهد در میان ما هر حق و باطل را و جزا میدهد بر نعمت و نقمت یعنی هر کرا بر شیعیان و عترتش نعمتی دارد یا انکه او را عقاب کرده مکافات میکند و چون خروج چنین امامی که وصف او این است متحتم است پس ای نفس من پاکیزه بشو و اسوده باش بازای نفس من مژده باد ترا پس دور نیست انچه امدنی است زیرا که جزم کردن بر چیزی اسان میکند بر نفس دوری او را و زمان بسرعت منقضی میشود پس انچه در اتیه میاید بعید نیست بلکه قریب است و رئیس المحدثین حجة الاسلام شیخ صدوق علیه الرحمه در عیون اخبار الرضا از عبد السلام بن صالح الهروی روایت کرده که از دعبل بن علی خزاعی شنید که در حضور مبارک حضرت رضا علیه السلم قصیده که اولش مدارس ایات خلت من تلاوة ومنزل وحی مقفر العرصات است انشاد کردم و چون بقول خودم خروج امام لامحالة خارج یقوم علی اسم الله و البرکات یميز فينا كل حق وباطل ويجزی علی النعماء والنقمات رسید بکی الرضا علیه السلام بکاء شديدا ثم رفع راسه الی فقال لی انحضرت بشدت گریست و سر مبارکش را بسوی من برداشت و فرمود يا خزاعی نطق روح القدس علی لسانك بهذين البيتين فهل تدری من هذا الامام ومتی يقوم ای خزاعی روح القدس این دو بیت را بر زبان تو جاری کرده ایا میدانی که این امام کیست و چه وقت خروج خواهد کرد عرض کردم نفرمایید مگر اینکه من شنیده ام که یک امامی از شما خروج خواهد کرد يطهر الارض من الفساد ويملأها عدلا که روی زمین را از فساد پاك و بعدل مملو مینماید فرمود ای دعبل امام بعد از من پسرم محمد است و بعد از محمد پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن وبعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر فی غيبته المطاع فی ظهوره و بعد از حسن پسرش حجت قائم است که منتظر است در غیبت خود و مطاع است در ظهور خود لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتی يخرج فيملأها عدلا كما ملئت جورا وظلما اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز پروردگار ان روز را طول میدهد تا انکه انحضرت

مضمون ابیات دعبل و حدیث عیون

خروج میکند و سرو زمین را بعدل پر میکند چنانچه بجور و ظلم پر شده است وَاَمّا مَتی فَاِخبارٌ عَنِ الوَقتِ
واما چه وقت پس از وقت خبر دادن است و بتحقیق خبر داد بمن پدرم از پدرش از پدرانش
از امیر المؤمنین علیهم السلام که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کردند یا رسول الله
مَتی یَخرُجُ القائِمُ مِن ذُرِّیَّتِکَ چه وقت قائم از اولاد تو خروج خواهد کرد فرمود مثل او مثل
الساعة لا یُجَلّیها لِوَقتِها اِلّا هُوَ ثَقُلَت فِی السَّمواتِ وَ الاَرضِ لا یَأتیکُم اِلّا بَغتَةً و شیخ فخر الدین
طریحی علیه الرحمه در مجمع البحرین گوید روی عَنِ المُفَضَّلِ قالَ سَئَلتُ سَیِّدِی الصّادِقَ عَلَیهِ
السَّلامُ هَل لِلمَأمُونِ المُنتَظَرِ المَهدِیِّ مِن وَقتٍ یَعلَمُهُ النّاسُ از مفضل مرویست که از حضرت
صادق علیه السلام پرسیدم که آیا از برای مأمون منتظر مهدی وقتی هست که مردم او را بدانند
فرمود حاشَ لِلّهِ اَن یُوَقِّتَ ظُهُورَهُ بِوَقتٍ یَعلَمُهُ شیعَتُنا حاشا که خدا وند وقتی از برای
ظهورش معین فرماید که شیعیان ما او را بدانند عرض کردم یا سیدی چرا فرمود زیرا که او آن
ساعتی است که خداوند فرموده وَیَسئَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ قُل اِنَّما عِلمُها عِندَ رَبّی لا یُجَلّیها
لِوَقتِها اِلّا هُوَ ثَقُلَت فِی السَّمواتِ وَ الاَرضِ وَ تَلا غَیرَها مِنَ الآیاتِ الَّتی فیها لَفظُ السّاعَةِ و غیر
از آن از آیات دیگر که لفظ ساعت در آنها است خواند و اگر مجلس اقتضا دارد از قصیده دعبل
قدری بخوان و ختم کن

الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مقصد هفتم در ولادت با سعادت حضرت حجت عجل الله فرجه

بحر راقم و فاضل اعظم شیخ عبد الحسین اعسم گوید

فَحَتّامَ حَتّامَ انتِظارُکَ بِالحَربِ ... نَری بِکَ لَکَ ابتَلَت بِقائِمِ الغَضَبِ
اَطَلتَ النَّوی یا اُسامَنَّ مَکَرِّ لَنَا العِدی ... وَطالَت عَلَینا فیکَ اَلسِنَةُ النُّصبِ
اَلَم لَنا فی کُلِّ یَومٍ شِکایَةٌ ... تَعُجُّ بِها الاَصواتُ نَجماً مِنَ النَّدبِ
هَلُمَّ فَقَد ضاقَت بِنا سِعَةُ الفَضا

مِنَ الضَّیمِ وَ الاَعداءُ اَمثَرُ السِّربِ
قَد بَنانَ اَدرَکَ فَاِنَّ قُلُوبَنا
تَباغَت عَلَیکُم بِالتَّمادی عَلَی الغَضَبِ
اُدَبّابُ الَیکُم قائِماً بَعدَ قائِمٍ
عَلَی الاُفُقِ الاَدنینَ مِنکُم عَلی قُطبِ
عَلی تَرَکَت فی المُرتَضی نَصَّ اَحمَدٍ
عَلَیهِ وَ حَیّاهُ بِها یَحیَ الکُتُبِ

مَتی یَنجَلی لَیلُ النَّوی عَن صَبیحَةٍ
تَلَذّی لِلاِسلامِ مَنهَلُکَ العَذبِ
خِلافَةُ حَقٍّ خَصَّکُم بِسَریرِها
وَیَدٌ بِالَهِ تُلقی المَقالیدُ عَن کَثَبِ
مَتی تَشتَفی مِنکَ القُلُوبُ بِسَطوَةٍ
عَلَیهِ اِلی تُوری مُسنَدَةَ الخُشُبِ
وَ جارَت عَلَی الزَّهراءِ الخَصمُ تُراثَها

تَری الشَّمسَ فیها طالِعاً مِن الغَربِ
قَدِ العَزمَ وَاستَنقِذ تُراثَکَ مِن عِدی
نَبِیِّ الهُدی عَن جَبرَئیلَ عَنِ الرَّبِّ
وَ ما اُمِرَت فَلا لَها بِاستِدارَةٍ
تَزیدُ عَلی اَعداکَ اَرجِیَةَ الحَربِ
بِها غَصَبُوا اِمرَةً سَلَّمُوا بِها
مِنَ المُصطَفی بَعدَ الاِهانَةِ وَ الضَّربِ

وجرعت السبطين بعد ابيهما
بجدع سقاه السم بالاكل والشرب
اتدري لها الويلات مستوجب النوى
دماء وريديه سيوف بني حرب
وعضت الى قرب النواويس كربلا
ذيول سوافي المور منهن والنكب
فما اخذوا الا بعزة كتبهم
وقد قتلوا اسبرا بنيه بلا ذنب
طلبتم لها حتى وردتم وانتموا
تجرعتموه من بلاء ومن كرب
الا في سبيل الله سلب نسائكم
الى الشام فوق الشمر كالانجم الشهب
فيا لرزايا كم فررن حرائر
خيام نسائكم بالعواسل والقضب
صرخن بلا لب وما زال صوتها
قصت نجمها قبل الخروج من الحجب
يسابها عنفا بلا رفق محرم
بما نال اهل البيت من فادح الخطب
ويسمع آل الله شتم خطيبه
على سبه من خصها الله بالسب
وهبت الردى ابن استقلت بك النوى
كم انتظرت انجاز وعدك بالقرب

كؤس شجى افصح عن كامن النصب
وجاشت لنا بي فتنة عند جده
اليه وتقصى عنه مستوجب القرب
غداة تنقى الكفر منكم بموقف
بابتلاء قتلاكم موسدة الترب
بهم غدرت رسل العراق فاشملوا
فسحقا وخسرا انا لمرسلة الكتب
شقوا وسعدتم وابتلوا واسرتم
عطاشا حياض الموت كالسلسل العذب
الا في سبيل الله سفك دمائكم
مقانعها بعدا لتخدروا الحجب
الا في سبيل الله رض خيولهم
بجوفي وصيرن البكا والجوى دأبي
عشية حنت جزعا خفراتكم
يغض ولكن صحن من دهشة اللب
وسيقت سبايا فوق اعلاس هزل
بها غير مغلول يحث على صعب
ويوضع راس السبط بين يدي زكي
ابا الحسن الممدوح في محكم الكتب
ولم تزل الاسياف تنطف من بعد ما
وفي اي واد طاب شوال او شعب
متى انا الا في ضوء وجهك قائما

الى ان ذاقت عمك الحسن الردى
تنثر على اشياعه رهج الحرب
واظمئت على الماء الحسين وورد
جزرتم بها جزر الاضاحي على الكثب
وظلت تجر العاصفات عليهم
اليه من البطحا على قلة الصعب
باية عين ينظرون محمدا
وخابت مساعيهم وفزتم لدى الرب
عمى لعيون الشامتين بعظم ما
جهارا باسياف الضغائن والنصب
الا في سبيل الله حمل رؤسكم
جسومكم الجرحى من الطعن والضرب
وانسى هجوم الخيل ضابحة على
باوجهها ندبا لحامي الحمى الندب
فابرزن من حجب الخدور تودلو
الى الشام تطوى البيد سهبا على سهب
ويحضرها الطاغي بناديه شامتا
تدار عليه الراح في مجلس الشرب
يصلي عليه الله جل وتجتري
ذراريه في السلم صبرا وفي الحرب
المرمى ان تخلى بقربك شيعة
تقيم حدود الله في الشرق والغرب

مرحوم حاج حسنعلی خان نیز مے متخلص بوفا گوید

شعشعه تابناک مشعله هفت شمع
محور نه آسمان قطب وخداوندگار
مظهر انوار حق چرخ معالی که هست
مهر بخش نور بخش ابر کفش فیض بار
قائم آل نبی خاتمه فیض حق
فخر زمان و زمین مایه هر افتخار

عیان خیام

بطلوع شمس شام

پانزدهم شعبان

باعث ایجاد کون فیض ده کاینات
کاه فلک کر ملک سوی زمین و سما
کرسی و لوح و قلم عرش برین فرش هم
کام طلب کامیاب از در ان کامکار
کوه کرم کان جو کوهر بحر وجود
همچو علی صف شکن از دم ذوالفقار
مژده که از رخ کرفت شاه هدی غیب نقاب
نایب خیر البشر از پی هفت و چهار
تا که در این ورز بیلک زده مانند جهان
ملک از او برقرار دهر از او استوار
باد خدا یا بکیر ابر بحابش ز چهر
تا ببرد آب شرک همچو که طوفان عیان
تا بنماید بخلق منزلت مرتضی
تا بستاند ز خصم مملکت مستعار

کون و مکانش بکف همچو کهی در بحار
نه فلک و چار طاق شش جهت و پنج کنج
از مدد فیض او هر دمشان اقتدار
فوج ملک بر درش همره روح القدس
کشتی فوز و فلاح لنکر حلم و وقار
همچو علی کوه حلم همچو علی بحر علم
شد متولد ز نام مظهر پروردگار
علت غائی خلق ملجا خلق دو کون
بلکه پی مصلحت شد چو خور اندر غبار
بلکه بود فیض جو مهر منور از او
تا بنماید بخلق طلعت خورشید وار
تا کند از خون ظلم دشت چو بحر و زر
تا بکشاند بدار کالبد یار غار
تا ز حضورش شود دهر بهشت برین

از پی حلمش دو زان کاه تقاضا کر قدر
همچو یکی نجمی در کف او شان مهار
جن و ملک وحش و طیر شاه و کدا خیل خیل
منتظر و ملتمس تا که بجویند بار
همچو علی یکه تاز در صف میدان رزم
ناصح و مشفق بخلق همچو رسول کبار
حجت ثانی عشر مهدی والا کهر
مخزن اسرار حق مؤتمن و مستشار
[illegible]
[illegible]
تا بدخالد کند کف بانه فنا
تا کند از جسم جور تل و دمن کوهسار
تا نفر از دید هر رهایت دین نبی
تا ز قدومش شود در کز میر الاهار

وله ایضاً در مدح و تهنیت ولادت حضرت حجت عج فرماید

ان غایب از نظر که داده آفاق شرق و غرب — حاضر بکار سایر هزار و مصطفی است — ان غایب از نظر که ز فیض وجود او
نه آسمان بکردش و این هفت اختر است — ان بحر بی کنار کرم کز طفیل او — کون و مکان به بحر هستی شناور است
ان حجت خدا که امروز زاده مر حق — امروز بکاینات چو امر پیمبر است — امروز دیکر این چه نشاطی در جهان
کز شاه و از کدا و ز شیخ و قلندر است — امروز زاده چهره و قطرات سحاب را — اندر مشام عطر کلاب معطر است
هر غمکسار شاد چو عاشق ز وصل یار — هر بینوا ز شوق و طرب چون توانکر است — امروز دیکر از چه دل با و امهات
جشنی منظم است و نشاطی مصورست — پندارم این سرور در ارکان کاینات — از مولد ولی خدا و ند اکبر است
غوث زمین امام زمان انکه حفظ او — بر کشتی زمان و زمین همچو لنکر است — پور حسن سلیل بتول و نبی نبی
سبط پیمبر است و مسمی پیمبر است — امروز از تولد او خاک و آب را — نازی بخاک جنت و بر آب کوثر است
امروز از تولد او از زمین بلند — خرگاه افتخار بر این چرخ اخضر است — امد برون ز پرده نکاری که طرز آن
زنجیر حلق مرد و زن هفت کشور است — امد برون ز پرده جمالی که آفتاب — در جلوه گاه آن چو یکی مرغ شب پر است

و نه للهوت مظهر الطاف و قهر حق   بل خود خدایرا همه وصف مظهر است   مقصود ز آفرینش و بالا کافرینش
از دفتر صنایع حق بی محقر است   عوش زنشر جهت بسه فرزند بر قرار   فیضش بهفت و چار عطای نه مراست
از فرش تا بعرش ز غیب و شهود نیست   سری که در ضمیر منیرش نه مضمر است   در بحر موج خیز بلا کشتی نجات
در دو جهان ولایت آن پاک گوهر است   از دیده غایب است و بدنیا و دین عیان   لیکن چو نور در بصر و عقل در سر است
غایب ز چشم و فیض رسان ابر وان و عقل   از پشت ابر چون بزن چشمه خور است   جز ختم انبیاست مقدم بر انبیا
گرچه بعهد عون از ایشان مؤخر است   یارب بگرد کار جهان خونه ما طلعتش   بنما که نه مهر به سر رویش مکدر است
در انتظار مقدم او چشم روزگار   چون کوثری و زه دار بر الله اکبر است

ذکر احوال جناب نجس خواتون والده ماجده حضرت حجت عج

شیخ اجل صدوق علیه الرحمه در کمال الدین از ابو الحسین محمد بن یحیی الشیبانی روایت کرده که گوید وارد شدم بکربلا در سال دویست و هشتاد و شش و زیارت کردم قبر حضرت حسین علیه السلام را ثم انکفأت الی مدینة السلام متوجها الی مقابر قریش فی وقت تضرم الهواجر و توقد السماء بعد از آن مراجعت کردم ببغداد بسوی مقابر قریش در وقت شدت گرما و سوزش هوا و چون بمشهد کاظم علیه السلام رسیدم واستنشقت نسیم تربته المغمورة من الرحمة المحفوفة بحدائق الغفران و نسیم تربت مقدس محفوف برحمت آنحضرت بمشام جانم رسید خود را با دیده گریان و سینه سوزان بر مرقد منور او انداختم و سرشکم مانع از نظر کردن بود و چون اشک از توالی و ناله از تواتر بیفتاد و چشم خود باز کردم دیدم مرد پیری که قامتش خمیده و پیشانی و دو کف دست او پینه بسته بکسی که در نزد قبر با او بود گوید یا ابن اخی لقد نال عمک شرفا بما حمله السیدان من غوامض الغیوب و شرایف العلوم التی لا یحمل مثلها الا سلمان ای پسر برادرم عم تو از شرف بمقامی رسیده که آن دو مولا نقل دادند از غوامض غیوب و شرایف علوم بروی القا نموده اند که کسی مثل آن حمل نمیتواند مگر سلمان و لیکن مدتی من مشرف بکمال و عمرم نزدیک بزوال شده و من در میان اهل ولایت و محبت کسی نمی یابم که این اسرار و دقایق را بروی القا نمایم قلت یا نفسی لا یزال العناء و المشقة ینالان منک باتعابی الخف و الحافر فی طلب العلم من کهنم ای نفس پیوسته مراکب را در طلب علوم و اسرار ائمه اطهار علیهم السلام بتعب انداختی و سعی و تلاش میکنی اکنون از این شیخ چیزی که دلالت بر امر عظیم دارد میشنوم پس گفتم ایها الشیخ آن دو مولا کیانند گفت النجمان المغیبان فی الثری بسر من رای اند و ستاره تابان کرده‌اند

سرمن رای در زیر خاک پنهان شده اند گفتم قسم میخورم بدوستی این خاندان ولایت و بتبرا این و
در صدف امامت که من طالب علوم و آثار ایشان هستم و قسمهای مؤکده بر حفظ اسرار ایشان می
نمایم گفت اگر راست میگوی بیاور انچه از اخبار و آثار ایشان با خود داری فلما فتش الکتب و
تصفح الروایات منها قال صدقت و چون ان کتب که با من بود ملاحظه نمود و تفتیش روایات
انها کرد گفت راست گوی بدانکه من بشر بن سلیمان نخاس از اولاد ابو ایوب انصاری هستم
که از موالیان و دوستان حضرت هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام و همسایه ایشان در
سرمن رای بودم گفتم پس گرامی بدار برادر خود را بنقل بعضی از آثاران دو بزرگوار که دیده گفت
کان مولانا ابو الحسن علیه السلام فقهنی فی علم الرقیق فکنت لا ابتاع و لا ابیع الا باذنه
مولایم ابو الحسن هادی علیه السلام مرا بیدر علم و احکام بنده خریدن تفقیه وداناکرده بود و من بیع
و شراء غلام و کنیز نمی نمودم مگر باذن او و بدین سبب از موارد شبهات اجتناب میکردم و معرفت
من در این باب کامل کردید و میان حلال و حرام خوب تمیز دادم تا انکه شبی در منزل خود در سرمن رای
بودم و پاسی از شب گذشته بود که ناگاه در را زدند من بسرعت رفتم دیدم کافور خادم حضرت امام
علی النقی علیه السلام است که مرا بخدمت انحضرت میطلبد فلبست ثیابی و دخلت علیه
پس لباس خود را پوشیده و بحضور انسرور رفتم دیدم که انجناب با فرزند خود ابو محمد عسکری علیه
السلام و خواهرش حکیمه از پس پرده صحبت میدارند و چون نشستم فرمود ای بشر تو از اولاد انصاری
هستی و ولایت ما اهل بیت خلفا عن سلف در سلسله شما بوده و پیوسته شما محل اعتماد ما بوده
اید و انی مزکیک و مشرفک بفضیلة تسبق بها الشیعة فی الموالاة بها بسر اطلعک علیه
و انفذک فی ابتیاع امة و من میخواهم که ترا اختیار کنم و مشرف کرده ام بفضیلتی که بسبب ان
بر شیعیان سبقت گیری و ترا بسری مطلع کرده ام و بخریدن کنیزی بفرستم پس نامه بخط فرنگی و
لغت فرنگی نوشتند و بمهر شریف خود مزین فرمود و دستار چه زردی بیرون اورد که دویست و بیست
اشرفی در ان بود و فرمود بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشتگاه فلان روز بر سر جسر
حاضر شو و چون کشتیهای اسیران بساحل رسید و جمعی از کنیزان بیرون می ایند فستحدق بهن
طوایف المبتاعین من وکلاء قواد بنی العباس و شراذم من فتیان العراق پس جماعت مشتریان
از وکلاء امراء بنی عباس و قلیلی از جوانان عراق دور ایشان را میگیرند تو از دور مشرف و در تمام ان روز
بکسی منتظر باش که عمر بن یزید نخاس نام دارد تا هنگامی که ظاهر میکند از برای مشتریان کنیزکی را که صفت

مولانا علی بن محمد العسکری

بشر بن سلیمان النخاس

او فلان و فلان است و در جامه حریر کنده پوشیده و ابا و امتناع میکند از نظر کردن و دست گذاشتن
مشتریان باو و از پس پرده رقیق دیده فروش او و را میزند و او بلغت رومیه صرخه میکند و بدان که میکوید
وا هتك ستراه وای که پرده عفتم دریده شد پس یکی از خریداران کوید که من سیصد اشرفی در
قیمت این کنیز میدهم که عفت او برغبت من افزود انکنیز بلغت عرب باو کوید لو برزت فی زی سلیمان
وعلی مثل سریر ملکه ما بدت لی فیك رغبة فاشفق علی مالك اکر تو در زی سلیمان بن داود
و حشمت او بوده باشی مرا بتو رغبتی نباشد بر مال خود بترس پس نخاس کوید چاره چیست و از
فروختن تو علاجی نیست کنیز کوید و ما العجلة ولا بد من اختیار مبتاع یسکن قلبی الیه الی امانته
تعجیل چیست باید مشتری بهم برسد که دل من باو میل کند و اعتماد بر امانت او داشته باشم پس در
اینوقت تو برخیز و برو نزد عمر بن یزید نخاس و بکو با من مکتوبی است که یکی از اشراف بزبان رومی
و خط رومی نوشته و کرم و وفا و شرف و سخاوت خود را در ان نامه درج کرده او را باین کنیز بده
که در اخلاق و اوصاف او تامل نماید اکر چنانچه مایل و راضی شد من وکیل او هستم که خریدار شوم بشر بن
سلیمان کوید فامتثلت جمیع ما حده لی مولای ابو الحسن علیه السلام فی امر الجاریة من همه
این مراتب که مولایم ابو الحسن علیه السلام فرموده بود امتثال نمودم فلما نظرت فی الکتاب بکت
بکاء شدیدا و چون کنیز در ان نامه نظر کرد سخت کریست و بعمر بن یزید کفت که مرا بصاحب این نامه
بفروش و سوکندها عظیم یاد کرد که اکر نفروشی خود را هلاك میکنم و با او در باب قیمت کفتکوی
بسیار نمودم تا انکه بهمان مقدار که امام زمان داده بود راضی شد پس زر را تسلیم و کنیز را قبض کردم
و ان کنیز خندان و شکفته بود و او را بحجره که در بغداد کرفته بودم اوردم فما اخذها القرار حتی
اخرجت کتاب مولانا علیه السلام من جیبها وهی تلثمه وتضعه علی خدها وتطبقه علی
جفونها وتمسحه علی بدنها و چون بحجره رسید نامه را بیرون اورد و میبوسید و بر دیده مینهاد
و بر بدن میمالید من از روی تعجب کفتم اتلثمین کتابا لا تعرفین صاحبه ایا نامه را میبوسی که
صاحبش را نمیشناسی کفت ایها العاجز الضعیف المعرفة بمحل اولاد الانبیاء ای عاجز و کم
معرفت بمقام و مرتبه اولاد انبیاء کوش بمن بدار و دل برای سخنم فارغ کن من ملیکه دختر یوشعا
پسر قیصر روم هستم و مادرم از اولاد حواریین و نسبش بشمعون الصفا وصی حضرت عیسی علیه
السلام میرسد انبئك العجب العجیب ترا از قصه عجیب و شکفتی خبر دهم بدانکه جد قیصر روم خواست
که مرا بپسر برادرش تزویج کند و من سیزده ساله بودم فجمع فی قصره من نسل الحواریین ومن القسیسین

والرهبان

وَالرُّهبانِ ثَلثمِأةِ رَجُلٍ وَمِن ذوی الاخطارِ سَبعمِأةِ رَجُلٍ وَجَمعَ مِن اُمَراءِ الاجنادِ وَقُوّادِ العَساکِرِ
وَنُقَباءِ الجُیُوشِ وَمُلوُكِ العَشایِرِ اَربَعَةَ الافٍ پس در قصر خود جمع نمود از نسل حواریین وازعلما
وعبّاد نصاری سیصد نفر واز اشراف هفتصد نفر واز امراء ونقباء لشکر وملوك عشایر چهار
هزار نفر وَابرَزَ مِن بَهِیِّ مُلکِهِ عَرشًا مَصنُوعًا مِن اَصنافِ الجَواهِرِ اِلی صَحنِ القَصرِ فَرَفَعَهُ فَوقَ اَربَعینَ
مِرقاةً وتختی راکه در ایام سلطنت خود بانواع جواهر مرصّع کرده بود در صحن قصر بروی
چهل پایه تعبیه کردند فَلَمّا صَعِدَ ابنُ اَخیهِ وَاُحدِقَت بِهِ الصُّلبانُ وَقامَتِ الاساقِفَةُ عُکَّفًا وَ
نُشِرَت اَسفارُ الاِنجیلِ وچون پسر برادرش بر آن تخت صعود داد وبتها وچلیپاها را از اطراف
قرار دادند وکشیشان اسفار انجیل باز کردند که بخوانند تَسافَلَتِ الصُّلبانُ مِنَ الاعلی فَلَصِقَت
بِالاَرضِ وَتَقَوَّضَتِ الاَعمِدَةُ وَانهارَت اِلَی القَرارِ وَخَرَّ الصّاعِدُ مِنَ العَرشِ مَغشِیًّا عَلَیهِ ناگاه
بتها سرنگون شد وپایه تخت بشکست وپسر برادر با تخت بر زمین افتاد وبیهوش شد فَتَغَیَّرَت
اَلوانُ الاَساقِفَةِ وَارتَعَدَت فَرائِصُهُم پس رنگهای کشیشان متغیر شد واعضای ایشان بلرزید و
بزرك ایشان بجدّم گفت که ای پادشاه ما را از ملاقات این نحوست که دلالت بر زوال دین عیسی
میکند معاف فرما وجدّم این امر را بفال بد دانست وگفت بار دیگر این تخت را بر پا کنید وچلیپاها را
بجای خود بگذارید وبرادر این بدبخت را بر تخت نشانید تا این دختر را باو تزویج نمایم ونحوست
آن برادر بسعادت این زایل شود وچون حسب الامر مجلس آراستند وباره تشکیل وبان تفصیل ترتیب دادند
همان حالت اول روی داد پس مردم متفرق شد وجدّم با اندوه وغم بحرم سرا باز گشت وپردهای
خجلت در آویخت فَاَرَیتُ فی تِلكَ اللَّیلَةِ کَاَنَّ المَسیحَ وَشَمعُونَ وَعِدَّةً مِنَ الحَوارِیّینَ قَدِ
اجتَمَعُوا فی قَصرِ جَدّی وَنَصَبُوا فیهِ مِنبَرًا یُباری السَّماءَ عُلُوًّا وَارتِفاعًا پس چون شب شد
وبخواب رفتم دیدم که حضرت مسیح وشمعون وجمعی از حواریین در قصر قیصر آمدند ودر موضع
همان تخت منبری از نور که از بلندی باسمان برابری مینمود نصب کردند وحضرت رسول صلی الله علیه و آله با جمعی
از اولاد واحفاد خود داخل قصر شد ومسیح پیش رفته با حضرت رسول معانقه نمود پس حضرت
فرمود یا روح الله من آمده ام که از وصیّ تو شمعون دختر او ملیکه را برای این فرزند خود پس
مسیح بشمعون نگاه کرد وفرمود که عزت وشرافت ترا در یافت وصل کن رحم خود را برحم آل محمد
صلی الله علیه و آله شمعون گفت قبول کردم پس همگی بر منبر برآمده وحضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه خواند و
مرا عقد فرزند خود در آورد وجمله محمدیان وعیسویان بر وقوع این امر گواه شدند فَلَمّا

استیقظت من نومی اشفقت ان اقص هذه الرؤیا علی ابی وجدی مخافة القتل و چون بیدار
شدم از خوف قتل این خواب را از پدر و مادر خود پنهان داشتم و با کسی در میان نگذاشتم و آتش
محبت آنخورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه‌ام مشتعل بود حتی امتنعت من
الطعام والشراب وضعفت نفسی ودق شخصی ومرضت مرضا شدیدا تا آنکه از اکل و شرب
باز ماندم و بدنم کاهید و رنجور و مریض گشتم و در بلاد روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم او را
حاضر نمود و از دوای درد من پرسید و چون از عافیت مایوس شد روزی بمن گفت ای
نور دیده آیا در دل هیچ خواهش و آرزوئی داری تا بعمل آورم گفتم یا جدی اری ابواب الفرج
علی مغلقة فلو کشفت العذاب عمن فی سجنک من اساری المسلمین وفککت عنهم
الاغلال ومننتهم بالخلاص رجوت ان یهب المسیح وامه لی العافیة والشفاء ای جد
من همه درها را بر روی خود بسته می بینم اگر شکنجه و عذاب اسیران مسلمانان را که در زندان
تواند رفع نمائی و بند و زنجیر را از ایشان برداری و آزاد کنی امید که حضرت مسیح و مادرش
عافیت بمن بخشند چون چنین کرد اظهار صحت کردم و اندک طعامی خوردم پس خوشحال
گردید و به اکرام و اعزاز اسیران مایل شد پس بعد از چهار شب در خواب دیدم که حضرت سیدة
النساء با مریم و هزار کنیز از حوریان بهشت بدیدن من آمدند و مریم بمن فرمود این بهترین زنان
مادر شوهر تست پس بدامنش در آویختم و گریستم و از تشریف نیاوردن ابو محمد علیه السلام
شکایت کردم فرمود فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه تو مشرک و بدین نصاری میباشی
و اینک خواهرم مریم از دین تو تبری میجوید و اگر رضای خدای عز و جل و خشنودی مسیح و مریم و دیدن
ابو محمد را میخواهی بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و چون این دو
کلمه طیبه را تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری ام نمود و فرمود
اکنون منتظر آمدن فرزندم باش و او را بسوی تو میفرستم پس از خواب بیدار شدم و میگفتم واشوقاه
الی لقاء ابی محمد و چون شب آینده شد و بخواب رفتم ناگاه آفتاب جمال آنحضرت طالع گردید
و گفتم ای من گفتم یا ولی جفوتنی یا حبیبی بعد ان شغلت قلبی بجوامع حبک ای حبیب من چرا
جفا و هجران نمودی بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود کردی فرمود ما کان تاخیری عنک
الا لشرکک اذ قد اسلمت فانی زائرک فی کل لیلة الی ان یجمع الله شملنا فی العیان نبود
سبب تأخیرم مگر آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب نزد تو خواهم آمد تا آنزمان که

خداوند ما و تو را ظاهر بکند بکفر برسانند و این هجر را بوصال مبدل کرداند و از آن شب تا حال یکشب
ترک وصال من نکرده بشر گوید باو گفتم پس چگونه تو در میان اسیران افتادی گفت شبی حضرت
ابو محمد مرا خبر داد إِنَّ جَدَّكِ سَيُسَرِّبُ جُيُوشاً إِلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَ كَذَا ثُمَّ يَتْبَعُهُمْ فَعَلَيْكِ
بِاللِّحَاقِ مُتَنَكِّرَةً فِي زِيِّ الْخَدَمِ مَعَ عِدَّةٍ مِنَ الْوَصَائِفِ مِنْ طَرِيقِ كَذَا که جد تو لشکری بر مسلمانان
خواهد فرستاد و خود از عقب خواهد رفت تو در زی خدمتکاران با چند نفر کنیز از فلان طریق برو
حسب الامر عمل نموده طلیعه لشکر مسلمانان بما برخورده ما را اسیر کردند آخر کار من این بود که
دیدی و تا حال کسی بغیر از تو ندانسته که من دختر قیصر رومم و مرد پیری که در غنیمت بحصه او افتادم
نام مرا پرسید گفتم نرجس گفت این نام کنیزان است پس گفتم این عجیب است که تو از اهل فرنگی
و زبان عربی را خوب میدانی گفت بلی از بسیاری محبت که جدم بمن داشت مرا بر یاد گرفتن آداب
حسنه بداشت و زن مترجمی را بمن گماشت که هر صبح و شام میآمد و عربی را بمن میاموخت تا
آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید چون او را بسر من رای بخدمت حضرت امام علی النقی ع
رسانیدم حضرت باو خطاب کرده فرمود كَيْفَ أَرَاكِ اللَّهُ عِزَّ الْإِسْلَامِ وَذُلَّ النَّصْرَانِيَّةِ وَشَرَفَ
أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خداوند چگونه بتو نمود عزت اسلام و ذلت نصرانیت و
شرف اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله عرض کرد كَيْفَ أَصِفُ لَكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا
أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر از من میدانی
پس حضرت فرمود فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُكْرِمَكِ فَأَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيْكِ عَشَرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ أَوْ بُشْرَى لَكِ
فِيهَا شَرَفُ الْأَبَدِ که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است ده هزار درهم یا بشارت بشرف
ابدی عرض کرد بشارت شرف میخواهم فرمود فَأَبْشِرِي بِوَلَدٍ يَمْلِكُ الدُّنْيَا شَرْقاً وَغَرْباً وَيَمْلَأُ
الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم
گردد و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد عرض کرد این فرزند
که بوجود آید فرمود از کسیکه حضرت رسول ص ترا برای او خواستگاری کرد در فلان شب از فلان ماه
و فلان سال پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بکه تزویج کردند عرض کرد بفرزندت
حسن عسکری فرمود فَهَلْ تَعْرِفِينَهُ آیا او را میشناسی عرض کرد از شبی که بدست بهترین زنان
مسلمان شده ام شبی نگذشته است که او بدیدن من نیامده باشد پس کافور خادم را طلبید و
فرمود برو خواهرم حکیمه را بگو که بیاید چون حاضر شد فرمود این همان است که بتو گفته بودم حکیمه

ملیکه بنت یشوعا
ایضاً از اسامی ام امام زمان

اورا در بر گرفت و نوازش بسیار کرد پس آنحضرت فرمود یا بنت رسول الله اخرجیها الی منزلک و
علّمیها الفرائض والسنن فانها زوجة ابی محمد وام القائم علیه السلام ای دختر رسول خدا اورا
بخانه خود ببر و فرائض و سنن باو بیاموز که او زوجه ابو محمد و مادر قائم علیه السلام است و این خبر را
سید بحرانی در مدینة المعاجز و علامه نوری در دار السلام و سید جزایری در انوار نعمانیه از صدوق
ره روایت کرده اند مؤلف گوید شاید بنظر بعضی از اهل منبر بیاید که بعد از ذکر خبر کنیزی
از کربلا و اشاره بمصیبت نیست پس چه طور انتقال برثا و ابکاء بشود و اگر اقتضای مجلس خصا
شود در تضاعیف روایت از کدام رشته باید گرفت ولیکن اگر فی الجمله تدبر بکنند میدانند که
عوالم مصیبت و مراتب محنت اهل بیت رسالت علیهم السلام نه بان حدی است که از حالی یا مقالی
انتقال نتوان کرد هر حکایت و احوال اولین و اخرین را که با وقایع روز عاشوراء و مصائب الرسول
موازنه و ملاحظه کنی در هر فقره خون دل میخواهد و در هر مسئله اشک چشم میبارد حالا ملاحظه
کن این خبر را که نرجس خاتون دختر قیصر روم از عرض کردن او بنا محرمان و نظر کردن مشتریان ابا
میکرد و برده فروش اورا میزد و او از پس پرده ندا میکرد واهتک ستراه و وای که پرده عفتم دریده
شد تو نمیتوانی بگوئی که اما دختر پادشاه عرب و عجم ناموس عظمی زینب کبری سلام الله علیها و
فاطمیات و بنات طاهرات را بنا محرمان عرضه کردند و بمجالس ایشان بردند و در بیابانها و صحراها
گردانیدند چنانکه حضرت عجّل الله فرجه در زیارت ناحیه میفرماید وسُبِیَ اهلُکَ کالعبید و
صُفِّدوا فی الحدید فوق اقتاب المطیات تلفح وجوههم حرّ الهاجرات یساقون فی البراری
والفلوات ایدیهم مغلولة الی الاعناق یطاف بهم فی الاسواق پس وجه فرق را بگو و همچنین
بعد از ذکر اوضاع مجالس قیصر نمیتوانی که بمجالس یزید ابن زیاد اشاره کنی و بگوئی که در عالم چند مجلس
غریب ترتیب داده اند یکی این مجلس بود که قیصر روم در قصر خود پنجهزار نفر سوای خدم و حشم
جمع کرد و تختی مرصع بانواع جواهر برای برادرزاده خود نهاد و کشیشان اسفار انجیل در دست
گرفتند که بخوانند و دیگر مجلس یزید شوم بود که گفته اند وکان یزید جالساً علی السریر وعلی راسه
تاج مکلل بالدر والیاقوت وحوله کثیر من مشایخ قریش اشاره بوجوه فرق حضرت عیسی و شمعون
با جمعی از حواریین و حضرت رسول با جمعی از اولاد و احفاد خود بقصر قیصر امدند و منبری از نور اوردند و
پیغمبر خدا ملیکه را بعقد حضرت حسن عسکری در آورد اما بخانه یزید حضرت ادم و ابراهیم و موسی و
عیسی هر یک با کثیری از ملائکه و حضرت خاتم انبیا با خلق کثیری از ملائکه بقبه سر اقدس اطهر سید

پانزدهم شعبان

الشهدا در انجا بالای نیزه بود امدند پیغمبر خدا امد در زیر نیزه نشست ای وا ویلاه فانحنی الرمح
فوقع الرأس فی حجره فاخذه وجاء به الی آدم فقال یا ابی ما تری ما فعلت امتی بولدی من بعدی
پیغمبر خدا از قصر قیصر بعد از تزویج ملیکه مسرور برگشت اما از خاتون زید ابتر یا ابن اطهر مراجعت
کردند فافتقد الرأس من تلک اللیلة فما عرف له خبر و از آن نسب اس مطهر مفقود شد وخبری
از آن ندانستند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

ذکر سند وقعه

بدانکه در وقت و یوم و ماه و سال ولادت حضرت حجت عجل الله فرجه اختلاف کرده اند در کافی و ارشاد و سایر الشیعه و توضیح المقاصد و تقویم المحسنین و اعلام الوری و اثبات الوصیة و روضة الواعظین و اقبال الاعمال و مصباح کفعمی تنها پانزدهم شعبان را گفته اند و علامه مجلسی قدس سره در جلاء العیون گوید اشهر در تاریخ ولادت آنجناب انست که در سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شد و بعضی پنجاه و شش و بعضی پنجاه و هشت نیز گفته اند و مشهور انست که شب ولادت شب جمعه پانزدهم ماه شعبان بود و بعضی هشتم نیز گفته اند و گوید که در کشف الغمه از بعضی مخالفان بیست و سیم ماه رمضان روایت کرده است و باتفاق ولادت آنجناب در سر من رای واقع شد و در جنات الخلود گوید یوم ولادت آنحضرت جمعه و بقولی اصح شب جمعه بود بقولی سیزدهم شعبان و بقولی چهاردهم آن و بقولی اصح شب پانزدهم از ماه مذکور بود سنه ست وخمسین و مائتین که چهل و یک روز از خلافت المعتمد علی الله گذشته بود و بقولی اصح سنه خمس وخمسین و مائتین در اخر خلافت المهتدی بالله و در سیزدهم بحار بعد از نقل روایت حسین بن حمدان در ولادت آنحضرت که گفته وکانت لیلة الجمعة لثلث خلون من شعبان سنه سبع وخمسین ومائتین تا اخر روایت که مذکور خواهد شد انشاء الله گوید اقول وقال الشهید ره فی الدروس ولد ع بسر من رای یوم الجمعة لیلا خامس عشر شعبان سنة خمس وخمسین ومائتین وامه صقیل وقیل نرجس وقیل مریم بنت زید العلویه انتهی اقول وعین الشیخ فی المصباحین والسید ابن طاوس فی کتاب الاقبال وسایر مؤلفی کتب الدعوات ولادته فی النصف من شعبان وقال فی الفصول المهمة ولد ع بسر من رای لیلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسین ومائتین بعد گوید که از خط شهید ره از حضرت صادق علیه السلم منقول است که هیچ مولودی در شب ولادت قائم علیه السلم متولد نمیشود مگر اینکه مؤمن میشود و اگر در زمین شرک متولد شود خداوند او را بسوی ایمان نقل میفرماید ببرکت

برکت امام علیه السلام ودر کفایة الموحدین گوید که تاریخ تولد آنحضرت در سنه دویست وپنجاه
وپنج ودر بعضی از اخبار دویست وپنجاه وشش است وبعضی گفته اند که تاریخ تولد او لفظ نور است
که دویست وپنجاه وشش باشد ودر شهر تولد وروز تولد آنبزرگوار نیز اختلافی هست ولی مشهور
آنست که در نیمه ماه مبارک شعبان بود که آن نور الهی عالم را بنور قدوم خود منور ومزین فرمود

کیفیت ولادت حضرت حجت عجل الله فرجه

ودر این باب بذکر دو خبر اکتفا میرود اول رئیس المحدثین شیخ صدوق علیه الرحمه در کمال الدین
از محمد بن عبدالله روایت کرده که بخدمت حکیمه خاتون دختر حضرت جواد علیه السلام رفتم بعد از
وفات امام حسن عسکری که أسئلها عن الحجة وما قد اختلف فیه الناس من الحیرة التی هم فیها
که سؤال کنم از او از حال حجة علیه السلام وآنچه اختلاف کردند مردم در آن از تحیری که در آن بودند پس
بمن فرمود بنشین آنگاه گفت ای محمد ان الله تبارک وتعالی لا یخلی الارض من حجة ناطقة او
صامتة بدرستیکه خدای تعالی خالی نمیکند زمین را از حجة ناطق یا ساکت، وقرار نداده از در
دو برادر بعد از حسن وحسین علیهما السلام بجهت فضیلت آن دو بزرگوار وتنزیها لهما ان یکون
فی الارض عدیلهما وتنزیه ایشان از اینکه بوده باشد در زمین عدیلی برای ایشان بدرستیکه خدای تعالی مخصوص
گردانید فرزندان حسین علیه السلام را بر فرزندان حسن علیه السلام چنانچه اختصاص داد فرزندان
هرون را بر فرزندان موسی هر چند موسی حجت بود بر هرون پس فضیلت برای فرزندان حسین است
تا روز قیامت ولابد للامة من حیرة یرتاب فیها المبطلون ویخلص فیها المحقون لئلا یکون للخلق
علی الله حجة وچاره نیست امت را از حیرتی که بشک بیفتند در آن اهل باطل ونجات یابند در
آن اهل حق تا اینکه نبوده باشد برای خلق بر خداوند حجتی وبدرستیکه حیرت الان لابد هست که واقع
شود بعد از حسن علیه السلام پس گفتم ایخاتون من آیا برای حسن علیه السلام فرزندی بود پس تبسم نمود
وفرمود اگر برای حسن ع فرزند نباشد پس حجت کیست بعد از او ومن گفتم که امامت برای دو برادر
نمیشود بعد از حسن وحسین علیهما السلام عرض کردم ای سیده من خبر ده مرا بولادت مولای من و
غیبت او فرمود آری مرا جاریه بود که او را نرجس میگفتند پس برادرزاده من بزیارت من آمد وبا نظر
تند کرد گفتم ای سید من شاید با او مایل شده ای او را بفرستم نزد تو فرمود نه ایعمه ولکن تعجب کردم از
او گفتم تو را چه چیز بشگفت آورد فرمود سیخرج منها ولد کریم علی الله عز وجل الذی یملأ الله به
الارض عدلا وقسطا کما ملئت ظلما وجورا زود است که خداوند بیرون آورد از وی فرزندیکه

ارجمندانست نزد خداوند عزّ وجلّ وکسی است که پر نماید خداوند باو زمین را از عدل وداد چنانچه
پر شده باشد از جور وظلم پس گفتم بهتر ستم او را بسوی تو فرمود رخصت گیر از پدر بزرگوارم پس
جامهٔ خود را پوشیده بمنزل ابی الحسن علیه السّلام رفتم وسلام کردم ونشستم پس ابتداء فرمود
ای حکیمه بفرست نرجس را برای پسرم ابو محمّد گفتم ای سید من برای همین بنزد تو آمده ام فرمود
یا مُبارَکَة اِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَتَعالی اَحَبَّ اَنْ یُشْرِکَکِ فِی الاَجْرِ وَیَجْعَلَ لَکِ فِی الْخَیْرِ نَصیباً
ای مبارکه بدرستیکه خداوند خواسته که ترا شریك کرداند در اجر وقرار دهد برای تو سهمی
از خیر حکیمه خاتون گوید که درنگی نکردم که بمنزل برگشتم واو را آرایش دادم وبه ابی محمّد عطا کردم و
جمع کردم میان ایشان در منزل خود وچند روز در منزل من اقامت فرمود آنگاه تشریف برد بمنزل
والد بزرگوار خود واو را با آنجناب فرستادم حکیمه گوید پس حضرت ابو الحسن علیه السّلام وفات کرد
ونشست ابو محمّد علیه السّلام در جای پدر بزرگوار خود ومن بزیارت او میرفتم چنانچه بزیارت پدرش می
رفتم پس روزی بنزد آنجناب رفتم ونرجس آمده که موزه ام را از پای در آرد وگفت ای خاتون من موزه
خود را بمن بده گفتم بلکه تو سیدهٔ وخاتون منی و الله موزهٔ خود را بتو نمیگذارم که در آری وبمن
خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم ومنّت بر دیده میگذارم چون این کلام را ابو محمّد علیه السّلم شنید
فرمود جَزاكِ اللّهُ یا عَمَّة خَیْراً خداوند ترا جزای خیر دهد ای عمّه ونشستم در نزد آنجناب تا غروب آفتاب
پس او را آواز کردم که کنیزك را بگو جامهٔ مرا بیاور برروم حضرت فرمود ای عمّه امشب نزد ما بیتوته کن فَاِنَّهُ سَیُولَدُ
اللَّیْلَةَ الْمَوْلُودُ الْکَریمُ عَلَی اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذی یُحْیِی اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها که متولد خواهد
شد امشب مولودیکه کریم است بر خدا وزنده میکند حقتعالی باو زمین را بعد از مردنش گفتم از که
ای سیّد من ومن که در نرجس اثر حملی نمیبینم فرمود از نرجس نه از غیر او حکیمه گوید برخواستم وبنزد او رفتم
در پشت وشکم او تفحّص کردم اثر حملی ندیدم پس برگشته خبر دادم تبسّم نمود وفرمود چون وقت فجر شود
ظاهر میشود برای تو حمل زیرا که مثل او مثل مادر موسیٰ است که حمل در او ظاهر نشد وکسی ندانست
تا زمان ولادت زیرا که فرعون شکم زنان آبستن را میشکافت بجهة جستجوی موسی واو نظیر موسیٰ
است حکیمه گوید دوباره برگشتم بنزد نرجس واو را خبر دادم بانچه فرمود واز حالش پرسید گفت
ای خاتون من چیزی از این در خود نمی یابم حکیمه گوید پیوسته مراقب او بودم تا طلوع فجر واو در پیش
من خوابیده بود واز پهلو بپهلو حرکت نمیکرد تا آخر شب وقت فجر شد که ناگاه نرجس خاتون ترسان
بیدار شد پس او را بسینهٔ خود چسبانیدم ونام خدای را بر او خواندم پس ابو محمّد علیه السّلم مرا آواز داد و

حکایت ولادت حضرت حجت عج

پانزدهم شعبان

فرمود سورهٔ انا انزلناه براو بخوان فاقبلت اقرء علیها کما امرنی فاجابنی الجنین من بطنها یقرء مثل
ما اقرء وسلم علی پس شروع کردم بخواندن سوره وان طفل در شکم مادر با من همراهی میکرد
ومیخواند مثل آنچه من میخواندم و بر من سلام کرد و من ترسیدم حضرت صدا زد لا تعجبی من امر
الله عز وجل ان الله تبارک وتعالی ینطقنا بالحکمة صغارا ویجعلنا حجة فی ارضه کبارا
ای عمه تعجب مکن از قدرت الهی که حقتعالی طفلان ما را بحکمت گویا میکند و ما را در بزرگی حجت
خود میکرداند در زمین و سخن آنحضرت تمام نشده بود که نرجس از نظرم غایب شد و او را ندیدم
گویا پرده میان من و او زده شد پس دویدم بسوی حضرت حسن علیه السلام فریاد کنان فرمود ای
عمه برگرد که او را در جای خود خواهی دید برگشتم و درنگی نکردم که پرده برداشته شد و نرجس خاتون را
دیدم و علیها من اثر النور ما غشی بصری و براو بود از لمعان نور آنقدر که چشم را خیره کرد واذا
انا بالصبی علیه السلام ساجدا لوجهه جاثیا علی رکبتیه رافعا سبابتیه ناگاه صاحب الامر
علیه السلام را دیدم که بسجده افتاده بروی خود بزانو در افتاده و انگشتان سبابه خود را باسمان
بلند کرده و میگوید اشهد ان لا اله الا الله وان جدی محمدا رسول الله وان ابی امیر المؤمنین
انگاه یک یک امامانرا شمرد تا بخود رسید فرمود اللهم انجز لی ما وعدتنی واتمم لی امری وثبت
وطأتی واملاء الارض بی عدلا وقسطا خداوندا وعده نصرت که بمن فرموده وفا کن و امر خلافت
و امامت مرا تمام کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و پر کن زمین را بسبب من
از عدل و داد حکیمه گوید حضرت حسن علیه السلام مرا آواز داد که ای عمه فرزندم را نزد من
بیاور پس آنجناب را برداشته نزد حضرت آوردم فلما مثلته بین یدی ابیه وهو علی یدی
سلم علی ابیه فتناوله الحسن علیه السلام منی و چون در پیش روی حضرت نگاه داشتم بر
پدر بزرگوارش سلام کرد پس حضرت آنجناب را از دست من گرفت والطیر ترفرف علی راسه
و در آنحال مرغانی بال خود را بر سر آنجناب گسترانیدند و حضرت یکی از آنها را آواز داد و فرمود احمله
واحفظه ورده الینا فی کل اربعین یوما بردار او را و محافظت کن و او را برگردان بسوی ما
در هر چهل روز پس آن مرغ آنجناب را برداشت و بسوی آسمان پرواز کرد و مرغان دیگر از عقب
او پرواز کردند پس حضرت فرمود سپردم ترا بانکسیکه مادر موسی با و سپرد پس نرجس خاتون
بگریست حضرت فرمود ساکت باش که شیر از غیر تو نخواهد خورد و زود است که برگرداند بسوی
تو چنانچه برگشت موسی بسوی مادرش و این است قول خداوند که فرموده فرددناه الی امه

٥٧ كَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ یعنی پس کردانیدیم موسی را نزد مادرش تا دیده مادرش باو روشن
شود و اندوهکین نشود حکیمه خاتون کوید کفتم این مرغ چه بود فرمود هٰذا رُوحُ الْقُدُسِ
اَلْمُوَکَّلُ بِالْاَئِمَّةِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ یُوَفِّقُهُمْ وَیُسَدِّدُهُمْ وَیُرَبِّیهِمْ بِالْعِلْمِ این روح القدس است که موکل
است بر ائمه علیهم السلم ایشانرا موفق میکرداند از جانب خدا و از خطا نکاه میدارد و ایشانرا
بعلم تربیت مینماید حکیمه کوید چون بعد از چهل روز شد حجت علیه السلم را بر کردانیدند حضرت
مرا طلبید چون بخدمتش داخل شدم فَاِذَا اَنَا بِالصَّبِیِّ یَتَحَرَّكُ بَیْنَ یَدَیْهِ ناکاه آنکودکرا دیدم
که در پیش روی او راه میرود کفتم ای سید من این پسر دو ساله است حضرت تبسم کرد و فرمود
اِنَّ اَوْلَادَ الْاَنْبِیَاءِ وَالْاَوْصِیَاءِ اِذَا کَانُوا اَئِمَّةً یَنْشَؤُنَ خِلَافَ مَا یَنْشَؤُ غَیْرُهُمْ که اولاد
انبیا و اوصیا هر کاه امام باشند برخلاف اطفال دیکر نشو میکنند و یکماهه ایشان مانند
یکساله دیکران است وَاِنَّ الصَّبِیَّ مِنَّا یَتَکَلَّمُ فِی بَطْنِ اُمِّهِ وَیَقْرَءُ الْقُرْاٰنَ وَیَعْبُدُ رَبَّهُ عَزَّ وَ
جَلَّ وَعِنْدَ الرَّضَاعِ تُطِیعُهُ الْمَلَائِکَةُ وَتَنْزِلُ عَلَیْهِ صَبَاحًا وَمَسَاءً و در شکم مادر سخن می
کویند و قرآن میخوانند و در هنکام شیرخواره کی عبادت میکنند و ملائکه بر ایشان اطاعت کنند
و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند حکیمه کوید پس در هر چهل روز او را میدیدم تا آنکه او را
مرد دیدم پیش از وفات امام حسن علیه السلم بچند روزی و نشناختم پس برادر زاده ام کفتم این
کیست که مرا میفرمائی نزد او بنشینم فرمود این پسر نرجس است هٰذَا خَلِیفَتِی مِنْ بَعْدِی وَعَنْ
قَلِیلٍ تَفْقِدُونِّی فَاسْمَعِی لَهُ وَاَطِیعِی و خلیفه من است بعد از من و در این نزدیکی از میان شما
میروم پس سخن او را بشنو و امر او را اطاعت کن حکیمه خاتون کوید بعد از چند روز امام حسن علیه السلم
وفات کرد وَافْتَرَقَ النَّاسُ کَمَا تَرٰی وَوَاللّٰهِ اِنِّی لَاَرَاهُ صَبَاحًا وَمَسَاءً و امر مردم پیش است که می
بینی و متفرق شدند بخدا که من هر صبح و شام او را می بینم و از هر چه که از من میپرسند بمن خبر میدهد و من ایشانرا
خبر میدهم و بخدا قسم که کاه اراده میکنم که چیزی از وی بپرسم پس ابتداء سؤال نکرده جواب میکوید
و ظاهر میشود که بمن امری روی میدهد پس در همان ساعت جواب میرسد بدون آنکه سؤال کنم وَقَدْ
اَخْبَرَنِی الْبَارِحَةَ بِمَجِیئِكَ اِلَیَّ وَاَمَرَنِی اَنْ اُخْبِرَكَ بِالْحَقِّ و شب کذشته مرا خبر داد بآمدن تو و فرمود
که ترا خبر دهم بحق محمد بن عبد الله کوید فَوَاللّٰهِ لَقَدْ اَخْبَرَتْنِی حَکِیمَةُ بِاَشْیَاءَ لَمْ یَطَّلِعْ عَلَیْهَا اَحَدٌ اِلَّا
اللّٰهُ قسم بخدا و ندکه حکیمه خاتون مرا خبر داد بچیزهائیکه مطلع نبود بر او احدی جز خدا و ندانستم اَنَّ
ذٰلِكَ صِدْقٌ وَعَدْلٌ مِنَ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی پس دانستم که این راست و عدل و از جانب خداوند است

زیرا که خدای عزّ وجلّ مطّلع کرده ایشانرا بر چیزیکه مطّلع نکرده بر آن احدی از خلق خودرا دوّم
علاّمهٔ مجلسی ره در سیزدهم بحار از حسین بن حمدان یعنی حضینی صاحب هدایه و او از کسی که بوی وثوق
داشته از مشایخ روایت کرده که حکیمه خاتون دختر حضرت جواد علیه السّلم بخدمت حضرت حسن
عسکری ع میامد و از خدا برای او طلب فرزند مینمود گوید روزی بخدمتش وارد شدم فرمود ایعمه فرزندیکه
تو از خدا برای من میخواستی امشب متولّد خواهد شد و آن شب جمعه پانزدهم ماه شعبان سنهٔ دویست
و پنجاه و پنجم بود پس در نزد ما افطار کن عرضکردم ایسیّد من مِمَّن یَکُونُ هٰذَا الْوَلَدُ الْعَظِیمُ این
مولود عظیم از که متولّد خواهد شد فرمود از نرجس عرضکردم ایسیّد من مَا فِی جَوَارِیکَ اَحَبُّ اِلَیَّ
مِنْهَا در میان کنیزان تو از وی محبوب تر نزد من نیست و برخواسته بنزد او رفتم و هر وقت داخل
میشدم بر من اکرام میکرد پس بر پاهای من افتاد و بوسید من او را منع کردم و گفتم ایخاتون من
من هم گفتم و گفت فَدَیْتُكِ فرا بنت شوم من گفتم اَنَا فِدَاكِ وَجَمِیعُ الْعَالَمِینَ من و همه عالم قربان
تو شویم فَاَنْکَرَتْ ذٰلِكَ پس انکار کرد این کلام را یعنی گفت چنین کلام را نفرمائید گفتم چرا انکار
میکنی یَا بِنْتِی اِنَّ اللّٰهَ سَیَهَبُ لَكِ فِی هٰذِهِ اللَّیْلَةِ غُلَامًا سَیِّدًا فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَهُوَ فَرَجُ الْمُؤْمِنِینَ
که خداوند امشب ترا فرزندی که سیّد دنیا و آخرت و فرج مؤمنین است عطا خواهد فرمود
پس از این کلام او را شرم و حیائی در او پیدا شد و تأمّل کردم و اثر حملی ندیدم و بحضرت ابو محمّد علیه السّلم عرضکردم
گردید او اثر حملی نمیبینم تبسّم کرد و فرمود اِنَّا مَعَاشِرَ الْاَوْصِیَاءِ لَسْنَا نُحْمَلُ فِی الْبُطُونِ وَاِنَّمَا نُحْمَلُ فِی
الْجُنُوبِ وَلَا نَخْرُجُ مِنَ الْاَرْحَامِ وَاِنَّمَا نَخْرُجُ مِنَ الْفَخِذِ الْاَیْمَنِ مِنْ اُمَّهَاتِنَا لِاَنَّنَا نُورُ اللّٰهِ الَّذِی
لَا تَنَالُهُ الدَّانِسَاتُ ما گروه اوصیا بر داشته نمیشویم در شکمها بلکه ما را در پهلوها حمل میکنند
و بیرون نمیائیم از رحمها بلکه از ران راست مادران خود زیرا که ما نور خدا هستیم که هرگز دست
بر ما مس نمیکند عرضکردم ای سیّد من آیا در این شب کدام وقت متولّد خواهد شد فرمود در
وقت طلوع فجر آن مولود ارجمند متولّد میشود انشاء الله حکیمه گوید در خانهٔ حضرت ماندم و بعد از افطار
در نزد نرجس خوابیدم و حضرت ابو محمّد علیه السّلم در صفّهٔ منزل بیتوته نمود و چون وقت نماز شب شد
برخواستم و نرجس خوابیده بود و هرگز اثر ولادتی در وی نبود پس بنماز شب شروع کردم و بوتر وتر
رسیدم پس در قلب من واقع شد که صبح طلوع کرد ناگاه حضرت از صفّه آواز داد ای عمّه هنوز صبح طلوع
نکرده پس نماز را ببرعت گذاردم وَتَحَرَّکَتْ نَرْجِسُ فَدَنَوْتُ مِنْهَا وَضَمَمْتُهَا اِلَیَّ وَسَمَّیْتُ عَلَیْهَا
و نرجس حرکت کرد پس نزدیك رفتم و او را بسینه خود چسبانیدم و نام الهی بر او خواندم و گفتم آیا چیزی

ولادت حضرت صاحب الزمان

احساس میکنی عرضکرد ای بی‌بی آنچه تو میگوئی هیچ اثری نمی‌بینم فرمود فَاِنَّ مَثَلَها مَثَلُ اُمِّ مُوسى لَمْ يَظْهَرْ حَمْلُها عَلى اَحَدٍ اِلى وَقْتِ وِلادَتِها لِاَنَّ فِرْعَونَ كانَ يَشُقُّ بُطُونَ الْحَبالى فِی طَلَبِ مُوسى وَ هذا نَظيرُ مُوسى عليه السلم و در روایت دیگر فرمود و بدانکه حمل ما اوصیا در شکم نمی‌باشد بلکه در پهلو می‌باشد و از رحم بیرون نمی‌آئیم بلکه از ران مادران خود بیرون می‌آئیم زیرا که ما نورهای حق تعالی‌ایم و چرک و نجاست را بما راه نیست حکیمه فرمود که رفتم و آنحضرت را خبر دادم فرمود که در وقت فجر ظاهر خواهد شد برای تو آنچه گفتم حکیمه گفت پس نماز شام و خفتن را کردم و افطار کردم و در جای خود خوابیدم و چون نصف شب شد برخاستم و نماز شب کردم و چون به وتر رسیدم ملاحظه کردم که نرجس خوابیده است و هیچ اثری در او ظاهر نیست پس نشستم و تعقیبات خواندم و خوابیدم و بترسیدم باز بیدار شدم دیدم که او خواب است پس برخاست و نماز شب کرد و خوابید حکیمه گفت بیرون آمدم و نگاه کردم صبح کاذب طالع شده بود و او خواب بود پس شکی در خاطرم افتاد که نزدیک شده است که وقت بگذرد ناگاه حضرت امام حسن عسکری از حجره خود آواز داد که ای عمه شتاب مکن که نزدیک است امر موعود پس نشستم و مشغول خواندن الم سجده و یس شدم ناگاه دیدم که نرجس مضطرب شد و از خواب بیدار شد پس بسرعت بنزد او رفتم و گفتم اسم الله علیک آیا احساس میکنی چیزی گفت بلی ای عمه

احساس میکنی عرضکرد ای عمه امرتی را که گفتی آنچه گفت بسبات کرامالك مَعَه آنْ نَمُتْ ووقع عَلی نرجس مثل
ذلك پس خواب کرانی بر من مستولی شد که نتوانستم خود داری کنم و خوابیدم و نرجس هم مثل این
واقع شد و خوابید و بیدار نشد مگر بحس سید خود مهدی علیه السلم در زیر او و از حضرت ابو محمد آ
که میفرمود ایعمه فرزندم را بیاور پس جامه را از روی سید خود برداشتم دیدم که بسجده افتاده بزمین
بر پیشانی و کفها و زانوها و انگشتان پا و بر ذراع راست نوشته جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ
الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا پس او را دربر کرفتم فَوَجَدْتُهُ مَفْرُوغًا مِنْهُ و او را ختنه کرده یافتم و در جامه پیچیده
نزد حضرت بردم آنجناب را کرفت و برکف دست چپ خود نشانید و دست راست را بر پشت
او کذاشت و زبان در دهان آنجناب کذاشت و دست بر پشت و چشم و مفاصل او مالید و فرمود
تکلم کن ای پسر من پس حضرت حجت علیه السلم فرمود اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا
رَسُولُ اللّٰهِ وَاَنَّ عَلِيًّا اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللّٰهِ انکاه پیوسته ائمه اطهار علیهم السلم را شمرد تا بخود
رسید و دعا کرد بر شیعیان خود بفرج بر دست خود بعد ساکت شد حضرت فرمود ایعمه ببر او را نزد
مادرش تا بر او سلام کند و باز بنزد من بیاور حکیمه خاتون کوید آنحضرت را بردم تا بر مادر سلام کرد
و باز آوردم پس در میان من و ابو محمد علیه السلم چیزی مانند پرده حایل شد و سید خود را ندیدم
بحضرت کفتم ای سید من مولای ما چه شد فرمود اَخَذَهُ مَنْ هُوَ اَحَقُّ بِهِ مِنْكِ کرفت او را کسی
که بر او از تو سزاوارتر است و چون روز هفتم شود بنزد ما بیا پس روز هفتم امدم و سلام کردم
و نشستم حضرت فرمود بیاور فرزندم را نزد من پس آنجناب را آوردم و او در جامه زرد بود و باز
آنحضرت کرد با آنجناب مانند آنچه کرده بود در مرتبه اول و زبان خود را در دهان مبارکش
کذاشت و فرمود تکلم کن ای فرزند من پس فرمود اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و صلوات بر محمد
و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلم فرستاد تا بپدر بزرکوارش رسید انکاه این ایه را تلاوت کرد
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَنُرِيدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْاَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا
يَحْذَرُونَ بعد حضرت فرمود بخوان ای فرزند از آنچه خداوند بر پیغمبران و رسولان خود نازل
کرده پس ابتدا فرمود بصحف آدم علیه السلم و او را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح
و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابرهیم و توریة موسی و زبور داود و انجیل عیسی و فرقان
جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را خواند ثم قَصَّ قَصَصَ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ اِلَى عَهْدِهِ

انگاه قصیده پیغمبران و مرسلین را تا م بمن خواند فرمود و چون بعد از چهل روز شد داخل ۴۶
شدم در خانه امام حسن علیه السلام فَاِذَا مَوْلَانَا صَاحِبُ الزَّمَانِ یَمْشِی فِی الدَّارِ فَلَمْ اَرَ
وَجْهًا اَحْسَنَ مِنْ وَجْهِهِ وَلَا لُغَةً اَفْصَحَ مِنْ لُغَتِهِ پس دیدم مولای خود حضرت حجت علیه
السلام را که در خانه راه میرود و ندیدم رخساری نیکوتر از رخسار آنجناب و لغتی فصیحتر از لغت
او و حضرت حسن علیه السلام بمن فرمود که این مولود ارجمند است بر خداوند گفتم ای سید من
از عمر او چهل روز گذشته و من می بینم در امر او آنچه می بینم فرمود ای عمه اَمَا عَلِمْتِ اَنَّا مَعْشَرَ الْاَوْ
صِیَاءِ نَنْشَؤُ فِی الْیَوْمِ مَا یَنْشَؤُ غَیْرُنَا فِی جُمُعَةٍ وَنَنْشَؤُ فِی الْجُمُعَةِ مَا یَنْشَؤُ غَیْرُنَا فِی السَّنَةِ
آیا نمیدانی که ما گروه اوصیا نشو می کنیم در روز بمقدار یک نشو می کند غیر ما در یکهفته و نشو
میکنیم در هفته انقدر که نشو میکند غیر ما در یکسال پس برخواستم و سر آنجناب را بوسیدم و
مراجعت کردم انگاه برگشتم و جستجو کردم او را ندیدم بحضرت عرض کردم مولای ما را چه کردی
فرمود ای عمه اِسْتَوْدَعْنَاهُ الَّذِی اسْتَوْدَعَتْهُ اُمُّ مُوسٰی عَلَیْهِ السَّلَامُ سپردم او را بانکه سپرد او را
مادر موسی بعد فرمود لَمَّا وَهَبَ لِی رَبِّی مَهْدِیَّ هٰذِهِ الْاُمَّةِ اَرْسَلَ مَلَکَیْنِ فَحَمَلَاهُ اِلٰی سُرَادِقِ
الْعَرْشِ حَتّٰی وَقَفَا بِهِ بَیْنَ یَدَیِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ که چون عطا فرمود بمن پروردگارم مهدی این امت را
دو ملک فرستاد که او را برداشتند و بسراپرده عرش بردند تا انکه ایستادند در حضور خدای تعالی
فَقَالَ لَهُ مَرْحَبًا بِکَ عَبْدِی لِنُصْرَةِ دِینِی وَاِظْهَارِ اَمْرِی وَمَهْدِیِّ عِبَادِی اٰلَیْتُ اَنِّی بِکَ اٰخُذُ
وَبِکَ اُعْطِی وَبِکَ اَغْفِرُ وَبِکَ اُعَذِّبُ پس فرمود بار مرحبا بتو ای بنده من برای نصرت دین
من و اظهار امر من و هدایت بندگان من سوگند خورده ام که بتو بگیرم و بتو عطا کنم و بتو بیامرزم و بتو عذاب
کنم اُرْدُدَاهُ اَیُّهَا الْمَلَکَانِ رُدَّاهُ رُدَّاهُ عَلٰی اَبِیهِ رَدًّا رَفِیقًا وَاَبْلِغَاهُ فَاِنَّهُ فِی ضَمَانِی وَکَنَفِی
وَبِعَیْنِی اِلٰی اَنْ اُحِقَّ بِهِ الْحَقَّ وَاُزْهِقَ بِهِ الْبَاطِلَ وَیَکُونَ الدِّینُ لِی وَاصِبًا برگردانید او را ای
دو ملک بسوی پدرش بمدارا و ملاطفت و باو برسانید که او در پناه و حفظ و حمایت و نظر عنایت
من است تا انزمان که بر پا و ظاهر نمایم حق را باو و نیست و نابود کنم باطل را باو و بوده باشد دین
واجب و ثابت برای من پس مادر آنجناب که نرجس خاتون گفته که چون مهدی علیه السلام از شکم مادر بر زمین
افتاد بزانو در آمد و دو سبابه خود را بلند نمود و عطسه کرد و فرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ
صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ عَبْدًا دَاخِرًا غَیْرَ مُسْتَنْکِفٍ وَلَا مُسْتَکْبِرٍ انگاه فرمود زَعَمَتِ الظَّلَمَةُ
اَنَّ حُجَّةَ اللّٰهِ دَاحِضَةٌ لَوْ اُذِنَ لِی لَزَالَ الشَّکُّ که ظلمه گمان کردند که حجت خداوند باطل خواهد

شد اگر مرا اذن میدادند هر اینه شک زایل میشد و در کفایة الموحدین نوشته ... بیتا مسیر
وارد شده که چون حضرت حجت الله صاحب الزمان عجل الله فرجه متولد شد حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام یکی از غلامان خود را طلبید و فرمود که ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت بخر
و در میان فقرا تقسیم نما **مؤلف گوید** مرحوم ثقة الاسلام نوری قدس سره در نجم ثاقب گوید
که علامه طباطبائی بحر العلوم در رجال خود فرموده که حکیمه دختر ابی جعفر ثانی علیه السلام است
بنام عمه پدرش حکیمه دختر ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام و اوست که حاضر شد در ولادت
قائم حجت صلوات الله علیه چنانچه حاضر شد عمه اش حکیمه ولادت ابی جعفر محمد بن علی جواد
علیهما السلام را و حکیمه با کاف است در هر دو موضع و اما حلیمه با لام پس از تصحیف عوام است
و تلمیذ خبیر او فاضل معاصر جناب حاج شیخ عباس قمی سلمه الله تعالی نیز در هدیة الزایرین گوید حکیمه
است نه حلیمه که در السنه عوام دائر شده و در حاشیه کتاب تکمیل الایمان فی اثبات صاحب الزمان
از مؤلفات حاج شیخ جواد طارمی زنجانی مسطور است که بحر العلوم مرحوم فرموده حکیمه با کاف است
با لام غلط است و در اثبات الوصیة و کمال الدین و روضة الواعظین و اعلام الوری و غیبت
طوسی و مناقب و بحار و خرایج و مدینة المعاجز و دار السلام نوری و حق الیقین و غیر این
کتب نیز حکیمه است با کاف پس اینکه در بعضی از کتب مثل انوار نعمانیه و جلاء العیون و کفایة الموحدین
دیده میشود که حلیمه با لام نوشته شده سهو و از قلم کاتب است و هیچ وجه محل اعتنا نیست
اما محل گریه و اشاره بمصیبت در این خبر در دو مقام است یکی آنکه اگر حضرت حجت عجل الله فرجه
بعد از ولادت تلاوت آیه و زبور و انجیل و تورات و تلاوت کتب آسمانی و قرآن نمود اما حضرت حسین
علیه السلام در این عالم و بعد از شهادت تلاوت قرآن نمود چنانچه شوشتری علیه الرحمه در
خصایص در باب عبادات مستحبه گوید اما التلاوة فهو کتاب الله اما تلاوت پس آنحضرت یعنی
سید الشهداء علیه السلام کتاب الهی است مع انه کان یتلو کتاب الله آناء اللیل و اطراف الصباح
با آنکه در اوقات شب و اطراف صباح تلاوت کتاب خدا مینمود و مع ذلک کان شوقه بحیث
استمهل لیلة عاشوراء لامور احدها التلاوة و با وجود این شوق آنجناب بتلاوة کتاب
خدا بحیثیتی بود که شب عاشورا را از برای امور چند استمهال نمود یکی تلاوت بود فقد
اهتدی بسماع تلاوته و لمناجاته ثلثون رجلا فی تلک اللیلة و عبروا الیه من عسکر ابن سعد
و استشهدوا بین یدیه و بتحقیق بسبب تلاوت و مناجات آنحضرت سی نفر در آن شب هدایت

پامنند واز لشکر ابن سعد لعین بسوی انحضرت عبور نمودند و در رکاب انجناب بدرجه رفیعه شهادت رسیدند وَتَلَا القُرآنَ فی یَومِ عاشوراءَ فی مَقاماتٍ خاصّةٍ و در روز عاشوراء در مقامات خاصه تلاوت قران نمود احَدُها حینَ وَقَفَ وَلَدُهُ قِبالَةَ القَومِ یکی ان مقام بود که فرزند عزیزش یعنی علی اکبر علیه السلم در مقابل لشکر جفا ایستاد و دامت تِلاوَتُهُ اِلی حینِ کَونِ رَأسِهِ عَلَی الرُّمحِ کانَ یَتلُو القُرآنَ وَسُمِعَ مِنهُ سُورَةُ الکَهفِ و تلاوت انسرور دایمی کردید تا انوقتی که سر اقدسش بالای نیزه رسید پس تلاوت قران مینمود و سوره کهف از وی شنیده شد مؤلف کوید میخواهم تلاوت و هدایت یك مقام را بالخصوص عرضه بدارم و ان عبارت است از تلاوة انحضرت در راه شام در حران و هدایت یحیی یهودی حرانی مرحوم ثقة الاسلام نوری طاب ثراه در کتاب لؤلؤ و مرجان کوید که قصه یحیی یهودی حرانی و شنیدن او تلاوت قران را از سر منور در وقت عبور از انجا و اسلام و شهادت او چنانچه فاضل متبحر جلیل سید جلال الدین عطاء الله بن السید غیاث الدین فضل الله بن سید عبد الرحمن محدث معروف در کتاب روضة الاحباب نقل کرده و کفته قبر یحیی در انجاست و معروفست بر یحیی شهید و دعا در نزد قبر او مستجاب میشود و حران شهریست بود در شرقی فرات در بلاد جزیره و ان بلاد بین بین فرات و دجله و نیز قریه ایست از توابع حلب احتمال هر یك میرود انتهی و تفصیل این مطلب را مرحوم فاضل خبیر محمد تقی خان لسان الملك در ناسخ نوشته کوید که صاحب روضة الاحباب که از موثقین علمای سنت و جماعت است میکوید جهودی که او را یحیی حرانی مینامیدند در فراز تلی نزدیك بشهر حران خانه کرده بود روزی که اهل بیت را از دیر راهب بحران کوچ میدادند او را مسموع افتاد که جماعتی از نسوان را صغیر و کبیر اسیر کرفته اند و با عددی کثیر از سرهای بریده امروز وارد حران خواهند کرد یحیی از خانه بیرون شد و از فراز تل بزیر امد و در کنار راه بانتظار نشست تا کاهی که لشکر ابن زیاد پدیدار شد یحیی نظاره کرد دید که سرهای بریده را بر سنانها نصب کرده حمل میدهند و اهل بیت را چون اسیران کفار از قفای سرها میرانند در میانه چشم یحیی بر سر همیون پسر مصطفی افتاد و شعشعه جمالش در چشم یحیی تجلی دیکر نمود نیك نکریست دید که لبهای مبارکش را جنبشی است لختی پیش شد و کوش فرا داشت شنید که میفرماید سَیَعلَمُ الَّذینَ ظَلَموا اَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبُون یحیی چون از سر بریده این ایه مبارکه را اصغا نمود و این ایت عظیم را دیدار کرد او را وحشتی و حیرتی بزرك فرو کرفت و نابروا ببزد یکتن از لشکریان شتافت

وگفت بگوی این سر از آن کیست گفت سر حسین پسر علی مرتضی گفت مادر مر را چه نام است گفت
فاطمه دختر محمد مصطفی گفت این اسیران چه کسانند گفت فرزندان و خویشاوندان حسین اند
یحیی بهای های بگریست و گفت سپاس خدای را که برمن مکشوف ساخت که جز در شریعت محمد مشی
کردن ضلالت مؤبد و گیرودار خذلانست و بدین میزان جور و ستم و حزن و الم جز در خاندان انبیا
فرود نشود و این بلیه عیاو و اعیه همانیز بر حقیقت ایشان برهانست پس کلمه بگفت و مسلمانی
گرفت و خواست تا از سر و سامان خود اهل بیت را برهاند و نوائی دهد لشکریان او را منع کردند
و از سطوت یزید او را بیم دادند یحیی که شیفته حسین علیه السلام بود و چون شیفتگان از هیچ سود
و زیانی الهی نداشت آهنگ مقاتلت کرد و شمشیر بکشید و با ایشان بکوشید چندانکه شربت
شهادت بنوشید او را نزدیک بدروازه حران بخاک سپردند و از ایران مشهور بر یحیی شهید شد
دوم بعد از نقل بردن قنداقه حضرت حجت عجل الله فرجه ببرابرده عرش اشاره بانکه قنداقه سه
نفر را باسمان برده اند یکی صاحب الزمان صلوات الله علیه دوم قنداقه جناب یحیی بن زکریا
علیهما السلام سیم قنداقه حضرت حسین علیه السلم چنانکه مفصلا در وقایع و مقاصد سیم ایماه
مذکور شد مراجع وسیعلم الذین ظلموا

ای منقلب ینقلبون

مقصد هشتم در ذکر غیبت صغری و احوال سفراء و نواب اربعه

سید صادق فحام در رثاء سید الشهداء و ندبه حضرت حجت عج گوید

یا کربلا ما انت الا کربة عظمت علی الاحشاء والاکباد کم حرمة لمحمد ضیعتها

من غیر بستان و لا انشاد	و کم دماء من بنیه طللتها	ظلما علی ید کل رجس عادی
و کم نفوس منهم ازهقتها	قسرا ببیض ظبا و سمر صعاد	آخنی الزمان علیهم فاباد هم
ومکنما کانوا علی میعاد	یا عین ان اجریت دمعا فلیکن	حزنا علی سبط النبی الهادی
و بذی البکا الا بدمع هاطل	کالسیل حط الی قرار الوادی	تالله لا انساه و هو مجاهد
عن آل الاطهار اتی بهاد	متکلما شططا یجود بنفسه	بین الصوارم والقنا المیاد
لهفی له والترب من عبراته	ریان والاحشاء منه صوادی	یدعو اللئام و لا یری من بینهم
احدا یجیب نداه حین ینادی	یا ایها الاقوام فیم نقضتم	عهدی و خفتم ذمام و دادی
من جاهلیة بغیه متطاول	او جاهل فی غیه متمادی	افهل ترون شرعت منهج ضلالة
ام هل ترون سننت غیر سداد	ام تطلبون جنایة سلفت لکم	فی سالف الآباء والاجداد

حتی اذا زحفت الیه جموعهم
سطت الکلاب بها علی الآساد
و یجول فی الابطال جولة ضیغم
ملأ الفجاج حبائل المصطاد
لم ینس زینب اذ اتاه مجدلا
بید الحسام العضب فوق جساد
مجری خیولهم مشیعات علی
بعداک فی طرفی و فی آملادی
او ان حتفک کان سرا مودعا
بلغت بنا الاعداء ای مراد
قمر المؤمل بعد فقده مؤملی
اسلمنی الجوی و طول سهاد
بطل الیوم ملک انه هتک القوی
باذا برا الاحشاء و الاکباد
و دماک تسوتر علی صدر الطوی
تحتا جواسر للعیون بوادی
فمتی ظهور القائم المهدی من
تمادها یا عظیم الاقیاد
و اغبر جانبه فاقلع من
و اقم فی افق السماء منادی
فاعطف علی الاسلام منک بعوفة
ماشاد رکب او ترنم حادی
ملدی مانر نیست بمقدار اندمی
کاری دمی ببرتن الراز این سپهر پیر
نشر بود که منکد راست تیز خادما

ما بین اعداد الی استعداد
فغدا یکر علی الجحافل صائلا
ظام الی مهج الفوارس صادی
آذدوه عن ظهر الجواد کانما
ما بین اهضام و بین نجاد
ظامی الجوانح قد تجرع اکؤسا
اهضامهم بغیا و فرط عناد
ما کنت احسب ان زندک بعد ما
تنشق عنه ضمائر الاغماد
ام هل علمت بان مدمع مترحی
و من العناد و قد فقدت عمادی
ان کنت لی سوداء قلبی میتا
و مری الجفون وقفت فی الاعضاد
ایموت صادی القلب سبط محمد
سوق الاماء الی الزنیم العادی
و یظل ینکث ثغره بقضیبه
آل الرسول بقیة الاجواد
عجل فان الدین اصبح روضه
سیل الغمام خراوح و معادی
طهر الامام الاحمدی ابن الامام
اذ انت اکرم عاطف عواد

تزاحمت ابطالهم فی موقف
هدر العقیق یصول فی الانواد
حتی اذا انصبت له ایدی الردی
هد موابر طودا من الاطواد
جسدا معری بالعراء قد اکتسی
للحتف تنزعها ید الاحقاد
قد عت فدیتک یا حسین و کیف لی
اهدی لنصر ام یصاب بالاسلاد
اتراک یا ابن ابی علمت باننا
منذ افتقدتک التحرق زادی
یا غائبا الا ترتجی لک اوبه
فلانت فی الاحیاء نصب سوادی
اهاله ضرما توقد مولعا
و عدا بحوض ابیه یروی لعبا
من فوق اقتاب الجمال عواریا
شر الانام و ارذل الاوغاد
امنقس الکرب ابی عوه راسف
کرب التزیل و غمة المرتاد
فمتی نری البشری بیومک قبلت
العسکری ابن الامام الهادی
صلی علیک الله یا ابن المصطفی

میرزا ابراهیم ساغر گوید

کز تیشه هوس فکنی رخنه بر حواس — دیبا زرد و سرخ جهان نیست اینقدر
مگذار دل بعشوه ساقی روزگار — کاو راست زهر ساغر بیمای بکار
خنجر بود که در نظر است تبر کیاس — دور ابد سیع و تواز تنکی فضا

پانزدهم شعبان

افتاده همچو مهره درین باز کونه کار
آیات حق سراسر در وی بود پدید
کو بار کاب توسن ایشان نشد هماس
شیر فلک کا و زمین جو یکی پناه
تنها بدکه تو نساید جهان پاس
شاها ستاره وار خدا را طلوع کن
ای وای من از این نوام روکار یاس
ای آنکه از هزار یکی وصف تو کسی
اید بعجز گر همه حسان و بو فراس

ای حق شناس هیچ بر نشناس جز خدای
چونانکه زاب و شن و آیینه انعکاس
یک پرده بیش نیست نخور کار فعلش
اندم که رخش خواهد از مهر افتراس
کو خصم نابکار تو لاف گزاف زد
تا تیرگی خلق کند رو بانه ساس
هر چند دو سیاوکند کار دم ای گروه
نار دیا کو که نه فلک ار دبی کراس

بس صبا الزمان که چو او نیست موتمن
و یاد نیکی ملال نکرده و ن کار ایک
این نه بلند خیمه زنگاری البساس
بر در که تو ماصیه ساید قدسیان
بس با فرق باشد ز اکسیر با نحاس
با اینهمه شد آید پنهان و آشکار
بر دوست نسبت با زمرا چشم التماس
غیر از خدای هر که بجا لرزه مدعی ئو

شیخ اجل مفید علیه الرحمه در ارشاد گوید کان الامام بعد ابی محمد علیه السلام ابنه المسمی باسم رسول الله صلی الله علیه وآله المکنی بکنیته که امام بعد از ابی محمد عسکری علیه السلام فرزند دلبند اوست که مسمی باسم رسول خدا ص و مکنی بکنیه اوست و انحضرت را پسری غیر از انجناب ظاهرا و باطنا نبود و خلیفه کرد انسرور را غایب مستور چنانچه مذکور شد و مولد انحضرت لیلة نصف شعبان سنه خمس و خمسین و مائتین بود و مادر شام ولدی بود که اورا نرجس میگفتند و سن شریف انجناب وقت وفات پدر بزرگوارش پنج سال بود آتاه الله الحکمة وفصل الخطاب وجعله آیة للعالمین واتاه الحکمة کما اتاها یحیی صبیا وجعله اماما فی حال الطفولیة الظاهرة کما جعل عیسی بن مریم فی المهد نبیا خداوند حکمت و فصل الخطاب را بانحضرت عنایت فرمود و او را بهمه عالم آیت قرار داد و حکمت را برو عطا کرد چنانچه بر یحیی کرامت نمود در حالت صغر و او را امام قرار داد در حال طفولیت ظاهره چنانچه عیسی بن مریم را نبی کرد و امید و نص در حق او در ملت اسلام از نبی هدی ص و امیر المؤمنین علیه السلام گذشت و هر یک از ائمه معصومین تا پدر بزرگوارش سلام الله علیهم بروی نص کرده اند و پدر بزرگوارش در نزد ثقات و شیعیان خاص خود بروی نص کرد و کان الخبر بغیبته ثابتا قبل وجوده وبدولته مستفیضا قبل غیبته و خبر بغیبة انحضرت قبل از وجودش ثابت و بدولت او پیش از غیبتش مستفیض است وهو صاحب السیف من ائمة الهدی علیهم السلام والقائم بالحق المنتظر لدولة الایمان و اوست صاحب شمشیر از ائمه هدی علیهم السلام و قائم بحق و منتظر بدولت ایمان وله قبل قیامه غیبتان احدیهما اطول من الاخری کما جائت بذلک الاخبار و از برای انحضرت پیش از ظهورش دو غیبت است که یکی از

دیگری طولست چنانچه در این باب اخبار وارد شده امّا صغری از زمان ولادت تا انقطاع سفارت
است میان آنجناب و شیعیانش و عکس سفراء بوفات آخر وکلاء امّا کبری پس بعد از اولی است و در آخر ها
یقوم بالسّیف و در آخر آنمدّت بشمشیر قائم خواهد شد و در جنّات الخلود گوید که آنحضرت روز یکشنبه و
بقولی روز جمعه غایب گردید و از ترس اعادی در دهم ماه شوّال سنه اثنین وستّین ومأتین ایّام ولایت
معتمد در خانه خودش که از پدرش باو منتقل گردیده در سرّ من رأی در سردابی از آنخانه که چند پله زینه
پایه بزیر میرود و آن موضعی است که آنحضرت و پدر و جدّش اکثر در آنجا از شرّ اشرار مختفی و بعبادت مشغول
بودند و بغسل بسیار دارد و اکنون زیارت آنحضرت در آنجا لازم است پس در حین غیبت آنحضرت
شش ساله یا هفت ساله یا پانزده ساله یا ده ساله بوده تقریبا بچند ماه و چند روز تفاوت بنابر اختلاف
اقوال و در کفایة الموحّدین گوید مقاله ششم در ذکر اسامی و احوالات کسانیکه بخدمت حضرت
حجّة الله صاحب الامر عجّل الله فرجه رسیده اند بعد از تولد آن بزرگوار تا زمان غیبت صغری که قریب
بهفتاد و چهار سال طول مدّت آن بود که آن اشخاص مشاهده نموده اند نور جمال عدیم المثال حجّت
حضرت ذو الجلال را و دلایل امامت از آنحضرت مشاهده کرده اند زیرا که آنحضرت در سنه دویست و پنجاه
و پنج یا پنجاه و شش از هجرت متولد شده و تا دویست و شصت از هجرت با پدر بزرگوارش حضرت امام حسن
عسکری علیهما السّلام بود بعد یک یک اسامی و احوال آن اشخاص را بتفصیل تا چهل و یک نفر نوشته
و بعد از آن گوید بالجمله اشخاصی که از زمان تولد آن نور الهی الی آخر الزمان غیبت صغری که زیاده از
هفتاد سال بود جمال نورانی آنحضرت را مشاهده کرده اند و بچشم خود نشان دیده اند معجزات و دلایل
امامت را از آن بزرگوار بسیارند که ذکر حکایت هر یک از ایشان محتاج بتالیف علاحده ایست و من
باب الاختصار اشاره باسامی ایشان میشود غیر از آنچه ذکر شده است چنانکه شیخ صدوق در کتاب کمال
الدّین بسند خود از محمّد بن ابی عبد الله کوفی نقل کرده است ضبط اسامی ایشان از اشخاص از چهل و
دوّیم تا نود و هشتم بلاد و اسامی ایشان را نوشته بعد گوید امّا اشخاصی که اسامی بلاد ایشان ضبط نشده نیز
بسیارند پس از نود و نهم تا صد و هشتم اسامی ایشان را با احوال بعضی از ایشان نقل کرده و گوید و حاصل کلام
در این مقام آنکه این جمّ غفیر که عدد ایشان زیاده از حدّ تواتر است با این همه دلایل و معجزات با آنکه همه آن
اشخاص از عبّاد و صلحا و اتقیاء زمان خود بودند از اعظم براهین و دلایل است بر وجود آنحضرت از برای
کسانیکه طالب یقین هستند و کفی بذلک شاهدا و دلیلا امّا ... الی نوّاب اربعه رحمهم
علامه نوری طاب ثراه در تحیّة الزائر که آخرین تالیف آن بزرگوار است ... شرح ... بیست گوید

ذکر کتاب حق الیقین

دویم از تکالیف زوار در ایام توقف در بلده طیبه کاظمین رفتن ببغداد است بقصد زیارت جماعتی
خاص امام عصر صلوات الله علیه که اگر همه آنها در بلاد بعیده بودند بایست رنج سفر کشید به فیض
زیارت ایشان رسید زیرا که در میان تمام اصحاب خاص ائمه علیهم السلام به بزرگی و جلالت قدر ایشان
کسی نیست قریب هفتاد سال بمنصب سفارت و وساطت میان امام علیه السلام و رعیت فایز
شدند و بر دست ایشان کرامات بسیار و خوارق عادات بی شمار جاری شد و نقل کردند از بعضی علما
که قائل بعصمت ایشان شده و در نجم ثاقب بعد از نقل رقعه استغاثه بحضرت حجت علیه السلام از تحفة
الزائر مجلسی و مفاتیح النجاة سبزواری و سلام بر یکی از وکلای آنجناب گوید و از این خبر شریف چنین
مستفاد میشود که آن چهار شخص معظم چنانچه در غیبت صغری واسطه بودند میان رعایا و آنجناب
در عرض حوایج و رقاع و گرفتن جواب و ابلاغ توقیعات در غیبت کبری نیز در رکاب همایون آنجناب هستند
و باین منصب بزرگ مفتخر و سرافرازند و علامه مجلسی علیه الرحمه در حق الیقین گوید و آن نیز از خوبی
تالیف و تصنیف آن بزرگوار است و بقدر سی و یکهزار بیت است و در حق او و صاحب قصص گوید که
معروفست چون آن بزرگوار کتاب حق الیقین را نوشت و انتشار یافت و تا بولایت شام رسید در
اطراف و توابع شامات نیز اشتهار و انتشار یافت هفتاد هزار نفر از سنیان شیعه شدند و علامه
نوری ره در کتاب فیض قدسی فی ترجمة العلامة المجلسی از کتاب مرآة الاحوال عالم فاضل المعی آقا احمد
بن محقق نحریر آقا محمد علی بن الاستاد الاکبر البهبهانی اعلی الله مقامهم روایت کرده که کشتی در
طوفانی برفت و اهل سفینه خود شان بعد از جد و جهد و تعب عظیم بجزیره از جزایر کفار رسانیدند
و در آنجا اثری از آثار اسلام نبود پس ایشان در خانه مردی از اهل آنجا مهمان شدند و در اثناء کلام
فهمیدند که او مسلمان است گفتند اهل این قریه همه کافر هستند و تو ببلاد اسلام نرفته چه چیز باعث
اسلام تو گشته پس بخانه داخل شد و کتاب حق الیقین را آورد و گفت من با اهل بیت خودم از
برکت و ارشاد این کتاب مسلمان شده ام مؤلف گوید پس این کتاب مستطاب از امتیاز مخصوص
در میان کتب آن مرحوم خواهد بود زیرا که چنین عالم اجل اعظم بعد از تصنیف و تالیف امثال کتب و
مجلدات بحار و غیرها کتابی در کلام و عقاید و معارف بلغت فارسی با این سهل کافی و وافی
تصنیف کند آن کتاب چه قدر مغتنم و شریف خواهد بود و در این مقام با این جمله معترضه وضیق
کلام وصیت نافعه بنظرم آمد و مکرر در منبر بحاضرین گفته ام والحال از برای اخوان غایبین
میگویم که در اسلام چند کتابی بفارسی تالیف شده که نظیر آنها تا حال تالیف نشده و باید هر وجهی

تحصیل آنها ممکن و میسر نبود است پس بر مؤمنین لازم است که از برای خود و اولاد خود آنها را تحصیل کنند
و ذخیره نمایند و استفاضه و استفاده از آنها بکنند که چند قرنی قبل این مطالب مخزون و این علوم
مکنون و بر علما مخصوص بود و همه این مطالب از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بلغت
عربی وارد شده بود و محتاج بلغت و صرف و نحو و چند علم مشکل دیگر بود و این مروج مذهب
جعفریه و محیی ملت محمدی علامه مجلسی علیه الرحمة والرضوان آثار دین و مذهب را ترویج داد
و بمرتبه رسید که ملقب بمحیی الدین والمذهب آیة الله علی العجم والعرب گردید بفارسی بعبارات
سلس و سهل و بعضی دیگر از علمای امامیه و فضلای اثنی عشریه رحمة الله علیهم ترجمه کردند پس این
نعم عظیمه و موائد شریفه را باید غنیمت شمرد اول در اصول دین و معارف یقین همین حق الیقین
است و در مسائل فقهیه جامع عباسی و چند نفر از حجج الاسلام حالیه اطال الله بقائهم بر آن حاشیه
نوشته و مجدداً احیا کرده اند و در اخلاق معراج السعادة عالم محقق حاج ملا احمد نراقی که
خلاصه مطالب مقاصد جامع السعادة والد مرحوم عالم ربانی ملا محمد مهدی نراقی قدس سرهما
و در آداب و سنن حلیة المتقین و در اعمال سال زاد المعاد و در موعظه و زهد عین الحیوة و
در اخلاق و موعظه و زهد و مذمت دنیا ابواب الجنان واعظ قزوینی که بی مثل و بی نظیر است
و در آثار و احوال انبیاء و مرسلین و امم ماضین جلد اول حیاة القلوب و در حالات کثیر البرکات
حضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله جلد دویم آن که شأن آن از خاصه و عامه بالغ نشده و
در اجمال احوال و مصائب ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین جلاء العیون که تلک عشرة کاملة
این ده جلد کتاب مستطاب از هر قبیل بمختصر وجهی بدست آید و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ
الاعین اینها همه در حق کسانی است که دارای علوم عربیه نباشند والا بحار این انوار و عمان این
قطرات از کتب عربیه در هر باب موجود است باری از مطلب دور افتادیم و جمله معترضه طولانی در عرض
کلام واقع شد همین مجلسی قدس سره در همین کتاب حق الیقین گوید که حضرت حجت عجل الله فرجه را
دو غیبت بود یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغری آنحضرت جمعی از سفرا و نواب داشت
که مردم عرایض بایشان میدادند و مسائل می پرسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون می آمد
و خمس و نذرها که می بردند ایشان میگرفتند و بخدمت حضرت عرض میکردند و حضرت مصرف میفرمود که
بسادات و فقرای شیعیان برسانند و جمع کثیر هر سال موظف بودند و بر دست و زبان سفرا معجزات
عظیمه ظاهر میشد که مردم بیقین میدانستند که ایشان از جانب آنحضرت منصوبند چنانچه مقدار

مال را می گفتند و تمام کسی که مال را فرستاده میبردند و آنچه بر ایشان در راه گذشته بود خبر میدادند و موت و بیماری و سایر احوال آینده ایشان را میفرمود و همان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور میآمد و در این عصر جماعت بسیار از غیر سفراء بخدمت آنحضرت رسیدند و مدت این غیبت تقریبا هفتاد و چهار سال بود و سفراء بسیار بودند اما سفرای معروف که همیشه شیعیان ایشان را میشناختند و بایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند و ایضا گوید و جمع دیگر از سفراء بودند غیر این چهار نفر که بعضی از شیعیان بایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون عمه حضرت که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز وشا و محمد بن ابرهیم بن مهزیار و قاسم بن العلا که مدتها نابینا شده بود و هفت روز پیش از فوتش باعجاز حضرت صاحب بینا شد و حضرت خبر وفات او را باو نوشت و کفن از برای او فرستادند و بسیار جمع دیگر بودند که بعضی خود نادرا بخدمت آنحضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای اربعه نایب بودند

شرح حال سفیر و نایب اول که ابو عمرو عثمان بن سعید العمری الاسدی است

نواب امام عصر از نص جلی عثمان و محمد و حسین است و علی مرحوم قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین گوید که عثمان بن سعید شیخی ثقه جلیل القدر عالی المقام از اصحاب امام همام ابی جعفر محمد بن علی هادی ع بوده و از یازده سالگی در خدمت آنحضرت نشو و نما نموده و آخر بشرف وکالت حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب الامر علیهما السلم فایز گردید و اول کسی است از سفراء و نواب که حضرت امام حسن عسکری ع او را جهت وکالت صاحب الامر ع منصوب ساخت و گوید که ظاهر آنست که عثمان مذکور از اولاد عمرو بن حریث صیرفی کوفی باشد و با او انتساب یافته باشد و در حاشیه مجالس گفته اند که آن عمرو بن حریث نیست که از اصحاب امیر المؤمنین ع بود زیرا که او عدو الله ملعون از اصحاب عبید الله بن زیاد است و اوست که زبان میثم تمار را بسبب مقاله او برید بلکه او عمرو بن حریث الواحد الصیرفی الاسدی الکوفی الصحیح العقیده است و علامه مجلسی رحمه الله در سیزدهم بحار نقل کرده که اما سفراء ممدوحون در زمان غیبت اول ایشان کسی است که نصب کرد او را حضرت ابو الحسن علی بن محمد عسکری و حضرت ابو محمد حسن بن علی پسر بزرگوارش صلوات الله علیهما و او شیخ موثوق بر ابو عمرو عثمان بن سعید عمری است و از طایفه بنی اسد بود و ابو جعفر بن قبه گوید و یقال له السمان که او را سمان میگفتند یعنی روغن فروش لانه کان یتجر فی السمن تغطیة علی الامر زیرا که او تجارت روغن میکرد از برای پوشیدن امر خود و چون شیعیان میخواستند که بخدمت ابو محمد عسکری علیه السلم بفرستند آنچه را که بر ایشان واجب بود از حمل اموال با بو عمرو انفاذ میداشتند فیجعله فی جراب السمن و زقاقه و یحمله الی ابی محمد علیه السلم تقیة و خوفا. و انا موالوا

بجهة تقیه وخوف در توی خیك ومشكهای روغن میگذاشت ومیفرستاد ونیز در انكتاب از ۲۷۰
احمد بن اسحق قمی روایت كرده كه روزی بخدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام مشرف شدم عرض
كردم ای سید من از برای من میسر نمیشود كه همه وقت خدمت شما مشرف شوم پس سخن كه را قبول
كنم وبامر كه اطاعت نمایم فرموده هذا ابو عمرو الثقة الامین ما قاله لكم فعنّی یقوله وما اداه
الیكم فعنّی یؤدّیه این ابو عمرو مردی ثقه وامین است هرچه بشما گوید از جانب من میگوید وهرچه
بشما میرساند از جانب من میرساند وچون حضرت هادی علیه السلام بدار بقا رحلت نمود روزی
بخدمت حضرت حسن عسكری علیه السلام رسیدم وبانحضرت نیز عرض كردم بمثل انچه بپدر بزرگوارش عرض
كرده بودم فرموده هذا ابو عمرو الثقة الامین ثقة الماضی وثقتی فی المحیی والممات فما قاله لكم
فعنّی یقوله وما ادّی الیكم فعنّی یؤدّیه این ابو عمرو مردی ثقه وامین است هم ثقه امام گذشته بود
وهم ثقه من است هم در حال حیوة وهم بعد از وفات من پس انچه بشما میگوید از جانب من میگوید
وانچه بشما میرساند از جانب من میرساند وشیخ الطایفه شیخ طوسی علیه الرحمه در كتاب غیبت از دو
نفر كه اسم نبرده روایت كرده كه گویند در سرّ من رای بخدمت امام حسن عسكری علیه السلام داخل
شدیم در حالتی كه جماعتی از دوستان وشیعیانش در خدمت انحضرت بودند كه ناگاه بدر خادم
انجناب داخل شد وعرض كرد ایمولای من در باب خانه جماعتی گرد آلود وغبار آلود ایستاده اند
فقال لهم هؤلاء نفر من شیعتنا بالیمن حضرت فرمود كه ایشان گروهی از شیعیان هستند كه در
یمن میباشند واین دو راوی در حدیث طولانی كلام را بدانمقام میرسانند كه حضرت حسن علیه
السلام به بدر خادم فرمود فامض فأتنا بعثمان بن سعید العمری برو عثمان بن سعید را حاضر كن
فما لبثنا الا یسیرا حتّی دخل عثمان پس اندقدر نگذشت كه عثمان داخل شد حضرت فرمود ای عثمان
تو وكیل وامین مال خدائی برو اموالی را كه اورده اند از اهل یمن قبض كن پس حدیث را ذكر كرده
اند تا انجا كه ما همگی عرض كردیم ای سید ما بخدا سوگند كه هر اینه عثمان از برگزیدگان شیعه است
وبتحقیق انچه در نزد ما بود از منزله ومرتبه او در نزد شما امروز زیاد نمودی او وكیل ومعتمد است
در خصوص مال خدا فرمود بلی شاهد باشید كه عثمان بن سعید عمری وكیل من است وپسرش
محمد بن عثمان وكیل پسرم مهدی است ونیز در همان كتاب روایت كرده كه لمّا مات الحسن بن علی علیهما
السلام حضر غسله عثمان بن سعید رضی الله عنه وارضاه وتولّی جمیع امره فی تكفینه و
تحنیطه وتقبیره مأمورا بذلك للظاهر من الحال التی لا یمكن جحدها ولا دفعها الا بدفع حقایق

عثمان بن سعید عمری

الاشیاء فی ظواهرها چون حضرت حسن عسکری علیه السلام وفات کرد بحسب ظاهر عثمان بن سعید بغسل و کفن و حنوط و دفن و همهٔ امور تجهیز آنحضرت حاضر و مباشر گردید و باینها مامور بود و انکار این امر ممکن نیست مگر بدفع حقایق اشیا در ظاهرها یعنی ظاهرا مباشر بوده و اگر کسی انکار کند باید ملتزم شود باینکه حقایق اشیا در ظواهر آنها موجود نیست و آن هم باطل است بالضروره و توقیعات صاحب الامر علیه السلام در باب امر و نهی و جواب چیزهائیکه شیعیان و خاصان پدر بزرگوارش بانها محتاج میشدند بتوسط عثمان بن سعید و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان بیرون میامد بهمان خطیکه در حیات حضرت حسن علیه السلام در میامد پس شیعیان بوثوق و عدالت این دو بزرگوار اعتقاد داشتند تا اینکه عثمان بن سعید وفات کرد و پسرش ابو جعفر بامور نیابت قیام و اقدام نمود و بعد از آن همه امورات راجع باو شد و الشیعة مجتمعة علی عدالته و ثقته و امانته لما تقدم له من النص علیه بالامانة و العدالة و الامر بالرجوع الیه فی حیوة الحسن علیه السلام و بعد موته فی حیوة ابیه عثمان رحمة الله علیه و شیعیان بعدالت و وثاقت و امانت او اتفاق داشتند زیرا که نص از امام علیه السلام بامانت و عدالت او و امر خلایق برجوع نمودن باو در زمان حیوة حضرت حسن عسکری علیه السلام و بعد از وفات او در حیات پدرش عثمان وارد گردیده بود در هدیة الزائرین گوید که قبر شریف ابو عمرو عثمان بن سعید اسدی در راه زوار است اگر از بغداد عبور کنند و چون از کاظمین بابغداد روند چون از کوچه سرا بیرون آن الحکومه بگذرند در کوچه دیگر بازار چه رسند در اوائل آن در شرقی دارد و داخل شوند حیاط مختصری است که در آن درخت سدر و ایوان کوچکی که غالبا در آن معلم اطفال می نشینند و در آنجا قبهٔ مختصری است و قبر این بزرگوار در آنجا در میان صندوقی است دویم

از سفراء و نواب ابو جعفر محمد بن عثمان العمری بود

در مجالس المؤمنین گوید که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عثمان بن سعید را بجهت وکالت صاحب الامر منصوب ساخت و فرمود که بعد از او وکالت صاحب الامر با ابو جعفر محمد پسر عثمان مفوض باشد و او قریب پنجاه سال در ناحیهٔ مقدسه بخدمت آنحضرت متصدی امر وکالت شیعه و سؤالات و ملتمسات خاصان عرض نموده و جواب آنحضرت ... بایشان میرسانید مرحوم ثقة الاسلام نوری ... نشده و در کلام احدی ندیدم که متعرض آن شود جز شیخ ابراهیم کفعمی در حاشیه مصباح در فصل ... و ششم گفته که ناحیه هر مکانی است که صاحب الامر علیه السلام در آن بود در غیبت صغری و کبری

تردد میکردند در انجا در نزد انجناب مستند ذکر نکرده ولیکن از بعضی اخبار میشود استفاده کرد
و شیخ صدوق علیه الرحمه در کمال الدین از عبد الله بن جعفر روایت کرده که بشیخ ابو جعفر محمد بن
عثمان عمری توقیع صادر شد در تعزیه پدرش رضی الله عنه و در فصلی از ان مسطور بود انا لله و انا
الیه راجعون تسلیما لامره و رضا بقضائه عاش ابوک سعیدا و مات حمیدا فرحمه الله و الحقه
باولیائه و موالیه علیهم السلام فلم یزل مجتهدا فی امرهم ساعیا فیما یقربه الی الله عز و جل و
الیهم نضر الله وجهه و اقاله عثرته و در فصلی دیگر این کلمات نوشته شده بود اجزل الله لک
الثواب و احسن لک العزاء رزیت و رزینا و اوحشک فراقه و اوحشنا فسره الله فی منقلبه و
کان من کمال سعادته ان رزقه الله ولدا مثلک یخلفه من بعده و یقوم مقامه بامره و یترحم
علیه و اقول الحمد لله فان الانفس طیبة بمکانک و ما جعله الله عز و جل فیک و عندک
اعانک الله و قواک و عضدک و وفقک و کان لک ولیا و حافظا و راعیا موف کافیا و
دلالت این توقیع شریف بر جلالت قدر و بزرگی مرتبه این دو بزرگوار در نهایت رفعت و استقامت
است و مضمون این کلمات شریفه بفارسی چنین است که بدرستیکه ما برای خدائیم و بازگشت
ما بسوی خداست که تسلیم نمودیم امر او را و راضی شدیم بقضای او و پدر تو بسعادت و نیک بختی تعیش
نمود و وفات کرد در حالتیکه محمود و پسندیده بود خدا او را رحمت کند و ملحق نماید باولیا و ساداة
و موالیان او علیهم السلام که همیشه در امر ائمه دین سعی کننده بود در انچیزهائیکه موجب تقرب او بود
بسوی خدا و ائمه دین خداوند روی او را تر و تازه نماید و لغزشهای او را ببخشد و مضمون فصل دیگر
انکه خدا جزای اجر ترا زیاد کند و صبر نیکو در مصیبت او بتو عطا فرماید تو مصیبت زده شدی و ما نیز
مصیبت زده شدیم و مفارقت پدر ترا و ما را بوحشت انداخت پس خداوند برحمت خود مسرور
فرماید در منقلب و مثوای او که از اسباب کمال سعادت پدرت انکه مثل تو فرزندی را
باو روزی فرموده که خلیفه و قائم مقام او باشی بامر او و ترحم نمائی و طلب امرزش کنی از برای او و من هم
گویم که حمد میکنم خدا را پس بدرستیکه قلوب شیعیان نیکو و مسرور شده است بمکان و منزلت تو
و انچه خداوند در تو و در نزد تو قرار داده است و حق تعالی ترا یاری فرماید و قوت بتو دهد و محکم
فرماید ترا و توفیق بتو عطا فرماید و ترا ولی و حافظ و نگهبان باشد و علامه مجلسی ره در حق الیقین
گوید که چندین توقیع و قیع از ناحیه مقدسه مشتمل بر سفارت او و برای شیعیان بیرون امد و اجماع
شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شد و پیوسته در امور باو رجوع میکردند و معجزات از او

احوال محمد بن عثمان علیه الرحمه

پانزدهم شعبان

ظاهر میشد و کتابها در فقه تصنیف کرده مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری ع و از حضرت صاحب ع
و از پدر خود شنیده بود و گویند که ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده از علی بن احمد دلال
قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم تخته در پیش خود گذاشته و نقاشی را
نشانیده که آیات قرآنی بر آن نقش میکند و اسماء ائمه را بر حواشی آن نقش مینماید گفتم ای سید من این
تخته چیست گفت این برای قبر خود میسازم که بر روی آن مرا دفن کنند یا بر پشت من در قبر بگذارند
که مرا بان تکیه بدهند قبر خود را کنده ام و هر روز داخل قبر خود میشوم و یکجزو قرآن در آن میخوانم و
بیرون میایم و چون فلان روز از فلان ماه از فلان سال بشود من از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته
در این قبر مدفون خواهم شد چون از خدمت او بیرون آمدم آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر
آن بودم تا آنکه در همان روز از آن ماه و سالی که گفته بود برحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون شد
و این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز بهمین طریق روایت کرده اند که در سال سیصد و پنج او
برحمت ایزدی واصل شد چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب الامر ع او را امر کرد که ابو القاسم حسین
بن روح را قایم مقام خود کند و مرحوم علامه نوری طاب ثراه در تحیة الزائر گوید ابو جعفر محمد بن عثمان بن
سعید در حدود ٢٥٥ تاج نیابت بر سر گذاشت و قریب به پنجاه سال باین منصب عظیم مفتخر بود و
در ٣٠٥ وفات کرد و قبر شریفش در نزدیک دروازه سلمان در میان قبرستان و سیعی با قبه عالیه و بنای
محکم که در چه سال قبل بهمت شیعیان انجا برپا شده و در آنجاها معروف است بشیخ خلانی چون در
کناره واقع شده و زایر غریب دلیل باید بپرسد پس سؤال کند از قبر شیخ خلانی و علامه مجلسی ره در
حق الیقین گوید که کلینی ره روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت بخدمت حضرت
صاحب ع و بمحمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت فرستاد و سؤال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم
چه نفع میبرند از آنحضرت در حال غیبت حضرت در جواب نوشت اما علت غیبت پس حقتعالی میفرماید
یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید
سؤال مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدرستیکه نبود احدی از پدران من مگر
آنکه در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم آمد
که بیعت احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من نباشد اما آنچه سؤال کرده بودی که از وجه
انتفاع مردم از من در غیبت من مانند انتفاع از آفتاب است در وقتی که غایب کرده باشد آنرا ابر از
دیده ها و بدرستیکه من امان اهل زمینم از عذاب الهی چنانکه ستاره ها امان اهل آسمانند پس

قبر شیخ محمد بن عثمان عمری

پانزدهم شعبان

بپرهیزید و رها سؤال از چیزی که نفعی بشما ندارد و تکلف مکنید در امری که شما را تکلیف دانستن آن نکرده اند و دعا کنید که حقتعالی ما را بزودی فرج کرامت فرماید که فرج شما در آن است و سلام خدا بر تو باد و بر هر کس که متابعت هدایت نماید و شیخ طوسی ره در غیبت گوید که ابوجعفر محمد بن عثمان عمری در آخر جمادی الاولی سنه سیصد و پنج یا سیصد و چهارم وفات نمود و او تقریبا پنجاه سال دخیل امر وکالت و سفارت بود و از محمد بن عثمان عمری روایت کرده که او گفت وَاللهِ اِنَّ صاحِبَ هٰذَا الاَمرِ لَیَحضُرُ المَوسِمَ کُلَّ سَنَةٍ یَرَی النّاسَ وَیَعرِفُهُم وَیَرَونَهُ وَلا یَعرِفُونَهُ بخدا سوگند بدرستیکه صاحب این امر هر سال بموسم حج حاضر میشود و خلایق را می بیند و ایشانرا میشناسد و ایشان هم او را می بینند ولی نمیشناسند و از عبدالله بن جعفر حمیری روایت کرده که از محمد بن عثمان پرسیدم که آیا صاحب این امر را دیده گفت آری و آخر عهدی بِهِ عِندَ بَیتِ اللهِ الحَرامِ وَهُوَ یَقُولُ اللّٰهُمَّ اَنجِز لی ما وَعَدتَنی و آخر دیدن من او را در نزد بیت الله الحرام بود در حالتیکه میگفت پروردگارا انجز بمن وعده کرده بعمل بیار محمد بن عثمان گوید که آنحضرت را در باب مستجار دیدم که از استار کعبه گرفته میگفت اَللّٰهُمَّ انتَقِم بی مِن اَعدائِکَ خدایا بمن انتقام بکش از دشمنان خود مؤلف گوید قربان آن دل پر درد و قلب محزونت بشوم ای حجت خدا خداوند با تو انتقام خواهد کشید از دشمنان خود و قاتلان و ظالمان اولیاء خود چنانکه در دعای ندبه بعد از ذکر پاره از اوصاف و مناقب آنحضرت میفرماید اَینَ الطّالِبُ بِذُحُولِ الاَنبِیاءِ وَاَبناءِ الاَنبِیاءِ اَینَ الطّالِبُ بِدَمِ المَقتُولِ بِکَربَلاءَ اَینَ المَنصُورُ عَلی مَنِ اعتَدی عَلَیهِ وَافتَری و در سیزدهم بحار از مفضل بن عمر روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از قول خداوند متعال که فرموده وَلَنُذیقَنَّهُم مِنَ العَذابِ الاَدنی دُونَ العَذابِ الاَکبَرِ فرمود عذاب ادنی گرانی نرخها است و عذاب اکبر شمشیر مهدی است و نیز در آنکتاب از اسحق بن عبدالعزیز از حضرت صادق علیه السلام در آیه وَلَئِن اَخَّرنا عَنهُمُ العَذابَ اِلی اُمَّةٍ مَعدُودَةٍ روایت کرده که فرمود عذاب عبارت است از خروج قایم و امة معدوده اصحاب آنحضرت است که بعدد اصحاب بدر اند و ایضا از صالح بن سهل از آنحضرت در آیه وَقَضَینا اِلی بَنی اِسرائیلَ فِی الکِتابِ لَتُفسِدُنَّ فِی الاَرضِ مَرَّتَینِ روایت کرده که فرمود عبارت از قتل علی و طعن حسن است وَلَتَعلُنَّ عُلُوّاً کَبیراً قتل حسین است فَاِذا جاءَ وَعدُ اُولیهُما یعنی وقتیکه رسید وعده خونخواهی حسین علیه السلام بَعَثنا عَلَیکُم عِباداً لَنا اُولی بَاسٍ شَدیدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّیارِ قومی است که مبعوث میکند خدایتعالی ایشانرا پیش از خروج قائم علیه السلام که نمیگذارند خونی از برای

آل محمد مکر اند که میسوزانند او را و کان وعداً مفعولاً این وعده آیت که پیش از قیام قائم خواهد شد ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا در این کره امام حسین علیه السلام خروج میکند با هفتاد نفر که با او در طف کربلا شهید شد ند در سر ایشان طاس کلاهها از طلا دو رو به میباشد و بخلایق میرسانند که امام حسین است با اصحاب خود خروج کرده تا مؤمنین شک نکنند الخبر و در این مقام این چند بیت بحر العلوم علیه الرحمه بنظر آمد که گفته است

فدیتک یا ابن العسکری الی متی ... عناء العنا من کل ترة ذحل

تقوم بأوتار النبی والمحن بعزمة ... من الله منصوراً علی کل مشتعل

لئن ضن بالنصر المؤزر معشر ... فانی بعدل النصر من عالم الفلل

ولائی دلیلی والمهیمن شاهدی ... وعلمک حسبی من القول والفعل

فلو فلک حبر باللسان طلیعة ... لنصری اذا طالعت نورک یستعلی

انت من عبد امهت اسما وتستر ... لکن مثلک حمل من یستطیع الوصل

علیک سلام الله مبلغ علیه ... ویا لک من فضل علی کل ذی فضل

اللهم عجل فرج محمد وآل محمد صلی الله علیهم اجمعین

سیم از سفراء و نواب ابو القاسم حسین بن روح بود

شیخ الطایفه شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب غیبت از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی روایت کرده که گویا از جعفر بن احمد شنیده که میگفت در بغداد قریب ده نفر بود ند که از جانب ابو جعفر محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه بایشان تصرفات میکرد ند ابو القاسم بن روح رضی الله عنه هم از جمله ایشان بود و کلهم کانوا اخص من ابی القاسم بن روح و خصوصیت همه ایشان نسبت بابی جعفر عمری بیشتر از ابو القاسم بن روح بود حتی بحدی که اگر او را احتیاجی میشد بتوسط یکی از ایشان انجام میداد زیرا که خود او را این قسم خصوصیت نبود لیکن وقتی که وفات ابی جعفر رسید اختیار بسوی او راجع شد و وصیت ابو جعفر باو واقع گردید و نیز در آنکتاب از راوی که او از مشایخ روایت کرده که ما شک نداشتیم در اینکه اگر حادثه بابی جعفر روی دهد یعنی وفات کند در جای او می نشیند مگر جعفر بن احمد یا پدرش من الخصوصیة به وکثرة کینونته فی منزله زیرا که خصوصیت او نسبت بابی جعفر بیشتر بود [illegible] و او در منزل وی بسیار دیده بودیم حتی چنین نقل شده که ابی جعفر در اواخر عمرش طعامی که میخورد [illegible] در منزل جعفر بن احمد یا در منزل پدر او درست میکردند [illegible] بود وکان اصحابنا لا یشکون ان کانت حادثة لم تکن الوصیة الا الیه من الخصوصیة به [illegible] اصحاب شک نداشتند در اینکه اگر حادثه بابی جعفر

المارا بناجی

وارد آید یعنی مرا او را در باید وصیت نخواهد کرد مگر بجعفر بن احمد بسبب مزید خصوصیت با
او فلما کان عند ذلک وقع الاختیار علی ابی القاسم سلموا و لم ینکروا و چون زمان وفات
ابی جعفر در رسید و اختیار امور و کالت بابی جعفر منتقل گردید همه ایشان قبول کردند و انکار
ننمودند و با او بودند چنانکه با ابی جعفر بودند و جعفر بن احمد هم از جمله اصحاب ابی القاسم بود و
در نزد او در بارهٔ امور تصرف میکرد چنانکه در پیش ابی جعفر عمری مینمود تا وقتی که ابی جعفر وفات
کرد فکل من طعن علی ابی القاسم فقد طعن علی ابی جعفر و طعن علی الحجة صلوات الله علیه
پس هر که طعن بر ابی قاسم نماید همانا بر ابی جعفر و قایم علیه السلام طعن کرده و شیخ صدوق قدس
سره در کمال الدین از جعفر بن احمد روایت کرده که در وقت وفات محمد بن عثمان عمری من در بالای
سر او نشسته بودم و با وی مکالمه و صحبت میداشتم و ابوالقاسم بن روح در پایین پای او بود در
آنحال بمن ملتفت شده گفت که مامور شدم که ابوالقاسم بن روح را وصی نمایم و امورات را
با او واگذارم فقمت من عند رأسه و اخذت بید ابی القاسم و اجلسته فی مکانی و تحولت
الی عند رجلیه پس من از جای خود برخواستم و دست حسین بن روح را گرفته و بالای سر او
نشانیده و خود در جانب پایین پای او نشستم و در غیبت طوسی ره مرویست که لما اشتدت
حاله اجتمع جماعة من وجوه الشیعة چون حال ابو جعفر عمری در مرض خود شدت نمود جماعتی
از بزرگان شیعه که از جمله ایشان ابو علی بن همام و ابو عبدالله بن محمد کاتب و ابو عبدالله باقطانی
و ابو سهل اسمعیل بن ... نوبختی و ابو عبدالله بن الوجنا و غیر ایشان از وجوه و اکابر بودند نزد
ابو جعفر آمدند و گفتند ان حدث امر فمن یکون مکانک اگر حادثه بتو روی دهد در جای تو که می
باشد گفت ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی قایم مقام منست و السفیر بینکم و بین
صاحب الامر و الوکیل له و الثقة الامین فارجعوا الیه فی امورکم و عولوا علیه فی مهماتکم
و ... سیان شما و صاحب الامر و وکیل و ثقه و امین آنحضرتست پس در امور خود باو رجوع
بکنید و در مهمات بر او اعتماد بنمائید فبذلک امرت و قد بلغت و بدین مامور بودم و تبلیغ نمودم
و ایضاً ... ابن نوح گفته که از جماعتی از اصحاب با در شهر مصر شنیدم ذکر میکردند که بابی سهل
نوبختی گفتند کیف صار هذا الامر الی الشیخ ابی القاسم الحسین بن روح دونک چگونه امر
وکالت بشیخ ابوالقاسم بن روح محول شد و بتو راجع نگشت گفت هم اعلم و ما اختاروه ایشان
یعنی ائمه علیهم السلام اعلم هستند بانچه می پسندند ولکن انا رجل القی الخصوم و اناظرهم

۴۷۷ وَلَو عَلِمْتُ بِمَكانِهِ كَما عَلِمَ اَبو القاسِمِ وَضَغَطَتْنِی الحُجَّةُ لَعَلّی کُنْتُ اَدُلُّ عَلى مَكانِهِ یعنی من هرگاه هستم
که با دشمنان دین یعنی اهل سنت ملاقات میکنم و در باب دین و مذهب با ایشان مناظره و
مجادله مینمایم پس اگر من وکیل میشدم و مکان آنحضرت را میشناختم چنانکه ابو القاسم میشناسد
و در مقام مجادله در جواب حجتی و دلیلی عاجز میماندم شاید مکان آنحضرت را نشان میدادم وَاَبو
القاسِمِ فَلَو كانَتِ الحُجَّةُ تَحْتَ ذَيْلِهِ وَقُرِّضَ بِالمَقاريضِ ما كَشَفَ الذَّيْلَ عَنْهُ اما ابو القاسم اگر
حجت در زیر دامنش باشد و بدن او را بمقراض ببرند دامن خود را از روی بر نمیدارد و بمردم نشان
نمیدهد و نیز روایت کرده اند از ابو نصر هبة الله پسر دختر ام کلثوم دختر ابی جعفر عمری روایت کرده
که او گفت ابو جعفر محمد بن عثمان عمری چند مجلد کتاب داشت که در فقه تصنیف کرده بود از آنچه
خود از حضرت ابو محمد حسن عسکری و حضرت صاحب الامر علیهما السلام شنیده بود و آنچه از پدرش
عثمان بن سعید که او هم از حضرت امام حسن و امام علی النقی علیهما السلام اخذ کرده بود شنیده
بود و در میان آنها چند کتابی که ترجمه آنها کتب اشربه بود ام کلثوم بزرگ دختر ابی جعفر گوید که آنها
با بو القاسم حسین بن روح رسید در آن وقتی که ابو جعفر با او وصیت نمود و در دست او بود ابو نصر
گوید که بخاطرم چنان میرسد که ام کلثوم گفت که این کتابها بعد از آن بابی الحسن سمری رسید
ایضاً در کتاب مذکور از ابی العباس بن نوح روایت کرده که او گوید بخط محمد بن نفیس دیدم در کتابی
که از اهل اهواز نوشته بود اَوَّلُ كِتابٍ وَرَدَ مِنْ اَبِی القاسِمِ رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ اولین توقیع که از ناحیه
مقدسه بدست ابی القاسم بیرون آمد این است نَعْرِفُهُ عَرَّفَهُ اللّهُ الخَیْرَ كُلَّهُ وَرِضْوانَهُ وَاَسْعَدَهُ
بِالتَّوفیقِ وَقَفْنا عَلى كِتابِهِ وَثِقَتُنا بِما هُوَ عَلَیْهِ وَاِنَّهُ عِنْدَنا بِالمَنْزِلَةِ وَالمَحَلِّ الَّذَیْنِ یَسُرّانِهِ زادَ اللّهُ
فی اِحْسانِهِ اِلَیْهِ اِنَّهُ وَلِیٌّ قَدیرٌ وَالحَمْدُ لِلّهِ لا شَریكَ لَهُ وَصَلَّى اللّهُ عَلى رَسولِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
تَسْلیماً كَثیراً وَرَدَتْ هٰذِهِ الرُّقْعَةُ یَوْمَ الاَحَدِ لِسِتٍّ خَلَوْنَ مِنْ شَوّالٍ سَنَةَ خَمْسٍ وَثَلٰثِمِائَةٍ
و حاصل مضمون فقرات بلاغت آیات آنکه ما میشناسیم او را یعنی حسین بن روح را خداوند
بشناساند و عالم گرداند او را طریقه همه خیرات رضای خود را و او را یاری فرماید بتوفیق خود ما مطلع
شدیم بر مکتوب او و بر امانت و دین داری او و وثوق و اعتماد داریم بدرستیکه او در نزد ما بمکان
و منزله بلند آن چنانی است که مسرور میسازد آن منزله و مکان او را زیاد فرماید خدا تعالی احسان
خود را در باره او بدرستیکه او صاحب همه نعمتهاست و بر همه چیز قادر است و حمد مر خداوند را
سزاست که شریکی از برای او نیست و صلوات خداوند و سلام او بر رسول او محمد و آل او باد و این

توقیع اول حسین بن روح ابو القاسم

دفعه روز یکشنبه ششم شوال سنه سیصد و پنجم صادر شد علامه مجلسی قدس سره در حق الیقین گوید و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و بهمه گفت که اگر مرا امر شود دریابد امر نیابت و سفارت با ابو القاسم حسین بن روح نوبختی است و از جانب حضرت صاحب مامور شده ام که او را نایب کنم بعد از من در امور خود با او رجوع کنید پس جمیع شیعه با او رجوع میکردند و زیاده از بیست و یکسال او مشغول نیابت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد که سنیان اکثر او را از خود میدانستند و نهایت محبت باو داشتند تا انکه در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت ارتحال نمود و ایضا گوید که شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند که علی بن بابویه عریضه بخدمت صاحب نوشت و بحسین بن روح داد و سوال کرده بود در ان عریضه که حضرت دعا کند از برای او که خدا فرزندی باو عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا کردیم از برای تو و خدا ترا از این زوجه دو فرزند نیکوکار روزی خواهد کرد پس در ان زودی از کنیزی حقتعالی او را دو فرزند داد یکی محمد و دیگری حسین و از محمد تصانیف بسیار ماند که از جمله انها کتاب من لا یحضره الفقیه است و از حسین نسل بسیار از محدثین و فضلا بهم رسیدند و محمد فخر میکرد که من بدعای حضرت قائم علیه السلام بهم رسیده ام و اوستادان او او را تحسین میکردند و میگفتند که سزاوار است کسی که بدعای حضرت صاحب بهم رسیده باشد چنین باشد و در تحیة الزائر گوید ابو القاسم حسین بن روح بن بحر نوبختی از طایفه جلیله نوبختیین که از خانواده معروف امامیه اند که اغلب ایشان از علمای متکلمین و فضلای مؤلفین اند در سنه ۳۰۵ بمنصب نیابت سرافراز و در سنه ۳۲۶ وفات کرد قبر شریفش در اخر کوچه در بستر ایست که از وسط بازار عطاران بانجا داخل میشود که در نیما خانه ایست که از قرار مذکور وقف است و لکن در سال طاعون عظیم ارباب وقف ملاک و تفناصه مفقود شد لهذا بدست دیگران افتاد با بیت سیدان کرده و داخل شد ایوان و تعمیر [illegible] باقی است و هنوز اهل خیری پیدا نشده اینها نزد انجر و [illegible] مختصه و جنا [illegible] منافع خیر تیران احصا ندارد علاوه بر تسجیل و تعظیم [illegible] خرید و داد و استد در بغداد دارد [illegible] این [illegible] ساعتی بجهة خوردن غذا و انقضا شدت گرما و تطهیر [illegible] چنین محلی نیست و غالبا خسته و گرسنه و [illegible] نکرده [illegible]

این محل ساخته شود هزارها اعانت دینی و دنیوی و عرضی و جانی بهزارها از زوار در هفته و ماه کرده میشود چه مصارفهای عظیمه در وجوه خیریه کرده میشود که جز صورت تعظیم شعایر و نشر اسم بانی فایده ندارد و از این خیرات جاریه و منافع متواتره غافل بجهة غرور و اعتماد بر عقل ناقص خود و اعراض و مشورت نکردن از اهل دانش و بینش و از اینجا است که در چند خبر شریف رسیده که میزان شناختن عقل آدمی دیدن محل مصارف خیریه او ست که بکجا میدهد و در چه محل صرف میکند و در کفایة گوید که از احوالات این بزرگوار چنین مذکور و مشتهر اند که چنان تقیه مینمود در بغداد و چنان با مخالفین حسن سلوک داشت که هر یک از مذاهب اربعه مدعی بودند که او از ماست و افتخار مینمودند هر طایفه از ایشان بر نسبت او با ایشان و شیخ طوسی قدس سره بعد از توقیعا چند که روایت کرده گوید وَكَانَ أَبُو الْقَاسِمِ رَه مِنْ أَعْقَلِ النَّاسِ عِنْدَ الْمُخَالِفِ وَالْمُوَافِقِ وَيَسْتَعْمِلُ التَّقِيَّةَ که ابو القاسم در نزد شیعه و سنی دانشمند ترین مردم بود و با تقیه رفتار میمود و از ابو عبد الله بن غالب روایت کرده که او گفت مَا رَأَيْتُ مَنْ هُوَ أَعْقَلُ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ من کسی را دانشمند تر از شیخ ابی القاسم حسین بن روح ندیدم او را در نزد سید مقتدر خلیفه محل بزرگی بود و اهل سنت نیز تعظیم او را میکردند و در خاطر دارم که روزی او در منزل ابن یسار بود و با اینکه راه تقیه بپیمود حاضر میشدیم پس در آنجا دو نفر با هم مجادله نمودند یکی از ایشان توهم کرد که بعد از رسول خدا صلعم افضل مردم ابو بکر است بعد عمر بعد علی علیه السلام و دیگری گفت بلکه علی افضل از عمر است و گفتگو ما بین ایشان بسیار شد فقال ابو القاسم رض الَّذِي اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ الصَّحَابَةُ هُوَ تَقْدِيمُ الصِّدِّيقِ ثُمَّ بَعْدَهُ الْفَارُوقُ ثُمَّ بَعْدَهُ عُثْمَانُ ذُو النُّورَيْنِ ثُمَّ عَلِيٌّ الْوَصِيُّ وَأَصْحَابُ الْحَدِيثِ عَلَى ذَلِكَ وَهُوَ الصَّحِيحُ عِنْدَنَا پس ابو القاسم رض گفت آنچه صحابه بر آن اجماع دارند این است که ابو بکر از همه مقدم است بعد از او فاروق و بعد عثمان ذو النورین و بعد علی وصی و اصحاب حدیث هم بر این و صحیح در نزد ما نیز همین است در آن حالی از گفته او حضار مجلس همه تعجب کردند و اهل سنت در آنجا حضور داشتند او را بالای سر خود برداشتند و با او دعا نمودند و قدح و طعن کردند بر کسیکه نسبت رافضی بودن با و میداد فَوَقَعَ عَلَيَّ الضَّحِكُ فَلَمْ أَزَلْ أَتَصَبَّرُ وَأَمْنَعُ نَفْسِي وَأَدُسُّ كُمِّي فِي فَمِي فَخَشِيتُ أَنْ أَفْتَضِحَ فَوَثَبْتُ عَنِ الْمَجْلِسِ پس از شنیدن این سخن خنده ام گرفت و لی خودداری نمودم و آستین بدهان گرفتم و ترسیدم که رسوا شوم از مجلس برخواستم و ابو القاسم بمن نگاه کرد و فهمید و چون بمنزل رفتم ناگاه دیدم که در منزل بسته رفتم و دیدم ابو القاسم حسین بن روح رض است که سوار استر خود شده و پیش از آنکه

حسین بن روح کمال تقیه مینموده

بمنزلش برود از مجلس برخواست بخانه من آمده پس بمن گفت یا عبدالله ایّدک الله لم ضحکت فاردت ۲۸۰
ان تهتف بی کان الذی قلته عندک لیس بحقّ ای بنده خدا خدا ترا تایید کند چرا خندیدی
میخواستی مرا رسوا کنی آیا آنچه من گفتم در اعتقاد تو حقّ نبود گفتم بلی چنین است در نزد من گفت
گفت اتق الله ایها الشیخ فانّی لا اجعلک فی حلّ تستعظم هذا القول منّی ای شیخ از خدا بترس و
من ترا حلال نمیکنم اگر این سخن را از من بزرگ و گران بشماری گفتم ای سید من آیا کسی میبیند اینکه
مردی که صاحب امام و وکیل او باشد و اینگونه سخن بگوید و از سخنش تعجب نکند و نخندد فرمود بجیوه
تو سوگند یاد میکنم لئن عدت لاهجرنّک که اگر بمثل این برگردی از تو جدائی خواهم کرد و مرا
وداع نمود و برگشت و ایضاً شیخ طوسی علیه الرحمه از ابوالحسن بن کبریاء نوبختی که شیخ ابوالقاسم
رض رسانیدند که دربان تو معویه را لعن نموده و او را دشنام داده فامر بطرده و صرفه عن خدمته
فبقی مدّة طویلة یسئل فی امره فلا والله ماردّه الی خدمته پس ابوالقاسم امر نمود که او را
راندند و از خدمت معزول نمود و از مدت طولانی بدین منوال ماند و التماس میکردند که او را
دوباره بخدمتکاری خود قبول کند بخدا سوگند که او را بسر خدمت خود برنگردانید مگر بعد از آن بعضی
از کسان ابوالقاسم او را برای خود بخدمت قبول کرد کلّ ذلک للتقیّة همه اینها از راه تقیّه بود
مؤلف گوید این اراده ان دینی در عالم مصیبتی و غمی از این اشد و بالاتر نیست که کسی آنچه
فهمیده و دانسته نتواند بگوید و آنچه باطل دانسته از خوف از زبان راند که نام اورا تقیه گویند
خدا شاهد است که چه قدر این حال مرد بزرگوار و شخص عالیمقدار سفیر سیم امام دوازدهم حسین
بن روح بر من دوستان مؤثر افتاد و اینگونه مقامات جای خنده نیست بلکه مقام نوحه و گریه است
که بر دوستان اهل بیت عصمت و طهارت عرصه چه طور تنگ شده که باین نحو عبارت تلفظ
مینماید و گذشته از این در دم و هم چه طور با دوست مخاصمه و مکالمه میکند و به بینید یا مصیبت
از این بالاتر میشود که امام علیه السلم که واسطه رحمت و برکت و سبب ایجاد عالم و قطب دائره
وجود است بر فاسق و فاجر و شارب و زانی یا امیر المؤمنین بگوید قربان مصاد لهای سوخته ایشان
بشوم اهتمامات ایشان حفظ دوستان و موالیان خود بود وای اخوان روحانی مقصود از این نقل
آثار و سیر و سلوک خاصان درگاه ایشان و مقربان پیشگاه آن بزرگواران نه تنها نقل احوال گذشته
و بیان سرگذشت و حکایت است بلکه اخذ حالات ایشان و تخلق باخلاق آنها و تاسّی باطوار پسندیده
ایشان است که محبوب خدا و رسول و خلفاء الله است و دست برداشتن از نفسانیت و خود

رائی و استبداد است که عین مخالفت با خدا است و آنچه کرده و فرموده اید باید پیروی نمود اگرچه بر
نفس شاق و بر دل دشوار باشد و چون مسئله تقیه امر ضرور و مطلب شریف است لهذا میخواهم
در این مقام بعضی از احکام و اخبار آن از برای برادران دین خصوص اخوان واعظین نقل کنم که
ذکر این مطلب در موقع خود بسیار اقتضا میکند و کم جایی بتفصیل این مطلب متعرض شده اند و
حال آنکه شیخ فخر الدین طریحی در مجمع البحرین گوید که در حدیث وارد شده مَا عُبِدَ اللهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ
إِلَيْهِ مِنَ الْخَبَاءِ يَعْنِي التَّقِيَّةَ وَالْاِسْتِتَارَ یعنی خدا عبادت نشده بچیزی که محبوب تر از تقیه بوده باشد
و در این باب از همه جهت کفایت میکند آنچه عالم کامل محقق میرزا علاء الدین محمد بن ابو تراب
العلوی الفاطمی الاصفهانی الشهیر بگلستانه در کتاب موسوم بمنهج الیقین که در شرح وصایای
حضرت صادق علیه السلام ترتیب داده نوشته است والحق آن کتاب مستطابی در بیان معاصی و
بعضی از اخلاق و مطالب بکر در غایت متانت بلکه بی نظیر است و از بعض تصانیف تحقیقاتش چنان
مستفاد میشود که از اهل استنباط است و تمام احکام و اخبار او را از کتب اعلام فقها و اعاظم علماء
نقل کرده باری در شرح این کلام شریف حضرت صادق علیه السلام که میفرماید وَعَلَيْكُمْ بِمُجَامَلَةِ أَهْلِ
الْبَاطِلِ تَحَمَّلُوا الضَّيْمَ مِنْهُمْ وَإِيَّاكُمْ وَمُمَاظَّتَهُمْ گوید یعنی بر شما باد بر نیکو سلوک نمودن با اهل باطل
و مراد باهل باطل سنیان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام مثل بنی امیه و بنی العباس و غیر ایشان
و تحمل کنید و بکشید بار ظلم و ستمی که بر دوش شما گذارند و حذر کنید و بپرهیزید از منازعه و مخاصمه
با ایشان تا آنجا که میفرماید فَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَكُمْ مِنْ مُجَالَسَتِهِمْ وَمُخَالَطَتِهِمْ وَمُنَازَعَتِهِمْ فِي الْكَلَامِ التَّقِيَّةِ
الَّتِي أَمَرَكُمُ اللهُ أَنْ تَأْخُذُوا بِهَا فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ و چون شما را چاره و مفری نیست از همنشینی
با ایشان و اختلاط نمودن و مباحثه کردن بنوعی که بنزاع منتهی نشود پس چون با ایشان همنشینی و
اختلاط و گفتگو نمائید سلوک را بعنوان تقیه که خدا تعالی شما را امر بان فرموده بکنید و تقیه را
عادت خود سازید در اموری که میانه شما و ایشان واقع میشود از معامله و مجالسه و مباحثه و غیر آن
و ایضاً در شرح این کلام شریف آنحضرت که میفرماید وَجَامِلُوا النَّاسَ وَلَا تَحْمِلُوهُمْ عَلَى رِقَابِكُمْ
تَجْمَعُوا مَعَ ذَلِكَ طَاعَةَ اللهِ رَبِّكُمْ وَإِيَّاكُمْ وَسَبَّ أَعْدَاءِ اللهِ حَيْثُ يَسْمَعُونَكُمْ فَيَسُبُّوا اللهَ عَدْوًا
بِغَيْرِ عِلْمٍ وَقَدْ يَنْبَغِي لَكُمْ أَنْ تَعْلَمُوا حَدَّ سَبِّهِمْ لِلَّهِ كَيْفَ هُوَ إِنَّهُ مَنْ سَبَّ أَوْلِيَاءَ اللهِ فَقَدِ انْتَهَكَ سَبَّ
اللهِ وَمَنْ أَظْلَمُ عِنْدَ اللهِ مِمَّنِ اسْتَسَبَّ لِلَّهِ وَلِأَوْلِيَائِهِ مَهْلًا مَهْلًا فَاتَّبِعُوا أَمْرَ اللهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا
قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ گوید که مراد بلفظ ناس سنیان و مخالفانند و مجامله عبارت از مدارا و خوش سلوکی

ظاهر است واحتمال آنکه نسبت بشیعیان امر بهمه نیکوئی ظاهری وباطنی است یعنی با شیعیان بظاهر وباطن خوبی کنید وبا مخالفان مراعات ظاهر را ترك مکنید وایشانرا بر گردن خود سوار مکنید که از جهة بد سلوکی که از شما ببینند در مقام ایذا وآزار شما باشند وهرگاه با ایشان مدارا کنید از شر ایشان ایمن خواهید بود واطاعت امر الهی در باب تقیه هم کرده خواهید بود واحتراز وکناره کنید از دشنام دادن وطعن نمودن سنیان یا ائمه ایشان در جائی که ایشان بشنوند بلکه در میان خود وپنهان بکنید برای آنکه وقتی که شما ایشانرا یا ائمه ایشانرا سب کنید سب خدا عز وجل میکنید از روی ظلم بسبب جهل ونادانی وسزاوار است شما را که بدانید معنی سب کردن ایشان مر خدای عز وجل را که آن چگونه است بدرستیکه کسی که سب میکند دوستان ومقربان الهی را مرتکب حرمت الهی گردیده وبمنزله آنست که خدای عز وجل را سب کرده باشد وگوید که حاصل کلام آنست که هرگاه شما ائمه ایشانرا دشنام دهید وطعن کنید ایشان نیز با ائمه شما چنین خواهند کرد وباعث ایشان بر این امر قبیح شما خواهید بود وکدام ظلم از اینمعنی ظاهر تر وقبیح تر است که کسی باعث سب خدای عز وجل ودوستان او شود پس البته ترك کنید یا تاخیر نمائید تا ظهور قائم علیه السلم ومتابعت وپیروی کنید فرمان خدای عز وجل را در نهی از سب شمنان در جمیع اوامر ونواهی وگردیدن از حال معصیت وقوت بر طاعت نیست مگر بمعاونت وتوفیق الهی وبعد از شرح کلام اول تا آخر که ما بعضی از آنرا نقل کردیم گوید وغرض از این کلام تاکید ومبالغه در باب تقیه است وتقیه چنانچه شیخ شهید ره در کتاب قواعد خود تعریف کرده عبارتست از عمل نمودن بامری که مخالف حق باشد از راه مدارات با خلق در امری که ایشان آنرا خوب بدانند از جهة خوف ضرر وگفته که مدارائی که کسی با ظالمی کند در امری که از فاسق بداند که قبیح است از باب مداهنه است که شرعا در بعضی موارد جایز است وآنرا تقیه نمینامند وتقیه واجب وسنت وحرام ومکروه ومباح میباشد وتقیه را در کشتن کسی هرگاه خوف قتل خود باشد از جمله حرام شمرده وتقیه در اظهار کلمهٔ کفر را جایز شمرده وگفته کسی که ترك تقیه کند ارتکاب فعل حرام کرده مگر در اظهار کلمه کفر واظهار برائت وبیزاری از ائمه علیهم السلم که کسیکه ترك تقیه در این دو چیز کند وضرر را بر خود قرار دهد گناه کار نیست بلکه ثواب دارد ومثل سایر مستحبات ومباح است او را تقیه کردن ونکردن واگر از جمله جماعتی باشد که مردم اقتدا باو کنند در افعال واعتقاد باو داشته باشند اولی ترك تقیه است وکشیدن ضرر وگوید که از شیخ مفید علیه الرحمه نیز نقل شده که تقیه را بر پنج قسم منقسم ساخته ورجحان تقیه

برترك وعكس ان ومساوی بودن طرفین از جهة قوت ضرر وضعف قبح وعكس ان وتساوی طرفین
میباشد وجایز بودن تقیه امریست متفق علیه میانه شیعه وسنی در صورت خوف قتل از كفار و
شافعی كفته كه هر كاه حال میانه مسلمانان مثل حالتی باشد كه میانه كافر و مسلمان میباشد تقیه
جایز است وفخر رازی در تفسیر ذكر كرده كه تقیه بجهة حفظ مال جایز است زیرا كه حرمت مال
مسلمان از قبیل حرمت خون اوست وكسیكه بجهة حفظ مال خود كشته شود شهید است واكراهی
كه باعث تقیه میشود سه قسم كرده یكی چیزیست كه كسی را ترغیب كنند برخوردن شراب مثلا كه اكر قبول
خوردن نكند كشته شود وغرض از نقل كلمات عامه ان بود كه ظاهر شود كه انچه بعضی از ایشان
در مقام تشنیع بر شیعیان كفته اند كه ایشان در جائی كه عاجز میشوند دست بر تقیه میزنند از عدم
جهل است كه مذهب خود را نمیدانند یا از قبیل جاهلیت كه از شدت تعصب ایشان ناشی شده
وكوید كه تفصیل جواب این كلمات واهیه ایشان را در طعن فدك از مطاعن ابو بكر در شرح نهج
البلاغة كه موسوم بحدایق الحقایق است ذكر كرده ایم مؤلف كوید این شرح موسوم بحدایق
الحقایق غیر از شرح جد ادیب ابو الحسن محمد بن الحسین بیهقی نیشابوری المشتهر بقطب الدین كیدری
است بنا بانچه عالم نحریر صاحب ترجمه كبیر اقا میرزا محمد باقر اصفهانی در ترجمه او در تعداد كتبش كوید
وشرح نهج البلاغة الموسوم بحدایق الحقایق فی فسر دقایق احسن الخلایق وكوید كه این شرح را بعد از
كتاب معارج ومنهاج قطب الدین راوندی كه در شرح نهج تالیف كرده نوشته است تا انجا كه كفته
واین شرح تخمینا بمقدار دوازده هزار بیت است ودرهمین ترجمه كوید كه شرح میثم بر مشرب حكماء
واهل عرفان است چنانكه شرح ابن ابی الحدید بر مذاق متكلمین با امیختن از تصوف وحكمت وشرح
میرزا علاء الدین محمد العلوی الفاطمی الاصفهانی الشهیر بكلستانه بر مذاق اخباریین است وابن
ابی الحدید متكلم است بطرز كلام نوشته ومیثم حكیم است بر قانون حكمت نوشته وبسا ظواهر را
هم تاویل میكند حتی در جائی كه مجال تاویل ندارد وابن ابی الحدید با وجود تسنن او از شرحش توهم
تشیع میشود ومیثم بعكس است انتهی وغیر از این شروح مذكوره علماء شروح دیكر نیز بر نهج البلاغة
نوشته اند از انجمله شرح ملا فتح الله كاشانی وشرح حاجی ملا صالح برغانی وشرح میرزا محمد باقر نواب
لاهیجانی كه همه اینها بفارسی تالیف شده وبطبع رسیده وشرح عربی موسوم بالدرة النجفیة از تالیفات
عالم جلیل حبر نبیل مظلوم قتیل عماد الاسلام حاج میرزا ابراهیم اقای خوئی صاحب كتاب اربعین
اعلی الله تعالی مقامه كه یكمرتبه بطبع رسیده بود وثانیا در این اسائه بامر المؤلف المغفور بعد از مراجعت

شرح نهج البلاغه

اززیارت عتبات عالیات که این احقر نیز بزیارت ایشان در تبریز مشرف شدم بطبع رسیده واین ایام صورت اتمام پذیرفت شکر الله مساعیهم الجمیلة رجعنا الی المنهج وایضا علاء الدین اصفهانی گوید وغیر آنکه تشنیع کرده اند شیعه را بآنکه تجویز تقیه برائمه طاهرین علیهم السلم کرده اند با آنکه خود در صحاح خود تقیه حضرت رسول صلی الله علیه وآله را روایت کرده اند از آنجمله در صحیح بخاری که پیش ایشان نازل منزله وحی منزل است در باب فضل مکه بچهار سند ودر صحیح مسلم وترمذی ونیشابوری وموطای مالک وجامع الاصول ابن اثیر مذکور است که عبدالله بن محمد بن ابی بکر بعبدالله بن عمر گفت که عایشه روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بعایشه خطاب کرده فرمود که آیا نمی بینی که قوم تو وقتیکه خانه کعبه را تجدید میکردند از قواعدی که حضرت ابرهیم ع بنای خانه کعبه را بر آن گذاشته کمتر کردند پس عایشه عرض کرد یا رسول الله چرا بنحوی که حضرت ابرهیم بنا فرموده بود رد نمیکنید ومبنای خانه را بر قواعد حضرت ابرهیم ع نمیگذارید حضرت فرمود که اگر نه آن بود که قوم تو قریب العهد بکفرند میکردم پس عبدالله گفت که ترک کردن حضرت رسول صلعم استلام دو رکن را که در پهلوی حجر حضرت اسمعیل است از این جهت بود که خانه موافق بنای حضرت ابرهیم نیست بعد از آن دو روایت دیگر در این باب نقل کرده تا آنجا که گوید واز قبیل تقیه حضرت رسول صلی الله علیه وآله در باب بنای خانه کعبه تقیه ایست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم در باب نقل مقام حضرت ابرهیم فرموده چون مقام در زمان حضرت ابرهیم ع در پهلوی خانه کعبه بود واهل جاهلیت از آنجا بمقامی که الحال هست نقل نمودند وحضرت رسول صلعم بعد از فتح مکه فرمود تا بپهلوی خانه کعبه آوردند ودر زمان ابوبکر هم در پهلوی خانه بود وچون عمر بنص ابی بکر منصوب شد خواست که سنت نبوی را باطل ساخته آنچه از مراسم جاهلیت زایل شده باشد تجدید نماید از جمعی که صاحب طریقه او بودند پرسید که کیست از شما که مطلع باشد بر مقام در زمان جاهلیت مطلب بن ابی وداعه گفت من میدانم وآنمکان را باو نمود پس بامر او بآنجا نقل نمودند واز جمله مشاهیر عامه صاحب کشاف در تفسیر آیه واتخذوا من مقام ابرهیم مصلی باین معنی اشاره نموده وابن ابی الحدید در جزو وازدهم شرح نهج البلاغة از مورخین نقل نموده که حضرت امیرالمؤمنین ع در زمان خلافت ظاهری بنابر خوف از ارتداد مردمان امر برد مقام بمکان خود نفرمود چنانچه محمد بن یعقوب کلینی ره در کتاب روضه کافی روایت کرده که آنحضرت در یکی از خطبهای خود میفرماید که جمعی که پیش از من والی وحاکم بودند کاری چند مخالف سنت رسول الله صلی الله

علیه و آله داشته بجهة برهم زدن طریقه تغییر سنت آن کرده‌اند و اگر من مردم را تکلیف ترک طریقه ایشان ۶۸۵
کنم و هر یک از آن امور را مطابق سنت بجا آورم هر آینه لشکر من از من متفرق میشوند و با من کسی
نماند مگر اندکی از شیعیان من که بفضل من عارفند و وجوب طاعت مرا از کتاب الهی و سنت
رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته‌اند با من بمانند بعد از آن فرمود که اگر بفرمایم که مقام حضرت
ابرهیم ع را بموضعی که حضرت رسول ص گذاشته بود برگردانند و فدک را بورثه فاطمه علیها السلام رد
کنم و صاع حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنحوی که مقرر فرموده بود قرار دهم و آنچه حضرت بجمعی از مردم
بعنوان اقطاع داده بود و حکام پیش از من امضا آنها نکرده‌اند بایشان عطا کنم و خانه جعفر
طیار را از مسجد بیرون اندازم و بورثه او دهم و حکمهای باطل که در داوری جاری کرده‌اند برهم زنم
و زنانیکه بر خلاف قانون شریعت متصرف شده‌اند از دست جمعی مردان اند بشوهران خود شان دهم
و اولاد و زنان بنی تغلب را اسیر کنم زیرا که در زمان عمر قبول جزیه با وجود آنکه از نصاری بودند نکردند
و باسم خراج از ایشان جزیه میگرفت پس از اهل ذمه نبودند و آنچه از زمین خیبر در میان مردم قسمت
شده پس گیرم و دفاتر عطایا که در زمان خلفا باطل مقرر شده باطل سازم و بنحوی که در ایام حضرت
رسول صلی الله علیه و آله قسمت حقوق مسلمانان میان ایشان بالتسویه مقرر بود نه آنکه مالداران که
خلفا از بعضی جهات میل بجانب او داشتند زیاده بگیرند بگیرند مقرر سازم و مساحتی که
عمر مقرر ساخته خراج را موافق آن میگرفت زایل سازم و در تزویج و نکاح مسلمانان را کفو
مثل یکدیگر سازم نه چنانچه عمر مقرر کرده بود که عجم از عرب زن نخواهد و سایر عرب از قریش
نخواهند و خمس که حق مفروض آل رسول صلی الله علیه و آله است بایشان دهم و مسجد رسول
خدا ص را بحدی که بود سازم و آنچه از خانهای مردم بجبر گرفته داخل مسجد کرده‌اند بیرون اندازم
و درها که گشوده‌اند مسدود کنم و آنچه مسدود ساخته‌اند مفتوح کنم و مسح بر موزه را حرام گردانم
و جمعی را که نبیذ میخورند حد شرعی بزنم و حج تمتع و متعه کردن زنان را که عمر حرام کرده حلال
گردانم و تکبیرات نماز میت را پنج مقرر سازم نه چهار چنانچه مشهور میان عامه است نه زیاده و کم چنانچه
بعضی از ایشان قایل شده‌اند و امر کنم مردم را بآنکه بسم الله الرحمن الرحیم را بلند بگویند و بیرون
کنم جمعی را که آنحضرت از مسجد خود بیرون کرده بود و ایشان داخل ساختند و داخل سازم
جمعی را که آنحضرت داخل ساخته و ایشان بیرون کردند و مردم را بدارم بر حکم احکامی که از قران
ظاهر میشود و بآنکه طلاق را موافق سنت بجا آورند و طلاقهائی که شرایط صحت نداشته باشد

تفصیل ... امیرالمؤمنین [illegible]

مثل طلاق در طهر مواقعه و سه طلاق بی رجعت و غیر آن که عامه صحیح میشمارند باطل کردانم و صدقات را باصناف و حدود که در سنت مقرر شده بکیرم و وضو و غسل و نماز را بفرمایم که مطابق اداب در اوقات و مواضعی که خدا و رسول صلی الله علیه و آله مقرر فرموده اند بجای آورند و اهل بحران را بجای خود برکردانم هر اینه جمعی که ظاهر الطاعت من میکنند از من بر خواهند کشت و الله که امر کردم مردم را که نافله ماه رمضان را بجماعت نکذارند چنانچه عمر مقرر کرده و اَنرا تراویح نام کرده اند و ایضا اعلام نمودم که اجتماع در نوافل بدعت است پس از لشکریان من جمعی که در جنکها با من میبودند یکدیکر را ندا کرده کفتند یا اهل اسلام سنت و طریقه عمر از دست رفت و ما را نهی میکند از نماز سنت در ماه رمضان ترسیدم که در طرفی از اطراف لشکر من فتنه برانکیزند بعد از آن فرمود که چه کشیدم از این امت در اطاعت نکردن من و پیروی نمودن جمعی که ایشان را بضلالت میخواندند و باتش جهنم دعوت میکنند و ایشان انها را امام میدانستند و از این حدیث تقیه انحضرت در بسیاری از امور مبتدعه ظاهر شد و ایضا کوید و بدانکه علمای شیعه تقیه را بر امام علیه السلم در حالی جایز میدانند که رسیدن براه حق و دانستن مسئله موقوف نباشد بر ترک تقیه امام علیه السلم و همه کس را از او راهی باشد بدانستن حق غیر از آن قول یا فعل که تقیه در آن واقع میشود مثل انکه خلاف تقیه معلوم باشد در دین شیعه بوجهی از وجوه خواه بطریق ضرورت مثل شستن پا در وضو و دست بستن در نماز زیرا که از تقیه امام علیه السلم هیچکس از شیعه را شکی عارض نمیشود در انکه شستن پا و دست بستن جایز نیست و میداند که این فعل از روی تقیه صادر شده و خواه انکه بطریق حق معلوم شود از دلیل شرعی مقدم بر آن تقیه یا موخر تا بطلان حکم الهی و افتادن مردم در ضلالت لازم نیاید و هم چنین بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تبلیغ احکام تقیه جایز نیست زیرا که باعث اضلال مکلفین میشود و نمیتواند بود که حقتعالی امر حتمی برسانیدن حکمی به بندکان فرموده باشد و نبی بجهة خوف ترک نماید مادام که در خصوص ان امر بتقیه مامور نباشد و اکر مامور بتقیه باشد امر بتبلیغ زایل خواهد شد و بحسب ظاهر مانعی نیست از انکه اجرای حکمی از احکام بنا بر خوف یا بر خود نفرماید مثل ترک تجدید خانه کعبه موافق بنای حضرت ابراهیم علیه السلم و ترک چنین امری از آن جهة است که مامور به نخواهد بود و حقتعالی بجهة رعایت مصالح عباد امر بان نفرموده خواهد بود و غرض انحضرت از انکه فرماید اکر خوف نبود چنین میکردم اظهار ضعف ایمان و نفاق جمعی است و بیان قبح انچه در زمان جاهلیت واقع شده لیکن صحت

انچه در روایت سابقه است از اخبار اهل بیت معلوم شد بغرض ازیادان الزام بر عامه در تقیه ائمه علیهم السلام پیش ما مثل تغییر ⟨تقدیر⟩ است بر تقدیر وقوع در انکه ایشان در محل تقیه بخصوص انچه میکنند مامورند و اگر در جائی چنین ظاهر شود که ترک تقیه نموده اند مثل انکه حضرت امام حسین علیه السلام در صحرای کربلا با وجود خوف قتل وانچه واقع شد راضی به بیعت یزید نشد بنابر انست که میدانست که در صورت بیعت مفسده عظیم خواهند بود و ممکن بود که بعد از بیعت جمیع اهل بیت بسیف یا بسم یا غیر ان مقتول کردند و باعث ان شود که دین حق بالکلیه زایل شود و بر اطاعت و بیعت یزید فایده مترتب نشود بخلاف قتل انجناب که چون از ایشان افعال شنیعه ظاهر شد و ازدور و نزدیک مردم شروع در طعن و لعن و محاربه و مقاتله نمودند و یزید اتباع یزید اهل بیت را در کمال مقهوری دیدند معلوم ایشان شد که حضرت امام زین العابدین علیه السلام داعیه خروج و امامت ندارد با وجود انچه از اهل کوفه و غیر ایشان دیده بود چنین اراده نماید کرد دست از او برداشتند در مقام قتل انحضرت در نیامدند و باعث ان شد که حجت الهی از میان خلایق زایل نشود و نسل رسول خدا صلی الله علیه و اله چنانچه اراده الهی تعلق گرفته تا قیام قائم وانتقام از اعادی باقی مانده و فایده دیگر در این ضمن ان بود که بطلان بنی امیه و شناعت حال مخالفان اهل بیت بر اهل عالم کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و باهر گردد و حجت خالق بر کمرا هان وهمه خلایق تمام باشد و اگر حضرت امام حسین علیه السلام در دفعه اول از روی تقیه بیعت میکرد این نوع ظهور ممکن نبود و قوت و شوکت بنی امیه زیاده میشد چه ظاهر است که زوال دولت ایشان بیشتر بجهة خروج طالبان خون انحضرت و ظهور بطلان ایشان بود یا بنای ترک تقیه انحضرت بر ان بود که با وجود ضرر مامور بود بترک بیعت و تقیه بامری خاص از جانب الهی بنابر حکمت و مصلحتی که حقیقت ان عالم است و بر هر تقدیر ترک تقیه انحضرت متابعت امر صریح الهی است چنانچه از اخبار ائمه طاهرین علیهم السلام این معنی کمال ظهور دارد نه انکه برای خود عمل فرموده مصلحت حال دنیای خود را در محاربه و مقاتله دیده باشند و کمان غلبه بر انجماعت میفرموده باشند چنانچه بعضی از مستضعفین را بخاطر میرسد موید این که گفته شد اینکه فرموده در مقام قتل امام زین العابدین علیه السلام نیامدند یعنی بعد از واقعه کربلا و خلاصی از قید اسیری و کرنه ابن زیاد و یزید هر دو بتمام قتل ان بزرگوار امدند چنانکه در جای خود مذکور است و بهر یک میخواهی اشاره بکن وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

چهارم از سفراء و نوّاب ابو الحسن علیّ بن محمّد السّمری بود

شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب غیبت از ابو عبدالله احمد بن محمّد صفوانی روایت کرده که شیخ ابو القاسم رض بابی الحسن علیّ بن محمّد سمریّ وصیّت کرد و او باموراتی که در دست ابو القاسم بود قیام و اقدام نمود و چون زمان وفاتش رسید شیعیان نزد وی حاضر شده از او پرسیدند که بعد از تو وکیل امور و قائم مقام تو که خواهد شد و کدام شخص در جای تو خواهد نشست او چیزی در این باب نگفت و فرمود که من مأمور نشده ام باینکه در این باب با احدی وصیّت کنم و ایضاً در کتاب مذکور از جماعتی از اهل قم که از جمله ایشان علیّ بن احمد بن عمران صفّار و حسین بن احمد بن ادریس بودند روایت کرده گویند در سالی که علیّ بن حسین بن موسی بن بابویه برحمت ایزدی پیوست ببغداد حاضر شدیم و ابو الحسن علیّ بن محمّد سمریّ قدّس سرّه همه وقت از ما احوال علیّ بن الحسین را می پرسید و ما میگفتیم که مکتوب بما رسیده که او در حال حیات است تا اینکه روزی که وفات او اتّفاق افتاده بود نیز از ما احوال وی را پرسید و ما چنانکه پیشتر گفته بودیم گفتیم فقال لنا آجرکم الله فی علیّ بن الحسین فقد قبض فی هذه السّاعة پس بما فرمود که خداوند در مصیبت علیّ بن الحسین بشما اجر عطا فرماید که او در این ساعت برحمت ایزدی پیوست ایشان گویند فاثبتنا تاریخ السّاعة و الیوم و الشّهر که ما تاریخ آن ساعت و روز و ماه را نوشتیم و هفده یا هجده روز بعد از آن خبر رسید که او در همان ساعتی که شیخ ابو الحسن قدّس سرّه گفته بود وفات کرده است و شیخ طوسی در کتاب غیبت و شیخ صدوق در اکمال الدّین روایت کرده اند که شیخ ابو الحسن علی بن محمّد سمری چند روز پیش از وفات خود توقیعی بیرون آورد و بمردم نشان داد و نسخه آن بعبارت طوسی علیه الرحمه بدین نحو است بسم الله الرّحمن الرّحیم یا علیّ بن محمّد السّمری اعظم الله اجر اخوانک فیک فانّک میّت ما بینک و بین ستّة ایّام فاجمع امرک و لا توص الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التّامّة فلا ظهور الّا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً و سیأتی لشیعتی من یدّعی المشاهدة قبل خروج السّفیانی و الصّیحة و هو کذّاب مفتر و لا حول و لا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم و حاصل توقیع شریف آنکه ای علیّ بن محمّد سمریّ خداوند برادران دینی ترا در مصیبت تو اجر عظیم کرامت فرمایاد بدرستیکه تو در اثناء این شش روز وفات خواهی کرد پس جمع نما امر خود را و کار خود را آماده باش و با احدی وصیّت نیابت ننما که قایم مقام تو باشد بعد از وفات تو بتحقیق که غیبت کبری واقع گردید

توقیع حضرت صاحب (عج) بابی الحسن السّمری

ومرا

۶۱۹ ومراظهوری نخواهد بود مگر باذن خدایتعالی واین ظهور بعد از این است که زمان غیبت طول بکشد

ودلها را قساوت فرا گیرد تا پر شود زمین از جور و ستم و زود باشد که می آیند کسانی بر شیعیان

من که دعوی مشاهده مرا میکنند آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و رسیدن صیحه آسمانی

دعوی مشاهده نماید پس او کذاب و افترا زننده است راوی گوید که این توقیع را نوشتیم و از

نزد وی بیرون آمدیم فلمّا کانَ الیومُ السّادِسُ عُدنا الیهِ وهُوَ یجُودُ بنفسِهِ وچون روز ششم

رسید بنزد او رفتیم دیدیم که در حالت احتضار است فقیلَ لهُ مَن وَصِیُّکَ مِن بَعدِکَ یعنی

باو گفته شد که وصیّ تو بعد از تو کیست گفت لِلّهِ اَمرٌ هُوَ بالِغُهُ که خدا را امریست باید آنرا

باتمام برساند یعنی باید غیبت کبری واقع شود این را گفت و وفات نمود و این آخر کلام او بود

که از وی شنیده شد و علامهٔ مجلسی علیه الرّحمه در حق الیقین گوید که حسین بن روح بامر

حضرت صاحب علیه السّلم شیخ جلیل علیّ بن محمّد سمری را وصیّ و قایم مقام خود کردانید و سفارت

و نیابت باو متعلّق شد و سه سال امر نیابت با او بود و در نیمهٔ ماه شعبان سال سیصد و بیست

و نه برحمت حق واصل شد و این سال تناثر نجوم بود که اکثر علماء و محدّثین شیعه در این سال

بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتداء غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهرا منقطع گردید و ثقة

الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی و رئیس محدّثین علی بن بابویه در اینسال بعالم بقا ارتحال نمودند

و در تحیّة الزّایر گوید که قبر شریفش در نزدیک محراب مسجد بزرگ در میان حجره بسیار تنگی که از

آن حجره در میان بازار هرّاج باز میشود و از این جهة بعضی بهمان خواندن فاتحه از مقابل

پنجره در بازار قناعت میکنند که اگر بنای زیارت شد بایست از در مسجد داخل شد و بانجا رفت

و از قرار مسموع حجره از این وسیع تر بود در وقت بنای مسجد از آن کاهیده و بر این افزوده شد

و در کفایة الموحّدین گوید که از شیخ صدوق در کتاب کمال الدّین نقل شده که وفات علیّ بن محمّد

سمری در سال سیصد و بیست و نه از هجرت بوده است و بنا بر این مدّت غیبت صغری که سفرا

و وکلاء و نوّاب مخصوص حضرت حجّت الله عجّل الله فرجه که از جانب او مامور بسفارت و نیابت بودند

قریب بهفتاد و چهار سال خواهد بود که قریب بچهل و هشت سال ایّام سفارت عثمان بن سعید

عمری و پسر او محمّد بن عثمان بن سعید بود و قریب بیست و شش سال مدّت سفارت شیخ ابوالقاسم

حسین بن روح و شیخ ابوالحسن علیّ بن محمّد سمری بود و بعد از گذشتن این مدّت سفارت منقطع

شد و غیبت کبری واقع گردید پس هر که ادّعای سفارت و نیابت خاصّه نماید و یا بر طبق آن دعوی

مشاهده

وفات جناب شیخ ابی الحسن سمری
و انقطاع غیبت صغری

مشاهده نماید کذاب و مفتری خواهند بود بر حضرت حجة الله عجل الله فرجه بلکه مرجع دین و احکام شریعت
با مر آنحضرت راجع بسوی علماء و فقها و مجتهدین است که از برای ایشان نیابت ثابت است علی
سبیل العموم چنانچه توقیع شریف در جواب مسائل اسحق بن یعقوب که یکی از اجله و اعیان علماء
شیعه و حمله اخبار است که بتوسط محمد بن عثمان بن سعید عمری عریضه بخدمت حضرت صاحب
الامر علیه السلام عرضه کرده بود و مسائل چندی سؤال نموده بود که آنحضرت در توقیع شریف جواب
مسائل او را فرموده از انجمله فرمود که اَمّا الحَوادِثُ الواقِعَةُ فارجِعوا فیها اِلی رُواةِ حَدیثِنا
فَاِنَّهُم حُجَّتی عَلَیکُم وَاَنا حُجَّةُ اللهِ عَلَیهِم و در روایت دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام چنین
امر شد که اُنظُروا اِلی مَن کانَ مِنکُم قَد رَوی حَدیثَنا وَنَظَرَ فی حَلالِنا وَحَرامِنا وَعَرَفَ اَحکامَنا
فَارضَوا بِهِ حَکَماً فَاِنّی قَد جَعَلتُهُ عَلَیکُم حاکِماً فَاِذا حَکَمَ بِحُکمِنا فَلَم یُقبَل مِنهُ فَاِنَّما بِحُکمِ اللهِ استَخَفَّ
وَعَلَینا رَدَّ وَالرّادُّ عَلَینا رادٌّ عَلَی اللهِ وَهُوَ فی حَدِّ الشِّرکِ بِاللهِ و در روایت دیگر مَجارِی الاُمورِ
بِیَدِ العُلَماءِ بِاللهِ الاُمَناءِ عَلی حَلالِهِ وَحَرامِهِ و گوید که مستفاد از فرمان این دو حجت پروردگار
آنکه علماء و حفظه علوم و اخبار و آثار ایشان که صاحب نظر و استنباط اند که از روی معرفت و دانش
عارفند باحکام صادره از ایشان باید مکلفین رجوع بایشان نمایند در اخذ مسائل حلال و حرام
و قطع منازعات که انچه ایشان میفرمایند حجت است از برای عامه مکلفین با استجماع ایشان
شرایط فتوی را از قوه استنباط و عدالت و بلوغ و عقل و سایر شرایط اجتهاد و از برای ایشان
است نیابت عامه که خلق من باب الجا و اضطرار مکلفند برجوع نمودن بایشان دیگر بتعیین نایب
مخصوص در زمان غیبت کبری نفرموده اند بلکه حکم فرموده اند بانقطاع نیابت خاصه و سفارت
و انکه مدعی ان کذاب و مفتر است بلکه لعن بر غو و تبری نمود از جماعتی از ایشان که مدعی نیابت خاصه
شدند بعد از ان چند نفر از ایشان را که در غیبت صغری مدعی نیابت خاصه شدند مثل شریعی و
محمد بن علی شلمغانی و محمد بن نصیر نمیری و حسین بن منصور حلاج و غیر ایشان با اجمال احوال انها
ذکر کرده تا انجا که گوید و از این ملاحده ظاهر شد اقوال سخیفه فلاسفه از وحدت وجود و اتحاد و حلول
و تناسخ که این کفریات را در میان مسلمانان نشر دادند و هر یک تبعه بسیار پیدا کرده اند خصوصاً
حسین بن منصور حلاج که مذهب تصوف و اشراق از او در میان اهل سنت بروز و ظهور یافته
که الی حال این اعتقاد باطل در میان مردم منتشر است و اقا شیخ محمود عراقی در دار السلام حالات
ایشان را بالتفصیل نقل کرده و بعد از ذکر مضمون توقیع رفیع که در خصوص وقوع غیبت کبری با بو

الحسن علی بن محمد سمری بیرون آمد گوید و سابقاً ذکر شد که مراد از ادعاء مشاهده که از کذب و
افترا فرموده ادّعای نیابت و بابیت باشد بر وجه مشاهده و مشافهه چنانکه مجلسی و دیگران
گفته اند و لفظ افتراء هم اشعار بآن دارد زیرا که محض ادّعای رؤیت کذب باشد نه افتراء بلی
که بعلاوه آن نسبت فعلی یا قولی مانند وکالت و بعنوان بمرئی داده نشود بعلاوه آنکه سوق توقیع
در مقام انکار بر مدّعی سفارت و وکالت باشد نه مطلق رؤیت بعلاوه آنکه جماعتی که در زمان
غیبت کبری ادّعای مشاهده و رؤیت کرده اند کسانی باشند ثقات که قطع بصدق ایشان
بقرینه یا تواتر حاصل شود و با انکار مشاهده جمع نشود کیف کان مدّعی وکالت و بابیت در
زمان غیبت کبری بصریح این توقیع مجمع علیه بین الشیعه کاذب مفتری باشد و کاذب مفتری
بر خدا و رسول و امام کافر باشد **مؤلف گوید** در این مدّت غیبت صغری که قریب بهفتاد
و چهار سال بود توقیع بسیاری از حضرت حجت عجل الله فرجه صادر شده ولی میخواهم بجهة عزا
داری دوستان و موالیانش در این مقام بعضی از زیارت ناحیه مقدسه که سابقاً در فقرات
مذکور شد اشاره کنم علامه مجلسی ره در تحفة الزائر در زیارات روز عاشوراء از شیخ محمد
بن المشهدی روایت کرده که از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر علیه السلام بسوی بعضی از نواب
آنحضرت بیرون آمده است میایستی نزد قبر آنحضرت و میگوئی اَلسَّلامُ عَلی آدَمَ صَفْوَةِ اللهِ
مِنْ خَلیقَتِهِ اَلسَّلامُ عَلی شَیْثٍ وَلِیِّ اللهِ وَخِیَرَتِهِ اَلسَّلامُ عَلی اِدْریسَ الْقائِمِ لِلّهِ بِحُجَّتِهِ اَلسَّلامُ
عَلی نُوحٍ الْمُجابِ فی دَعْوَتِهِ تا آنجا که میفرماید اَلسَّلامُ عَلَی النّازِحینَ عَنِ الْاَوْطانِ اَلسَّلامُ عَلَی
الْمَدْفُونینَ بِلا اَکْفانٍ اَلسَّلامُ عَلَی الرُّؤُسِ الْمُفَرَّقَةِ عَنِ الْاَبْدانِ اَلسَّلامُ عَلَی الْمُحْتَسِبِ الصّابِرِ
اَلسَّلامُ عَلَی الْمَظْلُومِ بِلا ناصِرٍ تا آنجا که میفرماید فَلَئِنْ اَخَّرَتْنِی الدُّهُورُ وَعاقَنی عَنْ نَصْرِكَ
الْمَقْدُورُ وَلَمْ اَکُنْ لِمَنْ حارَبَكَ مُحارِباً وَلِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَداوَةَ مُناصِباً فَلَاَنْدُبَنَّكَ
صَباحاً وَمَساءً وَلَاَبْکِیَنَّ لَكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً حَسْرَةً عَلَیْكَ وَتَاَسُّفاً عَلی ما دَهاكَ
وَتَلَهُّفاً حَتّی اَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصابِ وَغُصَّةِ الْاِکْتِیابِ تا آنجا که میفرماید فَمَکَثُوا اِذْ ماتُوكَ
وَبَغَضُوا وَاسْتَخَطُوا رَبَّكَ وَجَدَّكَ وَبَدَؤُكَ بِالْحَرْبِ فَثَبَتَّ لِلطَّعْنِ وَالضَّرْبِ وَطَحَنْتَ
جُنُودَ الْفُجّارِ وَاقْتَحَمْتَ قَسْطَلَ الْغُبارِ مُجالِداً بِذِی الْفِقارِ کَاَنَّكَ عَلِیٌّ الْمُخْتارُ فَلَمّا رَاَوْكَ
ثابِتَ الْجَاْشِ غَیْرَ خائِفٍ وَلا خاشٍ نَصَبُوا لَكَ غَوائِلَ مَکْرِهِمْ وَقاتَلُوكَ بِکَیْدِهِمْ وَشَرِّهِمْ وَاَمَرَ
اللَّعینُ جُنُودَهُ فَمَنَعُوكَ الْماءَ وَوُرُودَهُ وَناجَزُوكَ الْقِتالَ وَعاجَلُوكَ النِّزالَ وَرَشَقُوكَ

بعض از ادّعاء مشاهده

کلام امام زمان با جدّ مقدّس

بالسهام والنبال الزیارة
الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مقصد نهم در ذکر غیبت کبری و بعضی از احیای شیعه که بشرف رؤیت آنحضرت موفق شده اند

شیخ عبد الحسین الاعسم گوید

زوجی افدا للنازح ما خطرت
ببر فؤادی لم یزل متوحشا
فتمنیت عمری بین یوم نفضت
مساور خزر العیون الرقشا
خرط القتاد دون سلواها وان
عن کل من امسها مفتشا
لم انس یوم جمجع العدی بهم
ان بلغت منهم عداهم ما تشا
عاف الحیوة والابی الضیم لم
ولو یرید البطش فیهم بطشا
شد علی جیشهم کانه
یبلم عضو منه الا خدشا
فخر للارض صریعا لم یدع
علی الثری الجیش علیه اخوشا
عجت علیه الفاطمیات فکم
طول بکا اثر فیها العمشا
تنظر منهم ارؤسا ابدلن من
تکون احداق المعالی فرشا

بخاطر ذکراه الا انعشا
یا حبذا ساعة لقیاه التی
علی ضحاه لو عتی دجی العشا
اجهش فیها بالبکا لغدرة
صرت بها الشوکة مفترشا
لهفی ولا یشفی الجوی تلهفی
وانزلوهم العراء الموحشا
هنالک استل ابن احمد ظبا
یطوق بدار ضیمه تعیشا
فهب للهیجا بجاش طامن
لیث شری شد علی قطیع شا
ومذ دنا حتم القضا اصماه من
حیا تعالی الله الا اندهشا
حتی قضی بالسیف عطشانا وما
جیب لها شق ووجه خمشا
ویلی علی من ثکلت رجالها
اجسامهم سمر الرماح الرعشا
اضحت عراة للوحوش بعدما

ارجوا اقتراب وعده معجلا
لا یرتجی الدین سواه منعشا
ولیلة اسهرها کانتنی
فی الدین کل من بغیها اجهشا
حتی تری اخذ ثارها سطا
لمن بشاطی النهر ماتوا عطشا
تخاذلت عنهم رعایاهم الی
شهامة شب علیها مذ نشا
واخبر الناس ببذل نفسه
لم یکترث بالکون جاش ام جثا
تطایر النبل الیه لم یکد
قوس الشقاة اذ تشعب مرتشا
ما انس لا انسی ابن فاطمة کفی
زال ندی کفیه یروی العطشا
تجاوبت بالنوح لا تفتر عن
ولا بدت ذاک المصاب المدهشا
وجثثا فوق الثری ودق لها
کان حماها یونس المستوحشا

ملا عباس شوشتری متخلص بشباب گوید

صبحدم بر طرف گلشن کلک نقاش نسیم | بر بیاض عارض گل نقطه‌ها از در ابسم | بلبل از برگ شجر میخواند آیات نبوت
سنبل از عکس سحر مید ید بیضا کلیم | ابر در مهد صبا پی دایه فصل بهار | عقدها میبرید از ژاله جود یتیم
کرده گل زآب روان تفسیر عین سلسبیل | برد از خاطر گلستان یاد جنات نعیم | باد اگر اعجاز روح الله نمیداند چسان

زنده میشد از نسیمش این عظم رمیم
زاله این مشاطگیها از کجا آمد که کرد
ظل سدره افکنده سطح کاخش از فرش لئیم
کرد بوی گل زنی کام سید مجنون را علاج
ناگهی چون غنچه سر در جیب غم دارد نسیم
عزلتی در خلوت فکر همتی دارم بجو
اندر این مسئله یکجا ایش نمی‌نا پذیریم
قائل القائمیکه انکاراند قرب عقل
شخص کامل نفس اعظم آیة الله العظیم
طاق دیوار مشیت سقف ایوان وجود
نوبهار از خار و خلد از نار و تسنیم از جحیم
با جلالش کی مسلم نیست ختم رسل
تنگ دید انرا از آن در غیب فراموش کنیم
پیش گردد قهم و طبل خشم و تابع قهر او
ابر نیسان را ز احسانش تر آید ز جحیم
کام مشتیبان ایمانستی از تکمیل فیض
همرکز زهد شرع مبین آمد جسیم
چون بر نیسان مدحت انهم در کام ریع
ناید شعبان و در شها مشرق ...الیم
نصرت دار الشوکه عقد ... داخ
سره در کتاب نجم ثاقب در احوال امام

تربیت کردن آن چنان باد صبا مهد خاک
چشم نرگس را کحیل ابروی سوسن را وسیم
بسکه در گلبها نگار زنگ میغلطد صبا
واندرین حکمت بخود چون غنچه می‌پیچد حکیم
جانور در دو شمی کنجد بهنگامی چنین
خاصه با هم صحبتی تا که نتوان بی ندیم
ور به تنهائی نیازی جذبه مهری طلب
ذات او با ذات حق در یک قلم آمد قسیم
ما یترب شاه بطحا کعبه دین رکن شرع
نو ار ایمان را نمک ارزاق مکان را قسیم
شد رواج اندکه زده بر نام او ضرب اشرع
با حدوثش کی مقدم نیست آن حی قدیم
بر طلیلش آتش قعر سجین برد اسلام
آفتاب او دعی کرده ون اصم هست سقیم
سالکان مقصد حق را توی خیف و منا
گاه پشتیبان امکانستی از لطف عمیم
تا نخستین حرف نام زاميت شد در رقم
در کناره‌ها در ازهجیج کنجد خطیم
بیخ عدل افکن بیفکن کیفر از کافر بکیر
ضرب ار النصره زین الازین برکن صمیم

طفل نسرین را که عقل از دبیرستان آمد عقیم ۹۳
باد صبح اکنده جیب سنبل از مشک خطا
میتوان دید از تراب وان عکس نسیم
در بهاران این چنین یاری بجو کامی طلب
آخر انسانی تو نبود کمتر انسان از بهیم
ملا معنی را بتنهائی مسخر کن که عقل
از جهان مجد و عنوان محال رکن قویم
مظهر مطلق فروغ حق نظام ما سبق
منبع رمز صفات مجرا بواب حریم
با ضمیر خلق و نطقش میتوان انگیختن
سکه تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم
جای منظر فی جلالش را چه در نظر فی شود
با خیالش ساکن خلد برین قلب سلیم
شیر کردون را ز شمشیرش دل اندیشه تاب
زایران کعبه دین را توی حجر و حطیم
هم زروح لا عزت دین نبی آمد سمین
چنبر چرخ برین در هم شکست از تسلیم
پادشاها دادخواها دین پناها بالا
تیغ دشمن کش بکش بنما خصمی بالخصیم
مرحوم علامه نوری قدس

سره در کتاب نجم ثاقب در احوال امام غایب گوید که در یکی از زیارات جامعه است در سلام بر

آنحضرت السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الْغَائِبِ عَنِ الْأَبْصَارِ الْحَاضِرِ فِي الْأَمْصَارِ وَالْمَوْجُودِ فِي الْأَفْكَارِ بَقِيَّةِ الْأَخْيَارِ الْوَارِثِ ذِي الْفَقَارِ الْمُنْتَظَرِ وَالْحُسَامِ الذَّكَرِ وَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ وَالسَّمَاءِ الظَّلِيلَةِ وَالْأَرْضِ الْبَسِيطَةِ نُورِ الْأَنْوَارِ الَّذِي تَشْرُقُ بِهِ الْأَرْضُ عَمَّا قَلِيلٍ بَدْرِ التَّمَامِ وَحُجَّةِ اللهِ ... الْإِمَامِ ... وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ و مرحوم حاج سید اسمعیل

پانزدهم شعبان

ابن همه در کفایة الموحدین گوید مقاله سابعه در ذکر اسامی و احوال کسانیکه در غیبت کبری شرفیاب حضور مهر ظهور آن ولی الله و حجت پروردگار شده و بچشم بصیرت و دیده ظاهر مشاهده معجزات و کرامات دلائل امامت آن بزرگوار نموده اند الی زماننا هذا و تفصیل بیان و قصص و حکایات ایشان محتاج بتالیف مستقل و کتاب علاحده است و در این مؤلف اختصار میشود بر بیان اجمالی آن با ذکر بعضی از وقایع و قصص آن که محقق الوقوع و یا الطمینان بوقوع آن است در نزد علماء متقن و حملهٔ اخبار و آثار شکر الله سعیهم **مؤلف گوید** مؤید فرمایش ایشان است آنکه علامه نوری علیه الرحمه کتاب جنة المأوی را که مستدرک سیزدهم بحار در ذکر کسانی است که بسعادت لقای حضرت حجت عجل الله فرجه یا معجزه آن بزرگوار در غیبت کبری مشرف شده اند وضع کرده و پنجاه و نه حکایت علاوه بر روایات بحار ذکر کرده و عالم خبیر آقا شیخ محمود عراقی در دار السلام بیست حکایت در باب اشخاصی که در زمان غیبت کبری آنحضرت را در بیداری دیده و شناخته اند و بیست حکایت در باب اشخاصی که در بیداری دیده ولی نشناخته اند ذکر کرده و نوری علیه الرحمه در کتاب نجم ثاقب در باب هفتم صد حکایت ذکر کرده و این احقر تیمنا و تبرکا بذکر چهار حکایت بعدد نواب اربعه اکتفا میکند و تفصیل حکایات دیگر در این کتب مذکوره مسطور است **اول حکایت امیر اسحق استرابادی** مرحوم علامه نوری در نجم ثاقب گوید بیست و نهم قصه امیر اسحق استرابادی و این قصه را علامه مجلسی در بحار نقل کرده از والد خود و حقیر بخط والد ایشان جناب آقا خوند ملا محمد تقی رحمه الله دیدم در پشت دعاء معروف بحرز یمانی قصه را مبسوط تر از آنچه در اینجاست با اجازه برای بعضی و ما ترجمه صورت آنرا نقل میکنیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة علی اشرف المرسلین محمد و عترته الطاهرین و بعد پس بتحقیق که التماس کرد از من سید نجیب ادیب حسیب بدو سادات عظام و نقبای کرام امیر محمد هاشم ادام الله تعالی تأییده بمحمد و آله الاقدسین که اجازه دهم برای او حرز یمانی را که منسوب است بامیر المؤمنین و امام المتقین و خیر الخلائق بعد سید النبیین صلوات الله و سلامه علیهما ما دامت الجنة مأوی الصالحین پس اجازه دادم برای او دام تأییده اینکه روایت کند این دعا را از من باسنادم از سید عابد زاهد امیر اسحق استرابادی که مدفون است بقرب سید شباب اهل الجنة اجمعین کربلا از مولای ما و مولی الثقلین خلیفة الله تعالی صاحب العصر و الزمان صلوات الله علیه و علی آبائه الاقدسین و سید گفت که من مانده شدم در راه مکه پس پس افتادم از قافله و مأیوس شدم از حیات و بر پشت

خوابید مانند محتضر و شروع کردم در خواندن شهادت که ناگاه دیدم بالای سر خود مولای ما و مولی العالمین
خلیفة الله علی الناس اجمعین پس فرمود برخیز ای اسحق پس برخواستم و من تشنه بودم پس مرا سیراب نمود
و بردیف خود سوار نمود پس شروع کردم در خواندن این حرز و آنجناب اصلاح میکرد از برای من تا آنکه تمام
شد ناگاه خود را دیدم در ابطح پس از مرکب فرود آمدم و آنجناب غایب شد و قافله بعد از نه روز رسید
و شهرت کرد بین اهل مکه که من بطی الارض آمدم پس خود را پنهان نمودم بعد از ادای مناسک حج
و این سید حج کرده پیاده چهل مرتبه و چون مشرف شد در اصفهان بخدمت او در زمانیکه از
کربلا آمده بود بقصد زیارت مولی الکونین الامام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما و در ذمه
او مهر زن و جابرش بود هفت تومان و این مقدار داشت که در نزد کسی بود از سکنه مشهد رضوی پس در
خواب دید که اجلش نزدیک شده پس گفت که من مجاور بودم در کربلا پنجاه سال برای اینکه در آنجا
بمیرم و میترسم که مرا مرگ دررسد در غیر آنمکان پس چون مطلع شد بر حال او بعضی از اخوان ما آن
مبلغ را ادا نمود و فرستاد با او بعضی از اخوان فی الله ما را پس او گفت که چون سید رسید بکربلا و
دین خود را ادا نمود مریض شد و در روز نهم فوت شد و در منزل خود دفن شد و دیدم امثال این کرامات
از او در مدت اقامت او در اصبهان رضی الله عنه و برای من از برای این دعا اجازات بسیار است و
اقتصار کردم بر همان و مرجو از دوستدارم تا بیده که مرا فراموش نکنند در مظان اجابت دعوات
و التماس میکنم از او که نخواند این دعا را مگر از برای خداوند تبارک و تعالی و نخواند برای هلاک
کردن دشمن خود اگر ایمان دارد هرچند فاسق باشد یا ظالم و اینکه نخواند برای جمع دنیای دنیه
بلکه سزاوار است که بوده باشد خواندن آن از برای تقرب بسوی خداوند تبارک و تعالی و برای
دفع ضرر شیاطین انس و جن از او و از جمیع مؤمنین اگر ممکن است او را نیت قربت در این مطالب
و کردن پس اولی ترک جمیع مطالب است غیر از قرب از جناب حقتعالی شانه نمقه بیمناه الداثره
احوج المربوبین الی رحمة ربه الغنی محمد بن محلسی الاصبهانی حامدا لله تعالی و مصلیا علی سید الانبیا
و اوصیائه النجباء الاصفیاء انتهی و خاتم العلماء المحدثین شیخ ابوالحسن شریف تلمیذ علامه
مجلسی در آخر مجلد ضیاء العالمین این حکایت را از استادش از والدش نقل کرده تا او رسید
بمکه آنگاه گفت که والد شیخ من گفت که پس من نسخه دعا را از او گرفتم و تصحیح امام علیه السلم و اجازه
داد بمن روایت کردن آنرا از امام علیه السلم و او نیز بفرزند خود اجازه داد که شیخ مذکور من بود و طاب
ثراه و آن دعا از جمله اجازات شیخ من بود برای من و من حال چهل سال است که میخوانم از او از آن

تتمهٔ فضیلت دعای ادا

خبر بیاید انگاه قصهٔ خواب سید را نقل کرد که باو در خواب گفتند که تعجیل کن رفتن بکربلا را
که مرگ نزدیک شده و این دعا بخوند کور موجود است در جلد ثانی نوزدهم بحار الانوار انتهی

مؤلف گوید

قربان لطف و کرم شما بشوم ای حجت خدا یا صاحب الزمان وقتیکه این امیر
اسحق استرابادی در صحرا عقب ماند کارش بهلاکت رسید تشنهٔ زیادی و او را سیراب فرمودی
و از تشنگی خلاص کرده رد بنفس خود نمودی فدای رحم و مروت شما بشوم حال همه شما را اغاثت ملهوف
و اغاثت مظلوم و اجابت مضطر همین طور است اما قربان حالت رمانده که تشنگی جدبزرگوار
مظلوم کربلا حضرت حسین علیه السلام بشوم که در روز عاشوراء کسی بیالینش نیامد جرعهٔ ابش نداد
همینان تشنه و گرسنه و خسته و مجروح جان داد جان همه عالم قربان مظلومیت یا اباعبدالله

اشوب اشتیانی در عطش انحضرت گوید

خسرو تشنه لبان گفت بصوت عربی داد از تشنه لبی دارم از تشنگی لب جگر ملتهبی
داد از تشنه لبی انچنان درد امن سوز عطش کرده اثر کاتش افروخته در هر رک و در هر عصبی
داد از تشنه لبی ابروی و جهان خاک در ما و دهم خشک لب جان لب دریا منکر بو العجبی
روی بر خاک و بسر از غم ابم سودا اتش تشنگی انداخته در جان لهبی بسکه بر خواسته از تاب عطش دود جگر
بر تن خسته بهر عضو نشسته است تبی از تف سینهٔ من بسکه بپا خواست بخار روز روشن شده در چشم مرا تیره شبی
دشت از خون گلوم شده سیراب ولی تشنه تیغم بگلو خصم نهد بی سببی طلبم اب ز هر کس دهدم از سر کین
از دم تیغ جواب اه ازین کین طلبی منع کردند مرا ز اب و ان پندارید گوئیا هیچ ندارم بر پیمبر نسبی
اه کز سوز کبد در کربلا فتادم و کس نیست در لشکر او کاید و اکر بی اب بستند بروی من و دارند چه عذر
در جزا چشم گشایند چو بر روی نبی بس کن اشوب که از هر در و دیوار خواست از غم تشنگی شاه بصوت
عربی داد از تشنه لبی فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون ولیندب النادبون
انا لله و انا الیه راجعون

دویم حکایت ابو راجح حمامی حلی

ایضاً علامهٔ نوری قدس سره در همان کتاب فرماید که علامهٔ مجلسی در بحار نقل کرده از کتاب
السلطان المفرج عن اهل الایمان تالیف عالم کامل سید علی بن عبد الحمید نیلی نجفی که او گفته
مشهور شده است در ولایت و شایع گردیده است در میان اهل زمان قصهٔ ابو راجح حمامی که در
حله بود بدرستیکه جماعتی از اعیان اماثل اهل صدق و افاضل ذکر کرده اند از اکه از جمله ایشانست
شیخ زاهد عابد محقق شمس الدین محمد بن قارون سلمه الله تعالی که گفت در حله حاکمی بود که او را

مرجان صغیر میگفتند و او از ناصبیان بود پس باو گفتند که ابو راجح پیوسته صحابه را سب میکند پس این
خبیث امر کرد که او را حاضر گردانند چون حاضر شد امر کرد که او را بزنند و چندان او را زدند که بهلاکت
رسید و جمیع بدن او را زدند حتی انکه صورت او را انقدر زدند که از شدت ان دندانهای او ریخت و
زبان او را بیرون اوردند و بزنجیر اهنی او را بستند و بینی او را سوراخ کردند و ریسمانی از مو داخل
سوراخ بینی او کردند و سر این ریسمان مو را بر ریسمان دیگر بستند و سر ان ریسمان را بدست جماعتی
از عوانان خود داد و ایشانرا امر کرد که او را با این جراحت و این هیئت در کوچهای حله بگردانند و بزنند
پس ان اشقیا او را بردند و چندان زدند تا انکه بر زمین افتاد و بهلاکت رسید پس انحالت او را
بحاکم لعین خبر دادند و ان خبیث امر بقتل او نمود حاضران گفتند که او مرد پیری است و انقدر جراحت
باو رسید که او را خواهد کشت و احتیاج بکشتن ندارد و خود را داخل خون او مکن و چندان
مبالغه در شفاعت او نمودند تا انکه امر کرد او را رها نمودند و روی و زبان او از هم رفته ورم کرده
بود و اهل او او را بردند بخانه و شک نداشتند که او در همان شب خواهد مرد پس چون صبح شد
مردم بنزد او رفتند دیدند که او ایستاده است و مشغول نماز است و صحیح شده است و دندانهای
ریخته او برگشته است و جراحتهای او مندمل گشته است و اثری از جراحتهای او نمانده و شکستهای
روی او زایل شده بود پس مردم از حال او تعجب کردند و از امر او سؤال نمودند گفت که من بحالی رسیدم
که مرگ را معاینه دیدم و زبانی نمانده بود که از خدا سؤال کنم پس بدل خود از حقتعالی سؤال و استغاثه
و طلب فریادرسی نمودم از مولای خود حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه چون شب تاریک
شد دیدم که خانه تمام پر از نور شد ناگاه حضرت صاحب الامر و الزمان علیه السلام را دیدم که دست
شریف خود را بر روی من کشیده است و فرمود که بیرون رو و از برای عیال خود کار کن بتحقیق که حق
تعالی ترا عافیت عطا کرده است پس صبح کردم در اینحالت که می بینی و شیخ شمس الدین محمد بن
قارون مذکور راوی حدیث گفت که قسم میخورم بخدای تبارک و تعالی که این ابو راجح مردی ضعیف
اندام و زرد رنگ و بدصورت و کوسه ریش و من دایم بان حمام میرفتم که از او بود و او را بان حالت
و شکل میدیدم که وصف کردم پس در صبح روز دیگر من بودم با انها که بر او داخل شدند پس دیدم او را
که مردی صاحب قوت و درست قامت شده است و ریش او بلند و روی او سرخ شده است و مانند
جوانی گردیده است که در سن بیست سالگی باشد و بهمین هیئت و جوانی بود و تغییر نیافت تا انکه
از دنیا رفت و چون خبر او شایع شد حاکم او را طلب نمود و حاضر شد و دیروز او را بان حال دیده

خبر بسیار دید آنگاه قصهٔ خواب سید را نقل کرد که با او در خواب گفتند که تعجیل کن رفتن بکربلا را
که مرگت نزدیک شده و این دعا بخوان مذکور موجود است در جلد ثانی نوزدهم بحار الانوار انتهی

مؤلف گوید

قربان لطف و کرم شما بشوم ای حجت خدا یا صاحب الزمان وقتیکه این میر
اسحق استرابادی در صحرا عقب ماند کارش بهلاکت رسید تشریف آوردید و او را سیراب فرمودید
و از تشنگی خلاص کرده رد یف خود نمودید فدای رحم و مروت شما بشوم حال همه را شامل اغاثت ملهوف
و اغاثت مظلوم و اجابت مضطر همین طور است اما قربان حالت رمانده و تشنگی جد بزرگوار
مظلوم کربلا حضرت حسین علیه السلام بشوم که در روز عاشورا کسی بیالینش نیامد جرعهٔ آبش نداد
همچنان تشنه و گرسنه و خسته و مجروح جان داد جان همهٔ عالم قربان مظلومیت یا اباعبدالله

آشوب اشتیانی در عطش آنحضرت گوید

خسرو تشنه لبان گفت بصوت عربی دادا از تشنه لبی داد از تشنگی لب جگر ملتهبی
داد از تشنه لبی اینچنان درد من سوز عطش کرده اثر کاتش افروخته در هر رگ و در هر عصبی
داد از تشنه لبی آبروی دو جهان خاک در ما و دهم خشک لب جان لب دریا منگر بوالعجبی
روی بر خاک و بسر از غم آبم سودا آتش تشنگی انداخته در جان لهبی بسکه برخواسته از تاب عطش دود جگر
بر تن خسته بهر عضو نشسته است تبی از تف سینه من بسکه برخواسته بخار روز روشن شده در چشم مرا تیره شبی
دشت از خون گلویم شده سیراب ولی تشنه تیغم بگلو خصم نهد بی سببی طلبم آب ز هر کس دهدم از سر کین
از دم تیغ جواب از این کین طلبی منع کردند مرا از آب و آن پندارید گوئیا هیچ ندارم بر پیمبر نسبی
آه کز سوز کبد در کربلا فتادم بکس نیست لسوز مرا وا کبدی وا کربی آب بستند بروی من و دارند چه عذر
در جزا چشم گشایند چو بر روی نبی بس کن آشوب که از هر در و دیوار خواست از غم تشنگی شاه بصوت
عربی داد از تشنه لبی فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون ولیندب النادبون
اناللّه و انا الیه راجعون

دوم حکایت ابو راجح حمامی حلّی

ایضاً علامهٔ نوری قدس سره در همانکتاب فرماید که علامهٔ مجلسی در بحار نقل کرده از کتاب
السلطان المفرج عن اهل الایمان تالیف عالم کامل سید علی بن عبدالحمید نیلی نجفی که او گفته
مشهور شده است در ولایت و شایع گردیده است در میان اهل زمان قصهٔ ابو راجح حمامی که در
حلّه بوده بدرستیکه جماعتی از اعیان اماثل اهل صدق و افاضل ذکر کرده اند از آنکه از جملهٔ ایشانست
شیخ زاهد عابد محقق شمس الدین محمد بن قارون سلمه الله تعالی که گفت در حلّه حاکمی بود که او را

پانزدهم شعبان

مرحبا ان صغیر میکفتند واو از ناصبیان بود پس با و کفتند که ابو راجح پیوسته صحابه را سب میکند پس این
خبیث امر کرد که او را حاضر کردانند چون حاضر شد امر کرد که او را بزنند و چندان او را زدند که بهلاکت
رسید و جمیع بدن او را زدند حتی انکه صورت او را انقدر زدند که از شدت ان دندانهای او ریخت و
زبان او را بیرون اوردند و بزنجیر اهنی او را بستند و بینی او را سوراخ کردند و ریسمانی از مو را داخل
سوراخ بینی او کردند و سر این ریسمان را بریسمان دیکر بستند و سر ان ریسمان را بدست جماعتی
از عوانان خود داد و ایشان را امر کرد که او را با این جراحت و این هیئت در کوچهای حله بکردانند و بزنند
پس این اشقیا او را بردند و چندان زدند تا انکه بر زمین افتاد و بهلاکت رسید پس اینحالت او را
بحاکم لعین خبر دادند و ان خبیث امر بقتل او نمود حاضران کفتند که او مرد پیریست و انقدر جراحت
باو رسیده که او را خواهد کشت و احتیاج بکشتن ندارد و خود را داخل خون او مکن و چندان
مبالغه در شفاعت او نمودند تا انکه امر کرد او را رها نمودند و رو و زبان او از هم رفته و ورم کرده
بود و اهل او او را بردند بخانه و شک نداشتند که او در همانشب خواهد مرد پس چون صبح شد
مردم بنزد او رفتند دیدند که او ایستاده است و مشغول نماز است و صحیح شده است و دندانهای
ریخته او بر کشته است و جراحتهای او مندمل کشته است و اثری از جراحتهای او نمانده و شکستهای
روی او زایل شده بود پس مردم از حال او تعجب کردند و از اسرار او سؤال نمودند کفت که من بحالی رسیدم
که مرک را معاینه دیدم و زبانی نمانده بود که از خدا سؤال کنم پس بدل خود از حقتعالی سؤال و استغاثه
و طلب دادرسی نمودم از مولای خود حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه چون شب تاریک
شد دیدم که خانه تمام پر از نور شد ناکاه حضرت صاحب الامر و الزمان علیه السلام را دیدم که دست
شریف خود را بر روی من کشیده است و فرمود بیرون رو و از برای عیال خود کار کن بتحقیق که حق
تعالی ترا عافیت عطا کرده است پس صبح کردم در اینحالت که می بینی و شیخ شمس الدین محمد بن
قارون مذکور راوی حدیث کفت که قسم میخورم بخدای تبارک و تعالی که این ابو راجح مرد ضعیف
اندام و زرد رنک و بدصورت و کوسه وضع و من دایم بان حمام میرفتم که او بود و او را بر انحالت
و شکل میدیدم که وصف کردم پس صبح در روز دیکر من بودم با انها که بر او داخل شدند پس دیدم او را
که مرد صاحب قوت درست قامت شده است و ریش او بلند و روی او سرخ شده است و مانند
جوانی کردیده است که در سن بیست سالکی باشد و بهمین هیئت و جوانی بود و تغییر نیافت تا انکه
از دنیا رفت و چون خبر او شایع شد حاکم او را طلب نمود و حاضر شد و دیروز او را بر انحال دیده

بود و امروز اثر ابن حال که ذکر شد و اثر جراحات را در او ندیدو ند آنها ی ریخته او را دیدکه برکشته
پس حاکم لعین را از این حال رعبی عظیم حاصل شده و او پیشتر از این وقتی که در مجلس خود می نشست
پشت خود را بجانب مقام حضرت علیه السلم که در حله بود میکرد و پشت پلید خود را بجانب قبله
و مقام آنجناب می نمود و بعد از این قضیه روی خود را بمقام آنجناب میکرد و بر اهل حله نیکی و
مدارا مینمود و بعد از آن چند وقتی درنگ نکرد که مرد و آن معجزه باهره بآن خبیث فایده نبخشید
مؤلف گوید مقام آنجناب یعنی حضرت صاحب الامر علیه السلم در حله همان است که علامه
نوری طاب ثراه در همین کتاب در تضاعیف حکایات باب هفتم در چند مقام بان اشاره
فرموده از آنجمله در حکایت بیست و هفتم نقل کرده که ابن ابی الجواد نعمانی مولای ما مهدی علیه
السلم را دیده است پس عرض کرد یا مولای من برای تو مقامی است در نعمانیه و مقامی است
در حله پس کدام وقت تشریف دارید در هر یک از آنها فرمود باو که میباشم در شب سه شنبه
و روز سه شنبه در نعمانیه و روز جمعه و شب جمعه میباشم در حله ولکن اهل حله باداب
رفتار نمیکنند در مقام من تا آخر آنچه آنحضرت فرموده از اداب نماز در آن مقام شریف بعد گوید که
نعمانیه بلدی است در عراق مابین واسط و بغداد و ظاهراً از اهل ان بلد باشد شیخ جلیل ابو
عبدالله محمد بن محمد بن ابرهیم بن جعفر کاتب شهیر بنعمانی معروف بابن ابی زینب تلمیذ شیخ کلینی
و صاحب تفسیر مختصر که در انواع آیات است و کتاب غیبت که از کتب مشروحه مفصله معتبره است
چنانچه شیخ مفید در ارشاد اشاره فرموده و گوید مخفی نماند که در جمله از اماکن محل مخصوصی است
معروف بمقام آنجناب مثل وادی السلام و مسجد سهله و حله و خارج قم و غیر آن و ظاهر آنست
که کسی در آن مواضع بشرف حضور مشرف شده یا از آنجناب معجزه در آنجا ظاهر شده و از این جهت محل
شده و اماکن شریفه متبرکه و محل انس و تردد ملائکه و قلت شیاطین در آنجا و این خود یکی
از اسباب قریبه اجابت دعا و قبول عبادات است و در بعضی از اخبار رسیده که خداوند را
مکانهائیست که دوست میدارد عبادت کرده شود در آنجا و وجود امثال این اماکن چون
مساجد و مشاهد ائمه علیهم السلم و مقابر امامزادگان و صلحاء و ابرار در اطراف بلاد از
الطاف غیبیه الهیه است برای بندگان درمانده و مضطر و مریض و مقروض و مظلوم و
هراسان و محتاج و نظایر ایشان از صاحبان هموم مفرق قلوب و مشتت خاطر و مخل حواس
که بآنجا پناه برند و تضرع نمایند و بوسیله صاحب آن مقام از خداوند مسئلت کنند و دوای

اشاره بمقام حضرت حجت عجل الله فرجه در حله است

اشاره بمحل مخصوص اماکن مخصوصه که بمقام حضرت معروف است

درد خود را بخواهند و شفا طلبند و دفع شر اشرار کنند و بسیاری شده که بسرعت مقرون باجابت شده
با مرض رفتند و با عافیت برگشتند و مظلوم رفتند و مغبوط برگشتند و با حال پریشان رفتند
و آسوده خاطر مراجعت نمودند والبته هر چه در آداب احترام آنجا بکوشند خیر در آنجا بیشتر
بر بینند و محتمل است همه آن مواضع داخل باشد در جمله آن خانها که خدا یتعالی امر فرموده است
که بایست مقام آنها بلند باشد و نام خدا یتعالی در آنجا مذکور شود و مدح فرموده از کسانیکه در
بامداد و پسین در آنجا تسبیح حقتعالی گویند و در حکایت چهل و دوم ذکر احوال زنی که کور شده
بود گوید پس چون شب جمعه شد او را برداشتند با نقبه که مقام حضرت صاحب الامر علیه السلام
است در حله بردند و او را داخل قبه کردند و از زنان مؤمنات بر در آن قبه خوابیدند و چون چهار
یک شب گذشت آن زن بیرون آمد بسوی ایشان با چشمهای بینا و او یکیک ایشانرا میشناخت و
رنگ جامهای هر یک ایشانرا با ایشان خبر داد و ایشان همگی شاد گشتند و خدا را حمد کردند بر حسن
عافیت و از او پرسیدند کیفیت احوال را گفت چون شما مرا داخل کردید و از قبه بیرون آمدید دیدم
که دستی بر دست من رسید و گفت بیرون برو که خدا یتعالی ترا عافیت داده است پس کوری از
من رفت و قبه را دیدم که پر از نور گردیده بود و مردی را در میان قبه دیدم گفتم تو کیستی گفت منم محمد بن
حسن پس از نظر من غایب گردید تا آخر حکایت و در حکایت چهل و سیم بعد از این نیز شفای
فلجی را در آنمقام شریف نقل فرموده **مؤلف گوید** ای شیعیان حضرت حجت صلوات الله علیه
بفریاد بیمار اخ تمامی حله میرسد و دست بر روی مجروح او میکشد و بهبودی از برای او حاصل
میشود اما بدن مجروح مظلوم کربلا در میان خاک و خون میماند و کسی مرهم نمیگذارد و بر زخمهای
بی حساب آنجناب و انمیکند و کسی بدلجوئیش نمی آید و **صال شیرازی گوید**

شاهیکه از هزار فزون زخم پیکرش … دشمن چگویم آه چه آورد بر سرش
جز این ندانم آه که از چرخ کینه خواه … از اکبرش قتیل بود تا باصغرش
جز این ندانم آه که از جور کوفیان … از خواهرش اسیر بود تا بدخترش
جز این ندانم آه که در دشت کربلا … جان داد تشنه آب و آب روان در برابرش
دلجوئیش نکرد کسی جز سنان و تیر … پهلو نشین نبود بجز تیغ و خنجرش
جز اشک بیکسان نه پرستار بر تنش … جز آه کودکان نه علمدار بر سرش

محمود خان ملک الشعراء گوید

چون شاه دین بخاک در آمد نشستن زین … بنهاد و خویش لشکر آنه بر زمین
ابری ندید بر سر آن دشت غیر تیغ … قصکی نیافت در دل آن قوم غیر کین
هر جا فکنده دید گلی یاسمین عذار … هر سو فتاده یافت مهی مشتری جبین

برصبر او زجمله کروبیان قدس　برخواسته خروش ز افلاک آفرین　خاکی که غرقه گشت بخون گلوی او
برد ندبهر غالیه موی حورعین　از داس کوفیان جفا پیشه شد تهی　باغ نبی ز لاله و شمشاد و یاسمین
بکریست وحش و طیر بر آن جسم کز وربود　دیو پلید شوم هم انگشت و هم نگین　کفتی رسیده وقت که عالم شود خراب
و زباد قهر کشته شود شمع آفتاب　اگرچه دأب این احقر نگرفته بیت زخم و ضربت نیزه و شمشیر
و خنجر نیست ولیکن بجهت اطلاع بر عوالم مصیبت حضرت حسین علیه السلام میخواهم ذکر اینمقام
اشاره بر عدد زخمهای جسد اطهر سبط پیغمبر صلی الله علیه و آله بنمایم و تفصیل یکی زخم را بنگام
که اگر اقتضا کند در مجلس مستعده مذکور شود علامه مجلسی علیه الرحمه در عین الحیوة در بیان
حلم حضرت حسین علیه السلام کوید که از وفور حلم و نعمت جود و کرم آن بود که با آنکه فرزندان و برادران
و دوستان آن عالیجناب را در برابرش شهید کردند و حقتعالی ملائکه آسمان و زمین و جن و انس
و وحوش و طیور و جمیع مخلوقات را در فرمان آنحضرت کرده بود بر ایشان نفرین نکرد و عذاب
از برای ایشان نطلبید و بروایتی سیصد و شصت زخم و بروایت دیگر صد و هشتاد زخم شمشیر
و نیزه و چهار هزار زخم تیر بر بدن مبارکش رسید و باز بر آنگروه اشقیا ترحم میفرمود و در هدایت
ایشان سعی مینمود و بقوه ربانی و زور بازوی اسد اللهی گروه از ایشان را بشمشیر و نیزه بجهنم
فرستاد چنانچه در بعضی روایات آمده است که هزار و هفتصد و پنجاه کس را بدست مبارک خود
کشت بغیر از جماعت را که مجروح کردانید و در بحار کوید و کانت لیتها م فی درعه کالشوك فی
جلد القنفذ و روی انها کانت کلها فی مقدمه یعنی نفد و تیر بر زره آنحضرت بیشتر بود
که کویا پر و بال بر آورده بود مانند خارهائیکه در جلد قنفذ میباشد و جمیع زخمها در پیش روی
آنحضرت واقع شده بود فکلما اتاه رجل فانتهی الیه انصرف عنه و هر لعینی از آن قوم اشرار
که نزد آن بزرگوار میامد بر میکشتند حتی جائه رجل من کندة تا اینکه ملعونی از قبیله کنده
که او را مالک بن یسر میکفتند نزد آن سرور آمد فشتم الحسین علیه السلام و ضربه بالسیف علی
رأسه آه و اویلاه آن رذیل لئام بزبان بریده خود امام زاده شنام داد و بدست نجس
خود شمشیری بر فرق همایون آن بزرگوار زد که برنس آنحضرت پر از خون شد فقال الحسین ع لا
اکلت بها و لا شربت و حشرك الله مع الظالمین پس حضرت فرمود که هرگز با این دست نخوری
و نیاشامی و با ظالمان محشور شوی بعد آن برنس پر خون را بر زمین انداخت و کلاهی نهاد و عمامه
بر آن پیچید و خسته شده بود و کندی ملعون آن برنس که از خز بود برداشت تبعا از تعه

هزار و هفتصد جراحت و بروایت دیگر

کربلا نزد زن خود امد و خون ان بر تنش امیشت تا زنش گفت أَتَدْخُلُ بَيْنِي بِسَلَبِ ابْنِ رَسُولِ اللهِ أُخْرُجْ عَنِّي حَشَى اللهُ قَبْرَكَ نَارًا آیا بالباس فرزند پیغمبر بخانه من میایی از من دور شو خدا قبر ترا پر از اتش کند و بعد از ان فقیر بود با سوء حال و دستهایش خشک شد و در زمستان خون از انها جاری بود و در تابستان مانند چوب خشک بود أَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

سیم حکایت ابن هشام نایب ابن قولویه

شیخ اجل قطب راوندی در کتاب خرایج از ابو القاسم جعفر بن قولویه روایت کرده که گفت در سال سیصد و سی و هفتم که ان سالی است که قرامطه حجر الاسود را بجای خود بردند من ببغداد رسیدم و تمام همتم مصروف باین بود که خود را بمکه برسانم تا واضع حجر را بمکان خود ببینم چه در کتب دیده بودم که البته معصوم و امام وقت انرا بجای خود نصب کند چنانچه در زمان حجاج امام زین العابدین علیه السلام نصب کرده بود اتفاقا بیمار شدم بیماری صعب چنانچه امید از خود قطع کردم و دانستم که باین مطلب نمیتوانم رسید ابن هشام نام شخصی را نایب خود کردم و عرضه داشتی نوشته مهر بران نهادم در انجا از مدت عمر خود پرسیده بودم و اینکه ایا از این مرض از دنیا میروم یا نه و باو گفتم که التماس انست که جهد کنی که هر کرا ببینی که حجر الاسود را بجای خود گذاشت این رقعه را باو برسانی و جد در این امر بفعل اوری قَالَ ابْنُ الْهِشَامِ ثُمَّ مَضَيْتُ إِلَى الْحَرَمِ وَأَخَذْتُ مَعِي مَنْ يَمْنَعُ عَنِّي ازْدِحَامَ النَّاسِ ابن هشام گوید چون بمکه رسیدم کسی را با خود برداشتم که ازدحام خلق را از من دور کند وَكُلَّمَا عَمَدَ إِنْسَانٌ لِوَضْعِهِ اضْطَرَبَ وَلَمْ يَسْتَقِمْ و هر کس میامد و میخواست که حجر الاسود را بجای خود بگذارد میلرزید و مضطرب میشد و قرار نمیگرفت فَأَقْبَلَ غُلَامٌ أَسْمَرُ اللَّوْنِ حَسَنُ الْوَجْهِ فَتَنَاوَلَهُ فَوَضَعَهُ فِي مَكَانِهِ فَاسْتَقَامَ كَأَنَّهُ لَمْ يَزَلْ عَنْهُ وَعَلَتْ لِذَلِكَ الْأَصْوَاتُ که ناگاه جوانی گندم گون خوشروی امده حجر را برداشت و بجای خود گذاشت و چنین قرار گرفت که گویا از جای خود حرکت نکرده بود و صداها از مردمان بلند شد و انجوان برگشت و من از جای خود جستم و چشم براو دوخته سر در عقبش نهادم و از کثرت ازدحام واهمه اینکه مبادا از من غایب شود و بسبب دور کردن مردم از خود و برنداشتن چشم از او نزدیک شد که عقلم زایل شود دیدم که ایستاد و بمن ملتفت شده فرمود انچه با خود داری بیاور پس رقعه را دادم فَقَالَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهَا قُلْ لَهُ لَا خَوْفَ عَلَيْكَ فِي هَذِهِ الْعِلَّةِ وَيَكُونُ مَا لَا بُدَّ مِنْهُ بَعْدَ ثَلَاثِينَ سَنَةً و بی انکه نگاه کند فرمود بگو باو که در این مرض بر تو خوفی نیست و ان امری که از ان گزیری نیست بعد از سی سال بر تو واقع خواهد شد پس گریه بر من عارض شد و طاقت حرکت

نماند و اینرا کوارد رفت تا از نظر مغایب شد قال ابو القاسم فحضر و اعلمنی هذه الجملة ابو القاسم ۳
کوید پس ابن هشام امد و این جمله را بر من خبر داد و چون سال سیصد و سی و نه رسید مریض شد فاخذ ینظر فی
امره بتحصیل جهاز قبره و کتب وصیته و استعمل الجد فی ذلک پس بر تجهیز قبر خود پرداخت
و وصیت خود را نوشت و در این باب اهتمام نمود باو کفتند امید شفای تو داریم و مرض تو انقدر
نیست کفت نه چنین است وعده که بمن داده اند رسیده و در انمرض برحمت حق پیوست و مجلسی
علیه الرحمه بعد از نقل اینخبر در سیزدهم بحار کوید که ابن قولویه استاد مفید است و شیخ در رجال کفته
که او در سنه سیصد و شصت و هشت وفات کرد و چون وفات و در اوایل انسال بود لهذا در
اینخبر ان زیاده بجهة قلتش محسوب نشده و اسقاط انچه اقل از نصف باشد در حساب شایع است
مؤلف کوید باید دانست که در حجر الاسود خواص چندی مقرر است از انجمله این است که
باید معصوم او را نصب کند تا قرار کیرد و الا در دست دیکری قرار نمیکیرد چنانچه ابن قولویه علیه
الرحمه فرموده و تا حال پنج معصوم او را نصب فرموده اوّل حضرت ادم علیه السلم او را در کعبه نصب نمود
دوّیم حضرت ابرهیم علیه و علی نبیّنا و اله السلم نصب کرد سیّم حضرت رسول صلّی الله علیه و اله بود که در
ایّام جاهلیّت پیش از بعثت که سیل خانه را خراب کرد و قریش کعبه را بنا کردند انحضرت حجر را نصب
فرمود چهارم حضرت سجّاد علیه السلام بود که در زمان حجّاج نصب فرمود چنانچه در اینخبر اشاره شده
و تفصیل ان بدان نحو است که در خرایج روایت کرده انّ الحجّاج بن یوسف لمّا خرّب الکعبة بسبب
مقاتلة عبد الله بن الزّبیر ثمّ عمروها و ارادوا ان ینصبوا الحجر الاسود چون حجّاج بن یوسف
کعبه را خراب کرد بسبب مقاتله با عبد الله بن زبیر بعد از ان او را بنا کردند و خواستند که حجر الاسود را
در جای خود نصب کنند فکلّما نصبه عالم من علمائهم او قاض من قضاتهم او زاهد من زهّادهم
یتزلزل و یضطرب و لا یستقرّ الحجر فی مکانه پس هر کس از علماء و قضات و زهّاد حجر را نصب میکرد
میلرزید و مضطرب میشد در جای خود قرار نمیکرفت فجاء الامام علیّ بن الحسین ع و اخذه من
ایدیهم و سمّی الله ثمّ نصبه فاستقرّ فی مکانه پس در اینحال حضرت علیّ بن الحسین علیهما السّلم
امد و حجر را از دست ایشان کرفت و بسم الله کفت در جای خود نصب فرمود و در مکان خود قرار
کرفت و صدای مردم بتکبیر بلند شد و لقد الهم الفرزدق فی قوله و بتحقیق فرزدق ملهم شده
در قول خود یکاد یمسکه عرفان راحته رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم مؤلف
کوید قربان انداستها مبارکت شوم یابن رسول الله که حجر باندستها تمکین میکند و میشناسد

اثبات اینکه نصب حجر الاسود معصوم باید

اما اهل کوفه با دستهای مبارک چه کردند بیکی از مصائب و حالات اسیری اشاره کن شیخ احمد نحوی کوید فالهفتاه علی خزائن علمك للنجاد وهو یقاد فی الاصفاد بادی الضنا یشکو

علی عاری المطی عض القیود ونهسة الاقتاد | فمن المعزی للرسول بعترة
هادی بتمایلهم المنون بداد ومن المعزی للبتول بنجلها | شلوا علی الرمضاء دون مهاد
ومن المعزی للوصی بفادح | اوهی القلوب وفت فی الاعضاد | ان الحسین رمیة تنتاشه
ایدی الضغون باسهم الاحقاد | وکرائم السادات سبی للعدی | تغدو علیها للزمان عوادی
حسری تقاد فما السهول لدی الربی | ما بین اغوار الی انجاد | هذی تصیح ابی وتهتف بی اخی
وتعج تلك باکرم الاجداد | اعلمت یا جداه سبطك قد غدی | للخیل مرکضة لیوم طراد
اعلمت یا جداه ان امیة | عدت مصابك اشرف الاعیاد | احشاشة الزهراء بل یا مهجة
الکرار یا روح النبی الهادی | ءاخی هل لك اوبة تعتادنا | فیها بفاضل برك المعتاد
اتری یعود لنا الزمان بقربکم | هیهات ما للقرب من میعاد | ءاخی کیف ترکتنی حلف الاسی
مشبوبة الاحشاء بالایقاد

حاج سلیمان صباحی کاشی کوید

افتاد درایت صف بیکار کربلا | لب تشنه صید وادی خونخوار کربلا | از روز روز الیبی تیره شد که تا
چو نهر از سنان سر سردار کربلا | پژمرده غنچه لب کلکونش از عطش | وز خونش آب خورد خس خار کربلا
لخت جکر نواله طفلان بی پدر | وز آب دیده شربت بیمار کربلا | ماتم فکند حلی قامت حی که خواست
بانک رحیل قافله سالار کربلا | شد کار اینجهان نوی آشفته یادکو | در کار اینجهان چه کند کار کربلا
کویم چه سرکذشت شهیدان که دست چرخ | از خون نوشته بر در و دیوار کربلا | افسانه ایست کس نتواند شنیدنش
یارب بر اهل بیت چه آمد ز دیدنش | الا لعنة الله علی القوم الظالمین

چهارم حکایت حاجی علی بغدادی است

فضیه صالح صفی متقی حاجی علی بغدادی موجود در تاریخ تالیف اینکتاب وفقه الله که مناسبتی با حکایت سابقه دارد واکر نبود در این کتاب شریف مکر اینحکایت متقنه صحیحه که در آن فوائد بسیار است و در این نزدیکیها واقعشده هر آینه کافی بود در شرافت و نفاست آن و شرح آن چنان است که ماه رجب سال کذشته مشغول تالیف رساله جنة المأوی بودم عازم نجف اشرف شدم بجهة زیارت مبعث پس وارد کاظمین شدم و خدمت جناب عالم عامل و فقیه کامل سید سند و حبر معتمد آقا سید محمد ابن العالم الاوحد سید احمد بن العالم الجلیل والمتوحد النبیل سید حیدر کاظمینی

ایده الله سید و او از تلامذه خاتم المجتهدین و فخر الاسلام والمسلمین استاد اعظم شیخ مرتضی
اعلی الله تعالی مقامه است و از اتقیا علماء آن بلده شریفه و از صلحاء ائمه جماعت صحن و حرم
شریف و ملاذ طلاب و غرباء و زوار و پدر و جدش از معروفین علماء و تصانیف جدش سید حیدر
در اصول و فقه و غیره موجود پس از ایشان سؤال کردم که اگر حکایت صحیحه در این باب دیده یا شنیده
نقل کنند پس اینقضیه را نقل نمود و خود سابقا شنیده بودم و لکن ضبط اصل و سند آن نکرده
بودم پس مستدعی شدم که از بخط خود بنویسید فرمودند مدتیست شنیده میترسم در آن زیاده کم
شود باید او را ملاقات کنم و بپرسم آنگاه بنویسیم و لکن ملاقات و تلقی از او صعب چه او از زمان
وقوع این قضیه انسش با مردم کم شده مسکنش بغداد چون بزیارت مشرف میشود بجایی نمیرود بعد
از قضا وطر از زیارت برمیگردد و گاه شود در سال یکدفعه یا دو دفعه در عبور ملاقات میشود
و علاوه بنایش بر کتمانست مگر برای بعضی از خواص از کسانیکه ایمن است از نشر و اذاعه آن از
خوف استهزاء مخالفین مجاورین که منکرند ولادت مهدی علیه السلم و غیبت او را و خوف نسبت دادن
عوام او را بفخر و تنزیه نفس گفتم تا مراجعت حقیر از نجف مستدعیم که هر قسم است او را دیده و قصه را
پرسیده که حاجت بزرگ و وقت تنگ است پس از ایشان مفارقت کردم بقدر دو یا سه ساعت
بعد جناب ایشان برگشت و فرمود از عجب قضایا آنکه چون بمنزل خود رفتم بدون فاصله کسی
آمد که جنازه را از بغداد آورده‌اند و در صحن گذاشتند منتظرند که بر آن نماز کنید چون رفتم و نماز
کردم حاجی مزبور را در مشیعین دیدم پس او را بگوشه بردم و بعد از امتناع بهر قسم بود قضیه را
شنیدم پس بر این نعمت سنیه خدا را شکر کردم پس تمام قضیه را نوشت و در جنة المأوی ثبت کردم
و پس از مدتی با جمعی از علمای کرام و سادات عظام بزیارت کاظمین علیهما السلم مشرف شده و
از آنجا ببغداد رفتیم بجهة زیارت نواب اربعه رضوان الله علیهم و پس از ادای زیارت خدمت جناب
عالم عامل و سید فاضل آقا سید حسین کاظمینی برادر جناب آقا سید محمد مذکور که ساکن است
در بغداد و مدار امور شرعیه شیعیان بغداد ایدهم الله با ایشانست مشرف شده مستدعی شدیم که
حاجی علی مذکور را احضار نماید پس از حضور مستدعی شدیم که در مجلس قضیه را نقل کند ابا نمود
پس از اصرار او راضی شد در غیر این مجلس بجهة حضور جماعتی از اهل بغداد پس بخلوتی رفتیم و نقل کرد
و فی الجمله اختلافی در دو سه موضع داشت که خود معتذر شد که بجهة طول مدتست و از سیماء او
آثار صدق و صلاح بنحوی لایح و هویدا بود که تمام حاضرین با تمام مداقه که در امور دینیه و دنیویه

داراند قطع بصدق واقعه پیدا کردند حاجی مذکور ایده الله نقل کرد که دو ذمه من هشتاد تومان
۵۰۵
مال امام علیه السلام جمع شد پس رفتم بنجف اشرف بیست تومان از آن ادادم بجناب علم الهدی و
التقی شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و بیست تومان بجناب شیخ محمد مجتهد حسین مجتهد کاظمینی و
بیست تومان بجناب شیخ محمد حسین شروقی و باقی ماند بر ذمه من بیست تومان که قصد داشتم
در مراجعت بدهم بجناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یس ایده الله چون مراجعت کردم ببغداد خوش
داشتم که تعجیل کنم در ادای آنچه باقی بود در ذمه من پس در روز پنجشنبه بود که مشرف شدم بزیارت
امامین همامین کاظمین علیهما السلم و پس از آن رفتم خدمت جناب شیخ سلمه الله و قدری از آن بیست
تومان ادادم و باقی را وعده کردم که بعد از فروش بعضی از اجناس بتدریج بر من حواله کنند که باهلش
برسانم و عزم کردم بر مراجعت ببغداد در عصر آن روز و جناب شیخ خواهش کرد بمانم معتذر شدم
که باید مزد عمله کارخانه شعربافی که دارم بدهم چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصر پنجشنبه می
دادم پس برگشتم چون ثلث از راه را تقریبا طی کردم سید جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو بمن
میاید چون نزدیک شد سلام کرد و دستهای خود را گشود برای مصافحه و معانقه و فرمود اهلا
وسهلا و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم و بر سر عمامه سبز روشنی
داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود پس ایستاد و فرمود حاجی علی خیر است بکجا
میروی گفتم کاظمین علیهما السلام را زیارت کردم و برمیگردم ببغداد فرمود امشب شب جمعه
است برگرد گفتم یا سیدی متمکن نیستم فرمود هستی برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان
جدم امیر المؤمنین علیه السلم و از موالیان مائی و شیخ شهادت دهد زیرا که خدایتعالی امر فرموده
که دو شاهد بگیرید و این اشاره بود بمطلبی که در خاطر داشتم که از جناب شیخ خواهش کنم نوشته
بمن دهد که من از موالیان اهل بیتم علیهم السلم و آن را در کفن خود بگذارم پس گفتم تو چه میدانی
و چگونه شهادت میدهی فرمود کسیکه حق او را باو میرسانند چگونه آن رساننده را نمیشناسد
فرمود آنکه رسانده بوکیل من گفتم وکیل تو کیست فرمود شیخ محمد حسن گفتم وکیل تست فرمود وکیل
منست و بجناب آقا سید محمد گفته بود که در خاطرم خطور کرد که این سید جلیل مرا باسم خواند با
آنکه من او را نمیشناسم پس بخود گفتم شاید او مرا میشناسد و من او را فراموش کردم باز در نفس
خود گفتم که این سید از حق سادات از من چیزی میخواهد و خوشدارم که از مال امام علیه السلم چیزی
باو برسانم پس گفتم ای سید من در نزد من از حق شما چیزی مانده بود رجوع کردم در امر آن بجناب شیخ

حکایت مرحوم حاج علی بغدادی

محمد حسن برای آنکه ادا کنم حق شما یعنی سادات را باذن او پس رو کرد بمن تبسمی کرد و فرمودند ای
رسانید بعضی از حق ما را بسوی وکلاء ما در نجف اشرف پس گفتم آنچه ادا کردم قبول شد فرمودند بلی
پس در خاطرم گذشت که این سید میگوید بالنسبه بعلماء اعلام وکلای ما و این در نظرم بزرگ
آمد پس گفتم علماء اعلام وکلا اند برقبض حقوق سادات و مرا غفلت گرفت انتهی آنگاه فرمود
برگرد جدم را زیارت کن پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود چون براه افتادیم
دیدم در طرف راست ما نهر آب سفید صافی جاریست و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور
و غیر آن همه با ثمر در یک وقت با آنکه موسم آنها نبود بر بالای سر ما سایه انداخته اند گفتم این
نهر و این درختها چیست فرمود هر کس از موالیان ما که زیارت کند جد ما را و زیارت کند ما را
اینها با او هست پس گفتم میخواهم سؤالی کنم فرمود سؤال کن گفتم شیخ عبد الرزاق مرحوم مردی
بود مدرس روزی نزد او رفتم شنیدم که میگفت کسی که در طول عمر خود روزها را روزه باشد و
شبها را بعبادت بسر برد و چهل حج و چهل عمره بجای آورد و در میان صفا و مروه بمیرد و از موالیان
امیر المؤمنین علیه السلام نباشد برای او چیزی نیست فرمودند آری والله برای او چیزی نیست پس از احوال
یکی از خویشان خود پرسیدم که او از موالیان امیر المؤمنین علیه السلام است فرمود آری و هر که متعلق
است بتو پس گفتم سیدنا برای من مسئله ایست فرمود بپرس گفتم قراء تعزیه حسین علیه السلام
خوانند که سلیمان اعمش آمد نزد شخصی و از زیارت سید الشهداء علیه السلام پرسید گفت بدعت
است پس در خواب دید هودجی را میان زمین و آسمان پس سؤال کرد که کیست در آن هودج گفتند
با فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیهما السلام پس گفت بکجا میروند گفتند بزیارت حسین علیه السلام در
امشب که شب جمعه است و دید رقعه هائی را که از هودج میریزد و در آن مکتوب است أمانٌ
مِنَ النّارِ لِزُوّارِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ أمانٌ مِنَ النّارِ يَوْمَ الْقِيمَةِ این حدیث
صحیح است فرمود آری راست و تمام است گفتم سیدنا صحیح است که میگویند هر کس زیارت
کند حسین علیه السلام را در شب جمعه پس برای او امان است فرمود آری والله و اشک از چشمان
مبارکش جاری شد و گریست گفتم سیدنا مسئله فرمود بپرس گفتم سنه هزار و دویست و شصت و
نه حضرت رضا علیه السلام را زیارت کردیم و در درود یکی از عربهای شروقیه را که از بادیه نشینان
طرف شرقی نجف اشرفند ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت
رضا علیه السلام گفت بهشت است امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا

علیه السلام خورده ام چه حد دارد منکر و نکیر که در قبر نزد من بیایند گوشت و خون من از طعام انحضرت روئیده در مهمانخانهٔ انجناب این صحیح است علی بن موسی الرضا علیهما السلام می باید و او را از منکر و نکیر خلاص میکند فرمود اری والله جد من ضامن است گفتم سیدنا مسئله کوچکی است میخواهم بپرسم فرمود بپرس گفتم زیارت من حضرت رضا را مقبولست فرمود صحیح است انشاء الله گفتم سیدنا مسئله فرمود بسم الله بپرس گفتم حاجی محمد حسین بزاز پسر مرحوم حاجی احمد بزاز باشی زیارتش قبول است یا نه و او با من رفیق و شریک در مخارج بود در راه مشهد رضا علیه السلام فرمود عبد صالح زیارتش قبول است گفتم سیدنا مسئله فرمود بسم الله گفتم فلان که از اهل بغداد و همسفر بود با ما زیارتش قبول است پس ساکت شد گفتم سیدنا مسئله فرمود بسم الله گفتم این کلمه را شنیدی یا نه زیارت او قبولست یا نه جوابی نداد حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چند نفر بودند از اهل مترفین بغداد که در این سفر پیوسته بلهو و لعب مشغول بودند و انشخص مادر خود را نیز کشته بود پس رسیدیم در راه بموضعی از جادهٔ وسیعه که دو طرف ان بساتین و مواجه بلدهٔ شریفه کاظمین است و موضعی از ان جاده که متصل است بر بساتین از طرف راست ان که از بغداد میاید و ان مال بعضی از ایتام سادات بود که حکومت بجور انرا داخل در جاده کرده و اهل تقوی و ورع سکنهٔ این دو بلد همیشه کناره میکردند از راه رفتن در ان قطعه از زمین پس دیدم انجناب را که در ان قطعه راه میرود پس گفتم ای سید من اینموضع مال بعضی از ایتام سادات است تصرف در ان روا نیست فرمود اینموضع مال جد ما امیر المؤمنین و ذریه او و اولاد ما است حلالست برای موالیان ما تصرف در ان و در قریب ان در طرف راست باغیست مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی میگفتند و از متمولین و معروفین عجم بود که در بغداد ساکن بود گفتم سیدنا است که میگویند زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است فرمود چه کار داری بر این و از جواب اعراض نمود پس رسیدیم بساقیه ابی که از شط دجله میکشند برای مزارع و بساتین ان حدود و از جاده میگذرد و انجا دو راه میشود بسمت بلد یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات و انجناب میل کرد براه سادات پس گفتم بیا از این راه سلطانی برویم فرمود نه از همین راه خود میرویم پس امدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدس دیدیم نزد کفشداری دیدیم و هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم پس داخل ایوان شدیم از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پایین پا است و در در رواق مطهر

کث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و در حرم ایستاد پس فرمود زیارت بکن گفتم من
قاری نیستم فرمود برای تو بخوانم گفتم اری پس فرمود ءَاَدْخُلُ یا اَللّٰهُ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا رَسُولَ
اللهِ و همچنین سلام کردند بر هر یك از ائمه علیهم السلم تا رسیدند در سلام بحضرت عسکری
علیه السلم و فرمود السَّلامُ عَلَیكَ یا ابا محمّد الحسن العسکری انگاه فرمود امام زمان خود را می
شناسی گفتم چرا نمیشناسم فرمود سلام کن بر امام زمان خود پس گفتم السَّلامُ عَلَیكَ یا حجة الله
یا صاحب الزمان یا بن الحسن پس تبسم نمود و فرمود عَلَیْكَ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُه پس
داخل شدیم در حرم مطهر و ضریح مقدس را چسبیدیم و بوسیدیم پس فرمود بمن زیارت کن گفتم
من قاری نیستم فرمود زیارت بخوانم برای تو گفتم اری فرمود کدام زیارت را میخواهی گفتم هر زیارت
که افضل است مرا بان زیارت ده فرمود زیارت امین الله افضل است انگاه مشغول شدند بر
خواندن و فرمود السَّلامُ عَلَیْکُما یا اَمِینَی اللهِ فِی اَرْضِهِ وَحُجَّتَیْهِ عَلی عِبادِهِ الخ و چراغهای
حرم را در اینحال روشن کردند پس شمعها را دیدم روشن است ولکن حرم روشن و منور است بنوری
دیگر مانند نور افتاب و شمعها مانند چراغی بودند که در روز در افتاب روشن کنند و مرا چنان
غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت این ایات نمیشدم چون از زیارت فارغ شد از سمت پایین پا
امدند به پشت سر و در طرف شرقی ایستادند و فرمودند ایا زیارت میکنی جدم حسین علیه السلام را
گفتم اری زیارت میکنم شب جمعه است پس زیارت وارث را خواندند و مؤذنها از اذان مغرب
فارغ شدند پس بمن فرمود نماز کن و ملحق شو بجماعت پس تشریف اورد در مسجد پشت سر حرم
مطهر و جماعت در انجا منعقد بود و خود بانفراد ایستادند در طرف راست امام جماعت محاذی
او و من داخل شدم در صف اول و برایم مکانی پیدا شد چون فارغ شد او را ندیدم پس از مسجد
بیرون امدم و در حرم تفحص کردم او را ندیدم و قصد داشتم او را ملاقات کنم و چند قرانی باو بدهم
و شب او را نگاه دارم که مهمان باشد انگاه بخاطرم امد که این سید کی بود و ایات و معجزات
گذشته را ملتفت شدم از انقیاد من امر او را در مراجعت با انشغل مهمی که در بغداد داشتم و
خواندن مرا باسم با انکه او را ندیده بودم و گفتن او موالیان ما و اینکه من شهادت میدهم و دیدن
نهر جاری و درختان میوه دار در غیر موسم و غیر از اینها از انچه گذشت که سبب شد برای یقین من
باینکه او حضرت مهدی است خصوص در فقرهٔ اذن دخول و پرسیدن از من بعد از سلام بر حضرت عسکری
که امام زمان خود را میشناسی چون گفتم میشناسم فرمود سلام کن چون سلام کردم تبسم کرد و جواب

داد پس آمد در نزد کفشدار و از حال جنابش سؤال کردم کفت بیرون رفت و پرسید که این سید رفیق تو بود کفتم بلی پس آمد بخانه مهماندار خود و شب را بسر بردم چون صبح شد رفتم بنزد جناب شیخ محمد حسن و آنچه دیده بودم نقل کردم پس دست خود را بر دهان خود کذاشت و نهی نمود از اظهار این قصه و افشای این سر و فرمود خدا وند ترا موفق کند پس انرا مخفی میداشتم و باحدی اظهار ننمودم تا انکه یکماه از این قضیه کذشت روزی در حرم مطهر بودم سید جلیلی را دیدم که آمد نزدیک من و پرسید که چه دیدی و اشاره کرد بقصه انروز کفتم چیزی ندیدم باز اعاده کرد انکلام را بشدت انکار کردم پس از نظرم ناپدید شد دیکر او را ندیدم مؤلف کوید که حاجی علی مذکور پسر حاجی قاسم کرادی بغدادیست و از تجار و عامیست و از هر کس از علماء و سادات عظام کاظمین و بغداد که از حال او جویا شدم مدح کردند او را بخیر و صلاح و صدق و امانت و مجانبت از عادات سوء اهل عصر و خود در مشاهده و مکالمه با او آثار این اوصاف در او مشاهده نمودم و پیوسته در اثناء کلام تاسف میخورد و از نشناختن آنجناب بنحویکه معلوم بود آثار صدق و اخلاص و محبت در او هنیئا له و اما خبری که در زیارت ابی عبد الله علیه وارد شده در شب جمعه بنحویکه سؤال کرده از صحت آن خبریست که شیخ محمد بن المشهدی در مزار کبیر خود روایت کرده از اعمش که کفت من منزل کرده بودم در کوفه و مرا همسایه بود که بسیار او قات با او می نشستم و شب جمعه بود پس باو کفتم چه میکوئی در زیارت حسین علیه السلام پس کفت بمن که بدعتست و هر بدعتی ضلالت و هر ضلالتی در آتش است پس من از نزد او برخاستم و پر شده بودم از غضب و کفتم چون سحر شود میایم نزد او و فضایلی از امیر المؤمنین علیه السلام برای او نقل میکنم که چشمش کرم شود و ان کنایه است از حزن و اندوه و غم پس رفتم نزد او و در خانه او را کوبیدم پس آوازی از پشت در بر آمد که او از اول شب قصد زیارت کرده پس بشتاب بیرون رفتم و آمدم بکربلا ناکاه انشیخ را دیدم که سر بسجده کذاشته و از سجده و رکوع ملالتی نمیکرد پس باو کفتم تو دیروز میکفتی زیارت بدعت است و هر بدعتی ضلالت و هر ضلالتی در آتش و امروز زیارت میکنی آنجناب را پس کفت بمن ای سلیمان مرا ملامت مکن زیرا که من برای اهل بیت علیهم السلام امامتی ثابت نکرده بودم تا اینکه این شب شد پس خوابی دیدم که مرا ترسانید کفتم چه دیدی ای شیخ کفت دیدم مردی را که نه زیاد طویل بود و نه زیاد کوتاه قادر نیستم که وصف نمایم حسن و بهای او را با او کروهی بودند که کرد اکرد او را کرفته بودند در پیش

روی او سوار بود بر اسبی که برای او چند دم بود و بر سرش تاجی بود که برای آن تاج چهار رکن بود در هر رکنی جوهری بود که روشن میکرد مسافت سه روز را پس گفتم کیست این گفتند محمد بن عبد الله بن عبد المطلب صلی الله علیه و آله گفتم دیگری کیست گفتند وصی او علی بن ابیطالب علیه السلام آنگاه نظر انداختم ناگاه ناقه را دیدم از نور که بر آن هودجی بود که پرواز میکرد میان زمین و آسمان پس گفتم از کیست این ناقه گفتند از آن خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله گفتم آن جوان کیست گفتند حسن بن علی علیهما السلام گفتم بکجا قصد دارند بروند گفتند جمیع ایشان میروند بزیارت کشته شده بظلم شهید در کربلا حسین بن علی علیهما السلام آنگاه متوجه هودج شدم ناگاه دیدم رقعهائیکه میریزد از بالا که امانست از جانب خداوند جل ذکره از برای زوار حسین بن علی در شب جمعه آنگاه هاتفی ندا کرد ما را که آگاه باشید که ما و شیعیان ما در درجه عالیه ایم از بهشت والله ای سلیمان مفارقت نمیکنم این مکان را تا روحم از جسد مفارقت کند و شیخ طریحی اخر این خبر را چنین نقل کرده که گفت ناگاه دیدم رقعهائی نوشته از بالای میریزد پس سؤال کردم که چیست این رقعه ها گفت این رقعهائیست که در آن امان از آتش است از برای زوار حسین علیه السلام در شب جمعه پس طلب کردم از و رقعه پس گفت بمن تو میگوئی زیارت آنجناب بدعت است پس بدرستیکه تو نخواهی یافت آنرا تا اینکه زیارت کنی حسین علیه السلام و اعتقاد کنی بفضل و شرافت او پس از خواب برخواستم هراسان و قصد نمودم در همان وقت و ساعت زیارت سید خودم حسین علیه السلام را انتهی ختم کن مجلس را بزیارت حضرت حسین علیه السلام اللهم ارزقنا زیارتهم فی الدنیا و شفاعتهم فی الاخرة بمحمد و آله الطاهرین

تتمیم مقصد نهم در بیان شمه از تکالیف عباد در زمان غیبت

بدانکه علامه نوری طاب ثراه در نجم ثاقب تفاصیل و بیانات مفیده در این باب قرار داده و اجمال و تلخیص بعضی از مطالبش بدین نهج است که فرموده **باب دهم** در ذکر شمه از تکالیف عباد بالنسبه بامام عصر صلوات الله علیه و آداب بندگی و رسوم فرمانبرداری آنانکه سر بزیر فرمان و اطاعت آنجناب فرود آورده اند و خود را عبد طاعت و ریزه خور خوان احسان و جود عام او دانسته و آن شخص معظم را امام و واسطه رساندن فیوضات الهیه و نعم غیر متناهیه دنیویه و اخرویه قرار داده اند و از آنها چند چیز بیان میشود که بعضی قلبیه و بعضی جوارحیه و بعضی لسانیه و بعضی

اوّل مهموم بودن برای آنجناب علیه السّلام در ایام غیبت و مفارقت و سبب این هم متعدّد است
اوّل مجرّد مستور و محجوب بودن و نرسیدن دست بدامان وصالش و روشن نگشتن دیدکان
بنور جمالش تا انجاکه ترجمهٔ بعضی از فقرات شریفهٔ دعای ندبهٔ معروفه اشاره کرده و این احقر بسبب
مزید نفع بلفظ بعضی از آن با ترجمهٔ مذکوره اشاره میکنیم پس در دعای معروف بعد از ذکر پارهٔ از
اوصاف و مناقب آنحضرت میفرماید لیت شعری این استقرّت بک النوی بل ایّ ارض تقلّک
او ثری ابرضوی ام غیرها ام ذی طوی عزیز علیّ ان اری الخلق و لا تری و لا اسمع لک حسیسا
و لا نجوی عزیز علیّ ان لا تحیط بی دونک البلوی و لا ینالک منّی ضجیج و لا شکوی بنفسی
انت من مغیّب لم یخل منّا بنفسی انت من نازح ما نزح عنّا بنفسی انت امنیّة شائق یتمنّی
من مؤمن و مؤمنة ذکرا فحنّا تا انجاکه میفرماید عزیز علیّ ان ابکیک و یخذلک الوری عزیز
علیّ ان یجری علیک دونهم ما جری هل من معین فاطیل معه العویل و البکاء هل من جزوع
فاساعد جزعه اذا خلا الدّعاء یعنی کاش میدانستم که تو در کجا اقامت نمودی و کدام زمین و
خاک ترا برگرفته آیا برضوی جای داری یا ذی طوی گران است بر من که خلق را ببینم و تو
دیده نشوی و نشنوم از تو نه آوازی و نه رازی گران است بر من که احاطه کند بتو بلا نه بمن و
نرسد بتو از من نه ناله و نه شکایتی جانم فدای تو دور شده که از ما دوری نکرفتی جانم فدای تو که آرزوی
هر مشتاق آرزومندی از مرد و زن که ترا یاد آورند و ناله کنند گران است بر من که من بر تو
بگریم و خلق از تو دست کشیده باشند گران است بر من آنکه جاری شود بر تو آنچه جاری شده
نه بر ایشان آیا معینی هست که طول دهم با او گریه و ناله را آیا جزع کنندهٔ هست که من او را بر جزعش
یاری کنم هر آنگاه که خلوت شد تا آخر دعا که نمونه ایست از درد دل آنکه جامی از چشمهٔ محبت آنجناب
نوشیده و سزاوار است او را که بامثال این کلمات درد دل کرده و بر آتش هجرانش کفی از آب
شور باشیده باشد پس در رنجم ثاقب گوید دوم ممنوع بودن آن سلطان عظیم الشّان که جامهٔ خلافت
و سلطنت ظاهره بر تمام جهان را خیر برای آن قامت معتدل برای احدی ندوخته اند از رتق و
فتق و اجرای احکام و حدود و ابلاغ فرامین الهیّه و منع تعدّی و جور و اعانت ضعیف و اغاثه
مظلوم و اخذ حقوق و اظهار و اعلان حقّ و ابطال و ازهاق باطل تا انجاکه گفته در کافی و تهذیب
و فقیه مرویست که جناب باقر علیه السّلام فرمود بعبد الله ظبیان که هیچ عیدی نیست برای مسلمین
نه قربانی و نه فطری مگر آنکه تازه میکند خداوند برای آل محمّد علیهم السّلام حزنی را راوی پرسید

از دعای ندبه و ترجمهٔ آن

۲ غایبی که از ما کناره نداری جانم فدای تو

تکلیف ... مؤمنان
غیبت

تکلیف شیعیان در زمان غیبت

چرا فرمود زیرا که ایشان می‌بینند حق خود را در دست غیر خود شان و کوید که ستم بدستیاری مدان جادهٔ واسعهٔ مستقیمه واضحهٔ شریعت مطهره و انحصار آن رسیدن بان در راههای باریك تاریك منشعبه کردیده و هکذا زان جمعی از دزدان داخل دین مبین در کمین نشسته و پیوسته شکوك و شبهات در قلوب عوام بلکه خواص داخل کرده تا انجا که این فرقه قلیله و عصابهٔ مهتدیه امامیه یکدیکر را تکفیر و تکذیب و امن و توهین کرده و میکنند و اعدا از خود چیره نموده‌اند و پیوسته از دین خدا وند بیرون روند و علمای راستین از اظهار علم خود عاجز و صادق شده وعده صادقین علیهم السلم که خواهد امد وقتی که نکاه‌داشتن مؤمن دین خود را مشکلتر است از نکاه‌داشتن جمرهٔ از اتش در دست شیخ نعمانی روایت کرده از عمیره دختر نفیل که کفت شنیدم حسین بن علی علیهما السلم میفرماید نخواهد شد ان امری که شما منتظر انید تا اینکه بیزاری جوید بعضی از شما از بعضی و خیو اندازد بعضی از شما در صورت بعضی و شهادت دهد بعضی از شما بکفر بعضی و لعن کند بعضی شما بعضی را پس کفتم بانجناب که خیری نیست در ان زمان پس حسین علیه السلم فرمود تمام خیر در ان زمان است خروج میکند قائم ما و همه اینها را دفع میکند و کوید

از تکالیف قلبیه

دویم از تکالیف قلبیه انتظار فرج ال محمد علیهم السلم در هران و ترقب ورود و ظهور دولت قاهره و سلطنت ظاهره مهدی ال محمد علیهم السلم و پر شدن زمین از عدل و داد و غالب شدن دین قویم بر جمیع ادیان که خدا تعالی بر نبی اکرم خود خبر داده و وعده فرمود بلکه بشارت ان بجمیع پیغمبران و امم داده که چنین روزی خواهد امد که جز خدا تعالی کسی را پرستش نکنند و چیزی از دین نماند که از بیم احدی در پرده ستر و حجاب بماند و بلا و شدت از حق پرستان بزود چنانکه در زیارت مهدی ال محمد علیهم السلم است که اَلسَّلامُ عَلَی الْمَهْدِیِّ الَّذِی وَعَدَ اللهُ بِهِ الْاُمَمَ اَنْ یَجْمَعَ بِهِ الْکَلِمَ وَیَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَیَمْلَأَ بِهِ الْاَرْضَ عَدْلاً وَقِسْطاً وَیُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِینَ سلام بر مهدی ان چنانیکه وعده داده باو جمیع امتها را که جمع کند بوجود او کلمه‌ها را یعنی اختلاف را از میان میبرد و دین یکی شود و کرد اورد باو پراکنده‌ها را او پر کند باو زمین را از عدل و داد و انفاذ فرماید بسبب او وعدهٔ فرجی که بمؤمنین داده در بحار از اکمال الدین از محمد بن سنان از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود اَقْرَبُ مَا یَکُونُ الْعِبَادُ اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاَرْضَی مَا یَکُونُ عَنْهُمْ اِذَا افْتَقَدُوا حُجَّةَ اللهِ فَلَمْ یَظْهَرْ لَهُمْ وَلَمْ یَعْلَمُوا بِمَکَانِهِ وَهُمْ فِی ذَلِکَ یَعْلَمُونَ اَنَّهُ لَمْ تَبْطُلْ حُجَّةُ اللهِ نزدیکتر بودن عباد بسوی خدا تعالی

وخوشنودتر بودن او از ایشان در وقتی است که حجت خدا را مفقود کنند و او بر ایشان ظاهر نشود
و مکان او را ندانند با وجود این بدانند که حجت خدا باطل نشده فَعِنْدَها فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ کُلَّ
صَباحٍ وَمَساءٍ فلهذا هر صبح و شام منتظر فرج میشوند فَاِنَّ اَشَدَّ ما یَکُونُ غَضَبُ اللهِ
عَلی اَعْدائِهِ اِذَا افْتَقَدُوا حُجَّتَهُ فَلَمْ یَظْهَرْ لَهُمْ وَقَدْ عَلِمَ اَنَّ اَوْلِیائَهُ لا یَرْتابُونَ واشد غضب
خدا بر دشمنان خود در وقتیست که حجت خدا را مفقود کنند و او بر ایشان ظاهر نشود و خدا
تعالی دانسته است که دوستانش در این باب شک نمیکنند وَلَوْ عَلِمَ اَنَّهُمْ یَرْتابُونَ لَما غَیَّبَ حُجَّتَهُ
طَرْفَةَ عَیْنٍ وَلا یَکُونُ ذلِکَ اِلاّ عَلی رَأْسِ شِرارِ النّاسِ و اگر میدانست که ایشان شک میکنند
هر آینه حجت خود را یک لحظه غایب نمیکرد و این فتنه واقع نمیشود مگر از برای اشرار مردم
و از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود افضل اعمال امت من
انتظار فرج است از خداوند عز و جل و نیز روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود منتظر
امر ما مانند کسی است که در خون غلطیده باشد در راه خداوند و از شیخ برقی در محاسن از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بمردی از اصحاب خود که هر که از شما بمیرد با دوستی اهل بیت
و انتظار کشیدن فرج مثل کسی است که در خیمهٔ جناب قائم علیه السلام باشد و در روایت دیگر مانند
کسی است که در پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله با شمشیر در راه خدا جهاد کند و در روایت دیگر
مانند کسی است که در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید کردد و از حضرت رضا علیه السلام
روایت کرده که فرمود چه نیکو است صبر و انتظار فرج آیا نشنیده قول خداوند را که فرموده فَارْتَقِبُوا اِنّی
مَعَکُمْ رَقیبٌ و فرموده وَانْتَظِرُوا اِنّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرینَ پس بر شما باد بصبر زیرا که فرج میاید بعد از نا امیدی
و بتحقیق که بودند پیش از شما کسانی که از شما صبر کننده تر بودند و کویدستیم از تکالیف دعا کردن است از
برای حفظ وجود مبارک امام عصر علیه السلام از شرور شیاطین انس و جن و طلب تعجیل نصرت و ظفر
و غلبه بر کفار و ملحدین و منافقین برای آنجناب که این نوعی است از اظهار بندکی و وعدها بآنچه خدای
تعالی وعده فرموده که چنین کوهر کرانبهائی را که از خزانه قدرت و رحمت خود برورید و بر چهره
انجاب عظمت و جلالت کشیده تا از روز که خود مصلحت داند که آن جوهر ثمین را ظاهر و دنیا را
از پرتو شعاع آن روشن نماید با چنان وعده منجز حتمی در دعا اظهار رسم بندکی و اظهار شوق
و زیادتی محبت و ثواب و رضا بموهبت کبرای خدا و نکاثری ظاهر نباشد اکرچه بغایت تاکید
تحریص فرمودند در دعا برای آنحضرت صلوات الله علیه در غالب اوقات سید جلیل علی بن طاوس

فضیلت انتظار فرج

استحباب دعا از تکالیف

در فصل هشتم از کتاب فلاح السایل فرموده بعد از ذکر ترغیب در دعا برای اخوان که هرگاه اینهمه فضل ۵۱۴
دعاست برای برادران تو پس چگونه خواهد بود فضل دعا کردن برای سلطان تو که او سبب وجود
تست و تو اعتقاد داری که اگر نبود آنجناب هر آینه نمیآفرید خداوند ترا و نه احدی از مکلفین را در زمان
او و زمان تو و اینکه لطف وجود او صلوات الله علیه سبب است از برای هرچه که تو و غیر تو در آیند
و سبب است از برای هر خیر که میرسید بان پس حذر کن از اینکه مقدم بداری نفس خود را یا احدی
از خلایق را در ولاء و دعای از برای آنجناب علیه السلم بغایت آنچه ممکن شود و حاضر کن قلب خود را
و زبان خود را در دعا از برای این سلطان عظیم الشان و حذر کن از اینکه اعتقاد کنی که من این
کلام را گفتم برای اینکه آنجناب محتاج است بسوی دعای تو هیهات که اگر این را معتقد شوی پس تو
مریضی در اعتقاد و دوستی خود بلکه این را گفتم برای آنچیزی که ترا شناسا ندم از حق عظیم آنجناب
بر تو و احسان بزرگ او بسوی تو و بجهة اینکه هرگاه دعا کردی برای او پیش از دعا کردن برای نفس خود و
برای آنکه عزیز است نزد تو نزدیکتر خواهد بود باینکه باز نماید خداوند جل جلاله ابواب اجابت را در پیش
روی تو زیرا که ابواب قبول دعا را ای بنده بستی بسبب گناهان پس هرگاه دعا کردی برای این مولای
خاص در نزد مالک احیا و اموات امید است بجهة آنوجود مقدس خداوند ابواب اجابت را باز نماید
تا آخر آنچه از سید مرحوم نقلکرده بعد هفت دعا از ادعیه ماثوره مختصه بانجناب را با شرح و تفصیل
و بیانات بما لامزید علیه روایت نموده گوید چهارم صدقه دادنست بانچه میسر شود در هر وقت
برای حفظ وجود مبارک امام عصر علیه السلم و ما اینمطلب را در کتاب کلمه طیبه توضیح نمودیم باینکه
هر صدقه که انسان میدهد بهر کس برای هر فایده و غرضی که در نظر گرفته یا برای نفس خود است
یا برای محبوب عزیزیکه گرامی است در نزد او و متوقف است بحسب ظاهر اصلاح بسیاری از امور
معاش و معاد او بوجود و سلامتی او و چون معلم ناصح و والدین و فرزند و عیال و اخوان و امثال
ایشان مثلا در حالت مرض یا سفر کردن یکی از ایشان صدقه میدهد بجهة صحت و سلامتی او
و خیر آن بالاخره راجع میشود بخود چه صحت عالم سبب سلامتی دین اوست و سلامتی فرزند باعث
قلت یا برطرف شدن زحمت و کلفت و بقای نام نیک و و استمرار طلب مغفرت برای اوست و
هکذا و چون ببرهان عقل و نقل و وجدان هیچ نفسی عزیزتر و گرامی تر نیست و نباید باشد از
وجود مقدس امام عصر علیه السلم بلکه محبوبتر از نفس خویش که اگر چنین نباشد در ایمان ضعف و
نقصان و در اعتقاد خلل و سستی است چنانچه باسانید معتبره از رسول خدا صلی الله علیه و آله

نقل کلام مرحوم سید ابن طاوس در فضل دعا برای حضرت حجت علیه السلام

چهاردهم از تکالیف

مرویست

۵۱۵ مرویست که فرمود ایمان نیاورد احدی از شما تا اینکه بوده باشم من و اهل بیت من محبوبتر نزد او از جان و فرزند و تمام مردم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه وجود و حیات و دین و عقل و صحت و عافیت و سایر نعم ظاهریه و باطنیه تمام موجودات از پرتو آن وجود مقدس و اوصیاء او است صلوات الله علیهم و چون ناموس عصر و مدار دهر و منیر آفتاب و ماه و قضا این قصر و بارگاه و سبب اداره تدبیر افلاک و وثوق دنیا از سمک تا سماک حاضر در قلوب اخیار و غایب از مردم ملک اغیار ... اعصار حضرت حجت بن الحسن صلوات الله علیهما است و جامه صحت و عافیت اندازه قامت موزون آن نفس مقدس و شایسته قد معتدل آن ذات اقدس است پس بر تمامی خود پرستان که تمامی اهتمام شان در حفظ و حراست و سلامتی نفس خویش است چه شد با آنکه جز آن وجود مقدس کسی را لایق هستی و سزاوار عافیت و تندرستی ندانند لازم و متحتم است که مقصود اولی و غرض اهم ایشان از چنگ زدن بدامان هر وسیله و سببی که برای بقاء صحت و استجلاب عافیت و قضاء حاجت و دفع بلیت مقرر شده چون دعا و تضرع و تصدق و توسل سلامتی و حفظ آن وجود مقدس باشد و از مضامین ادعیه سابقه و آنچه ذکر نکردیم معلوم می‌شود شدت اهتمام و تاکید در طلب حفظ و سلامتی آن وجود معظم روحنا فداه از شر جن و انس و طول عمر و سایر نعم الهیه دنیویه و اخرویه بلکه گذشت که سالها قبل از ولادت آن مولود مبارک در عقب نماز و غیر آن چنین میکردند و فرقی نیست در وسیله میان دعا و صدقه و از اینجاست که سید جلیل علی بن طاوس رحمه الله که افعال و اقوال او در امثال اینمقام مقبول و متبع بلکه برهان و حجت است در کتاب کشف المحجه بعد از وصایای چندی بفرزندش و امر بمتابعت و استی در موالات آنجناب فرموده که مقدم دار حوائج آنجناب بر حوائج خود در وقتی که نماز حاجت میخوانی و صدقه از جانب او پیش از صدقه از جانب خود و از هر کس که گرامی است نزد تو و دعا کردن برای آنجناب پیش از دعا برای خود و مقدم دار آنجناب را در هر چیز که این عمل وفا است برای او یعنی وفا است بعقد بیعت و عهد بندگی که بسوی او و مقتضی است مر اقبال او را بر تو و احسان آنجناب را بسوی تو الخ و در کتاب امان الاخطار در ضمن دعاهائی که برای صدقه دادن وقت سفر کردن ذکر کرده چنین فرموده اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذا لَكَ وَمِنْكَ وَهِيَ صَدَقَةٌ عَنْ مَوْلانا م ح م د عَجَّلَ اللهُ فَرَجَهُ وَصَلّى عَلَيْهِ بَيْنَ اَسْفارِهِ وَحَرَكاتِهِ وَسَكَناتِهِ فِي ساعاتِ لَيْلِهِ وَنَهارِهِ وَصَدَقَةٌ عَمّا يَعْنيهِ اَمْرُهُ وَما لا يَعْنيهِ وَما يَضْمَنُهُ وَما يُخَلِّفُهُ و گوید و مخفی نماند که رسول خدا و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم بجهت سلامتی و حفظ وجود مقدس خود از شر ارضی و سماوی و جنی و انسی و برای جلب

منافع دنیویه و اخرویه در صبح و شام و نیمشب اول ماه و اول سفر و غیر اینها از حالات و اوقات صدقه
میدادند و در ان اهتمام داشتند چنانچه اخبار ان در کلمهٔ طیبه استیفا شده با علم ایشان بمنایا
و بلایا و اجال و سایر حوادث و هر کدام برای دیگری میدادند و درین جهت فرقی نباشد در صدقه دادن
خود برای دفع بلیه یا دادن یکی از رعایا برای دفع ان بلیه از ان وجود مقدس جز در دارا بودن اول
تمامی شروط تاثیر صدقه را و تخلف بسیاری ازان در بسیاری از صدقه دیگران و این مانع نتواند
شد از رجحان این فعل و ادای تکلیف پس توهم نرود که حضرت حجت علیه السلام مستغنی و بی نیاز بلکه
منزه و بری است از صدقه رعایا چه این تکلیف از شوق بندگی و ادای حق بزرگی و تربیت انجناب
است در همه مقام و ولی منعم بالاتر و مرتبه رعیت پست تر اهتمام این تکلیف و سایر اداب عبودیت
بیشتر خواهند بود چنانچه بر حساد انش پوشیده نیست بعد گوید پنجم حج کردن و حجه دادن به نیابت
امام عصر علیه السلام چنانچه در بنیا شیعیان امر مرسوم بود در قدیم و انجناب تقریر فرمودند چنانچه قطب
راوندی رحمه الله در کتاب خرایج روایت کرده که ابو محمد دعلجی دو پسر داشت که یکی ازان دو صالح
بود و اورا ابو الحسن می گفتند و او مرده گانرا غسل میداد و پسر دیگر او مرتکب میشد محرمها را و حجه
از شیعیان زنی بابو محمد مذکور داد که به نیابت حضرت صاحب الامر علیه السلام حج کند چنانچه عادت
شیعیان در انوقت چنین بود و ابو محمد قدری ازان زر را بان پسر فاسد داد و اورا با خود برد که بر ان
حضرت حج کند وقتی از حج برگشت نقل کرد که در موقف یعنی عرفات جوانی گندم گون نیکو هیئتی را
دیدکه مشغول تضرع و ابتهال و دعا بود و چون من نزدیک او رسیدم بسوی من التفات نمود و فرمود
ای شیخ ایا حیا نمیکنی من گفتم ای سید من از چه چیز حیا کنم فرمود بتو حجه میدهند از برای انکسی که
میدانی و تو ان را بفاسقی می دهی که خمر میاشامد نزدیک است که این چشم تو کور شود پس
بعد از برگشتن چهل روز نگذشت مگر انکه از همان چشم که بان اشاره شد جراحتی بیرون امد و ازان
جراحت ان چشم ضایع شد بعد گوید ششم برخاستن از برای تعظیم شنیدن اسم مبارک انحضرت خصوص
اگر اسم مبارک قائم علیه السلام باشد چنانچه سیره تمام اصناف امامیه کثرهم الله تعالی بران مستقر شده
در جمیع بلاد از عرب و عجم و ترک و هند و دیلم و این خود کاشف باشد از وجود ماخذ و اصلی برای این عمل
اگرچه تا کنون بنظر نرسیده و لکن از چند نفر از علما و اهل اطلاع مسموع که ایشان دیدند خبری در این
باب بعضی از علما نقل کرده که این مطلب را سؤال کردند از عالم متبحر جلیل سید عبد الله سبط محدث
جزایری و انمرحوم در بعضی از تصانیف خود جواب دادند که خبری دیدند که مضمون ان این است که روزی

حج رفتن شیعیان انجناب در
زمان غیبت

در مجلس حضرت صادق علیه السلام اسم مبارک انجناب برده شد پس حضرت بجهة تعظیم و احترام ان برخواست
و در اهل سنت این عادت مرسوم است برای اسم مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و اله سید احمد
مفتی شافعی مکی معاصر در سیره خود گفته جاری شده عادت بر اینکه مردم چون میشنوند ذکر وصف
انجناب را صلی الله علیه و اله برمیخیزند بجهة تعظیم انحضرت و این برخاستن مستحسن است چون در ان
برخاستن تعظیم پیغمبر صلی الله علیه و اله و بجا اورده این کار را بسیاری از علمای امت که بایشان
باید اقتدا نمود و حلبی از علمای اهل سنت در سیره گفته که بعضی حکایت کرده که امام سبکی جمع شد
در نزد او بسیاری از علمای عصر او پس خواند قصیده خوانی کلام صرصری را در مدح انجناب صلی
الله علیه و اله قَلیلٌ لِمَدحِ المُصطَفی الخَطُّ بِالذَّهَبِ عَلی وَرَقٍ مِن خَطِّ اَحسَنِ مَن کَتَبَ
وَاَن تَنهَضَ الاَشرافُ عِندَ سَماعِهِ قِیاماً صُفُوفاً اَو جِثِیّاً عَلَی الرُّکَبِ پس در اینحال برخاست
امام سبکی و جمیع کسانیکه در مجلس بودند پس وجد عظیمی در ان مجلس شد انتهی مؤلف گوید
همچنین رسمی در ارض اقدس وقت شنیدن اسم مبارک حضرت سلطان سریر ارتضا اعنی علی بن موسی
الرضا علیه آلاف التحیة و الثناء دیدم اما اسم مبارک مقدس قائم علیه السلام و سبب تسمیه و تلقب باین
لقب شریف ان است که در همین کتاب نجم ثاقب در باب دوم که یکصد و هشتاد و دو اسم از برای
انجناب ذکر کرده گوید صد و دوازدهم قائم صلوات الله علیه و این از القاب خاصه مشهوره متداوله
انحضرت است و در ذخیره گفته که این اسم انجناب است در زبور سیزدهم و در کتاب براهو مواو
قائم یعنی برپا شونده در فرمان حق تعالی چه انحضرت پیوسته در شب و روز مهیای فرمان الهی است
که بمجرد اشاره ظهور نماید انتهی و شیخ اجل مفید علیه الرحمه در کتاب ارشاد از محمد بن عجلان از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود اِذا قامَ القائِمُ عَلَیهِ السَّلامُ دَعَی النّاسَ اِلَی الاِسلامِ جَدیداً
وَهَداهُم اِلی اَمرٍ قَد دُثِرَ وَضَلَّ عَنهُ الجُمهُورُ و چون قائم علیه السلام برخیزد مردم را دوباره باسلام
دعوت نماید و ایشان را هدایت و دلالت کند بر امری که مندرس شده و جمهور از وی منحرف گشته
و قائم را مهدی گویند برای انکه او هدایت کند مردم را بر امری که از وی ضال و گمراه شده اند و قائم
گویند برای انکه قیام بحق خواهد نمود و علامه مجلسی علیه الرحمه در سیزدهم بحار از ابوحمزه ثمالی روایت
کرده که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه یابن رسول الله اَلَستُم کُلُّکُم قائِمینَ
بِالحَقِّ ایا شما همه قائم بحق نیستید فرمود بلی همه قائم بحقیم گفتم پس چگونه حضرت صاحب الامر علیه السلام را
قائم نامیدند فرمود لَمّا قُتِلَ جَدِّیَ الحُسَینُ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ ضَجَّتِ المَلائِکَةُ اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالبُکاءِ

والتجیب که چون جد حضرت امام حسین صلوات الله علیه شهید شد ملائکه در درگاه الهی صدا
بگریه و ناله بلند کردند و گفتند الهنا و سیدنا اتغفل عمن قتل صفوتك وابن صفوتك وخیرتك
من خلقك ای خداوند و سید ما آیا غافل میشوی از کشندگان برگزیده خود و فرزند پیغمبر
پسندیده خود و بهترین خلق خود پس حقتعالی وحی کرد بسوی ایشان قرّوا ملائکتی فوعزتی
وجلالی لانتقمن منهم ولو بعد حین که ای ملائکه من قرار بگیرید قسم بعزت و جلال خود که هر اینه انتقام
خواهم کشید از ایشان هر چند بعد از زمانی باشد ثم کشف الله عزوجل عن الائمة من ولد
الحسین للملائکة فسرت الملائکة بذلك پس حقتعالی حجابها را برداشت و نور امامان
از فرزندان حسین را بایشان نمود و ملائکه بان شاد شدند فاذا احدهم قائم یصلی پس
یکی از آن انوار را دیدند که در میان آنها در حال قیام بنماز مشغول است فقال الله عزوجل
بذلك القائم انتقم منهم خداوند فرمود که باین قائم از ایشان انتقام خواهم کشید مؤلف
گوید در مصیبت این مولای مظلوم نه تنها ملائکه گریست بلکه جمیع مخلوقات گریستند
چنانکه بدین مطلب در چند خبر تصریح شده در خبر میثم تمار وارد است که گفت مولایم امیر
المؤمنین صلوات الله علیه فرمود یبکی علیه کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات والحیتان
فی البحر والطیر فی السماء ویبکی علیه الشمس والقمر والنجوم والسماء والارض ومؤمنوا
الانس والجن وجمیع ملائکة السموات والارضین ورضوان ومالك وحملة العرش الخبر
و در خبر حسین بن ابی فاخته از حضرت صادق علیه السلام وارد است که آنحضرت فرمود لما قتل
بکت علیه السموات السبع والارضون السبع وما فیهن وما بینهن ومن ینقلب فی
الجنة والنار وما یری وما لا یری الا ثلاثة اشیاء فانها لم تبك علیه فقلت جعلت
فداك وما هذه الثلاثة الاشیاء التی لم تبك علیه فقال البصرة والدمشق وآل الحکم
ابن ابی العاص و حضرت سجاد علیه السلام در خطبه که در قرب مدینه بیان کرده میفرماید وهذه
الرزیة التی لا مثلها رزیة ایها الناس فای رجالات منکم تسرّون بعد قتله ام ایة عین
منکم تحبس دمعها وتضن عن انهمالها فلقد بکت السبع الشداد لقتله وبکت البحار
بامواجها والسموات بارکانها والارض بارجائها والاشجار باغصانها والحیتان و
لجج البحار والملائکة المقربون واهل السموات اجمعون الخ و تمام خطبه با تمام دو خبر
مذکور در کتاب محرم و صفر مسندا و مشروحا بیان خواهد شد انشاء الله الا لعنة الله علی القوم الظالمین

ضجیج ملائکه در عرش
عاشورا

گریستن همه موجودات
در مصیبت آنحضرت

در نجم ثاقب گوید هفتم از تکالیف در ظلمات ایام غیبت تضرع و مسئلت از خداوند تبارک
و تعالی بجهت حفظ ایمان و دین از تطرق شبهات شیاطین و زنادقه مسلمین که زندقه و کفر خود را
پوشانیده اند بلباس اسلام از جمله از کلمات حقه چون دانه که صیاد در زیر دام خوش هیئه و رنگی پنهان
کند و پیوسته بان ضعفا را صید کنند و اباطیل خود را بوسیله آن چند کلمه حقه در قلوب
داخل کنند و چنان کار را بر اهل دیانت مشکل و مشتبه نمودند که راست شده وعده
صادقین علیهم السلم که داده اند چنانچه نعمانی در غیبت خود از جناب صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود بدرستیکه از برای صاحب این امر غیبتی است که متمسک در آن غیبت بدین
خود مانند کسی است که بدست خود خار درخت خاردار را بتراشد تا هموار شود آنگاه
زمانی اندک سر مبارک خود را بزیر انداختند آنگاه فرمود بدرستیکه از برای صاحب این
امر غیبتی است پس هر این بپرهیزد از خداوند در زمان غیبت او و هر اینه متمسک باشد بدین
خود و از بجهت امر فرمودند بخواندن جمله از دعاها و جمله از آنها را نقل میکنیم اول شیخ نعمانی
در غیبت و کلینی در کافی باسانید متعدده روایت کردند از زراره که گفت شنیدم که ابو
عبد الله علیه السلم میفرماید بدرستیکه از برای قائم علیه السلم غیبتی است پیش از آنکه خروج کند
پس گفتم از برای چه گفت میترسد و اشاره فرمود با دست خود بشکم مبارک آنگاه فرمود ای
زراره و اوست منتظر و اوست کسی که شک میشود در ولادتش پس بعضی از مردم میگویند
که پدرش مرد و جانشینی نگذاشت و بعضی از ایشان میگوید که حمل بود و بعضی از ایشان میگویند
که او غایب است و بعضی میگوید که متولد شد پیش از وفات پدرش بدو سال و اوست منتظر
غیر اینکه خداوند خواسته که امتحان کند قلوب شیعه را پس در اینزمان بشک میافتند مبطلون
زراره گفت پس گفتم فدای تو شوم اگر درک کردم آنزمانرا کدام عمل را بکنم فرمود ای زراره اگر درک
کردی این زمانرا پس بخوان این دعا را اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ
اَعْرِفْ نَبِیَّکَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَکَ اَللّٰهُمَّ
عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی آنگاه فرمود ای زراره لابد
است از کشته شدن جوانی در مدینه گفتم فدای تو شوم آیا نیست آنکه او را میکشد لشکر سفیانی
فرمود نه ولیکن میکشد او را لشکر بنی فلان که خروج میکند تا آنکه داخل مدینه میشود و مردم
نمیدانند که برای چه آمده پس میگیرد آنجوانرا و میکشد پس چون او را بظلم و عدوان کشت خدا او

ایشانرا

هفتم از تکالیف مسئلت حفظ ایمان

دعا در زمان غیبت

ایشان را مهلت نمیدهد که پس ز را انتظار منتظر فرج باشید بعد از آن تا هفت دعا مسنداً و مفصلاً بیان
فرموده و دعای هشتم این است که گوید شیخ صدوق در کتاب کمال الدین روایت کرده از عبدالله
بن سنان که گفت فرمود ابو عبدالله علیه السلام که زود است که میرسد بشما شبهه پس میمانید بدون
نشانه و راهنما و پیشوای هدایت کننده و نجات نمییابد در آن شبهه مگر کسی که بخواند دعای غریق
گفتم چگونه است دعای غریق فرمود میگوئی یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت
قلبی علی دینک پس گفتم یا مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک پس فرمود بدرستی
که خداوند عزوجل مقلب است قلوب و ابصار را ولکن بگو چنانکه من میگویم یا مقلب القلوب
ثبت قلبی علی دینک و گوید هشتم از تکالیف عامه رعایای حضرت صاحب الامر علیه السلام
استمداد و استعانت و استکفاء و استغاثه بآنجناب است در هنگام شدائد و اهوال و
بلایا و امراض و رو آوردن شبهات و فتنه از اطراف و جوانب و اقارب و اجانب و ندیدن راه
چاره و طریق افتادن در تنگنای مضیق و خواستن از جنابش حل شبهه و دفع کربه و دفع
بلیه و سد خلل و نشان دادن راه بمقصود را بان نحو یکه خود صلاح داند و تواند بان متوسل
مستغیث برساند حسب قدرت الهیه و علوم لدنیه ربانیه را که دارا است و بر حال هر کس در
هر جا دانا و بر اجابت مسئولش توانا بلکه پیوسته فیضش بهر کس باندازه قابلیت و استعداد
و مراعات صلاح نظام عباد و بلاد رسیده و میرسد و از نظر در امور رعایای خود از مطیع و
عاصی و عالم و جاهل و شریف و دنی و قوی و ضعیف غفلت نکرده و نمیکند و خود آنجناب
در توقیعی که برای شیخ مفید فرستادند مرقوم داشتند که ما اگر چه منزل کردیم در مکان خود دور
که دور است از مساکین ظالمین بر حسب آنچه بما نمانده از خدا تعالی از صلاح برای ما و برای
شیعه مؤمنین ما در آن مادامیکه دولت دنیا برای فاسقین است پس بتحقیق که علم ما محیط
است بخبرهای شما و غایب نمیشود از علم ما هیچ چیز از اخبار شما و معرفت ما ببلائیکه بشما
میرسد تا آنجا که گوید و سید حسین مفتی کرکی سبط محقق ثانی در کتاب دفع المناوات از
کتاب براهین نقل کرده که او روایت نموده از ابی حمزه از حضرت کاظم علیه السلام که گفت
شنیدم آنجناب میفرماید نیست ملکی که خداوند او را بزمین بفرستد بجهة امری مگر آنکه
ابتدا میکند بامام علیه السلام پس معروض میدارد امر را بآنجناب بدرستیکه محل تردد ملائکه از
جانب خداوند تبارک و تعالی صاحب این امر است پس بگو یا صاحب الزمان اغثنی یا صاحب

الزمان

٦٢١ الزّمانِ اَدْرِکْنی وبروایت اوّل پس من در خواب گفتم یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ اَنَا مُسْتَغیثٌ
بِكَ وبروایت دیگر پس فریاد کردم در خواب خود یا صاحِبَ الزَّمانِ اَغِثْنی یا صاحِبَ الزَّمانِ
اَدْرِکْنی وبروایت قبس المصباح صهرشتی پس فریاد کردم در خواب یا مَوْلایَ یا صاحِبَ
الزَّمانِ اَدْرِکْنی فَقَدْ بَلَغَ مَجْهُودی وبروایت اوّل پس در ینحال دیدم شخصی را که فرود آمد
از آسمان ودر زیر پای او اسبی است ودر دست او حربه ایست از نور پس گفتم ای مولای من
دفع کن از من شرّ آنکه مرا اذیّت میکند پس فرمود کار تو را انجام دادم پس صبح کردم الیاس مرا
خواست وگفت بکی استغاثه کردی گفتم بآنکه او فریاد رس درماندگان است بعد گفته که مؤلف
گوید در بحار از مجموع الدّعوات دعائی طولانی نقل کرده از برای توسّل بهریك از ائمّه علیهم
السّلام برای مطالب مذکوره بهمان ترتیب در قبس المصباح نیز دعائی مختصر بهمان طریق نقل
کرده ودعای توسّل بامام عصر علیه السّلام در ثانی این است اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِحَقِّ وَلِیِّكَ
وَحُجَّتِكَ صاحِبِ الزَّمانِ اِلّا اَعَنْتَنی بِهِ عَلیٰ جَمیعِ اُمُوری وَکَفَیْتَنی بِهِ مَؤُنَةَ کُلِّ مُؤْذٍ وَطاغٍ
وَباغٍ وَاَعَنْتَنی بِهِ فَقَدْ بَلَغَ مَجْهُودی وَکَفَیْتَنی کُلَّ عَدُوٍّ وَهَمٍّ وَدَیْنٍ وَوُلْدی وَجَمیعِ اَهْلی
وَاِخْوانی وَمَنْ یَعْنینی اَمْرُهُ وَخاصَّتی آمینَ رَبَّ الْعالَمینَ ودر باب هفتم گوید که رقعه استغاثه
بسوی حضرت حجّت علیه السّلام بچند نحو روایت شده ودر کتب ادعیه متداوله موجود است و
لکن نسخه بنظر رسیده که در آنها نیست بلکه در مزار بحار الانوار وکتاب دعای بحار که محلّ جمع
آنها است نیز ذکر نشده چون نسخه آن کمیاب بود لهذا نقل آنرا در اینجا لازم دیده فاضل
متبحّر محمّد بن محمّد الطّیب از علمای دولت صفویّه در کتاب انیس العابدین که علّامه مجلسی در بحار
وفاضل خبیر میرزا عبد الله اصفهانی در صحیفه ثالثه از آن نقل میکند نقل کرده از کتاب سعادات
باین عبارت دعای توسّل از برای هر مهمّی وحاجتی بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ تَوَسَّلْتُ اِلَیْكَ یا
اَبَا الْقاسِمِ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ
عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ النَّبَاِ الْعَظیمِ وَالصِّراطِ الْمُسْتَقیمِ وَعِصْمَةِ اللّاجینَ بِاُمِّكَ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ
وَبِآبائِكَ الطّاهِرینَ وَبِاُمَّهاتِكَ الطّاهِراتِ بِیس وَالْقُرْآنِ الْحَکیمِ وَالْجَبَرُوتِ الْعَظیمِ وَحَقیقَةِ
الْاِیمانِ وَنُورِ النُّورِ وَکِتابٍ مَسْطُورٍ اَنْ تَکُونَ سَفیری اِلَی اللهِ تَعالیٰ فِی الْحاجَةِ لِفُلانٍ اَوْ هَلاكِ
فُلانِ بْنِ فُلانٍ واین رقعه را در گل پاکی بگذار ودر آب چاه یا جاری بینداز ودر آنحال بگو یا
سَعیدَ بْنَ عُثْمانَ وَیا عُثْمانَ بْنَ سَعیدٍ اَوْصِلا قِصَّتی اِلیٰ صاحِبِ الزَّمانِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ

وگوید

وگوید نسخه چنین بود لکن بملاحظه روایات وطریقه بعضی از رقاع باید چنین باشد یا عثمان بن سعید ویا محمد بن عثمان الخ والله العالم ودر باب نهم بعد از بیانات وروایات سابقه ونقل قصص استغاثه گوید پس معلوم شد که خوان احسان وجود وکرم وفضل ونعم امام زمان صلوات الله علیه در هر قطری از اقطار ارض برای هر پریشان درمانده وگمگشته وامانده ومتحیر نادان وسرگشته حیران گسترده وباب این بارگاه رحمت عام باصدق اضطرار وحاجت وعزم باصفای طویت واخلاص سریرت اگر نادانست شربت علمش بخشند واگر گم شده است براهش رسانند واگر مریض است لباس عافیتش پوشند چنانچه از سیر در حکایات وقصص گذشته ظاهر وهویدا میشود مؤلف گوید از این حکایات وقصص یک حکایت در این مقام بنظرم آمد که کافی است در مرام وآن عبارت است از حکایت هفتاد ویکم همین کتاب که میفرماید خبر داد مرا عالم جلیل وحبر نبیل مجمع فضایل وفواضل شیخ علی رشتی واو عالم تقی زاهد بود که حاوی بود انواعی از علوم را بصیرت وخبرت واز تلامذه خاتم المحققین الشیخ مرتضی اعلی الله مقامه وسید سند استاد اعظم دام ظله بود وچون اهل بلاد لار ونواحی آنجا شکایت کردند از نداشتن عالم جامع نافذ الحکم ایشان او را بآنجا فرستادند در سفر وحضر سالها مصاحبت کردم با او ودر فضل وخلق وتقوی مانند او کمتر دیدم نقل کرد که وقتی از زیارت ابیعبدالله علیه السلم مراجعت کرده بودم واز آب فرات بسمت نجف اشرف میرفتیم پس در کشتی کوچکی که بین کربلا وطویرج بود نشستیم واهل آن کشتی همه از اهل حله بودند واز طویرج راه حله ونجف جدا میشود پس آن جماعت را دیدم که مشغول لهو ولعب ومزاح شدند جز یکنفر که با ایشان بود ودر عمل ایشان داخل نبود آثار سکینه ووقار از او ظاهر نه خنده میکرد ونه مزاح وآن جماعت بر مذهب او قدح میکردند و عیب میگرفتند با اینحال در ماکل ومشرب شریک بودند بسیار متعجب شدم ومجال سؤال نبود تا رسیدیم بجائی که بجهت کمی آب مارا از کشتی بیرون کردند در کنار نهر راه میرفتیم پس اتفاق افتاد که با آن شخص مجتمع شدیم پس از او پرسیدم سبب مجانبت او از طریقه رفقای خود وقدح آنها در مذهب او گفت اینان خویشان منند از اهل سنت وپدرم نیز از ایشان بود ومادرم از اهل ایمان ومن نیز چون ایشان بودم وببرکت حجت صاحب الزمان علیه السلم شیعه شدم پس از کیفیت آن سؤال کردم گفت اسم من یاقوت وشغلم فروختن روغن در کنار جسر حله پس در سالی بجهت خریدن روغن بیرون رفتم از حله باطراف ونواحی نزد بادیه نشینان از اعراب

حکایت یاقوت روغن‌فروش

پس چند منزلی دور شدم تا آنچه خواستم خرید و با جماعتی از اهل حله برگشتیم در بعضی از منازل چون
فرود آمدیم خوابیدیم چون بیدار شدم کسی را ندید همه رفته بودند و راه ما در صحرای بی آب
و علفی بود که در زندگان نسبیار داشت در نزدیکی آن معموره نبود مگر بعد از فرسخ بسیار
پس برخاستم و بار کردم و در عقب ایشان رفتم پس راه را گم کردم و متحیر ماندم و از سباع و عطش
روز خائف بودم پس استغاثه کردم بخلفاء و مشایخ و ایشان را شفیع کردم در نزد خداوند و
تضرع نمودم فرجی ظاهر نشد پس در نفس خود گفتم که من از مادر می شنیدم که او میگفت ما را
امام زنده ایست که کنیه اش ابو صالح است گمشدگان را براه میاورد و درماندگان را بفریاد می
رسد و ضعیفان را اعانت میکند پس با خداوند معاهده کردم که من باو استغاثه میکنم اگر مرا
نجات داد بدین مادرم درآیم پس او را ندا کردم و استغاثه نمودم ناگاه کسی را دیدم که با من راه
میرود و بر سرش عمامه سبزیست که رنگش مانند این بود و اشاره کرد بعلفهای سبز که در کنار
نهر روئیده بود آنگاه راه را باو نشان داد و امر فرمود که بدین مادرش درآید و کلماتی فرمود که
من یعنی مؤلف کتاب فراموش کردم و فرمود بزودی میرسی بقریه که اهل آنجا همه شیعه اند گفتم
یا سیدی یا سیدی با من نمی آئید تا این قریه فرمود نه زیرا که هزار نفر در اطراف بلاد بمن استغاثه
کرده اند باید ایشان را نجات دهم این حاصل کلام آنجناب بود که در خاطرم ماند پس از نظرم غایب
شد پس اندکی نرفتم که بآن قریه رسیدم و مسافت تا آنجا بسیار بود و آنجماعت روز بعد بآنجا رسیدند
پس چون بحله رسیدم رفتم نزد سید فقهای کاملین سید مهدی قزوینی ساکن حله قدس الله
روحه و قصه را نقل کردم و معالم دین را از او آموختم و از او سؤال کردم عملی که وسیله شود برای
من که بار دیگر آنجناب را ملاقات کنم پس فرمود چهل شب جمعه زیارت کن ابی عبد الله علیه السلام را
پس مشغول شدم و از حله برای زیارت شب جمعه بآنجا میرفتم تا آنکه یکی باقی ماند روز پنجشنبه بود
که از حله رفتم بکربلا چون بدروازه شهر رسیدم دیدم اعوان دیوان در نهایت سختی از واردین
مطالبه تذکره میکنند و من نه تذکره داشتم و نه قیمت آن پس متحیر ماندم و خلق مزاحم یکدیگر بودند
در دم دروازه پس چند دفعه خواستم که خود را مخفی کرده از ایشان بگذرم میسر نشد در بینحال
صاحب خود حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم که در هیئة طلاب عجم عمامه سفیدی بر سر
دارد و داخل بلد است چون آنجناب را دیدم استغاثه کردم پس بیرون آمد دست مرا گرفت و
داخل دروازه کرد و کسی مرا ندید چون داخل شدم دیگر آنجناب را ندیدم و متحیر باقی ماندم

استغاثه ابا صالح بحضرت حجت (عج)

استغاثه اهل بحرین از اطراف بلاد بحضرت حجت (عج)

متوسل شوند پس از این حکایت توجه آن ابواب رحمت الهیه و وسایط فیوضات ربانیه در حق
محبان و دوستان خود شان معلوم و محقق گردید که چه طور مراقب حال ایشان و ملتفت
احوال آنها هستند که میفرماید هزار نفر در اطراف بلاد یمن استغاثه کردند باید ایشانرا
نجات دهم قربان آن وجود مبارکت شوم یا صاحب الزمان الغوث الغوث یا خلیفة الرحمن ما را
ازین تنگنای شدت نجات ده و کلبهٔ ما را به پرتو طلعت خود منور فرما ای دوستان نه تنها حال
این بزرگوار چنین است همهٔ این موالیان و بزرگواران سلطان عصر خود و صاحب اقتدار
عوالم امکان است و هر فضیلت و منقبتی که در حق یکی از ایشان سلام الله علیهم اجمعین
هست امکان وقوع در حق همهٔ ایشان دارد و هر یک غوث عالم و غیاث اولاد آدم و پناه
فریاد کننده داد رس مستغیث است چنانکه عالم خبیر آقا میرزا محمد حسن یزدی ابن محمد ابراهیم
تلمیذ رشید مرحوم فاضل اردکانی آقا سید احمد حسینی طاب ثراه در کتاب سیف الواعظین
والذاکرین که ذکر اجمال احوال جمل و صفین و نهروان ترتیب داده در مقدمه جنگ صفین گوید
اول علمی که در کوفه بسته شد علم مالک اشتر بود و بعد علم ربیع بن خیثم بر پا شد پس اسب رسول
خدا را آوردند آنجناب پای مبارک خود را در رکاب ظفر انتساب گذاشتند فرمودند بسم الله
الرحمن الرحیم و چون سوار شدند و بر پشت اسب قرار گرفتند فرمودند سُبحانَ الّذی سَخّر لَنا
هٰذا وَما کُنّا لَهُ مُقرِنینَ وَاِنّا اِلیٰ رَبِّنا لَمُنقَلِبُونَ و آمدند به نخیله با نود هزار سوار یکروز که
گذشتند در کوچه از کوچه‌های نخیله صدای گریهٔ زنی را شنیدند که آنحضرت و هر که در خدمت آنبزرگوار
بودند همه محزون و متألم شدند چون آنحضرت ملاحظه فرمودند زنی را دیدند که بر سر چهار قبر
نشسته بود و بی اختیار میگریست پس حضرت امیر علیه السلم فرمودند چرا گریه میکنی و صاحبان
این قبور کیانند گفت شوهر و سه پسر منند که همه در یکروز وفات کرده اند فرمودند قصه را بگو
آنزن گفت فدایت شوم یا امیر المؤمنین شوهری داشتم و سه پسر ما فقیر بودیم و بزغاله داشتیم
شوهرم بزغاله را ذبح کرد و پسر بزرگ من حاضر نبود و پسر وسط و کوچک حاضر بودند و
بعد از ذبح بزغاله شوهرم پوست آنرا برداشت و ببازار برد که بفروشد در این اثنا پسر بزرگ
من وارد خانه شد پسر وسط به برادر بزرگ گفت ای برادر دیدم پدرم بزغاله را ذبح کرد میخواهی بتو
بنمایم کیفیت ذبح او را برادر بزرگ گفت بلی پس او را خوابانید و کارد برداشت و من گمان نداشتم
که چنین میکند پس برادر بزرگ را ذبح کرد چون او را مذبوح یافت برخاست و فرار کرد در

ابتدای جنگ صفین

این

این اثنا شوهرم وارد شد پسر بزرگرا مقتول ومذبوح دید از واقعه سؤال کرد و واقعه را باو کفتم وکفتم برخیز بطلب پسر وسط برو مبادا او نیز هلاک شود پس شوهرم چون باو رسیده بود آن پسر خواست که بدیواری بالا رود دیوار بر روی او خراب شد و او نیز هلاک شد پس شوهرم با اندوه تمام مراجعت کرد و واقعه را نقل کرد برای من وکفت پسر کوچك کجاست کفتم در مطبخ چون به مطبخ آمدیم دیدیم که آتش در او افتاده و سوخته پس چون شوهرم اینحالت دید نعره زد و افتاد جان بجان آفرین تسلیم کرد این است قبور ایشان و این است حال من پس از آن دست دراز کرد و دامن آنحضرت را کرفت وکفت فدای تو شوم یا امیر المؤمنین زنانرا صبر بر مصیبت کمتر است و اینکونه مصائب بر ایشان دشوارتر است یا ایشانرا ببوی من برکردان یا دعا بفرما مرا بر ایشان ملحق سازد حضرت امیر علیه السلام متوجه اصحاب شدند وفرمودند که شما باید مرا چنین بشناسید وبدانید که هرکاه بر دست ظالمی کرفتار باشید وکارد تیزی بر کلوی شما کذاشته باشند وشما مرا بیاری خود بخوانید من شمارا یاری میکنم پیش از آنکه تیزی کارد بر کلوی شما برسد پس حضرت اشاره بانقبور کردند وفرمودند قوموا یا عباد الله که بیکمرتبه هر چهار نفر از قبرها بیرون آوردند چون چشم آنمرد بر جمال با کمال امیر المؤمنین افتاد دست خودرا دراز کرد و دامان مقدس امیر المؤمنین را کرفت وکفت فدای تو شوم آنچه بر من رسید بواسطه فقر وپریشانی بود مرا از مرض فقر وپریشانی نجات ده پس حضرت دو کف مبارك خودرا بر زمین زدند وپر از سنك وکلوخ کرده فرمودند بکیر دامن خودرا چون کرفت دامن خودرا آنحضرت ریختند دیدند مجموع در وکوهر ولعل و یاقوت وزبرجد شده انتهی ای شیعیان حضرت امیر علیه السلام میفرماید که شما باید مرا چنین بشناسید وبدانید که هرکاه بر دست ظالمی کرفتار باشید وکارد تیزی بر کلوی شما کذاشته باشند وشما مرا بیاری خود بخوانید من شمارا یاری میکنم پیش از آنکه تیزی کارد بر کلوی شما برسد آه واویلاه وامصیبتاه نمیدانم این اسد الله حیدر کرار صلوات الله علیه چرا بفریاد فرزند عزیزش حسین مظلوم در زیر خنجر شمر حرامزاده پیش از بریدن حنجر شریفش نرسید ای صد آه وهزار ویل وثبور سخنم بجای اربکی رسیداید وسنان حسین خاك بسر کنید ولطمه بصورت زنید کویا بدین سبب نیامد که بعد از بریدن حنجر شریفش فریاد زد واجداه وامحمداه وا ابا القاسماه وابتاه واعلیاه أقتل عطشانا وجدی محمد المصطفی أقتل عطشانا وأبی علی

اَلمُرتَضَی وَاُمّی فاطِمَةُ الزَّهراءُ نوحه با سوز جکر واشك بصر بکوو احسیناه واسیّداه وامظلوماه
وسیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون

مقصد دهم در ذکر علائم ظهور حضرت حجت عجل الله فرجه

در دیوان منسوب بحضرت امیر المؤمنین است وعبارت فاضل میبدی حسین بن معین الدین از علماء عامه در شرح او معروف بفتوحات این است که گفته خبر دادن از خروج مهدی موعود بر بخت فرج وطالع مسعود

وِلایَةَ مَهدِیٍّ یَقُومُ وَیَعدِلُ	بُنَیَّ اِذا ما جاشَتِ التُّرکُ فَانتَظِر	
صَبِیٌّ مِنَ الصِّبیانِ لا رَأیَ عِندَهُ	وَبُویِعَ مِنهُم مَن یَلِذُّ وَیَهزِلُ	وَذَلَّ مُلُوكُ الاَرضِ مِن آلِ هاشِمٍ
وَبِالحَقِّ یَأتِیکُم وَبِالحَقِّ یَعمَلُ	فَثَمَّ یَقُومُ القائِمُ الحَقُّ مِنکُم	وَلا عِندَهُ جِدٌّ وَلا هُوَ یَعقِلُ
وگوید که جیش وجیاشه جیشان	فَلا تَخذُلُوهُ یا بَنِیَّ وَعَجِّلُوا	سَمِیُّ نَبِیِّ اللهِ نَفسِی فِداؤُهُ

بجوش آمدن دیك وموج زدن دریا وترك طایفه از مردم از اولاد یافث بن نوح ومهدی شخصی متصف بصفات کمال از اولاد فاطمه که پیغمبر ص وعده کرده بظهور او وابن سلمه گوید شنیدم از پیغمبر ص که میفرمود اَلمَهدِیُّ مِن عِترَتِی مِن وُلدِ فاطِمَةَ وابوسعید خدری گوید پیغمبر ص فرمود اَلمَهدِیُّ مِنّی اَجلَی الجَبهَةِ اَقنَی الاَنفِ یَملَاءُ الاَرضَ قِسطًا وَعَدلًا کَما مُلِئَت ظُلمًا وَجَورًا یَملِكُ سَبعَ سِنِینَ وهم ابوسعید گوید پیغمبر ص فرمود بَلاءٌ تُصِیبُ هٰذِهِ الاُمَّةَ حَتّی لا یَجِدُ الرَّجُلُ مَلجَأً یَلجَاُ اِلَیهِ مِنَ الظُّلمِ فَیَبعَثُ اللهُ رَجُلًا مِن عِترَتِی اَهلِ بَیتِی یَملَاُ بِهِ الاَرضَ قِسطًا وَعَدلًا کَما مُلِئَت ظُلمًا وَجَورًا واختلف فیه مذهب اهل السنة الی انه امام عادل من ولد فاطمة یخلقه الله متی شاء ویبعثه نصرة لدینه وزعمت الامامیة من الشیعة انه محمد بن الحسن العسکری اختفی عن الناس خوفا من الاعداء ولا استحالة فی طول عمره کنوح ولقمان والخضر ع وهزل بازی کردن از ثانی وصبیان جمع صبی وجد بفتح یا بکسر وسمی هم نام وسمی نبی الله اشاره بحدیثی که ابن مسعود از پیغمبر ص روایت کرده لا یَذهَبُ الدُّنیا حَتّی یَملِكَ العَرَبَ رَجُلٌ مِن اَهلِ بَیتِی یُواطِئُ اِسمُهُ اِسمِی میفرماید ای پسرك من چون جوش کنند ترك پس چشم بدار حکومت مهدی را که برخیزد پس عدل کند وخوار شوند پادشاهان زمین از غلبه آل هاشم وبیعت کرده شود از ایشان پادشاهان انکس که مزه کند وبازی کند کودکی از کودکان که نباشد هیچ اندیشه نزد او ونه نزد او جد باشد ونه او خردمند پس اینجا برخیزد قائم بحق از شما وبحق آید شما را وبحق کار کند هم نام پیغمبر خدا نفس من فداء او باد پس فرو مگذارید اورا ای پسران من وبشتابید روزیکه شود سر ولایت ظاهر ونهر طرفی شود هذا ینظاهر

ازمشرق بتحقیق برآید خورشید کردد همه جا نور عنایت ظاهر بعد ازان کوید فتح اکثر اکابر
رموز در تاریخ مهدی کفته اند وکوهر تحقیق بالماس سخن سفته اند بتخصیص شیخ سعد الدین حموی قدّه
وازاشعار اوست اِذَا بَلَغَ الزَّمَانُ عَقیبَ صَوْمٍ بِبِسْمِ اللّٰهِ فَالْمَهْدِیُّ قَامَا تا بکت
دلم ببر وقد تو امید لرزد همه دم زبیم هجران چون بید کلهای سفید در چمن ای خجسته
شد دیده او ز انتظار تو سفید هر روز زجوی چشم من خون کذرد اه دلمن کرمز کردون کذرد
من بر سر راه ان پری منتظرم اشفته وسرکشته که او چون کذرد امید بکرم وهاب نعم انکه
باصره ما از کحل الجواهر خاک استان انحضرت روشنی یابد وافتاب عالمتاب حقیقت جامعه او
بر در و بام تشخص ما تابد وَمَا ذٰلِکَ عَلَى اللّٰهِ بِعَزِیزٍ انتهی **مؤلف کوید** اما ترک در منتخب
اللغة کوید که ترک بالضم کروهی است از اولاد یافث بن نوح که در مشرق زمین میباشند انتهی
وازانجماعت بودند کسانیکه در زمان خلفاء عباسیه خصوص متوکل ملعون در سامراء ساکن
بودند ودر خبر تل الحالی وارد است که یکی از خلفاء بعسکر خود امر کرد وایشان نود هزار سوار
از اتراک ساکنین در سرمن رای بودند اما ترک عثمانیه از روم وترک اذربایجان از ایران وعجم
میباشند ودخل بترک مشرق زمین ندارند وعالم خبیر میرزا علی اصغر بروجردی در نور الانوار
در ضمن علامات کوید پنجاه وسیم نزول نمودن ترک است در جزیره ولفظ ترک مطلق است وشامل
هر ترکی میشود از هر فرقه وطایفه که باشد خواه کافر باشند خواه مسلم وخواه نزول ایشان بقهر وغلبه
باشد وخواه بدوستی وخواه جزیره عرب باشد وخواه جزیرهٔ عجم الا انکه متبادر جزیره عرب است
وباید نزول ترک بر او عادهٔ عجب باشد واین دلالت بر ظهور فتنه از ایشان میکند وبعضی عبور
اتراک کبود چشم و زرد رو از جسر بغداد علامت دیکر کفته اند واحتمال فعل چنکیز بیر وار سنه دو انها
میرود الا انکه ارسنه اقوی است انتهی اما اینکه ان متعصب عنید کفته که زعمت الامامیة
من الشیعة یعنی این مطلب زعم وتوهم است وتنها شیعه کفته پس از این کلام معلوم میشود که این شخص
هیچ تتبع واطلاعی نداشته واز اقوال وکتب قوم خود باخبر نبوده که باین کلام تفوه نموده زیرا که
اکر فی الجمله بصیرتی وجزئی خبرتی بودی در السنی که چه قدر از اکابر واعلام عامه واعاظم ومتبحرین ایشان
در کثیری از کتب ومؤلفات خود بچه تفصیل وترتیب اینمسئله را نوشته وتحقیق کرده اند وکافی
است در اینمقام البحر علامه نوری طاب ثراه از اقوال وکلمات ایشان با تفصیل کتب در کشف
الاستار ونجم ثاقب نقل کرده ودر مقاصد سابقه مفصلا مذکور شد واکر ان اقوال وکتب را

پانزدهم شعبان

دیده وازراه تعصب وعناد کتمان نموده وباین کلام متکلم شده است پس وای برحال اوکه باان اشخاص محشور خواهد شد که غدیر خم رادیدند وبعد از دو ماه ونیم حق امیر المؤمنین علیه السلام را انکار کردند فسوف یعلمون اذ الاغلال فی اعناقهم والسلاسل یسحبون واما انکه کوید اکثر اکابر در موز در تاریخ مهدی کفته اند آه این مطلب را در نور الانوار مبسوط تر نوشته وکوید در اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار در رموز واسرار زمان بروز وظهور نور موفور السرور کلماتی در فواتح سور مثل الم وطسم وحم وغیرها وارد شده است وبعضی علماء ابرار وفضلاء اخیار ومحدثین وغیرهم استنباطاتی نموده اند از انها از آثار وزبر وبینات وحساب جمل واهل مغاربه واسقاط مکررات وزواید ومعجمات یا اخذ مضمنات یا بطریق بسط وقبض وغیرهما وتا بحال اثر صحت وصدق از هیچ یک از مستنبطات ایشان ظاهر نشده است واخبار و آثار هم مختلف وارد شده است که چون ملاحظه مینمائیم بعضی از آثار وعلامات ظهور بجا امده است وبعضی در کار است وبعضی نیامده است وبعضی هم از منجمین ورملیین وجفریین وعلماء علم حروف واعداد وذوق وکشفیات وبعضی از ارباب جفر وستاره شماران ونشانه بینان ومجوسان کلمات مختلفه مضطربه چند میکویند که صدق وکذب همه انها محتمل است لیکن از این کلمات منسوبه باین اشخاص چنین معلوم میشود که از سنه هفتاد الی صد احداث امر بزرکی در دنیا میشود که بجز خدا وراسخون در علم بتعلیم خدا کسی دیکر نمیداند وتعیین زمان ظهور را نمیتوان نمود نظر بعموم حدیث کذب الوقاتون وپاره کلمات واشعار فارسیه وعربیه منسوبه بجمعی از ارباب علم درین باب میباشد مثل ابن عربی وغزالی وابن سینا وابوریحان ومرحوم خواجه نصیر الملة والدین طوسی ونعمة الله ومیرزا محمد ولیکن هیچکدام مفید فایده تامه نمیباشد هر کس بخیال جوابی از سؤالی کفته است اکرچه بعضی از انها که کذشته اند موافق افتاده اند ونیامده هارا خدا میداند واین رازی است محجوب وسریست مکتوم غیر مکتوب که ساعتی مقدم ومؤخر از زمان مقدر خود نخواهد شد والعلم عند الله مؤلف کوید چون این مقصد اخیر است از مقاصد عشره که در روز پانزدهم ترتیب داده شد لهذا میخواهم از برای نیکی واز با فهم وذوق یک قصیده عربی وقصیده فارسی دیکر نیز بنویسیم شیخ عبد الحسین اعسم کوید

بکا لهلال الفطر لاح لصائم
ولاح على عرنینه مجد هاشم
به [illegible] هذا العالم الفخر بعدهم

محیا امام بالشریعة قائم
وتمت به علیا علی وما حطت
کما کان کل منهم فخر عالم

زهی بین عینیه جمال محمد
به العشرة الاسباط من ولد فاطم
بقیة من خرت ملائکة السما

سُجُودًا الْمَعْنیٰ کانَ مِنْهُمْ بِآدَمِ
لِيَبْعَثَ مِنْهُمْ لِلنَّبِيِّينَ خَاتَمًا
لَهُ وَبَرَاهُ لِلْعُلیٰ وَالْمَكَارِمِ
فَلَمْ نَتَمَالَكْ اَنْ تَهَاوَتْ وُجُوهُنَا
خِتَامَ الْمَآقِي بِالدُّمُوعِ السَّوَاجِمِ
هَنِيئًا لَنَا اَهْلَ الْوِلَاءِ قُدُومُ مَنْ
وَيَنْتَقِمُ الْمَظْلُومُ مِنْ كُلِّ ظَالِمِ
مُحَجَّبَةً فِي كُلِّ يَوْمٍ عَلَى الْعِدیٰ
لَهُ الدَّهْرُ فِيمَا رَامَ اَطْوَعَ خَادِمِ
وَيُحْيِي مَوَاتَ الْعَدْلِ مِنْ بَعْدِ مَا انْقَضیٰ
بِاَمْضیٰ حُسَامٍ لِلْاَبَاطِلِ حَاسِمِ
وَتَسْتَمْطِرُ الْعَافُونَ مِنْهُ اَنَامِلًا
لَهَا الْعَدُّ اَعْيَتْ رَائِمًا عَدَّ رَاقِمِ
وَتُبْدیٰ لَهُ الْاَسْرَارُ دُونَ الْتِفَاتِهِ
فَيَبْحَاءُ اِذْنًا عِنْدَ كُلِّ مُكَالِمِ
يَسِيرُ اِلیٰ اَعْدَائِهِ الرُّعْبُ قَبْلَهُ
كَوَاكِبَ فِي قِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ فَاحِمِ
فَدَيْنَاكَ عَنَّا بِالَّذِي اخْتَرْتَ لَمْ تَجِدْ
عَزَائِمَ اَمْضیٰ مِنْ شِفَارِ الصَّوَارِمِ
عَلَيْكُمْ سَلَامُ اللهِ مَادَامَ وُدُّكُمْ

وَاَنْتَاهُمُ الْبَادِي عَلیٰ اَوْجِ عَرْشِهِ
يُغَاثُ بِرِدْءٍ لِلْوَصِيِّينَ خَاتَمِ
يُرِيٰ قَبْلَ رُؤْيَاهُ الْمَوَالِي مَسَرَّةً
عَلیٰ لَثْمِ وَجْهِي كَفِّهِ وَالْبَرَاجِمِ
فَرِقَّ لَنَا وَانْهَلْ عَيْنَ انْعِطَافِهِ
نَرىٰ كُلَّ حِينٍ مِنْهُ غُرَّةَ قَادِمِ
وَيُنْجِحُ فِيهِ عَزْمَةٌ نَبَوِيَّةٌ
مَلَاحِمُ حَتْفٍ تَلْتَقِي بِمَلَاحِمِ
يُقِيمُ حُدُودَ اللهِ فِي الْاَرْضِ مُحْكِمًا
مَآثِرُ هَاتِيكَ الْعِظَامِ الرَّمَائِمُ
طَلِيقُ الْمُحَيَّا تَنْجَلِي بِجَبِينِهِ
تَفِيضُ عَلیٰ الرَّاجِي بِخَمْسِ غَمَائِمُ
بَدَائِعُ كَمْ اَعْيَى الْقِيَامُ بِوَصْفِهَا
يُفَقْنَ بِهَا خِيمَ النُّفُوسِ الْكَرَائِمِ
وَاَصْعَبُ شَيْءٍ عِنْدَهُ نَوْمُ عَيْنِهِ
هَيَنْقُضْنَ مِنْهُمْ مُبْرَمَاتِ الْعَزَائِمِ
كَاَنَّ صِفَاحَ الْبِيضِ فِيهِ بَوَارِقُ
بِنَا غَيْرَ ضَخْمِ الْحَزْمِ مَاضِي الْعَزَائِمِ
فَجُدْ لِي يَا ابْنَ الْعَسْكَرِيِّ بِمَا بِهِ
عَلیٰ مَنْ بَرَاهُ اللهُ ضَرْبَةُ لَازِمِ

تَمَاثِيلُ نُورٍ قَبْلَ خَلْقِ الْعَوَالِمِ
اِمَامٌ بَرىٰ اللهُ الْمَكَارِمَ وَالْعُلیٰ
بِاَحْشَائِهِ تَكْفِيهِ حُسْنَ الْعَلَائِمِ
وَقَضَتْ عَلَيْنَا فَرْحَةُ الْفَوْزِ بِاللِّقَا
عَلَيْنَا بِاَنْوَاعِ الْاَيَادِي الْجَسَائِمِ
بِهِ تَنْجَحُ الْآمَالُ فِي كُلِّ مَطْلَبٍ
تُقَعْقَعُ اَبْوَابُ الْاُمُورِ الْعَظَائِمِ
مَلِيكٌ حَبَاهُ اللهُ بِالنَّصْرِ وَالْعُلیٰ
عَلیٰ كُلِّ جَبَّارٍ بِاَعْظَمِ قَاصِمِ
وَسُلْطَانُ حَقٍّ يَرْكَبُ النَّاسَ نَهْجُهُ
عَنِ الْقَلْبِ اَكْدَارُ الْهُمُومِ اللَّوَازِمِ
هَمَتْ بِاَيَادٍ لَوْ تَكَلَّفَتِ الْوَرىٰ
عَلیٰ اَنْ يُثْنِي عَلَيْهَا وَنَاظِمِ
كَاَنَّ لَهُ عَيْنًا عَلیٰ كُلِّ ضَائِعٍ
وَفِي الْاَرْضِ مَنْسُوبٌ كَغَيْرِ نَائِمِ
كَاَنَّ حِرَابَ اللُّثْمِ فِي نَقْعِ خَيْلِهِ
اَبْرَقْنَ خِلَالَ الْعَارِضِ الْمُتَرَاكِمِ
فَاَضْرِمْ بِنَا حَرْبًا بِشَهْرِنَا لَوْ يَشْكُهَا
تَعَلَّلْتُ مُذْ نِيطَتْ عَلَيَّ تَمَائِمِي

ودر اینمقام خیلی مناسبست

کز انفاس خوشش بوی کسی میآید
زانش وادی ایمن نه منم خرم و بس
هرکس اینجا بامید هوسی میآید
جرعه ده که بمیخانه ارباب کرم

از غم وهجر مکن ناله و فریاد که دوش
موسی اینجا بامید قبسی میآید
کس ندانست که منزلگه دلدار کجاست
هر حریفی ز پی ملتمسی میآید

حافظ شیرازی گفته

مژده ای دل که مسیحا نفسی میآید
زدم فالی و فریادرسی میآید
هیچکس نیست که در کوی تواش کاری نیست
اینقدر هست که بانگ جرسی میآید
خبر بلبل این باغ مپرسید که من

م بالکسر ای ترون)

م بالفتح والتشدید بین نقض کردن)

م بفتح تاء وکسر میم بند های انگشتان)

م بضم الدال المهملة والفتح والمواة بفتح الدال لغة مثل الموت)

م بیض بالکسر جمع ابیض وبالفتح جمع بیضة شمشیر سفید وزنان سپید وروزهای وایام البیض روشن را اصل ایام روشن است وابیض اللیالی البیض بیست و سه وچهارم وپانزدهم از ماه عربی است منتهب)

م در قاموس گوید شك الامر کرم سر و شك الفراق سرعت ودر منتخب شاله بالکسر یکدیگر شتابیدن ونیك شتابیدن وتیز رفتن وجستن)

پانزدهم شعبان

ناله میشنوم کز نفسی می‌آید ۵۳
یاد آرد از سر صفت دل حافظ یاران
چو گشت رایت دارای دین و نکار عیان
مگر تو گفتی شد رجعت امام زمان
ز انبیا همه اقدم بر اوصیا خاتم
بمدح ذاتش آیات جمله قرآن
ولی مطلق و فیض نخست جلوه حق
همه خلایق در خوان نعمتش مهمان
اگر که پرتو لطفش معین ذره شود
شود ز چشمه خورشید خشکتر عمان
هیبت قهرش اگر در رسد بگوش فلک
کند بدایره مرکز احاطه دایره سان
خوش آن زمان که در آید برون ز مکمن غیب
بعهد عدلش گردد زمانه امن چنان
نفاق و کفر بایمان بدل شود که اگر
شود ز معجز او چوب خشک سبز چنان
شها بجان تو سوگند شوق دیدارت
رسیده عمر بپایان هجر و بی پایان
برآر دست خدای ز آستین ای شاه
قلم صفت سر او را به تیغ شوکت ران
چنان نماید شعرم که ابلهانه برند
بصد ترانه و دستان همی کند افغان
اگرچه لایق مدح تو نیست اشعارم
بقدر قوه نمودست سعی خود حسان
منم وفائی که زین همت امروز

دوست را گر بپرسید بیمار غمت
شاهباز بشکار مگسی می‌آید
سپاه ظلمت شب منهزم شد از میدان
ولی حضرت داور وصی پیغمبر
امام اکبر و اعظم خلیفه رحمن
نه واجب است نه ممکن وجود کامل او
کمال قدرت و غیث زمین غوث زمان
تمام ریزه خور خوان نعمت اویند
شود چو مهر درخشنده در فلک تابان
سحاب جودش گر قطره را افکند بار
رسد بدامن جدی و حمل شود پنهان
اگر ز چهره عفوش نقاب برخیزد
شود جهان همه از یمن مقدمش چو جنان
که آشیانه کبوتر کند بچنگل بازان
برون ز منبر آید زبان صد اذان
که سست عهدان ز اعتقاد شوند
ز ناشکیبی دریده صبر و تاب و توان
جهان پیر پر از ظلم و جور شد آخر
بگیر ز اهل ستم داد دوده عدنان
بی ثنای تو اشعار من بدان ماند
شکر بخطه بنگاله زیره در کرمان
بود بمدح و ثنای تو ذات من مجبول
مرا چه چاره خواهم نبود در دکان
ز مدح او نشد افزون مقام مصطفوی
کند شتر رشته نظم ز گوهر غلطان

گویا خوش که هنوزش نفسی می‌آید

وفائی شوشتری گوید

مگر تو گفتی شد نور مهدی ظاهر
سلیل حیدر صفدر خلاصه امکان
بوصف قدرش یک نسخه سر تورات
بوجهی که توان گفتنش هم این و هم آن
همه ملایک از بهر خدمتش چاکر
ز جن و انس و وضیع و شریف و خرد و کلان
شرار آتش قهرش اگر ببحر افتد
شود جهان همه دریا کران تا بکران
اگر ز وسعت خلقش شمه به شط رسد
بهر گناه شود عذر خواه صد غفران
ز جور و ظلم و تعدی جهان شود خالی
بگله گرگ شود پاسبان بجای شبان
شود چو خشک به بند چو اول و ثانی
جدا شود چو شب تیره کفر از ایمان
نه روز هجر تو آید نه عمر می‌ماند
ز قسط و عدل بکن این جهان [illegible]
هر آن سری که نباشد بخط فرمانت
که در برند بدریا و گوهر اندر کان
ولیک بلبل باید که در محبت گل
که مادر بمهر تو شیر داد از پستان
صفای مصطفوی گر برون [illegible]
ولی بماند حسان بروزگار نشان
بمدحت تو شد نکته سنج و نغمه سرا

که دوستی ترا معیا باشد و میزان
که در مصیبت جدش حسین نشینم بکر
که کاش بودم و بستم بجد تو میثان
میان ما ز قضا طول دهر فاصله شد
کشم بر تیغ زبر و رد کان او چندان
بانتقام فشارم کلوی دهر نهر
تلافی سر یکبوی اصغرت نتوان

پس از ثنای امام زمان بود لازم
همیشه در اسف و حزن و ماتم است نهان
هزار حیف نبودم بکربلا آن روز
نشد که تا بشوم پیش مرکبت از دل و جان
که چهره هر یکی از خونشان رنگین
که تا برون کنمش خون فاسد از شریان

زبان حال ازو کرده دو زمان بیان
زبان حال مقالش باین سخن کویا
که در رکاب تو سر داده جان کنم قربان
بجرم اینکه چنین کرد دهر دون پرور
کند دجله دجله کنم خون بروز کار روان
ولی اکر همه یکباره قتل عام کنم

امّا کلام خود آنحضرت که مناسب اینمقام است این است که در زیارت ناحیه میفرمایند

فَلَئِنْ اَخَّرَتْنِي الدُّهُورُ وَعَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ وَلَمْ اَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِباً وَلِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِباً فَلَاَنْدُبَنَّكَ صَبَاحاً وَمَسَاءً وَلَاَبْكِيَنَّ لَكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً حَسْرَةً عَلَيْكَ وَتَاَسُّفاً عَلَى مَا دَهَاكَ وَتَلَهُّفاً حَتّى اَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ وَغُصَّةِ الْاِكْتِيَابِ الزیارة **شروع بمقصد** چون ذکر این جزو زمان که آن جنبش اهل دوران است بعضی از احباب اصحاب طالب بسط و شرح در ذکر علائم ظهور حضرت حجت عجل الله فرجه شدند پس این اقل انام اجابةً لمسئولهم طی این مرام و تفصیل و تبیین اینکلام را بنقل چهار حدیث موافق عدد ابواب اربعه و حکایات سابقه از کتاب کمال الدین و تمام النعمه که تالیف بی نظیری است در این باب با ذکر کثیری از عبارات و الفاظ آن چهار خبر خواهد نمود ولیکن اکر از این علامات و امارات در زمان کسی از دور و نزدیک مصداقی پیدا بشود بنحوی که بهیچوجه قابل تاویل نکردد معذرت میخواهم که بمن مدخلیت ندارد بلکه تصادف واقعی شده که انشاء الله درا نیه توبه و انابه کند و تدارک ماضیه و تلافی فائته بنماید اکر معصیتش قابل علاج بشود یعنی از باب فساد و ضلال باشد نه من باب اغواء و اضلال نعوذ بالله اکرچه آن هم با تحمل عار که بهتر از دخول نار است ممکن است که چنانچه ترفع مقام و برتری برانام نموده عار تذلل را نیز بر خود قبول بنماید و بدعت خود را در دین و اضلال خویش را در شرع مقدس مطهر اعلام مریدین و تابعین بکند اکر ایشان زنده باشند و قبول بنمایند و الا اکر با آن اعتقاد فاسد بمیرند و قول و کلمات او در ذهن احیا چنان محکم و راسخ بشود که در اظهار توبه از زنده خود در نزد ایشان بمنصه قبول نرسد ناطق و سامعین و مرشد و تابعین اجمعین در اسفل السافلین ابد الابدین مخلد خواهند بود نعوذ بالله من شرور

انفسنا وسیئات اعمالنا اللهم وفقنا لمرضاتك ونجنا من سخطك بمحمد واله الطاهرین

حدیث اوّل خبر نزال بن سبره است

شیخ اجل صدوق علیه الرحمه در کمال الدین از نزال بن سبره روایت کرده که گفت خطبنا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فحمد الله عزّ وجلّ واثنی علیه وصلی علی محمد و اله برما خطبه ادا فرمود وپس از حمد وثنای الهی وصلوات بر رسالت پناهی وال او سه مرتبه فرمود سلونی ایها الناس قبل ان تفقدونی بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید پس صعصعة بن صوحان از جای برخواست وعرض کرد یا امیر المؤمنین متی یخرج الدجال دجال چه وقت خروج خواهد کرد حضرت فرمود بنشین بدرستیکه خداوند سخنت را شنید ومرادت را دانست والله ما المسئول عنه باعلم من السائل بخدا سوگند که مسئول در این باب از سائل اعلم نیست لیکن این امر را پاره علامات وامارات هست که چون نعل بجای نعل از پی یکدیگر می آیند اگر خواهی بتو بگویم عرض کرد آری یا امیر المؤمنین بفرمائید فرمود یادگیر آن علامات این است اذا اماتت الناس الصلوة واضاعوا الامانة واستحلوا الکذب واکلوا الربا واخذوا الرشاء وشیدوا البنیان وباعوا الدین بالدنیا واستعملوا السفهاء وشاوروا النساء وقطعوا الارحام واتبعوا الاهواء واستخفوا بالدماء وکان الحلم ضعیفا والظلم فخرا وقتیکه مردم نماز را میرانند وامانت را ضایع کنند ودروغ را حلال دانند وربا خورند و رشوه گیرند وبناها را محکم کنند ودین را بدنیا فروشند وسفها را داخل عمل کنند وبا زنان شور نمایند وقطع ارحام کنند ومتابعت هوای نفس نمایند وخونریزی را سهل شمارند و علم ضعیف وظلم فخر میباشد وکانت الامراء فجرة والوزراء ظلمة والعرفاء خونة و القراء فسقة وظهرت شهادة الزور واستعلن الفجور وقول البهتان والاثم و الطغیان وامراء فاجر ووزراء ظالم وعرفاء خاین وقراء فاسق باشند وشهادت دروغ ظاهر وفجور وبهتان واثم وطغیان آشکار شود وحلیت المصاحف وزخرفت المساجد وطولت المنار واکرم الاشرار وازدحمت الصفوف واختلفت القلوب ونقضت العهود واقترب الموعود ومصاحف را زیور ومساجد را طلاکاری نمایند ومناره ها را بلند کرده اند واشرار را گرامی دارند وصفوف جماعات متصل وقلوب ایشان مختلف باشد عهد را بشکنند ووعده را نزدیك کنند وشارکت النساء ازواجهن فی التجارة حرصا علی

الدُّنیا وَعلَتْ اَصواتُ الفُسّاقِ وَاسْتُمِعَ مِنهُم وَکانَ زَعیمُ القَومِ اَرذَلَهُم وَاتُّقِیَ الفاجِرُ مَخافَةَ
شَرِّهِ وَصُدِّقَ الکاذِبُ وَائْتُمِنَ الخائِنُ وَاتُّخِذَتِ القَیناتُ وَالمَعازِفُ وَلَعَنَ آخِرُ هٰذِهِ الاُمَّةِ
اَوَّلَها و زنان با شوهران بجهت حرص بر دنیا در تجارت شریک شوند و آواز فاسقان بلند گردد
و کلام ایشان را میشنوند و ارذل قوم بر ایشان رئیس شود و از خوف شر فاجر از وی تقیه کنند
و کاذب را تصدیق نمایند و خائن را امین شمرند و کنیزان مغنیه و آلات لهو و لعب مانند عود
و طنبور بگیرند و اخراین امت اول الحن میمناید وَرَکِبَ ذَواتُ الفُرُوجِ السُّرُوجَ وَتَشَبَّهَ النِّساءُ
بِالرِّجالِ وَشَهِدَ الشّاهِدُ مِن غَیرِ اَن یُستَشهَدَ وَشَهِدَ الآخَرُ قَضاءً لِذِمامٍ بِغَیرِ حَقٍّ عَرَفَهُ وَ
تُفُقِّهَ لِغَیرِ الدّینِ و زنها بر زینها سوار شوند و زنان بمردان شبیه گردند و شاهد طلبیده
شهادت دهند و شاهد بمراعات دوستی و آشنائی بدون معرفت حق شهادت دهد و
طلب علم را برای غیر دین کنند وَآثَرُوا عَمَلَ الدُّنیا عَلَی الآخِرَةِ وَلَبِسُوا جُلُودَ الضَّأنِ عَلی قُلُوبِ
الذِّئابِ وَقُلُوبُهُم اَنتَنُ مِنَ الجیفِ وَاَمَرُّ مِنَ الصَّبِرِ فَعِندَ ذٰلِكَ اَلوَحا اَلوَحا اَلعَجَلَ خَیرُ المَساکِنِ
یَومَئِذٍ بَیتُ المُقَدَّسِ لَیَأتِیَنَّ عَلَی النّاسِ زَمانٌ یَتَمَنّی اَحَدُهُم اَنَّهُ مِن سُکّانِهِ و کار دنیا را بر
آخرت مقدم دارند و لباس میش را بر دلهای گرگ بپوشند و دلهای ایشان از مردار گندیده
تر و از صبر تلختر باشد پس در آن وقت سرعت و تعجیل کنید باز سرعت و تعجیل کنید که بهترین
مسکنها در آن روز بیت المقدس باشد زود است که بیاید بمردم زمانی که آرزوی آن کنند
که از ساکنین آنجا باشند و چون کلام معجز نظام آن معدن اسرار الهی و منبع علوم نامتناهی
باینجا رسید اصبغ بن نباته از جای برخواست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین دجال کیست فرمود
آگاه شوید که دجال صاید بن صید است فَالشَّقِیُّ مَن صَدَّقَهُ وَالسَّعیدُ مَن کَذَّبَهُ پس شقی
کسیست که او را تصدیق و سعید کسی است که او را تکذیب نماید و از بلده که او را اصفهان
و از قریه که او را الیهودیه گویند خروج میکند عَینُهُ الیُمنی مَمسُوحَةٌ وَالعَینُ الاُخری فی جَبهَتِهِ
تُضیءُ کَاَنَّها کَوکَبُ الصُّبحِ فیها عَلَقَةٌ کَاَنَّها مَمزُوجَةٌ بِالدَّمِ بَینَ عَینَیهِ مَکتُوبٌ کافِرٌ یَقرَأُهُ
کُلُّ کاتِبٍ وَاُمِّیٍّ چشم راست ممسوح و دیگری در پیشانی اوست و مانند ستاره صبح می
درخشد و در چشم او مانند پارچه گوشت چیزی هست که گویا با خون ممزوج است و در میان
دو چشمش لفظ کافر نوشته شده بطوری که همه کس خواه نویسنده یا غیر او آنرا میخوانند
یَخُوضُ البِحارَ وَتَسیرُ مَعَهُ الشَّمسُ بَینَ یَدَیهِ جَبَلٌ مِن دُخانٍ وَخَلفَهُ جَبَلٌ اَبیَضُ یَرَی

علامات ظهور حضرت حجت عج

النّاسُ اَنّهُ طَعامٌ یَخرُجُ حینَ یَخرُجُ فی قَحطٍ شَدیدٍ و بدریاها داخل میشود و آفتاب باوی
سیر میکند و دَر پیش رویش کوهی میباشد از دود و در پشت سرش کوه سفیدی باشد که
مردم گمان میکنند که آن طعام است و در ایام قحط شدید خروج میکند تَحتَهُ حِمارٌ اَحمَرُ
خَطوَةُ حِمارِهِ مِیلٌ تُطوی لَهُ الاَرضُ مَنهَلاً مَنهَلاً وَ لا یَمُرُّ بِماءٍ اِلّا غارَ اِلی یَومِ القِیٰمَةِ و بدلدل
گوش سبز یا خاکستری رنگ سوار میشود گام آن یکمیل راه میباشد و میل ثلث فرسخ است
زمین در زیر پایش پیچیده میشود و بهیچ آب نرسد مگر اینکه خشک میشود تا روز قیامت و
باواز بلند ندا میکند بقسمی که همه جن و انس و شیاطین که در مابین مشرق و مغرب‌اند صدای
او را میشنوند و گوید اِلَیَّ اَولِیائی اَنَا الَّذی خَلَقَ فَسَوّیٰ وَ قَدَّرَ فَهَدیٰ اَنا رَبُّکُمُ الاَعلیٰ بسوی
من آئید ای دوستان من منم آنکسی که مخلوقات را خلق کرد و ایشانرا تسویه نمود یعنی راست کرد
اعضا و اجزای او تقدیر کرد اجناس اشیا و انواع اشخاص و ارزاق ایشانرا و هدایت نمود و
منم پروردگار بلند شما کَذِبَ عَدُوُّ اللّهِ اِنَّهُ اَعوَرُ یَطعَمُ الطَّعامَ وَ یَمشی فِی الاَسواقِ دروغ
گویداند شمن خدا زیرا که او مردیست یکچشم و طعام میخورد و در بازارها میگردد و پروردگار
شما یکچشم نیست و طعام نمیخورد و راه نمیرود و از مکانی بمکان دیگر منتقل نمیشود تَعالَی اللّهُ
عَن ذٰلِکَ عُلُوّاً کَبیراً آگاه شوید که اکثر تابعانش اولاد زنا و صاحبان طیلسان سبز میباشد یَقتُلُهُ
اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالشّامِ عَلیٰ عَقَبَةٍ تُعرَفُ بِعَقَبَةِ اَفیقٍ لِثَلاثِ ساعاتٍ مَضَت مِن یَومِ الجُمُعَةِ
خداوند عز و جل او را در شهر شام در بالای تلی که معروف بتل افیق است سه ساعت از
روز جمعه گذشته بر دست کسیکه مسیح بن مریم در پشت سرش نماز میگذارد بقتل میرساند
اَلا اِنَّ بَعدَ ذٰلِکَ الطّامَّةَ الکُبریٰ آگاه شوید بدرستیکه بعد از این طامهٔ کبری واقع خواهد
شد عرض کردیم یا امیرالمؤمنین طامهٔ کبری چیست فرمود خُرُوجُ دابَّةِ الاَرضِ مِن عِندِ الصَّفا
مَعَها خاتَمُ سُلَیمانَ بنِ داوُدَ وَ عَصیٰ موسیٰ خروج دابة الارض است از نزد صفا با انگشتر سلیمان
بن داود و عصای موسی که انگشتر را بر روی هر مؤمن میگذارد و نقش میگیرد هٰذا مُؤمِنٌ حَقّاً
و بر روی هر کافر میگذارد و نقش میگیرد هٰذا کافِرٌ حَقّاً و در آنحال مؤمن ندا میکند که وای بر
تو ای کافر و کافر ندا میکند که خوشا بر تو ای مؤمن دوست میدارم که امروز مثل تو بودم تا بفوز عظیمی
رسیدم ثُمَّ تَرفَعُ الدّابَّةُ رَأسَها فَیَراها مَن بَینَ الخافِقَینِ بِاِذنِ اللّهِ جَلَّ جَلالُهُ وَ ذٰلِکَ بَعدَ
طُلُوعِ الشَّمسِ مِن مَغرِبِها بعد از آن دابة الارض بعد از طلوع آفتاب از مغرب سر خویش را

در بعض نسخ این کلمه نیست

در فضائل خبر نزال بن سبره

تا بالا میکند و همه خلایق که در ما بین مشرق و مغرب اند او را می بینند و در اینوقت توبه بر داشته میشود پس توبه قبول نمیشود و عمل نفع نمیدهد وَلَا يَنْفَعُ نَفْسًا اِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فِي اِيمَانِهَا خَيْرًا و ایمان آوردن هیچکس در انروز با و نفع نمی بخشد اگرچه پیشتر از ان وقت ایمان آورده لیکن در ایام ایمانش عمل خیر کسب ننموده ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَسْئَلُونِي عَمَّا يَكُونُ بَعْدَ هٰذَا فَاِنَّهُ عَهِدَ اِلَيَّ حَبِيبِي رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَنْ لَا اُخْبِرَ بِهِ غَيْرَ عِتْرَتِي بعد از ان فرمود که از من مپرسید که بعد از خروج دابه چه واقع خواهد شد زیرا که حبیب من رسول خدا صلعم با من عهد و پیمان نموده که انرا غیر از عترت و اولاد خود بکسی نگویم نزال بن سبره گوید بصعصعة بن صوحان گفتم ای صعصعه امیر المؤمنین علیه السلام از این کلام معجز نظام چه چیز اراده کرده گفت یا ابن سبره کسیکه عیسی بن مریم در پشت سرش نماز میگذارد امام دوازدهم از عترت طاهره و نهم از اولاد حسین بن علی علیهم السلام است وَهُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا يَظْهَرُ عِنْدَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ فَيُطَهِّرُ الْاَرْضَ وَيَضَعُ مِيزَانَ الْعَدْلِ فَلَا يَظْلِمُ اَحَدٌ اَحَدًا و اوست ان آفتابی که از مغرب طلوع خواهد نمود در میان رکن و مقام ظاهر میشود و روی زمین را از کفر و فسق پاک میکند و میزان عدل و انصاف نصب مینماید پس کسی بکسی جور و ستم نمیکند و امیر المؤمنین ع خبر داد که حبیبش رسول خدا صلعم با وی عهد و پیمان نموده که خبر ندهد انچه را که بعد از ان واقع خواهد شد مگر با ئمه علیهم السلام که عترت او بند صلوات الله علیهم اجمعین

بیان و شرح خبر مؤلف گوید

لا بد است در اینمقام از بیان و توضیح و شرح و تبیین انچه در این خبر شریف احتیاج بر تبیان دارد اما قوله علیه السلام والله ما المسئول عنه با علم من السائل حاصل مطلب این است که خداوند علم این امر را بمن خبر نداده چنانکه مرحوم سید طبرسی در کفایة الموحدین گوید که در کثیری از این اخبار یعنی اخبار ظهور حضرت حجت عجل الله فرجه وارد شده است که تعیین وقت ظهور انحضرت و علم بان مخصوص بخداوند متعال است چون علم بیوم القیمة که مخصوص بخداوند است لقوله تعالى يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ اِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا اِلَّا هُوَ و حقسبحانه و تعالی علائم خاصه از برای انحضرت قرار داده است که بان علامت عالم شود باینکه حقتعالی او را اذن ظهور داده است و ان علامت خاصه دو چیز است یکی شمشیر انحضرت است تا انجا که گوید دویم بیرق و علم انحضرت تا اخر انچه گفته رفع الله درجته و مرحوم

عالم کامل سلطان حسین واعظ در کتاب ذخایر الواعظین که در سال هزار و چهل و سیم تالیف کرده
و مرتب بدوازده مجلس نموده و خیلی متین و باقاعده نوشته در مجلس ششم که در علائم و دلائل
ظهور حضرت حجت عجل الله فرجه است گوید رکن الدوله دیلمی از خدمت شیخ الصدوق ابو جعفر
القمی رحمه الله پرسید که آیا صاحب الامر در کدام زمان ظهور خواهند نمود شیخ در جواب فرمود
که خدای تعالی حضرت امام را بسبب حکمتی و مصلحتی از نظر مردم غایب ساخته پس باید که وقت
ظهور او را غیر از خدای تعالی نداند چنانکه در حدیث نیز وارد است که مَثَلُ القائمِ مِن وُلدی
مَثَلُ الساعةِ و خدای تعالی در مقام ابهام ساعت فرموده یَسئلونَکَ عَنِ الساعةِ ایّانَ مُرسیها قُل اِنّما عِلمُها
عِندَ رَبّی الآیة و این مسئله اگرچه در نزد عوام دشوارتر است لیکن در نظر اهل فضل و علم
واضح و روشن است زیرا که اعتقاد ما امامیه اثنی عشریه بر این است که ائمه هدی علیهم السلم
آنچه را که خداوند علام بر ایشان تعلیم کرده میدانند و با نچه خبر نداده و مکنون نموده راه ندارند
والبته باید میان خالق و مخلوق و صانع و مصنوع فرق باشد و اول غلو و افراط در حق ایشان
علیهم السلم این است که اعتقاد کنند که هرچه خدا میداند ایشان هم میدانند و ابداً چیزی نیست
از معلومات خدا که ایشان ندانند زیرا که این حرفی است که اولاً دلیلی از عقل و نقل نداریم
و ثانیاً منافی است با فرمایش خود ایشان علیهم السلم در چندین مقام که ذکر تفصیل آنها موجب
تطویل کلام است و در اینجا با این ضیق مقام وصیتی بنظرم آمد که ضرورست با خوان دین
بگویم و شرط نصیحت را بجای آدم و قبول هم موقوف بر ایمان و انصاف است من آنکه شرط
بلاغ است با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال و آن اینست که در اخذ عقاید
طریقه صحیحه و عنوان درستی هست که هر کس با ن طریقه مشی نمود و با ن عنوان رفتار کرد نجات یافت
و هر که تخلف نمود بضلالت افتاد و آن عبارت از این است که بر شخص عاقل لازم است که هر
مطلبی را که با و میگویند ملاحظه کند اگر علم بحقیت آن پیدا کرد بسیار خوب البته قبول است
و اگر نه علم ندارد اما بسلیقه خوب چسبید نگاه کند اگر گوینده آن دلیلی که علمی باشد بر حقیت
آن دارد باز قبول کند و الا ملاحظه کند که بر بطلان آن دلیلی هست یا نه اگر یافت رد کند
نه توقف کند نه قبول و نه رد و بگوید تو چنین فهمیده اما حقیت آن بر من معلوم نیست و متابعت
تو هم بی معجزه بر من لازم نیست در هر مطلبی هرگاه این طریقه را بدست بگیرد هرگز گمراه نشود
و اگر خود نمیفهمد این مطالب را از کسی که اطمینان بفهم و فطانت و عدالت و دارد یاد بگیرد و حرف

برزند تا یقین کند بحق بودن یا باطل بودن یا توقف نماید پس شخص عاقل دیندار هرگز از این طریقه
صحیحه تجاوز نمیکند پس درین مقام کسی که مدعی است که ائمه اطهار علیهم السلام هرچیزی که خدا
میداند ایشان هم میدانند باید دلیلی از عقل و نقل بیاورد و هرگز دلیلی که باین عموم
دلالت بکند یافت نمیشود و اگر از اهل علم ناقص یا بعض عوام فضول باین دو آیه استدلال
کنند که خداوند فرموده وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و علم این کتاب در نزد امیر المؤمنین
علیه السلام است و در سوره یس فرموده وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ و حضرت امیر علیه
السلام میفرماید منم آن امام مبین جواب این است که هر که نصیبی از علم دارد علاوه بر اینکه گفته
اند ما من عام الا و قد خص میداند که عموم و استغراق هر شئ نسبت بخود است و این
عموم شمول ندارد باینکه آنچه خدا بایشان تعلیم کرده آنرا هم میدانند ظاهر و باطن قران و تنزیل
و تاویلش در نزد ایشان علیهم السلام است و ایشان میگویند که خداوند آنرا بما تعلیم نکرده تو چه
گوئی من اعتقاد ندارم باینکه چیزیرا امام ندانسته باشد این خلاف فرمایش ایشان است
زیرا که حضرت امیر علیه السلام قسم یاد میکند که من در این باب از تو اعلم نیستم و توردّ هستم و کلام آن بزرگوار
مینماید اما اجمال قصه دجال اللعین در کمال الدین از نافع از ابن عمر
روایت کرده گفت إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَّى ذَاتَ يَوْمٍ بِأَصْحَابِهِ الْفَجْرَ و روزی
حضرت رسول صلعم با اصحاب خود نماز صبح را ادا فرمود بعد با ایشان برخواست و رفت تا رسید
بدر خانه در مدینه و در را کوبید آنگاه زنی بیرون آمد گفت یا ابا القاسم چه میخواهی فرمود
یا ام عبد الله اِسْتَأْذِنِي لِي عَلَى عَبْدِ اللهِ ای مادر عبد الله اذن بده تا نزد عبد الله درآیم گفت یا
ابا القاسم با عبد الله چه کار داری فَوَاللهِ إِنَّهُ لَمَجْهُودٌ فِي عَقْلِهِ يُحْدِثُ فِي ثَوْبِهِ بخدا سوگند که
بعقل وی آفت رسیده و مخبط شده و بلباس خود تغوط و بول میکند و در نزد من ادعای امر
عظیم مینماید یعنی الوهیت یا نبوت آنحضرت فرمود مرا ماذون کن تا نزد او درآیم فقالت
عَلَى ذِمَّتِكَ اگر از وی جسارت و خلاف ادبی واقع شود با بکردن تست فرمود آری گفت داخل
شو پس حضرت داخل شد و او را در میان قطیفه دید که بصدای پست آواز میکند آنگاه مادرش
گفت ساکت شو بنشین این است محمد نزد تو آمده پس ساکت شد و نشست و برسول خدا گفت
مَا لَهَا لَعَنَهَا اللهُ لَوْ تَرَكَتْنِي لَأَخْبَرْتُكُمْ أَهُوَ هُوَ لعنت خدا بر مادرم باد اگر او مرا بحال خود میگذاشت
هر آینه بشما خبر میدادم که آیا بالوهیت خدائی قائل هستید یا نه حضرت فرمود ما تری چه چیز می

ببنی عرض کرد اری حقّاً وباطلاً واری عرشاً علی الماء حقی وباطلی وتختی در روی آب میبینم حضرت فرمود بوحدانیت خدا ورسالت من شهادت ده گفت بلکه تو بوحدانیت خدا ورسالت من شهادت کن وخدا ترا باین امر از من سزاوارتر نکرده وچون روز دویم شد باز انحضرت با اصحاب نماز صبح را ادا فرمود وبا ایشان برخواست وامد ودر را کوبید ان زن گفت داخل شو فدخل فاذا هو فی نخلة یغرّد فیها پس داخل شد ناگاه او را در سر درخت خرمائی دید که باواز بلند تغنّی مے کند پس مادرش گفت ساکت شو یا ابن بیا این محمّد است که نزد تو امده پس ساکت شد پس رسول خدا گفت ما لها قاتلها الله لو ترکتنی لاخبرتکم اهو هو لعنت خدا بر مادرش باد اگر او مرا بحال خود میگذاشت هر اینه شما خبر میدادم که ایا بالوهیّت خدائی قائل هستید یا نه وچون روز سیّم نیز انحضرت بعد از نماز صبح با اصحاب بانمکان امد فاذا هو فی غنم ینعق بها ناگاه گوسفند چند در نزد وی دید که بر انها مانند شبان صدا میزند مادرش گفت ساکت شو بنشین این محمّد است که نزد تو امده ودر ان روز ایات چندی از سورهٔ دخان نازل شده بود وانحضرت انها را در نماز صبح با اصحاب خوانده بود پس فرمود که بوحدانیت خدا ورسالت من شهادت ده گفت بلکه تو بیگانگی خدا ورسالت من شهادت کن وخدا ترا باین امر از من سزاوارتر نکرده حضرت فرمود انی قد خبأت لک خبأ فما هو من چیزی در قلب خود پنهان داشته ام پس ان چیست گفت الدخّ الدخّ دخان است دخان است فرمود اخسأ فانک لن تعدو اجلک ولن تبلغ املک ولن ینال الّا ما قدّر لک دور شو که تو از اجل ومدّت خود تجاوز نتوانی بکنی وبارزوی خود نرسی وبغیر سهم مکر با نچه ان برای تو مقدّر شده بعد باصحاب خود فرمود ایها الناس ما بعث الله عزّ وجلّ نبیّاً الّا وقد انذر قومه الدجّال ایمردم خداوند هیچ پیغمبر را مبعوث نکرده مگر اینکه قوم خود را از دجّال ترسانیده وخداوند او را تا زمان شما تاخیر نموده پس اگر امر او بشما مشتبه شود بدانید که پروردگار شما اعور نیست واو بدراز گوشی سوار خواهد شد که میانه دو گوش یکمیل راه می باشد یخرج ومعه جنّة ونار وجبل من خبز ونهر من ماء خروج میکند وبا وی بهشتی واتشی وکوهی از نان ونهرها از اب میباشد واکثر تابعانش یهود وزنان واعراب میباشند یدخل افاق الارض کلّها الّا مکّة ولابتیها والمدینة ولابتیها همهٔ اطراف زمین را میگردد مگر مکّه وبیت او ومدینه وبیت او مؤلّف گوید صدوق علیه الرحمه بعد از ذکر این خبر گوید انّ اهل العناد والجحود یصدّقون بمثل هذا الخبر ویروُنه فی الدجّال وغیبته وبقائه المدّة

الطویلة وخروجه فی آخر الزمان که اهل عناد و انکار مثل این خبر را تصدیق میکنند و آنرا در حق
دجال و غیبت و حیات او و مدت طولانی و خروج کردنش در آخر الزمان تصدیق میکنند
و امر قائم علیه السلم را تصدیق نمیکنند که مدت طولانی غایب خواهد شد بعد ظهور نموده روی
زمین را پر از عدل و داد میکند چنانچه بظلم و جور پر شده است با وجود آنکه حضرت رسول صلعم و
ائمه علیهم السلم همه بنام و غیبت و نسب آنجناب نص کرده و اخبار از طول غیبت آنحضرت نموده اند
و غرض ایشان اطفاء نور پروردگار عز و جل و ابطال امر ولی الله است و خداوند ابا دارد مگر
از تمام کردانیدن نور خود هر چند که مشرکین آنرا ناخوش بدارند الی آخر ما قال ره و عالم جلیل
آقا شیخ محمود عراقی در دار السلم گوید که در بعض از اصحاب کتب مذکور است که پس از مراجعت
پیغمبر صلعم از خانه دجال آن ملعون از خانه خود خارج گردید و مردم از مشاهده آن مرد و مضطرب
گردیدند و بدور او گرد آمده از ملاحظه آثار غریبه که از او صادر میگردید آشوب برپا شد خبر
به پیغمبر صلعم رسیده تشریف برده و دست بدعا برداشته عرضکرد پروردگارا شر این بلا را از ما
رفع فرما تا آن زمان که خود مقرر فرموده ناگاه مرغی بزرگ ظاهر گردیده آن مردود را در ربود
و طیران نمود و او میگفت که ای محمد مرا از چنگال این عقاب رها کن آنحضرت با آن مرغ فرمود که او را
از میان بنی آدم دور کن پس او را از دریای طبرستان گذرانیده بمکانی دور از آبادانیها انداخت
و سید نبیل طبرسی در کفایة الموحدین گوید و در خبر دیگر آنکه آن مرغ او را برد در جزیره که در
طرف زیر زمین چاه و قریه یهودیه اصفهان یا سجستان است در غل و زنجیر حبس نمود تا زمانیکه
مشیت الهی در خروج او قرار گیرد و بعض چنین نقل کرده اند که خداوند او را در جزیره
از جزایر که شصت فرسخ در شصت فرسخ است حبس نمود و مرحوم سید مصنف تبریزی
سید محمد بیگ موسوی در خلاصة الاخبار گوید که در زهرة الریاض و مصابیح مسطور است
که روزی تمیم داری در خدمت حضرت رسول صلعم عرضکرد که ما با سی نفر در کشتی نشسته بودیم
بچهار موجه مبتلا گشته یکماه بر ما روز و شب سیاه شد از طغیان طوفان حیران و سرگردان
بوده راه بساحل امان نیافتیم آخر الامر کشتی شکسته ما در روی تخته پاره بکنار جزیره رسیدیم
و در آن جزیره میگردیدیم ناگاه دابه دیدیم بسیار عظیم چنانچه اگر کسی در پیش سر او بود دنباله اش را
ندیدی سر آن چون سر شیر و پستان چون گاو و رویش مانند روی انسان و تمام بدن کل
کل هر کلی بقدر زری گفتم سبحان الله هرگز باین هیئت و صورت دابه ندیده ام ناگاه آن

احوال دجال ملعون

حکایت تمیم داری

عجائب مخلوقات از کلمات ما آگاه شد باما بسخن درآمد و گفت راکب من از من عجب تر من
مرکب دجال خبر دهنده از ما فی البال هستم و خودش در این جزیره در قصری مشید مقید است
پس نشان قصر گرفتیم و بانجا شتافتیم شخصی را دیدیم که یکچشم او ممسوح بود که در آن روشنی نبود
و چشم دیگرش خون آلود چون دانه انگور و عناب بر روی آب می نمود و دوش و سینه بر کینه
در غایت فراخی بود و در میان دو شانه اش موها مثل زبان بزه روئیده و بر پیشانی
نحس او نوشته کافر بالله و از کعب تا بزانو بقیود نکال استوار چون بر ما نظر کرد بانگی زد و
هیکل او امامی کرده پرباد شد تا آنکه جسدش از زمین را گرفت چون ساعتی برآمد باز بمرور تکیه
یافته بحال اول آمد و روی بمن آورده گفت تمیم داری توئی گفتم بلی گفت نزدیک من بیا
چون نزدیک رفتم گفت بحر طبریه دیدی گفتم بلی گفت آب آن چون است گفتم بسیار است گفت
شاید که آن آشامیده شود و آنچه در میان اوست خورده شود و رجال آن محال کشته و
زنان اسیر و اطفال مذبوح و نهرها از خونها جاری شود پس از نخل بلسان سؤال نمود که
میوه میدهد گفتم بلی گفت نزدیک است که میوه اش منقطع گردد پس از چشمه پرسید که در
وی آب هست گفتم بلی آبش بسیار است و محصولش بی شمار و زراعان فراوان دارد بعد از
پرسیدن گفت که ای تمیم محمد را ملاقات کرده گفتم کدام محمد گفت نبی عربی هاشمی تهامی که در
مکه متولد و بمدینه هجرت نموده است و دین او بهترین ادیان و کتاب او بهترین کتابهای آسمان
و امت او بهترین امم و اهل ایمان است وَهُوَ صَاحِبُ اللِّوَاءِ وَالْكَرَامَةِ وَالْحَوْضِ وَالشَّفَاعَةِ
ای تمیم چون باو ملاقات کنی او را تصدیق کن و باو ایمان آور این نصیحت را که بتو نمودم بهیچ
فردی از افراد بشر نکرده ام و بروایتی وارد است که از ما پرسید که عرب با او مقاتله کرد گفتم
آری گفت بر چه قرار گرفت گفت اکثر ایشان باو مطیع شدند گفت خیر آن امت در اطاعت
اوست پس گفت نزدیکست که مرا اذن خروج حاصل شود و تمامی روی زمین در چهل شبانه
روز بر من میسر گردد و هیچ جا نماند مگر آنکه فرود آیم غیر مکه و مدینه که داخل شدن این هر دو
بر من حرام است و هرگاه قصد دخول حرمین کنم ملکی بمن شمشیر آخته مرا منع میکند بعد از
آن جساسه یعنی خبر خود را آواز داد خبر حاضر شد و سر نیاز در برابر او بزمین نهاد دجال گفت
که این چند نفر را ببر و در بلاد خودشان بزمین بگذار پس ما تمام ما بر دابه سوار شدیم
در ساعت ما را بر اراضی مدینه طیبه رسانید و تمیم داری که در حضرت نبوت اصرار

داشت از او دست برداشته و مسلمان گردید و در میان مؤمنان بر ثبات عقیده و ایمان
اشتهار داشت و این حکایت را فاضل عراقی نیز در دار السلام از بعض کتب شیعه و او
از کتاب مصابیح و زهرة الریاض نقل کرده و ظاهر این است که از همین خلاصه نقل کرده
باشد و **کیفیت خروج آن ملعون** بهمان نحویست که در خبر ابن سبره که در
صدد بیان آن هستیم مذکور است و در کفایه گوید که در روایت ابو امامه آنکه رسول
خدا فرمودند هر مؤمنی که دجال را ببیند آب دهن خود را بر روی او بیندازد و سوره
مبارکه حمد را بخواند بجهة دفع سحر آن ملعون که در او اثر نکند چون آن ملعون ظاهر شود و
عالم را پر از فتنه و آشوب نماید و میان او و لشکر قائم علیه السلام جنگ واقع شود بالاخره آن
ملعون بدست مبارک حضرت حجة الهی یا بدست عیسی بن مریم کشته شود و ایضاً گوید
که جمیع شیاطین و مرده ایشان از ظالمین و منافقین و سحره و کهنه و کفرها و لادننا بر سر او
اجتماع نمایند و شیاطین اطراف او را گرفته و بجمیع نغمات و آلات لهو و لعب و تغنی از عود و
مزمار و دف و انواع سازها و بربطها مشغول میشوند که قلوب تابعین او را مشغول بآن
نغمات و الحانات مینمایند و در انظار ضعفاء العقول از زنان و مردان چنان بجلوه در آورند
که همه ایشان از برقص آورند و همه خلق از عقب سر او میروند که آن نغمات و الحانات و صداها
های دلربا را بشنوند گویا که خلق همه در سکر و مستی میباشند **مؤلف گوید** مناسب
دیدم که در اینمقام رؤیائیکه چند سال قبل در این باب دیده ام ذکر کنم و عالم جلیل آقا شیخ
محمود عراقی در دار السلام رؤیاء مفصلی و آقا میرزا علی اصغر بروجردی در کتاب نور
الانوار رؤیاء مختصری هم در این باب ذکر کرده اند و کیفیت این واقعه باین نحو است
که این احقر در سنین سابقه شبی در رؤیا دیدم که دجال خروج کرده و چنان نغمات و
صدای عود و مزمار و ساز بگوشم رسید که هرگز در عمر خود صدائی و نغمه بآن خوشی و دلربائی
نشنیده ام و حالا که چندین سال است از این واقعه گذشته هر وقت که تصور آن نغمات و آواز
ها را میکنم کیفیتش در نظرم محسوس میشود اما خود دجال و خر او و وضع حالات او را ندیدم
پس همینکه من این نغمات و اصوات را شنیدم کسی از اهل منبر در نزد من بود باو گفتم باید الفقد
فرار کنیم که این نغمات و اصوات را نشنویم پس فرار کردیم و دویدن گرفتیم و آنقدر رفتیم که خسته شد
از نفس افتادیم من گفتم آرام بگیر به بینم صدا میاید پس گوش دادم دیدم از سمت نغمات دور

شده ایم امّا جزئی صدا میاید من دوباره برفیق خود گفتم باز هم باید فقد رفت که صدا هیچ
معلوم نشود باز بنای دویدن کردیم تا خسته شده از نفس افتادیم وکسی نزد ما نبود تا در آخر نفس توقف
کردیم گفتم بایست گوش کنیم من گوش کردم دیدم دیگر چیزی معلوم نیست پس از خواب بیدار شدم
وچنان شعف وفرح از برای من روی داد که مافوقش متصوّر نبود وبان رفیق خود از این رؤیا
اخبار کردم او هم مشعوف شد ثبّتنا الله بالقول الثّابت وهدینا الله الی صراط مستقیم امّا

تفسیر دابّة الارض علّامهٔ مجلسی قدّس سرّه در حقّ الیقین در تفسیر این آیهٔ شریفه
که وَاِذا وَقَعَ القَولُ عَلَیهِم اَخرَجنا لَهُم دابَّةً مِنَ الاَرضِ تُکَلِّمُهُم اَنَّ النّاسَ کانوا بِآیاتِنا لا یوقِنون
گوید یعنی چون واقع شود عذاب خدا بر ایشان یا آنکه وقتیکه نازل شود عذاب بر ایشان نزدیك قیامة
بیرون آوریم از برای ایشان دابّه از زمین که سخن گوید با ایشان بدرستیکه مردم بودند که بآیات
ما یقین نداشتند وگوید که در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این دابّه علی علیه
السّلم است که نزدیك قیامت ظاهر خواهد شد عصای موسی وانگشتر سلیمان با او خواهد
بود وعصا را بر میان دو دیدهٔ مؤمن خواهد زد ونقش خواهد بست که مؤمن است حقّا
وانگشتر را بر میان دو چشم کافر خواهد زد ونقش خواهد گرفت که او کافر است حقّا وعامّه
نیز مثل این اخبار را در کتب خود از عمّار ابن عبّاس وغیر ایشان روایت کرده اند وصاحب
کشّاف روایت کرده است که دابّه از صفا بیرون خواهد آمد وبا او عصای موسی وانگشتر
سلیمان خواهد بود پس عصا را بر محلّ سجود مؤمن خواهد زد یا در میان دو دیده اش پس
نقطهٔ سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستارهٔ درخشان
یا آنکه در میان دو چشمش نوشته میشود مؤمن وانگشتر را بر بینی کافر میزند وسیاه میشود
وجمیع رویش را تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود کافر وگفته است بعضی
از قرّاء تکلّمهم بی تشدید خوانده اند یعنی جراحت میکند ایشانرا ودر احادیث عامّه وخاصّه
متواتر است که حضرت امیر المؤمنین در خطبه ها مکرّر میفرمود که منم صاحب عصا ومیسم یعنی چیزی
که بآن داغ کنند وعامّه از ابو هریره وابن عبّاس واصبغ بن نباته وغیر ایشان روایت کرده اند
که دابّة الارض امیر المؤمنین است وابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الائمّه روایت
کرده است از اصبغ بن نباته که گفت معاویه مرا خطاب کرد وگفت شما گروه شیعه گمان میکنید
که دابّة الارض علی علیه السّلم است من گفتم ما میگوئیم بلکه یهود نیز چنین میگویند معویه فرستاد

واعلم

پانزدهم شعبان

واعلم علمای یهود را طلبید و پرسید که شما در کتب خود دابة الارض را میشناسید گفت بلی معاویه گفت چه چیز است گفت مردی است معاویه گفت میدانی چه نام دارد گفت الیا معویه گفت چه نزدیک است بعلی و شیخ طریحی در مجمع البحرین گوید که از حضرت صادق علیه السلم مرویست که پیغمبر خدا ص بامیر المؤمنین علیه السلم رسید وَهُوَ نائِمٌ فِي الْمَسْجِدِ قَدْ جَمَعَ رَمْلاً وَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَيْهِ فَحَرَّكَهُ بِرِجْلِهِ و آنجناب قدری ریک در زیر سر خود جمع کرده و سر مبارکش را بر روی آن نهاده خوابیده بود پس حضرت بپای مبارک خود بانجناب حرکت داده فرمود قم یا دابة الله برخیز ای دابة الله شخصی از اصحاب عرض کرد ایا ما نیز یکدیگر را باین اسم تسمیه کنیم فرمود لا وَاللهِ ما هُوَ اِلّا لَهُ خاصَّةً نه بخدا سوگند نیست این اسم مگر از برای او تنها و اوست دابة که خدا در کتاب خود ذکر کرده وَاِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اَخْرَجْنا لَهُمْ دابَّةً مِنَ الْاَرْضِ الآیه بعد از ان فرمود یا علی اِذا كانَ آخِرُ الزَّمانِ اَخْرَجَكَ اللهُ فِي اَحْسَنِ صُورَةٍ وَمَعَكَ مِيسَمٌ تَسِمُ بِهِ اَعْداءَكَ خداوند ترا در آخر الزمان به بهترین صورتی بیرون میاورد و با تو میباشد میسم یعنی آلتی که بان داغ کنند که داغ میکنی با او دشمنان خود را و سید محدث جلیل سید نعمة الله جزایری در انوار گوید که از حضرت صادق علیه السلم مرویست که فرمود شخصی بعمار بن یاسر گفت یا ابا الیقظان آیه ایست در قران که قلب مرا فاسد کرده و مرا بشک انداخته عمار گفت کدام آیه است ان گفت قول پروردگار عز وجل وَاِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اَخْرَجْنا لَهُمْ دابَّةً مِنَ الْاَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ الآیه کدام دابه است ان عمار گفت وَاللهِ ما اَجْلِسُ وَلا آكُلُ وَلا اَشْرَبُ حَتّى اُرِيَكَها بخدا سوگند نمی نشینم و نمیخورم و نمی آشامم تا انکه ان دابه را بتو بنمایم پس عمار با ان مرد بسوی امیر المؤمنین علیه السلم امد وَهُوَ يَأْكُلُ تَمْراً وَزُبْداً و انحضرت خرما با کره میل میکرد پس فرمود یا ابا الیقظان بنشین عمار نشست و با انحضرت از خرما و کره میخورد ان مرد از عمار تعجب کرد و چون برخواست گفت سبحان الله یا ابا الیقظان تو قسم یاد کردی که نه نشینی و نخوری و نیاشامی مگر انکه دابه را بمن بنمائی عمار گفت او را بتو نشان دادم و بنمودم اگر دانسته باشی **مؤلف گوید** مخفی نماند که این آیه واذا وقع القول علیهم الآیه از آیات رجعت است و مجلسی علیه الرحمه در حق الیقین گوید بدانکه از جمله اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقه حقه حقیت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم علیه السلم جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای انکه بدیدن دولت ائمه خود دیدهای ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان

در دنیا بایشان برسند و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف ان دولتی که نمی
خواستند باهل بیت رسالت برسد و انتقام کشیدن شیعیان آن ایشان و سایر مردم در قبرها
میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمی
کند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشانرا بحال
خود میگذارند و اکثر علمای امامیه دعوی اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه
در رسالهٔ اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید بن طاوس و غیر ایشان
از اکابر علمای امامیه و پیوسته در اعصار ماضیه میان علمای امامیه و مخالفین در این مسئله
نزاع بوده است و بسیاری از علماء و محدثین شیعه رسایل مفرده در این مسئله تالیف نموده
اند چنانچه ارباب رجال ذکر نموده اند و شیخ ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت
کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما
نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث
از زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند نوشته ام
هر کرا شکی باشد بان کتاب رجوع کند و سید جزایری در انوار گوید که در روایات وارد شده
که اِنَّ الحُسَینَ عَلَیهِ السَّلامُ اَوَّلُ مَن تَنشَقُّ عَنهُ الاَرضُ حضرت حسین علیه السلام اول ان
کسی است که از قبر مبارکش برخیزد وَیَحکُمُ فِی الدُّنیا مُدَّةً طَوِیلَةً و مدت طولانی در دنیا حکومت
و سلطنت میکند حَتّی یَقَعُ شَعرُ حاجِبَیهِ عَلی عَینَیهِ تا انکه موی ابروی مبارکش بر چشمهای
او می افتد و در تفسیر قوله تعالی ثُمَّ رَدَدنا لَکُمُ الکَرَّةَ عَلَیهِم مرویست که اِنَّ الحُسَینَ عَلَیهِ السَّلامُ یَظهَرُ
فِی السَّبعِینَ الَّذِینَ استُشهِدُوا مَعَهُ وَعَلی رُؤُسِهِمُ التِّیجانُ که حضرت حسین علیه السلام با ان
هفتاد نفر اصحاب خود که در خدمتش بدرجهٔ شهادت رسیدند ظاهر میشود در حالتیکه در سر
ایشان تاج میباشد انتهی قربان ان ابدان و رؤس مبارکه بشوم بکدام سرها تاج میگذارند (در رجعت) ان
سرها که بالای نیزه رفت و بشهرها و ولایتها بردند مرحوم حاج ملا باقر بهبهانی مجاور نجف اشرف
در دمعة الساکبة از ابو مخنف از سهل روایت کرده که گفت مردم دروازه جیرون نرخیز ران
که در نسخهٔ دمعة و ذریعه مسطور است و شاید در دمعه از قلم کاتب بوده باشد در نظم و نثر
وارد و مضبوط شده که جیرون است و در وقایع و مقاصد سابقه هم ذکر شد باری سهل
گوید من هم با ایشان داخل شدم که ناگاه هجده سر بالای نیزه امد و اسیران بر شتران بی بستر سوا

اتفاق واجماع امامیه بر رجعت

اخبار رجعت

وقوع وقایع ...

وسر اقدس انور حضرت حسین علیه السلام در دست شمر لعین واو میگفت انا صاحب الرمح
الطویل که در مقاصد روز بستم شعبان مذکور شده تا انجا که واقبل من بعده راس الحر بن
یزید الریاحی واقبل من بعده راس العباس علیه السلام یحمله قشم الجعفی لعنه الله واقبل
من بعده راس عون یحمله سنان بن انس النخعی لعنه الله واقبلت الرؤس علی اثرهم بعد
از سر سرور شهیدان سر حر بن یزید ریاحی ای شیعیان حسین بعد از سر حر سر مبارک قمر بنی
هاشم ابو الفضل العباس علیه السلام که حامل نیزه قشم جعفی ملعون بود بعد سر عون که سنان
بن انس ولد الزنا حمل کرده بود وبعد بکر رؤس مبارکه از پی اینها امدند بنفسی شفاه ذابلات
من الظما ولم تحظ من ماء الفرات بقطرة بنفسی عیون غائرات تشخصوا الی الماء منها نظرة بعد
نظرة بنفسی رؤسا معلیات علی القنا الی الشام تهدی بارکات الاسنة الا لعنة الله علی القوم الظالمین

حدیث دوم خبر ابن عباس وحدیث معراج است

ایضا شیخ صدوق علیه الرحمه در کمال الدین از وهب بن منبه روایت کرده واو رفع حدیث
با بن عباس مینماید که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وآله لما عرج بی ربی جل جلاله
آتانی النداء یا محمد حضرت رسول صلعم فرمود که چون مرا بآسمان بردند ندا رسید یا محمد گفتم لبیک
رب العظمة لبیک فرمود یا محمد فیم اختصم الملاء الاعلی در کدام امر اهل آسمان با هم بکر مجادله
کردند عرض کردم سبحانک علمی نیست فرمود یا محمد هل اتخذت من الآدمیین وزیرا واخا ووصیا
من بعدک آیا از آدمیان وزیر وبرادر ووصی بعد از خود اختیار کرده عرض کردم الهی ومن
اتخذ تخیر انت لی یا الهی بر گزیر کدام را اختیار کنم تو برای من وصی اختیار بکن فرمود قد
اخترت لک من الآدمیین علی بن ابیطالب اختیار کردم از برای تو از آدمیان علی بن ابیطالب را
عرض کردم الهی ابن عمم را وحی امد ان علیا وارثک ووارث العلم من بعدک وصاحب لوائک
لواء الحمد یوم القیمة وصاحب حوضک یسقی من ورد علیه من مؤمنی امتک بدرستیکه
علی وارث تو ووارث علم تو بعد از تو وصاحب لوای حمد در روز قیامت وصاحب حوض تست
که سیراب کند انکه بروی وارد شود از مؤمنان امت تو وفرمود یا محمد انی قد اقسمت علی
نفسی قسما حقا لا یشرب من ذلک الحوض مبغض لک ولاهل بیتک وذریتک الطیبین ا
لطاهرین بدرستیکه من سوگند حق بذات خود کرده ام که از این حوض نیاشامد کسیکه بر تو وبر
اهل بیت تو وذریه طیبین طاهرین تو دشمن باشد حق حق میگویم یا محمد که داخل بهشت میکنم

حدیث شریف ... مغلوط بود ... مقابله ... کمال ... نسخه

جمیع امت تورا مگر کسیکه اباکند از دخول بهشت من عرضکردم الهی ایا کسی هست که از دخول
بهشت ابا نماید فرمود بلی عرضکردم چه طور ابا میکند فرمود بدرستیکه من ترا برگزیدم ووصی
از برای تو برگزیدم وَجَعَلْتُهُ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسٰى اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدَكَ واورا از تو
بمنزلهٔ هرون از موسی قرار دادم مگر آنکه پیغمبری بعد از تو نیست ومحبت او را بدل انداختم و
او را پدر اولاد تو کردم پس حق او بر امت بعد از تو مثل حق تست برایشان در حیات تو وهرکه حق او را
انکار کند حق ترا انکار کرده وهرکه از دوستی او ابا نماید از دوستی تو ابا نموده وهرکه از دوستی
تو اباکند از دخول بهشت ابا نموده پس من در مقابل نعم الهیه سجدهٔ شکر نمودم فَاِذَا مُنَادٍ يَا
يُنَادِي اِرْفَعْ يَا مُحَمَّدُ رَاْسَكَ وَاسْئَلْنِي ناگاه منادی ندا کرد که یا محمد سر بردار واز من بخواه
تا عطا کنم عرضکردم الهی اِجْمَعْ اُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلٰى وِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ اَبِيطَالِبٍ لِيَرِدُوا جَمِيعًا عَلٰى
حَوْضِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ پروردگارا امت مرا بولایت علی بن ابیطالب جمع کن تا همگی در روز قیامت
بحوض من وارد شوند خداوند وحی فرمود بسوی من که یا محمد قضای من در خصوص بندگان
خود پیش از آنکه ایشانرا خلق کنم جاری شده که هدایت کنم بآن هرکه را اگر بخواهم وعلم ترا بعلی دادم و
او را وزیر وخلیفه بر اهل وامت تو قرار دادم داخل بهشت نمیشود کسیکه او را دشمن دارد و
انکار ولایتش بکند فَمَنْ اَبْغَضَهُ اَبْغَضَكَ وَمَنْ اَبْغَضَكَ فَقَدْ اَبْغَضَنِي وَمَنْ عَادَاهُ فَقَدْ عَادَاكَ
وَمَنْ عَادَاكَ فَقَدْ عَادَانِي وَمَنْ اَحَبَّهُ فَقَدْ اَحَبَّكَ وَمَنْ اَحَبَّكَ فَقَدْ اَحَبَّنِي وَقَدْ جَعَلْتُ لَهُ
هٰذِهِ الْفَضِيلَةَ پس هرکه او را دشمن بدارد ترا دشمن داشته وهرکه ترا دشمن بدارد مرا دشمن
داشته وکسیکه او را دوست بدارد ترا دوست داشته وهرکه ترا دوست بدارد مرا دوست
داشته وبتحقیق این فضیلت را برای وی عطا کرده ام وَاَعْطَيْتُكَ اَنْ اُخْرِجَ مِنْ صُلْبِهِ اَحَدَ عَشَرَ
مَهْدِيًّا كُلُّهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبِكْرِ الْبَتُولِ وعطا کردم بتو که از صلب او یازده فرزند مهدی بیرون
آورم که همه ایشان از ذریه تو از بکر بتول باشند وَآخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ
يَمْلَاُ الْاَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا وآخرین ایشان مردیست که عیسی بن مریم در پشت
سر او نماز خواهد کرد وروی زمین را پر از عدل خواهد کرد چنانکه از ظلم وجور پر میشود اُنْجِي
بِهِ مِنَ الْهَلَكَةِ وَاَهْدِي بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَاُبْرِئُ بِهِ الْاَعْمٰى وَاَشْفِي بِهِ الْمَرِيضَ باو از هلاکت
نجات خواهم داد عرضکردم الهی وسیدی این امر درکدام وقت واقع خواهد شد فرمود اِذَا رُفِعَ
الْعِلْمُ وَظَهَرَ الْجَهْلُ وَكَثُرَ الْقُرَّاءُ وَقَلَّ الْعَمَلُ وَكَثُرَ الْقَتْلُ وَقَلَّ الْفُقَهَاءُ الْهَادُونَ وَكَثُرَ فُقَهَاءُ

الضَّلَالَةِ وَالخُونَةِ وَكَثُرَ الشُّعَرَاءُ وقتیکه علم از میان مردم برود و جهل ظاهر گردد و قاریان قران بسیار و عمل کم و قتل بسیار و فقهاء هدایت کننده کم و فقهاء گمراه کننده و خیانت کننده بسیار و شعراء بسیار میشوند وَاتَّخَذَ اُمَّتُكَ قُبُورَهُم مَسَاجِدَ وَحُلِيَتِ المَصَاحِفُ وَزُخْرِفَتِ المَسَاجِدُ وَكَثُرَ الجَوْرُ وَالفَسَادُ وَظَهَرَ المُنْكَرُ وَاَمَرَ اُمَّتُكَ بِهِ وَنُهِيَ عَنِ المَعْرُوفِ و مردم قبرهای خود را مساجد قرار دهند و قران را با طلا و مثل ان زینت کنند و مساجد را با طلا و غیر ان منقش سازند و جور و فساد زیاد و منکر ظاهر گردد و امر بمنکر و نهی از معروف کنند وَاكْتَفَى الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ وَالنِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ وَصَارَ الاُمَرَاءُ كَفَرَةً وَاَوْلِيَاؤُهُم فَجَرَةً وَاَعْوَانُهُم ظَلَمَةً وَذَوُو الرَّاْيِ مِنْهُم فَسَقَةً و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفا نمایند و امرا کافر و یاوران ایشان فاجر و اعوان ایشان ظالم و صاحبان رای فاسق شوند وَعِنْدَ ذَلِكَ ثَلٰثَةُ خُسُوفٍ خَسْفٌ بِالمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِالمَغْرِبِ وَخَسْفٌ بِجَزِيرَةِ العَرَبِ و در انوقت سه خسف وقوع خواهد یافت خسفی در مشرق و خسفی در مغرب و خسفی در جزیره عرب و بصره خراب میشود بدست مردی از اولاد تو که اتباع او زنجیان‌اند و مردی از اولاد حسین بن علی خروج کند و دجال در مشرق از سیستان ظاهر گردد و سفیانی اشکار شود پس عرض کردم الهی بعد از من چه فتنها خواهد شد خداوند وحی فرمود بمن و خبر داد از بلاء بنی امیه لعنهم الله و فتنه بنی عم من و از انچه تا روز قیامت واقع خواهد شد و من ایز بعد از انکه بزمین نزول کردم به بنی عم خبر دادم و اداء رسالت کردم وَلِلّٰهِ الحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ كَمَا حَمِدَهُ النَّبِيُّونَ وَكَمَا حَمِدَهُ كُلُّ شَيْءٍ قَبْلِي وَمَا هُوَ خَالِقُهُ اِلَى يَوْمِ القِيٰمَةِ و حمد میکنم خداوند را چنانکه انبیاء و هر چیز پیش از من حمد کردند و انچه مخلوق او ست تا روز قیامت

بیان و شرح خبر علامه مجلسی قدس سره

بعد از نقل خبر گوید قوله تعالی فیما اختصم الملاء الاعلی اشاره است بقول خدا تعالی مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالمَلَاِ الاَعْلٰى اِذْ يَخْتَصِمُونَ و مشهور در میان مفسرین انست که این اشاره است بقول خداوند تعالی اِنِّي جَاعِلٌ فِي الاَرْضِ خَلِيفَةً و سؤال ملائکه در این باب پس گویا خداوند اول از پیغمبر مخاصمه ایشان را پرسید بعد از ان خبر داد که زمین از حجتی و خلیفه خالی نمیشود و پیغمبر از خلیفه خود پرسید پروردگار خلفای ائمه معین فرموده و در نیست که ملائکه در اینوقت از خلیفه پیغمبر سؤال کرده باشند و خدا بر ایشان باین طریق خبر داده گوید قوله تعالی وخراب البصرة اشاره بقصه صاحب زنج است که در سال دویست و پنجاه و پنج یا شش در بصره خروج کرد و وعده کرد بزنجیها که هر که بنزد او اید او را ازاد کند

از علامات حتمیه [illegible]

وادّعای امامت نماید و جمع کثیری بدین سبب نزد او آمدند و امر او ترقی یافت و از این جهة بصاحب زنج ملقّب گردید و ابن ابی الحدید گفته که اکثر مردم خصوص طایفهٔ طالبیین و نسّابین در نسب او قدح کرده اند و گفته اند که او از طایفهٔ عبد القیس و نامش علی بن محمّد بن عبد الرحیم است و مادرش اسد یه است از اسد بن خزیمه که جدّش محمّد بن حکیم اسدی کوفی است و مثل این کلام را ابن اثیر در کامل و مسعودی در مروج الذهب گفته اند و از خبر ظاهر میشود که نسب او صحیح است و گوید که این علامات لازم نیست که مقارن ظهور آنحضرت باشد زیرا که غرض بیان این است که این حوادث قبل از ظهور آنحضرت واقع خواهد شد چنانچه کثیری از اشراط ساعة که عامّه و خاصّه از او روایت کرده اند دهور و اعوامی قبل از این ظاهر شده است و قصّهٔ صاحب زنج مقارن ولادت آنحضرت است و از آنوقت علامات ظهورش ابتداء شده تا آنوقت که ظهور نماید الی آخر ما قال و آقا شیخ محمود عراقی در دار السّلام گوید که در کتاب بحار از صاحب کتاب عدد القویّه نقل کرده که او گفته بسیاری از علامتهای ظهور آنحضرت بظهور رسیده مانند خراب شدن دیوار مسجد کوفه و کشتن اهل مصر امیر خود را و زوال سلطنت بنی عبّاس در دست مردی که بر ایشان خروج میکند از جائیکه اوّل سلطنت ایشان از آنجا ظاهر شده و مردن عبد الله که آخر سلاطین بنی عبّاس بود و خراب شدن نواحی شام و کشیدن جسر بر روی شطّ بغداد از محلّی که بمحلهٔ کرخ نزدیک است همهٔ اینها در اندک مدّتی واقع شد و دیگر منشق شدن فرات است که واقع شده و بعد از این علامت دیگر که آن رسیدن فرات است بر تنگناهای کوفه بزودی واقع میشود. انتهی بعد از آن گفته که مؤلف گوید که وقوع این امر از قراریکه از تضاعیف اخبار ظاهر میشود اکثر این علامات خصوص علامات عامّه مانند شیوع منکرات و سستی امر شرع و قلّت ارباب هدایت و کثرت اصحاب غوایت از علامات مقارن ظهور نیست بلکه ظهور این امر چون بمنزلهٔ شریعت تازه و دین جدید میباشد چنانکه در بعض اخبار اشاره بان گذشت وقوع نیابد مگر بعد از اضمحلال شرع مطهّر و اندراس آثار آن بالمرّه بطوریکه باقی نماند مگر اسم و رسم چنانکه امروزه که مقارن تاریخ هزار و دویست و نود و سه هجری میباشد مقدّمات آن مانند رجوع مرافعه جات و خصومات شرعیّه بغیر اهل آن از کسانیکه در ظاهر بلباس اهل علم و در باطن از حکّام جورند و بردن اطفال بمعلّم خانهٔ نظام و رجوع امور مسلمین بکفّار و مسلّط شدن ایشان بر اهل ایمان و متابعت لشکر اسلام بفرنگیان و رواج سیرت و رفتار و شعار و لباس ایشان در

میان مسلمانان و امثال اینها آماده گشته و دفتر رفته بموجب المصاحبة مؤثرة اطفال بر اعتقادات ایشان ثابت شوند و طبقه بزرگان که بر سیرت اهل ایران نشو و نما کرده اند منقرض شوند و علمای ربانی که بر تربیت و ترویج سلاطین شیعه طی مقالات عالیه کرده اند بمیرند و طلاب علوم شرعیه قاصر بمانند پس آثار کفر و اندراس اسلام قوت گیرد و اکثر مردم از دین خارج شوند تا آنکه مضامین بعض اخبار گذشته که دو ثلث مردم یا زیاده از اعتقاد حق برگردند و آنکه مثل این امت را مثل قوم نوح و مثل قائم را مثل خود نوح ذکر کرده اند که بعد از آنکه با او ایمان آوردند عده قلیله کردید ندر آنوقت که وعده کرد که این درختها بعد از آنکه بحد رشد رسد از آنها کشتی ساخته شود و فرج رسد و تا سه مرتبه غرس اشجار کرد و این وعده نمود و فرج نرسید و در هر دفعه جمعی مرتد گشته صادق آید در آنکه جماعتی که بر اعتقاد غیبت قائم علیه السلام باشند رجوع نمایند و گویند اگر حق بود طول غیبت باین مقدار جایز نبود اعاذنا الله من الضلالة بعد الهدایة ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب مؤلف گوید المؤمن ینظر بنور الله اتقوا من فراسة المؤمن سی و دو سال قبل در تاریخ هزار و نهصد و بیست و نه دویست هجری از حال این زمان و وضع این اوان خبر داده که میفرماید در دفتر رفته بموجب المصاحبة مؤثرة اطفال با اعتقادات ایشان ثابت شوند و طبقه بزرگان که بر سیرت اهل ایران نشو و نما کرده اند منقرض شوند و علمای ربانی و طلاب علوم شرعیه قاصر بمانند اری خوب فهمیده اند مقدمات این امور که اگر تعداد و احصا کنم و تفصیل و شرح دهم و وضع و کیفیت هر یک از آنها را جدا گانه بیان کنم و فرداً فرد بشمرم دفاتر کفایت نخواهد کرد از آن تاریخ که ابتداء شد خوب نتایج حاصل شد و از این امتزاج مسلمین با کفار و اقتباس تنظیمات و ترتیبات خارجه خوب ترقیها بعمل آمد و بهتر ثمرات رسید ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم ای وا ویلاه این امور مبتدء شد از قبیل رجوع مرافعه جات بغیر اهل آن و بردن اطفال بمعلم خانه نظام و رجوع امور مسلمین بکفار و مسلط شدن ایشان بر اهل ایمان و متابعت لشکر اسلام بفرنگیان و رواج سیرت و رفتار و شعار و لباس ایشان در میان مسلمانان که در تاریخ مذکور بروز کرده ببین در حکم امروز که تاریخ در شانزدهم رجب الاصم از سنه هزار و سیصد و بیست و پنج هجری است که این طفل در عین شباب و سن سی و دو سال و نو جوانی است چه خواهد شد اما رجوع مرافعه جات بغیر اهل آن بهمه معلوم است که چه قدر در بلاد اسلام از غیر اهل متصدی این امور و احکام و متعرض علماء اعلام و متکفل وظایف و مناصب

شرعیه هستند که از برای تحصیل ریاست وتشبه باسم رسم شریعت را بر خود بسته وزی وکسوت
نایبان حضرت حجت عجل الله فرجه را که فقهاء ومجتهدین کثر الله تعالی امثالهم است بر سر ودوش استوار
کرده بدون اهلیت واستحقاق وبی رخصت واستیذان بر امور مسلمین دخالت میکنند و
از خود بتمشیت میدهند که از سر تا پا خلاف وبدعت محض است اما بردن اطفال بمعلم خانه نظام
در این باب چه گویم وچه نالم نمیدانم قلب مطهر حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه از وضع دیدن
لباس وزی این اطفال ونسوان ورجال مسلمین وتحصیل علوم وفنون وکمالات ایشان وبیخبری
از احکام شرعیه واوامر ونواهی اسلامیه واقوال وکفریات واستهزاء وکلمات ورده وایرادات
ایشان بر شریعت طاهره واحکام مقدسه حضرات معصومین سلام الله علیهم اجمعین بچه حد
متالم ومتاثر میشود بلی زود پیش آمدند وترقی کردند وخوب تربیت یافتند از نشاش سر پای روسی
وتربیت طبعی مجوسی بهتر از این تربیت حاصل نخواهد شد میدانی بچه وسیله این عوام اضل من
الانعام را فریب میدهند وامر را بر ایشان تدلیس وتلبیس میکنند میگویند این ملاها یعنی علماء
ومجتهدین نمیگذارند که اطفال مسلمین وایتام اخوان دین وابناء وطن ما صاحب نان ومال
ونعمت وجاه بشوند وترقی بنمایند وزبان اموزند مگر زبان آموختن ولغت یاد گرفتن حرام است
ای فضول نامربوط تو چه میدانی که حلال وحرام چیست کدام عالم فرمود که فقط زبان اموختن
حرام وخلاف مشروع است چه عیب دارد که شخص در بعض موارد زبان فرانسه ولغت خارجه یاد
بگیرد ولیکن کی واز کی چه وقت چه مقدار چه مورد طفلی که از ده ساله بیست بلکه بیشتر افت وخیز
ونشو ونمای او با داب رسوم روس وقانون وکتب ولغت وصحبت روس وفرانسه وخارجه باشد
واین اداب ورسوم بر وجود او ریشه دوانید ورسوخ بکند چه وقت علوم واداب شرعیه بروی
القاء خواهند وکی اصول وفروع دین را یاد خواهد گرفت وچه وقت بحق باز گشت خواهد ومی
بینیم که اینها در اکثر موارد ومحال موجب انحراف از عقاید اسلام ومورث استخفاف باوامر واحکام
شود چنانکه یوما فیوما در تزاید وتضاعف است پس از این باب میگویند حرام است نه اینکه تنها
زبان اموختن وفقط لغت یاد گرفتن حرام است شنیدم که یکی از اطفال رفقا در پاریس تحصیل
میکرد جدش از تبریز بان نوشته بود که پسر بر نماز واعمال خود مراقبت کن خلف در جواب نوشت بابا
جان ما اینجا سر پاشاش میکنیم تو کجائی ای مسلمانان ای برادران حال اولاد واعقاب خود را ملاحظه
کنید بر نسل خود رحم کنید ما یقینیات سته داریم که از شش چیز بر ما یقین حاصل میشود یکی هم تجربتا

است چیزی که از تجربه بکذرد قابل شك نیست تجربه کردیم چنین دیدیم اکر ضرورت داعی شد بر
این امر و قلتش را بدان پس وقتیکه از اصول و فروع دین خود و طهارت و نجاست خود و احکام و
اوامر و نواهی شرعیه انقدر که مدار اسلام و ایمان و مناط نجات است و بان مقدار از عهده
تکلیف برمیاید باخبر شد و خوف سستی عقیده و ضعف ایمان و ارتداد و کفر و شرك ورده درباره
اهل زمانت از برای غرض صحیح و اقتضای حاجت خصوص در حق بعضی از عباد و بلاد چه عیب دارد
اما رجوع امور مسلمین بکفار و مسلط شدن ایشان بر اهل ایمان و متابعت لشکر اسلام بفرنکیان
و رواج سیرت و رفتار و شعار و لباس ایشان در میان مسلمانان تا انجا که کفر پس اثار کفر و اندراس
اسلام قوت کیرد و اکثر مردم از دین خارج شوند تا انکه مضامین بعض اخبار کذشته کرد و ثلث مردم
یا زیاده از اعتقاد حق برکردند مثل قوم نوح پس هر یك از این امور را ذیلی عریض و نقلی طویل است
که شرح و بیان ان از وضع این رساله و قانون این عجاله بیرون است من هم ان دعا را میکنم که ایشان
در اخر کلام خود کرده اند اعاذنا الله من الضلالة بعد الهدایة ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا
و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب اما محل کریز و انتقال بذکر مصیبت که حتما
امکن در اخر هر وقعه و مقصد و مقاله در نظر است در این مقام بدین نحو است که این علائم ظهور
که مذکور شد در خبر معراج که خداوند در شب اسرا بحضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و اله خبر می
دهد و قصه معراج انتقال باحوال حضرت حسین علیه السلام بیشتر خصوص در خود معراج که انحضرت
مشابهت خاصه با جد بزرکوارش دارد چنانچه شوشتری علیه الرحمه در خصایص در اخر کتاب
کوید محمد صلی الله علیه و اله له معراج بکیفیات خاصة و الحسین علیه السلام له معراج بکیفیات خاصة
فله معراج جسمانی یوم قتله و معراج روحانی یعنی از برای حضرت رسول ص معراجی است بکیفیات
خاصه و از برای حضرت حسین علیه السلام نیز معراجی هست بکیفیات خاصه پس او را معراجی هست
جسمانی در روز عاشورا و معراجی هست روحانی انتهی مؤلف کوید انچه در این باب بنظر
این احقر رسیده این است که اکر حضرت رسول صلی الله علیه و اله معراج نمود حضرت حسین ع
یکمرتبه در اول عمر معراج جسمانی نمود چنانکه در روز سیم از این ماه مذکور شد و یکمرتبه در روز عاشورا
چنانکه در خبر اعمش از ابی عبد الله علیه السلام وارد است که در ضمن ان کوید فلما قتل الحسین
بن علی هبطت الملائکة و حملته حتی اوقفته مع صورة علی فی السماء الخامسة الخبر
و مرتبه دیکر تنها سر مبارکش معراج کرد و ان در ان شبی بود که ان سر مطهر را از قبه یزید بسوی پرورد کا

علائم ظهور وقوع بعضی از

معراج جسمانی حضرت سید الشهدا و معراج روحانی

معراج حضرت امام حسین

جهید برده‌اند ولیکن آن سر منور را یکنوع معراج دیگر هست که از برای احدی از انبیا و اوصیا و اولیاء نبوده و آن از خصایص خاصهٔ آنحضرت است و اگرچه محل آن معراج چندان بعدی نداشت ولیکن طی آن اندک مسافت با آن کیفیت از برای احدی از مرسلین و معصومین اتفاق نیفتاده + آنچنان معراج آن شهباز مه سیما نمود کاسمان تسبیح سبحان الذی اسری نمود آه واویلا وامظلوما ای شیعیان و محبان خاک غم بسر کنید و سیلی الم بصورت بزنید آن معراج خاصهٔ حسینیه کدام است آن عبارت است از ارتقاء سر انور اقدس اطهر آنسرور بمدارج نیزهٔ دشمنان

وقار بهیر وصال شیرازی گوید

چون رفت بر سنان سر آن شاه نامدار

وجه خدا از نوک سنان گشت آشکار — گفتی که بود رمح و سنان از درخت طور — کز وی مدام بود عیان نور کردگار

مسلم گمان نمود که احمد رود بعرش — ترسا خیال کرد که عیسی رود بدار — از هم بریخت مایهٔ ترکیب آب و خاک

از کار ماند اسطر عقد هفت و چار — هم کاخ بی‌ثبات زمین گشت بی‌سکون — هم چرخ کجمدار فلک ماند از مدار

هم تازه خون ناب بجوشید از زمین — هم تیر آفتاب برآمد ز کوهسار — انجم که صاحب او بود جبرئیل

شد مشتعل ز کید شیاطین نابکار — اطفال نازپرور و نسوان محترم — گشتند بی‌جهاز بجمازه‌ها سوار

گفتی که عرصه عرصات است کربلا — احرامیان برهنه قطار از پی قطار — آن محرمان نموده بیر جامهٔ سیاه

تا جانب منی شده یعنی بقتلگاه

و له ایضاً

شاهی که داستان عزایش جهان گرفت

صد شعله در غش بزمین و زمان گرفت — ان یکه‌تاز عرصهٔ حد که هر دو دست — یکباره ترک جان و سر خانمان گرفت

انخسروی که هر که بپایش سپرد جان — چو مختصر گشت و زندگی جاودان گرفت — ان بیکسی که بعد غم دلشکاف او

دل از جهان و ملک جهان میتوان گرفت — چرخ فلک ز ماتم او از روش فتاد — روح امین مصیبت او بجان گرفت

انشاهباز عرش که بکشود پر و بال — تا در مقام اصلی خود آشیان گرفت — نشناختند اهل زمین چون مقام او

رخت از زمین ببست و ره آسمان گرفت — چون جد خویش خواست مکرر کند [illegible] — کش در شب [illegible] آسمان گرفت

مختص کربلا

و از آثار این معراج است که تربت مقدسه و مطهره آن بزرگوار را نیز معراجی بوده و این از آن بابست و سر خواص آن خاک پاکست که شوشتری علیه الرحمه در خصایص ذکر کرده و گوید الثامنة عشر ان الحور العین یتهادین التربة من الملائکة النازلة الی الارض المتبرکین بها یعنی هجدهم این است که حورالعین از ملائکه که بسوی زمین نازل میشوند تربت کربلا را هدیه میخواهند بجهة تبرک بان در کعبه مقام نمائیم که ز صفا مسجود کاینات بود کوی خاک ما بر قبله برای نماز و دیم روی کانجا بود ز خون سر ما وضوی ما الا لعنة الله علی القوم الظالمین

حدیث

حدیث سیم خبر محمد بن مسلم ثقفی ایضاً از کمال الدین

از محمد بن مسلم ثقفی از حضرت ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام روایت کرده که فرمود القائم منّا
منصورٌ بالرّعب مؤیّدٌ بالنّصر تطوی له الارض وتظهر له الکنوز یبلغ سلطانه المشرق و
المغرب ویظهر الله عزّ وجلّ به دینه علی الدّین کلّه ولو کره المشرکون که قائم ما اهل بیت
منصور است برعب ومؤیّد است بنصر یعنی خدای تعالی خوف او را بدلهای دشمنان میاندازد
واو را بانصرت خود مؤیّد میکرداند وزمین در زیر پایش پیچیده میشود وخزاین ودفاین زمین
برای وی اشکار کردد وسلطنتش مشرق ومغرب را فرا کیرد وبسبب وی خداوند عالمیان دین
خود را ظاهر وبر سایر ادیان غالب کرداند هرچند که مشرکان این را ناخوش بدارند فلا یبقی فی الارض
خرابٌ الّا وعمّر وینزل روح الله عیسی بن مریم علیه السّلام فیصلّی خلفه پس در روی
زمین خرابی نماند مکر انکه اباد کردد وحضرت روح الله عیسی بن مریم فرود اید ودر پشت
سرش نماز میکند انکاه عرض کردم یابن رسول الله متی یخرج قائمکم قائم شما کی خروج خواهد
کرد فرمود اذا تشبّه الرّجال بالنّساء والنّساء بالرّجال واکتفی الرّجال بالرّجال والنّساء
بالنّساء ورکب ذوات الفروج بالسّروج وقبلت شهادة الزّور وردّت شهادة العدول
واستخفّ النّاس بالدّماء وارتکاب الزّنا واکل الرّبا واتّقی الاشرار مخافة السنتهم وقتیکه
مردان بزنان وزنان بمردان شباهت رسانند ومردان بمردان وزنان بزنان اکتفا نمایند
وزنها بر زینها سوار شوند وشهادت دروغ مقبول وشهادت عدول مردود کردد ومردم ریختن
خون یکدیکر را وارتکاب زنا را سهل انکارند وربا را حلال دانند واز اشرار بسبب خوف از زبانش
تقیّه کنند وخروج السّفیانی من الشّام والیمانی من الیمن وخسف بالبیداء وقتل غلام من
ال محمّد بین الرّکن والمقام اسمه محمّد بن الحسن النّفس الزّکیّة وجائت صیحة من السّماء بانّ الحقّ فیه
وفی شیعته وسفیانی از شام ویمنی از یمن خروج نماید وخسفی در بیداء واقع شود وجوانی محمّد
بن حسن نام از ال محمّد که نفس زکیّه است درمیان رکن ومقام کشته شود وصدائی از اسمان
برمیاید که حق با او وشیعه اوست فعند ذلک خروج قائمنا فاذا خرج اسند ظهره الی الکعبة
پس در اینوقت خروج قائم ما واقع میشود وپشتش را بدیوار کعبه تکیه میدهد وسیصد وسیزده
نفر در خدمتش جمع میشوند واوّل کلامی که نطق میکند این ایه شریفه است بقیّة الله خیرٌ لکم
ان کنتم مؤمنین یعنی باقی مانده خدا در روی زمین از حجّتهای خود بهتر است از برای شما

آنکه باو ایمان بیاورید بعد از ان میفرماید انا بقیة الله وحجته وخلیفته علیکم منم بقیة الله و حجة الله وخلیفه او بر ایشما پس سلام میدهند براو سلام دهنده مگر اینکه میگوید السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه وچون ده هزار نفر مرد در خدمتش جمع میشوند خروج میکند فلا یبقی فی الارض معبود دون الله عز وجل من صنم ووثن وغیره الا وقعت فیه نار فاحترق ودر روی زمین معبودی مانند صنم وغیر ان جز خدای عز وجل باقی نماند مگر انکه اتشی بان واقع شود ومیسوزد وذلک بعد غیبة طویلة لیعلم الله من یطیعه بالغیب ویؤمن به واین خروج بعد از غیبت طولانی است تا تمیز دهد خدا تعالی از میان خلق کسانی را که در حال غیبت باو ایمان میاورند وبامرش اطاعت میکنند

بیان وشرح خبر قوله علیه السلم وتظهر له الکنوز

مرحوم علامه نوری نور الله مضجعه در نجم ثاقب بعد از نقل قصه جزیره خضرا وبحر ابیض مفصلا در باب هفتم که حکایت سی وهفتم است گوید وشهید ثالث قاضی نور الله رحمه الله در کتاب مجالس المؤمنین فرموده که مخالف ومؤالف بنا بر روایات صحیحه صریحه متفق اند بر انکه در زمان ظهور تمام دفاین وگنجها که از نظر مستور ودر تحت زمینها مدفون است بر روی زمین امده بر صاحب الامر علیه السلام ظاهر خواهد شد وظلمه وجبابره روی زمین مقهور او خواهند گردید وملک عالم بقبضه اقتدار وحوزه اختیار انحضرت در خواهد امد وجهان بنور عدل وداد انحضرت منور خواهد شد وجمیع این امور بتمکین وقدرتی است که حضرت رب العزه بان حضرت ارزانی فرماید که بان تواند جائی چند بتصرف خود دراورد که احدی را بی اشاره علیه انحضرت بان راه نباشد ومحال مناسب حال در انجا بجهة خود وملازمان خاص سراپرده اختصاص ترتیب فرماید وبلوازم مراسم هر امری چنانکه مقتضای مصلحت دینی وصوابدید یقینی انحضرت باشد در انجا قیام واقدام نماید چنانکه از قصه مشهور بحر ابیض وجزیره اخضر مستفاد میشود انتهی واز این کلام شریف معلوم میشود که این قصه در ان طبقه معروف ومشهور بوده ومحتمل است که بسند دیگر نیز بدست ایشان امده باشد ودر تاریخ جهان ارا که از تواریخ معتبره است ودر ریاض العلماء وغیر از ان نقل میکنند مذکور است که جزیره اخضر وبحر ابیض جزیره ایست در سرحد این ولایت بربر میان دریای اندلس که انحضرت واولاد واصحاب او در انجا میباشند ومعمور واباد است ودر ساحل اندلس موضعی است بشکل جزیره که اندلسیان انرا جزیره رفضه میگویند وساکنان ان ساحل همگی شیعه امامیه اند وما یحتاج ایشانرا از راه جزیره اخضر

که مقام آنحضرت است در سالی دو بار دلیل ناحیه بر کشتیها از دریا بجر ابیض که محیط بان ناحیه مقدسه است می آورد بر اهل جزیره قسمت کرده مراجعت مینماید انتهی ما فی النجم مؤلف گوید از جمله اندفاین و کنجها کنوز هر مین مصر است که دو بنای بزرگ و قدیم اند در شهر مصر و سوای انها بناهای کوچک نیز در مصر هست که همه انها را اهرام گویند و تا حال هر که بدان اهرام متعرض شده عمرش کوتاه شده چنانکه از حکایت ابو الحسن حمادویه بن احمد بن طولون معلوم میشود و بامر او هزار فعله یکسال انجا را کندند و بعد از یاس بسنگ مرمری رسیدند که کتابتی بخط یونانی نوشته شده بود و حکما و علمای مصر از خواندن ان عاجز شدند بالاخره انسنگ را در کشتی کوچک گذاشته ببلاد حبشه نزد عالمی از علمای نصاری که سیصد و شصت سال عمر داشت فرستادند ان عالم ان را بزبان حبش تفسیر نمود بعد بلغت عرب نقل شد پس ناگاه دیدند که در ان نوشته شده که من ریان بن دومغ و ریان پدر عزیز پادشاه مصر بود که یوسف علیه السلم در نزد او بوده و عمر عزیز هفتصد سال بود و عمر ریان پدر او هزار و هفتصد سال و عمر دومغ سه هزار سال پس در انسنگ نوشته شده بود که من ریان بن دومغ برای دانستن منبع رود نیل از بلدهٔ خود بیرون رفتم و چهار هزار هزار نفر با خود برداشتم و هشتاد سال سیر کردم تا بظلمات و دریای محیط رسیدیم انگاه رود نیل را دیدم که دریای محیط را میبرد و عبور میکند و بسمت مصر میاید و همه اصحاب من هلاک شدند مگر چهار هزار نفر پس از زوال سلطنت خود ترسیدم و بمصر مراجعت نمودم و اهرام و برابی و این هر دو هرمین را بنا کردم و خزاین و دفاین خود را در انجا گذاشتم و شعری چند درین باب گفتم وَاَدْرَكَ عِلْمِي بَعْضَ مَا هُوَ كَائِنٌ وَلَا عِلْمَ لِي

بِالْغَيْبِ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ | وَاَيْقَنْتُ مَا حَاوَلْتُ اِتْقَانَ صُنْعِهِ | وَاَحْكَمْتُهُ وَاللّٰهُ اَقْوَى وَاَحْكَمُ

وَحَاوَلْتُ عِلْمَ النِّيلِ مِنْ بَدْءِ فَيْضِهِ | فَاَعْجَزَنِي وَالْمَرْءُ بِالْعَجْزِ مُلْجَمُ | الى ان قال انا صَاحِبُ الْاَهْرَامِ فِي مِصْرَ كُلِّهَا

وَبَانِي بَرَابِيهَا بِهَا وَالْمُقَدَّمُ | تَرَكْتُ بِهَا آثَارَ كَفِّي وَحِكْمَتِي | عَلَى الدَّهْرِ لَا تَبْلَى وَلَا تَتَهَدَّمُ

وَفِيهَا كُنُوزٌ جَمَّةٌ وَعَجَائِبُ | وَلِلدَّهْرِ اَمْرٌ مَرَّةً وَتَهَجُّمُ | سَيَفْتَحُ اَقْفَالِي وَيُبْدِي عَجَائِبِي

وَلِيٌّ لِرَبِّي آخِرَ الدَّهْرِ يَنْجُمُ | بِاَكْنَافِ بَيْتِ اللّٰهِ تَبْدُو اُمُورُهُ | وَلَا بُدَّ اَنْ يَعْلُو وَيَسْمُو بِهِ السُّمُ

تا انجا که گفته | دَمَرْتُ مَقَالِي فِي صُخُورٍ قَطَعْتُهَا | سَتَفْنَى وَاَفْنَى بَعْدَهَا ثُمَّ اَعْدَمُ

پس بعد از اطلاع بمضامین ابیات ابو الحسن گفت این امریست که احدی را سوای قائم آل محمد

اشاره بخروج سفیانی واجمال احوال او

صلوات الله علیهم دران تدبیر وچاره نیست وسنگرا بجای خود برگردانید ویکسال بعد ازین ماجری طاهر خادم اورا در رخت خوابش در حالتی که مست بود کشت وتمام قصه وابیات در کمال الدین وبحار مذکور است فوق کره وخروج السفیانی من الشام او از علائم حتمیه است چنانکه در کفایة الموحدین گوید سیم از علامات حتمیه خروج سفیانی است از وادی یابس یعنی بیابان بی آب وعلف که در مابین مکه وشام است وان ملعون مردی بصورت ابله رو وچهار شانه وازرق چشم است وخروج او از حتمیات است که در اخبار بسیار اعلام بان نموده اند که البته واقع شود واسم او عثمان بن عنبسه است از اولاد یزید بن معویة بن ابی سفیان است وان ملعون پنج شهر بزرگ متصرف میشود که دمشق وحمص وفلسطین واردن وقنسرین است پس از ان لشکر بسیار باطراف میفرستد وبسیاری از لشکر او بسمت بغداد وکوفه خواهند امد وقتل وغارت وبی حیائی بسیار دران صفحات مینمایند ودر کوفه ونجف اشرف قتل مردان بسیار واقع شود وبعد از ان یکحصه از لشکر خود را بجانب شام روانه نماید ویکقسمت از انرا بجانب مدینه مطهره وچون بمدینه رسند سه روز قتل عام نمایند وخرابی بسیار وارد اورند وبعد از ان بسمت مکه روانه شوند ولکن بمکه نرسند واما انحصه که بجانب شام روند در بین راه لشکر حضرت حجة الله برانها ظفر یابند وتمام انهارا هلاک نمایند وغنایم انهارا بالکلیه متصرف شوند و فتنه این ملعون در اطراف بلاد بسیار عظیم شود خصوصا بالنسبه بدوستان وشیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام حتی انکه منادی او ندا کند که هر کس سر یکنفر از دوستان علی بن ابی طالب را بیاورد هزار درهم بگیرد پس مردم بجهة دنیا از حال یکدیگر خبر دهند وهمسایه از همسایه خبر دهد که او از دوستان علی بن ابیطالب است بالجمله انقسمت از لشکر که بجانب مکه روند چون بزمین بیدا رسند که مابین مکه ومدینه است حقتعالی ملکی را میفرستد در ان زمین و فریاد میکند ای زمین این ملاعین را بخود فرو بر پس جمیع ان لشکر که سیصد هزار میرسند با اسباب واسلحه بزمین فرو روند مگر دو نفر که باهم دیگر برادرند از طایفه جهینه که ملائکه صورتهای ایشانرا بر میگردانند ویکی میگوید که بشیر است برو بمکه وبشارت ده حضرت صاحب الامر را بهلاکت لشکر سفیانی ودیگری که نذیر است میگوید برو بشام وسفیانی خبر ده وبترسان اورا پس اند ونفر بجانب مکه وشام روانه گردند چون سفیانی این خبررا بشنود از شام بجانب کوفه حرکت کند ودر انجا خرابی بسیار وارد اورد وچون حضرت قائم بکوفه برسد ان ملعون فرار

کند و بشام برگردد پس حضرت لشکر از عقب او فرستد و او را در صخرهٔ بیت المقدس بقتل آورند
وسر نحس او را ببرید و روح پلیدش وارد جهنم گردد قوله ع والیمانی من الیمن آن هم از علائم حتمیه
است قوله علیه السلام وخسف بالبیداء آن هم از علائم حتمیه است چنانکه در کفایه گوید
چهارم از علامات حتمیه همین فرو رفتن لشکر سفیانی است در بیدا که حضرت صادق ع
فرمود که فرو رفتن لشکر سفیانی بنحویکه ذکر شد از محتومات است و تغییر و تبدیل در او راه
ندارد قوله علیه السلام وقتل غلام من آل محمد اسمه النفس الزکیة این هم از علائم حتمیه است چنانکه
در کفایه گوید پنجم از علامات حتمیه قتل نفس زکیه است که حضرت صادق علیه السلام فرمود یکی
از علامات ظهور کشته شدن پسری از آل محمد است در میان رکن و مقام که نام او محمد بن
حسن نفس زکیه است و در خبر دیگر است که فاصله میان قتل نفس زکیه و ظهور آن نور
الهی بیش از پانزده روز نخواهد بود و در خبر دیگر آنکه این نفس زکیه اصحاب حضرت حجة الله
است و آنحضرت او را قبل از ظهور خود میفرستد که مردم را بشارت دهد بظهور آنجناب و
در مکه اظهار دارد ظهور آنحضرت را پس اهل مکه او را در میان رکن و مقام بکشند و محتمل
است که این نفس زکیه یکی از آن چهل نفر باشد از ابدال روی زمین که قیام مینمایند بامر
وخدمات حضرت حجة الله عجل الله فرجه و قوله ع وجائت صیحة من السماء این هم از
علائم حتمیه است چنانکه در کفایه بعد از ذکر اول آنها که خروج دجال ملعون است گوید
دویم از علامات حتمیه صیحه و ندای آسمانی است که اخبار بسیاری دلالت دارد بر آنکه
آن از حتمیات است و باید واقع شود بعد اشاره بحدیث مفضل بن عمر نموده و ندای
مذکور در آن خبر را نقل کرده گوید و نیز ندای دیگر از آسمان ظاهر شود که آن ندا قبل از
ظهور حجة الله است که آن هم در عداد علائم حتمیه است که البته باید واقع شود و آن ندا در
شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان است که همه ساکنین زمین از شرق تا غرب عالم
آن ندا را خواهند شنید و آن منادی جبرئیل است که باواز بلند ندا کند که الحق مع علی و
شیعته و شیطان نیز در وسط روز در میان زمین و آسمان ندا کند که همه کس بشنود که الحق مع
عثمان و شیعته **مؤلف گوید** دیگر از اینجا نمیگذرم و میگویم هنوز این ندای آسمانیرا
نشنیده و معلوم نیست که عمرت بشنیدن آن وفا کند و لیکن یک ندای آسمانی را شنیده
که باید تا آخر عمر خود بر آن گریه کنی و آن ندای آن منادی است که در روز عاشوراء ندا کرد چنانکه

چنانکه در بحار از کمال الدین
روایت کرده
از عمر بن حنظله روایت
کرده که گفت شنیدم از حضرت
ابو عبد الله علیه السلام که می
فرمود قبل قیام القائم
خمس علامات محتومات
الیمانی والسفیانی
والصیحة وقتل النفس
الزکیة والخسف بالبیداء
و نعت ... صاحب ...
که حضرت ... تا آواز
... که ...
... آنکه
... نوشته ...
... علامات ...
و ... از کمال الدین گوید
... نقل کرده ...
... النجم ...
است و الصیحة ...
نص لفظ من السماء ... علاوه
والصیحة ...
... است ...
... ندای ...
... حتمیه ...

مرحوم سید مصنف به نهج رو در ریاض المصائب گوید که قال ابو مخنف ره ونادى منادٍ في السماء قُتل والله الامام ابن الامام ابن الامام اخو الامام ابو الائمة الحسين بن علي بن ابي طالب قُتل والله الهمام بن الهمام چون از شعرای عرب شیخ محمد بن حماد رحمه الله این کلمه را در قصیده خود درج کرده لهذا اکثری از آن قصیده در اینمقام ثبت میشود بعد از چند بیتی گوید

لرأس مولاي الحسين بكربلا
ملقى طريحاً بالدماء رمالا
والشمر منه يقطع الاوصالا
ويقول للشمر اللعين وقد علا
حقاً ستجزى في الجحيم نكالا
وعلا به فوق السنان وكبروا
وتزلزلت لمصابه زلزالا
يا ويلكم أتكبرون لفقد من
للخيل في جسد الحسين مجالا
تهزوا افلم يخسف بهم ارضاً بما
يبغي الحسين وقد مضى اجفالا
وتقول زينب يا سكينة قد اتى
ملقى العنان فاعولت اعوالا
يا عمتا جاء الحصان مخضباً
ينعى الحسين وتظهر الاعوالا
فلطمن منهن الخدود وكشفت
نادى منادٍ في السماء وقالا

ويقول يا جداه ليتك حاضرا
صدراً اتوني في نقى وذلالا
فاجتز بالعضب المهند راسه
لله جل جلاله وتعالى
وبكين اطباق السماء وامطرت
فتلوا به التكبير والتهلالا
ولقد عجبت من الاله وحلمه
فعلوا وامهلهم به امهالا
متوجهاً نحو الخيام مخضباً
فرس الحسين فانظري ذا الحالا
فبكت وقالت واشماتة حاسد
بدم الشهيد ودمعه قد سالا
فبرزن من وسط الخدور صوارخا
منها الوجوه واعلنت اعوالا
قُتل الامام بن الامام بكربلا

واحسرتا لم يستغيث بجده
فعساك تمنع دوننا الانذالا
يا شمر تقتلني بغير جناية
ظلماً وهز براسه العسالا
فارتجت السبع الطباق واظلمت
اسفاً المصر عبد دماً قد سالا
تركوه شلوا بالفلاة وصيروا
في الحال جل جلاله وتعالى
وعدى الحصان من الوقيعة عاريا
بدم الحسين وسرجه قد مالا
قامت سكينة عاينته محمحما
قتلوا الحسين وايتموا الاطفالا
لما سمعن الطاهرات سكينة
يندبن سبط محمد المفضالا
وخمشن منهن الوجوه لفقد من
ظلماً وقاسا منهم الاهوالا

الا لعنة الله على القوم الظالمين **حدیث چهارم خبر محمد بن مسلم از حضرت ابو عبد الله علیه السلم** ایضاً در کمال الدین از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت از حضرت ابو عبد الله علیه السلم شنیدم که میفرمود از برای قیام قائم از جانب پروردگار از برای مؤمنین علاماتی خواهد بود عرض کردم قربانت شوم آنها چیست فرمود قول خداوند عز وجل است که فرموده ولنبلونکم یعنی امتحان میکنم شما مؤمنین را پیش از قیام قائم

بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْاَمْوَالِ وَالْاَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ فرمود لَنَبْلُوَنَّكُمْ ۱۵۵
بشیئ من الخوف مِنْ مُلُوكِ بَنِی فُلَانٍ فِی اٰخِرِ سُلْطَانِهِمْ از ملوک بنی فلان در اواخر سلطنت
ایشان وَالْجُوعِ بِغَلَاءِ اَسْعَارِهِمْ بسبب گرانی نرخهای ایشان ونقص من الاموال فرمود کَسَادُ
التِّجَارَاتِ وَقِلَّةُ الْفَضْلِ کساد تجارتها وقلت منفعت است ونقص من الانفس فرمود مَوْتٌ
ذَرِیعٌ موت سریع است ونقص من الثمرات لِقِلَّةِ رَیْعِ مَا یُزْرَعُ بسبب قلت ریع زراعت
وَبَشِّرِ الصَّابِرِینَ عِنْدَ ذٰلِکَ بِتَعْجِیلِ خُرُوجِ الْقَائِمِ عَلَیْهِ السَّلَامُ مژده بصبر کنندگان در اینوقت
بتعجیل خروج قائم علیه السلام بعد از آن بمن فرمود یَا مُحَمَّدُ هٰذَا تَاْوِیلُهُ ای محمد این تاویل آیه
است وخداوند متعال میفرماید وَمَا یَعْلَمُ تَاْوِیلَهُ اِلَّا اللّٰهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ تاویل
او را نمیدانند مگر خداوند وکسانیکه راسخ در علم هستند مؤلف گوید این آیه شریفه در سوره
بقره است وشیخ جمال الدین ابو الفتوح رازی قدس سره در تفسیر روض الجنان گوید و اجمال
کلامش این است قوله وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ خطاب با امت محمد است خدا تعالی
میفرماید وما امتحان کنیم وبیازمائیم شما را بچیزی یعنی بنوعی ذکر سنگی عبد الله عباس گفت
خدا تعالی خبر داد که دنیا سرای بلاست ومکلفین در و مبتلا اند عطا و ربیع انس گفت مراد
باین مهاجرانند بعد هجرت ومراد بابلاو ابتلا تشدید تکلیف است بر ایشان تا مستحق ثواب
عظیم شوند حقتعالی فرمود بر پنج چیز امتحان کردم شما را بخوف عبد الله عباس گفت ترس
از دشمن وَالْجُوعِ یعنی قحط ونقص من الاموال نقصان مال یعنی زیان در تجارت وهلاک
مواشی والانفس یعنی مرگ القاتل وقتل وگفته اند بیماری وگفته اند پیری وبعضی مفسرین تفسیر
خوف بحرب کرده اند وخوف در کلام ایشان کنایه از حرب است وهم چنین روع وفزع نه بینی
شعر ایشان چنانکه یوم الروع گفتند یوم الحرب خواستند مراد حرب است یعنی جهاد کفار
واین بر ظاهر خود باشد بتاویل حاجت ندارد شافعی گفت بشیئ من الخوف یعنی خوف الله و
الجوع صیام شهر رمضان گوید بخوف ترس خدای خواست وبگرسنگی روزه ماه رمضان و
بنقصان مال زکوة مال وصدقات وبنقصان انفس مرگ وبیماری وبنقصان ثمرات ومیوها
مرگ فرزندان وفرزند زادگان برای آنکه فرزند میوهٔ دل پدر ومادر باشد واز ابو سنان روایت
کرده که گفت مرا فرزندی مرد نام او سنان که مرا باو کنیت کردند من او را دفن کردم ابو طلحه الخولانی
حاضر بود مرا گفت یا با سنان ترا بشارت دهم گفتم بلی گفت ضحاک مرا حدیث کرد از ابو موسی

پانزدهم شعبان

اشعری که رسول صلی الله علیه و آله فرمود چون بندهٔ مؤمن را فرزندی بمیرد خدای تعالی فرشتگان را
گوید بنده مرا فرزند او بستدید و میوهٔ دل او را از او جدا کردید در آن حال چه گفت گویند بار خدایا
ترا حمد کرد و استرجاع نمود میفرماید برای بندهٔ من در بهشت خانهٔ بنا کنید و او را بیت الحمد
نام نهید برای او در بهشت خانه بنا کنند قوله تعالی و بشر الصابرین بشارت ده صابران را آنان را
که بر این مصائب و بلیات صبر کنند و جزع نکنند و صبر حبس النفس علی ما تکره است بعد از آن
تفسیر آیهٔ مبارکهٔ الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون کند بعد از این آیهٔ
شریفه در وصف صابرین است نوشته و فضیلت و ثواب کلمهٔ استرجاع و قدری از اجر صابرین را
ذکر کرده و مناسب دید که در این آخر کتاب نگاشته آید پس در تفسیر او گوید آنانکه چون ایشان را
مصیبتی رسد استرجاع کنند و با خدای گریزند و گویند انا لله و انا الیه راجعون ما خدا را ایم
بعبودیت و انا الیه راجعون فی الآخرة امروز ملک وئیم و فردا رجوع ما در آخرت با او ست ابو
بکر وراق گفت انا لله اقرار له بالملک و انا الیه راجعون اقرار علی انفسنا بالهلاک گفت درین
دو کلمه دو اقرار است یکی اقرار است او را بملک و یکی اقرار است بر خویشتن بهلاک اقرار میدهد
که او مالک است و ما هالکیم عکرمه گفت شبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را چراغ
خاموش شد فرمود انا لله و انا الیه راجعون گفتند یا رسول الله این نیز مصیبت باشد فرمود
بلی هر چه مرد را برنجاند مصیبت باشد سعید جبیر گفت هیچ امت را در مصیبت آن ندادند
که این امت را دادند یعنی کلمات استرجاع نه بینی که یعقوب را چون آن مصیبت رسید گفت
یا اسفا علی یوسف و اگر او را این کلمه داده بودندی فزع باین کردی ام سلمه گوید از رسول
صلی الله علیه و آله شنید که فرمود هیچ بنده مسلمان نباشد که او را مصیبتی رود دهد
و او وقت آن مصیبت آنچه خدای تعالی فرموده است بگوید از کلمهٔ استرجاع یعنی گفتن انا
لله و انا الیه راجعون آنکه بگوید اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلفنی خیرا منها مگر آنکه خدای
تعالی عوض آن بهتر از آنش باز دهد و روایت است از وهب منبه که گفت روزی موسی
کلیم در مناجات با خدای تعالی گفت الهی از منازل بهشت کدام بر تو نزدیکتر است بمعنی کرامت
فرمود حظیرهٔ قدس عرض کرد بار خدایا ساکنان حظیرهٔ قدس که باشند فرمود اصحاب مصیبات
موسی گفت بار خدایا صفت ایشان مرا بگو فرمود یا موسی آنان باشند که چون ایشان را
ابتلا کنم ببلیتی صبر کنند و چون بر ایشان نعمتی دهم شکر کنند و چون مصیبتی رسد بگویند

انا لله و انا الیه راجعون اینها اهل حظیرهٔ قدس اند مغیره شعبه روایت کند که دوال نعل رسول ۵۴۱
الله بکسست حضرت استرجاع کرد و کفت انا لله و انا الیه راجعون ما کفتیم یا رسول الله این
نیز مصیبتی باشد کفت بلی هر مکروهی که بمرد رسد آن مصیبت باشد و امیر المؤمنین علیه السلم
فرمود اِنْ صَبَرْتَ جَرَتْ عَلَیْكَ الْمَقَادِیرُ وَاَنْتَ مَاجُورٌ وَاِنْ جَزَعْتَ جَرَتْ عَلَیْكَ الْمَقَادِیرُ وَاَنْتَ
مَاْزُورٌ اکر صبر کنی قضا بر تو برود و تو با مزد باشی و اکر جزع کنی قضا بر تو برود و تو بابزه باشی
انس مالك روایت کند که مردی از جملهٔ صحابه بود و دایما پیش رسول صلعم بودی پسرکی داشت
بمرد روزی چند بمسجد نیامد حضرت فرمود فلان چرا بمسجد نمیاید کفتند یا رسول الله او
پسرکی داشته است مرده برای آن نمیاید فرمود بخوانیدش او را بخواندند فرمود یا فلان
بهشت را هشت در هست و دوزخ را هفت تو راضی نباشی که هر دری که فراز کنی از درهای بهشت
او ایستاده باشد و پدر را بکوید بیا که من بی تو در بهشت نخواهم رفت مرد دلخوش کشت صحابه
کفتند یا رسول الله این او راست خاص یا دیکران را هم این حکم است فرمود لابل جمله مسلمانان را
چون صبر و احتساب کنند ثابت بنانی کوید این مرد عثمان مظعون بود هم انس روایت کند که در
صحابه رسول الله علیه و آله السلم مردی بود کنیه او ابو طلحه پسری داشت سخت نجیب و زنی داشت
سخت صالحه و عاقله نام او ام سلیم این پسر بیمار بود و ضعیف شد شبی از شبها ابو طلحه
بمسجد رفت بنماز پسر وفات کرد مادر بر خواست و کودك را در خانه برد و بنهاد و برخواست
دیك بکذاشت و طعام مهیا کرد و مرد در آمد کفت بیمار چونست کفت امشب ساکن است
آنکاه طعام پیش آورد تا نان بخوردند و جامهٔ خواب بیاورد و بخفتند و مرد خلوت کرد و چون آخر شب
شد و مرد خواست که بیرون رود زن کفت یا ابا طلحه نه بینی فلان اشخاص را عاریت از کسی کرفته اند
مدتی بداشتند و بدو تمتع کردند چون صاحبش باز خواهد خشم می آید ایشان را و اظهار کراهت
و جزع میکنند کفت بی خرد و بی انصاف مردمانند کفت اکنون بدانکه پسر تو عاریه بود از خدای
تعالی بما داد مدتی اکنون باز ستد از حق ما آنست که رضا و تسلیم کار بندیم مرد کفت نیکو میکوی
انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله بامداد چون پیش رسول صلعم رفت پیغمبر فرمود بارك الله لکما
فی لیلتکما خدا شب دوشین را بر شما مبارك کرداند و خداوند پسری دیکر بداد و عقبش از و بماند
عمر خطاب در بعضی راهها اعرابی را دید کفت از کجا میایی کفت از نزد و دیعه خود که در این کوه
مرا نهاده است کفت آن چیست کفت پسرکی داشتم که روزنکار به تعلل و میکذاشتم او را از من

فضیلت ثواب صبر
و صابرین جنت

کرفتند

کرفتند و دین کو دد فتش کردم د و سال است هر روز یکبار میایم و زیارتش میکنم کفت درحق اوچیزهی ازمرثیه کفته بیار کفت

یا غائبا ما یؤوب من سفره	عاجله موته علی صغره
یا قرة العین کنت لی انسا	فی طول لیلی نعم وفی سحره
ما تقع العین کلما وقعت	فی الحی منی الا علی اثره
شربت کاسا ابوک شاربها	لا بد منها له علی کبره
یشربها والانام کلهم	من کان فی بدوه وفی حضره
فالحمد لله لا شریک له	فی علمه کان ذا وفی قدره

عمر بکریست و در تفسیر ایۀ اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون کوید ایشان انانند که برایشان صلوات است ازخدای ایشان عبدالله عباس کفت ای مغفرة مراد بصلوة اینجا مغفرت است ورحمة بخشایشی وایشان راه یافتکانند یعنی برحمة وثواب وکفته اند الی الحق والصواب وکفته اند بکلمه استرجاع وکوید در تفسیر اهل البیت امده که این ایات درحق اهل البیت است از صادق علیه السلم روایت است که فرمود سبب نزول این ایات ان بود که چون خدای جل جلاله این ایه فرستاد واذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات فاتمهن پیغمبر خدا فرمود نعم الخلیل ابرهیم ابتلی فصبر واعطی فشکر ولولا انی اخاف علی عترتی لسالت الله لهم الامامة وما لهم وللدنیا فانهم خلقوا للاخرة وخلقت الدنیا لهم نیک خلیل بود خدا ابرا ابراهیم ابتلا کرد ند او را صبر کرد ویداید او را شکر کرد واکر نه ان بود که من بر عترت خود میترسم ازخدای درخواستمی تا ایشانرا امامت دادی لیکن ایشانرا با دنیا چه کار که ایشانرا برای اخرت افریده اند ودنیا را برای ایشان جبرئیل امد واین ایه اورد ولنبلونکم بشیء من الخوف پیغمبر خدا علی را بخواند واین ایه برو خواند وفرمود هذه کلماتک وکلمات ابرهیم هی الشمس والقمر این کلمات تو است وکلمات ابرهیم افتاب وماه بود ولقد سبقت اجابة الله مسئلتی وابایت خدا یتعالی سبق بود سؤال مرا یعنی این کلمات تو است که ترا باین امتحان کرد چنانکه ابرهیم را بافتاب وماه یعنی قوله تعالی فلما جن علیه اللیل رای کوکبا الایات الی قوله انی وجهت وجهی او وفا کرد او را امامت داد ترا نیز ابتلا کرد باین چیزها ومعلوم از حال تو انکه تو نیز وفا کنی ترا نیز امامت داد ومن ناخواسته واجابت او سابق شده دعاء مرا اکنون کلمات تو چیست بشیء من الخوف یعنی حرب وضرب سر عبارت کند از حرب بجوف وروع واز امتحانیکه او را بود باین معنا از همه صحابه کس را نبود بل از همه امم تا هر کجا سری از کریبان کفر بر امد

بر تیغ بردنش عمر بسر آمد و این چیزیست که هیچ مخالف و موالف سر از ان نکشد و الجوع و گرسنگی
یعنی الصیام و مراد روزه با معظم سالی الی ماشاء الله روزه داشتی و انگاه افطار بر کهی چند
پست کردی با لقمه چند طعام و فرمودی مرا از طعام ان قدر بس که پشت من راست دارد
و مرا از عبادت خدای عز و جل باز ندارد بیانش وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ
خَصَاصَةٌ وَإِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ و نقص من الاموال اراد به البذل و العطا بذل و
عطا خواست بیان و فایش این امد يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً بعضی
علماء گفتند و نقص من الاموال این نقصان مال منع ایشان از فدک است تا زهرا
علیها السلام میگوید بل كانت لنا فدك من جميع ما اظلته الفلك فشحت بها نفوس قوم
وسخت بها نفوس قوم آخرين بعضی دیگر گفتند ترک غنیمت است للاشتغال بالقتال تا
بغنیمت از قتال باز نمانند بر همت او ان کم بود چه همت او جانها و نفوس ابطال بود نه نفایس
اموال و سرهای سران بود نه مالهای گران إِنَّ الْأُسُودَ أُسُودُ الْغَابِ هِمَّتُهَا يَوْمَ
الْكَرِيهَةِ فِي الْمَسْلُوبِ لَا السَّلَبِ نه بینی چون عمرو بن عبدود را از پای بیفکند و خواست
تا سرش بردارد گفت پسر عم مرا بتو یک حاجت است فرمود چیست ان گفت انکه کشف
عورت من نکنی و سلاح و جامه من نکنی فرمود ذلك اهون علی از همه چیز این کمتر است بر
من تا عمر خطاب او را گفت یا علی چرا درع او رها کردی که در همه عرب کس چنان درع ندارد
فرمود شرم داشتم کشف عورت پسر عم خود کردن و این برای ان فرمود که عمرو بن عبدود
قرشی بود بعضی دیگر گفتند مراد تحریم صدقات است بر ایشان صادق علیه السلام را پرسیدند
از سبب تحریم صدقات بر ایشان فرمود إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَزَّهَنَا عَنْ غُسَالَةِ أَمْوَالِ النَّاسِ
خدایتعالی ما را پاک داشت از دست شوره مالهای مردمان و الانفس گفتند مراد جراحت
کرار و داد ان بقتل و پیش از وقوع ان تا بر منبر و بیرون منبر میگفت ما يحبس أشقاها أن
يخضبها من فوقها بدم و بدست اشاره میکرد بمحاسن و سر چه منع میکند ان شقی ترین
امت را که بیاید و این محاسن سپید از خون این سر خضاب کند و در معنی ثمرات گویند یعنی
فرزندان رسول صلعم را بکشته شدن حسن بزهر و کشته شدن حسین بر تیغ و خدا ایشان را
ثمرات خواند از انکه میوه دل رسول صلعم ... ایشان او بودند و در خبر است که یکی را بر این زنان
نشانند و ... ایران ... بو سر ... میدادی و گاه بر ان وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا

مقامات الحسن و الحسين

تفضيل ... الحسنين

اصابتهم مصیبة الایة صادق علیه السّلم فرموده همه در حق او امد چون خبر برادرش جعفر اورد ندا از موتر او بشنید کفت اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیهِ رَاجِعُونَ کفتند کس نکفته بود پیش از و حق ٥٦٤

تعالی فرموده من سنّت کردم تا از پس او هر مصیبت رسیده با و اقتدا کند درین کفتن اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة اکر ایه بر قول اوّل حمل کنند که مراد عامّه امت اند حقتعالی میفرماید چون کسی را مصیبتی رسد و این کلم کوید صلوات من برا و باد ای سبحان الله نو در حق او لفظ صلوات روا نداری در حق خود روا داری اکر تو بنوعی مصیبت رسیده او بانواع مصیبت رسیده است از انجمله یکی انکه چون تو رعیت دارد که انچه در حق خود از خدا روا داری در حق او از خود روا نداری اکر تو درین مصیبی او بتو مضنا است و اکر ایه خاص است خود صلوات خاص است بمستحق و اهلش چه مستحق این لفظ جز او و فرزندان او کس نیست چه شاعر در حق ایشان کوید مُطَهَّرُونَ نَقِیَّاتٌ جُیُوبُهُمْ تَجْرِی الصَّلٰوةُ عَلَیْهِمْ اَیْنَمَا ذُکِرُوا مَنْ لَمْ یَکُنْ عَلَوِیًّا حِینَ تَنْسِبُهُ فَمَا لَهُ فِی قَدِیمِ الدَّهْرِ مُفْتَخَرُ اَللّٰهُ لَمَّا بَدَا خَلْقًا وَاَنْشَاهُ صَفَّاکُمُ وَاصْطَفَاکُمْ اَیُّهَا الْبَشَرُ فَاَنْتُمُ الْمَلَاُ الْاَعْلٰی وَعِنْدَکُمْ عِلْمُ الْکِتَابِ وَمَا جَائَتْ بِهِ السُّوَرُ ابیات حسن هانی راست در علی بن موسی الرّضا علیهما السّلم چنین ابیات و مانند این در دولت بنی امیه و بنی العبّاس میکفتند و کسی منکر نبود از او تو منکر باشی همانا در نصب از ایشان بیشتری و اولئک هم المهتدون هم اوست بیان شده اِنّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ در سوره هل اتی که باتّفاق در شان اوست و قوله انما انت منذر و لکل قوم هاد فالمنذر رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم والهادی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلم ما روی عن الائمة الهدی علیهم السّلم و غیرهم والله المرجع و شیخ جلیل قدوة المفسّرین امین الدّین شیخ ابو علی فضل بن الحسن طبرسی قدّس سرّه در مجمع البیان در فضیلت استرجاع کوید و فی الحدیث مَنِ اسْتَرْجَعَ عِنْدَ الْمُصِیبَةِ جَبَرَ اللّٰهُ مُصِیبَتَهُ وَاَحْسَنَ عُقْبَاهُ وَجَعَلَ لَهُ خَلَفًا صَالِحًا یَرْضَاهُ که در حدیث وارد شده هر که در وقت مصیبة استرجاع کند خدایتعالی جبر مصیبت او کند و عاقبت او بر خیر نماید و او را خلفی صالح دهد پسندیده او و از حضرت رسول صلّی الله علیه و اله و سلّم روایت کرده اَرْبَعٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ کَتَبَهُ اللّٰهُ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ چهار خصلت است که در هر کس باشد خدا و ندا و را از اهل بهشت می نویسد مَنْ کَانَتْ عِصْمَتُهُ شَهَادَةَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ کسیکه عصمت و ذکر او کفتن لا اله

حضرت ... صلوات بر اهل مصیبت

و بعضی بمعنی عامه

ابیات حسن هانی

فضیلت استرجاع

الا الله باشد و من اذا انعم الله علیه النعمة قال الحمد لله و کسیکه چون خداوند نعمتی بدو بدهد
گوید الحمد لله و من اذا اصاب ذنبا قال استغفر الله و کسیکه چون گناهی کند بگوید ا
ستغفر الله و من اذا اصابته مصیبة قال انا لله و انا الیه راجعون و کسیکه چون
مصیبتی بدو رسد بگوید انا لله و انا الیه راجعون و فاضل خبیر احمد بن محمد حسینی نسبا
و شافعی مذهبا در تبر المذاب فی ترتیب الاصحاب گوید که گفته شده بعضی از وعاظ در
بصره تکلم میکرد و مردم بروی گرد آمده بودند و در میان ایشان مرد علوی بود پس
آن واعظ علی بن ابیطالب علیه السلام را ذکر کرد و صلوات بروی فرستاد علوی از وی
انکار بر واعظ گفت ای واعظ اتصلی علی علی ع آیا بر علی صلوات میفرستی واعظ گفت
جایز است این علوی گفت دلیل جواز چیست واعظ گفت قوله عز و جل اولئک علیهم
صلوات من ربهم و رحمة علوی گفت این آیه در حق صابرین و اهل مصائب نازل شده واعظ
گفت علی علیه السلام هم از اهل مصائب است زیرا که در حدیث صحیح از حضرت رسول ص
رسیده که فرمود ان الله عهد الی فی علی عهدا بدرستیکه پروردگار در حق علی بر من
عهد کرد من گفتم پروردگارا بیان کن او را بر من فرمود ان علیا رایة الهدی و امام
اولیائی و نور من اطاعنی و هو الکلمة التی الزمتها المتقین من احبه فقد احبنی و من
اطاعه اطاعنی بدرستیکه علی رایت هدی و پیشوای اولیاء من و نور آنکسی است که
بر من اطاعت کند و او ست آن کلمه که او را بر متقین لازم کرده ام هر که او را دوست دارد
مرا دوست داشته و هر که بروی اطاعت کند بر من اطاعت کرده و او را بشارت ده
من گفتم پروردگارا بروی بشارت دادم و او گفت انا عبد الله و فی قبضته من بنده خدا
و در قبضه قدرت او هستم پس اگر بر من عذاب کند بسبب ذنوب من است و چیزی بر من ظلم
نکرده و اگر آنچه را که بمن وعده داده باتمام برساند او ولی است و در حق او دعا کردم و
گفتم اللهم اجل قلبه و اجعل ربیعه الایمان بک پروردگارا بر قلب او جلوه ده یعنی
صبر و تحمل عطا فرما و ایمان را بروی بهار قرار ده قال قد فعلت ذلک غیر انی مخصصه
بشیء من البلاء لم اخصص به احدا من اولیائی خداوند فرمود بعمل آوردم اینرا ولیکن او را
بچیزی از بلاء مختص خواهم کرد که احدی را از اولیاء خود مخصوص نکرده ام عرض کردم الهی این
برادر من و صاحب من است فرمود انه سبق فی علمی انه لمبتلی و مبتلی در علم من گذشته

حکایت واعظ و علوی

مصیبت مخصوص حضرت امیر ع

کہ او مبتلی بشود و من او را مبتلی بکنم بعد انو اعظ بسیّد گفت کہ مصیبت آنحضرت در تو ظاهر است وکدام مصیبت از مصیبت او اعظم میباشد کہ تو مدّعی هستی کہ از نسل او هستی و منکر صلوات بر او میباشی پس علوی متحیّر و خوار از میان مردم بیرون آمد مولّف کوید این مؤلف کتاب تبر المذاب عجب از خود مصیبت حضرت امیر المؤمنین علیہ السّلم از جانب و غفلت کرده و جفای آن سیّد و انکار صلوات را از او نوشتہ امّا از خود خبر ندارد کہ چہ جفائی با انحضرت کرده زیرا کہ او هم سیّد علوی حسینی است ولی شافعی مذهب است وکدام ظلم از این بالاتر و کدام مصیبت از این زیادتر میباشد کہ کسی از اولاد امیر المؤمنین و سیّد الشّهدا علیهما السّلم باشد امّا مثل ابو بکر و عمر و عثمان را بر مثل علیّ بن ابیطالب علیہ الصّلوة و السّلام مقدّم بدارد انّ الله لا تعمی الأبصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصّدور و امّا انچہ فرموده پس اکر برمن عذا کند بسبب ذنوب من است اینکونہ کلام در کلمات ایشان علیهم السّلم بسیار است و تحقیق مطلب در باب استغفار ایشان است و مثل این دو سیّد ناخلف است آن سیّدی کہ در مجلس شاه خدابنده با علّامہ حلّی رحمہ الله در این آیہ نیز مجادلہ کرده چنانکہ مرحوم وحید عصره آخوند ملّا علی مجتهد قزوینی صاحب کتاب صیغ العقود در مجلد سیّم معدن الأسرار در مجلس چهارم کوید کہ از عیون روایت شده کہ امام رضا علیہ السّلام فرمود در مجلسی کہ با مامون لعین بود کہ بتحقیق دانستہ اند معاندان از این امّت کہ وقتیکہ آیہ انّ الله و ملائکتہ یصلّون علی النّبیّ الخ نازل شد سؤال کرد سائلی از پیغمبر صلعم کہ ما شناختہ ایم سلام کردن بر تو را پس چکونہ است صلوات بر تو فرمود بکوئید اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد کما صلّیت و بارکت علی ابرهیم و آل ابرهیم انّک حمید مجید پس امام رضا علیہ السّلم بحضّار مجلس فرمود آیا در میان شما معاشر ناس خلافی در این سخن هست کفتند نہ و مامون کفت هذا ممّا لا خلاف فیہ اصلاً و علیہ اجماع الامّة فهل عندک فی الآل شیء اوضح من القرآن یعنی این سخن از چیزهائی است کہ بی‌خلاف است و بر اوست اجماع همہ امّت بلی سخنیکہ هست در تعیین آل نبی است پس ای شیعہ انکار اهل سنّت ضمّ آل را بر نبی صلعم در صلوات بعد از آن ازمنہ ناشی شده و مسبوق باجماع امّت بوده و حاجتی بر استدلال بر آیہ الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انّا لله و انّا الیہ راجعون اولئک علیهم صلوات من ربّهم نبود اکرچہ علّامہ حلّی در مجلس شاه خدابنده با این آیہ استدلال کرد در وقتیکہ همہ علمای مجلس

تعصب مؤلف تبر المذاب

مجلس شاه خدابنده و مجلس مامون

از هر راهی که با او مجادله کردند عاجز شدند سنّی گفت شما رافضیان بدعت در دین می کنید علاّمه گفت کدام است آن بدعت گفت یکی آنکه صلوات بر آل نبی پیغمبر سنّید و دلیلی بر آن نیست پس علاّمه این آیه را خواندان ناسنّید نزاع موضوعی کرد و گفت آل محمّد را چه مصیبتی بر خورده است علاّمه مصیبتهای کربلا و غیر او را بوضوح واگذاشت و گفت همین مصیبت ایشان را کافی است که خدا مثل تو ولدی بایشان داده است که انکار مذهب ایشان میکنی و تصدیق اعداء ایشان پس اهل مجلس یکجا خندیدند و آن ناسنّی خجل شد تا آخر خبر عیون که بعد از این قصّه نقل کرده و مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری علیه الرّحمه در تطبیق این آیه شریفه باحوال حضرت حسین علیه السّلام گوید قال الله تعالی و لنبلونّکم بشیءٍ من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثّمرات و بشّر الصّابرین یقول بشّر یا محمّد الصّابرین بتلک البلایا و هو سیّد الممتحنین یعنی خداوند پیغمبر باید که بشارت دهد یا محمّد بصبر کنند گان باین بلاها و حضرت حسین علیه السّلم سیّد ممتحنین است فلابدّ ان تکون تمام الامور حاصلاً له ای الحسین پس باید که همه این امور در حقّ آنجناب جاری و واقع گردد بعد از آن تحقق همه اینها را در حقّ آنحضرت مفصّلا با عبارات عربیه بیان کرده و اجمال و تلخیص این مطلب بنا بانچه در نسخه تقریرات او دیدم بدین قرار است که گوید امّا الخوف فواضح امّا خوف پس واضح است خرج من المدینة خائفاً که از مدینه با حالت خوف بیرون آمد و بمکّه تشریف وارد شد و مکّة مأمن للانسان من غیر تفاوت بین الکافر و المسلم و مکّه مأمن هر کافر و مسلمی است حتی کسیکه قتل نفس محترمه نماید عمداً و بآنجا ملتجی شود قتل او حرام است و مأمن طیور و حیوانات و حشیش و نباتات است فمع هذا از آنجا خائفاً بیرون آمد زیرا که میترسید خون او ریخته شود و حرمت حرم احفظ فرمود ثمّ انّه توجّه الی العراق و خوفه فیه معلوم و آنا بجانب عراق توجّه نمود و خوف آنجناب در آنجا معلوم است بلکه خوف انسان مادام الحیوة است و لیکن آنحضرت بعد از خروج روح شریفش نیز محلّ خوف بود مگر نشنیده که دست و انگشتش را بریدند حتّی بعد از دفن هم محلّ خوف بود آیا نشنیده نبش قبر مطهّرش را چنانکه از متوکّل منقول است و امّا جوع اگرچه مثل عطش آنمظلوم معروف نیست و لیکن گرسنه بود و لذا سیّد السّاجدین علیه السّلم میگریست و میگفت قتل ابن رسول الله عطشاناً و قتل جائعاً و امّا نقص الاموال پس آنبزرگوار بتمام دنیا مالک بود و از روی زمین منع کردند پس قناعت کرد

در تطبیق آیه و لنبلونّکم با احوال حضرت حسین ع

نقص ثمرات حسین علیه السلام

بلکه جد بزرگوارش از انجام منع کردند بمکه قناعت کرد راضی نشدند بر پیراهن کهنه قناعت کرد از بدن مبارکش بیرون آوردند و جسد مطهرش را عریان نمودند و اما نقص الانفس انجماعت لعنهم الله تنها جسد اقدسش را ناقص نکردند بلکه عروق و دم و عظم انسر و نائین ناقص نمودند و اما نقص الثمرات پس میگوئیم که مراد با و نقصان ثمرهٔ قلب است یعنی نقصان اولاد او نیز در روز عاشوراء واقع شد و دو دختر انسرور بعد از شهادتش از شدت عطش هلاک شدند و انجناب را سه پسر داشت هر سه مسمی بعلی ولیکن یکی اکبر و دیگری اوسط و سیم اصغر بود و حضرت سجاد علیه السلام را گفتند چرا پدر بزرگوارت فرزندان خود را به اسم پدرش مسمی نموده فرمود بجهة شدت محبتش بپدر بزرگوارش و حضرت خود فرمود اگر مرا هزار فرزند باشد همه را باسم پدر بزرگوارم مسمی میکنم پس این ثمرات ناقص میشود و مصیبت اولاد بقلب مبارکش وارد میگردد فنائه طفل رضیع در بر شیر محتاج میشود و علیل بدواء و دیگری بر آب و میگوید یا ابتاه العطش قد قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربة من الماء سبیل اشاره بمصیبت انجوان شاهزاده سلام الله علیه

الا لعنة الله علی القوم الظالمین

شانزدهم شعبان

سید اجل ابن طاوس علیه الرحمه در کتاب اقبال الاعمال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر که در شب شانزدهم ماه شعبان دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد یکمرتبه آیة الکرسی و پانزده مرتبه قل هو الله احد بخواند خداوند بمن فرمود هر کس این دو رکعت را بخواند أعطیتهُ مِثلَ ما أعطیتُکَ علی نبوّتِکَ عطا میکنم باو مثل آنچه بتو عطا میکنم بر نبوت تو و از برای او در بهشت هزار قصر بنا میشود.

هفدهم شعبان

در کتاب مذکور از آنحضرت مرویست که هر که در شب هفدهم دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد هفتاد و یکمرتبه قل هو الله احد بخواند و چون فارغ شد هفتاد مرتبه استغفار کند از جای خود بر نخیزد مگر آنکه خداوند او را بیامرزد و بر وی خطیئه نوشته نمیشود

هیجدهم شعبان

ایضا مرویست که هر که در شب هیجدهم ده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد

پنجمرتبه قل هو الله احد بخواند خداوند هر حاجت او را در این شب خواسته باشد بر آورده
میکند و اگر شقی بوده باشد خداوند او را سعید میکرداند و اگر در عرض آنسال بمیرد شهید میمیرد

نوزدهم شعبان

ایضاً هر که در شب نوزدهم دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد پنجمرتبه آیهٔ قل
اللهم مالك الملك بخواند خداوند گناهان گذشته و آیندهٔ او را میامرزد و آنچه نماز بعد
از آن میگذارد قبول میکند و اگر والدین او در آتش باشد هر دو را از آتش جهنم بیرون میکند

بیستم شعبان

ایضاً هر که در شب بیستم چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد پانزده مرتبه
اذا جاء نصر الله بخواند قسم بآنخداوندی که مرا بحق بر نبوت فرستاده که از دنیا نرود مگر
آنکه مرا در خواب ببیند و جای خود را در بهشت می بیند و باکرام بررة محشور میشود

بیست و یکم شعبان

ایضاً هر که در شب بیست و یکم هشت رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد هریك
از قل هو الله و معوذتین یکبار بخواند خداوند بعدد نجوم آسمان از برای او حسنات می
نویسد و بعدد او درجات بلند میکند و سیئات محو می نماید

بیست و دوم شعبان

ایضاً هر که در شب بیست و دوم دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد هریك
از قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد پانزده مرتبه بخواند خداوند اسم او را در اسماء صدیقین
می نویسد و روز قیامت در زمرهٔ مرسلین می آید و او دستش پر و رد کار می باشد

بیست و سیم شعبان

ایضاً هر که در شب بیست و سیم سی رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد یکمرتبه
سورهٔ اذا زلزلت بخواند خداوند غل و غش را از قلب او بر میدارد و از جملهٔ کسانی میباشد
که خداوند شرح صدر برای آنها از برای اسلام عطا فرموده و محشور میشود در حالتیکه روی
او مانند بدر می باشد

بیست و چهارم شعبان

ایضاً هر که در شب بیست و چهارم دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد
ده مرتبه اذا جاء نصر الله بخواند خداوند او را گرامی میدارد بعتق از آتش و نجات از عذاب

وعذاب قبر وحساب یسیر و زیارت ادم و نوح و انبیاء علیهم السلام و شفاعت

بیست و پنجم شعبان

ایضاً هر که در شب بیست و پنجم ده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد یکمرتبه الهیکم التکاثر بخواند خداوند ثواب امرین بمعروف و ناهین از منکر و ثواب هفتاد پیغمبر را بروی عطا می فرماید

بیست و ششم شعبان

ایضاً هر که در شب بیست و ششم ده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه امن الرسول بخواند خداوند اورا از افات دنیا و اخرت معاف میدارد و روز قیامت شش نور بروی عطا میفرماید

بیست و هفتم شعبان

ایضاً هر که در شب بیست و هفتم دو رکعتنماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه سبح اسم ربك الاعلی بخواند خداوند هزار هزار حسنه از برای او مینویسد و هزار هزار سیئه محو مینماید و هزار هزار درجه بلند میکند

بیست و هشتم شعبان

ایضاً هر که در شب بیست و هشتم چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد هر یك از قل هو الله احد و معوذتین یکمرتبه بخواند از قبر برخیزد در حالتیکه رویش مانند بدر میگردد و خداوند اهوال روز قیامترا ازوی دفع میکند

بیست و نهم شعبان

ایضاً هر که در شب بیست و نهم ده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه الهیکم التکاثر و ده مرتبه قل اعوذ برب الفلق و ده مرتبه قل اعوذ برب الناس و ده مرتبه قل هو الله احد بخواند خداوند ثواب مجتهد را یعنی اجتهاد کننده در عمل را بوی عطا میفرماید و میزانش ثقیل و حسابش خفیف میشود و مانند برق خاطف از صراط میگذرد

سی ام شعبان

ایضاً هر که در شب سی ام دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه سبح اسم ربك الاعلی بخواند و چون فارغ شد صد مرتبه صلوات بفرستد قسم بخداوندی که مرا بحق بر نبوت مبعوث کرده که خداوند از برای او در جنة النعیم هزار هزار شهر بلند میکند و اگر اهل سموات و ارض بر احصاء ثواب او اجتماع کنند قادر نمیشوند و خداوند هزار حاجت او را بر اورده مینماید

مؤلف گوید چون در پانزدهم شعبان احوال حضرت صاحب الامر و الزمان عجل

الله تعالی فرجه مفصلاً مذکور شد واز شانزدهم الی سی ام وقایع واحوال لازمه نداشت
مکر قلیلی که ذکر آن هم بمناسبتی در ایام دیکر ممکن بود لهذا بذکر هیچ یك از آنها
متعرض نشدم با آنکه در فهرست وقایع کرد چندین سال ترتیب
داده شده در هر روز چند وقعه ولا محاله از یکو قعه موجود
است مکر در بیست و نهم که خالی است و در اینمقام
است انتهاء کلام ما در بیان
فضایل واعمال ووقایع
واحوال شهرین رجب
وشعبان

وحمد بیحد وثنای بی عد حضرت خداوند را سزا است

که این ذره بیمقدار وقطرهٔ بیمعیار را که در عداد هیچ چیز حساب هیچ شیئی نیست توفیق
این کونه نعمت عظمی که از نعم سکبه خود والطاف مخصوصه خویش است عنایت فرمود
وچه طور از عهده شکر نعمتش بیرون توان رفت تا چه رسد بشکر توفیق این نعمت عظمی
پس اول کلام در این مرام اقرار واعتراف بعجز از اداء شکر حضرت لاینام خواهد بود کر کسی
شکر او فزون کوید شکر توفیق شکر چون کوید واکر تو در حق این مجرم کنه کار
وعاصی تبه روزکار از این نعمت استبعاد بنمایی من هرکز از رحمت پرورد کار وفیض کرد کار
خود در حق اضعف عباد واحقر بندکانش هیچ استبعاد نمیکنم که در زیر سایه ولی الله
الاعظم حضرت حجت صلوات الله وسلامه علیه این طرفه تالیف وترکیب عجیب با این ضیق
مجال واختلال احوال وتشتت بال سیما در امسال که احوال بهمه اقران وامثال واضح و
روشن است صورت اتمام وهیئت انجام بپذیرد فله الحمد بعدد ما عنده من العدد
فی کل لمحة ولحظة وصلی الله علی محمد واله الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم
اجمعین من الآن الی یوم الدین ومرجو از کرم عمیم خداوند قدیم است که توفیق تالیف وترتیب
دیکر مجلدات را نیز بر این اقل واذل عباد عنایت فرماید واکر کسی از مؤمنین متمولین بانی مجلد
دیکر که در فضایل واعمال ووقایع واحوال شهرین ماه مبارك رمضان وشوال خواهد بود
بشود که مجانا باخوان دین تقدیم بنماید معجلا شروع میشود والا اقدام خواهد شد ان شاء الله

ولو ... حین وبهمه لوازم این امر خطیر خود مؤلف حقیر قیام واقدام نمود خصوص بمقابله
... نه در تالیف از اهمّ مطالب است فلهذا از روی کتب منقول
عنها مقابله کردند از روی مسودّه الامّا قل ونُدر و
بخاطر این قاصر رسید که در خاتمهٔ کتاب
تیمّنا وتبرّکا حدیث کساء را با
نقل سند تازه که پیدا
شده ذکر
نمایم

خاتمه بدانکه چون سند حدیث کساء در همه جا منتهی بکتاب منتخب و
منحصر باوست واگرچه مؤلف آن که شیخ فخر الدین طریحی باشد از اجلهٔ علمای متأخّرین
است ودر وثاقت او همین بس که در روضات الجنات نقل کرده که انّه کان ادیبا فقیها محدّثا
عظیم الشّان جلیل القدر رفیع المنزلة اورع اهل زمانه واعبدهم واتقاهم له مصنّفات عدیدة
جیّدة حسنة منها کتاب مجمع البحرین وکتاب جامع المقال فی معرفة احوال الرّجال توفّی رّه فی
رمّاحیه ونقل الی النّجف الاشرف ودفن فی ظهر الغریّ وکان یوم وفاته یوما لم یر اعظم منه
من کثرة النّاس للصلوة علیه وکثرة البکاء من المخالف والمؤالف وکان ذلک فی سنة خمس و
ثمانین بعد الالف ولیکن چون اکثر اخبار کتاب منتخب از قبیل مراسیل است وانا بجمله این
خبر شریف که مشتمل بر فضایل عالیه ومطالب سامیه است لهذا علماء واهل تالیف در
صدد تفحّص وتفتیش سند این خبر در جای دیگر هم برآمده اند تا ... بیاعتبار در حقّ او
بوده باشد حتّی بعضی از علمای اعلام باین اقل انام نقل کرد که استاد الفقهاء والمجتهدین
شیخ الطایفة الشّیخ مرتضی الانصاری قدّس سرّه بعلمای نجف فرموده بود که جویا باشید بلکه
در جای دیگر سند این خبر یافت شود ونیز مسموع شد که امرحوم بخطّ مبارک خود این حدیث
شریف را نوشته بحاج شیخ علی اصغر ایروانی مرحوم که از معروفین ... اهل ... اخوی مرحوم حجة
الاسلام فاضل ایروانی طاب ثراه بود مرحمت فرموده بود وهر شب جمعه میان ... می
میخواندند واگرچه محفوظ از خطّ شریف ایشان املاء مکتوب دیگر نزد این احقر موجود است و

مجمع البحرين ومنتخب من تصانيف شيخ فخر الدين

ولیکن ما از خود کتاب منتخب نقل میکنیم باری نشنیدم که کسی در مجامع بکوید پیدا کرده باشد ودر
سفر وحضر جویای این مطلب بودم تا اینکه بحمد الله تعالی از برکت وجود مقدس حضرت
حجت عجل الله فرجه در سفر ستیم ارض اقدس علی ساکنها الآف التحیة والثناء که در ماه
مبارک رمضان سنه هزار وسیصد وبیست هجری مشرف بودم بکتاب عجالة الراکب
وقناعة الطالب که از مؤلفات عالم خبیر آقا میرزا محمد حسین سلطان آبادی است رسیدم
وقدری از آن استنساخ کردم ویک فقره این است که کوید مخفی نماناد که معروف در نزد
علماء وفضلاء این بود که سند حدیث کساء معهود منحصر است بکتاب منتخب که منسوب
است بشیخ فخر الدین طریحی نجفی صاحب مجمع البحرین که معاصر مجلسی علیهما الرحمه بوده
است وبا اینکه متن از حدیث قرینه است بر صدور آن از معصوم علیه السلام واین امریست
ممکن وکثیر الوجود چنانچه در کتاب منتهی الوصول الی علم الاصول بیان نموده ایم بعضی
بواسطه آنکه ماخذان باین نحو است اشکال میکردند در خواندن آن تا آنکه از کرامات
وبرکات صدیقه طاهره کتاب درر الاخبار دیلمی که اسبق از طریحی ومجلسی علیهما الرحمه است
من حیث لا یحتسب بطریق غیر معروفی بدست حقیر رسید ودر حین مطالعه آن دیدم
که این حدیث شریف را از جابر نقل کرده است باندک تفاوتی که مضر نیست چنانچه
در کتاب فلک مشحون ذکر کرده ام والحمد لله تعالی ودر اول کتاب مذکور صاحب درر
الاخبار را باین عنوان نوشته که شیخ جلیل ابو محمد حسن بن ابی الحسن بن محمد دیلمی معروف
علیه الرحمه صاحب کتاب غرر الاخبار ودرر الآثار فی مناقب الائمة الاطهار ع مؤلف
کوید صاحب روضات الجنات در ترجمه او کفته العالم العارف الوجیه ابو محمد الحسن
بن ابی الحسن محمد الدیلمی الواعظ المعروف الذی هو بکل جمیل موصوف الی ان قال وبالجملة
فهذا الشیخ من کبراء اصحابنا المحدثین وله کتب ومصنفات منها کتاب ارشاد القلوب
رایت منه نسخا کثیرة وینقل عنه صاحب الوسائل والبحار کثیرا معتمدین علیه وقال و
من جملة کتبه ایضا کتاب غرر الاخبار ودرر الآثار وکتاب اعلام الدین فی صفات
المؤمنین وله ایضا من النظم والنثر الرشیقین واکنون شروع بذکر حدیث شریف میکنم
ملا عبد الخالق یزدی در بیت الاحزان کوید وچونکه از بعضی از علمای اعلام استماع
نمودم که در هر مجلسی که این حدیث شریف خوانده شود جناب صاحب الامر عجل الله فرجه

دیلمی صاحب [illegible] ابو محمد حسن
وارشاد القلوب

دران مجلس حاضر میشوند لهذا نیکو انست که اهل مجلس مؤدب و باوضو بنشینند بنوعیکه گویا
در مجلس ظاهریه در خدمت ان بزرگوار نشسته اند و با ایشان تعزیه داری میکنند بامید
انکه از برکت اشک چشم انجناب اشکهای چشمهای حاضرین نیز مقبول گردد و ایضا در نصیاء عیف
حدیث شریف گویند و شنیدم از بعض علماء اعلام که میفرمود که در حدیثی وارد شده
است که چون جبرئیل داخل عبا شد حضرت فاطمه طاهره انا نمکان که تشریف داشت
بجانب دیکر عبا حرکت فرمود و از جلالت و عصمتی که داشت عرضکرد که ای پدر بزرگوار
که بود که داخل عبا شد که از سنخ ما نمیباشد رسول خدا فرمود که ای فاطمه طاهره اراده
بکیر که اینک جبرئیل امین است مؤلف گوید ایکاش میکفتی که این دو عالم عالم که
بودند تا مزید اعتبار سخن بود زیرا که چنانکه ثقه و معتمد بودن مؤلف در معتبر بودن کتاب
شرط است هکذا در نقل و روایت که درجه اعتبار کلام بملاحظه موثق بودن ناقل است
خصوص در مطلقات که معلوم نشود از کجا میکوید و از که میکوید مثل اینمقام که نمیدانیم ان
عالم اول که این را گفته بچه عنوان گوید یا در جائی دیده یا در رؤیائی گفته شده و لیکن باز هم کلام
اول سهل است زیرا که ممکن است با رؤیائی و غیره اینمطلب بدست امده باشد اما دویم
خیلی مشکل است زیرا که بعد از انحصار حدیث بیک کتاب و دو کتاب بنا بفرمایش فقهاء
و علماء و اهل خبره این کلام که نقل کرده در کدام حدیث وارد خواهد شد و اگر این لفظ را
یادگرفته که عدم وجدان دلیل عدم وجود نیست کلیت ندارد البته در بعض موارد دلیل
است و لیکن با وجود این اگر انعالم را میگفت یا انعالم انحدیث را میگفت مطلب معلوم میشد
زیرا که مبنای دین ما براین نیست که هرکه هرچه بکوید ما قبول کنیم و اذعان نمائیم باری چون
امر در کلام اول سهل است لهذا عالم جلیل و حبر نبیل ملاذ الانام عماد الاسلام اقا
میرزا عبد الشکور اقای تبریزی مجاور ارض اقدس ادام الله ایام افاضاته مضمون انرا

منظوم داشته و گفته اند	هُنَیئَةً اَنصِتوا یا اَهلَ تَنزیلِ	اِسمَعوا حَدیثاً اِلیکُما اَخبَر الاَنفُس
ما مَحفِلٌ فیهِ ذِکرٌ مِن رِوایَتِهِ	اِلّا و نالَ الَّذی مِن کُلِّ تَفضیلِ	حَفَّت مَلائِکَةُ الرَّحمٰنِ ساکِنَهُ
وَ اُنزِلَت رَحمَةُ الباری لِتَبجیلِ	تُقضَی الحَوائِجُ فیهِ وَ الهُمومُ جَلَت	وَ یَنجَلی القَلبُ مِن رَینِ الاَباطیلِ
وَ یَحضُرُ القائِمُ المَهدِیُّ فیهِ زَهِیَ	فَزَیِّنوها بِتَسبیحٍ وَ تَهلیلِ	و مخفی نماناد که الی یومنا هذا

ایضا در نسخ حدیث شریف که بنظر رسیده بکی از من حیث الاعراب و العربیة صحیح و سلیم نیست

لهذا

لهذا حدیث شریف معربا نوشته میشود که انشاء الله قرائت کنند کان صحیح بخوانند و لغت
و ساده بعضی از الفاظ که غلط مشهور شده حتی در نزد بعضی از خواص و اهل علم در
حاشیه مسطور میشود که مطلب روشن شود تا بری شیخ مرحوم در منتخب گوید

رُوِیَ عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَیْهَا السَّلَامُ قَالَتْ دَخَلَ عَلَیَّ اَبِی رَسُولُ
اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فِی بَعْضِ الْاَیَّامِ فَقَالَ لِی یَا فَاطِمَةُ اِنِّی لَاَجِدُ
فِی بَدَنِی ضُعْفاً فَقَالَتْ لَهُ فَاطِمَةُ اُعِیذُکَ بِاللهِ یَا اَبَتِ مِنَ الضُّعْفِ فَقَالَ
یَا فَاطِمَةُ اِیتِینِی بِالْکِسَاءِ الْیَمَانِیِّ وَغَطِّینِی بِهِ قَالَتْ فَاطِمَةُ فَغَطَّیْتُهُ بِهِ وَصِرْتُ
اَنْظُرُ اِلَیْهِ وَاِذَا وَجْهُهُ یَتَلَأْلَأُ کَاَنَّهُ الْبَدْرُ فِی لَیْلَةِ تَمَامِهِ قَالَتْ فَاطِمَةُ
فَمَا کَانَتْ اِلَّا سَاعَةً فَاِذَا بِوَلَدِیَ الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَدْ اَقْبَلَ وَقَالَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا اُمَّاهُ فَقُلْتُ وَعَلَیْکَ السَّلَامُ یَا قُرَّةَ عَیْنِی وَ
ثَمَرَةَ فُؤَادِی فَقَالَ لِی یَا اُمَّاهُ اِنِّی اَشَمُّ عِنْدَکِ رَائِحَةً طَیِّبَةً کَاَنَّهَا
رَائِحَةُ جَدِّی رَسُولِ اللهِ فَقَالَتْ اِنَّ جَدَّکَ نَائِمٌ تَحْتَ الْکِسَاءِ فَاَقْبَلَ
الْحَسَنُ نَحْوَ الْکِسَاءِ وَقَالَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا جَدَّاهُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا
رَسُولَ اللهِ اَتَاْذَنُ لِی اَنْ اَدْخُلَ تَحْتَ هٰذَا الْکِسَاءِ فَقَالَ لَهُ قَدْ اَذِنْتُ
لَکَ فَدَخَلَ مَعَهُ فَمَا کَانَ اِلَّا سَاعَةً وَاِذَا بِالْحُسَیْنِ الشَّهِیدِ قَدْ اَقْبَلَ وَ
قَالَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا اُمَّاهُ فَقَالَتْ وَعَلَیْکَ السَّلَامُ یَا قُرَّةَ عَیْنِی وَ
ثَمَرَةَ فُؤَادِی فَقَالَ یَا اُمَّاهُ اِنِّی اَشَمُّ عِنْدَکِ رَائِحَةً طَیِّبَةً کَاَنَّهَا
رَائِحَةُ جَدِّی رَسُولِ اللهِ ص فَقَالَتْ نَعَمْ یَا بُنَیَّ اِنَّ جَدَّکَ وَاَخَاکَ تَحْتَ
الْکِسَاءِ فَدَنَی الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَقَالَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا جَدَّاهُ اَلسَّلَامُ
عَلَیْکَ یَا مَنِ اخْتَارَهُ اللهُ اَتَاْذَنُ لِی اَنْ اَکُونَ مَعَکَ تَحْتَ هٰذَا الْکِسَاءِ
فَقَالَ لَهُ قَدْ اَذِنْتُ لَکَ یَا حُسَیْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ قَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَیْهَا السَّلَامُ

فاقبل

ع — و حدیث شریف از روی نسخه منتخب که چاپ ... و در یک نسخه خطی که تاریخ ... سنه ۱۰۵۷ ... تحریر شده بود مقابله و تصحیح ... اینکه از هم نسخ حدیث ... بوده باشد منه

یمانی — در همه نسخ یمانی بالتخفیف نوشته شده و حال آنکه یاء نسبی و مشدد است منه

شهید — در نسخه خطی لفظ الشهید نیست منه

فاقبل عند ذلك ابو الحسن عليه السلام وقال السلام عليكِ
يا بنت رسول الله فقالت وعليك السلام وقال كأني
أشم رائحة اخي وابن عمي رسول الله ﷺ فقالت نعم ها هو مع ولديك تحت الكساء
فاقبل نحو الكساء وقال السلام عليك يا رسول الله أتأذن لي أن أكون
معكم تحت هذا الكساء قال نعم قد اذنت لك فدخل تحت الكساء ثم
اتت فاطمة عليها السلام وقالت السلام عليك يا رسول الله أتأذن لي
أن أدخل معكم تحت الكساء قال نعم قد اذنت لكِ فدخلت فاطمة
معهم فلما اكتملوا تحت الكساء قال الله عز وجل يا ملائكتي وسكان
سماواتي إني ما خلقت سماء مبنية ولا ارضا مدحية ولا قمرا منيرا ولا
شمسا مضيئة ولا فلكا يدور ولا بحرا يجري ولا ملكا يسري إلا في
محبة هؤلاء الخمسة الذين هم تحت الكساء فقال الأمين جبرئيل يا رب
ومن تحت الكساء فقال اهل بيت النبوة ومعدن الرسالة وهم فاطمة
وابوها وبعلها وبنوها فقال جبرئيل يا رب أتأذن لي أن أهبط إلى الأرض
لأكون معهم سادسا فقال الله عز وجل قد اذنت لك فهبط الأمين
جبرئيل وقال السلام عليك يا رسول الله العلي الأعلى يقرئك السلام
ويخصك بالتحية والإكرام ويقول لك وعزتي وجلالي إني ما خلقت سماء
مبنية ولا ارضا مدحية ولا قمرا منيرا ولا شمسا مضيئة ولا بحرا
يجري ولا فلكا يدور ولا ملكا يسري إلا لأجلكم وقد اذن لي أن
أدخل معكم تحت هذا الكساء فهل تأذن لي أنت يا رسول الله فقال قد
اذنت لك فدخل جبرئيل معهم تحت الكساء وقال لهم إن الله عز و
جل قد أوحى إليكم يقول إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل

البيت ويطهركم تطهيرا فقال علي بن ابيطالب عليه السلام يا رسول الله
اخبرني ما لجلوسنا هذا تحت الكساء من الفضل عند الله فقال النبي صلى
الله عليه واله والذي بعثني بالحق نبيا واصطفاني بالرسالة نجيا ما ذكر
خبرنا هذا في محفل من محافل اهل الارض وفيه جمع من شيعتنا ومحبينا
الا ونزلت عليهم الرحمة وحفت بهم الملائكة واستغفرت لهم الى
ان يتفرقوا فقال علي عليه السلام اذا والله فزنا وفازت شيعتنا
ورب الكعبة فقال رسول الله صلى الله عليه واله والذي بعثني بالحق
نبيا واصطفاني بالرسالة نجيا ما ذكر خبرنا هذا في محفل من محافل اهل
الارض وفيه جمع من شيعتنا وفيهم مهموم الا وفرج الله همه ولا مغموم
الا وكشف الله غمه ولا طالب حاجة الا وقضى الله حاجته فقال علي
عليه السلام اذا والله فزنا وسعدنا وكذلك شيعتنا فازوا وسعدوا
في الدنيا والاخرة

باتمام رسید این کتاب مستطاب بعون الملک الوهاب در روز یکشنبه چهاردهم شهر
شعبان المعظم من شهور هزار و سیصد و بیست و پنج هجری و در همه حال از اخوان
مؤمنین و برادران واعظین و ذاکرین التماس دعا دارم اللهم اجعل
عاقبة امورنا خيرا بالنبي واله الطاهرين صلواتك عليهم اجمعين
و در مطبعه خیر الزاهرین استاد الکل شهد
اسد اقا و بسعی و اهتمام ولد ارشدش
اقا محمد اسماعیل طبع کردید
کتبه اقل الخلائق
ابن الحاج محمد
عبد الصمد
تبریزی

و تمام این کتاب تقریبا بیست و هفت هزار بیت

غلطنامهٔ وقایع الایام

مؤلف کتاب کوید انچه لازمهٔ جد و جهد و دقت و سعی بود در تصحیح و مقابله بعمل امد ولی باز بجهة کلماتی که از نظر سهو و از حجر محو شده بود لازم امد که غلطنامه ترتیب داده شود فلهذا دوباره از اول تا اخر ملاحظه و مطالعه شد و انچه بنظر امد بدین ترتیب ثبت کردید و اکر در صفحات اغلاطی نیز دیده شود صحیح فرمایند و چون تا صفحهٔ شصت عدد نوشته نشده تا اینجا بملاحظه ایام و مطالب نوشته میشود بعد از ان بعد صفحات

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
دراول رجب	۱۲	قتالٌ	قتالِ	دراول رجب	۱۸	کشند	کند
درشرایط ثواب	۱۵	لا یعمّ	لا یصحّ	درشرایط ثواب	۲۰	الشّهدّاء	الشّهداء
درثواب روزه	۱۱	الاکبرِ	الاکبرَ	درثواب روزه	۱۳	برروی	بروی
درعوض روزه	۱۵	نیابد	بیابد	درفضیلت روزه	۲۲	لا یبخلَ	لا یبخلُ
درادعیهٔ افکار	۴	زکوان	ذکوان	دراول رجب	۱۱	سما	شما
درمقصد دویم	۱۳	ملاه	ملاءُ	درمقصد دویم	۱۸	کشیی	کشتی
درسیر کردن علج	۱۰	خس	حس	درسگ اخوس	۵	فانّها	فانِها
درمذمت حسد	۶	نطلّب	تطلّب مردو	درهمان صفحه	۱۴	خبرٌ	خبر
درمعنی حطّه	۲۲	حِطّه	حُطّه	درقصهٔ کنعان	۱۵	مکس	مکن
درکفر ملائی قوم	۹	دو	در	درقصهٔ کشتی	۸	طِعنت	طُعنت
دراخر مقصد چهارم	۱۲	اُذُنبها	اُذُنیها	درمقصد پنجم	۱۱	واسمائِهم	واسمائهُم
درکوه جودی	۱۳	غبرَ	غبرُ	دراول رجب	۱	تا	یا
درهمان صفحه	۷	ندبتُه	ندبتُهُ	دردویم رجب	۲۲	بعد از لفظ خمیس لفظ دویم ماند	
دردویم رجب	۶	جدِّکم	جدُّکم	درفوت محتشم	۹	جوارح	خوارج
درصفحهٔ دویم آن	۱۹	بمعتمَد	بمعتمِد	صفحه ۲	۲۲	بسامِرّاء	بسامَرّاء
۲	۲۲	یجرّع	یجرّعُ	۲	۲۵	مکرِها	مکرَها
۲	۲۵	قائمٌ	قائمَ	۵	۱۷	رخنها	رختها
۵	۱۹	یاخود	باخود	۶	۱۱	الاشنعِ	الاشنعُ
۹	۲۴	بعد از لفظ انحضرت لفظ را ماند		۱۲	۱۵	بعد از لفظ دنیا خیال لفظ کبیره ماند	
۱۲	۱۶	جاهله	جاریه	۱۲	۲۰	ضعطه	ضغطه
۱۳	۱۸	غیره	نمیره	۱۶	۱۷	حاد	هاد
۱۹	۲۲	بیوهٔ	بیوه	۲۵	۶	لفظ دیگر بوده بعد از لفظ صحیح نشد	
۲۶	۲۴	مردد	مردرا	۳۱	۱۰	ملتئم	ملتئمُ
۳۳	۲۱	لفظ وضع قبل از لفظ حمل زاید		۳۵	۲۰	نوار	انوار
۳۶	۳۰	لفظ داخل شد بعد از لفظ رفت ماند		۳۷	۹	تاز	باز

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۸	۱۰	نضته	قصته	۴۴	۸	فارغ	فارغ
۴۴	۱۸	بك	يك	۴۶	۱۲	ترنجي	ترنجي
۴۷	۳	منفق	منتفق	۴۸	۱۳	درد	دود
۴۸	در حاشیه	می سدند	می شدند	۵۲	۱۸	عمرع	عمر
۵۳	۱۷	لتر	بسر	۵۸	۵	لفظ رب العالمين و يا خير الناصرين سهواً نقطه زده شده	
۵۹	۱۶	هرکت	ببرکت	۶۵	۱۹	نرسی	نرسی
۶۹	۱۴	بحبل	بجبل	۸۸	۱	اورا	او
۸۹	۱۳	مجذوذ	مجزوز	۸۹	۱۷	احمدِ	احمدَ
۹۱	۱۶	ثقاتُ	ثقاتٍ	۹۲	۶	عبدالله	عبيدالله
۹۳	۴	معول	معول	۹۳	۲۳	الوُلدان	الوِلدان
۹۴	۴	وليجلسُ	وليحلسُ	۹۴	۹	وَضوء	وُضوء
۹۷	۱۵	داوزه	دوره	۹۷	۱۹	مَحراب	مِحراب
۱۰۱	۵	نكون	تكون	۱۰۱	۹	الرّجالا	الرجالا
۱۰۲	۱۴	اللهُ	اللهَ	۱۰۲	۲۲	اِنّ	آنّ
۱۰۲	۲۳	لِيكرهُ	ليكرهُ	۱۰۳	۱۳	ار	از
۱۰۳	۲۵	لفظ واله	مانه	۱۰۴	۱۲	ايام	ايّام
۱۰۵	۱۵	فتناورت	فتساوت	۱۰۶	۱۱	كرّارا	كرّارًا
۱۰۶	۱۷	حُمُر	حُمُر	۱۰۶	۱۷	النِعم	النَعم
۱۰۷	۲۳	فتلقّونا	فتلقونا	۱۰۸	۲۳	تنوّمنده	تنومنده
۱۰۸	۲۴	كلُّ	كلَّ	۱۱۳	۱۴	بقصد	بقصد
۱۱۳	۶	دا	داد	۱۱۳	۷	يدي	يدى
۱۱۳	۱۴	انكَ	انكِ	۱۱۳	۱۴	تمتنين	تمتنين
۱۱۴	۱	لاانثى	لاانثىٰ	۱۱۴	۱۶	نِعَمُ	نَعَمْ
۱۱۷	۱۷	عبدُ	عبدِ	۱۱۸	۲۴	ولى	ولِى
۱۱۸	۲۴	خيرَ	خيرُ	۱۲۱	۲۴	بعد از لفظ فیه لفظ آنا هم الموت واذن (صح)	
۲۲۲	۹	لفظ فقد بعد از لفظ فيه زايد		۱۲۲	۱۱	بالباطل	في الباطل
۱۲۲	۱۲	عن الحق	من الحق	۱۲۶	۲۲	اسرارِ	اسرارَ
۱۲۷	۱۸	لتبركوا	لتبرّكوا	۱۲۷	۲۳	دالستم	بنظرم امد
۱۳۲	۱۸	صَحتَه	صِحتَه	۱۳۵	۱	غيرَ	غيرُ
۱۳۳	۲	زار زمی	وا زومی	۱۳۷	۹	هاشم	هاشم

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٣٨	١٩	وابنۃ	وابنہُ	١٣٩	١٤	بثرب	بیثرب
١٣٩	١٤	منافِ	منافٍ	١٤١	٥	لسان	لسانٌ
١٤٢	٤	حنفیتر	حنیفر	١٤٣	١٧	اَوصی	اوصی
١٤٤	٢٠	صفوۃِ	صفوۃُ	١٤٥	٧	واُعطوا	وَآعطوا
١٤٥	١٥	واَهلَ	واَهلِ	١٤٧	١٥	اَدُجی	اَدجی
١٤٨	١٢	حوای	حرامی	١٤٩	١٥	ومکن	ومکنَ
١٥١	٩	شاربٌ	شاربُ	١٥١	٢٥	لفظ بعیت قبل از لفظ نماید	
١٥٥	٢٢	ادخالِ	ادخال	١٦٠	٢	ترا	تو
١٦١	٤	لفظ ایضا قبل از لفظ بحر مانده		١٦٤	١١	العبدانُ	العبدانِ
١٦٤	٢٢	بعد از کرب واو مانده		١٦٨	٢	رِتنۃ	رَتنۃ
١٦٩	٢	الطلبۃ	الطَّلبۃ	١٦٩	١٤	دیارُها	دیارَها
١٧٠	٣	مزتم	مترنم	١٧١	١٤	ویحکم	ویحکمُ
١٧٢	٥	براربد	واربد	١٧٣	٧	فضائلہ	فضائلَ
١٧٣	٨	وخالِ	وخالُ	١٧٣	١٤	سیّدِ	سیّدُ
١٧٤	٥	علغ	علیِ	١٧٥	٢٤	از	است
١٧٨	٨	امانکم	اماتکمُ	١٨٢	٢٢	درست	دوست
١٨٣	١٢	خداوندٌ	خداوند	١٨٤	٢	کردا	کرد
١٨٤	٢٥	شد	سند	١٨٥	١٥	داعلہ	واعلہ
١٨٥	١٥	راهلہ	واهلہ	١٩٤	٢٢	عَمان	عُمان
١٩٤	٩	فی الاُذنین	فی الاُذُنین	١٩٧	١٩	لفظ کند بعد از لفظ کو ر مانده	
٢٠٠	٨	دووغ	دروغ	٢٠٧	١	وماولد	فاولد
٢٠٢	١	اشامَ	اشامُ	٢٠٧	١٣	یوسِف	یوسُف
٢٠٧	١٩	لقیت	لقیت	٢٠٨	٥	وارجلِکم	وارجُلکمُ
٢٠٨	٢	الصحاح	الصحاحَ	٢٠٨	در حاشیه	بعد از سین الف مانده	
٢١٠	٢١	ناعوض	ناعوض	٢١١	١٢	امهاتکم	امهاتکم
٢١٢	١٨	لفظ فرج قبل از سک مانده		٢١٣	٢٣	الحاشیۃ	الحاشیۃِ
٢١٤	٣	الجمعۃ	الجمعۃ	٢١٤	٣	العبد	العبدِ
٢١٤	١٤	یاقومِ	یاقومُ	٢١٥	٥	من العیشۃ	من المعیشۃ
٢١٦	٩	اهلِ	اهلُ	٢٢٠	٤	الجنۃ	الجنۃِ
٢٢٠	١١	وبیور	بیغیبر	٢٢٥	١٤	یاحسن	ناحسن

صحیفه	سطر	غلط	صحیح
٢٢٦	٧	لفظ از شرطرف بعد از لفظ او مانده	
٢٢٨	١٣	شر	شکر
٢٣٣	٤	هشّام	هشام
٢٣٤	١٣	ضیح	صفیح
٢٣٩	١٤	لفظ شراب قبل از لفظ میطلبید مانده	
٢٤٥	٢٠	تلاق	تلاقِ
٢٤٦	٣	شهرُ	شهرَ
٢٥٠	٧	روش	روشی
٢٥٣	٩	ودَوُر	ودُور
٢٥٣	٢٤	کن	کس
٢٥٧	١٤	عظیمٌ	عظیمٍ
٢٦٢	٢	از	واز
٢٦٤	٧	بملائکه	ملائکه
٢٦٦	٥	ما	یا
٢٦٦	٩	است	هست
٢٦٧	١٠	عفول	عقول
٢٧٠	١٥	الفرۡدُوس	الفردوِس
٢٧١	١٤	کالقنفِذِ	کالقنفُذِ
٢٧١	١٥	عینَ	عینُ
٢٧٢	٤	لفظ رضای بعد از لفظ ملّا مانده	
٢٧٣	٣	لم یعِشُ	لم یعِشْ
٢٧٦	٥	الحسینُ	الحسینَ
٢٧٧	١٢	واورا	اورا
٢٧٨	١٧	بعد از دیرو او مانده	
٢٧٩	٣	سَقیاه	سُقیاه
٢٧٩	١٠	لفظ واو بعد از لفظ کرب مانده	
٢٨٢	١	یجحلُ	یجحّلُ
٢٨٧	٤	نفسیر	تفسیر
٢٨٩	٢٣	بگوید	گوید
٣٠٠	١٠	لفظ که بعد از لفظ هزار مانده	

صحیفه	سطر	غلط	صحیح
٢٢٦	١٩	معتمر	مغتمر
٢٣١	٤	یامنصوُر	یامنصورُ
٢٣٣	٢٤	غیرَ	غیرُ
٢٣٥	١٦	اکتفا	اعتنا
٢٤٠	١٥	افاه	اخاه
٢٤٥	٢١	لنبرد	لتبرد
٢٤٦	٣	شُعبانها	شعبانِها
٢٥٣	٣	یود	یوه
٢٥٣	٢٢	توهمت	رحمت
٢٥٥	٢١	الوثینَ	الوثینِ
٢٦١	٥	انبئهم	انبئهم
٢٦٢	١٦	یکوُنُ	یکونَ
٢٦٦	٤	الطعام	الفنا
٢٦٦	٦	علکمُ	علیکمُ
٢٦٧	٩	دبتانه	دبستان
٢٦٧	١٢	عرفانش	عرفانش
٢٧١	١١	لم یتلذذ	لم یتلذذ
٢٧١	١٥	عینَ	عینُ
٢٧١	٢٢	لم یتضعُ	لم یتضع
٢٧٢	٦	لفظ واو بعد از لفظ کرب مانده	
٢٧٣	١٥	لم یضعُ	لم یضع
٢٧٦	١٤	لفظ فرجه بعد از عجّل الله مانده	
٢٧٨	١٢	لفظ و بر خصمایش مکرر شده	
٢٧٨	٢٢	ناداه	ناغاه
٢٧٩	٤	وهُمُ	وهمُ
٢٨٢	١	اعزّ	اغرّ
٢٨٣	٢٢	لفظ لی بعد از لفظ قیل مانده	
٢٨٩	١٢	نُبذَت	مُدَتِ
٢٩٣	٢٠	لفظ امت بعد از لفظ ایشان مانده	
٣٠٠	٢٤	قربهُمُ	قربهمُ

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٠٢	١٩	لفظ واو قبل از لفظ یغضی زایدات		٣٠٣	١٥	نقطهٔ	لقطهٔ
٣٠٣	٢٠	كلَّ	كلّ	٣٠٤	٧	وكفارة	وكفّاره
٣٠٩	٢٥	لفظ ربعد از لفظ ظاهر زایدات		٣١٠	١٤	رتكم	وبكم
٣١٤	١	سهام	بِهام	٣١٤	١٢	سهم	بهم
٣١٤	١٣	العُليا	العَليا	٣١٤	١٩	وقعهٔ	وقعه
٣١٧	١٢	بعد از لفظ لشكر لفظ كو مانده		٣١٧	٢٣	ستّمائة	ستّمائة
٣١٧	٢٤	وتوارَت	وتواترَت	٣١٧	٢٥	لفظ در در آخر سطر مانده	
٣١٨	١٢	الخضرّ	اخضرّ	٣١٨	٢٥	اردى	ارى
٣٢٤	٧	فضاجِيها	فضاجِيها	٣٢٧	١٠	واكثروا	واكثرُ
٣٢٨	٥	الامير	الامرَ	٣٢٨	١١	اذربكمُ	اذربكمُ
٣٢٨	٢٢	الامرَ	الامرُ	٣٣٣	٢٢	بتوهمّ	بتوهم
٣٣٣	٧	لفظ واو قبل از لفظ الا زایدات		٣٣٤	٢٠	واحذكم	واحذكم
٣٣٨	٥	تنقلّب	تنقلّبُ	٣٣٨	١٣	لفظ واو قبل از لفظ این زایدات	
٣٤٣	١	سے پنج	سے وپنج	٣٤٣	٤	كلّ	كلّ
٣٤٣	٤	منجمٌ	منجم	٣٤٤	٣	ات د	استاد
٣٤٩	٢	چرانداب	چونداب	٣٤٩	١٢	غير	خير
٣٤٩	٥	واو	زايد	٣٥١	كه سهواً ٣٤٩ نوشته شده در سطر ٣ لفظ يا [illegible]		
٣٥١	١٥	دروانهٔ	دروازه	٣٥٢	٦	كتاب	زايد
٣٥٦	٩	وارثِ	وارثُ	٣٥٧	٨	الف لفظ او ماند	
٣٥٧	١١	نولد	نولد	٣٥٨	١٤	واو اوّل	زايد
٣٥٩	٢٢	الكبشَ	الكبشُ	٣٦٣	٦	مرا	مكرّ
٣٦٤	١٢	لفظ باشد بعد از لفظ قد مانده		٣٦٤	١٢	بُعْطى	يعطى
٣٦٥	٢١	عكيد	غيد	٣٦٥	٢٤	روايت در هر جا باشد [illegible]	
٣٧٠	٢٤	اثتمٌ	اثتمَ	٣٧٣	٢	بعصِن	بعض
٣٧٤	١٩	جلال	حلال	٣٧٧	١٣	لفظ كه	زايد است
٣٧٨	١٩	بالقَرَدةِ	بالقِرَدة	٣٧٩	٧	شرَب	شرب
٣٨٠	٢	واو قبل از لفظ شيخ مانده		٣٨٠	٧	اعقاد	احقاد
٣٨١	١	سبد	سيّد	٣٨٢	٨	كفّاد	كفّار
٣٨٢	١١	هملان	همدان	٣٨٢	٤	باے	با
٣٨٤	١٢	لفظ اما حف زايد است		٣٨٦	١٣	الظُّلام	الظَّلام

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۸۶	۱۵	ملوکَ	ملوکُ	۳۸۸	۸	ولاتنسخُ	ولاتنسخ
۳۸۹	۱۳	خاقرُ	خاقرِ	۳۹۰	۲	امنِ	امنَ
۳۹۰	۲۰	کهفِ	کهفُ	۳۹۰	۲۱	زُهّاد	زَهّاد
۳۹۰	۲۱	نُتاك	نَتاك	۳۹۲	۴	ویُبعدَه	ویبعدُه
۳۹۲	۱۲	موَجب	موُجب	۳۹۴	۱۹	لفظ واو بعد از لفظ اعضا مانده	
۳۹۴	۱۹	بعد از لفظ جوارح علامت لا زاید		۳۹۶	۹	سحنها	ننخها
۳۹۹	۲۳	ختم	ختم	۴۰۰	۱۲	جحت	جهت
۴۰۰	۱۲	ای دادود	ای داود	۴۰۰	۲۴	هاو	هاد
۴۰۱	۲۰	ورحق	درحق	۴۰۵	۱۶	المغُسل	المُغتَسل
۴۰۵	۲۲	لفظ که قبل از لفظ روایات زاید است		۴۰۸	۴	برند	برند
۴۰۸	۱۲	لفظ را بعد از لفظ شخص زاید است		۴۰۹	۱	لفظ اسرائیل بعد از لفظ بنی ماند	
۴۰۹	۲۳	باعظم	اعظم	۴۱۰	۱۳	رودوست	ودوست
۴۱۰	۱۳	داستن	دانستن	۴۱۰	۱۵	رایناارَاینا	رایناوَاینا
۴۱۱	۱	لرادعُ	لرادعِ	۴۱۱	۱۴	وحاد	وهاد
۴۱۱	۱۹	خانی	خاب	۴۱۳	۱۹	نیس	لیس
۴۱۵	۲	نوسیلد	نوسند	۴۱۶	۵	ویبیحٌ	ویسیحٌ
۴۱۶	۱۵	یقلنُ	یُقلنَ	۴۱۷	۶	لفظ واو بعد از لفظ واد زاید	
۴۲۰	۴	عمرو	عمر	۴۲۰	۱۵	بلوّاط	بلواط
۴۲۱	۲۳	نفلل	نقل	۴۲۵	۷	لفظ را بعد از لفظ امام ماند	
۴۲۷	۴	علیهما	علیهما	۴۲۹	۱۵	لفظ واو بعد از لفظ شیخ لا غ زاید	
۴۲۹	۱۹	حانیة	حالیّة	۴۳۰	۱	خال	حال
۴۳۱	۱۷	لفظ که بعد از لفظ است زاید		۴۳۲	۵	غدّبتَ	عذّبتَ
۴۳۲	۲	الاشیاءَ	الاشیاءُ	۴۳۲	۸	عرُبتَ	غرُبتَ
۴۳۲	۱۱	قاة	ثاة	۴۳۲	۱۳	الضرُ	العزُ
۴۳۲	۱۴	العلم الالهی	العلیم الالهی	۴۳۲	۱۶	وکلهمُ	وکلّهمُ
۴۳۲	۱۷	اسمائهم	اسمائهم	۴۳۲	۲۵	سیبدِه	سیدُه
۴۳۳	۳	السردابِ	السردابَ	۴۳۳	۹	وکلهمُ	وکلّهمُ
۴۳۳	۱۴	لولاهم	لولاهمُ	۴۳۳	۱۶	جمله	جمله
۴۳۴	۲	جب	ابَرَ	۴۳۹	در حاشیه فوق بعد از لفظ ری واو لفظ واقع شده		
۴۳۹	۲۵	قائمٌ	قائمُ	۴۴۱	۲	لامحالة	لامحالة

نقصان ۵ ... نقصان ۲ ۳۴ ۴۱۲

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۴۱	۱۸	رابطه ۲ بعد از لفظ زمین مانده		۴۴۳	۲۰	ادرکنا	ادرکنا
۴۴۳	۲۵	علی الزجر	علی الزهرا	۴۴۳	۲۵	الخصم	بخصم
۴۴۳	۲۵	تراثها	تراثها	۴۴۴	۷	بعزة	بعزة
۴۴۴	۸	قتلوا	قتلوا	۴۴۴	۸	صبرا	صبرا
۴۴۶	۱۷	نوالی	توالی	۴۴۶	۱۹	لایحل	لایحل
۴۴۷	۴	الروایات	الروایات	۴۴۸	۱۸	ونطفه	ونطقه
۴۴۹	۶	صعید	صعید	۴۴۹	۱۰	فتعبرت	فتغیرت
۴۵۰	۸	أساری	أساری	۴۵۱	۵	عفب	عقب
۴۵۱	۷	روم	دوم	۴۵۱	۱۲	الله	الله
۴۵۲	۱۵	لفظ جنت بعد از لفظ حضر مانده		۴۵۲	۱۶	المطیات	المطیات
۴۵۲	۱۶	تلفح	تلفح	۴۵۲	۲۵	لفظ که بعد از لفظ بقبر مانده	
۴۵۴	۲۴	لفظ ترا بعد از لفظ گفتم زاید		۴۵۵	۷	ابی محمد	ابی محمد
۴۵۷	۳	الموکل	المتوکل	۴۵۷	۱۸	چنین	چنین
۴۵۹	۱۴	منك	منك	۴۶۰	۷	نشوء	ینشو
۴۶۰	۷	جحة	جمعة	۴۶۳	۱۶	ضیعتها	ضیعتها
۴۶۳	۱۷	واکرم	واکره	۴۶۳	۱۸	واکره	ولکره
۴۶۳	۱۸	وشمر	وسمر	۴۶۳	۱۸	علیهم	علیهم
۴۶۳	۲۱	یجود	یجوی	۴۶۴	۷	خیولهم	خیولهم
۴۶۴	۱۰	الاعداء	الاعداء	۴۶۸	۱۸	عمال	عمان
۴۶۶	۲۴	ووصیت	وصیت	۴۶۹	۷	وجاخر	وجاحز
۴۷۰	۴	ابوعمرو	ابوعمرو	۴۷۱	۲	واینکار	وانکار
۴۷۲	۴	لرحمة	فرحمة	۴۷۲	۶	نفر	نفر
۴۷۳	۱۴	یاقبر	باقبر	۴۷۳	۱۵	چه	چند
۴۷۳	۲۳	غاضبان	غاصبان	۴۷۶	۱۷	بکانك	مکانك
۴۷۷	۵	وقرص	وقرض	۴۷۷	۱۳	سمری	سمری
۴۷۸	۱۴	واوستادم	واستادان	۴۷۸	۲۳	دادواستد	دادوستد
۴۷۹	۱۳	لفظ از بعد از لفظ وبدانجا زاید		۴۷۹	۲۴	ناکله	ناکاه
۴۸۰	۲۲	اخوال	احوال	۴۸۱	۱	فرمودیده اید	فرموده اند
۴۸۶	۷	تمام	تماز	۴۹۰	۱۹	شرعی	شریفی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۹۱	۱۱	در	ان	۴۹۱	۱۶	المجابُ	المجابِ
۴۹۱	۱۸	آخرتنی	آخرتنی	۴۹۱	۱۸	الدّهورَ	الدّهورُ
۴۹۱	۱۹	المقدورِ	المقدورُ	۴۹۱	۲۲	فتنبت،	فتنبت
۴۹۱	۲۵	الماءُ	الماءَ	۴۹۲	۱۹	طولَ	طولِ
۴۹۲	۲۰	منهمُ	منهمُ	۴۹۲	۲۳	سم	سیم
[illegible]	۲۳	بقیتهُ	بقیتی	۴۹۸	۱۹	وا	را
۵۰۰	[illegible]	القنفذِ	القنفذُ	۵۰۲	۲۰	بنِ	بنُ
۵۰۳	۷	حسري	حسري	۵۰۳	۹	اختاشتر	اختاشتر
۵۰۴	۶	دید	دیلم	۵۰۷	۵	بسم الله	بسم الله
۵۰۸	۱۷	یانفراد	بانفراد	۵۰۹	۱۱	وازنشناختن	ازنشناختن
۵۰۹	۱۲	بعد از لفظ علیه لفظ السلام ماند		۵۱۲	۵	وامن	ولعن
۵۱۲	۱۸	بزود	برود	۵۱۳	۱۸	بعد از لفظ شما رابطه زاید است	
۵۱۵	۳	اوسة	اوست	۵۱۵	۴	لفظ رامی تمین وسیر درست نگرفته	
۵۱۵	۵	لفظ درین درست نگرفته		۵۱۵	۲۴	یغنیه در دو جا یُغنیه	
۵۱۸	۱۹	اُسکُم	الحکم	۵۱۸	۲۰	ابنَ	ابنِ
۵۱۸	۲۴	الحججُ	الحججُ	۵۲۱	۱۰	عليّ	عليِ
۵۲۵	۱۶	کتف	کف	۵۲۴	۷	وَذَلّ	وَذَلَ
۵۲۶	۷	بین الصبیان	عن الصبیان	۵۲۹	۸	بحجّة	موجّة
۵۲۹	۸	در آخر صفحه در حاشیه لفظ سرح عین مانده		۵۳۰	۱۸	هجرو	وهجر
۵۳۳	۶	وتکب	ورکب	۵۳۳	۶	ذواتِ	ذواتُ
۵۳۳	۱۱	من الصبرِ	من الصبرِ	۵۳۳	در حاشیه	العجلُ	العجلَ
۵۳۴	۱۴	رابطه در لفظ لیلشان زاید است		۵۳۶	۲۱	خفبت	حقیت
۵۳۷	۲۴	ترکتنی	ترکتنی	۵۳۸	۲۵	یرونه	یرشونه
۵۳۹	۱۹	علامت ـ	نا ید است	۵۴۲	۲۰	تکلمهم	تکلمهم
۵۴۳	۱۳	علامت ـ	زاید است	۵۴۴	۲۲	لفظ از بعد از [illegible]	
۵۴۴	۲۲	لفظ داخل شد ند بعد از لفظ جیرون مانده		۵۴۵	۱	بعد از لفظ العین [illegible]	
۵۴۵	۱	الروحُ	الروحِ	۵۴۵	۲	الطویلِ	[illegible]
۵۴۵	۱۲	یاجمدُ	یا محمدُ	۵۴۵	۱۶	تمیزَ	تمیزة
۵۴۵	۱۹	بعد از لفظ امد لفظ یا محمد مانده		۵۴۷	۶	واکتم	واکتم

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥٥٠	١٩	لفظ شد بعد از لفظ خواهد ماند		٥٥٢	١٦	چو نخر	چو نخر
٥٥٤	١٦	علیه	علیه	٥٥٥	٢٣	یطلو	یعلو
٥٥٨	٥	لأ	لا	٥٥٨	١٣	وامهلهم	وامهلهم
٥٥٨	١٤	بنعی	بنعی	٥٥٨	١٥	محمحما	محمحما
٥٥٨	١٢	الطاهرات	الطاهرات	٥٥٨	٢٠	ابن الامام	ابن الامام
٥٥٨	٢٠	وقاسا	وقاسا	٥٦٠	٢٣	خطیرة	خطیره
٥٦٢	٥	کلهم	کلهم	٥٦٢	٥	[illegible]	[illegible]
٥٦٢	١٩	ابیات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٧١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٣	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]				

محل فروش

کنار راسته بازار روبروی بازار کلاه دوزان

دکان اشرف الحاج حاج صادق نخجوانی دام توفیقه

العالی

و نزد مسجد جامع دکان آقا مشهدی محمد باقر

صحاف دام عزه









